

تاریخ

بیداری ایرانیان

تألیف دکتر محمد علی

پهلو  
مؤلف: دکتر محمد علی

مطبع: گلستان

# تاریخ بیداری ایرانیان

مقدمه و بخش اول

ناظم الاسلام کرمانی

با اهتمام  
علی اکبر سعیدی سیرجانی



آشادات بنیاد فرهنگ ایران



انتشارات لوح



انتشارات آسمان



# تاریخ بیداری ایرانیان

مقدمه و بخش اول

# آثار بنیاد فریبک ایران

با همکاری

انتشارات لوح

انتشارات آگاه

---

چاپ این کتاب به تعداد پنجهزار نسخه در تابستان ۱۳۵۷ در چاپخانه نوبهار به اتمام رسید.

حق چاپ محفوظ است



# فهرست مطالب

## مقدمه و بخش اول



صفحه	
۵	یادداشت تصحیح
۴ - ۵	یادداشت بخش اول
چهار ده	توضیح
پانزده	شرح حال مؤلف ، به قلم هاشمی کرمانی
هفده	شرح حال ناظم الاسلام کرمانی
۹-۹	شرح حال میرزا آقاخان کرمانی
۱۱	شرح حال شیخ احمد روحی
۱۳	قتل شیخ احمد روحی و میرزا آقاخان و خبیرالملک
۱۴	شرح حال حاج شیخ ابو جعفر فقیه کرمانی
۱۶	شرح حال آقا یحیی
۱۸	دربیان واقعه رژی
۱۹-۲۰	صورت حکم به حرمت دخانیات
۱۹	دستخط ناصرالدین شاه به حجة الاسلام میرزای آشتیانی
۲۲	جواب میرزای شیرازی به دستخط ناصرالدین شاه
۲۴	دستخط ناصرالدین شاه در جواب مکتوب جوابیه میرزای آشتیانی
۲۸	مکتوب میرزای شیرازی به ناصرالدین شاه
۲۹	استفتاء از حضرت آیه الله
۳۰	دستخط ناصرالدین شاه خطاب به امین السلطان
۳۰	ایضاً دستخط ناصرالدین شاه خطاب به امین السلطان
۳۰	صورت اعلانی که از جانب رئیس دخانیات در باب فسخ امتیاز شده است
۳۲	

- ۳۲ مکتوب امین السلطان به حضرت حجة الاسلام میرزای شیرازی
- ۳۲ جواب مکتوب مزبور
- ۳۳ صورت مکتوب امین السلطان به میرزای شیرازی اعلی الله مقامه
- ۳۳ تلگرافی که حاج میرزا محمد حسن شیرازی به ناصرالدین شاه مخا بره نموده
- ۳۴ تلگراف ثانی آیه الله میرزای شیرازی به ناصرالدین شاه
- ۳۵ تلگراف آقایان علمای تهران حضور آیه الله میرزای شیرازی
- ۳۶ جواب تلگراف آقایان از میرزای شیرازی
- ۳۶ تلگراف حضرت میرزای آشتیانی به حضرت میرزای شیرازی
- ۳۷ تلگراف آیه الله میرزای شیرازی به میرزای آشتیانی
- ۳۷ تلگراف تشکر آیه الله شیرازی به ناصرالدین شاه
- ۳۸ جواب تلگراف مزبور از طرف ناصرالدین شاه
- ۳۸ تلگراف آیه الله شیرازی به آیه الله میرزای آشتیانی
- ۳۹ صورت تلگراف امین السلطان به حکام ولایات ایران
- ۴۰ تلگراف حاج حسن وکیل الدوله کرمانشاهی به حجة الاسلام میرزا
- ۴۰ تلگراف میرزا حسن آشتیانی به میرزای شیرازی
- ۴۰ تلگراف آقا سید علی اکبر تفرشی به حجة الاسلام میرزا محمد حسن
- ۴۰ تلگراف آقا شیخ فضل الله
- ۴۱ تلگراف آقا سید محمد رضا طباطبائی به حاج میرزا محمد حسن
- ۴۲ تلگراف آقا میرزا زین العابدین به حجة الاسلام حاج میرزا محمد حسن
- ۴۲ مکتوب امام جمعه به حضرت آیه الله شیرازی
- ۴۴ تلگراف آیه الله شیرازی به حجة الاسلام میرزای آشتیانی
- ۴۴ تلگراف آیه الله میرزای شیرازی به امام جمعه تهران
- ۴۵ تلگراف به تبریز
- ۴۵ تلگراف به اصفهان
- ۴۵ تلگراف به شیراز
- ۴۶ تلگراف به کرمانشاه
- ۴۶ تلگراف به یزد
- ۴۶ تلگراف به سبزوار

۴۶	تلگراف به طهران
۴۶	مقاله ملی
۵۱	صورت امتیازنامه تنباکو و توتون
۵۵	مجلس ضیافت
۵۸	عریضه امین السلطان به حضرت آیه الله میرزای شیرازی
۶۱-۶۵	حالات آقا میرزا سید محمد طباطبائی
۶۴	مکتوب سید جمال الدین به سید محمد طباطبائی
۶۶-۶۹	در حالات میرزا تقی خان اتابک اول امیر نظام
۷۰-۱۲۴	در حالات سید جمال الدین اسدآبادی معروف به افغانی
۸۳	مکتوب سید جمال الدین به ناصرالدین شاه ، در سفر ثانی به ایران
۸۷	پاره ای از مکتوب سید جمال الدین که به یکی از دوستان خود نوشته است
۸۸	مکتوب سید جمال الدین به حجة الاسلام حاج میرزا حسن
۹۲	مکتوب سید جمال الدین به علمای ایران
۹۷	احوال میرزا رضا کرمانی
۱۰۰	صورت استنطاق میرزا رضا کرمانی
۱۱۷	سواد نگارش میرزا ابوتراب خان نظم الدوله
۱۱۸	صورت تقریرات میرزا محمد رضا
۱۲۵-۱۲۸	در بیان حالات ناصرالدین شاه
۱۲۹-۱۳۳	در بیان حالات مظفرالدین شاه
۱۳۴-۱۴۲	شرح حال میرزا حسین خان سپهسالار
۱۳۷	مندرجات روزنامه ایران راجع به میرزا حسین خان سپهسالار
۱۳۸	سواد لایحه تشکیل دربار اعظم
۱۳۹	سواد دستخط ناصرالدین شاه در صدر لایحه
۱۴۳-۱۴۴	حالات میرزا سعید خان وزیر امور خارجه
۱۴۵-۱۴۸	حالات آقا شیخ علی مؤلف قانون ناصری و مخترع تفنگ ته پر
۱۴۹-۱۵۳	حالات میرزا ملکم خان
۱۵۴-۱۵۹	حالات حاج میرزا علی خان امین الدوله
۱۶۰-۱۶۲	آقا میرزا سید محمد صادق مدیر روزنامه مجلس

۱۶۳-۱۶۸	شرح حال امیراعظم
۱۶۵	مکتوب انجمن استرآباد به ایالت جلیله
۱۶۶	تلگراف امیراعظم به وزارت داخله
۱۶۷	جوابی که از طرف وزارت داخله مخابره شده است
۱۶۹-۱۷۷	مستشارالدوله
۱۷۲	صورت مکتوب مستشارالدوله به مظفرالدین میرزا ولیعهد
۱۷۸-۱۸۴	آقامیرزا محمود اصفهانی
۱۸۵-۲۰۰	حاج شیخ محمد واعظ اصفهانی
۱۹۵	سواد دستخط آیه الله خراسانی به حاج شیخ محمد واعظ
۱۹۶	سواد دستخط آیه الله خراسانی و آیه الله مازندرانی به شیخ محمد واعظ
۱۹۷	ایضاً سواد دستخط آیه الله خراسانی به حاج شیخ محمد واعظ
۱۹۸	سواد لایحه هیأت علمیه نجف اشرف
۲۰۱-۲۰۵	ناظم الاطباء کرمانی
۲۰۶-۲۲۰	یادداشت‌های جلد اول
۲۱۹	مسافرت مظفرالدین شاه به فرنگ
۲۱۹	فهرستی از وقایع زمان صدارت عین الدوله
۲۲۱	مقاله مفیده در خاتمه کتاب
۲۲۳	ذکر اشعاری از میرزا آقاخان کرمانی
۲۳۵	نامه وزیراکرم به ناظم الاسلام راجع به چگونگی دستگیری و قتل روحی و میرزا آقاخان و خیبرالملک
جلداول - ۲۴۱	
۲۴۵	تشکیل انجمن مخفی
۲۴۶	جلسه اول
۲۴۹	خطاب به وزیر داخله
۲۵۳	جلسه دوم
۲۵۶	خطاب به وزیر خارجه
۲۶۰	جلسه سوم
۲۶۴	جلسه چهارم
۲۶۶	جلسه پنجم

پنج	فهرست مطالب
۲۶۷	جلسه ششم
۲۷۰	جلسه هفتم
۲۷۳	جلسه هشتم
۲۷۴	فصل : درحالات محمدعلی میرزا
۲۸۰	بقیه جلسه هشتم
۲۸۸	جلسه نهم
۲۹۳	جلسه دهم
۲۹۴	تحصن تجار به زاویه مقدسه
۲۹۸	جلسه یازدهم
۲۹۹	صورت لایحه انجمن مخفی
۳۰۳	جلسه دوازدهم
۳۰۹	شروع به انقلاب : واقعه کرمان در سال ۱۳۲۳
۳۲۴	عمارت پانک یا مدرسه چال
	جلد دوم - ۳۲۹
۳۳۱	واقعه مسجدشاه یا هجرت صغری
۳۳۳	بستن بازار
۳۳۶	علت مخالفت امام جمعه
۳۴۰	مهاجرت علماء به حضرت عبدالعظیم
۳۴۳	بازکردن بازار
۳۴۵	بالاگرفتن کار امام جمعه
۳۴۷	مأموریت امیربهادر در بازگرداندن علماء
۳۵۱	مأموریت مدیرالذاکرین نزد عین الدوله
۳۵۸	صورت مستدعیات اولیه مهاجرین
۳۶۱	شعار دادن زنها در اطراف کالسکه سلطنتی
۳۶۷	مراجعت آقایان به دارالخلافت تهران
۳۷۰	فهرست کارهای غیرقانونی علاءالدوله درحکومت تهران
۳۷۲	تبعید سیدجمال واعظ و مسافرت او به بلدة طيبة قم
۳۷۴	بازگشت سیدجمال واعظ به تهران
۳۷۷	مذاکره مخفی



- ۳۸۰ کوشش عین‌الدوله در نفاق‌افکنی
- ۳۸۴ شورای دولتی باغ‌شاه
- ۳۸۷ شبنامهٔ مردم و مکتوب طباطبائی
- ۳۹۱ توضیح یا حاشیه‌ای بر این مکتوب
- ۳۹۴ سبب هیجان اهالی فارس
- ۳۹۵ صورت تلگراف علماء شیراز به ولیعهد
- ۳۹۷ واقعهٔ مشهد رضوی
- ۴۰۱ خطابهٔ دوم به علماء
- ۴۰۸ اجتماع در منزل بهبهانی
- ۴۰۹ تفأل به قرآن
- ۴۱۳ زندان
- ۴۱۵ تکفیر آقای بهبهانی مظفرالدین شاه را
- ۴۱۷ ارمن
- ۴۲۰ دولت رویینبین
- ۴۲۱ نفی و قتل ارامنهٔ عثمانی به دستور سلطان عبدالحمید
- ۴۲۲ بازداشت پرنس دادیان
- ۴۲۳ عزیمت پرنس دادیان به ایران
- ۴۲۴ مناقشه بین ایران و عثمانی
- ۴۲۵ واگذاری پستخانه به پرنس دادیان
- ۴۲۵ استفتاء از آقای بهبهانی
- ۴۲۶ رشوه دادن روس‌ها
- ۴۲۷ دستگیری مجدالاسلام
- ۴۲۸ چگونگی بازداشت مجدالاسلام
- ۴۲۹ سبب گرفتاری مجدالاسلام
- ۴۳۰ سبب گرفتاری میرزا آقا اصفهانی
- ۴۳۱ سبب گرفتاری مدیر رشديه
- ۴۳۳ حبس کردن صحافباشی
- ۴۳۳ از کلات
- ۴۴۲ مردان بافتوت
- ۴۴۲ دستگیری مهدی گاوکش

هفت	فهرست مطالب
۴۴۳	موعظه آقای طباطبائی
۴۵۴	شورای سری عین الدوله
۴۶۲	هدف عین الدوله
۴۶۳	تذکار انجمن مخفی به آقای طباطبائی
۴۶۳	انجمن مخفی دوم
۴۶۵	تغییر روش عین الدوله
۴۶۶	معرفی معین حضور
۴۶۷	حالات آقای سیدمهدی طباطبائی
۴۶۹	حالات آقا شیخ یحیی مدیر روزنامه مجلس
۴۷۱	بازداشت آقا شیخ یحیی
۴۷۲	آزادی آقا شیخ یحیی
	جلد سوم - ۴۷۵
۴۷۶	نقشه‌های عین الدوله
۴۷۹	مقتول شدن سید عبدالحمید
۴۸۱	اجتماع علماء در مسجد جامع
۴۸۳	کوشش اعضای انجمن مخفی
۴۸۵	شورش مردم
۴۸۷	تیراندازی در مسجد جامع
۴۸۹	متفرق شدن مردم به سفارش بهبهانی
۴۹۱	سخنرانی آقای بهبهانی
۴۹۲	تلاش مجدد عین الدوله
۴۹۲	سخت گیری دولت
۴۹۶	مأموریت آقا سیدعلی آقا یزدی
۴۹۹	اختفای ملك المتكلمين
۵۰۰	مهاجرت کبری
۵۰۱	مکتوب آقای بهبهانی به سفارت انگلیس
۵۰۵	انتقام عین الدوله
۵۰۷	واقعه تحصن ملت به سفارتخانه انگلیس
۵۱۰	رفتن تجار به سفارتخانه انگلیس
۵۱۵	قانون عدلیه

تاریخ بیداری ایرانیان	هشت
۵۲۴	مشیرالدوله
۵۲۹	اقدام نورالدوله
۵۳۰	شبنامه
۵۳۲	عزل نظام الملك
۵۳۳	رفتن امین‌الضرب نزد متحصنین
۵۳۷	شورش اهالی قم
۵۳۹	كمك يك زن ناشناس وشایعه عزل عین‌الدوله
۵۴۰	عزل عین‌الدوله و نصب مشیرالدوله
۵۴۸	رد دست‌خط شاه
۵۶۵	مراجعت شیخ فضل‌الله به کهریزک
۵۶۶	مذاکره نمایندگان با صدراعظم و امضاء فرمان مشروطیت توسط شاه
۵۶۹	باز شدن بازار و جشن چراغانی
۵۷۰	بازگشت مهاجرین از قم
۵۷۱	استقبال از مهاجرین
۵۷۴	تشکیل اولین مجلس در مدرسه نظامیه
۵۸۰	انجمن مخفی ثانوی
۵۸۷	تکفیر سپهدار
۵۹۵	تدوین نظامنامه انتخابات
۵۹۷	تحصن مجددتجار در سفارتخانه انگلیس
۶۰۲	نظامنامه انتخابات مجلس شورای ملی
۶۱۲	شبنامه
۶۱۸	منع گمرک یا تجدید گمرک
۶۲۲	قرآن مهر کردن اهالی تبریز
۶۲۶	بقیه واقعه تبریز
۶۳۲	مبعوثین ملت
۶۴۳	بارعام دادن مظفرالدین شاه
۶۴۸	چرا سلام و تشکیل مجلس در هیجدهم شعبان برپا شد ؟
۶۵۰	فهرست وقایع سلطنت مظفرالدین شاه

\* \* \*

## یادداشت

مرحوم ناظم الاسلام کرمانی چنانکه در آغاز جلد اول تاریخ بیداری ایرانیان اشارت کرده است از شب سه‌شنبه دوم ذی‌حجه ۱۳۲۲ به ثبت دیده‌ها و شنیده‌هایی پرداخته است که به انقلاب ایران و بیداری ایرانیان مربوطشان می‌پنداشته است. این کرمانی نکته‌بین از فیض ارادتش به سید محمد طباطبائی روحانی مشروطه خواه صاحب نفوذ، و به برکت رابطه‌اش با آزادی خواهان و روشن اندیشگان آن زمان و به سابقه شوری که در آن روزگار کسرمانیان زهر استبداد چشیده به طغیان گرائیده را در سر بود، به بسیاری از محافل و مجامعی که در آن ایام به نهان یا آشکارا برای تحصیل آزادی یا دفاع از مشروطه تشکیل می‌شد راه داشت، مذاکرات حاضران مجلس را می‌شنید و به خاطر می‌سپرد و چون خلوتی و فراغی دست می‌داد مشروح گفتگوها را به مدد حافظه یادداشت می‌کرد و اغلب هم نظر خود را نسبت به هر سخنی یا هر گوینده‌ای صاف و بی‌پرده بدان یادداشت می‌افزود، بدین نیت که تاریخ ده جلدی مفصلی از این یادداشتهای روزانه ترتیب دهد. اندکی بعد هوای نشر این یادداشتهای به سرش افتاد و چون چاپ کتابی مفصل با تنگدستی او سازگار نبود، هر هفته قسمتی از این یادداشتهای را به صورت پاورقی در روزنامه کوکب‌دوری که خود مدیر و ناشرش بود منتشر کرد. ظاهراً مردم آن روزگار بدین پاورقی‌ها آن مایه التفات کردند که فکر چاپ و نشر جزوه‌های مستقلی به عنوان «تاریخ بیداری ایرانیان» در ذهن مؤلف پا گرفت و اندکی بعد با نشر نخستین جزوه، این فکر عملی شد. مرحوم ناظم الاسلام این جزوه‌های هفتگی را به شیوه چاپ سنگی در ۱۶ صفحه منتشر و به قیمت پنج ریال به خواستاران عرضه کرد، و برای آن که ذهن خوانندگان

این یادداشتها با وقایعی که پیش از ذی‌حجه ۱۳۲۲ در ایران رخ داده بود، و مایه بخش‌حوادث موضوع این یادداشتها بود، آشنا شود ۱۷ جزوه نخستین را به عنوان «مقدمه تاریخ‌بیداری ایرانیان» منتشر کرد، و در این جزوه‌ها گزارش‌گونه‌ای از امهات وقایع چند سال اخیر فراهم آورد؛ از جمله واقعه امتیاز تنباکو، و کشته شدن ناصرالدین‌شاه و محاکمه میرزا رضای کرمانی و غیره، و نیز بدین منظور که خواننده تاریخ با بازیگران و قهرمانان انقلاب مشروطیت ایران بیشتر آشنا شود فصلی چند را به شرح حالی از ایشان اختصاص داد.

کتابی که هم اکنون پیش چشم شماست همان مقدمه‌ای است که مرحوم ناظم‌الاسلام برای تاریخ‌بیداری ایرانیان نوشته است. و ما آن را از روی همان جزوه‌های چاپ سنگی که در حیات مؤلف و به مباشرت شخص او منتشر شده است، با مقابله دقیق با نسخه‌ای که به خط مؤلف در اختیار داشتیم<sup>۱</sup>، دوباره چاپ کرده‌ایم. تغییری که در ترکیب کتاب داده‌ایم این است که شرح حال تنی چند از رجال عهد انقلاب را که در چاپ اول به صورت پاورقی در ذیل صفحات جلد اول ثبت شده بود از آن جا برداشتیم و در پایان این مجلد گذاشتیم و در یادداشتی که در آغاز بخش اول این تاریخ‌نوشتیم این نکته را متذکر شدیم. علت این عمل، گرچه توضیح واضح‌تر است، این بود که مؤلف پس از چاپ و نشر مقدمه تاریخ‌بیداری - که قسمت اعظم آن به شرح حال رجال عصر انقلاب اختصاص دارد - و مقارن شروع چاپ جزوه‌های مربوط به جلد اول تاریخ متوجه می‌شود که گزارش حال تنی چند از سران مشروطه از قلم افتاده است و چون مقدمه کتاب چاپ و منتشر شده بود ناچار ترجمه احوال اینان را به صورت پاورقی در نیمه دوم صفحاتی که به چاپ متن تاریخ اختصاص داشت چاپ کرد. در چاپ دومی هم که سال‌ها بعد از مقدمه و بخش اول تاریخ انجام گرفت این ترکیب به همان صورت چاپ اول حفظ شد، بی‌آنکه ضرورتی این وضع غیر عادی را ایجاب کرده باشد. ما که تجدید چاپ دوره کامل این تاریخ را پیشنهاد خاطر کرده بودیم این پاورقی‌ها را با عنوان مستقل «ترجمه حالی از بعض رجال معاصر مؤلف» در پایان «مقدمه» از صفحه ۱۹۵ تا ۲۴۲ کتاب حاضر جای دادیم.

۱ - نسخه خطی مقدمه متن تاریخ‌بیداری ایرانیان را آقای محمد ناظم زاده شاعی

پسر زاده مرحوم ناظم‌الاسلام - که از پدر بزرگ به ارث برده بود - برای چاپ به ما سپرد و امتیاز چاپ آن را به بنیاد فرهنگ ایران فروخت.



\*\*\*

تاریخ بیداری ایرانیان در چاپ جدید که به دستور دبیر کل بنیاد فرهنگ ایران منتشر می‌شود، در ۳ مجلد است :

۱- یکی همین مجلد که عنوان « مقدمه » دارد و مشتمل است بر گزارشی از زندگی و رجال برجسته معاصر مؤلف و تفصیلی از وقایع مهم اواخر سلطنت ناصرالدین‌شاه. در آغاز این مجلد شرح حالی را که سید محمد هاشمی کرمانی دوست و همشهری دانشمند ناظم‌الاسلام برای چاپ دوم این کتاب تهیه فرموده بود، جای دادیم و بر آن چیزی مزید نکرديم و نمی‌توانستیم بکنیم .

۲ - مجلد دیگر « بخش اول تاریخ بیداری ایرانیان » است ، شامل جلد های اول و دوم و سوم ، که در ۴۶۰ صفحه چاپ شده است و مشتمل است بر یادداشت‌هایی که مرحوم ناظم‌الاسلام از ذی‌حجه ۱۳۲۲ تا اول رمضان ۱۳۲۴ تهیه کرده است، سپس بر اساس آن یادداشتها به تدریج به تألیف و نشر جلد اول و دوم و سوم پرداخته است . اما ظاهراً نشر کتاب از اواسط جلد سوم متوقف شده است ، از این جلد تا جزوه ششم ( که مطابق است با اواخر ص ۲۸۹ بخش اول در چاپ حاضر ) چاپ سنگی که به مباشرت مؤلف منتشر شده است در اختیار ماست و بعد از آن نمی‌دانیم آیا جزوه های دیگری هم چاپ شده است یا نه . مؤلف پس از پایان چاپ جلد دوم کتاب با این اعلان که « کتاب تاریخ بیداری از جلد سوم به طریق روزانه نوشته شده ، یعنی وقایع شورش ایران را روز به روز که واقع شده است در عنوان هر روزی درج کرده‌ایم » در شیوه تنظیم مطالب تجدید نظر کرده است .

۳- مجلد سوم و آخرین این تاریخ که عنوان « بخش دوم » بدان داده‌ایم و به جلد های چهارم و پنجم تقسیمش کرده‌ایم ، بالغ بر ۶۰۰ صفحه است . آن دو مجلد را شخص مؤلف به سلیقه خود برای چاپ آماده کرده و قسمت اعظم آن را با نظارت خویش به چاپ رسانده بود و يك بار هم به مباشرت سید محمد هاشمی که خود از کرمانیان نامی است و مورخی است صاحب صلاحیت، تجدید چاپ شده بود ، و چاپ سومش مشکل دست و پاگیری نبود . اما برای تدوین و چاپ بخش دوم آنچه در اختیار داشتیم يك مشت یادداشت‌های روزانه و پراکنده بود ، اغلب مشوش و خط خورده و ناخوانا، روی کاغذهای جوراجور ، با قلم‌های رنگا- رنگ ، و افتادگی‌های بسیار، این یادداشت‌های روزانه در حالات گوناگون نوشته شده بود و چنانکه خواهید دید شامل اشاراتی است به زندگی خصوصی مؤلف و اظهار نظرهای تند و احیاناً ضد و نقیضی نسبت به اشخاص. مسلم است اگر شخص

مؤلف زنده می‌بود و مطالب این بخش را برای چاپ آماده می‌کرد، بسا عبارات و صحنه‌ها و صفحه‌ها که حذف می‌شد، و بسا جمله‌ها که تغییر می‌کرد<sup>۱</sup>. ولی ما در چاپ این بخش بخلاف میل و سایقه مؤلف رفتار کـردیم و جز این هم چاره‌ای نداشتیم. هرچه نوشته بود، خوب و بد، تند و ملایم، چاپ کردیم و تفصیل این شیوه را در یادداشت آغاز همان مجلد نوشتیم.

\* \* \*

اینک دوره تاریخ بیداری ایرانیان در سه مجلد و جمعاً ۱۳۰۰ صفحه به دسترس شماست.

انگیزه ما در این اقدام دو نکته بود: نخست، تجدید چاپ و بخصوص نشر قسمت‌های منتشر نشده این تاریخ که به تصدیق اهل فن بی‌غرضانه‌ترین و مطمئن‌ترین منبعی است برای کسانی که می‌خواهند در علل و حوادث انقلاب مشروطه ایران و وقایع آن روزگاران مطالعه کنند<sup>۲</sup>. مؤلف این کتاب نه‌چنان در متن حوادث بوده‌است که غرض‌ها چشم دلش را کور کند و ترس از رسوائی‌ها یا آرزوی جاه و منصب او را به توجیه واقعات و تحریف حقایق کشاند؛ نه چنان سطحی و بی‌خبر بوده و دستی از دور بر آتش داشته است که تماشاگر رجز خوان حوادث باشد. با مطالعه مجلد سوم این تاریخ خواننده نکته سنج روحيات نویسنده را خود به روشنی درك خواهد کرد و پی بدین واقیعت خواهد برد.

نکته دوم بیان سهم همشهریان من است در انقلاب مشروطه ایران، با توجه به بی‌نصیبی آنان در «به‌مشروطه‌رسیدن‌ها»<sup>۳</sup>. تاکنون سهم تبریزی‌ها و اصفهانی‌ها و گیلانی‌ها به همت همشهریان نشان - که از بلای درویش مسلکی و گذشت تنبلانه کرمانی‌ها در امان بودند - در انقلاب ایران روشن شده و «آگران‌دیسمن» هم. و حال آنکه مردم کرمان به فکر و قلم و قدم در راه تحقق این نهضت تلاش کردند، تلاشی پراثر و تند و سر بر باد ده؛ اما چون

۱- این نکته وقتی بر من مسلم شد که مشغول چاپ مقدمه و بخش اول این کتاب بودم و به اختلاف بارز صفحاتی که به خط مؤلف و در حکم «پیش نویس» مطالب بود با صفحاتی که زیر نظر شخص او چاپ و منتشر شده است، پی‌بردم.

۲- این صفت در مورد بخش دوم - که برای نخستین بار چاپ می‌شود - کاملاً صادق است و ما به تفصیل در مقدمه همان مجلد بدین نکته اشاره کرده‌ایم.

۳- چرا؟ خدا می‌داند!

پس از استقرار نظام جدید کسی از ایشان به منصبی نرسید<sup>۱</sup> اهل قلم و تاریخ نویسان هم - که باری از «ابنای روزگار» اند - تن به زحمت بی-مزد و منت ندادند .

در پایان این یادداشت از خوانندگان گرامی استدعا آنکه لغزشهای ما را در کار تصحیح این تاریخ نادیده نگیرند و تذکر دهند تا در چاپ بهد جبران کنیم ، و از دوستان و معاصران ناظم الاسلام تقاضا اینک که اگر از یادداشتهای آن مرحوم و از صفحات پراکنده این تاریخ چیزی در دست دارند یا درجائی سراغ دارند نعمت زاهنمائی از ما دریغ ندارند .

با سپاسگزاری از دوستان فاضلی که درین رهگذر مرا مددکار شدند این یادداشت را به پایان می‌برم، بخصوص از دوست فاضل صمد موحد دیلمقانی که در مقابلہ برخی از صفحات بخش اول این تاریخ بسا من همکاری کردند و تنظیم فهرست اعلام آن بخش را تعهد فرمودند، و نیز از همکار دانشمند اقبال یغمائی که زحمت تهیه و تنظیم عکس‌های این مجلد و مجلد سوم را بسا صفای خاطر تحمل کردند .

علی اکبر سعیدی سیرجانی

۱ - این نکته عجیب محل تأمل و شایسته تحقیق است که استان پهناور کرمان با مردمی که هوش و استعدادشان مورد اتفاق جامعه شناسان است در کاپینه‌های متعدد دوره مشروطه رئیس الوزرا که هیچ ، حتی یک وزیر هم نداشته است، این ایالت عظیم هنوز یک استاندار محلی به خود ندیده است ، و نمود در صد کسانی که از طرف مردم کرمان عنوان نمایندگی در شورا و سنا داشته‌اند کرمانی نبوده‌اند و شهرما - سیرجان - در ۲۳ دوره قانون‌گزاری یک دوره هم نماینده محلی نداشته است . اگر در این نکته تردیدی داشتید به جزوه «فرماندهان کرمان» مراجعه فرمائید .

## یادداشت

در این مجلد چاپ تازه‌ای از جلد‌های اول و دوم وسوم تاریخ بیداری ایرانیان به خوانندگان گرامی تقدیم می‌شود. این ۳ جلد تاریخ بیداری ایرانیان پیش از این دوبار چاپ شده است، بار نخست در عهد حیات مؤلف و به مباشرت شخص او با چاپ سنگی و خط نسخ به صورت جزوه‌هایی هفتگی (۱) انتشار یافته است، چاپ دوم آن در اسفند ماه سال ۱۳۳۲ زیر نظر آقای سید محمد هاشمی کرمانی به سرمایه‌کتابفروشی ابن سینا نشر شده است.

در چاپ اول مؤلف ترجمه‌ی حال بعضی از رجال معاصر خویش را در ذیل صفحات آورده بود، این کار در چاپ دوم نیز عیناً تقلید شده و نیمی از صفحات به مطالب متن کتاب و نیمه‌ی دوم به ذکر شرح حال اشخاص اختصاص یافته بود.

در چاپ حاضر ما جز این کردیم و ترجمه‌ی حال رجال دولت و سران مشروطیت را در مقدمه‌ی کتاب که خود مجلدی مستقل است گذاشتیم بدین نیت که از تفرقه‌ی حواس خوانندگان تا حد زیادی جلوگیری شود.

چاپ مجلد حاضر براساس دو چاپ قبلی و نیز با مقابله‌ی دقیق با نسخه‌ای که به خط مؤلف در دست بود، صورت گرفته است.

متعاقب انتشار این مجلد، جلد‌های بعدی این تاریخ نفیس منتشر خواهد شد و بعد از آن مقدمه‌ی کتاب که مشتمل است بر شرح حال مؤلف و ترجمه‌ی رجال عهد مشروطه و تفصیل شیوه‌ای که در تصحیح جلد‌های منتشر شده این کتاب اختیار افتاده است، تقدیم خواهد شد.

تهران - اسفندماه ۱۳۴۶

سعیدی سیرجانی

---

۱ - تا آنجا که دیده‌ایم جمماً ۵۵ جزوه ۱۶ صفحه‌ای است که انتشار آن از اوایل سال ۱۳۲۸ هجری قمری شروع شده است و تاریخ انتشار جزو ۴۹ (جزو اول از کتاب سوم) جمادی‌الاولی سنه ۱۳۳۰ است.

## توضیح

در تجدید چاپ مقدمه و بخش اول تاریخ بیداری ایرانیان ، هر جا به ضبط غلط کلمه‌ای یا جمله ناقص برخوردیم ، اگر محصول اشتباه حروفچین چاپخانه در چاپ دوم کتاب بود ، آن را از روی چاپ اول کتاب و نیز نسخه‌ای که به خط مؤلف در اختیار داشتیم تصحیح کردیم و صورت صحیح را در متن گذاشتیم بی آنکه در پاورقی متعرض این نکته شویم . اما از تصحیح کلمات نادرستی که در نسخه خط مؤلف و چاپ اول هم وجود داشت تن باز زدیم که رعایت امانت کرده باشیم . و گرچه در پایان چاپ کتاب از این مایه وسواس پشیمان شدیم ! - این اغلاط بسیار معدود است و خواننده خود درمی‌یابد و حاجتی به ذکر در حاشیه نیست ، از آن جمله است کلمه گرام در صفحه ۶۴ سطر ۲۹ بجای گرامی یا گرام ، و دو کلمه ناد و ساد در سطر ۷ صفحه ۱۸۸ بجای ناو و ساو ، و کلمه از در همین صفحه سطر ۲۰ در مصراع « زدارو کنند از چه جانها ستوه » بجای از ، و کلمه خورد کردن در سطر ۲۴ صفحه ۲۲۹ بجای خورد کردن ، و بیدادگری در سطر ۱۷ صفحه ۱۸۳ بجای بیداد کردن ، و آواره گیها و مرده گان و سوگوار در صفحه ۱۷۷ و آذرکشب در صفحه ۱۸۶ که ضبط درست آنها بر همه آشکار است و نیز کلمه ماسور در سطر ۸ صفحه ۲۰۰ بجای ماثور . با این همه فهرستی از این اغلاط و نیز چند کلمه‌ای که در چاپ حاضر غلط چاپ شده بود ترتیب دادیم و به آخر کتاب افزودیم .

اما در مورد لغات فرنگی ، ضبط بسیاری از این کلمات با آنچه که امروز می‌گوئیم و می‌نویسیم بکلی متفاوت است . باید بدین نکته توجه داشت روزی که مرحوم ناظم الاسلام ،



بی‌آشنائی با زبانهای اروپائی ، این کلمات را از زبان این و آن می‌شنید و در نشر خود بکار می‌برد؛ با امروز اوضاع و احوال از زمین تا آسمان تفاوت دارد. در آن روز گارفرنگ رفتگان و فرنگی خوانندگان معدود بودند . مردم آن دور و زمان مرض فضل فروشی خود را هنوز به سنت نا مبارک پیشین با آوردن ترکیبات و عبارات غلیظ عربی تسکین می‌دادند. تازه وبای فرنگی بازی آغاز شده بود . خط لاتین به چشم درس‌خوانندگان بیگانه بود . عده‌ای مانند مؤلف تاریخ بیداری ، از زبان جعفرخان‌های وطنی کلمات تازه‌ای چون کنستی‌توسیون و پارلمان و غیره می‌شنیدند و آنها را بهمان صورتی که شنیده بودند یا نزدیک بدان به کار می‌بردند تا از پیشتازان تجدد واپس نمانند . این که فرنگ رفتگان کلمات فرنگی را غلط تلفظ می‌کردند ، یا این مشتری‌های دست دوم به علت ناآشنائی با الفبای لاتین ، غلط ضبط می‌کردند ، یا آن روز هم چون زمان ما تلفظ‌های فرانسوی و انگلیسی و روسی درهم آمیخته بود . مستلزم بحث و تحقیق دیگری است که برعهده دیگران است. بنابراین اگر در مجلدات سه‌گانه تاریخ بیداری ایرانیان به کلماتی چون، گونسل ، ارتیزان ، کنسی‌توسیون ، ژادفر .... برخوردید ، ما را سرزنش نکنید که چرا صورت درست این لغات را چاپ نکرده‌ایم. این را به عمد کردیم و قصدمان تنها پرهیز از حاشیه نویسی نبود، می‌خواستیم برای کسانی که در مباحث زبان‌شناسی و تاریخ‌زبان تحقیق می‌کنند منبع مطمئنی باقی گذاشته باشیم . بدین واقعیت نیز توجه داشتیم که دریافت صورت صحیح این کلمات ، امروز برای همه کسانی که سوادکی دارند میسر است، چه رسد به کسانی که تاریخ بیداری می‌خوانند .

در مورد ضبط اسم و لقب اشخاص هم گاهی مؤلف دچار اشتباه شده است مثلاً فارسیلی در سطر ۷ صفحه ۵۵۷ (بخش اول)، ریشیلو در سطر ۱۰ صفحه ۶۷ ، عبدالنظیم در سطر ۵ صفحه ۱۱۲ کتاب حاضر . این موارد بسیار کم و نادر است و ما صورتهایی را که در نسخه دستنویس مؤلف به صراحت و وضوح وجود داشت عیناً در این چاپ نقل کردیم .

به قلم : سید محمد هاشمی کرمانی

## شرح حال ناظم الاسلام کرمانی

محمد ملقب به ناظم الاسلام ، پسر علی (۱) کرمانی الاصل ، از فضلا و مؤلفین معروف کرمان است که در نیمه آخر قرن سیزدهم هجری قمری در کرمان متولد گردید . مقدمات پارسی و علوم ادبی عربی و فقه و اصول را در نزد اساتید و مدرسین کرمانی به پایان رسانید . برای تکمیل تحصیلات به تهران مسافرت کرد ؛ سالی چند در آن شهر به تألیف و تصنیف و تدریس گذرانید ، افزون از ده مجلد کتاب بزرگ و کوچک از خود به یادگار گذارد ، و آنگاه به کرمان برگشت ، و سالی چند در دادگستری به شغل قضا مشغول بود تا در آخر ماه صفر ۱۳۳۷ قمری هجری مطابق با ابان ۱۲۹۷ خورشیدی در مرض عام انفلوانزا در پنجاه و هفت سالگی درگذشت ، و در مقبره سید علویه در کرمان مدفون گردید (۲) .

پس از این معرفی مختصر ، بطور تفصیل به شرح حال ناظم الاسلام کرمانی در سه قسمت می پردازیم : ۱ - زندگانی وی در کرمان . ۲ - مسافرت و اقامت چند ساله وی در تهران . ۳ - برگشت او به کرمان .

### ۱- زندگانی ناظم الاسلام در کرمان

در هزار و دو بیست و هشتاد قمری هجری (مطابق با ۱۲۴۲ خورشیدی هجری) میرزا محمد که بعدها ملقب به ناظم الاسلام شد ، در شهر کرمان پا به عرصه وجود گذاشت و از هفت

---

۱ - پدر ناظم الاسلام از اهل علم نبوده است .

۲ - نگارنده در ایراد شرح حال مؤلف بطور اختصار قبل از پرداختن به شرح حال وی بطور تفصیل در اینجا طبق روشی که در تألیف کرمانیان نامی داشته جاری گردید که معمولاً نخست بطور خلاصه صاحب ترجمه را معرفی و آنگاه از قدیمترین اسناد نزدیک به زمان وی شرح حال او را استخراج می کرده و می نگاشته .

سالگی به تحصیل خواندن و نوشتن پارسی و سپس مقدمات عربی طبق معمول عصر پرداخت . چون شوقی کامل به تحصیل داشت در بیست سالگی از تحصیل صرف و نحو و حساب (در حدود معمول زمان) و منطق و هیئت قدیم فراغت حاصل کرد ، و قادر بود که این چند علم را تدریس کند . در نزد میرزا عبدالحسین بردسیری (میرزا آقاخان کرمانی معروف نویسنده انقلابی و مقتول در راه حریت) شروع به تحصیل منطق و شرح اشارات کرد؛ فقه و اصول را در نزد مرحوم حاج شیخ ابو جعفر مجتهد پسر مرحوم حاج آقا احمد احمدی کرمانی رحمه الله علیهما، تحصیل می نمود و در حوزه درس آن مرحوم مورد توجه و اکرام استاد خود بود؛ به بعضی از جوان کوچک استاد و دیگر طلاب نیز درس می داد . در بیست و هشت سالگی هوای مسافرت اصفهان و تهران برای تکمیل تحصیلات به سرش افتاد . با استجازه از استاد اخیر خود عزم را جزم بر مسافرت کرد؛ اما وصیت استاد به وی این بود که اگر بتواند به اعتبار عالیات و به سامراء که در آن روز به واسطه وجود مرحوم حاج میرزا حسن شیرازی اعلی الله درجته مرکز علم شیعه شناخته شده بود سفر کند . اما تقدیر وی را از کرمان به تهران انداخت . به قول او «بالاخره در محرم ۱۳۰۹ قمری از شهر کرمان هجرت کرده چون میل داشتم قدری هم تحصیل حکمت الهی کرده باشم به تهران آمدم ، (۱)

## ۲ - ناظم الاسلام کرمانی در تهران

به قول وی از کرمان به تهران آمد ، چون شوق تحصیل حکمت الهی داشت به درس میرزای جلوه معروف در تهران حاضر شد ولی در آن حوزه توفیق استفاده زیاد حاصل نکرد، و استفاده کامل در حوزه درس مرحوم سید شهاب الدین شیرازی بهره وی گردید . (به عقیده نگارنده ناظم الاسلام هیچگاه در حکمت نه تبصر بلکه اطلاع کامل و کافی هم حاصل نکرد و به همان علوم مقدماتی و ادبی و اصول و فقه در حدود معالم و شرایع که درس می داد شناخته شده بود ) .

در حوزه درس مرحوم حاج میرزا حسن آشتیانی و مرحوم حاج شیخ هادی نجم آبادی نیز حاضر می شد و به قول وی از آن دو بزرگوار فواید کلی برد.

چندی که از ورود وی به تهران گذشت موضوع رژی و تنباکو پیش آمد و در همه کشور شوری برپا کرد . صاحب ترجمه هم در آن واقعه جزو طلاب و مدرسین فاضلی بوده که شوری در سر داشته و در تعقیب آن قضیه پس از سالی چند جزو طلاب و گویندگانی می شود که دم از تجدد خواهی می زده اند . بر ما بدیهی است که چند چیز موجب مجاهده ناظم الاسلام در راه

۱ - باید دانست که در آن موقع محصلین روشنفکر حکمت و معقول غالباً به دیده تحقیر به طلاب فقه و اصول و منقول می نگریستند، از این جهت طلاب خوش ذوق منقول برای رهایی از این حال ، مدتی از وقت خود را صرف معقول نیز می کردند .

آزادی بوده که اهم آن از این قرار است :

اول - ذوق فطری و شور درونی که بالفطره حرارتی در نهاد داشت خاصه که با یاد آوردن ستمهای سرسلسله قاجار به کرمان، و ادامه ستم در اعصار بعد در آن مرز و بوم، آن آتش را در درون مشتعل تر می کرد .

دوم - معاشرت وی در کرمان با میرزا آقاخان کرمانی معروف، خاصه که وی را به دیده استادی می نگرست و سخنان هر استادی طبعاً در شاگرد اثر مخصوص دارد .

سوم - معاشرت وی در تهران با مجتهدین خوش ذوق و مخالف با استبداد، و مطالعه و تتبع وی در آثار قلمی منادیان حریت، و پیروی از اساتید همشهری خود، امثال میرزا آقاخان و میرزا احمد مشرف کرمانی (۱) و شیخ احمد روحی در راه قانون خواهی .

گذشته از این موجبات و علل دیگر شاید اهانت های چند ساله ای که کرمانیان مقیم تهران پس از قتل ناصرالدین شاه تحمل کردند در بیدار کردن حس آزادیخواهی صاحب تاریخ بیداری ایرانیان نیز بی تأثیر نبوده که سالها کرمانیان می بایستی از نسبت کرمانی بودن گریزان باشند تا به اصطلاح آن زمان در ردیف ابن ملجم ثانی میرزا رضای کرمانی محسوب نگردند، و از انواع بلیات مصون مانند (آن اهانت ها به اندازه ای طاقت فرسا بود که بعضی از معروفین کرمان در تهران بکلی نام کرمانی بودن را از خود برداشتند) .

پس از ایراد این قسمت که در حکم معترضه بود خوانندگان را متوجه می سازیم که مؤلف چند سالی را پس از قتل ناصرالدین شاه به تحصیل، و ضمناً تدریس و معاشرت با آزادیخواهان - که بسیار تا بسیار مخفی و با تقیه می زیستند - گذرانید تا به حوزه درس مرحوم میرزا سید محمد طباطبائی معروف راه یافت و با فرزندان آن مرحوم خاصه دوست بزرگوار ما جناب آقای سید محمد صادق طباطبائی آزادیخواه پاك و پاکباز رئیس محترم مجلس شورای ملی در دوره چهاردهم قانونگذاری آشنایی پیدا کرد و از این موقع عنوان دیگر در حریت طلبی و فرهنگ قدیم و جدید حاصل کرد (۲) .

آغاز آشنایی وی با آن خانواده شریف از آمدن و رفت به مدرسه حاج رجبعلی در محله سنگلج تهران بود . در آن مدرسه شاگردانی داشت که به آنان ادبیات درس می داد و ضمناً به درس مرحوم سید محمد طباطبائی اعلی الله درجه نیز راه یافت . آن مرحوم همه روزه درس

۱ - شخص نامبرده، یکی از آزادیخواهان ثابت قدم و بسیار فاضل و صریح اللهجه بود که سالها در زندان انبارشاهی بسربرد و تا کنون هم در ایران مجبول القدر مانده . برای اطلاع کامل بر حال وی، باید به کتاب «کرمانیان نامی» تألیف هاشمی مراجعه کرد .

۲ - باید دانست که پس از قسمتی که نگاشتیم که مؤلف به حوزه درس مرحومین شیخ هادی و آشتیانی رفت دیگر از نگارش شخص وی راجع به حالاتش سند صریحی نداشتیم . باقی مطالب یا مستفاد از گفتار جناب آقای سید محمد صادق طباطبائی است و یا استنباط و مشهودات نگارنده، در هر صورت مقرون به حقیقت خواهد بود .

فقه و اصولی داشت و عصرهای پنجشنبه هم درسی از حکمت می گفت و میرزا محمد کرمانی که بعدها ملقب به ناظم الاسلام شد در مجلس درس حاضر می شد و رفته رفته در آن حوزه موقعی یافت، تا آنگاه که مدرسه اسلام تأسیس گردید که از باب مقدمه باید دانست که در آن موقع یعنی سالهای اول سلطنت مظفرالدین شاه مستبدین بی نهایت مخالف بامدارس و دروس جدید بودند و اهل منبر را و ادار می کردند تا تبلیغات عجیب و غریب علیه علوم جدید بکنند. این موضوع در ۱۳۱۷ قمری هجری در شاه عبدالعظیم در حضور مرحوم میرزا سید محمد طباطبائی طرح شد و گفته شد که علاج چیست که مستبدین و مخالفین اصلاحات تا این حدود نتوانند مردمان را از معارف جدید معرض کنند؟ در آن جلسه آقای سید محمد صادق طباطبائی متعناً بطول بقاءه پیشنهاد کردند که علاج این است که از طرف مجتهدین خاصه شخص آقای طباطبائی اقدام به تأسیس مدرسه ای بشود. مرحوم آیت الله طباطبائی که همواره گفتار این فرزند را محترم می شمرد، چون او را شناخته بود که از غرض شخصی دوراست، فوراً پیشنهاد وی را نسبت به تأسیس مدرسه تصویب کرد و اجازه این امر را داد و در نتیجه آن جلسه به مساعی آقای سید محمد صادق و در سایه حمایت پدر بزرگوارش، مدرسه اسلام تأسیس یافت. عنوان ریاست مدرسه را آقای سید محمد صادق طباطبائی داشتند و مدیری آن در اول با میرزا سید حسن خان بود که از تحصیل کردگان جدید محسوب می گردید و با آقای سید محمد صادق مزبور هم نسبتی داشت. این مرد با آنکه دارای فضل و علم بود بخوبی از عهده اداره امور مدرسه بر نیامد یا ذوق وی با آن امر توافق نداشت؛ لذا ناظم الاسلام را به مدرسه دعوت و امر نظم مدرسه و بعض دروس را به عهده وی واگذار کردند. او هم چون ناظم مدرسه گردید تا حدی ابراز لیاقت کرد و امور را اداره نمود و تمام کارهایی را که به عهده سید حسن خان بود قبضه کرد و ضمناً به تألیف و تصنیف می پرداخت، خاصه تألیفاتی که تناسب با محیط مدرسه و تدریس در آن داشت (از قبیل شمس التصاریف که تحت نظر وی به نام برادرش مرحوم میرزا هدایت الله شمس الحکماء کرمانی تألیف و چاپ نمود و سالها جزو کتب مدارس در همه ایران بود و نیز شمس اللغات و غیر آن).

در عین حال به تدریس علوم ادبی عربی که بالاتر از حدود تحصیلی محصلین مدرسه اسلام بود می پرداخت. از آقای سید محمد صادق طباطبائی شنیدم که گفتند «من رئیس مدرسه بودم و در همان حال در نزد ناظم الاسلام درس مطول می خواندم» در همان اوقات که مدرسه اسلام شهرت و اهمیتی یافت و مورد توجه رجال دولت گردید و مخصوصاً اتابیک میرزا علی اصغر خان بدان متوجه شد، آقای آقا سید محمد صادق طباطبائی لقب ناظم الاسلام را برای میرزا محمد کرمانی (گویا به مناسبت ناظم مدرسه اسلام بودن) رسمی کردند و فرمان آن را اتابیک صدر اعظم وقت صادر نمودند. چنان بر می آید که اتابیک به همین سبب با ناظم الاسلام کرمانی آشنایی حاصل کرد و در همین اوقات یا به خواهش وی، و یا برای توجه و جلب او



ناظم الاسلام اقدام به ترجمه پاریسی مقامات حریری نموده باشد. در این تردید نیست که میرزا علی اصغرخان اتابیک دستور داد که متن مقامات حریری به خط نسخ ممتاز و ترجمه آن به خط نستعلیق ریز و خوب در زیر عبارات عربی با مرکب چاپ روی کاغذی مناسب برای برگردانیدن روی سنگ چاپ، تحت نظر ناظم الاسلام مترجم مقامات نوشته و آماده شود و این کار انجام یافت (۱) اما توفیق چاپ آن حاصل نگردید.

یکی دیگر از تألیفات ناظم الاسلام که نگارنده بر آن اطلاع دارد کتابی است درعلایم ظهور حضرت بقیه الله (ص) که معروف به علایم الظهور است و به چاپ هم رسیده، ولی اطلاع دقیقی از سال تألیف و تاریخ چاپ آن نداشت که صریحاً بنگارد.

با نزدیک شدن زمان مشروطیت و بلندشدن زمزمه قانون خواهی و عدالت طلبی و آزادی و درآمدن ناظم الاسلام به محافل طلاب پرشور قانون طلب، توجهش رفته رفته از مدرسه و تدریس و تألیف برداشته شد و به سیاست و تشکیل انجمنهای سری و تأسیس روزنامه و نشر مقالات پرداخت. چنانکه همقدم فرهنگی وی آقای طباطبائی هم چون به امور سیاسی پرداختند و سپس وکیل شدند نتوانستند به کار ریاست مدرسه اسلام و رسیدگی به امور آن بپردازند و اداره امور مدرسه به عموی ایشان مرحوم سید اسدالله طباطبائی واگذار گردید و ناظم الاسلام نتوانست بعد از رفتن آقای سید محمد صادق از مدرسه، با رئیس جدید که عم و پدرزن رئیس سابق بود بسازد، یعنی آن رفاقت حقیقی و حسن تفاهمی که با جناب آقای طباطبائی داشت دیگر با رئیس جدید وجود نداشت. ازینرو کار مدرسه اسلام را ترك، و سالی چند را صرف تألیف تاریخ بیداری کرد. چنان برمی آید که در استبداد صغیر گرفتار مضیقه مالی بوده و چون در این موقع دارای زن و فرزند هم شده بود برایش سخت گذشته. (ناظم الاسلام بعد از سال ۱۳۲۰ قمری هجری از حال تجرد در تهران خارج شد و پس از یکی دو سال دارای پسری شد به نام علی که میرزا علی ناظم زاده شماعی باشد که در ۱۳۶۲ قمری هجری در کرمان وفات کرد) می توان گفت در حوادث مقدماتی مشروطه و وقایع حاصله از آن ناظم الاسلام نه مانند بعض همقدمانش به وکالت و مقاماتی رسید و نه مانند عده دیگر گرفتار مشقات و بلیات و شکنجه و حبس گردید. گویا یگانه نتیجه ای که از سالها مجاهدت و کوشش برد همان نمایندگی مجلس برادرش میرزا هدایت الله شمس الحکماء بود که آنهم در دوره اول فقط عنوانی بود لا غیر.

۱- نگارنده اوراق استنساخ شده و ممتاز را در نزد ناظم الاسلام دیدم و چون خود مقامات حریری را در نزد پدرم (مرحوم آقای حاج سید باقر تبریزی) درس خوانده بودم و موارد مشکل آنرا می دانستم در آن اوراق به چند مورد مشکل مخصوصاً مراجعه کردم و دیدم ناظم الاسلام آن موارد را درست ترجمه کرده از اینرو می توان گفت که روی آن زحمتی کشیده بوده و فقدان آن نسخه قابل تأسف است.

چندی که از استقرار مشروطیت گذشت و ناظم الاسلام را به واسطه بالا رفتن سن و گرفتاری پای بند عیال حال مجاهده و تلاش برای زندگانی در تهران نماند ، یکباره میل برگشت به وطن مألوف را در خود یافت و عزم خود را جزم کرد که بقیه عمر را در کرمان بگذراند . به تکلیف دوستان قدیمی و همقدمان صمیمی شغل قضاء در دادگستری ( عدلیه آن روز) کرمان را قبول کرد و با چندتن از محترمین کرمان که در تهران بودند در حدود سال ۱۳۳۰ قمری (گویا یکی دو سال بعد از سال سی قمری) بکلی از مرکز قطع علاقه کرد و با عایله روانه کرمان گردید ؛ و آنگاه طرق و شوارع مغشوش و هیچ راهی از دزدان و راهزنان در امان نبود و علاوه برای مسافرت وسیله و مرکوبی جز همان وسایل و مراکب قدیم نبود و طی مراحل بسیار و راهی دور و دراز از تهران تا کرمان با چنان وسایل و بیم دزد بسیار متعسر بود و حقیقت السفر قطعه من السقر را هر آن مجسم و ممثل می نمود . ناظم الاسلام و قافله کرمانیان بیشتر طول مسافت را طی کردند و از راهزنان حول وحوش کاشان و اصفهان جان سلامت بردند ولی در اول خاک کرمان و آخر خاک یزد نزدیک قلعه شمش گرفتار دزدان فارسی گردیدند و مختصر اموال ایشان را راهزنان بردند .

چنین به خاطر دارم که از وی شنیدم گفت در آن حال تمام هم من مصروف به حفظ اوراقی که نوشته بودم بود و آن اوراق در دستمال یا جعبه (تردید از نگارنده است) کوچکی بود و از دزدان خواهش کردم که فقط آن اوراق و بسته کاغذ را به من واگذارند در اول خیال کردند که آن بسته اسکناس است و چون اوراق را به ایشان نشان دادم راضی شدند که آن را به من واگذارند ( بر نگارنده معلوم نشد که در آن گرفتاری باز اوراقی از تاریخ بیداری از قسمت های چاپ نشده از میان رفته یا پس از آن) بهر حال ، بدانحال ، ناظم الاسلام پس از يك سفر بسیار طولانی ( افزون از بیست سال ) به کرمان وارد شد .

### ۳ - ناظم الاسلام در کرمان

چون به کرمان وارد شد بلافاصله در دادگستری (محکمه استیناف) به کار قضا مشغول گردید . در آن وقت عدلیه کرمان مانند دادگستریهای دیگر دارای بودجه مقرر و مرتبی نبود و از اکثر ادارات و محاکم حقوقی و دادگستری از حیث بی حقوقی مختل تر بود، و به همین ملاحظه و روی احتیاج کمتر قاضی و عضو محکمه و دادگاهی می توانست دامان خود را پاک نگهدارد و از هدیه و رشوه مصون ماند، و عامل مهم تضییع قضات و انحراف آنان از راه راست و نیز آلودگی اعضاء دفتری در کرمان غالباً بعض و کلای عدلیه در آن زمان بودند که قبلاً بر در خانه مجتهدینی که محاکمه می کردند به محرری اسناد و وکالت اشتغال داشتند و در این موقع عنوان وکالت عدلیه بر خود گذاشته و همان اعمال سابق قدیم را به عدلیه جدید کشیده بودند و به زور هدیه و رشوه های شبانه از قضات به نفع موکلین

خود حکم صادر می کردند .

در چنین موقعی ناظم الاسلام دزدزده و تهیدست درچنان عدلیه‌ای به قضا اشتغال ورزید و با آنکه کمال احتیاج را داشت و حقوقی مقرر هم عاید وی نمی شد و ابواب همه گونه استفاده برای او و به روی وی باز بود ، معذک از اکثر قضات پاکتر و تمیزتر ماند و بد از بوته امتحان برنیامد، و این صیانت نفس درچنان اوضاع و احوالی خالی از اهمیت نبود. بی مناسبت نیست که به تشریح روحیه وی در این بازگشت به موطن اصلی نیز پردازیم ، ناظم الاسلام در این برگشت به وطن اصلی خود کرمان ، میرزا محمد و ناظم الاسلام اول یعنی قبل از مسافرت نبود. در اول با یک عقاید تعصب آمیز و یک فکر محدود از کرمان رفته بود و در این موقع با اخلاق و افکار تعدیل شده برگشته بود .

محیط تهران و ورود در دسته آزادیخواهان و اطلاع از دنیای وسیعتر اخلاق او را تصفیه و سطح فکر او را بالا برده و جامعه‌های ضخیم تعصب‌های بی‌مورد را از روح وی انتزاع کرده بود و چون معتقدات و مکنونات قلبیه خود را اظهار می کرد گاهی گفتارش در پیش عامه منهدم در تعصبات محلی غریب می نمود .

در این بازگشت نخست مجتهدین کرمان را با بعض امور از قبیل سحر خیزی و قید به نماز صبح در اول وقت و مقید بودن به ظواهر شرع مقدس و حکم ندادن مخصوصاً حکم ناحق بیازمود و معدودی که از امتحان وی خالص بیرون آمدند در نظرش خوب جلوه کردند و در این پیش آمد به افرادی خوش بین گردید که شاید قبلاً روی عادت به آن اشخاص خوش بین نبود، و این تغییر عقیده یا خوش بینی را هم درباره آن عده در دل نگاه نداشت و صریحاً بیان می کرد، و البته آنگونه اظهارات بر طبع دیگر مجتهدین خاصه مخالفین آن عده که مورد پسند ناظم الاسلام واقع شده بودند زیاد هموار نبود (۱) مخصوصاً سالی ده روز مجلس ذکر مصیبتی در منزل خود تشکیل می داد و در آخر مجلس پس از اهل منبر ، خود یکساعت یا یک ساعت و نیم بالای منبر صحبت و وعظی آمیخته به انتقاد می کرد ، و آنچه را که در این بازگشت در کرمان دیده بود می گفت و ارباب عمایم و یا بعض مجتهدین غیر متقی را سخت مورد حمله قرار می داد . اینهم مزید بر موضوع گذشته. یعنی بدبینی جماعتی بدو می گردید . سرانجام ناظم الاسلام شخصی شد که نه عوام متشرعه (باصلاح کرمان بالا سرها) او را قبول داشتند و نه عامه شیخیه روی سابقه و گذشته. زیرا که افکارش از حدود پندارهای عوام دو طایفه خارج شده بود، ولی خواص بی غرض او را روی بی غرضی و حقیقت گویی

۱ - چون هنوز در کرمان موطن و مولد نگارنده و ناظم الاسلام تعصبات چندی وجود دارد نگارنده از شرح بیانات ناظم الاسلام و تمجید او از افراد و تصریح به نام آن اشخاص خودداری کرد خاصه که وی و کسانی که از ایشان انتقاد و یا به ایشان اظهار اعتقاد می کرد همه از این گیتی رخت بر بسته اند و رحم الله معشر الماضین .

می‌پسندیدند و می‌ستودند و بهترین ثناها هم آن است که بر زبان اشخاص بی‌غرض و شرافتمند جاری گردد. در سال آخر زندگانی وی گوئی بیانش مؤثرتر شده بود. نگارنده را خوب بخاطر است که در محرم و یا صفر سال ۱۳۳۷ قمری، که آخرین سال زندگانی ناظم الاسلام بود، در منزل و مجلس خود منبر می‌رفت، بیاناتش بواسطه صراحت درحقیقت گویی با گذشته از حیث تأثیر امتیازی داشت؛ و در آن موقع بلای عام آنفلوانزا در کرمان مانند همه جا مشغول به کشتاری مهیب بود و حسن تأثیر مواعظ صاحب ترجمه در مستمعین گذشته از عقیده وی شاید بنا به مقتضیات وقت و گرفتاری سامع و قایل بندگان بلای عام بود. بهر حال سخنی بود که از دلی متأثر برمی‌آمد و بر دلها می‌نشست. در همان موقع شبی خوابی دید و بر منبر بیان کرد که خلاصه آن این بود که دعوت به زیارت حضرت ثامن الائمه (ع) شده بود و آن را تعبیر به زیارت مشهد مقدس یا مرگ خود نمود و پس از انجام مجلس ذکر مصیبت چند روزی به تب و عوارض آنفلوانزا گرفتار شد و در اواخر صفر ۱۳۳۷ قمری هجری مطابق با آبان ۱۲۹۷ خورشیدی درگذشت، رحمة الله علیه. چنانکه در زندگانی تظاهری نداشت مرگ وی هم بی‌صدا و بدون تظاهرات و تشریفات معموله عصر بر گزار گردید یعنی شبانه از دنیا رفت و درمدفن سید علویه که در نزدیکی منزل وی واقع بود مدفون گردید و در آن روزها کشته آنقدر فزون بود که مجال تشریفات بر کسی باقی نمی‌گذارد. از وی سه پسر به نام علی و حسین و احمد و یک دختر باقی ماند به‌ضمیمه ذکر خیر و نام نیکی.

فانما الناس احادیث  
افسانه نیک شو نه افسانه بد

فکن حدیثاً حسناً ذکرة  
باری چو فسانه می‌شوی ای بخرد

اسفند ماه ۱۳۳۲ خورشیدی

سید محمد هاشمی کرمانی

میرزا آقاخان کرمانی  
مقتول در سال ۱۳۱۴



« ... میرزا آقاخان سر به نوکری فرود نیاورد و روانه تهران شد... » صفحه ۱۱



امین السلطان

تولد ۳۰ جمادی الاول ۱۲۷۴ مقتول در ۲۲ رجب ۱۳۲۵



و ... باری هنوز میرزا رضا که قاتل اصلی ناصرالدین شاه بود به ملاحظه احترام  
ماه محرم و صفر در تهران زنده بود که امین السلطان حکم قتل آنان را (شیخ احمد روحی  
و میرزا آقاخان و خبیرالملک) صادر نمود ... ، صفحه ۱۴

سید محمد شمعانی و ادب و حسن معاشرت و بزرگ منشی مرحوم آقامیرمحمد هاشم در ایشان هویدا بود. بالاخره در سنه ( ۱۲۸۷ ) مراجعت به وطن فرمود و به درس و قضاوت روزگار خود به سر آورد، تا محرم (۱۳۱۴) که بدرود زندگانی فرمود. دوست و دشمن به زهد و تقوی ایشان متفق بودند. در احکام و نوشتجات ایشان کسی نسبت سهوی هم به ایشان نداد رحمة الله علیه .

در مرحله ( بیست و هشتم ) زندگانی مطابق سنه ( ۱۳۰۸ ) عزم بر مسافرت جزم شد . از حجة الاسلام استادی العلامة اجازت مسافرت خواسته و با ایشان مشاورت نموده فرمود: گمان ندارم در اصفهان و جای دیگر از بلاد ایران بر معلومات تو افزوده شود بهتر این است به عتبات عالیات سفر کنی و به سامراء توقف نمائی، که امروز مرکز علم است و منبع فضل و مهبط رجال از علماء است و محط رحال فقها ، و بالجمله روانه شدم و بر چیزی که زیاد متأسف بودم، فرقت ابوین و دوری احباب بود. ( یقولون ان الموت صعب وانما مفارقة الاحباب بالله اصعب ) و از میانه دوستان وهم صحبتان دوری جناب آقایحیی برادر مرحوم استاد بیشتر بود که ده سال فزون لیلاً و نهاراً با من انیس و جلیس بود، رفیق حجره وهمخوابه گلستان بودیم ، و بهترین ایام زندگانی ما همان ایام بود که با هم زندگانی داشتیم . مختصر شرح حالات زندگانی از این قرار است:

### شرح حال آقای حیی

والد ماجدش مرحوم حاج آقا احمد فقیه کرمانی بود. تولدش در ربیع اول سنه (۱۲۸۷) و چون از مکاتیب ابتدائی فارغ شد، برای تحصیل مقدمات عربی از جانب حاج شیخ ابو جعفر برادر والا گهرش به این بنده سپرده شد.

و ده سال فزون پیوسته با هم بودیم تا سطح شرح لمعه و قوانین را تا قبل از مسافرت من دید و از ادبیات و ریاضیات بهره کافی به دست آورد، و از تاریخ و هیأت و جغرافیا نصیبی وافی برد. چون من سفر کردم به واسطه ازدواج نتوانست سفر کند، به ضرورت مفارقت بین ما واقع شد و از این رهگذر هفده سال دلتنگ بودم، تا سنه (۱۳۲۵) که به سمت وکالت مجلس مقدس ملی از جانب کرمانیان منتخب شد و در ربیع الاول این سنه با برادرم شمس الحکماء که هم سن ایشان و هم درس و هم شغل در وکالت، وارد دارالخلافت شدند، و در روز ورودشان احترام فوق العاده از ایشان به عمل آمد و استقبال خوبی از ایشان کردند، و همواره به راستی و درستی خدمت کردند و مورد هیچ گونه ایرادی واقع نشدند، با این که کلی ضرر جانی و مالی را متحمل شدند، هیچ گاه اظهار شکایت نکردند. و به نهایت عفت و پاکدامنی در طهران به سر بردند. و در ایام فترت و تعطیل مجلس نیز متوقف و منتظر فرج و هم اکنون چشمم به وجود ایشان روشن و دلم گلشن و از آثار ایشان تاریخ هفت هزار سال که از ظهور آدم ابوالبشر تا سنه (۱۳۲۷) وقایع معظمه را فهرست نموده، از ظهور انبیاء و حکماء و علماء و عرفاء و جلوس سلاطین و اختراعات عمده و غیره و تاریخ کرمان و جغرافیای آن سامان و کتابهای کوچک در هیأت و جغرافیا که مشاهده نمودم.

بالاخره در محرم (۱۳۰۹) از شهر کرمان هجرت کرده، چون میل داشتم قدری هم تحصیل حکمت الهی کرده باشم، به طهران آمدم و به درس مرحوم میرزای جلوه حاضر شده، ولی استفاده کامل در حوزه درس مرحوم آقا سید شهاب الدین شیرازی نمودم و حاضر درس مرحوم حاج میرزا حسن آشتیانی و مرحوم حاج شیخ هادی نجم آبادی نیز می شدم و از هر دو بزرگوار فواید کلی بردم.



## در بیان واقعه رژی

در سنه (۱۳۰۹) کمپانی رژی امتیاز دخانیات را از ناصرالدینشاه گرفت که بیع وشرای دخانیات منحصر به یک اداره باشد و به عوض چند کروور به شاه و درباریها داد و به همه بلاد ایران گماشتگان فرستاد و اداره خود را دایر نمود. حتی درقراء و دهات کس فرستاد و به مردم سخت گرفتند. بزرگان ایران از علماء و غیر هم برمعايب و وخامت این عمل واقف شدند که امروز دخانیات محدود شد فردا نمک و روز دیگر هیزم و ذغال و آب و غیره ، و به ازای آن مبالغی گرفته خواهد شد و صرف آبادی مملکت نخواهد شد ، یا تفاوت مواجب فلان شاهزاده است ، یا مدد معاش فلان آقازاده ، یا خرج مسافرت فرنگ ، یا نیاز خانم قشنگ ، ملت متضرر شده است ، نفع را خارجه برده و بر مملکت هم مسلط و نفوذ تامی حاصل خواهند کرد. جمعی از عقلاء خدمت مرحوم حاج میرزا حسن مجتهد آشتیانی رسیده ، معايب متضمنه و مستتره در این کار را عرضه داشتند و هم به علماء اصفهان ضرر و عاقبت امتیاز و نتایج مترتبه بر آن را نوشتند لذا مرحوم میرزای آشتیانی حکم به حرمت استعمال دخانیات کرده و حکمی به این عبارت نوشتند و نسبت آن را به مرحوم حجة الاسلام حاج میرزا حسن شیرازی دادند و منتشر ساختند .

صورت حکم به حرمت دخانیات

بسم الله الرحمن الرحيم - اليوم استعمال تنباکو و توتون بای نحوکان در

حکم محاربه با امام زمان است عجل الله فرجه .

قبل از انتشار شرح را به حجة الاسلام حاجی میرزا محمد حسن شیرازی که در سامراء متوقف و رئیس امامیه بودند نوشتند . ایشان هم امضاء فرمودند و خوب ایستادگی فرمود . بالجمله در تمام بلاد ایران این حکم منتشر شد و همه اطاعت کرده ترك استعمال دخانیات نمودند . چون حال بدین منوال شد کمپانی به توسط قوام الدوله وزیر امور خارجه شکایت به ناصرالدین شاه برد . شاه ، عبدالله خان والی را خدمت میرزای آشتیانی فرستاد که

یا باید در ملاء عام قلیان بکشید و یا از ایران خارج شوید . مرحوم میرزا ، شق اخیر را قبول فرمود و عازم بر حرکت شد ، که اهالی طهران از اعلی و ادنی زن و مرد ، سیاه و سفید ، غریب و خودی ، بومی و شهری ، حر و مملوک ، از صغیر و کبیر به هیجان آمده ، زلزله در ارکان شهر افتاد و همه ناله کنان و فریاد زنان و اشریعتا گویان به هر طرف در حرکت ، و دور خانه میرزا طواف کنان بودند و به فاصله يك ساعت تمام دكا کین و سراها بسته و تعطیل عمومی شد .

راستی شور ملی را چه اثر است . به خاطر دارم که در آن هنگامه چون ابر بهاری گریان بودم و سبب آن گریه را تاکنون ندانسته ام . باری مرحوم آقاسید محمد رضای مجتهد طباطبائی با فامیل خود و مرحوم آقاسید علی اکبر مجتهد تفرشی و سایر علماء اطراف جناب میرزا را گرفته هنگامه بر پا شد . مجدداً میرزا عیسی وزیر و عبدالله خان والی و مجدالدوله خدمت جناب حجة الاسلام میرزای آشتیانی رسیده ، عرض کردند شاه فرموده است ، امتیاز داخله ایران را موقوف کردیم ، که در داخله ایران اهالی آزاد باشند و بیع و شری منحصر نباشد ، لکن امتیاز خارجه با کمپانی است ، حالا از صرافت و ضدیت با دولت منصرف شوید ، و در ملاء عام قلیان بکشید ، جناب حجة الاسلام فرمود ، خلاف حکم را نمی توان نمود ، و شق عصای مسلمانان را نمی نمایم . عبدالله خان والی در مقام اجراء حکم شاه بر آمده و گفت حتماً باید قلیان بکشید که يك دفعه مرحوم آقاسید محمد رضای طباطبائی از حالت طبیعی خارج شد و بنای بد گفتن را گذاشت که شاه ... و تو نایب السلطنه غلط کردید دور شو ای ملعون از مجلس مسلمانان الخ . مردم که این تغیر آقا را دیده به هیجان آمدند . مجدالدوله از مجلس حرکت کرد که فرار کند ، او را به میان گرفتند ، نزدیک بود کار او را یکسره نمایند ، که حاج علی اکبر بروجردی که همه وقت در پی بهانه و مستمسکی بود که با مجدالدوله دوستی مخصوص داشته باشد و خدمتی به او بنماید مستمسک دست او آمد . فوراً دست مجدالدوله را گرفت که الان ما با هم می رویم به ارك و این امر را به اصلاح می گذرانیم . مجدالدوله که برای خود نجات را فوزی می دانست تصدیق حاج علی اکبر را نمود و دست هم را گرفته از خانه حجة الاسلام خارج و به طرف ارك رهسپار شدند . جمعی از مردم هم با حاج علی اکبر و مجدالدوله به راه افتاده که نتیجه را بدانند . نزدیک به دروازه ارك که رسیدند ، نایب السلطنه کامران میرزا با جمعی از اهل نظام به مجدالدوله برخورد و چون حاج علی اکبر را با او دید ، بنای تشدد و تغیر را گذارد . وعده ای از مردم که مسبوق به مطلب نبودند در مقام حمایت از حاج علی اکبر بر آمده ، هیاهو و فریاد کنان به طرف نایب السلطنه و حاج علی اکبر جمع شده ، نایب السلطنه که این حال را دید وارد ارك شده و حکم داد که درب ارك را ببندند . مستحفظین و قراولان ارك در مقام ممانعت مردم در آمده ، مردم بازاری چون منع را دیدند ، حریص تر شدند هجوم آورده که وارد ارك شوند .

آقا بالاخان معین نظام که این اواخر به سردار افخمی ملقب شده ، چون حال را بدین منوال دید ، حکم داد سرباز شلیک نماید . سرباز اطاعت او را ننمود که در این اثناء یث دسته از فوج مخصوص اورسید ، به آن‌ها حکم شلیک داد . آن‌ها هم بدون ملاحظه اطاعت او را نموده ، به طرف هوا شلیک نمودند . چند نفر از آن‌ها تفنگها را به طرف مردم گرفته شلیک نمودند ، گروهی از مردم بی طرف و بیچاره به خاک هلاک افتاده ، هدف تیر اغراض آن‌ها شدند ، باقی مردم فرار نمودند . دولتی‌ها درهای ارك را بستند و نعرش‌ها را در ارك پنهان کردند . جز چند نفر که در حال فرار در خارج ارك افتادند ، آن‌ها را ملت برداشته آمدند درب خانه مرحوم میرزای آشتیانی ، هیجان مردم زیادتر شد و جمعیت بیشتر . زندهای ندرین ناصرالدین شاه هم بنای گریه و زاری را گذارده ، دیگر از ترس جان خود گریه می کردند ، یا شور ملی آن‌ها را به گریه انداخته بود . شنیدم یکی از کنیزهای ندرین بی حد گریه می کرده است ، ناصرالدین شاه به او برمی خورد می گوید این حکم از حجة الاسلام میرزای شیرازی نیست ، و الا من اطاعت آن را می کردم . آن کنیز عرض کرده بود این صدای تفنگ که به طرف سادات و علماء خالی شده است ، آیا می شنوید ؟ شاه گفت این تیرها را به هوا خالی می کنند ، که در این بین نایب السلطنه رسید و واقعه را عرض کرد . ناصرالدین شاه جناب عضدالملک و مرحوم میرزاعیسی وزیر طهران را خدمت مرحوم میرزا فرستاد ، که از حرکت و مسافرت منصرف شوید ، مجلسی در دربار منعقد کنید ، عقلاء ملت با وزراء دولت در اصلاح این امر مشاورت نمایند . مردم متفرق شدند . روز دیگر بازارها باز شد و مجلس دربار منعقد گردید . پس از مذاکرات بسیار در چند مجلس و بد گفتن آقاسیدعلی اکبر تفرشی به قوام الدوله بلکه به طور کنایه به شاه ، نتیجه این شد که امتیاز مرتفع باشد ، و شش کرور خسارت کمپانی را دولت قبول کرد و این اول قرضی بود که دولت ایران به خارجه مدیون شد ، اگر چه این خسارت به ایران وارد آمد ، لکن در عوض ملت ایران به خود آمده ، و اندکی رو به بیداری کرده ، چه از این ارتفاع امتیاز رژی ملت ایران دانست که می شود ، در مقابل سلطنت ایستاد و حقوق خود را مطالبه کرد . و دیگر معلوم شد که با این اختلاف مذهبی بین ملت ایران ممکن است همگی در امری متفق شوند چنان که از انتشار حکم مزبور در همه بلدان ایران عموم مردم به هر مذهبی که بودند متفق شده ، قلیان و چپوق و سیگار را ترك کردند . مردم به دست خود قلیان‌ها را شکسته و بسیاری از تنباکوها را آتش زدند . شنیدم در کرمان از مرحوم حاج محمدخان رئیس شیخیه تکلیف را استعلام کرده بودند . در جواب گفته بود : ما با متشرعه در فروع اختلاف داریم ، در امور سیاسی البته اطاعت حکم را بنمائید و اول خودش قلیان را ترك نمود . و نیز در طهران در بعض سفارتخانه‌ها اجزاء مسلمان از خدمات دخانی امتناع کرده و معذور هم شدند . حتی آن که از قرار

مذکور کلفت‌ها و خدمه اندرون ناصرالدین‌شاه دست به قلیان و سایر دخانیات نمی‌رسانیدند. از علماء طهران آقا سیدعبدالله بهبهانی تبعیت میرزای آشتیانی را نمود، که اولاً من مقلد نیستم و مجتهدم و ثانیاً این صورت حکم که نسبت به جناب میرزای شیرازی می‌دهند حکم است یا فتوی، اگر حکم است، که باید بین مدعی و مدعی‌علیه و در مقام ترافع باشد و اگر فتوی است که باید کلیت داشته باشد، و فتوا نسبت به مقلدین لازم‌العمل است، نه نسبت به مجتهد. باری جنابش با حضرات همراهی نفرمود. مرحوم حاج شیخ‌هادی نجم‌آبادی هم در مجالس مذاکره حاضر نشد، لکن پیغام داد من استعمال دخانیات را مطلقاً حرام می‌دانم، مخصوص به وقتی دون وقتی نیست و اگر بنای آقایان بر حرکت از طهران و مهاجرت به عثبات شد، اول کسی که ردا بر دوش کند و با پای پیاده مهاجرت نماید من می‌باشم. بنده نگارنده در مجلس مرحوم حاج شیخ‌هادی بودم، که این مذاکره را فرمود. از پاره‌ای مکاتیب و تلگرافاتی که در امر تنباکو بین اولیای امور مکاتبه و مخابره شده است و ما به دست آوردیم، بسیاری از نکات و دقایق استنباط می‌شود و ما بدون ملاحظه ترتیب، نخست مکاتیب سپس تلگرافات را درج می‌نمائیم. نوشتجاتی که از طرف ناصرالدین شاه صادر شده است، اکثر آن‌ها به خط خود ناصرالدین‌شاه نوشته شده است.

دستخط اعلیحضرت ناصرالدین‌شاه به حضرت مستطاب حجة الاسلام میرزای آشتیانی

جنابا - بعضی احکام بود خواستم با يك نفر زبانی برای شما پیغام بدهم، دیدم مفصل بود. بهتر دانستم بنویسم و بعد از آن که این دستخط را ملاحظه کردید، جواب عرض نموده و همین دستخط را پس بفرستید به حضور.

در فقره عمل دخانیات هیچ کس عقل کل نیست و احاطه کلی در بشریت منحصر است به وجود پاك پیغمبر ما علیه السلام و الصلوة. انسان گاهی يك خیالی و کاری می‌کند بالاخره از آن پشیمان می‌شود، در همین عمل دخانیات مدتی بود که من می‌خواستم انحصار داخله را از کمپانی فرنگی سلب نمایم و به جناب امین‌السلطان دستور العمل‌ها داده بودم که کم کم با فرنگی‌ها حرف زده، طوری بکنند که هم عمل داخله انجام بگیرد و هم آن‌ها نتوانند ایرادی بگیرند و از دولت خسارات عمده مطالبه کنند و مردم هم آسوده از این مداخله داخلی فرنگیان که الحق مضر بود شوند، مشغول و در تدارک بودیم که این انتشار حکم میرزای شیرازی در اصفهان یا جعلاً یا حقیقه بروز کرد و کم کم به طهران رسید و شما که علماء عاقل بزرگ هستید بدون اطلاع دادن به دولت به دهن خواص و عوام انداختید که قلیان را ترك نمائید و این‌همه قال و مقال و اسباب بی‌نظمی را در پایتخت فراهم آورده، آیا بهتر نبود که متفقاً یا تنها عریضه می‌کردید در دفع عمل؟ ما هم که در تدارک بودیم بدون این

های هو و ترك قلیان همین طور که به انجام رسید احکام صادر می‌شد. بعد از آن از جاجرود به جناب امین‌السلطان و نایب‌السلطنه حکم شد مجلسی از علماء و وزراء فراهم بیاورند. سؤال شود که خلاف شریعت در این قرارنامه در کجاست بنمائید تا رفع شود. مجلس اول همه حاضر شدند به جز شما که تمارض کرده بودید. جهت و معنی این را نفهمیدم، مجلسی که به حکم ما شما را برای همچو کاری احضار بکنند و حاضر نشوید. مجلس دیگر که حاضر شدید بعض عبارات گفته بودید که هیچ ربطی به عمل نوشته نداشت، مثلاً بانك و راه آهن و غیره را عنوان کرده بودید، بعد از آن عرایض حساسی شما در باب دخانیات به ما رسید، آن بود که حکم فرمودیم جناب امین‌السلطان به شما قول بدهد که موقوف خواهد شد. در داخله کتباً و تلگرافاً اظهار تشکر و مسرت عامه به عرض رسید مگر از شما، معنی این را هم نفهمیدم که یعنی چه و عمل صحیح به قاعده با احتراز از فساد و فتنه آن بود که بعد از موقوفی عمل دخانیات فوراً شما می‌رفتید در مسجد و منبر به مردم مرحمت و التفات ما را اعلان می‌کردید و هم استعمال دخانیات را فوراً تجویز می‌کردید، چرا که به قول ملاها مانع مفقود و مقتضی موجود بود، آن سببی که تنباکو را حرام کرده بود رفع و تمام شده، چرا این کار را نکردید؟ سبب و جهتش را هیچ نفهمیدم و مثل این است که ابداً دولت در موقوفی این کار اقدام نکرده باشد، این‌طور قرار داد نبود بکنید به عوام کالانعام یعنی چه؟ آیا عوام فریبی بنظر شما رسیده یا مسند خود را می‌خواهید به این واسطه رونقی بدهید؟ و باز هم در مجالس و محافض خودتان در عوض تحسین و تمجید برضد دولت و اولیای دولت حرف می‌زنید یعنی چه؟ من شما را آدم فقیر و شخص ملای بی‌غرض و دولت‌خواه می‌دانستم حالا بر ضد آن می‌بینم که اقتباس به مجتهد تبریز و آقای نجفی‌اصفهانی و غیره می‌کنید. آیا نمی‌دانید که کسی نمی‌تواند برضد دولت برخیزد؟ آیا نمی‌دانید که اگر خدا نکرده دولت نباشد يك نفر از شما ها را همان بای‌های طهران تنها کردن می‌زنند؟ آیا نمی‌دانید که اگر دولت نباشد زن و بچه شماها هر کدام به دست قزاق روسی و عسکر عثمانی و قشون انگلیس و افغان و ترکمان خواهد افتاد؟ حیف از شماست با علم و عقلی که دارید عقل خود را به دست چند نفر طلاب و اراذل و اجامر محله و شهر بدهید و به میل آن‌ها حرکت کنید. خلاصه چون خیلی لازم بود محرمانه این دستخط را به شما نوشتیم، دیگر خود دانید. يك دفعه نصیحت لازم است و عجب خدمتی به ملت و مردم می‌کنید، هر کس هم که تریاک کش نبود حالا چپوق تریاک می‌کشد، قلیان

چرس را عجب رواجی دادید ، مرد که بی جهت قلیان را ترك نمی کند لابد است برود یا تریاك بکشد یا چرس ، یا هر نجاستی که گیرش بیاید سر قلیان بگذارد بکشد و دیوانه شود ، ناخوش شود ، بمیرد . حقیقه خیلی اسباب استسقاء شده والسلام .

جواب دستخط از طرف حضرت حجة الاسلام میرزای آشتیانی  
به شرف عرض اعلی حضرت شاهنشاه اسلامیان پناه می رساند ، دعا گو سابقاً عازم بود که عریضه به حضور مبارك عرض نماید که هم حاکی از تشکر مراجع ملوکانه نسبت به عموم رعایا و دعاگویان خاصه بر سلسله جلیله علماء که رؤسای دین و ملت و حمله شریعت و به واسطه همین مزیت ، شایسته مزید مکرمت و درحمت باشد و هم اشعار بر برخی عرایض صادقانه و دولت خواهی بی غرضانه که انکشاف صدقش از ملاحظه سطور و فقراتش به عین مرحمت و مکرمت ظاهر و پیدا و گمان راستی و استقامت و خلوص از ابتناء وی به مصالح عامه ملت و دولت و قوام مملکت و دوام سلطنت روشن و هویدا است داشته باشد ، لکن به احتمال آن که اطالهاش شاید موجب ملالت خاطر عاظر بندگان اعلی حضرت گردد یا خدا نخواسته محمول به غرض و بدین واسطه نقض غرض گردد ، تکاهل نموده و تساهل ورزیده ترکش را اولی و انسب دانستم . تا دیشب گذشته که به زیارت دستخط مبارکی که فقراتش مبنی بر کمال بی مرحمتی و سلب مراجع ملوکانه و عواطف خسروانه و منتج عکس امنیه و آمال و خلاف خدمات و دولت خواهی ها بود مشرف شده ، لازم بل متحتم دانسته که در صدد رفع بعضی از شبهات که شاید ناشی از عرایض بعضی از مغرضین هدیهم الله الی صراط المستقیم باشد برآیم که خاطر عاظر بندگان اعلی حضرت همایونی را آسوده و فارغ و بی مرحمتی مبدل به کمال مرحمت و انشاء الله مشمول مراجع کامله ملوکانه و مکارم شامله خسروانه شوم ، لذا به شرف عرض بندگان اعلی حضرت همایونی می رساند که حالت خلوص و دعاگوئی کلیه دعاگویان خاصه دعاگو نسبت به سلطان اسلام ، مدالله اظلاله علی رؤس الخواص والعوام ، به مرتبه ای است که گوش از بیان و تحدیدش کر و اصم ، و لسان از توصیفش الکن و ابکم است ؛ و بنابراین مطلب ، گذشته از آن که از مستقلات عقلیه بل از فطریات اولیه است نفوس مطلوب حضرت احدیت عز اسمه و منظور حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و سلم است . چه سلطان اسلام حامی دین مبین و حافظ شریعت سید المرسلین و استقرار دولت و دوام سلطنتش موجب بقای امن و امان که اعظم نعمای الهیه است می باشد و بالضرورة نفس مبارکش مورد مراجع الهیه و مشمول حفظ و تأیید مکارم غیبیه خواهد بود ؛

شیخ احمد روحی  
تولد ۱۲۶۳ قمری - مقتول به سال ۱۳۱۴



« ... و در باغ شمال محمد علی میرزا ولیعهد ، خودش با میرغضب بسر ببالین آنها  
آمده ... آن وقت خود روحی میرغضب را به طرف خویش دعوت کرد ... ، صفحه ۱۵

میرزا حسن خان خبیر الملک

مقتول به سال ۱۳۱۴



« .. تا عاقبت حاج شیخ روحی را ، و بعد میرزا آقاخان ، و آخر میرزا حسن  
خبیر الملک را به قتل رسانید ... » صفحه ۱۵



و با این مطلب چگونه می‌شود که تساهل در امثال امر احضار شود و بدون عذر عقلی تمارض نموده و معتذر شده متقاعد از شرفیابی گردد، با آن که خود استدعای مجلس اجتماع را نموده و سبب حضور سایر علماء شده و معلوم است که مقتضای اتحاد دولت و ملت و خلوص مفرط به دعا گوئی و دولت خواهی صمیمی، که شهدا و کفی به شهیدا، مشوب به هیچ گونه از اغراض فاسده عاطله و خیالات کاسده باطله نیست، آن است که اگر مطلبی را ببیند که خالی از صلاح دولت و ملت بل موجب فساد انتظام امور مملکت و سلطنت است به احسن الوجوه دفع و به داعی حفظ نفس نفیس سلطنت که اعز نفوس است مهما ممکن متقاعد از رفش نشوند؛ و از این قبیل است عرایض صادقانه جناب مستطاب حجة الاسلام آقای میرزای شیرازی سلمه الله تع، در خصوص امتیاز دخانیات و مداخله خارجه در داخله مملکت ایران؛ دعاگو و سایر دعاگویان که کراراً تلگرافاً به عرض حضور مبارك رسانیده و مفاسد این امر را مشروحاً نصب العین اولیای دولت قوی شوکت نموده که موجب اخلال نظام امر مملکت و رفته رفته سبب عدم استقلال سلطنت و علی الانصاف، هادم اساس دین مبین و مافی غرض از صدمات و ابتلائات حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و بعثت انبیاء و مرسلین است و چون مدت متمادی از زمان عرض عریضه گذشت و به زیارت جوایی که حاکی از رفع کلیه این بلیه کبری و مفسده عظمی که ناشی از سوء تدبیر اولیای دولت قوی شوکت است باشد مشرف نگردیدند، چنین گمان کردند که شاید اولیای دولت مساهله در عرض و ایصال عرایض کرده و مفاسد این امر را اغفال نموده باشند، و یا به واسطه تنجز امتیاز و استیلائی کمپانی ممتاز سلب قدرت از رفش شده متمکن از اصلاحش نباشند؛ تأملات و افکار نموده بل انتصار از اولیای دین مبین نموده و به وجهی که نه موجب کشف خلاف کلمه دولت و نه سبب شق عصای کلمه رعیت باشد، طریقی را انتخاب و انتخاب فرموده، و مردم را از استعمال تنباکو و توتون منع نموده، که بدون ترتب مفسده بالاضطرار موجب انصراف شود قهراً رفع می نماید و سایر علماء هم یا انشاءً به واسطه رفع این مفسده مؤبقه و یا اقتداءً این طریق را احسن الوجوه و اقرب الطرق دانسته، موافقت و متابعت نمودند و چون رفع این مفسده به جز رفع کلی امتیاز از خارجه و داخله متصور و تبعیض مؤثر نبود و اظهار این مطلب از دعاگو در مجلس احضار شاید محمول بر بعضی اغراض فاسده باشد و مورد انکار می‌شد، لذا دعاگو هم به واسطه عدم مخالفت با علماء و قبح شق عصا و مصلحت بینی ایشان صلاح چنین دیده که به جناب آقای معظم سلمه الله تع تلگراف و مطلب را علی ما هو الواقع

اعلان دارند و قبل از ملاحظهٔ جواب چون رافعی از برای حکم سابق نبود و مانع بالکلیه رفع نشده همان حکم را معمول داشته اجرا نمایند، به واسطهٔ آن که تحریم استعمال دخانیات از ایشان بوده و لابد حکم تحلیلش هم باید مستند به ایشان باشد، اولیاء دولت مطلب را علی ما هو الحق تلگراف نکرده و آقای معظم را از کیفیت و حقیقت مطلب اعلام نمودند بل مجمل و سر بسته به تمام اطراف بلاد ممالک محروسه، اعلان و تلگراف نمودند که حسب الامر امتیاز برداشته شد و علماء سایر بلدان هم به اعتقاد آن که رفع بلیه بالکلیه شد عرایض متشکرانه عرض نمودند.

بالمآل که عمأ قریب معلوم شود و کشف خلاف گردد بالکلیه از مراحم ملوکانه مأیوس و دیگر اعتمادی از برای ایشان بل عموم رعیت نسبت به اولیای دولت نخواهد ماند. و در مسئلهٔ بانك و راه آهن و غیره که عرض کرده اند دعا گو طرف بوده و دستخط فرموده اند، مطالبی بی ربط بوده خلاف عرض شده، به واسطهٔ آن که در مسئلهٔ بانك به هیچ وجه گفتگوئی نشد و از راه آهن به همین قدر عنوان شد که مفسد این امتیازات هم بسیار است، و منجمله آن است که فرنگیان بعد از آن که قضای حاجتشان شود به قانون و زا کون خود هم عمل نخواهند کرد، بل به میل خود سلوک خواهند نمود مثل آن که ملك رعیت را خراب می کنند و عوض نداده، از طریق عبور می نمایند و اما سایر مسائل مثل دعوت کشیش نصاری مسلمین را به دین عیسوی و ترغیب نمودن به کتاب و قول و تألیف لسانی، به این مناسبت گفتگو شد که وزراء اظهار نمودند که هم سلطنت همواره بر ترویج و تشیید ملت بوده دعا گو تصدیق نموده لکن اظهار داشتیم که اولیای دولت تقصیر دارند که این گونه از مفسد را که موجب هدم اساس دین است به حضور مبارك عرضه نمی دارند و بالجمله داعی گمانم این بود که در ازای این دولت خواهی ها و زحمات قاطبهٔ علماء، مورد مراحم و بیشتر از پیشتر مشمول مکارم و عواطف ملوکانه شوند، حال که معلوم می شود به قول شاعر عرب

ما كل ما يتمنى المرء يدركه  
تجری الريح بما لا تشتهي السفن

نتیجه برعکس داده، و برخلاف معمول ثمر بخشیده، و خاطر عاطر مبارك از دعا گو رنجیده تر شده، بل حسن خدمت و نیکوئی تدبیر علماء بلدان هم از قبیل مجتهد تبریزی (۱) و آقای نجفی اصفهانی سلمهما الله تعم که همیشه خیر خواه دولت بوده اند، به سوء تدبیر به نظر انور رسیده که دعا گو را هم قیاس به آن ها نموده و دستخط فرموده اند که تبعیت اجامر و او باش می کنی و این مطلب یا معمول

(۱) مراد مرحوم حاج میرزا جواد آقا مجتهد تبریزی است.

به عوام فریبی، و یا به واسطه رونق دادن مسند است و بسیار عجب دارم از این بی‌مرحمتی شدیدة ملوکانه، که تصور خیال فساد در حق دعا گو شود و به تبعیت عوام و جهال و حب مسند منتصب گردد. با آن که فقره اولی کاشف از بی‌عقلی و نابخردی و سنخیت با جهال و اوباش و العیاذ بالله تعمنه است چه تبعیت عاقل از جاهل نامعقول و پیرویش در نظر عقلاء مردود و غیر معقول است و فقره ثانیه حاکی از ضعف و بطلان مستند است به ملاحظه امتثالش به دعا گو زیرا که مسند شرع مبین را رونق از خاتم النبیین و مروجش بحمد الله تعالی نفس نفیس بندگان اعلیحضرت است گذشته از آن که دعا گو در این بلد مسندی نمی‌بینم و جز دعا گوئی و تدریس غرض و اشتغالی ندارم و بعضی از بی‌مرحمتی‌های دیگر که خود را در دعا گوئی شایسته و مستحق آن نمی‌دانم که مذاکره کنم و فی الحقیقه خیلی مایوس از مراجع ملوکانه شدم که تقریباً بعد از پنجاه سال زحمت و خدمت در ملت و دعا گوئی دوام دولت و سلطنت با خلوص عقیدت در نظر انور همایونی مقدار یک قاضی سنی و کشیش ارمنی را در نظر سلطان روم و سلاطین عیسوی نداشته باشم با آن که شاید مشهور جمله از اهل علم باشد که اگر تمدن و توقف و توطن در عراق عرب کرده بود در حوزه علمی اسلام منحصر و معروف به شخص اول بودم انصاف آن است که در این مملکت خیلی ترقی کردم و بعد از زحمات بسیار و دعا گوئی خالصانه بی‌شمار مفسد به خرج رفته و به کیفر آن مورد بی‌مرحمتی و الطاف ملوکانه شدم گمان ندارم که در هیچ دولتی جزای چون من دعا گوی دولت خواهی را که سر تا پا وجودش دعا گوئی دولت و همواره بر صلاح امر مملکت و تشیید ملت است بدین گونه دهند. باری، هر چه آن خسرو کند شیرین بود. اگر فی الحقیقه بعد از ملاحظه صدق عرایض و حسن مقال باز هم شایبه خلاف واقعی العیاذ بالله در عرایض رود و خاطر مبارک از غبار کدورت و گرد کدورت صافی و پاک نشود و معذالک دعا گو را مفسد در انتظام امور مملکتی بدانند با امتنان و تشکر از مراجع ملوکانه استدعای مرخصی دارم که معجلاً به اندازه خود در تدارک هجرت از این مملکت برآیم و به یکی از زوایای مقدسه عتبات عالیات مشرف شده این دو روزه عمر را که فی الحقیقه کالعدم است به دعا گوئی مشغول بروجود مفسدم در این مملکت مفسده مترتب نشود به واسطه آن که دعا گو نه در این مملکت ضیاع و عقاری دارد و نه بحمد الله تعالی به علایق دنیویه علاقه بيشماری، اما امیدوارم که انشاء الله صدق عرایض گفتارم بر بندگان اعلیحضرت همایونی پوشیده و مستور نماند و ملاحظه صلاح امر مملکت و سلطنت و بقاء ملت و تشکر و دعا گوئی کلیه رعیت را فرموده، این بلیه عظیمه را به همت علیای ملوکانه

بالکلیه رفع فرموده ، در ترویج شریعت و علماء که اخص دعا گویانند بذل جهد و جهد خسروانه نمایند تا یأس رعایا و دعا گویان از مراحم ملوکانه مبدل به امیدواری و رجاء و به دعا گوئی ذات خجسته صفات مبارک اعلیحضرت شاهنشاه جمجاه اسلامیان پناه مشغول شوند الامر الاقدس الاعلی مطاع .

دستخط اعلیحضرت ناصرالدین شاه در جواب مکتوب جوابیه

مرحوم میرزای آشتیانی

جنابا۔ عریضه شما را ملاحظه کردم اولاً این دستخط محرمانه بود و احدی نمی دانست اگر بد نوشتم یا خوب نالشی نمی داند و نخواهد دانست . ثانیاً از کثرت اوقات تلخی و این که بعد از این همه زحمت و مرارت کار را به این پایه با کمپانی خارجه تمام کرده و به این خوبی انجام داده ایم چرا باید مثل شما علمای بزرگ به مردم نادان عوام این طور اهتمامات و مراحم ما را حالی نکنند ، که مردم آسوده شده پی کار خود بروند . مگر شوخی بود که بعد از دادن همچو قرارنامه به فرنگی و آن همه مخارجی که او کرده است به این سهولت از عمل خود دست بردارد و برود پی کارش . در فقره تجارت خارجه هم ابداً ضرری به رعیت و تجار ما ندارد و نخواهد داشت و این حرف مفصل است باید يك نفر از اولیای دولت به شما حالی نماید و اینها موافق عهدنامه های قدیم حق تجارت دارند کار تازه ای نیست . در حقیقت تمام آن قراری که با کمپانی دخانیات در داخله ایران داده بودیم تماماً باطل و نسخ شد این کار را بیش از این نباید دنبال کرد و البته شما در روی منبر و مجلس درس باید به تمام مردم حالی بکنید که این کار تمام شده و گذشته است ، بر شما فرض است که هر چه زودتر به همه حالی بکنید قلیان نمی کشند نکشند اما بدانند که دیگر برای احدی مجبوریت باقی نمانده است و همه آزاد هستند در بیع و شری و اختیار مال خودشان را دارند و کمال امیدواری و تشکر را از دولت داشته باشند که رفع همچو کار بزرگ را کرده است ، حالی کردن این فقره به مردم عوام با شماست که شاکر و دعا گو باشند شما می دانید که من همیشه احترام علماء را لازم می دانم به خصوص در حق شما يك مرحمت قلبی داشته و داریم البته کمال اطمینان را از التفات باطنی ما داشته باشید و ابداً حالت یأس از آن نداشته باشید . زیاده زحمتی نیست جواب را عرض بکنید .

جواب دستخط مزبور

از طرف حجة الاسلام آشتیانی اعلی الله مقامه

به شرف عرض اقدس بندگان اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاه جمجاه اسلامیان

پناه ابدالله دولته می‌رساند ، که دعا گو مأیوس از مراحم ملوکانه نشده و نیستم و چون دستخط مبارک سابقه ، مشعر بر بعضی بی‌رحمتی‌ها بود که کمال تنافی با فرط دعا گوئی و خلوص دعا گو داشت به داعی طمع ازدیاد مرحمت و اشتداد مرحمت و مودت و مکرمت به عریضه سابقه جسارت ورزیدم و اما در خصوص امر به تشکر عموم علماء و دعا گو رعایا از مراحم ملوکانه و مذاکره دعا گو در مجلس درس و غیره که دستخط مبارک صدور یافته گذشته از آن که در مجلس احضار بلیه مرفوعه و مفسده ممنوعه را اول المتشکرین بودم ، در امثال امر حاضر و تشکر مراحم ملوکانه را در مجلس درس و غیره نموده ، کثرت مرحمت و شدت زحمت و مشقت بندگان اعلیحضرت همایونی را در خصوص اصلاح فی‌الجملة عمل دخیلیات و تقاعد کمپانی و امثال امر همایونی نصب‌العین خاص و عام خواهد شد ، که انشاءالله کما فی السابق بلکه بیشتر از پیشتر رجاء به مراحم ملوکانه حاصل شده به احسن الوجوه عموم رعیت اشتغال به دعا گوئی و مسئلت دوام دولت داشته باشند لکن مسئله قلمیان را همان طور که اعلیحضرت قدر قدرت همایونی دستخط فرموده اند نباید متعرض شد که بر امر شرب و استعمالش جز ترتب مفسده ثمره‌ای مترتب نخواهد شد و تا مشاهده حکم تجویز و تحلیل از آقای حجة الاسلام شیرازی سلمه‌الله تعالی نکنند مرتدع نخواهند گردید دعا گو هم محض امثال امر قدر قدرت اگر رأی مبارک تعلق گیرد رقعته‌ای به جناب آقای معظم عرض نماید که مشتمل بر تشکر از مراحم ملوکانه باشد و محتوی بر عدم اصلاح بالکلیه لکن محرمانه - الامر الاقدس الاعلی مطاع .

صورت مکتوب

میرزای آشتیانی مرحوم به اعلیحضرت ناصرالدین شاه

به شرف عرض اعلی می‌رساند - که انزجار و وحشت قلوب رعیت از این مسئله و تصرف خارجه در داخله به مرتبه‌ای است که گمان ندارم به غیر عدم تصرف کلی و رفع اصلی و عود به صورت اولی آسوده خاطر و امیدوار شوند بلکه شاید تکذیب دعا گو را نمایند . خاصه با وضع حالیه کمپانی و اشتغال تام به لوازم امتیاز به جز سخت‌گیری در امر توتون و تنباکو که سابقاً می‌نمود و به جبر و عنف از تجار مأخوذ می‌داشته از قبیل صنعت و اعمال گروانکه و غیره که از لوازم تصرف در داخله است و عدم علم به استرداد و ملاحظه قرارنامه نسبت به عامه رعیت و اختصاصش به بعضی از اولیای دولت شایسته آن است که به ملاحظه جذب قلوب رعیت و امیدواری به مراحم ملوکانه مقرر فرمایند که عجاله کمپانی از تصرفات متعلقه به داخله که سبب استیجاش رعیت و اهل ملت

است ممنوع و قرارنامه‌ای که استرداد شده مشهود نظر خاص و عام گردد .  
الامر الاقدس الاعلی مطاع .

استفتاء از حضرت آیه الله

میرزای شیرازی اعلی الله مقامه که در باب قلیان شده است

حجة الاسلاما متع الله المسلمین بطول بقاءکم : صورت سؤال و جوابی به  
تفصیل ذیل منسوب به جناب عالی شیوع یافته مستدعی آن که اگر صحیح است به  
خط مبارک تصریحاً مرقوم فرمائید و بر تقدیر صحت هر گاه این عمل امتیاز بر  
داشته شد این حکم باقی است یا خیر

صورت سؤال از حجة الاسلام ادام الله ظلکم العالی : با این وضعی که در بلاد  
اسلام از بابت عمل تنباکو پیش آمده ، فعلا کشیدن قلیان شرعاً چه صورت دارد  
تکلیف مسلمانان چیست ؟ مستدعی آن که تکلیف مسلمانان را مشخص فرمائید .  
جواب : بسم الله الرحمن الرحیم الیوم استعمال تنباکو و توتون بای نحو  
کان در حکم محاربه با امام زمان عجل الله فرجه است .

جواب از سؤال اول : بسم الله الرحمن الرحیم - بلی صحیح است و سؤالی  
که از بقاء حکم بر تقدیر رفع امتیاز شده جواب این است که بر تقدیر رفع  
از این جهت منعی ندارد و الله العالم حرره الاحقر محمد حسن الحسینی .

دستخط ناصرالدین شاه

جناب امین السلطان : امتیاز دخانیات داخله که چند روز قبل موقوف شده  
بود این روزها که امتیاز خارجه را هم موقوف فرمودیم و کلیه این عمل به طرز  
سابق شد حالا به تمام علماء و حکام و مردم اطلاع بدهید که مطمئن باشند و  
به تمام رعایا حالی نمایند . ( ۱۳۰۹ )

ایضاً صورت دستخط ناصرالدین شاه

شرح سرپاکت - جناب امین السلطان و نایب السلطنه ملاحظه کرده فوراً  
مجری دارید . لازم است نایب السلطنه و جناب امین السلطان و سایر وزراء  
محترم دولت این یادداشت ما را ملاحظه کرده برای تجار معتبر و غیره و  
تجار معتبر تنباکو فروش قرائت نمائید .

حکمی که پادشاه و دولت می کند او را خود دولت لازم الاجراء می داند  
و هر حکمی که می کند چه در داخله و چه در خارجه از روی خدعه و اشتباه  
نخواهد بود يك وقتی مقتضی شد عمل دخانیات را به کمپانی انگلیس بدهند و  
دادند . چندی بعد مقتضی شد که آن امتیاز را از کمپانی بگیرند و گرفتند .  
اعلان دولتی هم نوشته و به همه جا انتشار داده شد که این عمل از کمپانی گرفته

شده است علاوه بر این خود کمپانی انگلیس هم اعلان نوشت که دولت ایران این امتیاز را از من پس گرفت و کف ید از من شد. هر کس در طهران یا ولایات دیگر تنباکوئی به من فروخته است بیاید پول خود را بدهد و تنباکو را پس بگیرد و به همه معاير چسبانیده و همه مردم را مطلع و مستحضر کرد که این امتیاز از من خلع شده است با وجود این همه توضیحات و اسناد و احکامی که صادر شد در نسخ و ابطال این قرارنامه‌های دخانیات با کمپانی کمال تعجب را دارم از این که باز می‌شنویم در میان مردم و تجار و غیر ذلک اشتباهی در این فقره حاصل است که رفع دخانیات نشده و اگر شده باشد موقتی است. اولاً معلوم است که این انتشارات را اشخاص مفسد رذل که بدخواه دولت و ملت هستند می‌دهند و این اراجیف را شهرت داده‌اند البته هیچ شخص عاقل دولت‌خواهی نباید به این حرف‌های بی‌معنی و اقوال مجعول اعتنائی بکند، بلکه بر همه عالی و ادانی و بر همه نوکرها و رعیت‌های دولت خواه صادق صمیمی لازم و واجب است که بعد از این از هر شخص مفسد مغرض که این حرف‌ها را بشنوند یا اعلانی بنویسند و نصب نمایند و او را ببینند گرفته به حکومت تسلیم نمایند که آنها را تنبیه شایسته نمایند. چرا که این نوع شهرت‌های بی‌معنی مفسده انگیز باعث ناامنی تجار و کسبه و رعایا بر تمام اهالی مملکت و اهل طرق و شوارع شده و کسب و تجارت از میان خواهد افتاد و آن وقت دولت لابد می‌شود که برای نظم امور جمهور تشددات فوق‌العاده به ظهور برساند و خود شخص رئیس دخانیات البته نمی‌تواند بعد از موقوفی مجدداً دخیل امور دخانیه بشود. بقای این شخص رئیس دخانیات عجاله در طهران برای این است که محاسباتی که با مردم دارد مفروق و ادعای مخارجی که در این امور کرده و با دولت دارد قرارش را داده و کار خود را تمام کرده راهش را بگیرد از این دولت برود و این هم البته يك دو ماهی طول دارد که کارش تمام شده آن وقت برود از آن طرف رئیس تنباکو در تمام شهرها و بلاد ایران مأمور و عملجاتی که برای انجام این کار داشت چه از فرنگی و چه از ایرانی تماماً را متفرق و احضار و جواب داد. چنانچه يك نفر در دولت و بلاد ایران از این اشخاص نیست و اگر در جایی باشد و کسی مطلع است به‌عرض برساند تا دولت او را خارج نماید و باز هم تکرار می‌کنیم که این کار بالمره خارجاً و داخلاً متروک و موقوف شده دائمی است و ابداً موقتی نیست و این امتیاز را بعد از این دولت به‌احدی از تجار خارجه و داخله نخواهد داد تمام آسوده و مطمئن باشند (صحّه همایونی و دستخط).

تمام این یاد داشت به حکم و فرمایش ما است که در این ورقه نوشته‌اند

و سوادی از این فرمایشات را ملك التجار برداشته به همه جا منتشر نماید (توشقان  
 ئیل ۱۳۰۹)  
 تعجب در این است که بعد از اعلان چرا آن‌هایی که به کمپانی تنباکو فروخته  
 نمی‌روند پول داده تنباکوی خود را پس بگیرند .  
 صورت اعلانی که

از جناب رئیس دخانیات در باب فسخ امتیاز شده است

اعلان - چون دولت اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی خلدالله ملکه و سلطانه ،  
 منوپول و انحصار دخانیات را کلیه از داخله و خارجه موقوف فرمودند و بهمن  
 رسماً نوشتند. لهذا به عموم تجاری که به اداره (رژی) تنباکو و توتون فروخته‌اند  
 اعلان می‌نمایم هر کس بخواهد تنباکو و توتون خود را پس بگیرد به اداره دخانیات  
 رفته و قیمتی را که برای آن دریافت نموده رد کند و جنس خود را تحویل بگیرد  
 (ارنستین)

مکتوب امین السلطان

به حضرت حجة الاسلام مرحوم میرزای آشتیانی

عرض می‌شود جناب حاج ملك التجار فرمایشات جناب مستطاب عالی را کاملاً  
 رساندند. مایه کمال امتنان شد و یقین دارم، که عرایض اخلاص کیش را هم تماماً  
 و صحیحاً رسانده است و خاطر عالی را مستحضر داشته است لازم دانستم که این  
 مختصر را هم تحریراً مصدع خاطر عالی شوم که خاطر جناب مستطاب عالی از  
 این طرف خاصه بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاه روحی فداه و از  
 ارادت و اخلاص این بنده از حالا تا هر وقت بلکه بعون الله تعالی مادام العمر ،  
 مطمئن باشید که به هیچ وجه خللی و نقصی در آن حاصل نخواهد شد مشروط  
 بر این که جناب مستطاب عالی هم به شبهات مفسدین و ارباب غرض اعتناء نفرمائید  
 و هر وقت هر چه عرض شود از این بنده استفسار فرمائید تا حقیقت معلوم شود  
 زیاده عرضی ندارم ، ایام افادت مستدام .

جواب مکتوب مزبور

عرض می‌شود : جناب ملك التجار همان قسمی که فرمایشات جناب عالی را  
 کاملاً ابلاغ نموده، قاطع هستم که عرایض داعی را هم تماماً و کاملاً به عرض رسانیده  
 است . اگر چه به همان بیانات ایشان کمال استظهار و اطمینان حاصل گشته بود .  
 ثانیاً هم که رقعۀ شریفۀ جناب عالی را رساندند، بر مراتب استظهار و اطمینان داعی  
 افزود و محض رعایت ادب لازم دیدم که کتابه در مقام تصدیع برآمده و این  
 فقره را تصریح نماید که به صاحب شریعت مقدسه قسم است، این داعی دوام دولت



ابد مدت قاهره هیچ وقت از دعای بقای ذات اقدس ملوکانه غفلت ننموده و نخواهد نمود. بلکه دعای آن وجود مبارک را بر خود و بر قاطبه اهل اسلام خاصه سلسله سلسله جلیله علماء واجب می‌دانند. از شخص محترم جناب عالی هم از هرجهت همه وقت کمال امتنان را داشته و دارم و مخصوصاً جنابعالی را از غالب وزرای سابق و لاحق نیک‌نفس‌تر و خوش‌اعتقادتر می‌دانم و یقین دارم که به هیچ وجه من‌الوجه از هیچ بابت از خیر دولت و ملت چشم نخواهید پوشید. حتی به جناب ملك التجار گفتم از روی انصاف وقتی که انسان ملاحظه نماید برای این منصب جلیل حال هیچ شخص عاقلی از جناب عالی تعدی نخواهد نمود و همان‌طوری که جناب عالی امر فرموده‌اید که اعتنا به شبهات ارباب غرض نشود داعی هم خواهش و استدعا می‌کند که جناب عالی هر وقت چیزی بشنوید به‌توسط خود جناب ملك التجار که معتمد جنابعالی است و داعی هم وثوق و اعتماد دارد پیغام فرمائید تا فوراً رفع شبهه شود ائمه جماعت هم که در این دو روزه به مسجد نرفته بودند فوراً به همه اطلاع داد که منبر رفته وجود مسعود اعلیحضرت همایونی ایدالله جیشه و ابد عیشه را دعا کنند با بیانات کافی جناب ملك التجار زیاده بر این تصدیع و جسارت است. ایام افادت مستدام.

#### صورت مکتوب امین‌السلطان

به حضرت مستطاب میرزای آشتیانی اعلی‌الله‌مقامه

عرض می‌شود امیدوارم انشاءالله تعالی وجود مسعود عالی مقرون به سلامت است رقیمه مطاعه عالی با عریضه تلگرافی جناب مستطاب حجة الاسلام میرزای مدظله العالی رسید. فوراً از عرض لحاظ اقدس همایون گذرانده از این نوع اظهار دعا گوئی جناب معظم‌الیه خاطر مهر مظاهر خیلی خرسند و خوشنود شدند و هم از اقدامات جناب عالی خاطر همایون راضی شدند. بدیهی است مراتب را چنانچه باید و شاید خاطر نشان ایشان فرموده‌اند و رفع اشکالات شده است جواب تلگراف جناب آقای میرزا را هم صادر و مرحمت فرموده‌اند لفاً ارسال داشت که به‌ملاحظه شریف جناب مستطاب عالی هم برسد و بعد به تلگرافخانه ارسال فرمایند که تلگراف شود و چون از تلگراف خود جناب عالی هم اظهار لطف درباره ارادت کیش فرموده‌اند خواهش دارم امتنان و تشکر بنده را به نحوی که شاید و باید خدمتشان مرقوم فرمائید ایام افادت و افاضت مستدام.

اول تلگرافی که مرحوم آیه الله حجة الاسلام حاج میرزا محمد حسن شیرازی اعلی‌الله‌مقامه

به اعلیحضرت ناصرالدین شاه مخا بره نموده

بسم الله الرحمن الرحیم - به توسط حضرت اسعدامجدارفع والاشاهزاده اعظم

نایب السلطنه دام اقباله العالی ، به شرف عرض حضور اعلیحضرت اقدس شاهنشاه خلدالله ملکه می‌رساند. اگرچه دعا گو تاکنون به محض دعا گوئی اکتفا نموده ، تصدی استدعائی از حضور انور نکرده ، ولی نظر به توصل اخبار به وقوع دقایقی چند که توانی از عرض مفسد آنها خلاف رعایت حقوق دین و دولت است عرضه می‌دارد: که اجازه مداخله اتباع خارجه در امور داخله مملکت و مخالطه و تودد آنها با مسلمین و اجرای عمل بانك و تنباکو و راه آهن و غیره از جهاتی چند منافی صریح قرآن مجید و نوامیس الهیه و موهن استقلال دولت و مخل نظام مملکت و موجب پریشانی عموم رعیت است . واقعه شیراز از قتل و جرح جماعتی از مسلمانان در حمای مطهر حضرت احمد بن موسی علیهما السلام و هتك آن بقعه مبارکه و تبعید جناب شریعت‌مآب حاج سیدعلی اکبر (۱) سلمه الله به وضع ناشایسته نمونه‌ای از نتایج این امور است البته مفسد این امور از عرض حضور اقدس نگذشته والا از فرط اهتمام خاطر همایون در ترقیات ملت و دولت رضا به اجرای این امور مترقب و مأمول نبوده دعا گو هیچ در مقام دولت خواهی هم رضا نمی‌دهد که بعد از استمرار نعمت خداوند جلت‌عظمته به اعلیحضرت شهریار عز نصره و به قوت شوکت و دوام سلطنت این امور که مفسد آنها در اعصار لاحقہ دامنگیر دین و دولت و رعیت است در این عهد همایون جاری شده نام نیک چند ساله دولت خدای نخواستہ به خلاف مذکور شود. رجاء واثق از مراحم ملوکانه آن که اگر اولیای دولت در این امور ترخیص فرموده‌اند به اتفاق کلمه ملت معتذر شده این مفسد را به احسن وجه تدارک و جناب معظم را که تاکنون پناهنده ناحیه مقدسه است به تلافی این وهن مورد عواطف خسروانه فرمایند تا سبب مزید دعا گوئی و امیدواری کافه علماء و رعایا گردد ، الامر الاقدس الاعلی مطاع .

تلگراف ثانی حضرت آیه الله

میرزای شیرازی به حضور اعلیحضرت ناصرالدین شاه

به شرف عرض حضور اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی خلدالله ملکه می‌رساند . سابقاً دعا گو عریضه‌ای تلگرافاً در باب مفسد مداخله خارجه در داخله مملکت ایران به حضور مبارک عرض نموده بود جوایی از جانب اولیاء دولت قوی شوکت نقل نمودند ، که کاشف بود از آن که به مفسد اجرای این امور حق التفات نفرمودند و چون اغماض از آن منافی رعایت حقوق اسلام بود ، لهذا ثانیاً به عرض حضور مبارک می‌رساند: که مفسد انفاذ این امور به مراتب اعظم از مفسد

(۱) مراد آقا سیدعلی اکبر فال اسیری است که او را از فارس نفی و به عتبات تبعید

صرف نظر از آن‌ها است . کدام مفسده با اختلال قوانین ملت و عدم استقلال سلطنت و تفرق کلیه رعیت و یأس آن‌ها از مزاحم ملوکانه برابری می‌کند؟ چگونه می‌شود که با وجود این که در قرون متداوله اولیای دین مبین و سلاطین مسلمین شکرالله مساعیهم آن همه اتلاف نفوس و بذل اموال خطیره در اعلاى کلمه اسلام بفرمایند امروزه به اندک فایده با ترقب ترتب مفسده از تمام اغماض نموده و کفره را بر وجوه معایش و تجارات آنها مسلط کرد . تا بالاخره اضطراراً با آن‌ها مخالطه و مواده کنند و به خوف یا رغبت ذلت نوکری آنها را اختیار نمایند و کم کم بیشتر منکرات شایع و متظاهر شود و رفته رفته عقایدشان فاسد و شریعت اسلام مختل النظام گشته و خلق ایران به کفر قدیم خود برگردند . البته شدت و اضطراب و وحشت رعیت و استنکاف علماء اعلام را در انفاذ این امور به عرض حضور مبارک نرسانیدند و بر دولت اغفال نمودند زیرا که این امور قابل انفاذ نیست و نخواهد شد هر چند منجر به اتلاف نفوس شود و الا از حزم خسروانه مأمول نبود ، رضا دهند رعیت که فی الحقیقه خزانه عامره دولتند بالمره از وجوه تجارت و مکاسب خود مصلوب الاختیار و مقهور کفار باشند . بدیهی است اولیای دولت قوی شوکت را از اجرای این امور جز ترقی دولت مقصدی در نظر نیست . بهتر آن بود که این رنج را در تربیت اتباع دولت قوی شوکت متحمل شوند که هم سبب جمعیت قلوب رعیت و امیدواری آن‌ها گردد و هم منافعی با قوانین ملت و استقلال دولت نباشد مأمول از عنایات ملوکانه چنان است که عرایض صادقانه دعاگو را با تأمل ملحوظ نظر انور و در جمع قلوب رعیت بذل مرحمت فرمائید تا به کمال امیدواری و شکر گذاری مشغول دعا گوئی دوام دولت جاوید مدت باشند - الامر الاقدس الاعلی مطاع - تاریخ وصول این تلگراف چهارم شهر رجب (۱۳۰۹)

تلگراف آقایان علماء طهران

حضور حضرت آیه الله میرزای شیرازی اعلی الله مقامه

خدمت سراسر سعادت بندگان جناب مستطاب حجة الاسلام و المسلمین آقای حاج میرزا محمد حسن دام ظلّه العالی - امتیاز و اختصاصی که در مسئله دخانیات از جانب اولیای دولت ایران به فرنگیها داده شده بود به حکم اعلی حضرت اقدس شاهنشاهی خلدالله ملکه از کل ممالک محروسه ایران برداشته شد و کل اهالی ایران از زارع و کسبه و تجار و مالکین تنباکو و تنباکو فروشها و غیره از امروز به بعد آسوده و مختارند که تنباکو و توتون و عموم اجناس عایده دخانیه خودشان را به هر کس و به هر قیمت و هر نحو که دلخواه

آن‌ها است بیع و شری در ممالک محروسه ایران و بدون استثناء بنمایند لهذا لازم شد که تفصیل را به عرض جناب مستطاب عالی برسانیم ، که چون بنا بر احترام تلگراف جناب عالی و بعض مذاکرات منسوبه به جناب عالی اعلیحضرت اقدس شهریاری ماها را خواسته تحقیقات فرمودند که آیا این شهرت حکم منسوب به جناب عالی صحیح است یا خیر ؟ به محض این که عرض شد صحیح است فوراً جناب امین‌السلطان را مأمور فرمودند ، با دستورالعملهای مؤکده و زحمات زیاد این عمل را موقوف و انحصار را برداشته خوب است که جناب مستطاب عالی در این موقع تشکر این توجه ملوکانه را تلگرافاً به عرض حضور همایونی برسانید امضاء (محمدحسن آشتیانی) (سیدعلی اکبر تفرشی) (محمد رضا طباطبائی) (فضل‌الله نوری) (امام جمعه) ۱۶ جمادی الاولی (۱۳۰۹) (۱)

جواب تلگراف آقایان از میرزای شیرازی

خدمت آقایان عظام دارالخلافة ضاعف‌الله اقدامهم - بشارت رفع دخانیه موجب مزید تشکر و امیدواری و دعاگوئی ذات اقدس همایون اعلیحضرت شاهنشاه خلدالله ملکه گردید انشاءالله به همت عاطفت ملوکانه دست خارجه بالمره از ایران کوتاه خواهد شد .

تاریخ وصول تلگراف ۳۰ شهر جمادی الاولی (۱۳۰۹) (۲)

تلگراف حضرت مستطاب میرزای آشتیانی

به حضرت آیه‌الله میرزای شیرازی اعلی‌الله مقامهما

به عرض بندگان حضرت مستطاب حجة الاسلام آقای حاج میرزا محمدحسن دام ظلّه می‌رساند عریضه تلگرافی شما تشکر از مراحم ملوکانه درباب رفع امتیاز که به توسط دعاگو به حضور مبارک بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاه جمجاه اسلام پناه ظل‌الله تعالی خلدالله ملکه و دولته و ادام‌الله ظلّه العالی عرض شده بود به عاکفان حضور مبارک به توسط حضرت مستطاب اسعد اشرف اجل افخم وزیر اعظم آقای امین‌السلطان دام اجلاله رسانده ، جواب را به توسط ایشان تحصیل کرده ، مخابره نمودم . معلوم است همواره در دعاگوئی وجود مبارک بندگان اعلیحضرت اقدس ظل‌الله خلدالله ملکه که سبب قوام دین و دولت است اهتمام داشته و دارند ، که سایر علماء اعلام فضلا از رعیت و عوام اقتدا نمایند و حضرت مستطاب اجل وزیر اعظم دام اجلاله کمال مسرت و اطمینان امتنان را از تفقدات حضرت عالی از تلگرافاتی که به دعاگو شده و از نظر

۱- در اصل: ۱۳۲۷ است - محققاً اشتباه شده ۲- در اصل: ۲ شهر جمادی الاولی

ایشان گذشته دارند و مستدعی هستیم که در مظان اجابت دعا از نظر حضرت عالی نروند .  
(الداعی المخلص محمد حسن الاشتیانی)

تلگراف حضرت آیه الله میرزای شیرازی

به جناب حجة الاسلام میرزای آشتیانی اعلی الله مقامهما

بسم الله الرحمن الرحيم - خدمت جناب مستطاب شریعتمدار افتخارالمجتهدین العظام حجة الاسلام آقای میرزا محمد حسن سلمه الله تعالی ، تلگراف جناب عالی در باب رفع امتیاز دخانیه و اعلان بر ترخیص استعمال ، به موجب نوشته احقر رسید . البته آنچه صلاح دانسته اید ، عین صواب است ، و من بعد هم منعی از استعمال چنانچه اعلام فرموده اید نیست ، و الحق از مراحم ملوکانه که مایه قوام دین و دولت بود ، کمال امتنان و شکرگزاری دارم . تلگراف تشکری به حضور مبارک عرض کرده ام که انشاء الله به مرحمت جناب عالی خواهد رسید و از حسن اقدامات و اهتمامات جناب مستطاب اجل آقای امین السلطان دام اقباله العالی هم جناب عالی اظهار کمال امتنان احقر را خواهید فرمود عریضه ای هم به حضور مبارک با جواب رقیمة جناب اجل زید اجلاله به صحابت جناب مستطاب عمدة الفضلاء والمحترمین حاج میرزا باقر واعظ ایدالله افادته که برای اظهار شکر این نعمت به طهران معاودت نموده انشاء الله خواهد رسید .

(الاحقر محمد حسن الحسینی)

تلگراف تشکر حضرت آیه الله

میرزای شیرازی به حضور اعلی حضرت ناصرالدین شاه

بسم الله الرحمن الرحيم - به توسط جناب مستطاب شریعتمدار افتخارالمجتهدین العظام حجة الاسلام آقای میرزا محمد حسن سلمه الله تعالی - به شرف عرض حضور اعلی حضرت اقدس شاهنشاه خلدالله ملکه می رساند . بشارت رفع اختصاص دخانیه بر حسب تلگرافات علماء اعلام دارالخلافة کثیرا الله امثالهم موجب کمال شکرگزاری و امیدواری و سبب مزید دعا گوئی گردید ، بر اهالی مملکت لازم است به مرزبانی شاهنشاه اسلام پناه اعز الله نصره بیاهات نمایند . که با کمال استقلال و نهایت مطاوعت رعیت همین که محقق شد که این اختصاص منافی ملت و بر عموم رعیت شاق است محض اعلاء کلمة ملت و رفاه عموم رعیت صرف توجه ملوکانه و همت خسروانه فرموده به استمداد از میامن الطاف امام زمان عجل الله ارواحنا فداء بالمره رفع همه مفسد مترقبه را فرموده اند و این سنت عادلانه را ، که واقماً موجب حفظ دین و دولت و مایه احیاء مساعی جمیلة سلاطین سلف شکر الله مساعیهم و سر مشق ملوک اعصار لاحقہ در نشر عدل و ترفیه حال رعیت و محافظت حدود

دولت و ملت و بسط بساط امن و امان بود اجراء فرموده‌اند ، تا دلیل فرط معدلت و رعیت پروری شاهنشاه اسلام پناه خلدالله‌ملکه باشد و این معنی سبب مزید تشکر کافه علماء و عموم رعایا گردید . همواره از حضرت احدیت عز اسمه خواستارم که نعمت وجود سلطان عادل و پادشاه دین پرور را مستمر فرماید و ظل عوطف ملوکانه را بر مفارق مسلمین جاوید و پاینده دارد .  
( الاحقر محمدحسن الحسینی )

تاریخ وصول تلگراف شهر رجب المرجب (۱۳۰۹)

جواب تلگراف مزبور

از طرف اعلیحضرت ناصرالدین شاه قاجار

جناب مستطاب حجة الاسلام آقای حاج میرزا محمد حسن شیرازی سلمه الله تعالی تلگراف نامه آن جناب متضمن تحسین الغاء عمل تنباکو و شکر نسخ قراردادی که موجب بعضی توهّمات و شکایت‌ها شده بود ملحوظ افتاد ، نیت پاک آن جناب در اصلاح اسلام و مسلمین و خیر دولت و دین معلوم است . البته از نظر حق آن جناب پوشیده نیست که حفظ صرفه و آسایش رعیت را فریضه ذمت خود شمرده و هرگز از این وظیفه اصلی غافل نمانده‌ایم ، دعوات خیریه و توجهات مقدسه آن جناب را منتظریم ، در هر مرحله به نیات ما مدد کند و آنچه مایه سعادت و سلامت این ملت است به خواست خدا تکمیل نمائیم و انشاء الله به همت آن جناب مستطاب و اهتمام علماء اعلام اساس دین مبین محکم و این اخلاق و معارف که مزیت مسلمین در این است ترویج شود ، تا به عون و عنایت باری تعالی بتوانیم تکلیف واجب خود را ادا کنیم . باز از آن جناب التماس دعا داریم .

تلگراف حضرت آیه الله

میرزای شیرازی به حضرت آیه الله میرزای آشتیانی

بسم الله الرحمن الرحیم - خدمت سرکار شریعتمدار مجتهد الزمان ملاذالانام حجة الاسلام آقای میرزا محمد حسن سلمه الله تعالی . سابقاً تلگرافی در امر دخانیات و تعلیق اذن بر وصول خط شریف عرض شده ولی فعلاً محرمانه می نویسم که در اصلاح این امر ، حال که اولیای دولت قاهره اقدام دارند باید جناب عالی بر مکنون خیالات ایشان مطلع باشید و از کیفیت علاجی که در این باب متصدی می شود مستحضر شوید ، که مؤدی به فساد دیگری نباشد که در علاج او باز گرفتاری جدید برای دین و دولت دست بدهد و البته عین آن سندی که دولت به فرنگی داده اند مسترد خواهند داشت ، که دیگر اجانب آمیدی در مملکت ایران نداشته باشند و یکسره مقطوع الرجاء بشوند و باید از جانب دولت اطمینان

کاملی به رعیت داده شود و فرمانی مستحکم در رفع ابدی این امر و مختاریت رعیت صادر شود ، که بر بیع و شرای دخانیات در داخله و حمل به خارجه مسلط و مختار باشند و از هر جهت قلوب رعیت از وحشت و اضطراب بیاسایند و از وخامت عاقبت این کار مأمون شوند و با رفاهیت و آسایش مشغول دعاگویی و شکر گزاری ذات همایون شاهنشاه اسلامیان پناه اعز الله نصرته باشند ، و تا تفصیل مطلب به همین وجه بر خود احقر به تصریح جناب عالی معلوم نشود اذن نمی توانم داد حکم به حرمت مستمر است و خوب است همین مطلب را به جناب مستطاب اجل آقای امین السلطان دام اقباله عالی در موقع مناسب مذاکره نموده مسئله را موافق صلاح دین و دولت فیصل بفرمائید (محمدحسن الحسینی) تاریخ وصول تلگراف (۴ شهر رجب ۱۳۰۹)

صورت تلگراف

امین السلطان به حکام ولایات ایران

به حکام ولایات عموماً بر حسب امر قدر قدرت اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی روحنا فداء ابلاغ می شود. بنا به مرحمت و رأفت همایون شاهنشاهی نسبت به عموم ممالک محروسه ایران بعد از آن که معلوم شد که عمل انحصار تنباکو و منوپل آن بر عموم اهالی قدری شاق است و از خاکپای اقدس همایونی مستدعی معافی و موقوفی آن شدند. برای آسایش خاطر عموم اهالی و رعایا و تکمیل مزید دعاگویی وجود مبارک این انحصار و منوپل در تمام ممالک محروسه ایران از امروز متروک و موقوف فرمودند و ضرر و خسارت کمپانی را از ممر دیگر معین و مقرر خواهند فرمود که به مرور به کمپانی پرداخته خواهد شد. از تاریخ این تلگراف بدانید و به عموم اهالی و علماء و اعیان و تجار و غیر هم را اطلاع بدهید تنباکو و توتون و عموم اجناس دخانیه خودشان را به هر کس و به هر قیمت و به هر نحو که میل دارند بیع و شری نمایند. به مأمورین و کسان اداره دخانیه اگر چه رئیس آنها یقیناً اطلاع داده است شما هم اطلاع بدهید ، که حکم از این قرار است و ضمناً به موجب امر همایونی روحنا فداء تأکید می شود مبادا نسبت به مأمورین آنها خلاف قاعده و خلاف احترامی حرکت بشود ، که موجب تنبیه و سیاست شدیدی خواهد شد. مردم هم خودشان را از این زحمت آسوده دانند و به دعاگویی وجود مسعود همایونی و شکر گزاری مراحم کمله همایون خسروانه بیفزایند و بعضی حرکات جاهلانه را بکلی موقوف نمایند و عرایض تشکرانه علماء اعلام را به خاک پای مبارک برسانند.

(۱۶) جمادی الاولی ۱۳۰۹ (امین السلطان)

## تلگراف حاج حسن

وکیل الدوله کرمانشاهی به توسط حاج عبدالرحیم

حضور مبارک بندگان حجة الاسلام آقای میرزا روحی فداه جسارت به عرض می نماید - علماء دارالخلافة سه طغرا تلگراف به حضور مبارک عرض کرده و به توسط جناب آقای ملک التجار دارالخلافة که از اجلاء اشخاص و دوستان فدوی است استدعای بذل مرحمت و عنایت در صدور جواب کرده اند . مستدعی آن که از مرحمت جواب، جناب معزی الیه وفدوی را قرین سرافرازی و افتخار فرمائید .  
( فدوی - حسن )

## تلگراف آقا میرزا حسن آشتیانی

به حضرت آیه الله میرزای شیرازی

کرمانشاهان - بغداد - به توسط حاج عبدالرحیم وکیل الدوله . خدمت ملاذالانام حضرت مستطاب حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج میرزا محمد حسن دام عمره و مدظله - عرضه می دارد که امتیاز دخانیات از داخله ایران و خارجه آن بکلی به همت ملوکانه خسروانه و تدبیرات کافیه از جانب سنی الجوانب اعلی حضرت اقدس شاهنشاه اسلام پناه خلدالله ملکه و دولته به توسط حضرت مستطاب اجل اشرف وزیر اعظم آقای امین السلطان دام اجلاله و کفایت ایشان از بابت آسودگی عامه رعایا و احترام حکم شرع که منسوب به حضرت عالی شده در باب منع از استعمال تنباکو و توتون رفع شده هر چند سابق براین هم مطلب عرض شده بود چون سر بسته بود و فی الجمله اجمالی داشت لهذا مجدداً حاجت به عرض شد که صریحاً اذن کشیدن قلیان و غیره را داده و ضمناً اظهار دعا گوئی از این مرحمت ملوکانه بفرمائید و خدمت حضرت اجل را هم در ملت و دولت منظور داشته باشید .

( الداعی المخلص - حسن آشتیانی )

## تلگراف آقا سید علی اکبر تفرشی

کرمانشاهان - بغداد - به توسط حاج عبدالرحیم وکیل الدوله . به شرف عرض حجة الاسلام آقای حاج میرزا محمد حسن ادام الله افاضته می رساند که آنچه جناب شریعتمدار ملاذالاسلام به عرض رسانیده اند مطابق واقع می باشد انشاء الله مرحمت فرموده تجویز شرب توتون و تشکر از مراحم ملوکانه خدیوانه خواهند فرمود .  
( خادم شریعت مطهره - علی اکبر حسینی تفرشی )

## تلگراف آقا شیخ فضل الله

کرمانشاهان - بغداد - به توسط حاج عبدالرحیم - خدمت حضرت مستطاب حجة الاسلام والمسلمین ادام الله تعالی ظلّه - عرض می شود که چون سابقاً به حسب



حکمی که از جناب مستطاب عالی سمت انتشار پذیرفت در نهی استعمال دخانیات به مجرد استماع، عامه مسلمین اطاعت نمودند و بکلی ترک کردند و فعلاً نیز متروک است. از آنجا که ذات اقدس همایون اعلی حضرت قدر قدرت شاهنشاه دین پناه ابدالله شوکته همواره به تبعیت قواعد دین مبین کمال اهتمام و بذل جهد می فرمایند به توسط حضرت مستطاب اجل اشرف وزیر اعظم آقای امین السلطان و کفایت ایشان استدعای حضرت عالی و رعایت رعایای ممالک محروسه ایران رأفت و مرحمت فرمودند. امتیاز انحصاری که به خارجه مرحمت شده بود موقوف و ید خارجه را از تصرفات دخانیات ایران در داخله و خارجه کوتاه و مسلوب الاختیار فرمودند و حسب الامر اقدس اعلانات شافی به عموم رعایا شد، که با کمال امیدواری به مراجع ملوکانه به دعا گوئی و کسب تجارت خود کمافی السابق من غیر تفاوت باشند و سابقاً به نحو اختصار تلگرافی دایر به تشکرات عرض شده بود. چون فعلاً رفع مانع بکلی شده و بالمره امتیاز را برداشته امر به حد خود کمافی السابق رسید. مستدعی از حضرت عالی آن که به عبارت صریح واضح بعد از تشکر از مراجع ملوکانه اجازه فرمائید که خلق مشغول استعمال دخانیات کمافی السابق باشند و از مکاسب خود باز نمانند و مشغول به دعا گوئی سلامت ذات اقدس همایون شاهنشاه دین پناه متعالیه المسلمین بطول بقاء دولت باشند، و این عرایض صادقانه از احقر فضل الله نوری است. به نشان و علامت تفویض و کالت مطلقه در امر مرحوم حاج محمدعلی اصفهانی شهیر به تاجر شاهرودی. فوراً جواب لازم است سلام علیکم و رحمة الله وبرکاته

تلگراف آقای سید محمد رضا طباطبائی

کرمانشاه - بغداد - به توسط جناب وکیل الدوله دام مجده - خدمت جناب مستطاب حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج میرزا محمد حسن ادام الله ظلّه، عرضه می دارد: مسئله انحصار دخانیات همان قسم است که آقایان عظام سلمه الله مشروحاً معروض داشته اند. فی الحقیقه بندگان اقدس همایونی خلد الله ملکه و سلطنته در آن مرحمت تمامی به عموم ملت ایران تفضل فرموده و کلیه این فقره صورت قدیم شد و حضرت اجل اشرف وزیر اعظم، آقای امین السلطان دام اجلاله، لازمه جد و جهد را در رفع این کار به عمل آوردند. اکنون استدعای همه آن است که معجلاً اجازه استعمال تنباکو و توتون را مرحمت فرمائید که در تأخیر اجازه خدا نخواسته فسادی مترتب نشود. به احتمال این که جناب آقای آقا سید محمد خوی به سمت کربلا مشرف شده باشند مستقیماً جسارت شد.

( اقل خدام اهل علم - سید محمد رضا )

تلگراف آقامیرزا زین العابدین امام جمعه تهران

بفداد - به توسط حاج عبدالهادی تاجر استرآبادی - خدمت حضرت حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج میرزا محمد حسن دام ظلّه العالی، در فقره دخانیات تفصیلی واقع گردید که عرض حضور عالی لازم است . سواد دستخطی از حضرت عالی معروف گردید که عین عبارت این است :

« بسم الله الرحمن الرحيم - اليوم استعمال تنباکو و توتون بای نحوکان در حکم مجاربه با امام زمان صلوات الله علیه است »

(حرره الاحقر - محمد حسن الحسینی)

بعضی گفتند دستخط حضرت عالی این نیست بعضی گفتند هست چون نسبت به حضرت عالی داده شده بود، شاهنشاه اسلام پناه به جناب امین السلطان امر فرمودند امتیاز دخانیات بکلی موقوف و برداشته شود و به حالت اولیه رجوع گردد و به زحمت زیاد امتیاز و انحصار دخانیات را از خارجه و داخله برداشتنند و داعی و سایر آقایان علماء به شکرانه این مرحمت تلگرافی حضور حضرت عالی عرض نمودیم. جواب رسید چون تصریح نسبت به حلیت قلیان نشده بود بین عوام غائله مرتفع نشده است . حالا لازم شد تلگرافاً عرض کنم که چنانچه قلیان حرمت ابدی دارد تلگراف فرمائید که دیگر احدی قلیان نکشد و چنانچه اصلاً حرمت نداشته و یا بعد از رفع علت و برداشتن امتیاز حرمت پیدا کرده نیز مفصلاً تلگراف فرمائید، که جمیعاً اطاعت نموده و رفع تردید و فساد عوام بشود. تعلیقهای که در حق جناب شریعت مآب آقای حاج سیدعلی اکبر سلمه الله تعالی فرموده بودید کتباً جواب عرض کرده ام. علاوه بر این تلگراف که می فرمائید جواب این عریضه را نیز کتباً دستخط مبارک به اذن و رخصت یا حرمت قلیان و منع مفسدین فرمائید که لازم است .

جواب مکتوبی که امام جمعه نوشته است چون محتوی بر مطالب تاریخی است در این مقام درج می نمائیم :

مکتوب امام جمعه به حضرت آیه الله شیرازی

به شرف عرض عالی می رساند - تعلیق شریفه حضرت حجة الاسلام عالی مدظله که به داعی مرقوم فرموده بودند زیارت نمود و کمال مسرت از سلامت وجود مقدس حاصل گردید . حضرت احدیت جل اسمه را به تمام نعماتی که به اهل اسلام عنایت فرموده شکر می کنم ، خصوصاً به نعمت وجود مبارک حضرت عالی که به اهل اسلام عنایت فرموده سلامتی وجود مبارک را از درگاه احدیت مسئلت می کنم ، که بحمد الله ترویج شرع با آن وجود مبارک است . در فقره جناب

شریعتمدار آقای آقاسیدعلی اکبر سلمه الله تعالی اظهار مرحمت فرموده بودند، خداوند شاهد حال است که از وقتی که واقعه ایشان را شنیدم در اصلاح آن کوتاهی نکردم و آنی آسوده نبوده‌ام و بعد از آن که به سمع مبارک اعلیحضرت اقدس همایونی خلدالله ملکه رسید که با ایشان این نوع حرکت شده‌است، نهایت افسردگی بر ایشان دست داده‌است و درصدد تلافی و اصلاح برآمدند و جناب اجل افخیم عالی وزیر اعظم دام اقباله هم نهایت اهتمام را در اصلاح این مسئله فرمودند. به جعل اکاذیب خاطر شاهنشاه اسلام پناه را از مفسده مشوش نموده عرض نموده بودند که جناب سید در منبر صریح گفته که تمام فرنگی‌ها را که در شیراز هستند باید کشت و جمعی را ایشان برای کشتن فرنگی و خلاف مذهب در دور خود جمع آوری نموده، قلب مبارک شاهنشاهی را مشوش از این فقرات نمودند. این بود که همین قدر که تلگراف فرمودند که جناب آقای معظم به زیارت عتبات مشرف شوند، چند وقتی در شیراز نباشند کسانی که سابقه عداوت با ایشان داشتند آن حرکات خلافی که به سمع مبارک رسیده و نسبت به جناب ایشان کردند و خدا و رسول و ائمه را به غضب آوردند. خداوند آنها را لعنت کند، که برای چند روزه دنیا این قسم حرکات می‌کنند و سید بزرگواری را به این صدمات می‌اندازند، از برکات اجداد طاهرین و توجه خاطر مبارک امیدوارم که امور جناب ایشان بعد از ورود به طریق دلخواه حضرت عالی و ایشان انجام داده شود. ولی همین قدر عرض می‌کنم و لازم دانستم که جسارت کنم که قلب مبارک شاهنشاه اسلام پناه راضی به این قبیل امورات که عرض شده و می‌شود نبوده و نیست و هرگز به این که کفر به اسلام غلبه پیدا نماید نبوده و نیست و نخواهد بود. و هم‌چنین جناب اجل وزیر اعظم دام علاه که در این جوانی معری و مبری از کافه معاصی است و مطیع شرع و شریعت، و اخلاصی نسبت به سادات خاصه دارد که هیچ يك از دولتیان مثل او نیستند (۱) و هر امری که از حضرت عالی نسبت به ایشان صادر بشود در اطاعت و اجرای آن حاضر بوده و هستند. در رقیمه مبارکه که به داعی مرقوم فرموده بودند اظهار مرحمت و عنایت هم به ایشان فرموده بودند، لهذا لازم دانست که بعضی از حالات ایشان را به عرض عالی برسانم و خود ایشان هم عریضه محض اظهار ارادت و اخلاص به حضور مبارک عرض نموده‌اند. چنانچه صلاح دانند جواب عریضه ایشان را مرحمت

(۱) وقتی که مثل امام جمعه کسی این گونه ترویج و تعدیل نماید از مثل امین‌السلطان فاسقی و ظالمی که او را به مرتبه عصمت رسانیده‌است، دیگر ما از سایرین چه بنویسیم. همین مدایح بی مأخذ بود که ما را به آن روز نشانید.

فرمایند که بیشتر مایه ارادت ایشان خواهد شد . منتظر صدور اوامر و نواهی حضرت عالی بوده و هستم . خداوند وجود مبارک را از برای اهل اسلام پاینده بدارد . ( الامر العالی مطاع واستلکم الدعاء )  
در نوزدهم ماه جمادی الاولی ۱۳۰۹ چند تلگراف از سامره رسید که عیناً درج می شود :

تلگراف حضرت آیه الله

میرزای شیرازی به حضرت حجة الاسلام میرزای آشتیانی

سرکار شریعتمدار افتخارالمجتهدین العظام ، عماد الاسلام ، آقامیرزا محمد حسن سلمه الله تعالی - تلگراف جناب عالی و سایر علماء اعلام در باب رفع دخانیه رسید . اگر چه به مراحم ملوکانه و التزام شاهنشاه دین پناه خلدالله ملکه به احکام شرع و فرموده جناب عالی و سایر علماء کثرتاً امثالهم کمال وثوق و اعتماد هست ولی چون تلگراف در این وقت محل اعتماد نیست ، متوقع آن که به خط شریف تصریح فرموده که اختصاص بالکلیه از داخله و خارجه به حسب واقع از ایران مرتفع و دست اجانب را از این عمل بالمره قطع نموده اند و احتمال عود و تبدیل و تبعیض به هیچ وجه نیست ، تا سبب خاطر جمعی این جانب شود و الا به موجب شریعت مطهره استعمال دخانیات جایز نیست و حکم به حرمت کماکان برقرار است تغییر نخواهد یافت .

(محمد حسن الحسینی)

تلگراف حضرت آیه الله

میرزای شیرازی به جناب امام جمعه طهران

جناب مستطاب ملاذالانام ، ظهیر الاسلام ، آقاسای امام جمعه سلمه الله تعالی تلگراف جناب عالی در باب دخانیه رسید ، از صدور حکم سابق و ارتفاع آن سؤال فرموده بودید . بلی سابقاً حکم کرده ام و هر چند جناب عالی و سایر علماء اعلام تصدیق به رفع اختصاص فرموده اند و نهایت اطمینان و سکون نفس به معدلت و حسن نیت اعلی حضرت ظل الله عز نصره دارم ؛ ولی به جهت عدم اعتماد بر طریق تلگراف در این اوقات فعلاً رخصت موقوف است بر این که از طریق معتبر و فکر واقع حال بر خود حقیر معلوم شود و خود اخبار می کنم و الاحکم به حرمت کما فی السابق باقی است . رقیمة شریفه که در امر جناب مستطاب شریعت مآب آقاسید علی اکبر فرموده بودید و مشتمل بود بر رقیمة جناب مستطاب اجل آقای امین السلطان دام اقباله رسید . اقدامات و اهتمامات جناب اجل موجب امتنان شد . از صدق نیت و حسن فطرت ایشان همین قسم مترقب بوده و هست و

انشاءالله تعالی در پیشرفت مقاصد راجعه به صلاح دین و دولت به استمداد از توجهات امام عصر (عج) کمال همراهی و مساعدت خواهند فرمود . جواب کتبی انشاءالله با پست می‌رسد .

از وصول این جوابها که بدین صراحت و وضوح در منع از دخانیات تأکید و تشدید شده بود بر تشویش و اضطراب اولیای دولت افزوده ، این بود که اولیای دولت اظهار این تلگرافات را موافق صلاح وقت ندانسته به تلگرافخانه دارالخلافه و سایر تلگرافخانه‌های بلاد محروسه قدغن اکیدی شد ، که در این خصوص هر تلگرافی که منافی مقاصد حالیه دولت باشد پنهان داشته ، اصلاً اظهار ندارند . لهذا تلگرافاتی که در این خصوص از جانب حجة الاسلام به سایر بلاد محروسه نیز فرستاده شد، همه جا مأمور تلگرافخانه پنهان داشته و تا این غائله در میان بود اظهار ننموده‌اند. صورت پاره‌ای از تلگرافات را که به وسایلی چند بدست آورده‌ایم عیناً درج می‌نمائیم .

#### تلگراف به تبریز

تبریز - جناب مستطاب شریعتمدار ملاذالانام‌ظهرالاسلام ، آقای حاج میرزا جواد آقاده‌علاء - از آذربایجان سؤالاتی از حکم حقیر به حرمت استعمال دخانیات رسیده . بلی حکم کرده‌ام ولی اکنون تغییر نیافته و بر قرار است و تا خبر محقق به رفع حکم از خود حقیر به جنابعالی نرسد البته امر به استمرار ترك بالمره خواهید فرمود .

(محمدحسن‌الحسینی)

#### تلگراف به اصفهان

اصفهان - جناب مستطاب شریعت‌مآب آقای حاج شیخ محمدتقی سلمه‌الله تعالی - از اصفهان سؤالاتی از حکم حقیر به حرمت دخانیات شده بود . بلی حکم کرده‌ام و فعلاً حرام است و تا رفع ید فرنگی بالمره از داخله و خارجه به طریق تحقیق معلوم نشود و خود اخبار به رفع نکنم حکم منع باقی و اجتناب لازم و رخصت نیست .

(محمدحسن‌الحسینی)

#### تلگراف به شیراز

شیراز - جنابان مستطابان شریعتمداران آقامیرزا محمدعلی و آقاشیخ محمد حسن سلمه‌الله تعالی - سؤال از حکم حقیر به حرمت استعمال دخانیات فرموده بودید . بلی حکم کرده‌ام و فعلاً حرام است و تا رفع ید فرنگی بالمره از داخله و خارجه به طریق تحقیق معلوم نشود و خود اخبار به رفع نکنم ، منع باقی و اجتناب لازم و رخصت نیست .

(محمدحسن‌الحسینی)

تلگراف به کرمانشاه

کرمانشاهان - جناب مستطاب عمدة العلماء العظام، آقای حاج آقا سلمه الله تعم  
(الی آخر مثل سابق است)

تلگراف به یزد

یزد - خدمت سرکار شریعتمدار آقای آقامیرسیدعلی مدرس دام علاه - از  
تنصیل احکام محکمه بندگان حضرت مستطاب حجة الاسلام دام ظلّه العالی به حرمت  
استعمال دخانیات بای نحوکان البتّه اطلاع دارید ولی اکنون بر حکم باقیند  
و مقرر فرموده اند که مادام که رفع امتیاز بالمره از داخله و خارجه به طریق  
تحقیق بر خودشان محقق نشود و اعلام جدید به رفع حکم نفرمایند، حکم به  
حرمت باقی و اجتناب لازم و رخصت نیست. دستخط مبارک به همین مضمون  
خواهد رسید. (حسین النوری)

تلگراف به سبزوار

سبزوار - جناب مستطاب عماد الاسلام آقای آقامیرزا ابراهیم شریعتمدار دام  
علاه - چون به جهت مفسد مداخله اجانب در بلاد اسلام بندگان حضرت حجة الاسلام  
دام ظلّه العالی حکم به حرمت استعمال مطلق دخانیات بای نحوکان فرموده اند  
که البتّه به اطلاع جناب عالی رسیده، محض اعلاء کلمه حق عرض می شود که فعلا  
هم حکم به حرمت باقیند و تا رفع مداخله آنها از داخله و خارجه به خودشان  
محقق نشده اعلام به رخصت نفرمایند حکم به حرمت باقی و اجتناب لازم و  
رخصت نیست. (حسین النوری)

تلگراف به طهران به تاریخ ۱۵ جمادی الاولی ۱۳۰۹

جناب شریعتمدار آقا شیخ فضل الله نوری سلمه الله تعالی - از طهران جمعی  
سؤال نموده اند از حکم حضرت حجة الاسلام در خصوص دخانیات، عجب است،  
بلی حکم صادر مجدداً هم به دستخط مبارک با پست می رسد. (حسین النوری)  
در اواخر ماه جمادی الاولی ۱۳۰۹ مقاله سودمندی از طرف یکی از علماء نوشته و به  
در و دیوارها چسبانیده و در مدارس و مساجد انداخته که صورت آن از این قرار است:

مقاله ملی

بسم الله الرحمن الرحيم - در مسئله توتون و تنباکو و شخص مستأجر  
انگلیسی و حکایت منع از استعمال آنها که منتسب به رؤساء ملت گردیده است  
منیاب المقدمه عرضه می دارد، که از اصول موضوعه و مسلمات تمام ارباب عقول  
است، که باید شخصی که مالک نقطه ای از نقاط است سد احتمالات ورود  
اجنبی را بر آن نقطه بنماید. حتی هر گاه عاقل احتمال بدهد فلان که اقرب

مردم است به او، اگر چندی در خانه او بنشینند اظهار مالکیت خواهند نمود و اخراج نتوان کرد مگر به مشقت، فرمود از اول ممنوع از دخول خواهد بود چه رسد به این که اگر کسی دشمن قوی پنجه داشته باشد و احتمال بدهد شاید شبیخون به خانه او بزند یا در صدد قتل او بر آید وی را راحت نشاید و ثقبات و ثغور آن خانه را کمال محافظت و مراقبت باید بنماید. و دیگر آن که الملك عقیم از شیم نفوس و مسلمات ملوک است چه بسیار عقود و عهود نبود بسته شد و به صلاح حفظ مملکت و سلطنت در انتقاض آن منتقض گردیده و دشمنان را به ایمان مغلظه مطمئن ساخته پس از استیلاء از پایش در آوردند. و دیگر قطع حاصل از تجربه که عبارت از تکرر مشاهده است از اصول برهان و امور قوی بنیان است و به تکرر مشاهده از حالت اهالی انگلیس و مکر و خیال آنها نسبت به اهالی هندوستان و مصر و سایر جاها واضح و هویدا کالشمس فی وسط السماء گردیده، که قرارداد آنها پایه اصلی ندارد. چنانچه در بدو ضبط هند به اسم تجارت رعایای آنجا را تبعه ساخته و از خود هم جماعتی منضم نموده بالاخره بدون زحمت منازعه بر تمام مملکت استیلاء یافتند و به قرارهای اولیه وفا ننمودند، مصر را هم به همین نهج مقهور ساختند و الان آن نابکاران در صدد ضبط و بردن مملکت ایران بر آمده اند اعاذنا الله تعالی من ذلك. از طرف فارس که اول ثغور اسلام است راه را مفتوح ساخته و در سرحد خراسان که از موقوفه قدیمه آستان ثامن الائمه (علیه السلام) است بنای شهر به آن تفصیل گذاردند و اسباب و آلات جنگ در آن نقطه به نحو اتم و اکمل فراهم آوردند. مستأجر تنباکو را چه واداشته که همچو بنای عظیمی به اسم محل تنباکو در نقطه باغ ایلخانی که مشرف بر تمام شهر و ارك و سایر نقاط این شهر است بنماید. قریب چهار ذرع عرض دیوار از گچ و آجر ساخته اند مانند، کشتی زره پوش توپ بر او گردش می کند با این که برای او ممکن بود سرای امین الملك را خالی از اغیار اجاره نماید. از کجا به اشاره دولت آنها نباشد بلکه مظنون این است که تمام این مخارج گزاف از مالک مملکت آنهاست و الا تاجر را چه کار به هفت کرور یا دوازده کرور مخارج اجاره داری بنماید. کی می تواند اصل مایه خود را از این اهالی فقیر ایران دریافت دارد. از کجا می توان اطمینان تحصیل نمود که در بارهای قماش و تنباکو و غیره توپ و تفنگ به این محل حمل ننماید که در مقام حاجت بکار برند و تمام شهر را در آن واحد خراب و منهدم سازند. به اسم مفتش تا سی تومان به سر کردها دادن و غلامها در اطراف مهیا ساختن دلیل واضحی است بر طول

آمال و بلندی خیال و دفع ضرر مظنون ، بلکه محتمل عقلا لازم و از آنجائی که امام عصر حجة بن الحسن (عجل الله فرجه) را توجهی تام است به شیعیان و بقاء سلطنت سلطان ایران چنان که متکلمین فرمایند وجوده لطف و بقائه لطف آخر از بابت لطف جاری فرمود به قلم شریف جناب مستطاب قبله الانام حجة الاسلام آقای حاج میرزا محمد حسن شیرازی دام ظلّه العالی که از خواص بندگان خدا و شیعیان امام همام (علیه السلام) است و قریب نود سال در خدمتگزاری شرع مبین و ترویج دین خاتم النبیین (ص) زحمات بلانهایه کشیده و متوسل به ناحیه مقدسه امام زمان گردیده که (الیوم استعمال تنباکو و توتون بای نحوکان در حکم محاربه با امام زمان است) و الحق این کلمه جامع شریفه که مشتمل بر معانی کثیره است داخل در امثال توقیعات رفیعه و الفاظ صادره از لسان صاحب الزمان (عجل الله فرجه) است و چنان ابهت و وقعی در قلوب وضع و شریف و عالم و جاهل افکند که با هزار توپ و تفنگ ممکن نبود ممانعت این خلق را از شرب دخانیه کرد . گویا منادی امام عصر (عجل الله فرجه) ندا در داد که ای مطیعین امام (عجل الله فرجه) حفظ اسلام موقوف به عدم استیلاهی کفار است ولن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا . دادن تنباکو و توتون به دست کفار مثل سایر چیزها سبب استیلاء و رخنه و کثرت نفوذ آنها است و بالمآل سلطنت شیعه به ید بد آنها قرار خواهد گرفت . پس چیزی که ممکن الترك است باید تمام مردم فعلا ترك کنند لعل الله يحدث بعد ذلك امرأ و حفظ بیضه اسلام داخل در اصول و فرائض عینیّه است ، بر تمام آحاد مسلمانان با عدم من به الكفاية واجب عینی است و اصل مسئله ما داخل در احکام و موضوعات مستنبطه نیست ، تا این که اطاعت آن تنها بر مقلدین واجب باشد بلکه از قبیل حکم در موضوعات صرفه است که اطاعت حکم حاکم شرعی مطاع بر مجتهد دیگر و مقلدین لازم و متحتم است . به مقتضای فرمایش حضرت صادق (علیه السلام) (اذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فانما بحکم الله استخف و علینا رد و الراد علیه راد علینا و هو علی حد الشک بالله تعالی) مثل حکم جناب حجة الاسلام میرزا دام ظلّه العالی حکم حجت امام عصر است بر خلق و نقض حکم ایشان نقض حکم امام (عجل الله فرجه) است و وسوسه ، بودن حکم از جناب ایشان مثل وسوسه در قرآن است که آیا کلام خلق است یا فرمایش خالق گذشته از این که خط و مهر ایشان بالعیان دیده شده است . این کلمه شریفه نظیر توقیعات رفیعه است که بر این عالم ربانی که داخل در مرتاضین و اهل الله و خواص اولیاست ورود نمود و انقطاع سفارت در غیبت کبری منافی با ورود توقیع بر خواص نیست چنانچه



بر شیخ مفید و دیگران نازل گردید . نعوذ بالله من سیئات العمل و قبح الزلل و به نستعین .

این مقاله نیز در رفع شکوک و شبهاتی که در این خصوص به اذهان مردم عوام جا داده شده خیلی مؤثر و مفید افتاد .

صورت اعلانی روز جمعه بیست و سوم جمادی الاولی سنه ۱۳۰۹ به دیوار شمس العماره و سایر گذرها و مجامع شهر چسبانیده بدین مضمون که :

بر حسب حکم جناب حجة الاسلام آقای میرزای شیرازی یوم دوشنبه آتیه جهاد است مردم مهیا شوید .

این شایعه شورانگیز دروغین به زودی در شهر منتشر گردیده عامه مردم را مهیج گردید ، مردم راستی به خیال جهاد افتادند . در صدد کارسازی تهیه و تدارک و فراهم کردن اسلحه بر آمدند و آذوقه جمع و فراهم آوردند . مردمان در مقام وصیت و وداع با اهل و عیال خودشان به ناله صدا بلند نمودند فرنگیانی که مقیم دارالخلافه بودند از سفرا و غیر هم همگی از این معنی سخت مضطرب و پریشان شده برای حفظ خودشان از دولت در این خصوص امنیت و اطمینان طلبیدند که ما به اطمینان دولت بدین مملکت آمده ایم اکنون که مردم ملت را حکم به جهاد آمده و رعیت در خیال شورش و ستیزگی با دولتند تکلیف ما چیست ؟ و از طرف حفظ خودمان چگونه و به چه وسیله مطمئن باشیم ؟ اولیای دولت که در باره خود و حرمسرای سلطنتی و سایر اجزاء سلطنت به غایت مضطرب و هراسان بودند از این اطمینان خواستن خارجه نیز چند درجه بر وحشت و اضطراب ایشان افزوده ، لذا از يك طرف مستمسك به اذیال علماء گردیدند که این شایعه را تکذیب کنند . از يك سو مجلسی در دربار تشکیل دادند که صورت آن مجلس از این قرار است :

اجزاء حضار مجلس از طرف ملت : جناب آقامیرزا حسن آشتیانی - جناب آقا سید علی اکبر تفرشی - حاج شیخ فضل الله نوری - جناب امام جمعه - جناب آقا سید محمد رضا طباطبائی - جناب آقا سید عبدالله بهبهانی - جناب آخوند ملا محمد تقی کاشی . اجزاء حاضرین مجلس از طرف دولت : نایب السلطنه کامران میرزا - وزیر اعظم امین السلطان - حاج امین السلطنه - امین الدوله - مشیر الدوله - قوام الدوله - مخبر الدوله .

از جانب ناصرالدین شاه صورت فرمان امتیاز نامه عمل این امتیاز را به میان گذارده که بر حسب امر همایونی شما که علماء شریعت و رؤسای ملت هستید صورت این امتیاز نامه را ملاحظه بفرمائید و در خصوص قرارداد عمل این امتیاز هر گونه تعهد و شرطی که دولت به موجب این امتیاز نامه برخلاف مقاصد ملت و احکام شریعت ملتزم گردیده تغییر بدهید شروع به خواندن امتیاز نامه کردند . نخستین کلمه ای که عنوان فرمان این عمل در صدر

این نامه نوشته شده کلمه (منوپل) است. اولیای شریعت نخست از معنی این کلمه پرسش نمودند جواب گفته شد این کلمه لفظی است فرنگی و بر حسب وضع این لغت در اصل معنی امتیاز و انحصار است. (منوپل) خرید و فروش تنباکو یعنی انحصار معامله تنباکو و توتون مملکت به شخص صاحب امتیاز به طوری که معامله این اجناس مخصوص او باشد و در مملکت هیچ کس را حق این معامله جز به اذن و اجازه او نباشد و صاحبان این اجناس مجبوراً باید به او بفروشند و به دیگری نمی توان فروخت. پس از شرح و تفسیر این کلمه اولیای ملت فرمودند که این نخستین التزامی است که در این امتیازنامه برخلاف احکام شریعت و اصول مسلمة ملت واقع شده است (الناس یسلطون علی اموالهم) در شریعت اسلام مالک در مال خود صاحب اختیار است مالک را از هیچ رو برمالش جبر و قهر نتوان نمود. بنای حک و اصلاح شد. این کلمه اولین باید حک شود. اولیای دولت در این خصوص که اصل عنوان این عمل و تمام مطلب و مدعای ایشان بود به کوشش افتاده که بلکه بتوانند به مداهنه و صورت سازی يك نحو کلاه شرعی بر سر این عمل گذارند و بعضی از منتسبان به شریعت که در باطن کمال موافقت و همراهی را با خیالات ایشان داشتند نیز در مقابل علماء بنای له و لولانسلم را گذاشتند. علماء نیز در این مقام سخت ایستاده که ما پیغمبران مشرع و شریعت آور نیستیم تا بتوانیم حرامی را حلال کنیم. وظیفه ما علماء اسلام تنها بیان حلال و حرام شریعت اسلام است. حکمی که در این خصوص در شریعت اسلام مقرر گشته همان است که بیان شد، از این گونه جوابهای سخت علماء ابواب هر گونه مداهنه بر اولیای دولت بسته شده، عرصه از هر جهت بر ایشان تنگ گردید. این بود که امین السلطان جان مطلب را اظهار نمود که آقایان بی پرده می گویم اعلیحضرت شاهنشاهی صریحاً فرموده اند تغییر و تبدیل این امتیازنامه از هیچ رو دولت را ممکن نتواند بود. این معنی محال و ممتنع است. شما از این معنی قطع نظر نموده فکر دیگر بکنید. علماء نیز در کمال صفا گفتند ما هم بی پرده می گوئیم حرام شریعت اسلام را از هیچ رو نمی توانیم حلال نمود. مساعدت با دولت در خصوص این امتیازنامه از ما نیز محال و ممتنع است. علاوه بر این که غرض دولت از انعقاد این مجلس هر گاه تدبیری برای برداشتن منع و متارکه دخانیات است، شما خود می دانید که در این منع ما را از هیچ رو مدخلیتی نبوده و نیست. از جانب رفیع الجوانب حضرت حجة الاسلام که نایب امام و حکم جنابش در باره مجتهد و مقلد نافذ و واجب الاتباع است در سرمن رأی حکمی به منع استعمال دخانیات به تفصیلی که می دانید شرف صدور یافته و این حکم به مجرد رسیدن در کمتر از نیمروز در این بلد همه جا شایع و همه کس اطاعت نمود ما نیز در این خصوص مانند سایر مردم اطاعت نمودیم. اولیای دولت از این در، راهی به مقصد نیافته از در تهدید بدرآمدند. مشیرالدوله خطاب به علماء کرده و گفت آقایان این امر

برای شما خوبی ندارد. آقا سیدعلی اکبر تفرشی از این سخن تهدیدآمیز برآشفته که این نامربوطها چیست؟ چه معنی دارد؟ چه می کنند ما را؟ قوام الدوله به سخن درآمد و گفت: برداشتن این امتیاز محال و ممتنع است. باز جناب آقا سیدعلی اکبر گفت: گویا رئیس دخانیات و رژی شما باشید. امین السلطان گفت: خیر ایشان جناب قوام الدوله وزیر امور خارجه می باشند. جناب آقا سید محمد رضا فرمود اگر این حکم را دولت داده است که باید به امضای ملت باشد و اگر شخص شاه داده است که . . . حقی نداشته و ندارد. اولیای دولت که عرصه را بر خود تنگ یافته از خواندن امتیازنامه صرف نظر کرده شروع به قرائت تلگراف کردند که سابقاً نگارش یافت بالجمله پس از مذاکرات بسیار. امین السلطان از طرف علماء وکالت گرفت و متعهد شد که بر حسب وکالت از جانب علمای ملت در فسخ و ابطال این عمل اقدامات مجدانه بکار برده و به قدر امکان در رفع این امتیاز کوشش نموده از هیچ رو فروگذاری نکنند. مشروط بر این که علماء هم پس از رفع این امتیاز در خصوص اباحه دخانیات و تکذیب اعلان جهاد مضایقه روا ندانسته. مجلس بدین جا ختام یافت.

آن مقاله و این اعلان باعث شد که سفیر روس هم در سفارت خانه روس مجلسی به عنوان ضیافت تشکیل داد که ما صورت آن مجلس را درج می نمائیم لکن در این مقام بهتر این است که به مناسبت صورت امتیازنامه را هم درج کنیم و هذاصورته:

صورت امتیازنامه

صورت فرمان امتیاز تنباکو و توتون منوپل خرید و فروش و ساختن در داخل یا خارج - کل توتون و تنباکوئی که در ممالک محروسه به عمل آورده می شود تا انقضای مدت پنجاه سال از تاریخ امضاء این انحصار نامه به ماژور تالبوت و به شرکاء خودشان مشروط به شرایط ذیل مرحمت و واگذار فرمودیم.

فصل ۱ - صاحبان این امتیازنامه همه ساله مبلغ پانزده هزار لیره انگلیسی به خزانه عامره اعلی کارسازی خواهند نمود اعم از این که از این کار نفع ببرند یا ضرر این پول هر ساله در پنج ماه از سال گذشته پرداخته می شود.

فصل ۲ - فقط محض تعیین از تنباکو و توتون که در ممالک محروسه به عمل آورده می شود صاحبان این امتیاز ثبت از زراعی که می خواهد عمل زراعت این امتیاز را بکنند نگاه خواهند داشت و دولت علیه به حکام محلیه حکم اکیدی خواهد فرمود، که زارعین تنباکو و توتون را مجبور بدادن ثبت نمایند و اذن و اجازه نامچه از برای فروش و معامله و غیره توتون و تنباکو و سیگار و سیگارت و انقیه و غیره حق خالص صاحبان این امتیاز است و احدی جز صاحبان این امتیازنامه حق صدور اجازه نامه جات مزبوره ندارند و نخواهند داشت اصناف توتون و تنباکو

فروش که مشغول این حرفتند در کسب و معاملات داخله خود برقرار خواهند بود مشروط بداشتن اجازه نامه‌ها که دارنده امتیاز خواهد داد .

فصل ۳- بعد از وضع جمیع مخارج متعلق به این عمل و تقسیم صد و پنجاه سرمایه خودشان بین صاحبان این امتیاز يك ربع منافع باقی مانده سال به سال تسلیم خزانه عامره اعلی خواهند نمود. دولت ایران حق واری به دفاتر هر ساله آنها خواهد داشت .

فصل ۴- جمیع اسباب کارخانه و ملزومات این کار که صاحبان این امتیاز داخل ممالک محروسه می آورند از جمیع عوارضات گمرکی و غیره آزاد خواهد بود .  
فصل ۵- حمل و نقل توتون و تنباکو در ممالک محروسه بلا اجازه صاحبان این امتیاز ممنوع است مگر آنچه که مسافرین برای استعمال یومیه خودشان همراه داشته باشند .

فصل ۶- صاحبان این امتیاز باید جمیع توتون و تنباکویی که در ممالک محروسه به عمل آورده می شود ابتیاع، در عوض آن نقد کار سازی نمایند تا آن درجه که قابل استعمال باشد، تمام باید تنباکو و غیرها که فعلا موجود است ابتیاع نمایند. قیمت که باید به عمل آورنده یا مالک داده شود ، دوستانه بین عمل آورنده یا مالک و صاحبان این امتیاز قرار خواهد شد . ولی در صورت عدم رضایت طرفین به حکمیت مرضی الطرفین رجوع خواهد شد و حکم قطعی مجری خواهد شد .

فصل ۷- دولت علیه متقبل می شود که به هیچ وجه علاوه و اضافه بر مالیات و عوارضات و رسوم گمرک حالیه در باره توتون و تنباکو و سیگار و سیگارت و انقیه تا انقضای مدت پنجاه سال از تاریخ امضای این امتیاز نامه نمایند همچنین دارنده امتیاز و شرکای او متعهدند که تمام رسوماتی را که بالفعل از تنباکو عاید دولت علیه ایران می شود کماکان عاید گردد .

فصل ۸- هر کس یا کسانی که بخواهند از این فصل گریزی اختیار نمایند مورد سیاست و مجازات دولت خواهند شد و هر کس یا کسانی که در پیش آنها خفیه تنباکو و توتون و غیره به جهت فروش این معامله پیدا بشود نیز به جریمه و سیاست سخت دولت گرفتار خواهد شد . دولت علیه حمایت و تقویت صریح هر چه تمامتر خود را در باره جمیع عمال صاحبان این امتیاز مرعی خواهد نمود و صاحبان این امتیاز تعهد می نمایند که به هیچ وجه از حقوق خود موافق این امتیاز نامه تجاوز نمایند .

فصل ۹- صاحبان این امتیاز مختار خواهند بود تمام حقوق یا امتیازات و یا تعهدات و غیره خود را به هر کس یا کسانی که میل دارند منتقل نمایند ولی قبل

از وقت به اولیای دولت اطلاع خواهند داد .

فصل ۱۰- عمل آورنده یا مالک توتون و تنباکو هر وقت توتون یا تنباکوی خود را حاصل نمود باید خود به نزدیکترین وکیل صاحبان این امتیاز اطلاع بدهد که حاصل ایشان به چه مقدار است تا این که صاحبان این امتیازنامه بتوانند تمهیدات مقررۀ فوق را در فصل ششم به موقع اجراء گذارند و آن را به زودی ابتیاع نمایند.

فصل ۱۱- صاحبان این امتیازحق نخواهند داشت اراضی ابتیاع نمایند مگر به اندازه لزوم اجرای این امتیازنامه به جهت انبار و مورد لزوم آن .  
فصل ۱۲- زارعین بر طبق تفصیل شروطی که از جانب صاحبان این امتیاز به همراهی دولت مقرر می شود و محقق می باشند که به اندازه (فی) برای حاصل خود پیشگی به آنها داده شود .

فصل ۱۳- اگر از تاریخ امضاء این امتیازنامه تا انقضاء مدت يك سال کمپانی اجزای آن تشکیل نشود و شروع به کار نشود این امتیازنامه از درجۀ اعتبار ساقط و باطل خواهد شد، مگر این که جنگ یا امثال آن که مانع تشکیل کمپانی باشد واقع شود .

فصل ۱۴- در صورت وقوع اختلاف ما بین دولت علیه ایران و صاحبان امتیاز، آن اختلاف رجوع به حکمیت مرضی الطرفین خواهد شد و در صورت عدم امکان رضایت طرفین حکم اختلاف را رجوع به حکمیت قطعی حکمی به تعیین یکی از نمایندگان دولت اتازونی یا آلمان یا اطریش مقیم طهران خواهد شد .

فصل ۱۵- این امتیازنامه به دو نسخه مابین دولت علیه ایران و ماژور بایست به امضای اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و ثبت وزارت امور خارجه مبادله شده و مضمون فارسی آن محل اعتنا خواهد شد. تاریخ مطابق ۲۸ رجب ۱۳۰۸ تمام شد .

این امتیازمشموم را بدین تفصیل که مرقوم افتاد در فرنگستان تحصیل نموده به مقتضای آن مال اندیشی و اتقانی که انگلیسیان را در کار است برای استحکام کار خود که دیگر قابل نسخ نباشد حقوق و تمهیداتی را که به موجب این قرارداد بر عهده دولت ایران می داشته به چندین دست نقل و تحویل داده پائی نیز از سایر دول بزرگ اروپا در میان کشید . به خیال خود تا آنجائی که او را در امکان می گنجید مطلب را بزرگ کرد که دیگر دولت ایران را مجال فسخ و ابطالی نباشد و پس از همه این اساس بندیها و تمهید سایر مقدمات کار به فاصله هفده ماه از معاودت موکب همایونی به مقرر سلطنت ، جمعی از فرنگیان به نام هیئت کمپانی این عمل به آرزوی وصل جوئی مقصود عمده خودشان با اشتهای هرچه صافتر به ایران شتافتند . در اثنای همین مسافرت عبورشان به اسلامبول افتاده صاحب روزنامه

اختر را با رئیس این جماعت ملاقاتی دست داده ، روزنامه گرامی را در این خصوص مقاله ای است که عیناً نقل می‌شود .

مقاله روزنامه اختر - صاحب روزنامه مذکور می‌گوید ما را با صاحب امتیاز در این جا ملاقاتی دست داد در آن ملاقات در خصوص شرایط امتیاز صحبتی در میان گذشت مومی‌الیه مدعی این شد که انحصار تنباکو و توتون در ایران موجب منافع دولت و زراع تجارت است پرسیدم که اولاً از منافع زراع شرحی بیان نمائید که از این معنی چه فایده دارند . گفت که زراع پیش از این محصول را یا نسیه به تجار مملکت می‌فروختند و یا این که با چیت و کرباس مبادله می‌نمودند اما من پس از برداشتن محصول پول نقد خواهم شمرد جواب دادم که این دعوی بی دلیل و سخن ناتمامی است زیرا که زراع همه وقت محصول را به نقد می‌فروختند سهل است که بسا می‌شد سه ماهه پیشکی هم از تجار پول می‌گرفتند که هنگام درك محصول جنس بدهند و فرقی این است که آنگاه مرد زارع صد نفر مشتری داشت و از روی رواج وقت مالش را به نحوی که دلش می‌خواست می‌فروخت . حالا باید تنها به یک نفر بفروشد . آنهم به قیمتی که خریدار معین می‌کند ، پس این معنی موجب مضرت گردید نه منفعت . بفرمائید منفعت دولت از این امر چیست ؟ گفت سالیانه به علاوه پانزده هزار لیره انگلیس ربع مداخل نیز به دولت عاید خواهد شد . جواب داده شد که این نیز حرفی است سست به علت این که دولت عثمانی در صورتی که توتون ممالک محروسه خیلی کمتر از محصول تنباکو و توتون ممالک ایران است سالیانه از اداره (رژي) یعنی انحصار، معادل هفتصد هزار لیره عثمانی می‌گیرد ، خمس مداخل نیز به دولت عاید است (ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا) و حال آن که توتونی که به خارج می‌رود نیز از قید انحصار آزاد است . یعنی هم زراع می‌توانند به خارج بفرستند هم تجار، حتی دولت نیز به ملاحظه رفاه حال زراع و تجار محصولی که به خارج می‌رود حبه و دیناری گمرک نمی‌گیرد تا دست رعیت باز شده رغبت زراع از کاشتن و پرورش دادن آن محصول نکاهد . بنا بر این مبلغی که سالانه شما به دولت خواهید داد در جنب منافی که اداره (رژي) به دولت عثمانی می‌دهد وقتی ندارد یعنی این همه مداخل به کیسه خود شما خواهد رفت . دست تجار هم که از امروز بالمره بسته شد، به علت این که محصولی که به خارج خواهد رفت نیز داخل شرایط امتیاز است معلوم است که صاحب امتیاز چندین تصعیبات در آورده مبالغی به اسم مخارج و منافع انحصار بدان افزوده آنگاه به تجار خواهد فروخت که هیچ کس زیر آن بار نتواند رفت. مجعلاً از این انحصار و امتیاز منافی به ملک و ملت عاید نخواهد شد سهل است که خیلی ضرر و خسارت از این رو به مملکت وارد خواهد آمد که از حالا تعداد آن ممکن نیست این قدر هست که در شرایط امتیاز خیلی سماح شده واسطه کار غفلت کرده است چنانچه امروز تنها انحصار برای تنباکوی اصفهان آنهم به استثنای

داخله مملکت چند تن از معتبران تجار ایران هستند که سالانه بیست هزار لیره به دولت می دهند پس از این یکی می توان دریافت که در شرایط امتیاز آن چقدر سماح شده است . افسوس است که اولیای دولت به چه ملاحظه زیر این بار گران رفته اند معلوم است در امثال این کارها که هنوز در ایران رواج نگرفته مأمورین بی خبر از وضع کار که تاکنون امثال آن را در ملک خود ندیده اند البته از میدان مردمان محیل و چرب زبان و خوش آمدگویی فرنگستان ، گوی نتوانند ربود معایب و مضرات این کار نه چندان است که به نوشتن تمام شود عجالتاً باید سوخت و ساخت تا خدای خود به حال ملت ترحم فرماید .

### مجلس ضیافت

پس از آن که اعلان جهادیه منتشر گردید و مترتب بر آن مجلس علماء و درباریان منعقد ، امین السلطان متقبل گردید که امتیاز را مرتفع سازد و معامله را فسخ نماید آقایان هم متعهد شدند که شایعه جهادیه را مکذب شوند و در بالای منبر مردم را امر به صبر و تأمل و انتظار تا روز چهارشنبه ۲۱ ماه فرمودند و نیز به مردم رسانیدند که شما با پادشاه طرف می باشید و استرداد حقوق خود را جاهدید . این مقاوله و مجاهده را جهاد گفتن خطاست . امام جمعه در بالای منبر به همین مضمون نطق نمود که يك دفعه صدای زنها و ضجه آنها بلند شد که امروز اگر مردان ما مانند زنان در خانه بنشینند ما زنان جاهله مردان می پوشیم و حق خود را از دست نمی دهیم . این چه فرمایش است که می فرمائید ما نه با پادشاه طرفیم نه با کس دیگر ما اجراء حکم خدا را خواهانیم . این مذاکرات آقایان اگرچه قدری مردم را ساکت نمود لکن باز از وحشت و اضطراب آسایش نداشتند این شد که سفیر دولت روس مجلسی به عنوان ضیافت ترتیب داده و سایر سفرای خارجه را به انضمام رئیس کمپانی امتیاز «آرسن» نام دعوت نموده همگی شان حاضر آن مجلس شدند . پس از پذیرائی و رودشان چون هنگام دور باده رسید ، صاحب منزل یعنی سفیر روس خود ابتداء نموده جامی به دست گرفت و این عبارت بگفت : به سلامت اتفاق کلمه ملت اسلام و لاجرعه نوش جان کرد . حضار مجلس از استماع این کلمه که بر حسب رسم و عادت مردم فرنگستان این چنین کلمه در چنین موقعی کاشف از کمال اشتیاق و آرزومندی گوینده به این معنی است به غایت در عجب شده بدیهی است «سلامتی اتفاق کلمه ملت اسلام» گذشته از این که بکلی منافی مقاصد عموم فرنگستان است امروزه همان اتفاق کلمه ملت اسلام است که عرصه را بر همه مقیمین این شهر بدین حد تنگ گرفته .

سفیر روس چون آثار تعجب از ایشان مشاهده نمود به گفتار آمده که مرا از ترتیب این مجلس غرض جز این منظور نظر نبود که همگی شماها را در يك مجلس جمع آورده همین عبارت را بگویم و شرح دهم اگر رخصت فرمائید بی پرده سخن کنم ؟ گفتند : همه گوشیم ، تا چه فرمائید . آغاز سخن کرد که آقایان من : امروزه معادل

دو‌کرور مالیات از اجناس و معمولات فرنگستان از قبیل قلیان و سرقلیان چینی و بلور در جاهای خود موقوف و معطل مانده و حال آنها بالمآل هم معلوم نیست چه خواهد بود و سبب این وضع اختلال آمیز همگی را معلوم است که «آرسن» این مرد صاحب امتیاز دخانیه، عملی را برخلاف آئین مسلمانان با دولت گذرانیده و چون اینگونه عمل مطابق اصول اسلامی نبوده است رئیس اسلامیان که به مراحل از حدود ایران بیرون است رفع و ابطال این عمل را در این دیده که مسلمانان را از استعمال دخانیات ممتنع دارد در این مقام بر آمده دو کلمه در خصوص منع مسلمانان از این عمل نوشت و فرستاد و این نوشته به محض وصول در ظرف یک نیم روز در شهر به این عظمت همه جا منتشر گردیده و به محض اشتهار این یک دو کلمه نوشته، تمامی مسلمانان با این که هنوز صحت و صدق این نوشته بر اکثر و اغلب محقق نشده بود، تنها به احتمال این که شاید صحیح باشد این چنین عادت پانصد ساله را یک دفعه چنان که می بینند بالمره متارکه نمودند. حالا شما سفرای محترم که وکلای دول بزرگ اروپا هستید و برحسب وظیفه و منصب بزرگ خودتان نظر در وجوه صلاح و فساد و منافع و مضار دولت و مملکت خود را در عهده دارید معین بفرمائید، که منشاء این خسارت و ضرر و تدارک آن را در چه می‌دانید؟ این مطلب تا به این حد هنوز جزئی است و این مقدار ضرر را می‌توان متحمل شد، ولی هرگاه این مرد صاحب امتیاز اندکی دیگر این معامله را دنبال کند و آن مرد بزرگ اسلام نیز برای دفع طرف مقابل بنای تشدید در امر گذارده بنویسد که شرب چائی نیز همین حال دارد هیچ تصور کرده‌اید چه مقدارها مالیه از اجناس و معمولات فرنگستان که لوازم این کار است از قبیل قند و چائی و سماور و قوری و سینی و استکان و نعلبکی و غیر اینها بالمره عاطل و باطل مانده، تا چه پایه سخته به کلیه تجارت فرنگستان وارد خواهد آمد؟ این هم گوئیم آسان است اگر این مرد مسلم‌القول بنویسد که تمامی امتعه و اجناسی که از فرنگستان حمل و نقل به ایران می‌شوند کائنا ما کان حالش همین و استعمالش روا نیست، بلکه ما یحتاج مسلمانان باید مثل سابق از داخل مملکت فراهم شود شماره گرفته‌اید چندین باب بزرگ از تجارت تمامی دول اروپا از این رهگذر مسدود خواهد شد!

این را هم سهل گیریم. هرگاه این شخص بزرگ نافذالکلمه حکم بتی بدهد که بر مسلمانان حتم و لازم است که تمامی فرنگیانی را که در بلاد اسلام منتشرند همگی را باید قتل و اعدام نمود هیچ می‌دانید آن گاه چه خواهد شد و چه قدرها نفوس از تبعه دول اروپا در این مملکت عرضه دمار و هلاک خواهند شد و این همه نفوس تلف شده را آن گاه به چه می‌توان تلافی نمود و حال آن که می‌دانید موافق قانون تمامی دول متمدنه روی زمین هر نفس که در بلوای عمومی تلف شود خورش هبا و هدر خواهد رفت زیرا که مؤاخذه داشتن عمومی را در این خصوص از آن رو که تلافی فاسد به افسد است نقض غرض و منافی



حاج میرزا حسن شیرازی  
متوفی در روز دوشنبه ۸ شعبان ۱۳۱۲ قمری



« . . . بسم الله الرحمن الرحيم اليوم استعمال تنباکو و توتون بای نحو کان در حکم  
مباربه با امام زمان است عجل الله فرجه ، صفحه ۱۹ »

میرزا تقی خان امیر کبیر  
شهادت ۱۸ ربیع الاول ۱۲۶۸ قمری برابر ۲۱ دی ۱۳۳۰ شمسی



«... از خواجه نظام‌الملک وزیر مشهور معروف سلاجقه و صاحب‌بن عباد وزیر مشهور و معروف دیالمه و پرنس بیسمارک و لرد پالستون ، و ریشلیو وزیر لوئی سیزدهم فرانسه ، و پرنس کارچه‌کف روس ، به‌حق حق به مراتب با‌عرضه‌تر و بهتر بود . . . » صفحه ۶۷

مقاصد سیاسیة دول متمدنه خواهد بود .

بعد از این بیانات گفت نه تنها دولت متبوعه من در معرض اینگونه مخاطرات واقع است بلکه دولت متبوعه شما که حاضرین این مجلسید حتی دولت انگلیس نیز در این مقاصد و مضار شریک و سهم خواهند بود . من امروز شما خفتگان را بیدار نمودم تا فردا هیچ يك از شما را نزد دولت متبوعه خود عذری نباشد . تا هنوز وقت است پیش از این که این فتنه چنان غلظت و اشتدادی گیرد که رشته چاره بالمره از چنگ هر کس بیرون شود فکری بکنید .

چون سخن این مرد خردمند کار آگاه پایان می رسد ، تمام سفراء متوجه «آرسن» تنباکوئی شده می گویند سخنان این مرد دانشمند همگی درست و تمام است . این وضع فساد آمیز حالی و آنچه از این مقاصد که بدین رشته و ترتیب پیش آمد تمامی دول می تواند گردید ، نه منشاء همه اینها توئی ؟ و تحریک این فتنه را بدین گونه که امن و امان از مال و جان همگی را در این بلد برداشته شده است تو باعث بوده و هستی ، باید البته حکماً هر چه زودتر درصدد علاج کار برآمده یا رأساً فسخ و ابطال این عمل نموده بالمره دست از این کار برداری و یا این که مخصوصاً از رؤسای اسلام در این خصوص امضاء بیاوری .

«آرسن» امتیازی در جواب سفرا می گوید من چگونه دست از این معامله می توانم داشت حال آن که این کار تاکنون زیاده از چهار کرور به رشوه و تعارف و مرسوم و مواجب و تعمیرات و سایر تهیه اسباب و لوازم خسارت کشیده ام . سفیر روس نیز در جواب این حرف او می گوید : مسلمانان را می رسد بگویند چون تو از اول می دانستی این چنین معامله بر خلاف اصول و قواعد ملت و بدون رضا و امضای رؤسای اسلام است لاجرم این خواهد شد که خود بر ضرر خود اقدام نموده و این مبلغ خسارت را دانسته به کیسه خود وارد آورده ای و هر کس دانسته بر ضرر خود اقدام نماید البته غرامت او بر کس دیگر نخواهد بود چنانچه این مطلب نیز از اصول مسلمة ملت اسلام بلکه تمامی ملل است .

سفراء نیز در این خصوص تصدیق از سفیر روس نموده ، مرد امتیازی بالمره مفتحم شده از هر گونه سخنی در جواب بماند . این شد که لاعلاج در آن مجلس از سفرا مهلت می طلبید تا به خیال خودش از رؤسای اسلام به رشوه و نوید امضای نامه بگیرد . استمهال نامه او را پذیرفته مجلس را برهم زدند بیچاره «آرسن» تنباکوئی متحیر که چه کند؟ چگونه چشم از همه این خسارتهای پوشیده دست از این عمل برگیرد؟ و اگر نه چگونه در مقابل این دول بزرگ از عهده جواب بیرون آید . رفته به امین السلطان وزیر اعظم درآویخت که من به اطمینان دولت اقدام بر این عمل نموده و زیر بار گران این همه خسارت رفته ام حالا

به سبب این روش و غوغای عمومی مردم مملکت از اصل عمل باز مانده‌ام، سهل است که طرف مسئولیت تمامی دول نیز واقع شده‌ام شما در باره من از دو کار یکی را اختیار کنید، یا خسارت‌های مرا غرامت کشیده و تدارک کنید تا کمپانی دست از عمل برگرفته و پی کار خود رفته این فتنه به خود فرو نشیند و یا این که دولت ایران اقدام نموده این فتنه و غوغای عمومی را به اجازه و همراهی علماء ملت فرو بنشانند.

امین‌السلطان نخست امضای علماء را متقبل شد، یکی از علماء را به خانه صاحب امتیاز فرستاد که سه هزار و پانصد تومان هم از این ملاقات برخسارت افزوده گردید که در اینجا قلم نگارنده تاریخ پیش نمی رود و چشم از دو جزء و تاریخ خود که خیلی باعث بیداری خواهد گردید پوشیده و برای احترام و حقوق آن عالم، رشته تاریخ خود را به همین مقام ختم می‌کنم که اولیاء دولت دیدند از هیچ رو استخلاص برایشان ممکن نیست لذا خسارت کمپانی را متقبل شده و یک ملت بزرگی را زیر قرض انداخته، پولها پارك ساخته شد و خرج خانها شد، قرضی برای دولت و ملت باقی ماند.

وا اسفا! این قرض را کی می‌دهد؟ جز بیچاره ملت! جز از مال رعایا دیگر از چه محل می‌دهد؟ نمی‌دانم شاید از کد یمین و عرق جبین و اندوخته‌های آبا و اجدادشان نه والله نه بالله.

محل اداء این پولها همان فلاحین و زارعین همان فقراء همان بیچاره‌ها می‌باشند و الا پولی که به کیسه آقا و خان و شاه و وزیر و اعیان رفت دیگر خارج نشده و نخواهد شد، بالجمله در این مقام این رشته از تاریخ را ختم می‌نمائیم به پاره‌ای از مکتوب میرزا علی‌اصغر خان که به مرحوم آیه‌الله، پیرزای شیرازی قدس سره نوشته‌است و هوهذا:

#### صورت عریضه

امین‌السلطان به حضرت آیه‌الله میرزای شیرازی

ملاذ الاناما، حجة الاسلاما، قبله گاهها - چون این مسئله اعطاء امتیاز تجارت دخانیات به کمپانی در انظار و اذهان محل بعض شبهات گردید و حقیقت آن در پرده خفا مانده‌است و این بنده لازم شمرده سبب اقدام و ارتفاع و جهت الغاء و ارفاع آنرا من البدو الی الختم به طریق ایجاز کما هو الواقع به اطلاع خاطر شریعت مظهر جناب مستطاب عالی دامت افضاله برسانم که از بادی و خاتمه آن مستحضر شده بالکلیه کشف غطا از این مسئله بشود.

لهذا به تصدیع می‌پردازد: چون در ایامی که مرحوم میرزا حسین خان مشیرالدوله به خدمت صدارت در این دولت جاوید عدت مفتخر بود با کمپانی انگلیس قرار نامه تمدید راه آهن را از بوشهر تا گیلان منعقد ساخت و قرارنامه مزبور به قدری متضمن خطرات دولتی و ملتی بود که علاوه بر ثلماهای حقوق

دولتی تمام حدود ملکی و ملتی هبَاءً منشوراً معدود بود. همان اوقات ذات کامل الصفات اعلی حضرت قوی شوکت اقدس همایون ظل الله روحنا فداه خطرات مزبوره را به نظر دقت ملاحظه و خود آن مرحوم را به الغاء آن قرارنامه مکلف و محکوم فرمودند. هر قدر با کمپانی مزبور و دولت انگلیس مذاکره کرد مقصود حاصل نگردیده، بر اصرار آن‌ها افزود تا مشارالیه مرحوم شد. بعد از آن نیز تا مسافرت اخیراً همایون به فرنگستان این مسئله به حالت اولیه باقی بود، که تقریباً چهارده سال طول کشید و بر قوام ادعای کمپانی و مخاطرات آن افزوده بود. در آن سفر با زحمات و تدابیر و شمول تفضلات خداوندی آن قرارنامه مشئومه لغو و این امتیاز تجارت دخانیات که آن وقت همچو می نمود که به هیچ وجه ضرری برای دولت و ملت ندارد بر قرار شد و از آن مخاطرات عظیمه آسودگی حاصل آمد. بعد از اقدام به اجرای فصول این قرارنامه متدرجاً معایب و مضار مخفیة این امتیاز نیز به ظهور پیوسته زراع و تجار و رعایای دولت علیه به مقام عرض و اظهار مضار مزبوره آمدند. نظر به آن که ذات ملکوتی صفات همایونی رعایت رعایای دولت ابد بنیاد را که ودایع محترمه رب العباد می باشند همواره بر عهده شاهنشاهانه خود فرض می شمارند، از فواید این کار بکلی صرف نظر و به امحاء آن عن الاصل امر و مقرر فرمودند مخلص نیز با کمال شغف بالجنان والارکان، مشغول اجراء این اراده مطاعه مبارکه بود، که در آن بین از لطایف غیبیه فقره احتراز شرب دخان الهام و مقوی اصل مقصود محمود همایونی گردیده شوق و جهد بنده نیز در الغاء امحاء این امتیاز به هزار چندان کشیده خالصاً مخلصاً کوشیده تا بحمد الله تعالی بکلی محو و کان لم یکن شیئاً مذکور شده، عموم رعایا و برایا و تجار و زراع آسوده و آزاد شدند و الان وجهاً من الوجوه ولو بقدر الذره احدی از خارجه مداخله در زراعت و بیع و شری و تجارت و حمل و نقل و انتقالات دخانیات ندارد و عاملهائی که در ولایات داشتند بر داشتند برخی هم مشغولند که محاسبات خود را با مردم پرداخته بروند، بعضی اخراج شده، عنقریب حوزه ایران از وجود آن‌ها خالی و متخلی می شود.

منتهی این است که دولت علیه خسارت وارده بر آن‌ها و مخارج را که کرده اند محض رفاه رعیت و اجراء حمایت ملت و ترویج شریعت از ممر دیگر که ضرری بر احدی نخواهد داشت به مرور خواهد داد. الخ.

بقیه مکتوب تعارفات رسمی و خارج از مانحن فیه است.

مسافرت مؤلف به کربلا و مراجعت به تهران - در مرحله سنه ۳۲ سنه ۱۳۱۲ به عزم



عنه بوسی ائمه عراق و تتمیم تحصیل علم و تکمیل اخلاق از طهران حرکت کرده نخست درك فیوضات محضر مرحوم حجة الاسلام حاجی میرزا محمد حسن شیرازی را کرده از آن پس به کربلا مشرف شدم در حوزة درس آقا میرزا محمد حسین شهرستانی وارد شده از رشحات فیوضات ایشان بهره ور گشتم . چون هوای آن سامان مخالف مزاجم بود به حکم طبیب عودت به عجم را عازم گشتم در این وقت نیز مرحوم حجة الاسلام حاج میرزا محمد حسن شیرازی در ماه صیام ۱۳۱۲ بدرود جهان گفت دیگر امیدى در توقف نماند لابد معاودت به طهران نمودم و به خدمت جناب حجة الاسلام آقا میرزا سید محمد طباطبائی مشرف شدم و نفحات قدس ایشان بنده را جذب و صفات طیبه و اخلاق مرضیه شان دل بنده را به خود جاب نمود و همواره ملازم حضرتش بودم و از معلومات جدیده شان بهره ور گشتم مساعی جمیله شان در ترقی نوع بشر بود و قطع شجره خبیثه شر، پیوسته مواظب ایشان در تنویر عقول بود و همیشه جهدشان در تعلیم جهول ، از این رو امر به تأسیس مدرسه اسلام نمود و تشکیل انجمن مخفی که در آن نو باو گان وطن و رجال آتیه را به طرز جدید آموزگاری کنم و در این خفتگان بادیه و مردان حالیه را بیداری دهم و ضمناً آنچه از این دو مقصد نتیجه حاصل شود به یادداشت بنگارم و تجارب خود را محفوظ دارم .

شروع در عمل شد . مدرسه اسلام افتتاح یافت و شاگردان آن ترقیات فوق العاده کردند و انجمن مخفی نیز تأسیس شد و نتایج آن آشکار گشت و این هر دو سر مشق دیگران شد از آن پس مدارس زیاد دایر و انجمن های بسیار تشکیل یافت و یاد داشتها بر اوراق بی شمار ثبت گردید که اینک تدوین می شود .

در مرحله ۳۸ سنه ۱۳۲۱ کتاب شمس اللغات و شمس التصاریف و خلاصه العوامل و خلاصه النحو و اصول عقاید و رساله مسائل لازمه را که از طهارت الی صلح جمع کرده و به امضاء جناب حجة الاسلام آقای حاج سید اسمعیل صدر اصفهانی رسانیده و ترجمه مقامات حریری و رساله ای در معانی و بیان جمع و تألیف نموده و لذت زندگانی خود را در این مدت چشیده .

## فصل دوم

### در حالات آقای آقامیرزا سیدمحمد طباطبائی

که اول کسی است از علمای شیعه و فقهای اثنی عشریه که در امور معاشیه مردم را به طریق تمدن تحریض و ترغیب فرمود.

جناب مستطاب حجة الاسلام آقامیرزا سیدمحمد طباطبائی ، پسر حجة الاسلام جنت مکان آقاسیدصادق طباطبائی قدس سره ، که مدت شصت سال در دارالخلافة طهران بلکه تمام محروسة ایران رئیس بزرگ ملت بود و آن مرحوم پسر مرحوم آقاسیدمهدی است ، که آن سید جلیل در بلدة همدان رئیس شریعت و مطاع بریت بود و او پسر مرحوم آقا میرزاسیدعلی کبیر است که معروف آفاق بود، والده آقا میرزاسیدعلی خواهر آقا محمد باقر بهبهانی اعلی الله مقامه است که در حوزه اسلام صیت منزلت و مقامش مستغنی از بیان است والده ماجده مرحوم آقاسیدصادق دختر مرحوم آقا سیدمحمد مجاهد است که آن عالم اجل و سید دین پرور غیور در عهد خاقان مرحوم فتحعلی شاه پیشرو عسکر ایران در جنگ با روس بوده ، مؤلفاتش در فقه و اصول اکنون متداول است ، چون کتاب مفاتیح در اصول و رسایل در قواعد فقه و اصول و مناهل در فقه و مصابیح در فقه، و آقا سید محمد مجاهد پسر مرحوم آقامیرزاسیدعلی صغیر ، صاحب ریاض معروف به شرح کبیر است که خواهرزاده آقای بهبهانی است والده والده آقا سیدصادق دختر آقا سیدمهدی بحرالعلوم است و والده آقا سیدمحمد مجاهد دختر آقای بهبهانی است و والد ایشان ملامحمد اکمل داماد مرحوم مجلسی اعلی الله مقامه است . پس صاحب چنین نسب جلیل و اصل اصیل را سزد که مؤسس مشروطیت ایران شود و علم عدالت را به دست گیرد ( اولئك آبائی فحنتنی بمثلهم) و این خاندان عظیم الشأن زیاده از يك قرن است که افتخار بزرگ ملت ایران بلکه تمام حوزه اسلامند و در علم و عمل و زهد تقوی و قبول عامه و مطاعیت و

شرافت نسب و کرامت حسب از طراز اول محسوبند .

بالجمله جناب آقامیرزا سید محمد در نوزدهم ماه ذیحجه الحرام سنه ۱۲۵۷ هجری ، در کربلائی معلا متولد شده و یکسال در آن شهر مقدس بوده آن گاه ایشان را به همدان آورده شش سال در حجر جد بزرگوارش آقا سید مهدی پرورش یافته ، از آن پس به طهران آمده خدمت پدرش نائل و مشرف گشته پس از تحصیل علوم عربیه و ادبیه مشغول تحصیل علوم عالییه شده ، معقول را در خدمت آقا میرزا ابوالحسن جلوه و فقه و اصول را در خدمت مرحوم والدش و سایر اساتید تحصیل نموده و کسب اخلاق از مرحوم حاج شیخ هادی نجم آبادی فرموده و همواره طالب صحبت بزرگان و جهانگردان دانا بوده و به مطالعه روزنامهجات و اطلاع بر حال اروپائیان مایل ، در شوال سال ۱۲۹۹ هجری با این که مستطیع نبود و حج بیت الله بر ایشان فرض نبود به عزم سفر کعبه و زیارت مدینه مشرفه و سیاحت بلاد روسیه و آسیای صغری و اسلامبول و ملاقات رجال بزرگ و دانایان سترک از راه دریای خزر روانه شد و به واسطه موانعی چند در موسم به مکه نرسید و روز بعد از اضحی وارد مکه شده و حج را بدل به عمره کرده به جهت وبا و بدی هوا و عدم استطاعت، تحمل توقف تا موسم حج نکرده به عتبات عالیات سفر کرد و در سامراء خدمت حضرت حجة الاسلام میرزای شیرازی رسیده ، عزم رحیلتش بدل به اقامت شد و در سال ۱۳۰۰ خبر ارتحال والد ماجدش را شنید . اهل و اولادش را از طهران به سامره خواست و در آنجا مشغول تحصیل و تکمیل علوم دینییه شده ، در فضل و فقاہت و ورع و تقوی به غایت قصوی نائل و از آن حضرت قدسی آیت مجاز و از جمله اصحاب آن حوزه ممتاز گشته ، زیاده از ده سال بر حسب میل خاطر سامی حضرت حجة الاسلامی ، در آن روضه قدس و محفل انس مقیم بود و به خدمت به شریعت مطهره و قضاء حوائج مسلمین و معاضدت با آن پیشوای بزرگ دین قیام داشت ، بلکه محل شور و مشاورت امور سیاسی آن حضرت بودند تا سنه ۱۳۰۹ که واقعه رژی واقع شد ناصرالدین شاه از ترقی مرحوم میرزای آشتیانی توهم نموده ، خواست رونق بازار میرزا را بشکند و او را از اهمیتی که حاصل شده بود تخفیف بدهد و از مدارج عالییه که ارتقاء جسته بود فرود آرد . چاره را در آن دید که یکی را در مقابل میرزا ترقی دهد ، در طهران کسی را لایق این کار ندانست چه که هر يك از علماء طهران به هر درجه که مقدورشان بود در انظار مقامی گرفته بود و این کس می بایست از خارج برسد و از اول ورود صاحب مقامی بلند شود و منظری ارجمند حاصل کند . لابد حضور حضرت حجة الاسلامی عرضه داشت که لازم است یکی از آقا زاده های طهرانی را که مر بای آن حضرت هستند و محل وثوق و اعتماد ، گسیل طهران کنند که گذشته از مرجعیت عاوه واسطه بین شاه و حجة الاسلام باشد ، به عبارت اخری شاه را اعتمادی به علماء حالییه حاضر نیست . مجتهد تازه قریب العهدی به تربیت حجة الاسلام را



طالب است که اخذ مسائل شرعیه نماید و اداء تکالیف فرضیه فرماید. این بود که مرحوم حجة الاسلام شیرازی آقای طباطبائی را اختیار، و اختیار فرمود و الحق جامه‌ای بود که بر قامت او دوخته‌اند. بالاخره بنا بر اشارات و تقاضای سلطنت و امر و اجازه مرحوم حجة الاسلام معاودت به ایران نموده، در جمادی‌الاولی سنه ۱۳۱۱ وارد دارالخلافه طهران شدند و عموم اهالی از ادانی و اعالی مقدم شریف ایشان را بسی گرامی داشتند. لکن ناصرالدین شاه به آرزوی خود نائل نگردید. چه که گمان داشت آقای تازه رسیده را از خود خواهد نمود و به واسطه او به مقاصد خود خواهد رسید و هم توهین از میرزای آشتیانی خواهد نمود. قضیه بر عکس نتیجه داد آقای طباطبائی در توقیر و احترامات میرزا مبالغه فرمود و از معاشرت شاه و درباریان تنفر می‌فرمود. بلکه آنچه بزرگان دیگر از قبیل سید جمال‌الدین و میرزا ملکم خان جرئت تصریح نداشتند و با کنایه اشاره می‌کردند تصریح می‌فرمود و معایب سلطنت مستبده و مفساد حکومت خودسرانه جابرانه را آشکار می‌فرمود، درباریان لابد شدند در شهرت دادن اکاذیب باطله و به دروغ عقاید فاسدی نسبت به سید جمال‌الدین می‌دادند. گاهی او را بابی و گاهی دهری و طبیعی معرفی می‌کردند و به لفظ سید جمال‌الدین قانونی سید را می‌شناسانیدند و قانون را مرادف کفر می‌نمایانیدند و تا چهار پنج سال قبل این لفظ قانون فحش و سبب اتهام بود.

از آن پس که از کار سید فارغ شدند آقای طباطبائی را به دوستی سید جمال‌الدین متهم می‌داشتند بلکه مردم را از مصاحبت آقا دور و از معاشرتش مهجور نمایند. این شهرت بر حرص من به خدمت آقا افزود و مکرر می‌خواستم از آقا استدعا کنم و از حالات سید استفسار نمایم. تا روزی یکی از دوستان مرا ملاقات نمود و در مقام پند و اندرز گفت به آشکار خدمت آقای طباطبائی مروید و طریقه احتیاط را از دست ندهید. سبب را پرسیدم. گفت: جنابش را متهم نموده‌اند به این که جمهوریت را طالبند و قانونیت مملکت را مایل، به این جهت پادشاه را با ایشان رغبتی نیست و درباریان را به ایشان میلی نی، در جواب گفتم:

ای پدر پند کم ده از عشقم      که نخواهد شد اهل، این فرزند

من ره کوی عافیت دانم      چکنم کاو فتاده ام به کمند

لکن شرم داشتم که از حالات سید تصریحاً از آقا سؤال کنم، یا از این مقوله سخنی عیان آرم، جز این که پاره‌ای از مکاتیب مرحوم سید جمال‌الدین را که به عنوان حضرتش نگاشته بود دیده و استنساخ می‌نمودم که از آن جمله است مکتوب ذیل که در زمانی که در سامره متوقف بودند به ایشان مرقوم داشته است و هذا صورته:

مکتوب سید جمال الدین به سید محمد طباطبائی

من لندن الی سامره - العالم الخبیر و الفاضل البصیر و المحقق النحریر جناب آقا کوچک ادام الله وجوده - ان الامه قد احدثت بصرها الی نفوس عظیمه تقوم بناصرها و تنقذها من ورطه مهالكها و من یكون الیق بهذه الوظیفه منك و انت عزیز العقل ذکی الفطره عالی الهمة نامی النسب اخبرك ان ثبات العلماء فی البلاد الایرانیة قد اعنی كلمه الاسلام و عزز شأنه و انار برهانه و كل الافرنج قدها بوا من هذا القوه التي طالما كانوا یزعمون انها قد زالت کلیة و یقنوا ان للدين املا لا یخشون فی سبيله شوكة الجبابرة جز اهم الله عن الاسلام خیرا و السلام علیکم (جمال الدین الحسینی) و لقد طبعت مکتوب الذی ارسلته الی جناب المیرزا من البصرة فی مدینه لندن و ارسلت الیک منه نسخا ارجو من الله الوصول .

باری آقای طباطبائی از حق چشم نهوشید و از مسلك خود دست فكشید و از طریقۀ حق از پای ننشست تا به مقصود رسید كه شرح زحمات ایشان در طی نگارشات این تاریخ مرقوم می شود و پیوسته به خدمت اسلام و بیداری انام مشغول بوده و آنی غفلت نفرمود چنان كه تأسیس مدرسه مباركه اسلام و انجمن مقدس اسلامی كه در دفع شبهات دینیۀ بود از شواهد صدق این ادعاست . در مناعت طبع و علو همت و غیرت وطنیه و حمیت دینیۀ متفرد و طاق و در تواضع نفس و مكارم اخلاق یگانه آفاق اند و هیچ وقت جانب اهل دنیا را مراعات نمی كرد . هر صدر اعظمی كه در زمان ایشان بر مسند صدارت نشست با او متار كه می فرمود ، با اینکه قبل از صدارت او نهایت دوستی را با هم داشتند . معاصر پنج پادشاه تا كنون بوده محمد شاه ، ناصر الدین شاه ، مظفر الدین شاه ، محمد علی شاه ، احمد شاه . با دوازده شخص اول دولت چه صدر اعظم چه سپهسالار طرف شد ، ایرادی كه بر جنابش وارد آوردند یکی عدم حسن سلوك و دیگری عدم همراهی و مداهنه با رؤساء . در وقتی كه بنده نگارنده ، همین دو ایراد را به حضرتش عرض كرد در جواب فرمود مرا با این مردم طمعی نیست و نه از کسی مرا خوف و ترسی است دیگر چرا طریق تدلیس را پیمایم و به راه متملقین سلوك كنم .

صدماتی كه در طریق مشروطیت دید در این تاریخ بیداری مشروحاً نگارش یافته ، در ماه شوال ۱۳۲۳ به زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم پناهنده ، در سال ۱۳۲۴ به بلده دارالامان قم مهاجرت فرموده تا همت گماشت و مجلس شورای ملی را منعقد ساخت . در واقعه یوم التوب بمباردمان ، جنابش را به خفت و خواری به باغ شاه بردند و چند دقیقه زنجیر به گردن شریفش انداختند و با سایر علماء اعلام و سادات گرام در حبس محبوسش داشتند تا آن كه در ماه شعبان ۱۳۲۶ بعد از آن كه چند ماهی در شمیرانات آواره و متواری بود به طرف ارض اقدس و مشهد مقدس رضوی نفی بلدش نمودند و يك سال در آن مكان قدس

منزوی بود تا این که شب سه شنبه هفتم ماه شعبان ۱۳۲۷ وارد طهران شدند . جنابش را چهار پسر و سه دختر است، پسر بزرگ ایشان جناب آقامیرزا ابوالقاسم، فرزند دیگرشان جناب آقامیرزا محمدصادق مدیر روزنامهٔ مجلس، دو فرزند دیگرشان جناب آقاعبدالمهدی و آقاعبدالهادی است که شرح حالات هر یک در این تاریخ خواهد آمد .

## فصل سوم

### در حالات میرزا تقی خان اتابك اول امیر نظام

اگرچه ما در این تاریخ خود بیداری ایرانیان را از سال ۱۳۲۲ شروع کرده‌ایم لکن اگر خیال خود را جمع کنیم و به نظر دقت و انصاف در تاریخ گذشتگان بنگریم هرآینه به خوبی مشاهده می‌کنیم که در مجاری سنه ۱۲۶۵ بسیاری از امور و وقایع را که دلالت دارد بر بیداری ایرانیان و قدم گذاردن آن‌ها به راه تمدن و باعث و مسبب آن را جز مرحوم میرزا تقی خان امیر نظام احدی راسراغ نداریم چه آن بزرگ مرد از آن یکه اشخاصی بود که به قابلیت خود بدون اسباب و مساعدت خارجی از پستی به بلندی رسید. یعنی پسر آشنز قائم مقام بود و در اثنای کار و شغل، خویش را دارای رتبه و مقام صدارت نمود، دوست و دشمن او را از نوادر دهر شمرده‌اند و از خلقتهای فوق العاده دانسته و کارهای امیر نظام از ترتیب و انتظام قشون و اصلاح حال و کار دفتر و مالیه که خرج، دو کروار اضافه بر دخل بود و عمارت و مرمت خرابی‌های دیگر که به زودی محال می‌نمود و همه در يك دو سال صورت گرفت، گواه و دلیل بزرگی مرد است.

امیر نظام در نظم و امنیت پایتخت و سایر ولایات و بلاد و مصفا نمودن طرق و شوارع و برانداختن رسم جور و ظلم و تاخت و تاز و چپاول و تطاول و اعتبار دولت در ممالک خارجه و ترویج و تشویق علوم و صنایع در داخله انتشار زراعت و نسج و بنای چاپارخانه و مهمانخانه و غیره و نسخ و ترك عادات رذیله و حالات ذمیمه از گرفتن تعارف و رشوه و معمول کردن صفات حسنه و اخلاق مرضیه و فراهم آوردن اسباب تربیت ملت به ایجاد روزنامه و بنای مدرسه دارالفنون که در واقع آنچه امروز داریم از آثار این مدرسه است و غیره‌ها چیزی فرو نگذاشت و تخمی کاشت، که ما امروز از آن حاصل می‌بریم و هم فاضل معاصر ذکاء الملك فروغی نقل کند: یکی از دانشمندان انگلیس تاریخ قاجاریه را

به زبان انگلیسی نوشته و طبع کرده، در آن کتاب می نویسد: آن‌ها که امثال قیصر و شارلمان و ناپلئون را وسائلی می‌دانند که خداوند عالم برای ارائه طرق سعادت میان اقوام و ملل می‌فرستد در باره امیر نظام چه خواهند گفت که به این زودی حکم تقدیر در هلاک اوصادش شد و نگذاشت مقاصد خود را انجام دهد و حال آن که یقیناً از همان اشخاص محسوب می‌شد و ملتی را خوشبخت و آسوده می‌نمود. افسوس که در خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود» .

شاهزاده ظل‌السلطان در تاریخ مسعودی خود در صفحه ۸۰ درباره امیر نظام نگاشته است: ولی از روی انصاف بگویم و خدا را به شهادت می‌طلبم که در مقام آن مرد نمک به حلال یکتا، غلو نکردم از خواجه نظام‌الملک مرحوم وزیر مشهور و معروف سلاجقه و صاحب بن عباد وزیر مشهور و معروف دیالمه و پرنس بیسمارک و لرد پالمستون و ریشیلو وزیر مشهور لوئی سیزدهم فرانسه و پرنس کارچه کف روس به حق حق به مراتب با عرضه‌تر و بهتر بود .

در صفحه ۳۱۴ نیز می‌نویسد :

میرزاتقی‌خان امیر نظام در اوائل دولت، مدرسه بر پا کرد و ترتیب قشون داد در شهرها قراولخانه‌ها ساخت چاپارخانه‌ها ایر نمود روزنامه راه انداخت سرش را بیچاره در این راه داد .

باری مجملی از حالاتش آن‌که میرزاتقی‌خان امیر نظام پدرش از معاریف‌الناس و در خدمات میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام اجتماع حواس معروف می‌داشت . چون قائم مقام در ناصیه میرزاتقی‌خان آثار رشد و شمائل شهامتی تفرس کرد ، آنرا در عداد نویسنده‌گان خویش معدود نمود و از آن پس چندی در سلك محررین محمدخان زنگه امیر نظام منسلک گردید به سبب جوهر ذاتی و کاردانی به اندک مدت از امثال و اقران خویش قصب‌السبق ر بوده به مناصب عالیہ رسید . مستوفی نظام شد چون امیر نظام از حسن رأی و کمال فطنت و رزانت او اعتماد تمام حاصل کرد به منصب وزارت نظام سرافرازش گردانید .

در سال ۱۲۶۰ هجری میرزاتقی‌خان به‌عنوان سفارت به ارزنة‌الروم مأمور شد و در آنجا کاری کرد، که ایرانیان را هنوز مفتخر دارد . چه بعد از فاجعه فجیعه کربلا و آن حرکات نانجیبانه نجیب‌پاشا قرار شد که سفراء اربعه روس و انگلیس و ایران و عثمانی در ارزنة‌الروم اجتماع کنند و در ایران و عثمانی مذاکره نمایند. پس از ورود امیر نظام به ارزنة‌الروم چون مدت این سفارت از سه سال افزون گشت مردم ارزنة‌الروم در خاطر گرفتند که سفیر ایران را زیانی رسانند و چون دانستند که این اغلوپه در جبر کسر محمره سودی خواهد داشت ، يك روز کودکی را که سنین عمرش از چهار سال بر زیادت نبود دست‌آویز فتنه کردند و گفتند يك تن ازه‌لازمان میرزاتقی‌خان با او در آویخته

و در آمیخته و بدین جهت جمعی از عامه شهر، خانه و کوی بگذاشتند و غوغا برداشتند. اسعدپاشا يك تن كهیا با جماعتی از غوغا طلبان به نزد میرزاتقی خان رسول فرستاد و پیغام داد که بی بهانه آن مرد که این گناه کرده به ما بفرست تا تباه کنیم و آتش این فتنه را فرو نشانیم. میرزاتقی خان گفت منت خدای را که ما هر دو از مسلمانانیم در شریعت ما فاعل این امر شنیع واجب القتل باشد. هم اکنون بفرمای تا هر که این نسبت به ملازمان من کند در محضر يك تن از علماء بلد حاضر شود و چراغ علی خان و ملازم خویش را بدان محضر فرستم و فرستادگان دولت روس و انگلیس را نیز حاضر کنم و به هر چه حکم شرع برآید اطاعت کنم. كهیا باز شد و این پیام باز داد. بازبرد. سفرای روس و انگلیس گفتند که ما هم اکنون انور افندی را دیدار می کنیم و فردا بگاہ در محضر شرع حاضر می شویم و هم در ساعت اسعدپاشا و انور افندی سفیر عثمانی را دیدار کردند و این حکومت به محکمه قاضی مقرر داشتند. لکن هم در آن شب اعیان شهر در سرای اسعدپاشا انجمن نمودند و مواضع نهادند که فردا چون آفتاب سرزند ابواب حجرات و بازارها را استوار بیندند صغیر و کبیر شهر برشورند و هر که را از مردان ایران در ارزنة الروم به دست کنند سر از تن برگیرند. صبحگاه که میرزاتقی خان چنان می پنداشت که کس به خانه قاضی باید فرستاد ناگاه غوغای مردمان را اصفاء نمود و هنوز مجال فحص نکرده بود که خانه او را محاصره کردند و بانگ تفنگ و فریاد مردان جنگ بالا گرفت و این وقت ملازمان میرزاتقی خان فزون از سی تن نبودند که به آنها حکم مدافعه داد که در این اثنا فریق پاشا به معاونت سفیر ایران رسید و این فریق پاشا با ده هزار عسکر در خارج شهر اردو زده بود. چون این خبر را شنید به معاونت امیر نظام برخاست و به اسعدپاشا و اهل شهر پیغام داد که بی احترامی به سفیر و کسانش ننگ تاریخی خواهد بود برای دولت عثمانی، و من تا زنده ام نخواهم گذاشت بی احترامی به سفیر و کسانش شود. و اگر از پای ننشینید شهر را با توپ خراب می کنم. بالاخره مردم رجاله را از اطراف خانه سفیر ایران متفرق نمود و اراده کرد که سفیر ایران را از شهر به اردوی خود نقل دهد. اسعدپاشا و قاضی گفتند: صواب آن است که همراهان میرزاتقی خان جامه رومی پوشند و از میان شهر عبور کنند تا مبادا دیگر باره مردم برشورند و ایشان را آسیبی رسانند. میرزاتقی خان وزیر نظام گفت من هرگز نام ایران به ننگ آلوده نمی کنم و با جامه عثمانی به بهشت جاودانی نمی روم اگر خواهید هم اکنون با این چندتن مردم مجروح که مراست سوار می شوم و بدین شهر عبور می دهم اجازت دهید تا همه مردم به مبارزت ما بیرون شوند و شجاعت مردم ایران و حمله شیران را بدانند، الخ - رجوع به ناسخ التواریخ شود تا واقعه را مشروحاً بدانند.

و نیز از کارهای محیر العقول امیر نظام واقعه آوردن آقاسید صالح عرب است به

ایران که مختصر از مفصل آن این است که بعد از آن که آقا سید صالح در کربلا طرف شد با دولت عثمانی و نجیب پاشا با سی هزار نفر مامور کربلا و گرفتاری مرحوم سید شدند و مرحوم سید شش روز جنگ رسمی کرد با آنها و به قدری از اهالی کربلا کشته شدند که خون، صحن مقدس حسینی را فراگرفت تا بالاخره آقاسید صالح تسلیم و دستگیر شد و او را بردند به اسلامبول سلطان عثمانی به ملاحظه مراتب علمیه و سیادت سید از کشتنش در گذشت و سید را در قفس آهنین محبوس داشت، این خبر به ایران رسید. امیر نظام عرق تشیعی جنبش کرده مجله تمام کرد که سید صالح ایرانی و از دهات بین محمره و شیراز است بالاخره سید را به ایران جلب نمود و در طهران برمسند حجة الاسلامی جلوسش داد. این دو واقعه و آثار دیگر مرحوم میرزا تقی خان امیر نظام و تأسیس و بنای مدرسه دارالفنون باعث شد که ما امروز تمثال آن وجود محترم را زیب صحایف تاریخ خود کنیم و او را از اشخاص بزرگ ایران پنداریم رحمة الله علیه.

هنگام نهضت و حرکت ناصرالدین شاه از آذربایجان به جانب دارالخلافة طهران در نوزدهم شوال سال ۱۲۶۴ هجری از مشارالیه خدمات نمایان به ظهور رسید به منصب امیر نظامی نایل گردید و روز ورود به طهران که ۲۱ ذیقعدة همان سال بود لقب اتابکی اعظم و منصب صدارت با شغل امیر نظامی توأم گشت و ناصرالدین شاه با وجود کمی سن قدر این کافه مرد را می دانست و با او کمال همراهی را داشت اما مغرضین و مفسدین دور و اطراف و حواشی که او را مانع حصول مال خود دیدند و حرص جاه و مال داشتند متصل از اتابک در محضر شاه سعایت می کردند و خوبی های او را به بدی تعبیر می نمودند و زیبا را زشت قلم می دادند تهمت داعیه سلطنت به او زده پادشاه را ترسانیدند تا عاقبت او را معزول کرده به کاشان فرستادند و چون میدانستند پادشاه ایران به زودی از اشتباه بیرون می آید و باز او را سر کار می آورد آرام ننشستند تا امیر نظام را به قتل رسانیدند روز ۱۸ ربیع الاول ۱۲۶۸ در حمام او را فصد کردند تا به دیار عدمش روانه ساختند. مدت صدارت امیر نظام سه سال و چند روزی بود آثارش هنوز باقی است.

## فصل چهارم

### درحالات سیدجمال الدین اسدآبادی معروف به افغانی

نخستین فروزنده آسمان شرف و جلال و اولین مربی عالم تربیت و کمال ، حامل لواء آزادی و حریت و هوا خواه استقلال حقوق بشریت ، پیشرو آزادی طلبان مملکت عجم و سر سلسله تربیت یافتگان طوایف و امم، العالم الربانی و البحر الصمدانی السیدمحمد جمال الدین بن السید صفدرالمعروف به افغانی ، از اول اشخاص مشهور این قرن است (قرن ۱۴ اسلامی و قرن ۲۰ میلادی) که عالم تمدن را به انوار ساطعه علم و فضیلت منور فرمود و سلسله هوا خواهان ترقی مقام انسانیت را به پیش قدمی سر افراز و مفتخر نمود . این شخص عجیب و غریب و حید زمان ، نادره دوران را جمعاً کثیر ، از مردم اسدآباد همدان ایران دانند . طایفه و فامیلش را نشان می دهند .

وجمی غفیراز سادات عالی درجات اسعدآباد کابل شمارند ، چنانچه صاحب کتاب مشاهیرالشرق فاضل معاصر جرجی زیدان گوید :

از فرزندان عالم جلیل سیدعلی ترمذی محدث مشهور است و نسب عالی به خامس آل عبا حسین بن علی بن ابیطالب علیه آلاف التحية والثناء می رساند. تولدش سنه ۱۲۵۴ هجری مطابق ۱۸۳۹ میلادی در قریه اسعدآباد از قراء کز از توابع کابل است خانواده محترمش که از اولین خانواده های ذیشان افغانستان به شمار می آیند و به واسطه علو نسب و شرافت هولد در نزد اهالی آن دیار مقامی منیع و منزلتی بس رفیع را دارا و سی قطعه از خاک افغانستان را مالک بودند، دوست محمدخان جد امیر عبدالرحمن خان ملک را از آن ها انتزاع نمود و پدر سید را با بعضی از اعمام او به شهر کابل تحویل داد و در آن زمان سید به هشت سال بالغ و آثار بزرگی و نجابت و ذكاء و فطانت از بشره او پدیدار



بود. پس پدر بزرگوارش را خیال تربیت او به سر افتاد و به تحصیل علومش اشارت فرمود. مدت ده سال به تحصیل علوم عربیت و ادبیت و تاریخ و علوم دینی از تفسیر و حدیث و فقه و اصول و کلام و تصوف و علوم عقلیه از منطق و حکمت عملیه سیاسیة و منزلیه و تهذیبیه و حکمت نظریه طبیعیة و الهیه و علوم ریاضی از حساب و هندسه و هیأت و علم طب و تشریح و غیر ذلک پرداخت و در سن هیجده سالگی از تحصیل آنها فراغت جست. پس عزیمت مسافرت هند نموده مدت یک سال و چند ماه در هندوستان به تحصیل علوم ریاضیه جدید اشتغال نمود پس از آن در سنه ۱۲۷۳ هجری مطابق سنه ۱۸۵۵ میلادی رحل مسافرت به سوی مملکت حجاز کشیده و مدت یک سال به طریق سیاحت در آن مملکت اقامت جست و بر بسیاری از عادات و رسوم اهالی آن مملکت وقوفی به سزا حاصل نمود و این مسافرت را به حج بیت الله الحرام اختتام داده و پس از اداء مراسم حج به وطن اصلی خود عودت نموده و در کابل در سلک رجال دربار امیر دوست محمد خان منسلک گردید. هنگامی که امیر دوست محمد خان عزیمت فتح هرات و قلع و قمع سلطان احمد شاه پسر عم و داماد خود نمود. سید جمال الدین با اردوی کابل در رکاب امیر سابق الذکر نیز بسیج سفر نمود و مدت محاصره را به مصاحبت امیر به سر می برد. تا آن که زمان امیر دوست محمد خان سپری شد و ولیعهد او امیر شیرعلی خان سنه ۱۲۸۰ هجری مطابق سنه ۱۸۶۴ میلادی بر مسند امارت افغانستان متمکن گردید و پس از طول زمان و تحمل رنج فراوان شهر هرات نیز مفتوح شد. در آن هنگام محمد رفیق خان وزیر امیر شیرعلی خان مشارالیه را به گرفتاری سه نفر برادر خود محمد اعظم خان و محمد اسلم خان و محمد امین خان که در لشکر هرات بودند اشارت نمود. شیرعلی خان هم از اندیشه این که مبادا آنها به هوای امارت مردم را به شورش بر آغلانند و در مملکت احداث فتنه نمایند رأی وزیر را پسندید و به خیال گرفتاری برادران خود افتاد. سید جمال الدین محمد اعظم را از واقعه و خیال امیر در باره آنها آگاهی داد. چون برادران از شور وزیر و عزیمت امیر آگاهی یافتند از هرات فرار نموده هر یک به مقر حکومت خود که در زمان پدر دارا بودند پناهنده شدند. پس از آن کار فتنه در مملکت بالا گرفت و جنگ داخلی بین آنها و امیر شیرعلی خان اشتداد یافت. بعد از زد و خوردهای طولانی و جنگهای بسیار سخت امیر محمد اعظم عظیم شد و غلبه او را نصیب گردید، پس از استیلاء او و برادر زاده اش عبدالرحمن بر حکومت افغانستان محمد افضل خان برادر خود پدر عبدالرحمن خان را که در فرنگه محبوس بود از حبس بیرون آورده به امارت

نشانید . مشارالیه مدت يك سال تقلد امارت افغانستان نمود و پس از يك سال مسند را به محمداعظم خان سابق‌الذکر واگذار نموده این جهان را وداع کرد . پس از فوت محمدافضل خان محمداعظم خان برادر او بالاستقلال امیر افغانستان گردید و سیدجمال‌الدین به واسطه سابقه خدمت و حسن کفایت و لیاقت نیز نزد او مقامی منیع و عالی حاصل نمود و درجه اول وزارت را دارا گردید . روز به روز اعتماد و توجه و وثوق امیر نسبت به او زیاده شده و در کارهای بزرگ از رأی او استعانه می‌جست و به شور او حل غوامض امور سیاسیه می‌نمود و به واسطه تدابیر صائبه و آراء مستقیمه سید نزدیک بود مملکت افغانستان برای امیرمحمداعظم خان تصفیه شود . بدبختانه سوء ظن امیر مشارالیه بر آنش داشت که غالبی از اقارب و خویشان خود را که کارزار نموده بودند از اطراف خود پراکنده نمود و پسران خود را که جوانان حدیث‌السنن که بی تجربه و بی تدبیر بودند بر مملکت گماشت و زمام امور به دست آن‌ها سپرد و بالاخره امارت و ریاست بر سر این کار نهاد . چنان که یکی از پسرانش که حاکم قندهار بود به خیال این که اظهار زبر دستی نماید و نزد پدر بر سایر برادران برتری یابد جنگ با عمومی خود امیرشیرعلی خان را که آن وقت جز هرات جائی را مالک نبود تصمیم عزم کرد و به قصد فتح هرات با لشکری بدان سوی رکضت نمود . پس از تلاحی فتنین جوانی و غرور بر آنش داشت که بر لشکر هرات حمله آورد . پس با دوپست نفر بر آن‌ها حمله ور و صفوف آن‌ها را از هم شکافت و از این حمله جسورانه رعب غریبی در دل هراتیان انداخت و نزدیک بود که هزیمت شوند ناگاه یعقوب خان سردار لشکر شیرعلی خان بر یکه تازی و انقطاع او از لشکر خود آگاهی یافت و تنهائیش را غنیمت شمرده بر او حمله آورد و در میدان جنگ اسیرش گرفت . پس از گرفتاری او لشکر قندهار شکست خورده و به هزیمت رفتند . این فتح ناگهانی بر قوت قلب و امیدواری شیرعلی خان افزود و بر قندهار غلبه آورده آنجا را مسخر نمود . پس از فتح قندهار دوباره آتش جنگ میان شیرعلی خان و محمداعظم خان در گرفت دولت انگلیس نیز به حمایت شیرعلی خان برخاست و به پول فراوان او را کمک نمود . تا این که وجوه اعیان و عمال و سران سپاه محمداعظم خان را روی دل با خود کرد و آن‌ها به طمع مال نقض عهد نموده روی از محمداعظم خان گردانیدند و با شیرعلی خان هم دست شدند و پس از جنگ‌های سخت شیرعلی خان بر مملکت استیلا یافت و محمداعظم خان را هزیمت داد . مشارالیه به مملکت ایران فرار نمود و در نیشابور وفات یافت . در این حال شیرعلی خان با سابقه معاداتی که با سیدجمال‌الدین برای معاضدت او از محمد

حاج محمد حسن امین الضرب



« ... شاه ناچار به حاج محمد حسن امین الضرب نوشت که عذر سید جمال السدین  
اسدآبادی را بخواهد ... » صفحه ۸۱

سید جمال الدین اسدآبادی  
تولد ۱۳۵۴ قمری - مرگ ۱۳۱۴ قمری



« ... نخستین فروزنده آسمان شرف و جلال ، و اولین مربی عالم تربیت و کمال ،  
حامل لوای آزادی و حریت و هواخواه استقلال حقوق بشریت ، پیشرو آزادی طلبان ملکءجم  
و سرسلسله تربیت یافتگان طوایف و امم ... محمد جمال الدین سید صفدر ... ، صفحه ۷۰ »

اعظم‌خان داشت ابداً متعرض او نشد و نظر به مقام سیادت و احترام خانوادگی و خوف انزجار و شورش مردم صورت با مشارالیه به احترام سلوک می‌نمود ولی کینه او در دل داشت و به غدر و حيله می‌خواست از او انتقام کشد. بنا بر این سید مصلحت خود را در مهاجرت و ترك وطن دیده عزیمت مسافرت به سوی مکه معظمه نمود. از امیر شیرعلی‌خان اجازه حج خواست مشارالیه هم رخصت داد به شرط این که از بلاد ایران مرور ننماید. چه در آن زمان هنوز محمداعظم خان وفات نیافته بود و شیرعلی‌خان از ملاقات سید با او وحشت و مضایقت داشت پس سید سنه ۱۲۸۵ هجری مطابق ۱۸۶۹ میلادی از طریق هندوستان به طرف مکه مشرفه روانه گردید و این مسافرت پس از سه ماه شکست و هزیمت محمداعظم‌خان بود.

پس از ورود به خاک هندوستان فرمانروای هند ورود سید را با نهایت مهربانی و احترام پذیرفت و او را با حسن قبول استقبال نمود. ولی به طول اقامت در آنجا اجازت نیافت و معاشرت با علماء را بدون مراقبت و نظارت حکومتی نائل نگردید. توقفش در هندوستان يك ماه بیشتر طول نکشید، پس حکومت هند مشارالیه را با یکی از کشتی‌های خود از سواحل هند به مملکت سویس حرکت داد و از آنجا به مصر انتقال نمود و مدت چهل روز در مصر توقف داشت و بیشتر ایام در جامع ازهر آمد و شد داشت و غالب اوقات طلاب سوریه با او ابواب مراودت و معاشرت گشودند و در نزد آنها مقبولیتی به کمال حاصل نمود و بنا بر خواهش طلاب قدری از کتاب شرح اظهار داد در خانه خود برای آنها تدریس نمود. پس از مسافرت حجاز و تشریف به مکه معظمه فسخ عزیمت کرد و معجلاً به سوی اسلامبول حرکت نمود. چند روزی بعد از ورود اسلامبول با عالی‌پاشا صدر اعظم ملاقات کرد، با نهایت احترام و استقبال پذیرفته شد و در همان مجلس اول به قوه جذابه فضیلت و بیان چنان صدر اعظم را به سوی خود جذب نمود که مافوق آن تصور نمی‌شد. رفته رفته صیت علم و فضیلت و کمال استعداد و قابلیت او قلوب عامه وزراء و علماء و امراء و اعیان و اشراف را به سوی خود متوجه ساخت و نزد آنها منزلتی منیع و مقامی رفیع حاصل نمود و مورد تمجید و ثنای عامه گردید و با این که از عادات و رسوم و اخلاق و زبان آنها بیگانه بود، در همان لباس و زوی افغانیت به خوبی از عهده معاشرت و مراودت با آنها بر می‌آمد و پس از انقضاء مدت شش ماه در انجمن معارف اسلامبول سمت عضویت یافت و یکی از اعضاء آن انجمن به شمار آمد و الحق از عهده این مسئولیت به خوبی برآمد و از آراء متقنه ابواب ترقی

بر روی معارف گشود ولی رأی و مسلک او را در تعمیم و ترقی معارف غالبی از اعضاء آن انجمن نپسندیدند و شیخ الاسلام را، بعضی از آراء او که منجر به ضرر مشارالیه می‌شد گران آمده کینه‌اش در دل گرفت و منتظر فرصت بود تا این که رمضان ۱۸۷۱ میلادی رسید، مدیر مدرسه دارالفنون از سید تمنای خطابه نمود که مردم را ترغیب و تحریرص نماید به تحصیل و ترویج صناعات سید به بهانه قلت تتبع و احاطه‌اش به لغت ترکیه از تقبل این تکلیف معذرت خواست مشارالیه بر الحاح و التماس افزود تا آن که سید را مجبور به قبول نمود. پس از آن سید خطابه غراء و طولانی انشاد نمود و قبل از قرائت در مجمع عام به بعضی از اصحاب خاص آن را عرضه داشت و مورد تحسین آن‌ها واقع شد. پس برای استماع آن کلمات روزی را معین و مردم را بدان اعلام نمودند. چون روز موعود رسید جمعیتی بی حساب از اعیان و اشراف و علماء و وزرا و سایر طبقات در دارالفنون اجتماع یافتند. پس سید بر بالای منبر برآمد و شروع به تکلم نمود و خطابه را چنان با فصاحت و بلاغت و طلاقت لسان به آخر رسانید که مردم را مات و مبهوت آن سحر بیان یا اعجاز در تبیان نمود. رؤسای اهل علم را بعضی از آراء سید در ترویج صناعت و معارف خوش نیامد و مطلب را به شیخ الاسلام رسانیدند. مشارالیه را نظر به کدورت سابقه فرصت و راه بهانه به دست آمده تبعید سید را از سلطان استدعا نمود. پس از باب عالی چنین حکم صادر گردید که برای اسکات فتنه و رفع غائله سید چند ماهی از اسلامبول مهاجرت اختیار کند و پس از آرامی و سکوت مردم اگر میل نمود باز معاودت نماید. مشارالیه به صواب دید بعضی از دوستان عزیزت مصر کرد و در اول محرم ۱۲۸۷ هجری (۲۲ ماه مارس ۱۸۷۱ میلادی) به عزم تفرج بدانجا تحویل نمود و بدون قصد اقامت به تماشای مناظر و مظاهر و تماشاخانه‌های آنجا پرداخت. تا آن که به ملاقات ریاض پاشا خدیو مصر نائل گردید. مشارالیه سید را با تأکید و ابرام مایل به اقامت مصر نمود و بدون تمنای خدمتی از طرف حکومت مصریه ماهی هزار غروش مصری (تقریباً پنجاه تومان ایرانی) ماهانه برایش مقرر گردید.

چون طلاب از عزیمتش آگاهی یافتند بر او ازدحام و اجتماع کردند و برای استفاضه و استفاده از آن بحر فیاض تمنای تدریس نمودند. اجابة لمستولهم شروع به تدریس فرمود و در همان خانه خود فنون علوم عالیه را از معقول و منقول و ادبیات و ریاضی و غیر ذالک تعلیم آن‌ها نمود. رفته رفته در اذهان و نفوس اهل علم نفوذی شایان و رتبه‌ای نمایان پیدا کرد. معالی مدارج علم و

ادبش عقول آن‌ها را حیران می‌نمود و تلقی نوادر افکار را بسی عظیم و مغتنم می‌شمردند. صیت علم و فضلش اقطار مصریه را احاطه نمود. مدح و ثنائش در السنه و افواه شایان گردید. پس همت بر تنقید مسائل حکمیه و علوم عقلیه گماشت و ابواب فیوضات علمیه بر روی مصریان باز فرمود. شاگردان خود را امر به تدوین و تصنیف کتب علمیه و ادبیه و حکمیه و دینیه نمود و خویشتن بر آن‌ها نظارت فرمود و از این راه فن تألیف و تصنیف را در مصر ترقیات بی پایان حاصل گردید. دسته‌ای از شاگردان او که بعضی از مسائل فلسفه را از او یا از بعضی از تلامذه او اخذ نموده بودند با وجود ترقیاتی که در فنون علمیه و مهارتی که در تصنیف و تألیف حاصل نموده بودند به واسطه حدود سن و قلت بضاعت و قصور بال از ادراک مطالبه عالییه و استکشاف مسائل عقلیه، عقاید سخیفه فلاسفه را پیروی نمودند و آن عقاید را در بین عامه ناس مشتهر ساختند و نسبت آنها را به سید دادند و بعضی از مذاهب مختلفه نیز آن‌ها را در این مسلك معاضدت نمودند و این مسئله اگر چه در نفوس مردمانی که عارف به احوال و عقاید سید بودند اثری نبخشید ولی تا يك درجه او را در نزد عوام متهم ساخت. سید جمال‌الدین علاوه بر مقامات فضلی و علمی از عوالم سیاسی نیز بی‌بهره نبوده و میل مفروطی به دخول در فن پلٹیکی داشت و چون در آن ایام مداخله انگلیسها در مصر اوضاع پلٹیکی آنجا را منقلب و استقلالش را منهدم ساخته بود، سید خواست تغییری در احوال آنجا دهد و آن مملکت را مستخلص سازد به مناسبت عضویت و ریاستی که در یکی از اجتماعات و مجامع فراماسونی داشت به ترتیب لشرهای فرانسه انجمنی تشکیل داد اصحاب و دوستان خود را از علما و اعیان و غیرهم در آن انجمن دعوت نمود و قریب سیصد نفر در آنجا عضویت یافتند و به واسطه تعدیاتی که از انگلیسها نسبت به ابناء و وطنش شده بود عداوتی مفروط با آن‌ها داشت و چهاراً با آن‌ها اظهار معادات می‌نمود، چنان‌که از سلو کشان با او در هند این مسئله خوب مکشوف می‌گردد. پس لوایحی برضد انگلیسها منتشر نمود و آن لوایح را در روزنامجات به زبان انگلیسی ترجمه نمودند و به اندازه‌ای جالب دقت نظر سیاسیون ملت انگلیس گردید که «مستر گلاستون» به نفسه در مقام مدافعه از آن لوایح برآمد. پس رفته رفته کار انجمن بالا گرفت و گونسل انگلیس را به وحشت انداخت مشارالیه به حکومت مصر ازسید سعایت نمود و نیز جماعتی را برای افساد در انجمن فرستاد. در این بین نیز احوال مصر روی به سختی نهاد و انقلاباتی در آنجا به ظهور پیوست که بر قوت اتهام سید افزود پس از پیشگاه خدیوی توفیق‌پاشا امر به اخراج او و ملازمش ابوتراب

را صادر نمود و مشارالیه سنه ۱۲۹۶ هجری مطابق ۱۸۷۹ میلادی از مصر مهاجرت نموده به هندوستان آمد و در حیدرآباد دکن اقامت جست و در آنجا رساله‌ای در رد مذهب دهریین تصنیف نمود و در آنجا بود، تا این که فتنه‌ی عرابی پاشا در مصر شروع شد. آن هنگام حکومت هند مشارالیه را از حیدرآباد به کلکته خواست و در آنجا اقامتش داده تا این که کار مصر یکسره شد و جنگ انگلیس در آنجا به آخر رسید. پس او را اختیار مهاجرت و مسافرت به هر جا که خواهد دادند. مشارالیه میل مسافرت اروپا نمود و اول مسافرتش به لندن اتفاق افتاد. چند روزی در آنجا توقف نموده به سمت پاریس حرکت کرد. در این مسافرت شیخ محمدعبد مفتی دیار مصر با او موافقت و مراقبت نمود و با هم وارد پاریس شدند. پس انجمن وطنیه عروۃ الوثقی، که در مصر تشکیل یافته بود، روزنامه‌ای دائر بر دعوت مسلمین به سوی اتحاد اسلامی از او استدعا نمودند. مشارالیه روزنامه‌ای موسوم به عروۃ الوثقی تأسیس و دوست قدیمی و واقعی خود شیخ محمدعبد را به تحریر آن نامزد فرمود. هجده نمره از آن روزنامه را منتشر ساخت و در عالم اسلامیت و قعی شایان حاصل نمود. انگلیسها آن روزنامه را سخت تعاقب نمودند و با کمال سختی انتشار آن را در هند مانع شدند و بدین جهت به همان نمره هجدهم اختتام یافت مشارالیه در مدت سه سال توقف در پاریس مقالاتی در پولتیک روس و انگلیس و عثمانی و مصر انتشار داد که غالبی از آنها را در جراید انگلیسی ترجمه و ضبط نموده‌اند و در بین او و حکیم فرانسوی «دینان» مناظراتی در اصول اسلامیه و سایر علوم اتفاق افتاد که او را مجبور به تصدیق به علو مقام علمیت و اتقان برهان و حجت خود نمود. پس برای جواب از سؤال «لرد چرچیل» و «لرد سالسبوری» در خصوص حضرت مهدی عجل الله فرجه و ظهور آن جناب موقه به لندن مسافرت و به زودی مراجعت به پاریس نمود و در آنجا با اکثری از علما و حکما طریق مؤالفت و مراودت پیمود و در نزد آنها مقامی عالی حاصل گردانید. پس قصد مسافرت نجد نمود و در این اثناء ناصرالدین شاه بر مراتب عالی و مقامات شامخه سید مطلع گردید و از اعالی و ادانی کفایت و لیاقت و فضل و هنر آن حضرت را استماع نمود. طالب ملاقات و مایل ندامتش گردید لذا با نهایت میل و زغبت و شوق و سورت، ملاقات سید را تلگرافاً تقاضا نمود. پس مشارالیه مسافرت ایران را اختیار فرمود و بدان سوی حرکت کرد. اول دفعه در اصفهان بر ظل السلطان ورود نمود. مشارالیه مقدمش را بسی گرامی داشت پس از چندی به طهران مسافرت نمود. ناصرالدین شاه او را به خوبی تلقی و استقبال نمود و در



نزد او به قدری عزیز گردید که بر تمام اولاد و کسان خود مقدمش می‌داشت و نظارت اداره حریبه خود را برای تکمیل بدو تفویض نمود و او را وعده داد که به زودی بر مسند صدارت ایران ارتقایش دهد. چیزی نگذشت که سید به واسطه اطلاعات علمیه و سیاسیه و احاطه بر تواریخ عالم و اخلاق امم و طلاقت لسان و حسن بیان به اندازه‌ای در نفوس علماء و امراء و بزرگان ایران نفوذ و منزلت و مقامی حاصل نمود که کمتر کسی در آن عصر می‌توانست آن درجه را از مقام عالی تحصیل نماید. منزلش مجمع بزرگان و مطاف اشراف و اعیان گردید و استماع کلامش را بر یکدیگر مسابقت می‌جستند و از تقرب به حضرتش بر دیگران مباهات می‌کردند. رفته رفته امر سید، شاه را به خیال انداخت و بر استقلال خویش از او در دل هراسی برداشت و در بعضی مواقع از او اظهار کراهت نمود. سید بر خیال شاه آگاهی یافت و صلاح خویش در مهاجرت دید پس به‌عنوان تغییر آب و هوا اذن مسافرت خواست و به ممالک روسیه مهاجرت نمود. بدو به مسکو ورود داد و نظر به سابقه اطلاعات اهالی آنجا به حالاتش در نهایت احترام پذیرفته شد. پس به سوی پترزبورغ روانه گردید و در آنجا نزد بزرگان از علماء و رجال معروف و پذیرفته آمد و مقالاتی صافیه دائر بر پولتیک ایران و افغان و عثمانی و روس و انگلیس در جراید آنجا انتشار داد و در نزد سیاسیون آن مملکت بسی مطبوع و دلپذیر افتاد و عالم سیاست را به هیجان آورد. در این بین بازار عمومی (اکسپوزیسیون - سنه ۱۸۸۹ م) در پاریس افتتاح یافت و سید جمال‌الدین بدان سوی شتافت. در وقت مراجعت در «مونبخ» پایتخت بافاریا (یعنی باویر) با ناصرالدین‌شاه ملاقاتش دست داد. مشارالیه او را به ایران دعوت نموده سید اجابت فرمود به مجرد ورود به طهران مردم بر او اجتماع نمودند و اطرافش حلقه زدند و چون مسافرت اروپا ذهن شاه را نسبت به او صافی نموده بود از این اجتماعات چندان نگرانی در ماده او حاصل نمی‌کرد، بلکه روز بروز بر تقرب او می‌افزود و در بسیاری از امور و مهام سلطنتی او را واسطه قرار می‌داد و در خصوص قوانین مملکتی از رأی رزین او استشارت می‌فرمود. پس بعضی از رجال درباری خاصه صدراعظم امین‌السلطان بر او رشک بردند و از او نزد شاه بنای سعایت گذاشتند و شاه را بر نفوذ استقلال و استبداد خود از او ترسانیدند و کلمات آنها به اندازه‌ای در مزاج شاه اثر نمود که خودداری نتوانست و آثار بدگمانی را از وجنات خود ظاهر ساخت. سید چون چنین دید از طهران به بلده حضرت عبدالعظیم يك فرسخی طهران رفت و در آنجا اقامت جست. در آنجا نیز مردم دست از ملاقاتش برنداشتند

و بر او گرد آمدند. مشارالیه تقریباً هشت ماه در میان آن‌ها خطابه می‌خواند و آن‌ها را بر اصلاحات مملکتی ترغیب و تحریر می‌نمود. کم‌کم نامش بلند شد و عقایدش در اصلاحات مملکت ایران مشتهر گردید و مردم رفته رفته خواستند بیدار شوند. پس امر سید بر ناصرالدین‌شاه گران آمد و بر استبداد و استقلال خود از او به وحشت افتاد هنگامی که سید در بستر بیماری غنوده بود پانصد نفر سوار برای اخراج او به حضرت عبدالعظیم (ع) فرستاد و مشارالیه را با حالتی فجیع از صحن مطهر بیرون کشیده تحت‌الحفظ از ایران به مملکت عثمانی انتقال دادند. مشارالیه چندی که مریض بود در بصره اقامت جست و پس از بهبودی به لندن رفت انگلیسها نظر به سابقه معرفتی که در حق او داشتند به خوبی پذیرفتندش و در مجامع علمی و سیاسی دعوتش می‌نمودند. مدت توقف در لندن را بیشتر در مباحث پلٹیکی ایران و سلوک ناصرالدین‌شاه و خرابی‌های که در زمان سلطنت او به ایران وارد آمده بود مذاکره نمود. و اغلب انگلیسها را به خلع او از سلطنت ایران ترغیب می‌کرد. در خلال آن اوقات به توسط رستم‌پاشا سفیر عثمانی مقیم لندن دعوت نامه‌ای از طرف سلطان عبدالحمید سید را به اسلامبول دعوت نموده، سید اشتغال به اصلاح امور وطنی خود را بهانه نموده دعوت سلطان را اجابت ننمود. مجدداً با کمال اصرار و الحاح و ترغیب و تحریر دعوتش نموده، این مرتبه حضور خود را به اسلامبول به شرط معاودت تلگرافاً به عرض سلطان رسانید و در سنه ۱۸۹۲ میلادی مطابق ۱۳۰۹ هجری بدان صوب حرکت نمود. توجهات سلطانی و تکریمات علما و رجال دیپلوماسی مدت چهارسال در آنجا اقامتش داد و در این مدت با نهایت خوشی و احترام و اجلال زیستن نمود. در اواخر سنه ۱۸۹۶ مرض سرطان در فك اسفلش بروز نمود و تا گردش امتداد یافت و به همان مرض سرای فانی را وداع گفت. در نهم مارس ماه سنه ۱۸۹۷ میلادی مطابق سنه ۱۳۱۴ هجری جنازه‌اش را در مقبره « شیخ‌الر مزارلنی » نزدیک نشان‌طاش دفن کردند، رحمة الله علیه.

این بود آنچه که از عبارات فاضل معاصر جرجی زیدان ترجمه و انتقاد و در این تاریخ خود درج نمودیم. پس از این، فاضل معاصر در صفات شخصیه سید شرح مفصلی می‌نویسد که از موضوع ما خارج است و در پاره‌ای از آن در ذیل آمله و اعماله می‌نویسد قصد سید اتحاد مسلمانان و جمع آنان در حوزه يك دولت اسلامیه بود در تحت لواء خلافت عظمی. اما آنچه بنده نگارنده از جناب آقای طباطبائی و حاج سیاح محلاتی و غیره در باره سید استعمال و استفسار نموده از این قرار است: سید جمال‌الدین ایرانی و از قریه

اسدآباد همدان است .

قصهٔ اسدآباد افشار در هفت فرسخی همدان و پنج فرسخی کنگاور است و اسدآباد از املاک مرحوم سلیمان خان صاحب اختیار است . جمعیت اسدآباد تقریباً هشتصد خانوار و عدهٔ نفوس آن تقریباً چهار هزار نفر می باشد .

پدر سیدجمالالدین سید صفدر بی سواد و از سادات فقیر اسدآباد و شغلش رعیتی بود خانوادهٔ سید جمالالدین از خانواده‌های صحیح و از سادات عالی درجات حسینی و اتصال شجرهٔ این سلسلهٔ نجیبه به خامس آل عبا حضرت امام حسین (ع) ثابت و معلوم است .

سیدصفدر پسرش سیدجمالالدین را در پنجسالگی به مکتب گذارده چون فطانت و ذکاوتی خوب داشت در هشت سالگی از خواندن و نوشتن فارسی فارغ گردید . زبان فارسی و ترکی را به خوبی می دانست در سن ده سالگی سید جمالالدین از پدرش قهر کرده به شهر همدان رفت و در مدرسهٔ همدان مشغول تحصیل بود . مدتی هم در اصفهان و مشهد مشغول تحصیل بود . از آنجا به طرف افغانستان مسافرت نموده و در آنجا زبان انگلیسی را فرا گرفته به حسن خلق و فضل و دانش محبوب رجال دربار گردید . چنانچه سابقاً ذکر شد خانهٔ مسکونی سید ، امروز در اسدآباد معلوم است طایفه و فامیلش را همه کس می شناسند . جناب آقا میرزا علی مجاهد همدانی که از موثقین است گوید : من خواهر سید جمال را در چند سال قبل در اسدآباد ملاقات نمودم . جناب علی خان امیر تومان پسر مرحوم صاحب اختیار به نگارنده گفت دو خواهرزاده دارد سیدجمالالدین ، میرزا شریف و میرزا لطف الله که در اسدآباد موجود و مباشر آنجا می باشند و این طایفه اباعنجد در اسدآباد مشغول رعیتی بوده و می باشند . و نیز گفت زمانی که سیدجمالالدین به طهران آمد به ملاقاتش رفتم و در مجلس ، مذاکره از فامیلش کردم سید تجاهل کرد و فرمود شنیدم اسدآبادی ، در نزدیک همدان است که اهالی بسیار جاهل و عامیند . چون دانستم که تجاهل می کند لذا ساکت شدم .

جناب آقای طباطبائی فرمود که : پسر عموی سیدجمالالدین آقا سیدهادی در مدرسهٔ چاله حصار طهران تحصیل می نمود و سید از اهل اسدآباد است . طایفهٔ صاحب اختیار می گویند : سید کمال برادرزادهٔ سید جمالالدین الیوم در اسدآباد است .

باری بودن سیدجمالالدین از اهل اسدآباد به تواتر ثابت و مسموع گردید . لکن سبب این که سید خود را به افغان نسبت داد و جدی در این امر داشت معلوم نبود ، تا این که در این ایام یکی از موثقین گفت : از خود سید جمالالدین سبب را پرسیدم ، جناب آخوند ملا آقای طالقانی معروف به شیخالرئیس نقل کرد از جناب آقا سیداسدالله خرقانی که الیوم در نجف در ادارهٔ آقای خراسانی و از بزرگان است شنیدم که گفت : از سید جمالالدین سبب را پرسیدم . جواب داد چون افغان در جایی کونسل ندارد ، من خود

باری پادشاه ایران بر سید متغیر و خاطرش از او رنجیده اظهار بی‌میلیش را نسبت به سید ظاهر نمود. چون سید بی‌میلی ناصرالدین‌شاه را در باره خود تفرس نمود، لذا اجازه مسافرت خواسته به طرف روسیه مهاجرت نمود. در سفر دویم ناصرالدین‌شاه در مونیخ پایتخت بافاریا (باویر) که جزو آلمان است سید را با ناصرالدین‌شاه ملاقاتی دست داد. ناصرالدین‌شاه از سلوک با سید اظهار بی‌اطلاعی و ندامت کرد و اصرار بر آمدن سید به ایران کرد، تا سید را راضی نمود و پس از مراجعت شاه سید ورودش را به دوستانش اطلاع داد. حاج سیاح می‌گوید: من به توسط میرزارضا پیغام دادم که لدی‌الورود بر امین‌السلطان وارد شود و منزل خود را خانه امین‌السلطان قرار دهد، تا این که امین‌السلطان از سید در نزد شاه بد نکوید. لکن سید قبول نکرد و بر حاج محمدحسن امین‌الضرب وارد گردید. این دفعه مردم بیشتر دور سید را گرفتند مجالس سری بر پا شد، امین‌السلطان شاه را ترسانید که عملاً قریب حوزه سلطنت ایران از هم خواهد پاشید. شاه ناچار به حاج محمدحسن امین‌الضرب نوشت که عذر سید را به خوبی بخواهد. امین‌الدوله قبل از رسیدن دستخط به امین‌الضرب به سید اطلاع داد لذا سید قبل از دیدن دستخط شاه نقل مکان کرد به زاویه حضرت عبدالعظیم و مدت هفت ماه و چند روز در زاویه مقدسه به دعوت خلق اشتغال داشت و مفاصد سلطنت استبدادی را به مردم رسانید. مردم را آگاه کرد به حقوق خود و پیوسته می‌گفت: من با ظالم و مظلوم هر دو عداوت دارم ظالم را برای ظلمش دشمن دارم، مظلوم را برای این که قبول ظلم می‌کند و سبب جسارت و ظلم ظالم می‌شود. از آنجائی که باید ادعایش را برهانی تکذیب نماید خودش مظلوم واقع شد، چه امین‌السلطان در مقام تخویف ناصرالدین‌شاه بر آمد و از سید سعایت نمود و به شاه عرض کرد عملاً قریب دولت ایران را جمهوری خواهد نمود. دوستان سید هم در مجالس علناً مطالب سید را ذکر می‌نمودند تا آن که پادشاه ایران در مقام نقض قول خود بر آمد دستخط تبعید سید را از ایران صادر فرمود. پانصد سوار مأمور حرکت دادن سید شدند. حالت مأمورین دیوانی در آن وقت معلوم بود که چگونه در خانه سید ریختند و بیچاره را که در حالت مرض و در بستر افتاده بود کشیدند و فرصت ندادند زیر جامه خود را بپوشد. با این حال مرض زنجیر به گردنش انداختند و او را سوار یابو کردند. چون از شدت مرض روی اسب خودداری نمی‌توانست لذا پاهایش را با طناب به زیر شکم اسب بستند و با این حال سید را روانه کرمانشاه کردند. حاج محمدحسن امین‌الضرب پول و لباس و بوازم سفر برایش روانه داشت و پولی هم برای رئیس سوارها فرستاد که با سید بدرفتاری نمایند و به کرمانشاه به حسام‌الملک حاکم و حاج آقا حسن وکیل‌الدوله کرمانشاه سفارش نامه نوشتند. حسام‌الملک اگر چه با سید بدرفتاری ننمود لیکن سید را ممانعت نمود از مراد و مردم را از معاشرت او، نیز افتخار برادرزن خود را نگهبان یا سجان سید قرار داد.

را به افغان نسبت دادم ، که از دست کونسل‌های ایرانی آسوده باشم و در هر شهری که می‌روم گرفتار کونسل نباشم .

جناب حاج سیاح محلاتی که از دوستان سید می‌باشد مذکور ساخت . چون سید جمال‌الدین مقصد بزرگی داشت در باره ایران لذا خود را به افغان نسبت داد تا از صدمه و اذیت ناصرالدین‌شاه محفوظ بماند .

خادم و مصاحب سید که معروف به عارف‌افندی است ابوتراب ناهی است از اهل ویدر زرنند ساوه ، که برادرش خادم مدرسه چاله‌حصار است و مشهدی علی‌اکبر نام دارد . و خود عارف‌افندی نوکر جناب آقامیرزا سیدمحمد طباطبائی بود . در زمانی که سیدجمال‌الدین وارد طهران گردید ابوتراب مجذوب سیدجمال شده از حضرت آقای طباطبائی اذن و مرخصی خواست و خود را به عنوان خادمی به سید بست و با سید مسافرت نمود و از تربیت و انقباض قدسیه سیدنگذشت مدتی که به عارف‌افندی و مصاحب سیدجمال‌الدین معروف گردید .

زمانی که سیدجمال‌الدین عازم نجد بود ، به بوشهر وارد شده تلگرافی از طرف حاج‌احمدخان کیا به سرتیپ مسقطی پدر سیدالسلطنه حالیه از بوشهر خبر داد که سید وارد بوشهر شده است . از طرف دوستان و هواخواهان سید تلگرافاً و کتباً اصرار در آمدن سید به ایران شد در این اثنا ناصرالدین‌شاه هم تلگراف به سید نمود و آمدنش را به طهران تقاضا کرد . تا آن که سید از راه شیراز و اصفهان وارد طهران شد . در طهران در خانه مرحوم حاج‌محمدحسن‌امین‌الضرب منزل کرد . ناصرالدین‌شاه نهایت احترام را از سید نمود و مراعات مقامات عالیه سید را می‌کرد . علماء و بزرگان و رجال دولت و خواص ملت ، اطراف سید را گرفتند . سید بدون ملاحظه و مداخنه لیل و نهاراً و سراً و چهاراً در بیداری ایرانیان می‌کوشید . انجمنهای سری تشکیل یافت و اسرار نهفته گفته آمد .

مرحوم ذکاءالملک گفت: وارد شدم بر سید و او را دریائی از علم و فضل دیدم وان من البیان لسحراً ، در نطق و بیان سید پیدا بود ، هفت زبان را به خوبی تکلم می‌کرد فارسی ، ترکی همدانی ، ترکی اسلامبولی ، فرانسه ، روسی ، انگلیسی ، عربی ، افغانی و عبری را هم می‌دانست خلاصه گفت عالمی مانند سید قبل از آن و بعد از آن ندیدم .

مرحوم شیخ محمدحسن‌شریعتمدار مدعی شد که با سید مباحثه علمی کند ولی از عهده‌اش بر نیامد و مغلوب گردید . اگر چه شیخ مرحوم گفت : سیدجمال‌الدین خلط مبحث کرد ، لکن سیدجمال‌الدین کسی نبود که در مباحثه بی‌انصافی کند . حکایت کرد مرا کسی که او را غرضی نبود که هیبت سید ، شیخ را مبهور کرد . مرحوم میرزا ابوالحسن جلوه هم طرف مذاکره با سید شد ولی به حدی از سید مغلوب شد که کینه سید را همواره داشت .

اما وکیل الدوله از همراهی سید و معاونت او دریغ و مضایقه نکرد . پس از چندی سید را محترماً روانه بغداد داشت . در بغداد نقیب و والی بغداد مقدمش را مغتنم داشته و ایضاً حاج عبدالصمد اصفهانی معروف به همدانی کلیه از لوازم احترام فروگذار نکردند . سید به جهاتی روانه بصره گردید و در آنجا توقف نمود تا مرضش بهبودی یافت . از آنجا به هندوستان و از آنجا به لندن مسافرت فرمود . در لندن به اندازه‌ای محترم و معزز بود که در مجالس سیاسی دعوتش می نمودند .

سلطان عثمانی عبدالحمیدخان کتباً و تلگرافاً او را به اسلامبول دعوت نمود و به حدی اصرار و ابرام کرد تا سید به سمت اسلامبول حرکت فرمود و در اسلامبول بانهایت اعزاز و اکرام چندی به سربرد و با کالسکه سلطنتی حرکت می کرد علما و رجال سیاسی پیوسته با او بودند . مجالس سید را بسی مغتنم می داشتند، تا آنکه به سلطان رسانیدند که سید با خدیو مصر عهد اتحاد و اتفاقی بسته سلطان عبدالحمیدخان بر خود و استقلالش ترسید و هم قتل ناصرالدین شاه را به او نسبت دادند ، که میرزا محمد رضا در اسلامبول دستوری از سید گرفته و به طهران رفته و به مقصود نائل گشته . سفیر ایران مجمعی از سفراء کرده و به سید اظهار داشت که عمل میرزا رضا به تحریک شماست ؟ جواب داد که : من نگفتم میرزا رضا ناصرالدین شاه را بکش ، بلکه گفتم ایران آباد نمی شود مگر به قطع ریشه شجره خبیثه استبداد . در حالتی که جزئی درد گلو عارض سید گردید که طبیب سلطان بر او وارد شد مرض سید اشتداد یافت جزئی کلی مزکوم شبیه به مسموم به فاصله چند ساعت گلو و دهان سید آماس کرده و در گذشت رحمة الله علیه .

هر چند امین السلطان صدراعظم ایران نهایت سعایت را در قتل و اعدام سید جمال الدین نمود لکن سفیر ایران علاء الملک به مسامحه گذرانید ، چه عرق سیادت سفیر و اطلاع بر دوستان و هواخواهان سید باعث شد که سعی در نجاتش نماید . لکن سعی او مثمر نگردید چه سید طرف سوء ظن دولت عثمانی واقع گردید و موقع رفع اتهام از خود نیافت .

اشخاصی که با مقاصد سید همراه شدند از علما مرحوم حاج شیخ هادی نجم آبادی و جناب آقای طباطبائی ، از رجال دولت مرحوم امین الدوله و مرحوم مشیرالدوله ، از اعیان آقامیرزا نصرالله خان و برادرش آقامیرزا فرج الله خان ، از شعراء مرحوم ذکاء الملک ، از جریده نگاران مرحوم اعتماد السلطنه ، از اطبا دکتر مهدی خان و میرزا داود خان و میرزا عبدالله خراسانی ، از تجار مرحوم حاج محمد حسن امین الضرب و جمعی دیگر از کسبه مثل آقا میرزا علی اکبر ساعت ساز معروف به حکیم ، از ملاکین حاج میرزا آقای ارباب و حاج میرزا حسینعلی پسر مرحوم حاج عبدالعظیم هراتی ، حاج سیاح نیز از دوستان سید بود . از قبیل میرزا رضا متجاوز از پنجاه نفر بودند که در مجالس سید مات و مبهوت و ساکت می نشستند و به خدمتش افتخار می نمودند . آقامیرزا حسن که الیوم در مطبعه آقا سید مرتضی

است نیز در اداره سید آمد و رفتی داشت .

مقصود سید در ظاهر اتحاد ذول اسلامیه و اتفاق مسلمانان بود. لیکن در معنی جمهوریت و مشروطیت ایران را ساعی و جاهد بود. در مجالس علنی مفاصد استبداد و سلطنت استبدادی را آشکار می فرمود و در محافل سری دوستان خود را تحریص و ترغیب می نمود به بیداری مردم. لکن پس از تبعید و نفی از طهران دوستانش را وصیت می فرمود به کتمان و استتار مقصد ، چنانچه در یکی از مکاتیب خود به حضرت آقای طباطبائی چنین نوشته است :

«لاصداقة الا باتحاد المشرب و لاقرابة الا بوحدة المارب و بعد ذلك ليس لك ان تقول مارايتك ومارايتني.».

زمانی هم در مکه معظمه تشکیل انجمنی داد موسوم به ام القری و خیالش این بود نماینده های مسلمانان روی زمین را در این انجمن گرد آورد و برای مسلمانان روی زمین يك سلطان که یا در اسلامبول یا در کوفه سکنتی گیرد و يك اعلم که در مکه نشیند و تکالیف مسلمین از این مجلس بر خیزد و پس از امضاء سلطان و اعلم منتشر گردد و سایر پادشاهان مسلمان به اسم امیرالامرائی موسوم و در تحت امر سلطان محکوم باشند . سلطان عبدالحمیدخان این انجمن را بر انداخت به توهم این که شاید انتخاب سلطان بر حسب قرعه قرار گیرد و به غیر او قرعه افتد . مدت دوام انجمن يك سال بود و نظامنامه آن طبع و به تمام بلدان فرستاده شد. اجزاء این انجمن معدوم و یا در زوایای خفا جان دادند. فتنه عرابی پاشا در مصر از نتایج این انجمن بود و عرابی پاشا از شاگردان سید بود .

اگر چه فاضل معاصر جرجی زیدان می نویسد از سید تألیف و تصنیفی دیده نشده است لیکن روزنامه عروة الوثقی و روزنامه حبل المتین اول و رساله فضایح الاستبداد و رساله در رد دهرین و طبیعین و رساله ای در حقوق صفحات عالم را گرفته است .

نمی دانم علت چیست که فاضل مزبور می نویسد در باره سید «فقد نشأ قطباً من اقطاب الفلسفة و عاش رکنان السياسة و لکنه مات و لم يتم عملا و لالف کتاباً الخ» . چند مکتوب از مکاتیب سید جمال الدین به دست نگارنده آمد یکی را در حالات آقای طباطبائی درج نمودیم و دیگری را هم که به آقای طباطبائی نوشته است چند فقره آن را ایضاً درج نمودیم سومی مکتوبی است که از حضرت عبدالعظیم به ناصرالدین شاه نوشته است چهارم و پنجم دو مکتوب عربی است که به مرحوم آیه الله میرزای شیرازی و علماء ایران نوشته است .

مکتوب سید جمال الدین

که در سفر ثانی ایران از حضرت عبدالعظیم به ناصرالدین شاه نوشته

عرضه داشت به سده سنیه عالیه و عتبه رفیعیه سامیه اعلی حضرت شاهنشاه

اسلام پناه ، در « مونيك » وقتی که از شرف وعد احترامات و اجازه مصاحبت موکب همایونی ، در زمره طرد بودم ، در همان محضر اسنی جناب امین السلطان وزیر اعظم چنان پسندیدند که این عاجز برای اصلاح بعضی امور ضروریه اولاً به « پترزبورغ » رفته پس از انجام آنها به ایران بیایم . اعلیحضرت شاهنشاه اقام الله به دغامه المدين استحسان فرمودند . در شب همان یوم الشرف پنج ساعت جناب وزیر اعظم به این عاجز مکالمه نمودند . خلاصه اش آن که اولاً دولت روسیه و رجال و ارباب جراید آن را حق نیست که ایشان را بر جاس و نشانه سهام نمایند و از در معادات و معاندت برآیند ؛ چون که ایشان یعنی جناب وزیر اعظم مالك و صاحب ملك نیستند و رتق و فتق امور به قدرت ایشان نیست . دیگر آن که مسئله کارون و بانك و معادن قبل از ارتقاء ایشان به رتبه وزارت عظمی انجام پذیرفته است ، نهایت این است که اجراء آن از سوء بخت در زمان وزارت ایشان شده است . پس حین ورود پترزبورغ باید در نزد وزارت روسیه ابراء ذمه و تبرئه بر ساحت ایشان را بنمایم و تبدیل افکار فاسده وزراء روس را در حق ایشان داده و حسن مقاصد و نیات ایشان را در باره دولت روس مسجل کنم . ثانیاً از این عاجز خواهش نمودند که به « مسیو کیرس » رئیس الوزراء و وزیر دول خارجه و مستشارهای ایشان « و بلنکالی » و « زینوویب » شفاهاً بگویم که ایشان یعنی جناب وزیر اعظم از برای اثبات حسن مقاصد خود در هر حال حاضرند که اگر از طرف روس طریق سهلی ارائه شود در ظرف چند روز مسئله کارون و بانك و معادن را حل نموده به حالت سابقه اعاده نمایند ، این عاجز چون نجاح مقاصد جناب وزیر اعظم را عین رضایت پادشاه و خیر ملت اسلام می دانستم به پترزبورغ عود نمودم و چند نفر را که در سیاسیات مشرق زمین با خود هم مشرب می دانستم چون ژنرال « ابروچف » در حریبه و ژنرال « دیتختر » در وزارت دربار و ژنرال « اعناتیف » سفیر سابق روس در اسلامبول و مادام « نودیکف » که از خواتین نافذالکلمه و غالباً در مسائل سیاسیه که ما بین روس و انگلیس است می کوشید با خود متفق کردم و در ظرف دو ماه بیست بار با « مسیو کیرس » و با مستشارهای ایشان ملاقات کردم و پیش از آن که در مقاصد جناب وزیر اعظم شروع نمائیم اولاً در این سعی نمودم که به ادله و براهین سیاسیه و به اعانت هم مشربهای خودم ثابت کنم که صلاح دولت روس در مشرق زمین آن است که علی الدوام با دولت ایران از در مسالمت و مواده و مجامله برآید و سخت گیری و مخاصمت ننماید و در ضمن همه وقت منح و سماح اعلیحضرت شاهنشاه اسلام پناه را در اترك و اراضی ترکمانیه و جایهای دیگر خاطر نشان ایشان



می نمودم چون دانستم که این مطلب اصلی مسجل شد و مقبول گردید و از برای ایشان انحراف رأی روی داد و آتش غضبشان فرو نشست ، در آن وقت مقاصد جناب وزیراعظم را پیش نهاده گفتم وزیراعظم به نفس خود در مونیک به من گفتند به شما تبلیغ کنم که ایشان حاضرند اگر شما طریقی نشان دهید که موجب حرب و سبب غرامت نگردد، مسئله کارون و بانک و معادن را حل نمایند و موازنه سابقه که در میان دولت روس و ایران و انگلیس بود دوباره برقرار کنند و در تلو این مطلب این قدر که ممکن بود در تبرئه ذمه جناب وزیراعظم و حسن مقاصد ایشان در حق دولت روسیه کوشیدم ، چنانچه دوباره هم این مطالب را از پتر سبورغ به ایشان نوشتم . مسیو کیرس و مستشارهای ایشان پس از آن که مکرراً از حسن مقاصد و نیات عزم جناب وزیراعظم پرسیدند . گفتند که ما باید در این مسئله با وزیر جنگ و وزیر مالیه اولاً مشورت کنیم و به امپراطور حاصل مشورت خود را عرضه نمائیم بعد از آن اگر طریق سیاسی یافت شد که بدان توان حل مسئله را نمود به شما شفاهاً خواهیم گفت که به نهج جواب به جناب وزیراعظم برسانید. البته اگر این مسئله به نهجی حل شود که موجب مخاصمه در میان دولت ما و دولت ایران نگردد بهتر است .

پس از چندین بار مشورت دو مسلك پلتیک یکی از برای خود و یکی از برای جناب وزیر اعظم تعیین نموده به من گفتند که اگر جناب وزیراعظم می خواهند ابواب خطرهای آینده را ببندند در جواب رسالت این دو مسلك را بدیشان از طرف ما تبلیغ کن و چون هر يك از ما خط حرکت پلتیک خود را بر آن دو مسلك معین قرار دهیم مسئله به خودی خود بلا غرامت و بلا جدال حل شده سبب رضایت همه خواهد بود . این عاجز، شادان و خرسند شدم که به قوت الهیه به تنهایی توانستم پس از اطلاع تام از مسالك سیاسیه خفیه روس در مشرق زمین خدمتی به دولت اسلام نمایم و وزیراعظم را از خود خوشنود کرده باشم چون به طهران رسیدم خارج شهر توقف نموده به جناب وزیراعظم اطلاع دادم جناب ایشان خانه حاج محمد حسن امین الضرب را معین نمودند، که در آنجا فرود آمیم و نجل ایشان را مهماندار مقرر نمودند ، و این عاجز مدت سه ماه تمام از جای خود حرکت نکردم به غیر از يك بار آن هم بعد از يك ماه که عز شرف حضور حاصل شد و بدان نویدهای ملوکانه مفتخر گردیدم و در این مدت جناب وزیراعظم هیچ گونه از این عاجز سؤال نکردند که در پترسبورغ چه واقع شد و جواب آن مسئله که ترا برای آن بدانجا فرستادم چه شد ؟ بلی در این مدت چند بار بعضی از حاشیه خود را برای احوال پرسی فرستادم وعده

ملاقات مفصل می‌دادند ، چون مدت طول کشید از کیفیت مسئله سؤال شد در جواب گفتم که هنوز از طرف وزیراعظم استفسار نشده است و سبب را هم نمی‌دانم در وقتی که اهمال جناب وزیراعظم به وزارت روس معلوم گردید با همه آن محاجات و مجادلات و تبلیغات ملحانه این عاجز در پطرسبورغ ایشان این امر را به مجرد ملاعبه بازی و اهانت و تحقیر و با خود حیلۀ سیاسیه مقصود کشف افکار طرف مقابل است (کاش سؤال می‌شد و کشف افکار طرف مقابل می‌گردید) شمرده به سفارت خود در دارالخلافۀ طهران تلگراف نمودند که سیدجمال‌الدین از طرف وزیراعظم شفاهاً بعضی تبلیغات نمود اگر وزیراعظم می‌خواهند که در آن مسائل داخل شوند رأساً به نهج رسمی با سفارت روس در تهران یا با سفارت ایران در پترزبورغ مکالمه نمایند و سیدجمال‌الدین که به نهج غیر رسمی بعضی تبلیغات نمود اگر پس از این سخنی از این طرف بگوید مقبول نیست (لاحول ولاقوة الا بالله) راه رفته رنج کشیده به رجوع قهقرا به نقطه اولی برگشت (شگفت) عقده حل کرده را دو باره محکم کردن (شگفت) اعلیحضرت پادشاه اسلام پناه نتایج این گونه حرکات را به‌خرد خدا داد دیپلوماسی از هر کس بهتر می‌دانند ، جناب وزیراعظم چون از مضمون آن تلگراف مطلع شدند به خلاف عادت سیاسیین جهان به جای آن که تأسف نمایند که چرا افکار وزراء روس را در این مسائل استکشاف ننمودند و جواب‌های ایشان را استماع نکردند ( به عرب صاحب گفته بودند که من چیزی به سیدجمال‌الدین نگفته بودم که به وزارت روس تبلیغ نمایند ) و من ایشان را به پترزبورغ نفرستادم ( انالله وانا الیه راجعون ) اینک لعب معکوس ، اینک فکر عقیم ، اینک نتیجه فاسده ، با این مسلک چگونه توان راه اخطار را بست و از مهالك دوری جست ( بلاسبب شبهه در دلها افکندن و قلوب را متنفر کردن خداوند تعالی مگر به قدرت کامله خود ما را از آثار و خیمه این حرکات حفظ کند ... ) واعجب از این واقعه این است، پس از آن که وعد احترامات و ستایش خود را از لسان مبارک اعلیحضرت شاهنشاهی شنیدم ، حاج محمدحسن امین‌الضرب تبلیغ نمودند که رضایت اعلیحضرت شاهنشاهی این است که این عاجز طهران را ترك نموده مجاور مقابر شهر قم بشوم هر چه در خبایای ذهن خود تفتیش نمودم سبب را ندانستم . آیا به جهت آن بود که دولت روس را به براهین و وسائط دعوت به مسلک و مواده دولت ایران نموده، یا برای آن است که به خواهش وزیراعظم به پطرسبورغ رفته در تبرئه ذمه و حسن مقاصد ایشان با دولت روس کوشیدم - یا بدین جهت که طرق حل مسائل را چنانچه خواهش وزیر اعظم بود به قوه کد

و جد به دست آوردم - اگر چه بر مجرب ندامت رواست آن چه به پاداش مهمانی اول به من گذشت مرا کافی بود که دگر خیال ایران را نکنم ، اما لفظ شاهنشاه را مقدس شمرده خواستم آنچه خلاف گفته بودند معلوم گردد ، که هم خیر خواهم هم مطیع . دیگر این چه نقش است که باز ژاژخایان کوازه پسند بالله علیکم اگر خدا نخواستہ ظهورات مرا از مسلک خیرخواهی منحرف و منصرف کند بر من چه ملامت خواهد بود ، سبحان الله توهم مزاحمت در مناصب ، هر وقت این صاحبان عقول صغیره و نفوس حقیره را بر این می دارد که ذهن و قاد نقاد اعلیحضرت شاهنشاه را درباره این عاجز مشوب گردانند ، اینک در حضرت عبدالعظیم نشسته تا امر از مصدر عزت چه صادر شود و اسئل الله تعالی ان یمدکم بالعدل والحق و ينصرکم بالحکمة و یثید دولتکم بقدرته و یحرسه عن کید الخائنین آمین .

العاجز جمال الدین الحسینی

پاره ای از مکتوب

سید جمال الدین که به یکی از دوستان خود نوشته است

من در موقعی این نامه را به دوست عزیز خود می نویسم که در محبس محبوس و از ملاقات دوستان خود محروم . نه انتظار نجات دارم و نه امید حیات ، نه از گرفتاری متألم و نه از کشته شدن متوحش . خوشم بر این حبس و خوشم بر این کشته شدن . حبس برای آزادی نوع ، کشته می شوم برای زندگی قوم ولی افسوس می خورم از این که کشت های خود را ندرویدم ، به آرزویی که داشتم کاملاً نائل نگردیدم ، شمشیر شقاوت نگذاشت ، بیداری ملل مشرق را ببینم . دست جهالت فرصت نداد ، صدای آزادی از حلقوم امم مشرق بشنوم . ایکاش من تمام تخم افکار خود را در مزرعه مستعد افکار ملت کاشته بودم چه خوش بود تخمهای بارور مفید خود را در زمین شور زار از سلطنت فاسد نمی نمودم آنچه در آن مزرعه کاشتم به نمو رسید هر چه در این زمین کویر عرس نمودم فاسد گردید در این مدت هیچ یک از تکالیف خیر خواهانه من به گوش سلاطین مشرق فرو نرفت . همه را شهوت و جهالت مانع از قبول گشت . امیدواری ها به ایرانم بودند . اجر زحماتم را به فراش غضب حواله کردند . با هزاران وعد و وعید به ترکیا احضارم کردند ، این نوع مغلول و مقهورم نمودند . غافل از این که انعدام صاحب نیت اسباب انعدام نیت نمی شود صفحه روزگار حرف حق را ضبط می کند . باری من از دوست گرامی خود خواهشمندم ، این آخرین نامه را به نظر دوستان عزیز و هم مسلک های ایرانی من برسانید ، و زبانی به آنها بگوئید : شما که میوه رسیده ایران هستید برای بیداری ایرانی دامن همت به کمر زده اید

از حبس و قتال ترسید . از جهالت ایرانی خسته نشوید . از حرکات مذبحخانه سلاطین متوحش نگردید . با نهایت سرعت بکوشید . با کمال چالاکی کوشش کنید . طبیعت بشما یار است و خالق طبیعت مدد کار . سیل تجدد به سرعت به طرف مشرق جاری است ، بنیاد حکومت مطلقه منعدم شدنی است . شماها تا می توانید در خرابی اساس حکومت مطلقه بکوشید ، نه به قلع و قمع اشخاص . شما تا قوه دارید در نسخ عاداتی که میانه سعاد و ایرانی سد سدید گردیده کوشش نمائید نه در نیستی صاحبان عادات . هر گاه بخواهید به اشخاص مانع شوید وقت شما تلف می گردد ، اگر بخواهید به صاحب عادت سعی کنید باز آن عادت دیگران را بر خود جلب می کند . سعی کنید موانعی را که میانه الفت شما و سایر ملل واقع شده رفع نمائید . گول عوام فریبان را نخورید (انتهی)

مکتوب سیدجمال الدین

به مرحوم حاج میرزا محمد حسن اعلی الله مقامه

بسم الله الرحمن الرحيم - حقا اقول: ان هذا الكتاب خطاب الى روح الشريعة المحمدية اينما وجدت ، وحيثما حلت ، و ضراعة تعرضها الامة الى نفوس زاكية تحققت بها ، وقامت بواجب شئونها ، كيفما نشأت ، و في اي قطر نبغت ، الا و هم العلماء فاحببت عرضه على الكل وان كان عنوانه خاصا .

حبر الامة بارقة انوار الائمة ، دعامة عرش الدين ، و اللسان الناطق عن الشرع المبين جناب الحاج الميرزا محمد حسن الشيرازي صان الله به حوزة الاسلام و رد كيد الزنادقة اللثام لقد خصك الله بالنيابة العظمى عن الحجة الكبرى و اختارك من العصا به الحققة و جعل بيدك ازمة سياسة الامة بالشريعة الغراء و حراسة حقوقها بها و صيانة قلوبها عن الزيغ و الارتياب فيها و احوال اليك من بين الانام ( و انت وارث الانبياء ) مهام امور تسعد بها الملة في دارها الدنيا و تحضى بالعقبى و وضع لك اريكة الرياسة العامة على الافئدة و النهى اقامة لدعامة العدل و اثاره لمحجة الهدى و كتب عليك بما اولاك من السيادة على خلقه حفظ الحوزة و الذود عنها و الشهادة دونها على سنن من مضى و ان الامة قاصيها و دانيها و حاضرها و باديبها و ضيعها و عاليها قد اذعن لك بهذه الرياسة السامية الربانية جائية على الركب خارة على الاذقان تطمح نفوسها اليك في كل حادثة تعروها تطل بصائرنا عليك في كل مصيبة تمسها و هي ترى ان خيرها و سعدا منك و ان فوزها و نجاتها بك و ان امنها و امانها فيك .

فاذالمح منك غض طرف ، اونيت بجانبك لحظة ، و امهلتها و شانها المحمة ، ارتجفت افئدتها ، و اختلت مشاعرها ، و انتكثت عقائدها ، و انهدمت دعائم

ایمانها ، نعم لا برهان للعامه فیما دانوا ، الا استقامة الخاصة فیما امروا ، فان وهن هولاء فی فريضة اوقعد بهم الضعف عن امانة منكر ، لا عتور اولئك الظنون و الاوهام و نکص كل على عقبیه مارقا من الدين القويم ، حائداً عن الصراط المستقیم .

و بعدها و ذاك و ذلك اقول ان الامة الايرانية بمادهمها من عراقيل الحوادث التي آذنت باستيلاء الضلال على بيت الدين ، و تطاول الاجانب على حقوق المسلمين ، و وجوم الحجّة الحق اياك اعنى عن القيام بناصرها و هو حامل الامانة ، و المسئول عنها يوم القيمة قد طارت نفوسها شعاعا ، و طاشت عقولها ، و تاهت افكارها و وقفت موقف الحيرة ( و هي بين انكار و اذعان و وجود و ايقان ) لا تهتدى سبيلا و هامت في بیداء الهواجس في عمّة الوسوس ، ضالّة عن رشدها لا تجد اليه دليلا و اخذ القنوط بمجامع قلوبها و سد دونها ابواب رجائها ، و كادت ان تختار اياها من الضلالة على الهدى ، و تعرض عن محجة الحق و تتبع الهوى ، و ان آحاد الامة لا يزالون يتسائلون شاخصة ابصارهم عن اسباب قضت على حجة الاسلام ( اياك اعنى ) بالسبات و السكوت ، و حتم عليه ان يطوى الكشح عن اقامة الدين على اساطينه ، و اضطره الى ترك الشريعة و اهلها ، الى ايدى زنادقة يلعبون بها كيفما يريدون و يحكمون فيها بما يشاءون ، حتى ان جماعة من الضعفاء زعموا ان قد كذبوا و ظنوا في الحجّة ظن السوء و حسبوا الامرا حبوله الحاذق ، و اسطورة المذق ، و ذلك لانها ترى ( وهو الواقع ) انك الكلمة الجامعة ، و الحجّة الساطعة ، و ان امرك في الكل نافذ ، و ليس لحكمك في الامة منابذ ، و انك لو اردت تجمع احاد الامة بكلمة منك ( و هي كلمة تنشبق من كيان الحق الى صدور اهلها ) فترهب بها عدو الله و عدوهم ، و تكف عنهم شر الزنادقة ، و تزيع ما حاق بهم من العنت و الشقاء ، و تنشلهم من ضنك العيش الى ما هو ارغدوا هني ، فيصير الدين باهله منيعاً حريزا ، و الاسلام بحجته رفيع المقام عزيزا .

هذا هو الحق انك راس العصاة للحقة ، و انك الروح السارى في آحاد الامة فلا يقوم لهم قائم الا بك و لا تجتمع كلمتهم الا عليك ، لو قمت بالحق نهضوا جميعاً و لهم الكلمة العليا و لو قعدت تثبطوا ، و صارت كلمتهم هي السفلى ، و لربما كان هذا السير و الدوران حيثما غص حبر الامة طرفه عن شئوهم ، و تركهم هملا بلا راع ، و همجا بلا رادع و لاداع ، يقيم لهم عذراً فيما ارتابوا ، خصوصاً لما راوا ان حجة الاسلام قد وني فيما طبقت الامة خاصتها و عامتها على وجوبه ، و اجتمعت على خطر الاتقاء فيه ، خشية لغوبه ، الا هو و حفظ حوزة الاسلام الذي به بعد الصيت و حسن الذكر و الشرف الدائم و السعادة التامة ، و من يكون اليق بهذه و اخرى بها من اصطفاه الله في القرن الرابع عشر ، و جعله يرها نالدينه ، و حجة على البشر

ايها الحبر الاعظم ، ان الملك قد وهنت مريرته ، فسائت سيرته و ضعفت مشاعره

فقبحت سريرته، و عجز عن سياسة البلاد، و ادارة مصالح العباد، فجعل زمام الامور كفيها و جزئها بيد زنديق ائيم، غشوم ثم بعد ذلك زعيم .. يسب الانبياء في المحاضر جهرا ، ولا يدعن لشريعة الله امرا ، ولا يرى لرؤساء الدين و قرا ، يشتم العلماء ، و يقذف الاتقياء، و يهين السادة الكرام، و يعامل الوعاظ معاملة اللثام ، و انه بعد رجوعه من البلاد الاخرنجية قد خلع العذار، و تجاهر بشرب العقار ، و موالاته الكفار ، و معاداة الابرار ، هذه هي افعاله الخاصة في نفسه. ثم انه باع الجزء الاعظم من البلاد الايرانية و منافعها لاعداء الدين: المعادن ، و السبل الموصلة اليها، و الطرق الجامعة بينها و بين تخوم البلاد ، و الخانات التي تبني على جوانب تلك المسالك الشاسعة التي تتشعب الى جميع ارجاء المملكة و ما يحيط بها من البساتين و الحقول .. نهر الكارون و الفنادق التي تنشأ على ضفتيه الى المنبع و يستتبعها من الخبائن و المروج، و الجادة من الاهواز الى طهران و ما على اطرافها من العمارات و الفنادق و البساتين و الحقول. و التنبك و ما يتبعه من المراكز و محلات الحرث و بيوت المستحفظين و الحاملين و البائعين انى وجد و حيث نبت ، و حكر العنب للخمور و ما تستلزمه من الحوانيت و المعامل و المصانع في جميع اقطار البلاد ، و الصابون و الشمع و السكر و لوازمها من المعامل، و البنك و ما ادراك ما البنك هو اعطاء زمام الاهالى كلية بيد عدو الاسلام و استرقاقه لهم و استملاكه اياهم و تسليمهم له بالرياسة و السلطان

ثم ان الخائن البليد اراد ان يرضى العامة بواهى برهانه فحقيق قائلا ان هذه معاهدات زمانية ، و مقاولات و قتيبة لا تطول مدتها ازيد من مائة سنة !! يا الله من هذا البرهان الذى سوله اخرج الخائنين، و عرض الجزء الباقي على الدولة الروسية حقا لسكويتها (لوسكتت) مرذاب رشت و نهر الطبرستان و الجادة من الانزلى الى الخراسان و ما يتعلق بها من الدور و الفنادق و الحقول ... ولكن الدولة الروسية شمخت بانفها و اعرضت عن قبول تلك الهدية، و هي عازمة على استملاك الخراسان و الاستيلاء على آذربايجان و ما زدران ان لم تنحل هذه المعاهدات و لم تنفسخ هذه المقاولات القاضية على تسليم المملكة تماما بيد ذلك العدو الالد، هذه هي النتيجة الاولى لسياسة هذا الاخرق .

و بالجملة ان هذا المجرم قد عرض اقطاع البلاد الايرانية على الدول ببيع المزاد و انه يبيع ممالك الاسلام و دور محمد و اله عليهم الصلوة و السلام للاجانب و لكنه لخسة طبعه و دنائة فظرت له لا يبيعها الا بقيمة زهيدة و دراهم معدودة (نعم هكذا يكون اذا امتزجت اللثامة و الشره بالخيانة و السفه ) و انك ايها الحججة ان لم تقم بناصر هذه الامة و لم تجمع كلمتها و لم تنزعها بقوة الشرع من يدها الاثيم لاصحبت حوزة الاسلام تحت سلطة الاجانب (يحكمون فيها بما يشاؤون و يفعلون ما يريدون ) و اذا فاتتك هذه الفرصة ايها الحبر و وقع الامر و انت حى لما ابقيت ذكرا جميلا بعدك في صحيفة

العالم و اوراق التواريخ ... و انت تعلم ان علماء الايران كافة والعامه با جمعهم ينتظرون منك ( وقد حرجت صدورهم و ضاقت قلوبهم ) كلمة واحدة ويرون سعادتهم بها و نجاتهم فيها .. ومن خصه الله بقوة كهذه كيف يسوغ له ان يفرط فيها ويتركها سدى .

ثم اقول للحجة قول خير بصير ان الدولة العثمانية تتبجح بنهضتك على هذا الامر و تساعدك عليه لانها تعلم ان مداخلة الافرنج فى الاقطار الايرانية والاستيلاء عليها تجلب الضرر الى بلادها لامحالة و ان وزراء الايران وامراء هاكلهم يبتهجون بكلمة تنبص بها فى هذا الشأن لانهم با جمعهم يعانون هذه المستحدثات طبعاً ، و يسخطون من هذه المقاولات جبلة ، و يجدون بنهضك مجالاً لابطالها ، و فرصة لكف شر الشره الذى رضى بها و قضى عليها .

ثم ان العلماء وان كان كل صدع بالحق وجبه هذا الاخرق الخائن يسوء اعماله و لكن ردعهم للزور و زجرهم عن الجناية و نهرهم المجرمين ما قرت كسلسلة المعدات قراراً ، ولا جمعتها وحدة المقصد فى زمان واحد ،

وهؤلاء لثماثلهم فى مدارج العلوم و تشاكلهم فى الرياسة و تساويهم فى الرتب غالباً عند العامة لا ينجذب بعضهم الى بعض ولا يصير احدهم منهم لصقاً للآخر ولا يقع بينهم تأثير الجذب و تأثير الانجذاب حتى تتحقق هيئة و حدانية و قوة جامعة يمكن بها دفع الشر و صيانة الحوزة . كل يدور على محوره ، و كل يردع الزور وهو فى مركزه ( هذا هو سبب الضعف عن المقاومة و هذا هو سبب قوة المنكر والبغى ) ، و انت وحدك ايتها الحجة بما اوتيت من الدرجة السامية والمنزلة الرفيعة علة فعالة فى نفوسهم ، و قوة جامعة لقلوبهم ، و بك تنضم القوى المتفرقة الشاردة ، و تلتئم القدر المتشقة الشاذة و ان كلمة منك تاتى بوحدانية تامة يحق لها ان تدفع الشر المحدق بالبلاد ، وتحفظ حوزة الدين و تصون بيضة الاسلام .. فالكل منك و بك و اليك . و انت المسئول عن الكل عند الله و عند الناس .

ثم اقول ان العلماء والصلحاء فى دفاعهم فرادى عن الدين و حوزته و قد قاسوا من ذلك العتل شداً ما سبق منذ قرون لها مثيل ، و تحملوا الصيانة بلاد المسلمين عن الضياع و حفظ حقوقهم عن التلف كل هوان و كل صغار و كل فضيحة .

ولاشك ان حبر الامة قد سمع ما فعله ادلاء الكفر و اعوان الشرك بالعالم الفاضل الصالح الواعظ الحاج الملا فيض الله الدر بندى و ستمسح قريباً ما صنعه الجفافة الطغاة بالعالم المجتهد النقى البار الحاج السيد على اكبر الشيرازى و ستحيط علماً بما فعله بحمالة الملة و الامة من قتل و ضرب و كى و حبس . و من جعلتهم الشاب الصالح الميرزا محمد رضا الكرمانى الذى قتله ذلك المرتد فى الحبس . و الفاضل الكامل البار حاج سياح و الفاضل الاديب الميرزا فروغى و الاربى النجيب الميرزا محمد عليخان و

الفاضل المتقن اعتماد السلطنة وغيرهم .

واما قصتي، وما فعله ذاك الكنود الظلوم معي، فمما يفتت اكباد اهل الايمان  
ويقطع قلوب ذوى الايقان. ويقضى بالدهشة على اهل الكفر وعباد الاوثان، ان ذاك  
اللثيم امر بسجنى وانا متحصن بحضرة عبدالعظيم (ع) فى شدة المرض على الثلج  
الى دار الحكومة بهوان و صغار و فضيحة لا يمكن ان يتصور دونها فى الشناعة (هذا  
كله بغدالنهب و الغارة) (انا لله و انا اليه راجعون) .

ثم حملنى زبانيته الاوغاد وانا مريض على برذون مسلسلا فى فصل الشتاء و  
تراكم الثلوج و الرياح الزمهريرية و ساقنتى جحفلة من الفرسان الى خاقين و  
صحبنى جمع من الشرط ... و لقد كاتب الوالى من قبل و التمس منه ان يبعدينى  
الى البصرة علما منه انه لو تركنى و نفسى لايتك ايها الحبر و ثبت لك شانه و  
شان الامة و شرحت لك ما حاق ببلاد الاسلام من شر هذا الزنديق، و دعوتك ايها الحججة  
الى عون الدين ، و حملتك على اغائة المسلمين ... و كان على يقين انى لو اجتمعت  
بك لا يمكنه ان يبقى على دست وزارته الموسسة على خراب البلاد و هلاك العباد و  
اغلاء كلمة الكفر ... و مما زاده لؤما على لومه و دنائة على دنائته انه دفعا لثورة  
العامة و تسكيننا لهياج الناس نسب تلك العصاة التى ساقتها غيرة الدين و حمية الوطن  
الى المدافعة عن حوزة الاسلام، و حقوق الاهالى (بقدر الطاقة والامكان) الى الطائفة  
البابية .. كما اشاع بين الناس اولا (قطع الله لسانه) انى كنت [غير] مختون (واسلاماه)  
ما هذا الضعف؟ ما هذا الوهن؟ كيف امكن ان صعلوكا [غير] ذى النسب، و  
وغدا خسيس الحساب قدر ان يبيع المسلمين و بلادهم بثمن بخس دراهم معدودة  
و يزدرى بالعلماء و يهين السلالة المصطفوية و يبهت السادة المرتضوية البهتان العظيم،  
ولا يد قدرة تستأصل هذا الجذر الخبيث شفاء لغيظ المؤمنين، و انتقاما لال سيد المرسلين  
عليه وآله الصلوة والسلام .

ثم لما رايت نفسى بعيدا عن تلك الحضرة العالمة امسكت عن بث الشكوى ..  
ولما قدم العالم المجتهد القدوة الحاج سيد على اكبر الى البصرة طاب منى ان اكتب  
الى الحبير الاعظم كتابا ابث فيه هذه الغوائل و الحوادث و الكوارث، فبادرت اليه  
امثالها، و علمت ان الله تعالى سيحدث بيدك امرا، و السلام عليكم و رحمة الله  
و بركاته (جمال الدين الحسينى)

مكتوب سيد جمال الدين به علماء ايران

بسم الله الرحمن الرحيم- حملة القرآن، و حفظة الايمان، ظهر اعدالدين المتين،  
و نصر اعدالشرع المبين، جنود الله الغالبة فى العالم، و حججه الدامغة لضلال الامم،  
جناب الحاج الميرزا محمد حسن الشيرازى و جناب الحاج الميرزا حبيب الله الرشتى



و جناب الحاج الميرزا ابى القاسم الكربلايى ، و جناب الحاج الميرزا جواد الاقا التبريزى ، و جناب الحاج السيد على اكبر الشيرازى ، و جناب الحاج الشيخ هادى النجم آبادى، و جناب الميرزا احسن الاشتياني و جناب السيد الطاهر الزكى صدر العلماء و جناب الحاج آقا محسن العراقى ، و جناب الحاج الشيخ محمد تقى الاصفهاني ، و جناب الحاج الملا محمد تقى البجنوردى . و ساير هداة الامة و نواب الائمة ، من الاحبار العظام ، و العلماء الكرام ، اعز الله بهم الاسلام و المسلمين و ارغم انوف الزنادقة المتجبرين ، آمين .

طالما تاقت الامم الافرنجية الى الاستيلاء على البلاد الايرانية حرصاً منها و شرهاً . و لكم سولت لها امانها خدعا تمكنها من الولوج فى ارجائها و تمهد فيها سلطانها على غرة من اهلها تحاشياً من المقارعة التى تورث الضغائن فتبعث النفوس على الثورة كلما سنحت لها الفرص و قضت بها الفطرات . و لكنها علمت ان بلوغ الاربـ و العلماء فى عز سلطانهم ـ ضرب من المحال لان القلوب تهوى اليهم طرا ، و الناس جميعاً طوع يدهم ياتمرون كيفما امروا ، و يقومون حيثما قاموا ، لامرد لقضائهم و لادافع لحكمهم و انهم لا يزالون يداً بون فى حفظ حوزة الاسلام لا تاخذهم فيه غفلة ، و لا تعرفهم عزه و لا تميد بهم شهوة ، فخنست و هى تتربص بهم الدوائر ، و تترقب الحوادث ، ايم الله انها قد اصابت فيمارأت ، لان العامة لولا العلماء و عظيم مكانتهم فى النفوس لا لتجأت بطيب النفس الى الكفر و استطلت بلوائه خلاصاً من هذه الدول الذليلة الجائرة الخرقى التى قد عدمت القوة و فقدت النصفة و انفتت المجاملة فلاحازت منها شرفا ، و لاصانت بها لنفسها حقاً ، و لا انشرح منها صدورها فرعا . و لذا كلما ضعفت قوة العلماء فى دولة من الدول الاسلامية ، و ثبت عليها طائفة من الافرنج و محت اسمها ، و طمست رسمها .

ان سلاطين الهند و امراء ماوراء النهر جدت فى اذلال علماء الدين فعاد الوبال عليهم سنة الله فى خلقه . . و ان الافغانيين ما صانوا بلادهم عن اطماع الاجانب و ما دفعوه هجمات الانكليز مرة بعد اخرى الا بقوة العلماء و قد كانت فى نصابها . و لما تولى هذا الشاه ( الحاربية الطاغية ) الملك طفق يستلب حقوق العلماء تدريجاً و يخفض شانهم و يقلل نفوذ كلمتهم حبا بالا ستبداد بياطل او امره و نواهيه ، و حرصا على توسيع دائرة ظلمه و جوره ، فطرد جمعاً من البلاد بهوان و نهنه فرقة عن اقامة الشرع بصغار و جلب طائفة من اوطانها الى دار الجور و الخرق ( طهران ) و قهرها على الاقامة فيها بذل فخلاله الجو فقهر العباد و اباد البلاد و تقلب فى اطوار الفضائع و تجاهر بانواع الشنائع و صرف فى اهوائه الدنية و ملاذه البهيمية مامصه من دماء الفقراء و المساكين عصرا و نزح من دموع الايتام قهرا

(يا للإسلام)

فاذا اشتد جنونه بجميع فنونه فاستوزر وغدا خسيماً ليس له دين يردعه ولا عقل يزرجه ولا شرف نفس يمنعه، وهذا المارق ما قعد على دسته الاوقام باباداة الدين و معادات المسلمين و ساقته دنائة الارومة و نزالة الجرثومة الى بيع البلاد الاسلامية بقيم زهيدة .

فحسبت الا فرنج ان الوقت قد حان لاستملاك الاقطار الايرانية بلا كفاح ولا قتال و زعمت ان العلماء الذين كانوا يذبون عن حوزة الاسلام قد زالت شوكتهم و نفذ نفوذهم فهرع كل فاغراً فاه يبغى ان يسرط قطعة من تلك المملكة . فغار الحق و غضب على الباطل فدمغه فخاب مسعاه و ذل كل جبار عنيد .

اقول الحق انكم يا ايها القادة قد عظمت الاسلام بعزيمتكم و اعليتم كلمته و ملثتم القلوب من الرهبة و الهيبة . و علمت الاجانب طراً ان لكم سلطاناً لا يقاوم و قوة لا تدفع و كلمة لا ترد و انكم سياج البلاد و بيدكم ازمة العباد و لكن قد عظم الخطب الان و جلت الرزية لان الشياطين قد تألبت جبر اللكسر و حرصاً على الوصول الى الغاية و ازمعت على اغراء ذاك المارق الاثيم على طرد العلماء كافة من البلاد . و ابانت له ان انفاذ الاوامر انما هو بانقياد قواد الجيوش و ان القواد لا يعصون للعلماء امراً ولا يرضون بهم شراً فيجب لاستتباب الحكومة استبدالهم بقواد الأفرنج . و ارت لذلك البليد الخائن رياسة الشرطة و قيادة فوج القزاق نموذجاً ( كنت و اضرا به ) و ان ذاك الزنديق و زملاعه في الالحاد يجدون الان في جلب قواد من الاجانب . و الشاه لجنونه المطبق قد استحسن هذا و اهتزبه طرباً . لعمر الله لقد تحالف الجنون و الزندقة و تماهد العتة و الشره على محق الدين و اضمحلل الشريعة و تسليم دار الاسلام الى الاجانب بلامقارعة و لامناقرة .

يا هداة الامة انكم لو اهتمتم هذا الفرعون الذليل و نفسه و امهلتموه على سرير جنونه و ما اسرعتم بخلمه عن كرسي غيه لقضى الامر ففسر العلاج و تعذر التدارك . انتم نصراء الله في الارض . و لقد تمحصت بالشريعة الالهية نفوسكم عن اهواء دنية تبعث على الشقاق و تدعو الى النفاق و يئس الشيطان بقذفات الحق عن تفريق كلمتكم . فانتم جميعاً يد واحدة يذود بها الله عن صياصي دينه الحصينة و يذب بقوتها القاهرة جنود الشرك و اعوان الزندقة . و ان الناس كافة ( الا من قضى الله عليه بالخيبة و الخسران ) طوع امركم . فلوا علمتم خلع هذا ( الحاربية ) لاطاعكم الامير و الحقير و ادغن لحكمكم الغنى و الفقير ( و لقد شاهدتم في هذه الازمان عياناً فلا اقيم برهاناً ) خصوصاً وان الصدور قد حرجت و ان القلوب قد تفتطرت من هذه السلطة القاسية الحمقى ان سدت ثغورها و لا حذت جنودا و لاعمرت بلادا و لانشرت علومها و لاعزت

كلمة الاسلام ولا اراحت يوماً ما قلوب الانام بل دمرت و اقوت و افقرت و اذلت ثم بعد ضلت و ارتدت و انها سحقت عظام المسلمين وعجنتها بدمائهم فعملت منها اللبنات بنت بها قصور الشهواتها الدنية . هذه آثارها فى هذه المدة المديدة والسنين العديدة تسألها و تبت يداها .

و اذا وقع الخلع ( وتكفيه كلمة واحدة ينبص بها لسان الحق غيرة على دينه ) فلاريب ان الذي يخلف هذا ( الطاغية ) لا يمكنه الجيدان عن اوامر كم الالهية ولا يسهه الا الخضوع بعبتكم عتبة الشريعة المحمدية كيف لا هو يرى عيانا ما لكم من القوة الربانية التى تقلبون بها الطغاة عن كرسى غيرها . و ان العامة متى سعدت بالعدل تحت سلطان الشرع ازدادت بكم ولعاً و حامت حولكم هياماً و صارت جميعاً جند الله و حزبا لا وليائه العلماء .

ولقد وهم من ظن ان خلع هذا ( الحاربية ) لا يمكن الا بهجمات العساكر و طلقات المدافع و القنابر . ليس الامر كذلك . لان عقيدة ايمانية قد رسخت فى العقول و تمكنت من النفوس ، و هى ان الراد على العلماء راد على الله ( هذا هو الحق و عليه المذهب ) فاذا اعلنتم ( يا حملة القرآن ) حكم الله فى هذا الغاصب الجائر و ابنتم امره تعالى فى حرمة اطاعته لانفض الناس من حوله فوقع الخلع بلا جدال ولا قتال . و لقد اراكم الله فى هذه الايام اتماماً لحجته ما اولاكم من القوة التامة و القدرة الكاملة ، وكان الذين فى قلوبهم زيغ فى ريب منها من قبل ، اجتمعت النفوس بكلمة منكم على ارغام هذا الفرعون الذليل و هاما نه الرذيل (مسئلة التنباك) فعجبت الامم من قوة هذه الكلمة و سرعة نفوذها و بهت الذى كفر . قوة انعمها الله عليكم لصيانة الدين و حفظ حوزة الاسلام . فهل يجوز منكم اهمالها و هل يسوغ التفريط فيها ؟ حاشا ثم حاشا .

فدان الوقت لاحياء مراسم الدين ، واعزاز المسلمين ، فاخلعوا هذا ( الطاغية ) قبل ان يفتك بكم و يهتك اعراضكم ، و يثلم سياج دينكم . ليس عليكم الا ان تعلنوا على رؤس الاشهاد حرمة اطاعته فاذا يرى نفسه ذليلاً فريداً يفر منه بطانته و يفر منه حاشيته و ينبذه العساكر و يرحمه الاصاغر .

انكم يا ايها العلماء والذين قاموا معكم لتأييد الدين بعد اليوم فى خطر عظيم . قد كسرتم قرن فرعون بعصا الحق و جدعتم انف الحاربية بسيف الشرع فهو يتربص فرصاً تساعد على الانتقام شفاء لفيظه و مرضاة لطبيعته التى فطرت على الحقد و اللجاج فلا تمهلوه اياماً و لا تمكنوه ان يقبض زماماً اعلنوا خلعهم قبل ان ذمال جرحه .

و حاشا كم ايها الراسخون فى العلم ان تترابوا فى خلع رجل سلطانه غصب و افعاله فسق و اوامره جور و انه بعد ان مص دماء المسلمين و نهش عظام المساكين

و ترك الناس عراة حفاة لا يملكون شيئاً حكم عليه جنونه ان يملك الا جانب بلاداً  
كانت للاسلام عزا و للدين المتين حرزا و ساقته سورة السفه الى اعلاء كلمة الكفر  
و الاستغلال بلواء الشرك.

ثم اقول ان الوزراء والامراء وعامة الاهالي وكافة العساكر و ابناء هذا الطاغية  
ينتظرون منكم جميعاً ( وقد فرغ صبرهم و نفذ جلدهم ) كلمة واحدة حتى يخلعوا  
هذا الفرعون الذليل ويريحوا العباد من ضره و يصونوا حوزة الدين من شره قبل ان  
يحل بهم العار ولات حين مناص والسلام عليكم ورحمة الله و بركاته .

جمال الدين حسيني

## احوال میرزا رضا کرمانی

میرزا رضا پسر ملاحسین عقدائی است و عقدا دهی است از توابع یزد. چون میرزا رضا در کرمان متولد شده و تربیتش نیز در کرمان بود ، لذا کرمانی محسوب می شود و در اوائل سن و جوانیش سفری به طهران کرد و يك سال و خرده ای در طهران توقف نمود و خدمت مرحوم سید جمال الدین رسیده و مجذوب سید شد . پس از تبعید اولی سید از طهران، میرزا رضا در مجالس بد از شاه می گفت مرحوم آقا سید عبدالرحیم معین التجار اصفهانی که در کرمان متوطن بوده و آن ایام آمده بود به طهران، میرزا رضا را از طهران به کرمان عودت داده ، زمان مراجعت به کرمان به همان وضع پایتخت حرکت می کرد یعنی متکلم می شد به کلماتی که احدی از اهل کرمان جرئت تکلم به آن کلام را نداشت، یعنی می گفت : چرا قبول ظلم می کنید و چرا بدون جهة مال و عرض خود را از دست می دهید؟ جمع شوید و نگذارید حاکم شما را سوار شود . نگذارید اموالتان را غارت کند . دیگر می گفت : در طهران که پایتخت است مردم می گویند ، می شنوند ، با شاه ملاقات می کنند پادشاه انسانی است مثل شما به عرایض متظلمین رسیدگی می کند ، دیوانخانه عدلیه دارد و آنچه حکومت یا اجزاء او بخواهند مال مردم را ببرند حق ندارند ، حاکم باید مالیات بگیرد و نظم مملکت را بدهد، حاکم حق ندارد دختران رعیت را به زور ببرد. و ضمناً مدعی مرحوم حاج آقا ابوجعفر هم شد که ملک شورو ، که وقف بر جماعتی است به اجاره پدر من بوده و باید در تصرف من باشد . آن مذاکرات و این ادعا با تبعیت و تقلید از سید جمال الدین باعث شد که میرزا رضا را گرفته و چندی او را در حبس داشتند تا این که علماء کرمان از او توسط کرده و او را از حبس نجات دادند . این دفعه میرزا رضا به عنوان تظلم روانه طهران شده و در طهران آنچه تظلم نمود کسی به داد او نرسید . بلکه نایب السلطنه کامران میرزا بر حسب خواهش آقا بالاخان معین نظام که این اواخر و کیل الدوله و بالاخره سردار افخم شده بود ، میرزا رضا را به حبس انداخت . آقا بالاخان معین

نظام برای خوش آمد ناصرالدوله حاکم کرمان که میرزارضا از او متشکی بود این بیچاره را عقبه می کرد ، تا این که این اواخر او را به محبس قزوین فرستاد ، با جناب حاج سیاح و حاج میرزا احمد کرمانی و چند نفر دیگر و مدت بیست و دو ماه در زندان قزوین و چندی هم در انبار شاهی با نهایت سختی محبوس بودند. و در سفر دوم مرحوم سیدجمال الدین ، ارادتی بهتر از اول به آن مرحوم پیدا کرد و پس از نفی سیدجمال الدین و رفتن او به اسلامبول میرزارضا هم که از حبس رها شد رفت به اسلامبول و چون خدمت سید رسید تظلمات خود را به طریق عجز و لابه اظهار داشت. مرحوم سید در جوابش گفت: می بایست که قبول ظلم نکنی . این کلام در میرزارضا مؤثر افتاد و عرض کرد همین قدر رفع کسالتم بشود انتقام خود را می کشم و پس از رفع خستگی مراجعت کرد به طهران و در حضرت عبدالعظیم در بالاخانه ای که میان صحن و مدرسه است منزل گرفته و به شغل جراحی خود را معرفی نموده و ضمناً امنیت خواستن را بهانه خویش نموده به هر يك از بزرگان که می رسید اظهار می نمود که توسط کنید و تحصیل امنیت برایم بنمائید .

يك روز بنده نگارنده با مرحوم وکیل الممالک کرمانی او را ملاقات نموده از حال او چیزی استنباط نکردیم تا این که در روز جمعه ۱۷ ذی القعدة سنه ۱۳۱۳ ناصرالدین شاه را که تازه می خواست شروع به جشن قرن پنجاه ساله خود نماید به يك گلوله تیر ششلوله کشت .

بنده نگارنده با جناب آقا سید محمد کرمانی اتفاقاً در آن روز به زیارت حضرت عبدالعظیم رفته بودیم . جناب آقا سید محمد اصرار کرد که در بودن ناصرالدین شاه در حرم مطهر ، داخل بقعه مقدسه شویم که سلوک شاه را با مردم و رفتارش را در مقام عبادت ملاحظه کنیم . بنده نگارنده گفت: با این بعد مسافت و طی طریق را با پای پیاده سزاوار نیست که عمل خود را مغشوش نمائیم و با زیارت امری دیگر را توأم کنیم و نیت خود را خراب کرده خسرالدنیا والآخرة . به این جهت رفتیم در مدرسه نشستیم و منتظر رفتن شاه شدیم ، که يك دفعه دیدیم درها را می بندند و می گویند شاه را تیر زده اند . چون تا يك اندازه احتمال صدور این امر را از میرزارضا می دادیم رفتیم دم منزل او که استعلامی کنیم . شخصی فراش آنجا ایستاده گفت : آقایان زود بروید و در اینجا نمانید که برایتان خطر دارد . باری فوراً از دور سلامی به حضرت عبدالعظیم داده و روانه شهر شدیم . در بین راه کالسکه شاهی را دیدیم که با سوار زیادی به شهر می آوردند . به فاصله پانصد قدم میرزارضا را در درشکه سوار کرده متجاوز از پانصد نفر سوار اطراف او را گرفته می آوردند به شهر و میرزارضا با نهایت قوت قلب و يك اطمینانی که از جبهه بی گناهان مشهود می شد به اطراف خود می نگریست و نظاره مردم را می کرد ، گویا به لسان حال می گفت : ای اهل ایران، من به تکلیف خود عمل نمودم و درس خود را به شما تعلیم کردم ، به زودی فراگیرید آن را در

الواح صدور تکرار کنید تا در مقام امتحان درست امتحان بدهید .  
 باری ناصرالدین شاه در همان روز که روز جمعه ۱۷ ماه ذی القعدة سال ۱۳۱۳ بود  
 از این دارفانی به سرای جاوید شتافت .

مرحوم مظفرالدین شاه خیال کشتن میرزارضا و قصاص آن را نداشت.  
 کراراً گفته بود قصاص و کشتن میرزارضا تشفی قلب من نیست . من اگر بخواهم  
 انتقام بکشم باید تمام اهل کرمان را از دم تیغ انتقام بگذرانم .  
 نوکرهای شاه از این کلام پی بردند به این که مظفرالدین شاه از اهل کرمان متنفر  
 است و به این جهت مدتی اهالی کرمان در انظار ذلیل و خوار بودند .

حتی آن که بنده نگارنده در چند مجلس خود را خراسانی الاصل معرفی کردم .  
 از مرحوم شیخ محمد حسن شریعتمدار طهران شنیدم که می گفت : من به اعلیحضرت  
 مظفرالدین شاه گفتم : چرا در کشتن میرزارضا مسامحه دارید و کشتن او را چرا به تأخیر  
 انداختید؟ مظفرالدین شاه فرمود این شخص قابل کشتن نیست . من جواب دادم اعلیحضرت  
 از حق خود گذشتند و ما رعایا که فرزندان شاه سعید شهید هستیم تا قاتل پدر خود را به دار  
 نینیم چشممان گریان خواهد بود . مستدعی هستیم که میرزارضا را به ملت بدهید تا مردم  
 گوشت بدن او را با دست و دندان بکنند . مرحوم مظفرالدین شاه فرمود که : آیا این طور  
 کشتن موافق با شرع است و آیا قانون اسلام اجازه می دهد که این طور کسی را به قتل  
 رسانند ؟ جناب آقا شیخ محمد رضا مجتهد برادرزاده شیخ مرحوم گفت : این طور کشتن را  
 قانون اسلام اجازه نداده است وانگهی به این طور و این جور، چه در بین ورثه شاه سعید  
 جمعی صغیر و غایب می باشند . وانگهی عفو اعلیحضرت و تأخیر در قصاص را شاید همه کس  
 پسندد . چون مقصود مظفرالدین شاه طفره از کشتن بود جناب آقا شیخ محمد رضا ملتفت شده  
 با شاه همراهی کرد . ولی مرحوم شیخ محمد حسن شریعتمدار یا ملتفت نشده یا به غرضی  
 دیگر اصرار به کشتن میرزا رضا می کرد ، تا شاه متغیر شده رو کرد به اتابک میرزا علی  
 اصغر خان امین السلطان و فرمود فردا بدهید سر این پسر را ببرند . باری میرزارضای کرمانی  
 گمان می کرد شاید کسی پیدا شود و او را نجات دهد دیگر نمی دانست که تا مدتی او را  
 مورد لعن و طعن قرار خواهند داد که حتی پسر و زن و خواهرش مدتی در رنج و  
 صدمه و مورد اذیت و طعن و زخم زبان مردم خواهند بود . خلاصه از استنطاق میرزارضا  
 که در باره او به عمل آمد و میرزا ابوتراب خان نظم الدوله که رئیس نظمی بود و صورت  
 استنطاق را بعد از مدتی نشر داد خیلی مطالب دست می آید . فلذا صورت استنطاق میرزارضا  
 را در این مقدمه تاریخ بیداری ایرانیان درج می نمائیم و هذا صورته :

## صورت استنطاق میرزا رضا کرمانی

بسم‌الاحسین عقدائی که عجالتاً بدون صدمه و اذیت با زبان خوش تا این قدر تقریرات کرده است و مسلم

است بعد از صدمات لازمه ممکن است مکتوبات ضمیر خود را بروز بدهد

سؤال - شما از اسلامبول چه وقت حرکت کردید .

جواب - روز بیست و ششم ماه رجب ۱۳۱۳ حرکت کردم .

س - به حضرت عبدالعظیم کی وارد شدید .

ج - روز دوم شوال ۱۳۱۳

س - در راه کجاها توقف کردید .

ج - در بارفروش در کاروان‌سرای حاج سیدحسین، چهل و یک روز به

واسطه بند بودن راه توقف کردم .

س - از اسلامبول چند نفر بودید که حرکت کردید .

ج - من بودم و شیخ ابوالقاسم .

س - شیخ ابوالقاسم کیست ؟

ج - برادر شیخ احمد روحی اهل کرمان سنش هیجده، شغلش خیاطی است.

س - او با شما به چه خیال حرکت کرد .

ج - برای این که برود کرمان بعد از آن که برادرش را با دو نفر

دیگر میرزا آقاخان و حاج میرزا حسن خان هستند در اسلامبول گرفته به ایران

بیاورند در طرابزون توقف دادند حالا نمی‌دانم آنجا هستند یا نه .

س - بعد از گرفتن برادرش او وحشت کرد آمد .

ج - خیر برادرش را که گرفتند به خیال برادر دیگرش که وطنش آن

جاست به سمت وطنش حرکت کرد. برادرش شیخ مهدی پسر آخوند ملامحمد جعفر

(ته باغ‌لله) ای است .

س - آن سه نفر را شما در اسلامبول که بودید ، به چه جرم و به چه

نسبت گرفتند .

ج - علاءالملک سفیر از قرار معلوم غرضی با این سه نفر داشت، به جهة

این که باو اعتنائی نمی‌کردند. چون اینها دو نفرشان مدرس هستند چهار زبان

می‌دانند در خانه مسلمان و ارمنی و فرنگی برای معلمی مراوده می‌کنند . هر

کس که بخواهد تحصیل کند اینها به خانه او می‌روند . گفتند اینها خبر چینی

می‌کنند و در ایران مفسد بودند . به این جهات آنها را متهم کردند و گرفتند

این تقصیر این دو نفر بود ؛ ولی حاج میرزا حسن خان به واسطه کاغذهایی که

گفتند به ملاحی نجف و کاظمین نوشته است ، و همچو گفتند که این کاغذها



به دست صدراعظم آمده بود که آنها را به مقام خلافت جلب نموده بود ، به توسط آقا سید جمال الدین و دستورالعمل ایشان. غرض سفیر ایران این بوده که سبب شد جهة گرفتاری آنها .

س - اینجا بعضی اطلاعات رسید که شما در موقع حرکت غیر از شیخ ابوالقاسم همسفر دیگر هم داشتید و بعضی دستورالعملها هم از طرف آقا سید جمال الدین به شما داده شده بود . تفصیل آن چه چیز است .

ج - غیر از شیخ ابوالقاسم کسی با من نبوده است ، شاهد بر این مطلب غلامرضا آدم کاشف السلطنه است در قهوه خانه حاج محمد رضا ، که در باطوم است و جمعی ایرانیها آنجا هستند. غلامرضا قبل از آمدن ما تقریباً ۲۰ الی ۲۵ روز کمتر یا بیشتر از اسلامبول حرکت کرد. چون در راه باطوم تا بادکوبه چند پل خراب شده بود در قهوه خانه توقف کرده و مشغول خیاطی بود که ما رسیدیم و در بین راه از تفلیس به این طرف جوانی ارومیه ای برادری دارد صاحب منصب سوار بود و اسم خودش امیرخان است ، می گفت : برادرم درب خانه علاءالدوله منزل دارد ، در راه آهن به ما برخورد با هم بودیم ، تا بادکوبه شیخ ابوالقاسم با کشتی (پشتوای) از سمت (ازون آده) آورده رفت که به عشق آباد و از خراسان به کرمان برود و من و غلامرضا و آن دو نفر ایرانی دیگر که امیرخان و برادرش باشند از بادکوبه به مشهد سر و از آنجا به بارفروش وارد شدیم بعد از رسیدن توی کاروان سرا و گرفتن بار ، غلامرضا منزل انتظام الدوله رفت و مراجعت کرده اسبابش را برداشت و رفت به باغ شاه ، منزل انتظام الدوله . سه چهار روز بعد آمد در حالتی که لباس سفرش را پوشیده با من مصافحه کرده روانه تهران شد و من در کاروان سرای حاج سید حسین منزل کردم و امیرخان هم به فاصله يك شب در بار فروش ماند و روانه طهران شد والسلام .

س - دستورالعملی که می گویند از آنجا داشتید نگفتید .

ج - دستورالعمل مخصوصی نداشتم الا این که حال سید واضح است که از چه قبیل گفتگو می کند پروائی ندارد . می گوید ظالم هستند از این قبیل حرفها می زنند .

س - پس شما از کجا به خیال قتل شاه شهید افتادید.

ج - از کجا نمی خواهد. از کندها و بندها که بناحق کشیدم و چوبها که خوردم و شکم خود را پاره کردم. از مصیبتها که در خانه نایب السلطنه و در امیریه و در قزوین و در انبار و باز در انبار به سرم آمد. چهار سال و چهار ماه

در زنجیر و کند بودم و حال آن که به خیال خودم خیر دولت و ملت را خواستم، خدمت کردم. قبل از وقوع شورش تنباکو نه این که فضولی کرده بودم اطلاعات خودم را دادم بعد از آن که احضارم کردند .

س - کسی که با شما غرض و عداوت شخصی نداشت در صورتی که این طور می گوئید خدمت کرده باشید و از شما آن وقت علامت فساد و فتنه جوئی دیده نشده باشد جهتی نداشت که در ازاء خدمت به شما آن طور صدمات زده باشند. پس معلوم است که در همان وقت هم در شما آثار بعضی فتنه و فساد دیده بودند .

ج - الحال هم حاضریم بعد از این مدت که طرف مقابل حاضر شده آدم بی غرضی تحقیق نماید که من عرایض صادقانه خودم را محض حب وطن و ملت و دولت به عرض رساندم و ارباب غرض، محض حسن خدمت و تحصیل مناصب و درجات و مواجب و نشان و حمایل و غیره و وو به عکس به عرض رساندند الحال هم حاضریم برای تحقیق .

س - این ارباب غرض کیها بودند .

ج - شخص پست و نانجیب و بی اصل رذل غیر لایق که قابل هیچ یک از این مراتب نبود آقای آقابالاخان وکیل الدوله ، و کثرت محبت حضرت والا آقای نایب السلطنه به او .

س - وکیل الدوله می گوید همان وقت به اسناد و کاغذجات مفسدانه که بر همه کس معلوم شد شما را گرفته است و اگر آن وقت شما را نگرفته بود به موجب استنطاقی که همان وقت به عمل آوردند این خیال را از همان وقت شما داشتید. شاید همان وقت شما این کار را کرده بودید .

ج - پس در حضور وکیل الدوله معلوم خواهد شد .

س - پس در صورتی که شما اقرار می کنید که تمام این صدمات را وکیل الدوله برای تحصیل شئونات و نایب السلطنه برای حب به او به شما وارد آورده اند شاه شهید چه تقصیر داشت منتها مطلب را این طور حالی ایشان کردند . شما بایستی تلافی و انتقام را از آنها بکنید که سبب ابتلاء شما شده بودند و یک مملکتی را یتیم نمی کردید .

ج - پادشاهی که پنجاه سال سلطنت کرده باشد هنوز امور را به اشتباه کاری به عرض او برسانند و تحقیق نفرمایند و بعد از چندین سال سلطنت ثمر آن درخت وکیل الدوله ، آقای عزیز السلطان ، امین خاقان و این اراذل و اوباش بی پدر و مادرهایی که ثمره این شجره شده اند و بلای جان عموم مسلمین گشته باشند ، چنین شجر را باید قطع کرد ، که دیگر این نوع ثمر ندهد. (ماهی از

سرگنده گردد نی ز دم) اگر ظلمی می‌شد از بالا می‌شد.

س - در صورتی که به قول شما این طور هم باشد در ماده شخص شما وکیل‌الدوله و نایب‌السلطنه تقصیرشان بیشتر بود شاه شهید که معصوم نبود و از مغیبات هم خبر نداشت. يك آدمی مثل نایب‌السلطنه که هم پسر شاه و هم نوکر بزرگ دولت مطلبی را به عرض می‌رساند، خاصه با اسنادی که از شما به دست آورده و به نظر شاه رسانده بودند، برای شاه تردیدی باقی نماند. آنها که اسباب بودند بایستی طرف انتقام شما واقع شوند این دلیل صحیح نبود که ذکر کردید شما مرد منطقی حکیم مشرب هستید جواب را با برهان باید ادا کنید.

ج - اسناد من به دست نیامد الا این که در خانه وکیل‌الدوله با سه پایه و داغی در حضور دو نفر دیگر یکی والی و یکی هم سیدی که يك وقت محض تعرض به صدر اعظم عمامه خود را برداشته بود و آنجا آن شب افطار مهمان بود و شاهد واقعه آن شب است که سند را به قهر و جبر قلمدان آوردند و از من گرفتند شب قبل هم مرا پیش نایب‌السلطنه بردند.

س - شما که آدم عاقلی هستید و می‌دانستید نباید همچو سندی داد به چه عنوان از شما سند گرفتند و چه گفتند.

ج - عنوان سند این بود. بعد از آن که من به آنها اطلاع دادم که در میان تمام طبقات مردم حرف و مهمه است بلوا و شورش خواهند کرد برای مسئله تنباکو قبل از وقت علاج بکنید. به نایب‌السلطنه هم گفتم تو دلسوز پادشاهی تو پسر پادشاهی، تو وارث پادشاهی، کشتی دولت به سنگ خواهد خورد، و این سقف به سر تو پائین خواهد آمد، دور نیست خطری به سلطنت چندین هزار ساله ایران وارد شود. يك دفعه این امت اسلامی از میان خواهد رفت. آن وقت قسم خورد که من غرضی ندارم مقصود من اصلاح است. تو يك کاغذ باین مضمون بنویس که:

ای مؤمنین و ای مسلمین، امتیاز تنباکو داده شد. بانك (تراموه) در مقابل مسلمین به راه خواهد افتاد. امتیاز راه اهواز داده شد، معادن داده شد قندسازی و کبریت سازی داده شد، شراب سازی داده شد، ما مسلمان‌ها به دست اجنبی خواهیم افتاد. رفته رفته دین از میان خواهد رفت. حالا که شاه ما به فکر ما نیست خودتان غیرت کنید و اتحاد نمائید، همت کنید در صدد مدافعه برآئید. تقریباً مضمون کاغذ همین است به من دستورالعمل داد و گفت همین مطالب را بنویس ما به شاه نشان خواهیم داد و می‌گوئیم در مسجد شاه افتاده بود پیدا کردیم تا در صدد اصلاح برآئیم. و نایب‌السلطنه هم قسم خورد که از نوشتن

این کاغذ برای تو خطری نیست، بلکه فرض دولت است که در حق تو مواجب برقرار نماید و التفات کند. آن وقت از حضور نایب السلطنه که رفتیم به خانه وکیل الدوله آنجا نوشته را باز هم به قهر و جبر و تهدید نوشتیم. وقتی که نوشته را از من گرفتند مثل این بود که دنیا را خدا به ایشان داده است.

قلمدان را جمع کردند اسباب داغ و شکنجه به میان آوردند، سه پایه سربازی حاضر کردند که مرا لخت کنند به سه پایه ببندند که رفقایت را بگو، مجلسان کجاست، رفقایت کیست. هر چه گفتم چه مجلس؟ چه رفیق؟ من با همه مردم راه دارم، از همه افواهی شنیدم، حالا کدام مسلمان را گیر بدهم، مجبورم کردند من دیدم حالا دیگر وقت جانبازی است و موقع است که جانم را فدای عرض و ناموس و جان مسلمانان بکنم. چاقو و مقرض را که از شدت خوشی فراموش کرده بودند که توی قلمدان بگذارند در میان اطاق افتاده بود. نگاه به چاقو کردم رجیعلی خان ملتفت شد چاقو را بر داشت مقرض پای بخاری افتاده بود. والی که روی به قبله نشسته دعا می خواند گفتم شما را به حق این قبله و به حق این دعائی که می خوانید غرضتان چه چیز است؟ در آن بین هم کاغذی از نایب السلطنه به آنها رسیده بود کاغذ را خواندند و پشت رو گذاشتند. والی گفت در این کاغذ نوشته که حکم شاه است که مجلس و رفقای خودتان را حکماً بگوئید و الا این داغ و درفش حاضر است و تازیانه موجود است. من چون مقرض را پای بخاری دیدم به قصد این که خود را به مقرض برسانم گفتم بفرمائید روی مخده تا تفصیل را به شما عرض کنم داغ و درفش لازم نیست. دست والی را گرفتم کشیدم به طرف بخاری خودم را به مقرض رساندم و شکم خود را پاره کردم. خون سرازیر شد ما بین جریان خون بنای فحاشی را گذاشتم، پس از آن مضطرب شدند، بنای معالجه مرا گذاشتند زخم را بخیه زدند دنباله همان مجلس است که چهار سال و نیم من بیچاره بی گناه را که به خیال خودم به دولت خدمت کرده ام از این محبس به آن محبس از طهران به قزوین از قزوین به انبار در زیر زنجیر مبتلا بودم. در این دو سال و نیم دو سه مرتبه مرخص شدم ولی از همه جهة در ظرف این مدت بیشتر از چهل روز آزاد نبودم. من (نوروزعلی خان قلعه محمودی)، سبزه علی خان میدان قلعه ای (خ، ل)، نایب السلطنه و آقا بالاخان شده بودم.

س - نوروز علی خان قلعه محمودی که بوده.

ج - محمد اسمعیل خان وکیل الملک، حاکم کرمان، هر روزی برای خرج تراشی و اضافه مواجب و منصب یک پادشاه و یک نفر یاغی به دولت جعل می کرد

میرزا رضا کرمانی  
(صبح روز پنجشنبه دوم ربیع الاول ۱۳۱۴ به دار آویخته شد)



«... از کندها و بندها که به ناحق کشیدم و چوبها که خوردم... چهار سال و چهارماه در زنجیر و کند بودم...» صفحه ۱۰۱



ناصرالدین شاه

تولد يكشنبه ۶ صفر ۱۲۴۷ - مقتول در روز جمعه ۱۸ ذی قعدة ۱۳۱۳ قمری (۱۲۷۵ شمسی)



«... این پادشاه در عیاشی و کامرانی گوی سبقت را از جد خود ربود...» صفحه ۱۲۶

و مدت‌ها هم به اسم نوزعلی خان قلعه محمودی دولت را مشغول کرده بود. هر وقت نایب السلطنه هم يك امتیاز نگرفته داشت مرا می گرفت. هر وقت وکیل الدوله اضافه موجب و منصب می خواست مرا می گرفت عیال طلاق گرفت، پسر هشت ساله ام به خانه شاگردی رفت، بچه شیرخواره ام به سرراه افتاد. دفعه اول بعد از دو سال حبس که از قزوین ما را مراجعت دادند ده نفر ما را مرخص کردند. دو نفر از آن میان که بابی بودند یکی حاج ملاعلی اکبر شمرزادی بود و دیگری حاج امین قرار شد به انبار ببرند. چون یکی از آن بابی‌ها مایه دار بود پولی خدمت حضرت والا تقدیم کرد، او را مرخص کردند و مرا به جای او به انبار فرستادند، واضح است انسان از جان سیر می شود. بعد از گذشتن از جان هر چه می خواهد می کند. وقتی که به اسلامبول رفتم در مجمع انسانهای عالم در حضور مردمان شرح حال خودم را که گفتم به من ملامت کردند که با وجود این همه ظلم و بی اعتدالی چرا باید من دست از جان نشسته و دنیا را از شر ظالمین خلاص نکرده باشم.

س - تمام این تفضیلات را که شما می گوئید به سؤال اول من قوت می دهد از خود شما انصاف می خواهم اگر شما به جای شاه شهید بودید نایب السلطنه و وکیل الدوله نوشته به آن ترتیب پیش شما می آوردند و آن تفضیلات را به شما می گفتند جز این که باور کنید چاره داشتید یا خیر؟ در این صورت مقصر این دو نفر بودند و به قتل اولویت داشتند، چه شد که به خیال آنها نیفتادید و دست باین کار بزرگ زدید؟

ج - تکلیف بی غرضی شاه این بود که يك محقق ثالث بی غرضی بفرستند میان من و آنها حقیقت مسئله را کشف کند. چون نکرد او مقصر بود سالهاست که سیلاب ظلم بر عامه رعیت جاری است مگر این سید جمال الدین، این ذریه رسول صلوٰة‌الہ علیہ این مرد بزرگوار چه کرده بود که با آن افتضاح او را از حرم حضرت عبدالعظیم علیه السلام کشیدند، زیر جامه اش را پاره پاره کردند، آن همه افتضاح به سرش آوردند او غیر از حرف حق چه می گفت؟ آن آخوند چولاق شیرازی که از جانب سیدعلی اکبر فال اسیری قوام فلان فلان شده را تکفیر کرد، چه قابل بود که بیایند توی انبار اول خفه اش کنند بعد سرش را ببرند. من خودم آن وقت در انبار بودم دیدم با او چه کردند، آیا خدا اینها را بر می دارد، اینها ظلم نیست، اینها تعدی نیست. اگر دیده بصیرت باز باشد ملتفت می شود که در همان نقطه که سید را کشیدند در همان نقطه گلوله به شاه خورد. مگر این مردم بی چاره و این يك مشت اهالی ایران و دایع خدا بیستند؟ قدری پایتان را از خاک ایران بیرون بگذارید، در عراق

عرب و بلاد قفقاز و عشق آباد و اوایل خاك روسيه هزار هزار رعيت بی چاره ایرانی ببینید، که از وطن عزیز خود از دست تعدی و ظلم فرار کرده کثیف ترین کسب و شغلها را از ناچاری پیش گرفته اند. هر چه حمال و کناس و الاغی و مزدور در آن نقاط می بینید همه ایرانی هستند. آخر این گله های گوسفند شما مرتع لازم دارند که چرا کنند شیرشان زیاد شود که هم به بچه های خود بدهند هم شما بدوشید. نه این که متصل تا شیر دارند بدوشید شیر که ندارد گوشت تنشان را بکلاشید. گوسفند های شما همه رفتند متفرق شدند نتیجه ظلم همین است که می بینید. ظلم و تعدی بی حد و حساب چیست و کدام است و از این بالاتر چه می شود؟ گوشت بدن رعیت را می کنند به خورد چند جره باز شکاری می دهند. صد هزار تومان از فلان بی مروت می گیرند، قبالة ملکیت جان و مال و عرض و ناموس يك شهر و یا يك مملکتی را به دست او می دهند. رعیت فقیر و اسیر و بی چاره را در زیر بار تعدیات مجبور می کنند که يك مرد، زن منحصر به فرد خود را از اضطرار طلاق بدهد و خودشان صد تا صد تا زن می گیرند و سالی يك کروار پول که به این خونخواری و بی رحمی از مردم می گیرند خرج عزیز السلطان که نه برای دولت مصرف دارد و نه برای ملت و نه برای حفظ نفس شخصی و غیره و غیره.

آن چیزهایی که همه اهل این شهر می دانند و جرئت نمی کنند بلند بگویند، حالا که این اتفاق بزرگ به حکم قضا و قدر به دست من جاری شد يك بار سنگینی از تمام قلوب برداشته شد. مردم سبک شدند دلها همه منتظرند که پادشاه حاليه حضرت ولیعهد چه خواهند کرد. به عدل و رأفت و درستی جبر قلوب شکسته خواهند کرد یا خیر؟ اگر ایشان چنانچه مردم منتظرند يك آسایش و گشایش به مردم عنایت فرمایند اسباب رفاه رعیت می شود و بنای سلطنت را بر عدل و انصاف قرار بدهند البته تمام خلق فدائی ایشان می شوند و سلطنتشان قوام خواهد گرفت و نام نیکشان در صفحه روزگار خواهد بود و اسباب طول عمر و صحت مزاج خواهد شد، و اما اگر ایشان هم همان مسلك و شیوه را پیش بگیرند این بار کج به منزل نمی رسد. حالا وقتی است که به محض تشریف آوردن بفرمایند و اعلان کنند که ای مردم حقیقه در این مدت به شما بد گذشته است و کار به شما سخت بوده است. آن اوضاع برچیده شد حالا بساط عدل گسترده است و بنای ما بر معدلت است و رعیت متفرقه را جمع کنند و امیدواری بدهند و قرار صحیحی برای وصول مالیات به اطلاع ریش سفیدان از رعایا بدهند که رعیت تکلیف خود را بداند و در موعد مخصوص مالیات



خودش را بیاورد بدهد . هی محصل پی محصل نرود که يك تومان اصل را ده تومان فرع بگیرند و غیره و غیره و و .

س - در صورتی که واقعاً خیال شما خیر عامه بوده و برای رفع ظلم از تمام ملت این کار را کردید پس باید تصدیق بکنید به این که اگر این مقاصد بدون خون ریزی به عمل بیاید و این مقصود حاصل شود البته بهتر است . حالا ما می خواهیم بعد از این در صدد اصلاح این مفاصد بر آئیم باید خیال ما از بعضی جهات آسوده باشد که از روی اطمینان مشغول ترتیب تازه بشویم ، در این صورت باید بدانیم اشخاصی که با شما متفق هستند کی هستند و حالشان چیست و این را هم شما بدانید که غیر از شخص شما که مرتکب این جنایت هستید یا کشته می شوید یا شاید چون خیالتان خیر عامه بوده است نجات یابید ، امروز دولت متعرض احدی نخواهد شد برای این که صلاح دولت نیست ، فقط می خواهیم بشناسیم اشخاصی که با شما هم عقیده هستند که در اصلاح امورات شاید يك وقت به مشاوره آنها محتاج بشویم ؟

ج - صحیح نکته می فرمائید من چنانچه به شما قول دادم به شرف و ناموس و انسانیت خودم قسم است که به شما دروغ نخواهم گفت ، هم عقیده من در این شهر و مملکت بسیار هستند ، در میان علماء بسیار و در میان وزراء بسیار و در میان امراء بسیار و در میان تجار و کسبه بسیار و در جمیع طبقات بسیار هستند . شما می دانید وقتی که « سید جمال الدین » در این شهر آمد تمام مردم از هر دسته و هر طبقه چه در طهران چه در حضرت عبدالعظیم به زیارت و ملاقات او رفتند و مقالات او را شنیدند ، چون هر چه می گفت الله و محض خیر عامه مردم بود . همه کس مستفید و شیفته مقالات او شدند و تخم این خیالات بلند را در مزارع قلوب پاشید ، مردم بیدار بودند ، هوشیار شدند . حالا همه کس با من هم عقیده است ولی به خدای قادر متعال که خالق سید جمال الدین و همه مردم است قسم ، از این خیال من و نیت کشتن شاه احدی غیر از خودم و سید اطلاع نداشت سید هم در اسلامبول است هر کاری به او می توانید بکنید . دلیلش هم واضح است که اگر همچو خیال بزرگی را من با احدی می گفتم حکماً منتشر می گردید و مقصود باطل می شد . وانگهی تجربه کرده بودم که این مردم چه قدر سست عنصر و حب جاه و حیات دارند و در آن اوقاتی که گفتگوی تنباکو و غیره در میان بود که مقصود فقط اصلاح اوضاع بود و ابداً خیال کشتن شاه و کسی در میان نبود . چه قدر از این ملکها و دولتها و سلطنتها که با قلم و قدم و درم هم عهد شده بودند و می گفتند تا همه جا حاضریم ، همین که دیدند برای ما گرفتاری پیدا شد همه

خود را کنار کشیدند من هم با آن همه گرفتاری اسم احدی را نگفتم ، چنانچه بجهت همین کتمان سر اگر بعد از خلاصی يك دور می‌زدم مبالغی می‌توانستم از آنها پول بگیرم . ولی دیدم نامرد هستند گرسنگی خوردم و ذلت کشیدم دست پیش احدی دراز نکردم .

س - در میان اشخاصی که دفعه اول به اسم هم‌خیالی و هم‌دستی شما بودند گویا حاج سیاح از همه پرماده‌تر باشد .

ج - خیر حاج سیاح مرد مذذب خودپرستی است ابدأ به مقصود ما کمک و خدمتی نکرد و او ضمناً آب گل می‌کرد که برای ظل‌السلطان ماهی بگیرد و خیالش این بود بلکه ظل‌السلطان شاه بشود و امین‌الدوله صدراعظم و خودش مکنتی پیدا کند . چنانچه حالا قریب شانزده هزار تومان در محلات املاک دارد همان اوقات سه هزار تومان از ظل‌السلطان به اسم سیدجمال‌الدین گرفت نهصد تومان به سید داد باقی را خودش خورد .

س - شما قبل از این که اقدام به این کار بکنید ممکن بود بعد از خلاصی دسترس داشتید خودتان را به يك ثالثی ببندید مثل صدراعظم چنانچه معمول به اهل ایران ماست که در وقت تعدی به بست می‌روند و متحصن می‌شوند و حرف حساسی خود را عاقبت می‌گویند و رفع تعدی از خود می‌کنند شما هم می‌خواستید این کار را بکنید اگر از این اقدامات شما نتیجه حاصل نمی‌شد، آن وقت دست به این کار می‌زدید كشتن يك پادشاه بزرگی که کار شوخی نیست ؟

ج - بلی انصاف نیست از برای گوینده این کلام به توهم این که در دفعه ثانی من رفتم بودم عرضحال خود را به صدارت عظمی بکنم باز نایب‌السلطنه مرا گرفت و گفت چرا به منزل صدراعظم رفتی ؟ وانگهی شما همه می‌دانید همین که پای نایب‌السلطنه در يك مسئله به میان می‌آمد صدراعظم و دیگران ملاحظه می‌کردند و جرئت نمی‌کردند حرف بزنند اگر هم می‌زدند شاه اعتنا نمی‌کرد .

س - این طپانچه ششلول بود که داشتی .

ج - خیر پنج لول روسی بود .

س - از کجا تحصیل کردید .

ج - در بارفروش از شخص میوه خری که برای باد کوبه میوه حمل می‌کرد در سه تومان و دو هزار با انضمام پنج فشنگ خریدم .

س - آن وقت که خریدید به همین نیت خریدید .

ج - خیر برای مدافعه خریدم به خیال نایب‌السلطنه بودم .

س - در اسلامبول آن وقتی که در خدمت سید شرح حال خودتان را می‌گفتید ایشان چه جواب می‌فرمودند ؟

ج - جواب می‌فرمودند با این ظلم‌ها که تو نقل می‌کنی که به تو وارد شده است خوب بود نایب‌السلطنه را کشته باشی چه جان سخت بودی و حب حیات داشتی به این درجه ظالمی که ظلم کند کشتنی است .

س - با وجود این امر مصرح سید پس چرا او را نکشتید و شاه را شهید کردید .

ج - همچو خیال کردم که اگر او را بکشم ناصرالدین‌شاه با این قدرت هزاران نفر را خواهد کشت پس باید قطع اصل شجر ظلم را کرد نه شاخ و برگ را ، این است که به تصور آمد اقدام کردم .

س - من شنیدم که گفته بودی که در شب چراغانی شهر که هنگام جشن شاه شهید خواهد بود و شاه به گردش می‌آمده است این کار را می‌خواستی بکنی .

ج - خیر ، من همچو اراده‌ای نداشتم و این حرف من نیست و نمی‌دانستم که شاه به گردش شهر خواهد رفت و این قوه را هم در خودم نمی‌دیدم . روز پنجشنبه شنیدم که شاه به حضرت عبدالعظیم می‌آید در خیال دادن عریضه به صدارت عظمی بودم که امنیت بخوام عریضه را هم نوشته در بغل داشتم و رفتم در بازار منتظر صدراعظم بودم . از خیال دادن عریضه منصرف شدم و یک مرتبه به این خیال افتادم و رفتم منزل طپانچه را برداشتم آمدم از درب امامزاده حمزه رفتم توی حرم قبل از آمدن شاه ، تا این که شاه وارد شد آمد حرم زیارتنامه مختصری خوانده به طرف امامزاده حمزه خواست بیاید دم در یک قدم مانده بود که داخل حرم امامزاده حمزه بشود طپانچه را آتش دادم .

س - شاه شهید به طرف شما مستقبل می‌آمد و شما را می‌دید یا خیر .

ج - بلی مرا دید و تکانی هم خورد که طپانچه خالی شد دیگر نفهمیدم .

س - حقیقه اطلاع ندارید که طپانچه چه شد . می‌گویند در آن میان زنی بود طپانچه را او ربود و برد .

ج - خیر زنی در آن میان نبود و اینها مزخرفات است پس ایران ما یکباره نهلیست شده‌اند که میان آنها آن طور زنهای شیردل پیدا شود .

س - من شنیدم و شهرتی دارد که همان وقتی که سید شما را مأمور به این کار کرد زیارتنامه برای شما انشاء کرده و به شما گفت که شما شهید خواهید شد و مزار و مرقد شما زیارتگاه رندان جهان خواهد بود .

ج - سید اصلاً پرستش مصنوعات را کفر می‌داند و می‌گوید صانع را باید

پرستید و سجده به صانع باید نمود نه به مصنوعات طلا و نقره نمودن مزار و مرقد را معتقد نیست و جان آدم را برای کار خیر حقیقه چیزی نمی‌داند و وقری نمی‌گذارد. با این‌که آن همه بلیات و صدمات را برای او کشیدم صدای چوبها را که به من می‌زدند می‌شنید و هر وقت من حرف می‌زدم و ذکر مصائب خودم را می‌کردم می‌گفت خفه شو روضه خوانی مکن مگر پدرت روضه خوان بود چرا عبوسی می‌کنی با کمال بشاشت و شرافت حکایت کن چنانچه فرنگی‌ها بلیاتی که برای راه خیر می‌کشند همین طور با کمال بشاشت ذکر می‌کنند.

س - در حضرت عبدالعظیم که بودید شیخ محمد اندرمانی مثل آن سفر سابق پیش شما می‌آمد شما را می‌دید و با شما حرف می‌زد یا خیر.

ج - نه والله بلکه حضراتی که آنجا بودند او را مذمت می‌کردند که نه به من سلام کرد و نه آشنائی داد و همچنین سایر اهالی حضرت عبدالعظیم نه اظهار آشنائی با من می‌کردند و نه حرفی زدند.

س - شیخ حسین پسر دائی شیخ محمد خودش می‌گفت دو مجلس در ضمن با شما صحبت کرده بود.

ج - بلی راست است.

س - ملاحسین پسر میرزا محمدعلی برای شما چه قسم خدمات کرده بود چون خودش می‌گفت مدتی برای او خدمت کردم چیزی به من نداد.

ج - خدمتی نکرده بود سه عریضه و دو اعلان که برای جراحی خودم نوشته بودم برای من نوشت. دوائی که سالک و کچلی را علاج می‌کند می‌دانستم اعلان کرده بودم.

س - آن روزی که همین شیخ با شما به تفرج آمده بود کاهو و سرکه‌شیره خورده بودید در ضمن صحبت شما چه گفته بودید که او این شعر را خوانده بود.

«دنیا نیرزد آن که پریشان کنی دلی» ؟

ج - خیلی عجب است من به يك همچو ضعیف‌العقلی بعضی صحبتها بکنم که او به مناسبت يك شعری خوانده باشد.

س - همان روز بعد از خوردن سرکه‌شیره و کاهو که مراجعت کردید او می‌گفت سه نفر به شما رسیدند يك سید و يك آخوند و يك مکلا با شما کنار کشیدند بقدر سه ربع ساعت نجوی می‌کردید بعد آنها رفتند و شما به منزلتان آمدید. حاج سیدجعفر هم می‌گفت من درب خانه نشسته بودم دیدم که آنها می‌آیند برخاستم رفتم تو آن سه نفر کی‌ها بودند ؟

ج - حاج میرزا احمد کرمانی با يك سیدی که هیچ نمی‌شناختم با سد

دینار که توی عمامه‌اش گذاشته بود سفر کردند رفتند (۱) .

س - کجا رفتند شما اطلاع دارید می‌گویند به طرف همدان رفتند؟

ج - خیر والله من هیچ نمی‌دانم به کدام سمت رفته‌اند همین قدر می‌دانم سر دو راه استخاره کردند که به کدام طرف بروند استخاره ایشان بطرف بالای کهریزک حرکت کردن راه داد و رفتند .

س - از این حرکت متوکلا علی‌الله آنها همچو معلوم می‌شود که از قصد شما چیزی دانسته‌اند و برای این که به آشنائی شما مسبوق بوده‌اند و از ترس این که مبادا شما حرکتی بکنید و آنها گرفتار بشوند رفته‌اند؟

ج - شبهه نباشد حاج میرزا احمد را من آدم سفیهی می‌دانم مثل من آدمی که همچو حرکت بزرگی را می‌خواهد بکند به مثل حاج میرزا احمد آدمی، نیت خود را بروز نمی‌دهد .

س - شنیدم شما مکرر به بعضی از دوستان خودتان گفته بودید که من صدراعظم را خواهم کشت با صدراعظم چه عداوت داشتید؟

ج - خیر این مقالات دروغ است . بلی در اوایل امر که سید را اذیت و نفی بلد کردند خدش‌های برایش حاصل شده بود که او سبب ابتلا و افتضاح ونفی او شد. ولی بعد در اسلامبول متواتر برای او ثابت شد که صدراعظم دخیل این کار نبوده و نایب‌السلطنه سبب شده بود من هم به خیال کشتن ایشان نبودم .

(۱) مقصود مرحوم میرزارضا از سیدی که می‌گوید نمی‌شناختم آقا سید حسن خواهر زاده مشیرالسلطنه است که مشهور و معروف به سید حسن صاحب‌الزمانی است و آقا سید حسن از فزلاست و الیوم در طهران است. این سید فاضل با حاج میرزا احمد کرمانی قبل از قتل ناصرالدین شاه به طرف همدان مسافرت کردند. زمانی که خبر قتل ناصرالدین شاه به آنها رسید، شوری به سر آنها افتاد و مردم را دعوت کردند به جمهوریت لذا آنها را گرفته آوردند به طهران ، در انبار شاهی محبوس شدند . تا آن که مرحوم حاج شیخ هادی نجم‌آبادی از آنها توسط کرد. مظفرالدین شاه گفت اگر این دو نفر را رها کنم تخم قاجاریه را از روی زمین بر می‌دارند . چون جناب حاج شیخ هادی در استخلاص آنها اصرار کرد آقا سید حسن را رها کردند ولی حاج میرزا احمد بیچاره در همان محبس مرحوم شد و عالمی بود مانند نداشت ، در علوم عقلیه و نقلیه تکمیل و سرآمد امثال و اقران بود . عیبی که آن مرحوم داشت بی اندازه طالب ریاست بود و همین باعث شد که نامش از زمره احرار محو گردید و با آن همه صدمات و زحمات امروز نمی‌توانیم او را از شهداء راه وطن حساب کنیم .

س - در این مدت که شما از اسلامبول آمده در حضرت عبدالعظیم منزل کردید هیچ به شهر نیامدید ؟

ج - چرا يك مرتبه مستقیماً به منزل حاج شیخ‌هادی نجم‌آبادی رفتم دو شب هم دهمان ایشان بودم از من پذیرائی کردند يك تومان هم خرجی از ایشان گرفته مجدداً همان طوری که مخفی به شهر آمده بودم به حضرت عبدالعظیم مراجعت کردم .

س - دیگر به شهر نیامدید و با کسی ملاقات نکردید؟

ج - خیر ابدأً به شهر نیامدم .

س - پس پسر را کجا ملاقات کردی ؟

ج - پیغام فرستادم پسر را آوردند به حضرت عبدالعظیم چند شب او را نگاه داشتم .

س - همراه پسر کی آمد به حضرت عبدالعظیم ؟

ج - مادرش که مدتی است مطلقه است پسر را آورد و مراجعت کرد بعد از چند روزی باز آمد و پسر را برگردانید .

س - شما از کجا در تمام این شهر حاج شیخ‌هادی را انتخاب کردید و به منزل او آمدید مگر سابقه و آشنائی اختصاصی به او داشتید ؟

ج - اگر سابقه اختصاصی نداشتم که از من مهمانداری نمی‌کرد. حاج شیخ‌هادی که به احدی اعتنائی ندارد تمام مردم را در کوچه روی خاک پذیرائی می‌کند .

س - مگر شیخ‌هادی با شما هم عقیده و هم خیال است ؟

ج - اگر هم عقیده و هم خیال نبود به منزلش نمی‌رفتم .

س - پس یقین است از نیت خود در شهادت شاه به ایشان هم اظهاری کردی ؟

ج - خیر لازم نبود که به ایشان اظهاری بکنم .

س - از طرف سید جمال‌الدین برای ایشان پیغام و مکتوبی داشتی ؟

ج - مگر پستخانه و وسایل دیگر قحط است که به توسط من که همه جا متهم و معروف هستم مکتوب برای کسی برسد وانگهی شما چه می‌گوئید؟ مگر حاجی شیخ‌هادی تنهاست که با من هم خیال باشد عرض کردم که اغلب مردم با من هم خیال هستند مردم انسان شده‌اند چشم و گوششان باز شده‌است .

س - اگر مردم همه با شما هم خیال هستند پس چرا آحاد و افراد مردم از بزرگ و کوچک زن و مرد در این واقعه مثل آدم فرزند مرده گریه

می‌کنند در خانه‌ای نیست که عزا بپا نباشد ؟

ج - این ترتیبات عزاداری ناچار مؤثر است اسباب رقت می‌شود اما بروید در بیرونها حالت فلاکت رعیت را تماشا کنید حالا واقعاً به من بگوئید بینم بعد از این واقعه بی نظمی در مملکت پیدا نشده است ؟ طرق و شوارع مغشوش نیست ؟ بجهت این که این فقره خیلی اسباب غصه و اندوه من است که در انظار فرنگی‌ها و خارجه به وحشیگری معروف نشویم و نگویند هنوز ایرانی‌ها وحشی هستند :

س - شما که این قدر غصه مملکت را می‌خورید و در خیال حفظ آبروی مملکت هستید اول چرا این خیال را نکردید مگر نمی‌دانستید کار به این بزرگی البته اسباب بی نظمی و اغتشاش می‌شود. اگر حالا نشده باشد خواست خدا و اقبال پادشاه است .

ج - بلی راست است اما به تواریخ فرنگ نگاه کنید برای اجرای مقصد بزرگ تا خونریزی‌ها نشده است مقصود بعمل نیامده .

س - آن روزی که آقای امام جمعه به حضرت عبدالعظیم آمده بودند، تو رفتی و دستش را بوسیدی و چه گفتی به ایشان و ایشان بتو چه گفتند ؟

ج - امام جمعه با پسرهایشان و معتمدالشریعه آمدند من در توی صحن رفتم دستش را بوسیدم به من اظهار لطف و مهربانی کردند. گفتند کی آمدی، آمدی چه کنی. گفتم آمدم که بلکه يك طوری امنیت پیدا کنم بروم شهر مخصوصاً از ایشان خواهش کردم خدمت صدراعظم توسط کنند کار مرا اصلاح نمایند که من از شر نایب‌السلطنه و وکیل‌الدوله آسوده شوم. ولی پسرهای امام به من گفتند شهر آمدن ندارد این روزها شهر بواسطه نان و گوشت و پول سیاه بهم خواهد خورد و بلوایی می‌شود خود امام هم به من امیدواری و اطمینان داد .

س - با معتمدالشریعه چه می‌گفتی و چه نجوی می‌کردی ؟

ج - همین را می‌گفتم که خدمت آقای امام شرح حال مرا بگوئید و آقا را وادارید که از من توسط کند .

س - ملاصادق کوسه محرر آفاسیدعلی اکبر با تو چه کار داشت شنیدم چند مرتبه در حضرت عبدالعظیم منزل تو آمده بود ؟

ج - خود آقا سیدعلی اکبر هم آمده بود حضرت عبدالعظیم به قدر نیم ساعت با ایشان حرف زدم التماس کردم که يك طوری برای من تحصیل امنیت کنند که از شر حضرات آقایان در امان باشم بیایم شهر ، آقا سیدعلی اکبر

گفت من به این کارها کاری ندارم . ملاصادق محررش هم یکی دو مرتبه آمد همین مقوله صحبت کردیم. از آقای حاج شیخ‌هادی هم آن شب که رفتم منزلشان همین خواهش را کردم . گفتند این مردم قابل این نیستند که من از آنها خواهش کنم ابدأ از آنها خواهش نمی‌کنم .

س - چطور شد که تو با این همه وحشت که از آمدن به شهر داشتی و هیچ جا هم غیر از منزل آقای حاج‌شیخ‌هادی نرفتی؟ واقعاً راست بگو شاید کاغذ و پیغامی برای ایشان داشتی؟

ج - خیر کاغذ و پیغامی نداشتم مگر این که آقای حاج‌شیخ‌هادی را از سایر مردم انسان‌تر می‌دانم با او می‌شود دو کلمه صحبت کرد.

س - مثلاً از چه قبیل صحبت کردی؟

ج - مشرب آقای حاج‌شیخ‌هادی معلوم است که چه قسم صحبت می‌کند او روز که کنار خیابان روی خاک‌ها نشسته است متصل مشغول آدم سازی است و تا به حال اقلابست هزار آدم درست کرده است و پرده از پیش چشمشان بر داشته است و همه بیدار شده مطلب را فهمیده‌اند .

س - با سید جمال‌الدین هم خصوصیت و ارسال و مرسولی دارد؟

ج - چه عرض کنم ، درست نمی‌دانم ارسال و مرسولی دارد اما از معتقدین سید است و او را مرد بزرگی می‌داند . هر کس که اندک بصیرتی داشته باشد می‌داند که سید دخلی به مردم این روزگار ندارد ، حقایق اشیاء جمیعاً پیش سید مکشوف است ، تمام فیلسوف‌های فرنک و حکماء بزرگ ایشان و همه روی زمین در خدمت سید گردنشان کج است و هیچ از دانشمندان روزگار قابل نوکری و شاگردی سید نیست. واضح است حاج شیخ‌هادی هم شعور دارد مثل بعضی از آخوندهای بی شعور نیست . ..... هر کسی که به این علامات و آثار پیدا شد ..... خودش است . دولت ایران قدر سید را شناخت و نتوانست از وجود محترم او فواید و منافع ببرد . به آن خفت و اقتضاح او را نمی‌بلد کردند ، بروید حالا ببینید سلطان عثمانی چطور قدر او را می‌داند . وقتی که سید از ایران به لندن رفت سلطان عثمانی چندین تلگراف به او کرد که حیف از وجود مبارک تو است که دور از حوزه اسلامیت به سربری و مسلمین از وجود تو منتفع نشوند . بیا در مجمع اسلام اذان مسلمانان به گوشت بخورد و با هم زندگی کنیم . ابتدا سید قبول نمی‌کرد آخر پرنس ملکم‌خان و بعضی‌ها به او گفتند همچو پادشاهی آنقدر به تو اصرار می‌کند البته صلاح در رفتن است . سید آمد به اسلامبول سلطان فوراً خانه عالی به او داد ، ماهی دوپست



لیره مخارج برای او معین کرد ، شام و نهار از مطبخ خاصه سلطانی برای او می‌رسید ، اسب و کالسکه سلطانی متصل در حکم و اراده‌اش هستند . در آن روزی که سلطان او را در قصر یلدوز دعوت کرد و در کشتی بخار که در توی دریاچه باغش کار می‌کند نشسته صورت سید را بوسید و در آنجا بعضی صحبت‌ها کردند ، سید تعهد کرد که عنقریب تمام دول اسلامیة را متحد کند و همه را به طرف خلافت جلب نماید و سلطان را امیرالمؤمنین کل مسلمین قرار بدهد ، این بود که به تمام علماء شیعه کربلا و نجف و تمام بلاد ایران باب مکاتبه باز کرد و به وعد و نوید و استدالات عقلیه بر آنها مدلل کرد که ملل اسلامیة اگر متحد بشوند تمام دول روی زمین نمی‌توانند به آنها دست بیابند ، اختلاف لفظ علی و عمر را باید کنار گذاشت و به طرف خلافت نظر افکند ، و چنین کرد و چنان کرد . در همان اوقات فتنه سامره و نزاع بستگان مرحوم میرزای شیرازی طاب ثراه با اهل سامره و سنی‌ها بر پا شد سلطان تصور کرد که این فتنه را مخصوصاً پادشاه ایران محرك شده‌است که بلاد عثمانی را مغشوش کند . با سید در این خصوص مذاکرات و مشورت‌ها کرد و گفته بود ناصرالدین‌شاه به واسطه طول مدت و سلطنت و شیخوخیت يك اقتدار و رعبی پیدا کرده‌است که فقط به واسطه صلابت او علماء شیعیه و اهل ایران حرکت نمی‌کنند که با خیال ما همراهی کنند و مقاصد ما به عمل نخواهد آمد ، در باره شخص او باید فکری کرد و به سید گفت تو در باره او هر چه بتوانی بکن و از هیچ چیز اندیشه مدار .

س - تو که در مجلس سلطان و سید حاضر نبودی این تفصیلات را از کجا

می‌دانی ؟

ج - سید از من محرم‌تر نداشت چیزی از من پنهان نمی‌کرد من در اسلامبول که بودم از بس که سید به من احترام می‌کرد در انتظار تمام مردم تالی خود سید به قلم رفته‌بودم بعد از خود سید هیچ کس به احترام من نبود ، تمام این‌ها را خود سید برای من نقل کرد و خیلی صحبت‌ها از این قبیل سید برای من نقل کرد ولی در خاطر من نیست سید وقتی که به نطق می‌افتاد مثل ساعتی که فنرش در رفته باشد مسلسل می‌گفت مگر می‌شد همه را حفظ کرد ؟

س - در صورتی که شما در اسلامبول به آن احترام بودید دیگر به ایران آمدید چه کنید که این قدر به این و آن التماس کنی که برای تو امنیت حاصل کنند ؟

ج - مقدر این بود که بیایم و این کار به دست من جاری شود ، خیال

داشتم که آمدم . تحصیل امنیت هم برای اجرای خیال خودم می‌خواستم بکنم .  
 س - خوب از مطلب دور افتادیم ، بعد چه شد سید به علمای شیعه و ایران  
 کاغذهایی که نوشته بود اثری هم کرد ؟  
 ج - بلی تمام جواب نوشته و اظهار عبودیت کردند . بعضی آخوندها  
 و ملاحی لاش‌خوار را مگر نمی‌شناسید ؟ وعده پول و امتیازات بشنوند دیگر  
 آرام می‌گیرند . خلاصه بعد از این که تدبیرات گل کرد و بنای نتیجه بخشیدن  
 را گذاشت چند نفر از نزدیکان سلطان و مذنبین منافق که دور و بر سلطان  
 بودند مثل ابوالهدی و غیره در میان افتاده خواستند خدمات سید را به اسم  
 خودشان جلوه بدهند . سلطان را در حق سید بدگمان کردند به واسطه ملاقاتی  
 که سید از خدیو مصر کرده بود ذهنی سلطان کردند که سید از تو مأیوس  
 شده است می‌خواهد خدیو را خلیفه بکند . سلطان هم مالیخولیا و جنون دارد متصل  
 خیال می‌کند که الان زن‌هایش می‌آیند و می‌کشندش . لهذا به سوء ظن افتاده  
 پلیس‌های مخفی به سید گماشت ، اسب و کالسکه هم که به اختیار سید بود از او  
 منع کرد ، سید هم رنجش حاصل کرده گفت و اصرار کرد که می‌خواهم بروم  
 لندن . این بود که دوباره اصلاح کردند و پلیس‌ها را از دور او برداشتند و  
 اسب و کالسکه‌اش را دادند بعد از اصلاح ، سید می‌گفت حیف که این مرد یعنی  
 سلطان دیوانه است و مالیخولیا دارد ، و الا تمام ملل اسلامی را برای او مسلم  
 می‌کردم ولی چون اسم او در اذهان بزرگ است باید به اسم او این کار را  
 کرد . هر کس سید را دیده می‌داند که او چه شوری در سر دارد و ابداً در  
 خیال خودش نیست نه طالب پول است نه طالب شئون است نه طالب امتیاز است  
 زاهدترین مردم است فقط می‌خواهد اسلام را بزرگ کند حالا هم اعلیحضرت  
 مظفرالدین شاه به این نکته ملهم بشود سید را بخواهد استمالت کند این کار  
 را به نام نامی ایشان خواهد کرد .

س - یعنی سید بعد از این تفصیلات که ذکر کردید مطمئن می‌شود به

ایران بیاید ؟

ج - من سید را می‌شناسم همین قدر که یکی از دول خارجه را ضامن  
 بدهد که جان او در امان باشد ، او دیگر در بند هیچ چیز نیست خواهد آمد که  
 شاید خدمتی به اسلامیت بکند ، وانگهی او یقین می‌داند که خون او کار آسانی  
 نیست و تا قیامت خشک نخواهد شد .

سواد نگارش

میرزا ابوتراب خان نظم الدوله که در آخر استنطاق نوشته و مهر کرده است  
هو العلیم - این کتابچه سؤال و جواب و استنطاقی است که در مجالس عدیده  
در حضور این غلام خانه زاد ابوتراب و جناب حاج حسین علی خان رئیس قراولان  
عمارت مبارکه همایونی عجلتاً به طور ملایمت و زبان خوش از میرزا محمد رضا  
به عمل آمد، لیکن مسلم است در زیر شکنجه و صدمات لازمه استنطاق بهتر از این  
مطالب و مکنونات بروز خواهد داد. اما عجلتاً از این چند مجلس سؤال و  
جواب که این غلام خانه زاد کرده است چیزی که به این غلام معلوم شده این است  
که او خودش در همه جا می گوید ابتدا در خیال و صلاح خیر عامه نبوده و تمام  
این مهملات و مزخرفات را از سید جمال الدین شنیده و فقط از شدت نادانی شیفته  
و فدائی سید شده و محض تلافی صدماتی که به سید وارد آمده بود به دستور العمل  
سید آمده این کار را کرده است. حالا اگر سید خیالش به جای دیگر مربوط  
باشد مسئله علیحده است و در خصوص آن مهملات که مبنی بر خیر خواهی عامه  
اظهار می کند دور نیست در میان مردم بعضی هم عقیده داشته باشد. اما در این  
خیال شومی که داشت گویا همدستی نداشته باشد و اگر قبل از وقت از خیال  
خود کسی را مطلع کرده باشد این فقره در زیر شکنجه و صدمات دیگر (۱)  
معلوم خواهد شد.

«غلام خانه زاد ابوتراب» محل مهر نظم الدوله

(۱) گویا مراد از صدمات دیگر غیر از شکنجه باشد مانند آن که طفل او را بیاورند  
و داغ آتش کنند بلکه پدرش بی طاقت شود و مطالب را بروز بدهد. چنانچه در باب وصول  
پول سرشماری سابقاً در دهات کرمان معمول بوده که طفل را در حضور پدر و مادر می  
نشانند و آتش حاضر کرده ابر را در آتش می گذاردند همین که ابر آهن سرخ می شد  
به دست و پای طفل دوسه ساله می گذاردند آن وقت پدر یا مادر لابد شده پول و تعارف مأمور  
دیوانی را می دادند. چنان که همین کار را به امر امیر بهادر در باغ شاه در باره پسر ده ساله  
و هفت ساله مرحوم سید جمال الدین واعظ کردند که بروز بدهد پدرش کجا رفته است طفل  
بیچاره آنچه قسم می خورد والله به جدم قسم ما نمی دانیم آن بیرحمها دست بر نمی داشتند  
تا طفل را غشوه دست داد و افتاد.

### صورت تقریرات میرزا محمدرضا

که عصر روز سه‌شنبه غرهٔ ربیع‌الاول هزار و سیصد و چهارده در باغ گلستان با حضور فرما نفرما

و مخبرالدوله و وزیر علوم و مشیرالدوله و وزیر عدلیه و تجارت و سردار کل

و نظم‌الدوله و امین‌همایون و حاج حسین علی‌خان امیرتومان کرده است

پدر من ملاحسین عقدائی است و معروف بود به ملاحسین پدر. من خودم در اوائل کار از تعدیات محمداسمعیل‌خان وکیل‌الملک که ملک مرا گرفت و به ملاابوجعفر داد از کرمان به یزد رفته مدتی طلبه بودم و تحصیل می‌کردم بعد به طهران آمدم پس از چندی به شغل دست‌فروشی مشغول بودم پنج شش سال قبل از آن گرفتاری اول قریب هزار و صد تومان شال و خز نایب‌السلطنه از من خرید. مدتها از برای پولش دویدم آخر رفتم بنای فضاحی گذاردم. قریب سیصد تومان از پولم کم کرد بعد از کتک و پشت گردنی زیاد که خوردم پولم را گرفتم، دیگر پیش او نرفتم تا پنج شش سال که همهٔ رژی در میان مردم افتاد. وکیل‌الدوله فرستاد عقب من که بیا حضرت والا می‌خواهد ترا ملاقات کند، رفتم اول از من پرسید من شاه می‌شوم یا نه؟ گفتم اگر جذب قلوب بکنی شاه می‌شوی گفت وزرای خارجه اینجا هستند قبول نمی‌کنند گفتم وقتی که ملت کاری را کرد خارجه چه می‌توانند بگویند.

س - پس شنیدم تو به آقا وعدهٔ سلطنت داده بودی و گفته بودی اگر تو جلو بیفتی من هفتاد هزار نفر دور تو جمع می‌کنم شاه می‌شوی.

ج - آخر وکیل‌الدوله به من گفت آقا این تالار بزرگ را برای صف سلام ساخته است خیال سلطنت دارد از این حرف‌ها بزن خوشش می‌آید من هم گفتم. بعد آقا گفت شنیدم تو بعضی اطلاعات داری خدمت به دولت است و به ملت. من گفتم بلی در میان طبقات مردم از وزراء، ملاها، تجار و غیره این گفتگو هست باید فکری کرد، جلوگیری کرد. بعد از وعده و قسم‌های زیاد که حضرت والا مرا مطمئن کردند و بردند خانهٔ وکیل‌الدوله عبدالله‌خان‌والی در آنجا بود با آن سیدی که يك وقتی به صدراعظم تعرض کرده بود عمامه‌اش را برداشته بودند به من گفتند تو يك کاغذی بنویس به این مضمون که «ای مؤمنین، ای مسلمین امتیاز تنباکو رفت، قند سازی رفت، راه اهواز رفت. بانك آمد، راه ترامو. آمد و مملکت به دست اجنبی افتاد حالا که شاه در فکر نیست خودمان چاره کنیم».

س - این‌ها همه که اسباب ترقی بود شماها اگر طالب ترقی ملت هستید چه جز و جای شکایت بود؟

ج - بلی اگر به دست خودمان می‌شد اسباب ترقی بود، نه به دست خارجه،

خلاصه گفتند این نوشته را بنویس ما می‌دهیم به شاه می‌گوئیم در مسجد شاه افتاده بود پیدا کردیم ، آن وقت اصلاحی خواهند کرد . من نمی‌نوشتم اصرار کردند ، من هم نوشتم ، تمام هم نکرده بودم که از دست من گرفته مثل این که گنج پیدا کردند قلمدان را زود جمع کردند ، از شدت خوشحالی چاقو و مقراض را فراموش کرده ، بعد بنای تهدیدات را گذاردند که رفقاییت را بگو. داغی آوردند ، هر چه گفتم رفقای من کسی نیستند ، میان همه مردم این حرف‌ها هست ، من حالا که را گیر بدهم ؟ هر بیچاره که يك روزی به من مراوده داشته حالا گیر بدهم نشد . من دیدم حالا وقت جان فدا کردن است به چاقو نظر انداختم رجب‌علی‌خان ملتفت شد چاقو را برداشت . نگاه کردم مقراض را پای بخاری دیدم به عبدالله‌خان گفتم ترا به این قبله که به طرف آن نشسته‌ای مقصود چیست ؟ گفت مقصود این است رفقاییت را بگوئی ، گفتم تشریف بیاورید تا به شما بگویم او را کشیدم به طرف بخاری آن وقت مقراض را برداشته شکم خود را پاره کردم . خون سرازیر شد که آمدند جراح آوردند بخیه کردند . من ابدأ در مجمع آن اشخاص که کاغذ نویسی و کاغذ پرانی می‌کردند نبودم . آقاسید جمال‌الدین که اینجا آمده بود بعضیها تقریرات او را می‌شنیدند مثل میرزا عبدالله طبیب ، میرزا نصرالله‌خان و میرزا فرج‌الله‌خان ، گرم می‌شدند می‌رفتند . بعضی کاغذها می‌نوشتند به ولایات می‌فرستادند که از خارج تمبر پست می‌خورد برمی‌گشت مجمع ، آن‌ها را میرزا حسن‌خان نواده صاحب‌دیوان گرم نگاه می‌داشت ، بجهت این که سید را دیده کلماتش را شنیده بود . بعضی از رفقاشان هم مشغول کلاه درست کردن بودند ، مثل حاج سیاح که می‌خواست ظل‌السلطان را شاه کند و یکی دیگر را صدراعظم . خلاصه بعد که اینها را گرفتند يك روز آمدند گفتند شما بیائید امیریه آقا شما را می‌خواهد ببیند . ما را گذاردند توی کالسکه بردند امیریه دیدیم سربازهای گارت وارد شدند به يك حالتی که همه ماها متوحش شدیم میرزا نصرالله‌خان میرزا فرج‌الله‌خان بنا کردند همدیگر را وداع کردن ، يك اوضاعی برپا شد . بعد ما را نشانند توی کالسکه با سوار و دستگاه بردند قزوین ، در نه ساعت به قزوین رساندند . آنجا سعدالسلطنه اگر چه خیلی سخت بود ولی ترتیب زندگی ما فراهم بود . در آن مدتی که ما آنجا بودیم شورش « رژی » برپا شد و بعد از شانزده ماه آمدند دژده دادند که مرخص شدید . خیاط آمد به اندازه قد هر يك از ما لباسی دوختند ما را فرستادند طهران . یکر است رفیق امیریه در آنجا بعضی که پول داشتند برای آقا چیزی از آن‌ها گرفتند دو نفر هم بابی میان ما بودند یکی از آن‌ها هم پول داشت داد و مرخص شد . سایرین هم مرخص شدند باز

من بدبخت را بردند با يك نفر بایی دیگر به انبار. چهارده ماه در انبار بودم. يك روز توی انبار بنای داد و فریاد گذاشتم که اگر کشتنی هستم بکشند اگر بخشیدنی هستم ببخشند این چه مسلمانی است. حاجب الدوله با يك دسته میرغضب آمدند عوض استمالت ما را به چوب بستند يك چوب کاملی به من زدند، تا این که از انبار خلاص شدم (۱) هر چه فکر کردم عقلم به اینجا رسید که بروم خود را به امام جمعه ببندم او هم رئیس ملت است هم اجزای دولت، در همان جا در منزل آقای امام خدمت صدراعظم رسیدم. عریضه دادم بعد از چند روز دیدم نایب محمود فرستاد پیش فراشبازی به امام جمعه گفت میرزا محمد رضا را بگوئید آقا می خواهد پولش بدهد، من تحاشی کردم از رفتن، امام گفت برو ضرری ندارد. آمدم خدمت آقا اول به من گفت تو به منزل صدراعظم چرا رفتی؟ گفتم نرفتم. بعد نایب محمود گفت بیا دم صندوق خانه پول بگیر. رفتم آنجا دیدم حسین خان صندوقدار يك چیزی بگوش نایب محمود خان گفت، او هم گفت بیا برویم کاروان سرای وزیر نظام حواله کنم از تاجر بگیر. ما رفتیم باز مرا بردند انبار خلاصه چهار سال و نیم بیجهت و تقصیر گاهی در انبار گاهی در قزوین زیر کند و زنجیر بودم. چه صدمات کشیدم دیگر زندگی را انسان برای چه می خواهد؟ این دفعه آخر بعد از مرخصی از انبار آقا ده تومان دادند پانزده تومان هم وکیل الدوله داد رفتم بطرف اسلامبول آنجا که سید شرح حالت مرا شنید گفت چقدر جان سخت بودی چرا نمردی؟ در مراجعت آمدم بارفروش در کاروان سرای حاج سید حسین از يك میوه فروش يك طپانچه پنج لول روسی با پنج فشنگ خریدم سه تومان و دو هزار و به خیال نایب السلطنه بودم، تا دو روز قبل از تحویل به حضرت عبدالعظیم آمدم. در این مدت هم غیر از دو شب که شهر آمده منزل حاج شیخ هادی ماندم و از ایشان سفارش نامه خواستم و گفتم شنیده ام امین همایون مرد است از من نگاهداری خواهد کرد سفارش نامه به او بنویسید. حاج شیخ هادی گفت من اطمینان ندارم و نمی نویسم. دوباره مراجعت کردم دیگر ابداً به جایی نرفتم. رفتن به سرخه حصار و زرگنده دم باغ

(۱) باعث خلاصی میرزارضا از انبار شاهی جناب آقا سید عبدالرحیم اصفهانی نایب ظهیرالدوله شد. چه مدتی که میرزارضا در انبار محبوس بود احدی از او معاوتی نکرد جز این سید بزرگوار که بعض اوقات پول برای او می فرستاد و مخارج عیال او هم می رسانید و بواسطه بر انگیختن و سایط و زحمات بسیار اسباب مرخصی او را فراهم می آورد و چنان که در شرح حالات این سید بزرگوار در تاریخ مذکور خواهد آمد.

نصرالسلطنه همه دروغ است، در حضرت عبدالعظیم هم بودم به همه آقایان ملتجی شدم به آقای امام جمعه به آقا سیدعلی اکبر و دیگران ملتجی شدم، که برای من تحصیل امنیت کنند هیچ کدام اعتنائی به حرف من نکردند. يك روز هم صدراعظم آمد به صفائیه، عریضه عرض کرده بودم که بدهم، به حضرت عبدالعظیم نیامدند.

در اینجا سؤال شد: راست است که این کلفتهای اندرون با تو متحد بودند و به تو خبر می دادند.

جواب گفت: اینها چه حرفی است، آنها چه قایل هستند که به من خبری بدهند روز پنجشنبه در حضرت عبدالعظیم شهرت کرد که فردا شاه به زیارت خواهد آمد آب و جاروب می کردند. من هم شنیدم صدراعظم قبل از شاه تشریف می آورند عریضه نوشته بودم آمدم توی بازار که عریضه بدهم. نمی دانم چطور شد اینجا به این خیال افتادم، گفتم میرزا محمد رضا برگردد شاید امروز اصل مقصود دست دهد. رفتم طهرانچه را برداشتم از درب امامزاده حمزه رفتم توی حرم ایستادم تا شاه وارد شد که وقع موقوف، خدمت بزرگی کردم به ایران و ایرانیان.

من قدری هستم و مؤمن به قدر و معتقد که بی حکم قدر برگ از درخت نمی افتد. حالا هم به خیال خودم يك خدمتی به تمام خلائق کرده و ملت و دولت را بیدار کرده ام و این تخم را من آبیاری کردم و سبز شد همه خواب بودند بیدار شدند. يك درخت خشک بی ثمری را که زیرش همه قسم حیوانات موزی درنده جمع شده بودند از بیخ انداختم و آن جانورها را متفرق کردم. حالا از پهلوی آن درخت يك جوانه بالا زده است مثل مظفرالدین شاه سبز و خرم و شاداب، امید همه قسم ثمر به او می رود. حالا شما هم فکر رعیت شان باشید همه رفتند همه تمام شدند، من قدری از خارجه را دیده ام، ببینید دیگران چه کردند شما هم بکنید. لازم هم نیست حالا قانون بنویسید چه قانون اسلام همه را کافی است. برای دیوان هم قانون فعلی لازم نیست چه قانون نویسی حالا در ایران مثل این است که يك لقمه نان و کباب به حلق طفل تازه متولد شده بپایانند، البته خفه می شود. ولی با رعیت مشورت کنید مثلا کدخدای فلان ده را بگوئید به چه قسم از تو مالیات گرفته شود و با تو رفتار کنند راضی خواهید بود؟ هر طور که او بگوید با او رفتار کنید هم کارتان منظم می شود و هم ظلم از میان می رود.

در اینجا سؤال شد: تو قدری هستی باید بدانی حکم قدر نیست که هنوز

این کارها در اینجا واقع شود .

جواب گفت: پس شماها خانه خود را جاروب نکنید که حکم قدر نشده است .

در اینجا سؤال شد: در این مدت هیچ به خیال کشتن صدراعظم هم بودید؟  
جواب گفت: در این خیال نبودم حالا که من این کار را کرده‌ام امید حیات هم ندارم به جهت این که يك بزرگی لازم است مثل بزرگی خدا يك پرده پائین تر که مرا عفو کند .

در خصوص دستورالعمل سیدجمال‌الدین و صحبت‌های سلطان با سید سؤال شد .

جواب گفت: وقتی که فتنه سامره برپا شد و میان شیعه‌های اتباع مرحوم میرزای شیرازی و اهل سامره گفتگو و جنگ به میان آمده بود ، سلطان همه را از تحریکات شاه می‌دانست ، به سید گفته بود در حق ناصرالدین شاه هر چه از دست می‌آید بکن و خاطر جمع باش . وقتی که من شرح مصیبت‌ها و صدمه‌ها و حبس‌ها و عذاب‌های خود را برای سید می‌گفتم به من گفت که تو چقدر بی غیرت بودی و حب حیات داشتی ؟ ظالم را بایست کشت . چرا نکشتی ؟ و ظالم در این میان غیر از شاه و نایب‌السلطنه کسی دیگر نبود . اگر چه در خیال نایب‌السلطنه هم بودم ، دیگر آن روز خیالم در باره شاه مصمم شد . گفتم شجر ظلم را از بیخ باید انداخت شاخ و برگ بالطبع خشک می‌شوند .

سؤال شد: روز سیزده عید اعتمادالسلطنه را در حضرت عبدالعظیم ملاقات کردی یا خیر ؟

جواب گفت: بلی با شمس‌العلماء او را دیدم ولی حرف نزدم ، او آدم مزوری بود ، به سید خیلی اظهار ارادت می‌کرد ولی سید می‌گفت آدم بد ذاتی است از او نباید ایمن بود .

سؤال شد: کس و کار چه داری؟

جواب گفت: يك زن دارم که همشیره خواهر میرزاست با دو طفل و يك خواهر پیری دارم در کرمان که پسر او را که مشهدی محمدعلی نام دارد پیش حاج سید خلف گذارده‌ام .

سؤال شد: جهت مناسبت و آشنائی تو با سیدجمال‌الدین چه بوده ؟

جواب گفت: من پیش حاج محمدحسن بودم وقتی که سید آمد به طهران و در منزل حاجی منزل کرد من مهماندار او بودم و از آنجا آشنا شدم .  
سؤال شد: مشهور است که تو يك خواهرت را در کرمان کشتی :



جواب گفت: خدا کشت اما مرا متهم کردند و گفتند تو کشتی . انتهی .

\* \* \*

صورت استنطاق و تقریرات مرحوم میرزارضا چون حاوی پاره‌ای مطالب بود لذا هر دو را درج نموده .

میرزارضا مسلمان و متدین به دین اسلام بود و در فتوت و مردانگی مسلم و متفق علیه است چه در حبس آنچه کردند يك نفر از آشنایان و دوستان خود را گیر نداد و نام نيك خود را در صفحه روزگار باقی گذارد .

از مزاح و شوخی و لغویات پرهیز می نمود جز آنکه از قرار مذکور در حبس آخری که انعدام خود را یقین می داشت گاه گاهی مزاح می نمود و صورت بشاشت ظاهر می ساخت گویند: روزی حاج ملك التجار متقبل شد که او را استنطاق نماید و همدستان او را استکشاف کند . در محبس او رفت و با او به طریق مهربانی و ملایمت رفتار و ضمناً از او پرسید در قتل ناصرالدین شاه تنها بودی و یا معاون داشتی ؟ در جواب گفت: پنج کس با من همراه بودند . حاج ملك التجار از این جواب خوشحال و خرم گردید و گفت اسامی آنها را به من بگو که من محل اسرارم . میرزارضا پس از آب و تاب زیاد گفت : خودم بودم و سایه ام ... بود و دو خایه ام . حاج ملك از این جواب خجل و شرمسار گردیده و از نزد او بیرون رفت و نیز حکایت خواجه و ترسانیدن میرزارضا او را که به حالت ترس افتاد و غشوه عارض او شد معروف است ولی ما از مأخذ صحیح چیزی دست نیاوردیم .

باری میرزارضا در صبح روز پنجشنبه دوم ماه ربیع الاول در میدان مشق طهران به حلق آویخته مردم به تماشای او می رفتند چون شب او را در قزاق خانه نگاه داشته بودند لذا صبح زود او را از قزاق خانه بیرون و به پای دارش آوردند. قبل از طلوع آفتاب در حالتی که اطرافش را شجاع السلطنه پسر سردار کل، داماد اتابك و بستگان اتابك پراکنده و صدای موزیک بلند بود او را به دار کشیدند. گویند میرزارضا اعتمادی به میرزا علی اصغر خان داشت که احتمال قصاص بر خود نمی داد وقتی که نظرش به دار افتاد خواست حرفی بزند که هممه و صدای موزیک مانع آمد صدایش را بشنوند از این رو می توان گفت امین السلطان داخل و راضی به قتل شاه بود و دستی در کار داشت چه که به واسطه سوء حرکتی که از او ناشی شده نسبت به یکی از مخدرات ، ناصرالدین شاه را در خاطر بود که پس از انجام امر جشن سزای او را بدهد، در هر صورت میرزارضا را اطمینانی کامل به امین السلطان بود دیگر العلم عندالله . (۱)

(۱) - سایر استنطاقات که در مورد میرزارضا به عمل آمد از قبیل استنطاق میرزا تقی پسر میرزارضا و عیال او و ایضاً از خدام حضرت عبدالعظیم چون خارج از مانحن فیه بود درج نشد .

در دوازدهم ربیع الثانی ۱۳۱۴ که چهل روز بعد از قتل میرزارضا بود در نزدیکی خانه حاجی شیخ هادی مرحوم نجم آبادی آقا میرزا حسن کرمانی با آقا شیخ محمد علی دزفولی که امروز به شغل عطاری مشغول است و بعضی از اجزاء مرحوم حاجی شیخ هادی، چهلم میرزا رضا را گرفتند (۲)

برای میرزارضا هم مشارالیهم این مجلس را تشکیل دادند لکن طعام حاضرین این مجلس بادنجان بریان کرده و نان و نمک بود. فقط در این نقطه بود که طلب مغفرت برای میرزارضا کردند، بلی در سایر بلاد ایران در خانه‌های مظلومین و غارت شدگان و در دهات و قری که آتش ظلم دیوانیان آنها را محترق و معدوم کرده برای میرزارضا طلب مغفرت کردند. از حلقوم مقتولین ستم و ظلم و از قبور مقتولین و مظلومین و ستمدیدگان نیز دست‌میرزاد به میرزارضا گفتند و نیز در ایران معمول است که يك سال بعد از مردن شخص خویشان و وراث میت مجلس ضیافتی منعقد می‌دارند و طلب مغفرت برای میت می‌کنند و اطعام مساکین می‌نمایند این مجلس را سال میت می‌نامند. سال میرزارضا را مرحوم حاج شیخ هادی نجم آبادی گرفت که از امین الدوله دعوت نمود و در ساعت پنج از شب گذشته مجلسی که حاضرین آن سه نفر بودند شخص حاج شیخ هادی و امین الدوله و یکی از محارم حاج شیخ هادی، طعام آن مجلس را خود حاج شیخ هادی مهیا نمود که طبخ حضوری کرده بود و آن عبارت بود از يك چارك برنج کرده و يك سیر روغن و دو سیر شیر و سه عدد نان پس از صرف غذا حاضرین طلب رحمت و مغفرت نمودند برای مرحوم میرزارضا کرمانی. از نتایج این مجلس بود اقدام امین الدوله به افتتاح مدرسه رشديه و ترویج معارف و تکثیر مدارس و مکاتب.

چون حالات قاتل را نوشتیم مناسب این است که حالات مقتول را نیز متعقب بر آن درج نمایم.

(۲) - در ایران معمول است که چهل روز بعد از مردن شخص خویشان و بازماندگان میت، مجلسی بر پا می‌کنند و فقرا را اطعام می‌نمایند، استرحام و استغفار برای میت می‌کنند.

## فصل

### در بیان حالات ناصرالدین شاه

#### چهارمین پادشاه سلسله قاجاریه در ایران

تاریخ حالات و وقایع زمان ناصرالدین شاه قاجار را برای این که ترقی ایران در این اواخر و یا خرابی دربار ایران از این تاریخ شروع شده است ، ناچار باید به طریق فهرست اشاره به آن بکنیم و چون فاضل معاصر مؤیدالاسلام مدیر روزنامه حبل‌المتین به طریق ایجاز چند سطری در باره این پادشاه نوشته است لذا ما عین عبارت او را نقل و معلومات خود را ضمیمه آن می‌داریم و همچنین در حالات مظفرالدین شاه هم عبارت او را که از روی بی‌غرضی نوشته است نقل می‌کنیم و آنچه خود می‌دانیم ضمیمه آن می‌سازیم. اما در شأن چهارمین پادشاه چنین می‌نویسد :

« در سال ۱۲۶۴ بعد از پدر، تاج سلطنت بر سر نهاد ، قبل از ورود موکب شاهانه به طهران سیف‌الملوک میرزا پسر ظل السلطان به دعوی سلطنت برخاسته ، پس از چند روزی زبون گردید . در آغاز سلطنت سرجنبا نان غالب بلاد هم سری جنبا نندند از آن بعد آشوب خراسان و فتنه سالار برخاست و در سال ۱۲۶۶ به قتل سالار و پسر و برادرش خاتمه پذیرفت . سپس فتنه باب بالا گرفت و به قتل شاه برخاسته ، در مازندران و زنجان و تبریز بیش از سایر بلاد جوی‌های خون بی‌گناهان از حرکات نابکارانه جاری و چند سال امتداد یافت در سال ۱۲۷۳ به سرداری شاهزاده حسام السلطنه عم پادشاه ، هرات مسخر شد .

مجدد دولت انگلیس لشکر بحری و جهازات جنگی به خلیج فارس فرستاده و همان بهانه اولیه خود را پیش نمود . از نکبت بی‌علمی دربار و خودخواهی میرزا آقاخان صدر اعظم معاهده ملعونه پاریس بین ایران و انگلیس بسته آمد - و رسماً حق حاکمیت ایران از افغانستان مرتفع و حصه‌ای از خاک خراسان هم ضمیمه افغانستان گردید- یکی از مورخین

در این موضوع چنین می نویسد : « در يك قرن ایران دو سهو بزرگ کردند که تلافیش آنان را محال است - اول ترك معاهده سوق عسکری با ناپلئون - دوم چشم پوشی از حقوق خود در افغان ، آن هم در بجزبوحه بلوای هند که انگلیسها به تسلیم حدود نادری به ایران حاضر بودند ». در اواسط سلطنت يك اردوی بزرگ ایران به سرداری شاهزاده حمزه میرزا عم پادشاه ، زبون و اسیر ترکمان گردید این پادشاه در عیاشی و کاهرانی گوی مسابقت را از جد خود ربود و خزائن معموره ایران را که در تمام عالم ضرب المثل بود به عیاشی صرف نمود - آنچه محقق است از آغاز تا انجام يك صد و هشتاد و سه زن اختیار کرد و بعد از رحلت شاهانه شش پسر و چهارده دختر به یادگار گذارد - و پنج سفر رسمی و چند سفر غیر رسمی کرد - و اضافه بر یکصد کرور خزانه ایران صرف این مسافرت های بی معنی شد . یکی از مورخین این پادشاه را « عالم بی عمل » می نویسد - در پنجاه سال سلطنت آنچه تصدیق شده هشتاد و سه مقاولات تجارتنی و سیاسی و سرحدی و امتیازی با دول و اتباع خارجه بست در جمیع آنها ایران مغبون گردید . سی و پنج از آن مقاولات و امتیازنامه ها به قوت رشوت و اخذ پیشکش چشم بسته به صحنه رسید که منجمله امتیاز رژی و بانک شاهنشاهی انگلیس و روسی و اجازه تعمیر راه آهن و شوسه که مزارش بر هر ذی حسی پوشیده نیست - ممالکی که در عهد سلطنت این پادشاه رسماً از ایران موضوع شد از این قرار است : افغانستان تمام ، نصف از خاک خراسان ، سیستان ، قائنات ، مرو ، سرخس ، مسقط و عمانات و ترکمان تمام ، صد و هفتاد و سه قطعه از جزائر و سواحل خلیج فارس و دو ثلث از بلوچستان و نیز به سرحدات آذربایجان و گیلان و مازندران و استرآباد و کردستان هم از همسایگان خیلی تجاوز شده است .

در ایام سلطنت این پادشاه ، اعظم خساراتی که به ایران وارد آمده شهادت میرزا تقی خان امیر نظام اتابک اعظم است که به اتفاق سیاسیون تالی مدحت پاشا و بسمارک و کلادستون بود و گناهی جز جلو گیری از حرکات بچگانه پادشاه و خیر خواهی مملکت و سلطنت نداشت .

چنانچه اصلاحات مدت قلیله صدارت آن مرحوم در جمیع ادارات این نکته را به خوبی روشن می دارد و به قول «لاردهیو» اگر پیروی از خیالات عالیه این وزیر بی نظیر شده بود امروز ایران تالی آلمان بود .

چند جنگ های داخلی و خارجی مختصر در عصر این پادشاه شد که من جمله جنگ بندرعباسی و «سیدسوینی» امام مسقط و شیخ عبیدالله کرد و غیره می باشد که همه را ایران فتح نمود .

کم کم شروع خرابی در اداره نظامی شد و گرفتن رشوه و فروختن نشان و لقب نظامی به هر طفل امرد و مردمان ناقابل شیوع یافت - امتیاز نشان و لقب و اعتبار فرمان و دستخط سلطنت در عهد این پادشاه در خارج و داخل از میان رفت .

رعیت‌کشی ، ملك فروشی و علانیه رشوه گرفتن و گروه گروه مهاجرت ایرانیان از ظلم و ستم به خارجه در عهد این پادشاه خیلی بالا گرفت .

در پنجاه سال سلطنت يك قدم به جانب اصلاحات برنداشت و برای اسکات ملت در سالی چند به صدور يك فرمان دروغین مردم را به خواب غفلت انداخت و پنجاه سال بهترین اوقات مغتنم ایران را به‌رایگان از دست داد . هرکس را که استشمام ترقی در او می‌نمود به قتل می‌رسانید چنانچه نماند در ایران سرجنبانی که سرش را با سنگ استبداد نکوفت هر يك از وزرایش که اندك قوت می‌گرفت فوراً او را ضعیف می‌ساخت . الغاء ضدیت بین وزراء و درباریان شعار پلتيکی شاهانه بود و خود را وارث اعظم جمیع متمدولین ایران خاصه درباریان که می‌شناخت بود .

بسا خاندان بزرگ که از ابواب سلطانی به‌نان شب محتاج گردید . مسافرتهاى اروپا به اندازه‌ای این پادشاه را مرعوب ساخت که هر خواهش نامشروعی را ادنی دول اروپا می‌نمود به اسم صلح پسندی تسلیم می‌کرد - از همه بیشتر مرعوب روسها بود ، بلکه در باطن خود را تحت حمایت آنها می‌پنداشت - حتی در مسئله ولیعهدی هم آنچه روسها خواستند مجری شد .

به سعی میرزا حسین خان مشیرالدوله در ایام سپهسالاری که مشاق از اطیش آورد نزدیک بود اداره نظامی ایران منظم شود ، به اشاره روسها ، اطیشها را جواب داده آن اداره عالی تبدیل به اداره قزاق شد .

این پادشاه را خودنمائی و تلون مزاج به درجه کمال بود ، و به هر کاری اقدام کرد ناتمام گذارد . اداره پولیس دائر کرد ، برخی کارخانجات دولتی آورد ، صحبت از بعضی اصلاحات هم نمود ، ولی هیچ يك را به‌تمام نرسانید . فرومایگان را عزیز می‌خواست و برومندان را ذلیل - ابراهیم آبدار و علی اصغر خان صاحب جمع را که گرجی زاده بودند بر جمیع شرفا و عظمای ایران برتری داد - بلکه بر گردن همه حتی پسران خود سوار کرد .

در ایران همه گونه مناهى و ملامتی در عهد این پادشاه آشکار شد . دشمن تعلیم و معارف و آزادی قلم و افکار بود . همی خواست ایران غلاف اصلاح بیوشد بدون اینکه حقیقتی در او پیدا شود . شعر نیکو می‌فرمود . پای بند به نماز هم بود . مجالس تعزیه را دوست می‌داشت بر خلاف پدر دماغش از خرافات صوفیه پاك بود . از مدایح خود خیلی مسرور می‌شد . خویش را دیپلومات جلوه می‌داد ، از تاریخ بی‌اطلاع نبود . عربی و فارسی و ترکی و فرانسوی می‌دانست . در سلسله قاجاریه پادشاهی به این کمال برنخاسته - چهار مسافرت نامه با قلم خود نوشته . غالب در سیر و شکار بود و نیکو تیر می‌انداخت . خطی شیرین داشت . به پلتيك در سلب قوت علماء خیلی کوشید ولی مسئله رژی رشته‌اش را پنبه کرد

خوش ظاهر و بدباطن بود . هزاران نفوس بی گناه را فدای نفس و شهوت رانی خود ساخت . خدمات صادقانه را اصلاً منظور نمی داشت . مخلص کسی بود که راه مدخول اعم از مشروع و غیر مشروع به او می نمود و الحق و الانصاف ایران به هر جهت بر باد کرده او است . این پادشاه به اندازه ای استبداد دوست بود که اگر عزیزترین فرزندانش سخنی در اصلاحات می راند از نظرش می انداخت و به خاک تیره اش می نشاند - چنانچه در حق شاهزاده سلطان مسعود میرزای ظل السلطان فرمود - هر کس را که راغب به طرف اصلاحات دید با خاکش یکسان ساخت ، مانند میرزا حسین خان مشیرالدوله و حاجی میرزا علی خان امین الدوله و پرنس ملکم خان و سیدال حکماء سید جمال الدین که مدعواً به ایران آمده بود و ...

در سال ۱۳۱۳ در زاویه حضرت عبدالعظیم در حالتی که تدارک جشن سال پنجاهم شاهانه دیده شده بود میرزارضای کرمانی که از ستمدیدگان دربار بود به فتوای فیلسوف اعظم اسلام سید جمال الدین اسدآبادی الهمدانی که اولین خیرخواه با سیاست اسلام بود با طبانچه از پایش درآورد رحمة الله علیه (۱)

ناصرالدین شاه در شب سه شنبه ۶ ماه صفر سنه ۱۲۴۷ هجری متولد شده در ذی القعدة سال ۱۲۶۴ در طهران به تخت سلطنت نشست و در ذی القعدة سال ۱۳۱۳ بدرود زندگانی گفت . آثار خیریه ای که در سلطنت او به شهود رسید: ایجاد مدرسه دارالفنون در طهران، نشر علوم عالیه، ایجاد مریضخانه و دواخانه، تذهیب گنبد مطهر سرمن رای، ایوان طلای مشهد مقدس، تذهیب گنبد حضرت عبدالعظیم، ایجاد تلگراف خانه، ایجاد ضراب خانه یا چرخ خانه، ایجاد چراغ گاز، ایجاد پست خانه، چرخ بخار در قورخانه، کارخانه توپ ریزی، باروت کوب خانه با چرخ بخار، کارخانه فشنگ سازی، کارخانه چاشنی سازی، ایجاد دایره پولیس، سربازخانه ها در شهرها، نظم عساکر و ترتیب آنها، بنای قلعه جات در سرحدات، بنای مجمع الصنایع، ترقی در نسج حریر و غیره، ترقی در شال کرمان، بنای ابنیه متعدده در بلاد و شوارع عام به جهت رفاهیت عابریین، ساختن راهها در اغلب بلاد که غالباً مسالك صعبیه را سهل کرده، انکشاف بعضی از معادن، ایجاد مجلس شورای دولتی تعیین وزارتخانه های مرتب و دارالطباعة و ایجاد روزنامه در ایران .

(۱) یعنی خدا رحمت کند میرزا رضا را .

## فصل

### در بیان حالات مظفرالدین شاه قاجار

بنجین پادشاه سلسله قاجاریه در ایران رضوان آراستاد مظفرالدین شاه رحمه الله تعالی علیه و اولین پادشاهی که در ایران اساس مشروطیت را نهاد.

در سنه ۱۲۶۹ متولد و در سال ۱۳۱۳ بر اریکه جهانبانی تکیه نمود شش پسر و شانزده دختر به یادگار گذارد و قریب یک قرن به سمت ولیعهدی و فرمانفرمائی آذربایجان شناخته می شد. روسها حسب العاده دیرینه رسوخ و نفوذ خود را از ایام ولیعهدی سخت در قلب این پادشاه جای دادند. در ایام ولیعهدی دعوی اصلاح خواهی و حریت پسندی می فرمود، اخبار ناصری هم در تبریز به تشویق شاهانه اشاعت یافت و قانون که ممنوع از دخول به ایران بود در لف پاکت به ایشان می رسید. دانشمندان به ملاحظه بی کفایتی ذاتی و عدم جودت طبیعی، خصوصاً بعد از طغیان شیخ عبیدالله و بروز آن درجه جبنیت، امید خوشبختی به سلطنت ایشان نداشتند.

در آغاز جلوس سخنان دل خوش کن پوک که دال بر توجهات ملوکانه به اصلاحات ملکی و نظام ادارات دولتی خاصه نظامی بود می فرمود. از این رو تا درجه ای توجه عامه را مبذول به خود نمود خصوصاً در سال ۱۳۱۵ که میرزا علی اصغر خان مطرود و میرزا علی خان امین الدوله به وزیر اعظمی انتخاب شد اصلاح خواهان را تا اندازه ای امیدوار ساخت. افتتاح مدارس به وضع جدید و اشاعه چند اخبار در داخله قدری از نا امیدیهها را کاست. طول نکشید که در سال ۱۳۱۶ گرسنگان دربار وضع امین الدوله را منافی با منافع شخصی دیده دوباره امین السلطان را به روی کار آوردند و امین الدوله بدو از طهران سپس از ایران مهجور شد در حالتی که پسر و عروسش که دختر شاه بود همراه او بودند.

بعد از ورود امین‌السلطان به طهران در سال ۱۳۱۷ اولین استقراض به دلالتی میرزارضاخان ارفع‌الدوله با شرائط مشثومه استقلال برپادکن از روس شد. چندی طول نکشید یعنی در اوائل سال ۱۳۱۸ بار مسافرت به اروپا بسته آمد و وجوه استقراض تمام صرف ملاحی و ملاعب شد - مردم ایران خصوصاً طهران از این حرکات برآشفته با این که ایران به رجال دربار سپرده بود در غیاب پادشاه اهالی طهران در ظاهر بر آصف‌الدوله حکمران و در باطن برخلاف دولت شوریدند .

پادشاه در عودت به طهران بیش از پیش تهی‌دست ماند . همان سفر در پاریس یکی از مجذوبین عوالم مدنیت به شاه شلیک کرد تیرش اصابت نمود . مجدداً استقراض ثانوی در سال ۱۳۱۹ از روس شد و معاهده تجارتي ترکمان‌چای که به حال تجارت و صناعت امروزه ایران خیلی نافع بود باطل و عهدنامه جدید بسته آمد و سالی میلیونها ضرر تجارتي و صنعتی به ایران وارد آورد . گمرکات در مقابل قروض روس مرهون و بر حسب ایماي روس به ریاست باژیکیان اداره گردید و گویا تجارت ایران کاملاً به قبضه روس درآمد . وجه استقراض ثانوی هم در مسافرت ثانی اروپا در سال ۱۳۲۰ تمام شد و در غیاب موکب همایونی شاهزاده شعاع‌السلطنه نایب‌السلطنه بود به طمع ولایت‌عهد بد سلوک ننمود .

این حرکات ناموس شکنانه درباریان طشت از بام افتاده شد و ملت را در غیاب همایونی و حضور شاهانه به هیجان آورد - خصوصاً بعد از قتل میرزامحمودخان حکیم‌الملک در رشت که علماء هم به صدا آمده بودند تمام مفاصد را از میرزا علی‌اصغر خان دانسته - در جمادی‌الثانیة ۱۳۲۱ به ارتدادش فتوی صادر و عزل او را از پادشاه خواستند و فوراً معزول و از ایران مهاجرت نمود و شاهزاده عین‌الدوله به جای او وزیر اعظم مقرر شد و روزنامه حبل‌المتین را همان وقت به ایران طلب نمود این شاهزاده اول خوب پر کرد و آخر بد خیالی نمود .

در سال ۱۳۲۳ باز تدارك سفر سوم اروپا دیده شد - و این - مسافرت در بجهت جنگ اقصای شرق و شکستهای پی‌درپی روس از ژاپون بود و استقراض سوم هم گویا در چنین موقع تازگی به طریق خفیه از روس شد - در این سفر والا حضرت محمد علی میرزا که در آن زمان ولیعهد بود به قائم‌مقامی سلطنت انتخاب شد .

با این همه در این سفر بیش از پیش آثار هیجان در مردم بلاد و اهالی دربار نمایان گردید از آغاز جلوس همایونی هر وقت دربار دست تنگ شد بقیه خالصه‌جات و جواهرات نادری و غیره هم به فروش رسید و از این مبلغ هنگفت و پنجاه و اند کرور قرض يك‌شاهی به صرف ملك و ملت و دولت نرسید علاوه نیز سالی چند کرور از گمرک و مالیات و عوارض تازه بر رعایا تحمیل شد .



سال ۱۳۲۴ در صدد استقراض چهارم از روس و انگلیس بودند . چون در آن ایام شوری منعقد بود و کلاء ملی ابا و امتناع نمودند . در همان سال ملت از بی‌اعتدالی دربار و بی‌انتظامی مملکت به ستوه آمده بدو به پیشوائی حجة الاسلام السیدین السندین آقاسید عبدالله مجتهد بهبهانی و آقامیرزا سید محمد مجتهد طباطبائی مدظلهما به حضرت عبدالعظیم متحصن و سپس در مسجد جامع طهران و پس از قتل دو نفر بیگناه ، علماء به معصومه قم رفته و عامه ملت به سفارتخانه انگلیس پناهنده برآمدند . تا این که در چهاردهم جمادی الثانیة ۱۳۲۴ پس از عزل عین الدوله فرمان مشروطیت صادر و در ۱۸ شعبان همان سال رسماً دارالشورای ملی انعقاد و دولت ایران به جمیع دول ، مشروطه معرفی شد .

در ذی القعدة همان سال اولین قانون اساسی را در مرض موت شاه ، مرحوم میرزا نصرالله خان مشیرالدوله که به سمت رئیس الوزرائی شناخته شده بود به امضای شاهانه رسانیده با هیئت وزرا و درباریان به دارالشورای ملی آورد .

این پادشاه زایدالوصف ساده لوح ، سهل‌القبول ، متلون المزاج ، مسخره و مضحکه پسند ، بدخلوت و با شرم حضور بود . امور سلطنت با میل عملجات خلوت با وزراء خود غرض ، اداره می‌شد .

خلوتیان پادشاه گویا از پست فطرتان و پست نژادان و بی‌تربیت و بد اخلاقان انتخاب شده بود . و از این رو وضع دربار ملاعبه بود ، پادشاه شخصاً با آن همه تعلیم و تربیت دارای هیچ علم نبود و از اطلاعات سیاسی و تاریخی و غیره که لازمه جهاننداری است بی‌بهره بود و از این رو مال‌بینی و عاقبت‌اندیشی حتی برای خود و اخلاف خویش هم به خاطرش خطور نمی‌کرد . چون این پادشاه را شخصاً قوه متصرفه در مهام امور جمهور نبود ، اگر وزیری کاردان کافی او را دچار می‌شد و خلوت او را صاف و پاک می‌کرد رشته امور به این قسمها از هم نمی‌گسیخت . در عهد این پادشاه در هیچ شعبه از شعبات دولتی و ملکی اصلاحی نشده بلکه نسبت به ایام پدرش تمام خراب‌تر گردید . حکومت علانیه حراج و القاب و نیاشین و فرامین به دست کهنه‌فروشان ، داخله و خارجه آشکارا به معرض بیع می‌رسید ، اعتبار دستخط و فرامین دولتی يك دفعه زایل گردید . یکی از مورخین در توصیف این پادشاه چنین نویسد : «آنچه را به زبان می‌گفت کله‌اش خبر نمی‌شد» . خیلی مایل به تقلید از پدر بود ولی آن ماده وجودت را نداشت ، يك مسافرت نامه هم نوشت ، به تعزیه‌داری راغب معلوم می‌شد ، در فن توپچیگری بی‌مهارت نبود ، اگر چه مانند جدش (محمدشاه) موهوم پرست نبود ، ولی دماغش مانند پدر از خرافات صاف و پاک نبود ، شوق بسیار به گریه داشت و حکایات غریبه در این باب ذکر می‌نمایند . این پادشاه خیلی بذال و منتها درجه‌جبان بود ، از اغتصاب اموال

رجال و ممولین مملکت و قتل نفس برخلاف پدر اجتناب می نمود. جنیت پادشاه عاقبت به حال ایران مفید واقع گردید که به يك جنبش ملی مشروطیة سلطنت را تسلیم نمود. این پادشاه عاقبت بخیر شد و در آخر عمر جلب نام نیک کرد و محبوب القلوب رعایای خویش بلکه عامه نوع خواهان عالم گردید، از تمام اجداد خود معارف دوست تر بود، به ترقی مملکت هم مایل تر بود ولو اندکی هم از اقتدارات او کاسته می شد حرفی نداشت، مشروط بر این که به دلخواه هر گونه تصرف در خزینه بخواهد بنماید. در عهد این پادشاه آنچه رسماً از ایران کاسته شد (فیضان رود) هیرمند بود که در تصفیة سرحدی سیستان و افغان قطع گردید و عثمانی هم به دعوی سرحدی به خاک ایران قدری تجاوز نمود، بحرین علناً خودسر یا زیر بار انگلیس رفت، چند بندر و جزیره کوچک هم در خلیج فارس و برخی مقامات نیز در بلوچستان از ایران موضوع شد، امتیازات بسیار مضر به خارجه داد، منجمله تجدید امتیاز راه آهن به روس، بانک آلمان، حفر شوش کهنه برای آثار عتیقه به فرانس، معادن نفت قصر به انگلیس و غیره. اگر چه گفتگوی بعضی از این امتیازات در زمان ناصرالدین شاه شد ولی اتمام و اجرایش در عهد این پادشاه بود. هر گاه چشم از همه اینها هم پوشیده شود قبول شرایط استقراض که پنجه روس را به جسم ایران جای داد دراضحلال این سلطنت کافی بود. در سال ۱۳۲۴ بانیک نامی تمام این پادشاه صافی درون خوش عقیدت ترك جان و جهان فرمود (انتهی)

چون جزئیات وقایع این پادشاه را در اصل تاریخ درج نموده لذا در این مقام از شرح چشم پوشیده و به همین چند سطر فوق اکتفا نمودیم الا آن که گوئیم عمده هیجان و شورش رعایا و بیداری ایرانیان را پسران مظفرالدین شاه و سلسله شاهزادگان این طایفه باعث شدند. چه مرحوم مظفرالدین شاه حکومت ایران را بین پسرهای خود و طایفه قاجاریه قسمت فرمود، صدارت ایران را که تا زمان این پادشاه به شاهزادگان نمی دادند واگذار به شاهزاده عین الدوله نمود، وزارت جنگ و سپهسالاری را به برادر خود کامران میرزا تفویض داشت، حکومت آذربایجان را به ولیعهد خود محمدعلی میرزا داد، حکومت فارس و شیراز و بنادر را به پسر دیگرش شعاع السلطنه بخشود، حکومت گیلانات را به پسر دیگرش عضد السلطان داده، حکومت لرستان به پسر دیگرش سالارالدوله داد، ایالات کرمان هم در واقع به اداره ناصرالدین میرزا درآمد. سایر بلدان را به سایر شاهزادگان نزدیک خود عطا فرمود. این پسرهای جاهل و شاهزاده های متکبر با نهایت غرور بر احدی ابقا نکرده اموال و نفوس و اعراض و نوامیس رعایا را از خود می دانستند، دخترهای رعایا را به قهر و غلبه متصرف می شدند، آتش ظلم و بیداد در تمام ایران مشتعل گردید. شاهزاده عین الدوله هم به غرور شاهزادگی و منصب صدارت مغرور بود، وقتی هم که ملتفت شد اعمال و افعال شاهزادگان عمماً قریب دولت را منقرض خواهد نمود خواست معالجت کند و دست ابناء سلطان را از تعدی باز دارد هر يك را به وعده ولایت عهد و تغییر آن داده

لکن شاهزادگان ملتفت شده به اذیال علماء اعلام تمسك نموده مخفی و محرمانه با علماء اعلام همراه شده و از بعض مخارج مضایقه نکردند و همان پول خودشان خرج اضمحلال ایشان گردید. مجملا حکومت ایران بین پسرها و دخترهای مظفرالدین شاه قسمت شد پسرها و دامادها بر مردم مسلط شدند آتشی در ایران روشن شد که دودش غبار چشم رعایا را بر طرف نمود و رعیت از خواب غفلت بیدار شد. دیدگان دیوانیان کور همه به خود مشغول و به بودن حصص و تقسیم باقیمانده خزانة قانع و در ضمن عقلا و دانشمندان مقتضی را موجود و مانع را مفقود دیده، شروع به کار کردند، تا این که پیش آمد وقایعی که تاریخ بیداری ایرانیان حاوی آن است.

## شرح حال میرزا حسین خان سپهسالار

یکی از اشخاص بزرگ که ترقیات ایران را در نظر داشت و به يك اندازه اثری در این عالم گذارد مرحوم میرزا حسین خان سپهسالار و بانی مدرسه ناصریه و عمارت بهارستان است ، که این عمارت عالیه و این بنای شاهخه که امروز بملجأ و مرجع انام است از آثار خیریه مرحوم سپهسالار است .

حاج میرزا حسین خان مشیرالدوله سپهسالار فرزند میرزا نبی خان امیر دیوان قزوینی است از اولاد عابدین بيك معروف است. میرزا نبی خان شخصی زیرك بود چون آثار فطانت در ناصیه پسرش مشاهده نمود او را به تحصیل واداشت بعد از تحصیل علوم معموله به مدرسه دارالفنون داخل شده زبان فرانسه و علوم ریاضیه را فرا گرفت . در سنه ۱۲۵۵ به سمت منشی گری سپرده به میرزا باقر ملك الكتاب شد. بعد از چند سال در وزارت خارجه مستخدم گردید ، بعد از مدتی به ژنرال قونسولگری بمبئی مأمور و بعد ژنرال قونسول تفلیس شد، به واسطه خدمات شایان طرف توجه اولیای امور آمده در سال ۱۲۷۹ به لقب مشیرالدوله ملقب گردید . پس از چند سال سفیر کبیر دولت ایران در اسلامبول و چند سال در عثمانی خدمات نمایان کرد .

و در فن دیپلوماسی اول شخص ایران بود . در سال ۱۲۸۷ که ناصرالدین شاه به عتبات عالیات مشرف شد مشیرالدوله برای پذیرائی از اسلامبول به بغداد آمد. در سال ۱۲۸۸ به طهران احضار شد نخست به وزارت عدلیه اعظم سربلند و مفتخر گردید . قوانین جدید در آن وزارت خانه برقرار داشت. سبك الافرنگی را در ایران او مؤسس بود خیلی میل داشت در اداره او ناسخ و منسوخ صادر نشود و همیشه پیر و قانون بود . سپس وزارت اوقاف و وظایف را ضمیمه وزارت عدلیه نمودند. چون به خوبی از عهده مشاغل خود برآمد ابتداء او را سپهسالار اعظم و بعد صدراعظم نمودند ، اگر چه ابتدا

صدارت او مقارن با گرانی و قحطی سال ۱۲۸۸ شد و این فقره شکستی به کار او وارد آورد، مع ذلك کفایت و قابلیت خود را ظاهر ساخت. چون مقصود او ترویج معارف و وضع قانون بود و بدون همراهی شاه صورت نمی گرفت خواست چشم و گوش ناصرالدین شاه را باز کند و ترقی دول مشروطه را به رأی العین ببیند، او را به سیر و سیاحت اروپا برد. در غیاب او درباریان، علماء نظام طهران را ترسانیدند که مشیرالدوله می خواهد وضع فرنگستان را در ایران جاری کند و امتیاز خط آهن را به انگلیس ها داده است. لذا مرحوم حاجی ملاعلی و آقاسید صالح عرب و عده دیگری از علماء و غیرهم حکم به کفر مشیرالدوله نمودند. زمانی که ناصرالدین شاه به سرحد ایران معاودت نمود در رشت لایحه علماء به او رسید که مشیرالدوله نباید به ایران بیاید و اگر بخواهید او را به طهران بیاورید ما شما را به سمت پادشاهی نمی شناسیم. ناصرالدین شاه از آوردن مشیرالدوله خائف شده او را معزول نموده و در رشت به عنوان حکومت گذارده و خود به طهران آمد.

و در سال ۱۲۹۱ از رشت به طهران احضار شد و او را وزیر دول خارجه بعد از آن سپهسالاری اعظم را بر آن شغل خطیر افزودند. اما مشیرالدوله دانست که حفظ مقام و مسند او به همراهی با جماعت است لذا در مقام جلب قلوب و جذب میل خواص بر آمد نگارنده از مرحوم حاج شیخ هادی نجم آبادی شنید، که در یکی از لیالی محرم که در خانه مشیرالدوله ذکر مصیبت و روضه بود، مرحوم حاج سید صالح عرب شیشه گلاب را به دست گرفته و به مستمعین گلاب می داد و به مشیرالدوله می گفت ما باید در این مجلس خدمت کنیم که منظور نظر امام زمان است.

مجملاً آنهایی که مشیرالدوله را تکفیر می نمودند همه برگشتند. بعضی هم او را تعدیل کردند جز مرحوم حاجی ملاعلی که این شخص بزرگ از حکم خود نکول نکرد و آنچه مشیرالدوله اصرار کرد یک مجلس با مرحوم حاجی ملاقات کند راضی نشد و اذن نداد حتی آن که مشیرالدوله برای مرحوم حاجی ملاعلی پیغام داد که اذن بدهید در حمام خدمت شما برسم آن مرحوم اذن نداد و با مشیرالدوله تا زنده بود ملاقات نکرد.

باری ایستادگی مرحوم حاج ملاعلی باعث شد که باز مشیرالدوله را از کار معزول نموده و به قزوین فرستادند. در آن سال طغیان شیخ عبیدالله در نواحی آذربایجان شروع شد و خسارت بسیاری به ایران وارد آمد ناچار مشیرالدوله را پیشکار مملکت آذربایجان و به دفع شیخ عبیدالله مأمور نمودند و به خوبی این مأموریت را انجام داد و به طهران مراجعت نمود. در این وقت «الکساندر سوم» پادشاه روسیه وفات کرده بود. مشیرالدوله برای تسلیت و تهنیت جانشین او با هیئتی مأمور پترسبورغ گردید. در سال ۱۲۹۵ به ترغیب مشیرالدوله ناصرالدین شاه بار دیگر به فرنگ رفت لیکن مقدمات کلیه بی نتیجه ماند.

اگر چه مشیرالدوله در زمان ریاست خود میرزاملکم خان را به ایران عودت داده مجلس فراموش خانه ترتیب داده لکن موانع و اغراض شخصی مانع آمد و میرزاملکم خان به عنوان سفارت به لندن رفت ، چنان که شرح حالات او خواهد آمد .

ما در این مقام استشهاد می آوریم به نقل چند سطری از تاریخ معاصر خود میرزا محمد حسین ذکاءالملک فروغی و نیز نقل چند سطری از روزنامه ایران تا مقام مشیرالدوله و منظور او برای خواننده این تاریخ مجهول نماند .

اگر چه مرحوم ذکاءالملک در زمان مظفرالدین شاه تاریخ خود را نوشت و در آن وقت آزادی نداشت . باری ذکاءالملک چنین می نویسد :

در سال ۱۲۸۷ شاهنشاه شهید ( ناصرالدین شاه ) سفری برای زیارت ائمه عراق به آن حدود کرد . حاجی میرزا حسین خان مشیرالدوله قزوینی که در پایتخت عثمانی سفیر کبیر بود و از دیرگاهی قابلیت خود را ظاهر می نمود در این موقع به عراق عرب آمد و شاهنشاه او را به طهران آورده نخست وزارت عدلیه و وظایف و اوقاف را به او دادند . آن مرد کافی الحق عدالت را به درجه کمال رسانید ، نه تنها مردم پایتخت بلکه اهالی سایر ولایات را نیز مشمول عدل و انصاف گردانید و شاه شهید که یقیناً از واقعه میرزاتقی خان امیر کبیر نادم و متأسف بودند وجود حاجی میرزا حسین خان را مغتنم دانسته ابتداء او را سپهسالار اعظم و بعد صدراعظم نمودند . اگر چه ابتداء صدارت مشیرالدوله مقارن و مصادف شد با گرانی بلکه قحطی سال ۱۲۸۸ و این فقره شکستی به کار او آورد مع ذلك کفایت و قابلیت عجیبی ظاهر ساخت و مخصوصاً به قحطی زدگان از هر جهت کمکی به قاعده کرد اما در امور دولتی درباری با عظمت و هیئت وزارت خانه به سبک فرنگستان تشکیل داد و مواجب و مستمریات را که ترتیب و قاعده ای نداشت در تحت نظمی صحیح گذاشت و اسباب وصول و نظم آنها را فراهم آورد و در دفع تمدی حکام ولایات و عمال دیوانی و بستن دست ظلم و جور آنها زیاده از حد ساعی شد و کار را پیش برد و راستی که صاحبان اعمال بی نهایت از او ملاحظه و ترس داشتند و جرئت خلاف و تخلف نمی کردند . رشوه و تعارف و طمع و توقع بکلی از میان رفت مشیرالدوله می خواست کارهای فرنگ را در ایران معمول و متداول کند و نتایج عدل و داد یعنی آبادی و ترقیات حاصله از این راه را به شاهنشاه شهید نماید و به رأی العین ببینند و بدانند که عدل و نظم درست در امور بلاد و رفاه عباد چه می کند و مملکت را به کجا می رساند . پس بنا بر این قصد و نیت استحکام روابط دولت ایران با دول متحابه متمدنه و مزید اتحاد با ملل کاردان ترقی کرده اسباب سفر اروپا را فراهم آورد و شهریار سعید ناصرالدین شاه را در سال هزار و دویست و نود به فرنگ برد و بنا بر این مساعی دولت ایران جزء دول می شد و کار بالا می گرفت و نزدیک بود جبر سانحه امیر نظام بشود اما اتفاقاً یا عاده این دفعه هم همان موانع پیش آمد یعنی در مراجعت



«... یکی از اشخاص بزرگ که ترقیات ایران را در نظر داشت، او بود...»  
در فن دیپلماسی اولشخص ایران بود... اما از کیاست و فراست و اطلاعات آن مردکاردان  
بهره‌درستی نبردیم...» صفحه ۱۳۷

میرزا سعید خان



و ... میرزا سعیدخان در سال ۱۲۳۳ هجری قمری متولد شد و در ۱۲۶۷ وزیر  
خارجہ شد ... « صفحه ۱۴۳



از فرنگ اشخاصی که ملتفت محسنات کار مشیرالدوله نبودند، جداً عزل او را درخواست نمودند. شاهنشاه را مجبور کردند که حاجی میرزا حسین خان را با کمال بی میلی از صدارت ببندازد. شاهنشاه شهید نورالله مضجعه به میل ایشان عمل کرده و رفع گفتگو شد.

و اگرچه باز به زودی مشیرالدوله را وزارت امور خارجه دادند و بعد از آن سپهسالاری اعظم را بر آن شغل خطیر افزودند و در تقویت او همت گماشتند اما حاج میرزا حسین خان دانست حفظ مقام و مسند او به همراهی با جماعت است و از خیالات بلندی که در باره مملکت داشت افتاد و شاید قصد او این بود که به مرور کاری بسازد چنان که در سنه ۱۲۹۵ باز به ترغیب او شاهنشاه سعید انارالله برهانه بار دیگر به فرنگ رفتند لیکن مقدمات کلیه بی نتیجه و حاصل ماند و علت این وقایع غرض یا بی خبری هر چه باشد ما در عالم توقف ماندیم و از کیاست و فراست و اطلاعات آن مرد کاردان بهره درستی نبردیم (انتهی).

در روزنامه ایران مورخه شنبه ۴ ذی القعدة الحرام ۱۲۸۹ چنین می نگارد :

دربار همایون

بارها به وسایل مختلفه به اطلاع مطالعه کنندگان روزنامه « ایران » رسانیده ایم که، جناب مستطاب اشرف امجد ارفع صدراعظم از روزی که به مقام جلیل صدارت عظمی نائل گشته همت خود را بالانحصار مصروف داشته اند بر این که اساس محکمی بر کلیه امور دولت قرار دهند و قوانین ممدوحه که معمول دول متمدنه و موجب ترقیات عظیمه است در دولت ایران وضع نمایند و نظر به این نیت حسنه که ناشی از کمال دولت خواهی و پادشاه پرستی ایشان است تأسی و اقتداء به صدور سابق را که جز خود نمی دیدند و جز خود نمی خواستند یک سو نهاده، در جمیع موارد اتحاد آراء و اجتماع عقول را، که مسلم حکماء و عقلا و سرمایه ترقی ملل سایره است پیشنهاد نموده و بر خلاف اسلاف خود که شخص خود را مرجع امور جزئیه و کلیه قرار داده و برای سایر وزراء جز اسمی بی رسم باقی نگذاشته بودند، نیت صدر اعظم همه این است که هر امری در مرکز قرار گیرد و هر یک از وزرای فخام به اندازه مقام در اداره دوایر متعلقه مستقل باشند و نظر به همین خیالات عالی و عقاید پسندیده است، که این اوقات به صرافت این افتادند که چنان که در جمیع دول متمدنه صورت کلیه و هیئتی ثابت و برقرار است، از فر اقبال و یمن همت اعلیحضرت قوی شوکت شاهنشاهی خلدالله ملکه، در دولت علیه ایران نیز رسم و صفت هیئت دولت که به اصطلاح فرانسها کابینه می گویند دائر و بر قرار شود و بعبارة آخری، وزارت های متعدده مستقله و مجلس مشورت خاصی که مرکب از وزراء فخام باشد مرتب و این هیئت

به دربار اعظم موسوم گردد، تا دولت را صورت کلیه و هیئتی که نظیر آن در تمامی دول منتظم موجود است حاصل گردد و کارها در میزان مشورتی قرار گرفته و اجرای آن به تصدیق و امضای اعلیحضرت قوی شوکت شاهنشاهی که شخص دولت را به منزله روح است موقوف و منوط باشد. بنا بر مراتب مسطورہ جناب مستطاب اشرف امجدارفع صدراعظم در دوازدهم شهر شعبان لایحه‌ای را که در ترتیب وزارت خانه‌ها و تعیین تکالیف و حقوق ادارات دولتی نوشته بودند به خاک پای همایون اقدس اعلی عرضه داشته و این تدبیر خجسته و ترتیب مبارک که باعث احیای دولت و ملت است بلانهاییه مقبول خاطر خطیر شاهانه افتاده و به امضای اعلیحضرت همایونی مزین و موشح گردیده و این هیئت فرخنده آغاز و سعادت انجام به دربار اعظم نامیده شده بود. جناب مستطاب تا روز چهارشنبه دوم شوال المکرم هزار و دویست و هشتاد و نه هجری که روز اول افتتاح مجلس و اجتماع وزراء در دربار اعظم بود، جناب مستطاب اشرف امجدارفع صدراعظم مقدمات نیت خود را به فصاحتی هر چه تمامتر در محضر وزراء تقریر و لایحه مزبوره را قرائت کردند و همه وزراء با دل‌های صادق و نیت موافق، رأی صائب جناب مستطاب معظم را تحسین و تمجید فرمودند. برای مزید استقلال دولت و بقاء سلطنت اعلیحضرت قوی شوکت شاهی را دعا کردند و بعد از ختم مجلس در ملازمت خدمت جناب مستطاب صدراعظم، شرف‌اندوز حضور مبارک همایون گشته صورت مجلس را عرض کردند و از طرف قرین‌الشرف همایون، بعد از ظهور مراحم مخصوصه نسبت به صدراعظم به همه وزراء فخام تأکید بلیغ شد که تشکیل این هیئت و حفظ این اسلوب را فریضه ذمه خود دانسته از فقرات آن انحراف نورزند و از همان روز این قاعده محکم و این قانون مبارک به موقع اجراء گذارده شد و اکنون روزنامه نگار صورت راپورت و لایحه جناب مستطاب صدراعظم را که متضمن اصل و اساس این امر است با مضمون دستخط همایون شاهانه بدین تفصیل در روزنامه ایران درج می‌نماید.

سواد لایحه مبارکه

محسنات تشکیل دربار اعظم را مکرر بندگان اقدس همایون شاهنشاهی خلدالله ملکه و دولته بیان و تصدیق فرموده‌اند به اقتضای همان فرمایشات ملوکانه این دولت ابد مدت باید حکماً یک هیئت رسمی داشته باشد. فواید چنان هیئت رسمی با منظورات جدید شاهانه از برای دولت علیه ایران محسوس است بخصوص از برای این عهد که بندگان اقدس شاهنشاهی عازم مسافرت فرنگستان هستند، در غیاب همایون زیاده از حد لازم است که دولت ایران یک هیئت رسمی و یک

صورت با عظم باشکوهی داشته باشد .

خلاصه اصول دربار اعظم را عرض کرده‌ام چون این معانی در این صفحات چندان بروز و ظهوری نداشته‌اند ، به نظر خیلی ساده و سهل و بی نتیجه خواهد آمد . همین قدر عرض می‌کنم که انتظام کل امور دولت بسته به این چند فقره مطالب ساده است . نتایج این مطالب را باید در امتحانات سایر دول مشاهده کرد ، امیدوارم که از یمن تربیت و تقویت همت شاهنشاهی بر این اساس ساده يك بنائی ساخته شود که نام نامی شاهنشاهی را تا انقراض تواریخ مایه تشکر ملت ایران و موجب تمجید کل آیندگان سازد .

سواد دستخط مبارک صدر لایحه

جناب صدراعظم - این تفصیل وزراء و دربار که نوشته‌اید بسیار بسیار پسندیدم و انشاءالله قرارش را بزودی بدهید و معمول بدارید ، که هر قدر به تعویق افتد باعث ضرر دولت است . تحریراً فی ۲۰ شعبان سنه ۱۲۸۹

تشکیل دربار اعظم

سرکار اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی کل امور دولت را در میان به وزارت و يك صدارت تقسیم خواهند فرمود .

اسامی نه وزارت از این قرار است :

وزارت داخله - وزارت خارجه - وزارت جنگ - وزارت مالیات - وزارت عدلیه - وزارت علوم - وزارت فواید - وزارت تجارت و زراعت - وزارت دربار - صدارت عظمی .

اجرای جمیع اوامر پادشاهی و اداره کل امور دولت ایران بر عهده این نه وزارت است ، اداره این نه وزارت محول به صدارت عظمی است . دربار اعظم عبارت است از هیئت اجتماع این ده وزارت ، صدراعظم شخص اول دولت و رئیس دربار اعظم است .

عزل و نصب صدراعظم منحصرأ موقوف به اراده اقدس همایون شاهنشاهی

است .

عزل و نصب سایر وزراء به حکم اقدس همایون شاهنشاهی موقوف به تعیین

صدراعظم است .

در باب مجلس وزراء

کلیات امور دولت راجع به مجلس وزراء و حضور صدراعظم است .

صدراعظم شخص اول دولت و رئیس مجلس وزراء است .

مسئولیت کل ادارات دولتی بر عهده صدراعظم است ( به این معنی که

ارجاع خدمات و صدور فرمایشات علیه بلاواسطه به شخص صدراعظم خواهد شد و صدراعظم هر امری که منوط به هر اداره است راجع به آن اداره خواهد داشت). سایر وزراء هر کدامی مخصوصاً در محضر صدارت عظمی مسئول وزارت خود می باشند.

هر وزیر در امور وزارت خود کاملاً مسلط است. هیچ وزیری عملاً حق مداخله به امور وزارت دیگر ندارد. اما کل وزراء در شور کلیه امورات دولتی شریک اعمال همدیگر و عموماً مسئول امور دولت هستند.

#### در باب شرایط مشورت وزراء

عموم وزراء هر روز يك شنبه و پنج شنبه در يك اداره در جنب اداره صدارت عظمی چهار ساعت به ظهر مانده جمع خواهند شد. مطالب مشورت قبل از انعقاد مجلس معین خواهد بود (که در آن روز از چه قبیل گفتگو و چه مواد موعود مذاکره خواهد شد).

محل مشورت در يك محل مخصوص همیشه ثابت خواهد بود. خارج از آن دایره مشورت جایز نخواهد بود. در دایره مشورت بجز امور مشورت به هیچ کار اقدام نخواهد شد.

بجز وزراء هیچ کس داخل دایره مشورت نخواهد شد.

در دایره مشورت مشغولیت خارجی به هیچ وجه جایز نخواهد بود.

#### در باب اصول ترتیب وزارتخانهها

هر وزارت باید يك وزارتخانه مخصوص داشته باشد.

اجزاء هر يك از وزارتات از روی راپورت آن وزیر به صدارت عظمی و به تصدیق صدراعظم و به امضای اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی خواهد بود. عدد و مواجب و مناصب و تکالیف جمیع عمال وزارتخانهها به حکم مشورت وزراء معین خواهد بود.

هیچ وزیری مأذون نیست که عدد اجزاء وزارت خود را بدون اجازه صدراعظم در مجلس مشورت زیاده و کم نماید.

هیچ وزیری نمی تواند بدون اجازه مجلس منصب تازه ای اختراع نماید.

هیچ وزیری نمی تواند مواجب و مناصب را تغییر بدهد.

هیچ وزیر نمی تواند بدون اجازه صدراعظم یکی از اجزاء وزارت خود را

از نوکری اخراج نماید.

مواجب مربوط و مخصوص منصب است، هیچ ربطی به اشخاص نخواهد

داشت.

موجب حق و اجرت تکالیف نوکری است و به اصل منصب مخصوص است. وجود اشخاص به موجب و حقوق دولتی ارتباط و بستگی ندارد، تنها اجرت خدمتی است که به اشخاص رجوع شده است. ترقی مناصب اجزاء از روی يك قاعده معین خواهد بود. اسم و رسم موجب از هم جدا نیست و هر چه به ازای هر منصب داده می شود بی زیاده و نقصان همان می رسد. موجبی که حق شخصی اجزای وزارتخانه هاست بعد از این اسم موجب ندارد مستمری و مقرری گفته می شود. عطای این نوع مستمری موافق يك قاعده مخصوص خواهد بود. مستمری هر گز با موجب مخلوط نخواهد شد.

در باب ترتیب وزارتخانه ها

به جهت ترتیب هر يك از این نه وزارتخانه، يك قاعده جداگانه وضع خواهد شد.

چون وضع این قواعد موقوف به مشورت وزراء است باید اول مشورت وزراء را برقرار کرد، روح دربار اعظم همین مجلس مشورت وزراء است. هر وقت مجلس وزراء موافق این اصولی که وضع شده قرار یافت دربار اعظم نیز برقرار شده است.

این اساس اصلی هر گاه درست منتظم بشود، سایر امور دولت بالطبع به تدریج انتظام خواهد یافت.

چیزی که حال بر ما واجب است این است، که این اصول موضوعه را که هیئت اجتماع آنرا دربار اعظم می گوئیم، درست و محکم نگاه بداریم و آنهم موقوف به عزم همایون شاهنشاهی است که اطاعت و محافظت این اصول را بر عهده جمیع وزراء مؤکداً واجب بسازد.

صدراعظم باید مسئول کل باشد در حضور مبارک همایونی و جمیع وزراء در شعبات سپرده به خودشان مسئولند در نزد صدراعظم. واسطه مرادوات امور دولت در خاکپای مبارک شخص صدراعظم است. به این معنی که سایر وزراء مطالب و مستدعیات و راپورت کارهای وزارتخانه خودشان را باید به صدراعظم اظهار نمایند و صدراعظم امورات لازمه را به خاکپای مبارک عرضه داشته، تحصیل جواب نموده، به هر يك از وزراء که تعلق دارد مکتوباً اخبار نماید.

این است قاعده هیئت وزراء که به اصطلاح فرنگی ها کابینه می نامند. حالا رد یا قبول کل یا بعضی از فقرات معروضه موقوف به رأی صواب نمای سرکار

اقدس همایون شاهنشاهی ، ازواحنای فداه است .

الامر الاقدس الاعلی مطاع - معروضه دوازدهم شهر شعبان المعظم ۱۲۸۹  
(صدراعظم)

\*\*\*

آقا شیخ عطاءالله پسر جناب بحر العلوم کرمانی نقل کرد که روزی وارد شدم بر ظل السلطان در حالتی که شیخ الممالک قمی و مجد الاسلام کرمانی ، در نزد او بودند . مذاکره از مرحوم سپهسالار به میان آمد ظل السلطان گفت من با میرزا حسین خان سپهسالار خوب نبودم و در تاریخ مسعودی او را به بدی یاد نموده‌ام لکن پیش بینی و مال اندیشی سپهسالار باعث شد که من او را بعد از این به نیکی و زیرکی معرفی کنم ، چه پس از معزولی او روزی که عازم بر مسافرت به خراسان بود بدیدن او رفتم مشغول به نماز بود من با عمه خود صحبت می‌داشتم و آنها را از جهت بی لطفی شاه بابایم تسلیم می‌دادم که میرزا حسین خان از نماز فارغ شد و رو کرد به عمه من و گفت: برادر تو خانه و عمارت مرا از دستم گرفت و من امیدوارم که روزی آید و همین خانه و عمارت من پارلمان و مکان جلوس مبعوثین گردد ، که همان پارلمان ریشه استبداد قاجاریه را از بیخ بر کند . و این گفتار میرزا حسین خان همیشه در تذکار و خاطر من بود ، تا این که خانه او را دیدم که مجلس مبعوثین و محل اجتماع و کلاء ملت گردید .

بعضی دیگر از موثقین نقل کنند که: کراراً از او شنیده بودند، که من این عمارت و مدرسه را بنا می‌کنم که شاید وقتی و کلاء ملت در آن جلوس نمایند. حاج میرزا حسین خان مرد و لکن نام او بواسطه این عمارت مقدس و مدرسه مقرر نس باقی ماند.

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق ثبت است بر جریده عالم دوام ما خلاصه، مرحوم حاج میرزا حسین خان سپهسالار از کار خلع و به حکومت خراسان برقرار گردید . پس از يك سال حکومت و تمام شدن مقبره او به مرض مفاجاة در گذشت و یا آن که به امر ناصرالدین شاه او را معدوم نمودند . در اواخر زندگانی خود اصرار و عجله زیادی داشت در اتمام و مرمت شدن مقبره اش، همان روزی که تعمیر مقبره او در دارالسیاده ارض اقدس به آخر رسید در گذشت .

ناصرالدین شاه در ماده تاریخ او رباعی انشاء کرده است که حروف مصرع آخر را که جمع کنند ۱۲۹۸ خواهد شد و آن این است :

سپهسالار صد حیف از جهان رفت	چه تیری کو نیاید ، از کمان رفت
پی تاریخ فوتش گفت ناصر	سپهسالار صد حیف از جهان رفت

## فصل

### در حالات میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه

مرحوم میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه را بعض از معاصرین در زمره اشخاص بزرگ شمرده‌اند. ما هم تبعیت نموده ( صرفیین چنان کردند ما هم چنین می‌کنیم ) بلکه چند سطر هم علاوه نموده معلومات خود را ضمیمه آن می‌کنیم چنین می‌نویسد :

مرحوم میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه، نسب به خواجه عبدالله انصاری معروف می‌رساند. در سال ۱۲۳۳ هجری متولد شد. بعد از فرا گرفتن علوم ادبیات را به‌طور اکمال در سن شانزده سالگی، در جزو اداره حکومتی تبریز مستخدم شد. پس از آن در جزو کارگذاری مهام خارجه آذربایجان در آمد پس از آن با امیرنظام به طهران آمد و مشغول تحریرات و اسرار اداره رسائل شد. در شصت و پنج نیابت وزارت خارجه را نایل در آن سال به شغل دبیر مهمی از وزارت خارجه منصوب در شصت و هفت که جوهر ذاتیش مشهود اولیای دولت شد به لقب مؤتمن‌الملک و وزارت امور خارجه سر بلند گردید. خدمات بزرگ به دولت ایران نموده و حدود سفراء را معین نمود و در مجلس فراماسنری سر سپرد و از جمله خدماتش به عالم تمدن یکی این بود، که ناصرالدین‌شاه می‌خواست آن اشخاص را صدمه بزند و به قتل برساند مانع شد. پس از چندی از وزارت خارجه معزول و در نود به منصب تولیت آستانه مقدسه رضویه سر بلند گردید. آثار خوب به جای گذاشته و در نود و هشت احضار به طهران و دوباره به شغل وزارت خارجه خرسند شد و در هزار و سیصد هجری رحلت کرده‌است رحمه الله علیه.

از جمله آثارش سه جلد قانون ناصری است که در کتابخانه دولتی می‌باشد، کتاب گلستان شیخ سعدی را عربی نموده. خطوط آن مرحوم دست به دست می‌رود در فن سیاسی و حقوق بین ملل یگانه عصر خود بود. انتهای .

اگر چه میرزاسعیدخان بانی و مسبب تألیف قانون ناصری بود لکن مؤلف و جمع کننده قانون ناصری مرحوم آقاشیخ علی شریعتمدار بود ، که هم آن مرحوم تفنگ ته پر را در ایران اختراع کرد و نیز ساعت معروف را مخترع بود و ما در این مقام از برای شرح حالات آن مرحوم فصلی علیحده ذکر می کنیم چه آن مرحوم را حقی بزرگ بر من بنده ثابت است و در این مقام همین قدر گوئیم مرحوم میرزاسعیدخان به ناصرالدین شاه گفت: سلاطین صفویه که ترقی و دوامی کردند نبود مگر باتفاق و اتحاد با ملت و عمل کردن به قانون ، شاه اگر اذن دهد یکی از علماء بزرگ را متکفل شویم مخارج و تهیه اسباب او را ، تا قانونی بنویسد که تکلیف افراد مسلمین را حاوی باشد، از شاه و رعیت حاکم و محکوم و غیره . ناصرالدین شاه گفت: بسیار خوب چه بهتر از این. آنوقت مرحوم میرزا سعیدخان آن مرحوم را احضار کرده و قانون ناصری را تألیف نمود هنوز تمام نشده که میرزاسعیدخان بدرود زندگانی را گفت و خائنین دولت مانع شدند از اجراء قانون والیوم آن کتاب در کتابخانه دولتی موجود است و ما متعقب براین فصل قدری از حالات مرحوم آقاشیخ علی را در فصلی علیحده می نویسیم و به طور فهرست ذکری از کارهای آن مرحوم می نمائیم و آن این است :



## فصل

### در حالات آقا شیخ علی مؤلف قانون ناصری و مخترع تفنگ ته پر

مرحوم مغفور مبرور، آقا شیخ علی بن الحاج مولی محمد جعفر الاسترآبادی، اعلی الله مقامه در سنه هزار و دو بیست و چهل و دو در بیست و دوم ماه شعبان در قزوین متولد شد. انعقاد نطفه او در زمان رفتن مرحوم والدش به جنگ روس بود و او را ملقب به لقب سیف الدین، که اسم جدش بود نمودند. خاقان مغفور اظهار میل و شفقت نسبت به او بسیار می نمود حتی آن که یکی از دخترهای خود را مخطوبه ایشان فرموده بود.

در حدت ذهن و هوش به مرتبه ای بود که در سن دوازده سالگی بعضی از مصنفات در علم عربیت از ایشان بروز کرده، در سن بیست سالگی پدرش فوت نمود و در این مدت خدمت آن مرحوم تلمذ می نمود و مکرر در حق ایشان می فرمود که: شیخ علی مجتهد یا قریب الاجتهاد است. بعد از فوت پدرش ریاست مسندی که امروز بین آقا زاده ها معمول است برایش مهیا و حاضر بود، چه هم نوکر داشت و هم محرر و هم موقوفه زیاد و هم خانه پدری که ملجأ و مرجع دولت و ملت بود. کراراً محمد شاه آمد به خانه مرحوم حاج ملا محمد جعفر و آن مرحوم در اندرونی مشغول مطالعه بود و شاه در بیرونی می نشست تا آقا از اندرون خارج می شد. با این ریاست موروثی آماده، مرحوم آقا شیخ علی پشت پا به آن زده و مشرف شد به عتبات عالیات و در حوزه درس صاحب جواهر الکلام وارد شد تا فارغ التحصیل گردید و اجازه مبسوطی از آن مرحوم و بعض دیگر از علماء آن عصر داشت و بعد از فوت مرحوم صاحب جواهر الکلام زمانی در حوزه درس مرحوم حاج شیخ مرتضی حاضر می شد، تا در سنه ۱۲۷۲ نیز از آن مرحوم مجاز شده و به طهران معاودت نمود. از آنجائی که اغلب اوقات مشغول تصنیف و تألیف بود حتی آن که قرب هشناد

مجلد از مصنفات و مؤلفات آن مرحوم فعلا در دست است . با مردم کمتر مراوده می کردند و با اولیاء دولت و ابناء سلطنت آمد و شدی نداشت و چون در آن دوره امر ریاست و سهولت معیشت گویا منحصر به مراوده بود ، لهذا در کمال انزوا و عسرت گذران می فرمود و به جزئی مستمری که از دیوان برایش مقرر بود گذران می کرد .

تا آنکه جمعیت و عیال زیاد شد به خیال کسب افتاد اختراع تفنگ ته پر و ساعتی که به اسم شب کوك بود کرد ، که هر کس آن اسم را بداند بی خطر بگذرد و الا به چنگ ساعت گرفتار شود . آن ساعت را در قریه دزاشیب شمیران ساخت که همه رجال دولت مشاهده کردند ، تفنگ ته پر را وقتی که داد به ناصرالدین شاه ، پادشاه اول ملتفت نشد ، خود آن مرحوم گرفت و فشنگ را گذارد و خالی کرد ، پادشاه از خوشحالی از جای برخاسته و گفت این آقا از ابوعلی سینا گذرانیده است . ناصرالدین شاه تفنگ را گرفته و به خارجه فرستاد . پس از يك سال دو تفنگ مثل آن از خارجه آوردند . ناصرالدین شاه یکی را برای آن مرحوم فرستاد که الحال نزد فرزند ارجمند آن مرحوم جناب آقا شیخ محمد رضای شریعتمدار موجود است ، چشم آن مرحوم که به تفنگ افتاد دنیا در نظرش تیره و تار شد و از روی تأسف و تحسر دست بر دست زد و به گریه افتاد ، که ای وای من خواستم خدمتی به اسلام کنم حالا معلوم شد چوب به دست دشمن دادم . ناصرالدین شاه ملتفت شد که بد کرده است ، در مقام اعتذار بر آمد . آن مرحوم گفت می توانم کالسکه ای اختراع کنم که او را کوك کنند يك فرسخ راه را طی کند ، آن وقت چند دقیقه بایستد از چهار طرف درهای آن باز شود از هر طرفی چند گلوله توپ خالی شود ، آن وقت درهای آن بسته شود و به مکان خود برگردد ، لکن اظهار این صنعت وقتی خواهد بود که پادشاه تهیه قشون خود را دیده و متقبل شود که با یکی از دول دشمن جنگ کند ، لااقل شهرهای ایران را پس بگیرد . ناصرالدین شاه گفت ما جز با رعیت خود دیگر با کسی جنگ نداریم و به اندازه آنها هم توپ داریم . لذا دماغ آن مرحوم سوخته و رفت در مازندران و در آنجا مشغول رعیتی و زراعت شد و در خیال بود که بعضی اسبابها و آلات برای زراعت اختراع کند که مرحوم میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه شاه را به خیال قانون انداخت چنان که سابقاً ذکر شد و به شاه عرض کرد که ترقی سلاطین صفویه برای این بود که با ملت همراه بودند ، اگر پادشاه با علماء متفق شود و قانونی از آنها بخواهد که اهالی ایران از آن قانون تخطی ننمایند ، هر آینه سلطنت و مملکت ترقی فوق العاده می کند . محسنات این امر را مرحوم وزیر به شاه رسانید تا شاه کمال اشتیاق را حاصل نمود و امر نمود که البته بزودی باید يك عالم با علم و عمل و صاحب هوش و فراست قانونی در اسلام بنویسد که تمام بلاد از روی آن عمل نمایند . وزیر به عرض رسانید که چنین کسی که اعلیحضرت می خواهید امروز آقا شیخ علی است که

مازندران رفته و خیال توقف در آن سامان را دارد. باری به اصرار و امر شاه آن مرحوم را آوردند به طهران و در نزدیکی خانه وزیر، خانه و مایحتاجی فراهم کردند. کتابی در قانون اسلام از عبادات و سیاسیات و عادات و معاملات جمع کردند، حتی تکالیف جمیع اصناف و طبقات خلایق را، از نوکر و سرباز و رئیس و سلطان و حکام و قشون نوشتند که در این اثناء مرحوم میرزا سعیدخان به رحمت ایزدی پیوست. پادشاه مطالبه کتاب را کرد بعد از ملاحظه امر به طبع و اجرای آن فرمود و پسر وزیر را مأمور این کار کرد که امین السلطان به شاه رسانید این کتاب استقلال دولت و سلطنت را منافی است و امر به دست ملت می افتد دیگر پادشاه تصرف در امور نمی تواند بکند مگر مواجبه بگیرد و شکاری بکند سلطنت قاهره که ودیعه الهی است و نعمت خدادادی است و دست رنج اجدادی است از میان خواهد رفت. به این جهت ناصرالدین شاه خائف شد و آن کتاب را در کتابخانه دولتی ضبط کردند و الی الان موجود است. بعد از مدتی باز ناصرالدین شاه پیغام داد برای آقا شیخ علی که آن کتاب را به آخر برسانید. مرحوم آقا شیخ علی جواب داد آن که کتاب را مؤسس بود وزیر بود که مرحوم شد مرا دیگر آن توانائی نیست.

باری آقا شیخ علی دریائی بود از علم و هنر، نگارنده در سال آخر عمر ایشان گاهی خدمت آن مرحوم می رسیدم و بعضی اشتباهات را از ایشان پرسیده پس از قدری تأمل آن را حل می فرمود. از نصایح آن مرحوم به این بنده یکی این بود که هیچ وقت در فضولات عیش نسبه و قرض مکن مثلاً اگر استطاعت داری قلیان بکش، چای صرف کن پلاو بخور و به مردم بده اما اگر نداری قرض و نسبه مکن بلکه به اصول زندگانی قناعت کن. خلاصه آن مرحوم در سال ۱۳۱۸ بدرود زندگانی فرمود.

در زمانی که آقا جمال بروجردی بایی آمد به طهران و از طرف دولت مجلسی رسمی تشکیل یافت که علماء با آقا جمال مباحثه کنند، از مرحوم آقا شیخ علی خواستند که کسی را معین فرماید تا با آقا جمال مباحثه نماید. آن مرحوم برادر کهنتر خود آقا شیخ محمد حسن شریعتمدار را انتخاب نمود، مرحوم شیخ محمد حسن شریعتمدار با حضور چند نفر از علماء طهران در آن مجلس حاضر شده و مذاکره آن مجلس به مسئله هر و بر اختتام یافت، فیهت الذی کفر. باری از مخترعات آن مرحوم تفنگ ته پر و ساعت دزد بگیر و کالسکه خودرو جنگی و قبله نمای معروف که هم قطب و قبله را نشان می داد و هم ظهر و درجات را معین می نمود و هم خواص دیگر داشت.

دیگر تختی بود که وصیت کرد روی همان تخت او را غسل دهند، این تخت هم تخت خواب و هم درشکه خانگی و هم ذخیره و صندوق و هم محل مأکول و مشروب و هم در گرما و سرما آدمی را حفظ می نمود. دیگر آن که مدعی شد اگر از او همراهی کنند اسبابی اختراع کند که آب تهران را به کوه توجال برساند و یخ آن را به شهر طهران

بیاورد ، بعضی به خیال افتادند که ایشان را ببرند به خارجه از ترس آن که شاید از لابدی راضی شود آن وقت مخترعات ایشان به دست خارجه افتد روانه عتبات عالیات شد . در آنجا باز محرك ایشان شدند و پولی هم به قدر ششصد تومان به ایشان دادند که بروند به اسلامبول ، وعده دادند که بیایند طهران و از طهران بروند . پس از آنکه آمدند به طهران مرض و یا تمارض مانع ایشان گردید و به حال فقر و پریشانی از دنیا رحلت فرمود و راضی نشد که اعمالش به دست خارجه افتد .

گویند ناصرالدین شاه پس از آنکه ساعت معروف ونمونه کالسکه را دید برای این که دماغ آن مرحوم را بسوزاند گفت حیف صد حیف که فکر شما در مقام صنعت صرف شود شما باید این هوش خداداده را مصروف دین و علم . مذهب بفرمائید .

از آن مرحوم شنیدم که گفت: به ناصرالدین شاه گفتم اگر مخارج يك مدرسه را بدهید من يك مدرسه تشکیل می دهم که در هر اطایقی از آن مدرسه يك علم صنعتی تدریس شود و پس از زمانی قهراً صنایع ایران در تحت علمیت خواهد آمد . و نظر آن مرحوم به مدرسه دارالفنون بوده ، ولی ناصرالدین شاه چون دید این مدرسه اگر منعقد گردد اصلاح اهالی ایران را منتج خواهد گردید ، لذا جواب داد حیف است که فکر شما در جزئیات خراب شود . به هر جهت دماغ آن مرحوم سوخت چنان که دماغ دیگران سوخته گردید رحمة الله علیه .

## فصل

### در حالات الكفاة احمى الحماة بیدار کنندۀ ایرانیان

#### مرحوم میرزا ملکم خان

ادیب کامل و اریب فاضل جامع محاسن بیان و معانی بیت العتیق دانش و بینش را بانی میرزا ملکم خان اصفهانی، شرح خدمات لایقات آن مرحوم در جنبش خفنگان و بیداری ایرانیان دفتری علیحده را درخور است. می توان گفت اول کسی است که تخم قانون در این سرزمین کاشت چنان که میرزا ملکم خان قانونی معروف گشت.

این شخص نجیب در سال ۱۲۴۹ هجری در اصفهان متولد شده، پدرش میرزایعقوب خان، ارمنی بود، مسلمان شد. اسباب تحصیل پسرش ملکم را از همان طفولیت به خوبی فراهم نمود. علوم مقدمات را به مراقبت و شوقی تمام دو سه سال تحصیل نموده در سن ده سالگی به پاریس رفته و درمدارس پاریس به تحصیل انواع علوم و تعلم فنون علوم پرداخته به یمن استعداد در علوم ریاضی و حقوق و فنون ادبیه و روابط و تنظیمات دول ماهر و ممتحن و مورد تحسین و تمجید علماء و اساتید فن گردیده وقتی مراجعت به ایران نمود به شرف مترجمی مخصوص حضور همایونی نایل و در اندک زمانی طرف اعتماد دربار ایران و دخیل مسائل مهمۀ دولتی شد، و در سفارت مرحوم فرخ خان امین الدوله، به سمت مستشاری مأمور فرنگستان گردیده و با عموم دول فرنگ و امریکا از طرف دولت علیه عهدنامۀ دوستی و تجارتی بسته، در سنۀ ۱۲۷۶ وقتی که بدربار ایران معاودت نمود، محرم و محل اعتماد اولیای دولت علیه و مؤسس بعضی قواعد جدیده و رسوم مفیده شد.

اغلب از صنایع و بدایع عصر جدید را از فرنگستان به ایران او جلب نمود به خصوص تلگراف را که او در این مملکت دایر نمود، در قواعد تنظیمات دولت کتابچه های متعدد

نوشت ، در امور وزارت خارجه رسم تحریر را به اسلوبی تازه در آورد . پس از چندی اقامت و تقلد خدمات در دربار ایران به سمت سفارت و کارپردازی مأمور مصر شد ، تا زمان صدارت مرحوم میرزا حسین خان مشیرالدوله احضار به دربار و به مستشاری صدارت عظمی منصوب و در جلایل امور ملك و معظمتا مهام دولت دخیل و مشاور و هنگام مسافرت ناصرالدین شاه به فرنگستان که مبادی سال ۱۲۹۰ بود به سفارت فوق العاده مأمور دربار دول اروپ گردید . بعد از مراجعت شاه به ایران سمت سفیر و وزیر مختاری مأمور به اقامت در دربار لندن و وینه و برلن شد . و در سفر ثانی ناصرالدین شاه به فرنگستان جنابش به سمت وکالت مختاری دولت علیه که اعظم مناصب دولتی است ، مأمور کنگره برلن گردیده در محل توقیر کامل و به اجرای مقصود دولت علیه بر وجه اکمل موفق و نایل آمد ، و چون خوب از عهده مأموریت خود برآمد به منصب جلیل سفارت کبری و رتبه والای پرنسی و خطاب نبیل جناب اشرف ، که مرادف با آلتسی است فایز و مفتخر گردید .

ظل السلطان در تاریخ مسعودی خود گوید :

میرزا ملک خان ، پسر میرزایعقوب خان معلم زبان فرانسه من است ، که ارمنی بوده و مسلمان شده ، و نیز گوید این شخص از نجبای ایران است ، خانواده ملکها در ایران مشهور و معروف هستند . این شخص فیلسوف و معلم اول است ، خالی از اغراق به عقیده من مثل ارسطاطالیس و افلاطون است . بلکه از علوماتی که امروز هست و آن روز نبوده در هر دوهزار سه هزار سال قبل بر آنها برتری دارد . بسیار با کمال در چندین زبان خارجه معلم است حقیقه مثل زبان فرانسه و انگلیس و غیره و قوه نطاقی او را کمتر کسی دارد و اگر هم دارا باشد بر او برتری ندارند .

در تمام عمر به وطن عزیزش و به پادشاهش جز پاکبازی و خدمت و حق گوئی و حق شناسی کاری نکرد لکن چون دنیا همیشه با پاکان و نیکان بر خلاف است الخ .

در فضل آن مرحوم شبهه نیست و حرفی است که جملگی برآنند . لکن فضیلت دادن شاهزاده مزبور او را بر افلاطون و ارسطو خالی از اغراق و اطراء نیست و برتری دادن او را بر همه معاصرین نیز از محسنات شعری است .

چیزی که ما را وادار می کند به مدح او ، فقط سبقت اوست در انتشار لفظ قانون و جد و جهد او ، و آثار او از مکتوبات و مرابهای او و از سعادت او بود که نمود دید مقصود خود را و دروید کشته خویش را .

در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه مشارالیه مجلسی در طهران تشکیل داد و نام آن را فراموش خانه نهاد . خواست به توسط این مجلس اتحاد کاملی بین ارباب حل و عقد

اندازد و نفاقی را که میان ملت و دولت و بین درباریان بود مرتفع سازد . بلکه به این بهانه شروع در اصلاحات نماید لکن افسوس که خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود . منافقین درباری و دشمنان ترقی او را بدخواه دولت قلم داده ، مجلس و فراموشخانه اش را به طاق نسیان و عدم گذاردند . اگر چه بر بعضی امر مشتبه است که می گویند : میرزا ملکم خان خواست مجمع فراماسون را تشکیل دهد ، لکن دانشمندان و خرده بینان به خوبی می دانند که مقصود ملکم خان تشکیل مجلسی بود موسوم به فراموشخانه ، نه مجمع فراماسون ، چه افتتاح فراماسون در شهری یا مملکتی منوط و بسته به اجتماع عده ای از اعضاء و صاحبان مناصب عالییه مجلس عالی است و در آن زمان در طهران بلکه در ایران آن عده معهود موجود نبود و شرایط افتتاحش معدوم و نیز مقصودش از تأسیس فراموشخانه فقط اتحاد ایرانیان بلکه در باریان ایران بود و معلوم است که مقاصد اجزاء فراماسون راجع به اتحاد نوع بشر و انجمن انسانیت است .

در تاریخ مسعودی نوشته است : این میرزا ملکم خان مترجم و جزو اعظم و نایب اول و مستشار فرخ خان امین الدوله بود . در سفر سفارت کبرای پاریس خدمات بزرگ در بستن عهدنامه میان دولت ایران و انگلیس کرد . در مراجعت از برای این که شاید این تخم نفاق و شقاق که در ایران روئیده و به قسمی ریشه دوانیده که ریشه خانواده چهار هزار ساله را کنده از میان بردارد ، مجلس فراموشخانه قرار داد که شاید مردم برادر و برابر و خیر خواه یک دیگر بشوند بیچاره ندانست که :

بدبخت اگر مسجد آذینه (۱) بسازد یا سقف فرود آید و یا قبله کج آید .  
ایرانی های مبغض بدبخت حقیقی این بیچاره پاکباز را بکشتن دادند . خدا نخواست نوعی به اعلیحضرت پادشاه خدمات و پاکبازی او را خیانت قلم دادند که مجبوراً وطن عزیزش را که واقعاً بسیار دوست می داشت و ولینعمت تاجدارش را زیادتز از وطنش می خواست ترک داد و وداع گفته به غربت رفت . انتهى .

از علم سیمیا و شعبده بی اطلاع نبود ، یکی از دوستانش گفت : میرزا ملکم خان ، ناصرالدین شاه را که طفلی بود مایل به این بازیها دید ، خواست او را مشغول سازد به این امور عجیبه و غریبه و ضمناً مقاصد خود را اجراء دارد ، که دست طبیعت به سینه او زد و او را به ممالک بعیده انداخت .

میرزا ملکم خان زمانی که در طهران بود از مرحوم آقا سید صادق طباطبائی وقت ملاقات خواست و آن مرحوم وقت نمی داد و به مسامحه می گذرانید و شاید ملاقات و مجالست میرزا

(۱) معروف آذینه با دال است و این غلط مشهور است چه مسجد جمعه غلط است و مسجد جامع است جز آنکه آذینه با ذال خوانده شود یعنی محکم و مرتفع بعضی هم آگینه با کاف فارسی خوانده اند .

ملکم خان را بر خود حرام می دانست .

تا این که در روزی که مرحوم آقاسیدصادق به شمیرانات رفتند در دربند به خانه آقاسیدعلی دربندی ورود فرموده بود . پیشخدمت خبر داد که میرزاملکم خان حاضر و ربع ساعت وقت برای ملاقات حضرت آقا می خواهد ، در این هنگام خود میرزا ملکم خان در روی مهتابی در مقابل حضرتش دیده شد که حضرت آقا از پذیرائی ناگزیر گردیده ، مشارالیه با حضرت حجة الاسلامی خلوت نمود و در را به روی اغیار بستند . ربع ساعت وقت منجر به پنج شش ساعت گردید . در این اثناء کراراً میرزاملکم خان عازم رفتن می شد و حضرت آقا او را مانع می گردید . مذاکرات آن دو را کسی ندانست لکن از آن روز حالات حجة الاسلام طهران به کلی تغییر نموده و در راه و مقصود میرزاملکم خان هم خود را داد و هم پسرش را . از این رو گویند مرحوم آقاسیدصادق و خلف عالی مقامش آقامیرزاسیدمحمد را نسبتی بود به فراماسون . چنانچه از حالات و اقدامات حضرت آقای آقامیرزاسیدمحمد طباطبائی می توان استنباط نمود که این رئیس بزرگ اسلام را چه مسلکی و چه مقصودی در نظر است .

باری میرزا ملکم خان از خوب راهی وارد شد و منظور خود را بر وجه اتم و اکمل جاری ساخت چه منقلب کردن رئیس اسلام را با رسیدن به مقصود توأم دید و آن مقدمات را نتیجه این است که مشهود می گردد .

ودیعۀ میرزاملکم خان از مرحوم آقاسیدصادق به ارث رسید به جناب آقامیرزاسیدمحمد و از ایشان به جناب آقا میرزاحمدصادق مدیر روزنامه مجلس . چنانکه در شرح حالات جناب آقامیرزاحمدصادق ذکر خواهد شد . میرزاملکم خان در خیال بود چند نفر از علماء و رؤسای ملت را هم منقلب نماید دیگر وقت و دشمن فرصت نداد و به همان يك نفر قناعت نمود . در وقتی که ملکم خان در پای تخت ایتالیا مقیم بود پدرش میرزایعقوب خان در اسلامبول بدرود زندگانی گفت . او را در مقبره اراهنه دفن کردند پس از اطلاع میرزاملکم خان از فوت پدر به اسلامبول رفته و نبش قبر پدرش را کرده ، او را به مقبره مسلمانان نقل داد .

یکی از معاصرین چنین نوشته است : مقام پرنس ملکم خان در ایران همان مقام ولتر و ژان ژاک و لرد ویکتور هوگو است در ملت فرانسه و همان قسم که ملت فرانسه به آن دانشمندان افتخار دارد ملت ایران هم به این یگانه دانشمند می نازد و شاهد مدعای ما همان کلمات حکیمانه او است که از او به یادگار مانده است و فرضاً بعد از این هم هزار نفر امثال او در وطن عزیز ما پیدا شود ، باز به مقتضای الفضل للمتقدم فضیلت اولیت او را ثابت است . چرا که در وقتی ساز تمدن آغاز نمود که از هزار نفر يك نفر به این مراتب آشنا نبود و کلمات او اثری شایان در قلوب ایرانیان نمود و تا همین اواخر با ضعف مزاج و غلبه شیخوخیت از انجام مأموریت خود از خدمت به عالم تربیت و تشبیه



مبانی آدمیت خودداری نکرد و مرد در حالتی که نام گرامی او تا ابد زنده و آثارش تا قیامت پاینده است و ثبت است بر جریده عالم دوام او . روزنامه قانون و سایر نوشتجات میرزاملکم خان اقوی شاهدهی است بر فضل و دانش و وطن دوستی و ملت پرستی او . در سال ۱۳۲۶ در رم پایتخت ایتالیا پس از آن که وصیت نمود که مرا بر حسب آئین مسلمانان کفن و دفن کنید ، بدرود زندگانی گفت و از این دارفانی به دار باقی شتافت، رحمة الله علیه .

نام نیکو گر بماند ز آدمی      به کزو ماند سرای زرنگار

یک پسر ، مسمی به فریدون و سه دختر از او به جا ماند . پسرش جوانی دانشمند و از ارث پدر بی بهره نیست ، لکن اولاد روحانی آن مرحوم در ایران متعددند . نوشتجات میرزاملکم خان لاتعدولاتحصی است چون اکثر آنها طبع شده است لذا ما از درج آنها در این موقع صرف نظر نمودیم .

روزنامه شرف در نمره ۴۶ مورخه ۱۳۰۳ می نویسد : جناب اشرف پرنس میرزا ملکم خان ناظم الدوله سفیر کبیر دولت علیه ایران مقیم دربار دولت فخریه انگلیس . و از این القاب مستفاد می شود که در بیست و شش سال قبل از این میرزاملکم خان دارای مقامی بس عالی بوده و خدماتش منظور دولت بوده است .

شمس‌الکفاة بدرالنفقات بیدار کننده ایرانیان

## مرحوم حاجی میرزا علی خان امین الدوله

که دولت ایران را رکنی رکین و ملت را سرپرستی بزرگ بود

در سنه ۱۲۶۰ در طهران متولد شده ، پدرش مرحوم میرزا محمدخان مجدالملک ، از خانواده‌های نجیب قدیم ایران که همیشه در خدمت دولت بوده‌اند .

در مبادی عمر به قدر میسور تحصیلات معمولی و متداولی مملکت را نموده، به‌علاوه به واسطه فرط میل ترقی و تمدن امروزی به تحصیل زبان فرانسه و معلومات عصر جدید پرداخت . از نوشتجات حکما و ادبا و فلاسفه آن سرزمین حظ وافی و توشه کامل برداشت . این آدم در سلیقه و تتبع در دوره خویش مقدم همه بوده، وضع رفتارش خیلی سالم و با متانت و اغلب معایب و ایراداتی که در همگان خویش می‌دید به طور کنایه ادا می‌نمود . در وقت مجاوره اغلب متبسم و به قدری خوش مشرب بود که اگر روزهای متمادی کسی با وی جلیس و انیس بودی خستگی و کسالت احساس نمی‌نمودی . این مرد دانشور به قوت قلم و رشاق کلام ممتاز و معروف و صاحب رسایل عدیده در مسائل پلتیک و سیاست است . منجمله رساله مجدیه که در آن وضع مملکت ایران را در مستقبل شرح می‌دهد و فی‌الحقیقه آنچه در این چند رساله مشهود می‌گردد همه را پیش‌بینی و پیشگوئی نموده‌است، با عباراتی شیرین و بیاناتی مطبوع و دلکش که خواننده و شنونده را به وجد می‌آورد . گویند تألیف کتاب حاج بابا را آن مرحوم باعث شد ، به هر جهت در بین ارباب ترسل و انشاء و صاحبان قلم مرتبه‌ای بلند و مقامی ارجمند دارد . در مبادی عمر که بدایت عهد ناصرالدین‌شاه بود به اقتضای لیاقت فطری و وفور عقل و هوش طبیعی و دانش کسبی که سرآمد مقامات عالیه انسانی است سزاوار عنایت و درخور الطاف مخصوصه خسروانی آمده سالها در خلوت خاص سلطنت مشغول خدمت و منشی مخصوص حضور همایونی بود و ضمناً از سلك و سلیقه و سرائر مکنونات خاطر خطیر پادشاهی و اسرار ملکی و سیاسی و مصالح مملکت خیرت و بصیرتی

به‌سزا حاصل نمود و اکثر ایام تا ساعت پنج و شش از شب در خلوت همایونی بسر می‌برد. در سال ۱۲۹۰ حسب الاستحقاق به لقب امین‌الملکی و منصب وزارت رسائل نایل شد. اداره پست که از بدو تشکیل دولت ایران، جز زمان امیرنظام هیچگاه مرتب و منظم نبود و اکثر موجب تحمیلات بر رعایا و اهالی قری و دهات وسط راه می‌شد در همان اوقات به عهده کفایت و کردانی معظم‌له مفوض و واگذار شد. در اندک مدتی از یمن همت و حسن سیاست او چون اداره پست یکی از ممالک فرنگ مرتب و منظم و یکی از ادارات بزرگ دولتی محسوب شد خود و دولت را به منافع بسیار رسانید و رعایا را از جور و تعدی آسوده نمود. تجار را که بدون پست، تجارتشان بی‌رونق بود رونق بخشود و وسیله آگاهی و اطلاع را فراهم نمود.

این بنده نگارنده دو امر راجع به پستخانه را از آن مرحوم دید که دیگر در خواب هم نخواهم دید: یکی آن که پست کرمان به طهران و از طهران به کرمان هفت الی هشت روز می‌رسید، کاغذی یا امانتی که از کرمان به طهران می‌فرستادند پانزده روزه جوابش می‌رسید. بعد از آن زمان هشت روز به بیست روز و پانزده روز به چهل و پنجاه روز رسید و الی اکنون همین‌طور است.

دیگر آن که اشخاصی که در پستخانه موظف بودند و مواجبی داشتند پس از مردن آنها به ورثه او می‌دادند و قطع نمی‌کردند و اگر وارثی قابل داشت به جای موروث برقرار می‌فرمودند و روز بروز دخل پستخانه زیادتیر و دولت را از این راه فایده معتدبه حاصل می‌گشت.

در سال هزار و دو بیست و نود و پنج ۱۲۹۵ «ویکتور امانوئل» پادشاه ایتالیا وفات نمود و اعلیحضرت «هومبرت» به جای پدر بر سریر سلطنت جلوس نمود. آن مرحوم از طرف دولت ایران به سمت سفارت مخصوص برای ابلاغ تعزیت از فوت ویکتور امانوئل و تهنیت جلوس هومبرت مأمور دربار ایتالیا گردیده، این خدمت عمده را چنانکه باید و شاید انجام داد پس از مراجعت، زیاده مورد اشفاق و الطاف ناصرالدین شاه شد. اداره دارالشورای دولتی و وساطت تبلیغ او امر سلطنت به مجلس شوری نیز به عهده امانت و لیاقت او مفوض آمد. وزارت وظایف و اوقاف ممالک محروسه نیز در سال هزار و دو بیست و نود و هفت ۱۲۹۷ ارثاً و استحقاقاً ضمیمه سایر مشاغل و اعمال او گردید.

در سال هزار و دو بیست و نود و نه ۱۲۹۹ که مراتب دانائی و کاردانا میث گوشزد خاص و عام و به اتفاق دانشمندان خبیر نمره اول سیاسی عصر خود گردید به لقب جلیل‌امین‌الدوله ملقب گردید. و یوماً فیوماً صیت و آوازه عقل و درایتش افزون شد تا آن که در سال ۱۳۰۴ به ریاست مجلس وزراء و دارالشورای کبری که اعظم مناصب دولتی بود منتخب گردید.

در اسفار ناصرالدین شاه به فرنگستان ملتزم رکاب و در دربار سلاطین و مجالس بزرگ رسمی، به خوبی و شرف پذیرفته شد و روز به روز در ترقی بود تا آن که کوکب نحوست ایرانیان از افق شزارت و تغلب طلوع کرد و روزگار بنای کج رفتاری نهاد. زمام امور جمهور به دست فرومایگان افتاد، شارلاتانی رواجی وسیع یافت، حيله و دسیسه و ایذاء مردمان بزرگ مرسوم و معمول گشت. هر کس و ناکس تکیه بر جای بوذرجمهر و خواجه نظام الملک زد، کار مملکت از نظم و ترتیب افتاد. این مرد معظم که مستقبل حال و وخامت مآل را مشاهده نمود، از امور افسرده و ملول گشته مداخله در مهام امور کمتر می فرمود و جز در مواقع لازمه چندان به دربار نمی رفت و به حال ملک و ملت افسوس می خورد. چندی بعد مسئله دخانیات و انقلاب آن ایام واقع شد که نتیجه طمع خود غرضان بود و احداث اختلاف بین ملت و دولت شد. دانست که مباشرت این گونه پست نژادان چه نتیجه خواهد داد، ناچار صبر و شکیبائی پیشه کرد و نظر به تکالیف و فرایض لازمه وطنیه از قبیل احداث راه آهن و کارخانه قندسازی و حفر چاه آرتیژان و غیره نفس را مشغولیتی خواست بدهد ولی دشمن دولت و ملت ایران به هر حيله که دانست و هر وسیله که توانست موانع فراهم نمود و این گونه کارها را که موجب ازدیاد صنایع و ثروت وطن بود مخمل گردید.

ناصرالدین شاه که از عهد وزارت حاج میرزا حسین خان سپهسالار عازم و جازم بر اجراء قوانین اساسیه بود امر نمود که معزیه کنابچه ای راجع به مواد قانون نوشته تا در موقع اجراء گذارده شود. آن مرحوم کنابچه را به وجهی مرتب نمود که دشمن و دوست بر علو مقام نویسنده و براءت و طول ید و وسعت افکار او مقرر و معترف شدند. در نزد اولیای امور و پادشاه مورد الطاف و اشفاق گردید. امر حتمی صادر شد که موادش در مقام اجرا آید. آن کس که همواره مانع ترقی وطن بود به اغراض نفسانی و خیالات شیطانی انواع افایک و اکاذیب و اقسام مکر و تزویر به کار برد تا این کار را برهم زد و بنیان این اساس مقدس را به تیشه بیداد خراب نمود.

و نیز در همان اواخر ترتیب صحیحی برای نوشتجات شرعی و عرفی و تجارتی مقرر نموده، به عرض رسانیدند دستخط شاه صادر شد که به ریاست معظم له اداره ای تشکیل یابد که مرجع نوشتجات بوده موافق دول متمدنه تمبر زده در دفاتر متعدده ثبت و ضبط شود و چنان شالوده این عمل محکم بود که معزیه الیه صریحاً فرموده بود، که اگر مطابق این قانون رفتار شود تا پنج سال دیگر مطلق دعاوی در ممالک ایران از جهت اموال و املاک موقوف و متروک خواهد شد. باز عدو عالم انسانیت سنگهای عظیم در جلو چرخ کالسکه تمدن انداخته این را هم عمانت نموده از موقع اجراء انداخت.

خلاصه اگر يك عقده و گرهی را از قلب ملت و دولت می گشود دیگری هزار گره

محکومتر می‌زد هر چه می‌گشاد آن می‌بست. دانست هر چه زحمت بکشد تمام بیهوده خواهد شد، پس بالکلیه از امور کناره‌جست. وزارت وظایف و اوقاف را به برادر والا کهر خود مجدالملک و وزارت پست را به عهده پسرش معین‌الملک تفویض نمود و بکلی از همه مشاغل دوری جست. معذالک ناصرالدین‌شاه همواره وجود آن مرحوم را مغتنم می‌شناخت و در معظمات امور صوابدیش را بر رأی دیگران مقدم و ترجیح می‌داد.

در اواسط سال پیمچی‌نیل ۱۳۱۳ به وزارت و پیشکاری آذربایجان منصوب و از عهده نظم و اداره آن مملکت به خوبی برآمد. این سفر برای او حکم تبعید را داشت چرا که امین‌السلطان مصدر امورات دولت بود و امین‌الدوله را منافی خیالات فاسد خیانت‌آمیز خود می‌دید.

باری قدوم میمونش آن صفحه را چون باد بهاری پر از گل و ریحان نمود، تا آن ایام اهالی آن سامان از تمدن و تربیت و وطن‌پرستی و ترقی و تقدم، سخنی نشنیده بودند و از این عوالم بکلی بی‌خبر بودند. در اندک مدتی بذر تمدن را کاشته چنانکه امروز وطن پرستی و تمدن‌خواهی اهالی آذربایجان ضرب‌المثل است و فتوت و جوانمردی آنها صحایف تواریخ و صفحات عالم را فرا گرفت.

در یازدهم ذی‌القعدة ۱۳۱۴ که سال دویم سلطنت مظفرالدین‌شاه بود به طهران احضار و به ریاست وزراء و بعد به وزارت اعظم و سپس در رجب ۱۳۱۵ به مسند صدارت عظمی متمکن آمد. امر اکید از طرف مظفرالدین‌شاه صادر شد که بر وفق نقشه‌جاتی که سابقاً در عهد ناصرالدین‌شاه کشیده بود به اصلاح امور ملک و ملت پردازد. نخست به جهت انتشار معارف و علوم انجمن معارف را تشکیل و مدرسه رشیدی را تأسیس فرموده دوازده هزار تومان از کیسه همت خود بدو صرف نمود و تاکنون آن مدرسه دائر است.

جراید را زیاد نمود و تأمین به صاحبان جراید داد (وماهی‌اللمحة و تغیب) به جهت اصلاح عمل گمرک که تا آن هنگام اجاره و کرایه بود چند نفر مأمور از دولت بلژیک کنترات نمود. از تغلب مستوفیان و ارباب دفتر شدیداً جلوگیری کرد. ناصرالملک را که با اطلاع از علوم جدید و قوانین دول و ملل و فنون اقتصادی و سیاسی و اداریه وحید و طاق است به وزارت مالیه انتخاب نمود. در مدتی اندک چهارصد هزار تومان وجوه تغلیبات اهالی دفتر پیدا شد. دست تعدی حکام را به واسطه مراقبت و نظارت شدید کوتاه نمود. چون اراده ازلیه هنوز به طلوع نیر اقبال ایرانیان تعلق نگرفته بود و مقدرشان بود که چندی دیگر حال ملک و ملت آشفته‌تر گردد، لذا بدخواهان ملت و دولت و دشمنان تمدن و تدین و خودپسندان با غرض و بدنفسان پر مرض که وجود این شخص معظم مانع منافع غیر مشروعه و تغلیبات و دساییشان بود از هر طرف چون شیطان مارد بنای اغوا نهادند و به حمل اکاذیب و افائک عوام و خواص ملت را برضد این اصلاحات که همه نفع

و بهره خودشان بود دعوت کردند. مهربان حضرت و اجزاء خلوت همایونی جمعی به واسطه برنیاوردن مقاصد و منویات فاسده از قبیل اضافه مواجب و انعام و تیول و غیره کینه در دل داشتند و پاره‌ای دیگر نیز فریب وعده و وعید خائن دولت و ملت و برهمزن حوزه جمعیت را خوردند. در نزد مظفرالدین‌شاه آنچه توانستند به هر اسم و هر عنوان بی‌شرمانه عرضه داشتند و از خدا و سلطان آزرم ننمودند. اغراض شخصی و هواجس نفسانی را بر ترقی دولت علیه و آسایش رعایا که هموطنان آنها بودند مقدم داشتند.

مرحوم حاج شیخ‌محسن‌خان‌مشیرالدوله به واسطه عداوتی که داشت به مظفرالدین‌شاه عرض کرد که اگر امین‌الدوله یک ماه دیگر بر مسند صدارت دائم و متمکن باشد دولت قاجاریه را منقرض خواهد نمود و این ادعا مصادف شد با رسیدن لایحه امین‌الدوله به شاه که در آن نوشته بود اول باید مواجب شاه معلوم و معین باشد، تا سایر تکالیف معلوم گردد. در این هنگام اجزاء خلوت به شاه عرض کردند که: پادشاه ایران همه وقت مواجب می‌داده است و رعایا از سفره و عطایای او منتعم بودند حال باید ملت مواجب به پادشاه بدهد و پادشاه مواجب خور ملت گردد، این نیست جز این که امین‌الدوله در خیال است استقلال سلطنت را مضمحل نماید. آن اظهار حاج‌شیخ‌محسن‌خان و این سعایت مقارن شد با ضدیت و کدورت بعضی علماء و اظهار عداوت از طرفین.

دیگر آن که مرحوم امین‌الدوله یک زمانی به مرحوم مظفرالدین‌شاه اظهار داشته بود که صلاح دولت ایران است که با دولت عثمانی متحد گردد و سلطان عثمانی را به سمت امیرالمؤمنینی و خلیفه اسلام بشناسد. این مکتون هم در ضمیر مظفرالدین‌شاه طوری دیگر جلوه کرد. ازدحام این اسباب باعث شد که امین‌خائن و خائن‌امین به قلم رفت. خلاصه امین‌الدوله از طهران به «لشت‌نشاء» که چهار فرسخی رشت است مهاجرت نمود. در این مدت اوقات خود را مشغول زراعت و تألیفات سیاسی نموده در اواخر رجب ۱۳۲۲ بدرود زندگانی گفت. از آثار باقیه این شخص ایجاد مدارس، اشاعه و تعمیم معارف است. از مرحوم ذکاء‌الملک تشویق نمود که روزنامه تربیت را یومیه طبع کند.

بیشتر توجه خیال او در امور دولت راجع به دو فقره بوده یکی تعیین خرج و دخل دولت یعنی ترتیب یک بودجه منظم که ایران را از این پریشانی و فلاکت که روز سعادت این خاک را مبدل به شب‌تار نموده برهاند و حدی برای مواجب و مقرری و مستمری بگذارد دیگر برانداختن رشوه از ادارات دولت و ترتیب عدلیه و قضات در مملکت بوده و برای نیل به این مقصد بزرگ جهت اسناد و قبالات و احکام تمبر ترتیب داده و تا اینجا رسانید که تمبرها را چاپ کرده حاضر نمودند و برای ولایات و مرکز هم اداره این کار تأسیس شد لکن درباریان از شخص سلطنت نسخ این کار را درخواست نمودند.

دیگر ترتیب پستخانه ایران بود چنانچه از پیش مرقوم افتاد.

دیگر ایجاد کارخانه قند و کبریت در کهریزک و خرازین اگرچه اساساً خیال صحیحی بود اما به واسطه راه نبودن اسباب کار و عدم اقتضای موقع و مکان، بهره و نتیجه‌ای جز ضرر عاید نشد. زمانی که اداره امور مملکت به دست او آمد شروع به اصلاحات نموده خرابی بیشتر به عمل مالیه بود. برای مردم دانا و هوشیار اقدامات او در عمل اصلاح فتح بابی گشته، طالب و خواهان اساس جدید گشته و امیدواری پیدا کرد که می‌توان برای آتیه مملکت فکری متین نمود و پایه آن را که از دیر زمانی متزلزل و دستخوش هواهای نفسانی و اغراض شخصی است روی اساس محکمی قرار داد. روشنائی ضعیفی که از زمان امیر کبیر مردم را به سوی تمدن و تجدد امروزی هدایت می‌نمود قوت گرفت و نوشتجات ملکم و پندیات سید جمال‌الدین مجدداً محرك خوبی برای بیداری عموم شد و از آن وقت کم‌کم مردم محرمانه با امین‌السلطان شروع به اعتراضات نمودند.

این آدم نکته سنج بسی چیزها که حال مردم فهمیده‌اند و پی برده‌اند در آن اوان بی‌خبری می‌دانسته، ارتباط کامل و دوستی ایشان با سید جمال‌الدین و مرحوم حاج شیخ هادی نجم‌آبادی و آقای طباطبائی سلیقه و خیالات ایشان را معرف خوبی است. قسمت اواخر دوره ناصرالدین‌شاه و تمام مدت سلطنت مظفرالدین‌شاه در دربار دولت غیر از کشمکش این شخص با امین‌السلطان و سایر درباریان خائن چیز دیگر نبوده، عداوت آنها سرهمین اختلاف مسلک و عقیده بوده است. و آنها تقلید ادارات امور دولتی یعنی عمومی را برای این می‌خواستند که دزدی و غارت نمایند، بر خلاف امین‌الدوله که صداقت و امانت و اداره و اجرای يك قانون ظلم براندازی را آرزو می‌نموده.

درباریان آن زمان تنها عیبی که از این شخص می‌گرفتند این بوده که قوه فعالیه و مجریه ندارد، بر خلاف امین‌السلطان که ولو غلط کاری را به يك نحو می‌گذرانیده، البته عقلا می‌دانند که آدم‌مال‌اندیش و پیش‌بین، نسنجیده و نفهمیده اقدام به امری نخواهد نمود و البته این تعمق و پیش‌بینی محتاج به وقت است و موجب تأخیر آنی امور.

مرحوم امین‌الدوله خط را خیلی خوب می‌نوشت و سبک مخصوصی در تحریر طبیعتاً ایجاد نموده بود که امروز خیلی اشخاص آن شیوه را اتخاذ نموده و به آن سبک می‌نویسند. ولی مطلب نویسی و رویه انشاء آن مرحوم اهمیتش بیشتر از اسلوب خط او است. مطلب را خیلی مختصر و زبان دار و خوش مضمون به مدلول خیر الکلام قل و دل، با کنایات واضحتر از بیان تحریر می‌فرمود.

اگر شخص ادیبی به نوشتجات او غور و رسیدگی نماید صنایع جدیده بدیمیه کشف و پیدا خواهد نمود. باری امین‌الدوله در سال ۱۲۶۰ متولد و در سنه ۱۳۲۲ از دنیا رحلت فرمود يك پسر و دو دختر به یادگار گذارد پسرش امین‌الدوله حالیه حاوی مسائل تاریخی است که در جلد پنجم این تاریخ خواهد آمد انشاءالله تعالی.

## آقا میرزا سید محمد صادق

### مدیر روزنامه مجلس

ناصر ملت مؤسس مشروطیت حامی عدالت هواخواه حریت آقا میرزا سید محمد صادق مدیر روزنامه مجلس وکیل و نماینده مجلس شورای ملی منتخب اهالی خراسان دوپمین فرزند حضرت آقای آقا میرزا سید محمد طباطبائی در سال ۱۲۹۷ در شهر طهران متولد شده در سنه ۱۳۰۰ با بستگان و والده ماجده اش به عقبات عالیات مشرف شده مدت ده سال در سامره در حجر پدر بزرگوارش تربیت شده در سنه ۱۳۱۱ با پدر و مادر به طهران معاودت نمود مقدمات و علوم ادبیه را در سامره تحصیل فرمود .

علم حساب و هندسه و جغرافیا را بخوبی در مدرسه اسلام تجدید نظر فرمود، قدری از فقه و اصول را خدمت پدر بزرگوار خود و سایر اساتید طهران تلمذ نمود، در جودت ذهن و شوق به تحصیل مقامی را داشت که در کمتر کسی دیده شده. در اول تأسیس مدرسه اسلام يك دوره جغرافیا تألیف کرد که معلم مدرسه تا دو سال همان را تدریس می نمود . مرحوم حاج نجم الدوله کراراً می فرمود ( این آقا زاده اگر چندی نزد من بماند از اساتید بزرگ محسوب خواهد شد) و بسیاری از مسائل علمیه از آن مرحوم اخذ و اقتباس نمود ، پیوسته در امور سیاسی و تمدنی مذاکره و در مجالس و محافل علناً معایب حکومت استبدادیه را متذکر بود . بعض اوقات دوستان ساده ایشان در مقام تحذیر و تخویف او بر می آمدند لیکن جنابش را انصراف و انحراف از مقصود ممکن نبود ، زبان فرانسه را بطور مخفی آموخت از زبان ترکی هم بی اطلاع نبود ، زبان سریانی و قدری عبری هم نزد فخر الاسلام آموخت در سال ۱۳۱۷ محرك پدر بزرگوارش گردید که مدرسه اسلام را تأسیس فرمود هشت سال هم به ریاست مدرسه اسلام و تحمل صدمات و مشاق و مخارج گزاف گرفتار بود ، در مدت ریاست مدرسه اسلام از سایر مدارس هم همراهی و تقویت



می‌فرمود ، در سال ۱۳۱۸ کارخانه قالی بافی و عبا بافی را به طرز قالی کرمان در طهران تأسیس فرمود . در سال ۱۳۱۹ شرکت منسوجات وطنی را در طهران دائر و تأسیس نمود که الیوم هر دوسه کارخانه دائر است و قالیچه‌های خوب و ملبوسات وطنی اعلی و بسیار ممتاز رائج و متعارف است .

و نیز در سال ۱۳۱۹ مجلس ازاحه شبهات دینیہ تأسیس نمود که ایام جمعه جناب فخرالاسلام و جمعی از علماء را در خانه خود با حضور پدر بزرگوارش احضار می‌فرمود ، و مذاکراتشان جواب از ایرادات صاحب‌الهدایه که بر رد دین اسلام نوشته است بود . این مجلس ، مجلسی بود که مرحوم سید جمال‌الدین اصفهانی بارها می‌گفت مقصود و منظور ما از این مجلس بروز و ظهور خواهد نمود ، کراراً علماء نصاری و یهود در این مجلس حاضر شده و مبهوت می‌شدند ، چندی هم عازم شدند که از این مجلس دعایه به اطراف گسیل دارند که صدراعظم عین‌الدوله جداً مانع گردید و به بهانه اینکه اعلیحضرت شاه باید اذن بدهد اجازه نداد .

باری کتابهای متعدد در این مجلس تألیف و طبع شد .

در سال ۱۳۲۳ با پدر بزرگوارش به زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم مهاجرت نمود و مدتی در آنجا متحصن و پناهنده بودند تا دستخط عدالتخانه را از مرحوم مظفرالدین‌شاه صادر نمودند در سال ۱۳۲۴ نیز با پدر بزرگوارش به بلده قم مهاجرت فرمود . نوشتجات و مکاتیب دولتی و سیاسی که از طرف علماء اعلام به دولت ایران فرستاده می‌شد به خط و املاء جنابش بود .

تبدیل مسئله مسیو نوز و مستدعیات علماء به خواستن عدالتخانه به اشاره ایشان بود . یکی از سفراء آقاییان در نزد مظفرالدین شاه مرحوم جنابش بود . در سال ۱۳۲۵ روزنامه مجلس را تأسیس نمود . اول کسی که نطق و کمر بند روزنامه را موقوف و متروک نمود و رسانیدن روزنامه را به وضع حالیه و دادن روزنامه را به اطفال که در کوچه و بازار بفروشدند جنابش بود ، ایجاد روزنامه یومیه در زمان مشروطیت از آثار ایشان است .

در سال ۱۳۲۶ در روز بمب باردمان در مجلس شورای ملی طرف صدمه جیش محمد علی‌شاه واقع شد و با پدر بزرگوارش و سایر علماء و ذریه رسول (ص) مأخوذ و دستگیر شده چند ساعتی در زیر زنجیر و کتف‌های بسته و درمرعی و مسمع پدر پیرش ایشان را با شلاق و ته تفنگ می‌زدند تا اینکه به امر محمد علی‌شاه از ایران منفی و مبعود گردید . بین او و پدرش را يك سال تفریق کردند با اینکه پدر بزرگوارش نهایت محبت و الفت را با ایشان داشت يك سال در ممالک خارجه به سربرد ، مدتی هم در انجمن سعادت اسلامبول وارد شد ، خدماتی که در خارجه از ایشان پدید آمد کمتر از خدمات داخله نبود تا اینکه

در سال ۱۳۲۷ که اوضاع جدید به پیش آمد و محمد علی شاه از سلطنت خلع گردید به طرف ایران معاودت نموده و به پدر و مادر و برادرهای خویش ملحق شده با پدر بزرگوارش رهسپار طهران گردیدند .

پس از آمدن به طهران از طرف اهالی خراسان به سمت وکالت و نمایندگی ملت منصوب و معرف گردید .

از سال ۱۳۲۶ با اعضاء منتسبین به فراماسون مراودت و معاشرت داشته که چون سریست به طریق حدس و ظن و مفاد (يعرف المرء باقرانه) می توان گفت که در آن مجمع انسانیت داخل شده و در مسافرت به خارجه هم دلیلی است براین احتمال تغییر اخلاق و تبدیل افکار یعنی تکمیل هر دو مؤید این حسن ظن خواهد بود . در زهد و ورع و تقوی و قدس و حسن سلوک و خوبی رفتار به حدی است که مسلم عندالکلی و قولی است که جملگی برآند .

در عقل و هوش و ذکاوت و فطانت از اقران و امثال خود برتری دارد .  
بنده نگارنده که متجاوز از پانزده سال است با حضرتش معاشرت و مخالطت دارد ابدأ خلاف انسانیتی از ایشان مشاهده ننموده است ، شرح زحمات و خدماتش را در این (تاریخ بیداری) در هر جا درج و ثبت نموده ام با اینکه از روز شروع به نشر و طبع روزنامه مجلس و دایر کردن مطبعه مخصوصه برای روزنامه (مجلس) متجاوز از ده هزار تومان متضرر و مقروض شده است ، يك دينار وجه اعانه از احدی درخواست ننمود ، مقالات روزنامه مجلس کاشف از صدق و درستی ایشان است .

## شرح زندگانی امیراعظم

صاحب سیف و قلم، ماحی جور و ستم، ناعی استبداد، داعی عدل و داد نصرالله خان امیراعظم خلف مرحوم وجیه الله میرزا سپهسالار اعظم نواده خاقان مغفور طاب ثراه در سال ۱۲۹۷ متولد گردیده در عنفوان شباب عمر خود را به تحصیل علوم صرف نموده از علوم غریبه قدیمه و جدیده و زبان فرانسه و تاریخ و جغرافیا و غیره بهره وافیه برده و در فنون نظامی از اقران و امثال پیشی گرفته و بر آنان تقدم جسته تا آنکه در مدرسه نظام طهران صاحب دیپلم شده و در تمام مسافرتها و مأموریتهای اخیره سپهسالار مستخدم بوده اول مأموریت او در زمان استبداد تبعید علما از زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم عنفاً به طرف عتبات بود که بالعکس آنها را مقضی المرام عودت داد و دستخط انعقاد عدالتخانه را که در واقع پیش قراول و مقدمه مشروطیت و تأسیس کعبه مقصود آزادی طلبان بود باعث شد و مهاجرین را لدی الورد به حضور مظفرالدین شاه برد و به حدی خدماتش در سده سلطنت مشهود گردید که مرحوم مظفرالدین شاه در حضور آقایان علماء انگشتری الماس خود را از انگشت خود در آورده و به انگشت او کرد خدمات در آن واقعه چنانکه در تاریخ خواهد آمد به حدی این جوانمرد را در نزد دولت و مات محبوب القلوب نمود که موجب رشک و حسد در باریان گردید .

در حالت نزع مظفرالدین شاه که حال استرآباد به آن درجه مغشوش بود و همسایگان در شرف تخطی و برای ورود خودشان به جهت تسویه امور اتباع خود یادداشت رسمی به وزارت خارجه فرستاده بودند این شخص داوطلبانه این خدمت را متعهد شد و از بذل جان و مال مضایقه نکرد پس از اعاده انتظامات آنجا بر حسب استدعای خودش به طهران آمد و این وقتی بود که مستبدین برضد آزادی این مخلوق بیچاره پارتیها و انجمنها تشکیل داده و هر يك از اشخاصی که سالها در بالش خودپرستی غنوده بودند عرصه را بر خود تنگ

دیده دست به ترانه‌های خانمان سوز زده بودند این جوان جوانبخت بدست‌یاری بعضی از دوستان خود مانند سردار منصور و علاءالدوله هیئت امرا را جمع کرده و به هر ترتیب بود از سوء رفتار ماضی متنبه و به وخامت نتایج مستقبل تهدید نمود و همگی را به قرآن برای وفای به اساس مشروطیت قسم داد و آن عریضه مشروطه را که در تاریخ خواهد آمد به محمدعلی میرزای بدبخت نوشت و برای التزام رفقای خود به مهر و امضای همه رسانیده و پس از ختم آن چون هیچ کس جرئت این رسالت را نکرد لذا خودش حامل آن شده و بعضی مطالب شفاهیه به محمدعلی میرزا گفت که خیالات او را به تأخیر انداخت یعنی وخامت عدم همراهی و مساعدت با ملت را به او مدلل و مبرهن داشت درباریان چون این جوان را مخرب خیالات و مانع استبداد خود دیدند او را به عنوان حکومت گیلان تبعید کرده و به رشت فرستادند و پس از انفصال او واقعه میدان توپخانه را پیش آوردند بعد از واقعه میدان این شخص وطن دوست خود را خواهی نخواهی به طهران رسانید و در واقعه ناگوار مجلس صدق نیات و شور وطن پرستی او معلوم ملت شد تا اینکه او را به فرنگ تبعید کردند معظم له به بروکسل رفته در (انستیتور بر) Institut Robert مشغول تکمیل تحصیلات خود شد پس از استماع مژده فتح قشون ملی و سرداران جنگجو به طهران آمد و چون شخص حساس نمی‌تواند حرف خود را از زحمت وطن مألوف معاف ببیند از ناله جان‌سوز برادران استرآبادی خود تاب نیاورد با کمال بی‌اسبابی به طرف استرآباد رهسپار شد و چون حضرت وزیر داخله و سایر اولیای امور حس ملیت و قوه بازوی این جوان را می‌دانستند حکومت سمنان و دامغان و شاهرود و بسطام و فرماندهی قشون مازندران و کلیه نقاط حکومتی مشارالیه را به عهده خود او باز گذاشتند لدی‌الورد ابواب سعادت بر مردم نجیب استرآباد باز شد متجاوز از بیست نفر از اسرا را که در استبداد صغیر گرفتار چنگ و حشیان تراکمه شده بودند مستخلص کرد و عراده توپ دولت را که در زمان فقرت بدست یاغیان ایل افتاده بود مسترد داشت و کیل تراکمه که معلوم است چه قدر بذل سعی و جهد می‌خواهد منتخب و به طهران اعزام داد مابین یموت و ولایت را اصلاح کرد و سران تراکمه را به انجمن ملی حاضر نموده به خدمت این حکومت مشروطه قسم داد سالارین مستبد وطن فروش را روانه اسفل‌السافلین داشت تأسیس مدرسه امیریه را که تمام اثاثیه و لباس و همه چیز آن از کیسه خود این جوانمرد راد است نمود، بلدیّه و نظمیّه را تشکیل کرده اموال و اسلحه را که در این مدت به نهب و غارت رفته بود استرداد فرمود و الیوم مشغول تشکیل اردوی نظامی است تا از این کار چه نتیجه بگیرد.

خداوند امثال این جوانان عالم وطن خواه را که جامع شرایط خدمتگذاری ملت هستند در این مملکت زیاد کند که یار شاطرند نه بار خاطر. امیدواریم که امیراعظم از زحمات خود خسته نشود و عنقریب استرآباد را نمونه‌ای از شهرهای نظامی فرنگ که به

چشم خود دیده نماید. باری ما در این تاریخ خود زحمات و صدمات امیراعظم را در هر مقامی مشروحاً ذکر نموده‌ایم، در این مقام چند امر را خاطر نشان خواننده تاریخ می‌داریم. اول آنکه امیراعظم از اشخاصی است که از اول مشروطیت ایران الی کنون يك قدم مخالف این اساس بر نداشته است و از اول تا به آخر همراه بوده و مباشر بسیاری از امور .

دوم آنکه اگر ما ده نفر مانند این جوانمرد در این مملکت داشتیم هر آینه امروز این مملکت با ممالک متمدنه برابری بلکه پیش هم بوده .

سوم آنکه امیراعظم يك شرافتی از برای اهالی استرآباد ثابت نمود که تا قیام قیامت صحایف تاریخ نام آنان را بخوبی ذکر می‌نماید چه در این مدت قلیل انجمن ولایتی و عدلیه و نظمی و بلدی و مدرسه بلکه معارف آنجا را برپا و تأسیس نمود که وکیل تراکمه مسمی به آدینه محمدخان است با همان لباس ایلیت و يك عالم شرف و افتخار در مجلس مقدس با علما و بزرگان وزراء همسر و هم مشرب و جلیس و جلوس می‌نماید.

چه افتخاری بهتر و برتر که وکیل يك شهری و يك ایلی از خود آنها باشد خلاصه امیراعظم راضی نشد که دست تقلب در انتخاب و کلاء استرآباد افتد (ای کاش يك نفر مانند امیراعظم هم در وطن عزیز نگارنده بود که مانع می‌شد از اینکه يك افتخار بزرگی از اهالی کرمان سلب شود) و ما در این مقام چند فقره از تلگرافات و نوشتجات راجع به استرآباد را درج می‌کنیم اگرچه در تاریخ مشروحاً ذکر شده است لکن مقدم بر آن يك دو سطر می‌نویسیم و آن اینست که امیراعظم با آن ریاست و بزرگی و آن شأن و مقامی را که حایز و حاوی است پس از آنکه مدرسه امیریه را در استرآباد افتتاح نمود و معلم از طهران تقاضا نمود چند روزی را خودش در مدرسه درس می‌گفت آیا تصور می‌شود که حاکم يك ولایتی او هم مثل امیراعظم شخصی خودش را برای ترقی ابناء وطن معلم قرار دهد و این زحمت را بر خود هموار نماید بلی عقلا و دانشمندان و خرده بینان همه وقت از بزرگان و رجال مملکت این گونه سلوک را متوقع و منتظر بوده‌اند.

باری انجمن ولایتی استرآباد که اجزاء و اعضاء آن از علماء و بزرگان استرآباد می‌باشند مکتوب ذیل را به آن رادمرد می‌نویسند و هذا صورته :

مکتوب انجمن استرآباد به ایالت جلیله

نمره ۳۹ مورخه پنجشنبه ۹ ذی الحجة الحرام ۱۳۲۷

حضور مبارك حضرت مستطاب اشرف ارفع اسعد والا ایالت جلیله استرآباد دامت شوکته العالیه در باب علت تعطیل ادارات حکومتی که مرقوم فرموده هر سواد آرتیکلی که در روزنامه شرق مندرج شده ملاحظه و اسباب حیرت شد که چرا باید خاطر مبارك از يك

همچو آرتیکلی که فصول مندرجه در آن به هیچوجه مناسبتی با ترتیبات حاضرۀ آن وجود مقدس ندارد مکدر شود، زحماتی و خطراتی که آن وجود مقدس برای اعادۀ انتظامات این مملکت استرآباد تحمل کردید از خاطر عموم محو نخواهد شد و انشاءالله تعالی از ناحیۀ مقدسۀ حجة عصر و امام زمان ارواح العالمین له الفداء توجه مخصوص به تمام درستکاران و وطن پرستان که سبب رفع کدورت ناشی از این قسم آرتیکل شود خواهد شد فوراً تلگرافی حضور مبارک وزارت جلیله داخله عرض شده که در صدد رفع این عریضه شرف سوز برآیند و علیالعجاله عرض عموم اعضاء انجمن ولایتی و تجار محترم و وطن پرستان و خیرخواهان ملت استرآباد به حضور مرحمت ماسورآن است که از تعطیل ادارات صرف نظر فرموده و امر به تحصیل فرمایند و از زحمات و خدماتی که در راه این ملت و این مملکت کشیده‌اید حقیقتان بیاید و اگر خدای نخواستہ درصدد امر تحصیل برنیائید قهراً امر منجر به تعطیل انجمن ولایتی خواهد گردید. ادام‌الله تعالی ایام اجلالکم (محل مهر انجمن ولایتی استرآباد) و نیز دو فقره از تلگرافاتی که بین امیراعظم و وزارت داخله مخابره شده است در این موقع درج می‌کنیم و مابقی را راجع به تاریخ می‌داریم.

### تلگراف

مقام منیع وزارت جلیله داخله دو روز قبل تلگرافی در فرستادن میرسعدالله خان سالار مقتدر عرض شد الساعه به طوری که از مأمورین تلگراف خبر رسید به واسطۀ عادتی که به تریاک داشت و مسلول بودن در تاش دارفانی را وداع کرده با اینکه فیلسوف‌های این ولایت عقیده‌شان براین بود که به محض استماع دستگیری او تراکمه اغتشاش فوق‌العاده خواهند کرد و برای عقد اتحادی که فیما بین سالار و حضرات بسته شده بود در این مورد از شرارت ذره‌ای فروگذار نخواهند نمود فدوی پس از اعزام سالار به طهران تمام سران و قضاة و رؤسای طوایف را به شهر احضار کردم و امروز وارد به شهر شدند و متفقاً به انجمن رفتیم و تمام آنها به کلام‌الله مجید در همراهی با اساس مشروطیت و مبانی عدل و داد قسم یاد نمودند و قبل از ورود به انجمن هم خبر فوت سالار منتشر شد ابدأ آسمان بر زمین نیامد به فضل الهی عجاله که هیچ کس قدرت اقدامی ندارد و در موقع رفتن به صحرا هم دو عراده توپ که سابق از آق قلعہ برده و در اردوی خود برای شلیک نگاه داشته بودند عنفاً گرفتیم و در باب تعیین وکیل هم از تراکمه اقدامات نمودم و تاچند روز دیگر انتخاب کرده به طهران می‌فرستند با اینکه فدوی هیچوقت به رجزخوانی عادت نکرده‌ام در این موقع عرضه می‌دارم که سالارین مستبد خائن وطن فروش به درک رفتند و اغتشاشات این ولایت مرتفع و اموال مسروقه و اسرا را گرفتیم و دو عراده توپ دولت را مسترد و وکیل طوایف را معین و اصلاح بین ولایت و یموت را نمودم و اعاده و انتظامات

را دادم و با کمال جرئت به تاج و تخت کیانی و به سر مبارک حضرت اشرف قسم می خورم که دیگر در این ولایت کاری نیست که فدوی به تعهدات خود وفا ننموده حالاً موقع مواعید حضرت اشرف است که آن شب در دولت منزل فرمودید بقیه را موکول به حس پدرانۀ حضرت اشرف می نمایم (امیر اعظم)

جوابی که از طرف وزارت داخله مخابره شده است

حکومت جلیله استرآباد، سمنان، دامغان، شاعرود، بسطام، دو فقره تلگراف محترم حضرت اشرف والا شرف وصول داد در خصوص سالارین و رفع اغتشاش ولایات و استرداد اموال مسروقه و گرفتن دو عرابه توپ و اصلاح ولایت یموت و انتخاب وکیل و از اظهاراتی که فرموده اید مطلع شدم هر یک از این خدمات شهدالله شایان مرحمت مخصوص دولت و بروز اظهار چنین کفایت‌های خارق‌العاده منحصر به وجود محترم خودبان است و حقاً و انصافاً دولتخواهی خود را به پایه‌ای قرار داده‌اید که فضای تحسین و تمجید را گنجایش ادای حق آن نیست معذک بنده چه در حضور وزراء و چه در محضر امناء ملت هیچوقت از شرح و بسط اقدامات غیرتمندانۀ سرکار والا غفلت نکرده و نخواهم کرد. شرحی را که در روزنامه نوشته بود هنوز ندیده‌ام اولاً تلگراف سرکار را در جراید درج خواهم کرد تا همه بدانند خادم و خائن کیست و مقام سرکار والا با آحاد و افراد اهل این مملکت معلوم باشد.

ثانیاً در جلوگیری این گونه نکات هر اندازه که قانون معین کند ایستادگی کرده رضای مثل سرکار والا نوکر رشید دولت را که جان در راه خدمت ملت و دولت برکف دست گرفته اید از دست نخواهم داد و ابدأ منتظر نیستم برای این نوع نوشتجات بی‌مأخذ اسم استعفا به زبان جاری فرمایند امروز روزی است که یک قسمت معظم مملکت که دارای همه قسم اهمیت مادی و معنوی است به حسن کفایت سرکار معظم و اولیاء دولت و ملت آسوده باشند ممکن نیست قدر خدمت را به غرض مجهول گذارند سرکار والا حتماً به نتیجه این جان فشانی‌های صادقانه خواهید رسید به کفایت و کاردانی مثال مجسم خواهید بود تلگراف حضوری را صبح عرض کردم اگر فرمایشی باشد و خیلی مهم فوری است بفرمائید با همه فرط مشغله که دارم حاضر شوم و الا تلگرافاً مرقوم فرمائید جواب فوری عرض خواهم کرد. (وزیر داخله)

در حقیقه از روی انصاف وقتی ملاحظه شود وزیر داخله از روی عقل و انصاف این همه تمجید فرموده اند زیرا که همه ساله با چندین هزار قشون و دویست سیصد هزار تومان خرج تراشی حکام این سرحد را با آن بی‌نظمیها از عهده بر نمی‌آمدند در همچو زمانی با آن همه اغتشاش و انقلاب که در استرآباد بود و هیچ یک از رجال و امرای ایران زیر

بار حکومت و سرداری آنجا نرفته‌اند لکن امیراعظم با دست خالی و چند نفری معدود از اتباع خود این خدمت بزرگ را قبول نموده و به طوری هم از عهده برآمده است که موجب تحسین عموم ایرانیان شده حتی آنکه وکلای ملت و مبعوثین پارلمان در چند مجلس اظهار تشکر نموده‌اند چنانچه نمرات روزنامه مجلس و سایر جراید مصدق این ادعاست در نمره (۷۱) روزنامه مجلس سال سوم مورخه ۲۷ محرم سنه ۱۳۲۸ در ذیل نطق شاهزاده اسدالله میرزا چنین می‌نویسد :

بعلاوه لازم می‌دانم از طرف مجلس مقدس از شاهزاده امیراعظم اظهار رضایت و امتنانی بشود زیرا که در این موقع خدمت نموده الی آخره .  
چند سطر بعد این عبارت مرقوم شده است - رئیس . اظهار امتنان از امیراعظم صحیح است الخ .

در تاریخ ان شاء الله خواهد آمد . تلگرافی که از طرف متحصنین زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم و متحصنین سفارتخانه عثمانی به توسط انجمن سعادت اسلامبول با امیراعظم مخابره شده است لکن این چند سطر را که بیان می‌کند شرح حالات و زندگانی این شاهزاده بزرگ را برای این جلو انداخته‌ایم که سایر شاهزادگان و بزرگان پیروی به اقدامات این جوان غیور نمایند و بدانند صحایف تاریخ ، چگونه ثبت می‌نماید افعال نیک و بد را و الا حالات امیراعظم را دفتری علیحده و کتابی مستقل لازم است و ما آنچه را که خود دیده و یا از تلگرافات و اسناد معتبره و اشخاص موثق شنیده و بدست آورده در مجلدات تاریخ نوشته و انشاء الله خواهد آمد .





« ... جراید را زیاد نمود و تأمین به صاحبان جراید داد . دست تمدی حاکم را به  
واسطه مراقبت و نظارت شدید کوتاه نمود ... » صفحه ۱۵۷

عبدالدوله

تولد ۱۲۶۱ قمری وفات ۷ جمادی الاولی ۱۳۴۵ قمری برابر ۱۰ آبان ۱۳۰۶ شمسی



... لکن جهالت و استبداد این شاهزاده کار را خرابتر کرد . . . صفحه ۱۶۴

## مستشارالدوله

معرفی مرحوم میرزا یوسف خان مستشارالدوله طاب ثراه را کتاب يك كلمه ورمز یوسفی و تعلیم الاطفال و کتاب حساب و چندین جلد کتاب دیگر که از تألیفات آن مرحوم وطن پرست و حقایق شناس است کافی خواهد بود لیکن چون در این تاریخ نام نامی آن مرحوم ذکر شده است و نوشتجات آن مرحوم برای اجزاء انجمن مخفی سمرشقی وافی بود و در واقع دستورالعملی بود که از آن قرار رفتار شد لذا نخست مختصری از زندگانی آن مرحوم را ذکر می‌نمائیم سپس بعضی از نوشتجات را که هم امروز مفطور و مجبوریم برطبق آن رفتار نمائیم .

مرحوم میرزا یوسف خان مستشارالدوله پسر حاجی کاظم آقای تاجر تبریزی از اهالی آذربایجان است در عنفوان سن علوم ادبیه عربی را تحصیل نموده و قدری از علوم شرعیه را نیز آموخت در قونسولگری انگلیس به سمت منشی‌گری برقرار و در آنجا نکات سیاسیه را فراگرفت و از اوضاع تمدن آگهی یافت خواست که خدمتی به دولت و ملت خود نماید از مستخدمی انگلیسها استعفا داده و در اداره وزارت خارجه درآمد در سال (۱۲۷۰) به موجب فرمان ناصرالدین شاه به کارپردازی حاجی ترخان (قونسولی) مأمور شد مدت هشت سال در آنجا اقامت کرده در تاریخ (۱۲۷۸) به طهران احضار شده پس از هفت ماه توقف در طهران حسب الامر اولیای دولت ثانیاً به حاجی ترخان مأمور گردید بعد از سه ماه به عزم سیاحت از حاجی ترخان به مسکو و از آنجا به پترزبورغ وارد شده شش ماه در پترزبورغ در جای وزیرمختار دولت علیه به سمت شارژدافری توقف فرمود پس از آن در تاریخ ۱۲۸۰ به قونسول ژنرالی تفلیس منصوب چهار سال در تفلیس مانده در مدت اقامت در مملکت مزبوره پیوسته به دوستان خود می‌گفت که کی باشد انتظام و اقتدار لشکر و آسایش و آبادی کشور و تمدن خود را می‌دیدم و چه می‌شد که در وطن عزیزم نظم و آسایش و

آبادی حاصل می‌گردید.

در اواخر سال ۱۲۸۳ به موجب فرمان پادشاهی به شارژدافری پاریس نایل آمد از راه اسلامبول عازم مقصد گردیده اکسپوزیسیون یعنی بازار و بساط عمومی ۱۸۶۷ میلادی را که مطابق با ۱۲۸۳ بود مشاهده نمود و در مدت سه سال اقامت در پاریس چهار دفعه به عزم سیاحت به لندن رفت و با مرحوم میرزا ملکم خان هم مسلك و دوست و مجالست سری و علنی داشت انتظام لشکری و آبادی کشوری و ثروت اهالی و کثرت هنر و معارف و آسایش و آزادی عامه آنجاها را که دیده بر شور و حرارت قلبی و آرزویش نسبت به ایران افزوده گردید سبب ترقیات فرانسه و تنزلات ایران را از مرحوم میرزا ملکم خان پرسیده، جوابش چنین داد که بنیان و اصول نظم فرانسه يك کلمه است و هر گونه ترقیات و خوبی‌ها که در اینجا دیده می‌شود نتیجه همان يك کلمه است و اهل مملکت شما از اصول مطلب دور افتاده‌اند، پرسید چگونه است، این؟ جواب داد که بعضی از شما نظم و ترقی فرانسه را از فروعات برقرار می‌دانید و برخی از علوم و صنایع تصور می‌نمایند.

مانند تلگراف و کشتی‌ها و عراده‌های بخار و آلات حربیه که اینها از نتایج است نه مقدمات و فقط به نظریات ساده قصد نظر می‌کنند و اگر می‌خواهید در ایران اسباب ترقی و مدنیت راه بیندازید در بدو کارها از تعیین کلمه واحده غفلت می‌نمائید بالاخره در معنی يك کلمه گفت يك کلمه که جمیع انتظامات و ترقیات فرانسه در آن مندرج است کتاب قانون است که جمیع شرایط و انتظامات معمول بها به امور دنیویه تعلق دارد در آن محرر و مسطور است و دولت و ملت معاً کفیل اجرای آن است و در هیچ کاری که متعلق به امور محاکمه، مرافعه و سیاسیات و امثال آن باشد به هوای نفس خود عمل نمی‌تواند کرد، شاه و گدا و رعیت و لشکری در آن مقید هستند و احدی قدرت مخالفت به کتاب قانون ندارد. باری شرح این مذاکره در کتاب يك کلمه نوشته است خواننده می‌تواند به آن رجوع کند.

مرحوم مستشارالدوله با حاج میرزا حسین خان سپهسالار دوست و هم مسلك بود، در زمان ریاست مشارالیه کدورتی بین آنها حادث شد، سبب آن این بود که مستشارالدوله با میرزا محمود خان ناصرالملک (جد ناصرالملک حالیه) دوست و معاهد بود ناصرالملک هم با مرحوم سپهسالار صفائی نداشت و از هم مکدر بودند تا اینکه يك روز مرحوم سپهسالار به مستشارالدوله گفت یا دوستی با ناصرالملک را ترك کن و یا از دوستی من چشم‌پوش، مشارالیه گفت من با هر دو دوستم و بدون جهت و سبب ترك دوستی ناصرالملک را نگویم، سپهسالار از او رنجیده و در ضمن هم مغرضین از او سعایت می‌نمودند.

بالاخره در سال (۱۲۹۰) تبعید به خراسان شد در ارض اقدس و مشهد مقدس لازمه خدمت به ملت را از دست نمی‌داد و کتابچه راه آهن از طهران به خراسان را نوشت و

منافع آن را نمود، علما هم تصدیق نمودند چیزی نگذشت که کارگذار خراسان شده پس از آن به طهران عودت نمود خدمات نمایان در آنجا مرعی داشت بعد ازسالی به دارالخلافه احضار گردید در این وقت وزارت عدلیه به عهده یحیی خان مشیرالدوله قزوینی بود چون یحیی خان لذت آزادی را در خارجه چشیده بود لذا مستشارالدوله را به عدلیه جلب نمود و فرمان لقب مستشارالدوله ای و معاونت عدلیه برای او صادر کرد مشارالیه گفت پاس شرط این خدمت را متقبل می شوم که صدور و اجراء احکام عدلیه از روی قرآن و برطبق قانون باشد چون در آن زمان رشوه گرفتن و ناسخ و منسوخ دادن دایر و از عادات و رسوم شده بود، لذا مستشارالدوله تاب و توان در عدلیه را در خود ندیده از کار کناره جست در این اثنا روزنامه اختر معایب عدلیه ایران را طبع و نشر نموده مغرضین به ناصرالدین شاه اظهار داشتند که محرك این کار مستشارالدوله است لذا به امر ناصرالدین شاه محمدحسن خان حاجبالدوله او را گرفته و چوب زده در انبار دولتی او را پنج ماه حبس کردند و جریمه کامل از او گرفتند تا اینکه به شفاعت و توسط بعضی او را از حبس خارج و خانه نشین کردند بعد از چندی او را به عنوان کارگذاری آذربایجان انتخاب کردند در آنجا خدمات نمایان کرد تا اینکه باز مغرضین در باره او سعایت کرده نوشتجات و لوایح او را به دست آورده با کتاب يك كلمه آن را به ناصرالدین شاه ارائه دادند لذا حکم گرفتاری او صادر و او را مغلولاً به قزوین آوردند و در آنجا مدتی محبوس بود خانه اش را غارت و مواجیش را قطع کردند قریب سیصد هزار تومان ارثیه پدر را در راه آزادی و مقصود خود از دست داده تا اینکه از حبس نجات و به طهران آمده در سال ۱۳۰۹ باز مأخوذ و به قزوین تبعید شد با کمال پریشانی در نهایت جد و راستی مشغول خدمت به ملت و نوشتن لوایح مفیده بود یکی از مکاتیب او که در زمان مرض موتش به توسط حسن علی خان امیرنظام به مرحوم مظفرالدین شاه که در آن وقت ولیعهد بود نوشته است و ما به دست آورده ذیلاً درج می نمائیم که خواننده تاریخ بدانند که عقلا و دانشمندان مملکت چگونه در مقام دست آوردن آزادی و حریت زحمت کشیده و متحمل مشاق و صدمات شده اند باری از صدمات و لطمات ایام استبداد چشم آن مرحوم آب آورده شیخ محسن خان مشیرالدوله برای او هزار تومان از دولت متخارج گرفت در سال (۱۳۱۳) روحش به شاخسارجنان پرواز کرد از قراری که از جناب آقامیرزا عباس قلی خان مدیر آدمیت که از موثقین و اشخاص درست قول است شنیدم مرحوم مستشارالدوله در مرض فوت به دوستان خود وصیت کرد که هر گاه بپذیرید می خواهم پس از ارتحال من به اخف و جوه تا مدفن من مرا به روی خاک با ریسمان کشیده حمل دهید زیرا به سوی کسی می روم که کبریای احدی از آفریدگان کاینات در جنب عظمت و کبریائی حضرت او عظمی ندارد شاید بر خاکساری بنده خود ترحم فرموده روح مرا مستغرق بحار رحمت خود

فرماید هر آینه رضا به آن طور حمل جنازه من نشوید وصیت می کنم نعش مرا به دوش جمال گذارده در صحن شرقی قبر آقا دفن نمائید لهذا بر حسب وصیت آن مرحوم طاب ثراه جمعی از دوستان او چند نفر حمل آورده تا نعش آن مرحوم را به فضای شرقی محوطه قبرستان معروف به قبر آقا که در جنوبی طهران واقع است دفن نموده انالله وانا الیه الراجعون .

#### صورت مکتوب مرحوم مستشارالدوله

صاحب کتاب يك كلمه به مرحوم مظفرالدین شاه در زمان ولایت عهد آن مرحوم سنه ۱۳۰۶ که به توسط حسن علی خان امیر نظام نوشته است

قربان خاکپای اقدست شوم، از زندگی پیر غلام زیاده از سه چهار روز گویا باقی نمانده در دولتخواهی و خانه زادی از تکالیف واجبه خود می داند که افکار واپسین خود را که در این نفس آخرین به خاکپای اقدست تقدیم نماید چون این عریضه در موقعی به لحاظ مبارك اجازه تشریف حاصل می نماید که پیر غلام عالم فانی را وداع نموده است یقین دارم به اعتقاد تمام به عرایض بی غرضانه و صادقانه خانه زادی که هرگز نسبت به پادشاه خود و وطن خود خیانت را شعار خود نکرده ملاحظه و امعان نظر خواهند فرمود محل تردید و انکار نیست صدائی که از بعد بیرون آید از روی صداقت و حقیقت و راستی است حضرت اقدس امجد اعظم روحانفاده را خداوند عالمیان به رتبه و مقام بلند و عالی انتخاب و نایل فرموده ولی در ضمن به مسئولیت خیلی مهم و بزرگی دعوت فرموده که حق تفکرهای وقت حزن انگیز را سزاوار خواهد بود .

ممالك وسیعۀ ایران که وطن اصلی و خانه واقعی شاهنشاه اسلام است به عقیده کافۀ سیاسیون در محل خوف و خطر است زیرا ترقیبات شدیدالسرعۀ همسایگان و افعال و اغفال خودسرانه و بی باکانه درباریان قوای چندین هزار ساله دولت ایران را به طوری از هم متلاشی و دچار ضعف و ناتوانی صعب نموده که علاج آن از قوه و قدرت متوطنین این مرز و بوم بکلی خارج است ولی عقیده حکما و سیاسیون جمهور ملل متمدن بر این است . رفع خطرات و چاره اشکالات ایران را به همین دو کلمه می توان اصلاح کرد که باید از اعمال گذشته چشم پوشید و شروع به تأسیس قوانین تازه نمود از این راه می توان احترام و اعتبار سابقه دولت و ملت قدیم ایران را در انظار اقوام خارجه و ملل متمدنه و همسایگان مجدداً جلب کرد و این مطلب را در نظر خردمندان مستقیم الادراک چنان واضح و آشکار است که محتاج به هیچ دلیل و برهان نیست . محتمل است بدین وسیله آثار و اسبابی که نیک بختی مملکت را امنیت تواند داد بدست آید که بعدها مأمورین دوائر دولتی که از عالی و دانی و بزرگ و کوچک در اعمال و افعالی که در خور درجه مأموریت ایشان است خود را به انقیاد و اطاعت مواد و احکام قانونیه مکلف بدانند و مساوات حقوقیه به عموم اهالی و زبردستان از هر صنف و طایفه داده شود و برای حصول صلاح

حال آنها هر گونه تدبیری که لازم است بکار برند .  
 و الا به این حال به اشتباه وزراء و درباریان دولت از حیزامکان و قدرت انسان به طور یقین خارج است که بتوان عظمت و اقتدار سلطنت قدیمه ایران را در این دور زمان مجدداً به وسایل نیاکان خود درخارجه و داخله مملکت نگاهداری و حفظ نمود .  
 به خاکپای اقدست قسم که ما ایرانیان را توتیای چشم است آنان که عرض وجسارت می نمایند که اداره وزارتخانه های حالیه ابداعیب و نقص ندارد و محتاج به تغییرات نیست حرفی است بی مغز زلالی است تلخ و قولی است نامسموع .  
 این ناقص فهمان از طفولیت تا امروز به چپاول نمودن اهالی بیچاره ایران معتاد شده اند و به همین طورها شرف و مکنت ملت را گرفته به خرقة خز ورشمه طلا داده اند و به این حرفها که علما خیرخواه دولت و پادشاه است و ولایت نظم و رعیت آسوده و نوکر دعاگو و قشون حاضر خود را مادام العمر از مسئولیت دولت خارج می دانند .  
 اگر دولت وضع قانون و تنظیمات در مملکت مقرر فرماید معلوم خواهد شد که این الفاظ مزخرف در هیچیک از درباریان و ادارات ممالک دول کنستی توسیون وزن و قیمتی ندارد الا در نزد دول آسیا اگر دولتهای همسایه مبنای کارشان از روی دستورالعملهای وزراء و حکام و مأمورین پلنیکمی و سیاسی دولت ایران بود چه تمناها که دولت علیه از آنها نمی کرد و قبول نمی شد .  
 و کدام امتیاز بود که خواهشاً به رعایای مملکت ایران نمی دادند که مواد آن صرفه ایرانیان نبود . چگونه بی اطلاع مأمورین پولنیکمی ایران را بطه سیاسی و تجارته در مملکت خود جرئت داشتند یا می توانستند با دیگران مبادله نمایند .  
 چون دستورالعمل آنها قانون است که گاهی به اقتضاء وقت مواد آنرا تغییر می دهند و در هر سال طبع و در میان آحاد و افراد ملت حتی دهقانان و بزرگان و عملجات به توسط اوراق اخبار منتشر می شود به این جهت تکالیف و حدود عموم اهالی محدود است و اتصالاً جلو می روند . دستورالعمل ایرانیان ضمیرمنیر درباریان است که هر چه به مقتضای اراده و میل ایشان باشد صحیح است و الا جوف .  
 این است که همه روزه عقب می نشینند و حقوق حقه خود را مجبوراً در کمال فروتنی و انکسار با خواهش و تمنا با آنها فیصل بدهند . در افواء منتشر است دولت ایران در خیال نظم و ترتیب دوائر دولتی است .  
 عقلا می گویند بدون توضیح قوانین این حرکت مذبوح است . سیاسیون و حکمای عصر به آواز بلند فریاد می زنند چون اهالی ایران از امیر و فقیر قانون را تقلید به اروپائیان می دانند و رشته تغییر و تبدیل مأمورین دولت از زمان قدیم در ید اقتدارشخص اول دولت است و اقدامات دولتیان در اصلاح حال اهالی و زیردستان بدون قانون با ترقیات

محیر العقول این زمانه مطابقت نداشته و ندارد دوام و بقای سلطنت ایران را تنها تشویق برگزشتگان کافی نمی‌دانند وزراء و خیرخواهان دولت نظر به تکالیف واجبه خود دو دست دیگر نیز از صاحبان علم و افکار عاریه نموده شروع به تأسیس قوانین و تنظیمات نمایند. چون قانون را مضر به حال خود می‌دانند تا جان در تن دارند اقدام به این امر نخواهند کرد در این صورت باید با همسایگان در يك درجه كم سلوك و رفتار نمود زیرا این دایگان مهربان تر از مادر و این گرگان مرغابی صفت و این خیراندیشان خانمان برانداز تا دولت مقننه نشود چشم از منافع خود نبوشیده و برای جنبش موشی گربه‌های چند می‌رقصانند و به جهت تشویق در امر سیاست و تجارت به یکدیگر بازیهای رنگارنگ به روی کار می‌آورند ولو آنکه بقدر مکنت انگلیسی‌ها در خزانه دولت لیره موجود باشد و بقدر صنعت‌گران فرانسوی‌ها ارباب صنایع در کارخانه جات و بقدر اهالی چین قشون آزموده و حاضر رکاب و بقدر دول آمریکا سفاین زره پوش . . . پس به عهده مأمورین سیاسی و ملکی است همیشه بر وفق مقتضای عصر و احتیاج زمان رفتار نموده هفته‌ای يك روز به مفاد آیه کریمه و شاورهم فی‌الامر، به اتفاق یکدیگر از روی حقیقت در تصفیة امور دولت و ملت شور نمایند. زیرا از بدیهیات است احکام خداوندی در هر دین واضح و آشکار است و حق آفتابی است علی‌السویه عالم را روشن و نورانی می‌کند و پوشیدن آن در میان هیچ ملت ممکن نیست و پیرغلام شاید بقدر کفایت از احکام قرآن مجید و احادیث نبوی (ص) اطلاع داشته باشد و شریعت مطهره اسلام ابداً منافی قوانین عادلانه نیست و خیالاتم هنوز جمع است و آنقدر شعور دارم که قباحت خیانت را نسبت به وجود مقدس پادشاه و ولی نعمت زاده خود و دین و مذهب خود و وطن و ابناء وطن خود درک نمایم و بفهمم خصوصاً در این حال که از این جهت به جهان دیگر باید بروم و در دیوان عدل آفریننده کاینات خواهم ایستاد. پس به قوت قلب به خداوند صاحب عظمت و جبروت قسم یاد می‌نمایم و خاطر مقدس بندگان اقدس! اسعدوالا روحانفداه را از پیش آمد امور روزگار مطلع می‌نمایم که با این ترقیات فوق‌العاده اروپائیان چندی نخواهد گذشت موقع حال اهالی ایران مقتضی آن خواهد شد که لابد و لاعلاج دولت ایران در سخت‌ترین روزگار در عداد دول کنسی توسیون برمی‌آید.

و به اقتضای ملك و مملکت و مناسبت وضع و طبایع مواد قانون را مجری می‌نماید و نتیجه معتنا به حاصل می‌کند این ممالك وسیعه و اهالی و ملل مطبوعه را در اجرای قانون به يك اسم و به يك چشم در تحت بیرق وطن پرستی می‌آورد و احکام عادلانه حریت افکار و مساوات حقوقیه را جاری نموده دیگر گوش به سخن‌های واهی نمی‌دهد چون پیش آمد کار از آینده خیر می‌دهد لهذا به شخص حضرت اعظم والا روحانفداه واجب و متحتم است که قلب مبارک شاهنشاه اسلام را به عرایض صادقانه از اشتباهات مزورانه درباریان



آگاه نمایند که جد و جهد ایشان برای منافع دو روزه خودشان است نه از برای قوام سلطنت دولت ایران . این فقره از واضحات است که بعدها هیچیک از اقوام و ملل مسلم و غیر مسلم بدون قانون زندگی نمی‌توانند بکنند. و هرگاه خودشان اقدام به نشر قانون ننمایند بطوری که در مادهٔ صربستان و غیرها دیگران دولت عثمانی را با آن قدرتی که داشت مجبور کردند، ما را نیز آسوده نخواهند گذاشت و مجبور خواهند کرد.

و باز قسم به ذات پاك احدیت یاد می‌کنم که وضع قانون هرگز منافی مذهب حقهٔ اسلام نیست و خلل و نقصی به دین و اسلامیان نمی‌رساند بلکه به واسطهٔ اجرای قانون اسلام و اسلامیان به فواید غیر مترقبه نائل می‌شوند و از دستبرد اجانب خلاص و آسوده شده در انظار اهل عالم به عظمت و بزرگی زندگی می‌نمایند .

در این حال که بکلی از زندگانی خود یأس دارند ناگزیر است که برای اطلاع کارگزاران آستان مبارک عرایض چند در خصوص علاقهٔ دولت ایران با دولت خارجه اطلاعاً به عرض برسانند . وضع دولت فرنگ و طریقه‌ای که در این جزء از زمان پیش گرفته اند لایق آن است که در این باب قدری دقت شود .

پیش از جنگ (۱۸۷۷) مسیحی فیما بین دولتین روس و عثمانی اعتقاد همهٔ ملت‌های متمدنه برای این بود که هیئت دول اروپا همه در خیال این هستند که روز به روز اوضاع آسایش ابناء بشر و رفاهیت جهانیان را رونق داده آئین عدالت و حریت و حقانیت را در جهان عمومی کنند . در این اعتقاد قوی داشتیم بر آنکه مدار زندگی و نظم بلاد و آسایش عباد بسته به مرکزهای سیاسی در بارهای دول اروپا است. اهالی فرنگستان بعضی اطوار و آداب دول مشرقیان را به وحشی‌گری و نادانی و بی‌علمی نسبت می‌دهند و وضع دول اروپا را به تربیت و مدنیت و انسانیت می‌شمارند . اگر انصاف را به دقت همراه کنیم خواهیم دید وضع حالیهٔ اروپائیان با حالت وحشیان افریقا فرقی ندارد زیرا که از يك طرف وحشی‌گری نسبت به سابق کم ، بلکه معدوم شده .

لکن از طرف دیگر وحشیگری بسیار وحشتناکی در میان دول اروپا شایع و ظاهر شده است .

اگر به حقوق خودشان راضی هستند و مقصودشان رفاه حال عمومی است ، پس چرا این قدرها به قوت جنگ و قهر و استیلای خود می‌افزایند و نام آن را حقوق می‌گذارند، و کرور کرور مخلوق خدا را بی‌جهت و به واسطهٔ پیروی و تأسیس به خیالات نفسانی خود فدا می‌کنند . دولت ایران نیز لازم است در حفظ حقوق خود مساعی جمیله به کار ببرد و برای خود از دولت خارجه دوستان و یاران معین نماید. دولتین روس و انگلیس حق همسایگی با ایران دارند ولی حقد و حسد ایشان به یکدیگر، دولت ایران را به سخت‌ترین حالتی افکنده که به جهة حفظ حقوق مجبور به تکلفات مالایطاق شده است .

اولاً - با دولت عثمانی و امارت افغانستان بطوری که برادر شریعت و هم مذهب و همسایه هستیم باید متحدالقول باشیم و یگانگی مسلمین را غنیمت بشماریم، هر چند دشمنان مذهب اسلام تا امروز نگذاشته‌اند و به این واسطه اغلب ممالک اسلام را تصاحب نموده‌اند و تا جان دارند منتهای مواظبت و اهتمام را در تفرقه انداختن مابین مسلمین به عمل خواهند آورد و رسوخ ظاهریه و باطنیه و معنویه خود را در منع حصول سرعت اسلامیان به مقصود به کار خواهند برد .

افسوس که اسلامیان هنوز در خواب غفلت غنوده‌اند . خود اسلامیان باید ملتفت نکات شده تعصب و تعند را کنار گذاشته زیاده از این منکوب و مضمحل و مخذول نشوند . ثانیاً - با دولت فرانسه که بعد از امریکائیها و انگلیسها متمول ترین دول روی زمین است و مضرتی به حال ایران ندارد عهدنامه تجارتنی و سیاسی مبادله نمایند . کشیدن خطوط راههای آهن و ساختن کارخانجات در داخله مملکت را به آنها واگذار نمایند . غلو همت ملت غیور فرانسه شباقت تامه به اهالی ایران دارد با هر دولتی که طرف شده‌اند طالب نیک نامی بوده‌اند نه تقلب و بدنامی . نزدیک است به واسطه افتتاح بانک در ایران مسکوکات ایران از طلا و نقره بکلی در عوض مال التجاره های قلب و مصنوعی فرنگستان از میان برود . چندی نمی‌گذرد به واسطه زیادی خرج و کمی دخل دولت محتاج به اولین قرض از اروپائیان خواهد شد .

اگر دولتیان امتیازاتی که به خارجه می‌دهند به فرانسه بدهند ممکن است در سود صد صد و سه و چهار به سهل‌ترین وجهی مبلغ معنابه از آنها گرفته به مصرف دایر نمودن کارخانجات و کشف معادن برسانند، و فرع وجهی که گرفته می‌شود از محل عایدی کارخانجات و معادن بدهد .

افسوس درباریان با این وضع که دیده می‌شود این قرض را از همسایگان به سخت ترین شروط می‌گیرند بطوری که لکه آن تا انقراض عالم از روی اهالی ایران به هیچ آب و تاب پاک نمی‌شود .

بعد از این استقراض، ایرانیان را زود لازم است که در مقابل، همسایگان خود را حفظ و حراست نمایند، کافی نیست که تنها به حقوق خودشان متمسک بشوند .

و بگویند زور است بلکه زور تازه و زوری که همیشه باعث نصرت و فیروزی ابدی تواند بود ، زوری که امروزه سبب اقتدار و شوکت دول اروپا است و وجهه ترقی ایشان شده است .

این فقره ممکن نمی‌شود مگر آنکه تلاش نموده طوایف مختلفه را که در ایران سکنی دارند در خیر و شر وطن عموماً با هم شریک و سهیم نمایند .

شریک و سهیم نمی‌شوند مگر آنکه قلم آزادی بدهند و در نشر معارف و تأسیس

مدارس جد بلیغ نمایند و برای بارآوری درخت مساوات بیشتر از همه چیز واجب است به دوائر دیوانخانه‌های دوائر عدلیه و ملکیه و محلیه نظم درست داده شود که بر طبق قوانین عادلانه مال و مکنت جمیع تبعه بلا تفاوت و بدون توفیر و ملاحظه مصون از تعرض داخله و خارجه باشد .

آن وقت خود دولت در دائر نمودن بانک و ایجاد کارخانجات و کشیدن خطوط راههای آهن از مکنت و ثروت اهالی وطن محتاج به دیگران نخواهد شد . این مسائل از مقتضیاتی است که جد و جهدهای بلا تأخیر لازم دارد .

یقین دارد اکثری به روح پیرغلام لعنت خواهند فرستاد که دشمن اسلام و اسلامیان بوده‌ام ، این غلام به هیچ وجه از آنها شکایت ندارد، ایران و ایرانیان را به آنها گذاشتم و گذشتم، چون عرایض را نمی‌فهمند و خیالاتم را درک نمی‌کنند آنچه می‌خواهند بگویند . اعقاب و اخلاف ماها در زمان آینده خواهند فهمید که ایشان مسلمان بوده‌اند یا من که در ترقی ابنای وطن مثل شهداء فی سبیل الله مادام العمر جهاد می‌کردم که اقتدار و عظمت اسلام و اسلامیان را بدین وسایط نگذارم پامال شود . حال از آستان اقدست مسئلت می‌نمایم به عرایض بی‌غرضانه این پیرغلام عطف نظر بنمایند، نزدیک است روح خود را تقدیم درگاه احدیت نموده به فرمان (یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربك) سرافراز آمده از این عالم فانی بدون تأسف و ندامت اعمال ناشایسته درگذرد . (۱۳۰۶)

نام نیک مرحوم مستشارالدوله به واسطه این مکتوب تا ابد باقی است .

## آقا میرزا محمود اصفهانی

دیگر از اشخاص وطن دوست که از آغاز مشروطیت ایران از بذل مال و جان در این مشروع مقدس دریغ نفرمود و در مجامع سری و علنی در مقام بیداری ایرانیان و بسط بساط معدلت بذل جهد فرمود جناب آقامیرزا محمود اصفهانی است که در تاریخ مشروطیت ایران در هر موقع نام نامی و اسم سامی او مذکور است و زحمات و اقداماتش ثبت تواریخ و تا ابد ذکر خیرش در مجامع انسانیت بخوبی مذکور است و ما در این مقام بطور فهرست اشاره به شرح زندگانی این فدائی وطن می‌نمائیم تا در موقع خود اعمالش نیز مشروحاً بیاید .

آقامیرزا محمود اصفهانی خلف مرحوم آقامیرزا احمد اصفهانی در ماه ذی‌القعدة سال ۱۲۷۴ متولد گردید دو سال که بر او گذشت پدرش مرحوم شد ۱۲۷۶ . جد و جده پرستاری و حضانت او را نمودند تا در سال ۱۲۸۱ جدش نیز مرحوم گردید . حضانت و پرستاری او منحصر به جده‌اش گردید . در سن ده سالگی او را به مکتب بردند، چون صباحت منظر و وجاهت را دارا بود و حال مکاتیب و مدارس سابقه نیز مغشوش بود لذا تحصیلات را به آخر نرسانیده به اداره تجارت وارد گردید .

در سال ۱۲۹۰ جده او نیز فوت شده لذا برای ضرورت متأهل گردید در آن زمان ظل‌السلطان از فارس معزول و به حکومت اصفهان منصوب گردید .

چون در حکومت او احدی مالک جان و مال و ناموس نبود به همان ملاحظه که از تحصیل منصرف گردید از توطن اصفهان نیز منصرف شده یعنی پس از اطلاع بر حکومت ظل‌السلطان و قبل از ورودش به اصفهان مشارالیه برای خویش و ناموسش از اصفهان مرعوباً به تبریز فرار نموده و در تبریز از سال ۱۲۹۱ مشغول تجارت اسلامبول و داخله ایران بود تا در سال ۱۳۰۶ در تبریز با کمال اعتبار و معروفیت به تجارت عمده و بزرگ اشتغال

داشته و به اندازه ای هم که در آن زمان معتنا به بود ثروت معتدبه به هم بست .  
 در سال ۱۳۰۶ قطع علاقه از تبریز نموده به دارالخلافه طهران رو آورده در سال  
 ۱۳۱۱ مسافرت به طرف روسیه نموده با اینکه روسیه نسبت به اروپا و اهالیش وحشی  
 بودند ولی نسبت به ایران مملکتی قانونی بود و اهالیش تا يك اندازه بیدار و تمدن خواه ،  
 این بود که مشارالیه به عزم خدمت به وطن پس از ملاقات جمعی از هواخواهان عدالت  
 که منجمله مرحوم آقاسید جمال الدین اسدآبادی بود به ایران معاودت نمود در طهران  
 قدری توقف فرموده تاب و توان دیدن بعض چیزها را در خود ندید خصوص تمهید مقدمات  
 ناصرالدین شاه برای جشن قرن خود خیر از امور موحشه می داد و مشارالیه مسبوق بود  
 که حریت خواهان عوالم انسانیت و مجذوبین حریت و آزادی نخواهند گذارد که قرن  
 ناصرالدین شاه برحسب میلش انجام گیرد لذا از طهران به قزوین مهاجرت نمود و در  
 آنجا صدای تیر اول فدائی ایران مرحوم میرزا رضا را شنید مجدداً به طهران آمده و چون  
 عقیم و بلاعقب بود چند نفر از اولاد یتیم را به فرزندى قبول و متحمل مخارج تربیت آنان  
 گردیده در این اثنا مریض شده و به حکم طبیب، امام زاده قاسم را که یکی از دهات بیلاقی  
 شمیران بود برای توقف موقتی اختیار نمود و در آنجا خوشبختانه به معاشرت و مودت  
 مرحوم آقامیرزا حسین مدعو و متخلص به قطب که مردی فاضل و عالم و حکیم و فقیر و  
 سالك بود موفق آمده و برای بیداری هموطنان و طرق بیداری هموطنان نقشه ها می کشیدند  
 و دروس مرحوم سید جمال الدین را مذاکره می نمودند پس از آنکه به شهر طهران معاودت  
 نمود واقعه تجار و مسیو نوز پیش آمد با اینکه مشارالیه مریض بود با تجار مساعدت  
 نموده به زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم پناهنده گردید در بین تجار فقط مشارالیه و حاج  
 محمدعلی شال فروش و یکی دیگر از آنها نتیجه را مسبوق بودند و می دانستند که مسئله  
 گمرک و نوز بهانه است ولی سایرین کورکورانه حرکت می کردند .

مجملاً نزدیک بود که مقاصد سری خود را پیش ببرند و درس خود را تکمیل کنند  
 که حاج محمد اسمعیل مغازه مخالفت و مناقضت نمود .

و سعدالدوله وزیر تجارت هم از طرف محمدعلی میرزا ولیعهد که در آن وقت به عزم  
 نیابت سلطنت در طهران بود تجار را به شهر آورده و در آن هنگام مسافرت مظفرالدین  
 شاه به فرنگستان پیش آمد تا آنکه واقعه قند و چوب خوردن آقاسیدهاشم قندی روی داد .  
 در شب آن روز جناب آقامیرزا محمود با عده ای از تجار و چند نفری از اجزاء انجمن  
 مخفی تا صبح در گردش و برای حرکت دادن آقایان در تلاش بودند تا بالاخره آقایان  
 را به حضرت عبدالعظیم چپانیده و در آنجا آنان را متحصن و انمود کردند .

حاج محمد تقی معروف به بنکدار و یا معروف به سفارتی با برادر خود حاج محمد  
 حسن از طرف تجار وکیل خرج آقایان بودند تا دستخط انعقاد عدالتخانه را صادر کردند .

از آن وقت شخص شخیص آقامیرزا محمود به انجمنهای متعدده وارد گردید در چند انجمن باشخص نگارنده معاهد و متحد و هم قسم بود، خدمات نمایان در آن انجمنها نمود. در واقعه مسجد جامع که آقایان به بلده قم مهاجرت نموده و علی الظاهر عین الدوله غالب و ملت مغلوب، اول کسی که قدمردانگی را راست و علم نموده، مقدمات تحصن به سفارت خانه انگلیس را فراهم کرد مشارالیه بود با چند نفری و حاج محمدتقی بنکدار. و حاج محمدتقی بنکدار در تمام این زحمات هیچ مقصودی نداشت جز قانونیت و مشروطیت و حریت نوع خود و از بذل مال به هیچ وجه مضایقه نکرد تا اینکه به مقصود نایل آمده و با سلسله جلیله تجار ایستادگی نمود تا دستخط مشروطیت را صادر نموده و مهاجرین قم را وارد کردند.

و از طرف تجار پول معتدبه جمع آوری نموده مخارج گزاف مدت تحصن را که حاج محمدتقی متحمل شده بود تا دینار آخر دادند و مخارج مهاجرین را نیز دادند بلکه تا يك اندازه اجرت المثل زحمات بعضی را دادند که بعد از این آنها بر ملت امتقانی وارد نیاورند و از این جهت خاطر ملت را آسوده داشتند.

زمانی که شروع به انتخاب وکلای مجلس شده برای دادن تعرفه و گرفتن رأی و نظارت انتخاب پیوسته مشغول خدمت بود و آنی راحت نبود.

در این اثناء از طرف تجار به نمایندگی ملت و وکالت مجلس مقدس شورای ملی منتخب و برقرار گردیدند.

در مدت وکالت چه بسیار صدمات برایشان وارد آمد که تاریخ بیداری حاوی آن است. در آن وقت انجمنهای علنی که بالغ بر صد و بیست انجمن بود در طهران تشکیل یافت که اکثر آنها به تحریک مستبدین و محمدعلی میرزا دایر و منعقد گردید و همگی تیشه به ریشه خود و مملکت می زدند الا معدودی از آنها که خدمتشان خالص و منزه و یا ساده و صرف تقلید بود.

از جمله انجمنهای معتبر انجمن اصفهان بود که بدو به اهتمام و مساعی جناب حاجی میرزایحیی دولت آبادی منعقد و دایر گردید و بعد از چند ماهی جناب آقا میرزا محمود به مدیری آن منتخب گردید که با شغل وکالت مجلس و عضویت در مجامع سری او را مجبور به قبول کردن مدیری آن کرده بودند و مکان این انجمن را نیز در خانه مسکونی ایشان قرار دادند. در جشن مولود محمدعلی میرزا چون اندک همراهی از طرف او ظاهر شد عقلا چنین صلاح دیدند که از طرف ملت هم با حسن وجهی تلافی شود.

لذا از طرف مجلس مقدس تأکید شد که انجمنها جشن را شایان و عالی بگیرند از آن جمله انجمن اصفهان محض امثال و اطاعت از اوامر مجلس مقدس دو شب راجشنی بس عالی گرفتند که زیاده از دو هزار تومان مخارج آن دو شب را جناب آقامیرزا محمود

متحمل شد فقط دو بیست تومان از طرف اعضاء انجمن همراهی شد . پس از اینکه به امر محمدعلی میرزا مجلس و مسجد و معبد مسلمانان را به توپ بستند و کردند آنچه کردند . همان روزی که خانه جناب ظهیرالدوله را به توپ بستند و متجاوز از بیست هزار تومان ائاثیه اش را به غارت بردند محمدعلی میرزا حکم کرد انجمن اصفهان و بعض انجمن های دیگر را نیز به توپ خراب کنند و مشارالیه را نیز گرفتار نمایند که اقبال الدوله به خواهش حاج عبدالحمود بانکی که منتهای دوستی را با او داشت توسط و شفاعت نمود لذا محمدعلی میرزا او را معفو داشته تا مدت سه چهار ماه آقامیرزا محمود در مجامع سری کار می کرد . با اینکه نهایت دقت را در کتمان و اخفاء داشتند و سعی بودند که کسی واقف نشود باز به محمدعلی میرزا راپورت دادند، حکم به دستگیری و چوب زدن و تبعید او نمود .

به ما موریت مفاخر الملك که رئیس تجارت بود در این موقع حاج محمد اسمعیل مغازه به ملاحظه نوعیت توسط نموده و رفع شر و صدمه از او کرد یعنی ضمانت کرد که آقامیرزا محمود در هیچ مجمعی پا نگذارد .

( بنده نگارنده را هم با آنکه مرحوم نظام السلطنه و جناب حشمت الدوله از من توسط کرده و دستخط عفو خصوصی صادر نمودند برای همین انجمن مخفی که جناب آقامیرزا محمود را مقصر کرد مأخوذ داشته لیکن از آنجائی که عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد، شیخ حسن سنگلجی به محمدعلی میرزا گفت ناظم الاسلام در کوکب دری نوشته است (امام موهوم به درد نمی خورد) و این عبارت کفر است باید او را به این جهت به قتل رسانید محمدعلی میرزا هم مستمسک کرد این عبارت موهوم را ، نگارنده در جواب آنها گفت اگر این عبارت در کوکب دری باشد خون من هدر است لذا حکم شد که روزنامه کوکب دری را از اول تا به آخر بخوانند، سه شبانه روز شیخ مزبور را با ملامحمد آملی و اجزاء حاج شیخ فضل الله در مقام فحوص برآمده چیزی ندیدند، شیخ الممالک قمی به آنها گفته بود این عبارت در روزنامه کلید سعادت است نه کوکب دری و نویسنده و مدیر آن شخص افغانی است که در مقام اجتهاد در اصول دین می گوید خدا و رسول و ولی را باید از روی دلیل و یقین بشناسند نه از طریق وهم «کلنا میز نموه باوها کم فهوم مخلوق مردود الیکم» به هر جهت چون دیدند مستمسکی ندارد جز ورود به اجتماعات و مجامع، لذا پس از گرفتن التزام و توسط بعضی از تقصیرم گذشتند) .

مجملاً ضمانت و توسط حاج محمد اسمعیل قبول شد مشارالیه از این مهلکه رهائی جست و با مفاخر الملك ظاهر سازی نموده غالب ایام در مجلس محاکمات تجارته حاضر می شده و با آقامیرزا کریم خان علی آبادی خلف مرحوم میرزا محمد حسین وزیر در محاکمات خیلی به درد می خوردند و مشروطه خواهان که به چنگال مفاخر الملك می افتادند به تدابیر

عملیه رفع شر او را از آنها می نمودند . شبها هر دو به کار و مسلک قدیم خود مشغول بودند یعنی هم مسلمان خود را جلب و برای نجات وطن و رفع استبداد و قوت مشروطه و چاره جوئی بود و ما خدمات آقامیرزا کریم خان را در موقع خود شرح داده و ان شاء الله خواهد آمد .

باری رفته رفته اجتماعات فراهم و جمعیت هم مسلمان مشارالیه در مدت قلیل بالغ بر هزار نفر گردید که چهارصد نفر از وجوه علماء و تجار و کسبه معاهد و متفق الرأی شدند که در ۲ ذی الحجة ۱۳۲۶ به دو نقطه و دو مکان تحصن بجویند و حقوق ملت را تقاضا نمایند حزب دولتیها خبردار شده ، عزم کردند که جناب صدرالعلماء را تلف و یا به طرفی منفی و مبعد دارند . لذا مقصود را پیش انداخته در ۲۷ ذی القعدة دو یست و پنجاه نفر به سفارتخانه عثمانی و یکصد و پنجاه نفر به زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم متحصن و پناهنده شدند که در تاریخ بیداری مشروحاً اعمال و افعال همگی آنها مذکور ، اگرچه صدمات و زحمات فوق الطاقه بر متحصنین وارد آوردند از قتل و تخویف و بستن آب و نان به روی آنان و شبها به قتل آنان اقدام نمودن لیکن به حدی این تحصن مفید افتاد که مافوق آن متصور نیست ، کمر محمدعلی میرزا را این تحصن شکست ، آذربایجانی ها را این تحصن قوت داد بلکه نجات اهالی ایران را این تحصن بیدار کرد ، سپهدار و سردار اسعد را این تحصن به طهران آورد .

مجملاً نجات ایران را این تحصن باعث شد چه بسیار از نکات سیاسی و پولتیکی در تحت این کلمه تحصن مستتر است .

بعضی از سیاسیون واقف به پولتیک روس و انگلیس و آلمان و عثمانی می گویند خدمات جنابان صدرالعلماء و امام جمعه به اسلام و ایران بیش از همه است چه این دو نفر و آنانیکه به سفارتخانه عثمانی پناهنده شدند اولاً يك اتحاد اسلامی را باعث شدند که سالها عقلاً منتظر آن بودند و ثانیاً جلب نمودند يك قوه بزرگ و يك رقیب سیاسی را به طرف ایران ، بهر جهت فواید و منافع این دو تحصن را احدی منکر نیست . چه پس از توپ بستن به مجلس دو امر باعث اعاده مشروطیت گردید . یکی قیام برادران آذربایجانی و دیگر تحصن به سفارتخانه دولت عثمانی و زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم که این دو سبب شد از برای آنچه بعد به ظهور رسید و سبب این تحصن جناب آقامیرزا محمود و چند نفر از اقران و امثال ایشان بودند که اس اساس آنها اشخاصی هستند که اسامی آنها از این قرار است :

صدرالعلماء ، امامزاده ، حاج شیخ عبدالحسین کنی ، آقا سیدمهدی طباطبائی ، حاج سید محمد صراف ، حاج علی شال فروش ، حاج ندیم باشی تربتی ، حاج میرزا حسن کاشانی ، آقامیرزا ابوالقاسم خان ، آقامیرزا محمد ارباب ، حاج وکیل الرعایا همدانی ، آقامیرزا



محمود اصفهانی .

زحمات متحصنین سفارتخانه و حل و عقد امور به این جماعت بود و زحمات عمده و مخاطرات یقینیه برای قوه عامله این کمیسیون که چهار نفر بودند بود .  
و آن چهار نفر مستعان‌الملک و حاج ندیم باشی و آقا میرزا محمود و آقا میرزا ابوالقاسم خان بودند و از کار خسته نشدند تا به مقاصد ملیه خود نایل آمدند . پس از آنکه محمدعلی میرزا از سلطنت خلع شد و مجلس عالی عضدالملک را به نیابت سلطنت منصوب نمودند ، جناب آقامیرزا محمود اصفهانی از کار کناره نکرده ، با عده‌ای از هواخواهان ترقی به این خیال افتادند که يك بلای بزرگی که همه وقت مانع ترقی نوع بشر است و در بین ایرانیان شایع از بین مردم بردارند و این مانع مسئله تریاک بود لذا در مقام منع و تحدید تریاک برآمده و به این تدبیر دو ثلث از اهل ایران را که مبتلای این مرض بودند جداً مانع شده نظمی هم بخوبی این مسئله را تعقیب نمود و نزدیک بود خیال تریاک از سر گرفتاران به این مرض بیرون رود که مسئله تغییر کرد و باز تا يك اندازه فرق کلی حاصل شد . یعنی بر حسب تخمین از عده مردمی که گرفتار کشیدن تریاک بودند دو ثلث ترك این عمل را کردند .

پس از آن مشارالیه شرکت متفقه را تأسیس و امروز از این راه خدمت بزرگی به مشروطیت نمود چه به واسطه کمی نان مستبدین و منسبدین را بهانه دست آمد عوام کالانعام را محرك شده که کمی نان برای مشروطیت است يك دفعه قلوب عوام از مشروطیت منصرف شده عده‌ای از اشخاص باغرض یا بی علم که در ادارات وارد شده‌اند چشم از وخامت بعض اعمال پوشیده اقدام به حرکاتی کردند که این خیال عوام را تقویت و تأیید کرد تا به جائی کشیده و منجر گردید که دفعه عموم را از مشروطیت مأیوس و نتایج مشروطیت را که چندی دیگر منتظر بودند آنی متوقف گردیدند ، پرده بالا رفت بحران کابینه وزراء هم يك اندازه فرصتی به دست عوام و زنان داد در بین این اتفاقات شرکت متفقه به کار خویش مشغول بود از يك طرف کابینه اصلاح از طرف دیگر امر نان به سردار محیی معز السلطان تفویض شد و از يك طرف و کلاء ملت ملتفت شده در مقام جلوگیری برآمده شرکت متفقه هم کار خود را منحصر به ورود جنس نمود تا اینکه بهانه‌ای که دست دشمن افتاده بود بی اصل گردید .

در واقع می توان این خدمت اندک شرکت متفقه را که جزئی خدعتی است به ملت از خدمات بزرگ تصور کرد ، چه مردمان جاهل را مقصودی از مشروطیت جز فراغت حال و آسودگی شکمشان نخواهد بود و نتایج مشروطیت را گویا منحصر به ارزانی و فراوانی نان و گوشت می دانند که بحمدالله به این منظورشان هم رسیده و نشان را تهیه کردند .

پس ما وجود اشخاص کافی بی‌غرض را همه وقت باید مغتنم دانیم. و چون اقدامات و زحمات جناب آقامیرزا محمود اصفهانی در هر موقعی در تاریخ مضبوط و ثبت است. لذا در این موقع به همین قدر اکتفاء نموده و نیز گوئیم مشارالیه در واقع بلاعقب نماند و خداوند بهتر از اولاد که بقاء نام نیک است برای ایشان پاینده و باقی گذارد .

(نام نیکو گر بماند ز آدمی      به کزو ماند سرای زرنگار)

خلاق المعانی سلطان المحققین

## حاج شیخ محمد واعظ اصفهانی

دیگر از اشخاص بزرگ که در تأسیس اساس مشروطیت مجاهدت فرموده بلکه اولین مؤسس این اساس است و از بذل مال و جان در این مقصود مقدس دریغ و خودداری نفرمود جناب مستطاب ثقة الاسلام خلاق المعانی سلطان المحققین حاج شیخ محمد واعظ اصفهانی است که یکی از ناطقین بزرگ و واعظین سترگ به شمار است. و ما شرح خدمات این عالم بصیر را در هر موردی از تاریخ بیداری مشروحاً ذکر کرده ایم لیکن در این مقام که حالات رجالیه را درج می‌نمائیم فهرست حالات این واعظ علیم را از آقا زاده ایشان جناب مستطاب شریعتمدار آقا شیخ محمد علی سلمه الله تقاضا نموده تا اینکه بر من نگارنده منت گذارده مجملی از حالات والد ماجدشان را روی کاغذ آورده و چون آنچه مرقوم فرموده است مطابق و موافق با معلومات نگارنده است لذا تیمناً و تبرکاً زیب صحایف تاریخ خود نموده و بدون تصرف در انشاء آن به درج آن پرداخته آنچه را که خود علاوه دانیم یا ضمیمه آن ساخته یا به ذکر در متن تاریخ اکتفا و آن مجمل را مبین خواهیم داشت. در جواب نگارنده مرقوم داشته :

بسم الله الرحمن الرحيم

خدمت ذی شرافت نگارنده تاریخ بیداری ایران مصباح الظلام ملاذ الانام ناظم الاسلام دامت افضاله العالی زحمت عرض می‌دهم در خصوص یادداشت مجملی از حالات و مختصری از خدمات بندگان آقای خدایگانی والد ماجد مد ظله العالی دستوری خواسته بودید اینک به طریق اختصار اظهار می‌داریم .

جد داعی العالم النبیل والمجتهد الجلیل محمد اسمعیل بن عبدالعظیم بن محمد باقر رحمهم الله تعالی است مولد و مسکن آن طهران (کان رجلاً عابداً ورعاً عالماً عاملاً مجتهداً)

در عنفوان شباب از اکثر علوم کامیاب بود و پس از تکمیل مقدمات علمیه در مقام تحصیل علوم عالیّه برآمده و بقدرالطاقة والقوة البشرية در حل غوامض مسائل حلال و حرام و معضلات حکمت و کلام کوشیده و مدتی از تحقیقات کافیّه و تدقیقات شافیّه افتخارالمجتهدین مرحوم آقا سید ابراهیم قزوینی صاحب ضوابط الاصول درک فیوضات کامله نموده و به اقصی مرتبۀ قوۀ مستنبطۀ اجتهادیۀ در کمال قدس نائل گردید و بعد از مراجعت به طهران در مدرسۀ صدر روزها اشتغال به تدریس احکام شرعیّه و کتب فقهیه داشته و حوزه علمیه در آن ازمنه از انفاس قدسیه اش فوائد کثیره و نتایج وفیره بهره مند می گردیدند تا در سنۀ (۱۲۷۷) به واسطۀ مرض عام و با داعی حق را لبیک گفته و در ایوان شمالی سرقبر آقا مدفون گردید رحمه الله علیه . ولی شجرۀ وجودش را چهار ثمرۀ طیبه بود . ثمرۀ اولی ثقة المحدثین و قبلۀ المسلمین الحاج ملا محمد باقر الواعظ اعلی الله مقامه می باشد که در سنۀ (۱۲۵۵) در دارالخلافتۀ طهران متولد گردید . و شخصاً کریم النفس حسن الصحبة طلیق اللسان فصیح البیان بود و تمام عمر خود را در ترویج احکام و تشیید اسلام صرف کرده لیلاً و نهاراً سرّاً و چهاراً سفرّاً و حضراً قلمّاً و قدماً در تفسیر آیات الهیه و تعبیر کلمات نبویه کوشیده بعلاوه کتب عدیده تألیف و تصنیف فرموده منها ( جنة النعیم ) فی احوال سیدنا عبدالعظیم . منها ( خصایص الفاطمیّه ) .

و در سنۀ ۱۳۱۳ در مشهد سلطان سریر ارتضاعلی بن موسی الرضا ( ع ) به مرض استسقاء از دارفانی به سرای باقی شتافت . و در بقعۀ شیخ مشیخه اثنی عشریه شیخ بهائی قدس سره مدفون گردید .

نمرۀ ثانیّه - ذخر الشریعة و فخر الشیعة العلم الازهر الشیخ محمد جعفر علیه الرحمة الله الاکبر می باشد که در سنۀ ۱۲۵۷ متولد شده و صاحب مقامات عالیّه و درجات سامیه در علوم عقلیه و نقلیه بوده است چنانچه در کتاب عرجه الاحمدیه الی حضرة الاحدیه که از مؤلفات آن مرحوم است از مراتب علمیه و شئون عملیه اش حکایت می نماید و در سنۀ ۱۲۹۴ به مرض سل در طهران روح پر فتوحش به جنان واصل و در جوار اقدس امیر مؤمنان مدفون گردید .

نمرۀ ثالثه - ملاذالمحدثین الحاج شیخ آقا بزرگ نظام الواعظین دام بقاء می باشد که در سنۀ ۱۲۶۹ در طهران متولد گردیده در تخلق به اخلاق نبویه معروف و در تأدب به آداب شرعیّه موصوف است .

نمرۀ رابعه - جناب مروج الاحکام و مشید الاسلام و مؤسس المشروطه بین الانام ملاذالمتمکلمین خلاق المعانی الوالد الاوحد الحاج شیخ محمد سلطان المحققین دامت افاضاته می باشد که در طهران در سنۀ ۱۲۷۱ متولد شده و جوهر وجود شریف خود را در اول جوانی از تحصیل علوم ادبیت و عربیت فلسفه و حکمت به سرحد کمال رسانیده و در مدت شش

سال در دارالولایه نجف اشرف علی مشرفها الف سلام و تحف به تحصیل فقه و اصول مشغول بوده و در سنه ۱۲۹۷ در شیراز به منصب وعظ و موعظت نصح و نصیحت سرافراز گشته و در مدت هفت سال تمام به ترویج اسلام و تکمیل نفوس ناقصه انام قیام فرموده تا تبریز اقران و سرآمد اهل زمان آن سامان گردید و بعد از تشرف به آستان ملایک پاسبان سلطان سریر ارتضا اعلی حضرت علی بن موسی الرضا (ع) علیهما السلام علماء اعلام اصفهان مقدم شریفش را مغتنم شمرده و اسباب توطن را فراهم آوردند مدت نه سال در اغلب مساجد جامعه و مجامع عامه لیلاً و نهاراً اشتغال به ترویج اسلام و تشیید احکام و تشویق خواص و عوام برآمده با وجود کثرت دعاة و واعظین رغبت فوق العاده مکلفین به مواظب و نصایح آن برهان المتکلمین بود و در سنه ۱۳۰۳ خلاق عالم و مصور بنی آدم این بنده محمد علی الملقب به بیان المحققین را به این پدرمهربان مرحمت فرموده و در سنه ۱۳۱۲ ایضاً بعد از تشرف به زیارت عقبه سنیه و بقعه رضویه علی ساکنها الف سلام و تحیه بر حسب امر مطاع عم اکرم الحاج ملا محمد باقر الواعظ طاب ثراه رحل اقامت در مسقط الرأس خود که دار الخلافه است انداخته و آیه (ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد) را نصب العین نموده بلی (حب الوطن من الایمان) اگرچه (این وطن مصر و عراق و شام نیست - این وطن شهری است که نام نیست) در این مدت شانزده سال توطن طهران جوهر نفس قدسی خود را بذل در ابلاغ از احکام دین حضرت سید المرسلین و تنبیه غافلین و تحریر مسلمین به پوشیدن لباس و منسوجات ایرانیین و در معابد و مساجد معظمه و محافل مکرمه در کمال آزادی و حریت از امر به معروف و نهی از منکر تغافل نورزیده و طوری محبوبیت بین خواص و عوام پیدا نموده که انذار و ابشار و پند و اندرز و امر و نهی و آنچه از آن ناحیه صادر می شد معمول و مطاع در موقع اجرا می گذاردند چنانچه اگر توجه قلوب ملت را بخواهند به میزان بسنجند از این فقره معلوم می گردد که در اواخر شهر رمضان هزار و سیصد و بیست و سه بر منبر مسجد مرحوم حجة الاسلام والمسلمین الحاج میرزا محمد حسن آشتیانی طاب ثراه به جهة قرب جوار فرمودند کیفیت خلاف شرع بودن عمارت کردن در گورستان مسلمین و نبش قبور مؤمنین و نقل ابدان و خورد کردن استخوان و تصرف در اراضی موقوفه و تأسیس اساس بانک استقراضی روسی در این محوطه و ترویج خارجه و تشیید کسب ربا و تضعیف داخله و اعانت به اثم و نصرت کفر به این رسم و اسم بیان نمودند با وجودی که طریق ممانعت آن عمارت را به عرض عریضه حضور اعلی حضرت مرحوم مظفرالدین شاه زیدغفرانه موکول داشته و ضمناً اصلاح این امر خطیر را از حضرتش استدعا نمایند و ملت به خودی خود اقدام در انهدام آن بنا ننمایند تا تشکیل فساد و تولید فتنه و افساد نشود و منجر به زحمت نگردد چون از منبر به زیر آمدند مستمعین و مستمعات در مدت دو ساعت به قسمی در اقدام انهدام آن آثار مشئومه برآمدند و تمام آجرها و آلات بنائی را به یغما

برده گویا هیچ وقت در آن مکان بنائی نشده بود اگرچه روز جمعه قبل حضرت حجة الاسلام آقای حاجی شیخ مرتضی مدظله العالی در منبر مسجد مزبور مذاکره از حرمت این عمارت بانك استقراض مسطور فرمودند لیکن ظهور هیجان مسلمانان در خرابی آن بنیان از بیان سحر اقتران این پدر مهربان گردیده و این محبوبیت در قلوب امت اسباب زحمت و تأسیس عداوت فروشندگان آن زمین و حامیان حوزه مستبدین خصوصاً شخص عین الدوله گردید زیرا که آن سلطان عادل و ملک باذل مرحوم مظفرالدین شاه بعد از تفتیش و غوررسی بر حقانیت ملت حکم فرمودند عین الدوله خسارات رعیت خارجه که مدیر این بانك بود از طرف دولت متحمل گردد و شخص عین الدوله به واسطه این خسارت در مقام اذیت بود، اما انتظار وقت می کشید تا زمانی که حجج اسلام و علماء اعلام طهران کثیر الله امثالهم به واسطه تعدیات مسیو نوز بلژیکی وزیر اداره گمرکات و تحکیمات ظالمانه فوق العاده عین الدوله و اذیت های دل بخوانانه و مستبدانه علاء الدوله پناهنده به حضرت شاهزاده عبدالعظیم علیه السلام و التکریم شدند و شخصی که ناحیه حجج المسلمین و حوزه مظلومین را معمور نمود و جلب جمعیت فرمود و قریب چهل روز متوالیاً در بقعه و صحن و مسجد حضرت عبدالعظیم منبر رفت و به مقتضای وقت در هر روز آیه کریمه ای عنوان کرد و ذم ظلم و نفاق و فساد و جور و استبداد و مدح عدل و داد و اتفاق اقتصاد می کرد بلکه معنی مشروطیت را گوشزد عباد و منتشر در بلاد نمود و جمعیت مستمعین و متحصنین زاویه مقدسه را روز به روز زیاد کرد بطوری که نبود خانه ای در طهران و مضافات آن مگر اقلایك نفر به جهت حمایت خود را جزو آن جمعیت قرار می دادند و به قسمی بیانات مضجعه و کلمات موجهه از ایحاثات الهیه تقریر می کرد که ذکور و اناث به صدای واحد و ضجه واحده از ناله و ندبه، جو هوای دارالخلافة را مشحون و هر چه مستبدین محض خیالات مستبدانه فاسده بر قوای حریبه تخریب کریاس عدالت و اساس سیاست می افزودند، این ناطق ملیح و متکلم وحده فصیح جز اظهار مظلومیت به قانون شریعه و استغاثه و اغاثه صحبتی نمی داشت و جواهر بیانات خویش را آلوده به کدورات دشنام و غیره نمی نمود و در اواخر ایام تحصن علماء عاملین بطوری برهان الناطقین صحبت داشت که حضرات حجة الاسلام و المسلمین آقای بهبهانی و آقای طباطبائی و سایر علماء ربانی مد ظلهم العالی متحد القول از جانب سنی الجوانب ولی عصر و حجة دهر امام زمان علیه سلام الله المنان لقب خلاق المعانی به سلطان المحققین مرحمت کردند. بطوری بیان سحر اقتران جلب قوت نمود و خاطر مبارک پادشاه را عطوف گردانید که رجال دولت در کمال منت اسباب راحت رعیت را فراهم آورده بر طبق مسئول و متمنیات نافعه ملیه دستخط انجم نقط عز صدور یافته مقضی المرام محترماً معزلاً به اوطان مألوفه مراجعت نمودند. و چون هر روز خفیه نویسا در حضرت عبدالعظیم علیه السلام در مجمع مستمعین مطالب منبریّه آن قبله الواغظین را به مرکز اطلاع می دادند

و تزیید اجتماعات فوق‌العاده را در اوقات موعظه اخبار می‌کردند و معتقد مستبدین گردید که عمده اسباب آن جماعات کثیره به کلمات بلیغی این هادی ملت است بر عداوت سابقه افزودند و مترصد وقت اذیت بودند، تا آنکه به صواب دید بعضی خائنین رجال دولت و ملت برای انصراف عموم رعیت و توهین و اخافه نواب عام حضرت حجت علیه‌السلام رأی چنین دادند که از هر اداره و صنف و طبقه شخصی که مشارالیه است مأخوذ شده و تبعید گردد، تا دیگران عبرت گرفته در زاویه خمود تواری پذیرند و دست از خیالات عاقلانه و عادلانه بردارند و ظلمت ظلم و استبداد را به حال خود گذارند و اهل وطن عزیز را بیدار و هوشیار به حقوق خود نگردانند. لهذا به مرور ایام از هر صنف فردی را جلب و تبعید نمودند و اما به جهت اسکات حجج اسلامیه و اخافه علماء و فقها و حوزه علمیه که روحانیون می‌باشند آراء خسیسه و افکار خبیثه خودسرانه متفق گردید و براخذ و جلب این علم اسلام و واعظ انام و بعد از مأخوذیت در مقام شتم و ضرب و اذیت و تبعید برآیند. مقدمه در شوارع و طرق و سربازخانه‌ها چاتمه سرباز را زیاد نمودند، خصوصاً در اطراف محله سرچشمه و سرتخت که خانه ما واقع است در آن، و از دو ساعت از شب گذشته اغلب خلق را محبوس می‌نمودند و رعیت را به زحمت می‌انداختند و بعضی از دوستان کیفیت مأخوذیت حضرت والد را محرمانه اطلاع می‌دادند، جواب می‌فرمودند خیانتی به شریعت ننموده و جنایتی به ملت نرسانیده‌ام که خائف باشم. شبها در پله‌های بام خود چراغ گذارده و در بام را باز می‌گذارم که اگر مأمورین مانند سایر خانه‌ها در شب از بام وارد شوند مانعی نباشد و اگر اذیتی وارد نمایند چون در راه اسلام است راحت است، تا آنکه دو ساعت از آفتاب روز چهارشنبه ۱۷ شهر جمادی‌الاولی ۱۳۲۴ هجری گذشته از خانه بیرون آمده و بر الاغ سوار شده با يك نفر نوکر چون نزدیک خانه مرحوم قنبرعلی خان که در محله سرپولک واقع شده است رسید، احمد خان یاور با پنجاه نفر سرباز از عقب به عجله رسیدند، چون صدای سرباز را شنیدند ایستادند و به ملازم خود فرمودند تترس، با من کار دارند نه با تو. احمد خان گفت بسم الله برویم. سؤال کرد من کیستم گفت حاج شیخ محمد واعظ فرمود چه لقب دارم گفت سلطان‌المحققین فرمود بسیار خوب شما از عقب من بیایید و هر جا که می‌خواهید مرا ببرید بگوئید خودم می‌روم اگر تخلف کردم از عقب با گلوله مرا بزنید به جهت اینکه اگر در اطراف الاغ من این سربازها جمع باشند و اهل محله از زن و مرد مرا اسیر شما ملاحظه نمایند خوف فتنه و فساد است، بهتر آن است يك نفر همراه من باشد بقیه از عقب بیایند. احمد خان قبول نکرده اطراف الاغ را سربازها احاطه کرده چون نزدیک مسجد مرحوم حاج ابوالحسن معمار رسیدند و اهل آن گذر و بازارچه و طلاب مدرسه و راهگذر این قسم مقهوریت را دیده و به هیجان آمده سؤال می‌کردند از حضرت والد که شما را کجا می‌برند در جواب می‌فرمود عین‌الدوله مرا احضار کرده این سربازها غریبند چون مرا

نمی‌شناسند این‌طور رفتار می‌نمایند و کسبه بازارچه را سواره در حال عبور تسلیه می‌داد که صبر نمائید ان‌شاءالله نقلی ندارد چون نزدیک سر بازخانه باغ پسته بیک معروف رسانیدند احمدخان گفت پیاده شوید و به سر بازخانه داخل گردید، در جواب فرمودند مرا اینجا پیاده ننمائید همین‌طور سواره که سر باز احاطه دارد مرا به خیابان برسانید که نزدیک است و آسوده‌حال شوید به واسطه اینکه اگر مرا وارد در سر بازخانه نمائید می‌ترسم اهل این محله و سایر کسبه در مقام اقدام استرداد و ارجاع حقیر برآمده و با شما طرف شوند و اسباب فساد فراهم آید. احمدخان قبول نکرده و پیاده کرد، از قرار مذکور مأمور بود هر کجا حاج شیخ محمد واعظ را گرفتار نماید در سر بازخانه آن محل محبوس سازد، یک دسته قزاق را خیر دهند و مشارالیه را بر حیوانی سوار نموده بالابان در برابرش بزنند مانند عمادالاسلام شریعتمدار حاج آقارضای کرمانی در کرمان جناب حاج شیخ محمد را با موزیک و بالابان و زنجیر با کمال توهین به قریه مبارک آباد عین‌الدوله به شمیران برای سیاست حاضر نمایند، در حجره سوم شرقی سر بازخانه داخل نمودند و سر باز پیر و مریضی را بر او گماشتند. آن سر باز پیر مرد مریض خدمت آن مهمان عزیز نشست و گفت من عرضی دارم و آن این است در سوابق ایام که این فوج سر باز مأمور به خدمت اهل طهران می‌شدند فقیر می‌آمدیم و از ماهانه هفت هزار و ده شاعی بعد از انقضاء مدت مالدار به اوطان خود برمی‌گشتیم، اما در ایام صدارت عین‌الدوله هر یک از ما مبلتی نقد و جنس وارد نموده صرف کردیم و بعد اسباب‌های خود را فروخته به قناعت گذرانیدیم در این ایام به واسطه ندادن مواجب و جیره چند روز است که غذای ما سر بازها شبانه روز منحصر به یک چارک سیب‌گندیده‌است، تازه دو شب است که به هر سر بازی دو قران به توسط صاحب منصب می‌دهند با فشنگ، و امر هم نموده اند که در شب اگر آخوند و سید را ملاقات نمائیم اگر اطاعت نکنند با گلوله او را بزنیم این چه مسلمانی است، این چه اسلام است، ای مهمان‌ای آقا اگر تو نوکر سیدالشهداء هستی بگذار ترا حبس نمایند بلکه این ملت بیدار شوند و حق خود را مطالبه نمایند آن قدر عین‌الدوله حقوق خلق را نخورد بعد از آن سر باز اشکش سرازیر شد و پیش آمد پیشانی مهمان عزیز را بوسید و عرض کرد مگر ارباب شما زین‌العابدین تقصیر داشت او را زنجیر و اسیر و حقیر کردند، غم و غصه مخور خدا ترا حفظ می‌کند. از بیرون سر بازخانه صداهای زن و مرد بلند شد در مدت ده دقیقه تمام بازارها بسته، خلق حرکت به طرف آن سر بازخانه نمودند.

و از طرف دیگر به حضور مبارک حجة الاسلام بهبهانی اعلی الله مقامه عرض واقع نمودند، خود وجود مبارک ایشان عازم بر آمدن سر بازخانه گردید تا اسیر دستگیر محبوس مایوس را از قید اسارت برهاند. حاضرین آن محضر مصلحت آمدن به سر بازخانه آن سرور را ندانسته ولی ثمره فوآد و ملاذ عباد شریعتمدار السید المجد آقامیر سید احمد نجل زکی



خود را با جماعتی از طلاب برای استجلاب آن مبلغ احکام حضرت ختمی مآب مأمور داشتند، از این مصیبت اسارت و محنت مظلومیت نفوس حمیه در حوالی سربازخانه جمعیت کرده و باز به مکالمه و مباحثه و فریاد اشتغال داشته چون آن مجبوس احساس اقدام و ازدحام انام نمود به توسط پیرمرد سرباز به احمدخان نام نادان پیغام داد اجازه بدهید از حجره مهجوریت مهاجرت نمایم و در ایوان این سربازخانه قیام نمایم به بیان و زبانی که می‌دانم خلق را نصیحت کرده آرام نمایم و استدعای مراجعت ملت باغیرت را باتشکرات بی‌اندازه مسئلت کنم. یقین دارم که افراد اجتماعه استماع بیانات عاجزانه این بیچاره را می‌نمایند، پذیرائی کرده متفرق می‌شوند. آن وقت تا این سرباز موجود حقیر را احاطه نموده قبل از آنکه قزاق برسد و جمعیت فوق‌العاده شود خدا نکرده اسباب زحمت فراهم آید هر کجا مأموریت دارید مرا برسانید. احمدخان نادان نپذیرفت، بلکه در عوض این عجز و نیاز یک مأمور سرباز به جهت حجره زیاد کرد. چون لسان ملت اتمام حجت نمود و مابینت آن جماعت را دید به سرباز پیرمرد فرمود قرآن دارید گفت ندارم پس حاضر شد به جوامع قلبیه از برای توجه به مبادی عالیه رو به قبله به طریق اجتهبی و جلسه عرفا و متذکر شد به ذکر حسبنالله و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر که از ابتدای ذکر تا انتهای آن ده دقیقه نکشید که حجة الاسلام زاده آقا میر سید احمد رسید و طلاب مدرسه و غیرتمندان کسبه و غیرهم حتی زنها یک مرتبه هجوم آوردند و سربازها هرچه با چوب و چماق و قداره و قنடைک خلق را می‌زدند، اسباب تفاق و اتفاق آنان را بیشتر فراهم می‌آوردند. جامی گوید :

وکن واثقا بالذی لا یخب	اذا استصعب الامر لا تضرب
کما قال من لا یقول کذب	فنجح الامور منوط به
و یرزقه من حیث لا یحتسب	و من یتق الله یجعل له

به حمله واحده و یورش سختی وارد حجره سربازخانه شدند و آن مظلوم مهموم را از محبس مستبدان نجات داده و بر دوش حمیت و غیرت و همت ملیت سوار کرده مراجعت نمودند .

احمدخان چون دید مأخوذ و مجبوس او را به قهر و غلبه بردند، امر کرد که حاج شیخ محمد واعظ را با گلوله بزنید. احدی از سرباز اقدام نکرد به شلیک، مگر چند نفر شلیک کردند با وجود آنکه بیست قدم بیشتر فاصله نشده بود علاوه چون هیکل و قامت برشانه مردان غیرتمند بود مرتفع می‌نمود، از برکت ذکر حسبنالله حضرت آله از هدف شدن تیر گلوله جانکاه او را محافظت فرمود مگر آنکه ادیب‌الذاکرین کرمانی که فعلاً به ادیب‌المجاهدین ملقب گردید ران او محل تیر حوادث استبداد گردید .

بالجمله از خوف رسیدن مدد و قزاق، ورود به مدرسه مرحوم حاج ابوالحسن دادند.

حقیقه، احتیاطاً، متحصن شدند و انتظار دستور حرکت به وجه احسن می کشیدند. از قضا یای اتفاقیه، کامل مجید و فاضل رشید و عالم وحید و بارع سدید مرحوم سید عبدالحمید شهید سعید رفسی بازبان روزه از حوزه درس ملاذالاسلام غوث المسلمین العالم الزکی و المجتهد النقی آقا میرزا محمد تقی گرگانی مدظله مراجعت کرده و کتابهای درس در زیر بغل داشته آن هنگامه و شلیک سر باز را دیده خطاب به احمدخان کرد بطور تغیر ( مگر تو مسلمان نیستی، چرا امر به شلیک دادی، مگر اینها مسلمان نبودند، اگر دولت از تو مؤاخذه می کرد می گفتمی که ملت هجوم آورده و حبسی را بردند) در خلال این خطابه از قرار مسموع احمدخان گلوله تفنگ را می زند بر سینه این سید سعید و او را شهید می نماید .

زمانی که سلسله جلیله علمیه و غیرهم متروس و مشحون کرده اند مدرسه ای را، اول ادیب المجاهدین وارد شد در حالتی که خون از ساق او جریان داشت او را در ایوان قبلی طرف غرب خوابانیدند در این اثنا نعش آقا سیدالحمید رحمه الله را نیز وارد کردند و در ایوان شرقی خوابانیدند. جناب خلاق المعانی بر بالین آن سید جید نشسته و سؤال کردند (آقا چه می خواهی) از آخر حنجره ناله ای کشید، چنین مفهوم شد که آب می خواهد، چون آب آوردند تاسی به جد خود کرده با لب تشنه از دار دنیا رحلت نمود رحمه الله علیه . حضرت والد خون آن سید را بر صورت و محاسن مالیده، یک مرتبه صداها و ناله ها به گریه و ندبه بلند شد. این اول قتیل در طریق مشروطه بود .

در این احوال شاهزاده مدیر توپخانه با دسته ای از قزاق رسید برای نصرت سربازها. چون در مدرسه آن سید شهید را مطروح و ادیب سعید را مجروح دید و ازدحام خلق را مشاهده کرد و درکوی و برزن استعداد مرد و زن را ملاحظه نمود، فطرت اسلامیتش او را منصرف از خیالات فاسده نموده از جناب والد دستور العمل خواست، فرمود (اگر بنخواهید دیگر فعلاً اتلاف نفوس و هتک ناموس نشود، باید امر نمائید آنچه سرباز و قزاق در این حدود است بروند و منازل و محله را تخلیه نمایند تا ما مشغول تجهیز نعش این سید شهید شده او را به مسجد جامع برسانیم) پذیرفته و تخلیه نمود سرباز و قزاق رفتند .

در این موقع حضرت مستطاب غیاث الاسلام و غوث المسلمین شریعتمدار آقا سید محمد جعفر صدر العلماء مدظله العالی با جماعت کثیره از علماء و غیرهم وارد شدند و در خفی بعضی خدمت والد ماجد معروض داشتند ( که بهتر آن است نعش سید را برداشته روانه خانه عین الدوله شویم، ضمناً خانه او را خراب کرده مال او را به غارت و ینما دهیم) در جواب فرمود (این رأی صواب نیست، زیرا چون جمعیت وارد خیابان شوند به توسط تلفون اطلاع می دهند به دولت، لهذا امر به شلیک قزاق و سرباز می نمایند، لا اقل پنجاه نفر به قتل می رسد) از این جهت اقدام نکرده نعش مرحوم سید را بر تخته نهاده علماء اعلام و طلاب عظام از عقب نعش حرکت کرده و جماعتی کفن به گردن انداخته و جزوات قرآن به دست گرفته

به وضع استغاثه و تظلم وارد مسجد جامع شدند .

حجة الاسلام والمسلمین آقای بهبهانی و آقای طباطبائی و سایر حجج اسلامیه و تمام طلاب دینیہ و اغلب تجار و کسبه در مسجد حاضر گردیدند و نعل مرحوم سید را در مسجد امانت گذاردند .

مناسب است که در این مقام به درج چند بند از بیست و پنج بند فصیح الزمان سید رضوان شیرازی پرداخته پس از آن رشته تاریخ را وصل نمائیم .

باید که درج کرد به تاریخ روزگار	این درجهای گوهر منظوم شاهوار
زیرا که این قضیه به دوران ما چنین	افتاد اتفاق که نادیده روزگار
عبدالمجید مفسد فی الارض فتنه جوی	بدنام دین و دولت و بدخواه شهریار
اول نهاد تیشه بر آن ریشه کز نخست	او را نبی نشاند و علی گشت آبیار
یعنی درخت علم و عمل آنکه باشدش	تا حشر لطف قائم بالذات برگ و بار
قدرت نمائیش همه این شد که بین روز	از روز اهل علم و عمل آورد دمار
مفتوح کرد باب امانت به غدر و مکر	اول به روی شخص شخیص بزرگوار
شیخ شیوخ عصر محمد فرید دهر	آن واعظ نکو سخن کامل العیاری
میخواست ماند و شکند سد اهل علم	میخواست تا بدو بکند رخنه در هزار
باری علی الرئس نمودند از دو سو	او را اسیر همچو اسیران زنگبار
اما همین طریق که بود از برای حفظ	فوجیش در یمین و گروهیش در یسار

طلاب جمله در طلبش و امحمدا

گفتند و ساختند خلاصش ز اشقیا

بی حر به چونکه جیش خداوند ذوالمنن	بر حر بیان شدند دلیرانه صف شکن
سلطان فوج یاور عبدالمجید داد	فرمان قتل جملگی از خبث خویشتن
شلیک با تفنگ نمودند حر بیان	مجروح ساختند به یک حمله چندتن
در آن میانه سید و سالار سروران	عبدالحمید فخر زمان مفخر زمن
غافل ز ره رسید و زهنگامه بی خبر	انگشت حیرتش بشد آنگاه در دهن
چشمش به سوی معرکه افتاد محو و مات	از کارهای چرخ زغوغای مرد و زن
ناگاه بی ملاحظه سلطان فوج دون	تیری زد آتشین به تن شمع انجمن
ما بین سینه و گلویش تیر جا گرفت	وز پشت او بدر شد و جاننش شد از بدن
هم بی گناه بود و هم از خلق منزوی	هم بدغریب و بی کس و هم دور از وطن
تیرش به سینه خورد به مظلومی حسین	قلبش بگشت پاره به مجروحی حسن
تاجان برفت از تن جان جهان برون	زد صیحه جبرئیل که ای حی ذوالمنن
از نو حسین کشته ز جور یزید شد	عبدالحمید کشته عبدالمجید شد

خلاصه در مدت يك هفته محاصره بودند و انواع اخافه و اذیت و آزار از جانب عین‌الدوله به متحصنین خانه خدا رسانیدند. روز نوزدهم به‌عنوان استغاثه دسته‌ای از سینه زن که اغلب اهل علم بودند خواستند به بازار روند، بین مسجد جامع و چهارسوق بزرگ امر به شلیک دادند. المنزه من کل شین .

مرحوم آقا سید حسین و دو نفر دیگر به رحمت ایزدی به واسطه گلوله استبدادی واصل گردیدند .

و مسموع شد چند کشته دیگر را سر بازها در مسجد پهلوی چهارسوق بردند، برای اینکه اهل مسجد ندانند. چون شب رسید در گاری ریخته به قبرستان سر قبر آقا دفن نمودند و چند نفر دیگر از طفل و غیره به واسطه مجروح شدن بعد از چند روز دیگر از دار دنیا رفتند .

و در اواخر ایام محاصره که از شب دوشنبه ۲۲ باشد غدغن بلیغ نمودند که کسی را نگذارند بر آقایان وارد شود و در این شب آب و نان را بر مظلومان بستند، بلکه خیال توپ بستن به مسجد و اسارت اهل تحصن را داشتند و عین‌الدوله بطوری سد ابواب سلطنت نموده که احدی جرئت اظهار حقیقت این وقایع را نداشته و خاطر مبارک شاهانه مسبوق نبوده، بعضی از اوقات معروض می‌داشتند به طریق اجمال که جمعی از اشرار در مسجد جامع شرارت می‌نمایند .

در این ایام محاصره این پدر مهربان به جهت مقهوران و متحصنان چه بیانات و مقالات نافع در منبر مسجد جامعه اعلان داشتند و بعد از اجازه گرفتن به مسافرت عتبات، در منازل طریق قم و ایام تشریف به عتبه سامیه علیاحضرت فاطمه بنت موسی بن جعفر (ع) در صبح و عصر در صحن مطهر ثمرات مشروطیت و فوائد معدلت و مضار استبداد و ظلم را وجدانی رعیت نمودند و از برکت بقعه رفیعۀ فاطمیه مقصی المرام حجج اسلامیه مراجعت نمودند و بعد از ورود به طهران الی زماننا هذا، آنی از خدمت به مشروطیت و زمانی از ارادت به شریعت تکامل نورزیده و در زمان استبداد صغیر در محافل معظمه و مساجد جامعه ثلاثه از شیوه مرضیه خویش که بیان حقیقت مشروطه بوده دست برداشته چنانچه بعضی از وکلاء مجالس مقدس حاضر بوده و هستند و تعجب از تقریرات او می‌نمودند. خود حضرت مستطاب عالی که نگارنده بی‌غرض (تاریخ بیداری ایرانیان) می‌باشند عدالت خواهان ایمانی و مشروطه طلبان وطنی ایرانی از زمان طلوع آفتاب عدالت و مشروطیت از افق مظلومیت در زمان حال و مستقبل باید قدر این وجود محترم را غنیمت شمارند و این نعمت منیعۀ مشروطه را از آثار او دانند. اگرچه در این مدت تخلق به اخلاق پیغمبر و صعود به اعواد منبر تحریرات بسیار که نافع نوع بشر است فرموده اند اما سه تألیف مرتب فعلاً موجود است : اول کتاب عوائد الغلامیه فی اوامر الالهیه در فرایض و واجبات رسالت پناهی است.

دوم کتاب فوائدالضیائیه فی نواحی السبحانیه در نواحی منکرات است و عدد ابیات این دو کتاب تخمیناً هشتاد هزار بیت می شود و به مقتضای وقت کتابی تألیف نموده مسمی به اساس السیاسیه فی تأسیس الریاسه که دوازده هزار بیت آن موجود است و ظاهراً ختم به سی هزار بیت برسد، از برای خواص و عوام در مشروطیت و سیاست بهتر از این مجموعه ممدوحه نخواهد شد. اگرچه زحمات فوق‌العاده در شریعت و خدمات بی‌اندازه در مشروطیت این قوه ناطقه مملکت و سده سنیه رعیت مشهود اهل کمال و منصفیت است و هر کس منکر شود از حیث غرض و عداوت است و ارقام عتیقه و توقیعات منیعیه له از ذوات مقدسه و حجج اسلامیه و آیات الهیه آقای ملامحمد کاظم خراسانی و آقا شیخ عبداللّه مازندرانی متع الله المسلمین بطول بقائهما که به سرافرازی این واعظ که فی الحقیقه لسان الشریعه و بیان المله است. کشف از عقیده صافیه و اقدامات وافیه و کفایه این قدوة الخائیه و برصدق عرایض این بنده شرمنده می نماید و بعض از آن رقائم کریمه صادره از آن ناحیه را معروض داشته، چون در معنی مشروطیت و اتحاد و بیان حقیقت ظلم و جور و نفاق است و به جهت عامه عباد نافع است در این تاریخ محترم درج فرمائید تا در صفحه روزگار به یادگار بماند و در عوض این خدمت حضرت عالی، قارئین بعد از قرائت به یاد خیر شما را شاد فرمایند. و ما توفیقی الا باللّه. حرره الاحقر محمد علی الملقب به بیان المحققین ابن خلاق المعانی الحاج شیخ محمد الواعظ الاصفهانی الملقب به سلطان المحققین دامت برکاته. فی پنجم شهر ربیع الثانی من شهور سنه ۱۳۲۸ هجری .

سواہ دستخط بندگان آیه الله فی الارضین آقای خراسانی

مد ظله العالی است

روی پاکت :

خدمت جناب مستطاب عماد العلماء برهان المتکلمین مروج الاحکام آقای حاج شیخ

محمد واعظ سلطان المحققین دامت برکات وجوده نائل گردد سلخ رجب المرجب ۱۳۲۷

بسم الله الرحمن الرحیم

عرض می شود ان شاء الله مزاج شریف با کمال صحت و سعادت و عافیت مقرون و همواره در نشر اخبار و آثار ائمه اطهار علیهم سلام الله الملك الجبار موفق و مؤید بوده مساعی جمیله و بیانات سحریه منبریّه جناب عالی در اعلاء کلمه حقّه اسلامیه و تقویت معدلت خواهان و قلع مواد ظلم و استبداد و اشاعه عدل و داد متواتراً مسموع و دوام توفیق آن جناب را درخواست نموده در این موقع که بحمد الله تعالی و حسن تأییده کلیه امور بر وفق مرام و نتیجه اقدامات و زحمات حاصل گردید مخصوصاً مزاحمت می نمایم که تمام اوقات خصوص ایام و لیالی متبرکه شعبان و رمضان به عموم ملت بفهمانید که غرض ما از این همه زحمت،

ترفیه حال رعیت و رفع ظلم از آنان و اعانه مظلوم و اغائه ملهوف و اجراء احکام الهیه عز اسمہ و حفظ و وقایه بلاد اسلام از تجاوز کفار و امر به معروف و نهی از منکر و غیرها از قوانین اسلامیہ نافعہ للقوم بوده است. واضح است وزراء مسئول و وکلاء منتخب کمال مساعدت از جناب عالی فرموده عموم اهالی ایران خصوصاً قاطبین طهران امتثال اوامر شریفه خواهند نمود. زیاده زحمت جز التماس دعا ندارد.

(الاحقر الجانی محمد کاظم الخراسانی)

صورت سواد دستخط بندگمان حضرتین آیتین  
آقای خراسانی و آقای مازندرانی مدظلهما است

روی پاکت :

(طهران) ان شاء الله تعالی جناب مستطاب افاضت مآب مصباح الضلام مصلح الانام مروج الاحکام مشید الاسلام قدوة الواعظین سلطان المحققین آقای حاج شیخ محمد واعظ سلمه الله تعالی ملاحظه فرمایند ۱۵ شهر صیام ۱۳۲۷.

بسم الله الرحمن الرحيم

عرض می شود ان شاء الله تعالی همواره در ترویج احکام و تشیید اسلام و هدایت انام به مزید تأیید مخصوص خواهید بود. از ابتدای تابش آفتاب عدالت و تأسیس قواعد مشروطیت الی کنون از صدمات وارده بر آن وجود محترم مسبوق و مساعی جمیله مبذوله آن جناب که کاشف از کمال استقامت در تدین و حاکی از وفور دانش و تمدن آن وجود شریف است، مشروحاً مکشوف و رجاء واثق حاصل است که ان شاء الله تعالی تمام مراجع و اولیای امور و طبقات ملت نعمت وجود محترم را مغتنم شمارند و فوائد بیانات و افادات عالی را قدر شناسند و در موجبات مزید تشویق و فراغت خاطر شریف کما ینبغی قیام فرمایند بعون الله تعالی. قدر این نعمت عظمی که بهای این همه نفوس عزیزه و اموال ملت است به حسن بیانات جناب عالی ذهنی تمام مسلمانان گردد، همه بدانند که حفظ اساس دیانت و اسلامیت و استقلال مملکتشان به این حصن سعادت منحصر است و در استحکام این اساس قویم به جان و دل بکوشند و هم حقیقت حریت موهوبه الهیه عز اسمہ را که عبارت از آزادی از اسارت و مقهوریت در تحت تحکامات دل بخواهانه کار گزاران امور و اولیای درباری است نه خروج از ربه عبودیت الهیه عز اسمہ و القاء قیود شرعیه پیوسته مذاکره و ذهنی تمام طبقات مردم فرموده مغالطه و تمویهات مغرضین و تجریات ارباب فسوق و مبتدعین رامسدود، معنی مساوات را هم که تسویه فیما بین قوی و ضعیف و غنی و فقیر در حقوق و احکام است کما ینبغی شرح فرموده حقیقت مشروطیت را که عبارت از عدم تجاوز تمام طبقات از وظایف و حدود مقرر شرعیه و سیاسی است وجدانی برای مردم کنند تا آنکه تمام ملت به عین الیقین بدانند که

برای تحصیل چه نعمت، و فوز به چه شرف و سعادت و خیر دنیا و آخرت این همه شادان را تحمل نموده، از مقام لفظ و گفتار، ترقی و به مرحله عمل و رفتار قدم نهند و انجمن‌های متفرقه اصنافیه و غیرها تماماً هم خودشان را به تکمیل علمیات و عملیات راجعه به صف خود مصروف داشته مداخله در سیاسیات ملکیه که خارج از وظیفه آنان است بکلی محترز باشند و جز تقدیم لوایح و اظهارات به مجلس محترم ملی که قاطبه ملت حق دارند سایر انحاء مداخلات را که در دوره سابقه از کمال بی‌علمی و یا غرضانیت ناشی و مستتبع آن همه مفاسد شد دشمنی به دین و وطن اسلامی و از اعظم محرّمات و کبائر دانند و بکلی تحرز نمایند و مخصوصاً عموم ارباب جرائد و ناطقین لازمه و وظیفه مقابله خودشان را که تربیت و ترقی و تکمیل علمیات و عملیات و تهذیب اخلاق ملت از رذائل و رسوخ دادن مبادی تدین و تمدن است مراقب بوده خروج از این وظیفه و تعرض امور لایعنی و جسارت به هتک نوامیس الهیه عزمه و تجاوز از حدود شرعیه و تعرض به محترمین مملکت و هتک ارباب شرف و نسبت استبداد به مردم دادن و دستی مستبد تراشیدن را که در دوره سابقه باب‌الابواب فساد و افساد بود، به هیچ وجه روا و جایز ندارند و وظیفه خود را وصل کردن بدانند نه فصل نمودن. و لازم است اصل نسبت ملعونه استبداد را تمام مسلمانان بکلی متروک و دو دستگی را از میان بردارند. و ان شاء الله تعالی اولیای امور و خاصه وزارت جلیله معارف در تهذیب ارباب جرائد و ناطقین از اشخاص جاهل و بی‌مبالات در دین چنانچه باید و شاید مراقبت خواهند نمود و تصدی بعضی اشخاص را که به تجربت حالشان معلوم و از جهالت و یا عدم دیانت چه مزخرفات و هفوات گفته و نوشته و تخم نفاق در قلوب مسلمانان کاشته و ساده لوحان را به گمان آنکه اساس مشروطیت این گونه امور را مقتضی است منحرف ساختند، بکلی از وظائف منیعه رفیعه ممنوع خواهند داشت. ان شاء الله تعالی والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته . (الاحقر عبدالله المازندرانی) (الاحقر الجانی محمد کاظم الخراسانی)

ایضاً سواد دستخط بندگمان حضرت آیه الله فی الارضین

آقای خراسانی مدظله است

روی پاکت :

طهران خدمت جناب مستطاب عمده العلماء الاعلام والوعاظ العظام ناصر الاسلام آقای

حاج شیخ محمد واعظ دام تأییده نائل شود . ۴ ذی حجة الحرام ۱۳۲۷

بسم الله الرحمن الرحیم

به عرض می‌رساند ان شاء الله تعالی مزاج شریف با صحت و عافیت مقرون و همواره در نشر آثار احکام حلال و حرام و هدایت و ارشاد انام ، مؤید به تأییدات خاصه بوده سابقاً شرحی زحمت داده و نوشته شده بود که غرض از زحمات این دو سه ساله و خساراتی که

در اعلاء کلمه معدلت تحمل نموده‌ایم، برای عموم ناس بیان فرموده تا مرفه‌الحال اشتغال به تحصیل امور دینیه و معادیه نمایند. اینک باز از گوشه و کنار بعضی اطوار ناهنجار غیر مترقب از بعضی اشخاص مسموع می‌شود. لهذا تأکیداً به آن جناب زحمت می‌دهد تمام اهتمام در جلوگیری عوام از افعال که منافی شریعت مطهره است بفرمایند و مخصوصاً لایحه‌ای که در معنی مشروطیت نوشته‌ایم و طبع شده است و یک نسخه هم ایفاد خدمت نموده، توضیحاً تقریر فرمائید. زیاده زحمت جز التماس دعا ندارم. والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته.

(الاحقر الجانی محمد کاظم الخراسانی)

صورت سواد لایحه هیئة علمیه نجف اشرف

علی ساکنها الف سلام و تحف

بسم الله الرحمن الرحیم

چون به موجب مکاتیب معتبره واصله از امهات بلاد مواد فاسده مملکت این موقع را مغتنم و به اسم مشروطه خواهی، خودی به میان انداخته مقاصده فاسده خود را در لباس مشروطیت اظهار و موجبات تشویش اذهان مسلمین را فراهم آورده و می‌نمایند، لهذا محض سد این باب‌الابواب فساد و افساد توضیحاً للواضح اظهار می‌نمائیم مشروطیت هر مملکت عبارت از محدود و مشروط بودن ارادت سلطنت و دوایر دولتی است به عدم تخطی از حدود و قوانین موضوعه بر طبق مذهب رسمی آن مملکت، و طرف مقابل آنکه استبدادیت دولت است. عبارت از رها و خودسر بودن ارادت سلطنت و دوایر دولتی و فاعل مایشاء و حاکم مایرید و قاهر بر رقائب و غیرمسئول از هر ارتکاب بودن آنها است. در مملکت و آزادی هر ملت هم که اساس مشروطیت سلطنتی مبتنی بر آن است عبارت است از عدم مقهوریتشان در تحت تحکیمات خودسرانه سلطنت و بی‌مانعی در احقاق حقوق مشروعیه ملیه و رقیب مقابله آن هم عبارت از همین مقهوریت مذکوره و فاقد هر چیز بودن در مقابل اراده دولت است. و چون مذهب رسمی ایران همان دین قویم اسلام و طریقه حقه اثنی عشریه صلوات الله علیهم اجمعین است، پس حقیقت مشروطیت ایران و آزادی آن عبارت از عدم تجاوز دولت و ملت از قوانین منطبقه بر احکام خاصه و عامه مستفاده از مذهب و مبتنی بر اجراء احکام الهیه عزاسمه و حفظ نوامیس شرعیه و ملیه و منع از منکرات اسلامی و اشاعه عدالت و محو مبانی ظلم و سد ارتکابات خودسرانه و صیانت بیضه اسلام و حوزه مسلمین و صرف مالیه ما خوده از ملت در مصالح نوعیه راجعه به نظم و حفظ و سد ثغور مملکت خواهد بود. و مبعوثان ملت هم امنائی خواهند بود که خود ملت به معاشرت تامه آنها را به وثاقت و امانت و درایت کامله شناخته برای مراقبت در این امور انتخاب نمایند.



آنچه این خدام شریعت مطهره به وجوب اهتمام در استقرار واستحکام آن حکم نمودیم و به منزله مجاهدت در رکاب امام زمان ارواحنا فداء دانستیم این مطلب بود اساس مسلمانی برای این مطلب مبتنی و در فصل دوم متمم قانون اساسی هم که سابقاً امضا نمودیم ملزوم عدم مخالفت قوانین موضوعه با احکام شرعیه را تصریح و کاملاً این معنی رعایت شده و امیدواریم که ان شاء الله تعالی عموم ملت هم در انتخاب مبعوثان از مردمان صحیح و کامل و کسانی که به معاشرت کامله عدم خیانت ایشان به دین و دولت و مملکت و ملت معلوم شده باشد بذل مراقبت نموده و خواهند نمود و مبعوثان عظام هم حق امانت داری را کماینبغی ادا و سرموئی خیانت به هیچ کدام را البته روا نخواهند و بعون الله تعالی و حسن تأیید همچنان که مشروطیت و آزادی سایر دول و ملل عالم بر مذهب رسمیه آن ممالک استوار است همین طور در ایران هم بر اساس مذهب جعفری علی مشیده السلام کاملاً استوار و مصون از خلل و پایدار خواهد بود و هیچ صاحب غرض فاسد و مفسدی متمکن نخواهد بود که خدای نخواستہ خودی به میان اندازد و برخلاف قوانین و احکام مذهب جعفری حکم قانون جعل و زندقه و بدعتی احداث و قانون اساسی و اصل مشروطیت ایران را نقض و استبدادی ملعون دیگر به مراتب اشنع از اول برپا نماید .

و البته اسلام پرستان مملکت و سرداران عظام ملت ایدهم الله تعالی که جانهای خود را در طریق این مقصد بزرگ اسلامی فدا نموده اند کاملاً مراقب و هرگز چنین استبداد ملعونی را تن در نخواهند داد . ان شاء الله تعالی و لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظيم .

(الاحقر عبدالله المازندرانی) (الاحقر محمد کاظم الخراسانی)

غرة ذی حجة الحرام ۱۳۲۷ نجف اشرف در مطبعة مبارکه علوی طبع گردید .  
تمام سواد مرقومات باسواد لایحه مطابق است با اصول کریمه آنها . حرره الاحقر محمد الواعظ .

\*\*\*

مؤلف آنچه از حالات جناب حاج شیخ محمد واعظ به دست آورده در این تاریخ خود درج نموده و همین قدر گوئیم از زمانی که جناب معزی الیه داخل در حوزه مشروطیت شده الی کنون منافی مشروطیت چیزی از ایشان مشاهده نشده تا این زمان که سال ۱۳۲۸ می باشد ، صحیح و سالم و بانهایت شرف و افتخار و احترام باقی مانده است ، نه مطالبه اجر زحماتش نمود و نه ریاست اداره ای را به خود جلب کرد . نه اسباب چینی برای وکالت پارلمان کرد . چنانچه در اکثری دیدیم و در تاریخ هم درج نمودیم بلکه این واعظ محترم در این ایام هم که قلوب عموم از اوضاع حالیه متنفر گردیده به زبان پند و موعظه و آن نطق کذائی خود به مردم می رسانند که بدی و خیانت بعضی باعث بدی مقصود نمی شود هنوز عقلا فرصت

نکردند قوانین مشروطیت را جاری کنند .

مجملاً الی طبع این تاریخ این واعظ علیم دست ازمقصود خود برنداشته و اگر المیاذ بالله مثل بعضی از مشروطه خواهان امروز اقدام به امری که منافی بامقصودشان است فرمایند البته بعد از این تصریح خواهد شد . عجاله دانشمندان و عقلا به وجود این عالم و واعظ مفتخر و سرافرازند . اللهم وفقه لماتحب و ترضی .

## ناظم الاطباء کرمانی

بیدارکننده ایرانیان ، مهین مؤلف فارسی زبانان ، دانشمند مفخم آقامیرزا علی اکبر خان (ناظم الاطباء) کرمانی از اولین اشخاصی است که در تأسیس مدارس و مکاتب جدیده سعی بلیغ فرموده ، شاگردانش در اطراف و بلدان ایران هریک شمعی روشن و چراغی با فروغ است . مؤلفاتش عموم دانایان را مفید و در کار است . شرح زندگانی حضرتش از این قرار است :

میرزا علی اکبرخان ناظم الاطباء خلف مرحوم آقامیرزا حسن طبیب کرمانی است ، در عنفوان شباب در کرمان تحصیلات خود را به آخر رسانیده قدری از علمیات و عملیات طب را در نزد پدر خود و سایر اطبا فرا گرفته .

در اواخر سال ۱۲۸۲ برحسب امر مرحوم محمداسمعیل خان وکیل الملک اول که در آن زمان حاکم کرمان بود از کرمان به طرف طهران مهاجرت نمود و در مدرسه دارالفنون مشغول تحصیل علوم جدیده گشته و پس از یک سال تحصیل وزیرعلوم شاگردان مرتبه دویم طب را به معلمی ایشان سپرده و در اطاق اول طب هم معاون معلم شده و علم تشریح را به آنان آموخته و در اوایل سال ۱۲۸۴ از جانب مرحوم شاهزاده علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه وزیر علوم مشغول طبابت فوج مهندس شده و در سال ۱۲۸۸ که قحط و غلا همه ایران را فرا گرفته بود در مریضخانه فقراء چهار ماه مشغول خدمت بود و در سال ۱۲۸۹ اجازه فارغ التحصیلی از وزارت علوم صادر کرده و در سال ۱۲۹۰ به ریاست مریضخانه دولتی و خطاب حکیم باشی از طرف دولت مفتخر گردیده و در تأسیس آن مریضخانه به سبک بیمارستانهای فرنگ کوشیده و آن را مرتب نموده و در سال ۱۲۹۸ به منصب سرهنگی و نشان و حمایل آن با خطاب خانی مفتخر آمده و در سال ۱۲۹۸ پس از مرحوم اعتضادالسلطنه و تفویض وزارت علوم به علیقلی خان مخبرالدوله از ریاست مریضخانه

دولتی استعفا خواسته و بامر حوم حاج میرزا حسین خان سپهسالار اعظم به خراسان رفته و پس از تشریف به آستان مبارکه رضوی دارالشفای آن استان مقدس را بر حسب امر سپهسالار که جز اسم چیزی از آن باقی نمانده بود تأسیس و مرمت نموده و آن را مانند مریضخانه‌های دول متمدنه در تحت نظم و ترتیب آورده و در این سفر از جانب اولیای دولت قاهره به منصب و نشان و حمایل سر تپپی مفتخر آمده و پس از فوت مرحوم سپهسالار به طهران آمده چند سالی مشغول خدمات عامه و اشاعه معارف بوده و در سال ۱۳۰۳ بر حسب امر شاهزاده ظل السلطان به اصفهان رفته و در آن شهر مینو نشان دو سال توقف کرده سپس به طهران مراجعت نموده و اوقات خود را به تدریس و تألیف کتب و ترجمه از زبان فرانسه و طبابت عامه می‌گذرانیده تا در سال ۱۳۱۰ در خدمات ناصرالدین شاه منسلک گشته و در سفر و حضر علاوه بر خدمت و پرستاری شخص پادشاه آنی نیاسوده و از خدمت به نوع دمی فراغت نداشته و از جانب آن پادشاه مورد عواطف ملوکانه بوده و در آن مدت به خطاب جنابی و جبهه ترمه و شمشیر مرصع و عصای مرصع و تمثال همایونی سرافراز گردیده و پس از قتل ناصرالدین شاه به تیر اولین فدائی ایران مرحوم میرزا رضا، منصب طبابت مخصوصه اعلیحضرت مرحوم مظفرالدین شاه به ایشان تفویض گردید. سفر او و حضراً در خدمت آن پادشاه ذیجاه به سر می‌برد و در سال ۱۳۱۹ به نشان و حمایل درجه اول خارجه مفتخر گشته و در سال ۱۳۲۲ به نشان مرصع از درجه اول نیز نایل آمده از کارهای محیر العقول ناظم الاطباء آنکه در زمانی که مرحوم مظفرالدین شاه دستخط مشروطیت ایران را صادر فرمود لیکن هنوز امر مشروطیت ناتمام بود و شاید به اندک سستی از بین رفته بود که طبیب مخصوص سهواً و یا کس دیگر عمداً دوی عوضی به مظفرالدین شاه داده و آن مرحوم را گمان این بود که او را مسموم نموده اند. نزدیک بود خیالات مالخولیائی به سر آن مرحوم افتد که فوراً ناظم الاطباء رسیده اطباء حضور را مات و متحیر و شاه را مبهوت و مرعوب دیده بقیه دوا را که در فنجان نگاه داشته بودند و اگر طبیب آلمانی دیده بود علناً می‌گفت این دوا سم است یا مضر. ناظم الاطباء ملتفت شده که هم بعضی در خطر است و هم خیالات موهوم شاه را تلف می‌کند، فوراً بقیه دوا را لاجرعه به سر کشیده و ته فنجان را با آب خالص شسته و نیز آشامیده و گفت نقلی ندارد دوا مضر نیست.

بعد از آن به معالجه شاه و خود پرداخته تا چندی دیگر شاه را نگاه داشت تا امر مشروطیت مستحکم گردید.

عجب در این است که ناظم الاطباء با اینکه چندین دفعه خطاهای اطباء را ملتفت شده و جبران هم نمود لکن الی کنون فتوت کرده به احدی این راز را نگفت و راضی نشد که طبیب نادان از نان خوردن باز ماند. دیگر آنکه پیوسته در خلوت مضار استبداد و منافع مشروطیت را به مرحوم مظفرالدین شاه می‌رسانید. مجملات ناظم الاطباء در تمام

عمر خود از تربیت محصلین طب و خدمت به نوع کوتاهی نکرد چنانکه اکنون زیاده از صد نفر شاگردان ایشان در شهرهای ایران پراکنده و مشغول طبابت می باشند و علاوه بر خدمات مذکوره بر حسب امر مرحوم میرزا علی خان امین الدوله صدراعظم در انجمن معارف داخل شده و از اندام آن مجلس محترم به شمار آمده و در خدمت به معارف از هیچ گونه مشقت کوتاهی نفرموده و در تأسیس مدارس رنجها برده ویژه در تأسیس مدرسه شرف و تربیت کودکان بی بضاعت از بذل مال و جان دریغ و مضایقه نکرد .

اگر ساعات شبانه روزی ناظم الاطباء را تقسیم بر عیادت مرضی و حق الزحمه ای که به ایشان می دادند بکنیم هر ساعتی پنج تومان پول ایران می شود با وجود این دخل لا اقل دیده شد که در بیست و چهار ساعت شبانه روزی ۱۶ ساعت اوقات خود را مصروف مدارس و انجمن معارف می نمود یعنی حضور در مدرسه و رسیدگی به اطفال یتیم و امور انجمن معارف را مقدم می داشت بر حضور مجالس پادشاه و ابناء آن .

و نیز دیده شد که از صد تومان حق الزحمه و حق القدم عیادت مریض گذشت برای رفتن به مدرسه شرف و رسیدگی کردن به اطفال یتیم .

مجملاً مبلغی هنگفت از کیسه فتوت خرج ایتم و اطفال فقراء نمود و عزمی راسخ بر ترویج معارف و ترقی ابناء وطن داشت که اگر امین السلطان عدو ایرانی و ایران در مقابل نبود امروز در ایران دشمنی برای علم و عالم دیده نمی شد.

بالجمله در اشاعه معارف آنچه ممکن بود و در قوه داشت به فعل آورد و کوتاهی نکرد و علوم چندی از زبان فرانسه به زبان فارسی ترجمه نمود و منتشر ساخت از قبیل علم فیزیک و شیمی و تشریح و پاتولوژی و جراحی و کحالی و روادی علاوه بر اینها کتب چند از تصنیفات و تألیفات ایشان امروز در بین مردم طبع و منتشر است از قبیل کتاب زبان آموز فارسی که در حقیقت ایشان اول کسی می باشند که این باب را مفتوح کرده و زبان فارسی را احیاء نموده .

و نیز از تألیفات ایشان است رساله تعلیمات ابتدائی که برای کودکان نوآموز دبستانها نوشته است و تا کنون چندین دفعه به طبع رسیده است .

و نیز از تألیفات آن یگانه هنرمند است کتاب پزشکی نامه در علم تراپوتیک و علم ما تیرمدیکال که آن هم به طبع رسیده و اطباء را لازم و واجب است .

و از کارهای بزرگ و تألیفات سترک آن دانشمند است که اکنون قریب ده سال است که در تدوین و ترتیب لغات فارسی مشغول و اکثر اوقات خود را مصروف این خدمت نموده است که در واقع می توان گفت مجلس آکادمی صحیح ، خانه ناظم الاطباء است و تمام لغات فارسی و غیر فارسی را که امروز بین ایرانیان مستعمل است به ترتیب حروف تهجی مرتب و جمع و در چهارجلد مندرج کرده که هر مجلد زیاده از هشتاد هزار بیت کتابت

دارد. سه مجلد آن تمام و مجلد چهارم نزدیک به اتمام است .  
و این خدمت را دانشمندان و عقلا بزرگترین خدمات به معارف ایران بلکه به معارف اسلامی می‌دانند و با اینکه نهایت سعی و کوشش را در اختصار و ایجاز آن کتاب فرموده باز متجاوز از سیصد هزار بیت کتابت دارد که اگر بعضی الفاظ و عبارات را به رمز ننوشته بودند هر آینه از یک کرور بیت متجاوز شده بود و ما برای وضوح این ادعاء چند سطر و چند لغت از آن کتاب شریف را در این مقام نقل می‌کنیم . می‌نویسد :

قائم - مأخوذ از تازی ایستاده و افراشته و برپا داشته و عمود و استوار و ثابت و برقرار و پایدار و باقی و دایم و جاویدان و واقف و سخت و پنهان الی آخره .  
اتومسفر - مأخوذ از یونانی مرکب از دو کلمه یکی ( اتمس ) یعنی بخار، دیگری ( ایفر ) یعنی کره و عبارت است از طبقه بخاری شکلی محیط بر کره زمین و مرکب از دو سیاله مرتجله یکی هوای خالص که بخار اکسیژن و دیگری بخار ازت. و هر قدر از سطح زمین بالا رویم و دور شویم وزن مخصوص اتومسفر کمتر می‌گردد زیرا طبقات پست از طبقات فوق خود منضبط و متراکم می‌شود از هر طبقه از هوا که بالاتر بود کمتر فشرده شده و متراکم گشته و یا بالملازمه سبک تر خواهد بود و وزن مخصوصش کمتر و در باب ارتفاع اتومسفر عقاید حکماء مختلف است . ( لاهیر ) از روی انعکاس اشعه آفتاب ارتفاع اتومسفر را ( ۶۰۰۰۰ ) متر می‌داند و ( لاپلاس ) که از دانشمندان معروف است اتومسفر را شبیه به کره تصور کرده که نسبت به شبه کره زمین تسطیحش بیشتر است و نسبت دو محورش مثل نسبت دو به سه می‌باشد .

و اتومسفر وزین و قابل سنجیدن است ، زیرا که هم هوا و هم سایر هوای مادی شکل که با آن مختلطند تماماً صاحب وزن می‌باشند ، و وزن آن را به این نسبت می‌توان بیان کرد. وزن یک ستون از این سیاله برابر است با وزن یک ستون هفتاد و شش سانتی متر زیبق ، یا یک ستون ده متر و نود و هفت سانتی متر آب ، در صورتی که درجه حرارت را دوازده و قطر هر ستون را متساوی قرار دهیم الی آخره . بعضی از رموز آن کتاب شریف را هم نقل کنیم که کاشف از اسلوب آن خواهد بود .

بعضی رموز کتاب :

(\*) علامت (ا) علامت اسم (ا -) علامت اسم و صفت (ج) علامت جمع (جج) علامت جمع الجمع (ج ۲) علامت حاصل مصدر (ص) علامت صفت (ر) به جای مرور نمائید (ك) علامت کنایه (م) علامت مصدر (ف ل) علامت فعل لازم (ف م) علامت فعل متعدی (ا ف) علامت اسم فاعل (ا م) علامت اسم مفعول . از این علامات معلوم می‌شود که نهایت سعی را در ایجاز و اختصار آن کتاب شریف ملحوظ داشته اند با وجود این متجاوز از سیصد هزار

بیت کتابت دارد و ما می‌ترسیم طبع این کتاب هم نصیب خارجه گردد و چه اگر دانشمندان خارجه که همواره هواخواه معارف و دوست علوم شرق می‌باشند مطلع بر این کتاب شریف گردند هر آینه مبادرت به طبع آن خواهند فرمود مؤلف محترم را هم مقصودی جز طبع و نشر این کتاب نخواهد بود چه می‌دانند که فایده این کتاب شامل عموم خواهد گردید. مجملًا ناظم‌الاطباء در ۱۷ ربیع‌الثانی سنه ۱۲۶۳ در شهر کرمان که آن را گواشیر نام است متولد شده و پنجاه سال فواید عمرش را صرف ابناء وطن خود کرد. ایشان را پنج پسر و دو دختر یادگار است که بهترین و بزرگترین اولادش میرزا علی اصغر خان مؤدب‌الدوله است که نگارنده ندید پدر و پسری را که متناسب هم باشند جز این پدر و پسر را که در واقع مؤدب‌الدوله پسر جسمانی و روحانی ناظم‌الاطباء است که در مریضخانه‌های خارجه به مرتبه اسیستانی نائل آمده و صاحب دیپلم‌های متعدده است که ما در موقع خود شرح حال ایشان را نیز درج و گوشزد خوانندگان تاریخ می‌داریم.

## فصل

### یادداشت جلد اول

در ایران همیشه معمول و مرسوم بوده که ارباب حل و عقد و صاحبان مسند نسبت به صدراعظم و شخص اول مملکت دو قسمت می‌شدند (فرقة له و فرقة علیه) : جمعی با او دوست و باب مرادده را مفتوح برای پیشرفت مقاصد شخصیه هم خود را صرف تملق گفتن از شخص صدارت می‌نمودند. برخی دیگر از این مجاز گوئی و تمجیدات بی‌موقع فارغ بوده، تملق بی‌جا از صدارت نمی‌گفتند، بلکه معایب و مفاصد کار او را هم در مواقع مقتضیه اظهار می‌داشتند. هنگامی که نوبت صدارت به میرزا علی اصغر خان امین السلطان رسید این مسئله را ملتفت شده خواست تا محبوب القلوب عامه گردد و جذب و جلب نفوس همه را به طرف خود نماید. با همه کس به طور تدلیس اظهار دوستی و هم‌مشربی می‌کرد. در نزد متصوفه اظهار درویشی می‌نمود، با طبیعی دهری بود، با علماء تدلیس می‌کرد و حسن عقیدت به خرج می‌داد. متملقین را هم اطراف خود داشت، لقمه نانی هم نزد آنها می‌انداخت، تا آن که در دوره سلطنت مظفرالدین‌شاه از صدارت مستعفی و در بلده قم مقیم گردید.

صدارت ایران چندی در بالای سر فرمانفرما و مخبرالدوله و امین‌الدوله در گردش بود. لیکن شاهزاده فرمانفرما که قابلیت این شغل را داشت به عشق سپهسالاری و اسباب دیگر که بعد از این خواهد آمد آن را از خود دور کرد. مخبرالدوله از عهده این منصب بزرگ و شغل سترک بر نیامده، امین‌الدوله هم خواست مقاصد خود را یکباره به ظهور رساند که صداها بلند شد. به مظفرالدین‌شاه عرضه داشتند که امین‌الدوله طالب و مایل به جمهوریت است. بالاخره امین‌الدوله از صدارت ایران معزول و دیگر باره امین‌السلطان از قم احضار



و بر مسند صدارتش بر قرار کردند . اگر چه شاهزاده فرما نفرما ( ۱ ) نهایت سعی را در خصوص امین‌السلطان کرده بود، اعمال و نیات او را مسجل کرد و غالب علما هم نوشتند جز مرحوم حاج‌شیخ‌هادی و آقای طباطبائی دیگر همگی رقم صفر او را کشیدند؛ لکن آقای طباطبائی فرمود من چون با امین‌الدوله دوستم و امین‌السلطان دشمن ، لذا چیزی در این باب نمی‌نویسم و انگهی تاجناب میرزای آشتیانی چیزی مرقوم نفرمایند من نخواهم نوشت . شاهزاده فرما نفرما نوشته جناب میرزا را هم صادر کرد و با مبلغ ششصد تومان به روایتی با هزار و ششصد تومان مجدداً وارد بر آقای طباطبائی شده ، حضرتش بکلی از نوشتن امتناع فرموده و پول را هم رد نمود . از جنابش شنیدم که شاهزاده فرما نفرما گفته بود حالا که نمی‌نویسید ننویسید دیگر پول را چرا رد می‌فرمائید جواب داد که این پول سحت و نجس است، این جور پول را نمی‌خواهم . عجب این است که با این که آقای طباطبائی این همراهی را از امین‌السلطان کرد و محمدحسین بیک آدم او را که از طرف امین‌الملک برادر میرزا علی‌اصغر خان امین‌السلطان کاغذی برده بود دم اندرون مظفرالدین‌شاه داده بود که اگر امین‌الدوله را عزل نکنی تو را می‌کشیم و او را شناخته بودند پناه به هر کس برده بود او را پناه ندادند تا این که آمد به خانه آقای طباطبائی پناه آورد آن جناب او را پناه داد و با این که مظفرالدین‌شاه دستخط سخت صادر کرده بود او را نفی کنند از او نگهداری کرد و تا آمدن امین‌السلطان از قم او را داشت و او را با خود برد به امین‌السلطان سپرد و فرمود اگر این شخص گیر افتاده بود خانواده تو و برادرت را تمام می‌کردند . امین‌السلطان نه از آقای طباطبائی همراهی کرد و نه از آن بیچاره محمدحسین بیک بلی فقط ماهی ده تومان مواجب به محمدحسین بیک می‌داد و او را از خود مطرود نمود (من اعان ظالم اسلطه الله علیه) .

یکی از موثقین گوید که شبی از شبها در نیاوران در چادر شاهزاده موثق‌الدوله خوابیده بودم که شاهزاده فرما نفرما با يك نفر نوکر وارد چادر شد . آدمش بقچه‌ای بر دوش داشت زمین گذارده و در آن بقچه ده هزار تومان اسکناس و پول و طلا بود که برای موثق‌الدوله آورده بود که قول از او بگیرد در مسئله نفی امین‌السلطان و اجرای حکم علماء . لکن موثق‌الدوله پول را قبول نکرد و رد نمود ولی قول داد که اقدام بر ضد هم نکند و این مسئله هم محرمانه بماند . پس از آن که از او مأیوس شد و از آن که آن جا خوابیده

(۱) شاهزاده فرما نفرما در زمان مظفرالدین‌شاه در دو خط کار می‌کرده است یکی اعدام امین‌السلطان و دیگر انداختن مرحوم امین‌الدوله را . در اولی از آقای طباطبائی مأیوس شد و در دومی از موثق‌الدوله . پس نگارنده موثق‌الدوله را تقدیس می‌کنم و شاهزاده فرما نفرما را در اقدام اولی تبریک می‌گویم چون در این جا گنجایش بیش از این نیست و در تاریخ هم خواهد آمد لذا مقدمه را ختم نمودم .

بود مطمئن گردید از چادر خارج شد .

سر خدا که عارف سالک به کس نگفت در حیرتم، که باده فروش از کجا شنید  
کلماتی بطنه تظهره الایام

اگر چه نگارنده را عقیده این است که شاهزاده فرمانفرما خوب اقدامی کرد و شاهزاده موثق الدوله بد کرد که همراهی از این عمل نیک نکرد، لیکن چون موثق الدوله در آن زمان امین و معتمد مظفرالدین شاه اگر این پول را قبول کرده بود هر آینه خیانتی بود که به آقای خود کرده بود و من نگارنده با این که موثق الدوله را کاملاً نمی شناسم و با او مجالست نکرده لکن او را از این جهت تبریک می گویم. راستی کارهای خوب از این شاهزاده شنیده ام که در تاریخ نوشته ام و خواهد آمد. باری زحمات و مقدمات شاهزاده فرمانفرما که اصلاح دربار را منتج بود، مثمر و مفید نیفتاد، اگر چه بیفایده هم نبود. رونق نخستین را شکست و آن عظمت میرزا علی اصغر خان رخت بر بست و فی الجمله خرق موهومات شد، از آن جمله وهمی در دماغ ها بود که همواره کرورها و مبالغ بی شمار در خزانه موجود است و نقدی ناصرالدین شاه را هیچ پادشاهی ندارد. از خرد کردن فرمانفرما صندلی های طلا و اوانی ذهب و فضه را این پرده موهوم پاره و این سحر باطل و طلسم شکسته شد و دیگر کارها که در موقع خود خواهد آمد.

خلاصه امین السلطان باز برمسند صدارت ایران متمکن و این دفعه چون دربار ایران را به خود محتاج دید و دانست که از رجال درباری کسی نیست که بتواند تقلد امور جمهور را بنماید لذا مغرورانه با عامه علمای اعلام و رجال گرام و شاهزادگان عظام و اشراف و کسبه بنای بد سلوکی را گذارده. اشخاصی هم که همیشه حاشیه نشین مجلس او بودند در خلوت و در جلوت خودشان را محرم می دانستند و امور معیشتشان از عطایای او می گذشت دیدند در مزاج صدراعظم تغییر کلی پیدا شد، آن سبو بشکست و آن پیمان ریخت، لذا در هر مجلس و محفلی بنای بد گوئی را گذاردند. در این اثناء اسباب مسافرت مظفرالدین شاه را به فرنگستان فراهم آورد و بهانه به دست رنود افتاد. به آقایان علماء اعلام رسانیدند که امین السلطان دولت را مقروض کرد و شاه را به فرنگ برد. از یک طرف متوالیاً نوشتجات برای علمای عتبات فرستادند، از یک سمت محرك علمای طهران شدند. بالاخره ورقه تکفیر امین السلطان در اسلامبول عکس انداخته به اطراف فرستاده شد. اگر چه بعضی غلطها در آن ورقه امر را بر فضلا مشتبّه کرد لکن توهین بزرگی و لطمه سختی بر امین السلطان وارد آمد.

در طهران آقا سید علی اکبر مجتهد تفرشی و آقای طباطبائی و امام جمعه و آقامیرزا ابوالقاسم طباطبائی و چند نفر دیگر از علماء و عده ای از رجال دولت مجلسی تشکیل داده همگی متحد و متفق شدند و بر طبق اتحاد خود لایحه ای نوشتند و قسم یاد کردند که هر

کداهی در عزل امین‌السلطان به قدر میسور اقدام کنند و او را از صدر به ذیل آورند. بعد از مراجعت امین‌السلطان از فرنگستان اقبال‌الدوله کاشانی که قبل از وقت عکسی از روی آن ورقه برداشته بود و آن عکس را به امین‌السلطان ارائه داد در نزد آقایان متعذر شده که کیف نوشتجات خود را در راه حضرت عبدالعظیم (ع) مفقود کرده شخصی آن را یافته پس از چند روزی به من رد کرد و در این چند روز عکس آن ورقه را برداشته‌اند. خلاصه امین‌السلطان فوراً پانصد تومان برای آقا سیدعلی اکبر تفرشی فرستاد و او را با خود دوست و همراه نمود، میانۀ سایرین هم نفاق انداخت، رجال دربار هم که با آقایان همراه بودند هر یک را به طرفی تبعید و نفی کرد. بیچاره حکیم‌الملک را که طبیب و ندیم و وزیر دربار و جمله‌الملک بود به حکومت رشت مجبور نمود. پس از ورود به رشت چیزی نگذشت که غفلةً به مرك مفاجاة و یا اثر سم از دنیا درگذشت. یکی از نوکرهای خاص او و یکی از دوستان او که لقب مستشاری داشت نیز در همان ایام مردن حکیم‌الملک به همان مرض و همان علائم و آثار از دنیا درگذشتند. از این رو می‌توان گفت حکیم‌الملک مسموم گردید. این شد که متحذین و متفقین از ترس یا با امین‌السلطان دوست و همراه شدند و یا از خوف، اظهار مخالفت نمی‌کردند فقط آقای طباطبائی پادار و بر عهد خویش استوار ماند.

گر سرم می‌رود از عهد تو سر باز نپیچم تا بگویند پس از من، که به سر برد وفارا جناب معظم در هر مجلس و محفل علناً از امین‌السلطان بدگوئی می‌فرمود تا این که شیخ فضل‌الله نوری از سفر مکه معظمه معاودت به طهران نمود. چون در این سفر مکه تغییر مسلک داده و به طریق اعیانیت سلوک کرده بود با قرض گزافی وارد شده مبلغ دوازده هزار تومان برای اداء دیونش از امین‌السلطان درخواست نمود. او هم از دادن این مبلغ امتناع نمود. پینام داد که ادای این مبلغ این ایام در قوه من نیست در مجلس خود هم گفت به يك نفر آخوند مازندرانی دوازده هزار تومان دادن از طریق اقتصاد خارج است. حاج شیخ فضل‌الله که این سلوک صدراعظم را با خود تازه دید دانست که امین‌السلطان تغییر مسلک و عادت داده‌است و ملاحظه پیش را ندارد، لذا با آقای طباطبائی متحد گشت و مجالسی تشکیل داد. هر هفته در يك شب در خانه یکی از آقایان اجتماعی داشتند.

شاهزاده عین‌الدوله حاکم طهران و اقبال‌الدوله و سلطان‌علی‌خان وزیرافخم و چند نفر دیگر هم از رجال دولت را با خود همراه نمودند. باز نوشتجات به علماء عتبات و سایر بلاد ایران نوشتند و به توسط رسائل مدد خواستند. نگذشت مدتی که از عتبات و سایر بلدان عرایض و لوایح متوالیه به مظفرالدین شاه رسید، که میرزا علی‌اصغر خان امین‌السلطان خائن دولت و دشمن ملت است. امین‌السلطان يك دفعه ملتفت شد که عنقریب رشته کارش از هم گسیخته و شیرازه زندگانش قطع خواهد شد لذا به حکام ولایات و

دوستانش که در شهرهای ایران بودند اشاره کرد که از آقایان و علمای حوزه حکومت خود رضایت نامه گرفته و بفرستند. حاکم فارس از جناب آقامیرزا ابراهیم مجتهد شیراز خواهش نمود که شرحی از رفتار حکومت و رضایت از صدراعظم و دیانت او و رضامندی اهالی فارس از او و اهتمام مشارالیه در انجام امور عامه و و و و بنویسد. آقامیرزا ابراهیم جواب داد که علمای عتبات و طهران او را بد دانسته و بر علیه او اقدام کرده اند من چگونه برخلاف آنها چیزی بنویسم؟ بالاخره بین حاکم و علماء فارس برای این مسئله کدورت واقع شد. در اصفهان آقای نجفی همین جواب را به ظل السلطان داد و همان نتیجه را حاصل بخشید تا منجر شد به آمدن حاج آقا نورالله برادر آقای نجفی به طهران. ورود حاج آقا نورالله به طهران مستمسکی به دست آقایان آمد و اجتماعاتشان علنی شد. حکومت تبریز هم همین جواب را از علمای تبریز شنید و نتیجه ای جز کدورت نبخشید چندی نگذشت که عموم علمای ایران سرّاً و چهاراً با امین السلطان عداوت ورزیده دشمنی خود را اعلام دادند. رفته رفته عرایض را به شاه رسانیدند، اعلیحضرت مظفرالدین شاه در این خصوص با رجال دربار خود مشاورت نمود و فرمود من از عزل امین السلطان امتناعی ندارم جز این که گمان می کنم این عزل باعث انقلاب و اختلال ادارات گردد. شاهزاده عین الدوله و برادرش سپهسالار قول و اطمینان و برطبقش نوشته دادند که ادارات را به خوبی نگاه دارند.

بالاخره میرزا علی اصغر خان معزول و عین الدوله به وزارت عظمی منصوب و طولی نکشید که صدراعظم بلکه اتابک اعظم گردید (۱).

عین الدوله در ابتدای امر هواخواهان حریت را امیدواری داد. روزنامه حبل المتین را که تا آن زمان ورودش به خاک ایران ممنوع بود اجازه ورود داد. میرزا سید حسن برادر مؤید الاسلام را که در محبس مبارک آباد بود مرخص نمود. شیخ یحیی کاشانی که امروز نویسنده روزنامه مجلس است و آن روز به گناه مقالات روزنامه حبل المتین مأخوذ شده بود و در اردبیل محبوس بود از حبس خلاصی یافت لکن در همان اردبیل متوقف بود چه استطاعت آمدن به طهران در او نبود و گناهی جز بیداری ایرانیان و ترویج از معارف نداشت و ما حالات این اشخاص محترم را در اصل تاریخ مشروحاً درج نموده ایم.

باری عین الدوله صندوق مالیه را ترتیب داد و خرابی دربار را خواست اصلاح کند لکن جهالت و استبداد و تکبر این شاهزاده کار را خرابتر نمود. با حاج شیخ فضل الله متحد گردیده امورات شرعی و عرفی بلکه مملکتی را راجع به محکمه شیخ نوری کرد. تا آن که کار شیخ بالا گرفت و کارهای عمده را صورت و انجام می داد. حکومت بعض از ولایات عمده بر حسب مشورت و تصویب شیخ نوری معین و برقرار می شد مانند شوکت الملك

(۱) در ایران شغل صدراعظمی بهترین مشاغل و لقب اتابک اعظمی بالاترین القاب است

حاکم قاینات که شیخ نوری سی هزار تومان از او تعارف گرفت و از عین الدوله خواهش نمود که حکومت قاینات و ارثیه برادرش مرحوم شوکت‌الملک را به او واگذار و تفویض نماید. فوراً تمنای او به اجابت مقرون شد. شیخ نوری شوکت‌الملک جدید را به خانه خود دعوت نمود به بهانه آن که او را از عزای برادرش بیرون آورد او را با خود به حمام سرخانه برده او را سروکیسه کرده و حنائی به دستش مالید. او هم حواله سی هزار تومان در مسلخ حمام تقدیم شیخ نمود چه بابت فروش قاینات و چه بابت ارثیه برادرش و چه بابت حق‌الحکومه و به همین میزان تقدیمی هم برای عین‌الدوله گرفته شد اگرچه از پول حشمت‌الملک ناسخ به زودی صادر شد لکن عین‌الدوله پاسخ نداد.

اما آقای طباطبائی، مسلک خود را که همه وقت با صدور ایران داشت تجدید و تغییر نمود و با عین‌الدوله هم مراوده نکرد و از کسی نزد او توسط و شفاعتی نمی‌کرد. آقای بهبهانی به واسطه دوستی با امین‌السلطان باطناً از صدارت عین‌الدوله راضی نبود ولی علانیه مخالفت هم نمی‌نمود تا این که در واقعه‌ای از وقایع بر حسب لزوم آقا سیدعلاءالدین اعتمادالاسلام داماد آقای بهبهانی رفت نزد عین‌الدوله و خواست که با او به طریق نجوی مذاکره نماید، عین‌الدوله گفت هر مطلبی که دارید آشکارا مذاکره کنید من با احدی به طریق نجوی صحبت نمی‌کنم. اعتمادالاسلام که این گونه سلوک را دید خدمت آقای بهبهانی شکایت برد و آنقدر گفت تا آقای بهبهانی جداً اظهار رنجش نمود.

در این اثناء هواخواهان امین‌السلطان که همه وقت در مقام مستمسکی بودند که اختلالی در مملکت اندازند به تحریک بعضی، احداث نفاقی کردند بین طلاب مدرسه صدر و طلاب مدرسه محمدیه (۱). طلاب مدرسه محمدیه واقع در بازار طهران مستظهر به آقا سیدعلی‌اکبر تفرشی و آقازاده ایشان بودند که آقازاده طالب بود مدرسه محمدیه را به اداره پدرش در آورد. طلاب مدرسه صدر معتمد به امام جمعه بودند چه امام جمعه رئیس آن مدرسه شیخ زین‌الدین را تسخیر کرده و در اداره خود آورده بود.

رفته رفته کار تشاجر و تنازع بالا گرفت، يك زد و خورد مختصری بین طلاب واقع شد. چون اول ریاست عین‌الدوله بود و مشاغل عمده در پیش داشت اعتنائی به این واقعه نکرد لکن مؤسسين فتنه ساکت نشده آتش فتنه را دامن می‌زدند. سادات قمی از يك طرف حمایت می‌کردند، امیرخان (۲) سردار و احتشام‌الدوله پسر حسام‌الملک هم از طرف مقابل تقویت

(۱) نزاع برای مدرسه محمدیه راجع به موقوفه آن بود چه مدرسه بدون موقوفه جز ریاست بر طلاب آن دیگر فایده ندارد.

(۲) مراد امیراعظم است چون این جوانمرد راد با عقلا و اصلاح‌خواهان متحد بود از اول تا به آخر در خدمت به وطن و ملت و استقلال مملکت ساعی و جاهد، لذا ما شرح زندگانی و عکس ایشان را در آخرین مقدمه درج خواهیم نمود که معلوم شود این رادمرد از اقران و امثال احتشام‌الدوله نیست.

می نمودند ، از طرف سالارالدوله و شعاع السلطنه هم باطناً از آقایان همراهی می شد ، رکن الدوله هم برای آقایان محرك پولی می فرستاد ، هواخواهان امین السلطان هم که در کار بودند تا آن که طلاب مدرسه صدر به تحريك شيخ زين الدين زنجانی و امام جمعه مغافصه ریختند به مدرسه آصفیه که واقعه در نزدیکی مدرسه صدر بود برای این که طلاب آن مدرسه را خارج کرده و آن مدرسه را به تصرف خود درآورند . طلاب مدرسه محمدیه به همراهی جناب معتمدالاسلام (۱) رشتی و عده ای از دوستان مشارالیه در مقام حمایت از طلاب مدرسه آصفیه برآمده و نزاع مفصلی احداث شد عده ای زخمی و جمعی سر و پای شکسته به زمین افتادند با این که سادات قمی به حمایت طلاب مدرسه صدر رسیدند عاقبت غلبه حزب جناب معتمدالاسلام را نصیب شده طلاب مدرسه صدر و سادات قمی به هزیمت رفتند آنچه از آنها در معرکه ماند همان افتاده ها و زخمی ها بود که قوه فرار در آنها نبود .

حکومت طهران در مقام گرفتاری طرفین برآمد ، جناب معتمدالاسلام با جمعی دیگر پناه به خانه آقای بهبهانی آورد . آقای بهبهانی از معتمدالاسلام نگهداری و سایرین را جواب داد . آقا شیخ علی اصغر سیستانی ، که از همه جا بیچاره ماند پناه به زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم (ع) برد ولی بیچاره را در همانجا حبس کردند و خدام آستانه حضرتی هم به ملاحظه عین الدوله از او دستگیری نکردند .

باری طلاب مدرسه چون دیدند آقای بهبهانی از معتمدالاسلام همراهی فرمود لذا از آقا مکدر شده امام جمعه هم که مدت ها در فکر بود انتقام پدرش را از آقای بهبهانی بگیرد ، چنانچه در تاریخ مذکور است محرك طلاب شده که اگر آقای بهبهانی را بزید شاهزاده عین الدوله درباره شما لطف خواهد فرمود و هر يك از شما صاحب صد الی دویست تومان مستمری خواهید شد .

این بود که در یکی از لیالی که آقای بهبهانی از خانه شیخ فضل الله مراجعت می نمود جوانان طلاب از مدرسه بیرون ریخته و دم بازار محاذی مدرسه دارالشفاء دست به چوب و قداره به طرف آقای بهبهانی حمله آوردند اگر چه به شخص آقا جسارتی نشد لیکن قاطر آقادیوانه وار به حرکت درآمد و آقا را فوراً به خانه رسانید . فردای آن شب واقعه را به عین الدوله راپورت دادند با این که جسارتی بزرگ و خسارتی سترک وارد آمده بود عین الدوله به روی خود نیاورده به مسامحه و مامله گذرانید ، تا اینکه از طرف آقای آقا سیدعلی اکبر تفرشی و بستگان آقا رسماً شکایت کردند و مجازات مقصرین را درخواست نمودند . عین الدوله پس از گرفتن عهد و نوشته که آقایان شفاعت و توسط نکنند حکم به

(۱) جناب معتمدالاسلام از مجاهدین و اشخاص با علم و ملت دوست و از اول تا به

آخر در این مقصود مقدس ثابت و برقرار و شرح حالات و مقاصد ایشان در تاریخ خواهد آمد .

گرفتاری مقصرین داد چهارده نفر از طلاب را مأخوذ داشتند که اسامی ایشان از قرار ذیل است :

## اسامی مأخوذین

آقا شیخ احمد خراسانی ، آقا شیخ علی اکبر اشتهاردی ، آقا شیخ بابا اشتهاردی ، آقا شیخ اسمعیل رشتی ، حاج میرزا آقا همدانی ، آقا شیخ عبدالحسین همدانی ، آقا شیخ جعفر تنکا بنی آقا سید حسین قمی ، آقا سید الله قمی ، آقا سید تقی قمی ، آقا شیخ علی خمami رشتی ، آقا سید عزیز الله روضه خوان قمی ، آقا سید علی قمی برادر حاج آقا جعفر ، آقا شیخ ابوطالب قمی (۱).

حضرات مزبور را شب شنبه یازدهم ماه رجب ۱۳۲۱ گرفتار و در اداره نظمی در زیر زنجیر و کند محبوس داشتند. روز سه شنبه ۱۴ رجب ۱۳۲۱ دو ساعت به غروب مانده حضرات را در گاری ریخته، پانصد سوار از سوارهای کشیک خانه با شمشیرهای برنده و تفنگهای زننده ، اطراف گاری را احاطه کرده با نهایت خفت و خواری در حالتی که تقریباً بیست هزار نفر تماشاچی اطراف خیابانها نظاره می کردند آنها را از خیابان جلیل آباد و خیابان ناصری از جلو عمارت بهارستان از دروازه خارج و در اردوی امیر بهادر که پشت دروازه طهران تشکیل یافته بود وارد نمودند. شب چهارشنبه پانزدهم، آنها را در آنجا نگاه داشتند چه امیر بهادر به سالار اعظم گفته بود که شب چهارشنبه وانگهی شب نیمه رجب میمون نیست که با سید طرف شوند و در میان این مقصرین بعضی از سادات می باشند .

(در این مقام رشته تاریخ را قطع نموده به جمله معترضه پس از آن شروع می کنیم به جائی که سخن را از آنجا قطع نموده). پس از آن که جناب آقا سید عبداله بهبهانی ملتفت شد که راستی طلاب را نفی بلد کردند لذا در مقام شفاعت برآمده برای عین الدوله پیغام فرستاد که من از لطف حضرت والا متشکر شدم ولی خواهش دارم حضرات طلاب را مرخص فرمائید چه من آنها را معفو داشته و بیش از این راضی به صدمه آنها نمی باشم . عین الدوله جواب داد که من نه برای خاطر آقا این جماعت را تبعید کرده تا جنابش از من ممنون و متشکر باشد بلکه سیاست ملکی و نظم مملکتی مقتضی گردید که این جماعت را مأخوذ دارند بعد از این هم اگر طلاب خلافتی را مرتکب شوند گرفتار خواهند شد ؛ دیگر آن که حکومت از طرف جناب آقا منصوب نشده است که مطیع میل آقا باشد هر کس را بخواهند گرفتار و هر وقت خلاصی آنان را بخواهند، آزاد باشند. این پیغام هم بر کدورت باطنی آقا افزود .

باری در شب پنجشنبه ۱۶ دو رشته زنجیر آوردند با چهارده قاطر هفت نفر از طلاب را در یک زنجیر سوار هفت قاطر و هفت نفر دیگر را در یک زنجیر سوار هفت قاطر

(۱) مخفی نماند که عده مأخوذین سیزده نفر بود چون این عدد نحس بود لذا یک نفر هم از اشخاص بی گناه گرفته و به آنها ضمیمه کردند که عدد میمون باشد .

نمودند . چهل نفر از سوارهای کشیک‌خانه را مأمور کردند که حضرات را ببرند تا اردبیل چون حضرات را می‌بایست به دروازه قزوین برسانند که از آنجا به خط مستقیم و شارع عام می‌رسند .

دم دروازه بهجت‌آباد که رسیدند بیست نفر از سوارها برگشته رفتند نزد سالار که اگر این مقصرین مسلمان می‌باشند که با ما هم مذهب‌اند و نمی‌توان این طور سلوک کردن و اگر مسلمان نیستند که آنها را در همین جا بکشید که این طور بردن آنها تا در یک فرسخی تلف می‌شوند . سالاراعظم گفت شما مأمور دولت می‌باشید به مأموریت خود رفتار کنید هر جا که افتادند آنها را زیر خاک پنهان کنید .

بدین منوال آنها را بردند به مهرآباد یک فرسنگی طهران از آنجا حضرات را از بیراهه می‌بردند که موجب هیجان عامه نشود .

در هر منزلی که آنها را وارد می‌کردند با باخان قرجه‌داغی که رئیس سوارها بود کدخدای ده را احضار می‌کرد و می‌گفت این زنجیر دولت و این مقصرین دولتی است مال بدهید سیورسات بدهید . کدخدا هم پولی به عنوان تعارف بر عده نفوس هر ده تقسیم می‌کرد و می‌گرفت، قدری را خود بر می‌داشت قدری هم به رئیس سواران می‌داد (۱) .

(۱) شاید در ه‌آخوذی و دفتر آن ده هم مرسوم شده و هر سال بگیرند . چنانچه در دهات کرمان هنوز پول چوب حاکم و پول بی ادبی که در چند سال قبل اتفاق افتاده است می‌گیرند اگر چه علاءالملک در زمان حکومت خود پول چوب را موقوف کرد . چنانچه نقل کنند زمانی که علاءالملک به طرف بلوچستان مسافرت کرد در منزل اول که ماهان است حاکم ماهان عرض کرد قبض پول چوب را مرحمت فرمائید، پول هم حاضر است . علاءالملک استعلام از کیفیت کرد . مذکور داشت در سابق که حاکم می‌رفت به بلوچستان آنچه چوب برای سیاست و زدن مقصر لازم بوده است از ماهان می‌گرفت و مال هم که آنها را حمل کند نیز به مردم حواله می‌دادند یکی از حکام برای سهولت و همراهی از رعایا این چوب را تبدیل و تسعیر نموده در سال دوپست تومان مثلا پول چوب را می‌گرفت و قبض می‌داد ، حاکم هم از خود می‌داد، بعد به مرور ایام بر رعایای ماهان توزیع می‌نمود . حالا هم من پول را حاضر کرده‌ام قبض بدهید تا پول را داده بعد از رعایا می‌گیرم . علاءالملک این بدعت را موقوف و نسخ نمود .

اما پول بی ادبی آن بود که روزی یک نفر از کدخدایان یکی از دهات در نزد حاکم نشسته بود غفلة بادی از او صادر شده است ، حاکم حکم کرده بود که ریش سفید کدخدا را ببرند . کدخدا ریش خود را به مبلغ هفتاد یا هشتاد تومان خریده پس از آن سال، در سال دیگر این مبلغ را از رعایای ده گرفته و این مبلغ به اسم پول بی ادبی هر بقیه حاشیه در صفحه بعد



مردم می گفتند این جماعت از سادات و ارباب عمایم می باشند . این نوع سلوک با آنها خدا را خوش نیاید . جواب می گفتند اینها از طایفه بایه و ارامنه می باشند که به این لباس درآمده اند (۱) مجلاسه ساعت به غروب روز سه شنبه ۲۸ رجب ۱۳۲۱ خبر ورود آنها به زنجان رسید. اهالی زنجان به هیجان آمده دکان و سراها را بستند که طلاب و سادات را از چنگ دیوانیان خلاصی دهند لذا مأمورین آنها، طلاب را به شهر وارد نکردند در کاروانسرای خرابه ای که در خارج شهر بود آنها را جا دادند .

باباخان رئیس قراسوران ، چون وضع را قسمی دیگر دید شبانه مقصرین را حرکت داد و کمال عجله و شتاب در حرکت سرعت دادند .

حاج میرزا آقا و سید تقی قمی در آن شب سه دفعه از قاطر زمین خورده دست و سرشان شکست تا ظهر روز چهارشنبه ۲۹ دو منزل از زنجان دور شدند و همه جا از بیراهه تاختند و بدین منوال وارد نارین قلعه که در جنب اردبیل است شده پلها را کشیدند و از دو خندق آنها را گذرانیده وارد قلعه کردند و در زندان آنها را جا دادند .

#### بقیه حاشیه از صفحه قبل

سال از آن ده گرفته می شود ، یعنی تحمیل بر رعایا می شود . اگر کسی دفتر تا دو سال سابق کرمان را ملاحظه نماید بسیاری از این امور را خواهد دید . این است که صد و خورده مالیات کرمان امروز از چهارصد هزار تجاوز کرده است . یعنی حاکم کرمان به چهارصد قانع نخواهد شد مگر آن که خداوند توفیق به اولیاء امور عنایت فرماید و زودتر تعدیل مالیات را بفرماید تا فقراء راحت و آسوده شوند و نیز مخفی نباشد که تمام صدمات و تحمیلات بر فقراء و زارعین و کسبه است ، اغنیاء و علماء و خوانین و ملاکین راحت و آسوده اند ضرر بر بیچاره ها و عجزه ها است .

(۱) در ایران همه وقت معمول بوده است که هر گاه شخصی مبنغوض دولت می شد و پادشاه از ملامت خاصه و هیجان عامه می اندیشید که او را تلف نماید او را نسبت می دادند به دین و مذهبی که منفور نزد سلطان آن زمان بوده . مثلا قبل از صفویه مبنغوض را نسبت به تشیع می دادند، در زمان صفویه برعکس یا منسوب به ملاحده می دانستند، در زمان فتحعلی شاه بسیاری از مردم و مسلمانان را به گناه تصوف تلف نمودند، در زمان محمدشاه ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه نسبت به باییت می دادند در زمان محمدعلی شاه مردم را به گناه مشروطه خواهی می گرفتند ، زمانی هم به گناه استبداد مأخوذ می شوند . امیدوارم که چشم ما به ظهور حق و دایر شدن قانون روشن گردد که دیگر اتهام و اغراض شخصیه به احدی صدمه نزند. آه از اتهام و جهالت که چه بسیار خون های مقدس را ریخت و به چه اندازه اطفال را یتیم و خانه ها را خراب نمود در واقع اسلام و مسلمانان را ضعیف نکرد جز همین اعمال و اغراض شخصیه و تخلف از عقاید و قوانین اسلامی .

حکمی که عین الدوله به سعدالسلطنه حاکم آنجا نوشته بود قریب به این مضمون بود چون این جماعت لامذهب و مزدکی می باشند نهایت سخت گیری و مراقبت را از آنها داشته باشید. این حکم را باباخان داد به سعدالسلطنه و قبض رسید از او گرفت، زنجیرهای دولتی را برداشت و مراجعت نمود. سعدالسلطنه حاکم اردبیل حضرات را سپرد به نایب عبادالله زندانیان او هم حضرات را در يك زنجیری بست که هر حلقه از آن يك من بود. محبس عبارت بود از يك اطاق که طول آن تقریباً پنجاه ذرع و عرض آن پنج ذرع خیلی تاریک و نمناک و عفن و کثیف بود. شب اول که سه ساعت از شب گذشت، نایب عبادالله مزبور به سر وقت آنها آمده و يك من نان و دو سیر پنیر برای چهارده نفر آورد و گفت هفت نفر يك طرف و هفت نفر دیگر طرف مقابل بنشینید که روبروی هم واقع شوید. آقایان گمان کردند که به سوری رسیدند، يك دفعه دیدند خیلی را که کند باشد آورده در وسط گذارد پاهای حضرات را در کند کرده سیخ آن را کشید و آن را قفل کرد دو عدد لولین هم به آنها داد یکی برای آشامیدن آب و دیگری برای ادرار. اول صبح عبادالله آمد و در زندان را باز کرده پاهای آنها را از کند درآورد، مقداری خاک تیمم خواستند برای نماز. در جواب گفت مامورین شما بما گفتند که شما لامذهب هستید پس چگونه می خواهید نماز بخوانید؟ در جواب گفتند خداوند عالم است حالا ما اسیر تو و خود را مسلمان می دانیم. مشارالیه قدری گریه کرد و رفت نزدیک ظهر هم مقداری نان و پنیر برای آنها آورد.

عبادالله سجان به سعدالسلطنه گفت محبوبین لحاف و لباس ندارند. در جواب گفت عمامه ها را زیر سر و عباها را روانداز کنند.

درب زندان کوچک بود که در وقت داخل شدن می بایست خم شوند و داخل شوند بالای در پنجره آهنین نصب کرده بودند بعض اوقات رعایای خارجه و آرامنه به تماشای آنها می آمدند و بر حال آنها گریه می کردند، نان و پول به آنها می دادند. بدین حال تا دو ماه بر آنها گذشت بعض اوقات جناب آقا شیخ یحیی کاشانی که در اردبیل محبوس بود ولی در زندان نبود نزد آنها می آمد و معرفی آنان را نزد مردم می نمود و به آنها احسان می کرد (۱) به واسطه مکاتیب آقا شیخ یحیی و اصلاح خواهان عالم، اهالی زنجان بر حاکم زنجان وزیر همایون هجوم آورده که این جماعت طلاب و سادات را که دو ماه قبل از اینجا عبور دادند بی تقصیر بودند، جناب آقا سید عبدالله آنان را معفو داشته، آقای نجفی سفارش آنها را نوشته از دولت خواهش کنید آنها را رها کنند و یا محبس آنها را در زنجان

(۱) آقا شیخ یحیی کاشانی امروز نویسنده روزنامه مجلس است، در مقام بیداری ایرانیان

صدمات و زحمات را بر خود هموار کرد تا این که به سبب عداوت امین السلطان او را به اردبیل فرستادند. حالات ایشان در تاریخ مشروحاً مذکور است.

قرار دهند که ما از جهت لباس و غذا از آنها معاونتی کنیم . وزیر همایون از آنها توسط نمود در طهران هم از آنها شفاعت کردند سه تلگراف از شاه و عین الدوله به توسط وزیر همایون مخابره شده که آنها را روانه زنجان نمایند . سعدالسلطنه اعتنا نکرد و آنها را از دست نداد تا این که چهار نفر سوار قراسوران با یک تلگراف از طرف وزیر همایون وارد اردبیل شده و حالت محبوسین را دیده بر حال آنها رقت کرده حکم وزیر همایون و تلگراف عین الدوله را ارائه دادند . سعدالسلطنه گفت تا قبض رشید مرا رد نکنند من محبوسین را رها نکنم . در دفعه سوم بیست نفر سوار به ریاست جوادبیک یاور از زنجان حرکت و وارد اردبیل شدند . لدی الورود رفتند به محبس از پشت پنجره تماشا کرده صدای ضجه و گریه آنها بلند شد ، مردم هم ازدحام کرده فریاد یا علی از آنها بلند شد ، محبوسین که در زیر کند و زنجیر بودند به خیال افتادند که شاید می خواهند ایشان را بکشند که آقا شیخ یحیی کاشانی ملتفت این نکته شده فوراً خود را رسانید به پشت پنجره مزبور و به محبوسین گفت: این جماعت از زنجان آمده اند برای استخلاص شما . حالت شما را که دیده اند بی طاقت شده بر مظلومیت شما گریه می کنند و اینک خبر به حکومت رسیده فرارش باشی خود را فرستاده است که شما را از زندان خلاص نمایند که در این اثناء فرارش باشی رسیده یکی به یکی را تحویل جوادبیک یاور داد و قبض رسید از او گرفت لکن لباس و عبا و عمامه را از آنها گرفتند که رسم و عادت بر این قرار گرفته است که در وقت رها کردن محبوس باید لباس و اسباب او را داد به زندانبان چه جای آن که این لباس از اهل علم و سادات است برای تبرک و استشفاء لازم می شود . خلاصه اسامی آنها را نوشته و آنها را لخت و برهنه تحویل مأمورین جدید دادند و آنها را بردند به شهرخانه سلطان العلماء اردبیل منزل داده سلطان العلماء دو شب از آنها به خوبی پذیرائی نمود از لباس و پول و اعانه جمع کردن برای ایشان کوتاهی نکرد . بعد از آن سوارهای زنجانی چهارده مال برای آقایان کرایه کرده به نهایت عزت و احترام آنها را حرکت دادند . منزل اول که کورین قلعه باشد استقبال از واردین کردند ، شب را مجلس روضه مفصلی برپا نمودند ، جهت را استفسار کردند گفتند : وقتی که شما را از اینجا گذر دادند به ما گفتند که شما لامذهب می باشید، ما چون سادات و اهل علم را در میان شما دیدیم با خدای خود عهد کردیم که اگر شما لامذهب باشید که ما دیگر روی شما نه بینیم و اگر بی گناه و مسلمانید آن روزی را که خلاص شدید و بر ما وارد ، ما مجلس روضه را برپا داریم ، اینک به عهد خود وفا کردیم . به همین قسم در همه منازل از ایشان استقبال و احترام کردند ، تا دو فرسخی زنجان که از آنجا خبر به حکومت دادند ، دو بیست نفر سوار با هشت عدد درشکه از طرف حکومت به استقبال آنها رفت ، مردم زنجان دکانین را بستند ، علما و طلاب از آنها استقبال نموده با نهایت احترام و اعزاز ورود بر حکومت نمودند . خود وزیر همایون تا دم دروازه از آنها

استقبال کرد. اعتبارالدوله پنج گوسفند در جلو آنها قربانی کرد، به این حال وارد دارالحکومه شدند. شیرینی و شربت صرف شد، مقدم مهمانان را به خوبی تلتی نمودند. در شب اول وزیر همایون آنها را منخیر کرد بین ماندن در دارالحکومه، یا رفتن در خانه رشیدالدوله رئیس قشون زنجان. به جهاتی چند توقف در نزد حکومت را صلاح ندیدند و رفتند منزل رشیدالدوله. علماء و سایر اصناف از ایشان دیدن کرده بعد از چند روز حکومت اعیان شهر را حاضر کرده و گفت این جماعت از طلاب می باشند صلاح نیست در منزل دیوانیان باشند اگر صلاح دانید من وجهی می دهم و شما در شهر منزلی برای ایشان بگیرید. هفت نفر از اعیان زنجان متقبل شدند که هر يك دو نفر از آقایان را ببرند منزل خودشان و ایشان را بین خود تقسیم کردند.

پنج ماه به همین منوال در منزل اعیان بودند. وزیر همایون نظر به این که زودتر ایشان را آسوده و اعیان را از پذیرائی راحت کند متوالیاً با عین الدوله مکاتبه و مخایره می نمود و عین الدوله اجازه خروج آنها را از زنجان نمی داد. تا این که در غره ماه صفر ۱۳۲۲ وزیر همایون هزار عدد پنج هزاری زرد حاضر نمود و روانه داشت در نزد عین الدوله و نوشت محض سلامتی اعلیحضرت این جماعت را تصدق فرمائید که بروند به اوطان نزد اهل و عیالشان.

جواب وزیر همایون قریب به این مضمون از طرف عین الدوله مخایره شد:

جناب وزیر همایون - ما حضرات طلاب را مرخص نمودیم به شرط آن که همه علمای زنجان بنویسند و التزام دهند که حضرات پس از حرکت از زنجان بروند به اوطان اصلیه خودشان که دیگر به دارالخلافه طهران نیایند و از خود آنها هم التزام بگیرید به همین مضمون، چه پدر من به من وصیت کرده است که هر وقت به این طایفه دست یافتی این نوع را از خود دور کن و حتی المقدور آنها را به خود راه مده.

وزیر همایون از حضرات التزام نامه را گرفت و آنها را اجازه حرکت داد حضرات همگی رفتند به اوطان اصلیه خود، جز شیخ احمد خراسانی که وطنش دور بود و عیال و اولادش در طهران بودند. او هم به طور مخفی ورود به طهران نمود و لدی الورود رفت به خانه عین الدوله و در آبدارخانه متحصن شد و گفت یا مخارج راه مرا بدهید که دست اهل و عیال خود را گرفته بروم به خراسان و یا اجازه توقف بدهید. عین الدوله از او التزام گرفت که هیچ وقت پیرامون فساد نگردد بلکه در مدرسه هم منزل نکند و او را ملقب نمود به اردبیل الشریعه و یک عدد پنج هزاری زرد هم به او انعام داد وقتی که از آبدارخانه عین الدوله خارج شد پنج هزاری را هم تعارف داد به آدم اعظام الممالک.

عجب است که همه علمای طهران و بعض علمای اصفهان در این مدت از حضرات طلاب

توسط و شفاعت کردند ، جز امام جمعه که محرک ایشان بود که به هیچوجه زبان و قلم شفاعت را حرکت نداد و يك كلمه در باره آنها نگفت و معاونتی از آنها ننمود . خلاصه بر گردیم به آنجائی که رشته سخن را قطع کردیم .

عین الدوله وقایع امین السلطان را فراموش کرده مصمم گردید که سطوت و هیبت اهل علم را از میان ببرد . لذا طریق بد رفتاری را با علماء پیشنهاد خاطر کرد . دوستان و هواخواهان امین السلطان از قبیل اعتصام السلطنه پسر معیرالممالک و معین حضور و غیره فرصت را غنیمت دانسته ، با اجزای آقایان باب مرادده را به طور محرمانه مفتوح کرده و اظهار اتحاد و دوستی کردند و پیوسته اجزاء آقایان را محرک بودند . لیکن بهانه و مستمسکی در دست نداشتند . تا آن که اجزاء انجمن مخفی به جناب آقامیرزاصطفی آشتیانی رسانیدند ، که يك صفحه عکس مسیونوز رئیس گمرک ، در اطاق امین السلطان است که مسیونوز در مجلس بال عکس برداشته در حالتی که عمامه به سر و ردا به دوش انداخته ، اگر این صفحه عکس به دست افتد مستمسکی به دست خواهد افتاد . جناب آقامیرزاصطفی فوراً محمدتقی خان پیشکار امین السلطان را دیده صفحه عکس را به دست آورد و آن را کپی کرده صفحات عدیده از آن برداشته و در میان مردم منتشر ساخت بهانه و مستمسک به دست آقایان افتاد . آقای بهبهانی در بالای منبر و در مجلس درس شایعه را عنوان فرمود . طلاب علوم اطراف آقا را گرفته بنای داد و فریاد را گذاردند ، که این لباس مذهبی ما است اهانت به لباس مذهبی در هیچ مذهب روا نیست . بالجمله این مسئله در مجالس مطرح مذاکره گردید لکن از رؤساء و علماء معدودی با آقای بهبهانی همراهی نکردند .

### مسافرت مظفرالدین شاه به فرنگ - عین الدوله سرگرمی مظفرالدین شاه را به

مسافرت فرنگ دیده ، لذا شاه را حرکت داده به بهانه معالجه به آب معدنی و چند ماهی مشغول سیر و گشت فرنگستان بودند . آقایان هم به ملاحظه نبودن شاه در مملکت مدتی ساکت شده تا این که شاه وارد شد . عین الدوله در خیال بود دماغ اعداء خود را به خاک مالیده و تلافی زمان سابق را نماید . هم علما را بترساند و هم سزای تجار را که با نوز طرف بودند بدهد ، که واقعه کرمان و اهانت شاهزاده ظفر السلطنه به جناب حاج میرزا محمد رضای کرمانی و اهانت وزیر اکرم به آقای آفاسید جمال الدین قزوینی و اهانت حاکم سبزوار به یکی از اهل علم پیش آمد . حضرت آقای طباطبائی در مسئله کرمان به هیجان آمده در بالای منبر ذکری فرمود . آقای بهبهانی و آقای صدرالعلماء و سایرین با هم متفق شده در ماه رمضان ۱۳۲۳ عقد اتحاد بین آقایان محکم گردید .

### فهرستی از وقایع زمان صدارت عین الدوله - در اواخر ماه مبارک سال مزبور

واقعه خرابی عمارت بانک به امر جناب حاج شیخ مرتضی آشتیانی اتفاق افتاد . طوفان انقلاب وزیدن گرفت روز سه شنبه ۱۴ ماه شوال ۱۳۲۳ علاءالدوله حاکم تهران چند نفر از تجار

و آقاسیدهاشم قندی را به بهانه گرانی قند چوب زد. روز چهارشنبه پانزدهم واقعه مسجدشاه روی داد. روز پنجشنبه شانزدهم ۱۳۲۳ مهاجرت اولیة آقایان به زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم علیه السلام پیش آمده، روز جمعه شانزدهم ذی القعدة ۱۳۲۳ متحصنین زاویه مقدسه با صدور دستخط انعقاد عدالتخانه به طهران معاودت نموده، در این اثناء واقعه مشهد و گلوله زدن به گنبد مطهر رضوی علیه الصلوة والسلام و اغتشاش شیراز واقع شد. از تمام بلدان و ولایات ایران صدا بلند شد، عین الدوله هم بر بی اعتنائی افزود و سخت گیری بیشتر شده در مقام نفی و تبعید آقایان برآمد چنانچه در اصل تاریخ مرقوم شده است. این بود فهرست جلد اول تاریخ.

اشخاصی که باعث بیداری ایرانیان شدند شرح حالات آنان در تاریخ مشروحاً ذکر شده است، پس ما بر حسب وعده ای که سابقاً دادیم این مقدمه تاریخ را ختم می کنیم به اشعار مرحوم میرزا آقاخان کرمانی، که شاهزاده فرمانفرما برای عدم مناسبت در زمان سابق از تاریخ سالاریه موضوع نمود و چون در آن اشعار بیان می کند مناسبات زمان ناصرالدین شاه را و از تاریخ نظمی آن مرحوم هم برداشته شده بود، و در محبس طرابزون هم وصیت کرده بود به طبع این اشعار، لذا ما آنچه را که دست آوردیم در این آخر مقدمه در فصلی علیحده آنها را درج می نمایم پس از آن بعون و توفیق خداوندی، شروع به طبع و نشر اصل تاریخ می کنیم. لکن معذرت خود را به مقاله نثری آن مرحوم که در آخر تاریخ خود نوشته است (که این مقاله را هم از آن کتاب برداشته اند) تقدیم خوانندگان گرام می داریم (وهذاصورته) :

## فصل

### مقاله مفیده در خاتمه کتاب

به مناسبت این که این مختصر تاریخ را حقیر از روی آثار عتیقه و خطوط قدیمه و مکاشفات جوهری مورخین این عصر نگاشته بودم ، آخر کتاب را نیز بر طرز و ترتیب شعرای فرنگستان به يك نتیجهٔ اپویمیکی نهایت دادم . شاید بعضی از ارباب کمال و ادبای فرخنده فال ایران بنده را مورد بحث قرار داده ، در مقام اعتراض بگویند که این چه اسلوب سخن سرائی و چه طرز شعر و شاعری است که برخلاف جمهور شعرای ایران از دایرهٔ ادب و معقولیتی که لازمهٔ کاسه لیسان متبصص است خارج شده ، طریق مستقیم سلامت را که مداهنه و چاپلوسی باشد کنار نهاده ، این طور راست و جدی سخن می گوئی ( ره چنان رو که ره روان رفتند ) . جواب عرض می کنم : باید درختان را از میوه‌ها شناخت و امور را از نتایج تمیز داد .

در تأثیر و خلاقیت کلام فصحاء و بلغاء متقدمین ایران سخنی نیست و در آبداری و لطف اشعار ایشان حرفی نمی رود . شوخ و شنکی اشعار متأخرین هم ( قولی است که جملگی بر آنند ) ولی باید ملاحظه نمود که تا کنون از آثار ادباء و شعرای ما چه نوع تأثیر به عرصهٔ ظهور رسیده و نهالی که در باغ سخنوری نشانده‌اند چه ثمر بخشیده و تخمی که کشته‌اند چگونه نتیجه داده است ؟ آنچه مبالغه و اغراق گفته‌اند نتیجهٔ آن مرکوز ساختن دروغ در طبایع سادهٔ مردم بوده است . آنچه مدح و مداهنه کرده‌اند نتیجهٔ آن تشویق وزراء و ملوک به انواع رذایل و سفاهت شده است . آنچه عرفان و تصوف سروده‌اند ثمری جز تنبلی و کسالت حیوانی و تولید گدا و قلندر نداده است . آنچه تغزل گل و بلبل ساخته‌اند نتیجه‌ای جز فساد اخلاق جوانان و سوق ایشان به ساده و باده نبخشوده است . آنچه هزل

و مطایبه پرداخته‌اند فایده جز شیوع فسق و فجور و رواج فحشاء و منکر نکرده است . اگر ما در تاریخ شعرای اسلام و ممدوحین ایشان نظر کنیم خواهیم گفت: اشعار و مدایح ابی نواس و امثال او بود که خلفای عباسیه را به بطالت شرب قهوات و نوم ضحوات و مفاسد دیگر انداخت . قصاید عنصری و رودکی و فرخی و امثال آنها بود که سادات انبیا و غزنویان را تباہ و منقرض ساخت . عرفان و تصوفات لاهوتی شیخ عراقی و مغربی و امثال ایشان بود که این همه گدای لایابالی و تنبل بی‌عار تولید نمود . مداهنات انوری و ظهیر و رشید و کمال بود که چنان سلاطین ستمکاره نابکار مغرور پدید آورد . ابیات عاشقانه سعدی و همای و امثال ایشان بود که به کلی اخلاق جوانان ایران را فاسد ساخت . هزلیات و مطایبات سوزنی و سنائی و دیگران بود که فسق و فجور را به این درجه رواج داد . اغلاقات منفور خاقانی و امثال او بود که میرزاهدی‌خان و صاحب و صاف را به تعسفات بیهوده افکند . نفس‌درازیهای صبا و نازک‌بندی‌های شهاب و کلاه‌جلی علی‌قلی‌های قآنی است که امروز به کلی حب فضایل و بغض رذایل را از طبایع بزرگان ایران محو ساخته و ایشان را به ندالتها و دناائت‌های فوق‌العاده انداخت قوله تعالی «والشعراء یبمهم الغاوان» شعرای فرنگستان انواع این شعرها را گفته و می‌گویند ولی چنان شعرشاعری را در تحت ترتیبات صحیحه آورده‌اند و چنان اشعار خود را مطابق منطق ساخته‌اند که جز تنویر افکار و رفع خرافات و بصیر ساختن خواطر و تنبیه غافلین و تربیت سفهاء و تأدیب جاهلین و تشویق نفوس به فضایل و ردع و زجر قلوب از رذایل و عبرت و غیرت و حب وطن و ملت تأثیری دیگر بر اشعار ایشان مترتب نیست ، این است معنی «ان من الشعر لحکمة» بلی ، نتیجه حقیقی شعر هیجان قلوب و ترقیق نفوس و تشویق عقول و خواطر مردم است . اما باید ایشان را سائق به فضایل و تقوی و اعتدال باشد نه به قبایح و شایع و رذایل و امثال آن . تنها کسی را که ادبای فرنگ می‌ستایند همان فردوسی طوسی است که اشعار شاهنامه او اگر چه بعضی جاها خالی از مبالغه نیست ولی حب ملیت و جنسیت و شہامت و شجاعت را تا یک درجه در طبایع مردم ایران القا می‌کند و پاره‌ای جاها به اصلاح اخلاق نیز می‌کوشد . امیدوارم نتیجه اشعار ناچیزانه بنده حقیر هم عنقریب در عالم انسانیت معلوم و مشهود افتد و ارباب فصاحت و بلاغت را بعد از این از برای اقتفای به شعرای فرنگستان نمونه و اسطوره به دست آید و بدانند آن شعری که در تحت فایده و نتیجه فلسفی نیست از قبیل لغویات و در شمار خرافات و شمسات خواهد بود والسلام .



## در تأسف بر اوضاع حالیه گوید

همه جای اهریمنان گشته است .  
 دل خود به خون کسان کرده شاد .  
 جگرهای مردم همه خون شده .  
 رعیت ز جورند در پیچ و تاب .  
 که شد خاک ایران ز مردم تهی .  
 گریزند در هند و قفقاز و روم .  
 همسی بگذرانند خوار و ذلیل .  
 نه هرگز روا می شود کامشان .  
 قناعت نموده ز دنیا به قوت .  
 همه پایمالند در رهگذار .  
 ندارند آن بینوایان امان .  
 برین بسی کسان هیچ مأوا نبود ؟  
 به سرشان یکی اختر شوم گشت .  
 که بخت بد از شهر خویشش نراند .  
 که آوار گیهای اینان ز چیست .  
 که بینی یکی هیبت افزا مزار .  
 نینی یکی روح زنده به جای .  
 به ماننده گور و بیمارسان .  
 پدیدار از چهره ها سوک و درد .  
 همه پیکران زار و بگداخته .  
 مگر آبروی همه ریخته .  
 تو گوئی یکی رابه تن نیست خون .  
 ز سیما پدیدار سوز و گداز .  
 به ویرانه بگزیده جا همچو بوم .  
 فسرده همه خونشان در بدن .  
 نه آگه ز آزادی و زندگی .  
 مگر گشته ز آباء علوی عقوق  
 شماتت ابسر مردن یکدگر  
 شب و روز بر حال خود سوگوار

مگر حال آن ملک برگشته است  
 گروهی همه بد دل و بد نهاد  
 مگر جور و بیداد افزون شده  
 مگر شه گدا گشت و کشور خراب  
 همانا که شه نیستش آگهی  
 همه مردم از دست بیداد شوم  
 در آنجا به هر کار پست و رذیل  
 نه کس می پیرسد همی نامشان  
 همه لرك (۱) و بیچاره ولات ولوت  
 فتاده به غربت درون خوار و زار  
 به غربت هم از جور شهبندران  
 مگر خود در ایران زمین جان بود ؟  
 که پرکنده گشتند در کوه و دشت  
 به ایران یکی نامداری نماند  
 الا گر بدانی بخواهی گریست  
 یکی زه گذر کن به ایران دیار  
 در آن ظلمت آباد وحشت سرای  
 به هر جا که بینی یکی شارسان  
 همه رنگها رفته و روی زرد  
 همه زهره ها کنده و باخته  
 همه چشمها گود و بگسیخته  
 کتف کوژ و گردن شده سرنگون  
 فرو رفته چشمان و بینی دراز  
 همه مرغ ماتم همه فال شوم  
 چنو مرد گانند در گور تن  
 همه در اسارات و در بندگی  
 به حرمان جاوید از هر حقوق  
 ز لذات گیتی ندیده مگر  
 همه زرد و بی جان و زار و نزار

(۱) لرك به معنی فقیر و بیچاره .

ندانند فریاد رس را که کیست .  
 تنی مانده بر پا و جانی به جای .  
 یکی را به ناخن درون کرده نی .  
 بریده شده چون تن بی روان .  
 که هر کو ببیند بسوزد ز خشم .  
 که هر کس بدید آن بر آرد خروش .  
 از این خستگان هر کسی درشگفت .  
 یکی را کشیده به تنگ قجر .  
 که کس با دد و دام زاینسان نکرد .  
 چو بر آتش تیز بریان شوی .  
 که در آفرینش ز يك گوهرند «  
 دگر عضوها را نماند قرار ،  
 نشاید که نامت نهند آدمی ،

کسی مالک مال و ناموس نیست  
 بریده یکی را دو دست و دو پای  
 یکی را به خنجر پیریده پی  
 یکی را دو دست و دو پا و زبان  
 یکی را به مسمار کنده دو چشم  
 یکی را ز سر دور کرده دو گوش  
 یکی را بسفته به تن هر دو کتف  
 یکی را بریده است دژخیم سر  
 دل و جان انسان بیاید به درد  
 سزد گر بر این حال گریان شوی  
 « بنی آدم اعضای یکدیگرند  
 چو عضوی ببرد آورد روزگار  
 تو کز محنت دیگران بی غمی

یاد ایام نیک بختی و سعادت روزگار پیشین

همیشه ز تو دور دست بدی .  
 که روم و فرنگ از تو جستی امان .  
 که بودت به هر سوی لشکر کشی .  
 که استنبولت بود جای شکار .  
 همه ترکنازت به یونان و روم .  
 که می تاختی تا ختا و ختن .  
 تو را آمد از مصر و از کار تاج .  
 نیشند نام تو را بر نگین .  
 که استرخ تو بود باغ بهشت .  
 که زرنوشت آباد بودی به شوش .  
 که بودی عروس جهان شهر راز .  
 خرامان به هر سوی بودی بتان .  
 که در بلخ بر پا بدی نوبهار .  
 که چون گلستان بود زابلستان .  
 که شاپور طرح نشاپور کرد .  
 که کشتی به دریات بودی هزار .  
 نشسته به هر جای ستراب تو .

ایا ملک ایران انوشه بزی  
 خوشا روزگاران فرخ زمان  
 بسی خرم آن روزگار خوشی  
 همی یاد بادا از آن روزگار  
 همه ایلغارت به آباد و بوم  
 خوشا آن چنان روزگار کهن  
 زهی عصر و فرخ زمانی که باج  
 خجسته زمانی که در هندو چین  
 چه خوش بودی آنروز فرخ سرشت  
 خوش آن عصر رخشان با ناز و نوش  
 مبارک بد آن عهد فرخنده باز  
 خوشا روزگاری که در اکیقان  
 خنک روز خرم چنو روزگار  
 خوش آنروز فرخنده دلستان  
 کنم یاد آن روز با دار و برد  
 خوشا آن چنان روز با گیر و دار  
 نبد هیچ کس را همی تاب تو

که بد مردم تو دوره صدکسرور .  
 که آکنده بودی زمینت به گنج .  
 ز افغان و لاجین و کرد و بلوچ .  
 مدی داشت مكدونیا را نگاه .  
 کمان آورانت برون از شمار .  
 همی تاخت تا پیش دریای چین .  
 به سودان و مصر اندر افکند پی .  
 بر آورد از قوم سیستا دمار .  
 به بند گران بست ده پادشاه .  
 سر شاه اسپرته آورد زیر .  
 به آئینه بگزید جای نشست .  
 همه مردم آتیه کرد اسیر .  
 تو گوئی که در دشت آهو نماند .  
 نمانده به جا جز فسون و مزیح .  
 نبرد آورانت همه سیم تن .  
 دبیران لشکر بت و حور زاد .  
 به بزم و به رزم آوریدند پشت .

خوش آن روزگاران سوز و سرور  
 چه خرم بد آن روز بی درد و رنج  
 سپاه تو بودی همه کوچ کوچ  
 ز پنجاب بودی به سودان سپاه  
 فزونت سواران نیزه گذار  
 خوش آن دم که خسرو ز ایران زمین  
 خوش آن روز خرم که کاوس کی  
 خوش آن روزگاران که اسپندیار  
 شکسته شد از وی ده و نه سپاه  
 خوش آن روز میمون که فرخ زیر  
 همه ملک یونانیان کرد بست  
 خوش آن عصر فرخ که شاه اردشیر  
 کنونت به تن هیچ نیرو نماند  
 از آن پهلوانان و اسب و سلیم  
 دلیرانت امروز نازک بدن  
 وزیران کشور منیچک نهاد  
 امیران جنگی به زخم درشت

تعزیت و سوگواری ایام گذشته

کجات افسر و گنج و ملک و سپاه ؟  
 کجات آن بزرگان خسرو پرست ؟  
 که شیر ژبان آوردند زیر .  
 که دشمن بدی تیغشان را نیام .  
 که گیتی همه داشتی زیر پر .  
 که سر بر کشیدی ز ماهی به ماه .  
 کجات آن همه تیغهای بنفش ؟  
 کجات آن به بزم اندران کام و جام ؟  
 کجات آن بزرگان بادار و برد ؟  
 که کردی همه دیو و جادو به بند .  
 کجات افسر و تخت و فر و کلاه ؟  
 که ز آنها به گیتی بدی گفتگوی .  
 هش و رای و فرهنگ و فرزانیگی .

کجات آن همه رسم و آئین و راه ؟  
 کجات آن همه دانش و زور دست ؟  
 کجات آن نبرده یلان دلیر ؟  
 کجات آن سواران زرین ستام ؟  
 کجات آن همه مردی و زور و فر ؟  
 کجات آن بزرگی و آن دستگاه ؟  
 کجات افسر کاویانی درفش ؟  
 کجات آن به رزم اندران فرو نام ؟  
 کجات آن دلیران روز نبرد ؟  
 کجات آن کمین و کمان و کمند ؟  
 کجات آن فزونی گنج و سپاه ؟  
 کجات آن سواران و میدان و گوی ؟  
 کجات آن دلیران و مردانگی ؟

که علم و هنر از تو شد یادگار .  
 توانائی و اختر و دین تو .  
 کجا شد به بزم آن خوش آواز تو ؟  
 کجات آن همه خسرو پاک رای ؟  
 کجا رفت اورنگ فر کیان ؟  
 چنین اختر بد فراز آمدت .  
 کز و شد همه مردمان سوخته .  
 دریغ آن سر عرش فرسای تو .  
 که بودی پناه کهان و مهان .  
 به مردی ز شاهان بر آورده سر .  
 کز ایشان به گیتی نموده نشان .  
 به جز نصره الدوله (۱) پاک رای .  
 که از آسمان نشان رسد آفرین .  
 همه گنج های وفا را کلید .  
 همه روزشان روز نیروز باد .  
 بود یارشان هرگز تابناک .

خطاب به اورنگ کیان

که بی تو مبادا مهی و بهی  
 که آورد بس نیکوی ها پدید  
 که اهریمن بد کنش را بکشت  
 کزو شد پدیدار دیهیم و گاه .  
 که تازه شد از وی جهان یکسره .

کجات آن هنرهای بیش از شمار ؟  
 کجا شد دل و هوش و آئین تو ؟  
 کجا شد به رزم آن نکو ساز تو ؟  
 کجا رفت آن جام گیتی نمای ؟  
 کجا رفت آن اختر کاویان ؟  
 که اکنون به پستی نیاز آمدت  
 که بنشانند این شمع افروخته ؟  
 دریغ آن بلند اختر و رای تو  
 دریغ آن یلان و کیان جهان  
 دریغ آن بزرگان والا گهر  
 دریغ آن امیران والا بشان  
 از ایشان نبینم یکی را به جای  
 ابا چند تن از مهان گزین  
 شده آدمیت از ایشان پدید  
 همه سالشان بخت پیروز باد  
 نگهدارشان باد زروان پاک

تو ای گاه و دیهیم شاهنشهی  
 خنک روز کاندرد تو بد جمشید  
 خنک روز کاندرد تو بد زرد هشت  
 خوش آن روزگار کیومرث شاه  
 خجسته بدی گاه او کشره ( ۲ )

(۱) مراد از نصره الدوله، فرما نفرما عبدالحسین میرزا است چون سوء سلوک ناصرالدوله عبدالحمید میرزا سبب آوارگی میرزا آقاخان از کرمان شد و فرما نفرما در حکومت کرمان جبران اعمال برادر را نمود و نسبت به میرزا آقاخان و کسان او محبت کرد و در مکاتیب خود اظهار هم مشرب می کرد این بود که میرزا آقاخان دو جلد تاریخ خود را از مجلس طرابزون نزد فرما نفرما فرستاد که اکنون آن کتب به خط مؤلف نزد فرما نفرما موجود است و همه کس می دانند که در آن زمان این قدر اقدام و اظهار از حکام مایه بسی تمجید و امیدواری بود.

(۲) او کشره به معنی کسی است که اصلاح باغ و بستان کند و نام فریدون زیرا

که اصلاح دین آذر هوشنگ را نمود

زمان منوچهر میمون بدی .  
 که او کرد بر نینوا دست برد .  
 همان در گه طوس نودر نژاد .  
 گرفتی همه خاور و باختر .  
 همه خاک شامات دادی به باد .  
 همان وقت کیخسرو نیک پی .  
 گرفتی همه روی گیتی به تیغ .  
 همان گاه فرخ زریر سوار .  
 به فرمان و رأیت سرافکنده بود .  
 همان گاه داراب ارزاس پیر .  
 جهان را نمودی پر از مهروداد .  
 ابر تارك قیصرت بود پای .  
 به وقت ذوالاکتاف با فر و زور .  
 پر از دانش و داد کردی زمین .  
 یکی کردی آبشخورمیش و گرگ .  
 که آن فروبرز (۱) مهین گشت پست .  
 برآهد همه کامه بد گمان .  
 شبان شد به جای رمه همچو گرگ .  
 سیه گشت ازین روز بخت سپید .  
 سزد گر نباشیم از آن هیچ شاد .

خطاب به ابنای وطن گرامی

چرائید در چاه غفلت نژند ؟  
 به آسان توانید گیتی گرفت .  
 بیایست خواندن حقوق بشر .  
 بد و نیک گیتی نباشد ز شاه .  
 ببینید هر چیز در دست خویش .  
 به دست شما هست یکبارگی .  
 کجایند آن مردم شیر گیر ؟  
 چرا کند شد خنجر کابلی ؟

به گاه فریدون همایون بدی  
 همایون بدی گاه ارباس گرد  
 خجسته بماندی پس از کیقباد  
 به هنگام کی آرش نامور  
 به دوران اکمین کرکس نژاد  
 همایون بدی گاه کاووس کسی  
 چو مهری که بیرون بیاید زمیغ  
 مبارک بدی وقت اسپند یار  
 که روی زمینت همه بنده بود  
 خجسته به هنگام شاه اردشیر  
 به وقت جهان جوی ساسان نژاد  
 همان گاه شاپور فرخنده رای  
 همایون بدی گاه بهرام گور  
 در ایام فرخ قباد گزین  
 به هنگام نوشیروان بزرگ  
 در فرهی بر تو اکنون بیست  
 شد آن تخمه ویران و ایران همان  
 گزند آمد از پاسبان بزرگ  
 مگر روز بدبختیت شد پدید ؟  
 که نفرین بر این بخت نا خوب باد

کنون ای مرا ملت هوشمند  
 بر آئید و بینید کار شگفت  
 ولی تا شناسید از خیر و شر  
 که تا خود بدانید ز آئین و راه  
 اگر آگهیستان رسد کم و بیش  
 همه نیک بختی و بیچارگی  
 چرائید در چاه غفلت اسیر ؟  
 چرا چنبری گشت پشت یلی ؟

(۱) برز بر وزن قفل برآمدگی و بلندی از زمین را گویند مقابل آن جئر است

که به معنی پست باشد .

همان ملت آسمانی نژاد .  
 که پرداخت از ماردوشان (۲) زمین .  
 که در کشور انداخت بلوای عام .  
 چنان اژدها دوش نا پاك را .  
 چوشیدوس و گستهم و گودرزوگیو .  
 چرائید نومید از دادگر ؟  
 ز مشك و زعنبر سرشته نبود .  
 تو رو اژدها کش فریدون توئی .  
 جوانست دستور و شاه است پیر .  
 نبسته است برتخت ایران کمر .  
 به خشکی پلنگ و به دریا نهنگ .  
 سزد گر نگیری به بد یاد او .  
 طرفدار قانون و آئین بود .  
 فرید است و بی یارو بی مونس است .  
 بیودند بر پیش تختش بی پای .  
 ز نوشیروان بر گذشتی به مهر .  
 گذشتی ز اسکندر نامور .

در خطاب زمین بوس به اعلیحضرت شاهنشاه ایران

که بعد از تو خیزند مردم به پای ،  
 بگویند با ناله زیر و بزم .  
 کسی زین نشان شهریاری ندید .  
 گرفتن هم از کهتران مال و گنج .  
 همی این بر آن آن برین بر گماشت .  
 نه يك ذره زو کشور آباد گشت .  
 همه کار کشور ازو گشت سست .  
 پرستید گه گربه ، گاهی منیج .  
 که بر تخت می زیست با عز و ناز .  
 به هر شعبه از ملک آمد کمی .

کجایند آن نامداران راد (۱)  
 کجا شد فریدون با داد و دین ؟  
 کجا رفت آن کاوه نيك نام ؟  
 بر انداخت آئین ضحاک را  
 کجایند آن پهلوانان نیو ؟  
 بزرگی ایران چرا شد بهسر ؟  
 « فریدون فرخ فرشته نبود  
 ز اژدرکشی یافت او فرهی  
 منالید چندان ز شاه و وزیر  
 به ویژه که چونین شه بسا هنر  
 همش رای فرخ همش زور و هنگ  
 فراوان هنرها و رایش نکو  
 شهنشاه ما ناصرالدین بود  
 دو صد حیف کاین نوجوان بی کس است  
 دریغا اگر مردم نيك رای  
 اگر بود او را چو بوذرجمهر  
 و گر ملتی داشتی با خبر

بترس ای جهان جوی ایران خدای  
 بنالند از دست جور و ستم  
 که ایزد همی تا جهان آفرید  
 که جز کشتن و بستن و درد رنج  
 ندانست و آزرم کس را نداشت  
 نه جان سپاهی ازو شاد گشت  
 نماند ایچ در ملک جائی درست  
 به کار رعیت نپرداخت هیچ  
 درین مدت سال پنجاه باز  
 همه جان مردم ازو شد غمی

(۱) راد به معنی عاقل است .

(۲) ماردوش همان مرداس است که معرب شده به مناسبت این که کلدانیان شکل

مار را بر دوشهای خود علامت قرار داده بودند .

ز بیداد او دستها بر خدا .  
 نیفزود او را به دل عار و ننگ .  
 کجا داند آئین لشکر کشی .  
 ز خاکش به یزدان پناهیم و بس .  
 نه از نامداران پیشین شنید .  
 به خاک آمد آن افسر کیتباد .  
 دل بنده مستحق بر فروز .  
 بمانی و نامت بود یادگار .  
 پرستند مردم نژاد تو را .  
 جز از گور و نفرین نیارد بسر .  
 به فرجام زودل هراسان بود .  
 سزد گر زسعدی پذیری سخن .  
 که خاطر نگهدار درویش باش .  
 چو آسایش خویش خواهی و بس .  
 نباید شهی چون تو بیداد جست .  
 ندارد هنر شاه بیدادگر .  
 به بیدادگر بر بیاید گریست .  
 که بیدادش آید به خود سخت تر .

در مقام شرح حال گوید

مرنجان کسی را که دارد هنر .  
 به جان دوستدار نبی و علی .  
 که خو کرده درجنگ شیران تنم .  
 نژاد بزرگان و فرهای .  
 روانم به دانش همی بد کلید .  
 نگشتم به گرد کم و کاستی .  
 دلسم را به نیکی بیاراستم .  
 به وحدت ببندند یکسر میان .  
 ز دل کین دیرینه بیرون کنند .  
 نفاق و جدائی شود بر طرف .  
 یکی اتحاد سیاسی پدیدد .  
 نمائد دوئی در شهان سترك .

خزینہ تھی گشت و ملت گدا  
 سه نوبت شتایید سوی فرنگ  
 چومست شکار است و محو خوشی  
 نخواهیم بر تخت از این تخمه کس  
 کزین شه ستمکارتر کس ندید  
 همه ملک ایران ازو شد به باد  
 خدایا روانش به آتش بسوز  
 و گر دادگر باشی ای شهریار  
 به نیکی گذارند یاد تو را  
 تن خویش را شاه بیدادگر  
 اگر چند بد کردن آسان بود  
 الا ای شه نامدار کهن  
 «نه در بند آسایش خویش باش  
 «نیا ساید اندر دیار تو کس  
 ز من بشنو این نکته شاها درست  
 تو را هست فرهنگ و رای و هنر  
 که بیداد گری ز بیچارگیست  
 ز بیداد گر کیست بدبخت تر

تو تا باشی ای خسرو نامور  
 به ویژه که باشد ز روشن دلی  
 یکی نامداری ز ایران منم  
 قلم دارم و علم و فرهنگ و رای  
 به گاهی که آمد تمیزم پدید  
 ز گیتی نجستم به جز راستی  
 همه خیر اسلامیان خواستم  
 همی خواستم تا که اسلامیان  
 همه دوستی با هم افزون کنند  
 مر اسلامیان را فزاید شرف  
 در اسلام آید به فر حمید  
 شود ترك ایران و ایران چو ترك

به سلطان اعظم کنند اتفاق .  
 نگویند سنی و شیعی که بود .  
 ز جان مخالف بر آرند شور .  
 نبشتیم بس نامه های متین .  
 که بر خیزد از عالم دین نفاق .  
 همه بر نهادند امضا برین .  
 که ، خام و نپخته نبد خامه ها .  
 که این نخل امید شد بارور .  
 که از دل بشتیم گرد نفاق .  
 به سلطان اسلام بیعت کنیم .  
 بگیریم آئین فرزنانگی .  
 بیاریم گیتی سراسر به دست .  
 ز عباسیان تا به عثمانیان .  
 ز سلجوق و خوارزمی و فاطمی ،  
 موفق نگردید بر این شرف .  
 چنین طرح محکم ز رای سدید .  
 که این شیوه آئین و راه من است .  
 وزین فخر بر چرخ ساید سرم .  
 مرا ساختی بی نیاز از جهان .  
 به نیکی مرا شهره کردی به دهر .  
 ز توحید اسلام خشمش فیزود .  
 که نه کیش دارد نه آئین و دین .  
 تنم را به زنجیر بندی چو پیل .  
 ز مادر همی مرگ را زاده ام .  
 بمرد آنکه نام بزرگی نبرد .  
 که این طرح توحید افکنده ام .  
 دلم گنج گوهر ، قام اژدهاست .  
 که جاوید باشد مرا زندگی .  
 تو را بهره همواره نفرین بود .  
 سرایند با یکدگر مهتران .  
 همه داد مردی و دانش بداد .

همان نیز داندگان عراق  
 ز دلها زدایند این کینه زود  
 وز ان پس بگیرند گیتی به زور  
 ابا چند آزاده مرد گزین  
 روانه نمودیم سوی عراق  
 به نیروی دادار جان آفرین  
 به بخشید حسن اثر نامه ها  
 سپاس ز یزدان پیروز گر  
 نوشتند ز ایران و هم از عراق  
 همه جان فدای شریعت کنیم  
 گذاریم قانون بیگانگی  
 ازین پس همه کفر سازیم پست  
 کسی از سلاطین اسلامیان  
 ز سامانی و غزنوی و دیلمی  
 ز صدر سلف تا به گاه خلیف  
 مگر اندرین عصر کاهد پدید  
 گرت زین بد آمد ، گناه من است  
 برین زاده ام هم برین بگذرم  
 اگر شاه را بود حسی نهان  
 وگر از مسلمانیش بود بهر  
 چو در خون او جوهر شرک بود  
 پشیزی به از شهریاری چنین  
 مرا بیم دادی که در اردبیل  
 ز کشتن نترسم که آزاده ام  
 کسی بی زمانه به گیتی نه مرد  
 نمیرم از ین پس که من زنده ام  
 به گوش از سروشم بسی مؤدهاست  
 پس از مردنم هست پایندگی  
 نصیب من آباد و تحسین بود  
 پس از من بگویند نام آوران  
 که کرمانی راد پاکسی نهاد



نمودار کرد او ره ائتلاف .  
 به پیچید از کژی و جادوئی .  
 که بودم فداکار دین مبین .  
 هم از آسمانم فشاند نور .  
 همت لعنت آید ز پیر و جوان .  
 به نیکی نیارند نام تو یاد .  
 از او گرم گردید بازار کفر .  
 بدین مقصد قدس برخاستند .  
 به گیتی بجز نام زشتی نخواند .  
 به خیره همی نام خود بد مکن .  
 همه دودمانت بر آرم ز پای .  
 بسنم گهر های ناسفتنی .  
 چگونه به شام آوریدند سر .  
 ز شام از برای چه بگریختند .  
 به قوت فزوتتر ز توپ کروپ .  
 که بیخ و تبارت پریشان شود .  
 ز کینه فراموش سازی مرا .

افتخاریه در مقام تجدید نعمت گوید

نیندیشی از کلک خونریز من ؟  
 بدوزم بلند آسمان بر زمین .  
 شرار افکنم در دل بد نشان .  
 که نوکش بکافد دل کوه قاف .  
 زبانم بسوزد دل آفتاب .  
 که آوای او بگذرد از اثر .  
 به البرز کوه اندر آرم شکست .  
 مرا هست بازوی نامرد کوب .  
 بلرزانم آن دستگاه جلال .  
 چو موسی کنم غرقه فرعونیان .  
 فشاند فروغ و رساند گزند .  
 کنم کوه آهن چو دریای آب .  
 که در جان شه افکند تاك و تيك .

پس از سیزده قرن پر اختلاف  
 به توحید دعوت نمود از دوئی  
 مرا آید از مشتری آفرین  
 درودم ز هینو رساند حور  
 به دوزخ بمانی تو تیره روان  
 نشینند و گویند مردان راد  
 که شه ناصرالدین بدی یار کفر  
 کسانی که توحید دین خواستند  
 بیازرد و افسرد و از خود براند  
 تو ای شه چنین راه دین سد مکن  
 که ناگه بر آری دلم را ز جای  
 بسگویم سخن های ناگفتنی  
 که چون بود بیخ و تبار قجر  
 به تاتار بهر چه آمیختند  
 مرا هست تاریخی اندر اروپ  
 مبادا که آن نامه افشان شود  
 همان به که خاموش سازی مرا

ندیدی تو این خامه تیز من ؟  
 که من از سنان قلم روز کین  
 هم از نیروی کلک آتش فشان  
 مرا خامه ای هست خارا شکاف  
 همان از سخنهای با آب و تاب  
 مرا هست کلک سیاسی صریح  
 چو آرم سوی خامه تیز دست  
 مرا هست آثار آفاق شوب  
 چو من نیزه خامه سازم شلال  
 فرازم اگر ازدهای بنان  
 مرا هست طبعی چو چرخ بلند  
 من آنم که هنگام نطق و خطاب  
 بینروزم از خامه يك لکتريک

یکی شعله از کلك افروختم  
 من از اژدهای قلم آن کنم  
 منم کوه آتش فشان سخن  
 شهابی جهانم اگر از بنان  
 من این شاعران را نگیرم به چیز  
 که تاب و توان از سخن برده اند  
 گر این چاپلوسان نبودى به دهر  
 تو کلك سیاسى کجا دیده‌ای ؟  
 به بینی کنون کلك بیسمارکى  
 مرا از شمار دگر کس مگیر  
 ابا چرب گویان نباشم به هم  
 ترسم من از بانك باد و بروت  
 چو بر باره نثر گردم سوار  
 فروغ بیانم فرورد جهان  
 نباشد سخنهای من رعد و برق  
 مبادا که آذر گشوب دلسم  
 سراسر جهان را بهم برزند  
 « ازین گفتم این شعرهای بلند  
 دگر مردمان را نیازارد او  
 کسى را که باشد فداکار دین  
 نگر تا چه گوید سخنگوی بلخ  
 هر آن کس که آهوی شاهان بگفت  
 همیدون به جانست او را خطر  
 من از بهر ترویج آئین خود  
 از آن روی دادم سر خود بیاد

در ستایش پادشاهان و فواید طبیعى ایشان

که کشور به بیگانگان افتد .  
 ولی شوی او زشت خوی و ترش .

به ایران مباد آن چنان روز بد  
 همه کشور ما عروسی است خوش

(۱) گویا مرادش ناظم السلطنه است چه از ناظم الدوله در تاریخ تشریش تمجید نوشته

است و آن تاریخ به همت جناب علاءالمک به طبع رسیده است خواننده می تواند رجوع به آن نماید .

نخواهم زمانی که این نو عروس  
 به گیتی مباد آن که این حور دیس  
 پدر گر چه باشد خسیس و لئیم  
 تو هر چند نا مهربان و بدی  
 پدر هستی ای مهتر نامدار  
 اگر چند امروز هستم اسیر  
 اسارت مرا هست ، لیکن بتن  
 مرا گر بود وحشیانه پدر  
 بزرگان که این رازها سفته‌اند  
 که هرملت از خود ندارند شاه (۱)  
 کسی را که در تن نباشد روان  
 بیاشند در پیش بیگانه خوار  
 همه پست باشند و افکنده سر  
 نخیزد از ایشان یکی دلفروز  
 دگر نامداری نیاید پدید  
 نه سردار جنگی ، نه یک نامجوی  
 نه یک فیلسوف مبارک اساس  
 چنان چونکه این حال باشد عیان  
 که در ذلت و خواری آرند سر  
 همان قوم کلدان و آشور (۲) کوش

در مقام اندرز و نصیحت ملوک

گزینی تو ، رسم و ره مهتری .  
 بر آئی همی از پی نام و ننگ .  
 به پیرانه سر نو جوانی کنی .  
 تو در پیکر مرده آری حیات .  
 جهان را کنی از نکوئی تو شاد .

سزد گر ازین حال عبرت بری  
 بجنبی ز جا با کمر بند تنگ  
 چو نو شیروان حکمرانی کنی  
 مسیحی صفت با دم معجزات  
 پدیدار سازی هم آئین داد

(۱) مرادش پادشاه عادل است چه مسلک ناظم معلوم است "سلطان ظلوم خیر من آمد  
 حظوم" مأول است و یا فاعول به معنی فعیل است یعنی پادشاه مظلوم بهتر است از شیر درهم شکننده  
 و پوشیده نیست که پادشاه ظالم مملکت و رعیت را خراب خواهد نمود مانند گرگی که  
 در گله گوسفند افتد .

(۲) آشور

نوازش کنی هر چه دانشور است  
نگه داری ارباب سیف و قلم  
همه کشور آباد سازی به داد  
ستمکاره را بیخ و بن بر کنی  
ز داد آوری رسم و آئین پدید  
به هر جای برپا کنی دادگه (۱)  
به دریا پدیدار سازی تو ناو  
کشاورز (۲) را نیک داری بسی  
نوازی همی مرد بازارگان  
نرنجانی از خویش مرد کریم  
که دانا به سختی بگویدت پند  
مبادا ز دونان بگیری فریب  
که نفرین تو را آید از آسمان  
درین گینیت درد و سختی بود  
بگفتیم ما آنچه بایست گفت  
ز جان دست شستیم و گفتیم راست  
سخن‌ها بگفتم همه خوب و نغز  
خردمند ازین گفته شادان شود  
چو هر جای آمد ترقی پدید  
طیبیان روحانیند این گروه  
ولی خستگان را شفائی دهند  
امیدم که دارای ایران زمین  
که تا روشنانش ز چرخ کبود  
به گیتی شود نام او جاودان  
وگر شاه از پند من بگذرد

به دست آوری هر کجا مهتر است .  
فرازی چو خورشید خاور علم .  
براندازی از بن بد و بد نهاد .  
یکی طرح نیکو ز نو افکنی .  
بسازی دبستان و راه حدید .  
همه داوری‌ها به آئین و ره .  
ز خشکی به آئین ستانی تو ساو .  
که بر وی نیاید ستم از کسی .  
بسازی همه کار آوارگان (۳) .  
برانی ز خود چاپلوس و لثیم .  
فرو مایه سازد تو را ریشخند .  
سر مرد داننده آری به شیب .  
هم آخر تبه سازدت بد گمان .  
چو زین بگذری شوربختی بود .  
بدین گونه کس در معنی نسفت .  
که ایزد جزا راست از ما نخواست .  
ولیکن بد آید بر تیز مغز .  
که گیتی بدینگونه با دان شود .  
بد از سایه اعتراض شدید .  
ز دارو کنند از چه جانها ستوه .  
بدل‌های پاکان صلائی زنند .  
برین نامه من کند آفرین .  
فرستند همواره نور و درود .  
ستایند او را همی بخردان .  
مر او را به یک جو نسجد خرد .

#### استدراک

در مقدمه کتاب در ضمن شرح گرفتاری شهدای وطن روایتی که شخصی نقل از جناب وزیر اکرم میرزا صالح خان کرد نگاشته آمد . آن جزو که به نظر ایشان رسیده ایضاً شرح مرقومه ذیل را مرقوم داشته و درجش را خواسته بودند . چون علاوه بر آنچه متعلق به شهداست حاکی از حالات خودشان است درج شد اگر چه شرح حال و خدمات

ایشان در جای خود خواهد آمد .

**نامهٔ وزیر اکرم - جناب ناظم الاسلام در باب مرحوم حاجی شیخ احمد کرمانی و مرحوم حاجی میرزا حسن خان و مرحوم میرزا آقاخان که در تبریز محبوس و در آنجا شهید شدند از قول بنده چنین می نویسد :**

از میرزا صالح خان وزیر اکرم که آن اوقات از اجزاء ایالت آذربایجان بود نقل کرده اند که حضرات در محبس با کمال قدس و زهد همیشه مشغول عبادت و تلاوت قرآن بودند . خاصه شیخ احمد که اغلب اوقات به صوت حسن تلاوت قرآن می کرد و صوتش خیلی جذابیت داشت به نوعی که تمام خلوتی ها در اطاق محبس جمع شده گوش به تلاوت قرآن او می دادند و اغلب گریه می کردند . چون تاریخ باید صحیح باشد این است که این بنده میرزا صالح خان اصل مآووع را می نویسم :

اولا این بنده بعد از حرکت مرحوم مظفرالدین شاه به طهران نایب الحکومهٔ رسمی آذربایجان بودم ، نه از اجزای جزو . يك روز محمدعلی میرزا که آن ایام تازه ولیعهد شده بود بنده را خواسته تلگرافی از مرحوم میرزا علی اصغر خان امین السلطان نمود که سه نفر مقصر از اسلامبول می آورند سی نفر سوار بفرستید در آواجق چالداران که سرحد ایران و عثمانی است ، مقصرین را تحویل گرفته به تبریز بیاورند . بنده هم رستم خان قراجه داغی را با سی سوار روانه نموده رستم خان قریب يك ماه در سرحد معطل شده از حضرات خبری نشد . مشارالیه بدون اجازه به تبریز مراجعت نمود . محمدعلی میرزا تلگرافی به طهران کرد که رستم خان يك ماه در سرحد معطل و چون از حضرات خبری نشده مراجعت به تبریز کرده است .

از طهران جواب دادند که مقصرین این روزها به سرحد وارد می شوند معجلاً رستم خان را به سرحد مراجعت دهید . مجدداً رستم خان را روانه کردیم بنده هم نمی دانستم که این مقصرین کی ها هستند و تقصیرشان چیست . دو سه دفعه هم از محمدعلی میرزا تحقیق کردم گفت من هم نمی دانم ولی محققاً می دانسته چون از بنده ظنین بود نمی خواست بگوید و از اینجا سوء ظن او که حسن ظن بوده معلوم می شود حضرات را که وارد مرند دو منزلی تبریز نمودند محض احتیاط که مبادا اسباب فرار یا استخلاص آنها فراهم بیاید اسکندر خان فتح السلطان کشیکچی باشی خود را هم با جمعی سوار به مرند فرستاد که در معیت رستم خان با هم باشند .

همچنین چون بنده نایب الحکومه بودم و اختیار محبوسین انبار دولتی را

داشتم حضرات را به من نداد. خود محمدعلی میرزا خانه‌ای در محله ششکلان داشت به جهت ناتمامی تعمیرات عمارت دولتی در همان عمارت و خانه مخصوص خود می نشست. شبانه بدون اطلاع بنده حضرات را وارد نموده و در خانه اختصاصی خود حبس نمود که بنده هم نتوانستم آنها را ملاقات و از وضع آن بیچاره‌ها مطلع شوم. در این بین از پاره‌ای جاها لازمه تحقیقات را محرمانه نموده و در صدد استخلاص آنها بر آمدم حتی به یکی از قراول‌ها ده تومان داده قلمدان و کاغذی به حضرات رساندم که از محبس به مرحوم میرزا آقای مجتهد پسر مرحوم حاجی میرزا جواد آقا و سایر علماء کاغذ التجا نوشته و استخلاص خود را بخواهند. آنها هم به علماء کاغذ نوشته به توسط همان قراول کاغذها به علماء رسید. بنده هم خیلی طالب و مایل بودم که با حضرات ملاقاتی کنم یک روز وقت غروب نمی دانم برای چه کاری از دارالحکومه به خانه محمدعلی میرزا رفته دیدم تنها در اطاق کتابی می خواند. به بنده هم اجازه جلوس داده گفت این کتاب را یکی از سه نفر محبوس که اسمش میرزا حسن خان است برای ایران قانون نوشته. کتاب را داد دست بنده من هم چند سطری خوانده بعد گفت: شما این محبوسین را ندیده‌اید، جان من امشب به محبس رفته آنها را استنطاق کنید. گفتم: به این شرط می روم که یک نفر هم با من بیاید، خودتان هم در پشت در ایستاده هر چه صحبت می کنیم بشنوید. قبول کرد، محمدعلی میرزا و بنده و اسکندر خان فتح السلطان و میرزا قهرمان خان نیر السلطان رفتیم به محبس. خودش پشت در ایستاد ما سه نفر وارد محبس شدیم. دیدم این بیچاره‌ها تازه از نماز فارغ و هنوز خلیلی را به پایشان نگذاشته و سه نفری صحبت می کنند. فتح السلطان و میرزا قهرمان خان روبروی آنها نشسته بنده هم محض این که نمی خواستم محمدعلی میرزا حال ملالت مرا ببیند گوشه محبس نشسته محمدعلی میرزا هم از سوراخ در نگاه می کرد. فتح السلطان و میرزا قهرمان خان با حضرات بنای صحبت گذاشتند، بعد از ربع ساعت گفتم من هم می خواهم با شما قدری صحبت کنم. گفتند شما میرزا محمود (۱) خان حکیم فرما نفرما هستید؟ گفتم نه، می بینید که لهجه من ترکی و یکی از نوکرهای

(۱) مقصود حاج میرزا محمود خان دکتر خلف مرحوم میرزا عبدالکریم معتمدالحکماء است که به دکتر فرما نفرما معروف است و از یگانه دانشمندان این عصر به شمار می رود و از منادیان آزادی محسوب و در عداد بیدار کنندگان اولین و از بدایت عمر هر جا بوده تلویحاً و تصریحاً آنچه امروز شنیده می شود گوشزد مردم می کرد و با مرحوم سید جمال الدین اسدآبادی در پاریس و جاهای دیگر مجالست نموده و با مرحوم میرزا آقاخان خصوصیت غایبانه و مکاتبه داشت و در موقع حالات این دانشمند بیاید.

ولیعهدم . قوطی سیگار خود را در آورده به هر يك يك سيگار تعارف نموده خود هم سیگاری دست گرفته مشغول صحبت شدیم . با ایما و اشاراتی که لازم بود حضرات جنس بنده را شناختند . صحبت از مرحوم آقا سید جمال الدین انداختم که در کجا با او آشنا شدید ؟ گفتند: در اسلامبول برای اتحاد اسلام مجلسی تشکیل شده بود ایشان رئیس بودند ما هم از اعضای مجلس، در آنجا آشنا شده ایم. بنده صحبت را کشیدم به فواید اتحاد اسلام و نتیجه آن که برای ایران حاصل می شود خیلی در این خصوص صحبت کردم. حضرات بنده را خوب شناختند دیدم این بیچاره ها دور نیست بعضی صحبت ها کنند که مضر حال آنها باشد بنده مخصوصاً صحبت را پرت نموده نمی خواستم صحبت دیگری به میان بیاید . در آخر گفتم که ناصرالدین شاه را برای چه کشتند ؟ شیخ احمد گفت بس که نوشتند دادند دستش و قبول نکرد کشتند . بنده پا شدم شیخ احمد گفت خواهش داریم به قدر نیم ساعتی هم تشریف داشته باشید که صحبت نمائیم . بیچاره ها نمی دانستند که محمد علی میرزا پشت در ایستاده و من طفره می زنم . گفتم چون من روماتیسم دارم و هوای زیر زمین رطوبی است نمی توانم زیادتر از این بنشینم. گفتند از ولیعهد خواهش می کنیم که فردا شب یا پس فردا شب اطاق خشکی قرار دهند شما هم تشریف بیاورید قدری صحبت نمائیم . گفتم چه عیب دارد اگر ولیعهد اجازه بدهد حاضرم همین که پاشدم شیخ احمد گفت می دانی این چه زنجیری است که گردن ما زده اند؟ اگر می دانستید این زنجیر را از طلا درست نموده روزی يك مرتبه به زیارت آن می آمدید . من هم واقماً خون به سرم زده از حال طبیعی خارج شده بودم گفتم من می دانم اگر بعضی ها هم بدانند همین حرف تا مدتی که در تبریز بودم بکلی محمد علی میرزا از من سلب اطمینان نموده و مرا دوچار چه صدماتی نمود . بعد از این که از محبس بیرون آمدم محمد علی میرزا گفت که استنطاق شما همه از اتحاد مسلمین دنیا و علمی بود . گفتم بلی در اول استنطاق باید به پختگی حرف زد که طرف مقابل از خود دانسته در استنطاق دویم و سویم هر چه در دل دارند بگویند .

بنده با نهایت افسردگی رفتم منزل، همه را در تدارك چاره استخلاص، و فکر نجات آنها را می کردم یکی دو مجلس هم با مرحوم میرزا آقای امام جمعه و مرحوم حاجی میرزا موسی ثقة الاسلام در باب حضرات مذاکراتی به میان گذاشتیم که روز اربعین مردم را وادار به استخلاص و توسط آنها به طهران نمائیم . چند روز از این مقدمه گذشت . صبح زود به من خبر آوردند که حضرات را شب تلف کردند. فوراً بی اختیار رفتم نزد محمد علی میرزا قبل از این که بنده عنوان

کنم گفت که شب حسین قلی خان عموزاده امیر بهادر مأموراً با دست خط شاه از طهران رسید که حضرات را تلف و سر آنها را به طهران بفرستم من هم مجبور به اطاعت بودم. گفتم بنده که نایب الحکومه هستم اقلاً می‌خواستید به بنده هم بفرمائید. گفت اجازه نداشتم که قبل از وقت به کسی بگویم. باری دو از شب رفته در خانه اختصاصی خودش زیر درخت نسترن یکی یکی بیچاره‌ها را آورده سر بریده در صورتی که خودش هم در بالا خانه نشسته تماشا می‌کرده سر هر سه را بریده بعد پوست سر آنها را کنده پراز گاه نموده همان شب به توسط حسین قلی خان به طهران فرستاده بود. سرها را هم فرستاده بود توی رودخانه‌ای که در وسط شهر می‌گذرد زیر ریگها پنهان کرده بودند.

فردای همان شب که بچه‌ها توی رودخانه بازی می‌کردند سرهای بی‌پوست از زیر ریگ درآمده به بنده اطلاع دادند فوراً فرستادم سرها را در جایی دفن نموده در صدد پیدا کردن نعش آن شهدا افتادم معلوم شد که نعش‌ها را همان شب برده در داغ یولی زیر دیوار گذاشته و دیوار را هم روی نعش‌ها خراب کرده‌اند شب دویم نایب عبدالله آدم خود را با چند نفر محرمانه فرستادم نعش‌ها را درآورده و سرها را هم بردند غسل داده و کفن نموده در قبرستان همان محله دفن کردند حالا ببینید محمد علی میرزا چه خوابی برای من دیده و چه تیشه‌ای به ریشه خانواده من می‌خواهد بزند.

همان شبی که بنده را به محبس برد، صبح همان شب تلگراف رمزی به مرحوم مظفرالدین شاه می‌کند که هر چه خواستم چیزی از این سه نفر بفهم نشد خیال کردم یکی را پیدا کنم که جنس خود اینها باشد پیدا نکردم مگر فلانکس. او را برای استنطاق فرستادم به محبس خودم هم محرمانه رفتم از پشت در گوش می‌دادم هر مذاکره‌ای که فلانی می‌کرد تمام بر علیه سلطنت قاجاریه و اعلیحضرت همایونی بود. بنده هم غافل از این که مرا به این خطر انداخته گاهی به توسط صدق الدوله عریضه‌ای به شاه می‌نوشتم هم صدق الدوله و هم سایر رفقا به من نوشتند که نمی‌دانیم چه کرده‌اید که شاه پشت سر شما خیلی بد می‌گوید حتی عریضه‌ای هم نوشته بودم نخوانده پاکت را پاره کرده بود. هر چه فکر کردم که از من چه خطائی سر زده و یا چه خلافی کرده‌ام چیزی به خیالم نرسید و هر کاری کردم که علت کم التفاتی شاه را بفهم نتوانستم معلوم کنم. تا این که بنده را از بیگلربیگی گری معزول و بعد از مدتی که مقدمه غارت خانه‌های مرحوم نظام العلماء و مرحوم وکیل‌الملک و جناب علاء‌الملک در تبریز به میان آمد، محمد علی میرزا باز رمزاً به طهران تلگراف کرده بود که تمام این مقدمات



را فلانی تحریک کرده و حال اینکه خدای من شاهد است که بنده بکلی بی اطلاع و همه را خودش تحریک کرده بود بنده را احضار به طهران کردند بعد از دو سه ماه مرحوم مظفرالدین شاه با حضور مرحوم حکیم‌الملک و مقتدرالسلطنه در صاحبقرانیه به بنده فرمودند که در استنطاق آن سه نفر ولیعهد با رمز به من اینطور تلسگراف کرده بود که شما در محبس به علیه من و سلطنت بعضی حرفها زده‌اید بنده هم حکایت را من البدو الی الختم به مرحوم مظفرالدین شاه عرض کردم و آن وقت ملتفت شدم که کم التفاتی شاه از چه جهت بوده . از انتقام خدائی نباید غفلت نمود. در این دو سال اخیر و بعد از انهدام مجلس مقدس شورای ملی و توپ بستن به منزل بنده به چه صدماتی بنده را دوچار نمود در لایحه علیحده خواهم نوشت . (صالح)

# تاریخ بیداری ایرانیان

بقلم

ناظم الاسلام کرمانی

جلد اول

## بسم الله الرحمن الرحيم

گر بماند نام نیکی ز آدمی      به که زوماند سرای زرنگار

شب سه شنبه دویم ماه ذی الحجة الحرام سال هزار و سیصد و بیست و دو هجری و هفتم فوریه ماه فرانسه سال ۱۹۰۵ میلادی نگارنده این تاریخ میرزا محمد ناظم الاسلامی کرمانی وارد شد بر جناب آقا میرزا سید محمد طباطبائی در حالتی که تنها نشسته و کتابی در پیش گذارده بانهایت حزن و اندوه سر به جیب فکرت و گریبان حیرت فرو برده پس از ادای سلام و استماع جواب عرض کردم: این ایام اهالی طهران به افتتاح مکاتب و تأسیس مدارس شوقی وافی و ذوقی کافی دارند اگر به این طور زمانی بگذرد، هر آینه بزودی ابناء وطن را عالم و دانشمند خواهیم دید. جنابش نخست اظهار مسرت فرمود، سپس گفت: افسوس که هشت سال است در پیشرفت ترقی این مملکت خیالات می نمایم چنانچه نهایت جد و جهد و کوشش را در امر مدارس و مکاتب ملیه جهت تربیت نوباوگان وطن نموده و بامعاندین طرف مباحثه و معارضه واقع شده و آنها را تا یک اندازه مجاب و ساکت کرده، با این که رساله ها در رد مدارس و حرمت ایجاد و افتتاح مکاتب نوشتند از تشویق مکاتب و مدارس و ترویج جراید و رسایل مفیده و تقویت معارف و موجبات بیداری ملت غفلت و تسامح نکرده، عزل امین السلطان را از صدارت که مانع پیشرفت معارف می نمود با هزاران صدمه و برانگیختن وسایل از اعلیحضرت پادشاه (مظفرالدین شاه) استدعا نمودم؛ لیکن عین الدوله که شخص مستبد خود رأی خود سر بی علمی است به جای او منصوب گردید، و او هم مانند صدور سابق بلکه از جهاتی بدتر و نادان تر است.

نگارنده عرض کرد: عزل این صدراعظم را نیز از پادشاه درخواست کنید. فرمود: بالفرض این وزیر هم معزول شود، دیگر کدام شخص عالم عاقل کامل بصیر را دارند که شایسته مسند صدارت باشد، و بتواند خرابیهای چندین ساله این مملکت را آباد و نواقص را اصلاح نماید؟ عرض کردم: پس علاج از چه راه است؟ فرمود: باید سعی کرد افراد ملت عالم شوند چه پس از آن که عموم ملت عالم شدند آن وقت حقوق ملی خود را می دانند، حقوق دولت را بر خود و ملت، و حقوق ملت را بر خود و دولت که آگاه شدند، دیگر هر گز زیر بار ظلم و جور و استبداد نخواهند رفت، آن وقت کارها راجع به صاحبان کفایت و درایت خواهد شد، پس بر شما باد به اصلاح

معارف و تاسیس و تکثیر مکاتب و احداث مدارس ابتدائیه و علمیه و صنایعیه و غیره .  
 عرض کردم : اگر صلاح بدانید مدرسه‌ای برای دخترها و دوشیزگان مفتوح نمائیم  
 و در تربیت بنات و دوشیزگان وطن بکوشیم و به آنها لباس علم و هنر بپوشیم، چه تا دخترها  
 عالم نشوند پسرها بخوبی تربیت نخواهند شد.

در این گفتگو و مذاکره بودیم که فرزند آن جناب آقا میرزا سید محمد صادق رئیس  
 مدرسه اسلام وارد شد و در باب مدرسه دوشیزگان این طور فرمود : چیزی که مانع ایجاد  
 واحداث مکاتب دخترهاست، نبودن اداره نظمی و نداشتن پلیس مرتب و مصادف شدن دخترها  
 با اشرار در هنگام ذهاب و ایاب، و ممانعت معاندین و تهیه نکردن زنان معلمه با اخلاق و  
 تربیات صحیحه، و کتب کلاسی و عدم امنیت و اجرای مجازات الواد. بر فرض اسم حضرت  
 حجة الاسلام منع معاندین را بردارد، با جوانان جاهل و اشخاص عزب و بی لجام چه کنیم؟ اگر  
 يك نفر از اشرار بایکی از دخترها طرف شد و اسباب زحمت را فراهم آورد کی ممانعت می کند  
 و که مجازات می دهد؟ اگر دختری راه خود را کج کرده، عوض رفتن به مکتب، رفت به خانه  
 یکی از دوستان خود پدر و مادر آن دختر چگونه مطلع می شوند و چطور دختر خود را در خانه  
 غیر بیابند؟ استطاعت آن که در هر مدرسه فراش متعدد بیاوریم که نداریم پس باید نخست اداره  
 پلیس و نظمی را مرتب کنند، سپس موجبات تاسیس مدارس دخترها را فراهم نمایند که اقلاً اگر  
 هنگامی يك نفر خواست راهزن دختری شود پلیس فوراً او را دستگیر نماید و مجازات او را  
 در نظمی بدهند و از احدی هم ملاحظه نمایند؛ دیگر آن که معلم مردانه که نمی توان برای  
 دخترها آورد، پس باید در فکر معلمه زنانه باشیم تا در وقت و موقع آنها را بکار واداریم،  
 چه احتیاج و مستور بودن زنان، کار و تکلیف آنان را مشکل و سخت نموده است (۱).

باری چون آقا زاده این تقریر را فرمود، جناب حجة الاسلام فرمودند: تادولت ایران  
 مشروطه و دارای قوانین اساسی نگردد و این استبداد برداشته نشود هرگز متوقع اصلاح و  
 منتظر انتظام نباید بود و انگهی اگر با این وضع خالیه بماند چندی نگذرد که مملکت اسلامی  
 از دست خواهد رفت و ما به دست خارجه خواهیم افتاد؛ باید تا زود تراست اقدامی کرد که این  
 مشمت مسلمان پایمال خارجه نگردد.

نگارنده عرض کرد: کی و چه وقت دولت مشروطه خواهد شد؟

فرمود: وقتی که افراد ملت عالم و از خواب گران غفلت بیدار و معنی ملیت و قومیت

(۱) مذاکره و نظر کردن به صورت و دست زن در نزد حاجت و ضرورت به اجماع  
 مسلمین جایز است مانند معامله و نشان دادن به طیب و جراح و یا در مقام شهادت و یا در  
 موقع تعلم احکام شرعی و در غیر ضرورت اختلاف است از عامه شافعی و از خاصه معدودی جایز  
 نمی دانند. مرحوم شیخ مرتضی انصاری پس از حکم به جواز فرموده است احوط منع است در صورت  
 جواز مشروط به شرایطی است مثل آن که موی سر داخل نباشد و نظر به شهوت و خوف فتنه  
 نباشد و غیر آن.

را بدانند و بر نفع و ضرر ملکی که ما به الاشتراک عمومی اهالی مملکت است واقف شوند و یا عده عالم بر جاهل غلبه نماید و یا لاقل عالم و جاهل در عدد مساوی باشند و اقلاً بدانند این قدر نباید متحمل بار ظلم شد و بدانند رفع ظلم به دست خودشان است، کایوانی صفت ریشه مار دوشان را از ایران برکنند .

نگارنده عرض کرد : هشت سال است که ظاهراً در این امر مهم مقدس اقدام فرموده چنانکه مدرسه اسلام را خودتان مفتوح نمودید و سایر مکاتب و مدارس را اجازه و تشویق در افتتاح و از جراید و معارف ترویج کردید، کما این که مکرر واداشتید در قهوه خانه ها و معابر و منابر برای عوام الناس روزنامه بخوانند و آنها را بیدار و آگاه سازند و چه قدر اوقات شریف خودتان را صرف امتحانات شاگردان مدارس فرمودید چه نتیجه داد و چه فایده بخشید ؟

فرمود: این اقدامات و مقدمات در موقع نتایج خود را ظاهر خواهد داشت، عجالاً باید در انعقاد مجالس و انجمنها اقدام کنید و در خفیه و آشکار با اشخاص عالم و متمدن بنشینید و در امر وطن عزیز و اصلاح خرابیها سخن رانید و شاگردان مدارس و طلاب علوم بلکه عموم وطن دوستان را به این خرابی و نواقص آگاه و هوشیار سازید و خون غیرت و حمیت ملی را بجوش آرید و به مردم بفهمانید که وقت بسیار تنگ و مملکت در حالت شدت مرض، بل مریض محتضری است و باهم متحد و متفق شوید و برادرانه و غیرتمندانه در مقام مجاهده و خدمت به اسلام و وطن برآئید ، و این کتاب ابراهیم بیگ که سیاحت نامه يك نفر ایرانی است و ورود او را به خاک ایران منع کرده اند گرفته و بخوانید .

این همان کتابی بود که در نزد ایشان بود و به بنده دادند و بعض نصایح محرمانه و مواعظ مشفقانه که راجع به خدمت به اسلام و وطن بود فرمودند و طرق ترقی و تمدن را ارائه نمودند. فرمایشات آن بزرگوار که از روی غیرتمندی و وطن خواهی بود در من اثری تام نمود که دیگر حالت نشستن برایم نماند . از شب هم تقریباً هفت ساعت گذشته بود لذا برخاسته و رفتم جنابش با فرزند خویش مشغول نقیه همین گفتگو بود .

نتیجه مذاکرات مجلس شب گذشته این شد که فردای آن شب رقعته جات دعوت برای بعض دوستان و آشنایان فرستاده ، دو روز دیگر انجمن مخفی تشکیل یافت . و این انجمن در امکانه مختلفه مخفیانه سایر

### تشکیل انجمن مخفی

بود . صورت مذاکرات و مقالات بعض مجالس را عیناً می نویسم تا اشخاصی که در این مقصود مقدس سخنی رانده و اقدامی کرده اند ذکر خیرشان شده باشد و اسم سامی و نام نامی ایشان در صفحات تاریخ بماند و اخلاف وطن آنان را بنیکی یاد نمایند و ما هم به يك اندازه ادای شکر اقدامات خیر خواهان عالم انسانیت و اسلامیت را کرده باشیم .

## جلسه اول

روز پنجمشنبه هیجدهم ماه ذی الحجة الحرام سال هزار و سیصد و بیست و دو هجری که عید غدیر بود ، در منزل بنده نگارنده جمعی از فضلا و دانشمندان حضور بهم رسانیده یکی دو مسئله مطرح و مذاکره شد .

بنده نگارنده عنوان سخن را این گونه نمود :

ای آقایان و ای دانشمندان و ای وطن دوستان و ای اسلام خواهان و اصلاح طلبان و ای غیرتمندان ، آیا خواهید یا بیدار ؟ آیا غیرت وطنی و شرف نوعی و حس ملی و مذهبی و دولت دوستی و ملت پرستی و معارف خواهی در شما هست یا نه ؟ آیا شما خود را در عداد انسان می شمارید یا نه ؟ اگر حس انسانیت دارید چرا فکری به حال زار خود و هموطنان و هم کیشان خود نمی فرمائید و چرا در اوضاع عالم مشاهده نمی نمائید ؟ این مملکت ژاپون برادر شرقی و آسیائی شماست که می بینید چگونه به اوج ترقی صعود نموده و چه حرکات محیر العقول و خارق عادت نموده و می نماید .

این ملت روسیه است که می بینید چگونه به خیال حریت و آزادی افتاده و مقام افسری و سروری نوعی خود را دریافتند و در چه خیالاتی هستند و برای ادراک مقامات منیعۀ شرف و آزادی تحمل چه زحمات می نمایند و چگونه از مال و جان می گذرند .

و این اهالی هندوستان می باشند که به خیال آزادی و استرداد استقلال خود افتاده و عمأ قریب افکار عالیۀ آنها نتایج حسنه داده و به منتهای آمال خود نایل خواهند شد و این امارت افغانستان است که یکی از قطعات و حکومتهای ایران بود و خود را به چه مقامی می بیند و چه سودائی در سر دارد . ما اهالی ایران چه تقصیر کرده و چه گناهی را مرتکب شدیم که باید در نهایت ذلت و خواری و مسکنت و خاکساری بوده در جزء وحشیها و بی تربیتها محسوب باشیم و مبتلای هزاران دردهای بی درمان از خارج و داخل گردیم . این است امر نان و گوشت و روغن و سایر مأكولات ، آن است حال آب و هوا و سایر مشروبات ، گاهی به تعدیات حکام ظالم ، وزمانی گرفتار ظلم دیوانیان ، وقتی بهستم و هوای میل و نفس کسبه گرفتاریم . کوچه و خیابانها کثیف ، حمامها و آبها بدبو و نجس ، نه راه آهنی داریم و نه کارخانه و روزنامه آزادی ، نه اخبار یومیه و نه آثار عیشیه ، دوسه روزنامه در داخله داریم آن هم جز تملق و دروغ و چاپلوسی و مهملات دیگر چیزی نمی نویسند .

احدی نیست که به خیال ترقی این ملت نجیب و اصیل وضعیت افتد ، حکام به رشوه و تعارف خو گرفته اند ، وزرای خائن وطن عزیز را به بهائی کم و ثمنی بخش به اجانب از هر جانب می فروشند ، رؤساء گرفتار اغراض شخصی می باشند ، نه کشتی و دریاداریم نه بندری و لنگرگاه ، نه لشکر داریم نه دفتر ، نه بلدیۀ داریم نه نظمیۀ ، نه مالیه داریم نه عدلیه ، نه مدارس داریم نه مجالس ، نه معارف نه محارف ، نه فلاحت نه زراعت ، نه علم عسکری نه تربیت لشکری ، نه آسایش نه آرامش ، نه حال نه مال ، نه شب نه روز ، نه رب نه رب ، نه و نه ، نه و نه

با این که پادشاهی داریم مانند این پادشاه (مظفرالدین شاه) رؤوف و مهربان متدین و مسلمان نسبت به سلاطین قاجاریه از همه بهتر است. با این که جمعی مفسد بدمش دور او را گرفته اند باز مایل به معارف و علوم است چنان که در مدت هشت سال سلطنت این پادشاه چه قدر مدارس و مکاتب ایجاد و احداث شده است و به چه اندازه مردم بیدار و هوشیار. در اغلب امور خیریه اول این پادشاه پول می دهد و به هر اندازه که به عرض او برسانند در امور مقدسه اعانت می فرماید، مانع ترقی نیست و عایق تمدن نه، بلکه اگر وزرای خائن بگذارند در اعلا مرتبه همراهی است و در ترقیات این ملت و مملکت به یک درجه ساعی (۱) و از حسن تصادف و اتفاق در این عصر و زمان عالم و رئیس روحانی هم مانند جناب آقامیرزا سید محمد مجتهد طباطبائی داریم که تاکنون عالمی به این خوبی و آگاهی و صحت و انصاف ندیدیم، سیاسی می داند، خطوط خارجه را می خواند، به حقوق ملل عارف، به قوانین ممالک و دول واقف، ملت دوست، معارف خواه، وطن شناس، دولتمخواه، به موافق و مقتضیات عصر آگاه، با دانش و دوربین، موشکاف و نکته چین، به معضلات امور بینا، خرده بین و خرده گیر و خرده دان و دانا، غیرتمند و جوانمرد، با ذوق و اهل درد، برای وطن شب و روز در چاره جوئی و خیرگوئی، در امور خیریه ساعی و جاهد و در ترقی ملیه مجاهد، مخصوصاً برای اصلاح معارف ایران سری پرشور دارد و دقیقه ای آرام ندارد؛ مشوق مدارس و مکاتب، مروج جراید و مکاسب، چنانچه خود مدرسه اسلام را در طهران افتتاح نمود و از سایر مدارس و مکاتب ملیه تشویق نمود و حق این است باموانی که در پیش بود لولا وجود ایشان و اقداماتشان کار مدارس و مکاتب نضجی نمی گرفت و اغلب جرأت اقدام به این گونه امور نداشتند. همه می دانید که در ابتدای افتتاح مدارس بعضی از مغرضین به عوام الناس مشتبه کرده بودند که مباشرین مکاتب و اجزاء مدارس، کافر و نجس اند و به مردم گفته بودند که این مدارس اطفال مسلمانان را بی دین و خارج از مذهب می کند. نزدیک بود که رشته مکاتب از هم گسیخته گردد که جناب حجة الاسلام مدرسه اسلام را تأسیس نمود. آن وقت مردم دانستند که مدرسه و علم منافاتی با دین داری ندارد و این وجود محترم در ترویج مذهب اسلام و در تقویت و اجرای قوانین خیرالانام مراقبتی تام دارد که ما این که مجلسی هم برای شبهات مذهبی منعقد فرمود و معارف را حتی المقدور در این مملکت دائر و تشویق نمود. آثار خیریه و اقدامات بریه ایشان را همه می دانید.

حالا با داشتن پادشاهی چنان و رئیس روحانی چنین، تا یک اندازه مقتضی موجود و موانع مفقود و این ایام لیل و ظلمانی برای ما ایرانیان و خیرخواهان اسعد زمان مغتنم و مسعود. وقت را غنیمت دانید و فرصت را مغتنم شمارید. بیائید جنبش و حرکتی نمائید و در

(۱) آنچه از مباحث این پادشاه گفتم به مقتضای آن عصر بود که غیر از این ممکن

نمود گفته شود.

موجبات ترقی مملکت و تربیت افراد ملت و ابناء وطن عزیز، کوشش و جوشش نمائید؛ شاید بالاخره بتوانید اهالی مملکت را از قید عبودیت و اسارت رهایی داده، آزاد سازید و مقام منیع شرف و ملیت و قومیت و افتخار را درک نمائید و خود را به مقام عزت و سر بلندی برسانید و آبهای رفته را به زور بازوی غیرت و حمیت به جوی باز آرید (۱).

جناب ذوالریاستین آقا میرزا احمد کرمانی که حاضر در آن مجلس بود و سنش قریب به چهل سال، شخص فاضل با علم و دارای اخلاق حمیده و صفات محموده، ملت خواه و وطن دوست (مؤلف صرف صالحی) از سابق مسبوق به مقصود بود، کلام بنده را قطع نموده و چنین گفت: امیدواریم که در چنین ایام و از برکت حقیقت اسلام بتوانیم تخم علوم و معارف و تربیت و بیداری را در قلوب افراد بکاریم و چند دیگر حاصل و ثمر را برداریم و یا تخمی را که پیشینیان کاشته اند ما آبیاری کنیم و ثمر را بگیریم، زیرا که تاکنون به طوری که باید و شاید کسی نگفت و به خیال بیداری مردم که افتادند به آخر نرسانیدند و قدمهای مردانه مجدانه آنان را قطع کردند و دشمنان تمدن آنها را به زوایای محبسهای تنگ و تاریک انداختند، لکن امروز که ما به تقویت و همراهی جناب حجة الاسلام اتفاق کنیم و اتحاد و وفاق نمائیم و معایب و خرابیها را به اهالی ارائه دهیم قهراً و طبعاً خود اهالی رفته رفته در مقام اصلاح برمی آیند. بعد از آنی که در مقام اصلاح بر آمدند البته به جائی می رسند.

بنده نگارنده گفت: هر گاه اجازه بدهید قدری از کتاب ابراهیم بیک را که بیان می کند حالت ایران و ایرانی را، بخوانم. حاضرین که بعضی از آنها مسبوق به مقصود بودند فرمودند البته بخوانید؛ زیرا که انعقاد این مجلس برای این گونه مذاکرات است. نگارنده فوراً کتاب را باز کرده صفحه (۶۶) را که خطاب به وزیر داخله است خواندم سبب خواندن کتاب ابراهیم بیک چند امر بود:

اول، آن که همه اهالی آن مجلس جرئت استماع این گونه مذاکرات را نداشتند و از ترس آن که شاید خبر به عین الدوله برسد در شرف حرکت کردن و رفتن بودند ولی کتاب خواندن چندان نقلی و ترسی نداشت.

دویم، آن که ایرانیان مطالبی را که در کتاب باشد بهتر اهمیت به آن می دهند و خوب حاضر و مهبای استماع می شوند.

سیم، آن که هر کس متکلم به این کلمات می شد فوراً به او می بستند که بایی و لامذهب است لکن در خواندن کتاب محذوری نبود.

چهارم، آن که کتاب ابراهیم بیک تازه شایع شده بود هر کس نسخه آن را نداشت و

(۱) خوانندگان می دانند هنگام نطق و خطاب به نظر به تنبه و هیجان خاطر مخاطب و بیداری قلوب است و باید اغراق و مبالغه در نطق باشد تا سائق غیرت شود.



مایل به شنیدن و خواندن مطالب آن بودند .

این جواب را هم نگارنده با بعضی مهیا کرده بودیم که اگر گرفتار شویم و یکی از ملاها بر ما ایراد وارد سازد که این کتاب از کتب ضاله است چرا می خواندید به او بگوئیم ما برای این که ردی بر آن بنویسیم و بعض مطالب آن را نقض کنیم آن را می خواندیم . خلاصه ، کتاب را در دست گرفته چنین خواندم :

### خطاب به وزیر داخله

حالا بفرمائید ببینم در کدامین شهر از شهرهای این مملکت وسیع بیمارخانه بنا نهاده اید و یا دارالجزیه مسکن یتامی ساخته و برای تربیت اطفال بی کس ملت دارالصنایعی پرداخته اید؟ و در کدامین قصبه از قصبات وطن برای تسهیل نقلیات، راههای شوسه درست کرده اید؟ و اسباب ترقی و تسهیل زراعت و فلاحت را که مایه حیات ملک و ملت است فراهم آورده اید؟ در باب ترقی تجارت مملکت که دولتهای بزرگ دقیقه‌ای از آن غفلت نکرده، بلکه میلیونها پول در راه توسعه آن خرج نموده اند و در موقع اقتضا برای حصول آن مقصود خونریزی‌ها کرده اند چه اقدامات مجدانه از شما سر زده است؟ آیا هیچ خبر دارید که سالیانه از امتعه ایران چه قدر به خارج حمل و نقل می شود، یا چه قدر مال التجاره از خارج داخل این مملکت می شود؟ عجباً! هیچ به خاطر مبارک عالی خطور کرده است تدبیری بکار برده باشید که مقدار امتعه و محصولات داخلیه که به خارج می رود بیش از آن باشد که از خارج به مملکت داخل می شود، تا دخل وطن را بر خرج آن غلبه روی داده رعیت را بدان وسیله توانائی حاصل آید و خزانه دولت آباد گردد؟! چرا باید رعیت ایران تا جزئیات لوازم زندگانی محتاج خارجه باشد؟ آیا شمع کافوری را خدای تعالی نصیب کامله خود اختصاص داده یا کار بشر است؟ مگر قند از آسمان می بارد؟ عجباً! خاک ایران استعداد رویانیدن چغندر و یا نیشکر را ندارد؟ مگر پیه گاو و گوسفند ایران مانند پیه مواشی و دواب ملل خارجه قابل تصفیه نیست؟ یا للعجب! مگر این همه پنبه ایران که به کرورها به خارج می برند کفایت ملبوس اهالی را نمی کند؟! جناب وزیر از مقدار نفوس و جمعیت ایران هیچ خبر دارید؟ از مقدار توالد و تناسل که مایه بقا و دوام قومیت و ملیت ما است آگاه هستید؟ آیا تاکنون اسباب مهاجرت این همه ایرانی را که به ممالک روس و عثمانی و هند پراکنده می شوند تحقیق فرموده، تدبیری برای منع این کار بکار برده اید؟ چرا اقدامات بکار نمی برید که برای رفع احتیاج ملت اقلان در بعضی ولایتهای مناسب فابریکهای مختصر بنام سرکار ساخته و پرداخته گردد؟ خواهید فرمود که ساختن ( فابریک ) و وظیفه و تکلیف من نیست. سلمنا لکن تدبیر احداث آن و تشویق نمودن ملت و ضامن شدن به حفظ حقوق رعیت کار وزیر با کفایت و خردمند با انصاف است. به خدادار ممالک خارجه اینها را که یکان یکان شمردم همه از تکالیف وزیر داخله است. باید رشته این گونه نیک بختی‌ها را او از هر جانب پیدا کرده به دست رعیت بسپارد هر گاه نکند معاقب و مسؤل است، چرا اسباب پریشانی و پراکندگی

ملت را نمی‌پرسید که سبب چیست؟ سالیانه چندین هزار رعیت ایران ترك دار و دیار خود گفته به خاک عثمانی و روس و هند می‌ریزند و در ممالک غربت در پیش دوست و بیگانه بدان ذلت و خواری و پریشان روزگاری بسر می‌برند؟ آیا هنوز زمان آن نرسیده که وزرای ایران رعیت را به حکام و حکام را به پیشکار و پیشکار را به بیگلریگی و داروغه و آنان به کدخدایان و ایشان هم به فراش باشی و نایب نفر شدند؟

در کدامین مملکت دیده شده است که داروغگی شهر را به اجاره بدهند، وانگهی به اراذل و ادانی ناس؟ آخر انصاف باید کرد این مأموریت گرامی را در ممالک متمدنه دایره پلیس می‌نماید. آیا روا است که پلیس مردمان بی‌سر و پا و بی‌سواد باشند؟ و علاوه بر همه عدم لیاقت تجار زادگان محترم را به اسباب چینی‌های گوناگون به انواع کارهای نامناسب متهم ساخته آبرو و اعتبارشان را برای پنج تومان پایمال سازند؟ و از جوان باحیا و نجیبی برای شرم از پدر و مادر و برادر بی‌هیچ تقصیری چهل پنجاه تومان یا زیادتر به نام جریمه بگیرند؟ آیا از وضع ناگوار این گمرک‌خانه‌های بی‌تعرفه که موجب هزار گونه شماتت دوست و دشمن است خبر ندارید که از يك جور متاع داخله و یا خارجه، از یکی دو تومان و از دیگری يك تومان، و از یکی دیگر که گویا پدرش سر باز یا برادرش توپچی است پنجه‌ار می‌گیرند؟ اصلاح این‌هم که محتاج به پول و آدم یا تدبیر آسمانی نیست. تا چند در دست حکام ظالم در باب رفتار آنان با رعیت و اخذ مالیات کتابچه و دستورالعمل مانندی نخواهد شد، تا کی حال این ودایع گرانبهای خداداده را که رعیتش نام است رعایت نخواهید فرمود، آنان را به هوای نفس حکام بی‌مروت سپرده ناگزیر از تبعیت خواهشهای رذیلانه آن فرومایگان خواهید داشت؟ آیا دولت سه‌هزار ساله ایران مقتدر نیست که در هر يك از شهرهای معظم خود اداره صحیه برپا نموده سه‌چهار نفر طبیب موظف بدانجاها بگمارد که مردمان آن شهر را از اجل معلقی که اثر جهل و نادانی متطببین (۱) است برهاند؟ چرا به جهت معالجه جذام و برص که در دوره اول، معالجه آنها خیلی آسان است بیمارخانه نباشد که در هر شهر مسافر در اول ورود به جماعتی از این بدبختان دچار نشوند که از آسیب این مرض کثیف لب و دماغشان ریخته و چشم و دهانشان را اعوجاج روی داده، کف گدائی به پیش خودی و بیگانه دراز کرده خودشان هم مانند وحوش در بیابان زیست کنند و از دار و دیار مطرود و در نظراهل و عیال منفور باشند؟ به خدای که از برای مرد وطن دوست غیر تمند، مرگ از دیدن حالت آن بدبختان سهل و آسانتر است؛ من یکبار آنان را دیدم و هنوز دلم در تب و تاب است. شما همه روزه می‌بینید و هیچ گردی به دامن کبریای شما نمی‌نشیند، مگر نه اینان ابنای وطن شما و برادران دینی شمایند؟ دیگران برای حفظ حیات يك تن از ابنای وطن و بنی نوع خودشان چه زحمتها بر خود هموار

(۱) متطبب در زبان عرب کسی را گویند که خیلی طب بداند و در فارسی کسی را گویند که علم طب را به خود ببندد و در واقع نداند.

نموده چه پولها خرج می کنند. اصلاح این کارها که در انظار خارجه موجب تنگ دولت و ملت و اسباب هزار گونه سرزنش خودی و بیگانه است محتاج چندان مخارج گزاف نیست که دولت و ملت از تدارك آن عاجز باشند. به وحدانیت خدا قسم از خود ملت وجه اصلاح این گونه معایب را که سبب کاهش شئون دولت در انظار بیگانگان است به سهل ترین وجهی می توان گرفت، که از آن روی در ظرف بیست و سی سال اولاد و اقارب و بستگان یکمرد فقیهی که خود به وساطت چندین نفر از دولت تنها سالیانه شصت تومان وظیفه دعاگوئی داشت اکنون صاحب پنج کرور ثروت و سامان بشوند، اما برای اصلاح نقایص جزئیة وطن نمی شود به اعانت عمومی رجوع نمود و همچنان کار مقدسی را از پیش برد؛ در این باب آنچه لازم است تنها حس نیست و تدبیر و درستکاری و بی طمعی است. در صورتی که ملت خود را از دولت و احدند همه کارهای سخت ساخته و پرداخته می شود. از دولت و میامن اتفاق این دو عنصر گرامی وطن هیچ گونه مشکلاتی در مقابل پایداری نتواند نمود.

دولت همه ز اتفاق خیزد بی دولتی از نفاق خیزد

به دستیاری عدالت و مساوات بر همه سختیها غلبه توان نمود. در اثنای این مسافرت که قسمت قلیلی از ممالک ایران را دیدم دلم خون شد. همه جا ملک پریشان، ملت پریشان، تجارت پریشان، خیال پریشان، عقاید پریشان، شهر پریشان، شهریار پریشان، خدای را این چه پریشانی است؟! تعجب دارم که با این همه پریشانی، دیگر این جمعیت وزراء چه لازم است؟! عرض بنده همین بود که از شما پرسم سبب این همه پریشانی چیست؟ اگر رسول خدا از شما پرسد که ای وزیرای ایران و ای رؤسای ملت کو شریعت من، کو اسباب جهاد شما، کو مجاهدین شما، کو ایمان شما که من حب وطن را ردیف آن قرار داده ام چه جواب عرض خواهید کرد، و چه عذر خواهید آورد؟ هر گاه یک دوست و یار دشمنی از شما پرسد که آیا چه مانع شد که در مدت این پنجاه شصت سال سلطنت که بی منازعه خارجه در نهایت استقلال و راحتی حکم می راندید نتوانستید از این بیست و پنج کرور (۱) جمعیت ایران بیست و پنج نفر را تربیت کنید که بتوانند بطور لایق از عهده اداره گمرکات مملکت بر آیند تا محتاج نشوید که از فرنگستان ملل خارجه را به موجب گزاف کرایه کرده به گمرک خانه های خودتان بگذارید چه جواب خواهید گفت؟

اگر بیگانه ای از شما پرسد که چه مانع پیش آمد که شما در مدت شصت سال نتوانستید به مالیات این مملکت وسیع حاصل خیز یک میلیون تومان بیفزایید که خرج تزئین اسباب

(۱) نمی دانم این عدد بیست و پنج کرور را که در بین ایرانیان انداخته است که از مسلمات و بدیهیات اولیه شده است؛ و حال آن که جمعیت ایران تاکنون تعداد نشده است و به طور تخمین هم از پنجاه کرور متجاوز است.

مدافعه وطن شود چه جواب مسکت بر او خواهید داد؟ و حال آن که در ظرف این مدت شصت سال به مالیات سایر مملکت‌های دور و نزدیک چند مقابل اول افزوده‌اند و همان مقدار نیز آبادی و جمعیت آنها زیاد شده است؛ اگر ناموس خودتان از شما پرسد چه صرفه دیدید که مداخل مملکت را فقط منحصر به اخذ رشوه و تعارف و جریمه داشتید و از فراهم آوردن اسباب تزئین مالیات و توسعه دایره تجارت و زراعت و وطن غفلت ورزیدید چه پاسخ خواهید داد که موجب رفع سرافکنده‌گی شما گردد؟ آیامی ترسید که از اصلاح جنگلهای مملکت و کار فرمودن معادن بی صاحب و فراهم آوردن اسباب نقلیات و وطن کمتر از تاخت و تاز رعیت منافع حاصل آید؟ آیا نمی‌دانید که رعیت به مثابه دست و پای دولت است و پریشانی امروزه آنان پنج روز دیگر سبب خواری و پریشانی خود شما است؟ انتهی .

تا این جای کتاب خوانده شد و تا یک اندازه مقصود بعمل آمد چه اکثر از حاضرین مسبوق و مهیا و مستعد بودند. اشخاصی هم که مسبوق نبودند اگر چه پس از اظهار حرارت به بروود دائمی برگشتند لکن بکلی مایوس نشدیم .

نگارنده گفت: آقایان بسیاری از اشخاص قبل از این شروع به این کار کرده اند اما مدعی به را خیلی بزرگ و نمود کردند و مانند ناصرالدین شاه برای آنان مانع و عائق بود و علما هم همراهی نکردند به این جهت به مقصود خود نایل نشده‌اند، لکن مادعا و مقصود را منحصر می‌کنیم به تقاضای اجرای قرآن، طرف هم مظفرالدین شاه است که حالش معلوم است، آقای طباطبائی هم با ما همراه است، آقایان دیگر هم چون مقصود ما را که اجرای قرآن است بدانند البته همراهی خواهند فرمود. شیخ محمد فیلسوف شیرازی که از حاضرین بود گفت: این شیخ فضل الله و شیخ عبدالنبی و بعض دیگر را که من می‌بینم اگر العیاذ بالله خدا با آنها طرف شود و به خلاف ریاست آنها رفتار نماید، هر آینه او را تکفیر می‌نمایند چه جای کلام خدا. دیگری گفت: باید از طریق خودشان وارد شد و جلب ریاست به طرف آنها نمایم تا حاضر شوند. نگارنده گفت: آقایان مقتضیات زمان را اگر بخواهید بدانید این عرض و حکایت مرا گوش دهید:

در چند سال قبل به ناصرالدین شاه راپوت دادند که شبها جمعی در محله سنگلج در يك خانه اجتماع کرده و در امر مملکت و اصلاح مذاکره می‌کنند. پادشاه جمعی را فرستاد شش هفت نفر از اصلاح خواهان که دور هم نشسته بودند مأخوذ و شبانه آنها را به حضور پادشاه بردند. چاهی که در اندرون حفر کرده بودند که برف در آن می‌ریختند و یا برای همین جور کارها مهیا بود سنگ سر آن را برداشته مأخوذین را در آن چاه انداختند آن وقت خود پادشاه تفنگ را بدست گرفته متجاوز از سی فشنگ از پی آنان فرستاد که به اعتقاد خود زودتر آنها را به اسفل السافلین رساند و حاضرین را هر کدامی يك اشرفی انعام داد برای شکرانه موفقیت بر قتل آنها. لکن مظفرالدین شاه از قتل يك نفر میرزا رضای کرمانی

نادم است و از مرحوم شدن حاج میرزا احمد کرمانی در انبار به وحشت، دیگر آن که مقصود ما اجراء قرآن است و بس .

امروز از هزار نفر اهل این شهر يك نفر را ما با خود همراه کنیم به مقصود خواهیم رسید. آقاسید برهان خلخالی که حاضر در آن مجلس بود گفت : در هر مملکتی که تمدن و ترقی و قانون ظاهر شده است از غیر پایتخت شروع شده است و از جماعت فقراء و کسبه اقدام شده است. شما می خواهید در پایتخت که اهالی آن همه پرورده نعمتهای شاه و هواخواهان سلطنت اند این مقصود را پیش ببرید؛ وانگهی به اطمینان رؤساء و صاحبان مسند، برفرض که ما مقصود را پیش بردیم فردا همین آقایان که شما به قوه ایشان مستظهرید بر مردم مسلط خواهند شد، منتها تغییر موضوع را سبب شدید.

جناب ذوالریاستین کرمانی گفت : مقصود ما بیداری مردم است از راه اجراء قرآن، اگر ما اقدام نکنیم دیگران اقدام خواهند کرد؛ پس خوب است ما به مفاد «کنتم خیرامة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر» دامن همت و عزم را به کمر زده و لا اقل تکلیف خود را که بیداری مردم باشد بجا آوریم . حاضرین در مقام اتحاد و اتفاق برآمده و باهم معاهده نمودند که تا آخرین قوای خود را در بیداری اهل وطن مصروف دارند و از لازمه سعی و کوشش کوتاهی نکنند و در تزئید اجزاء انجمن به دقت بذل جهد فرمایند و چیزی را عائق و مانع از برای این مقصود مقدس ندانند و از هیچ گونه فداکاری در این مشروع مهم مضایقه ننمایند و ترك جان و مال و خانمان و عیال را سهل ترین اقدام بشمارند تا به این وسیله و واسطه ، گوی سعادت و جوانمردی را از میدان بر بایند . جناب آقا شیخ حسینعلی ادیب بهبهانی که نیز حاضر بود گفت : اما من تاجائی که مزاحمت با تکلیف شرعی من نداشته باشد حاضرم . جواب گفته شد شما از دایره امر به معروف و نهی از منکر خارج نشوید .

نگارنده بیان کرد : اگر با این حال بمائیم پنج سال دیگر این مملکت اسلامی به دست خارجه خواهد افتاد؛ پس مسئله حفظ بیضه اسلام ما را مکلف کرده است به حرکت اگر چه حرکت مذبوح هم باشد . مجلس به این جا ختم و اجزاء متفرق شدند.

\*\*\*

روز جمعه بیست و ششم ذی الحجه هزار و سیصد و بیست و دو که مطابق

جلسه

بود با سوم مارس ماه فرانسه ۱۹۰۵ در خانه جناب ذوالریاستین

دوم

کرمانی انجمن منعقد گردید . سر بازان راه صلاح و فلاح وطن

در حالتی که از همه چیز جز حب وطن و ارسته و کمر غیر تمندی و مردانگی برای نجات ملت اسلامیة و هموطنان عزیز خود محکم بسته با دلی پر خون و سری پر شور اجتماع فرمودند ، بعد از صرف غذا و غلیان میزبان محترم چنین فرمود :

آقایان و برادران عزیز بدانید که تا افراد ملت عالم نشوند حقوق خود را نخواهند

دانست و تا عموم مردم حقوق خود را ندانند امید اصلاح نداشته باشید. ملاحظه فرمائید در هیچ مملکتی از مأكولات و مشروبات عمومی به هیچ اسم دیناری نمی گیرند و این مملکت ما برعکس است. آنچه فشار می آورند به فقراء و ضعفاء است و هر چه اخذ می نمایند از حقوق فقراء می باشد. ناصرالدین شاه لعنت نامه نوشته و فرمان باصحه چاپ کرده و منتشر نمودند و سنگ لعنت نامه را به دیوار مسجد شاه طهران نصب نموده اند که از نان و گوشت که غذای عمومی است مالیات نگیرند. این ایام عین الدوله صدراعظم ایران روزی هزار تومان به اسم تعارف از خبازخانه و قصابخانه طهران می گیرد که نان و گوشت را به هر قیمتی که بخواهند بفرشند. می گویند اعلیحضرت مظفرالدین شاه گمرک داخله را بخشیده، لکن حاکم حق الحکومه می خواهد. دم دروازه از هر چه وارد شود به اسم حق الحکومه و تعارف و رشوه بسختی مطالبه می کنند بلکه به اسامی مختلفه و عناوین متفرقه یا به اسم حق الحکومه و یا به نام حق الصداره و یا به عنوان حق کدخدا و یا به اسم قبان داری، یک جا دم دروازه و یک جا میدان و سراها به هر اسم و رسم که بتوانند از مردم می گیرند، مگر آن که صاحب مال یکی از رؤساء و علماء و رجال دولت باشد و یا بستگی به آنها و یا از آنها نوشته در دست داشته باشد. اگر صدراعظمی هم عمل خیری نماید و تخفیفی صادر کند صدراعظم بعد از او آن را نسخ می نماید و قبول این ظلمها به واسطه جهالت ما می باشد.

نگارنده گفت: چند روز قبل از این آقاسید مرتضی باسهمچی مدعی شد که کارخانه صابون پزی دایر کند و صابون بعمل آورد که مثل صابون خارجه باشد و ارزانتر از صابون متعارفی هم بفرشد، امتیاز هم نمی خواست فقط ادنی می خواست که صابون پزها مانع او نشوند، مالیات دیوان راهم می داد، نمونه صابون را هم به انواع مختلفه به من داد، من هم صابون آن را خدمت آقای طباطبائی ارائه دادم، جناب معظم فرمود: عریضه کند به عین الدوله چون این عمل خدمتی است به مملکت و رفع احتیاج داخله را از خارجه می کند، لذا من از او معاونت می کنم. نگارنده پیغام آقای طباطبائی را به آقاسید مرتضی گفته و او را تشویق نموده او هم عریضه کرد به صدراعظم. آقای طباطبائی هم در این خصوص چیزی نوشت. کاغذ آقای طباطبائی و عریضه آقاسید مرتضی را به عین الدوله رسانیده اجازه نامه صادر شد. سید بیچاره به اطمینان کامل شروع به عملیات نمود. صابون پزها به نظام الملك را پورت دادند. نظام الملك در مقام ممانعت برآمده که مالیات صابون را ناصرالدین شاه به پدر من داده است و او هم وقف نموده است که باید برود به نجف اشرف و صرف روشنائی مقبره پدرم گردد. آقاسید مرتضی آنچه گفت من مالیات را می پردازم جواب دادند که صابون تو که به این خوبی درآید سایر صابونها را می شکند و آن وقت روشنی قبر پدرم کم می شود. سید بیچاره گفت: من امتیاز نخواستم به سایرین هم یاد خواهم داد به خرج نرفت. مخارج گزافی که سید کرده بود دماغش را سوزانید. لباسهای نگازنده هم که البته با صابون مجانی خوب شسته می شد به همان حالت

کثافت باقی مانده است، برای این که در سر مقبره مرحوم نظام الملک چراغ زیادتر روشن گردد. حالا شما آقایان این بدبختی را جز از نکبت جهل می دانید؟ پس کاری بکنید که قانون در مملکت تدوین و اجرا شود؛ پس از تدوین قانون، معارف هم تکمیل خواهد شد.

دیگری گفت: من منکر لزوم قانون نیستم، ولی عرض می کنم اگر علم نباشد قانون که تدوین نمی شود سهل است، که هیچ چیز اصلاح نخواهد شد. ملاحظه کنید مرحوم امین الدوله کارخانه کبریت سازی آورد و در کهریزک کارخانه قندسازی احداث نمود و کلی خرج کرد؛ هم کبریت اورا دیدیم، وهم قند آن را خوردیم. در محله دروازه قره وین کارخانه بلورسازی راه انداختند. صنایع الدوله کارخانه نخ بافی آورد، شیشه و نخ هر دو را دیدید؛ چه شد که همه خراب و بایر ماند، این خرابی جز از بی علمی بود؟

جواب گفته شد این همه از نبودن قانون بود، چه این کارخانهها را امین السلطان به واسطه عداوتی که با امین الدوله داشت بایر و خراب خواست؛ زیرا که این کارخانهها به دخالت امین الدوله دایر شده بود و در زمان صدارت او اگر قوه امین السلطان تمام نشده بود از مدارس هم امروز خبری و اثری نبود چنانکه نهایت سعی را در انهدام مدارس نمود لکن خدا نخواست و سه قوه در مقابل قوه امین السلطان ایستادگی نمود: یکی قوه روحانی آقای طباطبائی، دیگر فطانت وزیر کی حاج میرزا یحیی دولت آبادی (۱)، سیم اشاعه و تکثیر مدارس، و الا مؤسسين مدارس نزدیک بود مضمحل و معدوم شوند. چنانچه مفتاح الملک (۲) در عین ترقی مدرسه افتتاحیه که عدد شاگردش از سیصد تجاوز کرده بود و آسمش آفاق را گرفته بود يك دفعه از کار و ریاست مدرسه کناره جست و آن همه خسارت را متحمل گردید و همچنین میرزا علی اکبر خان ناظم الاطباء (۳) که از اساتید دارالخلافة به شمار می رفت و در تأسیس مدارس عزمی راسخ و جهدی کامل داشت؛ يك دفعه از کار عقب نشست و آن همه مساعی و مجاهدتش به هدر رفت، و يك عالم حرارت و شوقش به بی میلی امین السلطان منطفی و خاموش شد و کذا سایرین. حالا اگر ما مجبور بودیم که در تحت قانونی باشیم که شاه و صدراعظم از آن نتوانند مخالفت نمایند، این اشخاص بزرگ هرگز دست از مقصد خود بر نمی داشتند. باری چون قانون جاری نیست اگر امروز مردم به کاری اقدام کنند فردا کسی دیگر آن کار را خراب خواهد کرد. به این جهت مردم امنیت و اطمینان ندارند. آیا نظر نمی کنید به حال شرکت عمومی که ملک التجار کتا بچه نوشت، بلیطی چاپ نمود. اعلیحضرت

(۱) جناب حاج میرزا یحیی دولت آبادی حاوی وقایع تاریخی است. شرح حال ایشان عمأ قریب خواهد آمد.

(۲) جناب مفتاح الملک از اشخاص وطن دوست و عالم است. شرح حال ایشان نیز می آید.

(۳) جناب ناظم الاطباء کرمانی صاحب تألیفات بسیار و همدون لغت فارسی است. شرح

حالات ایشان انشاء الله می آید.

شاهنشاه (مظفرالدین شاه) به صحنه مبارک آن را موشح و امین السلطان آن را مهر نمود هدفه نفر یا بیشتر از تجار معتبر پشت بلیطها را مهر و ذیل بلیطها را امضاء نمودند. به این بهانه چند کروار پول جمع نمودند؛ حال صاحبان بلیط آنچه مطالبه پول و یا منافع شرکت عمومی را می نمایند جوابی نمی شنوند؟ خیلی که سخت می گیرند ملك التجار می گوید در وسط سرای امیر و یا باغ قصر در شمیران عمارت بنا کرده ام و فلان قدر خرج شده است. آنچه شرکاء می گویند ما پول دادیم که امتعه ایران را دایر و ترویج و تجارت کنی نه عمارت بنا نمائی، فحش و تغیر جواب می دهد؛ اگر باز سخت تر براو بگیرند خواهد گفت: بلیطها را به رعیت خارجه خواهم فروخت. چند روز دیگر هم شاید مفلس نامه تمام و به خانه یکی از آقایان و یا به یکی از سفارتخانهها متحصن خواهد گردید. حالا اگر قانون بود و مجازات و مکافات می دادند و نمی گذاردند پول مردم تفریط شود چه قدر شرکتهای و انجمنهای تجارتي تشکیل می یافت. البته سداهواز بسته و خط آهن هم کشیده می شد. ملت صاحب ثروت و مملکت آباد می بود. خلاصه مذاکرات به طول انجامید، بعضی معتقد به این که اول باید قانون اجراء شود تا از برکت قانون، معارف تکمیل گردد. بعضی را عقیده این بود که اول باید معارف را تکمیل نمود؛ چه تا علم نباشد قانون تدوین نخواهد شد. ذوالریاستین که پی بهانه می گشت که کتاب خوانی کند فرمود: ما وزارت خارجه را می بینیم که به يك اندازه مردمان عالم را جمع کرده است و نسبت به ادارات دیگر بهتر است، آیا هیچ اثری بوجود آنها مترتب است؟ و آیا اگر يك عهد نامه و یا يك نوشته را که راجع به خارجه باشد از وزیر آن اداره بخواهند می تواند آن را دست آورد؟ و یا اگر تاریخ يك واقعه ای از وقایع را از جناب وزیر استیضاح خواهند از عهده برخوردار آمد؟ و یا اگر به او بگویند مأمور شما در سرحد سیستان چه قدر از سرحد را باخته است می داند آن مأمور کیست و چه کرده است؟ و بالفرض که بداند، بخواهد بدون اذن و اجازه صدر اعظم آن را عزل و مأمور امینی به جایش نصب کند می تواند؟ و یا توانائی آن که امری را که راجع به رعایای ایران است راجع به سفیر اسلامبول و یا مأمور مصر نماید دارد یا نه؟ بالاخره، آیا این وزیر امور خارجه فضایح اعمال و افعال وزراء سابق را دانسته یا نه بر فرض دانستن آیا عمل بر طبق علمش می کند یا نه؟ کلام که به این جا منجر شد کتاب را یکی برداشته و چنین خواند:

### خطاب به وزیر خارجه

جناب وزیر از شما سؤال می کند يك نفر غریب و متعصبی از ملت ایران سبب فضاحتی که در ممالک خارجه قونسولهای شما می کنند آیا خبردارید یا نه؟ تا چند این تذکرهاى دولت که نماینده تا بعیت ملت ایران در انظار خارجه است مانند کاغذ دوا پیچی عطاران بی قدر و بی اعتبار خواهد شد؟ تاکی این بروات شرف ملی ما مثل کاغذ گنجفه در محال متعدده بفروش خواهد رسید، آن هم به قیمت های



متفاوت؟ مثلاً در طهران پنج قران، در تبریز يك تومان، در کنار ارس يك تومان و نیم، در قفقاز چهار منات و نیم، در خاک عثمانی هفتاد و پنج غروش و گذشته از اینها مأمورین شما در همه جا به هر دزد و دغل و بی سروپائی از تبعه خارجه که چند غروش بدهد این تذکرها را خواهند فروخت؟ که در تمام ممالک عثمانی و روس، حتی در فرنگستان به نام تبعه ایران دزدی و انواع فضاحتها را مرتکب شده، ما را در میان هفتاد و دو ملت رسوا نمایند؟ در بعض جاها که به دست حکومتها افتادند پس از تحقیقات معلوم شود که آن دزد و جیب بر یا از ارامنه و یا گرجی قفقاز بوده، یا از راهزنان و چپاولان عثمانی که قونسولهای ما آن تذکره را به ایشان فروخته اند. آیا با این حال عظمی برای آن قونسول و یا اعتباری برای آن تذکره که دارای نشان و علامت دولتی و ملتی ما است باقی خواهد ماند؟ آیا روا است که بعض سفرای شاهم دانسته و فهمیده، در مقابل چند لیرای مردار و متعفن از مقام بلند خودشان خجالت نکشیده مرتکب این فضاحت بزرگ شوند؟ این رشوت مشنوم تا چند از مأمورین شما مانع هر گونه مؤاخذة و مسؤلیت خواهد بود؟ عجباً! هنوز وقت آن نرسیده است که جلو این رسوائیها گرفته شود و دولت و ملت از زیر بار گران بد نامی و ننگ رهائی یابد؟ تا چند قونسولهای دول خارجه به سبب این بی نظمیها در وطن ما فعال مایرید بوده و بالعکس قونسولهای شما در ممالک روم و روس چون دست نشاندۀ ولایة و حکام از آنان تملق و چاپلوسی خواهند نمود؟

سفرای شما محض پرده پوشی به سیئات اعمال خودشان این زیاده روی و تعدیات قونسولهای خارجه را حمل به عدم اقتدار دولت ایران خواهند کرد و شما نخواهید دانست که این معنی غلط است زیرا که در عالم دولتهای ضعیف خیلی هستند، هر گاه بنا بر این باشد که اقویا، ضعفا را پایمال کنند امور دنیا مهملمی ماند. بلی هر دولتی که قانون معین و مدون ندارد به او همه طور رفتار می کنند و دیگری هم مانع نمی شود. حالا جنرال قونسول انگلیس یا فرانسه یا روس هر گاه هنر دارند در بلغارستان که حکومتی تازه و جمعیتش زیاده بر سه میلیون نیست به کاری مداخله نمایند و یا این که به یکی از تبعه بلغار بگویند که از این جا برخیز و در آنجا بنشین، همان روز نعلهایشان را می کنند چنانچه تا کنون چندین بار کرده اند بلکه سفراء و قونسولهای خارجه این زیاده روی را که در ایران می کنند خود از سفراء و مأمورین ایران سرمشق گرفته اند، در حالتی که آنان حافظ حقوق رعیتند خود علی ملاء الناس آنان را به چاپیدن...

از مأمورین خارجه چه توقع توان داشت در صورتی که خودمان قانون و

عدالت نداریم، به چه زبان به ایشان توان گفت که با ما به عدالت رفتار نمائید. به خدا پناه می‌بریم از این وضع ناگوار که هر جا قدم نهی پر است از دلسوختگان که دود آهشان روی سپهر راتیره و تاریک می‌کند. از تعدیات داخله می‌گریزند در خارجه به ظلمهای بدتر از آن گرفتار می‌شوند به هر جا و هر ده که در ممالک روم و روس می‌رسی خواهی دید که جمعی بیعار و بیکار بنام فراش، دور یکی را گرفته اسمش را قونسول گذارده‌اند و به اتفاق او کمر به تاراج و غارت این بیچارگان آواره از وطن بسته‌اند که نه در دفتر دولتی اسمی از آنان هست و نه رسمی .

اولاً چرا در داخله ابواب ظلم را بر روی ایشان نیست که ترك وطن گویند ؟  
ثانیاً قونسولها چرا از هر يك از این بیچارگان سالی پنج منات به عنوان پول تذکره بگیرند و به کیسه خودشان برود ؟

هر گاه بفرمائید که آنها را در مقابل مواجب به ایشان می‌دهیم به خدای بسیار مغبون هستید در صورتی که این پول از رعیت گرفته می‌شود هر گاه دولت بگیرد و بدین بی‌مروتان بی‌شرم مواجب بدهد سالیانه مبالغ زیاد منفعت خزانه دولت خواهد بود و امثال این رسوائیها نیز تا يك درجه از میان خواهد برخاست . امروز در ممالک روم و روس هر ایرانی از هر طبقه که باشد وقتی بمیرد اولین وارث اوسفیر و قونسول است. هر گاه وارث و طلبکار او قدرتی داشته باشند ایشان نیز حصه‌ای توانند برد والا، فلا. و همچنین است مسئله بشپرت . درست حساب شده در ایاب و ذهاب يك نفر ایرانی به زیارت مکه معظمه از هر سرحدی که حرکت کرده چهل و پنج تومان تا بازگشت بدان نقطه پول تذکره و قول باید بدهد و اقلاً همه ساله چهار هزار ایرانی به مکه می‌رود ، وجه تذکره اینان سالیانه زیاده بر یکصد و شصت هزار تومان است و اگر در سالی ده هزار نفر مشرف شوند تقریباً به يك کرور تومان می‌رسد که با این مبلغ در تمام نقاط مهمه و مقتضیه ممالک روس و عثمانی قونسولهای بامواجب و تعلیمات مخصوصه توان گذاشت که در حین وقوع شکوه و شکایتی طرف مؤاخذه و عتاب هم بشوند .

در بندر جده که دروازه قبله ما و طرف توجه عموم اسلامیان است چرا باید کار پرداز نجیب و با ادب و متدین پادشاه شناس از خانواده معروف صاحب علم و سواد نباشد و همه ساله در بیع من ترید کارپردازی آنجا را به دست هر سفله بی‌پدر و فرومایه و بی‌سواد در مقابل یکی دوهزار لیرا بپردازند و او را بر جان و مال حجاج که رعایت خاطر و حفظ حقوقشان بر ذمت دولت واجب است صاحب اختیار سازند و او از هر تذکره‌ای زیاده از يك تومان مانگیردی شرفانه و بی‌باکانه نیم لیرا که معادل دو تومان و نیم است گرفته و باز دست بر ندارد با جمال و جمال نیز

در تاخت و تاز آنان شریک شود و برای کرایه شتر و الاغی که از جده به مکه سایرین یعنی مسافرین خاك عثمانی و مصر و جزایر و هولند و هند و قفقاز سی غروش می دهند از ایرانی دو بیست غروش که شش برابر آنهاست پول بگیرند و همه ساله همه این تفصیل را در روزنامهها بنویسند و فریاد تظلم حجاج به آسمان برسد کسی گوش ندهد. مرتکبین بی آزر مباداً مؤاخذه نشوند تنها آنچه در جده از حجاج ایرانی قونسولهای موقتی سه ماهه می گیرند برای مواجب سفیری کافی است. اگر اینها را که عرض کردم می دانید و طرف توجه و اعتنا نمی شمارید زهی بی انصافی است، اگر خبر ندارید و نمی دانید در آن صورت همه حق دارند که شما را غافل پندارند و سزاوار این عنوان بلند شمارند والسلام.

کلام که به اینجا رسید اهالی انجمن و فدائیان وطن، بعضی به حال تباهی و بعضی از کثرت حزن و غم، از خود رفته و حالت بهت به آنها دست داده. تاچندی حالت يك کلمه سخن گفتن باقی نبود، هم و غم غریبی عارض هر يك گردیده به اوضاع غریبه مملکت و گرفتاریهای عجیبه این ملت، سر به گریبان تعجب و حیرت و سرافکندگی و فکرت فرورده بعد از ساعتی به حال طبیعی عود نمودند و مجدداً هم قسم و معاهد شدند که تاجان در بدن دارند در خدمت به ملت و وطن عزیز خودداری ننمایند و به هر وسیله که دست آید مردم را از خواب گران غفلت بیدار و از سکرکات نادانی و جهالت هوشیار سازند که جمعی را منفق نموده تقاضای عدالتخانه و مجلسی از دولت نمایند که به کارهای مملکت رسیدگی نمایند و بیش از این ذلت و نکبت را به این ملت و مملکت بیچاره روا ندارند. پس از مذاکرات دیگر اجزاء انجمن متفرق شدند.

این مجلس اگرچه نسبت به مجلس اول بهتر و خوبتر بود ولی به واسطه عدم وثوق و اطمینان کامل هنوز وقت اظهار مقصود نرسیده است و باید در دوسه جلسه دیگر باز کتاب خوانی کرد تا غیرت و حرارت وطن در همگی بروز و ظهور نماید و الا هنوز حبس و قتل و اسیرقینی است و راپورت دادن به عین الدوله را نسبت به بعضی از اجزاء احتمال می دهیم. راپورت این دو مجلس را کمای خدمت حضرت حجة الاسلام داده فرمود: امیدوارم که اقدامات خیر خواهانه و اهتمامات مجدانه غیر تمندانة امثال شما اثری بپسند و دست غیبی نیز مددی فرماید و چون غرض اصلی نجات این ملت، از این روزگار سیاهی است که فعلاً چون شب دیجور، تمامی را فرو گرفته است. لذا مطمئن باشید که اقدامات بی غرضانه، اثرات خود را خواهد بخشید و چیزی که مکنون خاطر خیر خواهان عالم اسلامیت و انسانیت است از پس پرده غیب بیرون خواهد آمد. ترغیب و تشجیع زیادی در اقدام به این مشروع مقدس فرمود و امیدواری و قوت قلبی خود را در این امور خیریه اظهار داشت.

## جلسه

## سوم

روز دو شنبه بیست و نهم ذی الحجة الحرام سال ۱۳۲۲ هجری در مدرسه ناصری معروف به مدرسه سپهسالار جدید، در حجره جناب آقا شیخ محمد شیرازی مشهور به فیلسوف، انجمن تشکیل یافت. جناب فیلسوف که میزبان امروز ما بود سنش قریب به چهل سال، در علوم عقلیه و سیاسیه باربط، در حب وطن و بیداری اهالی مجد و ساعی بود. این فیلسوف با حرارت شروع به تکلم نمود و گفت:

من اکثر از مطالب کتاب سیاحت نامه ابراهیم بیک را از حفظ دارم. در ضمن برای شما نقل می کنم، هر کدام هم که آن را بخواهید می دهم همراه خود ببرید در خانه های خود هر قدر مایل باشید بخوانید، بلکه از آن کتاب لازم تر خواندن روزنامه جبل المتین است در هر جلسه. تا اجزاء همگی حاضر شوند، از برای شما روزنامه خواندن الزم است. یکی از اجزاء گفت: ما امروز لازم داریم که اشخاص عاقل را به سایر بلدان روانه کنیم بلکه در ایلات و دهات هم داعی گسیل داریم، که مردم سایر شهرها را بیدار کنند و نگذارند آنها قبول ظلم کنند.

فیلسوف مذکور جواب داد: شما مردم پایتخت را بیدار کنید قهراً سرایت به سایر بلدان هم خواهد نمود، شما از بدبختی خود مذاکره کنید، شما نظر به همین پایتخت اندازید به بینید چگونه هرج و مرج زیاد است. هر کس قوتی دارد برضعیف مسلط خانمان بلکه هستی او را نابود می کند. فقط نظر خود را محدود و مشخص نمائید و اندکی در امر آب ملاحظه کنید؛ که تمام ممالک متمدنه و غیر متمدنه از جهت آب از حیث پاکیزگی و محفوظیت راحت و آسوده می باشند. ما ایرانیها باید این گونه آبهای کثیف و مملو از نجاسات را به این ذلت و خواری بیاشامیم، آنها محدود و ممنوع. صدراعظم ایران شنیده است در ممالک خارجه مشروبات محدود است، دیگر ندانسته است مراد از مشروب آب نیست، بلکه مسکرات است آنها محدود است، نه ممنوع. بیچاره عین الدوله خواسته است مشروبات را محدود کند، آمده است امتیاز آب را داده است به یک نفر سید و او هم جمعی از اراذل و اوباش را با خود همدست نموده، آبهای این شهر را از صاحبانش اجاره کرده و اسم اداره اش را اداره میاه گذارده. در هر فصل و هر روزی به یک بهانه و یک اسم مطالبه یک مالیاتی از مردم و خانه ها و حمامها و کاروانسراها می کند؛ در زمستان به اسم مخارج خرابی نهر، در تابستان به اسم میرابی، در پائیز به اسم پول آب، در بهار به نام تنقیه قنات، بعد از آن که پول را گرفت آب را در خارج شهر به صاحبان باغ و زراعت می فروشد. تا کسی بخواهد دو کلمه حرفی بگوید می گویند: حضرت والا نایب السلطنه، حضرت والا شعاع السلطنه، حضرت والا عین الدوله، حضرت والا، حضرت والا، حضرت بالا، حضرت اشرف، حضرت اقدس، در این شرکت دخالت دارند.

مردم هم بشنیدن اسم مضاف به دولت و سلطنت می ترسند، خصوص اگر مضاف و مضاف الیه شماع السلطنه و عضد السلطان و سالارالدوله پسرهای شاه باشند و یا نایب السلطنه برادر شاه باشد. آه از ظلم، آه از جور، آه از استبداد، به این آب کثیف هم عادی و قانع بودیم دارند از دستمان می گیرند، دیگر این آبهای کثیف را که حیوانات از شرب آن کراهت دارند ما باید به قیمت گزاف بخریم و بخوریم.

یکی از حاضرین گفت: آه از جهالت، تمام این خرابیها از جهل است. چرا مردم اجتماع نمی کنند که دفع ظلم را از خود بنمایند، چرا ساکت می نشینند؟

نگارنده گفت: آقایان دو کلمه به عرض من گوش دهید این جناب ذوالریاستین حاضر، این جناب آقا سید محمد حجت کرمانی که از عدول است شاهد، اهالی کرمان در این پایتخت بسیارند، از هر کدام سؤال کنید مطلع اند و جواب خواهند داد. در چند سال قبل در کرمان يك نفر رفت نزد آصف الدوله، که در آن وقت شهاب الملك لقب داشت و حاکم کرمان بود عرض کرد: آقای حاکم هیچ وقت در کرمان قیمت ماست از يك من پنج شاهی زیادتر نبوده، در حکومت شما قیمت يك چارک که ربع يك من است به پنج شاهی رسیده است. فوراً میر غضب خواست و حکم داد سر بیچاره عارض را بریدند؛ که چرا فضولی کرده و در امر تسعیر که شأن حاکم است چون و چرا کرده است. و نیز در حکومت دیگری يك طفل چهارده ساله می رود دکان خبازی که نان بخرد، جمعیت مشتریان زیاد بوده طفل خردسال می گوید: استاد نانوا، دیشب نان گیر ما نیامد من و مادرم بی شام خوابیدیم. يك عدد نان زودتر به من بده که مادرم منتظر و گرسنه است. فراشی آنجا ایستاده بود، آن طفل را گرفته چون پول نان را به فراش نداد لذا او را به طرف دارالحکومه برد. از اتفاقات شاهزاده حاکم سوار بوده و عزم گردش و رفتن خارج شهر را داشته است. در میدان باغ فراش را می بیند که دست آن طفل معصوم را گرفته و او را بعنف می برد، از فراش استفسار می نماید؛ سبب را فراش می گوید: این طفل با بعضی دیگر سنک به دکان نانوائی زده و فریاد کشیده که چرا نان کم و گرانست؟ شاهزاده حکمران فوراً حکم داد میر غضب سر آن طفل را برید و نعش آن جوان مادر منتظر را در میدان انداختند. باز در حکومت آصف الدوله از طهران مؤاخذه کردند و بلوائی در کرمان برای آن عمل زشت شد. در حکومت این شاهزاده حاکم احدی جرئت نکرد يك کلمه بگوید چرا؟ برای آن که آن حاکم ماهی دو هزار تومان خرج قهوه خانه امین السلطان را می داد، برای آن که مقتول طفل بود، برای آن که مادرش داشت فقیر، برای آن که کرمان در تیول حضرت والاها بود، برای آن که روز بعد از آن روز هم شش نفر گرسنه دیگر روی میدان سر بریدند، بجهت آن که گفته بودند این طفل بی گناه بود و خلافی نکرده، دیگر برای چه؟ برای آن که چندی بعد از آن دو نفر را دهنه توپ گذاردند و اجزاء ایشان در هوا طعمه و کباب مرغها شده بود. دیگر برای چه؟ برای آن که يك نفر

سید مجترم را چوب زده و در آب حوض انداختند؛ درحالتی که برف هم می آمد، و پای او را فراشها گرفته به خاک کشیدند تا آوردند به خانه اش. دیگر برای چه؟ برای این که دوگوش و ریش يك استاد سلمانی مسلمان را از بیخ بریدند و دو هزار چوب به همان حالت به او زدند و چهل تومان جرم از او گرفتند، بجهت این که بدون اذن حضرت والا يك نفر جدید اسلام را ختنه کرده بود. که الیوم آن جدیدالاسلام از تجار معتبر کرمان و اسمش میرزا علی است و همیشه می گوید: از مسلمانان خود ندامت ندارم جز آن که حاج محمدتقی سلمانی برای خاطر من مضروب و مقطوع اللحیه والاذنین و مفلوک و بالاخره مرحوم شد. دیگر برای چه؟ برای خیلی از ظلمها، به این جهت دیگر احدی جرئت نمی کند حرف بزند چون مردم دیده اند این امور را می ترسند. باید کلیات را درست کرد، جزئیات قهراً اصلاح خواهد شد. من راضیم که مملکت کرمان برای ایرانی بماند اگر چه روزی ده نفر را بکشند. لکن این وضع حالیه و این خواب غفلت که ما را گرفته است عمأً قریب ما را معدوم و مملکت اسلامی را به دست خارجه خواهد انداخت جز آن که ملت بیدار و حقوق خود را بدانند. باری ناطق امروز فیلسوف گفت: دیگر از بدبختیها آن که؛ این درباریهای خائن سالی يك بار پادشاه را به بهانه استعلاج می برند به خارجه و در باطن خود به فکر عیش و مداخل هستند، کلی پول ملت را در فرنگستان خرج خانهای فرنگ می کنند و یا عوض برای ماسگ کوچک و موش بزرگ می آورند. خاک گلدانها را باید از خارجه بیاورند برای آن که اگر يك وقتی یکی از خانهای تازه رسیده را مهمان کنند به او بگویند خاک این گلخانه را از وطن تو آوردیم تا خاطر عزیز آن عزیز خرسند شود (۱).

پادشاه را ترسانیده اند که مرض اعلی حضرت علاج نمی شود مگر به آب معدنی که در خارجه می باشد. مالیات ایران بعلاوه قرضهائی که از خارجه می کنند خرج سفر و فدای هوی و هوس چند نفر دزد درباری می شود و حال آن که این پول مالیات را باید خرج قشون و نظام کنند و سرباز و مستحفظین مملکت را نان و لباس دهند تا حدود و ثغور را مستحکم نمایند. کشتیهای جنگی در دریا اندازند، اسلحه را تکمیل نمایند، اگر يك وقتی يك عاقلی در دربار ایران پیدا شود و کسی این حرف را به او بگوید، در جواب می گوید: ایلات ایران جواب خارجه را لدی الحاجة خواهند داد دیگر نمی داند ایلات خود را فدای شهوت چند نفر شاهزاده

(۱) از یکی از هوثقین شنیدم که زمانی سردار نصرت، میرزا حسین خان کرمانی قونسول روس را ضیافت کرده بود. در مجلس ضیافت اسباب سیگار و شمعچه انگلیسی گذارده بود. قونسول سیگار و کبریت خود را آتش می زده است میزبان می گوید: با این سیگار اعلی و شمعچه معطر چرا کبریت بدبو را آتش می زنید؟ قونسول در جواب می گوید: این کبریت را که آتش می زنم کبریت مملکت خودم است و لکن آن شمعچه از مملکت انگلیس است در آتش زدن آن خدمتی است به انگلیس و در آتش زدن کبریت خود خدمتی است به وطن خود، لکن افسوس که بزرگان و شاهزادگان وطن ما افتخار می کنند به استعمال امتعه دیگران.

نفس پرست نمی‌کنند. ایل وقتی حاضر است که از هم نپاشیده باشند، ولی این حرکات و اعمال درباریان عمأً قریب ایلات را هم پراکنده و متفرق خواهد نمود. مگر ناصرالدین شاه يك نفر از سران و بزرگان ایلات را باقی‌گذارده است؟ آتش ظلم در ایلات روشن‌تر و افروخته‌تر است. آخر نظر کنید و به‌بینید وزیر جنگ ما که حضرت والانايب السلطنه است شغلش چیست و اطرافش کیست؟ همه جوانان خوشگل و ظریف، شب و روز همش این است که يك جوان خوش صورتی بدام آورد و او را سرهنگ و سرتیپ یا امیر تومان و امیر نوین کند. این سرداران حالیه مناصبشان از زمان طفولیت تحصیل شده است، از برای مشق نظام کدام مشق و تعلیم را دادند؟

این از سر بازهای ما که به‌هیزم شکنی و فعلگی مشغولند، این از توپخانه و توپچی که یا به‌دادن پول به‌مردم و گرفتن تنزیل، درب خانه‌های حکام شرع مشغول مرافعه و نزاع می‌باشند. آن از نداشتن سواره و پیاده نظام. عوض سرباز و سوار، سرتیپ و سرهنگ و امیر تومان و میرپنج داریم. آخر این سرتیپ کدام سرباز را دارد؟ و فوج او کجا مأمور است؟ این میرپنج بر کدام تاپین ریاست دارد؟

وضع دولت ایران از دوشق خالی نیست؛ اگر با همه همسایگان بر سر صلح است و خاطر جمعی دارد که جنگی واقع نخواهد شد، در آن صورت این همه سرتیپ، میرپنجه، امیر تومان، سردار اکرم، سردار افخم، سردار اعظم و و لازم نیست. برای محافظت ارك تنها يك فوج کفایت می‌کند و هر شهری را نیز به يك حاکم می‌سپارند باسی‌چهل نفر فراش بی‌موجب ترك و عراقی محافظت می‌کنند زیرا که رعیت ایران مطیع اوامر پادشاه می‌باشند. آمدیم به‌شوق ثانی؛ هرگاه احتمال می‌رود که دولت ایران را ممکن است دشمنی پیش‌آید که ناچار از جنگ بشود پس، لشکر آزموده دولت که به اقتضای زمان مشق دیده باشد کو؟ و مهمات جنگ و آذوقه و اسباب دفاع دشمن از توپ و تفنگ کجاست؟ انبار اسلحه و البسه لشکریان کو؟ اردوهای سرحدی چند فوج است و در کدامین نقاط مهمه سرحد اقامت دارند؟ بیمار-خانه‌های لشکری کجاست؟ اطبا و جراحان این اردوها را در کجا معین کرده‌اند؟ برای زخم‌داران و شهدای وطن در کدامین نقاط مملکت سربازخانه‌ها ساخته‌اند؟ و برای جلوگیری یورش و مهاجمات دشمن در کجا قلاع متین و باستیانهای حصین پرداخته‌اند، که هنگام ضرورت بکار آید؟ آیا با سربازان شصت ساله و سرتیپان بیست ساله جلو این همه دشمنان را که از چهار جانب چشم به‌وطن ما دوخته‌اند توان گرفت؟ این همه سرتیپان بیست ساله کدامین خدمت نمایان به‌ملت و دولت کرده‌اند که سزوار شمشیر و حمایل سرتیپی شده‌اند؟

کلام به‌اینجا ختم شد. در این جلسه بهانه‌کتاب خواندن بود، اما از حفظ خوانده شد که بعض مطالب نیز اداء گردد. رؤسا و اجزاء انجمن بعضی صحبت‌های محرمانه داشتند.

دستورالعمل لازم داده شد و تجدید معاهده سابق نیز شد .

\*\*\*

### جلسه چهارم

روز پنجشنبه دویم محرم ۱۳۲۳ مطابق نهم ماه مارس فرانسه، انجمن مخفی در خانه ادیب بهبهانی تشکیل یافت. پس از تقدیم مراسم ضیافت میزبان محترم ما لب به تکلم و نطق گشود و گفت :

امروز اصلاح مملکت به اجراء قانون است، تا ما صاحب قانون نباشیم و تا در مملکت ما قانون اجراء نشود ظلم و تعدی برداشته نمی شود. بدبختی ما از بی قانونی است همه ممالک و عموم ملل روی زمین حتی وحشیان افریقا بر طبق قانونی که دارند رفتار می نمایند، جز ما که گویا ملتزم شده ایم برخلاف قانون خود رفتار نمائیم، بیائید فکرتان را منحصر به اجراء قانون اسلام کنید. اغلب آنچه دیگران دارند از قانون اسلام اتخاذ و اقتباس نموده اند و (زما دزدیده و بر ما فروشد) پس باید کاری کرد که قانون اسلام در بین ما جاری گردد و از برای دولت هم قانونی که عقلا و دانشمندان بنویسند لازم است. وزراء باید تکلیفشان معلوم باشد، حکام باید حدودشان محدود گردد، رعایا و تبعه خارجه در ایران باید حدودشان محفوظ باشد.

در تاریخ نظری اندازید ببینید چه بودید و چه شدید، ماها در جزء موحدین محسوب می شویم، لکن در عین شرك واقیم. نظر کنید در کتاب نهج البلاغه که حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در مقام مکالمه با فرزند خود امام حسن علیه السلام می فرماید: یا بنی لاتکن عبداً لغیرک وقد جعلک الله حراً یعنی: ای پسر من مباش بنده غیر خود چه خداوند تورا آزاد قرار داده است؛ و نیز فرموده اند: ان الله بعث محمد صلی الله علیه و آله لیخرج عباده عن عبادة عبادة یعنی: خدای برانگیخت محمد را برای این که بیرون آورد بندگانش را از بندگی بندگانش؛ یعنی مردم را از قید عبودیت خارج و به عالم حریت و آزادی داخل نماید تا کی ما بیچارگان در بندگی پادشاه و حکام و وزراء مقید باشیم. آیه مبارکه که ارباب متفرقون خیرام الله الواحد القهار مشعر است که ما واقیم در محل شرك که باید بنده شاه و وزیر و حاکم و دیوانیان باشیم. اگر تأمل کنیم در اخبار بخوبی می فهمیم که پیغمبر ما چگونه حریت به ما داده است و ما ملتفت نیستیم.

در کتاب اثنی عشریه روایت می کند که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله از خانه خود بیرون آمد، اصحاب که در خارج خانه دور هم نشسته بودند برای تواضع و احترام آن حضرت برخاستند و ایستادند. حضرت از مشاهده این سلوک متغیر شده فرمود: لاتقوموا کما تقوموا یعنی: نه ایستید چنانچه عجمها می ایستند. و نیز در اخبار وارد است که چند نفر بدون حساب داخل آتش می شوند فلان و فلان و آن که سوار شود و در جلو خود مردم را پیاده ببرد. در خبر دیگر کسی که او را خوش آید از صدای کفشها که در عقب او راه بروند و در خبر



دیگر ملعون من ترایس یعنی ملعونست کسی که بخواهد ریاست کند و ریاست بخود ببندد .  
مفاد این اخبار این است که عبودیت و بندگی مخلوق منافی بادین اسلام است، حریت و آزادی با آن مستلزم . حالا انصاف دهید آیا اهالی ممالک خارجه و اشخاصی که ما ایشان را مسلمان نمی‌دانیم بهتر به فرمایشات پیغمبر ما عمل می‌کنند یا ما ؟ آیا آنها به قانون اسلام پیروی می‌کنند یا ما ؟ پس بیایید به حال خود و مردم بیچاره فکری کنیم و از برای این خرابیها علاجی، کاوه صفت درفش کاویانی و علم اسلام را بلند نمائیم و این بت‌ها را که ما پرستش می‌کنیم با تیشه تمدن و قانون از هم متلاشی‌سازیم .

بعض از اهالی انجمن گفتند : جز این که علما را با خود کنیم و ایشان اقدامی کنند و نواقص را اصلاح کنند دیگر ترتیبی و علاجی برای پیشرفت مقصود نداریم .

نگارنده بیان کرد: آقای طباطبائی جداً با مقصود ما همراه است باید قدر بدانیم مطالعه و مسامحه‌ای در این امر را روا ندارید، بخدا که مملکت در خطر است اجانب از اطراف ما را احاطه کرده‌اند . چنانچه يك استقراض دیگر برای دولت پیش آید دیگر باید فاتحه مملکت را خواند . نمی‌دانم چه کسالت و خوابی است که ما را گرفته است . پس از تهیه مقدمات در سوم ماه گذشته این انجمن را تأسیس و در هیجدهم رسماً منعقد کردیم ، تاکنون چه اقدامی کردید و کدام قدم را برداشتید؟

يك نفر از اعضاء گفت: اینقدر اظهار یأس نکنید در این مدت قلیل ما جمعی را با خود همدست و هم‌قول کرده‌ایم که هر يك مشغول کار و مأموریت خود می‌باشند و لازم نیست که آنها حاضر باشند، این است راپورت‌های آنها گرفته بخوانید . بعضی راپورت‌ها را اظهار داشته و در انجمن قرائت شد . خلاصه یکی از آنها از این قرار است :

خدمت اجزاء و اعضاء انجمن مخفی اعلام می‌شود :

بر حسب دستور العمل برادران محترم، جناب آقا میرزا مصطفی آشتیانی را که از اشخاص با کفایت و درایت است با خود متحد نموده و قول همه گونه همراهی را داده است . به يك عنوان خاص و بهانه مخصوص جناب حجة الاسلام آقاسید عبدالله بهبهانی را ملاقات نموده عمماً قریب صدایش بلند و گوشزد اخوان محترم خواهد گردید . چه جناب معظم با عین الدوله صفائی ندارد بهانه‌ای که بدست آمده منتج مقصود خواهد بود (الی آخره) .

بعد از قرائت راپورت و بعض مذاکرات دیگر، مجدداً بر دعوت نوع و تکثیر و تزئید اشخاص اصلاح خواه، انجمن از رسمیت افتاد .

## جلسه

## پنجم

روز سه‌شنبه هفتم محرم الحرام ۱۳۲۳ در مدرسه ناصری در حجره  
آقا سید برهان‌الدین خلخالی رؤساء انجمن دعوت داشته پس از  
حضور آنها شروع به مذاکره شد .

میزبان مزبور گفت: آقایان مگر عزل امین‌السلطان که صدراعظم سابق بود در نظر شما  
نمی‌باشد، مگر سبب آن را نمی‌دانید؟ جواب گفته شد عزل او از صدارت به واسطه اتفاق علماء  
اعلام بود که عده‌ای از درباریان را با خود همدست کرده و بر ضد امین‌السلطان اقدامات سری  
کرده تا او را از کار انداختند. حتی آن که روز قبل از عزل او اعلیحضرت مظفرالدین شاه در  
پارک او مهمان بوده و در آن روز نهایت مرحمت و عنایت را درباره او فرموده (۱) لکن  
باعث اتفاق علماء، پیش آمد خرابی مملکت و مخاطره وطن بود. چه پس از استقرار چهل  
کرور و تقسیم آن بین چند نفر درباریان خائن باز به خیال استقرای دیگر افتادند. لذا  
وطن‌خواهان و اشخاص بصیر و دانا، خواهی نخواهی علماء را با هم متفق نموده درباریان  
هم دو طایفه شده بودند؛ جمعی که از آذربایجان آمده بودند عزمشان مصروف جمع مال و عده‌ای  
دیگر همشان جلب قلب شاه و انداختن مدعی‌ها بود. دانشمندان هم وقت را غنیمت دانسته  
متابعت علماء را نموده به مساعی ایشان یک دفعه قلوب اهالی ایران از امین‌السلطان برگشت.  
اگرچه باز بر حسب ظاهر دنیا پرستان به طرف او می‌رفتند و پروانه‌وار دورش می‌گشتند، حتی  
آن که چند روزی اطراف آقای طباطبائی احدی نمی‌آمد و به خانه‌اش پانمی‌گذارند، برای  
آن که آقای طباطبائی با اتابک مرادده نداشت.

یک شب را در خانه آقای طباطبائی بودم که پسر بزرگ ایشان جناب آقامیرزا ابوالقاسم  
برادران و فامیل خود را تسلی می‌داد و می‌گفت: از فواید اتفاق و عزم راسخ ما یوس مباحثید،  
عماً قریب این مجلسی را که تشکیل دادیم تار و پود امین‌السلطان را از هم گسیخته و صدراعظمی  
عالم و امین و درستکار بجایش خواهیم دید. از کمی انصار و دوستان خائف مباحثید، برای  
آن‌ها مثلی ذکر نمود و فرمود: آیا ملتفت شده‌اید در آب جاری که گاهی یک شاخه درختی  
جلو آب می‌ایستد به این طور که چوبی به دیوار و یا اطراف نهر بند می‌شود، آن وقت یک  
شاخه علفی به چوب می‌چسبد، بعد از آن شاخه دیگر و کذا شاخ و برگ درختان می‌رسند  
و به آن چوب ضم می‌شوند. پس از مدتی یک سد بزرگی در جلو آب حادث می‌شود و مانع  
می‌گردد از جریان آب. حالا امروز پدر من با اتابک طرف است عده‌ای موافق و معدودی  
منافق با او اظهار همراهی می‌کنند. امیدوارم روزی آید که به مقصود خود نایل شده باشیم  
چنانچه جنابش حدس زده همانطور پیش آمد (چنانکه در مقدمه ذکر شد).

جناب ذوالریاستین گفت: آن روز در بین وزراء و درباریان بودند اشخاصی که عرایض

(۱) سبب عزل امین‌السلطان در مقدمه تاریخ ذکر شده است، چنانکه در مقدمه تاریخ

اشاره به آن نمودیم.

علماء را به‌شاه می‌رسانیدند ، اما امروز عین‌الدوله بحدی طرق دسترس به‌شاه را سد نموده است که ممکن نیست عرضی و خبری به‌شاه برسد .

آقا سید برهان گفت : باید چند کاغذ بنویسیم یکی به‌اسم عین‌الدوله و دیگری به‌شاه و همچنین به‌عموم وزراء و معایب و مفاسد را برای آنها مدلل سازیم و راه اصلاح را به‌اندازه بنمایانیم ، بلکه به‌ادارات جراید هم لوایح و مکاتیب متوالیه بنویسیم . مقصود اصلاح است چه ضرر دارد به‌توسط خود عین‌الدوله کارها اصلاح گردد . چه این صدراعظم از آن صدراعظم بمراتب بهتر است . عین‌الدوله ناسخ نمی‌دهد ، امتیاز به‌خارج نداده است ، وضع مالیه را تا يك اندازه اصلاح نموده ، باز صندوقی برای مالیه برپا کرده است ، شهرها را منظم کرده ، راهها را امن . پس بالنسبه عین‌الدوله از امین‌السلطان بهتر است و اگر بنا را بگذاریم بر نوشتن لوایح البته به او اثر خواهد کرد .

نگارنده گفت : هر کاری وقتی دارد . الامور مرهونه باوقاتها . امروز باید مردم را بیدار کنیم که نه‌ظلم کنند و نه‌قبول ظلم . خداوند در قرآن در وصف مؤمنین فرموده است لا یظلمون ولا یظلمون ، قبول‌کننده ظلم با ظالم مساویست . چنانکه ما باید مظلومین را بیدار کنیم که قبول ظلم نکنند ، همچنین باید ظالم را نیز آگاه کنیم که ظلم نکند و این هر دو حاصل گردد به اجراء قانون .

امروز بعض راپورتها قرائت شد که انفاس قدسیه خیر خواهان و اصلاح طلبان را به هیجان آورده و خیلی مؤثر افتاده است . جماعتی از اهل علم و هنر و معدودی از واعظین و اهل منبر قبول دعوت نموده و متقبل شده‌اند که در منا بر و مجالس به‌بیداری قوم ساعی باشند و این مجلس خبر از امیدواری و مسرت داد . قرار شد این چند روزه ایام عاشورا انجمن تعطیل باشد و هر يك بتوانیم نوشتجات ملکم‌خان و مرحوم مستشارالدوله را بخوانیم بلکه هر گاه ممکن شود کتاب « يك كلمه » مستشارالدوله را ثانیاً طبع کرده و در بین مردم منتشر سازیم .

\*\*\*

روز دوازدهم محرم‌الجرام ۱۳۲۳ رؤساء انجمن در خانه نگارنده حاضر شده ، راپورت کارهای خود و اصلاح خواهان را مذاکره کردند . وقایع این ایام از این قرار است :

جلسه  
ششم

جناب آقای سید عبدالله بهبهانی در خانه خودش به منبر صعود نموده و پس از حمد خدا و ثنای بررسول و اولاد آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وعلیهم اجمعین فرمود : ای مردم در چندی قبل تجار اطراف متظلم و شاکی بودند که پادشاه ما اعلیحضرت مظفرالدین شاه گمرک را واگذار فرموده به‌مسیونوز ، مستخدم بلژیکی . او هم تعرفه بر گمرک بست و کتابچه طبع کرده و نشر داد که گمرک اجناس را ،

از صادر و وارد برطبق آن کتابچه بگیرند. لیکن در این مدت برطبق آن کتابچه احدی از عمال او عمل ننموده اند. هر کس هر چه توانسته است از مردم و مال التجاره گرفته اند. حتی آن که از یک نفر که بر حسب تعرفه گمرک يك قران می بایست بگیرند، دو تومان و پنجهزار گرفته اند و در سرحدات خیلی مسلمانان را اذیت می کنند. از آن جمله زوار حضرت سیدالشهداء علیه السلام را در سرحدات، خصوص سرحد کرمانشاه گرفتار و سرگردان داشته اند. حتی آن که زیر چادرها و شلوارهای زنان را تفحص کرده اند. لکن این ایام امری تازه اتفاق افتاده است که کمر اسلام و مسلمانان را شکسته است و مسلمین را خوار و ضعیف نموده است و آن این است که؛ عکسی از نوز منتشر شده است و در حالتی عکس برداشته است که لباس مذهبی یا رسمی ما را پوشیده است. یعنی عمامه بسرگذاشته و عبا بدوش افکنده است. با این توهین و این کار، کارهای دیگر هم نموده است. مثل آن که در گمرک و پستخانه و اداره صندوق مسلمانانی را که در این ادارات مشغول خدمت و زحمت بودند و سالها از این طریق معاش خود را تحصیل می نمودند خارج نموده و به جای آنها رعیت خارجه و یهود را منصوب داشته ... باید از اعلیحضرت پادشاه استدعا نمائیم، که نوز را به واسطه این اهانتی که وارد آورده است و این خیانتهایی که کرده می کند از کار خلع بلکه او را اخراج نمایند.

طلاب و سایرین و سادات و حاضرین در مجلس به واسطه استماع فرمایشات و ملاحظه نتایج و خیمه، صدا را به گریه و زاری بلند کردند. طلاب که مهیا و مستعد بودند عمامه ها را از سرانداخته و یقه پیراهنهای را پاره نموده، هیاهوی غریبی در شرافتاد. بعضی از آقایان از قبیل جناب صدرالعلماء و جناب حاج شیخ مرتضی و جناب آقای سید احمد طباطبائی و جناب آقا شیخ محمد رضای قمی و بعضی دیگر از علماء و ائمه مساجد با جناب آقا سید عبدالله همراهی نموده، لکن جمعی دیگر از آقایان همراهی ننموده گفتند: کافر لباس مسلمان را بپوشد، کاشف از اهانت و قصد توهین نیست، بر فرض این که قصدش توهین باشد بر کفرش که افزوده نخواهد گردید. دیگر آن که یهود و مجوس هم ردا می پوشند و هم عمامه بسر می گذارند. به واسطه این اختلاف شاهزاده عین الدوله که صدر اعظم و داماد شاه هم بود، بر استبدادش افزوده اعتنائی به این هیاهو نکرد. بلکه بر اعتبارات و استقلال نوز افزود و گفت چون نوز را میرزا علی اصغر خان امین السلطان که صدر اعظم سابق بود بر سر این کار گذاشته بود، خیال داشتم او را از کار خلع نمایم. حال که ملاها از او عقب کرده اند من باید برخلاف آنها از او همراهی کنم.

پس از قرائت این راپورتها و مذاکرات دیگر اهالی انجمن، مذکور داشتند این اقدام آقای

آقا سید عبدالله اگر سبب آن شخصی نبود و نوعیت داشت خوب بود برای مقاصد اصلاح خواهان. نگارنده گفت: در چند روز قبل از این را پورتهی به انجمن رسید که مقدماتی فراهم آمده است ولی طریق آن طولانی است شاید این اقدام آقا نتیجه آن مقدمات باشد.

آقا سید برهان گفت: این مسئله چه ربطی به مقصد ما دارد بر فرض که نوز را عزل کنند دیگر صداها خاموش می شود و دردهای بیدرمانی که مملکت را احاطه کرده اصلاح و علاج نخواهد شد.

ذوالریاستین گفت: امروز که نوز عزل شد فردا عین الدوله از صدارت معزول خواهد شد. ادیب بهبهانی گفت: بر فرض که عین الدوله هم معزول شد آیا کسی دیگر را دارند که بجای او منصوب کنند؟

فیلسوف گفت: من شنیدم بعضی از هواخواهان امین السلطان این اسباب ها را فراهم آورده و تمهید مقدمات می نمایند، بلکه شاه لابد شود از آوردن امین السلطان رابه ایران. نگارنده گفت: این خیالی است باطل چه اکثر از آقایان برضد امین السلطان هم قسم شده اند، محال است بگذارند که او به مسند صدارت قدم بگذارد. امروز امین السلطان در فرنگستان است ما را باو کاری نیست. اگر یک وقتی به ایران آمد و بر این مسند نشست آن وقت باید خیالش را کرد. پس بهتر این است اولاً، ما اطراف جناب آقا سید عبدالله را بیدار کرده و مقتضیات زمان را حالی آنها نمایم. بلکه کاری بکنیم جنابش با آقای طباطبائی متحد و متفق شوند. ثانیاً، بلکه سعی کنیم گفتگوی ایشان نوعیت پیدا کند و غرض شخصی مبدل به اغراض نوعی گردد، آن وقت به مقصود خود نایل خواهیم گردید.

اهالی انجمن با کمال میل و جدیت تصدیق نموده قرار بر این شد چند نفر از اهالی انجمن اطراف و اصحاب آقای بهبهانی را داشته باشند و مواظب باشند که این رشته اتحاد و اتفاق را بین سیدین سندین محکم نمایند.

نگارنده متقبل شد که آقا سید محمد تقی را که یکی از محارم آقای آقا سید عبدالله است ملاقات نمایم. پس از قرارداد باز نطقی مبنی بر تأکید و تسدید اتفاق و بیداری ملت و خدمت به مملکت شده و قرار شد که هر فرد از افراد انجمن بکاری که از عهده او ساخته است مشغول بوده، تکامل و تسامح را روا ندارند و نیز قرار شد که عده انجمن هر گاه به سی نفر برسد آن وقت هر یک از اجزاء مأمور و مأذون باشند که انجمنی تشکیل دهند. هر وقت عده اجزاء آن انجمنها به سی نفر برسد باز اجزاء آن مکلف باشند به انعقاد انجمنی دیگر. لکن این انجمنها مجالس یکدیگر را ندانند فقط مرشد و هادی یکدیگر را بشناسند.

یکی از اجزاء گفت: رسم طایفه بایه این است که هر کس را که گرفتار محاکمه و مرافعه درب خانه های ملاها باشد، اورا دیده و بطرف خود مایل می نمایند. لامحاله از متخاصمین یکی محکوم شده است اورا دعوت به دین خود می نمایند. حالا خوب است ما ملتفت این نکته

باشیم ملاحظه کنیم هر کس که ستم‌دیدهٔ ظلم دیوانیان باشد او را دیده و به مقصود خود او را جذب و جلب نمائیم .

دیگری گفت : بنا بر این امروز در بین اهل ایران کمتر کسی است که ستم و ظلم دیوانیان را ندیده باشد، همه کس مایل به این مقصود است ولی ما باید در بیداری اهالی اختصاص ندهیم هر کس را که بیدار ندیده، بیدار کنیم. ولی در جلب به انجمن هم، مسلک شخصی را منظور داریم، که یا درد دین داشته باشد و یا دوستی وطن مرکوز ذهن او باشد. یقین بدانید اگر تعجیل و مسابقت و مسارعت نکنید مملکت سهل است، که دین هم از دست خواهد رفت. مملکت در خطر، اسلام در خطر، ناموس در خطر، بانهایت تعجیل شروع کنید در بیداری .

\*\*\*

روز چهارشنبه پانزدهم محرم سال ۱۳۲۳ که روز بعد از عید نوروز بود، در خانهٔ آقا سید احمد ناصر الشریعهٔ کرمانی انجمن بعنوان مجلس ضیافت مخصوص منعقد گردید. جمعی از اهالی انجمن و غیر

جلسه  
هفتم

انجمن حاضر (۱) پس از صرف نهار جناب آقا سید محمد تقی را که در مجلس سابق وعده داده بودم ملاقات نمایم و به بهانهٔ ضیافت او را حاضر نموده پس از تمهید مقدمات، نگارنده گفت : امروز شما باید کاری کنید که این زحمت و اقدام جناب آقا سید عبدالله بی نتیجه نماند مسیونوز عمامه بگذارد و یا اصلاً نباشد کاری نکرده‌اید، باید این فرمایش آقا نوعیت داشته باشد عوض عزل نوز عدالت بخواهید، رفع ظلم را باعث شوید، احکام قرآن و قانون اسلام را تقاضای اجراء نمائید. حال همهٔ مردم نمی‌دانند فایدهٔ عزل نوز را، امروز که شما اقدام می‌نمائید و زحمتی می‌کشید خوب است مطلب بزرگی و اهمی را که راجع به نوع باشد عنوان کنید که برای عموم مردم و اهالی مملکت مفید باشد و موجب نیک‌نامی و شرف گردد .

آقا سید محمد تقی گفت : عزل نوز مقصود نیست این بهانه است. امروز که نوز از کار عزل شد، فردا مستبدین و ظالمین از ریاست مسلمانان خلع خواهند شد. بلکه به عزل نوز اکتفا نمی‌کنند مقصود عزل عین الدوله است .

جناب ذوالریاستین گفت : می‌ترسم این هیاهوی بزودی خاموش شود .  
آقا سید یوسف سیرجانی گفت : من یقین دارم مقصود جناب آقا سید عبدالله منحصر به عزل نوز نیست .

ناظم الشریعه گفت: مقصود چه عزل نوز باشد و چه عزل عین الدوله، چون غرض آقارفاهیت مردم است منتج نتایج حسنه خواهد بود که بعد از این ظاهر خواهد شد. دانشمندان وطن کار خود را خواهند نمود .

خدا را بر آن بنده بخشایش است که خلق از وجودش در آسایش است

(۱) مقصود از این ضیافت امتحان بعضی بود در حضور اجزاء انجمن.

واما ما ینفع الناس فیما کث فی الارض .

آقا سید محمد تقی گفت : عیب کار این است که جناب آقا پول ندارد که خرج طلاب کند و تا طلاب را پول ندهند جمع نخواهند شد حتی آن که چند شب قبل پول برای چای و غلیان مجلس طلاب نداشتند .

آقا سید احمد گفت : غصه پول را نخورید عمماً قریب جناب آقا صاحب پول خواهد شد آن که باید برساند خواهد رسانید .

مجدد الاسلام مدیر روزنامه ادب گفت : طلابی که اطراف جناب آقا می باشند چون قصدشان ترویج اسلام است و نجات دادن ایران محتاج به پول و مخارج گزاف نمی باشد به اندازه مخارج جزئی هم ملت حاضر است و می رساند .

آقا سید محمد تقی گفت : چند نفر از هواخواهان اسلامیت حاضر شده اند که پول بدهند تا ده هزار تومان هم متقبل شده و آوردند، لکن جناب آقا قبول نکرد و می فرمایند من جز رفاهیت و آسودگی مردم مقصودی ندارم، گرفتن پول منافی است با این غرض مشروع و مقدس .  
ناظم الشریعه گفت : من شنیده ام هواخواهان امین السلطان محرك آقا شده اند .

آقا سید محمد تقی گفت : نه احدی محرك آقا نیست اطراف جناب آقا احدی از هواخواهان امین السلطان نیست، محرك آقا ظلم و ستمی است که از بعض رجال دولت و درباریان دیده می شود . حالاً ضمناً حضرت آقا در ضمن این مقصود مقدس انتقام خود را از عین الدوله بگیرد و یا دوستان خود را بجای دشمنان خود منصوب کند، چه ضرر دارد . چه عیب دارد که ایشان خدمتی به ملت و وطن و اسلام بفرمایند و فوایدی هم بالتبع ببرند . البته اگر این مقصود را نایل آیند، هم رئیس خواهند شد و هم از دوستان خود دستگیری و هم از دشمنان خویش انتقام خواهند کشید .

مجدد الاسلام گفت : امروز در روی زمین و کره مسکون بد بخت تر و جاهل تر از ما احدی نیست . سایرین تا يك درجه حقوق بشریت را دارا می باشند و روز بروز میلشان به ترقی و وطن است ، ولی ایرانیان مظلوم هر روز سخت تر از روز قبل برایشان پیش می آید . هر گاه بگوئیم خداوند این گونه خواسته است که ما ذلیل و منکوب باشیم و توسری خور، هر آینه این نسبت را به خداوند دادن قبیح است . اگر بگوئیم جادو و طلسم افتاده ایم، این هم اعتقادی است باطل . پس باید بگوئیم سبب این خرابی همانا کيفر کردارهای ناشایست خودمان و نتایج مشئومه تنبلی و غفلت و بی اطلاعی و جهالت است . بعد از مدتی که جناب آقا سید عبدالله اقدامی فرموده ، می فرمایند ما مسیونوز را نمی خواهیم بر ما و شما واجب و لازم است که مردم را بیدار و هوشیار کنیم ، یقین بدانید که دو روز دیگر صدها خاموش و حرارتهای به برودت مبدل خواهد گردید . سال گذشته چه اندازه زحمت کشیدیم برای آقای نجفی و چه استقبالی برایش فراهم آوردند ، آخرش دیدید که به يك حلقه انگشتری الماس که در روز قتل حضرت امام حسن علیه السلام

از اعلیحضرت شاه بعنوان خلعت گرفت چگونه رفت که با آقایان و علماء هم خدا حافظی نگفت. حالاهم يك كالسكه و يا يك درشكه و يك دیدن صدراعظم این هیاهورا ساکت خواهد نمود. نگارنده گفت: آقایان اولاً، بدانید که خداوند عالم باما است، نه عین الدوله آدمی است که پول خرج کند و نه مظفرالدین شاه کسی است که سادات را ذلیل بخواهد. ثانیاً، جناب آقا سید عبدالله در کار خود محکم است، آقایانی که با ایشان می باشند همگی از ایشان قول گرفته اند و محکم ایستاده اند به صد هزار تومان هم خاموش نخواهند شد. ثالثاً، فتوت و مردانگی آقای بهبهانی را همه می دانید مراداتی را که بعضی با ایشان دارند جزو اسرار است، و در این مجلس نمی توانم عرض کنم، همین قدر برای اطمینان شما عرض می کنم این اقدام جناب آقا عمماً قریب نتیجه اش ظاهر خواهد شد. باز عرض کنم هر گاه آقای بهبهانی از قولش برگشت فوراً ایشان را معدوم و دیگری را بجایش منصوب خواهیم نمود.

آقا سید احمد گفت: اگر بین دو حجة الاسلام آقای بهبهانی و آقای طباطبائی عقد اتحاد و اتفاقی بسته می شد و این دونفر رئیس بزرگ دست به دست یکدیگر می دادند هر آینه کاری از پیش می رفت.

ذوالریاستین گفت: از این جهت مطمئن باشید جمعی در این خیال می باشند و عمماً قریب نتیجه اش ظاهر خواهد شد.

نگارنده گفت: چند روز قبل ازین جناب معتمد الاسلام رشتی از طرف آقای بهبهانی آمد خدمت آقای طباطبائی که قول همراهی را از ایشان بشنود؛ جنابش در اول او را مأیوس فرمود ولی در آخر فرمود: اگر جناب آقا سید عبدالله مقصود را تبدیل کنند و غرض شخصی در کار نباشد، من همراه خواهم بود. از آنجا رفت منزل حاج شیخ فضل الله، از آنجا بکلی مأیوس گردید بلکه شیخ، معتمد الاسلام را ترسانید که تو را چه با این رسالت، بر فرض عین الدوله متعرض سید نشود ولی تو را تمام و معدوم خواهد نمود. از آنجا رفت منزل حاج میرزا - ابوطالب زنجانی او هم در اول امر معتمد الاسلام را ترسانید ولی در آخر قول داد که بی طرف باشد، نه همراهی کند و نه مخالفت نماید. پس از آن حاج شیخ عبدالنبی را ملاقات نمود، مشارالیه گفت من باید خودم با جناب آقا سید عبدالله ملاقات نمایم، معتمد الاسلام گفت: مکان و زمان ملاقات را معین نمایید. جواب داد من که به خانه آقا سید عبدالله نخواهم آمد ایشان هم اگر بخواهند منزل من بیایند خبر به عین الدوله می رسد و از من خواهد رنجید. بالاخره قرار بر این شد که در خارج طهران، در ابن بابویه از یکدیگر ملاقات نمایند. پس از اطلاع جناب آقا سید عبدالله فرموده بود همان آقای طباطبائی بامن باشد مرا کافی است، شیخ عبدالنبی که قابل و داخل آدمی نیست، حاج میرزا ابوطالب هم اگر مخالفت نکند مرا بس است. اما حاج شیخ فضل الله این ایام، گرم عین الدوله است چند روز دیگر او هم مأیوس خواهد شد. باری مقصود این است که جناب آقا سید عبدالله ارباب حل و عقد را با خود کرده است فقط ما باید ایشان را با آقای طباطبائی



متحد و دوست نمائیم و مراودات بین آنها را علنی و آشکار داریم .  
 ناظم الشریعه گفت : آقا شیخ مهدی ، سلطان المتکلمین که از واعظین معتبر و از دوستان  
 مخصوص آقای بهبهانی است ایشان را باید ملاقات نمائیم و به احوالی کنیم مقتضیات امروز را ،  
 بلکه او را در کار داخل کنیم که در موقع مقتضیات را القاء نماید .  
 نگارنده گفت : جناب سلطان المتکلمین ملتفت و بیدار و همراه است لکن باید او را  
 با جناب حاج شیخ محمد (۱) سلطان المحققین واعظ اصفهانی که از واعظین معتبر است جزو  
 انجمن کنیم ، چه حاج شیخ محمد در نزد عامه مقبولیتی فوق العاده دارد و کلامش را اثری خاص  
 باشد . این گونه اشخاص را باید داخل کنیم تا در موقع اثرات خود را ظاهر سازند و نیز باید  
 در دوستی بین دو حجة الاسلام آقای بهبهانی و آقای طباطبائی نهایت سعی را بجا آوریم که  
 این دو نفر اگر باهم متفق شوند به مقصود زودتر خواهیم رسید .  
 مجد الاسلام گفت : اگر چه خیال آقای طباطبائی جمهوریت دولت ایران است ، لکن با  
 مقصود ما منافاتی ندارد ، چه ما اجزاء قانون اسلام و تنظیم اداره دولت را خواهانیم و این  
 در ضمن جمهوریت و مشروطیت هر دو حاصل است (جمهوریت از افراد مشروطیت است) مقصود  
 ما رفع ظلم و استبداد است ، خواه بعنوان جمهوریت باشد ، خواه بعنوان مشروطیت .

\*\*\*

روز سه شنبه ۲۱ محرم الحرام سال هزار و سیصد و بیست و سه هجری  
 انجمن مخفی در خانه جناب ذوالریاستین منعقد گردید ، بعضی را پورتها  
 قرائت شد . از آن جمله امروز ولیعهد از شهر تبریز به طرف طهران  
 حرکت نموده است . علی الظاهر اعلیحضرت مظفرالدین شاه خیال مسافرت فرنگستان را دارد ،  
 محمد علی میرزای ولیعهد را احضار فرموده است که در مدت غیاب اعلیحضرت در مرکز خلافت  
 و مقر سلطنت اقامت و به نیابت پادشاه به مهمام امور سلطنتی اشتغال ورزد و نیز امروز نظام السلطنه  
 برای پیشکاری آذربایجان روانه گردید .

جلسه  
هشتم

از حالات ولیعهد قدری مذاکره شد و چون ما در این تاریخ خود خیلی با این ولیعهد  
 طرف خواهیم بود و کراراً اسم او و کارهای او از قلم نگارنده به روی کاغذ خواهد آمد ، پس  
 مناسب دیدم که بعضی حالات او را در فصلی علیحده در همین مقام در متن تاریخ بنویسم . اگر چه  
 حالات سایرین را بعنوان حاشیه در ذیل صحایف می نویسم . اما حالات این ولیعهد را که مسائل  
 تاریخیه مبتنی بر آنست ناگزیر و لابد کرد نگارنده را که در همین مقام بنویسم فلذا رشته تاریخ  
 را به ذکر این فصل قطع نموده و گوئیم :

(۱) شرح حالات حاج شیخ محمد واعظ عمأقرب ذکر می شود .

## فصل

## در حالات محمد علی میرزا

ششمین پادشاه سلسله قاجاریه در ایران  
 که به مفادکل سادس مقتول او مخلوع از سلطنت خلع و در خارجه  
 به کیفر اعمال خود گرفتار گردید

محمد علی میرزا در چهاردهم ربیع الثانی سنه ۱۲۸۹ هجری در تبریز متولد شد .  
 به مفادالولد للفرش پدرش مظفرالدین شاه و مادرش ام الخاقان دختر میرزا تقی خان  
 امیر نظام اتابیک بود که مظفرالدین شاه او را به بدی اعمال و افعال زشتش مطلقه نمود در سال  
 ۱۲۹۲ که طفلی سه ساله بود با مادر مطلقه خود به طهران آمد یعنی مادرش او را با خود آورد .  
 دو سال در نزد ام الخاقان مادر خود بود بعد شکوه السلطنه دختر شعاع السلطنه مرحوم که  
 والده مظفرالدین شاه بود حضانت او را متقبل گردیده او را برد به اندرون ناصرالدین شاه  
 نگاه داشت .

در سال ۱۳۰۱ که جوانی دوازده ساله بود مظفرالدین شاه او را به تبریز عودت داد  
 و در نزد خود او را نگاهداشت . در سال ۱۳۰۶ که هفده ساله بود فوج امیریه را که قراول  
 مخصوص ارك حكومتی تبریز بود به او سپرد . چون آن زمان پیشکار و مربی صحیحی نداشت  
 خود بشخصه به امورات فوج رسیدگی می کرد و در کارها فعال مایشاء بود و چون در زمان استبداد  
 هر فوجی و حکومتی به کسی می دادند برای نان خانه او بود به این جهت هم وعزم محمد علی  
 میرزا مصروف دخل و جمع پول بود و از مجالست اختیار و ابرار منصرف و از تحصیل علوم و  
 کمالات منحرف ، با اشخاص رذل جلیس ، با ناکسان انیس ، مردمان پست و شریر و او باش  
 والواد را طرف وثوق و اعتماد خویش قرار داد ، به کارهای زشت عادی شد ، مثلا از سر بازی دو  
 قران و سه قران می گرفت و او را از سر خدمت مرخص خانه می کرد .

در آن زمان مرسوم بود که اشرار و قطاع الطريق برای فرار از مالیات دیوانی و یا برای  
 فرار از مجازات و این که هر چه بخواهند به رعیت بیچاره صدمه وارد آورند و به زور ملك  
 و اموال آنها را بگیرند ، می آمدند سر باز می شدند . بلکه دستی هم به صاحب منصب می دادند که  
 آنها را به سر بازی قبول کنند . در سال يك دوسه ماهی هم سر خدمت حاضر می شدند ، بعد تعارفی  
 داده بقیه سال را مرخص و به خانه خود می رفتند . اگر بالفرض در میان ایشان مردمانی خوب  
 بود که کلاه خود را نگاه داشته و الامشغول چاپیدن و غارت رعیت بیچاره می بودند . به این جهت  
 محمد علی میرزا رشوه و تعارف می گرفت و از سر بازها حمایت می کرد و چون این فوج از اهالی  
 بلوک (الان بر آغوش) بودند حکومت آنجا راهم صمیمه شغل خویش کرده در این ضمن چند نفر  
 از یاورها و سلطان های فوج را که مردمان پست فطرت و جزو قطاع الطريق محسوب می شدند

با اشخاصی که در جزو نوکرهای پست خود، از قبیل تفنگدار و قهوه‌چی و فراش و غیره داشت منظور نظر خود قرارداد وساعی در ترقی دادن ایشان شد. و اشخاص نجیب و خانواده‌ای که مظفرالدین‌شاه برای نوکری و تربیت او معین کرده بود، آنها را خارج نموده و یا به خود راه نمی‌داد. اشخاص جدید و نوکرهای تازه برای ترقی و پیشرفت کار خودشان در مقام خدمت به او برآمده در (الان بر آغوش) آنچه ممکن بود املاک مردم و رعیت بیچاره را، یا به زور و یا به اسباب چینی، نیم‌دانگ و یک‌دانگ از برای محمدعلی میرزا تصرف می‌کردند. مقرب‌ترین نوکرهایش کسی بود که چیزی به او عاید می‌داشت، به این طریق اکثردهات رعیت آنجا را چه به پول و چه به زور از دست صاحبانش گرفت. از خارج هم بنا کردند به مملک خریدن از برایش و گندم و جو را به هر قسم بود در اول خرمن احتکار و انبار می‌کرد و در آخر سال به قیمت گران می‌فروخت؛ و این سبب شد که بعضی از ملاکین آذربایجان هم تأسی به او کرده از قبیل حاج میرزا حسن مجتهد و حاج میرزا کریم آقا امام جمعه و ساعدالملک و غیره که به مفاد الناس علی دین ملوکهم آنچه توانستند در ظرف دوازده سال بجا آوردند، تا آن که صاحب کرورها شدند. چون اهالی آذربایجان اعمال و افعال آنها را دیده بودند، لذا با کمال غیرت و شجاعت ایستادگی کرده حقوق خود و ملت ایران را پس گرفتند. دیگر آن که از اول جوانی محمدعلی میرزا همان اشخاص که دور او گرفته بودند او را تحریض و ترغیب به قتل و غارت می‌کردند که خودشان فایده ببرند. به این جهت چندین نفر از قبیل خسروخان اردبیلی و هاشم‌خان قراجه‌داغی و جعفر آقا و غیره و غیره که در سرحدات ایران مشغول خدمت بودند آنها را تلف و معدوم کرد و اگر هم خلاقی از آنها سر می‌زد، به واسطه تعدیات محمدعلی میرزا نسبت به آنها بود که تحمل نمی‌کردند و زیر بار ظلم نمی‌رفتند، و الا یاغی دولت نبودند.

از قراری که مشهور است اکثرشها با چند نفری از مخصوصان خود سوار می‌شده، می‌رفتند به خارج شهر تبریز برای شکار رعیت بیچاره. چه در ایران مرسوم و معمولست که دهاتی‌ها و رعایای نزدیک هر شهری جنس فروش خود را از قبیل شیر و ماست و تخم مرغ و عیزم و ذغال و یا متاعی دیگر حمل نموده و می‌آورند به شهر، فروخته و وجه آنرا یا بعینه و یا بعد از تبدیل به جنس دیگر، می‌برند و با اهل و عیال خود گذران می‌نمایند. این پادشاه زاده با چند نفر از خواص خود، نصف شب از دارالحکومه حرکت می‌کرده و در بین راه یکی دو تا یا زیادتر از رعیت بیچاره را که از آن شهر مراجعت می‌کردند گرفته، اگر جنسی و پولی همراه داشت آنرا می‌گرفتند و الا الاغ او را گرفته می‌فرستادند به دهات خود، یا جاهای دور دست که در آن جاها بفروش می‌رسید. بعض اوقات که خواص اومی خواستند او را خرسند نمایند تقسیم او را از غنیمت بیشتر می‌دادند. گاه گاهی هم به او می‌گفتند: که فایده این کار از شکار بهتر است، چه شکار اگر بخت مدد کند یا یک آهو یا یک بز کوهیست که قیمت هر یک از یک تومان کمتر است، لکن این شکار در هر شبی بیش از یک تومان سهم حضرت اقدس ولایت عهد است. مجعلا به واسطه

مجالست با این گونه اشخاص رذل و پست فطرت که مؤثر است این شاهزاده بزرگ به قتل و نهب اموال و رشوه و غیره که از اخلاق مذمومه است عادت داده، بعضی از اشخاص هم در ضمن پیدا شدند و اطراف او را گرفته و گفتند که اگر شما عمل جادو را بکنید و لیعهد می‌شوید، شاه می‌شوید. این مذاکرات اتفاقاً با خیالات او گاهی مصادف می‌افتاد؛ مثلاً دعا نویس چند کلمه برایش می‌نوشت که اگر این نوشته را با خود داشته باشید بردشمن مظفر و غالب می‌شوید. چند ساعت بعد از آن تلگراف اعدام یک بیچاره به او می‌رسید. و یا آن که اگر این عمل را بجای آوری به مقصود نایل می‌شوی، در شب آن روز در شکار، یک بار ذغال بهره اومی گردید. این بود که اعتقاد غریبی برای اعمال سحر و جادو بهم رسانیده بود.

بعضی اعمال که عادات زنان حالیه ایرانست از او و از عیالش ملکه جهان، صادر می‌گردید. منجمله در نزدیکی رحلت مرحوم مظفرالدین شاه از خراسان شخصی را که خیلی اعتقاد به او داشت چا پاری به تبریز احضار کرد؛ که چرا مرض مظفرالدین شاه این قدرها طول کشیده و کاری بکن که مرا زودتر به طهران برسانی، اتفاقاً چند روز بعد او را به طهران احضار کردند. بعد از رحلت پدر و جلوس به اریکه سلطنت باز این اشخاص خاطر جمعی به اومی دادند که تو بر ملت غالب خواهی شد و مشروطه ایران فنا و نابود می‌شود. در واقعه ۸ تا ۱۶ ذی القعدة ۱۳۲۵ که پادشاه علناً با مجلس طرف شد، در یک عمارت بزرگ جمعی از علماء و ارباب عمام نشسته فتوای قتل و کلاء مجلس را می‌دادند. در میدان توپخانه و ارك دولتی سرباز و سوار و قزاق و چهار عراده توپ حاضر و مهیا و مستعد حمله به مجلس، لکن این پادشاه به هیچ یک از این اسباب اعتماد نداشت، تمام اعتماد و وثوق و نقطه توجهش به یک مکانی بود که چند نفر مسلمان و یهودی در آنجا مشغول جادو بودند. و در بین آنها یک نفر دعا نویس بود که نسبت به سایرین با هوش و از استعداد ملت با اطلاع بود. او خبر خوشی به شاه نمی‌داد و می‌گفت شاه قرآن دارد و صلاح او در صلح است... و نیز در وقتی که به تبریز و قزوین قشون می‌فرستاد، بعضی طلسمها و خاک مرده که معمول این اشخاص موهوم پرست است به سردارهای خود می‌داد که در فلان طرف قشون مشروطه خواه در زمین چال کنید و فلان خاک را در فلان زمین به طرف دشمن پاشید که شکست بخورند. و در باغ شاه از موم یا از چیز دیگر صورت آدم می‌ساختند و بعضی عزایم به آنها می‌خواندند و به هر کدام از آن صورتها اسمی می‌گذاشتند و می‌گفتند این ستار خان سردار ملی و این باقر خان سالار ملیست، این فلان و این فلانست. آن وقت با چاقو سر آنها را می‌بریدند و می‌گفتند الان در تبریز آنها را کشتند، چند ساعت بعد از آن خبر کشتن آنها را منتشر می‌کردند. و بر طبق این عمل بعضی تلگرافات و کاغذهای جعلی نیز نشر می‌دادند. این بود که هر روز خبر کشته شدن سرداران ملی در طهران منتشر می‌شد. حتی آن که صورتهای مومی آنها را شقه و به دروازه‌های مصنوعی آویزان می‌نمودند و می‌گفتند الان در تبریز سرداران را شقه و به دروازه‌ها آویخته خواهند نمود.

باری مأخذ این اخبار همان اعمال جادوانه بود که باعث وثوق و اعتماد نزد پادشاه بود. واقعاً نوکرهای مخصوص او که طرف وثوق و اطمینان او واقع می‌شدند و فایده از او می‌بردند این قسم اشخاص بودند که او را وادار به این کارهای زشت می‌کردند.

در سال ۱۳۱۱ به ریاست قشون آذربایجان با لقب سردار کلی برقرار گردید. در سنه ۱۳۱۳ به ولیعهدی دولت علیه ایران و فرما نفرمایی آذربایجان منتخب و برقرار گردید. نایل شدن به این منصب به واسطه طرفداری امین‌السلطان و حکیم‌الملک از او بود، که در آن زمان بر ضد عین‌الدوله بودند و مشارالیه می‌خواست شعاع‌السلطنه را که مادرش از شاهزادگان سلسله قاجاریه بوده ولیعهد نماید.

در ایام ولیعهدی در تبریز اداره را پورتچی و خفیه‌نویس تشکیل داده و سالی مبلغی مخارج آن اداره می‌کرد و همه جا را پورتچی می‌گذاشت که مردم با دوست و آشنای خود نمی‌توانستند صحبت از وضع رفتار و ظلم او و کسانش نمایند، حتی کسی نزد عیال و اولاد خود هم جرئت مذاکره اعمال ولیعهد را نداشت. با این که در ولایت عهد او به مردم سخت‌گذشت باز مردم امید داشتند که آتیۀ ایران خوب خواهد شد و حسن‌ظن مردم او را به شجاعت و انتظام ملکی و حسن اداره و قبض ید ظاهر می‌ساخت، او هم در جلب قلوب رعیت پایتخت و علماء طهران سعی بود. در آخرین مناقشه ملت با دولت و مخالفت عین‌الدوله با علماء تلگرافاً توصیه به پدر تاجدار خود در اصلاح ذات‌البین و قبول خواهش‌های ملت استدعا نمود. پس از صدور فرمان مشروطیت که اهالی آذربایجان بسمت ولیعهدی امضای او را خواسته، اندکی تعلل دیده ناچار به گونسلخانه انگلیس پناهندند. پادشاه مرحوم هم تأکید در اقبال آن فرموده امضاء نمود.

همین که شاه مرحوم را مرض شدید شده به طهران احضار گردید و در امضای قانون اساسی اول هم پس از هیاهوی بسیار بر اثر صحنه پدر امضاء نمود. بعد از رحلت پدر و قیام بر تخت سلطنت، آنچه توانست بر علیه مشروطیت اقدام نمود. از بدو جلوس در برهم زدن این اساس از درباریان همه‌گونه اقدام دیده شد، بدبختانه نتیجه به عکس بخشید.

اولین بروز مخالفت، طلب نمودن امین‌السلطان بود که در عشر اول ربیع‌الاول ۱۳۲۵ به قوت سلطنت، ورود او را به ایران و دخالت وی را در کارهای دولت به ملت قبول نداشتند و عاقبت به مراد نرسیده، در ماه رجب ۱۳۲۵ به تیر دویم فدائی ایران عباس‌آقای تبریزی به قتل رسید. در اواخر ماه جمادی‌الثانیة ۱۳۲۵ شاهزاده سالارالدوله برادر کهنتر او در لرستان علناً سر به یاگیری گذاشته، جمعی بیگناه را کشت و بسیاری را بی‌خانمان ساخت و خیلی اموال بیچارگان را بغارت برد، عاقبت دستگیر کرده به طهرانش آوردند.

تا وقتی که امین‌السلطان کشته نشده بود، ملت تمام مفاصدا را اعم از حرکات پسر رحیم‌خان و قتل و غارت اقبال‌السلطنه درماکو و خوی، و ظلم و ستمهای رشیدالملک و وقعه حضرت عبدالعظیم و ناامنی طرق و اغتشاش بلاد و تجاوزات سرحدی ایران و عثمانی و غیره را تمام نسبت به او

می‌دادند. همین‌که مشارالیه بقتل رسید، باز همان‌آش را در کاسه دیدند. دانستند که این همه آوازه‌ها از شه‌بود. از این‌رو عامه را روی‌خاطر از شاه‌برگشت؛ خصوصاً در واقعه ۸ تا ۱۶ ذی‌القعدة ۱۳۲۵ که پادشاه علناً با مجلس طرف شد و چهار نوبت تخلف نمود و خیلی سخنان نشنیده شنید. در ۲۹ شعبان ۱۳۲۵ متمم قانون اساسی پس از هیاهوی بسیار امضاء شد و در عشر اول شوال ۱۳۲۵ پادشاه شخصاً در پارلمان آمده، در حضور و کلاء تجدید قسم نمود. قولاً با مجلس و مشروطیت هماره اظهار همراهی داشته ولی عملاً قدمی همراهی نکرد. کار بجایی کشید که اطمینان آحاد ملت يك دفعه از او مسلوب شد.

محمدعلی‌میرزا نیز مانند اجداد خود از ایام ولیعهدی مرعوب روسها شد. جمیع عقلاء مخالفت‌های او را با مجلس و مشروطیت به دستور العمل روس می‌پنداشتند. از یکی از محارم او شنیدم که در زمان ولایتعهد او روسها به او قول دادند که در وقت احتیاج به سی‌هزار قشون و چهارده‌هزار تومانی به او امداد کنند، این بود که چند دفعه در مقام اطمینان به دوستانش می‌گفت: «هر وقت اشاره بکنم سی‌هزار قشون با پول برایم حاضر خواهد شد.» و بهمین وثوق و اعتماد بود که به سفارتخانه روس پناهنده شد و هر ساعت انتظار قشون می‌کشید و شاید اگر مجاهدین دوسه‌روز مسامحه و ماطله کرده بودند و ورودشان را به شهر طهران به تأخیر می‌انداختند هر آینه قشون اجنبی وارد طهران شده بود. به هر جهت محمدعلی‌میرزا وثوقی به روسها داشت، چه به او قول همراهی داده بودند.

در ۲۵ محرم ۱۳۲۶ یکی از مجذوبین عوالم آدمیت به قصد هلاک او برخاست و بمب به کالسکه او انداخت، ولی محمدعلی‌میرزا مصون ماند و مرتکب معلوم نگردید. برخی را عقیده اینست که این مسئله هم به اغراض پلتیکی ساختگی بود که شاید بتواند اعضاء مجلس شورایی را متهم سازند.

در اواخر ماه ربیع‌الثانی ۱۳۲۶ ملت که آثار مخالفت را از پادشاه دیدند و منویات او را دانستند، در مقام تبعید مفسدین اطراف او برآمده، در حالتی که قول داد شش نفر را از اطراف تخت سلطنت دور کند، که مسئله منعکس گردیده او خواست از مجلس که هشت نفر از ناطقین بزرگ و وکلاء را تبعید نمایند.

روز پنجشنبه ۴ جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ در مقام مخالفت برآمده از شهر طهران و ارک دولتی به باغ‌شاه که خارج دروازه طهران بود نقل و انتقال داده، روز سه‌شنبه ۹ جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ علاوه‌الدوله و جلال‌الدوله و سردار منصور (۱) را که هواخواه مشروطیت بودند مغلولاً تبعید نمود.

(۱) سردار منصور در این واقعه نسبت به سایرین صدماتش بیشتر بود، چه قرابتی با محمدعلی‌میرزا نداشت و در امر مشروطیت به راستی و جدی اقدام می‌نمود. حالات تاریخیه او موجب افتخار اخلاف است و انشاءالله خواهد آمد.

روز دوشنبه ۱۵ جمادی الاولی میرزا سلیمان خان مدیر انجمن برادران دروازه قزوین را گرفتار و محبوس نمود. (۱)

روز سه شنبه ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶ مجلس را به توپ بسته و سیدین سندن، آقای بهبهانی و آقای طباطبائی را با عده دیگری از علماء و سادات گرفتار نموده در باغ شاه حبس نمود. روز چهارشنبه ۲۴ جمادی الاولی ملك المتكلمين را که از ناطقین بزرگ بود با میرزا جهانگیر خان مدیر روزنامه «صوراسرافیل» بقتل رسانید. این پادشاه جاهل تامه جمادی الثانیه ۱۳۲۷ باملت خود در جنگ و نزاع بود؛ از قتل نفوس و نهب اموال چیزی فروگذار نکرد چنانچه در تاریخ بیداری خواهد آمد.

روز جمعه ۲۷ جمادی الثانیه ۱۳۲۷ پس از آن که محمد علی شاه، از باغ شاه نقل مکان کرده بود به سلطنت آباد و چند روز در آنجا سنگر بندی کرده و باملت در جنگ و نزاع بود، چشم از ملت و مملکت پوشیده به سفارتخانه روس پناهیده و از سلطنت مستعفی شده. روز پنجشنبه ۲۳ شعبان ۱۳۲۷ با عده ای از دوستان و بستگانش به طرف روسیه حرکت کرد. این پادشاه در بدو امر، در تمام کره ارض زایدالوصف نیک نام بود، ولی اعمالش بحدی اورا مفتضح و رسوا نمود که دوستانش هم به بدبختی او تصدیق داشتند. وضع اخلاقی محمد علی میرزا از اعمالش بخوبی آشکار و هویدا است و «تاریخ بیداری» حاوی آنست، لکن بطور اجمال بعض اخلاق اورا ذکر می کنیم :

محمد علی میرزا خست و لثامت و سفاهت و قساوت قلب و بیرحمی را به منتها درجه رسانیده بود. خیلی راحت طلب بود و تن پرور. به هیچ وجه ملاحظه و رعایت زیر دست را نداشت. تمام خدام و رعیت را فدای خود می خواست. چنان تصور می کرد، گویا خداوند این مخلوق را برای راحت وجود او خلق کرده است. به هر کس احتیاج پیدا می کرد با او به کمال ملایمت و مهربانی رفتار می نمود. بعد از رفع احتیاجش مثل این بود که اورا هیچ نمی شناسد. همیشه با اشخاص نانجیب و پست و قطاع الطریق که اسباب صدمه و خانه خرابی مردم بودند و ثوق پیدا می کرد و تمام مشورت خود را در کارها با آن اشخاص می نمود. درد دنیا عشق و محبت به احدی نورزید، جز پول به هیچ چیز دیگر علاقه نداشت. دیده شد که از قبیل جواهر و شال و قالیچه های قیمتی و اسباب آنتیک می بخشید، اما يك قران پول نقد به احدی نمی داد. مستبد برآی بود، اگر هم در کاری با کسی مشاورت می نمود عمل برآی خود را مقدم می داشت. هر کس با میل و اراده او رفتاری کرد او را محرم اسرار خود قرار می داد، اگر چه بر ضررش هم بود. و هر کس صلاح و خیر او را می گفت اگر منافعی با اراده اش بود از او متنفر و منزجر می شد.

اعتقاد به اشخاص رمال و فالگیر و جادوگر داشت. اظهار تدین می کرد اما مقید به دینش نبود. خود را مسلمان می دانست به مسجد و معبد توپ بست. معتقد به قرآن بود لکن قرآن را

سوزاند. نسبت به سادات اظهار اخلاص می کرد لکن سید را می کشت، چنانچه مرحوم سید جمال الدین اصفهانی را حکم قتل داد و بی احترامی به آقای بهبهانی و آقای طباطبایی کرد. نسبت به حضرت سیدالشهداء امام حسین ارواحنا فداه اظهار ارادت و عقیدت می کرد چنانچه در روز عاشورا قمه و قداره بسر می زد و خون سرش را به روی و صورتش می مالید و در شب عاشورا هزار و یک عدد شمع در اطاقش روشن می کرد و شمع چهل منبر را روشن می کرد، اما احترام ماه محرم را منظور نداشت و در ایام عاشورا بود که تلگراف حمله به تبریز را مخا بره کرد، و حکم داد که اهل تبریز را در حالتی که مشغول عزاداری بودند قتل و اسیر و غارت نمایند. در روز عاشورا آنقدر خون از سر خود جاری می کرد که بحالت غشوه می افتاد، اما در شب چندان مسکرات و الکلیات می آشامید که مست و لایشر می شد. به اطفال امر می داشت، چنان که به زنان خوشگل مایل بود. زمانی که خبر به او دادند، در تبریز رعیت از گرسنگی تلف می شوند و به واسطه محصوریت علف می خوردند و در اصفهان اقبال الدوله به مسجد توپ بسته است، به شکرانه این خبر آن روز را بایکی از فامیل خود که جوانی چهارده ساله بود مشغول عیش و عشرت گردید. خود را ناموس پرست و انمود می کرد، در حالتی که با محارم خود همان رفتار را می نمود که با اجنبی روا می داشت. با علماء موافق خود همان عقیده را اظهار می داشت که با علماء مخالف خود داشت. کراً از او شنیده بودند که در غیاب حاجی شیخ فضل الله گفته بود: «این شخص به هیچ چیز پایدار نیست و جز پول به هیچ کس و هیچ چیز معتقد نیست.»

مجملاً محمدعلی میرزا دو چیز برای ایرانیان باقی گذارد که می توان او را به این دو چیز مدح گفت و از آن دو یکی وجود اعلی حضرت حالیه ایران سلطان احمد شاه خلدالله ملکه است و دیگری حضرت والا ولیعهد دامت ولایتها الکبری که این دو وجود مقدس از دختر کامران میرزا به یادگار ماندند. پسری دیگر به یادگار گذارد که از حیث سن بزرگتر است و او چون مادرش شاهزاده نیست از سلطنت محروم ماند.



این بود مجملی از حالات محمدعلی میرزا و چون در تاریخ بیداری حالاتش مشروحاً ذکر شده است لذا ما برمی گردیم به رشته تاریخ خود و مذاکرات انجمن مخفی که از آنجا به این جمله معترضه پرداختیم.

جناب ذوالریاستین گفت: دیشب ادیب بهبهانی مرا ملاقات نموده و مذکور داشت این خیالات و اقداماتی که شما در نظر گرفته اید عمماً قریب باعث در بدری جمعی خواهد شد. بالفرض ناظم الاسلام

بقیه  
جلسه هشتم

به واسطه بستگی به آقای طباطبائی محفوظ بماند و کسی متعرض او نشود، لکن ماها بایک مشت عیال چه بکنیم؟ اگر فردا ما را سر به نیست کردند کیست که از حال ما خبر بگیرد و کیست که به فریاد ما و اهل و عیال ما برسد؟ کیست که ضامن حفظ جان و مال ما بشود؟



با این مردم منافق و این نادانی عامه مشکست که ما به مقصود برسیم، جز آن که جمعی را تلف و برخی را در بدر و آواره کنید. میرزا ملکم خان خواست که شروع به این کار کند او را بجایی انداختند که دیگر روی وطنش را ندید. امین الدوله با آن کمال و زیرکی و آن قدرت، دیدید که در گوشه دهی غصه مرگ شد، مگر مدیر روزنامه پرورش میرزا علی محمدخان را در خاطر ندارید که چگونه در غربت جان داد؟ مرحوم سیدجمال الدین اسدآبادی را به همین قصد از زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم، با آن حال فطیع و بی احترامی اخراج و تبعید و بالاخره مسمومش نمودند. میرزا آقاخان کرمانی، شیخ احمد روحی و میرزا حسنخان خیرالملک را در خاطر دارید که در تبریز سراز تن جدا کردند؟ میرزا محمدعلی خان نوه مؤتمن لشکر را برای همین گناه از بام خانه اش به زیر انداخته او را شهید کردند. میرزا رضای کرمانی را که دیدید چگونه به دار آویخته و هلاکش نمودند. حاج میرزا احمد کرمانی را دیدید که در انبار شاهی جان داد. حاج سیاح را که بخوبی یاد دارید چند ماه در زیر زنجیر و کند محبوس داشتند؟ مرحوم مستشارالدوله را که شنیدید چگونه حبس و اموالش را غارت کردند. آقا میرزا سید حسن برادر مؤیدالاسلام، مدیر روزنامه جبلالمتین را که همین ایام دو سال حبس کردند، برای این که برادرش بیدار کننده ایرانیان و خدمت کننده به اسلام است. آقا شیخ یحیی کاشانی را دیدید که چگونه او را به محبس اردبیل انداختند. میرزا علی آقا مدیر روزنامه مظفری را در بوشهر به گناه روزنامه نویسی چه بلاها بسرش در آوردند و چه صدمه ها بروی زدند که هنوز گرفتار و اسیر آن صدمات است. مدیر روزنامه کمال را مگر در تبریز به چوب بستند؟ مگر این انبار شاهی و این چاههای ارك نیست که هزاران محبوس و مظلوم در آنها جان دادند؟

پس حالا که چنین است بیائید از این کار پر خوف و خطر درگذرید و مردم را بی جهت در خطر و صدمه نیندازید و باعث اتلاف نفوس نشوید، چه این مقصود با قوت استبداد کنونی کار کوچک و سرسری نیست و امید نیست که طالع ایرانیان به این زودی رو به اقبال کند که باموانع موجوده کثیره همچو امری بزرگ صورت پذیرد.

باری من به ایشان قول دادم که امروز جواب ایشان را بگویم، حالا با این تفصیل و این مخاطراتی که در پیش است چه می فرمائید؟ باید حرف ایشان را شنید و از این مقصود صرف نظر کنیم و مانند سابق راحت طلب شده و هر چه دیدیم دم نزنیم، یا آن که در این مقصود ایستادگی کرده و به فکر دولت و ملت و وطن باشیم؟ در این مقام اختلاف کلمه زیاد شد بالاخره اکثر از هواخواهان حریت مذکور داشتند: که ما در چند مجلس قسم یاد کرده ایم که از این مقصود منصرف نشویم، از بذل مال و جان مضایقه نکنیم، حالا که اندکی کار پیشرفته است و جناب آقا سید عبدالله بهبهانی شروع به اجرای مقصود ما کرده است چگونه دست برداریم؟ نهایت بی شرفی است که به این زودی ماسرد شویم، باید کوشید و جان داد. البته در این کار

حبس و نفی و نقص اموال و انفس محذور است، لیکن صدای مظلومین و مقتولین را بشنوید که می‌گویند: «ای ایرانیان خون ما را بهدر ندهید، یا به مقصود رسیده نوع خود را آزاد کنید و یا خودتان را به ما برسانید.» حضرت سیدالشهداء (ع) می‌فرماید: «یا شیعة ابي سفیان ان لم یکن لکم دیناً ولا تخافون المعاد فکونوا احرار الدنیا کم.»

اگرما برای اسلام هم کار نکنیم پس برای حفظ دنیای خود بکوشیم، این چه دنیایی است که ما داریم، خدا می‌داند اگر تاکنون بنده رؤسا و شاهزادگان بودیم، بعد از این بنده روس و انگلیس خواهیم بود. عمّا قریب این دو دولت ما را ذلیل و منکوب بلکه معدوم خواهند کرد. ما اگر لذت آزادی را چشیده بودیم اندک تسامح را در این مقصود مقدس روانمی‌داشتیم. فیلسوف گفت: از آزادی حرفی نزنید ملت جاهل باید عبد باشد، بر فرض مملکت ما قانونی و یا مشروطه و یا بالاتر جمهوری گردید، آیا باز همین مستبدین و همین ظلمه نمی‌باشند؟ آن وقت به لباس قانون طلبی درمی‌آیند و پدرما را می‌سوزانند. همین عین الدوله به قوه پول، یازید و عمرو که امروز جان مردم را می‌گیرند فردا که مملکت قانونی شد، باز رئیس و سرکار خواهند بود. همین شخص که امروز در جلو عین الدوله نشسته است و به قوت قلم خون مردم را می‌خورد، فردا به همین قلم رئیس یک کابینه و یا بالفرض لقب را تغییر و شغل را هم تغییر خواهد داد. و کذا فلان الدوله امروز در جلو وزیر دفتر می‌نشیند، فردا وزیر مالیه شده و یا در روی صندلی بر ابر وزیر مالیه می‌نشیند. منتها امروز فلان عزب دفتر سالی بیست تومان یا دویست تومان بعنوان دزدی می‌برد، فردا که مملکت قانونی شد ماهی چهارصد تومان بعنوان ریاست اطاق حساب خواهد برد. امروز وزیر امور خارجه سالی بده هزار تومان قناعت دارد، ولی فردا پسرش روی کار و سالی صد هزار تومان خواهد برد. لامحاله اسم قانونی هم بالای اطاق می‌گذارد. من شبهه را قوی می‌گیرم می‌گویم امروز ما صاحب مجلس و یا پارلمان بشویم جز آن که همین آقا زاده‌ها که امروز پدر مردم را درمی‌آورند، فردا وکیل پارلمان و در ادارات تصرف در کار می‌کنند؟ تا کسی بخواهد حرف بزند می‌گویند این پسر آقای... فلان است، این پسر وزیر... است. والله باز پول شیرینست، پول صاحب قوتی بزرگ است، پول دهان همه کس را مانند ترشی کند می‌کند. مگر مثل معروف را نشنیده‌اید که می‌گویند: دهان هر کس را ترشی کند می‌کند و دهن رؤساء را شیرینی. پول منصب می‌دهد، پول ریاست می‌آورد، پول گناهان را می‌بخشاند، پول، پول، پول، همه کار می‌کند. پس کاری بکنید ملت عالم شود، کاری بکنید ملت معنی شرافت را بداند، آن وقت اگر یک محاسبی را که ماهی ده تومان حق او است، اگر دیدند صاحب پارک و کالسکه شد فوراً می‌دانند این پارک و کالسکه را از چه ممر تحصیل کرده است، اگر به دزدی تحصیل کرده باشد او را مجازات می‌دهند. اگر ملت عالم شد بر پادشاهی که پول ملت را بی‌مصرف و مسرفانه خرج می‌کند ایراد وارد می‌آورد، مثلاً می‌گوید پول سرشماری که از دهات کرمان

و شیراز از هر پیرزنی در سال يك تومان به جبر گرفته شود سزاوار نیست يك دفعه ماهی صد تومان دربارهٔ فلان آقا و یا فلان خانم برقرار کنید، البته مانع می‌شود، البته نمی‌گذارد. آن وقت این پولها صرف مملکت خواهد شد نه صرف جنده بازی آفازاده. اگر ملت جاهل شد، در مملکت جمهوری هم باشد هر بلایی که صاحبان نفوذ بتوانند به سر مردم وارد می‌آورند. این را بگیر، اورا بکش، دیگری را حبس کن، احدی نمی‌تواند دم بزند. اما اگر مملکت قانونی و ملت عالم شد دیگر احدی نمی‌تواند اعمال غرض دربارهٔ کسی بکند. دیگر بدون جهت احدی را حبس نمی‌کنند چه جای کشتن، پس خوب است ملت را آگاه و بیدار و عالم کنیم.

نگارنده گفت: آقایان؛ این عمارتی که در او نشسته‌اید، اگر بخواهید عمارتی باشد که شمارا در زمستان و تابستان از سرما و گرما نگاه دارد، باید آن را خراب کنید و بعد از روی قوانین هندسه آن را بنا کنید. امروز می‌بینید این عمارت ایران مخروبه شده است، سلاطین قاجاریه چیزی از آن باقی نگذاشته‌اند و اگر شما آن را بکلی خراب نکنید و پس از آن خرابی، تعمیر و آباد ننمایید دیگران می‌آیند آن را برای خودشان تعمیر و آباد می‌کنند. تا انقلاب در مملکت نبینید اصلاح نتوانید کرد، طالب باشید انقلاب را که بیداری در انقلاب است، جوینده باشید انقلاب را که به اصلاح خواهید رسید، سعی کنید در انقلاب تا عدالت طلبان بیدار شوند. گویا حدیث و قول معصوم باشد که می‌فرماید: *نحب الا انقلاب و لو علينا*. اما این که می‌فرمایید پس از اصلاح باز اشخاص ظالم و مستبد روی کار می‌آیند این هم نقلی نیست، پس از آن که مردم آزاد شدند دیگر ظالم و مستبد را در کار نخواهند گذارد. منتها چند صباحی اشتباه کاری می‌کنند، ولی ملت بیدار همان مشتبه کننده را مجازات می‌دهند. امیدواریم که اولاد مستبدین را به سزای پدرهایشان برسانیم، خداوند به موسی می‌فرماید: ای موسی به بنی اسرائیل بگو ظلم نکنند که تلافی ظلم و انتقام ظلم را از اولاد آنها می‌گیریم، اگر چه هفت پست و یا چهل پست بر آنها بگذرد. در اخبار داریم که امام زمان (ع) انتقام خون جدش را از بنی امیه می‌گیرد و حال آن که در زمان ظهور امام (ع) بنی امیه هزار سال قبل موجود نیست؛ مراد اینست از اولاد آنها اعمال اجدادشان را بازخواست می‌کند. حالا ما امیدواریم که نگذاریم اولاد ظلمه و غاصبین در دنیا باشند، چه جای آن که خودشان، آن هم در کار و مصدر شغل باشند.

ذوالریاستین مذکور داشت که: ما اولاً، انجمنی تأسیس کردیم بطور خفیه و باید در این انجمن حق بگوئیم و حق ظاهر کنیم و مطابق آنچه می‌گوییم عمل نماییم و مفسد ظلم را اظهار کنیم و خدمت به ملت و وطن و عالم اسلامیت کنیم. بدیهیست خالی از زحمت و مشقت و خطر نخواهد بود و باید اول قبول تحمل مصایب و خطرات عظیمی که محتملست بلکه یقین است، با کمال شرف و مردانگی نمود و هیچ چیز را مانع و عایق ندانیم و مرگ را

اسهل چیزی در این مشروع مقدس دانست . ثانیاً، آن که این اقدامات ما خلاف شرع انور نیست زیرا که مقصود ما اجراء احکام قرآن و قانون اسلام است، همه مسلمانان با ما همراه خواهند بود .

پادشاه مسلمان و دین دار است، مانع این مقصود مقدس نخواهد بود، فاما دورهم نشستن و تأسیس انجمن مخفی و دعوت خلق و بیداری آنان که دستوری است از شرع اسلام به ما داده شده است، چه اول کسی که انجمن را تأسیس نمود در اسلام و مردم را امر به دعوت و احقاق حق فرمود؛ مقنن قوانین عدالت و مؤسس آزادی و حریت دویمین فرزند پیغمبر و سومین امام ماحسین بن علی (ع) بود . آن حضرت اول کسی بود که برای پیشرفت مقصود در انجام تکلیف الهی انجمن مخفی را تأسیس نمود، اول کسی بود که داعی به اطراف فرستاد، و اول کسی بود که قبول ظلم و ذلت ننمود . اگر آن حضرت تأسیس انجمن مخفی نفرموده بود اسلام بالمره از بین رفته بود و امروز اسلام اسمی و از شریعت و طریقت رسمی نبود . ادیب بهبهانی گفت : این مطلب را از کجا می گوئید اگر بر طبق آنچه گفتید سند اظهار داشتید دیگر مرا هیچ چیز مانع نخواهد بود ، چمن از کشتن و حبس چندان نمی ترسم ولیکن از این که مرا نسبت به کفر و خارج از مذهب بدهند خیلی می ترسم . زیرا که کشته شدنی که اولاد و اخلاف انسانی مفتخر باشند ، بهتر و خوشتر مرد نیست اما برخلاف ، اولاد و اخلاف شخص، خجل و شرمسار باشند خیلی بد است .

جناب ذوالریاستین تشریف برد در کتابخانه خود کتاب «احتجاج» شیخ طبرسی رحمه الله را آورده باز کرد صفحه (۱۵۴) را این قسم نشان داد. ترجمه این حدیث در کتاب «جلاء العیون» هم مسطور است .

( فلما مات الحسن بن علی (ع) از داد البلاء والفتنة فلم یبق لله ولی الاخائف علی نفسه او مقتول او طرید او شرید فلما کان قبل موت معاویة بسنتین حجج الحسین (ع) بن علی (ع) و عبدالله بن جعفر و عبدالله بن عباس معه و قد جمع الحسین بن علی (ع) بنی هاشم رجالهم و نسائهم و موالیهم و شیعتهم من حجج منهم و من لم یحج و من الانصار ممن یعرفونه و اهل بیته ثم لم یدع احداً من اصحاب رسول الله و من ابنائهم و التا بعین و من الانصار المعروفین بالصلاح و النسك الا جمعهم فاجتمع الیهم بمنی اکثر من الف رجل و الحسین (ع) فی سراقه عامتهم التابعون و ابناء الصحابة فقام الحسین (ع) فیهم خطیباً فحمد الله و اثنی علیه ثم قال اما بعد فان هذه الطاغیة قد صنع نبا و بشیعنا ما قد علمتم و رایتم و شهدتم و بلغکم انی ارید ان اسئلكم عن اشیاء فان صدقت فصدقونی و ان کذبت فکذبونی اسمعوا مقالتی و اکتبوا قولی ثم ارجعوا الی امصارکم و قبائلکم من امنتم و وثقتم به فادعوهم الی ما تعلمون فانی اخاف ان یندرس هذا الحق و ینسب الیه و انزل الله من نوره و لو کره الکافرون فما ترک الحسین (ع) شیئاً انزل الله فیهم

من القرآن الا قاله و فسرہ و لاشیئاً قاله الرسول فی ایہ و امہ و اهل بیتہ الارواہ فکل ذلك يقول الصحابة اللهم نعم قد سمعناه و شهدناه و يقول التابعون اللهم قد حدثناہ من صدقہ و فاتمٰنه حتی لم یترک شیئاً الا قال ثم قال انشدکم الله الارجعتم و حدثتم بہ من تتقون بہ ثم نزل و تصرف الناس علی ذلك .

خلاصه ترجمه خبر این است که بعد از رحلت امام حسن (ع) بلا و فتنه بر شیعیان و دوستان آل محمد (ص) از هر جهت فراهم شد بعضی را قتل و برخی را از دیار خود می راندند چه بسیار اشخاص را که به تهمت دوستی علی بن ابیطالب بقتل رسانیدند؛ حق را به صورت باطل، و باطل را به صورت حق، دروغ را راست و راست را دروغ می نمودند، کاریجائی رسید که اگر شیعیان می خواستند همدیگر را ملاقات کنند از زن و خادم ایمن نبودند تا این که دو سال قبل از مردن معاویه حضرت سیدالشهداء حسین بن علی (ع) اراده حج فرمود و به عموم دوستان و تابعین و صدیقین اعلام فرمود که در آن سفر حاضر باشند. خواه حج کرده باشند، خواه نکرده باشند. این بود که حسب الامر تمام تابعین و دوستان و بنی هاشم بعد از فراغت از اعمال حج در زمین منی جمع شدند، خیمه و بارگاه برپا کردند و جمعیت آنها در آن روز از هزار متجاوز بود .

بعضی هم این قسم نقل می کنند که حضرت امام حسین (ع) دیده بان و جاسوس معین فرمود و قدغن کرد خارجی و منافق و ناشناس را به آن انجمن قدس راه ندهند و آن انجمن به طریق خفیه منعقد گردید . آن وقت حضرت برخاست و شروع فرمود به حمد خدا و ثناء رسول . پس فرمود شما همگی آگاهید که معاویه بادوستان ما که هواخواه عدل و دادند چه کرده و چه می کند و هم دیدید و شنیدید و به شما رسیده است آنچه که به دوستان ما وارد می آید و من اراده دارم از شما بعضی سؤالات کنم؛ اگر راست گفتم تصدیق کنید و اگر دروغ گفتم مرا تکذیب نمائید . آنچه می گویم بشنوید و هر چه شنیدید پنهان کنید . (۱)

باری می فرماید: برگردید به شهرهای خود، اقوام و طوایف خود، هر کس را که امین و ثقه دانستید بخوانید او را به سوی آن کس که حقانیت او را می دانید . زیرا که من می ترسم که این دین حق، مندرس شود و از میان برود، لکن خدا دین خود را تمام می کند اگرچه کفار کراهت داشته باشند .

خلاصه حضرت چیزی را فروگذار نکرد مگر آن که آن را بیان کرد و تفسیر فرمود و در هر کلمه از سؤالات آن حضرت حاضرین عرض می کردند: خدایا شاهد باش که ما شنیدیم آنچه را که حسین بن علی فرمود و از جد بزرگوارش نقل کرد و تابعین می گفتند: خدایا شاهد باش که ما شنیدیم از اشخاص راستگو آنچه را که حسین بن علی (ع) گفت آن را .

(۱) در این مقام معلوم می شود که آن حضرت خیلی از امور را به آنها فرمود لکن به طریق

سر و محرمانه که آنان را امر فرموده است به کتمان آن .

بعد از گرفتن این عهد باز آنها را قسم داد که هر يك به ولایت و شهر خویش مراجعت کنید و آنچه را که گفتم عمل نمائید، پس از آن از کرسی فرود آمد و مردم متفرق شده و بنای دعوت را به اتحاد و اتفاق و اعلاء دین مبین اسلام گذاردند. و مردم را بسوی آن حضرت دعوت کرده و از آنها بیعت گرفتند.

حالا ازمعنی این خبر دانسته می شود که حضرت باقر (ع) می فرماید: که سیصد هزار نفر با جدم بیعت کردند اما یاریش نکردند مگر سیصد نفر.

نگارنده گفت: از این خبر چند چیز دیگر بعلاوه آنچه ذکر شد مستفاد می شود، یکی آن که؛ اول کسی که در اسلام انجمن مخفی تأسیس نمود حسین بن علی بود، دیگر آن که اول کسی که دعاة به اطراف فرستاد و به طریق خفیه مردم را دعوت نمودند آن حضرت بود، دیگر آن که نطق را در حال قیام ادا فرمود چه در خبر بود (قام الحسین) یعنی ایستاد حسین.

ذوالریاستین گفت: بلکه مستفاد می شود که حضرت روی کرسی و یا صندلی ایستاد زیرا که در آخر خبر است ( فنزل و تفرق الناس ).

نگارنده گفت: از این که حضرت فرمود اگر دروغ گفتم تکذیبم کنید و اگر راست گفتم تصدیقم نمائید مستفاد می گردد که آن حضرت مایل به اکثریت آراء و حامی حریت افکار بود، نه استبداد. حالا دیگر تکلیف خود را بهتر می دانید که در این مشروع مقدس یعنی خدمت به ملت و وطن بلکه اسلام اقدام بفرمائید یا نفرمائید.

آقاسید برهان گفت: خوب است قرآنی حاضر کنید که با حضور این آقایان جدیدالورود تجدید عهد خود را بنمائیم. قرآن حاضر شد و همگی قسم یاد نمودند که تا زنده باشند در بیداری مردم و اهالی وطن کوتاهی نفرمایند.

جناب ذوالریاستین فرمودند: من يك نظامنامه برای این انجمن نوشته و حاضر دارم اگر اذن می دهید بخوانم. اجزاء انجمن اجازه داده شروع به قرائت نظامنامه شد. ( چون این نظامنامه اول نظامنامه ایست که در ایران برای طالبین حریت نوشته شده است لذا ما در این تاریخ بعض فصول و مواد آن را درج می کنیم و هذاصورتة ).

بسم الله الرحمن الرحيم

این نظامنامه محتویست بر چند ماده:

ماده اول - انعقاد این انجمن فقط برای بیداری برادران وطنی و ابناء وطن و آگاهی آنها به حقوق خود و رفع ظلم و چاره جوئی برای اصلاح مفاسد مملکتی است.

ماده دوم - در این انجمن از پیروان چهارمذهب پذیرفته می شود. اول اشخاص، که در تحت کلمه جامعه لاله الا الله محمد رسول الله می باشند. دوم طایفه

زردشتیان ، سوم یهود ، چهارم نصاری ، به شرط آن که ایرانی‌الاصل و ایرانی نژاد باشند .

ماده سوم - هر کس وارد این انجمن می‌شود اول باید شهادت به ذات باری تعالی و رسالت پیغمبر خود بدهد و به کتب آسمانی به هر کدام که معتقد است قسم یاد کند که تادم مرگ از این انجمن غرضی جز نوع پرستی نداشته باشد و هم خود را مصروف به خدمت نوع و وطن نماید .

ماده چهارم - چون اشخاصی که در این انجمن پذیرفته می‌شوند از این چهار مذهب همه به ظهور حضرت مهدی عجل‌الله فرجه در آخر الزمان قائلند، از این جهت این انجمن در تحت اسم مبارک آن حضرت است و لذا اسم ریاست در این انجمن بر کسی گذارده نمی‌شود و تمام افراد در حکم شخص واحد است .

ماده پنجم - در هر جا که این انجمن منعقد شود در آخر مجلس قبل از تفرق اشخاص باید يك نفر روضه بخواند یعنی مصائبی را که پیشوایان مذهب ما برای بسط و نشر عدالت متحمل شده‌اند تذکر دهد و مجلس به نام مجلس روضه ختم شود .  
ماده ششم - اهل انجمن باید رعایت حال یکدیگر را در هر حال داشته باشند لکن تکالیف شاقه بر یکدیگر نکنند .

ماده هفتم - تکالیف رکیکه و مجادله و سخت‌گویی و مزاح و بدخلتی و کذب و بهتان بکلی ممنوعست .

ماده هشتم - مذاکرات انجمن باید راجع به تربیت و بیداری نوع و خیر خلائق و اظهار ظلم ظالمین و چاره‌جویی و استخلاص برای مظلومین باشد .

ماده نهم - توقیر علمای هر طایفه فریضه ذمه انجمن است پس بر هر يك از طبقات لازم است که علماء را محترم بدانند و آنها را بر خطرات اهالی وطن آگاه نمایند و محذورات دنیوی را به آنها بنمایند و آنان را عندالله و عندالمخلوق مسئول قرار دهند .

نتیجه این ماده اینست که نه تنها فقهای اسلام در مقام حفظ وطن و مملکت خود ساعی خواهند بود، بلکه علماء مطلقاً چه عالم به علم فقه و چه غیر آن، چه علمای اسلام، چه علمای غیر اسلام که موطن خود را خاک ایران می‌دانند، در این عقیده و مقصود با علمای اسلام هم‌دست و متفق خواهند شد .

ماده دهم تا پانزدهم متعلق به رموزات و اسرار انجمن است که بر حسب قسم از اظهار آن ممنوع این چند سطر را که نوشتم برای اینست که خواننده تاریخ بداند چه اندازه اهالی ایران در فشار ظلم بودند که از اجتماع و دورهم نشستن هم ممنوع بودند .  
پس از قرائت عهدنامه قرار بر این شد که دو هفته انجمن تعطیل باشد و هر يك از اجزاء

بعض مقالات و لوایح به ادارات جراید بنویسند، یعنی مقالات را در این دو هفته حاضر کرده در مجلس قرائت کنند؛ پس از امضای انجمن به ادارات جراید ارسال دارند که در آنها درج شود و گوشزد مردم گردد و به بعض الفاظ، اذهان مسبوق گردد.

\*\*\*

روز دو شنبه ۱۲ صفر ۱۳۲۳ - انجمن در خانه نگارنده تشکیل یافت، راپورتهای چندروزه تعطیل، قرائت شد که از آن جمله بود، محمد علی میرزا ولیعهد وارد طهران شده است و نیز بعض تلگرافات جعلی از طرف علمای نجف منتشر شده است که تعریف و توصیف از عین الدوله بوده و مردم را توصیه به اظهار تشکر از عین الدوله کرده اند و این که ماحرکات جناب آقاسید عبدالله را که برضد شاهزاده عین الدوله است صحیح نمی دانیم الی آخره.

جلسه  
نهم

صورت‌های متعدد از این تلگرافات برای هر یک از آقایان فرستاده اند. ادیب بهبهانی گفت: من یقین دارم که این تلگرافات جعلی است؛ زیرا که تلگرافخانه در دست خودشان است، آنچه بخواهند می نویسند لکن عوام را باید فهمانید و ملتفت نمود. فیلسوف گفت: معصوم به ما دستور العمل می دهد که هر گاه اخبار ما که به شما می رسد موافق با کتاب خدا است بگیرید و اگر مخالف با قرآن است آنها را واگذارید، بلکه در بعض اخبار است: فاضر بوهایی الجدار یعنی اخبار مخالف قرآن را بزیند به دیوار، حالا ما تلگرافات علما را اگر مخالف با مقصود ما است دور می اندازیم.

ذوالریاستین گفت: علماء اعلام نجف هرگز ترویج از ظالم نمی کنند و انگهی ما باید به تکلیف خود عمل نمایم. لوایحی که بنا بود نوشته شود اگر حاضر است قرائت کنید.

نگارنده گفت: آقایان این مختصر عرض مرا بشنوید آن وقت شروع در قرائت لوایح نمایید. من بنده دیروز تلگرافات را دیده بلکه آنها را یکی از آقا زاده‌ها به من داد و گفت: فردا بیائید در خانه آقای آقا سید احمد که در آنجا مجلس روضه است و آنها را برای مردم بخوانید، چون من دیدم که مضمون آنها با مقصود ما مخالف است لذا گفتم: این کار از عهدۀ من خارج است چه اولاً، من روضه خوان نیستم که در مجلس روضه بتوانم تلگرافات را بخوانم. ثانیاً، آن که در خانه جناب آقاسید احمد هواخواهان و دوستان آقای بهبهانی حاضرند و همگی با من بدخواهند شد، به هر طور بود معذرت خواستم، حالا لازمست که زودتر جلو گیری کنید و نگذارید ما بین آقایان نفاق و خلاقی پدید آید که اگر آقاسید عبدالله ذلیل و منکوب شود مقصود ما خیلی به تأخیر خواهد افتاد.

آقایان گفتند: مقدمات کار بخوبی تهیه شده است، احدی اعتنا به این تلگرافات نمی کند، عمماً قریب ناسخ آنها می رسد، هواخواهان حریت در کارند، بالفرض چند روزی امر به مردم مشتبه خواهد بود بعدها امر واضح و آشکار خواهد شد.



فیلسوف گفت: من لایحه‌ای نوشته‌ام، اگر امضاء کنید به یکی از جراید فارسی ارسال داریم. لایحه را از او گرفته چنین خواندند: (چند سطر از آن لایحه را در این تاریخ درج کنیم).

پس از چند سطر، استبداد ملت را جاهل، کور، ترسو، جبان، ضعیف، منکوب، ذلیل، خوار و بی‌غیرت می‌کند. بالعکس مشروطیت آنان را عالم، بینا، شجاع، باجریئت، باقوت، باغیرت، سربلند و بیدار می‌نماید. شجاعت و شهامت فوق‌العاده به آحاد ملت و افراد لشکری می‌بخشد؛ چه تاریخ به ما نشان می‌دهد که از بدو تشکیل سلطنت الی یومنا هذا دولت مستبد مغلوب دولت مشروطه و ملت ظالمانه ذلیل دست عادلانه بوده، ملتی که ذلیل و منکوب پنجه استبداد رجال دولت باشد بک وحشت و جبن طبیعی ابدی به قلوب آنها راسخ گردد و انزجار و تنفر قلبی از حوزه‌وهیئت دولت ابداً در خویش احساس کند، علم و صنعت، عدل و مساوات و تدین و انسانیت مستلزم مشروطیت است، جهل و خرابی و ظلم و بی‌کاری لازمه استبداد. از وقتی که نور عدل و مساوات و نور علم و مساوات دین مقدس اسلام، قلوب اقوام و اعراب و طوایف بادیه‌نشین را منور ساخت، از قوت (امرهم شوری بینهم) سلاح پوشیدند و از جام حیات بخشای (و شاورهم فی الارض) جرعه‌ای نوشیدند و از ندای (انما المؤمنون اخوة) بیدار شدند و از برکت (یدالله مع الجماعة) قوت و توانایی یافتند، جمیع افراد عرب از رئیس و مرئوس و شاه و گدا مابین خود فرقی ندیدند. همگی خود را حامی اسلام، کفیل اسلام، صاحب اسلام، پدر اسلام، پسر اسلام و مکلف بحفظ آن دیدند. تن خود را جوشن اسلام کردند، اولاد خویش را در مقام ثبات و بقای اسلام دادند.

آن وقت خزاین پرویز را تاراج توانستند و قیصره و سلاطین را از تخت و تاج مستعفی داشتند. پس قانون عقلایی دول همیشه مقتضی است که ملت را معنادار استبداد نکنند. در حقوق و حدود وطن او را شریک نمایند تا قسمی شود که دوستی وطن در دل ملت جای‌گیر شود و در نگهداری هر یک خود را مکلف دانند و باید شیرینی و حلاوت و مزه و شرافت عدل و مساوات و اساس مشروطیت را به آحاد ملت چشانند و آنان را از تلخی و مرارت و خباثت و نجاست استبداد رها کنند. بعضی گویند باید افراد ملت عالم شوند و علم مقدمه بیداری ملت است. من بنده عرض می‌کنم تا اساس مقدس مشروطیت فراهم نیاید، نور علم پرتو افکن ساحت ایران نخواهد شد و تعلیم اجباری که باعث تأسیس مدارس و مکاتب عمومیست وقتی خواهد بود که دولت ایران مشروطه‌گردد والا تا استبداد داریم جهل مصادف آنست، اگر علم فی‌الجمله را کافی دانید که به این اندازه اهالی ایران عالم خواهند

بود و علم اجمالی به حقوق خودشان که دارند ، مؤید عرض آن که ملت روسیه تا يك اندازه عالم به حقوق خویش بودند، لیکن به واسطه استبداد و نفاق داخله دیدید چگونه مغلوب دولت و ملت معتدله ژاپن گردیدند . الخ .

ادیب گفت: فرمایشات شما صحیح است، لکن امروز ما نمی‌توانیم این کلمه مشروطیت را بر زبان آریم؛ چه جای آن که در این صراط قدم گذاریم، چه این کلمه مقدسی است که اگر در السنه وافواه جاری گردید متعقب بر آن نفی و حبس و قتل است ( زبان سرخ سرسبز می‌دهد بر باد) برای این کلمه است در هر مملکتی که این لفظ وارد شد ، صدهزاران نفوس تلف شدند. ما باید دست اندازیم به دامن علم و اجرای قانون اسلام .

فیلسوف گفت: چرا ضعف قلب دارید؟ مگر ما قول ندادیم و عهد نکردیم که خود را فدای ملت نمائیم؟ مگر ما حاضر نشدیم؟ برای نجات وطن باید اقدام کرد ، اگر کشته شدیم در راه وطن شهید شدیم .

ذوالریاستین گفت: فرق است بین فدایی و ما. ما کی گفتیم فدایی ملت هستیم، ما گفتیم که متحد و متفق باشیم برای بیدار کردن مردم را به حقوق خودشان؛ از این که خود را فدایی قرار دهیم نکول داریم .

آقاسید برهان گفت : آقایان خداوند درباره ما فرموده است (کنتم خیرامة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر) . ما مکلف می‌باشیم به امر بمعروف و نهی از منکر . آیا تقاضای اجراء احکام قرآن از معروف نیست؟ آیا اجراء احکام و حدود اسلام بر عهده ما مسلمانان نمی‌باشد؟ امروز که پادشاه ما مسلمان و معتقد به قرآن است و مایست به اجراء احکام آن، چه سبب دارد که از پادشاه خود نخواهیم اجراء قوانین اسلام را؟

نگارنده گفت : آقایان مثل ما مثل جماعتیست که به عمارت آنها آتشی افتاده است، عوض آن که متفق شوند آتش را خاموش کنند و حریق را نجات دهند دور هم نشسته و مباحثه و مذاکره می‌کنند: (آیا حریق با حاء حطی است و یا با هاء هوز و آیا آتش بفتح شین است و یا بکسر آن) . آیا لفظ مشروطه را مصداق رسیده است یا نه ، آیا باید اجراء احکام قرآن را تقاضا کرد یا قانونیت دولت را؟ بخدا قرآن را از دست شما گرفتند، عمّا قریب عنوان مسیو نوز از میان خواهد رفت، دیگر مانند آقاسید عبدالله کسی را نداریم که طرف با دولت شود، این چه مذاکراتی است که می‌کنید . مشروطیت و مشروعیت دولت با اجراء قانون اسلام و با عدل و مساوات یا علم و تمدن هم‌راه نتیجه یکیست؛ نتیجه حریت است، آن را دست آورید. امروز زنها و اطفال و خواجیه‌سرایان قاچاریه شمارا عبد خود می‌دانند، می‌خرند، می‌فروشند، می‌کشند و می‌بخشند . اقلا به آنها بگویید خداوند ما را آزاد آفریده است، اگر به آنها نمی‌گویید اقلا خودمان بدانیم که ما حیوانی آزاد می‌باشیم . بکشید ، بکشید و جان بدهید امروز نتیجه ندهد ده سال دیگر نتیجه خواهد داد، ما ثمر را نبریم اولاد و اخلاف ما ثمر را خواهند برد.

یکی از اعضاء گفت : شما گفتید آقامیرزا سیدحسن کاشانی برادر مؤیدالاسلام را با آقا شیخ یحیی کاشانی و صحاف باشی و مجدالاسلام کرمانی و شجاع لشکر و معین حضور را دعوت کردید به این انجمن ، پس چرا حاضر نشدند ؟

نگارنده گفت : حاضر شدن به این مجلس شرط دعوت نبود ، دیگر آن که بنده زحمت کشیده همرا در دوسه مجلس دعوت کرده قبول هم کردند . يك روز مخصوص ، بعضی را برای ناهار دعوت کردم بحدی ترسیدند که برای ناهار هم حاضر نشدند جز معدودی ، تقصیر هم ندارند چه صدماتی که آقامیرزا سیدحسن و آقا شیخ یحیی در راه ملت متحمل شده اند فوق الطاقه آنان را مرعوب نموده ، ما باید آنها را بسمت عضویت انجمن بشناسیم ، خدمت خود را خواهند کرد چه حاضر بشوند و چه حاضر نشوند .

فاما صحاف باشی می گوید : من باید بروم به هندوستان و یکی از بزرگان آنجا را به طرف ایران جلب کنم که از آن راه بلکه این ملت خفته بیدار گردد . دیگر آن که می گوید : من در صورتی عضویت انجمن را قبول می کنم که اهالی انجمن مادام العمر لباس سیاه بپوشند ، زیرا که مادر ما وطن در حال احتضار است و تا او را بهبودی حاصل نشود ما باید سیاه پوش و به حالت عزا باشیم . اگر این شرط را قبول می کنید که فردا حاضر خواهید شد و اما معین حضور و شجاع لشکر قبول کردند و هر دو حاضر خواهند شد . اما مجدالاسلام را که اذن ندادید اسرار انجمن را به او بگوئیم باید او را امتحان کنید .

ناظم الشریعة گفت : ای وای که اسرار انجمن فاش شد . نگارنده گفت : من اسرار انجمن را تماماً به آنها نگفتم و به هر کدام اندکی گفتم آن را هم اطمینان دارم بلکه يك خدمت بزرگی هم کرده ام و آن اینست که شجاع لشکر عازم بود به واسطه صدور حکم مطلقه بودن زنش آقای بهبهانی را بکشد ، من به واسطه این انجمن او را از این خیال منصرف کرده و گفتم : آقای بهبهانی امروز برای ملت کار می کند به او کار داریم . توهم برفرض صحت ادعایت زنت را فدای ملت بکن و آن گهی چه ربطی به آقای بهبهانی دارد ملای ده را بکش که اصل حکم را داده . دیگر آن که قول و نوشته از او گرفتم که لدی الحاجة پانصد نفر سوار دم دروازه طهران حاضر کند . معین حضور هم قول داده است ملك سی هزار تومانی خود را بفروشد و در این راه صرف کند و حاضر شده است که اگر انجمن مأموریت بدهد عین الدوله را بکشد . وجود این گونه اشخاص برای مقصود ما خیلی نافع است .

ادیب گفت : آقامیرزا سیدحسن با عین الدوله مراوده دارد ، مجدالاسلام با دبیر حضور منشی عین الدوله دوست است .

نگارنده گفت : من جمیع اسرار را به آنها نگفتم فقط گفتم اشخاصی حاضر شده اند برای خدمت به ملت و بشرف انسانیت قسم خورده اند که خدمت کنند به ملت . دیگر زیادتر چیزی به آنها اظهار نکردم ، دیگر آن که صدمه و زحمتی که از طرف عین الدوله نسبت

به آقا میرزا سیدحسن وارد آمده است که ممکن نیست دیگر با عین‌الدوله خوب شود .  
 درباب مجدالاسلام که با دبیر حضور دوست است اولاً آن که دبیر حضور اطمینان به  
 اقوال مجدالاسلام ندارد . اگر اطلاع دبیر حضور مضر باشد که جناب ذوالریاستین به توسط  
 آقا میرزا سیدعلی شیرازی برادرش وثوق‌الدوله را دعوت کرده و مطلب را به او رسانیده  
 است .

در جواب گفتند : وثوق‌الدوله ربطی به دبیر حضور ندارد .

نگارنده گفت : وثوق‌الدوله برادر دبیر حضور است و هر دو شاخ يك درخت و از يك  
 جوی آب خورده‌اند .

بعضی گفتند : وثوق‌الدوله باطناً با برادرش دبیر حضور خوب نیست و چون برادر  
 کوچکتر را در مقام ترقی و تقرب به عین‌الدوله می‌بیند لذا مایل است که عین‌الدوله بلکه  
 این بساط برچیده شود شاید او هم پیش افتد .

جناب ذوالریاستین گفت : بهر جهت من وثوق‌الدوله و آقامیرزا محمد گلپایگانی  
 و حاج ملاعباسعلی واعظ را از همه جهة شایسته می‌دانم .

اجزاء انجمن از جهة آقامیرزا محمد گلپایگانی و حاج ملاعباسعلی نهایت مسرت را  
 حاصل نمودند .

نگارنده گفت : آن روزی را که حاج ملاعباسعلی واعظ دز منزل جناب ذوالریاستین  
 مدعو بود من هم حاضر بودم ، قول داد که در منبر شروع به سیاسی کند و در بیداری مردم  
 کوتاهی نکند .

آقامیرزا محمد گلپایگانی هم از قراری که شنیدم آدم صحیحی است و عاشق مقصودما .  
 اما وثوق‌الدوله را نمی‌شناسم ولی این جور اشخاص را ما باید داشته باشیم و آنها را آلت کار  
 خود قرار دهیم (۱) :

ذوالریاستین گفت : ما امروز خیلی اشخاص را با خود همراه کردیم و بخوبی مشغول  
 کار می‌باشند خواه حاضر شوند و خواه حاضر نشوند .

آقابرهان گفت : مقصود خدمت به وطن و سعی در بیداری اهالی وطن است . من پاره‌ای  
 از خیالات خود را به بسیاری از رجال دولت گفته‌ام و همه مرا تصدیق کرده‌اند .

ادیب گفت : قرار بر این بود که در هر اجتماعی يك لایحه خوانده شود و پس از  
 امضاء به ادارات جراید خارجه و یا جراید بوشهر و کلکته و مصر ارسال شود . و ادارات  
 جراید را هم باید با خود متفق نماییم که آنها هم شروع در این مقصود نمایند حالا چند لایحه  
 حاضر است؟ اذن بدهید که ارسال شود .

راپورت چند روزه از این قرار است که جناب آقای صدرالعلماء که از رؤسای روحانین

است در بالای منبر همان رشته سخن آقای بهبهانی را تعقیب فرموده اند. جناب آقاسیداحمد طباطبایی نیز در بالای منبر همان رشته را گرفته و صریح در بالای منبر فرموده است: ( ما مقصودی جز عزل این وزیر خائن یعنی عین الدوله از صدارت و عزل نوز نداریم. چه این صدراعظم حایل و مانع است بین شاه و رعیت و نمی گذارد عرایض ما به شاه برسد. )

نگارنده گفت: آقایان بارها عرض کردم مقصود آقای بهبهانی عزل مسیو نوز نیست بلکه مسیو بوزرا بهانه کرده اند. حالاکه علماء طرف شده اند با عین الدوله خوب است تجار را بیدار کنیم اگر سلسله تجار با علماء متفق شوند آن وقت زودتر به مقصود می رسیم. بعضی ذکر نمودند: که تجار را هم مستعد می بینیم چه سابقاً اظهار حیاتی کردند و از اطراف شکایات آنها رسید؛ این ایام هم بعضی درکارند.

نگارنده گفت: آقامیرزا محمود اصفهانی را با این که مریض است ملاقات کرده او را واداریم به شروع در این کار، چه مقدمات آنها هم تهیه شده است.

\*\*\*

روز ۲۲ صفر ۱۳۲۳ انجمن در خانه آقاسید برهان تشکیل و انعقاد یافت. يك راپورت خوانده شد که جمعی از تجار پناه برده اند به زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم و می گویند: مسیو نوز بلژیکی که رئیس گمرک ایران و مستخدم سلطان است، ریاده از آنچه تعرفه گمرکی قرار داده است از مال التجاره اخذ می کند و عمالش در سرحدات اجحافات فوق الطاقه و خلاف قانونی وارد می آورند، عین الدوله هم به صرافت و لجاجت با علماء و ملاحظه پولی که از نوز می گیرد جوابی به تجار نمی دهد، تا آن که آخرین عریضه که تجار به توسط سعد الدوله در خصوص شکایت از نوز دادند عین الدوله نخوانده جواب داد که: این لوطی بازیها چیست که تجار می کنند؟ تمامشان را دهنه توپ می گذارم. این حرف بروزیر تجار که سعد الدوله است گران آمده، گفته است: پس خوب است مجلسی در دربار تشکیل دهید و به عرایض تجار رسیدگی کنید. عین الدوله خواهی نخواهی به تشکیل مجلسی اذن داده، مجلس در دربار منعقد گردید. هفت نفر از تجار حاضر شدند. از رجال درباری هم چند نفری از قبیل وزیر مخصوص (۱) و علاء الملک و دبیر حضور و جمعی دیگر حاضر بودند. مسیو نوز را حاضر کردند. يك نفر از تجار چند قطعه پارچه بعنوان مستوره و نمونه در دست گرفته، آن نقطه و محلی را که رئیس گمرک سرحد مهر کرده و تعیین گمرک آن پارچه را نوشته، به زیر دست خود گرفته طرف دیگر آن پارچه را به نوز نشان داده و گفت: گمرک این پارچه چه قدر است؟ نوز نگاهی به آن کرده و نظر به کتابچه نموده و گفت این پارچه مثلاً سی شاهی است. پارچه دیگری را نشان داده گمرک آن را دوهزار و هکذا، چند پارچه را، که نشان دادند به حدی معین جواب داد. تجار مهر و خط رئیس محل را ارائه دادند که خیلی تفاوت داشت.

جلسه

دهم

کتابچه باماً خودی، مثلاً دوهزار را بیست و پنج هزار، وسی شاهی را دو تومان، وهفت هزار را، هفت تومان، به انواع مختلفه گمرک گرفته بودند. از آن قرار خسارت تجار از چند کرور تجاوز کرده بود. پس از تحقیقات و صدق ادعای تجار، نوز حالش دگر گون شده چند کلمه مهمل تکلم نمود. حاضرین همگی ملتفت شده اما چیزی نگفتند، اهل مجلس برخاسته، بعضی رفتند و بعضی ماندند، باز تجار تجدید سخن نمودند.

در این اثنا کلمه ریکی از دهان نوز بیرون آمد که در این مملکت به آن فحش می گویند و آن را بد می دانند، دیگر به اعتقاد نوز چه بوده است خود داند و آن عبارت «پدر سوخته ها» بود. چه اگر نوز این عبارت را تجزیه و تفسیر می کرد هر آینه عبارتی راست و صحیح بود؛ چه قاجاریه پدر ما را سوختند که سهل است، همه چیز ما را سوختند. لکن علی الظاهر این لفظ مرکب که از دهان نجس او درآمد يك لفظ بسیطی بود که عبارت از فحش بود نه مرکب خبری. بالجمله علاء الملك که در آن وقت از رجال دولت و وزیر علوم و از سادات طباطبایی و مقرب در نزد مظفرالدین شاه بود، رو کرد به سعدالدوله و گفت هنوز هم ملاحظه می کنید؟

سعدالدوله وزیر تجارت جواب داد: چه بگویم این مردك عین الدوله خودش شنید. علاء الملك گفت: شاید نشنیده باشد. وزیر مخصوص هم بی میل نبود که در این مجلس اهانتی از مسیو نوز بشود. لذا در مقام تأیید کلام علاء الملك برآمده و گفت: گویا عین الدوله نشنیده باشد. سعدالدوله مجبور گردید که به عین الدوله اظهار کند، لذا رو کرد به عین الدوله و گفت: نوز حق ندارد که به تجار محترم مسلمان فحش بدهد. عین الدوله از شدت حرص به پول و طمع، به مسامحه و بی اعتنائی گذرانیده اهل مجلس متفرق شدند. تجار که حقانیت خود را مدلل نموده و کسی به عرایض و تظلمات آنها گوش نداد، عازم شدند بروند و ملتجی به زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم بشوند. روز بعد از آن را برای اتمام حجت و گرفتن دستور العمل و تحریک اجزاء انجمن مخفی رفتند منزل آقای طباطبایی، آقا میرزا سید محمد، جنابش رامسبوق و مطلع بر واقعه نمودند و از عزم خود آگاه ساخته. سعدالدوله از این قصد تجار باخبر شده يك مجلد کلام الله برای آنها فرستاده و آنها را قسم داد که يك روز دیگر به او مهلت دهند، بلکه در این خصوص طریق اصلاحی دست آرد و خودش به دربار رفت که شاید به عین الدوله بگوید که در دفع این غائله چاره نماید. قریب چهار ساعت منتظر جواب شد که شاید جوابی کافی بشنود. عین الدوله به مسامحه و ملاحظه گذرانیده واقعه را اهمیت نداد و وقتی بر آن نهاد.

تجار که از همه جا مأیوس شده، روز سه شنبه نوزدهم ماه صفر ۱۳۲۳ به زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم پناهندند.

**تحصن تجار به زاویه  
مقدسه**

سعدالدوله وزیر تجارت برای اسكات و آوردن تجار به شهر چند

دفعه خودش و چندین مرتبه واسطه‌اش، نزد تجار رفت که بلکه تجار را عودت دهد که این خبر به سایر شهرهای ایران منتشر نشود و باعث هیجان عامه نگردد. چه تجار سایر بلدان چندین مرتبه در مقام تشکی و تظلم برآمده بودند و مواد همه مستعد بود که به اندک بهانه مشتعل می‌شدند. خصوصاً در این ایام که صدای آقای بهبهانی عالم را فرا گرفته بود و شاه عازم بود برمسافرت به فرنگ.

لکن تجار متقاعد نشده و جواب دادند که جز رسیدگی به محاسبات نوز و احقاق حق ما و رفع ضرر ما دیگر عاجی نیست. تا این که ولیعهد محمد علی میرزا، چند نفر از رؤساء تجار را خواست و گفت که: اعلیحضرت شاهنشاه پدر تاجدارم خیال مسافرت به فرنگ را دارند امروز نمی‌توان دست به کار نوز بزیم، لکن من قول می‌دهم تا چند ماه دیگر عزل نوز را از شاه استدعا نمایم و حتماً به عرایض و تظلمات شما رسیدگی می‌نمایم.

تجار هم محض ضمانت ولایت عهد و خواهش وزیر تجارت از زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم مراجعت به شهر تهران نمودند.

فیلسوف گفت: این امید ما هم قطع شد پس از آن که تجار به ریسمان پوسیده ولیعهد به چاه افتادند آقای بهبهانی هم شاید فردا ساکت شود.

نگارنده گفت: آقایان اظهار یأس نکنید سکوت تجار بیشتر موجب هیجان اهل علم خواهد شد. عین الدوله بر طبق ضمانت و قول ولیعهد عمل نخواهد کرد و همین باعث کدورت و نفاق بین عین الدوله و ولیعهد خواهد شد. بگذارید شاه برود، میدان ما وسیع و مانع در جلو ما نخواهد بود. در این دوسه ماهه غیبت شاه ما می‌توانیم تمام ایران را بیدار و با خود کنیم، آقای بهبهانی هم روز به روز جنودش زیادتر و بیشتر خواهد بود.

در این اثناء یکی از حاضرین گفت: راپورتی به انجمن رسیده است که جناب ذوالریاستین در بالای منبر بعض مذاکرات را کرده و عملاً قریب باعث گرفتاری ما خواهد شد، خوب است در این راپورت تأملی شود. راپورت ملاحظه شد، خلاصه آن از این قرار است:

دیروز که روز ۷ ماه صفر بود، جناب ذوالریاستین، در خانه جناب عندلیب السادات، واقعه در محله شاه آباد کوچه آقاسیدهاشم، در بالای منبر بعض مذاکرات نموده است و حرفهای نگفتنی را گفته است؛ در حالتی که در آن محضر جمعی از رجال دولت از قبیل حاجی امین السلطنه و امین‌هایون و بعض دیگر حضور داشته است. مناسب اینست که اعضاء انجمن، ذوالریاستین را چندی از رفتن منبر منع نمایند. بلکه او را مخفی دارند که مراوده با مردم را هم ترک نماید.

حاضرین مضطرب شده واقعه را از جناب ذوالریاستین مستفسر و جداً خواهش نمودند

که صورت موعظه را بیان نماید.

ذوالریاستین این‌طور موعظه را بیان فرمود:

آنچه را که ما از ملاحظه سیر و تواریخ و شرح حال علماء متقدمین و متأخرین بدست آورده‌ایم این است که متقدمین از علماء را درباره امام عقیده مخصوصی بوده مثلاً تا زمان قمیین عقیده علماء درباره امام این بود که امام شخصی است عابد، عالم زاهد و مستجاب الدعوة و اگر کسی زاید بر این درباره امام (ع) قایل می‌شد او را نسبت به غلو می‌دادند و غالی می‌خواندند و از این جهت بود که شخصی مثل معلی ابن خنیس و شیخ رجب بررسی را غالی می‌دانستند و اخباری که از ایشان روایت شده بود همه را طرح می‌کردند تا زمانی که دوره علمیه به میرداماد و ملاصدرا و شیخ احمد احسائی رسید. این بزرگواران زحمتهای کشیدند، رساله‌ها نوشتند، ولایت را با امامت مستلزم دانستند و مدلل نمودند که آنچه را که قمیین طرح کرده بودند و منکر شده بودند از قبیل معجزات و کرامات و خوارق عادات و اخبار از مغیبات همه صحیح بوده؛ پس امروزه يك بای از علم بر روی ما مفتوح شده که می‌توانیم همه قسم از آن استفاده کنیم. مثلاً در مسئله شیخ رجب بررسی و خطبه‌هایی که از امیرالمؤمنین (ع) روایت کرده و ما امروز منطبق می‌کنیم آنها را با زمان خودمان می‌بینیم که تمام آنها از مصدر ولایت صادر شده است از آن جمله خطبه زوراء است و در آن خطبه شرح حال امروزه مصریها و تصرفات انگلیس در مملکت مصر و ظهور متمدنی سودانی را کما هو حقّه بیان می‌فرماید. صورت این خطبه در کتابخانه حاج میرزا ابوطالب زنجانی به خط قدیم موجود است، هر کس بخواهد می‌تواند به آنجا رجوع نماید.

و دیگری خطبه طنبخیه است که بعض فقرات آن راجع به ایران است مثلاً در آخر این خطبه می‌فرماید: ( حتی اذا طالت الشدائد فی دولة الخصیان و ملکه الصبیان والنسوان فعند ذلك ترج الاقطار بالدعاة الی کل باطل الاویل لمداینکم و امصارکم من طغاة یظہرون فیغیرون و یبدلون فعند ذلك توقعوا حلول الفرج الاعظم). ما حصل معنی آنست که چه بسیار رنجها و سختیها از دولت خواجه به شما روی دهد (۱) در زمان پادشاهی که این دو علامت (۲) در او باشد. در این هنگام وای بحال شما، وای بحال شهرهای شما از طاغیان که ظاهر می‌شوند تغییرها بدهند، تبدیلها بکنند، پس در این هنگام فرج بزرگ را منتظر باشید و بدانید که زمان ذلت شما بسر آمده و روزگار خوشبختی رسیده است.

حالا تصور کنید ببینید آیا روزگاری بد تر از این می‌شود، آیا زمانی

(۱) مراد از خصیان، خواجه است و آن منطبق است بر آغا محمدخان که تشکیل

سلطنت قاجاریه را کرد.

(۲) مراد از این دو علامت آنست که هم با اطفال سروکار داشته باشد هم بانسوان.



سخت‌تر از این می‌شود، کدام بدبختی است که امروزه ما نداریم؟ این وضع نان‌است که می‌بینید روزی هزار تومان از نانواخانه‌ها می‌گیرند و در عوض نان مخلوط به‌خاکه نجاری بما می‌دهند و می‌گویند آرد حاج‌ترخان است. نانی که در سابق يك‌من دوعباسی منتها سه‌عباسی بود حالا باید يك من سه‌هزار بخریم و این وضع گوشت ما که باید روزی کلی حکومت نفع از آن ببرد.

بیچاره پادشاه صد هزار تومان برای تفاوت جنس داد يك شاهی به مصرف فقراء نرسید. همه را از وجه استقراضی از شاهنشاه گرفتند و رجال دولت بین خودشان قسمت کردند. بعلاوه روزی هزار تومان هم از خبازخانه می‌گیرند. من نمی‌گویم که شما از حال خودتان خبردارید یا نه، هیچ می‌دانید که امروزه هر يك از افراد ما و شما را در مبلغ سه تومان گرو و روسها گذارده‌اند؟ هیچ می‌دانید که ما و شما را بنده و کنیز اجانب قرار داده‌اند؟ هیچ می‌دانید که ما را تا هفتاد سال دیگر یا کمتر یا زیادتر بنده کفار قرار داده‌اند؟ هیچ اطلاع دارید که اختیارات مطلقه شما را محدود کرده‌اند؟ لیکن من می‌گویم که به‌مفاد این خبر باید در زمان این پادشاه فرج بزرگی را متوقع و منتظر بود.

کلام ذوالریاستین که به این‌جا رسید بعضی از اعضاء نتوانستند خودداری کنند شروع کردند به پرخاش کردن به ذوالریاستین، چه یقین کردیم که این وعظ مشارالیه‌ما را به‌مخاطره خواهد انداخت، نزدیک بود مطلب به‌مشاجره و منازعه منجر شود. لیکن مشارالیه اذعان و اعتراف نمود که تجاوز کرده و اقرار نمود به خطایش و گفت وقتی که از منبر پایین آمدم آقای سلطان‌الذاکرین آقا میرزا ابوالفتح مرا کنار کشیده و گفت من سؤال نمی‌کنم ملا فیض‌الله خودش کجا است، ولی سؤال می‌کنم که قبرش در کجا است؟ (۱)

فیلسوف گفت: من این موعظه را پسندیدم باید همین‌طور مردم را بیدار کرد. نگارنده گفت: دو چیز ما را نگاه‌دار خواهد بود و هیچ امری اتفاق نخواهد افتاد، اولاً، آن که بی‌غرضی ذوالریاستین را همه کس می‌داند و قصد قربت او همه را حفظ خواهد نمود. ثانیاً، آن که مستمعین در مجلس اشخاصی بودند که باعین‌الدوله مراوده ندارند بلکه با او دشمن می‌باشند.

بالاخره اجزاء انجمن صلاح در این دیدند که تا يك سال دیگر جناب ذوالریاستین منبر نرود الا در وقتی که اجزاء انجمن بالصراحة ایشان را اجازه دهند و نطق ایشان را محدود نمایند.

(۱) ملا فیض‌الله یکنفر از واعظین معروف ایران بود که به‌واسطه اظهار بعض کلمات در بالای منبر در زمان ناصرالدین‌شاه نیست و نا‌بود گردید و ما تا کنون شرح حال آن بیچاره را و کیفیت اعدام او را بدست نیاورده‌ایم.

\*\*\*

روز دوشنبه ۳ ربیع‌الاول (۱۳۲۳) انجمن در خانه جناب ادیب  
بهبهانی منعقد گردید .

## جلسه یازدهم

فیلسوف گفت : دیروز موکب مظفرالدین شاه به سمت فرنگستان حرکت نمود ، آخر عین‌الدوله صدراعظم شاه را گول زد که مرض شاه علاج نمی‌شود مگر به سفر فرنگستان ، و کار خود را محکم و حرف خویش را پیش برد . زحمات چندین ساله حریت خواهان ، و مقدمات آقای بهبهانی بی نتیجه ماند . تجار را به وعده و وعید عودت دادند ، فکری در این باب بفرمایید .

نگارنده گفت : از تفضلات خدا مأیوس نباید شد ، کار و تکلیف ما بیداری مردم است ، تا چند ماه دیگر شاه مراجعت نماید ، ما کار و تکلیف خود را انجام خواهیم داد .

اما در باب سکوت آقای بهبهانی ، ولیعهد رفت منزل ایشان و قول داد که نوز را چند ماه دیگر معزول فرمایند . تجار هم قول ولیعهد را مطمئن شده ، ولی بر شما واضح است که به این قول و معاهده وفا نمی‌کنند . امر از دوشق خارج نیست ، یا وفا به قول ولیعهد می‌کنند ، یا نمی‌کنند ، اگر وفا کردند که همین باعث تشویق و رشک سایر ملاحای طهران می‌شود ، آن وقت ما یکی دیگر رادیده می‌گوییم ، دیدید که آقا سید عبدالله چگونه رئیس شد و غالب ، حالا مثلا شما هم یک حرکتی بکنید تا جلو افتید ، و اگر وفا به عهد نکردند ، که همین موجب تجری و اقدام جدی آقای بهبهانی خواهد شد . از رفتن شاه به فرنگ هم مأیوس نباشید ، چه سوغاتی که برای ما خواهند آورد ، یکی لقب گرانوکی برای عین‌الدوله ، و دیگر غذا خوردن وزراء از روی ساعت ، و ایستاده شاشیدن رجال دولت ، نتیجه این سفر بغض ملت و بیدار شدن آنها است ، بگذارید چشم ملت باز شود ، دشمن خود را بشناسند .

یکی از اعضاء گفت : در این سفر علاوه بر این که پول ملت ایران خرج خانهای فرنگ خواهد شد ، حقوق ملت را هم خواهند فروخت . فردا است که امتیازات خواهند داد ، معاهدات خواهند بست ، تا مردم را بیدار کنیم ، کار از کار گذشته و آب از سر در رفته است .

آقاسید برهان گفت : من شنیدم که خلعت نیابت سلطنت از روسیه برای محمد علی میرزا ولیعهد می‌آورند ، اگر این خبر صحیح باشد دیگر کار ما یکسره خواهد شد ؛ ولی فعلا باید کاری بکنیم که اتفاقی نیفتد ، فردا ملت ایران مورد ملامت خارجه نشوند ، که ایرانیان در غیاب پادشاه خویش شورش کردند .

ذوالریاستین گفت : البته باید این ملاحظه را بنماییم ، عین‌الدوله هم این مسئله را می‌دانست که زود شاه را حرکت داد ، لکن ما باید انجمن خود را تعطیل نکنیم ، سعی نماییم در بیداری مردم ، از فرستادن لوایح و مقالات به ادارات جراید مصری و غیره کوتاهی نکنیم .

آقاسید برهان گفت : یک لایحه حاضر شده است ، اگر اجازه می‌دهید خوانده و چند نسخه

هم از آن استنساخ شود و به اسم هر يك از رجال دولت که باشاه رفته‌اند یکی بفرستیم، بلکه یکی هم به اسم خودشاه و یکی هم به اسم عین‌الدوله و برای ادارات جرایدهم ارسال داریم . برفرض که به شاه نرسد به دست مردم می‌افتد و گوشها به این مطالب آشنا خواهند شد .

ناظم‌الشریعة گفت: بسیار خوب است بخوانید. صورت یکی از لوايح قرائت شد، اجزاء پسندیده چند پاکت به اسم هر يك از جراید و رجال دولت نوشته و آن صورت را با ثلاثین متعدد نموده، يك نسخه از آن را به اداره روزنامه حبل‌المتین کلکته، و دیگری به اداره مظفری بوشهر، و چند نسخه به مصرف‌رستاده شد. روزنامه مقدس حبل‌المتین در شماره (۲۴) از سال ۱۳ آن را درج و منتشر کرد .

روزنامه مظفری پس از مدتی مدید آن را درج کرد، چه مقارن رسیدن لایحه به بوشهر، روزنامه مظفری به حکم عین‌الدوله توقیف شده بود. پس از رفع توقیف در شماره (۳) سال ششم، به اندک تغییر و تصرفی در آن مندرج گردید. صورت لایحه از این قرار است :

اگر کسی امروز مطالب و معایب ملت و دولت را، که در قهوه‌خانه‌های

ایران و مهمانخانه‌های فرنگ مطرح مذاکره است، به سمع مبارک

شاهزاده اتابک اعظم نرساند و علاج نخواهد، هر آینه خیانت بزرگی

به وطن خود کرده، لذا با کمال ادب شاهزاده اتابک اعظم را مخاطب

ساخته، عرض می‌نمایم که ای مقوی اعصاب ملیه چرا در حق فرزندان

مجازی پادشاه فکری نمی‌فرمایید؟ چرا عاقبت ملت را منظور نمی‌دارید؟ چرا

به شکرانه نعمت خداوندی، مملکت را از ورطه خطر و گرداب هلاکت نجات

نمی‌دهید؟ مگر نشنیدید که دولت و ثروت و قدرت و حرمت ملی از دست رفته، و از

یکصد و شصت و دو جمعیت مشتی چند باقی مانده، و اراضی آباد ما مخروب شده، و افکار

آزاد ما میوب گشته. حقوق ما را تصاحب کرده‌اند، و حدود ما را تقاصب نموده،

کلیه بلاد فاسد و بازار تجارت کاسد است؟

مگر نمی‌شنوید فریاد مظلومان را از دست حکام ظالم؟ مگر نمی‌دانید امسال

پانصد نفر دختر ایرانی به ترکمان فروخته شده؟ مگر خبر ندارید که هر ساله

کرورها مردم ایران به روسیه و عثمانی و هند می‌روند و رعیت خارجه می‌شوند؟

مگر اطلاع ندارید که پول ما تنزل کرده، مگر ندیدید که سرباز دولت از گرسنگی

حمالی و هیزم شکنی می‌کند؟ مگر مطلع نیستید که عقلاي مملکت و دانشمندان ملت

و اشخاص با تربیت بیکار و معطل در گوشه فقر خزیده و خاکساری ورزیده‌اند، و

مردمان جاهل و عوام دخیل امور و متصدی مهماتند، و علم را مسخره می‌کنند،

و جهالت را اسباب شرافت و شرارت را مایه شهامت می‌دانند؟ مگر بعرض نرسیده

که این مملکت کیان است و این سلسله جلیله جانشین ایشان؟ مگر عرض نکرده‌اند

## صورت

## لایحه انجمن

## مخفی

که سرحد مملکت ما پنجاب بود تا بوغاز قسطنطنیه؟ مگر نخوانده اید که در زمان بهمن پنج کرور لشکر مسلح به طرف یونان از ایران حرکت نمود؟ مگر در جراید فرنگ ننوشته اند که حکومت ایران اینک ضعیف حکومتهاست از حیث ثروت و قوای حریبه؟ مگر ملاحظه نفرموده اید که اشخاص بی کار و بی علم از خان و ملا و مستوفی و رفاص و کسبه و اصناف بازاری بدون استحقاق، حقوق دیوانی می برند، و سایر مردم هم به این خیال ترك کسب نموده و در پی تحصیل مواجب و مستمری اند؟ مگر نمی دانید که دست خارجه در اغلب دوایر دولتی بند شده و هر جا دست آنها بند شد دست دیگران را از بند قطع می کنند؟ آیا اینها نیستند آنهایی که سلام خالی را حقوق می دانند و به این بهانه اثبات حقوق لازم کرده و می بلعند مملکتی را؟ دولت انگلیس را بر ممالک هند، و دولت فرانسه را بر مراکش، چه حقوق بود غیر از سلام علیک و معامله غیر رسمی؟ آیا دیدید آخر به کجا کشید؟ اگر گفته شود ملت بادولت همراهی ندارد جواب می دهیم که هیچ رعیتی در روی زمین مثل ایرانها مطیع و شاه پرست و دولتخواه نیست و اگر ایراد شود اجزای دربار بارأی من شریک نبوده و موافقت ندارند تصدیق کرده عرض می نمایم، تمام کارها چه خوب و چه بد از شخص شخیص صدارت شناخته می شود. اگر فلان حاکم در اقصی بلاد ایران بی اعتدالی نماید، در حقیقت از شخص صدارت آن تعدی را می پندارند.

چرا مراتب اجزای دربار محدود نباشد؟ که فلان خواجه یا پیشخدمت یا دلاک همایونی مداخله در امور دولتی نماید.

هرگاه گفته شود که ملاها نمی گذارند، با کمال ادب عرض خواهد شد که تقصیر با دولت است. چرا دولت حقیقت امور را واضح نمی کند که عموم ملت بدانند که در این کار فایده عمومی است، و فلان ملا به ملاحظه غرض شخصی خود مانع از اجرای آن می گردد.

اگر گفته شود که اگر این تظلمات صحیح است، چرا عموم ملت در یک نقطه جمع نمی شوند و به دولت متظلم نمی گردند؟ این سؤال بزرگ است و حضرت آتابک می دانند آنچه عوام است در این عوالم نیست و آنچه خواص است از قبیل وزرا و حکام و ملاها هستند، صلاح آنها ابداً در این نیست که قانون و مسئولیتی در کار باشد، و آنچه دانشمندان مملکتند مطرود و مردود شده تا نتوانند حرف قانون بزبان آرند.

اگر ملا اسم قانون بشنود تکفیر می کند، اگر دولتیان بشنوند فوراً ده نفر قزاق یا غلام کشیکخانه حاضر، و آن بیچاره را سر برهنه و کتف بسته تسلیم حاکم اردبیل نموده قبض وصول گرفته بر می گردند.

شک نیست که دولتیان ایران مختار کل و فعال مایریدند و صلاح مملکت را به خیال خود بهتر می‌دانند و ما هم تسلیم داریم، فقط مقصود دو نکته است: اول بقای دولت، دوم رفاهیت ملت، که جز در سایه قانون حاصل نمی‌شود، رفاهیت و امنیت تامه و عدالت مطلقه هیچ دولت پایدار نداشته مگر با قانون، ملک با کفر باقی می‌ماند و با ظلم باقی نمی‌ماند، مقصود ما این است و بس.

در هیچ مملکت ملت بالطبیعة متمدن نشده مگر به قوه جبریه، تا دولت همراهی باملت ننماید ملت نائل به هیچ مقصودی نتواند شد، بعلاوه این که ما امنیت نداریم و مردم به مال خود مسلط نیستند. تا بخواهیم امروز کارخانه‌های دائر نمایم فردا فلان دولت همسایه همان متاع را به قیمت مناسب‌تر وارد کرده کارخانه ما را می‌خواهد و ولو به ضرر موقتی باشد، در این صورت باید ملاحظه اطراف مسئله را نمود گمرک گزافی به آن جنس مخصوص خارجه بسته تا مال داخله بفروش برسد. در این دوره پریشانی ملت از همه ادوار بیش است.

آن پارکهای عالی که دیده می‌شود هر یک قیمت ده هزار خانه رعیت است که خراب شده، آن شرابه‌های رنگین که در آن پارکها به مصرف می‌رسد خون دل مظلومان می‌باشد. خوب است شاهزاده اتابک اعظم یک سفری در سایر بلاد و قری فرمایند، خانه‌های رعیتی را ببینند که ده خانوار محتاج به یک دیگند. می‌دانیم که چون حقوق و مواجب را خواستند اصلاح نمایند این همه تعرضات پدید آمد، ولی باید دانست بغیر از باب نظام و خدمت دیگران را چه حقی است از بیت‌المال مسلمین که باید به مصرف لازمه و حفظ ثغور و شعائر اسلامی برسد؟ البته در این صورت اغلوطه از تقی و نقی اگر کسر شود بر علی افزوده شود جای اعتراض است نباید خیال نمود که چرا وزرای سابق اقدام در اصلاح این امور نکرده‌اند؟ اول آن که هیچ یک از آنها خانواده سلطنت نبودند و ثانیاً دلسوزی حضرتت را نداشتند، چشم داشتی که به حضرت اشرف است هر گز به دیگران نبود، اسلاف به واسطه غفلت در کارهای دولت و ملت به جزای خود رسیدند و یا خواهند رسید. البته اولاد و احفادشان برای العین خواهند دید، که ملت غیور ایران هر سال در روز معین مجسمه آنها را ساخته، در تمام دهات و ایلات آتش زده و خواهند گفت: که این مجسمه آن کسانی است که دولت را پایمال نموده و ثروت ما را بر باد داده و عزت ما را بدل به ذلت کرده‌اند. از آن طرف نام نیک اتابک مرحوم (امیر نظام) و (امین الدوله) مغفور باقی خواهد ماند مقصود نام نیک و ذکر جمیل است. این که بعضی خیال می‌کنند که اگر قانون باشد و مردم متمدن و متمول گردند، خدا نکرده از اقتدارات و احترامات سلطنتی کاسته می‌شود، حرفی است مهمل که قابل هیچ اعتنا نیست.

احترام سلطنت در دولت قانونی است و قانون حکم عمومی پادشاه است، به بزرگ و کوچک، و وزیر و امیر، فقیر و غنی بطور تساوی، و همین است حکم خداوند بر بندگان خود که به توسط انبیاء گرام مقنن و فرستاده شده است. سلطنت بی قانون چه شرف دارد بر ممالک بربری وسط افریقا که با آن همه جمعیت جمع دولتی نیستند، و در مجمع بشریت و انجمن انسانیت نامی ندارند؟ عجباً! هر وقت اقتدار آلمان و انگلیس و فرانسه از قانون کم شود، مال ما هم کم خواهد شد.

هر گاه شاهزاده اتابک محض رضای رحمانی، و اقتضای مسلمانی، و تقاضای دولتخواهی، فتوت و مروتی فرمایند و جمعی از دانشمندان آگاه، و عقلای دولتخواه، و علمای بیغرض، و فیلسوفان بی مرض را گرد آورده، علاج خواهند که تکلیف چیست، و چه باید کرد که دولت و ملت متحد شوند، و سلطنت ایران تا وقت نشور و نفخه صور دوام گیرد؟ مملکت آباد و خیالات آزاد و اهالی شاد و اصلاحات جدیده اجرا شود؟ بدون این که کسی از من ملاحظه کند، یقیناً جواب داده می شود که به امر خداوند معین، و تأکیدات انبیاء مرسلین، و اصرارات ائمه دین، و به اذن ملائکه آسمان هفتمین، و به اتفاق عقلای روی زمین، و به اجماع مسلمین، و نص قرآن مبین قانون است، قانون است، قانون.

قانون ابداً ضرری به دستگاه دولت ندارد، قانون دخالتی به مذهب ندارد، باز تصریح می کنیم که قانون حکم عمومی پادشاه است و بس، البته اگر آن قانون به مشاورت دانشمندان ملت، و وزرای عاقل و عالم باشد و به امضای پادشاه برسد نور علی نور است. وقتی که مجلسی برای وضع قانون منعقد شد فقط دوازده فصل مطرح مذاکره آید کافی است:

اول - قانون عدل و ایجاد عدالتخانه. دوم - مساحت اراضی و تعیین ملاک به موجب دفتر دولتی. سوم - تعدیل مالیات بر وجه صحیح. چهارم - نظم قشون. پنجم - اصول انتخاب حکومت و تعیین حق حاکم و محکوم. ششم - اصلاح و ترویج تجارت داخله. هفتم - تصفیة عمل گمرک. هشتم - تصحیح عمل ارزاق و اجناس. نهم - اصول کلیه در تأسیس مدارس علمی و تشکیل کارخانجات و معادن. دهم - تکلیف وزارت خارجه. یازدهم - اصلاح عمل مواجب و مستمریهای دولتی. دوازدهم - محدود نمودن حدود وزراء و وزارتخانهها و ملاها به قانون شرع. اگر همین فصول دوازده گانه مرتب و به موقع اجراء آید، دولت ایران در عرض بیست سال از ژاپون می گذرد. (والسلام علی من اتبع الهدی و خالف الهوی).

روز دوشنبه ۱۵ ربیع الاول انجمن اصلاح خواهان در منزل نگارنده منعقد گردید .

### جلسه دوازدهم

ذوالریاستین گفت: در این مدت مسافرت شاه باید تشکیل انجمن به طریق خاص باشد؛ یعنی خاص الخواص و اصحاب سر جمع شوند و مذاکرات انجمن هم نوشته نشود. مأموریت اجزاء صرف دعوت و بیداری اهالی وطن و نوشتن لوایح باشد. به سایر بلاد ایران یا مخصوص به هر شهری يك نفر داعی گسیل داریم . پس از مذاکرات بسیار قرار شد که هر يك از اجزاء بعنوان خاص، در هر يك از شهرهای ایران شخصی را معرفی کنند و متوالیاً به او و به دیگران به توسط او لوایح و اعلانات بفرستند . به این جهت در چند جلسه انجمن مشغول این کار بود . مذاکرات انجمن تا ماه رمضان ۱۳۲۳ نوشته نشد . (۱)

در مدت مسافرت مظفرالدین شاه، امر مهمی که ربطی به مشروطیت داشته باشد اتفاق نیفتاد؛ جز واقعه کرمان، وهیجان اهالی فارس از جهت خریدن شعاع السلطنه املاک و خالصه جات فارس را که در واقع همان فشار ظلم شعاع السلطنه، شعاعی از نور بیداری به قلب مردم فارس انداخت ، و الا لوایح انجمن علت تامه نبود .

در طهران هم آقای بهبهانی مشغول دسته بندی و ازدیاد يك قوه مدافعه برای آمدن عین الدوله بود . آقامیرزا مصطفی آشتیانی این مجامع مخفی آقایان علما را به شکل مهمانی دوره در آورده . نظام الملك رئیس دیوانخانه عدلیه هم گاه گاهی به اشاره درباریان احکام آقایان مخالف عین الدوله را مردود داشته، گاهی هم اظهار دوستی به آنها و همراهی می نمود، لیکن چه عدلیه؟ معلوم است عدلیه بی قانون ، عدلیه ای که جمعی جاهل و دزد دست بدست هم داده تقی را بگیر، تقی را بگیر ، احمد علینقی را بگیر، از آن رشوه بگیر ، از این تعارف بگیر . امروز حکم می نوشتند فردایش ناسخ را می نوشتند بعضی اوقات اتفاق می افتاد که ناسخ را احتیاطاً با حکم می نوشتند که در وقت دادن به مدعی علیه معطلی نداشته باشند ، و گاهی هم به اصطلاح کاسه از آتش گرم تر بود . مثلاً مدعی چهار هزار تومان بر زید ادعا می کرد، عدلیه حکم چهل هزار تومانی می داد . هم مدعی حاضر داشتند، هم ملا که حکم بدهد، اکثر مرافعات عمده را راجع می کردند به محکمه ملائی که با اجزای عدلیه مناسبت تامه داشت .

از آن جمله شخصی از رعایای خارجه مدعی گردید برزن يك نفر رعیت داخله ، و مدعا به تقریباً پنج هزار تومان بود ؛ لیکن رئیس عدلیه هفتاد هزار تومان املاک شوهرزن را به تصرف مدعی داد ، که نزدیک بود این حکم يك نزاعی در مملکت پدید آورد که به

(۱) بنده نگارنده وقایع و مقدمات مشروطیت را تا ۱۸ ماه جمادی الاولی سنه ۱۳۲۴ به طریق اجمال مطابق نوشتجات انجمن و مکاتیبی که از بلدان به انجمن رسیده نوشته است . و هر جا هم که مذاکره در انجمن شده باشد که وقایع تاریخیه ایران منوط به آن باشد نیز می نویسم؛ و از روز هیجدهم ماه مزبور وقایع را روز به روز الی کنون که زمان طبع این تاریخ است (۱۳۲۸) نوشته و بعد از این هم، اگر خدایم توفیق دهد ، می نویسم .

تدابیر وزیر مخصوص و ملاحظه آقای طباطبائی از غیاب شاه در بوتۀ اجمال ماند. و املاک بیچاره رعیت داخله را پس از خسارات بسیار به او مسترد داشتند. و نیز در این مدت زن موقر السلطنه را، که دختر مظفرالدین شاه بود، به حکم ولیعهد و مأموریت سعید السلطنه رئیس نظمیه در محضر حاج شیخ فضل الله مطلقه نمودند. و برای این که این بدنامی را اصلاح کنند چهل هزار تومان به موقر السلطنه دادند؛ و آن زن را که همه علمای طهران طلاقش را صحیح نمی دانستند، در حالتی که شوهرش و خودش راضی به طلاق نبودند، پس از چند ماهی امام جمعه طهران بعقد خود در آورد. و چون احدی نبود که عقد او را برای امام جمعه اجرا نماید خود حاج شیخ فضل الله او را معقوله امام جمعه نمود. در مقابل خدمتی که از امام جمعه صادر گردید چنانچه خواهد آمد.

دیگر از اتفاقات که در غیاب شاه اتفاق افتاد این بود: اجزای انجمن صلاح در این دیدند که یکی دو نفر از درباریها را مستعد نمایند از برای صدارت ایران. و از برای این شغل و منصب، وزیر مخصوص را با شاهزاده ظفر السلطنه مناسب دیدند، لذا حل این مسئله را در دست آقای طباطبائی دیدند و به ایشان مطلب را رسانیدند.

آقای طباطبائی فرمودند: من تا يك اندازه ظفر السلطنه و نیرالدوله را برای وزارت جنك و صدارت مهیا نموده ام، اگر چه نیرالدوله منافع است، لیکن ظفر السلطنه شخصی است ساده و باقول در بین شاهزادگان، اخلاق شاهزاده خوب است؛ امیدوارم که از دست او گره ها حل شود. فاما وزیر مخصوص، باید در چند مجلس او را دید، و به این خیالش انداخت. لذا در روزی که وزیر مخصوص آمده بود منزل آقای طباطبائی، نگارنده خود را رسانیده و یادآوری آقای طباطبائی نموده، در بین مذاکرات که وزیر مخصوص گفت: اگر عین الدوله را از این مسند بردارید، که را دارید که بجایش منصوب کنید؟ باز عین الدوله ربطی به سایرین ندارد.

آقای طباطبائی در جواب فرمود: خودت هیچ نسبت به عین الدوله نداری، صدارت را قبول کنی. دیگران چه دارند که در شما نیست؟ به این جهت وزیر مخصوص که امروز ریاست نظام با او است مایل به طرف ملت است، عین الدوله امور لشکری و کشوری را در غیاب شاه راجع به چند نفر نموده است، وزارت خارجه و امور کشوری را راجع به مشیرالدوله، و امور لشکری را راجع به وزیر مخصوص، و نظم شهر را راجع به امیر خان سردار نموده است. امور نیابت سلطنت را در ظاهر با محمد علی میرزا قرار داده است لیکن به اطلاع ظفر السلطنه.

این اشخاص مذکور هر يك را به طرف ملت و برضد عین الدوله مایل نمودیم؛ جز امیر خان سردار را که به ملاحظه عمومیش عین الدوله به او اظهاری نشد. لیکن مقدمات تمایل او را از وضع خرابی دربار مهیا کردند. اما سایر شهرهای ایران و حکومتهای بلدان مشغول ظلم و غارت و چاپیدن رعیت؛ صدای مظلومین مانند طنین زنبور مبدل به يك دودی ظلمانی می شود، و به آسمان صعود می کند تا چه وقت این دودها محترق و يك صاعقه سوزاننده



به طرف ظالمین هبوط نماید. وضع حاکم‌های بلدان ایران در محل مأموریت خود به مراتب شتی از پادشاه بالاتر، و بی‌اندازه مسلط بر مردم بیچاره، در وقت حرکت از طهران و رفتن به محل مأموریت خود، چه يك سال در آن محل توقف نمایند چه بیشتر، بوضعی ملوکانه حرکت می‌کنند که نگارنده یکی از آنها را در این تاریخ شرح می‌دهم و پاره‌ای از حالات آن را ذکر می‌نمایم. دیگر خواننده می‌تواند سایرین را قیاس به آن نماید.

مابین پسرهای مظفرالدین‌شاه، نجیب‌تر و معقول‌تر و درویش‌تر از شعاع السلطنه کسی را سراغ نداریم. در سال گذشته حکومت فارس را به او تفویض نمودند. آنچه که از این حاکم در فارس دیده شده است، در موقع خواهد آمد. لیکن در زمان حرکتش که در خارج دروازه طهران چادر زده، و نقل مکان کرده بود عده همراهانش از چهار هزار نفر متجاوز بود. صد و بیست هزار تومان پول کرایه حمل اسباب و احوال و بنه اوشده بود، بعلاوه قاطرهای شخصی و مال‌های بستگانش. به همان استعدادی که نادرشاه افشار به طرف هندوستان رفت حضرت والا به طرف فارس روانه شد، الا آن که نادری‌ها در بین مسافرت و حرکت احدی را از عابرین متعرض نمی‌شدند، اجزای حضرت والا همه گرسنه و حمله کننده به عابرین، لشکر نادرشاه به جنگ دشمن می‌رفت؛ همراهان حضرت والا برای غارت دوست سفر می‌کردند. دیگر آن که نادرشاه سواراسب و بالباسهای خشن و شاید دو روز و سه روز چکمه‌های پارا از پا بیرون نمی‌آورد، ولی حضرت والا مثل آن که به حجله عروس تشریف می‌برند لباسهای ظریف می‌پوشند، مناسب هر روزی يك رنگ را. مثلاً روز شنبه را لباس سفید، و روز یکشنبه را لباس زرد، و روز دوشنبه را لباس قرمز، و کذا سایر ایام را؛ و برای هر لباسی يك کالسکه شش‌اسبه مناسب آن لباس، مثلاً هر وقت که حضرت والا لباس سفید می‌پوشید می‌بایست يك کالسکه سفید با آلات نقره و شش‌اسب سفید به آن بسته، و يك جوان خوشگل و سفید در جلو کالسکه نشسته باشد، و هر وقت لباس زرد پوشد باید يك دستگاه کالسکه زرد به شش‌اسب زرد بسته باشند، که اسباب و آلات آن همه طلا باشد. و هر زمان لباس سیاه پوشیده باشد باید يك دستگاه کالسکه سیاه به اسب‌های سیاه بسته، حاضر باشد با يك غلام سیاه در جلو. به همین نسبت درشکه، به همین نسبت سایر اشیاء. وای بر آن روزی که حضرت والا لباس قرمز پوشد که آن روز، روز غضب است، آن روز روزیست که باید يك بیچاره از این عالم برود، آن روز روزیست که باید اطفال یتیم شوند، آن روز، روزی است که باید زنها بی‌شوهر شوند.

نتیجه این حرکت و سلوک را نگارنده باید در فارس و شیراز ارائه دهد؛ لیکن برای تشریح و توضیح، و برای آن که خواننده تاریخ اندکی در این مقام تأمل نماید، و علت فقر اهالی ایران را بداند، يك دوسطر مختصر نتیجه را در کرمان می‌آوریم. و به همان قیاس حالت اهالی فارس و سایر بلدان معلوم می‌شود، و نیز مدلل داریم که اگر مثلاً ظلمی به اهالی فارس شود ضررش به سایر بلدان هم خواهد رسید. بطور تخمین محقق و معلوم است، سالی دو کروڑ تومان

پول خارجه وارد کرمان می‌شود، برای خریدشال و قالیچه و پسته و حنا و رنگ و کتیرا . ( جناب آقا یحیی و کیل کرمان که از موثقین و اهل خبره است نقل کرده : در یک سال من از آقا محمد اسمعیل تاجر مقیم رفسنجان پرسیدم که امسال صد هزار تومان کتیرا در کرمان و رفسنجان خریده شده است یا نه؟ مشارالیه جواب داد : امسال به توسط شخص من دو صد هزار تومان کتیرا خریده شد). پس چه علت دارد که ده خانه در کرمان استطاعت چراغ روشن کردن را ندارند؟ با این که چراغ در کرمان در شب تا صبح روشن باشد صد دینار است ( صد دینار قیمت عشریک مثقال نقره است ). و باز چه علت دارد که مأمور حکومت در دهات کرمان که می‌خواهد یک تومان پول خری (۱) از رعیت بگیرد رعیت ندارد؟ او را به درخت می‌بندند و آنقدر شلاق به او می‌زنند که عابرین یک شاهی یک شاهی بدهند، پس از یک دور و یک تومان جمع می‌شود برای مأمور حکومت. و باز چه سبب دارد که رعیت، دختر خود را در مقابل پنج هزار و یا یک تومان می‌دهد به مأمور حکومت؟ چه سبب دارد وقتی که می‌آیند دختر سه ساله را از آغوش مادرش جدا کنند مادر التماس و گریه می‌کند اینقدر مهلت بدهید که طفل خواب برود، در حالت خواب او را ببرید؟ آیا این پدر و مادر طفل خود را نمی‌خواهند یا سببی دیگر دارد؟ چه شده است که زنه‌های دهاتی برای حفظ اولاد خود با پلنگ و گرگ طرف شده‌اند، و بشیر و بیر جنگیده، و غالب آمده‌اند ولی در مقام دادن یک تومان و پانزده هزار به مأمور دیوان راضی می‌شود دخترش را به کنیزی بدهد که به ولایات خارجه ببرند، و مانند حیوانات بفروشند؟ و اگر پول ندارند پس این دو کرور مال التجاره که وارد کرمان می‌شود به کیسه کبی می‌رود؟ با این که مال التجاره راهمین بیچاره پدر و مادر بعمل آورده‌اند، کتیرا را آنها در بیابان جمع می‌کنند، حنا را رعیت زراعت می‌کند، قالی را زنها نساجی می‌کنند الخ ...

دیگر آن که رعیت که از اول سال تا آخر سال زحمت می‌کشد، گندم زراعت می‌کند، چه علت دارد که خود و عیالش باید نان جو و ارزن و ذرت بخورد؟ آیا این از گندم و نان آن بدش می‌آید؟ ..

دیگر آن که اگر کسی به کرمان برود و در دهات کرمان گردش بکند، می‌بیند اطفال کرمان و زن و مردشان را که چشمهای آنها به گودی فرو رفته است، و کمرهای آنان از بار ستم خم شده، و استخوانهای اضلاعشان به طوری بیرون آمده که بخوبی شمرده می‌شود. شاید در این مقام خواننده تاریخ گمان کند که نگارنده اغراق نوشته است، و یا اهل کرمان مردمانی بیکار و بیعاریند که مشغول کسب نمی‌شوند، از احتمال دویم جواب می‌دهم :

(۱) پول خری قسمی از مالیات است غیر از سرشماری، چه این پول را از کسی می‌گیرند که صاحب یک خری یا یک گاو باشد. پس، از یک نفر ممکن است سه پول بگیرند. اول از ملک، دوم از حیوان، سوم از خود او؛ گاهی هم بعنوان عوارض و بقیه را بعنوان جرم.

کسبه کرمان قبل از طلوع صبح صادق می‌روند سرکار و شغل خویش، دو ساعت از شب گذشته از کارخانه مراجعت می‌کنند به‌خانه خود. این بیچاره‌ها آفتاب را نمی‌بینند مگر در عصرهای روزجمعه که تعطیل‌شان است.

فاما فقر و گرسنگی آنها از وضع بشره و صورت آنها معلوم است. آنهایی که مشغول زراعت و بیابان گردی می‌باشند همه سیاه و سوخته، آنهایی که در کارخانه‌ها کار می‌کنند زرد و پوسیده‌اند. این که بعضی از علماء جغرافی نوشته‌اند کرمان گرمسیر است اشتباه بزرگی کرده‌اند، و از صورت و اندام اهالی کرمان این حکم را کرده‌اند. و الا کرمان زمستانش مثل طهران سرد و یخ فراوان می‌گیرند و برف بسیار می‌بارد. علت سیاه چرذگی اهالی همان فقر و فاقه است که استطاعت خوردن اغذیه لذیذ و میوه‌جات و دسومات برای آنها باقی نمانده است. پس چه می‌شود مال التجارة آنها، و زراعت آنها، و حاصل دست رنج آنها؟ همان وضع سلوک حکومت، همان وضع حرکت حضرت والا، باز خواننده تاریخ نگوید حرکت و حال حضرت والا چه ربطی به کرمان دارد؟ زیرا که جواب می‌دهم وقتی که پسر شاه آن‌طور سلوک نماید و رعیت را غارت خواهد، سایرین به طریق اولی خواهند خورد خون رعیت را. دیگر آن که وقتی رعیت فارس و ایل بهارلو و یا لشنی را غارت کردند، و آنچه داشتند از دستشان گرفتند، البته آنها هم حمله به کرمان می‌آورند و تا پشت دروازه کرمان را به نهب و غارت می‌برند.

بالاخره حاصل دسترنج رعیت و بهای اولادشان در طهران که پایتخت است جمع می‌شود، در يك شب قصر قجر را به يك رقاص مطرب می‌بخشد و یا چهارده کرور انعام يك نفر سید و بالاخره خرج سفر فرنگ و خانهای آنجا خواهد شد.

این است که «بارها گفته‌ام و بار دیگر می‌گویم» که: اهالی پایتخت و اغنیاء آن هیچ وقت راضی به عدالت و مشروطیت نخواهند شد، این است که حاکم مشروطه خواه، به فارس می‌فرستند همان اعمال استبدادیه از او صادر می‌شود.

پسر شاه زاده... محالست راضی به عدالت بشود پسر... وزیر... ممکن نیست معارف ایران را تکمیل نماید. کسی که سالها خون رعیت را خورده و اعصاب و عروقش با آن خون پرورش یافته محالست راضی به عدالت و تجدد بشود. کسی که مثل گوسفند در زمان استبداد در فارس و کرمان آدم کشته است محالست راضی شود که این بنای عدالت برپا شود، کسی که خانه‌های رعیت را خراب کرده است محالست راضی شود که بنای تجدد برپا شود، کسی که در سالی به صد هزار تومان قانع نبود چگونه به سالی هزار تومان قانع است؟

شاهزاده‌ای که در شب ده هزار تومان خرج اسافل اعضایش می‌شده است چگونه راضی خواهد شد که در عدالتخانه بشری در مقابل يك بیچاره مظلوم جواب بدهد؟! پس ما باید اصلاح را از فقراء بخوایم، بنای عدالت را فقرا و عامه محکم کنند و یا اشخاص عاقل که

طالب نام و ننگ باشند. و بدانند ده سال دیگر ملت ایران خائن را از خاک بیرون کشیده و آتش خواهند زد، و بدانند از اولاد و احفادشان انتقام خواهند کشید، و بدانند نام آنها موجب ننگ اخلاف خواهد بود، و بترسند که اعمالشان را تاریخ ظاهر خواهد ساخت. باری « این زمان بگذار تا وقت دگر » برویم به رشته تاریخ خود.

دیگر از وقایع آن که دویم ماه رجب ۱۳۲۳ پادشاه ایران مظفرالدین شاه وارد سرحد روسیه گردید. و پنجشنبه ۱۴ رجب پنج ساعت به غروب مانده وارد بندر آستارا، و شب شانزدهم رجب چراغانی ورود شاه به سرحد ایران اتفاق افتاد. در همین روز اول مکتوبی که به توسط پست برای عین الدوله صدر اعظم، و بعضی رجال دولت آوردند، لایحه سابق بود که ذکر شد. و قریب به همان مضمون چند پاکت هم به توسط سایر رجال دولت به عین الدوله داده شد، لیکن هیچ یک را حضور شاه نرسانیدند جز یکی از اجزاء انجمن که در دربار مرتبتی عالی داشت که یکی از پاکت را که حاوی لایحه مزبور بود در خلوت به شاه رسانید. از این جهت در هفتم شعبان که سلام عید بود اعلیحضرت پادشاه به نظام الملك فرمود:

باید دیوانخانه عدلیه منظم گردد، و قانون عدلیه مثل عدالتخانه های خارجه مجری گردد، و نیز به اجزاء خلوت فرمود:

اگر دولت ایران مانند سایر دول مشروطه گردد، هم من آسوده و راحت خواهم گردید و هم رعیت. امیربها در جنگ حاضر بود و عرض کرد: اگر شاه این فرمایش را یک دفعه دیگر بفرماید من شکم خود را پاره کرده و خود را می کشم!

باین جهت شاه مظلوم ساکت گردید. از قرار مذکور یکی از حاضرین این شعر را خوانده بود:

شاه ترکان سخن مدعیان می شنود شرمی از مظلومه خون سیاوشش باد  
اعلیحضرت در جواب فرمود: ساکت باش عین الدوله ترا نفی خواهد نمود، امیدوارم که به توجهات امام زمان عجل الله فرجه مقاصد قلبیه من در اجراء قانون اسلام بزودی ظاهر و آشکار گردد.

بعضی گویند خواننده شعر مزبور امیرخان سردار، و بعضی بر آنند نظام السلطان بود. اگر چه ممکن است در وقت این فرمایش را فرموده، و این شعر را شنیده باشد شاید همین شعر باعث شد که پس از مدتی هر دو مغضوب صدر اعظم شدند. چه نظام السلطان منفی و مبعود از دربار گردید، چنانچه در تاریخ خواهد آمد. امیرخان سردار هم با آن خدماتی که در غیاب شاه در نظم شهر نمود، بحدی مورد بی لطفی عمومیش گردید که اجر خدماتش را ندادند بلکه چند ماهی به بهانه رسیدگی به املاکش از طهران خارج گردید.

## شروع به انقلاب

از محرم که بدو سال شمسی و قمری بود در این سال حکومت کرمان با شاهزاده رکن الدوله بود، به واسطه علل چندضعفی در قوای حکومت پدید آمد .

واقعه کرمان  
در سال ۱۳۲۳

نخست از اول ورودش که ربیع الاول ۱۳۲۲ بود ، با هیچیک از طبقات مردم کرمان آمیزش نکرد ، و برسبک شاهزادگان بزرگ قدیم سلوک می نمود ، و همواره تنها در اطاق می نشست ، و جز معدودی از علما را نمی نشانید ، و در سخن گفتن اقتصاری نمود ، و بیکاریش هر چند روز با کسی بود .

دویم سخت گیری اجزاء صندوق بود که اقساط مالیات را در وقت معین به صندوق برسانند ، سوء سلوک ، و تکبر رکن الدوله ، و عدم اعتبار و اطمینان نوکرهای او ، سبب جسارت و سخت گیری رئیس صندوق شد که مکرر خفتها به او وارد می آورد . در بدو این سال که محرم و صفر ۱۳۲۳ باشد ، جناب امیرالامراء که یکی از اجزاء رکن الدوله بود ، متقبل شد که مقرری مالیات را در وقت معلوم و مشخص به صندوق برسانند ، مشروط بر آن که رکن الدوله را به هیچ وجه مداخله در کار حکومت از کلی و جزئی نباشد ، پیمان مؤکد شد . امیرالامراء از طایفه خوانین کرمان و از سلسله ابراهیم خان ظهیرالدوله است . مشارالیه اقوام و کسان خود را دعوت کرده انجمنی تشکیل داد و شرح ماجرا را اظهار داشت . بالاخره قرار شد اداره حکومت کرمان کمپانی باشد . چند نفر معین شد از خوانین ابراهیمیه ، و برای هر یک شغلی معین ، وجهی مقرر شد ؛ مثلاً مختارالملک کلانتری شهر و فلان مبلغ ، رفعة السلطنه حکومت رفسنجان و فلان مبلغ ، مستعانالملک را زرند و فلان مبلغ ، و هكذا . . .

عمل مالیات معلوم شد و هر یک سهم خود را چیزی نقد داد ، قسطهای آتیه را ضامنهای معتبر داد از تجار مسلمان و زردشتی که به صندوق برسانند . عمل ختم شد و اسباب آسودگی حضرت والا فراهم آمد . خوانین و کیلالملک که عده آنها کمتر است لکن همیشه مشغول خدمات بزرگ دولتی هستند ، و از جهت منصب پیش ، مثل عدل السلطنه (سردار نصرت) ، که از سنه ۱۳۱۵ جملة الملک ، و نایب الحکومه ، و رئیس نظام ، و سرتیپ توپخانه ، بلکه همه

امور لشکری و کشوری با او است ، و عمویش ولی خان که اغلب ضابطی بلوکات بزرگ با او است ، و رستم خان برادر عدل السلطنه ، به همچنین میرزا حسن خان پسر عدل السلطنه ، ضابطی دوبلوك را داشت . دیدند از این خرمن خوسه نبردند و از این نمد به کلاهی نرسیدند درصدد برآمدند که این شالوده را بهم بزنند ، از هر دری که خواستند داخل شوند ، راه ندیدند . حسن اتفاق یا سوء قضاء در این حیص و بیص شیخ شمشیری برینی ظاهر شد ، این خلقت عجیب و هیکل غریب جوانی بود به سن بیست و پنج الی سی ، به قدی بلند و عمامه بسیار بزرگ ، که چپئه بزرگی بسر انداخته ، با چشمهای ریز و ریش بغایت کوسه ، شمشیری حمایل ، و عصای بلند در دست ، شباهت صوری او به ترکمانها می ماند (یحسبه الجاهل مایعلما شیخاعلی کرسیه معما) این مرد از طرف خراسان وارد کرمان شد . گاهی از گبر و هنود بد می گفت و آنها را کافر حری می دانست و مالشان را حلال و خونشان را مباح می دانست ، گاهی از رباخواران و سودگیران سخن می راند . اغلب اوقات در منبر و موعظه در کمال وقاحت و زشتی ، از مذهب و طریقه شیخیه بد می گفت و آنها را ضال و مضل و مبدع در دین می خواند ، رؤسا و مشایخ آنها را سب و لعن و تکفیر می کرد . حتی آن که عقد نکاح زنانی را که علمای شیخیه بسته بودند تجدید می کرد . چون مواعظ او به نظر مردم عوام سودمند آمد ، دورش جمع شده و درکوی و برزن از پیش و پش هزاران زن و بی زن روان بودند ، و بخدمتش دوان ، و مقدمه فتنه آشکار شد . لذا کار گزاران حکومت شبانه فرستاده و او را گرفته ، به (راور) که سی فرسنگی کرمان است فرستادند که از آنجا به طرف خراسان تبعیدش نمایند . - از همانجا که آمد آنجا می رود - شهر بهم خورد ، مردم بلوا کردند ، اشخاصی که در این موقع دست آویزی می خواستند اسباب خوبی به دست آوردند ، و مجبور کردند حکومت را در بر گردانیدن شیخ برینی .

در مراجعت شیخ وارد شد بر جناب آقا میرزا علی محمد فرزند آقا باقر ، چون آقا باقر شخص اول کرمان و درس نود و عالمی بود که در کرمان نظیر نداشت ، لذا توقف شیخ در آن خانه باعث اعتبار او گردید . بعد از چندی باز در مسجد ملک به موعظه خلق و رفتن بالای منبر شروع نمود ، این دفعه موعظه خود را منحصر به بد گوئی از طایفه شیخیه قرارداد و مردم را بداشت از اجتناب از این طایفه . این نکته را هم باید دانست که حضرات شیخیه در این اواخر از جاده خود تخطی کرده و بر شئون خود افزوده بودند . اگر چه عنوان مذهبی در میان نبود و اسم شیخی و بالاسری گفته نمی شد لکن از هر جهت چیزهایی که اسباب حسد بعضی و فشار بر طبیعت بعضی فراهم می آمد ، در ایشان جمع شده بود ، مثلاً مرحوم حاج محمد خان مقتدای شیخیه و شخص اول از هر جهت رئیس مسلم شده بود .

اولا اسم شیخی را از خود برداشته و به زبانهای خوش بر علمای کرمان تفوق می جست . ثانیاً مالیه و ملک زیادی بر او گرد آمده بود چه ابتیاعی و چه از خالصه ، چه وقفی و چه تقدیمی و

به هر يك از خوانین واگذار شده و به واسطه غلای اجناس کرمان در این سنوات ثروت و دولت کلی عاید مشارالیه شده بود. گرانی و ارزانی جنس را از آنها می دانستند و چنانچه رسم فقراء است که آنان را با اغنیا عداوتی است منفور شده بود. در این موقع که ادارهای حکومتی با آنها شده و همه بزرگان از کار افتاده و لابد همه باید زیر بار آنها بروند، يك دفعه بهیجان آمده، فرمایشات شیخ برینی را وحی منزل من السماء دانستند. در سرهاشوری پیدا شد، در ربیع الاول ۱۳۲۳ جناب حاجی میرزا محمدرضا که چهارده سال بود زحمت غربت را بر خود گذارده در اصفهان و عتبات مشغول تحصیل بود و از علماء اعلام خاصه از جناب آخوند ملا کاظم خراسانی مد ظله العالی مجاز شده و به کرمان مراجعت و معاودت کرده بود.

در روز ورودش هنگامه غریبی برپا شد در شهر کرمان، از پیرساخورده و جوان خردسال کسی نماند که به استقبال او نرفت، حتی المخدرات فی الحال و چند روز دکان بسته و در زیارت آقا هنگامه غریبی بود.

فتنه جویان، مستفسر عقیده آقا در ماده شیخیه شدند و موافق میل خود یافتند استفتاء نوشتند، آقا جواب را مرقوم نفرمود. جناب آقا سید علی پسر مرحوم آقا سید عباس، که او هم چندی در عتبات تحصیل نموده و از جناب آقا سید کاظم یزدی مجاز شده بود به آمدن به کرمان، با الصراحت نجاست شیخیه را گفت و نوشت. این گفته و نوشته استظهاری از شیخ شد، خوانین و کیلی با جماعتی از سادات میرزا حسین خانی و غیره را محرك شده، درب خانه حاج میرزا محمدرضا متحصن شدند که غیر ممکن است ما بگذاریم کفار بر مسلمانان سلطنت کنند. داد و فریاد کردند و شبها که جناب حاج میرزا محمدرضا به مسجد می رفت، این جماعت در مسجد جامع جمع شده و فریاد می زدند.

شیخ شمشیری هم به منبر رفته آتش فتنه را دامن می زد و مهیج عوام می شد، در این موقع چون جناب آقا باقر که حامی شیخ برینی بود دید این شیخ مقصودی جز فساد و اتلاف مسلمانان ندارد، این مسئله بدگفتن از شیخیه را بهانه مقصود خود قرار داده است، لذا فرزند خود آقا میرزا علی محمدرضا منع نمود از حمایت کردن از شیخ و نتیجه مقصود شیخ را به او حالی کرد. آقا میرزا علی محمدهم فرمایش پدر خود را اطاعت نمود و دست از حمایت او برداشت، شیخ هم شبانه نقل مکان نمود از خانه جناب آقا باقر به خانه جناب حاج میرزا محمدرضا و بر جناب معظم ورود نمود با مقدمات سابقه و خیالات خوانین و کیلی، جناب حاج میرزا محمدرضا حمایت شیخ را فریضه ذمه خود دانست و جداً در مقام نگهداری شیخ بر آمده، از طرف دیگر جناب امان الله خان شهاب الممالک، که نایب الحکومه کرمان و پیشکار رکن الدوله بود و از اول ورود رکن الدوله تا يك سال پیشکاریش با امان الله خان که مردی کافی و وافی است بود. به واسطه ریاست امیرالامراء و معزولی او از شغل خود، ریاست باطایفه و کیلی همراه شده هر روز تگرافات متعدده متوالیه به طهران مخابره می نمود، ولیعهد محمد علی میرزا هم

به ملاحظه مسافرت شاه به مسامحت می گذرانید . تا این که دو سه تلگراف از عموم علماء کرمان رسید که شکایت از بی کفایتی رکن الدوله کرده بودند ، بعنوان جناب آقای طباطبائی ، آقا میرزا سید محمد . جنابش هم تلگرافات را به توسط شاهزاده ظفر السلطنه فرستاد نزد ولیعهد ، لذا تلگرافات عزل امیرالامراء از ریاست از طرف ولیعهد مخا بره شد . (تا به امروز اهالی کرمان نمی دانستند ممکن است تظلمات خود را به توسط تلگراف عرض کنند . گمانشان بود عارض از حکومت باید رنج مسافرت را بر خود هموار کند و به مرکز حاضر شود) .

شهاب الممالک دو مسئله را یاد داد به آنها ، یکی آن که ممکن است تلگراف بر ضد حاکم مخا بره کنند ، دیگر آن که ممکن است ظالم را از کار خلع کرد . بدون اجتماع وهیاهو و نوشتن یک صورت تلگراف و به طور مخفی و محرمانه آن را به امضاء علماء رسانیدن و به طهران مخا بره کردن مقصود را منتج خواهد بود .

حلاصه امیرالامراء از نایب الحکومگی کرمان معزول گردید ، این عزل علی الظاهر غلبه طایفه متشرعه را می نمود . عوام هم که دیدند امیرالامراء معزول شد بر جرئت آنها افزوده گردید ، روز بروز قوت و قدرت آنها در ازدیاد بود .

طایفه شیخیه هم بر حسب نجات فطری که در آنها است به مسامحه و تحمل مشاق می گذرانیدند ، تا آن که یک نفر از طایفه شیخیه که بازوجه خویش نزاع کرده بود و در ماهان کرمان زنش از ضرب کتک و یاسببی دیگر بر حمت ایزدی پیوست . طایفه زنان بلوا نمودند که این مرد به عداوت با متشرعه زن خویش را که از سادات متشرعه بوده است به قتل رسانیده ، چند روزی این گفتگو در بین بود و مردم هیاهو و شورشی داشتند . در این اثناء ، واقعه مسجد بازار شاه پیش آمد ، مختصر از مفصل آن این است : مسجدی در محله بازار شاه کرمان بود که سالها در دست و تصرف طایفه شیخیه بود ، به واسطه جزئی موقوفه آن مشتری زیاد داشت و همه کس طالب امامت آنجا بود ، این ایام که ضعف و فتوری در طایفه شیخیه پدید آمد جناب حاج محمد رضا امامت مسجد را واگذار نمود به جناب آقا شیخ محمد صادق پسر عمه خویش که تازه از عتبات عالیات وارد شده بود .

جناب آقا شیخ محمد صادق هم بعزم نماز در آن مسجد و امامت آن مکان قدس با جمعیت زیادی روانه مسجد گردید . این خبر که به طایفه شیخیه رسید در مقام مدافعه بر آمده ، زد و خوردی واقع شد ، فرایشان و اجزاء حکومت هم که برای رفع فساد حاضر شده بودند مردم را ممانعت نموده ، عوام که بدون اسلحه و استعداد و همه وقت آلت اجراء خیالات رؤسا می باشند ، چون دیدند واقعا چوپ و تفنگ و ضرب و کتک در کار است بنای فرار را گذارده ، در وقت فرار به طرف خانه حاج محمد خان رسیده ، آدمهای او که صدای مردم را شنیده ، گمان کردند مردم بعزم خرابی خانه او می آیند ، در مقام مدافعه بر آمده چند تیری خالی شد . قریب چهل نفر مجروح و چند نفری بقتل رسیدند . لکن اکثر مقتولین از اطفال و جوانان نارس بودند که هیچ قصدی نداشتند جز فرار از صدمه اجزاء حکومت .



باری این اخبار هم تلگرافاً به طهران رسید، ولیعهد مجبور شده رکن الدوله رامعزول و ظفر السلطنه را بجای آن منصوب کردند.

چون شاهزاده ظفر السلطنه چند سال قبل در کرمان حکومت کرده بود و با مردم به طور خوبی سلوک نموده، لذا برسیدن خبر به کرمان بلوا و شورش بر طرف شد، خوانین و کیلی که خود را مظفر و منصور و غالب دیده در نظم شهر و اعاده امنیت نهایت سعی و کوشش را نمودند، گفتگوی شیخی و متشرعه از بین مرتفع گردید (کاسب) کرمانی گوید :

سخن در سر کار مذهب نبود حکایت به غیر از ریاست نبود

خلاصه رکن الدوله به باغ ناصریه که جزء ارك و متصل به دیوار حصار خارج شهر است نقل مکان کرده، منتظر ورود حکومت جدید و دادن بقیه مالیات و تفریح حساب بود. شاهزاده ظفر السلطنه هم عازم بر حرکت که چا پاری خود را به کرمان برساند، يك روز به قصد خدا-حافظی خدمت آقای طباطبائی رسید، پس از مذاکرات محرمانه آقای طباطبائی فرمود : من و شما و شاهزاده نیرالدوله باهم معاهده کردیم که در خدمت به ملت کوتاهی نکنیم و شما قسم قرآن یاد کردید و قرآن را بین خود شاهد قرار دادیم، اینک شاهزاده نیرالدوله با شاه رفته است به فرنگ، حالش معلوم نیست، شما هم که می روید به حکومت کرمان، پس من از شما متوقعم که در همانجا بکار خویش مشغول باشید، طریق ظلم و استبداد را مسلوک ندارید و بر رعایای کرمان که مردمان فقیر و بیچاره می باشند ترحم کنید و از راه عدل و انصاف انحراف نورزید و با علماء اعلام عموماً و جناب حاج میرزا محمد رضا خصوصاً، به طریق دوستی رفتار نمائید، چه ضرر دارد شما در کرمان شروع به مقصود کنید و مقصود ما از کرمان بروز نماید. من هم به جناب حاج میرزا محمد رضا می نویسم که جانب شما را مراعات کند و اقدامی که مضر حال شما باشد نفرماید.

این فرمایشات حضرت آقای طباطبائی در شاهزاده ظفر السلطنه اثر نمود، یا ننمود نمی دانیم؟ لکن تجدید عهد کرد و قول داد که بر خلاف سایرین در کرمان سلوک نماید و در اواخر ماه رجب ۱۳۲۳ به طرف کرمان چا پاری حرکت نمود.

حاج ندیم باشی که از بستگان رکن الدوله بود گوید: رکن الدوله با من مشاوره نمود که اگر ظفر السلطنه از من دستور العمل رفتار و سلوک با این دو طایفه را بخواهد من چه به او گویم؟ گفتم آنچه بگوئید بر خلاف آن رفتار خواهد کرد پس خیر آن را به او بگوئید که هم در مشورت خیانت نکرده باشید و هم به مقصود خود رسیده باشید.

دیگری از موثقین گوید: چند روز مانده بود به ورود شاهزاده ظفر السلطنه يك روز جناب حاج میرزا محمد رضا با شاهزاده رکن الدوله خلوت کرد و معاهداتی ما بین ایشان برقرار شد. از آن جمله رکن الدوله خواهش کرده بود که معظم له قسمی سلوک نماید که ظفر السلطنه هم نتواند حکومت کند و گفته بود من قصدی جز توهین به طایفه شیخیه نداشتم، حالاکه من

بروم و از کرمان صدائی بلند نشود دولت حمل بر بی کفایتی من خواهد کرد الخ .  
 باری پس از ورود ظفر السلطنه از طرف حاج میرزا محمد رضا اقدامی برخلاف حکومت  
 نشد، جز این که يك شب را بعد از آمدن از مسجد می رود به خانه یکی از کسبه کرمان که مجلس  
 روضه بوده است، در ورود به آن خانه جنابش چنانچه این شیوه را اتخاذ کرده بود در صحن  
 حیاط در صف فقراء می نشیند . یکی از مردم بازاری می آید خدمت آقا که در همسایگی من  
 شخصی شراب فروشی می کند استدعا دارم او را منع و موعظه فرمائید . جناب آقا شخص شراب  
 فروش را احضار کرده به طور نصیحت و پند می فرماید : خواهش دارم از این عمل نامشروع  
 کناره گیری و این کسب حرام را ترك نمائی . چون قصد آقا قربت بود پندش در شخص خمار  
 اثر کرده از عمل خود نادم و جداً تائب شد و مال التجاره خود را که سرمایه سرور جمعی  
 بوالهوسان بود به خاک ریخت مجلس تمام شد و آقا به خانه خود رفت . اشخاصی که همواره  
 طالب فتنه و فساد و جالب کینه و عناد بودند و این چند روزه که فتنه شیخی و متشرعه از میان رفته  
 بغایت حزين بودند و تجدید مطلع می خواستند سر رشته به دستشان افتاد . روز چهارشنبه که  
 آقا در خانه خود در خواب بود، محرك چند نفر شده به خانه یهودیها رفته، چند ظرف شراب  
 آنها را شکستند که حکم آقا است و به تحقیق بیچاره آقا از این حکم بی خبر بود .

عصر چهارشنبه شاهزاده ظفر السلطنه ، جناب عدل السلطنه و معتضد دیوان را فرستاد ،  
 نزد جناب حاج میرزا محمد رضا که این چه واقعه ایست و مرتکبین این عمل باید تنبیه بشوند .  
 جنابش فرمود :

شما می دانید من نوکر شخصی ندارم و نمی دانم مرتکب این عمل کی بوده است؛ و ملاحظه  
 کنید از آن اشخاصی که می گوئید ، در خانه من کسی نیست احیاناً اگر کسی هست او را ببرید و  
 هر چه می خواهید بکنید .

تا شب جمعه مشغول مذاکره و در این سؤال و جواب بودند ، شب جمعه عزم جزم کرد  
 از شهر کرمان به ارض اقدس مشهد مقدس مهاجرت کند، این خبر در شهر منتشر گردید . صبح  
 جمعه از هر محله مردم گروه گروه مجتمع شدند و قصدشان این بود که مانع از رفتن و مهاجرت  
 آقا بشوند چنانکه مدتی قبل از ورود ظفر السلطنه در ایام ایالت رکن الدوله به همین اندیشه تا  
 خارج شهر رفتند، مردم کرمان از مرد و زن ، بزرگ ، عاقل و باقل ، عالم و جاهل ، جمع شده  
 که جنابش را از رفتن منصرف نمایند . پس از اصرار فرمود :

من صبحی در زیارت جامعه که توجهم به حضرت ثامن الائمه بود به این فقره زیارت که  
 رسیدم : «من اتيكم فقد نجی ومن لم یأتکم فقد هلك» به دلم اثر کرده ، که اگر به ظاهر هم نروم  
 هلاکتی برای من است . آخر الامر بنا را بر استخاره گذارده و به کلام الله المجید تفأل زدند ؛  
 این آیه مبارکه آمد «من اعرض عن ذکرى فان له معیشه ضنکا» عزم جزم بر تشریف شد . لذا به  
 عنوان نقل مکان سوار شده که به خارج دروازه نقل مکان کند ، که يك دفعه این عوام کرمان که

افزون از ده هزار بودند بهیچان آمده سرکار آقارا ، روی دست به طرف شهر برگردانیدند . باری ازدحام امروز به همین جهت و نیت بود ، مفسدین نزد ظفرالسلطنه جلوه دادند که این جمعیت و ازدحام برای جنگ و فرار دادن شماست و محرك این کار رکن الدوله است ، که جمعی را در این شهر دستورالعمل داده که فتنه کنند و شما را نیز فراری نماید تا تنها بدنامی خود ، نبرده باشد و شریک داشته باشد ؛ از آن جمله ناظم التجار است که چند روز قبل که روز قبل از این واقعه از بدرقه رکن الدوله مراجعت کرده (گویا بی حقیقت هم نبود چون سابقاً در مقام مشاورت رکن الدوله به او گفته بود که اگر می خواهید حکومت کنید با حاج میرزا محمدرضا بخوبی سلوک نمائید) .

این اخبار ، مهیج ظفرالسلطنه شد ، لکن حوصله می کرد و دست بکار نمی زد . اعدل الدوله و عین الملک برادران رکن الدوله ساعی بودند که « سرباز و سوار بفرست ، بگیر و ببند عنقریب است که باید به اسب خود سوار شده و فرار نمائی » ظفرالسلطنه اعتنائی به گفته آنها نمی کرد و همی خواست این کار به صلح بگذرد و به تدبیر ، آتش فتنه فرو نشیند . میرزا علی خان گماشته خود را فرستاد و پیغام به حاج میرزا محمدرضا داد . مردم هرزه گو و فتنه جو نگذاشتند که رسول به آقا رسیده و ابلاغ رسالت نماید و می خواست بلکه جناب آقا یحیی عموی آقارا ببرد به اراک ، شاید آتش فتنه را فرو نشاند ؛ نیز مردم نگذاشتند . یکی از موثقین نقل کرد که پس از آن که میرزا علی خان را از دست مردم نجات داده و به نزد آقا رسانیده از ترس نتوانست تکلم نماید ، می خواست بگوید غلط کردم که قبول رسالت کردم ، گفت : ظفرالسلطنه عرض کرده است غلط کردم که قبول حکومت کرمان را کردم . این وضع و سلوک مأمور حکومت بر تجری مردم افزوده ، از آن طرف این اخبار که به ظفرالسلطنه رسید ، دو شاهزاده مزبور ، اعدل الدوله و عین الملک بهانه بدست آورده بر سعایت خود افزودند . چه که آنها شریک خیالات برادر خود بودند و می خواستند فتنه را بزرگ کنند که ظفرالسلطنه را جای اقامت نماند .

علی الجملة ظفرالسلطنه گفت : من حکم بقتل و نهب نمی کنم و راضی نمی شوم هتک احترام کسی شود . امروز حکومت را به شما تفویض کردم ، و به خلوت نسترن اندر شد و در را به روی خود بست . این دو شاهزاده مغرض جمعی سرباز و تفنگچی و عده ای غلام را رو به خانه حاج محمدرضا فرستادند و این لشکر دو قسمت شد ، یک قسمت از بالای پشت بامها ، یکی از بازارها و کوجهها حرکت کردند . شیپور و موزیک و طبل می زدند و تیر می انداختند ، که دو نفر از تماشاچیان که بالای بام بودند کشته شدند ، که هنوز بحد رشد و بلوغ نرسیده بودند و این دو نفر به تیر تفنگ شاهزاده حسین میرزا کشته شدند . عجب آن که سربازها و غلامها گریه می کردند و تیر می انداختند ، مردم شهر که برای نزاع و جدال حاضر نشده بودند و اسلحه با خود نداشتند چون حال را چنان دیدند فرار کردند . الا زنها که ماندند تا جمعیت ، جنگی داخل خانه شدند . سر تیب آنها عبدال مظفر خان چون زن ثکلی در خارج گریه می کرد . معتضد -

دیوان چون در نزد ظفر السلطنه متهم بود کاری به او راجع نبود، بانو کرهاى شخصی خود همراه جماعت بود و ساعی، که خدمتی نماید و تقریبی به حکومت بجوید. نو کرهاى چند نفر زن را مجروح نمودند، هر زنی که زینتی داشت بر بودند.

این خبر در کتا بخانه به آقا رسید، بیرون آمده گفت: چرا مزاحم بیچاره زنهای شوید؟ اگر من مقصرم که حاضرم، این زنهای بیچاره تقصیری ندارند. مریدان آقا هر کدام به طرفی فرار کردند. شریعتمدار در تنور مخفی شده، دیگری در بین زنها پنهان شده، یکی به بیت الخلوۃ پناه برد، دوسه نفر هم که ماندند آنها را گرفته بودند که ببرند به ارك اسفندیار خان، پچاقچی کفشهای آقارا بدست گرفته و همی گفت: «بیور بیور» سر کار آقا روانه شد سر باز و غلام اطراف ایشان پره زدند. آقا شیخ محمد صادق مجتهد که عمه زاده آقا بود با شریعتمدار را این را گرفته، نصیر الاسلام را که از پیش بردند. شیخ جواد که از طلاب بود آن راهم کت بسته همراه داشتند. آقایان مزبور را به حالتی بسیار فضع و شنیع می بردند در جلو آنها موزیک و بالابان می زدند، زنها در بالای بام گریه می کردند و خاک بسر می ریختند و احسین گویان به حال آنها تضرع و زاری می نمودند. لدی الورد به ارك به گفته اعدال الدوله و عین الملك که حکم و امر ظفر السلطنه است پاهای آقا را به فلك بستند. چند چوب که زدند محمد خان سرتیپ، داماد آقا باقر خود را روی پای آقا انداخت، بعد از آن آقا شیخ محمد صادق را به فلك بستند. پس از خوردن چند شلاق سران سپاه مانع شدند، که اگر بنای امانت باشد ماها از شغل و کار دولتی استعفا می کنیم. جنابان حاج میرزا محمد رضا و آقا شیخ محمد صادق را بردند به اطاق، سپس شریعتمدار را این و شیخ جواد را چوب مفصلی زدند. در این مقام چند سطر علاوه می کنیم که: با این که جناب حاج میرزا محمد رضا خودش و پدرش و جدش سالها به اهل کرمان خدمت کرده و برمسند شرع متمکن بودند و احدی یاد نمی دهد که در این طایفه يك نفر رشوه خور بوده است، چه جای ایشان، و همه وقت مانع ظلم بوده اند. چه شد که این طور مظلوم افتاد و احدی از ایشان همراهی نکرد؟ با این که خوانین و کیلی که از هوا خواهان ایشان بودند اگر از ایشان یاری کرده بودند کفایت بود، بلکه اگر سردار نصرت خود را به ظفر السلطنه رسانیده بود و عظمت امر را گفته بود کار به این جا نمی کشید و شخصی مانند حاج میرزا محمد رضا را که رئیس ملت کرمان بود، يك نفر مانند ظفر السلطنه که در جنب او هیچی نبود به فلك بیند که اگر زنهای کرمان در مقام حمایت و نصرت آن مظلوم بر آمده بودند، هر آینه ظالم را معدوم کرده بودند.

چند سبب از برای این مسئله تصور می شود؛ اول که سبب طبیعی است، مکافات دهر است؛ چه رئیس طایفه شیخیه از خفت و خواری که از جناب حاج میرزا محمد رضا دیده بود از این دارفانی به دار باقی رحلت نمود. در این مقام استشهاد می آوریم به چند بیت از ابیات کاسب کرمانی که در تاریخ خود گوید:

به عمر خود اعتمادی مکن  
ولی زود دادش قضا گوشمال  
بحق زد ولی بین چه ناحق بخورد  
در آن روز بس کارها ساختند  
از آن درد شد ناله اش بر فلک

پس از مردن خصم شادی مکن  
مکافات کرد او پس از چندسال  
ازین مرحله جان سلامت ببرد  
سوار بچاقچی سرش ساختند  
مجازات او گشت چوب و فلک

سبب دیگر آن که نفاقی که بین آقایان کرمان بود از هیجان و بلوای مردم جلوگیری کرد، و بعضی هم در خانه نشسته منتظر صاعقه آسمانی بودند. امام جمعه کرمان هم که رسید در باغ بدیدن این واقعه غشوه عارض او شد و افتاد.

اول کسی که از این خانواده از خانه خود بیرون آمده دو عم آقا بودند جناب حاج شیخ علی که پیرو رئیس قوم بود و جناب آقا یحیی که بیهشانه ملاحظه هیچ مخاطره نکرده و صدای گلوله تفنگ که از اطراف بلند بود زوزه مگس می پنداشتند و گلوله ها که از مستحفظین قراولها به اطراف می ریخت گل و هل می انگاشتند با این حال به میدان ارك رسیدند.

یکی از موثقین نقل کرد: به جناب حاج شیخ علی گفتند خود را حفظ کنید که گلوله تفنگ به شما نخورد، آقا در جواب فرموده بود: من که تقصیری نکردم گلوله مرا بکشد. این کلام چه قدر شباهت دارد به مثلی که اهل ایران می آورند که: «پای بی گناه به پای دار می رود ولی سرب کلاه به بالای دار نمی رود».

آقا باقر مجتهد و پسرش آقا میرزا علی محمد از آن طرف رسیدند، آقا سید علی مجتهد از طرفی، بقدر نیم ساعت در میدان جلو ارك توقف شد. مستحفظین مانع از دخول بودند تا اذن داده، وارد شدند. معلوم شد این وقوف برای حرکت دادن آقا بوده، بالاخره دو ساعت به غروب مانده روز جمعه ۲۸ شعبان سال ۱۳۲۳ حاج میرزا محمد رضا و آقا شیخ محمد صادق را به طرف بم روانه نمودند. و بعد از ورود آقایان به مجلس ظفر السلطنه و استدالات آقا یحیی که این همه امور به شبهه گذشته، ظفر السلطنه بر هر دو شاهزاده متغیر و فوراً فرستاد که آقا را از راه بم (۱) برگردانند و به جلال آباد رفسنجان که ملك خودشان است تحویل بدهند. وقتی فرستاده حاکم رسیده بود که آقا در راه برای ادای فریضه ظهر و عصر پیاده شده، مشغول دعای سمات بودند. مأمور که اسفندیار خان است نقل کرد که از حالات آقا تعجب کردم که قبل از این واقعه خدمت آقا رسیدم و آن روز که ایشان را به ارك بردم و آن دم که حرکت دادیم و آن وقت که مژده مراجعت دادم بريك حال بود، نه از حرکت به ارك و نه از واقعه ارك و نه از حرکت از ارك هیچ يك تغییر حالی در او مشاهده نشد. بلکه وقتی که مشغول دعا بود و من به خیال خود مژده دادم، دعای خود را قطع نکرده و توجهی به من نفرمود.

(۱) بم راصاحب تقویم البلدان به تشدید ضبط کرده است و آن شهری است کوچک بین کرمان و بلوچستان.

بالاخره ظفرالسلطنه آقا یحیی را مخاطب نموده بسیار اظهار ندامت کرد و گفت خدا لعنت کند این دو شاهزاده را حالا متمنیم خودتان بروید و با آقا همراه باشید و از ایشان معذرت خواسته و بی گناهی مرا عرضه دارید .

روزشنبه مردم فهمیدند چه شده جرئت از خانه بیرون آمدن هم نداشتند ، دروازه ها و راهها هم سپرده شده بود که کسی بیرون نرود ، شب درخانه آقا ازدحامی شده تا صبح مشغول تعزیه داری بودند . تا پنجم و ششم ماه رمضان تعزیه داری بود و از ازدحام جمعیت دالان خانه و چند اطاق خراب شد .

یکی از ثقات نوشته است :

يك شب آقا شيخ محمد تقی که از علماء کرمان است منبر رفته و همین قدر این فقره دعا را خوانده بود: «اللهم اننا نشكر اليك فقد نبينا وغيبه ولينا» که فریاد بلند شده بود و آن شب چند نفر را غشوه دست داده بود . علمای کرمان هیچ يك به نماز جماعت و مساجد حاضر نشدند ، الا آقای حاج محمدخان مقتدای شیخیه، که زنها ازدحام کرده ، مجبور نمودند او را برفتن به لنگر ؛ که مزرعه ایست در هفت فرسخی شهر کرمان و در آن مزرعه بود بعد از چهار ماه مرحوم شد .

بعضی از موثقین گویند : که عوام کالانعام نجاست زیادی برده در محراب مسجد ریخته و زنها از پنجره ها و روزنه های بام مسجد شیخیه نجاست بسیاری به مسجد ریخته ، به این جهت آن مرحوم مسجد را ترك کرد و از کرمان مهاجرت نمود .

هیجان مردم کرمان روز بروز در ازدیاد بود یعنی در مساجد و شبها در خانه ها مشغول گریه وزاری بودند ، تا بیست و هشتم رمضان که به سعی علمای طهران ظفرالسلطنه از حکومت کرمان معزول و روانه طهران گردید .

حکومت کرمان را تفویض نمودند به شاهزاده فرمانفرما که تلگرافاً او را امر کردند که از کرمان شاه نقل کند به کرمان . شهر آرام شد و هر چه اهالی شهر درخواست کردند که حاج میرزا محمد رضا برود کرمان قبول نشد و جواب داد مادام که به ارض اقدس نروم به کرمان مراجعت نمی کنم .

عدل السلطنه سردار نصرت نایب الحکومه کرمان ، تلگرافاً سفر آقا را به مشهد به فرمانفرما اطلاع داد . فرمانفرما تلگرافاً خواهش کرد سفر را بتأخیر اندازد تا ورود خودش به خاک کرمان ، این خواهش قبول شد .

در اواخر ماه صفر ۱۳۲۴ شاهزاده فرمانفرما وارد رفسنجان شد با آن همه سفارشات که از طرف آقای بهبهانی و آقای طباطبائی و انجمن مخفی به فرمانفرما شد و مخصوصاً مجدالاسلام از طرف انجمن و آقای طباطبائی رفت در بلده قم و از فرمانفرما قول همراهی گرفت ؛ لدی الورود فرمانفرما به خاک کرمان تلگرافش به عین الدوله رسید که استدعا دارم جناب حاج

میرزا محمد رضا را اذن دهید برود به زیارت مشهد و در تلگراف محرمانه و رمزش اطلاع داد که توقف حاج میرزا محمد رضا در کرمان صلاح نیست .

فرمانفرما در بهرام آباد رفسنجان چند روزی توقف نمود ، جنابان بحر العلوم و آقا یحیی را در خلوت خواسته گفت: از طرف دولت حکم صادر شده است که حاج میرزا محمد رضا برود به مشهد و البته باید برود ، ولی برای آن که مردم ندانند که ایشان را نفی بلد کرده اند ، من اصرار می کنم که بیاید کرمان و شمارا از طرف خود می فرستم که ایشان را حرکت دهید به کرمان ، لکن تکلیف این است که او را به طرف مشهد حرکت دهید . روز بعد در ملاء عام خطاب به جنابان بحر العلوم و آقا یحیی نمود که از شما خواهش می کنم بروید جلال آباد و جناب آقا را به طرف شهر حرکت دهید . آنها علی الظاهر قبول کردند و روانه جلال آباد شدند ، مطلب را به جناب حاج میرزا محمد رضا رسانیده و ایشان را به طرف ارض اقدس حرکت دادند .

روز بیست و هفتم ماه صفر ۱۳۲۴ حاج میرزا محمد رضا روانه مشهد شده ، در بین راه مردم هرده و قریه نهایت احترام را از او بجا آورده ، قبل از ورود ایشان به مشهد خبر به طهران رسید . علماء طهران سخت متغیر شده که عین الدوله مخالف دستخط شاه و عهدی که با ما کرده بود رفتار نمود . عین الدوله متمسک به تلگرافات فرمانفرما گردید که در یکی از تلگرافات بود که ، حاج میرزا محمد رضا نذر کرده بود برود به مشهد و در دیگری بود که آنچه من سعی کردم بیاید کرمان قبول نکرد . پس از مقاولات بسیار که بین عین الدوله و علماء طهران رد و بدل شد . صورت تلگرافی از طرف عین الدوله آوردند نزد آقای طباطبائی که خطاب بود به فرمانفرما به این مضمون :

«چند نفر سوار بفرستید جناب حاج میرزا محمد رضا را از بین راه خراسان برگردانید و با احترام او را وارد کنید پس از چند روزی که دید و بازدید به آخر رسید او را مخیر کنید بین آمدن به طهران و رفتن به مشهد الخ» .

آقای طباطبائی از خواندن صورت تلگراف متغیر شده ، که شخص محترمی مانند حاج میرزا محمد رضا از پشت دروازه مشهد برگردانند به کرمان پس از ده روز باز ایشان را نفی بلد کنند که چه شد عین الدوله به عهد خود وفا نمود . لذا صورت تلگراف را دور انداخته واقعه را به آقای بهبهانی و سایرین رسانیده همگی آقایان مجدداً از عین الدوله رنجیده و در مقام مخالفت او برآمده چنانکه در موقع خود خواهد آمد . توصیه و سفارش جناب حاج میرزا محمد رضا تلگرافاً و کتباً به علماء مشهد مخا بره و مکاتبه گردید عین الدوله هم برای تسکین حرارت آقایان به آصف الدوله حاکم خراسان توصیه مخا بره نمود .

در ورود به مشهد مردم آنجا معنی دین داری و عالم دوستی را آشکار و تاطرق استقبال نمودند . جنابش يك فرسخ به شهر مانده پیاده با پای برهنه مشی فرمود و تا ورود به حرم مطهر سه طاقه عبا از ایشان پاره شد . هر نفری تیمناً و تبرکاً از پاره های آن بردند و داخل شهر ازدحام

به اندازه ای رسید که ضعف برایشان عارض شد. خدام حضرتی دورش حلقه زدند تا وارد حرم شدند، درهای حرم را بستند. درخانه حاج عبدالغفار کرمانی برایش منزل معین کرده و چادر برپا نمودند. عموم اهل مشهد دیدن کرده، آصف الدوله پانصد تومان برایش هدیه فرستاد جنابش قبول نفرموده و آن مبلغ را مسترد داشت. بالاخره پس از توقف دو ماه به اصرار علماء و امنای دولت مراجعت به کرمان فرمود که تفصیل آن و سلوک فرما نفرما با آن جناب در موقع خواهد آمد.

این بود مجملی از وقایع کرمان، لکن مارشته تاریخ خود را وصل می کنیم به جائی که جناب حاج میرزا محمد رضا در جلال آباد رفسنجان تشریف داشته و ایشان را در آنجا می گذاریم در حالتی که مشغول عبادت رب عباد و پذیرائی عباد می باشد و خود می آئیم در طهران که ملاحظه کنیم و ببینیم پس از رسیدن این خبر موخش به طهران، علماء اعلام طهران چه اقدامی نمودند و چه گفتند و شنیدند. بلی در این واقعه موخش احدی از اهالی کرمان يك تلگراف مخا بره نمود و به احدی از آقایان طهران اطلاعی ندادند، فقط مجدالاسلام کرمانی در مجلس مشیرالسلطنه که در آن ایام وزیر داخله بود به استراق سمع شنید که؛ یکی از علمای کرمان را به فلکه بسته چوب زده اند. دیگر از کم و کیف و سبب اطلاعی حاصل نمود، تا این که در اواسط ماه مبارک پست کرمان وارد گردید، مکاتیب متعدده از طرف علماء اعلام عموماً و حاج شیخعلی مجتهد عمومی، حاج میرزا محمد رضا خصوصاً و تجار و موثقی رسید. واقعه مشئومه را مفصلاً نوشته، لذا بنده نگارنده و مجدالاسلام به ملاحظه هم وطنی و همشهرئی و جنسیت اخفاء این واقعه فجیعه را مناسب ندیده پس از مذاکره در انجمن و تهیه استعداد شب ۱۷ ماه مبارک ۱۳۲۳ خدمت آقای طباطبائی رسیده، مکاتیب کرمان را اظهار داشته، واقعه را آب و تابی داده جنابش از استماع این خبر متغیر شده فرمود:

شاهزاده ظفرالسلطنه بامن دوست است و هم قسم، در وقت عزیمت به کرمان بامن معاهده نمود و قسم به قرآن و اسامی خدا ذکر نمود؛ که با علماء و فقراء کرمان بخوبی رفتار نماید و در خصوص حاج میرزا محمد رضا مؤکداً سفارش نمودم که به طور احترام و حسن سلوک رفتار نماید. حالا که بامن برخلاف معاهده رفتار نمود و احترام علماء را منظور نمود، من ازدوستی او اغماض می نمایم و او را ملعون ازل و ابد می دانم و هر گونه اقدامی که لازم باشد خواهم نمود. تا اول او را عزل نمایند اگرچه از اولاد عباس، همین سلوک را متوقع باید بود. سایرین هم مثل او خواهند بود لیکن امیدوارم که جبران این عمل را به عمل آورند، لیکن برای استحکام امر و این که مخالف از موالف شناخته شود شما همین امشب آقای بهبهانی و حاج شیخ فضل الله و سایرین را نیز ملاقات نمائید و بگوئید اگر این واقعه را جبران ننمائیم دیگر از برای این لباس احترام و وقعی نخواهند گذارد. پس از



مشاوره ، بنده نگارنده و مجدالاسلام کرمانی به طرف خانۀ حاج شیخ فضل الله روانه شدیم و بعضی از اجزاء انجمن را برای ملاقات آقای بهبهانی و آقای صدرالعلماء روانه نمودیم . در ساعت پنج از شب گذشته وارد خانۀ حاج شیخ فضل الله شده جمعی از طلاب و اعضاء انجمن هم در آنجا بودند .

حاج شیخ فضل الله اگر چه از علماء بزرگ تهران بود ولی وضع او وضع اعیانیت بود چه در کتابخانه می نشست و چه در عمارت پارك و چه در مجلس درس ، همه وقت و همه جا لازماً تعیش او موجود بود . مثلاً مجلس درس او هیچ وقت خالی از قهوه و چائی نبود و نان روغنی و شیرینی هم بود قبل از درس و بعد از درس يك نفر روضه خوان می رفت بالای منبر ، ذکر مصیبتی می نمود آن وقت شروع به درس می کرد . در این شب که ما دو نفر در آنجا که کتابخانه اش بود وارد شده ، چائی و قهوه و شربت و اقسام شیرینی و میوه جات در آنجا موجود بود . از بعض کلمات حاج شیخ فضل الله معلوم می شود که مسلک مشارالیه با مسلک سایر علماء مخالف بود .

از آن جمله یکی از ثقات نقل کرد: که وارد شدم بر حاج شیخ فضل الله ، در حالتی که سفره نهار او گسترده بود و به اندازه خوراك پنجاه نفر در سفره او حاضر بودند . اقسام غذاهای لطیفه و مریبات مشتهیه و لحوم طیر مایستھون نیز حاضر بود . سفره او را از سفره صدر اعظم ایران بهتر دیدم ، در آن وقت که مشغول صرف غذا بود ، گفت: ما اهل ایران مادامی که بیرونی و اندرونی داریم باید در ضیق معیشت زندگانی کنیم ، چه وقتی که در بیرونی يك سفره انداخته شود و در اندرونی هم يك سفره ، البته در مخارج فرق کلی پیدا می شود ، اما هر گاه هر دو سفره در يك جا انداخته شود هم خرج کمتر خواهد بود و هم سفره رنگین تر . و نیز نگارنده روزی که مشارالیه در خانۀ آقای طباطبائی آمده بود ، در مجلس در ضمن مذاکره گفت : ملای سیصد سال قبل بکار امروز مردم نمی خورد ، شیخ در جواب گفت : خیلی دور رفتی بلکه ملای سی سال قبل بدرد امروز نمی خورد ، ملای امروز باید عالم به مقتضیات وقت باشد . باید مناسبات دول را نیز عالم باشد الخ .

از مذاکرات در این مجلس حالش معلوم خواننده خواهد شد ، چه پس از ورود ما و بجا آمدن پذیرائی و مرسومات متداوله سخن از واقعه کرمان به میان آمد ، آن حرارت غریزی و آن آتش غیرتی که در قلب ما مشتعل بود به سخنان مشارالیه تسکین یافت . از جمله سخنانش این که حاکم هر محلی باید در نظم آن محل ساعی باشد ، هر کس مخل نظم باشد باید اورا سیاست و تنبیه نمایند خواه ملا باشد ، خواه سید ، حاج میرزا محمد رضا باعث فتنه و شرارت بود او را تنبیه نمودند شما هم اگر اقدامی بر ضد دولت کنید تبعید و منفی خواهید گردید .

مجدالاسلام گفت: جناب آقا این حاج میرزا محمد رضا از معتبرین علما و پسر مرحوم حاج ابو جعفر ، نوۀ مرحوم حاج آقا احمد ، از شاگردان جناب آخوند ملا کاظم خراسانی است . در زهد و ورع و عمل در کرمان شخص اول است ، ریاست او در کرمان بیش از ریاست جناب عالی

است، در طهران، امروز که ظفر السلطنه اورا چوب زد فردا، عین الدوله شما را طناب خواهد انداخت. اگر امروز جلوگیری نکنید فردا به صدمه خواهید افتاد.

بنده نگارنده گفت: ما نه از راه التجا و اضطرار به این جا آمده ایم، چه مقاصد خود را به طور سهل می توان انجام داد، ما بر حسب فرمایش آقای طباطبائی خدمت رسیده، برای اطلاع جناب عالی از این واقعه موحشه، و این که بدانیم آیا شما با خیالات آقایان همراهی دارید یا نه؟ اگر شروع بکار نمودیم شما تا چه اندازه حاضرید؟

حاج شیخ گفت: من تا یک اندازه همراهی دارم، عین الدوله را ملاقات می نمایم یک خلعت برای حاج میرزا محمد رضا صادر می کنم.

مجددالاسلام گفت: جناب آقا صدور خلعت کاری است سهل، من و ناظم الاسلام در سال فرامین و خلاع متعدده از دولت برای هر کس صادر می کنیم. در این واقعه آقای طباطبائی عزل ظفر السلطنه را به ما وعده داده اند، حالا شما بر ما منت می گذارید و قول می دهید که به این اندازه حاضریم که خلعتی صادر کنیم. در این بین شیخ رو کرد به مجددالاسلام و گفت: گفتیم که مفسد و شریر را باید سیاست و تنبیه نمایند ما اهالی ایران شاه لازم داریم، عین الدوله لازم داریم، چوب و فلکه و میر غضب لازم داریم، ملا و غیر ملا، سید و غیر سید، باید در اطاعت حاکم و شاه باشند. برای یک نفر آخوند که چوب خورده است، نمی توان مملکتی را بهم انداخت. این اقدام تو مثل آن مهملاتی است که در روزنامه می نویسی، مشروطه و جمهوری را در روزنامه اسم بردن و منشأ فساد شدن مشروع نیست. در این اثناء به طرف نگارنده رو آورد و گفت: ناظم الاسلام ترا به حقیقت اسلام قسم می دهم آیا این مدارس جدیده خلاف شرع نیست؟ و آیا ورود به این مدارس مصادف با اضمحلال دین اسلام نیست؟ آیا درس زبان خارجه و تحصیل شیمی و فیزیک عقاید شاگردان را سخیف و ضعیف نمی کند؟ مدارس را افتتاح کردید، آنچه توانستید درجراید از ترویج مدارس نوشتید، حالا شروع به مشروطه و جمهوری کردید؟ نمی دانید در دولت مشروطه اگر من بخوام روزنه و سوراخ این اطاق را متعدد نمایم باید مالیات بدهم و اگر یک سوراخ را دو سوراخ کنم باید مالیات بدهم و کذا و کذا.

مجددالاسلام گفت: آقای من دولت مشروطه یعنی دولت مشروعه، یعنی باید به موازین شرعیه شاه و گدا در تحت قانون اسلام بالسویه باشند. طایفه نصاری که مشروطه می گویند مقصودشان عمل بر طبق قوانین موضوعه خودشان است که عقلاء مملکت وضع کرده اند و چون آنها قانون خدائی ندارند و حضرت عیسی (ع) در احکام تکلیفیه قانونی از جانب خدا نیاورده، لذا عقلاء مملکت، قوانین تکلیفی وضع نمودند و بر طبق آن عمل می نمایند. لکن مسلمانان که مشروطه می گویند مقصودشان عمل بر طبق احکام شرع است و چون پیغمبر (ص) ما تکالیف ما را از معاشی و معادی معین فرمود و قرآن را از جانب خدا برای ما نازل کرد، ما هم ملتزم هستیم به اجراء و عمل بر طبق آن، و انگهی مشروطه مقابل مستبده است، معنی حقیقی آن

را ما جائی اظهار نکردیم و اصلا در روزنامه چیزی از آن را درج نمودیم و به مفاد «وامر- هم شوری بینهم» جناب عالی هم باید در امور خودتان به مشاورت عمل نمائید، و الا شما را مستبد خواهند گفت.

نگارنده گفت: مشروطه و یا جمهوری مقصود از هر دو یکی است، چه جمهوری از افراد مشروطه است و مراد از مشروطه سلطنت عمومی و سلطنت ملی است. امروز هیچ يك از احکام اسلام جاری نمی شود. بنای اسلام بر مساوات است و حال آن که می بینیم دزد اگر از فقراء باشد او را می کشند و دهنه توپ می بندند و اگر از اغنیاء باشد از او پولی می گیرند و او را مرخص می کنند و اگر آقازاده باشد با او همراهی می کنند، مشروطه می گوید: «ظفر السلطنه حق ندارد حکم شلیک و کشتن جمعی زنان و اطفال را بدهد». اگر ما مشروطه بگوئیم مقصودمان این است لا غیر.

در این اثنا شیخ ابراهیم معروف به عینکی ملقب به لسان العلماء که حاضر در آن مجلس بود بصدا درآمد و گفت: «جناب آقا... مجد الاسلام و ناظم الاسلام امشب آمده اند در این جا که از جناب عالی استعلام نمایند آیا در واقعه حاج میرزا محمد رضا همراهی دارید یا نه؟ آیا برای مظلومین کرمان اقدامی می فرمائید یا نه؟» دیگر از مشروطه و مشروعه حرفی نبود، منکر شاه و عین الدوله نشدند، منکر نظم و امنیت نمی باشند.

شیخ گفت: خیر! مقصود مزاح و شوخی بود خواستم حرارت و سورت این دو نفر را قدری تسکین دهم و با آنها صحبتی داشته باشم.

مجد الاسلام گفت: من قول می دهم هر وقت که دولت ایران مشروطه شود، احدی مانع سوراخ شما نشود، هر قدر میل دارید سوراخ اطاق را متعدد کنید، يك شاهی مالیات هم ندهید. حاضرین به خنده در افتادند.

نگارنده گفت: چه قدر فرق است بین این مجلس و مجلسی که دو ساعت قبل داشتیم، یعنی منزل آقای طباطبائی، چه آنجا گریه و زاری بود از واقعه کرمان، اما اینجا خنده و خوشحالی، آنجا محزون بودیم بر شهدای کرمان، این جا خرسند و مسروریم از مزاح، آنجا تغییر و تغییر داشتیم، این جا شربت و شیرینی. آقایان من! ما باید لباس سیاه بپوشیم و خون گریه کنیم که در کرمان سه نفر مجتهد مسلم را چوب زدند و سیاست اشرار و قطاع الطرق را در باره آنان جاری کردند و جمعی از برادران و خواهران ما را به تیر و تفنگ مارتین از پا انداختند. ما باید عزادار باشیم که يك نفر مثل ظفر السلطنه که پست ترین شاهزادگان و از عقل و علم عاری است مسلط باید باشد بر دو کرور جمعیت کرمان و بلوچستان. که هر چه دلش بخواهد بجا آورد فعال ما بید، تاکنون هر چه بود باز هلماء قوم محترم بودند و رفع ظلم می کردند حالا که خودشان این گونه مظلوم واقع شوند دیگر به سایرین چه خواهد گذشت، دیگر آن که فردا شب، شب نوزدهم رمضان و لیلۃ العزای اسلامی است، این خنده و

مزاح ، این مجلس و راح ، این شربت و شیرینی چیست ؟ حاج شیخ خواست جوابی دهد ، که در این اثناء آقا سید علی آقا یزدی که از علماء تبریز و یزدی الاصل می باشد وارد شد . پس از جلوس و بعمل آمدن تعارفات رسمی بقیه مذاکرات در میان آمده ، جنابش از این واقعه متأثر شده ، فرمود : تاکنون در اسلام چنین اتفاقی نیفتاده و شاید یکی از آدمهای این آقا را چوب زده باشند و شاید بی احترامی به نوکر آقا شده است ! حاج شیخ گفت : خیر ، به من هم نوشته اند ، این پاکت حاج شیخ علی است که به من نوشته است . جناب آقا سید علی آقا متقبل شد که قضیه را به شاه عرض کند ، حاج شیخ فضل الله هم متقبل شد تا يك اندازه همراهی کند . همان شبانه مراجعت نموده وقایع را خدمت آقای طباطبائی عرض نموده ، فردای آن شب در مساجد تهران ، عنوان منبری ، واقعه کرمان بود . آقای طباطبائی خودش منبر رفته شرحی از ظلم دیوانیان عموماً و از عین الدوله خصوصاً ، بیان فرمود . صدای گریه و ندبه مستمعین بلند شد .

در مسجد سید عزیز الله جناب صدرالعلماء هم شرحی از واقعه کرمان بیان فرمود . در مسجد سپهسالار قدیم هم در حضور آقای بهبهانی به اشاره خود آن حضرت ، عنوان منبر ، همین واقعه بود .

در شب بیست و پنجم همین ماه آقای بهبهانی آمد منزل آقای طباطبائی مذاکره مطالب سری و محرمانه بود . آقای بهبهانی فرمود : با این حرکات شنیعه ظفر السلطنه ، که به تحریک و امر عین الدوله اتفاق افتاده است دیگر سکوت ما مشروع نیست و اگر ساکت باشیم دیگر این نوع را احترامی باقی نمی ماند . در باره ملاها که این گونه سلوک کنند نسبت به سایر اصناف چه می کنند ؟

باری ، در آن شب عهد اتحاد و اتفاق و دوستی بین دو رئیس روحانی محکم و مستحکم گردید . مهمانی دوره آقا میرزا مصطفی به شکل پلینیک جلوه می کرد ، عین الدوله هم به بی اعتنائی می گذرانید .

مدرسه مخروبه و قبرستان کهنه ، در قرب مدرسه خازن الملك و متصل به امامزاده سید ولی بود ، که نگارنده کراً مدرس را دیده . در این اواخر اشخاصی که ذغال مو می فروختند محل و مکان

### عمارت بانك یا مدرسه چال

خود را در آن مدرسه قرار داده از برای این مدرسه موقوفاتی هم بود که دست تصرف و غصب ، بلکه مالکیت رویش گذارده شد . به مرور زمان مردم اطراف قبرستان را تصرف نموده خانه ساختند . بعضی علماء تهران هم به ملاحظه تبدیل به احسن و یا به لحاظی دیگر مضایقه از فروش آن زمین نداشتند ، به این جهت اشخاصی که اطراف مدرسه را خانه ساخته بودند هر يك ، يك قبالة به مهر یکی از علماء در دست داشتند .

بعضی از دلالتها محرك رئیس بانك استقراضی گردیده ، که هر گاه زمین قبرستان و

مدرسه مخروبه را خریده عمارتی ساخته و پرداخته کنید و بانک استقراضی را در وسط شهر قرار دهید اولی و انسب خواهد بود .

رئیس بانک گفت : زمین قبرستان و مدرسه را چگونه بخرم و به چه طریق آن را تصرف نمایم . دلالتها گفتند : که یکی از علماء را راضی نموده زمین قبرستان و مدرسه را از او می خریم ، چه علماء طهران بیع زمین وقف را به عنوان تبدیل به احسن جایز می دانند . رئیس بانک به توسط حاج مستشارالتجار خانه های اطراف را به قیمت گزافی ازمصرفین آنها خریداری نمود . نوبت به مدرسه که رسید خدمت آقای طباطبائی آمدند ، مقصود را عنوان نمودند . جواب را مخالف میل خود شنیدند ، حتی آن که متقبل شدند دوهزار تومان تفاوت قیمت را بدهند که در مکانی دیگر مدرسه ای بنا کنند ، جنابش فرمود : بیع زمین وقف ، وانگهی مدرسه ای که مشتمل بر مسجد است جایز نیست و احدی از علماء این گونه بیع را جایز نمی دانند .

حضرات از طرف آقای طباطبائی مأیوس شده ، از سایر آقایان هم طرفی برنستند . لذا به طرف حاج شیخ فضل الله رفته و بزودی مقضی المرام برگشتند . حاج شیخ نوشته ای به آنها داد قریب به این مضمون :

وقفیت این مدرسه و این قبرستان معلوم و مسلم نیست ، بر فرض وقفیت ، به ملاحظه تبدیل به احسن ، من در هفتصد و پنجاه تومان فروختم که ان شاء الله تعالی در جای دیگر مدرسه ای بهتر بنا کنم ، الخ .

زمین قبرستان و مدرسه فروخته شد ، اجزاء آقا هم به پولی رسیدند . تبدیل به احسن بلکه به احسن هم تا کنون نشد . مجملاً رئیس بانک بر حسب این نوشته مدرسه را خراب نموده عمارتی بس عالی درجایش نقشه و طراحی نمود .

آقای طباطبائی پیغام داد به رئیس بانک ، که این زمین قبرستان و مدرسه را خراب کردن به هیچ قانونی مشروع نیست . نخواهم گذاشت که این زمین در تصرف شما بماند و عمارت بنا کردن در این مکان تزییع پول خودتان است . رئیس جواب داد که من از مستشارالتجار خریدم و او هم نوشتجات معتبر در دست دارد .

آقای طباطبائی کتباً به مشیرالدوله وزیر امور خارجه اطلاع داد و نیز به مشیرالسلطنه وزیر داخله نوشت با پیغامات مؤکده مخوفه که : اولاً ، تصرف در زمین وقف و مسجد جایز نیست و ثانیاً ، تصرف خارجه در مدرسه و مسجد و قبرستان مسلمانان اهانتی است به عموم مسلمین ، بلکه به اسلام . ثالثاً ، بنای این عمارت در نزدیکی مدرسه خازن الملك و امامزاده سید ولی مستلزم خطرهای بزرگ است ، چه بعد از این در این عمارت رعیت خارجه منزل می کند و به واسطه اعمال نامشروع و صدای سازهای آنان طلاب مدرسه خازن الملك و خدام امامزاده بصدا درمی آیند و آن مستلزم نزاع و فتنه خواهد بود . رابعاً ، آن که بنای این عمارت در

این محل خلاف پلیتیک دولتی است ، چه این بنا مشرف برابنیه و عمارات دولتی و نزدیک به ارك است و فیه ما لایخفی علی احد.

جوابی که از طرف وزارت خارجه و داخله داده شد هر دو قریب به يك مضمون بودند و خلاصه مضمون هر دو این است : ملكی رعیت خارجه خریده است به تصدیق يك نفر از علمای بلد ، وزارت امور خارجه هم امضاء نموده است ، دیگر دولت حقی ندارد و کسی نمی تواند ممانعت کند .

سواد قبالة حاج شیخ فضل الله را هم فرستادند نزد آقای طباطبائی ، ایشان هم به توسط نگارنده پیغام دادند که : اولاً ، این زمین و مدرسه وقف است نه ملك ، ثانی آن که ما کراراً به اجزاء بانك گفتیم این معامله باطل و موافق هیچ قانونی نیست . باری آقای طباطبائی از اصلاح ما یوس شده لیکن در بالای منبر کراراً این مسئله مطرح و عنوان بود و به رئیس بانك هم پیغامات مؤکده دادند که : از وخامت این امر بترس ! تا این که يك شب متولی باشی امامزاده سیدولی ، خدمت آقای طباطبائی عرض کرد که : امروز در قبرستان در حالی که مشغول بنائی بودند بدن يك نفر زن از زیر خاک بیرون آمد ، که تازه بود و معلوم گردید سال گذشته او را دفن کرده بودند و بدن این مرده را به حالت ذلت و خواری انداختند در چاهی که برای پنهان کردن استخوانهای اموات حفر کرده بودند . خدام امامزاده و طلاب مدرسه خازن الملك از این واقعه مطلع گردیده ، عملها و بناها را زده و از آنجا دور کردند فردا هم محتمل است نزاعی برپا شود .

آقای طباطبائی فرمودند : شما ساکت باشید و اقدامی نکنید تا خودمان بخوبی علاج این واقعه را بنمائیم و نگذاریم فتنه احداث شود .

روز بعد از آن ، از طرف حکومت طهران و نظمیة چند نفر فراش و پلیس مأمور شدند که در آنجا حاضر باشند و نگذارند کسی ممانعت کند .

از طرف آقامیرزا مصطفی آشتیانی پیغام به رئیس بانك برده شد که علاج این کار به فراش و حکومت نمی شود و قوه قهریه هرگز در این امر اثر نخواهد کرد .

در شب شنبه آخر ماه در منزل جناب آقامیرزا مصطفی آشتیانی پیمان و عهد آقایان مجدد و مؤکد گردید . روز شنبه آخر ماه مبارک جناب حاج شیخ محمد واعظ اصفهانی که از معتبرین اهل منبر و بزرگترین واعظین و ناطقین بود ، کیفیت خلاف شرع بودن عمارت کردن در گورستان مسلمین و نبش قبور مؤمنین و نقل ابدان و خرد کردن استخوان و تصرف در اراضی موقوفه و تأسیس اساس بانك استقراضی روسی در این محوطه و ترویج خارجه و تشیید کسب ربا و تضعیف داخله و اعانت به اثم و نصرت کفر به این رسم و اسم بیان نمود و فرمود : آقایان علماء چندین دفعه به رجال دولت رسانیده و بیان نموده اند امیدواریم برای اتمام حجت يك عریضه حضور شخص اعلی حضرت مظفرالدین شاه معروض دارند بلکه اثر نماید و مانع

شوند ، اگرچه می‌دانم عرایض علماء را به‌شاه نمی‌رسانند ، فعلاً کاری که از شما ساخته است این است که زحمت دو قدم راه را بر خود گذارده زیارتی از اموات و اجداد خود بکنید بلکه يك وداع آخرین از قبور و استخوانهای آنان بنمائید و فاتحه بر آنها بخوانید و روح آنها را شاد کنید که همین امروز و فردا این قبور لگدکوب روسیان خواهد گردید .

این کلام معلوم است در روز روزه در وسط طهران با آن جمعیتی که در مسجد همه وقت حاضر است که اکثر آنها طلاب و محصلین و مقدسین است چه اثری خواهد نمود ، وانگهی از دهان چنین واعظی که خودش از علماء باشد و حضور مجتهدی مانند حاج شیخ مرتضی که احدی اندک خلاف و ذره‌ای هوس و هوی در او ندیده ، با آن نطق کذائی که روز قبل این مجتهد بزرگ در همین محل فرمود ، با آن مقدماتی که سابقاً تمهید شده بود ، مجملأً دو ساعت به غروب مانده روز شنبه حاج شیخ محمد واعظ در بالای منبر مشغول موعظه بود نیم ساعت به غروب مانده اثری از عمارت بانك باقی نمانده بود جز زمین‌مخروبه . متجاوز از دو سست نفر بناء و عمله ، همگی فرار کردند . هر گاه هزار نفر عمله با بیل و کلنگ می‌خواستند این عمارت را خراب کنند هر آینه ده روز لا اقل طول داشت به فاصله يك ساعت چنان منهدم شد ، که گویا خبری از آن نبوده . بنده نگارنده يك ساعت به غروب مانده این خبر را شنیده فوراً روانه آن محل شده ، وقتی که رسیدم جمعی از اطفال را دیدم که مشغول خرابی ته مانده و باقیمانده آن عمارت هستند . با آن که اسباب و آجر و آلاتی که آنجا بود قیمت معتد به داشت ، لکن احدی از اطفال اعتنائی به آنها نمی‌کرد . جز برای خرابی و معدوم کردن آنها را ، آن وقت دانستم که قوه معنویه ملیه يك قوه قاهره خدائی است ، که اگر بجنبش آید می‌تواند در يك ساعت يك لشکر جرار یا يك سلطنت قهار را منقلب و معدوم نماید .

رئیس بانك فوراً اطلاع به وزارت خارجه داد ، وزیر امور خارجه هم اطلاع به عین الدوله صدر اعظم داد . عین الدوله هم به آقایان پیغام داده و تشکی از حاج شیخ محمد واعظ که باعث فتنه و خرابی عمارت شده است کرد . آقایان جواب دادند که کراً گفتیم این زمین وقف است و معامله اش جایز نیست و وخامت عاقبت کار را گفتیم و نوشتیم ، نشنیدید . فروختن مسجد و تصرف خارج مذهب در قبرستان مسلمانان خلاف قوانین اسلامی است .

این اتفاق و این واقعه موجب قوت و باعث بیداری ملت گردید ، دانشمندان امیدوار شدند . آقا سید جمال الدین واعظ اصفهانی که تازه از اصفهان آمده در مسجد شاه و جماعت میرزا ابوالقاسم امام جمعه موعظه می‌کند این هیجان ملی را تمجید کرده و روی مردم را به طرف علماء می‌گرداند این اقدام و هیجان ملی را در حضور اعلیحضرت مظفرالدین شاه عرض کردند ، شاه فرمود : که خسارت بانك را بدهند و زمین را به حال خود واگذارند .

زمانی که آقای طباطبائی اعلیحضرت شاه را ملاقات نمود ، شاه من باب گله فرمود : چرا در واقعه خرابی عمارت بانك به من اطلاع نداده و اصلاح و علاج این کار را نخواستید؟

آقای طباطبائی در جواب فرمود: این مشیرالدوله وزیر امور خارجه و این مشیر السلطنه وزیر داخله، هر دو حاضر و شاهد هستند که به هر دو اطلاع دادیم و مفسد و معایب بناء این عمارت را نوشتیم و الان جوابی که داده اند حضراست و به خود رئیس بانك هم پیغام دادیم که اقدام به این امر ننماید.

از این واقعه حاج شیخ فضل الله خیلی موهون گردید، چه فروشنده این زمین او بود و هم با حاج شیخ محمد بد بود و غرض شخصی داشته و سابق بر این حکم داده بود که «استماع مواظ این واعظ حرام است» و سبب این حکم واقعه تزویج پسر حاج شیخ محمد بود زن متمولی را، که آن واقعه از موضوع ما خارج است.

شاهزاده عین الدوله در مقام جبران توهین حاج شیخ فضل الله بر آمده اگر حاج شیخ توسطی می کرد فوراً قبول و در امضاء و انجاح مقاصدش ساعی و مجد بود، به خلاف سایرین که در مقام توهین و تخفیف آنان بر آمده از آن طرف هم آقایان در بالای منا بر علی رؤس الاشهاد مطالب را بخوبی به مردم می رسانیدند. آقای طباطبائی در روز عید فطر در بالای منبر واقعه کرمان را عنوان فرموده گریه زیادی کرد. مردم هم از استماع واقعه کرمان و توهین وزیر اکرم، مرسید جمال الدین قزوینی را و اهانت حاکم سبزوار به یکی از اهل منبر بهیجان آمده واقعه وزیر اکرم، حاکم قزوین، به سید جمال الدین چون اهمیتی نداشت لذا از تفصیل آن صرف نظر نمودیم، ولیکن این قدر شد که منضم به واقعه کرمان شده، کاشف از خیالات عین الدوله گردید. این بود که تهیج علماء روز به روز در تزیاید بود، همین قدر مردم منتظر بهانه یا اذنی از طرف علماء بودند که داکین را ببندند بلکه گفتگوی جهادی هم در السنه وافواه عوام افتاده بود. اگر چه معلوم بود که مأخذی ندارد، لکن موجب هرج و مرج گردیده مردم در خیال يك بلوائی بزرگ بودند. دانشمندان و اجزاء انجمن مخفی هم این ایام به خدمات مرجوعه خود کاملاً اشتغال داشتند، چند مسئله در مجالس و محافل مطرح بود: یکی: کردار مسیونوز، دویم: واقعه کرمان، سیم: واقعه قزوین و اهانت وزیر اکرم، چهارم: کیفیت سبزوار، پنجم: ظلم شعاع السلطنه در فارس، ششم: حرکات ظالمات ابنای مظفر الدین شاه در محل حکومت خود. از علماء طهران آنانی که با عین الدوله موافق بودند، یعنی مخالفت او را نداشتند: حاج شیخ فضل الله، امام جمعه طهران، آقاسید ریحان الله و میرزا ابوطالب زنجانی بود. سایرین عموماً برخلاف عین الدوله بودند جز معدودی از ائمه جماعات که لالی هؤلاء و لالی هؤلاء. این هیاهو و حرارت و ضدیت با عین الدوله روز به روز در ازدیاد بود، تا این که واقعه قند و علاء الدوله اتفاق افتاده به عبارت آخری واقعه مسجد شاه و هجرت صغری که تفصیل آن در کتاب دویم ان شاء الله خواهد آمد.



تاریخ

# بیداری ایرانیان

بقلم

ناظم الاسلام کرمانی

جلد دوم

## بسم الله الرحمن الرحيم

### واقعه مسجد شاه یا هجرت صغری

روز دوشنبه چهاردهم شهر شوال المکرم سال ۱۰۱۱یل ترکی سنه هزار و سیصد و بیست و سه هجری قمری و ۱۲۸۴ هجری شمسی مطابق با یازدهم دسامبر ماه فرانسه ۱۹۰۵ میلادی ، قیمت قند در طهران بلکه در ایران گران شد، چه تا این روز قند دریک من پنج قران فروخته می شد، در این تاریخ قیمت قند به هفت قران و هشت قران رسید. (من، ششصد و چهل مقال است) علاءالدوله حاکم طهران ، شخص سفاک و بی باکی بود . در هر جا حکومت کرده چشم رعایا را ترسانیده ، قهاریت و جباریت او گوشزد مردم شده ، خصوص در این ایام که حاکم طهران بود . و صدارت ایران با عین الدوله بود . گویا از طرف عین الدوله به او سفارش شده بود که قسمی رفتار کند که ملاها از او بترسند و تجار را که قبل از مسافرت اعلیحضرت مظفرالدین شاه به فرنگستان ، به زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم (ع) پناهنده شده بودند و برضد مسیونوز رئیس گمرک برخاسته بودند (۱) ، نیز گوشمالی بدهد. چه اقدامات تجار طهران در هشت ماه قبل از این به عین الدوله بر خورده بود . بعد از مراجعت از سفر فرنگستان ، در خیال تلافی بود، موقعی نیافت، پس از برای ملاها که برضد او قیام کرده بودند و از برای تجار نیز پی موقع می گشت. این گرانی قند بهانه دست آنها داد ، علیهذا علاءالدوله حاکم طهران امروز هفده نفر از تجار که چهار نفر از آنها تجارت قند را کسب خود قرار داده بودند به دارالحکومه احضار نمود ، جمعی از تجار جواب دادند که ما نه قند می خریم و نه می فروشیم، ما تاجر هستیم نه تاجر قند . تجارت قند در طهران با چهار نفر است که یکی از آنها آقا سید هاشم معروف به قندی و دیگری حاج سید اسمعیل خان سرهنگ توپخانه است . علاءالدوله حکم داد چند نفر از تجار را به فلکه بستند و آنها را مشلق نمودند ، در این اثناء آقا سید هاشم را آوردند. حاج سید هاشم از سادات قندی و از سادات محترم و تجار معتبر طهران ، در حدود شصت و هفت سال داشت. سه سفر به مکه معظمه و چهار سفر به عتبات عالیات و چهار سفر به مشهد رضوی علیه الصلوات والسلام مشرف شده و سه مسجد در طهران بنا کرده و برای تعمیر پلها و راهها سعی و جاهد بود. صورت سیدی پیر با ریش قرمز بلند و ظاهر الصلاح

وارد مجلس حاکم شد . پس از سلام نشست ، علاءالدوله به او گفت : چرا قند را گران کردید؟ حاج سیدهاشم جواب داد: به واسطه جنگ روس و ژاپون قند کمتر از سابق وارد ایران می شود چند تلگراف همین امروز برای من مخابره شده است که در همدان و رشت هم گران است ، بلکه قیمت قند در طهران ارزانتر از رشت و همدان و عراق است . علاءالدوله گفت : می گویند شما قند را کنترات کردید . سید جواب داد: اولاً ، ما قند را کنترات نکرده ایم بلکه از تاجر مخصوص می خریم . ثانیاً ، آن که در کنترات هم زمان جنگ و مرگ عمومی اجراء قانون را اجازه نمی دهد. این ایام قند از روسیه کمتر وارد می شود. علاءالدوله گفت: باید التزام بدهید که قند را مثل سابق بفروشید . سید جواب داد : من التزام نمی دهم لکن صد صندوق قند دارم آنها را پیشکش جناب عالی می کنم و دست از تجارت برمی دارم. در این اثناء منشی وزیر تجارت وارد شد و به طریق نجوی به علاءالدوله گفت : سیدهاشم تاجری است معتبر و مقدس ، سعادتالدوله وزیر تجارت مخصوصاً مرا فرستاده است که عرض کنم بی احترامی او بی مخاطره نیست .

علاءالدوله از این پیغام وزیر تجارت متغیر شده و رو به فراشها کرد که: کی رفته است نزد وزیر تجارت؟ فراشها عرض کردند : پسر آقا سیدهاشم حاج میرعلینقی از بین راه رفت منزل وزیر تجارت. علاءالدوله رو کرد به آقا سیدهاشم و گفت : حالا معلوم شد که نزد وزیر تجارت هم رفتید . در این اثنا حاج سید اسمعیل خان که یکی از اهل نظام و خرنده و فروشنده قند بود وارد شد و در عوض سلام نظامی و یا تعظیم حکومتی گفت: سلام علیکم ! علاءالدوله براو متغیر شد که: توجه داخل آدمی هستی که به من سلام می کنی و تعظیم نمی کنی؟ آها! بچه ها بیائید یک پای این سید پیر و یک پای این سرهنگ را به فلکه ببینید ، فراشها ریختند سید بیچاره و حاج سید اسمعیل خان را بیرون برده آنها را خوابانیدند، کفش و جوراب را از پای آنها بیرون آورده پای آنها را به فلکه بستند . پنج نفر فراش دست به شلاق و مشغول زدن شدند . در این بین حاج میرعلینقی پسر آقا سیدهاشم وارد شده ، خود را انداخت روی پای پدرش و گفت: چوب را به من بزنید تا من زنده باشم نمی توانم دید پدرم را چوب بزنید فراشها او را عقب کردند ، ثانیاً خود را از دست فراشها نجات داده و خود را انداخت روی پای پدر و فلکه . علاءالدوله گفت : پدر را رها کنید و چوب او را به پسر بزنید ، پای آن دونفر را از فلکه باز کرده پسر را به فلکه بستند متجاوز از پانصد شلاق به پای پسر زدند . حاج میرعلینقی پسر بزرگ آقا سیدهاشم ، در این وقت سنش به بیست و هفت سال رسیده بود طاقت شلاق خوردن را داشت . در این وقت پیشخدمت وارد شد ، که نهار حاضر است ، علاءالدوله گفت : سایرین را بعد از نهار بزنید . بسم الله آقایان بیائید نهار بخورید و از آن اطاق برخاسته به اطاق نهار خوری رفت ، آقا سیدهاشم را نیز با جمعی دیگر احضار کرد و گفت: آقا وقت چوب باید چوب خورد و وقت نهار باید نهار خورد، فعلاً مشغول نهار شوید.

پس از صرف نهار باز به اطاق اول مراجعت کرد و روکرد به سید هاشم و گفت : يك التزام بنویسید که قند را مثل سابق دريك من پنجهزار بفروشید ، سید امتناع کرد و گفت : عرض کردم مکن است ترك تجارت قند کنم ، ولی ممکن نیست قند را در يك من هفت هزار بخرم و پنج هزار بفروشم ، علاءالدوله روکرد به جناب امینالتجار کردستانی که از سادات و تجار معتبر و حاضر در آن مجلس بود و گفت : آقا شما این آقا را راضی کنید و التزام از او بگیرید . در این وقت يك نفر وارد شد و سرگذارد در گوش علاءالدوله و گفت : شهر بهم خورد ، دكاکین بسته شد ، مشیرالدوله وزیر امور خارجه گفته است : تجار را بفرستید نزد من ، بلکه آنها را بخوشی راضی کنم ، امینالتجار هم به آقا سید هاشم رسانید که التزامی بدهید و از این مجلس بروید ، بعد من نوشته شمارا پس می گیرم . آقا سید هاشم التزام نامه را نوشته و مهر کرد و داد به امینالتجار و بامام امور وزیر خارجه رفتند منزل مشیرالدوله . ( میرزا نصرالله خان مشیرالدوله اگرچه وزیر امور خارجه بود ، لکن در امور داخله و خارجه هر دو مداخله می کرد و در واقع معاون صدراعظم بود ) . مشارالیه در مقام استرضاء خاطر تجار برآمده ، از آنها معذرت می خواست و خطای علاءالدوله را تصدیق می نمود . سعدالدوله وزیر تجارت از وقوع این واقعه ، رفت منزل عینالدوله صدراعظم و گفت علاءالدوله حاکم طهران را چه کار به امر تجار و این چوب زدن بی موقع به تجار محترم ، خصوص يك سید پیرمقدس منتج نتایج بد ، و بی مخاطره نخواهد بود .

عینالدوله از آن لجاجت و تکبر و جهالت و تبختری که داشت

بستن

گفت : چوب زدن علاءالدوله به امر و اجازه من بوده است ، تورا

بازار

نمی رسد که در کار علاءالدوله ایرادی وارد آوری ، علاءالدوله

آنچه کرده است مختار بوده ، امر او امر من است ، وزیر تجارت از این جواب صدراعظم متغیر شده ، به خانه خویش مراجعت نمود . در این اثناء بعضی از دكاکین و بازارها و سراها بسته شد ، مردم در مسجد شاه جمع شدند . امام جمعه که خانه اش متصل به مسجد شاه بود ، اول شب بعضی از تجار را احضار نمود و گفت : این تعطیل و بستن دکانها فایده نخواهد کرد چه طرف عصر و نزدیک غروب بود ، کسی ندانست که مقصود چه بود . فردا را از صبح تعطیل عمومی کنید و آقایان را در مسجد جمع آورید ، تا بلکه به دست اتفاق و همراهی علماء کاری از پیش ببرند و همان شبانه هریک از علماء را دیده و قول همراهی از اکثر آنها گرفته و صبح آن شب که روز سه شنبه پانزدهم بود بازارها بسته ، تعطیل عمومی شد ، تجار در مسجد شاه حاضر شده مقدمات کار را فراهم آورده . امام جمعه به آنها دستورالعمل می داد و به عینالدوله پیغام که : من باشما می باشم ، تاشب همگی را متفرق و مفسدین را معلوم خواهم داشت . طرف عصر محرك مردم شده ، ریختند به خانه های علماء و هریک را خواهی نخواهی به مسجد شاه آورده ، جز حاج شیخ فضل الله که به ملاحظه دوستی و اتحاد با عینالدوله در

اندرونی خانه رفت و احدی را به خود راه نداد. و به همین ملاحظه کسی هم به طرف او نرفت. مجماً حجج اسلامیه و علماء اعلام، در مسجد شاه مجلس کردند. نتیجه مجلس این شد که جبران این توهینی را که به تجار شده است به استدعاء عزل علاءالدوله از حکومت طهران از پیشگاه اعلیحضرت شاهنشاه نمایند. و نیز از شاه استدعاء نمایند، که مجلسی منعقد فرمایند که این مجلس به عرایض متظلمین برسد و هر دو استدعاء مزبور مخالف بود با استبداد عینالدوله و انجاح این دو استدعاء، مغلوبیت عینالدوله را واضح و آشکار می‌داشت. این اجتماع اگر چه برضد علاءالدوله بود ظاهراً، لکن در واقع و نفس الامر، بر مخالفت عینالدوله و ضدیت با او بود. بالاخره آقایان صلاح دیدند که آقا سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی را که از اولین واعظ با علم و سیاسی‌دان بشمار میرفت و واعظ مخصوص مسجد شاه بود، بر منبر نمایند و مقصود آقایان را به مردم برسانند. لذا سید را احضار و امر به صعود بر منبر نمودند. سید از منبر رفتن امتناع نمود و گفت عینالدوله بامن عداوتی مخصوص دارد، اگر این منبر رفتن را بشنود عداوتش بیشتر خواهد شد، امام جمعه اصرار و الحاح نمود که البته باید شما بالای منبر رفته و مردم را به مقصود ما آگاه کنید. آقا سید حسن معروف به سید صاحب‌الزمانی و عده‌ای دیگر از باریک‌بینان، به آقای بهبهانی عرض کردند: امام جمعه تغییر مسلك داده و مقصودی دیگر در نظر دارد، ملتفت خود باشید. آقای بهبهانی اهمیتی به آن نداده فرمود: آنچه خداوند خواسته است خواهد شد، بالجمله آقا سید جمال‌الدین بر بالای منبر صعود نمود. پس از حمد و ثنای بر رسولش، آیه مبارکه «یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض» را عنوان موعظه قرار داد و آیات و اخباری که در فضیلت عدل بود قرائت نمود. پس از آن گفت: ای مردم این آقایان و این پیشوایان دین که در این مسجد اجتماع نموده‌اند، همگی رؤساء اسلام و نواب امام زمان می‌باشند، همه متفق‌القول و متحدند. خیال و عزمشان کندن ریشه ظلم و بدعت است، عموم مسلمین و جمیع علماء اعلام، بلکه هیئت جامعه اسلام با این بزرگواران است، هر یک از این علماء که در این مجلس نباشند، اگر موافقند با این عزم فيها و الا اعتنائی به خلافشان نیست، قدری هم اشاره به ظلم علاءالدوله نمود و بدگفت از علاءالدوله و اعمال او را تشریح نمود... پس از آن گفت اعلیحضرت شاهنشاه اگر مسلمان است با علماء اعلام همراهی خواهد فرمود و عرایض بی‌غرضانه علماء را خواهد شنید... و الا و اگر...

کلام آقا سید جمال‌الدین، که منجر به این شد و به این مقام که رسید. یک دفعه حاج میرزا ابوالقاسم امام جمعه طهران فریاد کرد و گفت: ای سیدی‌دین، ای لامذهب، بی‌احترامی به شاه کردی، ای کافر، ای بایی، چرا به شاه بد می‌گوئی. آقا سید جمال‌الدین از این اعتراض امام جمعه در بالای منبر مبهور شده و کذلک علماء و آقایان حاضر در مجلس متحیر و حیران شده که با آن اصرار امام جمعه و تهیه مقدمه بلکه نقشه موعظه را نیز امام جمعه داد، حالا چه شد که در

مقام مخالفت بر آمد؟ آقاسید جمال الدین گفت: آقای من این قضیه شرطیه است، خدا به پیغمبر خود می فرماید: «ولو اشركت لیحبطن عملك» یعنی ای پیغمبر اگر شرك آوری هر آینه می ریزد عمل تو، من که بی احترامی به شاه نکردم. عرض کردم: اگر (والا) لفظ اگر که واضح است چه معنی را می بخشد، امام جمعه دیدم مغلوب خواهد شد و به مقصود و نیت خود نخواهد رسید فریاد کرد بکشید، به بندید این بایی را بزنید... آها بچه ها کجائید؟ که يك دفعه نوکرهای امام جمعه با فراشهای مستعد که مقدمه مهیا شده بودند، با چوب و چماق و قداره ریختند در بین مردم، بعضی هم شش لول در دست داشتند، در این بین جمعی هم کرمسجد را در دالان حرکت دادند، چون هوا تاریک شده بود صدای چرخهای کروصدای هیاو و فریاد فراشها و نوکرهای عظیم در مردم احداث نمود. آقایان علماء چون وضع را قسمی دیگر دیدند و تاریکی شب عالم را فرا گرفته و چراغهای مسجد را هم روشن نکرده بودند، فریاد کردند و امر کردند احدی دست در نیابد و در مقام مدافعه بر نیایند. بعض از خیر خواهان خدمت آقای طباطبائی عرض کردند: گویا مقصود امام جمعه تلف کردن آقاسید جمال الدین و بی احترامی به آقای بهبهانی (آقاسید عبدالله) باشد. برای انتقام و تلافی که در نظر دارد. آقای طباطبائی فوراً ملتفت مطلب شده به آدمهای خود فرمود: مواظبت کنید از آقای آقاسید عبدالله و ایشان را برده به جائی برسانید: طلاب و سادات ریخته و آقای بهبهانی را بردند به طرف مدرسه خان مروی. بعضی هم آقای طباطبائی را رسانیدند به خانه خودشان به حالتی که پاهایش برهنه بود چه کفشهای آقا در نزد نوکرشان بود و او هم فرار کرده بود. آقاسید احمد طباطبائی هم رفت در مدرسه شیخ عبدالحسین. آقاسید جمال الدین افجه ای و حاج شیخ مرتضی مجتهد آشتیانی آمدند خانه آقای طباطبائی. صدرالعلماء و سایرین که مطلع شدند آقاسید عبدالله در مدرسه خان مروی است رفتند نزد ایشان. کسبه و اصناف هم در کوچه و بازار به طرف خانه های خود فرار می کردند. آقاسید جمال الدین و اعظ در گوشه ای ایستاده به حالت ترس و خوف و از این واقعه مبهوت و متحیر بدون تکلیف، نه راه فراری داشت و نه خیالی برای خود دیده. يك دفعه دست غیبی کمک و مدد رسان، مددی برایش رسانید، گویا تا آن وقت از انظار مخفی و کسی او را ندیده بود. چه در این اثناء که احدی به فکر کسی نبود و از ترس عین الدوله و صدای حرکت دادن کرمسجد و هیاوهای فراشهای مسجد و آدمهای امام جمعه مردم تاریکی شب را غنیمت دانسته فرار می کردند. جناب آقای عبدالهادی فرزند کهنتر آقای طباطبائی با عده ای از سادات و آدمهای خود که در مقام فحص و جستجوی پدر بزرگوار خود بود چشمشان به این سیدی چاره افتاد که تا آن وقت آشنائیت و دوستی بین این واعظ محترم و این سلسله جلیله نبود، فوراً پیش آمده دست انداخت کمرسید را گرفت و گفت ای بیچاره بلند شو و مترس، قوت قلب داشته باش. سید این عنایت را فوزی دانست و همراه آقا زاده و سادات براه افتاد، تا او را به خانه آقای طباطبائی رساندند. متجاوز از صد نفر از سادات و جوانان رشید همراه او شدند. نگارنده در بین راه سید را ملاقات نموده، دیدم که از شدت ترس و وا همه از

خود رفته است و گویا در این عالم نیست و تکیه به شانهٔ یکی داده بدون اراده، متحرك است. فوراً خود را به او رسانیده چون مرادید دست انداخت به دامن من. به او گفتم مترسید این جماعت همه دوست و معین شما می باشند، منم پس از کسب اطلاع و یافتن دوستان می آیم نزد شما، سید اندکی بحال آمد و با آقازاده به منزل آقای طباطبائی رسیدند. با آن که خانهٔ آقای طباطبائی بست و محل امن بود و سید به رسیدن آنجا راحت گردید، لکن از صدمهٔ راه و خوف در مسجد حالت تب عارض سید گردید و در بالا خانهٔ آقای طباطبائی که اطاق مخصوص یکی از متحصنین محترم و لقبش، معین حضور بود منزل نمود. نگارنده با بعضی از اجزاء انجمن مخفی در گردش بودیم، شریف الواعظین قمی را دیدم که با حربهٔ آتشین مسلح بود و در صدد فحص از آقای بهبهانی و آقای طباطبائی بود. پس از استعلام از حالات حجج اسلامیه، شریف الواعظین به طرف مدرسهٔ خان مروی برای رسیدن به آقای بهبهانی و نگارنده به طرف خانهٔ آقای طباطبائی برای رسیدن به سید جمال الدین روانه شدیم. پس از ورود به خانهٔ آقای طباطبائی سید جمال الدین را دیدم به حالت ضعف و تب افتاده بود (معین حضور از بستگان امین السلطان و از اجزاء انجمن مخفی، به عنوان تحصن و تظلم از شمس الملک، پسر عین الدوله از ماه مبارک در خانهٔ آقای طباطبائی متحصن بود. زیرا که شمس الملک در مقام اذیت و صدمهٔ او برآمده و در خیال بود که ملک او را از دستش بگیرد، به گناه این که معین حضور از دوستان و هواخواهان امین السلطان است و همین فشار ظلم شمس الملک سبب شد که معین حضور در عداد وطن خواهان وارد و در حوزهٔ انجمن عضویت حاصل نمود.) چون سید جمال الدین عادت به استعمال کشیدن افیون داشت و در منزل آقای طباطبائی تهیهٔ این اسباب برایش ممکن نبود و میل نداشت که احدی مطلع شود که عادت به تریاک دارد لذا از بندهٔ نگارنده علاجی خواست، به این جهت نگارنده از آقای طباطبائی استیذان حاصل نموده، در ساعت چهار از شب گذشته سید را به خانهٔ یکی از دوستان که در نزدیکی خانهٔ آقای طباطبائی بود انتقال داده چنانچه بعد از این خواهد آمد. نگارنده در این مقام ناچار است از ذکر دو مسئله :

### علت مخالفت امام جمعه

اول، آن که امام جمعه را انتقامی در نظر بود، این چه انتقامی بود و چرا در مقام مخالفت آقایان برآمد؟ دوم، آن که استعداد و تهیهٔ مقدماتی که امام جمعه دیده بود، آیا برای همین انتقام بود و یا آن که مقصود دیگری هم در نظر داشت؟ اما اول که غرض انتقام از آقای بهبهانی و سید جمال الدین باشد؛ این است: در چند سال قبل که خبر فوت مرحوم آقا شیخ محمد علی، ثقة الاسلام اصفهانی برادر آقای نجفی به طهران رسید، علماء اعلام طهران مجالس فاتحه و ختم را عازم و ممهّد شدند، اول در مسجد شاه از طرف دولت مجلسی منعقد گردید و مدیر مجلس راجح میرزا زین العابدین امام جمعه، پدر امام جمعهٔ حالیه قرار داده بودند که برای پذیرائی از مردم نشسته بود این مجلس بخوبی به آخر رسید. مجلس دوم، در مسجد سید عزیز الله منعقد گردید، صاحب مجلس

مرحوم آقا سید محمد باقر صدر العلماء، پدر صدر العلماء حائیه بود. صدر العلماء در اخلاق حمیده و حسن سلوک بی مثل و مانند و مرجع خاص و عام بود، علماء اعلام همگی در آن محفل حاضر شدند، مرحوم حاج میرزا حسن آشتیانی طاب ثراه و آقا سید عبدالله، پهلوی هم نشسته بودند در آخر مجلس. حاج شیخ مهدی واعظ، ملقب به سلطان المتکلمین، چنانچه رسم و معمول بود شروع به موعظه و ذکر مصیبت نمود که در این بین مرحوم امام جمعه وارد مجلس شد و بین مرحوم آشتیانی و بهبهانی نشست. صدر الفقهاء که یکی از همراهان امام جمعه بود خواست بین بهبهانی و آقا شیخ جعفر گلپایگانی بنشیند، که شیخ گلپایگانی به او جان داد. چون مجلس جمعیت زیادی داشت و جا برای احدی باقی نمانده بود، لذا مرحوم امام جمعه، صدر الفقهاء را پهلوی خود جاداد و هر دو از صف جالسین جلوتر نشستند که در واقع بی احترامی به آقای آشتیانی و آقای بهبهانی هر دو شد. سلطان المتکلمین که در بالای منبر بود موعظه را تغییر داده آیات و احادیثی که در فضل اهل علم و علماء وارد شده است بیان نمود و نیز رسانید که اشخاصی که طالب دنیا و ریاست و صدر نشین می باشند از علماء اعلام خارجند و در زمره اشباه علماء می باشند و به کنایه مدح نمود حجج اسلامیه را و بالعکس ذم نمود از امام جمعه و صدر الفقهاء، موعظه را به آخر رسانید. مجلس تمام گشت بین مرحوم امام جمعه و آقایان هم کدورتی واقع گردید.

مجلس سوم در مدرسه سپهسالار قدیم منعقد گردید، صاحب مجلس جناب آقای سید عبدالله بهبهانی بود. در یکی از لیاالی، امام جمعه جناب آقا میرزا محسن، برادر صدر العلماء حائیه را، با جناب آقا میرزا سید محمد بهبهانی، پسر آقای بهبهانی را به عزم ملاقات احضار نمود و فرمود: فردا که روز ختم مجلس است من می آیم در مدرسه سپهسالار و در حضور من سلطان المتکلمین نباید منبر رود و موعظه کند و باید حاج شیخ زین العابدین ملک الواعظین منبر برود. آقا میرزا محسن و آقا میرزا سید محمد در جواب گفتند: واعظ این مسجد و این مدرسه همه وقت سلطان المتکلمین بوده است، این تغییر و تبدیل خیلی مشکل است. پس بهترین است که جناب عالی فردا را تشریف نیاورید و یا راضی شوید سلطان منبر برود. امام جمعه گفت: حتماً می آیم و البته منبر با ملک الواعظین، حاج شیخ زین العابدین خواهد بود. آقایان هم گفتند: ما هم سعی می کنیم شاید آقای بهبهانی را راضی کنیم که بر حسب میل سرکار رفتار نماید و به این قول خدمت آقای بهبهانی رسیدند، مطلب را عرض کردند و جنابش را مسبوق به خیالات امام جمعه نموده. فردای آن شب مجلس تشکیل یافت، علماء اعلام همگی حاضر شده، باز صورت نشستن در مجلس همان بود که در مسجد سید عزیز الله واقع شد. الا آن که در وقت نشستن صدر الفقهاء، به واسطه تنگی و ضیق مکان، آقا شیخ جعفر گلپایگانی افتاد توی محراب و از درج صف ساقط گردید. که در این بین يك نفر از طلاب گلپایگانی برخاست و دست انداخت گریبان صدر الفقهاء را گرفت و او را انداخت در وسط مجلس. نوکرهای آقایان از اطراف ریختند و آنها را از هم جدا نمودند. که



آقایان قراء و حافظین قرآن شروع نمودند در خواندن سورة (الرحمن) که علامت ختم مجلس است. پس از قرائت الرحمن امام جمعه گفت: ملك الواعظین برود منبر، آقای بهبهانی گفت: سلطان المتكلمین باید روضه بخواند. که در این اثناء سلطان المتكلمین به عزم منبر از جای خویش برخاست، که يك نفر از آدمهای امام جمعه آمد پای منبر و مانع او گردید که برود بالای منبر، که يك دفعه به قدر پنجاه نفر از نوکرهای امام جمعه با چوب و چماق و قداره ریختند در مجلس. خبر به طلاب رسید، از حجرات خود خارج شده، آدمهای آقای بهبهانی که حاضر برای دفاع بودند به حمایت طلاب برآمده، در زمانی اندک اجزای امام جمعه را پراکنده و مشلق نمودند، و ضمناً جسارت و مزاحمت و تصدیع امام جمعه هم فراهم آمد، امام جمعه به طرف خانه خویش حرکت نمود. در دالان مدرسه، حاج شیخ فضل الله رسیده، او هم در مقام حمایت از امام جمعه برآمد که طلاب به او اعتنائی نکرده آن هم از مدرسه رانده و دور گردید. باری پارتی آقایان و طلاب غالب و مظفر آمدند. طرفداران امام جمعه مغلوب و مهزوم گردیده بهزیمت رفتند. این اول شکستی بود که به مرحوم امام جمعه وارد آمد، دیگر موقعی دست نیامد که در صدد تلافی برآیند. تا این که امام جمعه از این دارفانی به دار باقی رحلت نمود. امام جمعه بعد از آن که حاج میرزا ابوالقاسم، فرزند اکبر آن مرحوم باشد این ایام اعتباری فوق العاده بهم رسانیده، مسجد شاه که محل امامت او بود بهترین مساجد طهران واقع گردید و این مسجد محل بست و مأمن مظلومین بود، در این واقعه که مقدماتی فراهم آورد برای اجتماع آقایان و استعدادی تهیه دیده بود، به خیال انتقام از آن واقعه افتاد. به این جهت در حالت تنگی و فریاد او که می گفت: بزیند و بکشید و ببینید. بعضی صداها مسموع می شد که می گفتند: آقا سید عبدالله را بزیند و او را بکشید، از این جهت توجه آقایان مصروف حفظ آقای بهبهانی گردید.

اما مسئله دوم، که امام جمعه مقصود دیگری هم داشت این است: که آقا سید جمال، اول واعظی بود که در بیداری ایرانیان جاهد و ساعی بود، چند سال قبل از این در اصفهان و شیراز و تبریز در بالای منبر از سیاسیات و منافع عمومی و بیداری مردم و عالم شدن آنان به حقوق خودشان سخن می راند. در سال هزار و سیصد و بیست و دو که وارد طهران شد، در مسجد شاه که امامت آن مخصوص امام جمعه، حاج میرزا ابوالقاسم می باشد رفت منبر و به واسطه میل مردم به استماع مواظ این سید جلیل، جمعیت و ازدحام بسیاری در حوزه و منبر او جمع می شد. جناب واعظ هم هیچ ملاحظه از امام مسجد نمی نمود، مثلاً در آخر موعظه که رسم است دعا می کنند و به الفاظ بزرگ و القاب و اوصاف بسیار بزرگ از قبیل حجة الاسلام آية الله و نایب امام و حضرت اشرف و اعلی حضرت قدر قدرت و مالک الرقاب و... و... و... تنفوه و تنطق نمی کرد، بلکه بعضی اوقات بالصراحه مطالبی را عنوان می کرد که بر می خورد به امام جمعه، امام هم محض حفظ جمعیت مأمومین و یا غرضی دیگر متحمل می شد و منع

نمی‌کرد. در این اواخر تجری واعظ به حدی رسید که از شاه و رجال دولت و وزراء مملکت و حکام جور هم ذکری می‌فرمود و سیئات اعمال عموم متنفذین را می‌شمرد و بد می‌گفت. به این جهت دیوانیان از امام جمعه متنفر شده و گاه‌گاهی بعضی پیغامات برای امام می‌رسید، ولی جمعیت عوام بیشتر اطراف امام را گرفته و ترقی امام به حدی رسید که رساله عملیه هم نوشت و به طبع رسانید. با آن که امام جمعه را مرتبه اجتهاد نبود، به این جهت امام جمعه را به خاطر رسید که هم انتقامی از آقای بهبهانی بکشد و هم سید واعظ را گوشمالی بدهد و هم عنایت اعلیحضرت و توجه رجال دولت را به طرف خود جلب نماید. این بود که در روزی که تجار و کسبه اجتماع نمودند، امام جمعه گفت: سایر آقایان را نیز در این مسجد حاضر کنید تا با حضور همگی عزل علاءالدوله را از دولت استدعا کنیم و نیز نیامدن حاج شیخ فضل‌الله و اصرار نکردن امام جمعه برای احضار او اشعار دارد به مقصود، بلکه از یکی از موثقین شنیدم که امام جمعه پیغام داد برای حاج شیخ فضل‌الله که شما حاضر نشوید، دیگری از معتمدین گفت: امام جمعه گول شیخ فضل‌الله را خورد و با هم مواضع داشتند.

باری پس از این واقعه خیر به عین‌الدوله رسید، از خوشحالی و این حرکت امام جمعه آن شب را بهترین لیلی زندگانی خویش دانست و پیغامات متوالیه مؤکده به حاج شیخ فضل‌الله فرستاد، که البته با امام جمعه همراه باشید و مراتب را حضور اعلیحضرت شاه را پورت داده که امام جمعه خدمتی بسزا به دولت نمود و ملاها را که مصمم شده بودند ارکان سلطنت را متزلزل سازند متفرق نمود و دماغ آنان را سوخت. سفراء عین‌الدوله امشب به خانه امام جمعه و حاج شیخ فضل‌الله متوالیاً مرآوده می‌نمودند و آمد و رفتی داشتند.

هوخواهان امین‌السلطان هم محرمانه به خانه آقایان می‌رفتند، نگارنده، اعتصام‌السلطنه، پسر معیرالملک، داماد امین‌السلطان را دیده که برای ملاقات آقای طباطبائی آمده بود و محرمانه خدمت آقا رسید و از آن جا به طرف خانه آقای بهبهانی رهسپار گردید و آنها را اطمینان می‌دادند - در واقع اطمینان هم لازم بود - چه از عاقبت امر کسی را اطلاعی نبود، مجملات در این شب اکثر از علماء در خانه آقای طباطبائی انجمن کرده، از آن جمله، جنابان آقاسید جمال‌الدین افجه‌ای و حاج شیخ مرتضی آشتیانی هم برای کسب تکلیف حاضر بودند. پس از مذاکرات بسیار آقای طباطبائی فرمود: حال که کار به اینجا رسید کار را یکسره و تمام کنید، آن خیالی را که سه ماه دیگر عازم انجامش بودیم جلو می‌اندازیم. دیگر آن که اگر ما فردا در این شهر بمانیم، عین‌الدوله محرك امام جمعه و مردم می‌شود. شاید مقصود منقلب شود، چه بعضی از اجزاء ما با اجزاء امام جمعه زد و خوردی خواهند نمود، آن وقت نزاع حیدر نعمتی و گفتگوی دو محله و جنگ داخلی به میان خواهد آمد. تجار هم داخل در کار می‌شوند. اگر همراهی از آنها نکنیم که مناسب نیست و اگر همراهی کنیم

آن وقت به مردم القاء شبهه خواهند نمود و درباریان می گویند ، ما خواستیم قند را ارزان کنیم آقایان مانع شدند و به این بهانه سایر مأكولات را هم گران خواهند نمود و به بهانه نظم شهر و امنیت مردم را نفی و تبعید می کنند پس صلاح در این است ، که چند روزی در این شهر نباشیم و در زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم علیه السلام متوقف و مجاور باشیم . آقایان رأی آقای طباطبائی را صلاح دیده برای آقای بهبهانی هم پیغام دادند که فردا روانه زاویه مقدسه شود . سایرین را هم به همین مقصود پیغام داده آراء همگی بر این قرار گرفت . روز چهارشنبه شانزدهم شهر شوال المکرم ۱۳۲۳ مطابق سیزدهم دسامبر

### مهاجرت علماء به حضرت عبدالعظیم

فرانسه ۱۹۰۵ ، علماء اعلام طهران به زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم علیه السلام مهاجرت نمودند. آقای طباطبائی به ملاحظه نقاهت سید جمال الدین و این که امام جمعه حکم به کفر سید نموده بود، عین الدوله هم در خیال گرفتن سید بود و تکلیف آقایان هم معلوم نبود ، لذا سید را سپردند به بنده نگارنده . من هم شبانه سید را به خانه یکی از دوستان نقل داده در وقت سحر یعنی نزدیک به طلوع صبح صادق سید را برداشته به خانه خویش وارد نموده در بین راه سرباز و سوار زیادی رادیده که به طرف ارك دولتی در حرکت بودند. پس از ورود به خانه، سید را در بیرونی جاداده واسم او را سید احمد گذارده که کلفت و خانه شاگرد، ملتفت او نشوند. پس از فراغت از پذیرائی سید، اول آفتاب برای ملاقات آقای طباطبائی از خانه خارج شده، در بین راه به آقای طباطبائی برخوردیم که سواره و عده ای از فامیل خودشان با ایشان و به عزم هجرت روانه بودند. مجدداً سفارش از سید جمال الدین کرده و اخفاء ایشان را توصیه فرمودند .

در این مقام چند سطر از حالات سید جمال الدین ذکر کنم: آن وقت عودت به رشته تاریخ نمائیم. پس از ورود سید به خانه نگارنده اول از طرف خانه اطمینانی لازم بود ، عنوان مطلب را این قسم کردم: این سید که در بیرونی است مقصد دولت است، اگر دولت بداند من او را به خانه خود آورده ام مرا خواهند کشت و خانه را خراب خواهند نمود. پس از توصیه به این که احدی نبایده مطلع شود، اطمینان قسمی هم بعمل آمد و به قرآن مجید اهل خانه را قسم داده، پس از آن چند جلد کتاب عربی و کتاب تاریخ و سه جلد کتاب سه تفنگدار و کتب دیگر را برای سید مهیا نموده، لوازم تعیش او را از قبیل غلیان و غیره برایش حاضر و در همان اطاق گذارده، درب اطاق را به رویش قفل نموده، درب بیرونی را نیز مقل نموده، به خانه او رفته پسر و عیالش را که بی نهایت متزلزل بودند اطمینان داده و گفتم اگر ملاقات او را طالبید در اول شب بیائید او را ملاقات کنید. بعد از آن مراجعت به خانه نموده، تا عصری نزد سید بودم طرف عصر که خواستم بیرون آیم سید التماس کرد دو نفر از دوستان مرا که یکی معین العلماء و دیگری مجدداً اسلام باشد اطلاع بدهید که گاه گاهی بیایند نزد من . پس از آن که به او گفتم من حرفی ندارم آنها را اطلاع بدهم لکن اگر طلب کشف شد ربطی به من ندارد و خود متقبل وضمانت محرم

بودن آنان را نمود ، برای ملاقات این دو نفر از خانه بیرون شده ، در شهر اقوال درباره سید مختلف بود؛ بعضی می گفتند او را گرفته در محبس دولتی است ، بعضی می گفتند در خانه امام جمعه او را حبس کرده اند ، گروهی معتقد بودند که به طرف عتبات عالیات رفته است . تا يك ماه که سید در خانه نگارنده بود جز معدودی از آقایان دیگر احدی بودن او را در خانه من نمی دانست . يك روز وقت ظهر مجدداً اسلام وارد شد و گفت منزل دبیر حضور (قوام السلطنه حالیه) بودم ، در آنجا مذاکره شد که آقا سید جمال رفته است به عتبات و تلگرافش از قصر آمده است . من به دبیر حضور گفتم که با این که تو منشی عین الدوله صدراعظم ایرانی نمی دانی سید جمال الدین در کجا است و من می دانم؟ دبیر حضور اصرار کرد . من لابد شدم و به او گفتم مکان سید را . از شنیدن این واقعه حالت سید و معین العلماء و بنده نگارنده منقلب گردید . بنای ملامت را به یکدیگر گذارده علی الظاهر مجدداً اسلام هم از کشف و اظهار واقعه نادم گردید ، گفت خودم این امر را اصلاح می کنم از خانه بیرون رفت ؛ نگارنده هم در مقام تعیین مکان و تغییر منزل سید بودم که در اول شب مجدداً اسلام معاودت نمود و کاغذی از طرف دبیر حضور آورد قریب به این مضمون :

جناب ..... آقا سید جمال الدین واعظ در همان مکانی که منزل دارید مخفی باشید تا من کار شما را اصلاح کنم و خلعتی برای شما از طرف صدراعظم صادر کنم ، چه حضرت صدارت از این که شما به زاویه مقدسه نرفته اید خوشحال و از شما تا يك اندازه راضی می باشد ، لکن به شرطی که شما هم التزام بدهید دیگر منبر نروید الی آخره .

بعد از رسیدن این کاغذ ، اگر چه اندک تسلی برای سید حاصل گردید ، ولی بکلی خاطرش آسوده نگردید . این تفصیل را بنده به زاویه مقدسه اطلاع داده شب بعد جناب آقا میرزا محمد صادق پسر آقای طباطبائی از طرف آقایان آمده ، درشکه آوردند که سید را ببرند به زاویه مقدسه ، ولی سید جرئت رفتن را نداشت زیرا که جواب داد : مرا در بین راه خواهند شناخت ؛ اگر به يك تیر تفنگ مرا هدف گلوله قرار دادند چه خواهد شد ؟ آنچه به او گفتند در درشکه می باشی ، شب است ، تغییر لباس می دهی ، قبول نکرد . چند قسم لباس برایش حاضر کردند که بهر طوری که می خواهد تغییر لباس بدهد ، قبول نکرد . دست انداخت دامن آقا میرزا محمد صادق را گرفته گریه و التماس کرد ؛ تا این که حضرات از بردن او منصرف شدند . چون عده ای خارج از دوستان خبر شدند که سید در خانه بنده نگارنده است . لذا صلاح در تغییر منزل و مکان سید بود . به این جهت در يك شب آقا سید جمال الدین تغییر لباس داده با معین العلماء و بنده نگارنده رفتم در بازارچه کربلائی عباسعلی ، به خانه یکی از تجار اصفهانی که از دوستان سید بود . به ورود به آن خانه صاحب خانه رو کرد به معین العلماء و گفت : آقا تو به من خیانت کردی که بدون اطلاع و خبر مقصر دولت را بر من وارد کردی . بنده نگارنده گفت : من اصلاً با شما آشنائیت

ندارم، به اطمینان این دو نفر آمدم و الان هم مراجعت می‌کنم. ولیکن قول به تو می‌دهم تا فردا شب این‌آقا را از این مکان ببرم. این را گفته و از آنجا برخاسته و به خانه خویش مراجعت نمودم. آن شب را بنا و معماری خبر داده که فردا در خانه خود بنائی دارم و صبح را مشغول خرابی عمارت بیرونی شد که از آمد و رفت بنا و عمله و دیگران مردم ملتفت شوند که در خانه من احدی نیست. بعض از دوستان راهم اطلاع دادم، که سید از خانه من خارج شد. مجدالاسلام راهم اطلاع دادم که سید شبانه از خانه من خارج شد. اما سید جمال‌الدین و معین‌العلماء آن شب را در خانه حاج عبدالحسین اصفهانی بیتوته کرده و تا صبح مورد ملامت و عتاب صاحب‌خانه بودند؛ روز بعد را هم آنجا توقف کرده، در شب دیگر به تغییر لباس رفتند در خانه جناب حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی يك شب و يك روز را هم در آنجا بسر برده نهایت مهربانی و پذیرائی از طرف میزبان مزبور به این میهمانان محترم بعمل آمد. شب سوم را باز مراجعت به خانه نگارنده کردند.

فایده این نقل مکان همین قدر بود که مجدالاسلام و دبیر حضور و بعض دیگران را یقین حاصل شد، که سید از خانه من رفته است به جایی دیگر و در این دفعه در اخفاء سید بیشتر دقت شد.

يك روز صبح بین‌الطلوعین به عزم ملاقات سید از اندرونی وارد بیرونی شدم، دیدم سید جمال‌الدین عمامه بسر گذارده و عبا به دوش از اطاق بیرون آمده، در صحن حیات با رنگ پریده ایستاده و خیلی در حالت قلق و اضطراب است. تا مرا دید حالت گریه برایش دست داد و گفت اگر می‌خواهند مرا ببرند قسمی رفتار کنند که پسر من از خواب بیدار نشود. (چون فرزند بزرگش که در سن چهارده سالگی بود و مسمی به میرزا محمد علی است شبها در پهلوی پدرش می‌خوابید و سید خیلی او را دوست می‌داشت نمی‌خواست بیدار شود و از واقعه موهومه مطلع گردد). پس از استفسار برحالت سید، معلوم شد که در مطبخ که هیزم ریخته بودند خروس و مرغ روی هیزم‌ها بوده هر وقت که خروس می‌خواست صدای بدهد و بال بهم بزند هیزم‌ها بهم می‌ریخته و صدای بده می‌داده است، سید گمان کرده است که پلیس و مأمور دولت آمده است با من مذاکره و یا مشاجره دارند. سید از ترس این که فرزندش بیدار شده و خوف عارض او خواهد شد لباس پوشیده ردا و عمامه را به دوش و سر گذارده؛ که تماماً وارد شود سید با او روانه شود. چون این حالت سید را دیده او را تسلی داده و سوگند برایش خوردم که احدی نبوده و خیالی درباره‌اش نیست. (چون این حالت را خود سید در بالای منبر ذکر می‌کرد، لذا نگارنده در این تاریخ نوشتم و الا حالت ترس و خوف سید یش از این بود که بتصور آید).

دو روز قبل از مراجعت مهاجرین از زاویه مقدسه بر حسب خواهش خود سید، مجدالاسلام را اطلاع داده در يك شب بنده و مجدالاسلام و معین‌العلماء سید را برداشته

بردیم به خانه خودش ؛ شب را با هم بودیم. روز بعد سید را برداشته بردیم به زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم (ع) و تسلیم آقایان نمودیم ، که در تاریخ مرقوم شده است .

خلاصه آقایان علماء به زاویه مقدسه مهاجرت نموده این هجرت را هجرت صغری گویند، و اسامی رؤسای مهاجرین از این قرار است : آقای بهبهانی بافامیل خود ، آقای طباطبائی با فامیل خود ، آقای حاج شیخ مرتضی ، آقای صدرالعلماء ، آقا سید جمال الدین افجهای ، آقامیرزا مصطفی ، آقاشیخ محمد صادق کاشانی ، آقا شیخ محمد رضای قمی .

عین الدوله حکم کرد التزام از کسبه و اصناف گرفتند که بازارها را نبندند و هر کس که دکان خود را باز ننمود دکانش را خراب کنند، و سرمایه او را به یغما ببرند، و یکی دوتا از دکانین را هم

### باز کردن بازار

تاراج نمودند ؛ فلذا مردم ترسیده دکانین را باز نمودند . دم دروازه‌ها سرباز و فراش ایستاده بعضی را مانع شدند از رفتن به زاویه مقدسه . آقا سید جمال الدین افجهای داماد حاج میرزا حسین ، حاج میرزا خلیل که اعلم علمای نجف است ، و خود آقا سید جمال الدین سیدی است مسن و محترم ، رسید دم دروازه ، سربازها جلو کالسکه ایشان را گرفته مانع عبور شدند ، که آدم آقا دست به شش لوله برده و یک دو تیر به هوا خالی کرد . سربازها عقب رفتند ، کالسکه چی شلاق کشیده هی به اسبها کرد ، اسبها کالسکه را برداشته و به اندک زمانی رسیدند به زاویه مقدسه . جناب آقا سید احمد طباطبائی رسید دم دروازه ، درشکه ایشان را نگاهداشته دم قهوه خانه توقف کردند ؛ در این اثناء آقاشیخ عبدالرحیم نوّه صاحب فصول که از علماء اصفهان بود رسید . ایشان را هم نگاهداشته ، درشکه چی آقا سید احمد خواست درشکه را حرکت دهد که در این اثناء کالسکه جناب آقامیرزا ابوالقاسم طباطبائی رسید . سربازها جلو کالسکه را گرفته جنابش مشغول گفتگو و مذاکره بود ، که درشکه آقا سید احمد بحرکت آمده تا سربازها خواستند ملتفت شوند که درشکه مسافتی طی کرده بود . در این بین آقاشیخ مرتضی مدیرالذاکرین سواره رسید ، سربازها دست به چوب و چماق کرده او را مشلق و مضروب نموده ، دم دروازه هنگامه‌ای برپا شده نزدیک بود که سرایت به بازار کند و بازار بسته شود ، که از طرف عین الدوله ناسخ حکم اول رسید که کسی را مانع نشوند، هر کس می خواهد برود مختار است. چون منع برداشته شد برتجری عوام افزوده، عده‌ای از عوام الناس بخیال افتادند که بریزند در سرمقبره آقا، پدر امام جمعه و بی احترامی و جسارتی به آنجا کنند و در و دیوار و مرقد مطهر را ملوث کنند و انتقام پسر را از پدر وجد بگیرند. لکن عقلاء و دانشمندان به آنها رسانیدند که این حرکت عقلائی نیست و آنها را مانع شدند .

در واقع عوام یعنی اشخاص جاهل از اقدام به اینگونه اعمال مضایقه ندارند . چنانچه در واقعه کرمان با شیخیه طرف شدند مسجد آنها را ملوث کردند و در همین ایام در مسجد

شاه عرشه منبر امام جمعه را نیز ملوث کردند؛ بطوری که واعظ بیچاره لباسش ملوث گردید. اگر عقلاء مانع جهال نشده بودند مقبره سید محترمی را خراب می کردند. (چنانچه در استبداد صغیر قبر مرحوم سید عبدالحمید را خراب کردند؛ و به امر امیر بهادر بدن سید و استخوانهای او را از قبر درآوردند؛ به عقیده بعضی سوخته و به عقیده گروهی در مزبله ریختند) (۱).

اول مدرسه ای که طلاب آن مهاجرت نموده، و از یاری و معاونت آقایان علماء امتناع نموده، و در این هوای سرد و برف زحمت و مشقت را بر خود هموار نموده مدرسه صدر بود که بقدر سی نفر از طلاب آن رفتند به زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم علیه السلام. بعد از آن طلاب مدرسه دارالشفاء که در قرب مدرسه صدر و نزدیک به خانه امام جمعه بود مهاجرت نمودند.

با آن که ریاست این دو مدرسه با امام جمعه بود، طلاب از معاونت آقایان مضایقه نکردند. سایر مدارس و طلاب که دیدند این دو مدرسه با آن خصوصیت و بستگی به امام جمعه این گونه فتوت نموده و برای تحصیل حریت و آزادی از جان خود گذشته، آنهاهم درسها را تعطیل کرده، از اهل منبر هم عده زیادی به آقایان ملحق شده؛ لکن از طایفه تجار معدودی رفتند و اکثر درخانههای خود چپیده و یا به گوشه ای خزیده مجملا در اندک زمانی متجاوز از دو هزار نفر جمعیت از علماء و سادات و طلاب و اهل منبر در زاویه مقدسه جمع شدند. روزها جناب حاج شیخ محمد واعظ و جناب حاج شیخ مهدی واعظ در بالای منبر نطق و موعظه می کردند.

مخارج این حوزه را دو نفر وکیل خرج بودند: یکی حاج محمد تقی بنکدار و یکی دیگر برادرش حاج حسن، که این دو برادر متقبل شدند مخارج آقایان را بدهند. از هر جا که پول می رسید جمع بر این دو نفر برادر می شد. (۲) لکن آنچه نگارنده دیده و دانسته است این است که مخارج نهار و شام و ضروریات یومیه از قبیل غلیان و سیگار و چپق و چای با تجار بود که نزد این دو برادر مزبور جمع می شد و آنهاهم خرج می کردند و آنچه از خارج می رسید، اگر جزوی بود باز جمع بر دو وکیل خرج می شد، و هر گاه کلی بود بین آقایان تقسیم می شد. چنانچه پول سالارالدوله را که به توسط حاج الملك المتکلمین تقسیم شد

۱- در ترجمه تاریخ پروفیسور براون که مترجم آن فاضل معاصر آقا میرزا احمدخان مترجم گمرک بنادر است چنین نوشته است: نعش سید عبدالحمید را در مسجد جامع دفن کردند ولی پس از آن که مجلس را به حکم شاه خراب کردند نعش سید عبدالحمید را سوزانیده و بدن حاج سید حسین را به مزبله ریختند.

۲- پروفیسور براون در تاریخ خود می نویسد: در مدت تحصن مردم در شاه عبدالعظیم (ع) میرزا علی اصغر خان صدراعظم قدیم سی هزار تومان به آنها داد.

چهار صد تومان به آقای طباطبائی رسید و نیز پول اعتصام السلطنه و رکن الدوله و امین السلطان و غیر هم بین آنها تقسیم شد. بلی آقا شیخ عبدالرحیم نوّه صاحب فصول مدعی بود که من در این مدت از احدی پول نگرفتم جز يك شصت تومانی که از طرف آقای طباطبائی برای مخارج داده شده بود .

باری ، کارمهاجرین روز به روز در ترقی بود و برعهده آنها افزوده می گردید، در ایام پنجشنبه و جمعه يك خروار برنج صرف آنها می شد . يك روز جمعه بنده نگارنده و مجدالاسلام به عزم دیدن و زیارت حضرت عبدالعظیم رفتیم . مجدالاسلام رو کرد به آقای بهبهانی و گفت ما تصور می کردیم که شما زمستانی را در اینجا بسختی خواهید گذرانید و بعد براحتی و بزرگی خواهید رسید لکن حالا معلوم می شود که از همین امروز به آجیل رسیدید . چون آقای طباطبائی مسبوق شده بود که مجدالاسلام بعض اخبار را به اجزاء عین الدوله رسانیده است ، لهذا آهسته به مجدالاسلام فرمود ، برای اطلاع به رفیقت خوب دقت کن و ببین همه قسم آسودگی و راحت و مخارج مهیا است ، قوه ماندن تا يك سال رامهیا کرده ایم . مجدالاسلام عرض کرد من مخصوص بعض اخبار را راپورت می دهم که باعث قوت شما و ضعف طرف است ، لکن دیگران اخباری را اطلاع می دهند که باعث توهین شما خواهد بود . بهر جهت آقایان از مجدالاسلام ظنین شده و به نگارنده سفارش کردند که سید جمال الدین را یاروانه به زاویه دارم و یا مکانش را از مجدالاسلام پنهان کنم ، لکن نگارنده به مجدالاسلام اطمینان داشت و می دانستم اخباری را که راپورت می دهد فقط به دیرحضور خواهد بود ، او هم مجدالاسلام را شناخته است .

### بالا گرفتن کار امام جمعه

بعد از هجرت صغری امام جمعه دیدن کرد از حاج شیخ فضل الله ، و با هم تجدید اتحاد نمودند . مدرسه خان مروی که از مدارس معتبر طهران است و متولی شرعی آن جناب حاج شیخ مرتضی مجتهد آشتیانی است ، این ایام به تصرف امام جمعه درآمد . يك روز امام جمعه و حاج شیخ فضل الله ، طلاب را در آن مدرسه دعوت نموده شیرینی و شربت صرف نمودند . خطبه و خطابه قرائت نمودند ؛ آقا سید صالح کرمانشاهی در بالای منبر دستخط شاه را که مدرسه را واگذار به امام جمعه فرموده قرائت نمود . نقیب السادات هم نطقی مفصل کرد و کار امام جمعه برحسب ظاهر بالا گرفت .

دختر شاه را که زن موقر السلطنه بود و به جبر و قهر و حکم ولیعهد و مأموریت سعید السلطنه رئیس نظمیه ، ولیعهد طلاق او را در محضر حاج شیخ فضل الله گرفته بود و چهل هزار تومان به موقر السلطنه دادند در مقابل این زن ، و تاکنون بدون شوهر مانده بود و احدی او را نگرفته بود این ایام امام جمعه آن زن را بعقد خود درآورد ، و امام جمعه داماد شاه گردید ، مدرسه مروی را هم متصرف شد .



مسجد خازن‌الملک را که تا این ایام در تصرف حاج شیخ مرتضی بود و امامت آن مسجد هم با معظم‌له بود، واگذار به آخوند ملامحمد آملی نمود. مقدسین که اعتقاد و حسن ظنی به آخوند مزبور داشتند، چون دانستند که تصرف آخوند در مسجد بغیر اذن حاج شیخ مرتضی و برخلاف قانون اسلام می‌باشد، نماز خود را اعاده نمودند و عقیده‌شان درباره آخوند سلب شد. رنود هم از گوشه و کنار عوام را ملتفت کرده که این آخوند ریاست-طلب و منافق می‌باشد. کار به جایی رسید که آخوند امام جماعت که هیچ زمانی کمتر از دو یست‌الی سیصد نفر مومین او نبود؛ به یکی و دو نفر از بستگانش رسید. لذا مسجد را ترك نمود و نماز جماعت را موقوف کرد.

وضع مساجد تغییر کرد. مردم دانستند که رؤسای اسلام و علماء حقه آنانی بودند که مهاجرت نمودند به زاویه مقدسه. مسجد شاه که در اقتدای به امام جمعه مردم برای جا نزاع و مشاجره می‌نمودند خالی ماند، واعظی مانند سیدجمال‌الدین از میان رفته در جای او سید صالح کرمانشاهی نشسته، به همان اندازه که سیدجمال‌الدین محبوب‌القلوب و منظور خلق بود، این سید صالح مبعوض و مطرود در نزد آنها بود. مردم متنفر از منبر و موعظه او بودند. حتی آن‌که يك نفر از عوام رفته بود در عرشه منبر نجاست ریخته بود؛ بیچاره واعظ در وقت نشستن در روی منبر دست و لباس او ملوث گردیده. باری مومین امام‌جمعه از اقتداء به امام منصرف شده و منحصر گردید به آدمهای شخصی و چند نفر آخوند قاری و بعضی اجزاء و حاشیه نشینان مجلس او. هر چه براق‌تدار و جمعیت مهاجرین افزوده می‌شد از شئون امام جمعه و شیخ فضل‌الله کاسته می‌گردید. در دربار دولت هم نفاق بین رجال و درباریان بحد کمال رسیده بود، میرزا نصرالله خان مشیرالدوله و دو پسرش مشیرالملک و مؤتمن‌الملک و ناصرالملک (نایب‌السلطنه حالیه) و امیرخان سردار (امیراعظم حالیه) و بعضی دیگر باطناً و قلباً با آقایان همراه بودند و مستعد برای تبدیل سلطنت استبدادی به سلطنت ملی. شاهزاده عین‌الدوله صدراعظم ایران روز به روز بر تکبر و تبختر او افزوده می‌گردید، که اگر مظفرالدین‌شاه مانع نبود در يك روز همه علماء و سادات طهران را معدوم می‌نمود. در این اثناء امری اتفاق افتاد که باعث قوت آقایان وضعف شیخ فضل‌الله و امام جمعه گردید و آن مهاجرت آقامیرزا مهدی پسر حاج شیخ فضل‌الله و ملحق شدن او به آقایان بود. آقامیرزا مهدی مزبور با پنجاه نفر از طلاب مهاجرت نمود. این آقازاده اگرچه جوان است ولی بافضل و زهد، از اول تحصیلش طریق آقازادگی را متروک و بطرز فقر و طلبگی حرکت میکرد و نفوذی هم در محله سنگلج و اطراف خود داشت. زیرا که از آقازاده‌هایی بود که اذیت و آزارش به احدی نمی‌رسید و هیچوقت ملاحظه آقازادگی و شئون پدیری را نمی‌نمود و يك قدم برخلاف شرع بر نمی‌داشت. این موافقت با آقایان و مخالفت پدر حقانیت مهاجرین را ظاهر می‌ساخت. وبعلاوه از نطق و قدح مخالفین ذره‌ای

کوتاهی نکرد . ( بعضی از مردم کوتاه نظر بر آقا میرزا مهدی ایراد وارد می ساختند که چرا مخالفت پدر را نمود ولی عقلاء و دانشمندان می دانند که لذت حریت و نوعیت مقدم بر ملاحظه پدری است در مقام سیانت وطن و دیانت آدمی از پدر و اولاد بلکه از خود باید گذشت ) . باری به فاصله بیست روز عموم ائمه مساجد و علماء و سادات و طلاب و بعضی از تجار ملحق شدند به آقایان . ایام جمعه در صحن و حرم و مسجد جا بر مردم تنگ بود .

### مأموریت

#### امیر بهادر در

#### بازگرداندن علماء

عین الدوله دید روز به روز بر جمعیت آقایان افزوده می شود و شاید فتنه بزرگ شود . مستمسک به پول شد . آنچه را که اول نداد و اگر داده بود شاید به مقصود خویش نایل می شد یعنی امر را به تأخیر می انداخت حاضر به دادش شد . به وعد و وعید و پیغام زید را ببین ، عمرو را ملاقات کن ؛ از آن جمله پیغام به آقای طباطبائی داد که بیست هزار تومان به شما می دهم بیاید شهر ، مثمر ثمر نشد . ( نگارنده از شخص آقای طباطبائی شنیدم که عین الدوله بیست هزار تومان به من می داد که از آقا سید عبدالله کناره کنم ) . از این تشبث هم مایوس شده در خیال تبعید و نفی رؤساء برآمده ، سالار اسعد را با چند نفر سوار و یک دسته سرباز فرستاد در حضرت عبدالعظیم که علی الظاهر مأمور بودند به حفظ و حراست آقایان ، یک روز که هوا در شدت سردی بود امیر بهادر جنگ با دو بیست نفر سوار و چند کالسکه و گاری وارد به زاویه مقدسه گردید و در صحن مقدس ورود نمود ، آقایان و رؤساء را جمع نموده که اعلیحضرت شاهنشاه فرموده است من شما را حرکت داده و با خود ببرم حضور شاه ، که خود شاه شفاهاً با شماها گفتگو فرماید و مقاصدتان را بر آورد و من هم در انجاح مقاصد شما سعی و جاهد می باشم . اخلاص و ارادت مرا به سلسله جلیله علماء و ذریه رسول و بنی فاطمه خاص و عام می دانند . آقایان چون وضع را قسمی دیگر دیده و از مقاصد دولتیان مسبوق بوده لذا از آمدن به شهر امتناع فرمودند . امیر بهادر گفت من مأمورم شما را از این محل حرکت دهم اگر چه به خراب کردن این گنبد مطهر و اتلاف نفوس منجر گردد و شما می دانید من اطاعت شاه را واجب می دانم . جناب آقا سید جمال الدین افجه ای که از علماء بزرگ بود بنای تغیر و تشدد را گذارد و گفت برای خاطر یک خری که دختر خری می گیرد ما باید کشته و تلف و در بدر بیابانها گردیم . مقصود آقا سید جمال این بود که بگوید : « برای خاطر یک خری که زن یک خری را می خواهد یعنی امام جمعه که زن موقر السلطنه را می خواهد » سهواً و اشتهاً بجای زن لفظ دختر را اداء فرمود . البته اینطور عبارت به شاه بر می خورد . امیر بهادر که دید لفظ خر را اطلاق بر شاه کرد لذا متغیر شد و سخن آقا را قطع کرد و گفت سید بی احترامی به شاه می کنی و بد از شاه می گوئی ، آه من زنده باشم و این سید اینطور به آقای من و صاحب من و ولی النعمی من بد بگوید ، الان یا خود را می کشم و یا این سید را . این قدر داد و فریاد کرد که حالت

غشوه او را دست داد و به زمین افتاد ، غلامهای کشیکخانه که این حالت امیربهادر را دیدند دست به تفنگ ریختند در صحن مقدس و اطراف آقایان پراکنده شده جناب حاج شیخ مرتضی آشتیانی از این وضع و پریشانی حال علماء و ذریه فاطمه درهم رفته يك دفعه به حالت غشوه به زمین افتاد. آقایان متوحش شده هر دو را به هوش آورده پس از مذاکرات بسیار بنایشان بر حرکت شد و عازم بر آمدن به شهر که بعضی از سوارهای کشیکخانه رسانیدند به آقایان که اگر در کالسکه سوار شوید شما را به شهر نخواهند برد بلکه هر کدامی را به طرفی خواهند برد . اول کسی که مانع از حرکت آقایان شد آقا میرزا ابوالقاسم طباطبائی بود که آمد جلو پدر را گرفت و گفت من تا زنده باشم نمی گذارم پدرم را ببرید ، روگرد به آن بزرگوار و گفت پدرجان کجا می روید ما را می خواهند یتیم کنند ای وای پدرم را یاری کنید . سادات طباطبائی اطراف آقا را گرفته طلاب هم که هر کدامی در خیال فرار بودند جمع شده مانع حرکت آقایان شدند . طایفه نفریها و خدام حضرت و اهالی شاهزاده عبدالعظیم سینه های خود را سپر کرده و گفتند تا ما زنده باشیم نمی گذاریم آقایان را ببرید. صدای گریه و ضجه سادات بلند شد . زنهار ریختند به سر و سینه می زدند ، هیاهو و صداها به بازار رسید . بازارها بسته شد . زن و مرد اطراف صحن را گرفته فریاد و اسلامه و دیناه و شریعتاه از مردم به آسمان می رفت. هنگامه ای برپا شد که تا آن وقت احدی یاد نداده بود. آقای طباطبائی فرمود: من حاضرم، آقای بهبهانی را راضی کنید . امیربهادر رفت که آقای بهبهانی را بیاورد . مردم ریختند و آقای طباطبائی را چپاندند توی حرم ، آقای بهبهانی هم رفت به توی حرم و من دخله کان آمناً . امیربهادر دید که حرکت آقایان مشکل شد . به خیال آن که شب آنها را حرکت دهد به آقایان گفت من رفتم شما تا شب فکر خود را بکنید بلکه بخوبی امر بگذرد . این اخبار به توسط تلفون به شهر رسید در شهر هم هیاهو و گفتگو در بین مردم افتاد ؛ نزدیک بود در شهر بلوای بزرگی حادث شود که از طرف شاه تلفون شد به امیربهادر که متعرض آقایان نشود و مراجعت نماید . نگارنده در شهر بود ، از استماع این خبر رفتم در خانه جناب آقا سید اسدالله طباطبائی برادر آقای طباطبائی ، دیدم این سید محترم بحالت گریه در روی سجاده افتاده است و دعا می کند و نصرت آقایان را از خدا درخواست می نماید .

حالت این سید بزرگوار و مرجعیت او و داشتن بعض ادعیه خصوص نسخه صحیح لوح جنه الاسماء و اذن و اجازه در استعمال آن از پدر مرحومش و یا بعض بزرگان معروف و مشهور است . در این واقعه که او را دل شکسته و گریان و به حال دعا دیدم نگارنده را یقین حاصل گردید که سلطنت مظفرالدین شاه و صدارت عین الدوله بلکه ریاست قاجاریه مترزل خواهد شد .

یکی از موثقین گوید يك شب وارد شدم برسالار اسعد، او را دیدم که مشغول قمار بود،

به او گفتم تو اهل قمار نبودی! چه شده است که در این مکان قدس خود را مشغول به این خلاف شرع و عمل شنیع نمودی؟ به طریق مزاح یا از روی واقعیت جواب داد که آنچه ابن سعد در مأموریت خود نمود از بستن آب و نان بر روی اولاد فاطمه و شکستن قلوب طیبه و طاهره، من نیز در این مأموریت خویش بجا آوردم، این يك معصیت مانده بود او را نیز بجا آوردم که در مأموریت خود کوتاهی نکرده باشم.

و نیز گویند کاغذی نوشت به امیربهادر جنگ که من طرف با اولاد فاطمه و ذراری رسول نمی شوم و از نوکری دیوان و این مأموریت خود استعفا می خواهم. استدعا می کنم که کسی دیگر را مأمور به این حفظ و حراست فرمائید که از عهده من خارج است.

عین الدوله دید امر مهاجرین رو به ترقی است و عمأ قریب رشتۀ امور از هم گسیخته خواهد شد و طلاب علوم هم که چند نفری در طهران بودند از این واقعه رفتن امیربهادر مهاجرت نموده به آقایان ملحق شدند. فلذا تدبیری نمود و پیغام داد برای آقایان که يك نفر امین از طرف خودتان بفرستید که شفاهاً باشاه مذاکره نماید و مقاصدتان را اظهار و عرض کند و از شاه جواب بشنود. آقایان هر کس را معین کردند عین الدوله عذر می آورد تا این که جناب آقاسید احمد طباطبائی را معین و نزد شاه روانه داشتند، مقاصدشان را نیز فهرست نموده با جناب آقا فرستادند. در این مقام عرض می کنم یا طبیعت موافقت نمود و میل و اراده عین الدوله مصادف و مطابق شد با انتخاب آقایان و یا آنکه تبانی و مواطاة در بین عین الدوله و بعضی بود؛ چه عین الدوله همین را طالب بود که آقا سید احمد وکیل آقایان باشد و بهمین جهت حکمیت آقا را، آقایان رد نموده و قبول نکردند. لکن نگارنده بر حسب وظیفه خود در این مقام ناچار است از اکتفاء کردن به آنچه که آقاشیخ مرتضی مدیرالذاکرین نوشته است و الآن نوشته او حاضر است و برطبق آن نوشته قسم قرآن یاد کرد که يك کلمه از آن خلاف واقع نیست و نگارنده آن نوشته را با قرآن از دست جناب مدیر گرفته و قول دادم که بهمان نوشته اکتفاء کنیم. فلذا عین مکتوب ایشان را بدون تصرف در آن درج می نمایم و از خواننده تاریخ معذرت می خواهم چه این گونه نوشتجات را نگارنده به قیمت گراف خریداری خواهد نمود و در تحصیلش به زحمات کثیره مبادرت می نماید و هذاصورته:

بسم الله الرحمن الرحيم

بدبخت و بدعاقبت ترین خلق . . . . . از بازار مراجعت می کرد و به خانه می رفت. در کوچه قهوه چینی باشی که معروف به پاچنار است آقای آقاسید احمد و دو نفر آقا زاده و جمعی فراراً به حضرت عبدالعظیم مشرف می شدند، رسیدند به من (مدیر روضه خوان) فرمودند: بیا برویم به حضرت عبدالعظیم. عرض کردم: شما قدری آهسته تر تشریف ببرید تا بنده بروم مال مرا سوارشوم و بیایم. به تعجیل

رفتم سوار براسب شده نزدیک کاروانسرای امیر به آقا رسیدم. در خدمت آقا رفتم تا بیرون دروازه دم قهوه‌خانه پیاده شدند. آقا فرمود: گفته‌ام کالسکه بیاورند، قدری صبر کنید. مشغول چای خوردن بودند که جماعتی از سربازها همه‌چوب بدست پستک پوشیده آمدند، دست آقا را بوسیدند و عرضه داشتند خیال دارید کجا بروید؟ فرمودند: به حضرت عبدالعظیم، سربازها گفتند: بیائید خدمت امام جمعه در شهر، اگر آقا اجازه دادند آن وقت بروید و الا ما موریم که نگذاریم شما بروید. در این بین آقا سید علاءالدین داماد آقای آقا سید عبدالله (اعتمادالاسلام) بایک نفر دیگر درشکه سوار بودند، آمدند دم قهوه‌خانه از این مطلب مطلع شدند، مراجعت فرموده از دروازه دولاب به حضرت عبدالعظیم مشرف شدند. چیزی نگذشت آقای آقامیرزا ابوالقاسم بادرشکه رسیدند، حکایت سربازها را برای آقا نقل کردند آقامیرزا ابوالقاسم متغیر شده به سربازها فرمودند: غلط کرده هر کس به شما همچو امری را کرده است، به درشکه‌چی فرمودند پسر هی کن. تا درشکه حرکت کرد سربازها از عقب دویدند، نزدیک کوره‌ها درشکه را در میان گرفته در این بین کالسکه آقای آقا سید احمد رسید، آقا سوار شدند و فرار کردند، مدیر هم سوار بر اسب بود، می‌خواست او هم فرار کند که یک دسته سرباز با چوبهای ارجن رسیدند مدیر را میان گرفتند، چوب زیادی به مدیر زدند، ساعت نقره از بغلش افتاد بردند، یک تایی کفشش افتاد گم شد، آخر اسب همت کرده مدیر را از چنگ دشمن نجات داده او را به حضرت عبدالعظیم رسانید. لدی‌الورود واقعه را حضور آقایان عرضه داشت. آنها به او دلداری داده و اظهار مرحمت فرمودند. آقامیرزا کاظم پسر آقای آقا سید احمد مبلغ شش هزار دینار پول به مدیر داد که کفش از برای خودش خریداری نماید که پابرهنه نباشد و گفت انشاءالله تلافی ساعت را هم می‌کنم، مدیر مشغول به خدمت‌گزاری شد.

آقا شیخ مرتضی مدیر در واقع مردانه خدمت کرد به آقایان و طلاب خصوص به اهل منبر؛ افسوس که زحمات و آبروی بیچاره مدیر را بر باد دادند که بعد از این خواهد آمد.

پس از تجدید مطلع و ابتداء بنام خدای تبارک و تعالی والتفات از غیبت به تکلم و بازالتفات از تکلم به غیبت چنین می‌نویسد:

خدارا به شهادت گواه می‌گیرم که آنچه می‌نویسم صدق است. زمانی که آقایان در حضرت عبدالعظیم مشرف بودند مدیر در کمال راستی و درستی و خدمتگزاری به طلاب و آقایان بود. شب یکشنبه چهار ساعت از شب گذشته آقای آقا سید احمد مدیر را خواست ایشان بودند و آقا زاده‌ها و میرزا محمد محرر.

مأموریت  
مدیرالذاکرین  
نزد عین الدوله

آقا بهمدیر فرمود که: می توانی کاری بکنی که عین الدوله مارا از حضرت عبدالعظیم (ع) بخواهد، شاید ماهم مثل دیگران دخلی کرده باشیم، مدیر عرض کرد: آقا جان بنده محبوب القلوب عامه مردم هستم؛ می ترسم از برای بنده اسباب بدنامی فراهم بیاید، دیگر آن که مرا در راهی می فرستی که چاه عمیقی در این راه هست تمام جانوران از گزنده و درنده در این چاه هستند، بنده در این چاه می افتم، ناله غریبی بلند می کنم شما تشریف می آورید که مرا نجات بدهید، سوزنی به پای شما فرو می رود، بنده را در تمام این مهالك می گذارید؟ آقا فرمود: از تو بعید می دانم همچو گمانی درباره من ببری. بهر حال همان شب وقت سحر مدیر را بیدار کردند که وقت می گذرد و مبلغ سه تومان، آقا از میرزا محمد محرر گرفتند کرایه درشکه بهمدیر دادند و او را به شهر فرستادند. هر کس از مدیر می پرسید برای چه به شهر آمده ای؟ جواب می داد که آمده ام از برای آقا پول قرض کنم. مدیر رفت منزل جناب صدرالممالک (متولی باشی حالیه آستان رضوی) گفت آقا خیال دارند که عین الدوله را ملاقات بفرمایند از برای اصلاح کار آقایان. آفرین بخوش نفسی جناب صدرالممالک که به مدیر فرمود: فلان کس، اگر بجز اصلاح کار آقایان و نفع عموم مردم آقا خیال دیگری داشته باشند من حاضر نیستم به همراهی..... مدیر قسم یاد کرد که جز اصلاح، خیال دیگری ندارند. صدرالممالک بهمدیر گفت: حالا شما بروید یک ساعت به غروب مانده تشریف بیاورید، بلکه این امر را بخوبی اصلاح کنم. مدیر هم در ساعت مذکور رفت. صدرالممالک با مدیر رفتند منزل امیر علاءالدین خان گروسی. مدیر نماز نخوانده بود، در یک اطاق ایستاد به نماز خواندن، بعد از نماز رفت پیش صدرالممالک؛ دید قوام دفتر هم آنجا هست، ترسید. به گوش صدرالممالک به طریق نجوی گفت که قوام دفتر با آقای آقا میرزا مصطفی خیلی رفاقت دارد، می ترسم که این وقعه را به جناب آقا میرزا مصطفی بگویند، آن وقت از برای من اسباب بدنامی فراهم بیاید. جناب صدرالممالک از قوام دفتر خواهش نمود که این مسئله آمدن مدیر را به شهر جائی اظهار ننماید. قوام دفتر هم از ترس عین الدوله قول داد که این مسئله را جائی مذاکره نکند. باری شیخ مرتضی مدیرالذاکرین و صدرالممالک و امیر علاءالدین خان هر سه در کالسکه امیر علاءالدین خان نشسته و رفتند به خانه عین الدوله. صدرالممالک تفصیل را برای اعظامالممالک نقل کرد. (اعظامالممالک فراشبازی و پیشکار بلکه جمله الملك عین الدوله بود و شخص بد ذاتی نبود. در این اواخر ترقی فوق العاده بهم رسانید.) اعظامالممالک خیلی از این مسئله خوشحال شد کمال پذیرائی را از مدیر کرد و گفت حالا عضدالسلطان پسر شاه، پهلوی شاهزاده تشریف دارند، صبر کنید تا ایشان بروند آن وقت من تفصیل را به حضرت والا عرض می کنم. در این بین عضدالسلطان از اطاق بیرون آمد با عین الدوله هر دو از باغ بیرون رفتند. اعظامالممالک در بین راه تفصیل آمدن این سه نفر را از برای شاهزاده

ذکر کرد . عین الدوله گفت: اگر من حالا برگردم خوب نیست . حضرات امشب بروند فردا يك ساعت به آفتاب مانده بیایند . حضرات مراجعت کردند . فردا صبح قبل از آفتاب رفتند در خلوت ، شاهزاده را ملاقات کردند . صدرالممالک گفت: آقای آقاسید احمد میل دارند که ایشان را بطور احترام بخواهید که تشریف بیاورند . بین شما و آقایان را اصلاح بفرمایند . الحق جناب صدرالممالک خیلی همراهی باملت و دلسوزی از مردم کردند . عین الدوله گفت من اطمینان به قول مدیر ندارم ، از کجا که این حرف را آقا گفته باشد . مدیر گفت اگر حرف مرا کذب می‌دانید بهتر این است که جائی را معین بفرمائید که خارج از منزل خودتان باشد ، اعظامالممالک بیاید آنجا ، آقازاده‌های آقا هم تشریف می‌آورند ، خودشان مقصود پدرشان را به اعظامالممالک بگویند ، تا صدق و کذب من معلوم شود . عین الدوله این حرف را پسندید و این زحمت را به گردن صدرالممالک انداخت ، چون خانه ایشان دو در داشت بناهمچو شد که قبل از ظهر همان روز اعظامالممالک بیاید منزل صدرالممالک و آقازاده‌ها هم بیایند ، تا یکدیگر را ملاقات نمایند . مدیر از خانه عین الدوله بیرون آمده به آقازاده‌ها خبر داد که وقایع از این قرار است . کمال خوشوقتی از برای ایشان حاصل شد . آقامیرزا کاظم و آقامیرزا علینقی و میرزا محمد محرر با مدیر از آن دری که در کوچۀ قهوه‌چی باشی است رفتند منزل صدرالممالک . اعظامالممالک هم از آن دری که به تکیه منوچهر-خان است آمد ، آقازاده‌ها را ملاقات کرد . بعد از مذاکرات بسیار ، معلوم شد که مدیر را خودشان فرستاده‌اند و از طرف آقا آمده است . آقازادگان در خصوص آمدن آقا اصراری داشتند که حکماً باید کالسکه مخصوص شاه را از برای سواری آقا بیاورند ، در این باب گفتگوی زیادی با اعظامالممالک کردند . آخر بنا شد که کالسکه عین الدوله را به اسم کالسکه شاه از برای آقا ببرند . کریم خان اکرم نظام را هم معین کردند که او برود عقب آقا . اعظامالممالک ده تومان در همان مجلس به مدیر داد که این پول را شما کرایه درشکه بدهید و بروید حضرت عبدالعظیم به آقا اطلاع بدهید و بگوئید که مهیا بشوند از برای تشریف آوردن . باری ، آقا از حضرت عبدالعظیم حرکت فرمودند به قصد دوشان تپه ( مقدمات انتخاب جناب آقا سید احمد از طرف آقایان دیده شده بود چنانچه در تاریخ ذکر شد و بعد از این هم خواهد آمد) . چون در کالسکه آقا جا نبود مدیر درشکه کرایه‌ای نشست . شیخ رضای لسان‌الذکرین که شاگرد آقاسید محمد گنجه‌ای بود او را هم با خودش برد به دوشان تپه . وقتی که مدیر رسید دید آقا با امیربهادر جنگ خدمت شاه رفته‌اند . عین الدوله تحسین زیادی از مدیر کرد و به او مهربانی و محبت کرد . مدیر شروع کرد به معرفی نمودن آقازاده‌ها در حضور خودشان ، به اینطور که آقای آقامیرزا کاظم جوهر قدس و تقوی جز طول دادن نماز و دعا به سلطان اسلام و اتابک اعظم کاری دیگر از ایشان ساخته نیست . اما آقازاده کوچک ، که آقا میرزا علینقی باشد ، بسیار با جوهر ، کارکن ، کاربر ، وجودشان بمنزله شمشیر دودمه

هندی است، همان قسم بر ندگی دارند. در این گفتگو بودند که آقا از پیش شاه مراجعت فرمود با عین الدوله بنای حرف را گذاردند فرمودند: اگر می خواهید که آقایان از شما راضی بشوند و به شهر مراجعت کنند باید چند کار بکنید: اول آن که علاء الدوله را از حکومت طهران معزول بفرمائید، دوم آن که ظفر السلطنه را هم معزول کنید از حکومت کرمان، سوم آن که عسگر گاریچی را چوب بزنید و عزل کنید از راه قم، چهارم آن که يك عصای جواهر نشان بدهید به من که خودم از برای حاج میرزا محمد رضای کرمانی بفرستم. عین الدوله هیچ يك را قبول نکرد. بعد از صرف شام آقا مراجعت فرمود به حضرت عبدالعظیم. شب بعد مدیر در رب حرم ایستاده بود که فراش يك پاکت داد بدست مدیر به مهر اعظام الممالک سرپاکت را باز کرد، اعظام الممالک نوشته بود حسب الامر حضرت والا وجود شما در دوشان تپه لازم است. مدیر آمد خدمت آقا اجازه رفتن خواست. آقا مرخص فرمود و گفت بروید. آقا میرزا علینقی در حضور آقا به مدیر گفت بهر قسم که می دانی از عین الدوله پولی از برای آقا بگیر. مدیر-جان نباد! بی پول بر گردی... حسب الامر آقا مدیر رفت به دوشان تپه پهلوی عین الدوله شاهزاده به مدیر گفت چه خبر داری؟ مدیر گفت قربان از آن جایی که آفتاب طلوع می کند تا آن جایی که غروب می کند تمام دشمن شما هستند و همه به شما بد می گویند. اگر نمی توانید همه را بکشید، لکن می توانید همه را از خودتان راضی کنید. عین الدوله گفت: مدیر دیشب همچو بنامد که آقا از سایر آقایان جدا بشود، چه شد؟ مدیر گفت قربان توقع به این بزرگی، اول تهیه آسودگی ایشان را بفرمائید بعد این تمنا را از ایشان بفرمائید. اولاً آن که آقا مرافعه نمی کند که دخل کند. دوم آن که ملک موقوفه هم در دست ایشان نیست که با آن ملک گذران کنند، بعلاوه آن که آقا در حضرت عبدالعظیم خودشان هزار تومان مقروض شده اند و آقا میرزا علی نقی هم پانصد تومان مقروض شده اند. عین الدوله گفت: جبران تمام این خرابیها را می کنم، هزار تومان نقد به خود آقا می دهم، پانصد تومان نقد هم به آقا میرزا علینقی می دهم، صد تومان هم به خودت و ماهی صد تومان به آقا می دهم، ماهی پنجاه تومان به آقا میرزا کاظم، ماهی پنجاه تومان به آقا میرزا علی نقی، ماهی بیست و پنج تومان هم به تو خواهم داد.

خواست این پولها را بدهد که مدیر از برای آقا بیورد، مدیر قبول نکرد، گفت فردا آقا میرزا علینقی شرفیاب می شود پول را به ایشان تحویل بدهید که به دست خودشان رسیده باشد. او هم قبول کرد. فردا بعد از ظهر آقا میرزا علینقی با مدیر رفتند منزل عین الدوله هزار و پانصد تومان اسکناس تحویل آقا زاده دادند، صد تومان هم به مدیر، وعده های سابق هم مکرر شد. آقا زاده به عین الدوله گفت: خوب است به مدیر بفرمائید که به آقا نگوید که حضرت والا پانصد تومان پول به دعا گو مرحمت فرموده اند. او هم به مدیر سپرد که اظهار نکند. آقا میرزا علینقی به عین الدوله گفت قربان آقایان را بنده و آقا راضی کرده ایم که



به شهر مراجعت بفرمایند. اما چهار نفر نمی گذارند : اول آقامیرزا مصطفی ، دوم آقامیرزا ابوالقاسم ، سوم آقامیرزا محسن ، چهارم اعتمادالاسلام داماد آقاسید عبدالله . خوب است شما این چهار نفر را با خودتان همراه کنید، بنده هم که دست ارادت داده ام آن وقت بخوبی مقاصد خودتان را انجام خواهید داد. (اگر بخواهم تمام فرمایشات آقازاده وطن خواه ملت پرست را بنویسم مثنوی هفتاد من کاغذ شود). آقازاده با کمال خوشحالی از خانه عین الدوله بیرون آمده به مدیر فرمود: خدمت آقا عرض کن که عین الدوله هزار تومان پول داده؛ هشتصد تومان از برای شما ، صد تومان از برای آقا، صد تومان از برای آقا میرزا علینقی، صد تومان هم برای آقامیرزا کاظم . اگر غیر از این بگوئیم آقا از مسئله پانصد تومان مطلع می شود مدیر هم قبول کرد . آقامیرزا علینقی چهل و چهار تومان از آن پانصد تومان به مدیر داد، بقیه پول را خدمت آقا بردند . آقا هم پنجاه تومان به مدیر دادند . میرزا محمد محرر آقا از این مسئله دلتنک شده که چه جهت دارد که در این قضیه باید مدیر محرم باشد و دخل ببرد و من بیکاره باشم . با مدیر بنای بخل و عداوت را گذارد و به جمعی از دوستان خودش گفت که من باید مدیر را بدنام کنم ، نمی دانم چه شد که مردمان باهوش از این واقعه مطلع شدند . آقا پول را دادند به مدیر که این پول را پس بده به عین الدوله ، مدیر پول را برد عین الدوله پس نگرفت . چند روزی پول نزد مدیر ماند ، تا آقا پول را قبول فرمود و از مدیر پس گرفتند ، دوسه روز از این واقعه گذشت ؛ یک شب اعظام الممالک و آقامیرزا علینقی رفتند منزل مدیر، قول و قرار در خصوص جدا شدن آقاسید احمد از سایر آقایان نمودند . آقامیرزا علینقی فرمود ، من خدمت آقا می رسم و آقارا راضی می کنم که به شهر مراجعت بفرمایند ، هر چه آقا فرمودند به شما خبر می دهم .

باری شب جمعه مدیر را از حضرت عبدالعظیم فرستادند به شهر ، گفتند به عین الدوله بگو که آقا فرمودند کالسکه بفرستید عقب من که بیایم، لکن بچند شرط : اول آن که پنج هزار تومان قرض مرا فوری بدهید ، دوم آن که دوست نفر سوار از دوشان تپه همراه من بکنید که مرا به شهر بیاورند و درب خانه را به روی من ببندند، از برای آن که مردم بگویند که آقا را مجبوراً به شهر آوردند .

مدیر وارد شهر شد . به باغ عین الدوله که جنب دروازه دوشان تپه است در حالتی که امیر بهادر جنگ هم پهلوی عین الدوله بود ، تفصیل را گفت . عین الدوله جواب داد که شب جمعه است من از دوشان تپه به شهر آمده ام از برای غسل جمعه، چطور برگردم به دوشان تپه. باری سه از شب گذشته شاهزاده عین الدوله مراجعت به دوشان تپه کرد ، امر کرد کالسکه چهار اسبه بستند پیش خدمت خودش را که صدق السلطان لقب داشت او را همراه مدیر کرد که آقا را از حضرت عبدالعظیم بیاورند . آقایان مطلع از این قضیه شده بدگمان شدند که این اسباب چینی خود آقا است . آقا به این ملاحظه خودشان تشریف نبردند ، آقای آقامیرزا

کاظم آقا زاده بزرگ را همراه صدق السلطان کرده پنهانی از آقایان فرستادند به دوشان تپه که عذر امشب را بخواهند و از جانب آقا قول بدهند که فردا پس از فرستادن کالسکه خود آقا تشریف می آورند. آقا زاده تشریف بردند و فرمایشات آقا را رسانیدند، شام راهم در دوشان تپه صرف فرمودند و از برای خواب مراجعت فرمودند به شهر، منزل اعظام الممالک خوابیدند. سحرهم در حمام اعظام الممالک وضو گرفته نماز خواندند و با درشکه کرایه ای اول صبح مراجعت کردند به حضرت عبدالعظیم. لکن همه روزه به توسط کاغذ دستورالعمل به مدیر می دادند که چه بکن و چه بگو که عین کاغذها به خط و مهر جناب آقامیرزا علینقی موجود است. (که نگارنده به چشم خود بعضی از آن کاغذها را دیده).

میرزا محمد محرر به واسطه عداوت بامدیر تمام وقایع را در حضرت عبدالعظیم به اسم مدیر بیچاره شهرت داد و او را بدنام کرد که مدیرهم از ترس آبرو و جانش آمد به شهر در منزل کربلایی جواد سمسار پسر حاج آخوند سمسار متحصن گردید و پناه به او برد، به واسطه آن که جواد محل وثوق حجة الاسلام آقای آقامیرزا سید محمد بود، بعد از فکرهای زیاد آخر عریضه به حضور آقای آقا سید احمد نوشت و در آن عریضه تمام دستورالعملهای خود آقا و فرمایشات ایشان را که به او امر فرموده بودند و او را به چه قسم فرستاده بودند، نوشت در پاکت گذارد، سرپاکت را نجسبانیده به جواد سمسار گفت این کاغذ را ببر به حضرت عبدالعظیم بده به آقای آقا میرزا سید محمد بخوانند و از مظلومی و بی گناهی من مطلع بشوند، بعد سرپاکت را بجسبان، بپر خدمت آقای آقا سید احمد، شاید این خری را که آقا به دست خودشان بالا برده اند دومرتبه پائین بیاورند. ندانم چه شد بعضی همچو نقل کردند که جواد یک رأس یعفور و پنجاه تومان پول از آقا سید احمد گرفت و کاغذ را به آقای آقامیرزا سید محمد نشان نداد و بدبخت مدیر را نگذارد که از اتهام بیرون بیاید. شب همان روز آقامیرزا علینقی به شهر آمدند مدیر را به خانه خود برده او را دلداری داد که ماتلافی این بدنامی را خواهیم کرد، به شرط آن که شما جایی این مطلب را اظهار نکنید که اسباب بدنامی ما می شود. فردا صبح دومرتبه مدیر را بردند به حضرت عبدالعظیم، چیزی نگذشت که تمام آقایان به شهر مراجعت فرمودند. باز به توسط مدیر همان ماهانه را که عین الدوله برقرار کرده بود از برای آقا فرستادند. صد تومان خود آقا، پنجاه تومان آقامیرزا کاظم، پنجاه تومان آقامیرزا علینقی، بیست و پنج تومان خود مدیر، بعد از چندی آقا زاده آقامیرزا علینقی با مدیر بی مرحمت شده او را از پناه خود دور ساخته به عین الدوله هم گفت که ما او را از اداره خود خارج ساختیم، از امروز به بعد امین ما میرزا محمد محرر است و شیخ رضای لسان الذاکرین. به این جهت بیست و پنج تومان مدیر را در حق شیخ رضای لسان الذاکرین برقرار فرمودند و سی تومان هم از برای میرزا محمد محرر برقرار کردند مدیر هم از خرمای بغداد وهم از حلوای بصره محروم شد.

از قرار معلوم مدیر بی‌تقصیر بوده و در این قضیه مظلوم واقع شده است، به جهت این که خدتمهای نمایان به آقایان کرده بود. در هر حال آنچه بنده می‌دانم از ماه ذی‌القعدة ۱۳۲۲ تا ماه رجب المرجب ۱۳۲۴، ماهی دوست و پنجاه تومان به توسط میرزا ابوالقاسم نوکر شخصی اعظام الممالک، که برادرزن آقامیرزا علینقی بود همه‌ماه به اداره آقا می‌رسید و جهت تأخیر افتادن امر مشروطیت به واسطه وجود محترم آقازاده بود، زیرا که آنچه در خلوت در خصوص عدالتخانه و مشروطیت صحبت می‌داشتند آقامیرزا علینقی به توسط میرزا محمد محرر و شیخ رضای لسان‌الذاکرین به عین‌الدوله می‌رسانیدند. صورت کاغذی که جناب آقامیرزا علینقی برای مدیر نوشته‌اند.

(عنوان سرپاکت) خدمت جناب مستطاب زبدة الواعظین دوست محترم

مکرم آقای مدیر مشرف باد:

(عنوان کاغذ) فدای تو دوست عزیز مهربان - از قرار مذکور دیشب را

مشیرالسلطنه و حاج ملک آمدند ولی هنوز حرفی و صحبتی نزدند شما تحقیق فرموده قبل از آن که به ما اظهار نمایند که مقصود چیست به ما اطلاع بدهید. دیگر آن که جناب اعتمادالتولیه خیال دارد امروز یا فردا حضور حضرت اشرف مشرف شود سرکارالبته زود رفته خدمت جناب اجل آقای اعظام الممالک رسیده، به ایشان بگوئید مبدا مطالب محرمانه ما را به اعتمادالتولیه بگویند و به حضرت اشرف هم برسانید که مقصود اعتمادالتولیه این است که مطالب محرمانه ما را بفهمد. باخبر باشید که اگر بروز کند تمام ما مفتضح هستیم، دیگر مختارید. دیگر آن که من هستم اینجا تا ببینم که مشیرالسلطنه و حاج ملک چه صحبت می‌کنند و خودم عصری خدمت شما می‌روم، جایی نروید عصری که من شمارا ببینم. ولی الان بروید منزل جناب اعظام الممالک و مطالب مرقومه را به ایشان حالی کنید و مسئله‌ای که بنا بود اقدام شود که آقا صلاح دانستند و شما رفتید که صحیح کنید معلوم نشد. اعلانات را البته ملاحظه فرمودید، که چه نوشته‌اند باخبر باشید. زیاد عرضی نیست. (علینقی الحسینی الطباطبائی) حضرت حجة الاسلامی مدظله سلام می‌رسانند چنانچه آقا میرزا محمد محرر از شما چیزی بی‌پرسد در باب پول یا غیره که خیال شما چیست؟ ابدأ حرفی نزنید و ابراز نکنید که قافیه را خواهید باخت و مقصود او این است که یکدستی بزند باخبر باشید و از قول من خدمت جناب اعظام الممالک سلام برسانید و بگوئید ما در خدمت خود مشغولیم و شما هم در باب مسئله وزیر دربار اقدام کنید. ملتفت باشید اگر خواستید به میرزا محمد حرفی بزنید بگوئید اتایک پول دادند و آقا پس دادند.

تمام شد مکتوب مدیرالذاکرین العهدة علی‌الراوی.

رشته تاریخ ما آنجا بود ، که آقایان جناب آقاسید احمد را منتخب نمودند و مقاصد خودشان را فهرست نموده فرستادند حضور شاه، که از آن جمله عزل عین الدوله بود از صدارت ایران . جناب آقاسید احمد وارد بر عین الدوله شده فهرست آقایان را دادند به عین الدوله که گذارد در بغل خود و به توسط امیر بهادر به اعلیحضرت عرض کرد که : آقایان بعضی مستدعیات دارند که بر آوردن آنها ضروری به دولت ندارد . شاه فرمود: بسیار خوب ، يك مجلس باهم بنشینید و مقاصد آنان را بر آورده نتیجه را بعرض ما برسانید. امیر بهادر که همراه آقاسید احمد رفته بود حضور ، آمد نزد عین الدوله و فرمایش شاه را ابلاغ نموده عین الدوله متقبل شد انجام مستدعیات آقایان را .

باری نتیجه این حکمیت و توسط آقاسید احمد بین دولت و آقایان راجع و عاید دو کس گردید اول عین الدوله که عزل او که منظور و اهم مقاصد آقایان بود از بین رفت و خود عین الدوله متقبل گردید که مستدعیات آقایان را بر آورده نماید و با آنها همراهی نماید دوم عاید جناب آقا سید احمد گردید که با عین الدوله همراه شد و دیگر از طرف او اظهار کدورتی نشد بلکه عین الدوله خواهش نمود از معزی الیه که خوب است شما از همین جا ( دوشان تپه ) بروید به شهر و تلفون کنید که آقایان بروند شهر و در شهر يك مجلس می نشینیم از جهت مقاصد و مستدعیات مذاکره می نمائیم. جناب آقا سید احمد جواب گفت : رفتن من به شهر موجب سوء ظن آقایان خواهد گردید و نخواهند آمد . پس بهتر این است که بروم به حضرت عبدالعظیم و آنان را راضی نموده عودت دهم. اتابك قول همراهی و معاونت از آقا گرفته پس از اطمینان آقارا روانه نمود . جناب آقا که وارد بر آقایان شد مذاکره و گفتگو را طوری نمود که آقایان بدگمان شده و قرارداد ایشان را قبول نکرده و همگی تجدید عهد نموده و هم قول شدند که تا عین الدوله را از صدارت معزول نکنند مراجعت ننمایند .

در این ایام جاسوسان عین الدوله متوالیاً اخبار را به او می رسانند، امام جمعه برای آقایان پیغام داد که اشخاصی که محرم اسرار شما می باشند و شبها لحاف روی شما می اندازند برای من اخبار را می آورند ، پس مطمئن به این دوستان خود نباشید و بیائید به شهر تا من واسطه شوم نزد دولت که مقاصد شما را بر آورند. آقایان درباره مدیرالذاکرین ، شیخ مرتضی روضه خوان، ظنین شده او را از خود دور کرده و درباره دیگران هم وضع را تغییر داده و هر کس را به مجالس سری خود راه نمی دادند. ارباب حل و عقد آقایان یعنی آنهایی که مقاصد را پیشنهاد آقایان می کردند چند نفری معدود بودند که از آن جمله جناب آقامیرزا ابوالقاسم طباطبائی و جناب آقامیرزا محسن و جناب آقامیرزا مصطفی و جناب اعتمادالاسلام بودند . جناب حاج میرزا یحیی دولت آبادی هم در شهر به تحریک ملك المتکلمین چند مجلس سفیر عثمانی را ملاقات نموده و سفیر را راضی نمود که واسطه در صلح باشد و مذاکراتی که با سفیر عثمانی کرد به توسط برادر خود حاج میرزا علی محمد که او هم از علماء و سادات

محترم اصفهان بود و در طهران متوقف، برای آقایان پیغام داد و چندین دفعه بین آقایان و سفیر عثمانی رسول واقع شد تا آن که به توسط این چهار نفر و مساعی مشارالیه مستدعیات آقایان روی کاغذ آمده نزد سفیر فرستادند و آن از قرار تفصیل ذیل است :

### صورت مستدعیات اولیة مهاجرین

اول - نبودن عسگر گاریچی در راه قم - چه امتیاز راه با این شخص بود موقتاً که گاری و دلجان و درشکه متعددی در این راه، راه انداخته بود و بامردم نهایت بدسلوکی را می نمود. آقایان علماء قم از کارهای او بصدا درآمده بودند. لکن کسی به عرایض آنها گوش نمی داد، از این جهت آقایان قم متمسک به علماء طهران گردیده و با آقایان طهران معاهده کرده بودند که هر اشاره که از طرف آقایان بشود آنان اجراء دارند و عمل نمایند، به این جهت آقایان طهران هم عزل عسگر را جزو مستدعیات خودشان نوشتند برای خاطر قمیمین.

دوم - مراجعت و معاودت دادن حاج میرزا محمد رضای کرمانی را که در جلال آباد رفسنجان منفی و مبعود بود، محترماً و مجللاً به کرمان. چه از زمانی که واقعه کرمان اتفاق افتاده بود الی این ایام مشارالیه در رفسنجان توقف نموده بود و دولت مانع بود که عودت به کرمان نماید. لذا معاودت دادن او را به کرمان جزء اهم مقاصد و مستدعیات قرارداده بودند.

سوم - برگرداندن مدرسه خان مروی را به جناب حاج شیخ مرتضی. چه که تولیت این مدرسه با جناب معظم بود و از اتفاق و واقعه مسجد شاه، عین الدوله دستخط صادر کرده که تولیت مدرسه با امام جمعه باشد و موقوفه را به تصرف امام جمعه داد. به این جهت یکی از مستدعیات آقایان برگشتن مدرسه و موقوفه بود به متولی شرعی آن.

چهارم - بنای عدالتخانه ای در ایران که در هر بلدی از بلاد ایران يك عدالتخانه برپا شود که به عرایض و تظلمات رعیت رسیدگی شود و بطور عدل و مساوات رفتار کنند.

پنجم - اجراء قانون اسلام درباره آحاد و افراد بدون ملاحظه از احدی.

ششم - عزل مسیو نوز از ریاست گمرک و مالیه دولت.

هفتم - عزل علاءالدوله از حکومت طهران.

هشتم - موقوف نمودن تومانی دهشاهی کسری موجب و مستمریات مردم را که يك سال است قرار گذارده بودند که صاحبان موجب تومانی دهشاهی بدهند به اجزاء صندوق مالیه.

جناب حاج میرزا یحیی دولت آبادی دو مسئله را مدعی بود اول آن که آقایان عازم بودند که تومانی دهشاهی را مخصوص به طبقه علماء و طلاب و سادات قرار بدهند، من پیشنهاد کردم و گفتم که این خواهش را تعمیم دهند. دوم آن که بنای عدالتخانه در عداد

مستدعیات نبود و چون سفیر عثمانی گفت اگر استدعای آقایان نوعیت داشته باشد من توسط در صلح می‌کنم و الا اگر مستدعیات شخصیت داشته باشد ، من اقدام نخواهم نمود. لذا من ملحق نمودم به نوشته آقایان تأسیس عدالتخانه را تا سفیر قبول کرد (رجوع به کتاب ایشان شود که در شرح حالات و زندگانی خویش نوشته‌اند) .

مؤید فرمایش ایشان آن‌که در شب آخر که آقایان روز بعد را معاودت نمودند جناب آقا میرزا محمدصادق طباطبائی به عموی خود جناب آقا سید اسدالله مکتوبی نوشته و مژده و عده تأسیس عدالتخانه را داده بود و تا آن وقت این لفظ رسماً و علناً بر زبانها جاری نشده بود. لکن نگارنده قبل از این واقعه کراراً خدمت آقای طباطبائی رسیده و این مقصود خود را اظهار می‌فرمودند ، حتی آن‌که در آن شبی که آقایان از مسجدشاه رانده شده و در خانه آقای طباطبائی جمع شده بودند جناب حاج شیخ مرتضی از آقای طباطبائی استعلام نمود، که تکلیف چیست؟ جنابش فرمود: مقصودی که داشتیم جلو می‌اندازیم و نیز اشخاصی که دور آقایان را در معنی داشتند مقصودی جز این نداشتند. پس جمع بین قول آقای دولتی آبادی و قول دیگر به این قسم می‌شود که در عریضه‌ای که آقایان به توسط سفیر عثمانی به شاه عرض کرده بودند این استدعا را ننوشته بودند و جناب حاج میرزا یحیی نسیان آقایان را متذکر شده و آنان را متذکر نمود که بنویسند. به هر جهت زحمات جنابان حاج میرزا یحیی و حاج میرزا علی محمد برادرش در این موقع بی‌نهایت مفید افتاده چه پس از تنقید عریضه آقایان، سفیر عثمانی فهرست مستدعیات آقایان را در پاکت رسمی گذارده و ایفاد حضور اعلیحضرت مظفرالدین‌شاه داشت. جناب میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله وزیر امور خارجه پاکت سفیر را در حضور شاه باز نموده و قرائت نمود. عین‌الدوله از این تدبیر آقایان منفعل گردید . چه تا این وقت شاه اطلاع نداشت که مقصود آقایان چیست و تظلم و هجرت آنان از برای کیست؟ اعلیحضرت فرمود: جواب سفیر را بنویسید که مقاصد آقایان را بر آورده و آنها را محترماً عودت خواهیم داد و شقاهاً هم به عین‌الدوله فرمود: البته آقایان را محترماً عودت دهید عین‌الدوله عرض کرد اطاعت می‌کنم. لکن عودت آنان موقوف است بر مقدماتی که همین دو سه روزه به عمل خواهد آمد.

در ایام تحصن آقایان، حاج ملک‌التجار که در آن ایام اعتباری داشت ، به عزم حرکت دادن آقایان رفت به زاویه مقدسه ، دیگر معلوم نشد عین‌الدوله او را فرستاد و یا خودش داوطلبانه عودت آقایان را تقبل نمود . بهر جهت رفتن ملک سودی نکرد . چه هر وقت اراده کرد آقایان را در خلوت ملاقات کند طلاب حاضر شده و مذاکرات علمی فرصت تکلم به او نمی‌داد و اگر هم تکلمی می‌کرد لایسن و لایفنی لذا خائباً و خاسراً مراجعت نمود .

عین‌الدوله حکومت موقتی زاویه مقدسه را واگذار نمود به برادرزاده خود امیرخان سردار (امیر اعظم) . آقایان ملتفت شدند که امیرخان سردار برای حکومت زاویه مقدسه

نیامده است بلکه ضمناً مقصود دیگری دارد، لذا نه دیدن از او کردند و نه او را به مجلس خود دعوت نمودند. امیرخان سردار دید که اگر کار به همین طریق بگذرد مقصودش حاصل نخواهد شد لذا از راه صداقت و درستی و راستی چنان که شیوه او بود درآمد و پیغام داد برای آقایان که من برای این آمدم که شما را عودت دهم به شهر و اگر اجازه می‌دهید خدمت رسیده مقاصد را مذاکره کنیم آقایان اجازه داده، از آقایان دیدن کرد. در مجلس اول مذاکره‌ای نشد ولی مراوده میان او و آقایان بود تا این که در یک شب از آقایان دعوتی نموده پس از مذاکرات زیاد به آقایان گفت: مگر شما مایل نمی‌باشید کارت‌ان اصلاح شود؟ آقایان در جواب گفتند البته اصلاح کار را طالبیم. امیرخان سردار گفت پس چند نفر از اماناء خود را با من روانه نمائید نزد اتابک و حضوراً با هم گفتگو و مباحثه نمایند، آقایان قبول نموده چهار نفر از اماناء خود را معین و روانه شهر داشته اسامی شریفه آنان از این قرار است:

جناب آقا میرزا ابوالقاسم طباطبائی فرزند اکبر و ارشد آقای طباطبائی .  
 جناب آقا میرزا مصطفی آشتیانی برادر جناب حاج شیخ مرتضی مجتهد (که در استبداد صغیر شبانه به ضرب گلوله شهیدش کردند) .

جناب آقا میرزا محسن برادر جناب صدرالعلماء داماد آقای بهبهانی .  
 جناب اعتمادالاسلام آقاسید علاءالدین داماد آقای بهبهانی.

بالجمله این چهار نفر سه ساعت از شب چهارشنبه چهاردهم شهر ذی القعدة سنه ۱۳۲۳ مطابق با دهم ژانویه ۱۹۰۶ مسیحی وارد شدند بر عین الدوله. پس از مذاکرات بسیار قرار شد آقایان مزبور را در منزل اتابک نگاه دارند و شب پنجشنبه را در همان منزل اتابک توقف نمایند تا اتابک مقاصدشان را به شاه عرض کند .

از قرار مسموع درباریان بخیال افتادند که این چهار نفر را به طرفی بفرستند و هر کدام را به یک جائی اندازند که هم دماغ آقایان سوخته شود و هم دیگر کسی در اطراف آقایان نماند. به هر قصدی که بود اماناء آقایان در منزل اتابک بالطوع والرغبة و یا بالاجبار والاكراه متوقف شدند. این خبر به زاویه مقدسه رسید، آقایان مهاجرین متزلزل و مضطرب شده در شهر طهران طرف عصر خبر منتشر شد، که چهار نفر از آقایان را خیال تبعید دارند. مردم و کسبه به خیال افتاده بعضی راهم ترس و واهمه گرفت چه هر کس يك بسته و یا خویش و دوستی در زاویه داشت .

حسن اتفاق و یا سوء تدبیر درباریان، روز چهارشنبه چهاردهم اعلیحضرت شاهنشاه در خانه امیربهادر همان بود. نزدیک ظهر آن روز که شاه از کالسکه پیاده شد يك نفر زن عریضه‌ای جلو شاه بلند کرد، گویا آن عریضه را هم صحاف باشی نوشته بود و يك عریضه هم

در دالان خانه امیربهادر به شاه داده شد (۱). شاه در اول ورودش به خانه امیربهادر که روی صندلی نشست دو عریضه را از پاکت بیرون آورده بنا کرد بخواندن. مضمون هر دو قریب به این مضمون بود:

ای کسی که تاج سلطنت را بر سر تو گذارده و عصای سلطنت را به دست تو داده! بترس از وقتی که تاج را از سر تو و عصا را از دستت بگیریم الخ.

از ملاحظه این دو کاغذ شاه درهم رفته و متفکر شد، در آن روز يك کاغذ از انجمن مخفی به شاه نوشته شد. دیگری را هم صحاف باشی نوشته بود.

در این اثناء پیشخدمت وارد شده عرض کرد: اعلیحضرتا در شهر بلوایی بزرگ برپا شده بازارها را بسته و مردم خیال شورش دارند. شاه سبب را استفسار کرد. جواب داد که: سبب توقف امنای آقایان است در منزل اتابک که مردم گمان کرده اند آنها را مجبوراً نگاه داشته اند و خیال تبعید و نفی آنها را دارند. درباریان آنچه سعی کردند که بلکه شاه اذن داده به قوه جبریه مردم را ساکت کنند شاه اذن نداد بلکه بیشتر باعث خیال و واهمه شاه شد، در این بین سوارهای دولتی حاضر شدند و شاه به طرف ارك حرکت فرمود.

در بین راه زنها اطراف کالسکه سلطنتی را گرفته به فریاد بلند و گریه و زاری می گفتند: ما آقایان و پیشوایان دین را می خواهیم! ما مسلمانیم و حکم آقایان را واجب الاطاعه می دانیم! عقد ما را آقایان بسته اند، خانه های ما را آقایان اجاره می داده اند. مجملات تمام امور

### شعار دادن زنها در اطراف کالسکه سلطنتی

ما در دست آقایان بوده و هست. چطور راضی شویم علما را نفی بلد و تبعید نمایند. ای شاه مسلمان بفرما رؤسای مسلمانان ۱۰ احترام کنند. ای پادشاه مسلمان علمای اسلام را ذلیل و خوار نخواهید. ای پادشاه اسلام اگر وقتی روس و انگلیس با تو طرف شوند شصت کرور ملت ایران به حکم این آقایان جهاد می کنند (در این مقام نگارنده تاریخ می نویسد مرحوم مظفرالدین شاه اگر عاقبت اندیش بود می توانست جواب بگوید ای رعیت من هر گاه دولتی بخواهد با دولت ایران طرف شود اول قلوب شما را از علماء متنفر می سازد که شما به دست خود یکی را در میدان بدار بکشید و یکی را در خانه خودش در حالتیکه روی سجاده نشسته با تیر موذر بکشید و دیگری را خانه نشین و دیگری را مطرود و مردود کنید. حاصل آن که اول علماء و رؤساء دین شمارا به دست خودتان تلف و معدوم می کند.) باری شاه وارد ارك شد، وزیر دربار (یعنی امیربهادر) و حاجب الدوله آمدند، در بازار آنچه سعی کردند بلکه

۱- رسم عریضه دادن به شاه این طور بود که متظلم، تظلم و عرض خود را در کاغذی نوشته در معبرشاه می ایستاد هر وقت شاه می رسید کاغذ را با دست بلند می کرد يك دفعه فراشها با چوب می دویدند به طرف متظلم آن وقت یا پادشاه و یا صدراعظم و یا حاجب الدوله صدا می کرد که متعرض عارض نشوید و يك نفر پیشخدمت می آمد عریضه را می گرفت اگر شاه دیده بود که می گرفت و الا به دست شاه نمی رسید و جواب داده نمی شد.



مردم را ساکت کنند و آرام دهند ، بلکه بازارها بسته نشود فایده نکرد ، بلکه مردم در مقام طرفیت برآمده از بدگفتن و فحش دادن مضایقه نکردند . حتی آن که در تیمچه حاجب الدوله یکی از سادات اخوی که مسمی به آقا سید ابراهیم بود با امیر بهادر و حاجب الدوله طرف شد که عین الدوله آقایان را گرفته و خیال تبعید دارد ما مسلمان باشیم و آقایان در این هوای سرد زمستان در حضرت عبدالعظیم گرفتار صدمه و اذیت شماها باشند . مجملاً بازارها و سراها تماماً بسته شد ، علاء الدوله حاکم طهران در خیابانها می گذشت که دکانهای خیابانها بسته نشود که در خیابان جباخانه نزدیک سبزه میدان رسید به حجره آقا سید ابوالقاسم - مذهب دید آقا سید حسن معروف به سید صاحب الزمانی با چند نفری در آنجا مشغول مذاکره می باشند . حکم کرد سید بیچاره را از حجره بیرون کشید و گفت : ای سید مفسد آخر کار خودت را کردی و چوب دست خود را به سر و صورت سید کوفتن گرفت ، بیچاره سید محترم را مشلق و مضروب نمود . دکانین خیابان هم از این سوء تدبیر علاء الدوله بسته شد . خبر به اعلیحضرت پادشاه رسید به عین الدوله فرمود : البته مقاصد آقایان را اجراء دارید و آنها را تا فردا باید بیاورید به شهر و الا من خودم می روم و آنها را می آورم . اگر چه عین الدوله فرمایش شاه را اطاعت نمود و تلفون کرد به حضرت عبدالعظیم که شاه مقاصد و مستدعیات آقایان را بر آورده نمود ولی مردم مطمئن نشدند دکانها بسته و شهر به حالت بلوا باقی ماند . عده ای از کسبه هم روانه حضرت عبدالعظیم شدند در واقع حضرت عبدالعظیم و طهران یکپارچه آه و فریاد و متصل بهم گردیده . شب جمعه بنده نگارنده و معین العلماء آقا سید جمال الدین را به خانه خودش برده و شب را با او بسر برده صبح زود درشکه سوار و روانه حضرت عبدالعظیم شده در بین راه مردم عوام سید را دیده به طرف درشکه سید ریخته دست و پای آقا را می بوسیدند و صدا به سلام و صلوات بلند می کردند و این عبارت را می گفتند « بردشمن سادات لعنت »

با این حالت هجوم مردم ، رسیدن سید به زاویه مقدسه مشکل بود . لذا به درشکه چی سفارش کردیم درشکه را نگاه ندارد . درشکه چی شلاق کش اسبهای درشکه را به حرکت آورده ؛ رسیدیم دم دروازه حضرت عبدالعظیم ، از آنجا دیگر عبور و مرور سواره ممکن نبود . لذا سید جمال الدین از درشکه پیاده شده تا مردم را چشم به او افتاد دور او را گرفته و او را به حالت صلوات و اجماع به صحن مقدس رسانیده اطراف سید را جمعی گرفته بودند که از صدمه و هجوم مردم سید تلف نشود . آقایان اهل منبر که دیدند سید وارد شد و با بودن او شاید منبر امروز از دستشان برود و زحمات آنها به هدر رود خصوص سید اکبر شاه و آقا شیخ مهدی و حاج شیخ محمد که این سه نفر در این چند روزه خیلی زحمت کشیده بودند لذا مذکور داشتند که ظهور سید صلاح نیست و باید مثل سابق مخفی باشد . در این بین جناب آقا میرزا ابوالقاسم طباطبائی رسید و به نگارنده به حالت تغیر فرمود : من به عین الدوله قول داده بودم که سید

ظاهر نشود و منبر نرود چرا او را آوردید؟ نگارنده در جواب گفت: جناب آقا شما قول دادید بنده که قول نداده بودم وانگهی اگر بنا شد شما شهر بروید پس آقا سید جمال‌الدین هم باید ظاهر شود.

بالجمله، آقایان سید بیچاره را بردند در خانه اعتمادالتولیه مخفی کردند. چون هم سید متغیر بلکه خائف شده بود و هم جمعی به صدا درآمده بودند لذا جناب آقا میرزا مصطفی آشتیانی به بنده گفت ما هر چه بگوئیم آقا سید جمال باید مخفی باشد شما نشنوید و با هم می‌رویم شهر؛ من تا کار آقا را اصلاح نکنم دست بر نمی‌دارم. پس از این اطمینان سید راحت شده ولی در خانه اعتمادالتولیه يك دو ساعتی توقف نمود.

بالجمله صبح جمعه شانزدهم ذی‌القعدة الحرام سال ۱۳۲۳ هجری که مطابق است با دوازدهم ژانویه ۱۹۰۶ مسیحی بنای آقایان بر مراجعت به شهر تهران شد و زمان تحصن یکماه گردید. پروفیسور براون در تاریخ خود می‌نویسد: مدت تحصن دوماه طول کشید و این اشتباه و سهو است چه مدت تحصن يك ماه بود که سی روز باشد زیرا که پنجشنبه ۱۷ شوال از تهران هجرت نمودند و جمعه شانزدهم ذی‌القعدة الحرام مراجعت به دارالخلافه طهران نمودند.

و نیز در ترجمه تاریخ آبی که می‌نویسد در آخر ماه ژانویه مطابق با اواسط ماه ذی‌الحجه ۱۳۲۳ بود غلط است. چه مراجعت آقایان از زاویه مقدسه در دوازدهم ژانویه و مطابق با اواسط ماه ذی‌القعدة است (۱).

باری روز جمعه شانزدهم امیر بهادر که وزیر دربار بود با اقبال‌الدوله و نصر السلطنه (۲) و شمس‌الملک که آن روز میرآخور بلکه جمله‌الملک بود و امیرخان سردار که حاکم زاویه مقدسه بود و بعضی دیگر از رجال دولت مأمور شدند بحرکت دادن آقایان. بازارهای طهران عموماً تعطیل و بسته شد. کالسکه‌های دولتی و درشکه‌ها با یدک‌های متعدده حاضر شده درشکه‌های کرایه‌ای را هم برحسب تلفون امیرخان سردار از طهران احضار نمودند. از طرف بزرگان طهران نیز درشکه‌ها و کالسکه‌های بسیار حاضر شده خط‌آهن را هم در امروز مجانی کردند (۳) حرم و مسجد و صحن و دو مدرسه و صحن امامزاده حمزه و بازار حتی

(۱) رسم نگارنده نیست که غلط و اشتباه دیگران را اظهار کنم لکن چون يك زمانی باعث اشتباه خواهد شد و شاید خواننده نسبت سهو و غلط را به نگارنده بدهد به این جهت توضیح و اظهارداشتیم که تاریخ خارجه را در این خصوص اعتباری نیست و یا مترجمین به اشتباه رفته‌اند.

(۲) محمد ولی‌خان نصر السلطنه تا در حکومت استبداد کار کرده است او را به لقب اول که نصر السلطنه است می‌شناسیم از وقتی که داخل در خدمات ملی شده است او را به لقب سپهدار اعظم ذکر می‌کنیم.

(۳) گویا قیمت بلیط‌های ماشین را امیراعظم از خود داد.

بقعه صادقیه مملو و پر بود از مردم . ازدحام و جمعیت بحدی بود که خوف خطر و تلف شدن مردم می‌رفت ، درسه ساعت به ظهر روز جمعه در وسط صحن منبر گذارده جناب حاج شیخ محمد واعظ که از طرف آقایان ملقب شده است به خلاق‌المعانی رفت بالای منبر و دستخط شاه را در حضور وجوه علماء و اعیان و اشراف و رجال دولت قرائت نمود . پس از او جناب آقا شیخ مهدی (سلطان‌المتکلمین) و سید اکبر شاه ( اشرف الواعظین ) رفتند بالای منبر و دستخط شاه را با مستدعیات آقایان قرائت نمودند . ضمناً اظهار تشکر از زحمات امیرخان سردار نمودند ، مردم با هم به فریاد بلند صدایشان به زنده باد پادشاه اسلام و زنده باد ملت ایران بلندگردید .

این مجلس و این روز اول مجلس و اول روزی بود که صدای زنده باد ملت ایران به آسمان رفت و تا به امروز اهل ایران جرئت نداشتند که علناً بگویند زنده باد ملت ایران . از وضع این مجلس برای امیربها در و نصرالسلطنه و شمس‌الملک خوش نگذشت . چه احدی اسمی از آنها نبرد دعای اهل منبر مخصوص به شاه و علماء و امیرخان سردار بود و دیگر آن که این صدای زنده باد ملت ایران به گوش آنها تازه رسیده است و معنی قومیت و ملیت را ندانسته‌اند .

صورت دستخط شاه و مستدعیات آقایان از قرار تفصیل ذیل است :

صورت عریضه مهاجرین حضور شاه

به شرف عرض بندگان اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاه اسلام و اسلامیان پناه می‌رساند : که این يك مشت دعاگویان از علماء و قاطبه سلسله جلیله علماء و کلیه اصناف رعیت از حضور مبارک بندگان اعلیحضرت شهریاری که پاسبان ملت و حامی شریعت است استدعا داریم که مقرر فرمایند مزیداً لطول العمر و رضاء الخاتم - النبیین صلی الله علیه و آله الطاهرین قانون معدلت اسلامی بر طبق مذهب شیعیه جعفریه در تمام اقطار و بلاد مملکت علیه ایران بین تمام اصناف من دون استثناء جاری شود که احدی خارج از آن قانون احکماً و حدوداً نباشد و موجب مباحات و مفاخرت بندگان اعلیحضرت شهریاری بر تمام سلاطین وجه الارض باشد .

صورت عریضه اتابک به شاه

قربان خاکپای جواهر آسای بندگان اعلیحضرت قوی شوکت اقدس همایونت شوم بر خاطر مهر مظاهر همایون اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاهی روحانفداه پوشیده نیست ، که این غلام خانه‌زاد از بدو افتخار به جاروب کشی اقدس اعلی تاکنون چهل سال است همه وقت در هر مأموریت طالب ازدیاد دعاگوئی ذات عدیم‌المثال مبارک بوده و در هیچ مورد از این مقصود غفلت نداشته است . ولی در این مقدمه حضرات علماء که قصدی جز دعا و ثنا نداشته‌اند و همه وقت ، وظیفه

دعاگوئی خودشان مشغول بوده‌اند بطوری، پیش آمد کار شده که اصل مقصود از میان رفته و حالا این غلام خانه‌زاد بیمقدار را در آستان اعلی شفیع انگیزخته‌اند که نظر توجهی از طرف قرین الشرف همایون درانجاح عرایض آنها معطوف و با امیدواری به مراجع شاهانه به دعاگوئی ذات بابرکات همایون مشغول شوند و چون عرایض آنها از روی دعاگوئی محض است این است که به عرض آستان مبارک می‌رساند و امیدوار است به شمول مراجع ملوکانه افتخار حاصل نماید .

#### صورت مقاصد آقایان

۱ - محض سلامت ذات اقدس مبارک ، قیمت تمیر را ، که برای عامه اسباب ازدیاد دعاگوئی است ، گذشت فرمایند . اگرچه در اینجا ضرری به دولت متوجه است ولی این غلام بیمقدار، در صورت قبول عرض ، آن را محض اجراء امر خیر و دعاگوئی علماء و امیدواری عامه از خود تقدیم می‌دارد که به دولت هم ضرری متوجه نشود و اسباب مزید دعاگوئی ذات اقدس نیز فراهم آید .

۲ - نظر به بی‌احترامی که نسبت به حاج میرزا محمد رضا شده ، چون از دعاگویان دولت است اظهار مرحمتی بشود که موجب مزید امیدواری و دعاگوئی طبقه علماء اعلام گردد .

۳ - سیئات اعمال عسگر گاریچی ، متصدی راه عراق ، به عرض اولیاء دولت علیه رسیده و اجزاء و اتباع او از جانب دولت مورد تنبیه شدند. خود عسگر را هم مقرر فرمایند از دخالت به کار منصل و از جانب دولت توجهی در تنبیه او بشود ، که حد خلاف کاری خود را بداند و موجب امیدواری و دعاگوئی عامه رعایا گردد و در عرایض سایر آقایان عظام هم باید اراده مخصوص مبذول فرمایند که آنها هم مقرون به اجابت گردد .

۴ - برای رسیدگی به عرایض کلیه رعایا و مظلومین از جانب سنی‌الجوانب همایونی ترتیبی در امر عدالتخانه دولتی داده شود که رفع ظلم از مظلوم حقاً و عدلاً بعمل آید و در اجراء عدل ملاحظه از احدی نشود .

#### دستخط شاه در جواب عین الدوله

جناب اشرف اتابك اعظم : عریضه شما را ملاحظه نموده توسط شما راقبول فرمودیم . مسلم است علماء عظام دعاگوی دولت هستند. عرایض آنها که برای دعاگوئی ما باشد و صحیح باشد پذیرفته می‌شود . نسبت به آنها کمال التفات را داریم . همیشه دعاگو بوده‌اند شما هم التفات و مرحمت ما را به آنها بنمائید .  
ذی‌القعدة ۱۳۲۳ .

#### ایضاً دستخط شاه به علماء اعلام

جنابان مستطابان شریعتمداران علماء عظام سلمهم الله تعالی . جنابان آقا-

میرزا مصطفی و آقامیرزا ابوالقاسم و آقامیرزا محسن و اعتمادالاسلام را که برای اظهار مطالب خودتان نزد جناب اشرف اتابك اعظم فرستاده بودید از شرح پیغامات شما مطلع شدیم . این مسئله را باید عموم علماء عظام بدانند که رأفت و معدلت ما همیشه با فراد رعیت شامل بوده خصوصاً نسبت به علماء اعلام که دعاگوی دولت و خیر خواه شخص سلطنت هستند کمال اعتقاد و التفات داشته ، در مقاصد حقّه آنها همیشه نهایت توجه کرده ایم . حالا هم که شرح اظهارات شما را جناب اشرف اتابك اعظم عرض کرد ، در صدر عریضه او دستخطی صادر شده است که برای شما خواهند فرستاد . با کمال امیدواری به شهر آمده به اتفاق جناب اشرف اتابك اعظم شرفیاب شوید که حسن ظن و کمال رأفت و عقیدت خودمان را مشافهه نیز به آن جنابان انحاء و اظهار کنیم و با نهایت آسودگی و امیدواری به دعای دولت و مزید تأییدات و توفیقات ما اشتغال ورزید . شهر ذی القعدة ثیلان ئیل ۱۳۲۳ .

ایضاً دستخط عالیحضرت مظفرالدین شاه

جناب اشرف اتابك اعظم ، چنان که مکرر این نیت خودمان را اظهار فرموده ایم ، ترتیب و تأسیس عدالتخانه دولتی ، برای اجراء احکام شرع مطاع و آسایش رعیت از هر مقصود مهمی واجب تر است و این است بالصراحة مقرر می فرمائیم ، برای اجراء این نیت مقدس قانون معدلت اسلامیه که عبارت از تعیین حدود و اجراء احکام شریعت مطهره است ، باید در تمام ممالک محروسه ایران عاجلاً دایر شود بر وجهی که میان هیچیک از طبقات رعیت مطلقاً فرقی گذاشته نشود و در اجراء عدل و سیاسات بطوری که در نظامنامه این قانون اشاره خواهیم کرد ملاحظه اشخاص و طرفداریهای بی وجه قطعاً جداً ممنوع باشد . البته به همین ترتیب کتابچه نوشته مطابق قوانین شرع مطاع فصول آن را مرتب و بعرض برسانید ، تا در تمام ولایات دائر و ترتیبات مجلس آن هم بر وجه صحیح داده شود و البته این قبیل مستدعیات علماء اعلام که باعث مزید دعاگوئی ما است همه وقت مقبول خواهد بود . همین دستخط ما را هم به عموم ولایات ابلاغ کنید . شهر

ذی القعدة ۱۳۲۳

بعد از قرائت دستخط شاه و مستدعیات آقایان ؛ حاج شیخ مهدی سلطان المتکلمین و آقا سید اکبر شاه اشرف الواعظین در بالای منبر گفتند ، همه علماء و آقایان طلاب متفق و هم قسم شدند بر این که عدالتخانه را از دولت خواهش و تشکیل دهند . شاه هم نهایت مرحمت را فرموده و دستخط تشکیل عدالتخانه صادر فرموده بعد از این ظلم و تعدی به احدی نمی شود . الآن آقایان روانه شهر خواهند شد طلاب گفتند این دستخط شاه را باید سفراء تصدیق کنند و الا ما نمی گذاریم آقایان از اینجا حرکت نمایند . اختلاف بین آقایان و طلاب

واقع شد آقایان علماء در جواب طلاب گفتند که تاکنون در قول پادشاه خلاف نشده است و پادشاه به نوشته خود ولیعهد و صدراعظم را برمسند ولایتعهد و صدارت نشانیده است . اگر این دستخط اجراء نشود سایر دستخطها را هم امضاء نخواهیم نمود . این سوء ظن درباره دولت که نقض قول و عدم اجراء دستخط باشد به هیچوجه پسندیده نیست و ما اگر بگوئیم سفراء دول دستخط شاه را امضاء و ضمانت نمایند ، هرآینه خلاف ادب و رسم است و در واقع توهین به پادشاه اسلام کرده ایم و دیگر آن که حتی به سفراء دادن بارفتن مملکت مصادف خواهد بود . بعض از آقایان از قبیل آقاسید محمدرضا و غیره در خیال بودند که اگر آقایان امروز گول و فریب عینالدوله را بخورند ، هرآینه آقای بهبانی و آقای طباطبائی را با تیر بزنند . چه اطمینان عموم به این دونفر است و اگر امروز این دونفر با عینالدوله همراه شوند دیگر یأس کلی عموم را حاصل خواهد گردید . و در جواب آقایان مذکور داشتند ما نمی گوئیم سفراء امضاء دستخط شاه را بنویسند ، بلکه ما می گوئیم صدور دستخط شاه به توسط سفیر عثمانی باشد تا رسمیت حاصل نماید و دیگر صدراعظم نتواند عذری بیاورد . آقایان علماء به هر زبانی بود طلاب را ساکت نموده و قول دادند اگر دستخط شاه را اجراء نکنند باز مراجعت کنند به زاویه مقدسه . در این اثناء بین مردم شایع شد که با این زحمات حالا که آقایان می خواهند بادولت صلح کنند باینها در بین افتاده و مانع شده اند . قول آقایان و این شایعه طلاب را از میدان بیرون کرده خواهی نخواهی ساکت شده و آقایان عازم بر حرکت شدند .

آقایان خواستند سوار کالسکه نشوند ؛ امیر بهادر گفت اگر سوار کالسکه نشوید بی احترامی به شاه خواهد شد ، که کالسکه های سلطنتی خالی برگردند . به هر طور بود آقایان در کالسکه های سلطنتی نشسته و موبک علماء به طرف شهر حرکت نمود .

روز جمعه شانزدهم شهر ذی القعدة الحرام ۱۳۲۳ که مطابق بود با

۱۳ ژانویه ۱۹۰۶ مسیحی يك ساعت از ظهر گذشته آقای بهبانی

و آقای طباطبائی و حاج شیخ مرتضی آشتیانی و صدرا علماء طهرانی

با امیر بهادر وزیر دربار در کالسکه شش اسبه سلطنتی نشسته ، سایر

**مراجعت**  
**آقایان به**  
**دارالخلافه طهران**

آقایان و طلاب در کالسکه های دولتی و درشکه های سلطنتی سوار شده ، آقاسید جمال افجه ای سوار قاطر شده و از درشکه و کالسکه امتناع نمود . یدکهای طلا و نقره و سوارهای نظامی در جلو آقایان با عزت و احترامی فوق العاده به طرف شهر حرکت کردند ، تادم دروازه به این حالت آمدند . دم دروازه طلاب و سادات عازم شدند که آقایان را از کالسکه پیاده کنند و سوار قاطر و الاغ شوند تا مردم به فیض دست بوسی نایل آیند ، آقایان هم برای آن که مردم به فیض برسند بی میل نبودند . لکن وزیر دربار گفت: الان سه ساعت به غروب است اعلیحضرت شاهنشاه در قصر دولتی و عمارت گلستان منتظر ملاقات آقایان است و اگر آقایان از کالسکه

پیاده شوند سه ساعت از شب گذشته وارد می‌شوند. مناسب این است که پیاده نشوند به همین حال وارد بر شاه شویم، پس از گفتن این کلام رو به طرف سوارهای کشیک‌خانه کرده فرمان نظامی داد. یک دفعه سوارها اطراف کالسکه را گرفته مردم را عقب کردند و کالسکه را وارد و از راه خیابان روانه شدند و در ارك دم‌باغ گلستان و تخت مرمر آقاییان را پیاده کردند. آقاییان وارد دربار شده، سایر آقاییان و آقازاده‌ها هم از عقب رسیده در ارك ملحق به آقاییان شدند. مردم و کسبه ریختند در ارك، فراشها درب باغ را بستند، آقاییان قدری در اطاق اتابك نشسته پس از چند دقیقه ناعین‌الدوله و مشیرالدوله رفتند حضور شاه. پس از ورود و تعارفات رسمیه شاه فرمود: من سابق، بر این اقدام و استدعای شما مایل بودم به افتتاح عدالتخانه و خودم در نیمه شعبان به نظام‌الملک گفتم که ترتیب عدالتخانه را بدهد. بعد از این شما هر کاری داشته باشید به خود من اظهار نمائید من حاضر از برای اجراء مقاصد شما. افتخار من به این است که دین جد شما را ترویج می‌کنم. آقاییان اظهار تشکر نمودند. پس از آن اعلیحضرت گله فرمود از آقاییان که چرا در مسئله خرابی عمارت بانك به خود من اظهار نکردید و چرا خودتان بدون اطلاع به دولت اقدام کردید؟ آقای طباطبائی در جواب شاه عرض کرد: مشیرالدوله و مشیرالسلطنه هر دو حاضرند که من کرا را به آنها گفتم و نوشتم جوابی که هر دو نوشته‌اند حاضر است. باری در این وقت جناب آقامیرزا ابوالقاسم طباطبائی با پنجاه نفر سید وارد ارك شدند. بعد از آن آقامیرزا مصطفی آشتیانی با جمعی کثیر از طلاب و سادات وارد ارك شده مردم هم که دیدند درهای ارك را بستند و توقف آقاییان بطول انجامید از خارج ارك صداهاى خود را به صلوات بلند کرده هیاهو و غوغا بلند شد که شاه به گوش خود شنید و مضطرب شد.

آقاییان از زحمات امیرخان سردار (امیراعظم) و کفایت او خدمت شاه اظهار تشکر نمودند. اعلیحضرت یک انگشتری بریلیان از انگشت خود در آورده به امیرخان سردار خلعت و آقاییان را اذن مراجعت داد.

این اول مجلسی بود که گفتگوی بین علماء و شاه به طریق مباحثه و رد و بدل بود. چه تا این زمان رسم این بود که هر چه پادشاه می‌گفت مخاطب و مستمع حق رد و جواب نداشت، جز سکوت تکلیف دیگری نبود. آن وقت صدراعظم و یا یکی از وزراء در مقام معذرت و شفاعت از طرف مخاطب شاه یک دو کلمه سخن می‌گفت لکن در این مجلس شاه آنچه می‌فرمود علماء در مقام جواب و رد مضایقه نمی‌کردند و نیز این اول مجلسی بود که شاه در مقام تکلم، لفظ (من) و (مرا) ادا کرد. سابق بر این لفظ (ما) و (مارا) می‌گفت (ما فرمودیم، ما اذن دادیم، ما چنین خواستیم) ولی امروز می‌فرمود: من توقع از شما نداشتم، من مروج دین جد شما می‌باشم، من در مقام مقاصد و مستدعیات شما حاضرم و نیز سابق بر این سلاطین ایران به سید و ملا، آخوند می‌گفتند، در این مجلس شاه می‌فرمود:

آقایان من از شما خواهش دارم .

بالجمله آقایان از حضور شاه ؛ برخاسته به خانه‌های خود مراجعت کردند . مردم اطراف آقایان را گرفته ، جمعی آقای طباطبائی را به خانه آورده ، جمعی آقای بهبهانی را به خانه‌اش رسانیده ، گروهی اطراف آقای صدرالعلماء را گرفته ، از درب خانه امام جمعه به منزل خودشان بردند .

در این روز اجزاء امام جمعه نهایت معقولیت را بخرج دادند . زیرا که از ورود مهاجرین اظهار مسرت و خوشحالی می‌نمودند و از گذشتن آقای صدرالعلماء از درب‌خانه ایشان با آن ابهت و جلال از مخالفت با آقایان نادم شده و در شب چراغانی دکاکین متعلق به ایشان را نیز چراغانی نمودند و از امروز امام‌جمعه همراه شد و از آقایان دیدن نمود و تا زمان بمباردمان مجلس امام‌جمعه با علماء همراه بود بجهت آقایان با نهایت جلال و احترام به منازل خویش رسیدند . آقاسید جمال افجه‌ای که سوار قاطر بود و در کالسکه سوار نشد ، با آقا سید جمال واعظ ، اول شب را با صدای صلوات و تکبیر مردم به خانه خویش رسیدند .

آقاسید جمال واعظ نخست در خانه آقاسید جمال افجه‌ای ورود نمود و اندکی در آنجا مکث کرد . متجاوز از سیصد نفر از مردم اجتماع کرده و او را سوار الاغ نموده به احترام تمام او را به خانه خودش که نزدیک سید نصرالدین بود رسانیدند . آقا سید جمال واعظ به نگارنده گفت: از این ورود دانستم بهتر و بزرگتر ریاسات ، حجة الاسلامی است و من باید در این رشته کار کنم تا خود را به مقام اجتهاد برسانم . این بود که بعد از این بنای درس خواندن را گذارد و نزد یکی از اساتید شروع به خواندن رسائل و فقه کرد و در اخفاء آن نهایت سعی را داشت . بعضی اوقات که شبها نزد او می‌رفتم اشکالات رسائل را از بنده نگارنده می‌پرسید و به طریق مباحثه و ایراد مطالب فقه و اصول را از نگارنده اقتباس می‌نمود . نگارنده اگر چه مضایقه نداشتم ولیکن بطور افاده حل مشکل او را می‌نمودم . مجملآ معین حضور که از اجزاء انجمن مخفی بود در ورود آقایان نهایت سعی و کوشش را نمود و در چراغان بازار آنچه در قوه داشت ظاهر نمود .

اعتصام السلطنه پسر معیر الممالک و اشخاصی که هواخواه امین السلطان بودند نیز خدمات خود را به آقایان ظاهر می‌ساختند .

روز شنبه هفدهم ذی‌القعدة الحرام سنه ۱۳۲۳ مطابق با ۱۳ ژانویه ماه فرانسه سال ۱۹۰۶ میلادی و یکم شهریور ماه قدیم و ۳۱ کانون‌الاول و ۲۹ دی‌ماه جلالی مردم طهران استشمام رایحه طیبه مقدسه حریت را نموده و بنای دیدن از آقایان را گذاردند . فوج فوج ، دسته‌دسته ، به دیدن آقایان می‌آمدند . شعرا قصاید خود را می‌خواندند ، شب یکشنبه چراغان باشکوهی در طهران بود . آقایان چند روزی گرفتار دید و بازدید بودند . شاهزاده عین‌الدوله



دیدن از آقایان کرد. لیکن در منزل آقایان غلیان و چائی از خودش صرف می نمود. یعنی آبدار و قهوه چمی همراه خود آورده بود. از چای خودش و قند خودش چای آشامید. دیگر از ترس آن که شاید او را مسموم کنند و یا آن که برای شاهزادگی خود این کار را اضافه بر صدور سابق کرد. معلوم نبود بهر جهت علاءالدوله را از حکومت طهران معزول و شاهزاده نیرالدوله را بجایش منصوب نمود.

### فهرست کارهای غیر قانونی علاءالدوله در حکومت طهران

عمده و مهم ترین کارهای غیر قانونی علاءالدوله در حکومت طهران از این قرار است: اول چوب زدن تجار که سابقاً ذکر شد، دوم عصاب زدن بدست خودش به آقا سید حسن صاحب الزمانی در روزی که نمایندگان آقایان را در خانه عین الدوله نگاه داشته بود، یعنی دو روز قبل از ورود آقایان به شهر. سوم بی احترامی به مدبر الممالک مدیر روزنامه تمدن که چرا در وقتی که کالسکه عین الدوله از خیابان عبور کرد سنگ به کالسکه خورد و بی احترامی به کالسکه صدر اعظم شد؟ مدبر الممالک جواب داد سنگ خوردن به کالسکه چه ربطی به من دارد؟ در جواب گفت: کالسکه مقابل منزل شما که رسیده بود سنگ به او زده شد. مدبر الممالک گفت پس تقصیر بر صاحب خانه و آن که بالا خانه را در خیابان بنا کرده است. علاءالدوله بغضب رفت که این آخوند جوان با من سؤال و جواب می کند آنها بچه ها! سزای این آخوند را بدهید. بیچاره مدبر الممالک که در آن وقت مدیر الشریعه بود به تقصیر آن که زبان آوری کرد نزد حاکم، شلاق مفصلی نوش جان کرد. لیکن بعدها ملتفت شد که تقصیر از زبانش نبود بلکه از عمامه او بود، چه سنگ زدن به کالسکه صدر اعظم در آن وقت جز از اهل عمامه دیگر در قوه احدی نبود. (به این جهت مدیر الشریعه معمم مدبر الممالک مکلا شد و امروز صاحب يك روزنامه بزرگی است و در این انقلاب مشروطیت صدمات و لطمات بسیار به او وارد آمد و در زمان محمد علی شاه بطور مخفی مسافرت به خارجه کرد و اگر گرفتار شده بود حتماً مثل ملك المتكلمین مقتول می شد، خدماتش به مشروطیت بعد از این خواهد آمد.) لیکن علاءالدوله از جهت تدین و ناموس و عفت خواهی و نگرفتن رشوه از اقران و امثالش بهتر است. هر جا که حکومت کرد آنجا را بخوبی منظم داشت، اگر سفاک بود رشوه خور نبود، اگر ظلم می کرد ملاحظه از فقرا می نمود، از فاسق و فاجر و قمار متنفر بود. در حکومتش اول کاری که می کرد فاحشه خانه هارا می بست، از مشروطیت همراهی کرد، اگر چشم از اعمال حکومت طهرانش پوشیم او را از مؤسسين مشروطه می دانیم. زحماتش را در مشروطیت در تاریخ نوشتیم و انشاء الله خواهد آمد. بهر جهت علاءالدوله به مراتب شتی از نیرالدوله بهتر بود. مردم بلکه آقایان از حکومت علاءالدوله بهتر راضی بودند تا حکومت نیرالدوله. در واقع عین الدوله انتقامی کشید از آقایان که حکومت را از علاءالدوله گرفت و به شاهزاده نیرالدوله داد. از رباعی که در زمان

حکومتش نشریافت مستفاد می‌شود تنفر از او چنانکه شاعر درمقام خطاب به مظفرالدین شاه گوید :

خسروا خبط کردنت تا کی  
نیرالدوله و حکومت ری ؟  
يك نشابور او زیادش بود  
به وبه به عجب عجب هی‌هی!

شاهزاده نیرالدوله حاکم جدید با آن‌که با آقای طباطبائی معاهد و هم قسم بود و به قرآن مجید قسم یاد کرده بود که درخیال مقدس آقای طباطبائی همراهی کند، ذره‌ای از ظلم و مخالفت قسم کوتاهی نکرد و اگر سوگند خورده بود که مخالفت نماید با آقایان و مانع باشد از مقصود مقدس آنها هرآینه می‌نوشتم خلاف سوگندش نکرد . لیکن چون قسم بر معاونت و همراهی یاد کرده بود می‌نویسم خلاف کرد و خیلی هم خلاف کرد ، چنانچه خواهد آمد .

شاهزاده ظفرالسلطنه حاکم کرمان هم وارد تهران شد و آقایان عازم بودند که از او عقبه‌کنند ، بلکه دربین طلاب مذاکره بود که باید او را بیاورند درمحضر آقایان و سیاست کنند . بعنوان مأموریت تبریز و حکومت ارومیه از طهران خارج شد . فقط هزارتومانی فدییه داد به بعضی آقا زاده‌ها و به سلامتی درگذشت . لیکن خواست خدمت آقای طباطبائی برسد و از عمل زشت خود توبه و استغفار کند . آقای طباطبائی او را راه نداد تا آن‌که جناب آقا میرزا ابوالقاسم مجتهد طباطبائی را شفیع نمود به این‌طور که آقای طباطبائی درخانه جناب معظم‌له بود که ظفرالسلطنه وارد شد . جنابش او را خدمت پدر خود آورد و عذرکارهای خود را خواست و اعتراف به تقصیر خود کرد . بعضی را هم بکلی منکرشد که بدون اطلاع و اجازه من اعدل‌الدوله و برادرش این بی‌احترامی را به حاج میرزا محمد رضای کرمانی وارد آورده‌اند . بالاخره از طهران خارج شد، در ارومیه هم نتوانست حکومت کند، در آذربایجان هم زیست نتوانست ، چه تبریز او را راه ندادند مدتی در دهات سیر می‌کرد . عین‌الدوله چند تلگراف متوالی به جناب حاج میرزا محمد رضا کرمانی مخابره نمود که عملاً قریب فرمانفرما وارد کرمان می‌شود . شمارا مجللاً به کرمان عودت خواهد داد و تجلیلات شمارا از طهران فراهم می‌آوریم . دیگر از اجراء دستخط شاه و مستدعیات آقایان حرفی نبود و به مسامحه و ملاحظه امروز را به فردا می‌گذرانیدند .

روزنامه ادب راهم توقیف کردند برای آن‌که نویسنده آن از حدود خویش تجاوزنموده مقالاتی را می‌نویسد که مشتمل بر الفاظ منفور سلطنت است از قبیل: مشروطه و جمهوری و آزادی و مساوات و برابری. انجمن مخفی هم این ایام شعباتش متعدد است . طلاب و اهل علم و شاگردان مدارس از جهت بیداری مردم و شبنامه نوشتن و چرا روزنامه ادب توقیف شده است سعی خودشان را می‌نمایند . يك روز هم بنده نگارنده از طرف آقای طباطبائی برای ملاقات اعتمادالسلطنه وزیر انطباعات رفتم ، پس از ملاقات مذاکره از توقیف

روزنامهٔ ادب بمیان آمد. جواب داد: تقصیر از من نیست بر حسب حکم اتابک روزنامه را توقیف کردند.

عین‌الدوله در خیال تبعید و نفی آقا سید جمال و اعظ افتاد. برای این که این سید جلیل و واعظ نبیل مردم را بخوبی بیدار و آنها را به حقوق خود آگاه می‌نماید. تبعید آقا سید جمال اگرچه کار سهل و آسانی نیست لکن مقدماتی که عین‌الدوله تمهید نموده و اشخاصی را دیده که اگر تلف کردن این سید راهم می‌خواست هر آینه به مقصود خود می‌رسید. لکن چیزی که مانع اتلاف او گردید همانا مسلمانی و تدین اعلیحضرت مظفرالدین‌شاه است.

### تبعید سید جمال واعظ و مسافرت او به بلدهٔ طیبهٔ قم

بعد از مراجعت حجج اسلامیه و طلاب، از زاویهٔ مقدسه به طهران، هریک از آقایان در منزل خود مشغول پذیرائی مردم بودند، جز آقا سید جمال و واعظ که عین‌الدوله می‌گفت شاه از همه کس و همه چیز اغماض و عفو فرموده است، مگر از سید جمال، علیهذا شب اول ورود آقای طباطبائی پیغام داد به سید که شب را بیایید منزل من بخواهید و در خانهٔ خود نمانید. سید شب را در خانهٔ خود نماند و رفت در خانهٔ آقای طباطبائی. صبح آن شب امیرخان سردار آمد خدمت آقای طباطبائی و به آقا سید جمال گفت هر چه و هر قدر به اتابک التماس و از او استدعا کردم که شمارا عفو کند قبول نکرد. عجالتاً چند روزی از انتظار مخفی باشید و با کسی مراوده نکنید تا این عموی لجوج و مستبد را از صرافت شما بیندازم و من تا اندازه‌ای که ممکن است باشما و مقصد شما همراه می‌باشم. آقا سید جمال قبول کرد و چندی از خانهٔ خود خارج نشد. در این اثناء علاءالدوله از حکومت طهران معزول و نیرالدوله حاکم گردید. اول خدمتی که به عین‌الدوله کرد این بود که نوشت به جناب آقای حاج شیخ مرتضی آشتیانی که بهتر این است آقا سید جمال مشرف شود به ارض اقدس و مشهد مقدس به عنوان زیارت. مخارج سفر ایشان را هم خودم متحمل می‌شوم (الی آخره). آقای حاج شیخ مرتضی آن کاغذ را فرستاد برای آقا سید جمال در مجلس حاج شیخ مرتضی عده‌ای از طلاب علوم حاضر بودند، از مضمون کاغذ مطلع شده خبر به سایر طلاب رسید. حضرات طلاب در خانهٔ آقای بهبهانی اجتماع نموده و گفتند که ما هرگز نمی‌گذاریم آقا سید جمال را تبعید کنند. امروز که سید را تبعید کردند فردا شما را تبعید خواهند نمود. آقای بهبهانی به ملاحظهٔ این که حالا تازه با دولت مصالحه شده است می‌خواست طوری رفتار نماید، که باعث کدورت و نقار دربارها نشود، لذا حضرات طلاب را هر قسم بود ساکت فرمود. یک شب آقا شیخ مهدی سلطان‌المکلمین را فرستاد نزد عین‌الدوله، که شاید بتواند او را از این خیال منصرف نماید، با این که صدراعظم درد پایش را بهانه کرده و کسی را به خود راه نمی‌داد، لیکن حاج شیخ مهدی براو وارد شده پیغام آقای بهبهانی را رسانید و ضمناً هم از فرمایشات مدبرانه و نصایح عاقلانه فروگذار نکرد. عین‌الدوله گفت: محال است این

خواهش آقا را قبول کنم. البته باید سید جمال دهه عاشوراء را در طهران نباشد چه مذاکرات منبری او باعث فتنه و آشوب خواهد گردید. بالاخره عین الدوله صریحاً قسم خورد که اگر سید جمال خودش نرود او را می کشم. اما اگر بخوبی خودش رفت قول می دهم که بعد از عاشوراء او را معاودت بدهم و شخص اعلیحضرت همایونی هزار تومان مرحمت می کند، برای جبران ضرر آقا سید جمال. سلطان المتکلمین مراجعت نمود و جواب را خدمت آقا بهیانی عرض کرد. جنابش سید جمال را احضار نمود و فرمود: من میل دارم برای اتمام حجت شما یک سفری ولو مختصراً هم باشد به بلده قم بروید و به شما قول می دهم که بعد از عاشوراء مراجعت کنید. آقا سید جمال گفت: مقصود همه ما از علماء اعلام و طلاب و وعاظ و تجار فقط این است که شاه مجلس شورا بدهد. اگر من بدانم مجلس دادن موقوف و منوط به کشته شدن من است با کمال رضا و رغبت و میل برای کشته شدن حاضر می شوم. آقا بهیانی فرمود: این لفظ هنوز زود است و به زبان نیاورید فقط به همان لفظ عدالتخانه اکتفاء کنید تا زمانش برسد. باری دو سه روز بعد از این مقدمه جناب آقا میرزا محسن و جناب سلطان المتکلمین رفتند منزل آقا سید جمال، در حالتی که آقا سید محمد رضا شیرازی و آقا سید حسین بروجردی (مدیر الاسلام) و آقا شیخ علی بروجردی و آقا شیخ محمد بروجردی و آقا میرزا علی قمی و جمعی دیگر از طلاب نزد سید جمال بودند. جناب آقا میرزا محسن فرمود: خدا می داند آقا حجة الاسلام آنچه در قوه داشت سعی کرد که شما نروید ولی قبول نشد. آقا سید جمال گفت: من در چند شب قبل که خدمت حضرت آقا رسیدم عرض کردم اگر صلاح این ملت نجیب ایران به کشته شدن من باشد من حاضر خود و اولادم را فدای این مقصود مقدس نمایم، سفر کردن و مهاجرت به قم که نهایت آمال من است. سلطان المتکلمین هزار تومان بلیت بانک (اسکناس) از جیب خود بیرون آورده تسلیم سید نمود و گفت: قبض رسید بنویسید. سید مبلغ را دریافت نمود و قبض الواصل داد. حضرات حاضرین دیدند سید قدری سکوت نمود، بعد از چند دقیقه گفت: نوشته رسید را غلط نوشته ام آن را بدهید عوض کنم، نوشته را گرفته و پاره کرد و مجدداً به این مضمون نوشت:

اگرچه من بنده کمال افتخار را دارم که مورد مرحمت پادشاه اسلام خلد الله ملکه واقع شوم ولی در این موقع مسافرت چون که فقط غرض امتثال امر سلطان اسلام و تشیید شرع مقدس است از قبول این وجه ابا و امتناع دارم.

حرره الاحقر جمال الدین الواعظ الموسوی .

حاضرین تعجب کردند از کار سید، که در این موقع مسافرت و تنگدستی و قرض داشتن از قبول این مبلغ گزاف امتناع نمود. لیکن این کار سید و رد او پول را، کاری بسیار صحیح بود، چه هم شرف و بزرگواری او را ثابت می کند و هم جان او را نگاهداشت. اعلیحضرت مظفرالدین شاه از این حالت سید و سفر کردنش بی اندازه متأثر و متغیر شده

بود و به عین الدوله فرموده بود: با سادات طرف شدن عاقبتی وخیم دارد. باری آقا سید جمال مصمم بر عزیمت سفر گردید و حسب الامر کاغذی نوشت به عموم طلاب که مسافرت من از روی کمال میل و رغبت است، اکراه و اجبار در کار نیست. فوراً از شیخ حسن دلال که همسایه آقا و مرد شایسته‌ای است هفتاد تومان به عنوان قرض گرفته و شیخ حسن مزبور يك کالسکه برایش اجاره کرد تا قم. طلاب خبر شدند، اجتماع نمودند، فریادها بلند کردند، که الان می‌رویم بازار و مدارس را تعطیل می‌کنیم. سید به استادی و تدبیر فرمود: عجالهً امروز را صبر می‌کنم و سفر را به تأخیر می‌اندازم تا پس فردا شاید راه علاج و چاره بجویم. به هر طور بود طلاب را ساکت و متفرق نمود کالسکه را هم با پسر و نوکرش فرستاد خارج دروازه، دو ساعت به غروب مانده در حالتی که عیالش مشغول وضع حمل بود و همان وقت پسری زائید که به مناسبت نامش را سیدرضا گذاردند یعنی راضیم به رضای خدا. باری سید به اتفاق سلطان المتکلمین رفت بیرون دروازه (فخرج منها خائفاً یترقب) و با سلطان وداع نموده با پسرش میرزا محمد علی و نوکرش مشهدی مهدی سوار کالسکه شده و به طرف قم روانه شدند.

روز دوشنبه بیست و ششم ذی الحجة الحرام ۱۳۲۳ آقا سید جمال با این حالت روانه قم شد، دو شب در راه بود، روز چهارشنبه (۲۸) وارد قم شد، علماء قم نهایت احترام و پذیرائی را درباره او بجا آوردند. خصوصاً جناب آقا سید عبدالله مجتهد قمی، که بیش از دیگران با سید همراه بود. از طرف نیرالدوله حاکم طهران هم تلگرافی در توصیه و احترام سید به اعتضادالدوله حاکم قم مخابره شد. آقا سید جمال در ایام عاشوراء جائی منبر رفت و هر کس هم از او دعوت نمود قبول نکرد و با احدی مراد نداشت، مگر با آقا میرزا محمدخان لسان الممالک رئیس تلگرافخانه قم، که مشارالیه نسبت به سید همراه بود. آن هم برای توصیه و سفارشی بود، که سرأً از طرف انجمن مخفی به مشارالیه شده بود. از معاونت مالی و غیره درباره سید دریغ نفرمود. (لسان الممالک در مهاجرت کبری خدمات عمده به مشروطه نمود که در جلد سوم خواهد آمد).

روز دوشنبه نهم محرم، سه تلگراف از طرف آقای بهبهانی و عین الدوله صدراعظم و نیرالدوله حاکم طهران به سید جمال مخابره شد و اذن معاودت به طهران را داده بودند. دو روز دیگر هم سید

### بازگشت سید جمال واعظ بنه طهران

در قم مانده يك روز هم بر حسب خواهش لسان الممالک منبر رفت و موعظه نمود.

غروب روز جمعه سیزدهم، سید جمال الدین وارد زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم گردید. طلاب و تجار در خیال بودند که سید را با احترام وارد شهر طهران نمایند، لکن بعضی از آقایان صلاح ندیدند.

صبح روز شنبه چهاردهم، جناب آقا میرزا محسن برادر آقای صدراعلماء و جناب

آقا میرزا محمد صادق طباطبائی و یک دونفر از تجار سید جمال الدین را وارد به شهر نمودند. در همان روز پس از دیدن آقای طباطبائی و آقای بهبهانی، به همراهی حاج شیخ مهدی سلطان المتکلمین رفتند نزد عین الدوله و در آن مجلس به شاهزاده عین الدوله گفت: من معرفی خود را به شما می‌کنم. من طرفدار و پارتی احدی نیستم و کسی را حمایت نمی‌کنم فقط غرض من تبدیل سلطنت کنونی است به سلطنت قانونی اسلامی، به عبارت اخری مقصود من خدمت به دولت و ملت است، منظور من قوام و استحکام دولت است و تا قوه دارم در این کار مجاهده خواهم کرد و امیدوارم هیچ چیز مانع از این مقصود من نخواهد بود. عین الدوله هم آنچه قوه داشت در تخویف سید کوتاهی نمود. باری مبلغ هزار تومان که تا امروز نزد سلطان المتکلمین بود به سید جمال داده شد. سید هم دیگر محذوری نداشت قبول نمود و بر احترامات سید افزوده گردید و در بالای منبر صریحاً مطالبه قانون و تشکیل عدالتخانه و اجراء دستخط شاه را می‌نمود و مردم را بهیجان می‌آورد.

در اواسط محرم کاغذی از عتبات عالیات رسید، که آقا علی اکبر بروجردی از طهران به آقایان نجف نوشته است که: اشخاصی که رفته‌اند به زاویه مقدسه و مطالبه عدالتخانه می‌نمایند، معدودی از طلاب می‌باشند ربطی به حجج اسلامی طهران ندارند. حجج اسلامی طهران اصلاً و ابداً از شهر طهران خارج نشده و با عین الدوله نهایت دوستی را دارند و از عدالتخانه متنفر می‌باشند و یقین دارند اگر عدالت در ایران جاری شود درب خانه‌های آقایان بسته خواهد شد. علی‌المذکور عین آن مکتوب را فرستادند خدمت آقای طباطبائی که فحص فرمایند آقا علی اکبر بروجردی کیست و مقصودش چیست؟ این بود که در شب ۱۷ محرم ۱۳۲۴ شریف‌الواعظین قمی در تکیه درخونگاه، که مجلس روضه و بانی مجلس آقای طباطبائی بود در حضور آقایان در بالای منبر گفت: که اسلام غریب است و پس از مدتی که علماء اعلام طهران دامن همت و فتوت بکمر زده و عازم شده‌اند که اسلام را یاری نمایند و متحمل صدمات شده‌اند که بلکه مسلمین از عدالت بهره‌مند شوند. یک نفر از اهالی بروجرد که سالها در این پایتخت از لباس اسلام و از ملت نان خورده چنین و چنان نوشته است. و ا دیناه، و اسلامه، باری چون برادر حاج علی- اکبر که آقا عماد باشد در این مجلس حاضر بود و از اشخاص صحیح و درست بود لذا شریف‌الواعظین به ملاحظه احترام این برادر گفت این مکتوب ظاهراً از شخص مسلمان نبوده و شاید عبدالحمود یهودی این کاغذ را برای تزییع یک شخص مسلمان و یا غرضی دیگر نوشته است. به هر جهت هیجان و حرارت فوق‌العاده در مردم و عامه اهالی پدید آمده است و جداً از حجج اسلامی مطالبه اجراء دستخط و انعقاد عدالتخانه را می‌نمایند.

این ایام آقایان علماء کارشان رو به ترقی و در نهایت احترام و اعتبار در امور سیاسی و دولتی مداخله می‌کنند. زمانی که آقایان در زاویه مقدسه متحصن بودند و از رجال

درباری و منسوبین سلطنتی احدی جرئت نداشت که ظاهراً با آنها همراهی و از آنها معاونتی نماید ، جز معدودی که از جان خود گذشته ، آنها هم با نهایت ملاحظه و خوف رفتار می نمودند. لیکن این ایام علی الظاهر وسایل تقرب به آقایان را اهم امانی و مقاصد خود قرار می دهند. نگارنده برای مقیاس این زمان ، با چند روز قبل ، که آقایان در زاویه مقدسه بودند ، از برای خواننده تاریخ يك راپورت مخفی و يك مذاکره مخفی را استشهاد می آورم. و نیز دسایس شاهزاده عین الدوله را که چگونه سلوک می کرد با آقایان ، و به چه سعی و از چه راه می خواست میان آنها را اختلاف اندازد ، ذکر می کنم . پس از آن به رشته تاریخ معاونت می نمایم و راپورت مخفی صورت آن از این قرار است :

#### راپورت مخفی

روز یازدهم ذی القعدة ( ۱۳۲۳ ) ، اعتصام السلطنه فرستاد عقب من ، که نایب حسین هستم ، رفتم خدمتشان مرا برد در حیاط خلوت پشت اندرون ، فرمود : چند کاغذ برای آقایان نوشته ام با بعض امانتها باید بروی به زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم ، کاغذها و امانتها را طوری برسانی ، که کسی مطلع نشود ؛ چه آدمهای عین الدوله و امیر بهادر خیلی مواظب هستند ، مبادا گیر افتی . گفتم اطاعت می کنم و مطمئن باشید ، بعد سه کاغذ به من داد که به خطوط مختلفه نوشته بودند ، خط نسخ ، خط زنانه ، به علامتهای حروفی و چند امانت هم داد و گفت یکی از اینها مال آقای آقا سید محمد مجتهد است ، یکی متعلق به آقا سید عبدالله مجتهد است ، یکی هم مال آقا شیخ مرتضی . کاغذها را گرفتم و سه امانت عبارت بود از سه بسته پول زرد و هر بسته چهل اشرفی چهار تومانی ، که جمعش می شود صد و بیست اشرفی چهار تومانی . گفت : اینها را به همان آقایانی که صاحب کاغذند بده و رسید بگیر و بیا . من گفتم : فردا پیش از اذان صبح می روم که کسی مرا نبیند . بعد آدم خانه يك جیب در توی شلوارم دوختم و کاغذها و پولها را گذاشتم در توی جیبها و آدمم در طویله ، به مهتر گفتم صبح پیش از اذان صبح جو یا بوی کنند را بده ، که من می خواهم بروم جائی کار دارم . فردای آن روز که روز دوازدهم بود آدمم طویله اسب را سوار شده از دروازه غاریرون رفتم ، از راه جوانمرد قصاب ، همه جا از بیراه رفته ، نیم فرسخ از بالای شاهزاده عبدالعظیم ، از آنجا سرازیر شدم . وقتی رسیدم حضرت عبدالعظیم ، آفتاب می خواست تازه طلوع کند ، اسبم را بردم در دکان علافی که آشنا بود بستم و رفتم منزل آقای آقا سید محمد که خانه مشهدی عباسعلی گمرکچی بود . در آن اطاقی که آقا منزل داشت دو نفر هم آنجا بودند ، که با هم صحبت می داشتند و معلوم بود تازه از حمام آمده بودند . یکی از آن دو نفر می گفت : حال ما شباهت دارد به حبیب بن

مظاهر و مسلم بن عوسجه که در حمام قرار گذاردند بروند به کربلا و یاری کنند از حسین بن علی . آنها مذاکره می کردند من گریه می کردم بر حال مظلومیت و بی کسی آقایان . به هر جهت وارد شدم به اطاق آن دو نفر؛ از ورود من خائف شدند به آنها گفتم نترسید من از دوستانم ، کاغذ را در آورده دادم به آقا ، پول را هم دادم رسید گرفتم ، از آنجا رفتم منزل آقا سید علاءالدین ( اعتمادالاسلام ) ، کاغذ را دادم رسید پول گرفته پول را هم دادم ، بعد رفتم منزل آقا میرزا مصطفی برادر آقا شیخ مرتضی کاغذ و پول ایشان را هم دادم ، خدمت ایشان دو تومان انعام داد به من ، نگر فتم . رفتم در منزل شیخ حسین دوچای و غلیان صرف کرده اسبم را سوار شده آمدم شهر خدمت آقای اعتماسالسلطنه و انجام خدمت را با رسیده خدمتشان دادم . فرمایش کرد نایب حسین باشد تا تلافی این کارت را بکنم ( امضاء نایب حسین ) . (۱)

## مذاکره

## مخفی

این ایام محرم و صفر آقا سید برهان خلخالی نگارنده را ملاقات نمود که وزیر دربار ( امیر بهادر ) را می شناسی و تقریبش را به اعلیحضرت بخوبی می دانی ، اگر کاری بکنی که بین او و آقای طباطبائی راصلح و صفائی واقع شود ، هر آینه ما بزودی به مقاصد خود نایل خواهیم آمد و همین قدر آقای طباطبائی به زبان خودش به او بگوید ترقی مملکت و دولت و قوت دین اسلام به تشکیل عدالتخانه است البته وزیر دربار با آقایان همراه خواهد شد و مواد دستخط شاه را اجراء خواهد داشت . نگارنده در جواب او گفت : عریضه ای که آقایان در حضرت عبدالعظیم به شاه عرض کردند و مستدعیات خودشان را در آن نوشته بودند به خط جناب حاج شیخ مرتضی آشتیانی است ، و در ذیل آن به خط آقای طباطبائی کلمه عدالتخانه نوشته شده است و همه علماء اعلام آن را امضاء داشته اند . برای وزیر دربار حجت کافی نیست که البته باید از زبان آقای طباطبائی بشنود . سفیر عثمانی برای آقای طباطبائی پیغام داد که از الحاق این لفظ عدالتخانه به عریضه مستدعیات اگر مرا ممکن بود و محذوراتی نداشتم هر آینه می آمدم و پای شما را می بوسیدم چه آنچه بخواهید در این لفظ مندرج است . امر به این واضحی که حسن آن را همه کس می داند چه شده است که وزیر دربار مشروعیت آن را نمی داند که باید از زبان آقا بشنود ؟ مقصود و واقع امر را بگوئید . سید گفت : واقع امر این است که امیر دوستی آقایان را طالب است . شما اگر آقای طباطبائی را در خانه خودتان بیاورید و امیر هم بیاید و ثالثی در بین نباشد ، که مقاصدشان را با یکدیگر بگویند ، هر آینه پانصد تومان به تو خواهد داد . نگارنده گفت از عهده من خارج است چه اولاً آقایان دیگر مطلع می شوند از این ملاقات مخفی و همین احداث نفاق می کند بین



آنها ، ثانیاً آن که آقای طباطبائی اگر بدون سابقه وارد شود و امیر را ببیند و یا امیر بهادر بر او وارد شود همان آن متغیر شده مراجعت می کند . سید برهان گفت : پس کاری نکنید بلکه با آقازاده های آقا دوستی کند . نگارنده گفت : از این که به آقازاده ها مقصود شما را اظهار نمایم مضایقه ندارم . لذا با جنابان آقامیرزا ابوالقاسم و آقامیرزا محمد صادق مقصود سید را اظهار داشته هر دو جواب دادند مراوده و ملاقات مخفی امیر بهادر با آقای طباطبائی صلاح نیست . بالاخره معلوم شد به طرف آقای بهبهانی و آقایان دیگر هم رفته بودند و از همه مأیوس شده بودند .

اشخاصی که يك ماه قبل از مراوده و دوستی آقایان منفور بوده ، این ایام محرم و صفر واسطه بر می انگیزانند که با آقایان دوستی و معاشرت نمایند . اگر چه از تبعید سعدالدوله وزیر تجارت به طرف یزد و مبعود شدن دکتر شیخ محمد خان احیاء الملک به طرف فرنگستان و سید جمال الدین واعظ به بلده قم تا يك اندازه ملاحظه و ترس در کار است .

دکتر محمد خان احیاء الملک ، طبیب مخصوص امین السلطان ، از اشخاص با تربیت و حرارت است . در شب چهارشنبه سیزدهم ذی الحجه به حکم عین الدوله و تقصیر آن که چیز فهم و عالم است مبعود شد . سبب تبعید او را کتباً از خودش استعلام نموده آنچه در جواب نگارنده نوشته است ، عیناً نقل می کنم و هذا صورته :

#### مکتوب احیاء الملک

اما جهت تبعید را خودم نفهمیدم و هر چه فکر کردم که چه تقصیر شرعی یا عرفی داشته باشم باز نفهمیدم . فقط کار خلاف این بنده ، این بود که دو روز قبل از تبعید ، يك درخت توتی توی حیاط داشته به ملاحظه این که مگس و کثافت نزدیک اطاق می داد انداخته بودم . اگر این فقره ، چنانچه می گویند و بنده هم تجربه کرده ام ، اسباب تبعید و در به دری بنده است . باری غیر از این کار هیچ خلاقی نداشته ام ، مگر آن که برای تحصیل معاش که لازمه زندگی است هر کس این بنده را به عیادت می خواست ، از اعیان و فقراء حاضر بوده ، شاید آمد و رفت این بنده بامردم چه روز و چه شبها ، اسباب خیال آن بد سلوک شده ، شبانه یکی از رفقای مخصوص این بنده را پیغام فرستاد که مریضه ای داریم و وجود بنده لازم است . (اسم آن رفیق و آن کسی که به خیال خودش بنده را به حقه بازی خواسته بود ببرد ، لازم به ذکر نیست . زیرا که این قبیل کارها در آن ایام مایه ترقی هر کس بوده و طرف سؤال نمی توانند بشوند . در آن عصر وحشیگری و استبداد در امور نافع به خود هر که بیشتر بود پیشتر بود.) تا آن که در شب ۱۳ ذی الحجه

۱۳۲۳ ساعت چهار از شب گذشته در فصل زمستان ، مخصوصاً در راه بدون لباس زمستانی، چنانچه افتاده و دانی وبدون پول و سایر لوازم که لازم نبود در درشکه نشسته و با مأمورین رفته به راه حضرت عبدالعظیم تا آن که صبح آن شب به حسن آباد رسیدیم و بعد از يك شب دیگر مأمورین دیگری آمده و مأمورین سابق بنده را تسلیم مأمورین جدید نموده ، قبض الواصل گرفته مثل آن که امانت پستی تحویل نموده باشند. بعد از آن راه مراجعت داده به طرف قزوین و از آنجا به طرف رشت و بالاخره خارج از وطن خود مجبوراً شده؛ دیگر معلوم است که خیال چه می کند که اهل و عیال چه خواهند کرد ؟ مختصراً این که چرا در بعض از مجالس صحبت نموده بودم که این قبیل حرکات در مملکت باعث تمامی رؤسای آن مملکت و اهالی آن خواهد بود ، زیاده معلوم است که با این قبیل اشخاص چه باید بشود که شرح آن را همه می دانند .

شیخ محمد

این بود عین مکتوب احیاء الملک که پس از مراجعتش در جواب نگارنده نوشته است و قبل از بمب باردمان مجلس که نگارنده يك مجلس ، در انجمن اصلاح ، احیاء الملک را ملاقات و سبب تبعیدش را مشافهه استعلام نموده ، تقریباً همین طور جواب داد که گناهی جز انداختن درخت توت نکرده بودم .

خواننده تاریخ البته توجه خواهد کرد ، که چگونه درخت توت انداختن سبب تبعید شخصی مانند احیاء الملک می شود و چه طور این توهم عقیده عالمی مثل احیاء الملک می گردد ، فلذا برای رفع تعجب چند سطر در این مقام می نویسم و می گویم : هر گاه خواننده تاریخ زمان ناصرالدین شاه چهارمین پادشاه سلسله قاجاریه را درک کرده باشد و یا نظر به وقایع بیست سال قبل اندازد ، می داند که درخت انداختن و یا درخت کاشتن گاهی سبب حبس و نفی و قتل خواهد شد . چنان که حکایت کرد مرا ، یکی از موثقین که :

در یکی از سفرهای تفرجی ناصرالدین شاه به جنگلی رسیدیم ، که جوانی در سن بیست و پنج ، با نهایت رشادت تبری در دست داشت و مشغول انداختن درختی بود. تا این که درخت را انداخت ، ناصرالدین شاه حکم کرد آن جوان را آوردند و از او پرسید چرا این درخت را انداختی ؟ در جواب گفت : این درخت را انداختم که ذغال بعمل آورده و بفروشم شغل و کسب من عمل آوردن ذغال است . ناصرالدین شاه میر غضب خواست و حکم کرد سر آن جوان را از بدن جدا ساختند . باز خواننده تاریخ گمان نکند که این پادشاه نمی خواست درختهای جنگل بی جهت تلف و ضایع شود چه در زمان همین پادشاه جنگل مازندران را به خارجه داده شد و درختهای شمشاد که امروزه با طلا معاوضه می شود، و دریای مازندران برای آن که درخت شمشاد میوه خوراکی ندارد و آب دریا شور است و شیرین نیست به دیگران واگذار شد. پس درخت انداختن باعث قتل و تبعید خواهد شد چنانچه احیاء الملک

توهم کرد و مبعدهم شد. باری با آن که تبعید سعدالدوله و احیاءالملک در ماه ذی الحججه به نظر مردم بود و تا يك اندازه ترس و واهمه مردم را گرفته بود باز تقرب به آقایان مایه افتخار بود.

### کوشش عین الدوله در نفاق افکنی

عین الدوله هم برای جلب آقایان به طرف خود در این دو ماهه محرم و صفر وسایل و وسایط زیاد برانگیخت. چه از تشکیل مجلس روضه و مهمانی و پول دادن به طلاب و بلیط فرستادن نزد آقایان، و چه دیدن آقازاده‌ها را، حتی آن که به توسط مظفرالممالک يك ساعت طلا و پانصد عدد پنجه‌زاری زرد برای آقامیرزا ابوالقاسم طباطبائی فرستاد. مشارالیه در حالتی که شریف‌الواعظین و نجم‌الذاکرین، نزد آقازاده بودند، وارد شده پیغام صدارت را با هدیه مزبور رسانید. جنابش قبول نکرده و رد فرمود، اگرچه در زمانی که آقایان مهاجرت کرده بودند تا يك اندازه سعی کرد بلکه بین آنها نفاق اندازد، لکن این ایام جداً و واقعاً ساعی است که به توسط نفاق و اختلاف آقایان را از مقصود باز دارد، تقریر و نقل یکی از شهداء ملت شاهد و مؤید ادعاء اولاست و آن از این قرار است:

زمانی که آقایان در زاویه مقدسه متحصن بودند، از طرف عین الدوله کاغذی نوشته شد به جناب آقامیرزا ابوالقاسم و آن مکتوب به توسط آقامیرزا علینقی به آقا رسید، مضمون مکتوب از این قرار است:

رفیق شفیق من - یاد ایام دوستی و محبت به خیر. چه شد که معاهدات و دوستیها و شبهای سابق را فراموش کردید؟ نقداً از شما خواهش می‌کنم بقدر دو ساعت محرمانه بیایید شهر مرا ملاقات کنید با هم قدری گفتگو نمائیم و آنچه میل شماست من اجراء خواهم کرد و کالسکه خود را فرستادم که در آمدن تعجیل کنید. آقامیرزا علینقی، آقارا در خلوت ملاقات نموده، مکتوب را رسانید. جناب آقامیرزا ابوالقاسم گفت: اولاً من با آقایان قسم خورده‌ام و نمی‌توان مخالفت قسم را نمود، ثانیاً آمدن من نزد عین الدوله باعث نفاق و کدورت بین آقایان خواهد گردید. آقازاده گفت: پس خواهش من این است که جواب کاغذ صدراعظم را بنویسند و این رسالت مرا هم کتمان فرمائید. جنابش فرمود: جز دونفر که یکی پدرم و دیگری آقای بهبهانی، به احدی نخواهم گفت و جوابی قریب به این مضمون برای عین الدوله نوشت که: شرفیابی محرمانه باعث بیاد رفتن شرف من و شرف خانواده من است. اگر بامن فرمایشی دارید مرا رسماً از آقایان بخواهید، آن وقت شرفیاب خواهم شد، به شرط آن که مرا بی انجام مقاصد رجعت ندهید (انتهی).

آقامیرزا ابوالقاسم واقعه را خدمت آقای طباطبائی و آقای بهبهانی اظهار داشت. هر دونفر ثبات ایشان را تحسین گفتند. لیکن این ایام امیر بهادر به آقا میرزا مصطفی آشتیانی گفت من بیست هزار تومان برای شما و بیست هزار تومان برای آقامیرزا ابوالقاسم طباطبائی

از دولت می‌گیرم ، به شرط آن که آقایان را از تقاضای اجرای دستخط شاه منصرف کنید . باری آقایان علماء ، برخلاف زمان تحصن نهایت اعتبار و اعتماد را بهم رسانیده ، طلاب علوم بی نهایت عزیز شدند . چه جمعی از طلاب اطراف آقای بهبهانی و برخی حوزه آقای طباطبائی و عده‌ای هم در مجلس آقای صدرالعلماء لازم بود . حسن سلوک آقای صدرالعلماء در زمان مهاجرت با طلاب ، این ایام نتیجه خود را ظاهر ساخت چه می‌توان گفت مجمع طلاب خانه صدرالعلماء بود . آقایان دیگر هم طلبه لازم داشتند ، یا برای حفظ مقامات خود و یا برای اجرای مقصود .

آقامیرزا علی قمی نقل کرد : در شبی که طلاب در خانه صدرالعلماء سینه می‌زدند ، یکی از طلاب به طریق نجوا گفت : من از صدای این سینه‌ها صداهای مختلف می‌شنوم ، چه یکی می‌گوید دبیرالملک ، از دیگری می‌شنوم سالارالدوله ، از دیگری امین‌السلطان ، از دیگری آقای فلان و کذا ، هر کس محبوب خود را که می‌خواهد به ریاست و ولیعهدی و صدارت و یا حجة الاسلامی برساند ، به همان قصد سینه می‌زند . این شد که بخيال افتادیم انجمن طلاب را تشکیل دهیم ، تا طلاب از غیرطلاب تمیز داده شوند و آنان که برای نجات وطن خدمت می‌کنند ، از آنهایی که برای اشخاص می‌دوند فرق داده شود .

باری مردم علی‌الظاهر خدمت آقایان می‌رسند و رجال درباری هم تقرب به آقایان را اهم مقاصد خویش قرار داده‌اند .

مظفرالممالک و اعظام‌الممالک پیشکار صدارت از برای ملاقات آقازاده‌ها شب و روز در تلاش می‌باشند . دو مجلس در خانه آقامیرزا مصطفی و آقامیرزا هاشم منعقد شد که آقازاده‌ها مشورت کردند ، آیا صلاح هست به خانه عین‌الدوله بروند یا خیر . مجلس خانه آقامیرزا هاشم را آقا میرزا ابوالقاسم بی نتیجه گذارد که فرمود : صلاح هیچ کدام ما نیست با عین‌الدوله دوستی کنیم ؛ تا مقاصد خود را بر آورده و مدرسه مروی را برنگردانیم ، به خانه عین‌الدوله نباید رفت . مجلس خانه آقا میرزا مصطفی را چون اعظام‌الممالک آنجا بود و قول انجام مقاصد را داد ، بی نتیجه نگذاردند . لکن پس از تفرق مجلس ، آقا میرزا محمد صادق به اعظام‌الممالک پیغام داد که : من باید شما را ملاقات کنم . مشارالیه آمد به او گفت تا دستخط شاه اجراء نشود هیچ يك از این آقایان برای دوستی با عین‌الدوله همراهی نخواهند کرد . برفرض که همراهی کنند ، من ضدیت خواهم کرد . پدر و برادر خود را مانع خواهم بود . به هر جهت قول خود را پس گرفت . عین‌الدوله امر نمود قانونی برای عدلیه بنویسند که بعد از این خواهد آمد و نیز شاه را به عزم بیلاق به باغ شاه نقل داد و در اوایل ربیع‌الاول ۱۳۲۴ مجلس مشورتی در دربار تشکیل داد ، که در باب اجراء دستخط شاه مشاورت نمایند چنانچه بعد از این خواهد آمد .

نوشته‌جات به عنوان شبنامه و اعلانات ژلاتینی ، بسیار در این ایام نشر می‌شود که مضمون

همه تقاضای عدالتخانه و بیداری مردم است . نگارنده فقط یکی از شبنامه‌ها را که چند مسئله تاریخی مبتنی بر آن است در این مقام ذکر می‌کند ، که هم وضع مطبوعات این زمان بر خواننده معلوم باشد و هم از رشته تاریخ خود خارج نشود و آن این است :

صورت شبنامه

سؤال و جواب میرزا حسین خان با میرزا احمد خان در خیابان علاءالدوله :

سؤال - چطور است احوال شما ؟

جواب - چه می‌پرسی برادر از حال من ، هر روز از خدا مرگ می‌خواهم ، شغل و کاری که نیست ، عیالات که زیاد ، نان و گوشت هم حالش معلوم است ، گدائی هم که نمی‌توانیم بکنیم ، غیر از مرگ از برای ما صلاح نیست .

- باید راضی بود . خداوند همچو خواسته است . باید صبر کرد .

- خاک بر سر ما اهل این مملکت بکنند . چطور شده که خدا از برای یکصد

و بیست مملکت که در روی زمین است ، باید عزت و ثروت و امنیت و عدالت و آسایش و مکننت و غنی بخواهد ، با آن که همه کافر هستند ، و از برای یک مشت مسلمان نکبت و فقر و ذلت و احتیاج و ظلم و پریشانی بخواهد ؟ این که ظلم است ، خدا ظلم نمی‌کند !

- پس شما که می‌فرمائید این خرابی از جانب خدا نیست ، پس از جانب

کیست ؟

- تقصیر از شاه است که مال و جان سی‌کرور نفوس را به چند نفر دزد راهزن

خدا نشناس جاهل داده ، که این اشخاص ، با این یک مشت مردم درمانده اسیر ذلیل ، هر چه اراده می‌نمایند می‌کنند . نه مال از برای مردم مانده و نه جان و نه عرض و نه ناموس ، یک مشت استخوان این مردم فقیر ذلیل را همه روز در آسیاب ظلم خرد می‌نمایند . هر چند سلطان خود به‌شخصه ظلم نمی‌کند ، اما چون ظالم را او مسلط بر مظلوم می‌نماید ناچار زشتی امر مستند به او خواهد بود .

- شاه که دستخط تأسیس عدالتخانه و اجراء قانون در کلیه امور مملکتی

داده و مکرر حکم فرموده که اجراء نمایند دیگر چه تقصیر دارد ؟

- چه فایده ، کی حکم شاه بیچاره را می‌خواند ؟ اتابک که خودش یک

سلطان مستقلی است ، هر چه را که میل دارد اجراء می‌نماید ، هر چه را که میل ندارد زیر سبیل می‌گذارد .

- اتابک مجلسی فراهم فرموده که وزراء رأی بدهند ، امیر بهادر و

حاجب‌الدوله و ناصرالملک گذاشتند که کار مملکت و مسلمانان اصلاح شود .

- هر چند امیر بهادر و حاجب‌الدوله یک پارچه ظلم و حماقت هستند

و قانون را مضر به حال خیانت‌هایی که کرده و می‌کنند می‌دانند . اما ناصرالملک که مرد عاقلی بود شاید چنین فهمیده که این مجلس صورت سازی است و اتابک به این کار باطناً راضی نیست .

— ما از حال اتابک چنین فهمیده بودیم که مایل به اجراء قانون است ، زیرا که فایده این کار از برای خودش بیشتر است ، به جهت آن که مال و خانه و درجه او در سلطنت بی قانون بی شرط همواره در معرض تلف است و تا قانون نباشد از این جهات اطمینان برای او حاصل نخواهد شد .

— بلی خود اتابک هم ملتفت این نکته هست ، ولی نخوت و غرور و خودپرستی او را مانع شده که چون رؤسای ملت مطالبه قانون نمودند ، اگر اجراء شود به اسم آنها خواهد شد . پس معلوم شد که اتابک خیلی آدم کم مغزی است ، که کار به این بزرگی و شرف به این سترکی را ، از برای یک خیال به این کوچکی واهی تعطیل نماید . ما گمان می‌کردیم که این اتابک آدمی است ، حال معلوم شد که هیچ بارش نیست .

— این تقصیر با علماء و آقایان است زیرا که جد و جهد در کاری نمی‌کنند و این خیال پوچ را از کله این مرد بیرون نمی‌نمایند ، که غرض خودنمایی نیست ، بلکه غرض اصلاح مفاسد ملک و ملت است . به اسم هر کس می‌خواهد بشود ، بشود .

— پس شما خبر ندارید که آقای آقا سید محمد دیروز چه کاغذ خوبی در این باب به اتابک نوشته ، که ما تاجان در بدن داریم دست از مطالبه حقوق ملت بر نمی‌داریم ؟

— بلی خبر دارم سواد کاغذ را هم دیدم (بعد از این ذکر می‌شود) خداوند به آقای آقامیرزا سید محمد عمر بدهد ، باز میانه ملاها اگر یک نفر باشد ، اوست که به فکر ملت است . آقایان دیگر به فکر خودشان هستند . ماها باید زحمت بکشیم و آنها همه روز به فکر ترقی و توسعه اداره و جلب منافع و مداخل خود باشند . آخر مگر فایده پیغمبر صلی الله علیه و آله از برای مردم همین بیان طهارت و نجاست بود یا در مقام ترویج احکام سیاسی و مملکت‌داری و تهذیب اخلاق هم بود؟ آقایان نجف و این جا پس از یک عمر که از پرتو امت پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌خورند و زندگانی می‌کنند ، آخر فایده ایشان منحصر است ، به این که در حاشیه رساله یک مرتبه بر عده غسلات استنجا بیفزایند یا کم کنند . دیگر در فکر این نیستند که ظلم عالم را فرا گرفت ، مسلمانان از دست رفتند ، دولت و ملت اسلام که پیغمبر و امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام برای ترویج آن شهید

شدند ، از میان رفت . دشمنان دین از هر طرف روی آوردند و علماء به بعضی از فروع چسبیده ، اصل را از دست داده اند .

– شما به فرمایش علماء و آقایان هم گوش بدهید . ایشان هم حرفی دارند ، می گویند ما که زحمت برای مردم می کشیم ، مردم خودشان بی غیرت و نادان هستند ، چرا در مقام عدل و داد بر نمی آیند ؟ فرض ما نبودیم ، مردم نباید به فکر حال خودشان باشند ؟ مردم می خواهند بی زحمت لقمه توی دهن آنها بگذاریم . اگر صدر اسلام را ملاحظه کنید می دانید که حضرت رسول (ص) يك تنه کار از پیش نمی برد ، بلکه مردم از جان و مال خود می گذشتند و پیغمبر خود را یاری می نمودند و پیش می بردند . ( نابرده رنج گنج میسر نمی شود . . . ) مستدعی است مرخص فرمائید انشاء الله فرداشب خدمت جناب عالی در همین موقع می رسم و عرایض لازمه به نحو اوفی واتم خواهیم کرد ، تابانید و تصدیق فرمائید ، این همه ظلمی که به مردم می شود از بی همتی و بی غیرتی خود مردم است . (انتهی)

در شبنامه مزبور در یکی از سؤالات می نویسد : اتابك مجلسی فراهم نموده که وزراء

رای بدهند الی آخره .

### شورای دولتی باغ شاه

در این سؤال اشاره کرده است به مجلسی که به عنوان شورای دولتی در باغ شاه تشکیل یافت و شرح آن از این قرار است :

که پس از هیاهو و گفتگوهای بسیار بین مردم و انعقاد انجمن های مخفی و علنی ، از قبیل حوزه اسلامی که آقایان و علماء در ایام دوشنبه و جمعه مجمعی سیار در خانه های یکدیگر به اسم حوزه اسلامی برپا می نمودند و از قبیل انجمن علمی اتحادیه که طلاب تشکیل نموده و سایر مجامع و انداختن اعلانات و شبنامه های ثلاثینی در کوچه ها و خیابانها و مدارس و مکاتب . عین الدوله صدراعظم ایران را بخاطر رسید که به تدبیر مردم را ساکت نموده و تقصیر را به گردن کسی دیگر وارد آورد . لذا يك روز در باغ شاه که نزدیک به شهر و در پشت خندق بین شمال و مغرب طهران واقع است مجلسی منعقد نمود و شاه هم برای رفتن به بیلاق نقل مکان کرده و در آنجا چند روزی توقف فرمود . رجال درباری و وزراء دولتی را در آن انجمن گرد آورده و گفت : همه می دانید که اعلیحضرت پادشاه دستخط تأسیس عدالتخانه را صادر فرموده ، اگرچه گفته ام نظامنامه عدلیه را بنویسند و الان مشغول اتمام و تصحیح آن می باشند ، لکن من تا به امروز به مسامحه و مامله گذرانیده ام و اجراء دستخط شاه و انعقاد عدالتخانه را که ملاما می خواهند به عهده تعویق انداخته ، لکن آقایان از این کار دست بر نمی دارند و هر روز مکاتیب و پیغامات آنها می رسد؛ مردم هم از نوشتن اعلانات و شبنامه ها منصرف نمی شوند ، آیا صلاح می دانید دستخط اعلیحضرت را به موقع اجراء گذارده و برطبق آن رفتار و یا صریح جواب

گفته آنها را مایوس کنیم و در مقابل ایستاده ممانعت از تقاضای مستدعیات آنها کرده ، اگرچه به استعمال قوای دولتی باشد ؟ اهل مجلس خاموش شده جوابی ندادند . مجدداً عنوان و مذاکره نمود و جواب خواست .

احتشام السلطنه که از رجال متدین و متمول بود و هیچ وقت ملاحظه از کسی نداشت و غرض نوعی را مقدم بر غرض شخصی می داشت ، مدتی هم در خارجه به عنوان سفیری و وزیر مختاری بسر برده در جواب گفت : صلاح دولت بر اجراء دستخط است . چه اگر دستخط اعلیحضرت را اجراء ندارید دیگر ملت اعتماد به قول و دستخط شاه نمی کند و نیز شرف دولت می رود ، چه ملت آن هم رؤسای آنها و روحانیون تقاضای عدالتخانه می کنند . تأسیس عدالتخانه و تشکیل آن بطور صحیح ضروری بر دولت وارد نخواهد آورد . اگر دولت بر طبق میل ملت رفتار نکند هم مخالف قول خود را نموده و هم در نزد خالق و مخلوق مسئول است .

وزیر دربار ( امیر بهادر ) گفت : خیر چنین نیست ، صلاح دولت بر عدم اجراء دستخط است ، البته باید این دستخط اجراء نشود . چه اگر عدالتخانه برپا شود آن وقت پسر پادشاه با بقال مساوی خواهد بود و نیز دیگر هیچ حاکمی نمی تواند دخلی بکند و راه دخل امناء دولت مسدود خواهد شد .

احتشام السلطنه گفت : جناب وزیر دربار ، دیگر بس است ، دخل تا کی ، ظلم تا چه وقت ، مردم را ذلیل و رعیت را به چه اندازه فقیر می خواهید ؟ دخل و جمع مال حدی دارد ، خوب است قدری به حال رعیت رحم کنید ، ملت را با دولت طرف نکنید ، رعیت را از شاه دلخور نخواهید ، علماء و روحانیین را دشمن شاه قرار ندهید .

حاجب الدوله گفت : اگر عدالتخانه برپا شود سلطنت منقرض خواهد شد .

ناصرالملک وزیر مالیه گفت : بلی چنین است ، امروز صلاح نیست ، هنوز در ایران وقت تأسیس مجلس نیست ، عدالتخانه منافی با این سلطنت است .  
وزیر دربار گفت : جناب احتشام السلطنه شما که از قاجاریه می باشید نباید راضی شوید به رفتن سلطنت از این خانواده .

احتشام السلطنه گفت : والله قوت دولت و ترقی سلطنت با اتفاق و همراهی ملت است ، امروز کوب اقبال دولت طلوع نموده ، که ملت در مقام اصلاح نواقص برآمده است . قدر بدانید ، باملت متفق شوید ، دست بهم داده نواقص را تکمیل کنید ، دولت را صاحب اعتبار و مایه کنید ، قانونی در ایران دایر کنید که احدی تخلف از آن نتواند . دیگر دخل بس است ، ظلم کفایت است ، شاه را بد نام نکنید ، دولت را مفتضح نسازید .

امیر بهادر روی به اتابک نمود و گفت : احتشام السلطنه خیال دارد شاه را ضعیف کند .  
احتشام السلطنه گفت : من میل دارم پادشاه و ولی النعمی خود را مانند امپراطور آلمان



و انگلیس مقتدر و صاحب اعتبار ببینم ، لکن شما می‌خواهید پادشاه را مثل خدیو مصر و امیر افغانستان نمائید .

امیر بهادر گفت : من تا جان دارم نمی‌گذارم عدالتخانه بر پا شود ، خوب است شما که احتشام السلطنه می‌باشید بروید به مملکت آلمان و خدمت برای امپراطور آلمان کنید . آقای من ، پادشاه من این‌گونه خدمات را لازم ندارد .

عین‌الدوله دید مقصودش بعمل آمد و بیش از این صلاح نیست چشم و گوش مردم باز شود ، گفت : من باید این مذاکرات را خدمت اعلیحضرت عرض کنم و از خود شاه تکلیف بخواهم . مجلس منقضى گردید چند روز بعد از آن احتشام السلطنه مأمور بر رفتن به سرحد ایران و عثمانی و از طهران خارج شد .

تبعید احتشام السلطنه با تبعید سعدالدوله تفاوتی که داشت این بود که احتشام السلطنه محترماً تبعید شد و سعدالدوله بطور بد . به قول خودش سه فرسخ پیاده باشلاق قزاق طی راه یزد را نمود .

این که در شبنامه می‌نویسد: امیر بهادر و حاجب‌الدوله و ناصرالملک نگذاشتند که کار مملکت و مسلمانان اصلاح شود الی آخره .

از قرار مذکور عین‌الدوله قبل از انعقاد مجلس به ناصرالملک گفته بود : این‌طور جواب بگوید و یا آن که ناصرالملک هنوز صلاح نمی‌داند در ایران این مذاکرات بشود و استعداد ملت را به این اندازه نمی‌داند که طرف با دولت شوند و با نبودن استعداد ضعف دولت پسندیده نیست و الا ناصرالملک کسی نیست که مانع تمدن و ترقی گردد . یا مجبور بود به این که همراهی از عین‌الدوله بکند و یا واقعاً عقیده اش این بود که هنوز وقت نرسیده است .

این که در شبنامه می‌گوید : پس شما خبر ندارید که آقای آقامیرزا سید ، دیروز چه کاغذ خوبی در این باب به اتابک نوشته : که ماتاجان داریم دست از مطالبه حقوق ملت بر نمی‌داریم الی آخره .

شرح آن از این قرار است که : بعد از آن که مردم دیدند از طرف دولت خبری نمی‌شود عین‌الدوله هم به مسامحه و ملاحظه و دفع‌الوقت می‌گذراند ، و در مقام اجراء دستخط شاه بر نمی‌آید ، حتی آن که در يك شب آقایان بالاجماع بازدید کردند از عین‌الدوله ، آقای طباطبائی به عین‌الدوله فرمود : این عدالتخانه‌ای که ما مطالبه می‌کنیم اول ضررش به ماها می‌رسد که دیگر مردم آسوده می‌شوند و ظلم نمی‌بینند و دیگر محتاج به ماها نمی‌باشند و درب خانه‌های ما نمی‌آیند ولی چون عمر من و تو گذشته است کاری بکنید که نام نیکی از شما در عالم بماند و در صحایف تاریخ بنویسند بانی مجلس و عدالتخانه عین‌الدوله بوده و از تو این یادگار در ایران باقی بماند .

این فرمایشات و نصایح در او اثر نکرد ، بلکه از شنیدن لفظ مجلس اگرچه آقای طباطبائی به کنایه اداء فرمود ، ابروها را درهم کشیده و مکدرشد . علیهذا طلاب و دانشمندان برای تذکار آقایان شروع کردند در نوشتن کاغذها و خطابه‌ها به آقایان .

آقای طباطبائی چون دید مردم سخت گرفته اند ، طلاب هم  
**شبنامه مردم و**  
**مکتوب طباطبائی**  
 علی‌الظاهر ایراد وارد می‌آوردند ، فلذا مکتوبی مفصل به‌عین‌الدوله نوشت که در شبنامه مذکور اشاره به آن کرده است ، لیکن نگارنده برای آن که ترتیب را از دست نداده باشم نخست یکی از کاغذهای ثلاثینی را که به عنوان خطابه نوشته‌اند نقل می‌کنم ، سپس مکتوب آقای طباطبائی را .  
 از درج همین يك خطابه مضمون سایر لوايح و اعلانات بر قارئین محترم مستفاد و معلوم خواهد شد .

#### خطابه مردم به آقایان

ای رؤسای دین و پیشوایان مسلمین ، عرض و استدعای عموم ما بیچارگان و ستم‌دیدگان اهالی و سکنه طهران از سلسله طلاب و سایر طبقات و اصناف حضور مبارک رؤسای روحانی و پیشوایان دینی حجج اسلام و علماء اعلام متع الله- المسلمین بطول بقائهم ، آن که تمام اعضاء و جوارح در مملکت بدن ، خادم و کار- گذار اعضاء رئیسه هستند ، رفع مضرات و جلب خیرات به واسطه این اعضاء و جوارح است که به حکم رؤساء ، این کارکنان بدن در نفع و ضرر و خیر و شر متحرك هستند ، قوام و دوام و ثبات این مملکت را به قدرالمقدور والاستطاعه ، برقرار دارند و همچنین شما پیشوایان دین مبین ، راهنمای منهای شرع و آئین هستید ، چشم ملت بر اقدامات حسنه شما آقایان است که این بوستان شریعت مطهره را که خار و خاشاک اختلاف فرا گرفته ، ریاحین و اشجار آن از بروزات جور و اعتساف اهل ظلم و طغیان از طراوت و ثمرافتاده ، عنقریب اسم بی‌رسم دین و آئین از میان برخاسته ، بازار عدل و داد که اس اساس شرع قویم و اصل بنیاد طریق مستقیم است ، کاسد و اخلاق و طبایع اسلامیان به طوری فاسد بشود که جز به غزوات احمد مختار و به حملات حیدر کرار ، اصلاح نشود . هرق دماء را عظمی نماند و سبی نساء را مقداری نباشد . نهب و غارت اموال به تناول خائنین جهان رواج گیرد و اختلاف امور ملک و ملت به دست بوالهوسان خودپرست نفس پسند ، آشکار تر گردد . اگر به وسوس شیطانی و تخیلات نفسانی بعضی مردمان با غرض و مرض ، خرابی مملکت را به طبقه اهل علم و علماء نسبت می‌دادند و آنان را موجب عدم پیشرفت ترقی و اجراء قوانین عدل و نصفت می‌شمردند ، بحمدالله رفع این اشتباه از این راه شد و در موقع

امتحان (که یکرم الرجل او یهان) برعارف و عامی واضح گردید که در این اقدامات حسنه شما آقایان عظام، اول طبقه‌ای که در اقدام و خدمتگزاری جانفشانی کردند و خواهان قوانین عدل و داد مقررۀ در دین مقدس احمدی و مساوات و مواسات مؤسسه در آئین محمدی شدند، این سلسله بودند که افتخار مهاجرت و مجاهدت فی سبیل الله را اختیار و شرف خود قرار داده، در زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم شب و روز «المستغاث بک یا صاحب الزمان» گویان، در طریق داد - خواهی پویان، بودند و ما رعایا و بیچارگان تاسی به آنها کرده بعد که غرض را نوعی دانسته آسایش عموم را مقصود و ملحوظ شما آقایان دیده بقدر الاستطاعة در همراهی حاضر شده، چه گفتید که نکردیم؟ چه خواستید که امتناع نمودیم؟ تا کم کم پرده از روی کار برداشته شد و به عقیده مردم خودبین با غرض، شوخی به جدی و اصل مطلب به عرض آستان مبارک ملوکانه رسید و رفع اشتباه خاطر معدلت مظاهر گردید، که غرض ثبات و دوام دولت است، نه معارضه و ضدیت؛ مقصود دعای وجود مسعود خسروانه است به اجراء قوانین معدلت و آبادی مملکت، نه مجادله و خصومت. روسیاهی خائنان دولت ظاهر و اغراض نفسانی مفسدین ملک و ملت آشکار گردید، که آنهایی که خود را از هواخواهان سلطنت می‌شمردند اولین دشمن جان و نخستین خصم قوی پنجه شخص سلطان هستند. اسم خود را بهانه کامرانی خویش قرار داده، بستگی و نوکری دولت را مایه ثروت و احتشام خود نموده، از مراسم رسومات عدالت و افتتاح معدلتخانه چون دیو رجیم از کلمه مبارکه «لا حول» گریزان و در هراسند. بلی؛ اگر قوانین اسلام به میان آمد هر یک از این نفس پرستان در اندک زمانی دارای دولت بی‌شمار و صاحب ضیاع و عقار نخواهند شد. تا القاء شبهات نمایند و خاطر مبارک شاهانه را به دسایس و مفتریات نیالایند نمی‌توانند به مقصود رسید. بلکه از مقصود باز می‌مانند. حيله و نیرنگ بهم آمیخته و طرح نوی برانگیخته، به خیال خود حيله کردند و صرفه بردند. اسکات شما آقایان و اضطرار و الجاء ما بیچارگان، در صدور دستخط ملوکانه بر انجام مقاصد و تقبیل و القاء شبهه بر اذهان صافیه شما پیشوایان که جز خیر خواهی عموم مردم در نظر نداشتید و ندارید، بدان گونه نمودند، که دستخط ملوکانه شرف صدور یافته و حاجات شما بخوبی و خوشی برآمده، اگر چه بعضی از مردمان مجرب و نفوس مهذب که همه وقت آثار را از مؤثر شناخته‌اند، اظهار داشتند که به این حيله‌های بین و آشکار دست از کار کشیدن نشاید. که هرگز از گرك آدمی - خوار رسم رحم و شبانی نیاید. نماز گریه عابد برای گرفتن موش است و الا در خاطرش جز تصور طعمه هر چه هست فراموش است. مکرر عرض شد تا دست

تطاول این گریک سیرتان آدمی صورت در قبض و بسط امور مملکت مبسوط است و اجراء مصداق دستخط مبارک، که حاکی از نیت پاک ملوکانه است، بی میل این دزدان منوط و مربوط است، از حیز امکان خارج، بلکه محقق البطلان است. چرا که این سرایای ملت بیچاره را در مقابل خیالات نفسانیه خود جزو ترانه، و این حکایات جانسوز يك مشت رعیت فلک زده آواره را مثل افسانه پندارند، هیچ غرض از صدور این دستخط ندارند، مگر این که وقتی را فرصت شمارند و بعد از اسکات خلق حيله آغازند، بلکه بتوانند در میان علماء و آقایان سنگ تفرقه نفاق اندازند تا بر خر خود سوار شده و این يك مشت فقیر بیچارگان گرسنه را در جلو مرکب کامرانی و شهوت پرستی خود پیاده بدوانند و از اموال ما بیچارگان که دارای روح و حیات و جان و مال نیستیم باغ و عمارت بسازند، هر چه داد زدیم نشنیدید، بلکه در جواب فرمودید قول سلطان تالی امر یزدان است و دستخط شاهان، قویم البنیان و لازم الاذعان. چگونه می شود از مصدر منبع سلطنت کبری امری صادر و به امضای صدارت عظمی برسد و قراری داده شود که به اجراء نرسد؟ چون کمال امیدواری و اطمینان به فطرت سلیمه و نیت خالص اعلیحضرت همایون داشته و داریم که قلباً مایل به نفوذ قوانین شرع و عدل و داد هستیم از صمیم قلب تشکرات فائقه را در حرم محترم امامزاده واجب التعمیم نمودیم. با کمال شوق و شغف قلبی و اطمینان خاطر، پای کوبان و دست افشان به منازل خود مراجعت کرده همی خواندیم: «حاجت ما برآمده». با نهایت میل و دل بستگی به افتتاح مجلس عدالت، تصور نمودیم بعد از رفع خستگی به این نعمت عظمی نایل خواهیم شد، هر وقت خدمت شما آقا رسیدیم و عرض کردیم جوابی شنیدیم.

يك روز فرمودید حضرت اتابك كسالت دارد، روز دیگر به نقاہت وجود مبارک شاهانه متعذر شدید. گاهی امورات مهمه دولتی را پیش آوردید، به مذاکرات و شوری برگذار کردید تا بخوبی بسر تمام مردم معلوم شد نتیجه آن اقدامات و مضرات ازدیاد لجاجت گردید و معنی «ولایزید الفلالمین الا خساراً» در وجود آنان، مکشوف تمام آفاق شد. گوشت و نان را به قیمت جان رسانده، برادران و خواهران ما در قوچان و سیستان به همسایگان که قصد مال و جانمان دارند فروختند و مال و منال اندوخته، بر ظلم و جور افزودند. آنچه از دستشان برآمد نمودند. «علی رؤس الاشهاد انا بکم مستهزؤن» گفتند و شنیدید، بر ما بیچارگان به سخره خندیدند.

آخر آقایان دین و پیشوایان آئین «مگر خداوند شرف و ناموس را در اروپا از برای زنا و ناقوس آفریده؟ باید این يك مشت مسلمان دستخوش هوا و هوس

نفس پرستان باشند» ( در اول عرض شد). اعضاء وجوارح ، خدمه اعضاء رئیسه هستند و حفظ و حراست شما آقایان که در مملکت اسلام به منزله اعضاء رئیسه هستید بسته به وجود ما بیچارگان است . اگر در ما قوه و توان باشد و صلاحیت کار گذاری داشته باشیم که بتوانیم رفع مضرات بکنیم شماها می توانید آسوده بمانید . اگر در وقتی در اعضاء استرخاء و علتی عارض شد که بکلی از حرکت افتادند، بی خادم و کارگر می مانند ، آن وقت اول کسی که دستخوش این هواپرستان و پایمال ستم و ظلم این ظالمان شوند شما خواهید بود و هر چه به آواز بلند و استغاثه « هل من ناصر» بگوئید یار و معین نخواهید دید تا زود است باید چاره کرد (انتهی) .

چون مردم این مقالات و خطابه ها را نوشته ، آقایان مجبور گردیدند که در مقام مطالبه اجراء دستخط شاه برآیند . آقای طباطبائی کاغذی به عین الدوله نوشت که در شبنامه اشاره به آن شده بود ذیلا درج گردید و هذا صورته .

صورت مکتوب آقای طباطبائی به عین الدوله

کوان همه راز و عهد و پیمان - مسلم است از خرابی این مملکت و استیصال این مردم و خطراتی که این صفحه را احاطه نموده است خوب مطلعید و هم بدیهی است و می دانید اصلاح تمام اینها منحصر است به تأسیس مجلس و اتحاد دولت و ملت و رجال دولت با علماء . عجب در این است که مرض را شناخته و طریق علاج هم معلوم ، اقدام نمی فرمائید . این اصلاحات عمأ قریب واقع خواهد شد . لیکن ما می خواهیم به دست پادشاه و اتابک خودمان باشد نه به دست روس و انگلیس و عثمانی . ما نمی خواهیم در صفحات تاریخ بنویسند : دولت به مظفرالدین شاه منقرض و ایران در عهد آن پادشاه برباد رفته ، شیعه از آن زمان ذلیل و خوار شدند .

خطر نزدیک و وقت مضیق و حال ایران حال مریض مشرف به موت است . احتمال برء ضعیف، در علاج چنین مریض آیامسامحه رواست و یا علاج را به تأخیر انداختن سزاوار است ؟ به خداوند متعال و به جمیع انبیاء و اولیاء قسم به اندکی مسامحه و تأخیر ایران می رود. لله الحمد ، حضرت والا مسلمان و بر خلاف سابقین معتقد به شرع و روز جزا هستید ؛ ملاحظه فرمائید این طور که شد جوابی برای امیرالمؤمنین ( ع ) دارید که بفرمایند دولت شیعه من منحصر به ایران بود ، ایران را چرا به باد داده دولت شیعه را منقرض نمودی ؟ من اگر جسارت کرده و بکنم معذورم ، زیرا که ایران وطن من است ، اعتبارات من در این مملکت است ، خدمت من به اسلام در این محل است ، عزت من ، عنوان من ، تمام بسته به این دولت است . می بینم این مملکت به دست اجانب می افتد و تمام شئون و

اعتبارات من می‌رود. پس تا نفس دارم در نگهداری این مملکت می‌کوشم، بلکه هنگام لزوم جان را در راه این کار خواهم گذاشت. سیدالشهداء علیه‌السلام برای بقاء طایفه شیعه از جان و اولاد و عشیره و عیال گذشت. شهادت آن بزرگوار اگر نبود از شیعه اسمی نمی‌ماند. سزاوار است ما به رایگان این مملکت را به جنگ اجانب انداخته، این يك مشت شیعه را ضعیف و خوار و ذلیل نمائید؛ امروز باید اغراض شخصیه را کنار گذاشته، محض خدا و ابقاء این مذهب جان نثاری کرد و خیال نکرد این کار چرا به اسم فلان و فلان انجام گیرد، وقت تنگ و مطلب مهم است، وقت این خیالات نیست. من حاضرم در این راه از همه چیز بگذرم، شأن و اعتبار را کنار گذاشته، انجام این کار را اگر موقوف باشد به این که در دولت منزل حضرت والا کفش برداری و در بانی کنم حاضرم (برای ملت و رفع ظلم).

حضرت والا را به خدا و رسول (ص) و صدیقه طاهره و ائمه هدی قسم می‌دهم، بریزید آنچه در دامن است، این مملکت و این مردم را اسیر روس و انگلیس و عثمانی نفرمائید. عهد چه شد؟ قرآن چه؟ عهد ما برای این کار یعنی تأسیس مجلس بود و الا ما به الاشتراك نداشتیم. مختصراً اقدام در این کار فرمودید ما هم حاضر و همراهیم اقدام فرمودید. يك تنه اقدام خواهم کرد، یا انجام مقصود یا مردن. از هیچ پروا ندارم، زیرا اول از جان گذشتم بعد اقدام نمودم، چیزی از عمر من باقی نمانده و از چیزی محظوظ نمی‌شوم. پس حطم اقدام به این کار و منتهی آمالم انجام این کار است. با جان دادن در این راه که مایه آمرزش و افتخار خود و اخلاقم است این کار را بلند و اسمی برای خود در صفحه روزگار باقی بگذارم. این کار اگر صورت نگیرد بر ما لعن خواهند کرد. چنانکه ما به اسلافمان خوب نمی‌گوئیم، باز عاجزانه التماس می‌کنم هر چه زودتر این کار را انجام دهید، تأخیر این کار ولو يك روز هم باشد اثر سم قاتل را دارد. فعلاً دفع شر عثمانی نمی‌شود مگر به این مجلس و اتحاد ملت و دولت و رجال دولت و علماء، نتایج حسنه دیگر محتاج به بیان است، فعلاً بیش از این مصدع نمی‌شوم. والسلام.

### توضیح یا حاشیه‌ای بر این مکتوب

آقای طباطبائی در اول مکتوب می‌نویسد: «کوآن همه راز و عهد و پیمان» و نیز در طی آن می‌نویسد: «عهد چه شد؟ قرآن چه؟ عهد ما برای این کار یعنی تأسیس مجلس بود و الا ما به الاشتراك نداشتیم» خواننده تاریخ البته مایل است که بداند این چه عهدی است که رئیس ملت به شخص اول دولت می‌نویسد. فلذا نگارنده چند سطری توضیحاً و یا حاشیئاً می‌نویسم آن وقت بر می‌گردم به

رشتهٔ مطلب .

در اواخر ماه صفر ۱۳۲۴ در یکی از شبها احتشام السلطنه خدمت آقای طباطبائی رسیده دیگر بر حسب تحریک عین الدوله بود و یا بر حسب وطن خواهی مشارالیه . پس از آن که شرحی از همراهی خود با مقصود آقای طباطبائی بیان نموده قرآن را از بغل خویش در آورده و گفت : به این کلام الله قسم می خورم که رسیدن به مقصود منوط است به این که يك مجلس عین الدوله را تنها ملاقات کنید و الا در زحمت خواهید افتاد . اگر نجات این مملکت و آسودگی ملت و بقای اسلام را می خواهید که الله و فی الله يك مجلس عین الدوله را ملاقات کنید که مقدمات کار را دیده ایم فقط همین يك مجلس ملاقات است که منتج نتیجه است .

آقای طباطبائی چون بخوبی احتشام السلطنه را شناخته و صحت و درستی و تدین او را مسبوق بود، لذا فرمود: من برای این مقصود حاضرم که خود را فدا کنم چه جای ملاقات عین الدوله؛ همان آن در ظلمت شب با احتشام السلطنه روانهٔ منزل عین الدوله گردید . در آن مجلس محرمانه که احتشام السلطنه هم از آن مجلس خارج شد عین الدوله قرآن حاضر کرد و قسم قرآن یاد نمود که من با مقصود شما حاضرم و قول می دهم که به همین زودی مجلس تشکیل گردد . من خیال شما را مقدس می دانم، تاکنون هم که مسامحه کردم خواستم موانع را از جلو بردارم . اینک به شما قول می دهم که همین چند روزه عدالتخانهٔ صحیح برپا شود الی آخره .

لیکن ، کلام اللیل یمحوه النهار ، قول و عزم این شاهزادهٔ بزرگ و سوگند اتابک و صدراعظم ایران همان بود ، مسامحه و مامله و تشکیل مجلس باغ شاه و تبعید احتشام السلطنه و عزم بر عدم اجراء دستخط شاه همان . این شد که پس از مدتی آقای طباطبائی این مکتوب را به او به عنوانی که ذکر شد نوشت .

باری عین الدوله که مکتوب آقای طباطبائی را خواند عبارت « اقدام فرمودید ، يك تنه اقدام خواهم کرد » این طور خواند: « اقدام فرمودید (يك شنبه) اقدام خواهم کرد ». لذا ترسید که روز یکشنبه آقایان بلوایی خواهند نمود . لذا چند فوجی از نظام که در خارج شهر اردو زده بودند به شهر فرستاد ، قراولخانهها و ارك دولتی و جاهای لازمه را در تحت نظر آورده ، از آن طرف به شاه عرض کرد: ملاها خیال دارند در روز یکشنبه بلوا کنند و پادشاه را بکشند ، به هر جهت شاه را ترسانیده و در بین مردم مهمه افتاد که روز يك شنبه جهاد است . لذا متوالیاً از طرف عین الدوله پیغامهای سخت و سست ، وعد و وعید ، بترسد و بترساند به آقای طباطبائی و سایرین می رسید . اگر چه یکشنبه گذشت و کاری نشد ، لیکن دو نتیجه داد : یکی آن که مردم جری شده دانستند که ممکن است صدر اعظم هم بترسد ، دیگر آن که اعلیحضرت پادشاه را از ملت ترسانیده ، از این جهت در وقت سواری شاه کسی عارض

می‌شد او را می‌زدند و از اطراف کالسکه بدور می‌کردند و به‌شاه عرض می‌کردند که این شخص دشمن شاه و قصد جان شاه را نموده. اجزاء خلوت و خواجه سرایان را نیز به وعد و وعید تطمیع و تهدید نموده که شاه را دربارهٔ ملاها متغیر نمایند.

فرمانفرما هم از کرمانشاه مأمور به حکومت کرمان گردید. در قم توقف نمود، بلکه به بهانه‌ای وارد طهران شود و آنچه اصرار کرد که اذن بدهند بلکه چند روزی خانه و لانه خود را ببیند عین الدوله مانع گردید. تا این که این ایام وارد خطهٔ کرمان شد، حاج میرزا محمد رضا مجتهد کرمان را که مدتی منفی و مبعود از بلد بود، مجبوراً روانهٔ مشهد نمود. با این که معاودت مشارالیه به کرمان جزو مستدعیات آقایان بود سبب تخلف از این قول و عدم اجراء دستخط شاه در این مورد با این که معاودت يك نفر عالم دماغ سوخته و صدمه دیده به کرمان اهمیتی نداشت، علی‌الظاهر شاهزادهٔ فرمانفرما گردید؛ چه شاهزادهٔ فرمانفرما از شاهزادگان بزرگ ایران و مدعی صدارت و سپهسالاری بود. پس از ورودش به خاک کرمان با این که در رفسنجان که سه منزلی کرمان است چند روزی توقف نمود حاج میرزا محمد رضا نهدیدن از فرمانفرما کرد و نه کسی را فرستاد و نه عریضه عرض کرد. فلذا خاطر حاکم رنجیده و این سلوک را منافی با سیاست خود دانسته، جنابان آقای حیی و بحر العلوم را که از مستقبلین و واردین بر حکومت بودند در خلوت طلبید و گفت از طهران حکم شده است که حاج میرزا محمد رضا برود مشهد ولیکن من فردا علی‌الظاهر شما را می‌فرستم که او را به طرف کرمان حرکت دهید، ولی بدانید که تکلیف او رفتن به مشهد است. روز بعد در مجلس علنی گفت: از شما دو نفر خواهش می‌کنم که جناب آقا را حرکت داده و بیاورید به کرمان. حضرات روانهٔ جلال‌آباد که در چند فرسخی بود شده، جنابش را به طرف ارض اقدس و مشهد مقدس حرکت دادند که سابقاً ذکر شد.

این ایام خبر به طهران رسید که این طور در مادهٔ حاج میرزا محمد رضا رفتار شده است. آقای طباطبائی پیغام داد برای عین‌الدوله که شما قول دادید و شاه دستخط صادر فرمود که حاج میرزا محمد رضا را مجللاً و محترماً عودت به کرمان دهید، حالا برعکس رفتار کردید. عین‌الدوله جواب داد که سفر زیارت را نمی‌توان مانع شد، به خصوص که به میل و ارادهٔ خودش رفته است به مشهد. این تلگراف فرمانفرما حاضراست که واسطه و شفیع شده است که ما اذن بدهیم مسافرت او را که بر طبق نذری است که کرده است. مجدداً از طرف آقایان پیغامات مؤکده برده شد. پس از مقابله و مکالمه صورت تلگرافی از طرف عین‌الدوله صادر گردید که قریب به این مضمون بود که:

شاهزادهٔ فرمانفرما چند سوار روانه دارید، جناب حاج میرزا محمد رضا را مانع شوند از رفتن به خراسان و ایشان را وارد کرمان ننمائید. پس از دو سه روز ایشان مختارند در رفتن به ارض اقدس و یا آمدن به طهران.



آقای طباطبائی که این تلگراف را دید متغیر شد و آن صورت را برای عین‌الدوله پس فرستاد که این تلگراف اگر مخایره شود باعث اضرار شخص عالمی مانند حاج میرزا محمد رضا خواهد گردید . چه امروز ایشان نزدیک به خاک خراسان می‌باشد ، او را مجبور کردن به‌معاودت به کرمان و پس از سه روز باز او را نفی بلد کنند که برود به خراسان و یا بیاید به طهران ، البته موجب ضرر بلکه انعدام او خواهد گردید . باشد تا خداوند سببی بسازد .

باری حاج میرزا محمد رضا با نهایت عزت و احترام که از طرف ملت خراسان در باره اش بعمل آمد ، وارد ارض اقدس شده و از طرف علماء طهران به علماء مشهد تلگراف توصیه مخایره شد و هم مکاتیب مخفی به عنوان هر یک از بزرگان نوشته شد .

حاج شیخ محمد کرمانی که متوقف در مشهد است و از اشخاص متدین و موثق است به نگارنده گفت : در ورود حاج میرزا محمد رضا به شهر مشهد هنگام غریبی برپا شد ، از طرق تا حرم مطهر با پای پیاده راه رفت ، چند دفعه عبا عوض کرد که مردم لباس این عالم را برای تبرک پاره پاره کرده و می‌بردند . حاج آصف‌الدوله که حاکم خراسان بود پانصد تومان تقدیم آقا کرد ، جنابش قبول نکرد و رد نمود . از قرار مذکور فرمانفرما هم از کرمان برایش پول فرستاد قبول نکرد . جنابش در مشهد بود تا مهاجرت آقایان طهران به قم . پس از عزل عین‌الدوله و رسیدن شغل صدارت به مشیرالدوله تلگراف آزادی ایشان مخایره گردید . (۱) بلی حاج میرزا محمد رضا در استبداد صغیر چند تلگراف به مشیرالسلطنه مخایره نمود که برضد ملت خواهی او بود و نگارنده سواد آنها را در مجلدات بعد درج نموده و عملاً قریب خواننده تاریخ خواهد خواند . دیگر معمولیت و یا واقعیت آنها را پس از فحص بلیغ می‌نویسم . به هر جهت با آن احتراماتی که از طرف ملت نسبت به حاج میرزا محمد رضا بعمل آمد ، طرف سوء ظن ملت واقع گردید .

در این ایام خبر اغتشاش شیراز رسید و متوالیاً تلگرافات سخت از علماء اعلام شیراز مخایره می‌شود .

باعث اغتشاش و هیجان اهالی شیراز بطور اجمال از این قرار است

که : شاهزاده شعاع السلطنه ملک منصور میرزا ، پسر مظفرالدین

شاه ، حاکم فارس بود و املاک خالصه فارس را از دولت در مبلغی

قلیل خریداری نمود و شروع کرد در تصرف خالصه جات شیراز و ضمناً املاک خالصه‌ای که در

زمان ناصرالدین شاه به رعایا فروخته شده بود نیز به حیز تصرف درمی‌آورد به قول شاعر :

برآوردند غلامان او درخت از بیخ

اگرزباغ رعیت ملک خورد سببی

(۱) حاج میرزا محمد رضا پسر مرحوم حاج ابوجعفر ، نوه مرحوم حاج آقا احمد

کرمانی است . امروز از علماء بزرگ کرمان است . این فامیل هیچ وقت نان ملائی رانخورده امر معاششان از زراعت و فلاحت گذشته و می‌گذرد .

### سبب هیجان اهالی فارس

این خریداری خالصه‌جات و تصرف کردن آنها خورده تجاوز نمود به املاک . اجزاء حکومت افتادند به جان و مال مردم . صاحب ملك اگر قبایله‌ای نداشت که حالش معلوم است و اگر قبایله وسندی اظهار می‌داشت ، از دست او گرفته پس از چندی ملك را هم متصرف می‌شدند . تا این که شاهزاده حاکم به عزم معالجه مرض ، مسافرت به فرنگستان نمود . سردار مکرم که نایب الحکومه فارس بود بنای بدسلوکی را گذارده مردم از شدت فشار ظلم به شاه چراغ که محل بست و پناه مظلومین بود متحصن گردیده ، سردار مکرم به بهانه نظم شهر حکم شلیک داده متجاوز از بیست نفر از اطفال و مردمان بیچاره هدف گلوله ظلم و به خاک هلاک افتادند ، بعضی هم پناه به قونسولخانه انگلیس بردند . این اخبار متوالیاً و متواتراً به طهران رسید . شعاع السلطنه از حکومت فارس معزول گردید . حکومت فارس موقتاً داده شد به وزیر مخصوص (صاحب اختیار) . از طرف دولت هم تلگرافی به علماء شیراز شد که وزیر مخصوص را برای اصلاح فرستادیم . اگر چه وزیر مخصوص آدم خوش ذات و هواخواه معدلت بود ، اهالی فارس هم مایل او بودند ، لیکن چون لفظ اصلاح در تلگراف مندرج بود اهالی شیراز گمان کردند وزیر مخصوص مأموریت اصلاح بین رعایا و شعاع السلطنه را دارد نه مأموریت حکومتی را . فلذا در جواب تلگراف دولت مخایره کردند اگر وزیر مخصوص برای حکومت می‌آید ما او را بانهایت تشکر و اطاعت می‌پذیریم و اگر برای اصلاح بین ما اهالی فارس و شعاع السلطنه ، ما او را راه نمی‌دهیم . آن وقت چشم از مملکت فارس ببوشید . باز از طرف دولت مخایره شد که شعاع السلطنه به واسطه مرض و نقاهت از حکومت فارس استعفا داد . دولت هم استعفاء او را قبول نموده است ، وزیر مخصوص هم چابکاری در نهایت تعجیل و اختصار روانه گردید . این اخبار هم هر روز از طرف شیراز می‌رسید .

تلگرافی هم از طرف آقایان شیراز به ولیعهد که در تبریز است مخایره شد که سواد آن را برای اطلاع خوانندگان تاریخ درج می‌کنیم و این تلگراف به املاء جناب حاج میرزا ابراهیم شیرازی که از فحول علماء و مربای مرحوم حجة الاسلام حاج میرزا محمد حسن شیرازی است نوشته شد . در همین ایام سوا آن مخایره و در تهران منتشر گردید . در واقع این تلگراف قوتی به هواخواهان حریت داد ، چه در این زمان صدور این قسم عبارات از طرف علماء خیلی تازگی دارد . هم علماء تهران از این تلگراف مستظهر شده وهم مقصود هواخواهان را کاشف و مشعر است . بعلاوه معلوم شد که علماء سایر بلاد با علماء تهران همراهِ و متفقند .

حضور حضرت اقدس ولیعهد ایده‌الله تعالی - حمایت حوزه اسلامیات و رعایت ناموس طریقه اثنی عشریه ، کسی را شایسته خواهد بود ، که وارث تخت و تاج است و حارس مملکت و گزیده خراج اردشیر بابک با همه هوش و فرهنگ تا با دستوران امین هم‌رنگ

صورت تلگراف  
علماء شیراز به  
ولیعهد

نشد ایران نیافت . آخرین اندرز او به شاهپور این بود که سلطنت بامنبر توام است . شاه عباس کبیر با آن که سر سلسله صفویه بود همین که شیخ احمد اردبیلی قدس سره برایش در عنوان نگاشت : « برادرم ، شاه عباس در دربار بارعام داده و گفت این نامه را در کفن من گذارید تا به واسطه اخوت این عالم اسلامی از آتش دوزخ در امان باشم .

چنگیز خون ریز ، با ششمه هزاران قشون تاتاری ، تسخیر بلاد کرد . عاقبت ، اولادش برای حفظ دودمان سلطنت مانند عبد ذلیل در زیر لوی اسلام پناهنده شدند .

اعراب بادیه به قوت کلمه توحید ، از پشت دیوار چین ، تا دریای روم را متصرف شدند . صلاح الدین ایوب کردی را در جنگ حلب به حمایت اسلام نام یافت . تا زمانی که اشخاص مذکور مانند نادرشاه خود را کمر بسته دستور آن امین و علمای دین می دانستند ، خورشید ملک جهان پرچم بیرق آنها بود ، همین که با هیئت جامعه اسلامی کج افتادند نه نادر بجا ماند نه نادری .

خاقان مغفور فتحلی شاه نورالله مضجعه ، اساس سلطنت را بر رقع جاتی محکم فرمود که به خط خودش به علماء اسلام فدایت شوم نوشت . از حر مسرای سلطنت تا کلبه دهقانی ، امهات مسلمین و بنات مسلمات عقد و طلاقش از زبان ما علماء جاری است . مصطفیة مایملک مسلمین مسجل به امهار ما است ، اقامه شهود و بینة هر حقی در محضر علما است .

اینک قریب پنجاه روز است ، به علم حضور و شهادت جمهور ارباب بصیرت ، ملت فارس به مرکز سلطنت قاهره تنظلم نمودیم و تعدیات حاکم غیر محکوم مطلق خود را باز نمودیم . جوایی که از مصدر صدارت عظمی رسید ، تعیین مأموری واحد ، برای صدق و کذب مجموع عنمای جامع الشرایط اسلام است . اکنون برای این توهین عظیم و ظلم ما لا یطاق ، حکومت تمام این خادمین شریعت محمدیه و سکنه شهر و توابع شیراز در بقاع متبرکه به باطن شریعت مقدسه پناهنده ایم و تا آخرین شریان در جنبش است برای رفع فاعل این توهین به اسلام و رفع حاکم ظالم حاضریم .

تاکنون عقیده ما این بود که دولت عبارت است از هیئت رجال ، دانشمندان سیاسی دان ، نه منحصر به یکی از فرنگی مآبان تازه و از طبیعی مذاقان پوسیده و روزنامه خوان خوشیده ، که لفظ دولت مطلقه مستبده آموخته و حال آن که ایران جمهوری اسلامی است . چه از عهد سلف تا حال خلف ، علماء ملت هر شهری به حکومت شورش کردند ، دولت با مصلحت جمهور حاکم را عزل فرمود . بلکه رعایای

هر دهکده که به کدخدای خود شوریدند ، مالك قهراً به عزل کدخدا حکم داد . بلکه کلانتر و خان هیچ طایفه و ایلی را نتوانستند عزل کنند و خارجی را بجای او نصب ، بلکه مجبوراً از همان طایفه و ایل ، خان و کلانتر را انتخاب نمودند و به این معنی باز يك جمهوری ما رشك فرانسه و آمريك است .

الغرض رفع این توهین مشؤم و حاکم ظالم بر ذمه حضرت ولایتمهد است چه که «مادر را دل سوزد و دایه را دامن» .

توئی شمع روشن به فانوس ملك به تو می رسد ننگ و ناموس ملك هر گاه به عرایض ما تهاون رود و جهت جامعه اسلامیت رعایت نشود هر آینه عاقبت وخیم خواهد داشت . (امضاء علماء و اعیان و رعایای فارس )

تلگرافی هم قریب به این مضمون به توسط آقای طباطبائی حضور اعلی حضرت مظفرالدین شاه مخایره گردید . آقای طباطبائی تلگراف را فرستاد نزد عین الدوله و کستباً هم وخامت مسامحه و تغافل را اظهار فرمود . عین الدوله در جواب نوشت که : دستخط شاه را فرستادم . خودتان در جواب علماء شیراز مخایره کنید . مضمون دستخط شاه از این قرار بود که : علاء الدوله را می فرستیم به عرایض شما برسد ، اما در باب خالصه ما این املاك را مرحمت فرمودیم به شماع السلطنه دیگر برگشت ندارد .

آقای طباطبائی عین دستخط شاه را مخایره نمود ، اهالی فارس پس از یأس و حرمان از معدلت شاهنشاهی پناه بردند به قونسلخانه انگلیس . این اخبار موحشه پی در پی به طهران می رسید . در همین اثناء واقعه مشهد و شلیک به حرم مطهر و گنبد رضوی اتفاق افتاد که باعث هیجان عامه و خاصه شد که مجمل آن واقعه عظمی که تا کنون از مسلمان و شیعه دیده و شنیده نشده از این قرار است :

### واقعه مشهد

#### رضوی

در این سال حکومت خراسان به آصف الدوله تفویض شد ، مشارالیه شاهسونند و شخص مجربی بود ، اظهار قدس و زهد می کرد ، ریش نمی تراشید ، مسکرات استعمال نمی کرد ، زیارت عاشوراء می خواند . اما از جوانان امرد بی ریش بدش نمی آمد . آدم کشی می کرد ، ظلم را بی نهایت می نمود ، در شب نماز نوافل را ترك نمی کرد ، اما درهر شبی جماعتی را بی نان می گذارد . تعقیب نماز را طول می داد ، لیکن از اول شروع به تعقیب نماز تا فراغ از آن يك بیچاره در زیر چوب فلکه فراشایش جان می داد .

گویند وقتی مشغول با امردی بود ، به او اعتراض کرد که چرا بند شلوارت را ابریشم کردی ، چه لباس حریر و ابریشم بر مرد حرام است . تجارت می کرد اما تجارت احتکار گندم ، در هر جا که حکومت کرد نخست گندم آنجا را احتکار و حبس می کرد ، مثلاً گندم را از قرار خرواری دو تومان از خالصه دولت و یا خاصه رعیت می خرید و از قرار خرواری

ده یا بیست تومان می فروخت . گاه گاهی هم در سایر اجناس از قبیل روغن و گوشت و غیره هم همین رفتار را داشت .

خلاصه در حکومت خراسان به واسطه گران کردن نان و گوشت ، زن و مرد سیستانی که در خارج شهر مشهد منزل داشتند ازدحام نموده به صحن مقدس و چهاربست ریخته مشغول گردش شدند . تا غروب آفتاب در آن محل فیض آثار بودند و از امر نان و گوشت شکایت داشتند؛ فریاد «الجوع الجوع ، گرسنهام گرسنهام ، نان کو، گوشت کو، سایر ما کولات کو، پدر جان از گرسنگی مردم ، مادر جان گرسنگی مرا کشت ، برادر جان يك لقمه نان به من برسان ، خواهر جان ، عمه جان ، خاله جان ، دو شب است نان در خواب می بینم ، خدایا تخت سلطنت را سرنگون کن ، یا امام رضا از بقیه انگوری که برای دشمنت گذاردی به دوستانت برسان و آنها را راحت کن ، به آسمان بلند بود . ( این شیوه غیر مرضیه آصف - الدوله سر مشقی گردیده بود برای سایر رؤساء از عین الدوله صدر اعظم گرفته تا حاکم سولقان . از احتکار فوایدی بردند که هر يك را در مقام خود ذکر می کنیم . اللهم العن بنی - امیه قاطبة . ) روز دیگر جمعیت فقراء و حزب رنجبر زیاده از روز سابق در صحن و چهاربست ازدحام نموده و هجوم آوردند به مدارس و عده ای از طلاب لنکرانی که رعیت خارجه بودند با جمعی از طلاب متفرقه را بیرون کشیده به صحن رضوی آوردند و اظهار کردند که ما رعیت داخله هستیم و مستوجب قبول ظلم ، اها شما که رعیت خارجه هستید و محترم ، چرا باید مثل ما در سختی و ضیق باشید ؟ علاجی کنید ، راه چاره بجوئید ، تکلیف ما را معین کنید . طلاب عموماً مقصود را به ایالت عریضه کردند . ایالت ابداً اعتنائی به این هیاهو نکرد و توجهی درباره متظلمین نفرمود . چرا که مجرب بود . این واقعه به روز بعد منجر شده پس از آن که همه طلاب جمع شده عموم کسبه و اهل بازار چون ستم زدگان ، دکاکین خود را بسته به حالت اجتماع به طرف خانه های علماء روانه شدند . ملاهائی که با حکومت مرآوده و کاری نداشته و همه وقت جانب رعیت را ملحوظ داشته با آنها همراه و به صحن مطهر و مسجد گوهرشاد وارد شده و برای طرفداری طلاب لنکرانی ، حجاج سید ابراهیم و سید عباس لنکرانی ، که سمت ریاست را بر آنها داشته و دارند با هم متفق و متحد گردیده که از طلاب معاونت و همراهی کنند . فلذا پیغام دادند برای آصف الدوله که اگر قول می دهی که عمل نان و گوشت را اصلاح نمائی که ما این بلوا را ساکت و این آتش را خاموش و ازدحام را متفرق و عموم رعیت را آسوده و راحت نمائیم و هر گاه قبول این مسئول را نمی کنی ، که ما هم شما را به قوه جبریئه ملیه معزول می کنیم تا مردم از ظلم تو آسوده شوند . آصف الدوله چندان اعتنائی به حرف آنها نکرد و بر پیغام آنان اثری مترتب ننمود . جمعی از متملقین که همه وقت اطراف حکومت را دارند به آصف الدوله گفتند این بلوا را متولی باشی برای عزل شما فراهم نموده چه طلاب با میرزا کاظم آقا متولی باشی خصوصیتی دارند و این تحریک

طلاب را او سبب است و الارعیت هیچ وقت قدرت طرفیت با حکومت را ندارد. اگر چه آصف الدوله شخص زیرک و هوشیاری بود و امر بر خودش مشتبه نبود لیکن برای آن که بهانه دست آورد که باعث هیجان مردم را تحریک متولی باشی جلوه دهد، نه گرانی نان و گوشت، لذا به متولی باشی پیغام داد که چون مردم در صحن و بست جمع شده اند بر عهده شماس است که آنها را متفرق نماید. مشارالیه در جواب اظهار داشت من اگر چه متولی باشی آستانه و داماد شاهم اما از قوه من خارج است که ده هزار نفر گرسنه را متفرق نمایم. من نه توپ دارم و نه سرباز، حکومت با شماس است، قوه نظام در دست شماس است، من هم در واقع از اجزاء شما محسوب می شوم، این چه تکلیف است که به من می کنید؟ اهالی از نان و گوشت و ظلم اجزاء حکومت تشکی دارند.

باری همین که مردم دیدند آصف الدوله اعنائی نمی کند و به عرض و تظلم رعیت گوش نمی دهد یک مرتبه به نقاره خانه حضرتی ریخته آلات نقاره را بیرون آورده مشغول زدن نقاره شدند؛ چنان حرارتی در مردم پدید آمد که طلاب هم معاونت می کردند از نقاره زدن، چون این فعل باعث انقلاب و شورشی بزرگ می شد و از بلوای بزرگی خبر می داد، لذا بر عهده شورشیان افزوده گردید. در ضمن این جمعیت بعضی هم می گفتند آصف الدوله به همدستی حاج معاون التجار دخل نان را می برد، باید اول علاج معاون را کرد. باری مقدمه شورشیان که همه وقت و همه جا اطفال بی خیال و مردمان بی حال و سادات ساده می باشند به طرف اربک روانه شدند. معاون التجار هم از پیش تهیه دفاع را دیده و می دانست که دخالت او در گرانی نان عاقبتی وخیم برایش دارد. لذا قبل از وقت جمعی از رعایا و نوکرهای خویش را که اکثر آنها بربری و از کاکری و سنی بودند، در خانه خود حاضر نموده و هر یک از آنان را یک قبضه تفنگ ورندل داده بهانه دفاع را دست آویز نمود. همین که جمعیت شورشیان، در واقع گروه متظلمین به نزدیک خانه او که در راه اربک واقع بود رسید و هجوم اطفال را به خانه خود معاینه دید، امر به شلیک نمود، آن نامردها هم که منتظر این امر بودند بنای تیر انداختن را گذارده مردم بیچاره که نه اسلحه داشتند و نه صدای تفنگ را شنیده تاب و طاقت ایستادگی و طرفیت با آدمهای معاون التجار را نداشته فرار بر قرار اختیار کرده رو به صحن مقدس آوردند، وقتی که به درب صحن گوهر شاد رسیدند و دیدند که آدمهای معاون التجار از سقف بازار و روزنه ها تیر می اندازند و بعضی مردم برای تحصن به جایی که از تیررس محفوظ بمانند به طرف بانک که در آن محل بود فرار نموده قزاقهایی که مستحفظ بانک بودند به حمایت اجزاء معاون التجار برآمده، از اطراف به مردم بیچاره حمله ور گشتند. مردم هم ریختند در صحن مطهر رضوی که شاید به احترام آن مکان قدس آن ظالمین از خدا بی خبر دست از آنها بردارند. لکن تفنگچی و قزاق ملاحظه احترام را ننموده تا توی صحن عقب جمعیت افتاده گلوله میزدند. به این جهت چند گلوله به در صحن رسید و چند گلوله

هم به گنبد منور زده شد. عده‌ای از سادات و طلاب و غیرهما هدف گلوله گردیدند، خبر به حاکم رسید دید اگر این واقعه به فردا افتد کار در نهایت سختی خواهد بود. آن وقت است که مردم با اسلحه و تهبیه حاضر خواهند گردید و انتقام خود و مقتولین را خواهند کشید. لذا مجدداً به متولی باشی اظهار کرد که این نزاع را شما باید مرتفع سازید و راهش این است که آقاسید عباس و حاج سید ابراهیم را که در زمره علماء و سردسته طلاب می باشند احضار نمایید و آنها را نگاهدارید تا مردم متفرق شوند. متولی باشی هم یکنفر را فرستاد نزد سید عباس و سید ابراهیم و پیغام داد که اگر مطلبی و منظوری دارید بیائید که با هم گفتگو و قطع نمائیم. باری با تمهید مقدمات و وسایل، مشارالیهما در تولیتخانه حاضر شده همین که دیدند متولی باشی از حرفهای آصف الدوله برداشت سخن را می نماید و حمایت از حاکم دارد از نزد او برخاسته خبر حرکت آنها که به آصف الدوله رسید برای متولی باشی پیغام داد که باید این دو نفر سید را در آستانه توقیف کنید، این خبر به قونسولخانه روس رسید فوراً قائم مقام قونسول روس يك نفر منشی خود را نزد متولی باشی فرستاد که این دو نفر سید رعیت دولت روس هستند شما حق بی احترامی به آنها را ندارید و با نهایت احترام سیدین را به طرف قونسولخانه جلب نمود. آصف الدوله يك نفر از نوکرهای مخصوص خود را نزد قائم مقام قونسولخانه فرستاد که این دو نفر سید باید در قونسولخانه محبوس و توقیف گردند. قائم مقام جواب داد که ما رعیت خود را بدون تقصیر نمی توانیم توقیف نمائیم. باید ایالت، مطالب خود را رسماً به کارگذاری بنویسد و او تقصیرات حاج سید ابراهیم و سید عباس را معین کرده و به من اظهار دارد تا ما هم استنطاق خود را درباره آنها بعمل آوریم. پس از آن قراری که مرسوم است خواهم داد و الا بدون جهت و به صرف خواهش شما رعیت خود را توقیف و سلب احترام از آنها را نخواهیم کرد.

چون آصف الدوله واقعه را موهش دید فوراً به توسط عبدالحسین خان مظفر نظام وجهی برای قهوه خانه دو نفر آقا داد و خواهش نمود فردا شما در بلوا و جمعیت حاضر نشوید. لذا حضرات در خانه خود خزیده متولی باشی هم از يك طرف به صحن رفته خدام و دربانان حضرتی را حاضر نموده امر نمود درهای مدارس صحن را بستند که عبور و مرور از جای دیگر بشود. به این طور و به قول به این که نان و گوشت فراوان خواهد شد مردم را متفرق نمودند و به تدایب شورش و بلوا را آرام نمودند.

این اخبار به این قسم به طهران نرسید، بلکه مشهور گردید: به حکم آصف الدوله شلیک نمودند به گنبد منور رضوی و تا يك اندازه باعث هیجان عامه گردید. آقای طباطبائی در بسالای منبر واقعه مشهد را عنوان و گریه زیادی نمود و بعضی شبنامه‌ها در این خصوص منتشر گردید.

آقای طباطبائی عریضه به اعلیحضرت مظفرالدین شاه نوشته، شش صورت از آن

بر داشته از شش طریق فرستادند . جوابی به توسط معتمدالحرم که رئیس خواجه سرایان است رسید که هیچ مطابق با عریضه نبود ، بلکه در دستخط جوابیه نوشته بود که : شما هداالتخانه خواستید ما هم قبول کردیم و عدالتخانه را حکم کردیم بر پا کنند ، عمماً قریب نظامنامه عدلیه طبع و نشر خواهد گردید . آقایان دانستند که این جواب را خود اتابك نوشته است ، شاه بی اطلاع است و در فکر چاره برآمدند .

باز از طرف مردم خطاب به رسید به آقایان و شبنامه های ژلاتین طبع شده ، درب خانه های آقایان و مجامع عمومی دیده می شد . خطابه دوم که این ایام به آقایان رسید از این قرار است :

### خطابه دوم به علماء

علاج واقعه قبل از وقوع بساید کرد . امروز به فرغ پسر داختن و اصل مقصود را کنار انداختن و جزئیات فرعیه را وجهه مقصود ساختن از طریق حزم و احتیاط دوراست . چرا که هم چنان که ملت کم کم دارد از خواب غفلت بیدار می شود و مردمان خورده خورده پی به حقوق خود می برند ، که امروزه در هر ملت و دولتی که در روی زمین است از برای عموم رعیت و قاطبه افراد ملت حقوق معینه است که باید از طرف دولت ادای آن حقوق بشود و نیز از برای طبقات نوکر و خدمتگذاران دولت حقوقی است . شخصی که باید در راه خدمت به ملت و دولت بدان حقوق برسند و بدرستی و راستی و خدمتگذاری و جان فشانی به درجات و امتیازات عالیّه نایل شوند و به هوای نفسانی و اغراض شخصی نمی توانند رعیت را دستخوش خیالات خود و اجراء مقاصد خود قرار دهند و تا يك اندازه راه تقلب و دزدی و خیانت مسدود خواهد شد . همچنین خائنان این دولت ابد مد و نفس پرستان بیمرور که هنوز در مقام انسانیت قدمی نگذاشته و از آدمیت بوئی نشنیده ، مراتب را منوط به لباس و نشان و نفر و نوکر و اسب و استر و اسباب تجمل و زینت ظاهری می دانند و همین که راهی در بساط قرب سلطنت پیدا کردند ، ما بیچارگان را بالاستحقاق اماء و عبید خود دانسته مال و جان ما را بر خود مباح می شمردند و می بردند و این نکته را نیز درك کرده اند که اگر مجلس بزرگ مفتوح شود و این امر بزرگ صورت گیرد و قوانین عدالت و دین نبوی در مملکت شایع گردد ، هر قدر بر ترقی ملت و آبادی مملکت افزوده شود ، از قدر و قیمت و شأن این دیوسیرتان کاسته خواهد شد . حتی الامکان در مقام ردع و منع هستند که مضمون دستخط ملوکانه مجری نشود و این مجلس صورت خارجی به هم نرساند و نیز در خاطر مبارك شاهانه القاء شبهات می نمایند که مشتی مردمان بی سر و پا به خیالات واهی افتاده ، اسمی از آنارشیست شنیده ، می خواهند تقلید از آنان بکنند ، بر ضد سلطنت و دولت اقدام نمایند و مقصودشان



جز هرزگی و شرارت چیزی نیست، چاره این است که باید چند نفر از مالاها را پولی داد و بقیه مفسدین را دستگیر و تبعید نمود، تا سستی در استقلال سلطنت و استبداد ما دزدان دیوسیرت راه ننماید، ولی غافلند از این که این ترهات از برای همان دور هم نشستن و حلوت کردن و صدق مطلب را پنهان داشتن و به عرض نرسانیدن و خاطر مبارک ملوکانه را از حقیقت امر آگاه نساختن خوب است. بعد از این که گریه اطفال رضیع که از گرسنگی شیر در پستان مادرها مانده و ناله یتیمان بی پدر که از شدت جوع به آسمان رسیده و گریه بیوه زنان که کارشان از فقر و استیصال به اضطراب کشیده و ندای تکبیر که از دل‌های مردمان دین دار با غیرت ملت پرست شاه دوست بلند و صدای وا ملناه، وا دیناه، وا وطناه، از جگرهای بریان پیرو جوان، وطن خواهان، از قوی و ناتوان، از چند کرور رعیت ایران برخیزد، آن وقت چراغ کذب و دو رویشان در پیش آفتاب صدق و حقیقت نور و فروغی نخواهد داشت. جز ندامت حاصلی و غیر از وخامت عاقبت سودی نخواهد دید. پشت دست بردندان گزند و به اقدامات سیئه خود تأسف خورند. نمونه روز محشر را عیان و عذاب الهی را که صاحب شریعت مظهره به دست اهل بیت خود بر آنها نازل فرمود مشاهده نموده «یا لیتنی کنت تراباً» گویند و راه چاره و خلاصی نجویند.

خوب آقایان عظام، اعلی حضرت اقدس همایونی ارواحنا فداء، که خدایش عمر دهد و به حق عصمت و آل عصمت بزودی رفع نقاهت از وجود مسعودش نماید، الحق امروزه از برای يك مشت رعیت بیچاره پدری است مهربان، کمال میل و رغبت را به افتتاح مجلس عدل و داد دارند. همه وقت او امر مطاعه بر اجراء و امضاء دستخط مبارک شده و می شود. شما آقایان هم که استدعا و مطلبتان از دربار همایون همین است و سلسله طلاب و ما بیچارگان و رعایا هم که همین دادخواهی را داریم، پس جهت تعویق و سبب تأخیر چیست؟ عیناً همان حکایت عنب و ازم و انگور است که تمام يك مقصود داریم و از يك مقصود و مقصد سخن می رانیم. پس يك زبان فهم می خواهیم که این اختلاف اصطلاح را از میان بردارد. تا کارها آسان شده و مردم در راحت و امان باشند. چه قدر پست فطرتی و دون همتی است که بیست کرور نفوس که اقلاً امروزه يك کرور بیدار شده، دارای هوش و تمیز و چیز فهمی و نکته سنجی شده اند زبون و ذلیل چندتن معدود قلیل که واقماً قابل اشاره حسیه نبوده و نیستند و نخواهند بود. ترس و واهمه از چیست؟ بامیل سلطان رأی شیخ علیخان در خور ملاحظه نیست (۱). در صورتی که تمام طبقات مردم از رعیت و کاسب و عالم و

(۱) این عبارت از امثال سائره فارس است.

طبقات نوکر از سرباز و قزاق و سواره و پیاده، دین‌دار و مسلمان و شاه‌دوست و ملت پرست و وطن خواه هستند، جای حرف باقی نمی‌ماند. واقعاً اگر به القاء شبهه و دسیسه مغرضین امر شود که سرباز و سوار و قزاق ما بیچارگان را که برادران و هواخواهان آنان هستیم و از برای آسایش آنها داد می‌کشیم و سینه می‌زنیم و اولاد و عیال ما مادران و خواهران آنان هستند ما را هدف گلوله نمایند ما چرا از سپر کردن سینه و خریدن گلوله را به قیمت جان مضایقه نمائیم؟ من که بایست بمیرم، چه از گلوله دولت و چه از گرسنگی و حسرت نان و گوشت. با کمال استقامت، بدون این که در مقام ستیز و آوین، یا جنگ و گریز کنیم، سر تسلیم و ارادت پیش نهاده قید مذلت و تنگ ملت و دین‌فروشی را بر خود هموار نمی‌کنیم. اگر آنها زیر بار این مطلب بروند که به روی مشت‌بی‌گناه معدلت خواه تبع کشند که اسم بی‌شرفی و بی‌غیرتی در صفحه تواریخ ملل عالم بگذارند نقلی ندارد «سروجان را نتوان گفت که مقداری هست». و الا چگونه می‌شود سرباز و سواری که دعوی دین اسلام می‌نمایند و شب و روز در نماز و دعاست و چشم شفاعت به پینمبر دارد و آرزوی زیارت کربلا در دل او است یا کسانی که در راه اجراء قوانین دین مبین زحمت می‌کشند و شب و روز هم خود را هم واحد شمرده‌اند طرف شوند و گلوله بر آنها زنند. به چه قسم راضی خواهید شد که خون پدر در پیش چشم پسر و برادر رو به روی خواهر و اطفال در روی سینه مادر ریخته شود. بحمدالله امروز قدری چشم و گوشها باز شده تمام طبقات نوکر فهمیده‌اند که آلت دافعه از توپ و تفنگ از برای مدافعه و جنگ با ملت خارجه است که به خانه ما داخل نشوند و مال و ثروت و شرف و دین ما را ببرند، نه از برای ستیز با ملت داخله. (انتهی).

قریب به همین مضمون شبنامه‌ها و خطابه‌های متعدده در بانه‌های آقایان انداخته می‌شود. آقای طباطبائی مجدداً لایحه‌ای به مظفرالدین‌شاه نوشت که صورت آن از این قرار است:

عرضه آقای طباطبائی به اعلیحضرت مظفرالدین شاه

فریاد دل وطن پرستان - به عرض اعلیحضرت اقدس شهریاری خلدالله سلطانه می‌رساند: چون حضوراً فرمودید هر وقت عرضی دارید بلاواسطه به خود من اظهار دارید، به این جهت به این عرایض، مصدع خاطر مبارک می‌شود. این ایام طرق را بر دعاگویان سد نموده‌اند. عرایض دعاگویان را نمی‌گذارند به حضور مبارک مشرف شود. با این حال اگر مطلبی را بر اعلیحضرت همایون مشتبه کرده باشند چگونه رفع اشتباه کنیم. محض پیشرفت مقاصدشان دعاگویان

را بدخواه دولت و شخص همایونی قلم داده ، خاطر مبارك را مشوش نموده اند تا اگر مفسد اعمالشان را عرض کنیم مقبول نیفتد .

به خداوند متعال و رسول اکرم و امیرالمؤمنین (ع) و صدیقه طاهره و امام زمان عجل الله فرجه قسم ، دعا گویان اعلیحضرت را دوست داریم ، صحت و بقای وجود مبارك را روز و شب از خداوند تعالی می خواهیم . پادشاه رؤف مهربان بی طمع باگذشت را چرا نخواهیم ؟ راحت و آسایش ماها از دولت اعلیحضرت است . مقاصد دعا گویان در زمان همایونی صورت خواهد گرفت . چنین پادشاهی را ممکن است دوست نداشته باشیم ؟ حاشا ! ماها طالب دنیا باشیم یا آخرت ، غرضمان ریاست باشد و جلب نفع یا خدمت به شرع ، منحصر در این دولت است حال علمائی را که در ممالک خارجه هستند می دانیم . ایران وطن و محل انجام مقاصد دعا گویان است ، باید در ترقی ایران و نجات آن از خطرات جاهد باشیم . ممکن نیست بد این دولت را بخواهیم ، عقل حکم نمی کند که دعا گویان با این خطرات ساکت و اضمحلال دولت را طالب باشیم . نمی گذارند اعلیحضرت بر حال مملکت و خرابی و خطرات آن و پریشانی رعیت و ظلم ظلمه از حکام و غیرهم و قضایای ناگوار واقعه مطلع شوند . متصل عرض می کنند : مملکت آباد و منظم و دور از خطر ، رعیت راحت و آسوده به دعا گوئی مشغول ، و قضیه ناگواری واقع نشده و نمی شود .

اعلیحضرتا ! مملکت خراب ، رعیت پریشان و گداست . تعدی حکام و مأمورین بر مال و عرض و جان رعیت دراز ، ظلم حکام و مأمورین اندازه ندارد از مال رعیت هر قدر میلشان اقتضا کند می برند ، قوه غضب و شهوتشان به هر چه میل و حکم کند از زدن و کشتن و ناقص کردن اطاعت می کنند . این عمارت و مبلمانها و جوهرات و املاک در اندک زمان از کجا تحصیل شده ؟ تمام مال رعیت بیچاره است . این ثروت همان فقرای بی مکتند که اعلیحضرت برحالتشان مطلعید . در اندک زمان از مال رعیت صاحب مکت و ثروت شدند . پارسال دخترهای قوچانی را در عوض سه ری گندم مالیات که نداشتند بدهند گرفته به ترکمانها و ارامنه عشق آباد به قیمت گزاف فروختند . ده هزار رعیت قوچانی از ظلم به خاک روس فرار کردند . هزارها رعیت ایران از ظلم حکام و مأمورین به ممالک خارجه هجرت کرده به حمالی و فعله گی گذران می کنند و در ذلت و خواری می میرند . بیان حال این مردم را از ظلم ظلمه به این مختصر عریضه ممکن نیست . تمام این قضایا را از اعلیحضرت مخفی می کنند و نمی گذارند اعلیحضرت مطلع شده در مقام چاره برآید . حالت حالیه این مملکت اگر اصلاح نشود ، عنقریب این

مملکت جزء ممالک خارجه خواهد شد . البته اعلیحضرت راضی نمی‌شوند در تواریخ نوشته شود : در عهد همایونی ایران بیاد رفت . اسلام ضعیف و مسلمین ذلیل شدند .

اعلیحضرتا ! تمام این مفاسد را مجلس عدالت ، یعنی انجمنی مرکب از تمام اصناف مردم ، که در آن انجمن ، به داد عامهٔ مردم برسند ، شاه و گدا در آن مساوی باشند ، فواید این مجلس را اعلیحضرت همایونی بهتر از همه می‌دانند . مجلس اگر باشد این ظلمها رفع خواهد شد ، خرابیها آباد خواهد شد ، خارجه طمع به مملکت نخواهد کرد . سیستان و بلوچستان را انگلیس نخواهد برد ، فلان محل را روس نخواهد برد ، عثمانی تعدی به ایران نمی‌تواند بکند ، وضع نان و گوشت که قوت غالب مردم است و مایه‌الحیوة خلقند ، بسیار مغشوش و بد است . بیشتر مردم از این دو محروم‌اند . اعلیحضرت همایونی اقدام به اصلاح این دو فرمودند . بعضی خیرخواهان حاضر شدند ، افسوس آنها که روزی مبلغ گزاف از خباز و قصاب می‌گیرند نمی‌گذارند این مقصود حاصل و مردم آسوده شوند .

حال سرباز که حافظ دولت و ملت‌اند بر اعلیحضرت مخفی است ، جزئی جیره و مواجب را هم به آنها نمی‌دهند ، پیش‌تر به عمله‌گی و فعله‌گی قوتی تحصیل می‌کردند ، آن را هم غدغن نمودند ، همه روزه جمعی از آنها از گرسنگی می‌میرند . برای دولت نقصی از این بالاتر تصور نمی‌شود .

در زاویهٔ حضرت عبدالعظیم (ع) سی روز با کمال سختی گذرانیدیم ، تا دستخط همایونی در تأسیس مجلس مقصود صادر شد ، شکرها بجا آوردیم و به شکرانهٔ مرحمت چراغانی کرده ، جشن بزرگی گرفته شد . به انتظار انجام مضمون دستخط مبارک روز می‌گذرانیم ، اثری ظاهر نشد . همه را به طفره گذرانیده ، بلکه صریحاً می‌گویند این کار نخواهد شد و تأسیس مجلس منافی سلطنت است . نمی‌دانند سلطنت صحیح بی‌زوال با بودن مجلس است . بی‌مجلس سلطنت بی‌معنی و در معرض زوال است .

اعلیحضرتا ! سی‌کرور نفوس را که اولاد پادشاه‌اند اسیر استبداد یک نفر نفرمائید . برای خاطریک نفر مستبد چشم از سی‌کرور فرزندان خود نبوشید . مطلب زیاد است ، فعلاً پیش از این مصدع نمی‌شوم . مستدعیم این عریضه را بدقت ملاحظه بفرمائید و پیش از انقطاع راه چاره‌ای فرموده تا مملکت از دست نرفته و یک مشت رعیت بیچاره که به منزلهٔ فرزندان اعلیحضرتند اسیر و ذلیل خارجه نشوند . الامر الا علی مطاع .

(محمد بن صادق الحسینی الطباطبائی)

عریضه مذکور را که آقای طباطبائی نوشتند ، احدی یافت نشد که آن را برساند . چه عین الدوله طرق را بر روی آقایان بسته بود . لیکن حاج غفارخان قوام دیوان که از دوستان آقای طباطبائی است و در راه مشروطیت زحماتی کشیده ، متقبل شد که به معتمدالحرم برساند ، بلکه او به شاه بدهد . چه معتمدالحرم از سادات محترم و رئیس خواجه سرایان و شخص متدینی است . بالجمله حاجی غفارخان عریضه را برد نزد معتمدالحرم و گفت آقای طباطبائی فرموده اند که چون شما از سلسله جلیله سادات صحیح - النسب می باشید ، لذا خواهشمندم محض استرضای صاحب شریعت این پاکت را به شاه برسانید . معتمدالحرم نخست قدری تشدد و نکول از رسانیدن نمود و گفت پسره فصول می خواهی بدهم سرت را ببرند (۱) تو را چه کار به این امور و این فضولها و جسارتها ؟ برو عقب کارت و متشکر باش که ندادم سرت را ببرند . حاج غفارخان گفت : من دخیل هیچ کار نمی باشم و در این پاکت نمی دانم چه نوشته اند . خیر است یا شر ، ربطی به من ندارد . من از ارادت کیشان آقای طباطبائی می باشم ، بعد از مدتی به من فرمودند این پاکت را ببر و بده به جناب معتمدالحرم ، من هم اطاعت مجتهد و رئیس اسلام را نمودم ، چه اطاعت اوامر او را فرض می دانم و به تکلیف خود عمل و تبلیغ رسالت نمودم ، حالا هم هر چه بفرمائید به ایشان عرض می کنم ، این را گفته و مراجعت کرد .

در پنج سال قبل معتمدالحرم قادر بود که يك عده جماعتی را به قتل برساند و احدی جرئت مخالفت و اعتراض را نداشته باشد . معتمدالحرم که سهل است ، پست تر از او اگر اراده می کرد ، يك ایل و یا اهل يك ده را به کشتن بدهد ، هر آینه قادر بود . در این مقام نگارنده . يك تلگراف را استشهد می آورم ، دیگر خواننده می دانند آدم کشتن و مال رعیت را به غارت دادن ، کار يك فراشی بوده است و نیز خواهد تصدیق کرد که معتمدالحرم در اداره دولت يك سید عادل و نجیب و صحیح العمل و خداترس بود که حاج غفارخان را نکشت و به کشتن هم نداد و پاکت آقای طباطبائی را رسانید . در این تاریخ زمان که سنه ۱۳۲۴ هجری است ، اگر نوکرهای دیوان را از صدر اعظم گرفته تا ادنی فراش ، تقسیم به سی کنیم ، یعنی صدراعظم و شخص اول دولت را نمره يك بدهیم و آخر فراش را

(۱) بر خواننده تاریخ واضح باشد که در این تاریخ يك کلمه اغراق و خلاف واقع

ننوشتیم و اگر هم چیزی به نظر اغراق آید نه من اغراق نوشتم بلکه به نظر خواننده اغراق خواهد آمد و مندرجات این تاریخ سابق در کتب دری نشر یافت و هنوز هم اشخاصی که این وقایع را دیده اند حاضرند . مثلا نوشتم معتمدالحرم گفت : می خواهی بدهم سرت را ببرند ؛ از این قرار استشمام رایحه اغراق می آید ولی خواننده تاریخ اگر زمان قبل را به نظر آورد و یا آن که حاج غفارخان را ملاقات کند و از او که شخص راست گوئی است استفسار نماید . هر آینه صدق واقعه را تصدیق خواهد کرد .

که دیگر بعد از او صفر است نمره سی بدهیم ، میرزا حسینخان صدیق الممالک آشتیانی نمره ۲۵ واقع می شود و این شخص مزبور خود را در عداد نوکرهای شعاع السلطنه پسر شاه داخل نمود و رفت به فارس و يك سال حکومت دشتی دشتستان و برازجان با او بود . پس از آن که صدای فارسیها و تظلم آنان بلند شد ، شعاع السلطنه معزول ، و علاءالدوله به عنوان حکومت فارس روانه شیراز شد ، صدیق الممالک در حکومتش باقی بود . علاءالدوله او را معزول و در شیراز او را مأخوذ داشت . آقای طباطبائی تلگرافی در استخلاص صدیق الممالک به علاءالدوله مخابره فرمود . جوابی که از طرف علاءالدوله مخابره شده است در این مقام درج می کنیم . آن وقت خواننده تاریخ می داند که پایه ظلم و ستم به چه حد است ، و حال آن که امروز از ده سال قبل ظلم به ده درجه کمتر شده است . صورت تلگراف از این قرار است :

شیراز جواب نمره ۴۲ تاریخ ۱۳۲۴

خدمت ذی سعادت جناب مستطاب شریعتمدار ، حجة الاسلام ، آقای آقا سید محمد مجتهد دامت افاضاته - تلگراف مبارک را در مسئله صدیق الممالک در چند روز قبل زیارت نمود ، مشغول اصلاح کار او شده ، اما این آدم کاری نکرده است که بتوان اصلاح کرد . هفتاد نفر را بدون جهت کشته است که وارث آنها در این جا آه و ناله دارند و دادخواهی می نمایند . مردم با او خونی شده در صدد تلف او بودند . بیست و دوهزار تومان باقی او بود ، گفتم برود طهران حسابش را بدهد . همین دو روزه حرکت خواهد کرد . در انجام فرمایشات حاضرم .

( علاءالدوله )

حالا خواننده تاریخ خواهد دانست که چه می گذشته است بر اهالی زمان استبداد . در صورتی که نمره ۲۵ در يك سال حکومت ، هفتاد نفر رعیت بیچاره رنجبر را بکشد ، پس معتمدالحرم که نمره ( ۲۰ ) واقع است ، می توانست حاج غفارخان را سربرد و طوری هم نشود .

باری ، حاج غفارخان هنوز از در خارج نشده ، که او را برگردانیدند . بیچاره رنگ از رویش پریده « آیساً من الحیوة عازماً علی الموت » در مقابل معتمدالحرم ایستاد و منتظر ، که آیا کدام يك از نوکرهایش به اعدام او مبادرت نماید . معتمدالحرم گفت : به آقای طباطبائی بگو من عریضه شما را به شاه می رسانم لیکن متوقع و منتظر جواب مباشید . اگر اعلیحضرت جواب را صادر فرمودند که خودم می فرستم و الا دیگر مطالبه جواب نمی کنم . چه عین الدوله غدغن کرده است که عرایض را مطلقاً به شاه ندهم مشارالیه همین طور جواب آورد ولیکن پس از سه روز جوابی از طرف اعلیحضرت رسید به این مضمون :

جناب آقای سید محمد مجتهد ، عرایض شما را خواندیم سفارش به اتابك می‌کنیم که مقاصد شما را انجام دهد . لیکن شما هم در وظیفه خود کوتاهی نکنید و به دعا گوئی مشغول باشید . البته اشرار و الواد را به موعظه و نصیحت ساکت نمائید ، هیجان و فتنه را خاموش کنید و راضی نشوید که غضب و قهر ما عموم را شامل گردد .

آقایان ملتفت شدند که این جواب از طرف اتابك بوده و اعلیحضرت شاه را از این جواب اطلاعی نیست ، لذا در مقام چاره برآمدند .

عین‌الدوله هریك از ارباب حل و عقد را دیده که اسبابی فراهم آورند، آقایان را علناً و به حالت اجماع ببرند به خانه او. چند مجلس در این باب منعقد گردید، تا آن که يك روز در خانه آقای

### اجتماع در منزل بهبهانی

بهبهانی مجلسی تشکیل یافت . آقای بهبهانی فرمود : من چنین صلاح می‌دانم که به حالت اجماع برویم به خانه عین‌الدوله و از او جداً مطالبه عدالتخانه را بنمائیم . امر از دو شق خارج نیست: یا قبول می‌کند و عدالتخانه را برپا می‌کند و یا نکول و جواب می‌دهد. اگر قبول کرد، فبها المطلوب، و الا باز می‌رویم به زاویه مقدسه. اکثر از حضار رأی آقای را پسندیده، نزدیک بود به همین قسم رفتار کنند که آقای میرزا ابوالقاسم طباطبائی گفت این رأی صحیح نیست و سخیف است . چه اگر قبول کرد و گفت مشغول نوشتن نظامنامه عدالتخانه می‌باشم شما دیگر حقی و ایرادی بر او ندارید و این لااقل دو سال وقت لازم دارد چه اولاً ترجمه قانون عثمانی و به امضاء علماء و دانایان رسانیدن کاری است مشکل و ثانياً چند سال وقت لازم دارد و در این مدت آنچه بخواهند می‌کنند . (۱) و اگر شق دیگر را بگیریم که نکول کرد آن وقت بر گردید به حالت اولیه . برفرض که شما در مقابل او ایستادگی کردید ، آخرش مثل امروز خواهد شد . آقای بهبهانی گفت : اگر قبول کرد و گفت دو سال وقت لازم دارد آن وقت سند و نوشته‌ای از او می‌گیریم که پس از انقضای موعده به وعده وفا کند . آقا زاده طباطبائی فرمود : برفرض سند و نوشته داد. عمل به نوشته خود نمی‌کند . سند عین‌الدوله معتبرتر از دستخط شاه نیست که سه ماه قبل دستخط به شما دادند و امروز اجراء نمی‌دارند و به طفره می‌گذرانند . همین عذری که امروز می‌آورد در عدم اجراء دستخط شاه ، آن روز هم در مقام سند و نوشته خود می‌آورد . دیگر آن که شاید عین‌الدوله در دو سال دیگر بر این مسند صدارت متمکن نباشد و کسی

(۱) الیوم که مشغول نوشتن و طبع این تاریخ می‌باشم پنج سال یساکمتر از آن وقت فرمایش آقا زاده طباطبائی می‌گذرد . با آن که خونها برای این کلمه ریخت و خسارات بر اهل ایران وارد آمده هنوز عدالتخانه به وجود نیامده است . یعنی مردم ثمره عدالت را ندیده‌اند و قانون و مجری عدل ظاهر نشده است

دیگر صدراعظم باشد. البته خواهد گفت عمل صدراعظم سابق ربطی به من ندارد، چنانچه این شیوه مرسوم مسندهای ایران است. آقای بهبهانی فرمود: پس لا رأی لمن لا یتطاع. من دیگر حرفی ندارم، آنچه صلاح می‌دانید عمل کنید.

آقا شیخ محمد رضا کاشانی گفت: خوب است تفأل به کلام الله و

استخاره به قرآن کنیم. رأی او را پسندیده، قرآن آوردند. آقای طباطبائی گرفته و تفأل به قرآن زده این آیه مبارکه در اول صفحه آمد:

بسم الله الرحمن الرحيم - يا ايها الذين آمنوا لا تتخذى عدوى و عدوكم اولياء تلقون اليهم بالموودة و قد كفروا بما جائكم من الحق يخرجون الرسول و اياكم ان تؤمنوا بالله ربكم ان كنتم خرجتم جهادا فى سبيلى و ابتغاء مرضاتى تسرون اليهم بالموودة و انا اعلم بما اخفيتم و ما اعلنتم و من يفعله منكم فقد ضل سوا السبيل .

یعنی ای آن کسانی که گرویده‌اید به خدا و رسول، فرا نگیرید دشمنان من و دشمنان خود را دوستان و با ایشان طرح مصاحبت می‌فکنید. القاء می‌کنید و می‌فرستید به سوی ایشان دوستی را، به سبب مکاتبه درحالتی که کافرنند و تصدیق نکرده‌اند به آنچه آمده است به شما از سخن درست و راست و کار درست و درحالتی که بیرون می‌کنند پیغمبر را از مکه و شما را نیز به سبب آن که می‌گروید به خدائی که پروردگار شماست، یعنی ایشان به سبب ایمان شما، شما را از دیار خود بیرون می‌کنند، پس ایشان را دوست نگیرید و با ایشان مودت نکنید. اگر هستی شما که بیرون آمده‌اید از وطنهای خود به جهت جهاد و قتال در راه من و برای طلب خشنودی من و به پنهانی می‌فرستید به سوی ایشان دوستی را به سبب کتابت یا سخنان سری و محرمانه به ایشان می‌فرستید به سبب دوستی و من داناترم از شما به آنچه پنهان می‌کنید از مودت اعداء و آنچه ظاهر می‌سازید از اعتذار و هر که نکند این کار را که القاء خیر است به ایشان از شما. پس بدرستی که گم کرده راه راست را و خطا نموده طریق حق و صواب را.

ان یتقفوكم یكونوا لكم اعداء و یسطوا اليكم ایدیهم و السنتکم بالسوء و ودوا لو تکفرون. یعنی اگر بیابند شما را کفار یعنی بر شما قادر شوند و ظفر یا بند، می‌باشند مر شما را دشمنان و بگشایند به سوی شما دستهای خود را و زبانهای خود را به بدی یعنی به زدن و کشتن و دشنام دادن و دوست دارند که شما کافر شوید. چنان که ایشان هستند و از دین خود برگردید و چون حال ایشان با شما به این طریق است. پس مودت نمودن و مناصحه کردن با امثال ایشان خطای عظیم است از شما.

مناسبت این آیه مبارکه با حال حالیه آقایان و مراودت مخفیانه با عین الدوله به حدی واضح و آشکار است که از حد تحریر خارج است.



اشخاصی که معاصر ما می باشند می دانند چه می نویسم . بالجمله حضرات آقایان از رفتن به منزل عین الدوله به حالت اجماع و آشکار منصرف شدند . ولی اکثر از اجزاء مراد و مخفیانه داشتند . آقای بهبهانی نیز يك شب در ساعت پنج و شش رفت منزل عین الدوله و صبح خبر ملاقات ایشان منتشر گردید . لیکن عین الدوله در ترویج از موافقین خود کوتاهی و دریغ نداشت و توسطهای آنان را بخوبی می پذیرفت . در این ایام واقعه پسرهای منتخب الممالک اتفاق افتاد که مختصر آن از این قرار است که : منتخب الممالک مازندرانی با حاج شیخ فضل الله سمت خویشاوندی را داشت . يك روز شیخ مزبور به خیال افتاد که خدمتی از برای پسرهای منتخب الممالک از عین الدوله خواهش نماید . لذا آن دو پسر را که قابل اشاره حسی بودند با خود برد نزد عین الدوله چون ملاحظت و صباحت آن دو جوان شانزده و هفده ساله را حس نمود ، تمنای شیخ را بخوبی تلقی نمود و آن دو پسر را در عدد پیشخدمتهای خود داخل نمود . پس از مراجعت شیخ امیربهدر وزیر دربار بر عین الدوله وارد گردید . عین الدوله به او گفت به رفیقت امین السلطان بنویس آن کسی که تو دولت را از او می ترسانیدی و از ترس او از صدارت استعفا دادی ، امروز از برای من این گونه خدمات را می نماید . (۱)

از این قرار معلوم می شود ، صدراعظم ایران چندان عقیده ای به شیخ نداشت . مجملاً پسرهای منتخب الممالک در آن روز جز بردن یکی دو غلیان برای حضرت صدارت پناهی دیگر قبول زحمتی ننمودند . شب را که به خانه خویش مراجعت کردند و پدرشان که مطلع بر این منصب و شغل جدید شد که در آن روز باعث افتخار بود و اکثر اعیان و شاهزادگان مایل به این شغل بودند متغیر گردید . روز بعد یا چند روز دیگر دو فرزند دلبنده خود را برداشته از طهران فرار کرد . عین الدوله پس از اطلاع بر فرار آنها به گمانش این واقعه از روی استهزاء بوده و شیخ خیال ترضیع او را داشته ، لذا در فکر تلافی بود و حال آن که اگر مملکت آذربایجان را برده بودند حضرت والا در مقام تلافی و تکدر خاطر خود بر نمی آمد و اگر پسرش شمس الملک را برده بودند این اندازه محزون نمی شد و نیز این فرار منتخب الممالک و اظهار غیرتش برای جنبه ایلپاتی او است والا اگر یکی دیگر از اعیان و شاهزادگان بود نهایت رضایت مندی را داشت ، بلکه دو روز بعد یا وزیر تجارت می شد و یا حاکم کرمان و نیز پاداش خدمت شیخ را هم از بین برد . چه هر کس دیگر این خدمت را برای صدراعظم ایران می نمود نیز حکومت يك مملکتی را به او می دادند . چنانچه برای امین السلطان هر کس يك زن و یا جوان امردی بردی ، حاکم شهری و یا وزیر بر مسندی شدی . باری خیال انتقام در کله صدراعظم ایران بود تا آن که در يك روز حاج ملاحسین

(۱) سابقاً شغل جا کشی در ایران از اقبیح اعمال و اشغال بود و آن بردن زنی و یا جوان امردی است برای یکی از اعیان .

شریعتمدار مازندرانی که از اجزاء و بستگان شیخ بود وارد شد بر عین الدوله در حالتی که صدراعظم ایران با یکی از اجزاء سفارتخانه‌ها خلوت داشت، حجاب و خدام در مقام منع مشارالیه برآمدند که ورود بر حضرت والا غدغن است. آخوند لوس شده و اعتنائی به این منع نکرده و بر عین الدوله وارد شد. حضرت والا از این عمل آخوند متغیر شده از سابق هم خیال انتقام و خفتی به این آقای آخوند داشت. فلذا حکم داد او را با پشت گردنی و کتک مفصلی خارج نمودند. لیکن چون دید یک نفر از دوستانش کم و بر عده مخالفینش افزوده خواهد گردید، لذا در مقام عذرخواهی برآمد. پولی (۱) برای حاج آخوند فرستاد و با حاج شیخ فضل الله علی الظاهر صلح نمود. یعنی حکومت بیرجند و قاینات را داد به شوکت‌الملک که واسطه او حاج شیخ فضل الله بود و ضمناً سی هزار تومان به کیسه شیخ و اجزای او داخل گردید.

از طرف دیگر در مقام جلب شاهزاده شجاع‌السلطنه پسر شاه برآمد و مدتی او را به تغییر ولایتعهد نوید داد.

آقایان حجج اسلام قرار گذاردند که هر شب مسجد و جماعت را داشته باشند. آقای بهبهانی شبهای جمعه را در مسجد سرپولک منبر رفت، موعظه شروع و بنای بیداری مردم تجدید گردید. مردم باز به خیال بلوا و شورش به لباس جهاد افتادند که مدافعه و احقاق حق قسمی از جهاد است. عین الدوله در پشت دروازه شهر تشکیل اردوی مفصلی داده و حکم کرد اگر آقایان شورش کردند سرباز و سوار بریزند به شهر و اموال مردم را غارت کنند. در یک شب دوشنبه آقای طباطبائی رفت بالای منبر و فرمود: از گوشه و کنار می شنوم که می گویند ملاها خیال جهاد دارند. این شایعه دروغ و خلاف واقع است ما نه جنگی داریم و نه نزاعی؛ ما حقوق خود را به توسط قرآن و دعا مطالبه می کنیم. پادشاه ما مسلمان است، با پادشاه مسلمان جهاد متصور نیست. ولیکن از شما مردم طهران خواهش و استدعا می کنیم چندی صبر و تأمل کنید تا ما یک دفعه دیگر عریضه به شاه عرض کنیم و اتمام حجت نماییم، بلکه مظلومیت خود را به اهل عالم برسانیم و فرمود خیال نکنید ما پولی گرفته باشیم. قرآن را از بغل درآورد و قسم یاد فرمود که ماها پول نگرفته و ساکت نخواهیم شد. حاضریم که خود و اولاد خود را در تحصیل آزادی ملت و نجات وطن فدا کنیم. تا عدالتخانه تشکیل و تأسیس نیابد، آرام نخواهیم نشست. مقصود من و آقای بهبهانی این است که تا ممکن باشد خون مسلمان ریخته نشود و مال مردم به تاراج نرود. مستمعین عرض کردند فرمایشات حضرت عالی صحیح و مطاع است. احدی نسبت بدو سوء ظنی به ساحت

(۱) - این ایام که زمان طبع این جزوات است از جناب حاج شریعتمدار استعلام نموده مذکور ساخت صد تومان با یک عبا برایم فرستاد. عبا را قبول کرده و صد تومان را به او رد نمودم.

مقدست نداده مقصود ما این است که چنان که ما در فرمایشات شما آقایان حاضر و مطیعیم؛ آقایان هم در خیال ما باشند که ما از دست رفته و دیگر تاب و توان در ما نیست و قوه تحمل ظلم را نداریم .

این مختصر موعظه آقای طباطبائی، هم مردم را بیدار و هم جلوگیری از بلوای بزرگی نمود ، که در فردای آن شب مطمح نظر وطن دوستان بود . آقای بهبهانی هم جلوگیری فرمود از فتنه‌ای که مقدمات آن از دو طرف دیده شده بود . عین‌الدوله دید که اجتماع شبها در مساجد بزودی مردم را بیدار خواهد نمود، لذا غدغن کرد که ساعت سه از شب گذشته احدی در کوچه و خیابان نگذرد و اگر کسی را در ساعت سه از شب گذشته می‌دیدند او را مأخوذ و به نظمی می‌بردند و این حکم درباره همه کس مجری بود . هر کس را که می‌دیدند، چه از ارباب عمایم و چه از تجار و چه از کسبه می‌گرفتند . در اوایل به حدی این غدغن سخت شد که اجزاء نظمی منتظر ساعت سه نمی‌شدند و در ساعت دو از شب گذشته شروع به گرفتن می‌شد . تا ساعت سه، دیگر احدی را ابقاء نکرده مساجد آقایان در شب موقوف گردید . مراوده شبانه ممنوع شد . يك عده از سوار و شب‌گرد در کوچه و بازار و خیابان گردش می‌کردند . در یکی از لیالی متجاوز از صد نفر تجار و مردمان محترم را که از بازار و یا منازل دوستان به خانه‌های خود مراجعت می‌نمودند گرفته و به اداره نظمی بردند . صبح آن شب اعظم‌السلطنه وزیر نظمی (۱) آنان را احضار نمود که چرا با این غدغن اکید از منازل خود بیرون آمدید ؟ بیچاره‌ها جواب دادند که دولت غدغن کرده است در ساعت سه از شب گذشته کسی در کوچه راه نرود . لکن ماها را در ساعت دو از شب گذشته بلکه کمتر از شب گذشته بود که گرفتند . وزیر نظمی جواب داد : دیشب شیپورچی اشتباهاً شیپور را کشیده، فلذا مرخصید . هر جا می‌خواهید بروید . کسی را با شما کاری نیست . مأخوذین اظهار داشتند : وقتی که ما را مأخوذ داشتند کیسه و بغل ما را خالی کردند، ساعت و اسباب و پول ما را از ما گرفتند . بفرمائید آنها را به ما رد نمایند . اعظم‌السلطنه وزیر نظمی متغیر شده گفت : حالا نوکر دیوان را متهم می‌نمائید؟ رو کرد به اجزاء نظمی و گفت این اشرار را گرفته، ببرید به محبس در زندان بمانند . بعضی را که چیزی اظهار نکرده بودند مرخص کرد اما پس از شفاعت و گرفتن يك تومان جریمه . این حکم سمت رسمیت را حاصل نموده شبهای دیگر هر کس را که می‌گرفتند علی‌الرسم يك تومان و دهشاهی از او می‌گرفتند که يك تومان برای رئیس نظمی و دهشاهی برای خود گیرنده و تا صبح هم آن بیچاره را نگاه می‌داشتند . اگر تعارفات معتدبه به آن گیرنده می‌داد بعلاوه مرسومی، که او را رها می‌کردند و الا تا صبح او را نگاهداشته

(۱) سابق براین وزارت اختصاص به وزراء هشت‌گانه نداشت . هر يك از رؤسای ادارات

و در روز علی‌الرسم والحکم همان يك تومان و دهشاهی را از او می‌گرفتند و اگر کسی فقیر و گدا و بی چیز بود در عوض جریمه ، او را چوب زده و یا در محبس او را نگاه داشته تا مریض و یا تلف می‌شد و لااقل در محبس تنگ و تاریک با آن وضع زندان بسر می‌برد .

زندان عبارت است از: اطاق تاریک مرطوبی ، کثیف ، که در آن

### زندان

جز کنده برای پا و زنجیر برای گردن و پشه و کیک و شپش و

ساز برای اذیت، دیگر هیچ پیدا نمی‌شود . در بیست و چهار ساعت شبانه روز پنج سیر نان خشک به هر يك می‌دهند . آب خیلی به ندرت و کم می‌دهند ، به ملاحظه آن که زیاد محتاج به ادرار نگردد . در اواخر زمان ناصرالدین شاه يك زندانبان عاقلی پیدا شد که دو چیز برای حبسیها راه انداخت: یکی کسب و دیگری نذر . اما کسب عبارت است از درست کردن گلوشور غلیان و افزاز و رشته شتر و قاطر که هر يك نفر می‌توانست در بیست و چهار ساعت کاری بکند که صد دینار عایدی او گردد و اما نذر عبارت بود از خیراتی که مردم درباره زندانیها می‌کردند .

به هر جهت روزی يك دیزی صد دیناری و یا قدری سیرابی به هر يك می‌رسانیدند و این عمل خیر هنوز در زندان جاری است ، اگر زندانبان با انصاف باشد . باری این حکم اعظم السلطنه جاری بود و شاید يك نفر که استطاعت داشت و به علاوه يك تومان و دهشاهی که تعارف می‌داد و خود را مستخلص می‌نمود در کوچه دیگر گرفتار دسته دیگر می‌شد و کراراً اتفاق افتاد که يك نفر گیر چند نفر می‌افتاد . از آن جمله خود نگارنده در يك شب به سه دسته برخورد و پنج تومان متضرر شدم که سه تومان به دو دسته و پانزده قران هم به يك نفر دادم که همراه آمد و درب خانه گرفت و در بین راه به چند نفر سوار شبگرد برخورددم ولی همان پلیس که همراه بود گفت : من مأمورم که این شخص محترم را به خانهاش برسانم . و اگر پول همراه بود و پلیس پول را گرفته بود البته این دسته سوار یا مرا مأخوذ می‌داشتند و یا مرسومی را می‌گرفتند . باری، کار بجائی رسید که اگر در شب کسی عقب طبیب می‌رفت او را می‌گرفتند و شاید تا صبح مریض مرده بود بدون دوا و طبیب ، و یا اگر زنی را درد مخاض و زائیدن می‌گرفت و بی قابله می‌رفتند تا صبح زن و طفل تلف می‌شدند . بسیاری از مرضی و عده‌ای از زنهای حامله و اطفال بی گناه شهید راه استبداد و این حکم عین الدوله شدند . کار بجائی کشید که در دو ساعت از شب گذشته احدی از خانه خود خارج نمی‌شد . مساجد تعطیل ، داکین زود بسته می‌شد . به این جهت دخل اجزای نظمیه کم شد . تدبیری کردند که باز دخل بجای خود آید و آن از راه آب بود ، به این طور که چون در طهران تعیش مردم از آب جاری است و آب هم کمیاب و عزیزالوجود ، لذا در شب آب را می‌انداختند به خانه های مردم . مردم هم یا

برای جاب آب و یا برای بستن راه آب که به خانه‌ها خرابی وارد نیاورد، از خانه خود بیرون می‌آمدند و فوراً گرفتار می‌شدند و چند شبی هم از این راه بر مردم سخت گرفتند.

يك شب بنده نگارنده گرفتار این ظلم شدم ولیکن آخرش به خیر گذشت و تفصیل آن از این قرار است که: در يك شب از خانه خارج شدم برای بستن راه آب. يك دفعه صدائی بلند شد که اگر از جای خود حرکت کردی گلوله را منتظر باش و تفنگ را به طرف من دراز کرد. نگارنده گفت آسوده باش از طرف من ممانعت و فراری نیست، ایستاده‌ام تا بیایی. و در جای خود ایستادم. آن گوینده پیش آمد او را دوست دیدم. پس از سلام علیکم گفتم رفیق اگر چه قزاق و نوکر دولتی، ولی با این که از اجزای انجمن مخفی می‌باشی خوب بود این شغل پست را متقبل نمی‌شدی. جواب داد: این شغل را برای این قبول کردم که خدمت کنم به رفقای خود، چنان چه الان به شما خدمت می‌کنم. گفتم چه خدمت؟ گفت امشب مأهور شدیم مجدداً اسلام کرمانی را مأخوذ داریم اگر چه مجدداً اسلام از اجزای انجمن مخفی نیست ولی از قراری که معلوم است، نسبتی به انجمن دارد. به این جهت خیلی زحمت کشیدم تا خود را به شما رسانیدم و از رفقای خود جدا گشتم. دیگر زیاده بر این فرصت و وقت ندارم: نگارنده گفت: مجدداً اسلام از اعضای رسمی انجمن نیست، ولی من او را دعوت کرده‌ام و قبول دعوت هم کرده است. خوب کردید که مرا مطلع نمودید. گفت اما شما نبایست مطلب را به صراحت و آشکار به مجدداً اسلام بگوئید چه مشارالیه با دبیر حضور (قوام‌السلطنه‌حالیه) دوست است، فوراً مطلب را به او می‌گویند بالاخره خواهند دانست که ما او را اطلاع داده‌ایم ولی به طور کنایه و اشاره فردا او را با خبر کنید که تهیه خود را ببیند و شب را در جائی مخفی گردد.

پس از خدا حافظی روانه گردید و رفت، نگارنده هم آمدم به خانه. روز بعد که جمعه (۲۳) ربیع‌الثانی ۱۳۲۴ بود انجمن مخفی در خانه جناب ذوالریاستین کرمانی به عنوان مهمانی تشکیل یافت، پس از مذاکرات لازمه مجدداً اسلام کرمانی وارد شد به او گفتیم: این روزها خطری بزرگ متوجه به شماست، شبها به خانه نمانید یا بیایید منزل نگارنده و یا جائی که مطمئن باشید. در جواب گفت: خودم اطلاع دارم و تا يك اندازه در مقام علاج می‌باشم و شبها هم در خانه نمی‌مانم.

قبل از آمدن مجدداً اسلام يك مسئله در انجمن مذاکره شد که ذکر آن خالی از فایده تاریخی نیست و آن از این قرار است:

در روز جمعه شانزدهم ربیع‌الثانی ۱۳۲۴، در انجمن مخفی مذاکره شد که راپورتی به مرکز انجمن رسیده است، که روز قبل در خانه جناب ذوالریاستین جمعی مجلس و انجمن کرده‌اند مذاکرات مکتوم و مخفی است. واردین به آنجا آقای میرزا محمد گلپایگانی و

صدرالعلماء شیرازی، وثوق الدوله، آقا سیدمحمد رضا شیرازی، آقا میرزا سید علی شیرازی و يك ساعت به غروب مانده آقامیرزا آقا صافهانی که تازه از اسلامبول آمده است بوده اند. چون این راپورت در نظر اهمیتی حاصل کرد و ذوالریاستین هم در این روز حاضر انجمن نبود، فلذا قرار گذاردند که روز بعد را در مدرسه سپهسالار جدید در اطاق آقا سیدبرهان انجمن کنند. ذوالریاستین و سایر مؤسین انجمن را هم اطلاع داده که البته حاضر شوند لذا روز شنبه ۱۷ در اطاق آقا سیدبرهان گردآمده صورت راپورت سابق قرائت شد.

جناب ذوالریاستین اظهار داشت: ورود آقامیرزا آقا صافهانی مربوط به مطلب نیست چه او برای ملاقات آقا سیدمحمد رضا آمده بود، اما سیرین که در راپورت صورت آنها ثبت است، برای امری لازم آمدند که عازم بودم دیروز در انجمن آمده مذاکره نمایم و از اعضای انجمن استمداد و معاونت بجویم، ولیکن برای تحقیق همین امر وقت رسیدن به انجمن گذشت تا آن که در شب خبر رسید که انجمن فوق العاده در امروز تشکیل خواهد شد، اینک حاضریم که مطلب را اظهار دارم و آن از این قرار است:

این چند روزه يك امر غیرمترقب غریبی اتفاق افتاده است که یا از سوء اتفاق است و یا از دسایس درباریان. خدا کند دروغ باشد و الا تمام زحمات ما و وطن دوستان به هدر رفته است، بلکه يك

### تکفیر آقای بهبهانی مظفرالدین شاه را

احداث نفاقی بد، بین مسلمین که ضررش راجع به اسلام خواهد بود شده است.

به اندازه ای جناب ذوالریاستین مطلب را اهمیت داد که خیال همه را گرفت. بالاخره فرمود از قراری که شنیده شده است عباسعلی خان شوکت که منشی سفارت عثمانی است يك استفتائی از آقای بهبهانی صورت گرفته است که مدلول آن این است: هرگاه یکی از امراء اسلام وادار کند جمعی از ارامنه را به قتل خلیفه مسلمین و یا آن که همراهی کند از کفاری که اقدام به قتل سلطان اسلام کرده اند و پناه دهد به چنین اشخاصی، حکم او چه خواهد بود؟

آقای بهبهانی نوشته اند که: چنین شخصی کافر و مهدورالدم است. حالا این حکم به دست سفیر عثمانی رسیده و آن را سند قرار داده و بهانه کرده است که مظفرالدین شاه اعانت کرده است از اشخاصی که اقدام بر قتل اعلیحضرت سلطان عبدالحمید کرده اند و به مفاد این حکم مظفرالدین شاه، کافر و واجب القتل است.

این اصل مطلب است که سه روز قبل از این حضرات مذکور آمدند که باید علاجی کرد. حالا چند احتمال می دهیم:

یکی آن که این شایعه اصل نداشته باشد و درباریان خائن به تحریک حاج شیخ فضل الله و امام جمعه این شایعه را جعل کرده اند که قلب اعلیحضرت مظفرالدین شاه را از ملت برنجانند و ناسخ دستخط مستدعیات آقایان را صادر و زحمات آقای طباطبائی و آقای

بهبهانی و سایر آقایان را ضایع کنند .

یکی آن که شاید می‌خواهند به این بهانه القاء عداوتی میانۀ ملت اسلام و ارامنه ایران اندازند، تا این که رفته رفته این فتنه بزرگ شود و يك خونریزی میانۀ ارامنه و مسلمین راه اندازند، چنانچه در اسلامبول و قفقاز الیوم واقع است؛ یا این که سفیر عثمانی می‌خواهد این مطلب را بهانه کند و از بابعالی بخواهد که بر عدهٔ اردوی سرحدی بیفزاید علی ایحال اگر شایعه صدق باشد کار خیلی مشکل و باید اقدام صحیحی کرد. آقا سید برهان گفت: باید هر قسم باشد این مسئله را تعقیب کنم، اگر بی‌اصل باشد و چنین استفتائی نشده باشد و همچو جواب هم نوشته نشده باشد، خوشا به حال ما بر فرض که این مطلب را به سمع اعلیحضرت مظفرالدین‌شاه رسانیده باشند ما می‌توانیم که خود سفیر عثمانی را در حضور اعلیحضرت شاه حاضر کنیم تا این اشاعه را تکذیب کند. آن وقت اعلیحضرت اغراض این خائنین را خواهد فهمید و دیگر هیچ اعتماد و اعتباری به اقوال درباریان نخواهد ماند و شخص اعلیحضرت از این خائنان رنجیده خاطر خواهد شد و به طرف ملت بیشتر مایل خواهد گردید. لیکن اگر چنین حکمی صادر شده باشد باید فوراً صاحب این حکم را از میان برداشت تا این حکم رسمیت پیدا نکند و صدور این حکم معلوم و محقق نگردد .

فیلسوف گفت : این عباس علی‌خان شوکت از قراری که می‌گویند خیلی جوان بدقلب بد ذاتی است. گویا این جوان عداوت مخصوصی با این ملت دارد. (۱)

ادیب بهبهانی با کمال تحیر گفت : من گمان نمی‌کنم آقای بهبهانی عالماً عامداً چنین حکمی را نوشته باشد . بر فرض که چنین استفتائی شده باشد ، استفتاء که حکم قطعی درمادهٔ شخص معینی نخواهد شد . ذوالریاستین گفت : من نمی‌گویم چنین حکمی صادر شده یا نشده و نمی‌گویم این استفتاء است یا حکم، کاری به این ندارم که عامداً عالماً صادر شده یا نشده، من می‌گویم اشاعۀ این مطلب و ابراز این صحبت باعث این خواهد شد که بالمره این همه زحمات و خسارات مالی و جانی این ملت به هدر خواهد رفت و خائنین حالا در نظر مظفرالدین‌شاه چنین جلوه می‌دهند که اینها همه نتیجهٔ حلم و بردباری است که اعلیحضرت متحمل شده‌اید . اگر همان روز اول این چهار نفر آخوند و سید را قلع و قمع کرده بودید امروز حکم به کفر شما نمی‌کردند و حکم به قتل شما نمی‌دادند . فرداست که احکام دیگر هم خواهند کرد بلکه تخت و تاج شما را تصرف خواهند نمود و به این گونه حرفها قلب شاه را از ملت می‌رنجانند و حقوق ملت بیچاره بعد از همهٔ این زحمات ضایع و پایمال خواهد شد . دیگر نتایج وخیمهٔ آتیه چه بشود و چه پیش‌آید خدا داناست . بالاخره قرار شد نگارنده آقای طباطبائی را ملاقات کنم و این

(۱) شرح بد رفتاری وسوء سلوک این جوان را نسبت به متحصنین سفارتخانهٔ عثمانی را درموقع

شایعه را به ایشان بگویم و آقایان هم هر کدام کاری را متقبل گردیدند .  
 به این جهت روز جمعه بیست و سوم ربیع الثانی ۱۳۲۴ که در خانه جناب ذوالریاستین  
 مجلس ضیافت بود طرف صبح قبل از آمدن مهمانان که عضو انجمن نبودند اعضاء انجمن  
 حاضر شده و هر يك نتایج اقدامات و زحمات خود را اظهار کردند. از آن جمله نگارنده  
 وقایع را گفت که اعضاء خرم و خورسند گردیدند ، که مجمل و مختصر مطلب را در طی يك  
 مسئله تاریخی در این مقام ذکر می کنیم، آن وقت شروع به رشته تاریخ خود که گرفتاری  
 آقامیرزا آقا اصفهانی و مجدالاسلام کرمانی و آقامیرزا حسن مدیر رشديه است می نمایم  
 و چون این واقعه مربوط به ارامنه است، فلذا مختصری هم از تاریخ ارامنه را در این مقام  
 ذکر کرده از خواننده تاریخ معذرت می خواهم .

### ارمن

ارمن و ارمنی بنا بر آنچه در دائرةالمعارف نوشته است ، قدیم تر و بزرگتر طایفه  
 و ملت بوده که بعد از طوفان تشکیل شد ، که سیصد نفر از اولاد و نوه «یافث بن نوح»  
 از بابل به طرف ارمنستان مسافرت نموده و در آنجا شهری بنا کردند موسوم به «هایکا  
 عمار» یعنی شهر «هایك» که رئیس آن جماعت بود .

بعضی گویند: اصل این طایفه از کلدانیین است . ابن خلدون گوید : جد آنها  
 «قموئیل» پسر «ناحور» برادر حضرت ابراهیم است . در اول معروف به «هایکانین»  
 بودند ، پس منسوب به ارمن گردیدند . چه یکی از ملوک بزرگ این طایفه بعد از  
 «هایك» آرام بوده است. بعضی گویند : ارمنی منسوب است به «ارمیناك» پسر «هایك» .  
 به هر جهت مملکت ارمن به چهار دولت بزرگ منقسم می گردد : اول دولت  
 «هیکاطانص» منسوب به «هایك اول» مؤسس دولت ارمن. دوم دولت «ارشا کونین» منسوب  
 به «ارشاك برئی» که اول پادشاه این سلسله بود . سوم دولت «باکرا دونین» منسوب  
 به «قاشود باکرا دونی» اول پادشاه این سلسله . چهارم دولت «روینین» منسوب به «روین  
 کبیر» اول پادشاه و اول مؤسس این سلسله .

پس از انقراض و اضمحلال هر دولتی تا تأسیس و تشکیل دولتی دیگر بعضی امراء  
 و والیهای غیر قانونی فاصله شدند، اما تشکیل دولت اول پس از آن که «هایك» لشکری  
 گرد آورده و با پادشاه بابل که یکی از نمرودها بود و خلق را به پرستش خود مجبور  
 می نمود جنگ کرد و برنمرود غالب آمده در سنه ۲۱۰۷ قبل از میلاد تشکیل سلطنت قانونی  
 داد و منظم کرد نظامات سیاسیه و قوانین اساسیه و تعمیر کرد عمارات بسیار را . و از  
 جهت عدل و داد قسمی رفتار نمود که دولتش بزرگ و پایدار گردید و پنجاه و نه کس  
 پادشاهان قانونی این دولت بودند و هفت نفر والیها و امراء که پس از انقراض دولت  
 هر يك به قهر و غلبه مدتی در ارمن سلطنت کردند.



بالجمله پس از آن که «هایک» در سنه ۲۰۲۶ در گذشت پسرش «ارمیناک» که ولیعهد او بود به جای پدر نشست و برادرهایش را از مرکز حکومت با خود برداشت و به طرف شمال ارمنیه رفت و «ارکاس» را مقرر و مکان خود قرار داد. پس جمعیت خانواده پدری او بسیار شدند و به سه طایفه منقسم گردیدند، از این قرار: «منا ناسیون»، «خوریون»، «باطیون یا بزنویو کیون». «ارمیناک» ۴۶ سال سلطنت کرد و «ارمایوس» پسر او در سنه ۱۹۸۰ قبل از میلاد به جای پدر نشست و چهل سال سلطنت کرد. پس از آن «اماسیوس» در سال ۱۹۴۰ و بعد از ۳۲ سال سلطنت پسرش «کیغام» در سنه ۱۹۰۸ به جای پدر نشست و پنج سال سلطنت کرد. پس پسرش «حارموس» بجای او نشست و ۳۱ سال سلطنت کرد در سنه ۱۸۵۸ قبل از میلاد و بعد از آن پسرش «آرام» در سنه ۱۸۲۷ قبل از میلاد به جای پدر نشست و در این مدت که از سنه ۲۰۲۶ تا سنه ۱۸۲۷ باشد مورخین امر مهمی که قابل باشد ننوشته اند، الا آن که به واسطه تعیش سلاطین و راحت طلبی آنها دشمنان مملکت بر آنها تاخته و بدون مزاحمت و ممانعت اکثر از بلاد ارمنستان را متصرف شدند. تا آن که «آرام» از خواب غفلت بیدار شده و اعداء مملکت را پراکنده و شهرهای ارمنیه را استرداد نموده و شهری بنا نمود موسوم به «مازاکا» که بعد معروف به «میساریه کبادوکیه» گردید و مملکت آرام گرفته و منظم و باحسن حال برگشت. پس از ۵۸ سال سلطنت در گذشت و پسرش «قارا آوارا» در سنه ۱۷۶۹ قبل از میلاد به جای پدر نشست و در ایام سلطنت او ملکه سریان مسمی به «شمیرانه سیمیرامیس» به ارمنستان تاخت آورد و خواست پادشاه ارمنستان را به شوهری خود اختیار کند پادشاه ارمنستان امتناع کرد و جنگ ما بین آنها در گرفت. پادشاه ارمنستان کشته گردید و مملکت به تصرف ملکه سریان در آمد و پسر پادشاه را که مسمی به «کارطوس» بود پادشاه ارمن قرار داد و شهری هم بنا کرد موسوم به «شمیرا ما کرد» که بعدها موسوم به «فئان اووان» گردید و در آن وقت مملکت ارمنیه در تحت نفوذ ممالک سریان در آمد تا آن که «نینوس» پسر «شمیرانه» ملکه مادرش و «کارطوس» (قارطوس) را کشت و مملکت را گرفت. پس از مدتی «قانو شافئان» پسر «کارطوس» ظاهر شد. «نینوس» او را بر قسمتی از ارمنیه حکومت داد و جزیه بر او بر بست و این کار جزیه در سنه ۱۷۲۵ بود و «قانو شافئان» به تدبیر و حسن خلق سلوک و رفتار می نمود. تا آن که مملکت ارمنیه را به تمامه متصرف گردید. پس از آن که شصت و سه سال سلطنت مطلقه مقتدره کرد وفات نمود. چون بلا عقب بود «بارد» یا «باردبد» که از نسل «هایک» بود در سنه ۱۶۶۲ قبل از میلاد به جای او پادشاه گردید و پنجاه سال سلطنت کرد. پس از او پادشاهان یکی از پس دیگری از قرار ذیل سلطنت کردند :

ارباک در سنه ۱۶۱۲ - ظافان در سنه ۱۵۶۸ - بارناک اول در سنه ۱۵۳۱ - سور در سنه ۱۴۷۸ - هافاناک در سنه ۱۴۳۳ - فاشداد در سنه ۱۴۰۳ - هایکاک اول در سنه ۱۳۸۱

– فامباک اول در سنه ۱۳۶۳ – ارناک درسنه ۱۳۴۹ – شافارش اول در سنه ۱۳۳۲ – نواریر درسنه ۱۳۲۶ – فسدام درسنه ۱۳۰۲ – کار درسنه ۱۲۸۵ – کوراک درسنه ۱۲۸۵ – هراند اول در سنه ۱۲۶۷ – انصاک در سنه ۱۲۴۲ – کلاک در سنه ۱۲۲۷ – هورو درسنه ۱۱۹۷ – ظارما بر در سنه ۱۱۹۴ – شافارش ثانی در سنه ۱۱۸۰ – برج اول در سنه ۱۱۳۷ – اربون در سنه ۱۱۰۲ – برج ثانی در سنه ۱۰۷۵ – باطوک در سنه ۱۰۳۵ – هرد در سنه ۹۸۵ – هرساک در سنه ۹۱۰ – کایپاک در سنه ۸۸۳ – بارنافاس اول درسنه ۸۳۸ – بارناک ثانی درسنه ۸۰۵ – اسکاورطی در سنه ۷۶۵ – بارویر در سنه ۷۴۸ – هراچپا در سنه ۷۰۰ – بارنافاس ثانی درسنه ۶۷۸ – باجویچ در سنه ۶۶۵ قبل از میلاد – کورناک ۶۳۰ قبل از میلاد – بافوس ۶۲۲ – هایکاک ثانی ۶۰۵ قبل از میلاد – برفانط اول ۵۶۹ قبل از میلاد – دیکرانس اول ۵۶۵ – فاهاکن ۵۲۰ – ارافان ۴۹۳ – نیرسیح ۴۷۵ – طاریح ۴۴۰ قبل از میلاد – ارموک ۳۹۴ – بایکام ۳۸۵ – فثان ۳۷۱ قبل از میلاد – فثاحه ۳۵۱ قبل از میلاد .

والیهای پیش از ارشاکونیین از این قرار است :

میخران در سنه ۳۳۵ قبل از میلاد - نیبولومیوس ۳۱۹ – ارضافارط ۳۱۷ – هراندیم کایظاک ۲۸۴ – ارضافاس ۲۳۹ – ارضاشاس ۱۸۹ – ارضافاسط ۱۵۹ قبل از میلاد .

در زمان «دیکرانوس» اول ، بین ارمنستان و ایران اتحادی واقع شد ، که در جنگ ارمن با دیلم لشکری از طرف ایران بیاری پادشاه ارمن رفت و در جنگ ایران با پادشاه بابل از طرف ارمن از پادشاه ایران همراهی و معاونت کردند و این اتحاد و یگانگی بین ایران و ارمن باقی بود تا زمانی که اسکندر بر ایران غالب آمده و پادشاهی ایران منتقل به اسکندر و یونانیان گردید ، که در این وقت ارمن ملوک الطوائف و دولت آنها منقض گردید .

کشته شدن پادشاه ارمنستان به دست ملکه سریان

در سنه ۱۲۹ قبل از میلاد، در حالتی که ارمنیه در تحت نفوذ «سلفکیان» بود ، اگر هم از خود ارمنیه سلطانی چند روزی سلطنت می کرد ولی باج و خراج را به اسم «سلفکیان» می گرفت. تا آن که «آرشاک اول» سلطنت یافت و به طریق مدانه و حصافت عقل رفتار کرد .

درسنه ۱۴۹ پسر او «آرشاک ثانی» سلطنت یافت و ممالک ارمن را استرداد نمود . برادر خود «فاغارشاک» را پادشاه کرد بر ارمنیه و رعایا در زمان این دو برادر در راحت و آسایش بودند . پس از او «آرشاک ثالث» در سنه ۱۲۷ قبل از میلاد پادشاهی یافت و قوانین عدل و داد را برقرار نمود . پس پسرش «ارضاشیش» را در سنه ۱۱۴ جانشین خود قرار داد و درگذشت و در زمان این پادشاه ارمنستان وسعت و قدرتی بی حد و اندازه

بهم رسانید . فتوحات بسیاری نصیب این پادشاه گردید شهرهای فارس ضمیمه مملکت او گردید .

در مدت بیست و پنج سال سلطنت بر روم و فارس و ارمنیه کرد تا این که او را کشتند پسرش «دیکرانوس ثانی» در سنه ۸۹ قبل از میلاد سلطنت یافت . مانند پدرش کارهای خوب کرد و در زمانش چند شهر بنا شد . «نسیبین» را پایتخت خویش قرار داد تا آن که بعد از ۵۴ سال سلطنت در گذشت و پسرش «ارضا فاسط اول» در سنه ۳۵ سلطنت یافت و در زمان این پادشاه ارمن ضعیف گردید به حدی که جزیه به دولت رومان می دادند و باج و خراج به دولت ایران . در سنه ۳۰ قبل از میلاد «ارشام» پادشاهی یافت و در زمانش ارمنیه بین پادشاه ایران و ارمن منقسم گردید و بیست و هفت پادشاه از ارمن و بیست و دو والی از طرف پادشاه ایران در ارمنیه فرمانروا بودند و هر یک در حصه خود .

#### فتح ارمنستان به دست اعراب

تا آن که در زمان خلیفه سوم «عثمان بن عفان» ، لشکر عرب بر ارمنستان تاخت آوردند رئیس لشکر «سلمان بن ربیع باهلی» ، به امر «ولید بن عقبه» ارمنستان را فتح نمود و فرمانفرمایان عجم را از آنجا بیرون کرد و از یک طرف هم دولت یونان بعضی شهرهای آنان را تصرف نمود و آنان را ذلیل و خوار کردند . تا آن که دولت «باکرا دینی» شروع شد و به واسطه اختلاف مسلمین و یونان و بعضی امراء عجم آرامنه با هم متفق شده «قاشود اول» در سنه ۸۵۹ بعد از میلاد بر تخت سلطنت نشست و هیجده پادشاه از این سلسله بر ارمنستان سلطنت کردند .

تا زمان غلبه اسکندر بر ایران همه وقت ارمنستان در تحت نفوذ و حمایت ایران بود . پس از اسکندر مدتی که ایران ملوک الطوائف بود ارمنستان مستقل گردید و لیکن باز در تحت حمایت ایران بودند ، تا آن که در زمان غلبه عرب که بکلی مغلوب عرب بودند .

در زمان حجاج بن یوسف هم صدمات بسیار بر آرامنه وارد آمد و بین ذلت و ترقی و استقلال و تبعیت بود تا آن که در زمان سلاطین سلجوقیه که سنه ۱۰۴۹ بعد از میلاد باشد طغرل یک ارمنستان را متصرف گردید و در زمان ملک شاه سلجوقی شیرازه سلطنت و ملیت آرامنه از هم گسیخت .

#### دولت روبینین

در سنه ۱۰۸۰ بعد از میلاد، تشکیل سلطنت روبینین در ارمنستان شد . «روبین اول» در سنه ۱۰۸۰ به تخت سلطنت نشست . بیست و دو پادشاه از این سلسله در ارمنستان پادشاهی کردند . پنج نفر هم از لوسینیانیون بر ارمنیه سلطنت کردند . تا آن که در سنه ۱۳۷۳ بعد از میلاد سلطنت آرامنه از روی زمین منقطع گردید ؛ چه در این تاریخ از

طرف مصریها لشکری به ارمن حرکت کرد و از تاراج و نهب و قتل فروگذاری نکردند. بلسدان ارمن را خراب و سرکشان را اسیر کرده بکلی نام سلطنت و دولت از ارمن برداشته شد.

#### فتح ارمنستان به وسیله شاه عباس

در زمان سلطان محمد فاتح و شاه عباس پادشاه ایران بین عثمانی و ایران در باب ارمنستان نزاعی واقع شد؛ چه سلطان محمد از ارامنه حمایت می کرد و شاه عباس در این واقعه و وقایع دیگر با سلطان محمد مخالف بود. تا آن که شاه عباس لشکری جرار به طرف ارمن سوق نمود و باقی مانده ارمنستان را محو و نیست کرد و متجاوز از پنج هزار نفر از بزرگان و اهل صنعت را به اسیری آورد و در نزدیکی اصفهان قریه ای موسوم به جلفا برای آنها عطا فرمود.

بقیه السیف به اطراف عالم پراکنده گردیدند. عده بسیاری به طرف عثمانی فرار کرده و متحصن به عثمانیها گردیده، در قسطنطنیه و بغداد توقف کرده به امر زراعت و فلاح و تجارت مشغول شده و در عثمانی ترقی نموده در نظام عثمانی و امور دولتی وارد شده و صاحب درجات و مراتب عالی گردیده. جمعیتی بسیار از ارامنه به طرف روسیه ملتجی شده و در گرجستان و قریم و بولینا و شهرهای دیگر منزل گرفته و در روسیه اجتماعات آنها بسیار و ترقیات فوق العاده برایشان حاصل گردید.

آن عده ای که به ایران آمده و در جلفا مسکن گرفته، در اوایل به صنعت و علوم معروف و کم کم در همه شهرهای ایران مستغرق شدند. تا آن که در زمان نادرشاه این جماعت اهمیت را به درجه ای رسانیده ولیکن بعد از کشته شدن نادر شاه به واسطه فتنه و اغتشاش ایران صدمه بزرگی به آنها رسید که اکثر آنها فراری شدند.

#### نقی و قتل ارامنه عثمانی به دستور سلطان عبدالحمید

جماعت کثیری هم به نمسا و هندوستان مهاجرت نمودند و در آنجا به مدارج عالی نایل آمدند. بالجمله این طایفه در هر مملکتی نام نیکی به خود جلب نموده و خود را محبوب اهالی آن مملکت نمودند. تا آن که در زمان سلطان عبدالحمید پادشاه عثمانی طرف سوء ظن دولت واقع شده سلطان عبدالحمید حکم به طرد و نفی و قتل آنها داد. هر يك که توانستند خود را به طرف و گوشه ای انداخته عده ای هم به ایران آمدند. از آن جمله در عداد مهاجرین یکی پرنس دادیان بود که نگارنده آنچه را که از او شنیده به این رشته وصل می کند. موسی بیك گرد برادر بحری پاشا، حاکم اسکندار پس از مراجعت از فرانسه کارهای زشت و فزیم از قبیل قتل و نهب و بی ناموسی و غیرها را در باره ارامنه ای که در اسکندار متوطن و مشغول زراعت و فلاح و تجارت بودند می کرد. هر وقت که به عزم شکار سوار می شد هر گاه شکاری هدف گلوله او نمی شد یکی دو تا از اطفال ارامنه را هدف

گلوله می نمود .

ارامنه عرایض تشکی و تظلم به آستانه سلطان عبدالحمید عرض و ارسال داشته مفید نیفتاد . تا آن که به توسط قونسولهای خارجه منظم و شاکی شدند . از سده سنیة خلافت امر به احضار موسی بیك صادر گردید که در اسلامبول او را به تحت محاکمه در آورند و نود و شش نفر شاهد از مسلمانان و ارامنه با او وارد اسلامبول گردیدند .

حمایت بحری پاشا و معاونت اجزاء خلوت پادشاهی و حارسین سلطان امر را مشتبّه نمود سلطان عبدالحمید از پرنس دادیان که آدم بی غرض و امینی بود و محل اعتماد سلطان ، راپورت این امر را خواست . پرنس دادیان راپورت را این طور داد که : امروز طایفه ارامنه در مملکت عثمانی پراکنده و در زراعت و تجارت و خدمت به دولت مشغول ، برای خاطر يك نفر ظالم اگرچه برادر بحری پاشا باشد ، شایسته نیست جمعی را از معدلت سلطان مایوس کرد . هر گاه معدلت سلطان موسی بیك را مجازات و کیفر ندهد ، ارامنه شورش خواهند نمود . . . در این اثنا پرنس دادیان برای فوت مادر زن خود ( کنس ) مسافرت به اطریش نمود . در غیاب او امر موسی بیك منقلب گردید ، ظالم خادم به قلم رفت نود و شش نفر شهود را شاهد زور دانستند . حکم مجازات درباره شهود صادر گردید . بحری پاشا برادر خود موسی بیك را با چهل نفر سوار به طرف کوتاهیه حرکت داد .

ارامنه از سلطان مایوس گردیدند . تشکیل کمیته‌ها و انجمنهای سری دادند که شورش کنند چند روز بعد از رفتن موسی بیك سفراء خارجه متفقاً رفتند به عمارت سلطنتی و اصرار کردند که باید ثانیاً موسی بیك محاکمه شود امر صورت اهمیت را حاصل نمود . سابقه اعمال او را قونسولها تصدیق کردند و به سلطان رسانیدند که عدلیه اظهار غرض کرده است . بالاخره سلطان عبدالحمید تلگراف کرد که موسی بیك را در بحریه مأخوذ و روانه داشتند . پس از محاکمه محکوم شد به نفی ابدی که درمکه متوقف و محبوس باشد . اگر چه شهود بری الذمه و ارامنه از سلطان راضی شدند . لیکن کمیته‌ها و مجامع سری برقرار بود و شروع به بعض اقدامات که مقدمه شورش بود شد

پس از چند روز پرنس دادیان از اطریش مراجعت به اسلامبول کرد . بحری پاشا به سلطان عرض کرد که : محرک شورش ارامنه پرنس دادیان است و دلیل او همان راپورتی است که شش ماه قبل داد که اگر سلطان عدالت نکند ارامنه شورش خواهند نمود .

### بازداشت پرنس دادیان

پرنس دادیان يك روز بر حسب عادت که به بابعالی می رفت ، به قراولخانه حسام پاشا مستحفظ و یلدوز که در آنجا پرنس را خواست . پس از قدری مذاکره گفت وزیر نظمیه با شما کار مهمی

دارد . اول بروید نزد او ، پرنس دادیان از رفتن به دربار منصرف و رفت نزد وزیر نظمیه . پس از ملاقات ، وزیر نظمیه گفت : به حکم سلطان محبوسید . زیرا که شورش ارامنه را شما

باعث شدید .

به هر جهت پرنس سه ماه در اطاق وزیر نظمیه محترماً محبوس بود. آنچه تقاضای محاکمه کرد کسی گوش به تقاضای او نداد. تا آن که در ماه سوم دستخط سلطان صادر گردید که چون امر به اشتباه گذشت، لذا باز بیائید سرخدمت و مشغول کار خود باشید . پانصد لیره هم با نشان عثمانی به او عطا شد و يك مرتبه هم از درجه‌ای که داشت بالا رفت .

زمانی که پرنس حضور سلطان رسید و عرض کرد آنچه من نشان دارم از خدمت بوده و هفده سال خدمت کردم. صد و پنج سال اجداد من خدمت کردند به دولت عثمانی هیچ وقت خیانتی از ما دیده نشده، حالاکه بدون تحقیق و به صرف سعایت ساعی مرا چند ماه حبس کردید، من دیگر خدمت نمی‌کنم و از خدمات نظامی استعفاء می‌خواهم .

تا چند روز هم استعفاء او را قبول نکردند. جودت پاشا وزیر عدلیه و سایرین هر قدر او را نصیحت کردند فایده نکرد. بالاخره دو ماه در اسلامبول مستعفی بود پس از آن اذن و اراده سلطانی را حاصل نمود که برود فرنگ . فلذا باشهرت گرفته وزیر نظمیه و جمعی از اعیان از او مشایعت نمودند محترماً از اسلامبول حرکت و روانه ایتالیا گردید و هفده ماه در پاریس و لندن و سایر جاها سیاحت و گردش کرد .

چون شاهزاده خانم، زن پرنس با زن قوام السلطنه خویش بود و

### عزیمت پرنس

### دادیان به ایران

مشارالیه در اطریش از طرف ایران سفیر بود فلذا قوام السلطنه

نریمان خان تکلیف آمدن به ایران را به او نمود . پرنس به

عزم سیاحت با قوام السلطنه در تاریخ ۱۳۰۹ وارد طهران گردید و به ناصرالدین شاه پادشاه ایران معرفی شد . شاهزاده خانم زوجه پرنس به انیس الدوله زن شاه نیز معرفی شد . چون مشارالیه دختر کنت سی‌جینی از معاریف مملکت مجارستان و صاحب کمالات صوری و معنوی و شش زبان را تکلم می‌نمود، فلذا طرف شور و دوستی انیس الدوله واقع شد. خود پرنس دادیان هم بعض اوقات طرف شور ناصرالدین شاه واقع گردید که ناصرالدین شاه بعض اوقات پاره‌ای تحقیقات از او می‌نمود. صدراعظم ایران امین السلطان نیز تا يك اندازه خوش رفتاری می‌نمود و لیکن از جهت دوستی پرنس با امین الدوله سوء ظنی به او بهم رسانید .

در این اوقات سفیر کبیر عثمانی در طهران خلید بیک گرد بود، که از دوستان بحری-

پاشا بود. به سلطان عبدالحمید راپورت داد که پرنس دادیان آمده است به ایران و طرف اعتماد پادشاه و مشغول است که برای آرامنه امتیازی بگیرد. وزراء ناصرالدین شاه خصوص امین الدوله با او مراودات مخفی دارند الی آخره .

سلطان عثمانی که عده بسیاری از آرامنه به اشاره او در يك روز به قتل رسیدند و

اگر جلوگیری سفراء خارجه نبود يك نفر از آنها در مملکت عثمانی زنده نمی‌ماند و آن

همه مقدمات که برای حفظ خود و مملکت خود دیده بود ، البته از خواندن این راپورت به خیال افتاد .

علیهذا اولاً از طرف سوریا پاشا منشی باشی سلطان يك تلگراف به پرنس دادیان مخابره شد که سلطان شما را می خواهد البته بیائید اسلامبول . پرنس جواب داد که من نوکر نیستم و از نوکری دولت استعفاء دادم. کاری با سلطان ندارم و نخواهم آمد. ثانیاً از طرف پدر زن پرنس کنت سی جینی ، تلگرافی مخابره شد که اگر نیائید در حق خودتان بد کردید. پرنس جواب داد که زمستان و سردی هوا مانع است از مسافرت . امتناع اول و معذرت ثانی مؤید و مصدق راپورت سفیر کبیر خلید پاشا گردید .

فلذا تلگرافات متوالیه از طرف سلطان و وزیر خارجه به سفارت

### مناقشه بین ایران و عثمانی

مخابره شد که او را مانع شوید و نگذارید که بماند . قهراً و جبراً او را از دولت ایران بخواهید و روانه دارید . خلید - بيك به ناصرالدین شاه اظهار کرد. ناصرالدین شاه هر وقتی به يك عذری جواب می داد . تا آن که يك روز میرزا ابوترابخان نظم الدوله پرنس را ملاقات نموده به او گفت شاه فرموده است که : چندی در مرآ ظاهر نشوید و از منزل خود بیرون نیائید که اجزاء سفارتخانه عثمانی می خواهند تورا بگیرند . به صدراعظم امین السلطان سپرده ام که تلگراف کند و کار را اصلاح نماید .

بالجمله امین السلطان تلگرافاً استفسار نمود که پرنس دادیان مهمان است بر ما . نمی توان بدون جهت او را مأخوذ داشت ، مگر آن که جانی و یا مقصر دولت باشد . در جواب مخابره نمودند که پرس نه جانی است و نه مقصر بلکه طرف اعتماد و محبت سلطان است . اما چون مرخصی گرفته و نوکر دولت است . فلذا سلطان او را خواسته است .

ناصرالدین شاه جواب داد چون چنین است و خودش مایل نیست من نمی گذارم جبراً او را ببرید . باز تلگراف شد که تا مدت تبعیت او که پنج سال است منقضی نشود ، کار به او رجوع نکنید و پول و مواجیبی هم به او ندهید و مالیه او را که در اسلامبول داشت توقیف کردند و نگذاشتند از خانواده خودش هم کمکی به او بشود . زن پرنس پولی در بانک اطریش داشت ، آن را هم توقیف کردند . امر گذران بر پرنس مغشوش شد و شاهزاده خانم گرفتار مرض سختی شد . ناصرالدین شاه محرمانه يك دفعه به توسط امین الدوله چهار صد تومان و يك دفعه هم به توسط امین السلطان پولی برایش فرستاد . انیس الدوله هم از شاهزاده خانم همراهی کرد و تولزان طبیب مخصوص شاه را برایش فرستاد . تا آن که بهتر شد و پرنس در هر اداره ای که کار خواست به او ندادند و از سفیر عثمانی ملاحظه داشتند . در اداره کمپانی امنیه کار خواست ماهی پنج تومان بیشتر موجب نمی دادند . لذا پرنس از لابی ، در وکالت دعاوی وارد شد . چند کار بزرگ از پیش برد پولی جمع کرد .

## واگذاری پستخانه به پرنس دادیان

امین الدوله پستخانه را به او واگذارد. قوانینی در پستخانه بر قرار کرد که هنوز باقی است. لیکن پس از شش ماه باز سفارت عثمانی در مقام باز خواست برآمد. لذا پرنس به حکم شاه استعفاء داد. دو روز قبل از مقتول شدن ناصرالدین شاه که روز چهارشنبه بود شاه در قلهک از او دیدن کرد و در آنجا وعده داد که بعد از جشن حکم تبعیت او را صادر کند. در زمان مظفر الدین شاه که نصرالسلطنه وزیر گمرک شد. پرنس دادیان را مدیر کل گمرکات قرار داد. هفت ماه و نیم در گمرک ماند. باز عثمانیها عقبه کردند و او را از کار انداختند. پس از گذشتن مدتی قلیل، پنج سال مدت تبعیت او منقضی گردید. تذکره تبعیت دولت ایران به او داده شد. و او را آجودان مخصوص و رئیس مستحفظین شخصی شاه قرار دادند. دیگر عثمانیها اقدامی رسمی نکردند ولی باطناً در کار بودند (۱).

به واسطه تقرب پرنس دادیان به دو پادشاه مقتدر که یکی ناصرالدین شاه و دیگری مظفرالدین شاه بود آرامنه در ترقی و در ازدیاد بودند، در پستخانه و ادارات دولتی وارد شدند. این واقعه یا باعث سوء ظن عثمانیها گردید و یا درباریها به خیال افتادند که به این بهانه بین ملت و دولت نفاق اندازند و مظفرالدین شاه را در باره علما متغیر کنند. لذا صورت استشهادی در اسلامبول و کردستان در خفاء تمام کردند که مظفرالدین شاه محرک شده است آرامنه را بر قتل سلطان عبدالحمید و در همین اثناء يك كالسکه که در آن بامب بود در اسلامبول نزدیک به مسجد سلطان ترکید و يك نفر جوان ارمنی این تدبیر را کرده بود که سلطان را بقتل رساند.

## استفتاء از آقای بهبهانی

در این ایام در طهران عباسعلیخان شوکت صورت استفتاءي نوشت و از آقای بهبهانی جواب گرفت که صورت سؤال به این مضمون بود:

چيست حکم کسی که محرک شود آرامنه را بر قتل پادشاه اسلام؟ ( صورت جواب قریب به این مضمون بود): هر کس که محرک شود آرامنه را بر قتل سلطان اسلام او مفسد است و حکم مفسد به نص شریفه قرآن قتل و صلب و نفی است الخ.

استفتاء را آوردند خدمت آقای طباطبائی که ایشان هم چیزی بنویسند. جنابش به واقعه مسبوق و کاغذ را دور انداخته متغیر شده و فوراً در مقام علاج برآمده و به توسط جناب آقا میرزا محسن پیغام داد برای آقای بهبهانی که اگر این استفتاء را پس نگیرید پادشاه بر ما متغیر خواهد شد و زحمات ما به هدر خواهد رفت، دیگران جناب اعتماد الاسلام آقا سید علاء الدین داماد دیگر آقای بهبهانی را دیده او را محرک شدند که آقای بهبهانی را ملاقات کند. لیکن جناب آقا میرزا محسن کار را بخوبی انجام داد و آنچه

(۱) حالات پرنس دادیان با خدمات او به ایران بعد از این ذکر می شود.



لازم بود بجا آورد و آقای بهبهانی را با آن قوت قاب که همه کس می‌داند ترسانید. تا آن که آقای بهبهانی به نفس نفیس خود به سفارتخانه عثمانی رفت و به هر قسم بود استفتاء را گرفته پاره کرد و فرمود شما با من دوست و من باشما دوستم این استفتاء يك روزی موجب قتل من می‌شد و باعث اضرار وقتنه. باری خرده کاغذها را برداشت و همان ساعت آمد منزل آقای طباطبائی و مزده معدوم شدن استفتاء را داد این بود واقعه تکفیر .

نگارنده که این بیان را به طریق اختصار به اجزاء انجمن گفت فرح و انبساطی فوق العاده شامل همگی گردید . دیگر از وقایع تاریخی که این ایام در انجمن مذاکره شد این است که باید داعی به ایلات فرستاد و سرداران ایران را از قبیل سردار ارفع - معز السلطنه و حاج علی قلی خان سردار اسعد و امیر مفخم و سایر سرداران بختیاری و سرداران قشقائی و ایل شاهسوند و غیرها را با خود کنیم و نیز تجارتخانه‌های معتبر را از قبیل جمشیدیان و جهانیان و غیرها را ، با خود متحد کنیم که در موقع مفید افتد .

دیگران که از قراری که مسموع می‌شود . از طرف روسها بعض اقدامات می‌شود و بعضی را پول می‌دهند . نمی‌دانیم مقصود از این پولها چه می‌باشد و روسها برای چه پول خرج می‌کنند ؟ آقایان علماء اجراء دستخط شاه و عدالتخانه را تقاضا می‌کنند . جمعی از دوستداران وطن در خیال اصلاح اداره دولت ، گروهی در خیال عزل عین الدوله و نصب امین السلطان می‌باشند ، اینها هیچ کدام راجع به روس نمی‌باشد . خرج کردن روس و انگلیس و دل سوزی آنها برای ما از روی چه مأخذ است ؟

جناب ذوالریاستین فرمود : پول دادن انگلیس و روس را به

### رشوه دادن

بعضی من هم شنیده‌ام ، لیکن معلوم نیست واقعیت داشته باشد

### روسها

نگارنده گفت : من از جاهای دیگر اطلاعی قطعی ندارم ولیکن

بطور قطع و یقین می‌دانم که در چند شب قبل از این هزار تومان از طرف روسها برای آقای طباطبائی برده‌اند و جنابش رد فرموده‌است . این هزار تومان از طرف روسها به توسط ملك و رشیدبیک برده شده‌است . آقای طباطبائی فرموده‌است : اگر این پول را می‌دهند که من بر نفع آنها اقدامی کنم این امری است محال و اگر باید بر ضرر آنها اقدام کرد که هیچ عاقلی پول نمی‌دهد که در مقام ضرر دهنده خرج شود و انگهی من آنچه پول بخواهم ملت من خواهد داد و از من مضایقه ندارند . پس چگونه من ملت خود را گذارده از دشمن ملت خود پولی که نمی‌دانم به چه قصد به من می‌دهند قبول کنم ؟

بالجمله آقای طباطبائی پول را قبول نکرده و رد فرمود . حتی آن که در وقتی که

حاج ملك و رشیدبیک از منزل آقا خارج شدند ، رشیدبیک که از اشخاص درست و صحیح بود عرض می‌کند : به اجداد طاهرینت قسم است که اگر این پول نحس را قبول کرده بودی اول کسی که به شما بی‌اخلاص می‌شد و سلب عقیده‌اش می‌شد من بودم و از این

امتناع و رد، من نهایت امیدواری را حاصل نمودم .

حالا که معلوم می‌شود پولی در کار هست ، خوب است ما مردم را بیدار کنیم و از این کار جلوگیری نمائیم . در این مقام که رشته تاریخ را به اعتراض چند جمله قطع کردم مناسب بود از اداره جمشیدیان و جهانیان و شرح حالات بعضی سرداران ایران خصوص سردار ارفع و سردار اسعد را نیز ذکر کنم . لیکن چون این جمل مشروح و مفصل است خصوص وقایع ارباب جمشید که حاوی بعض وقایع تاریخی است و در جلب او به انجمن مخفی دوم که در خانه اسدالله خان ابوالفتح زاده بود و همچنین همراهی اداره جهانیان در بعض مواقع که مشتمل بر بسیاری از وقایع تاریخی است . فلذا در این مقام از ذکر آنها اغماض و در آخر همین جلد دوم در طی حالات رجالیه به درج آنها می‌پردازیم ، پس برمی‌گردیم به رشته تاریخ و گوئیم :

### دستگیری مجدالاسلام

روز جمعه بیست و سوم ربیع الثانی ۱۳۲۴ که انجمن در خانه

جناب ذوالریاستین تشکیل یافت يك ساعت به غروب مانده

مجدالاسلام رفت منزل دبیر حضور منشی رسائل . لدی‌الورود

دبیر حضور خطری که متوجه به او بود به طریق کنایه و اشاره به او رسانید . لیکن از آنجائی که مجدالاسلام مطمئن به مبادی عالیه بود اهمیت به واقعه نداد . نگارنده آمد به خانه خود در ساعت هشت از شب گذشته در بستر راحت خفته بودم که شنیدم درب حیاط را می‌کوبند، پس از جواب و استفسار معلوم گردید از محل و مکان مجدالاسلام استفسار می‌کنند . بعد از دقت و تأمل معلوم شد جمعی سواره و پیاده که متجاوز از صد نفر بودند اطراف خانه را گرفتند چون از پیش احتیاط خود را دیده بودم و هر شب درب خانه را از پشت قفل می‌نمودم که احدی نتواند در را باز کند ، به این جهت درب خانه با نهایت استحکام بود از آنها اصرار از من انکار که صدای نایب هادی‌خان را که ملقب به خبیر دربار بود شنیدم که گفت : ما مجدالاسلام را می‌خواهیم اگر این جاست بگوئید . در جواب گفتم: تا عصر با هم بودیم او رفت به خانه دبیر حضور من آدمم به خانه خود ، دیگر مرا اطلاعی نیست .

بالاخره خبیر دربار که شخص درویش مسلکی بود و در این گونه موارد دستگیری

از فقراء و مراعات مظلومین را می‌نمود به آدم مجدالاسلام گفت: رفقای مجدالاسلام را به

ما نشان ده و بعد از اندکی توقف روانه شدند .

صبح آن شب معلوم گردید مجدالاسلام را گرفتار و دستگیر نمودند . چه بعد از

آن که در خانه فرصت شیرازی و خبیرالممالک و غیره ریختند و مجدالاسلام را ندیده

اسباب و اموال مردم را به غارت بردند چنانچه مرسوم آن زمان بود که نوکر دیوان

به هر خانه وارد می‌شدند ، اسباب خانه را به غارت می‌بردند .

عجب آن که مأمورین در هر خانه که برای فحص از مجدالاسلام وارد شدند اسباب خانه را که قابل و ممکن الحمل بود با خود بردند . جز خانه خود مجدالاسلام که جز نوکر او را گرفتند و اذیت کردند دیگر چیزی نبردند . گویا بیچارگی اهل و عیال مجدالاسلام بر آنها مؤثر افتاد .

باری اول طلوع صبح صادق رد مجدالاسلام را به خانه حاجی عبدالحسین تاجر اصفهانی رسانیده از پشت بام به خانه ریخته در حالت خواب مجدالاسلام را گرفتار نموده و آنچه از اسباب خانه حاجی عبدالحسین که ممکن بود به غارت رفت .

مجدالاسلام به نگارنده گفت : مرا پیاده آوردند تا نزدیک

قهوه خانه ای و آنجا برای حاضر کردن درشکه توقف کردند . گفتم

قدری آب بدهید ، کسی آب نداد . درشکه حاضر شد ، مرا

در درشکه نشانیده به خانه نیرالدوله حاکم تهران بردند . از

آنجا به خارج دروازه و در کهریزک دو فرسخی طهران رسانیده ساعت و کیف بغلی و قدری پول که با او بود از او گرفته .

### چگونگی

### بازداشت

### مجدالاسلام

قبل از گرفتاری، مجدالاسلام میرزا حسن آقا مدیر رشديه را هم گرفتار نموده و به کهریزک برده بودند . دیگر از مأخوذین میرزا آقا اصفهانی بود او را گرفته به خانه عین الدوله برده از آنجا به خانه نیرالدوله و از آنجا به کهریزک رسانیده و از قرار تقریر میرزا آقای اصفهانی هزار تومان اسکناس در بغل مشارالیه بوده ، آن را هم در خانه نیرالدوله از بغل او بیرون آوردند .

سه نفر از تجار باییه را نیز گرفتار نمودند ، یکی آقا محمدجواد اصفهانی و دیگری آقامیرزا علی خان اصفهانی و دیگری حاج حیدر نجف آبادی . لکن بعد از مدتی از هر یک صد و پنجاه تومان گرفته و آنها را رها کردند (۱) .

بابت این سه نفر چون مشهور بود برای اتهام دیگران نیز بهانه و مستمسکی بود . پس از گرفتاری حضرات ، آنها را تبعید به کلات نمودند . آقای طباطبائی پیغام داد برای عین الدوله که سبب گرفتاری مجدالاسلام چه بود ؟ مجدالاسلام از دوستان حضرت والا بود که راپورت و اخبارات ما را به شما می داده است . عین الدوله در جواب گفت : از قراری که می گویند مجدالاسلام بایی است . لکن اعظام الممالک فراشباشی عین الدوله محرمانه پیغام داد که گرفتاری مجدالاسلام برای نوشتجاتی بوده که به دست آمده و الان حاضر است . بعلاوه اعلیحضرت شاهنشاه مدتی است که دستخط فرموده اند که او را نفی بلد کنند .

در گرفتاری مجدالاسلام و سایرین اقوال مختلف است . ولی آنچه که نگارنده تحقیق

(۱) در زمان صدارت مرحوم مشیرالدوله حاجی حیدر پولش را پس گرفت .

کرد و از هر يك از آنها شنیده و دیده در این مقام ذکر می‌کنم :

### سبب گرفتاری مجدالاسلام

مجدالاسلام از اشخاص عالم و طالب تجدد . در روزنامهٔ ادب خدمات بزرگ کرد، روی مردم را به دولت باز نمود. فضاحت اعمال درباریان را به گوش مردم رسانید . اول مقاله‌ای که در روزنامهٔ ادب برضد دولت استبدادیه نوشت مقاله‌ای است که در شمارهٔ صد و شصت در صفحهٔ اول به‌عنوان مجلس مبعوثان مقاله‌ای درج نمود و نیز در همان روزنامه در صفحهٔ سوم که واقعهٔ ارامنه و مسلمانان قفقاز را می‌نویسد بعض کنایات و تعریضات را درج نموده و نیز در شمارهٔ صد و شصت و چهار در صفحهٔ پنجم در عنوان بقیهٔ تدین مایهٔ تمدن احتیاج مردم را به مجلس مبعوثان و قانون عدالت و مساوات را باصراحت و لزوم سلطنت مشروطه را گوشزد مردم می‌نماید. و نیز در کاریکاتورهایش خرابی ادارات دولتی و بی‌حسی مردم را بخوبی اظهار و نشان می‌دهد .

دیگر آن که مجدالاسلام به دوستی عین‌الدوله متهم گردید و مردم را گمان این بود که مجدالاسلام را پورته ده و خفیه نویس عین‌الدوله است و برای رفع اتهام از خود در مجالس علناً از عین‌الدوله بد می‌گفت و کراً به عین‌الدوله خبر دادند بد گفتن او را. دیگر آن که در واقعهٔ چوب زدن ظفر السلطنه به حاج میرزا محمد رضا کرمانی ، مجدالاسلام در تهران در مقام مذاکره برآمد و خاطر عین‌الدوله را مکدر نمود.

دیگر آن که مجدالاسلام بستگی خود را به انجمن مخفی در مجالس اظهار می‌داشت به حدی که موجب خیال عین‌الدوله گردید و دستخطی از پادشاه صادر کرد که مجدالاسلام را تنبیه و تبعید دارد دبیر حضور به مجدالاسلام رسانید . فلذا مجدالاسلام يك شال شیروانی و يك قلمدان تقدیم عین‌الدوله نمود و عکس او را در روزنامهٔ ادب ترسیم و نقش نمود ، عریضه عرض کرد و هزار تومان پول خانه از عین‌الدوله استدعا کرد ، عین‌الدوله تقدیمی او را رد نمود و پنجاه تومان هم بر حسب توسط میرزا آقا اصفهانی به او داد .

اگر چه پول خانه را نداد ، اما دیگر در مقام تبعید و سیاست مجدالاسلام بر نیامد، تا آن که مجدالاسلام نقل مکان از خانه به خانه نمود . پاره‌ای از کاغذهای باطله که در طاقچهٔ خانه‌اش مانده بود، به دست یکی از کرمانیها افتاد که در خانهٔ اول او منزل گرفته بود . چند کاغذ خطرناک در بین آنها بود به توسط یکی از اهل کرمان به اعظام الممالک رسید که کاشف از خیالات مجدالاسلام بود .

دیگر آن که عین‌الدوله خواست ترسی به آقایان بدهد . این بیچاره‌ها را مأخوذ داشت که دیگران عبرت بگیرند . علت دیگر، علت مشترک بود که در بیان سبب گرفتاری مدیر رشديه خواهد آمد. (مجدالاسلام را يك امر بزرگ کرده است در نزد عقلاء و آن این است که در زمان استبداد مجدالاسلام را به کلات فرستادند . در زمان خرابی مجلس و

بمباردمان مجددالاسلام طرف بغض و عداوت امیر بهادر گردید ، حتی آن که خواستند او را چوب زده نفی بلد نمایند . در زمان مشروطه هم مجددالاسلام را گرفتار و نفی بلد نمودند با آن که دشمنانش به مجالست و مخالفت و مراودت با او افتخار می نمودند . چنان که در موقع خواهد آمد ان شاء الله .

### سبب گرفتاری میرزا آقا اصفهانی

میرزا آقا اصفهانی از تجار اصفهان بود که چند سال در اسلامبول به عنوان تجارت زیست کرد . در سفر آخر مظفرالدین شاه به فرنگستان به عنوان ملاقات در باریها به فرنگستان مسافرت نمود . از معاشرت با رجال دربار ، هم ضعف آنان را دانست و هم دیدن خلاف و نفاق آنان را . فقط از بین آنها ناصرالملک را پسندید ولیکن مقصود را در دوستی با عین الدوله یافت ، به این جهت عازم به مسافرت ایران گردید .

در سیزدهم ماه رجب ۱۳۲۳ وارد طهران شد و حرفهای تازه در مجالس می گفت و از وطن مدافعه می نمود و دوستی خود را با عین الدوله تکمیل می نمود . تا این که عین الدوله دانست که پاره ای مقالات حبل المتین از قبیل مدافعه وطن و غیره از ترشحات قلم مشارالیه است . فلذا از میرزا آقا خواهش نمود که قانونی از برای دولت ایران بنویسد . مشارالیه قانونی نوشت و در خیال بود که عین الدوله را وادار نماید به این که دولت را مقننه نماید ، کتابچه قانون را داد به عین الدوله ، او هم داد به ممتازالدوله که آن را بخواند و اگر کسری دارد به آن ضمیمه نماید .

ممتازالدوله پس از خواندن کتابچه به میرزا آقا گفت : خیلی تند رفتید . این مرد به خیال خواهد افتاد و سوء ظن از تو حاصل خواهد نمود . به هر جهت عین الدوله از کتابچه قانون سخت متوحش گردید نسخه اول آن کتابچه در نزد نگارنده موجود است و عملاً قریب خواهد آمد .

دیگر آن که میرزا آقا در مجالس مردم را بیدار و آنان را به حقوق خود آگاه می کرد . دیگر آن که با علماء و آقا زاده ها مراوده می نمود و آنان را محرك بود .

دیگر آن که تأسیس کتابخانه ملی را باعث شد و در واقع اول مؤسس آن کتابخانه میرزا آقا گردید . آقا سید نصرالله که از سادات اخوی بود ، با نصرة السلطان و ملک المتکلمین و جمعی دیگر از دانشمندان را با خود متحد نمود و پول معتدبه داد و هم جمع نمود تا صورت کتابخانه ملی را دایر نمود این کتابخانه محل اجتماع دانشمندان و وطن دوستان و تجدد خواهان بود . چنانچه در موقع خواهد آمد .

علت دیگر علت مشترک بود که در واقعه مدیر رشديه خواهد آمد (۱) عجاله که وقت

(۱) پس از خرابی مجلس الی اکنون که وقت تنقید و طبع این تاریخ است ، پاره ای امور از میرزا آقا صادر شد که موجب سوء ظن ملت واقع شد و همه وقت يك عده جماعت با او طرف بودند که در موقع خواهد آمد .

رفتن او است به طرف کلات مبنغوض دولت و محبوب در نزد ملت است .

میرزا حسن آقا مدیر رشديه، از اشخاص با حرارت و درست-کار ، در زمان امین الدوله صدراعظم ایران پس از آن که مدتی در تبریز در تأسیس مدارس و مکاتب زحمات کشیده

### سبب گرفتاری مدیر رشديه

به تهران آمد و تأسیس مدرسه رشديه را نمود .

در واقع مؤسس مکاتب به وضع جدید این شخص است ، در اوایل ورودش مقدسین و بعضی از مردم او را مثل يك نفر کافر نجس العین می دانستند چه که الف و باء را تغییر داد . فتحه را که تا آن وقت زبر می گفتند صدای بالا نام نهاد ، ضمه را که تا آن وقت پیش می نامیدند صدای وسط می گفت ، کسره را که تا آن وقت زیر می خواندند صدای پائین می خواند ، و همچنین خط عمودی و خط افقی یاد اطفال داد و کذا در مکتب خانه ها که در سر گذرها و بازارها پسران و دختران با هم می نشستند ، چه ضرر داشت که باید در مدرسه بیایند . دیگر آن که چوب و فلکه در مدرسه نیست ، اطفال خودسر بار می آیند شیخ سعدی صد سال قبل گفته است :

استاد معلم که شود کم آزار      خرسک بازند طفلان در بازار

فریاد مقدسین در مجالس بلند شد که آخر الزمان نزدیک شده است ، که جماعتی بایی و لامذهب می خواهند الف و باء ما را تغییر دهند ، قرآن را از دست اطفال بگیرند و کتاب به آنها یاد دهند .

دیگر آن که اطفال را زبان خارجه تعلیم داده است که به آنها گفته است شمار لفظی و شمار خطی و این صورت را یاد اطفال داد (۱-۲-۳-۴-۵-۶-۷-۸-۹) مجملاً رساله هم از بعضی علماء تألیف شد ، در رد مدارس و تکفیر اولیاء مدارس .

لیکن پس از دخول آقای طباطبائی و تأسیس مدرسه اسلام ، مردم کم کم دانستند که این مدارس عبارت از همان مکاتب است و این ارقام حساب است ، نه زبان خارجه و تغییری هم در الف و باء داده نشد همان الف و باء قدیم است ، منتها قدری مشکل تر از آن .

حاج میرزا حسن آقا هم دانست که این مردم قابل نیستند ، خرده خرده از حرارت افتاد و برای ترویج مقصود خود روزنامه ای ایجاد کرد موسوم به روزنامه مکتب . خواست که در روزنامه مردم را بیدار کند و به ترویج معارف بکوشد ، لیکن وزیر علوم و وزیر انطباعات از روزنامه او و سایر جراید جلوگیری کردند . در این اثناء که متهم بود در نزد عین الدوله که این شخص را اگر به حال خود گذارد ، علاوه بر این که الف و باء را تغییر خواهد داد و روزنامه نویس هم شده است .

گناه روزنامه نویسی کمتر از گناه مدرسه تأسیس کردن نیست و گاه گاهی هم به

کتابخانه ملی می‌رود که این هم گناهی است که عفو ندارد. بعضی اوقات هم در خانه و مدرسه بعضی را دور خود جمع می‌کند.

خبر دادند به‌عین‌الدوله که میرزا حسن مدیر رشديه را دیدند که شب‌نامه منتشر می‌نموده است، باز راپورت رسید که عصر سه‌شنبه ۲۱ ربیع‌الثانی ۱۳۲۴ هجری در منزل مدیر رشديه انجمنی تشکیل یافته است که اجزاء آن از این قرار است: مجدالاسلام کرمانی، ناظم‌الاسلام کرمانی، میرزا آقا اصفهانی و صدای مدیر رشديه بلند بود که چرا باید (سانسور) برای جراید قرار دهند؟ چرا باید روزنامه علمی به نظر وزیر انطباعات برسد. و نیز راپورتی دیگر رسید به‌عین‌الدوله که مدیر رشديه عصر چهارشنبه ۲۲ ربیع‌الثانی ۱۳۲۴ در خانه آقای طباطبائی مذکور داشته است که مواجب خود را تقدیم دولت کردم و به‌عین‌الدوله گفتم: مواجب و حقوق بگیر از دولت بر سه قسم است: اول نظام و مستخدمین در ادارات دولتی، دوم عجزه و فقراء، سوم مفت خورها. حقوق دو قسم اول را بدهید، ولی قسم سوم را چند سالی ندهید و در عوض قرض دولت را بدهید و امر مالیه را هم اصلاح کنید و من اول مواجب خود را تقدیم می‌کنم. فرمان مواجب را دادم به‌عین‌الدوله، عین‌الدوله پس داد و گفت: من متشکر شدم از انسانیت و شاه‌پرستی تو. به او گفتم: من این مواجب را به تو ندادم که تو متشکر شوی و به من رد کنی من تقدیم دولت کردم این رد خیانتی است به‌نوع، عین‌الدوله فرمان را قبول کرد، پس از ده روز خبر شدم مواجب مرا در باره سه نفر از بستگان خود برقرار کرده است.

این است که امر دولت اصلاح نخواهد شد، تا این‌گونه اشخاص جاهل بی‌علم در این مسندها باشند حال ماها این قسم خواهد بود. راپورت این دو مجلس عین‌الدوله را ترسانید و سه نفری که در آن مجلس بودند که مجدالاسلام و میرزا آقا و مدیر رشديه است گرفتار شدند. نگارنده را به‌واسطه بستگی به آقای طباطبائی متعرض نشدند. این بود علل گرفتاری این سه نفر. ولی نگارنده عمأقرب نوشتجات این سه نفر را که دست آورده‌ام درج در این تاریخ می‌دارم که حالات آنان را نیز کاشف خواهد بود.

صبح شنبه (۲۴) ربیع‌الثانی ۱۳۲۴، از جهت تبعید حضرات ترس و واهمه افتاد در بین مردم. احدی در خیال توسط و استخلاص آنها بر نیامد. چند روز بعد از آن طلاب در خانه آقای طباطبائی اجتماع نموده، ادیب‌المجاهدین کرمانی فریاد بر آورد که امروز مجدالاسلام و میرزا آقا و مدیر رشديه را گرفتند و تبعید کردند. جواب شما آقایان را دادند که بایی بودند، فردا خودتان را گرفته و تبعید می‌کنند و به‌همین اسم و اتهام متهم خواهید شد. اگر برای وقایه خودتان هم باشد ساکت نباشید، لکن فریادهای ادیب‌المجاهدین (۱) مفید نیفتاد بلکه این هیاهوی ادیب‌المجاهدین به‌صورت يك گلوله شد که

(۱) شرح حالات ادیب‌المجاهدین بعد از این مشروحاً خواهد آمد، ان‌شاء‌الله.

بعدها او را مجروح و نزدیک بود مقتول نماید .

در همین ایام بیچاره صحافباشی عریضه‌ای به شاه عرض کرد و محبوس گردید که مجمل آن از این قرار است :

### حبس کردن صحافباشی

صحافباشی پولی از ارباب جمشید گرفته و خانه عیالش را به عنوان رهن یا بیع شرط داد به ارباب جمشید، مدت منقضی شد ، ارباب جمشید در مقام تصرف خانه برآمد ، صحافباشی عریضه‌ای حضور شاه عرض کرد که ارباب جمشید طلبی از من دارد و می‌خواهد خانه سی هزار تومانی عیال مرا در عوض چهارده هزار تومان ببرد مستدعی است که دستخط مبارک را صادر فرمایند که مهلتی به من بدهد تا به مرور طلب او را بپردازم . حکم جوابیه و دستخط این بود :

جناب اشرف اتابك اعظم - صحافباشی را زنجیر کنید، تا طلب ارباب جمشید را بپردازد. فلذا صحافباشی را گرفته حبس نمودند، پس از توسط آقایان علماء او را از زندان خارج نموده، در خانه شریف‌الدوله که رئیس محاکمات خارجه بود محترماً حبس نمودند. گاه گاهی بنده نگارنده و جناب آقا میرزا محمد صادق پسر آقای طباطبائی دیدن او می‌رفتم. يك شب که آن جا بودیم مستحفظین و نوکرها مشغول کارهای شخصی خودشان بودند . به او گفتیم اگر میل دارید شما را فرار داده ببریم خانه آقای طباطبائی . اجزاء انجمن مخفی هم همه گونه باشما همراهی دارند. در جواب گفت من مال کسی را نخورده‌ام خانه سی هزار تومانی مرا می‌خواهند در مقابل دوازده هزار تومان ببرند، دو هزار تومان دستی هم به من می‌دهند . بگذارید مردم این ظلم‌ها را ببینند ، بلکه بیدار شوند . تاکنون کسی ندیده‌است که عارض و متظلم را حبس و زنجیر کنند ، فقها در تعریف مدعی می‌نویسند: المدعی من لو ترك ترك . یعنی مدعی کسی است که اگر ترك دعوی کند واگذارده می‌شود. من مدعی و عارضم حالا محبوس و زنجیری شده‌ام. هر قدر از این ظلم‌ها بیشتر شود ملت زودتر بیدار می‌شود . قدر عین‌الدوله را بدانید که این فشارها را می‌آورد هرچه فشار بیشتر باشد ملت زودتر به خود خواهد آمد . باری صحافباشی در خانه شریف‌الدوله ماند تا آن که خانه خود را واگذار نمود و از ایران خارج شد .

روز دوشنبه نهم جمادی‌الاولی تلگراف مجدالاسلام از کلات آمد، چند روز بعد هم کاغذهای آنها رسید که نگارنده بعضی از آن مکاتیب را که کاشف از حالات محبوسین است در این تاریخ خود درج می‌نماید که خوانندگان تاریخ وضع محبوسین و سلوك دولتیان را از این مکاتیب استنباط نمایند .

مکتوب مجدالاسلام به عنوان آقای طباطبائی

محضر مبارك حضرت مستطاب حجة الاسلام والمسلمین آقای آقا میرزا سید محمد روحنا فداه - شرح حال این بنده شکسته بال،

از کلات



به نحو اجمال آن که بعد از آن که برحسب فرمایش شاهزاده نیرالدوله حاکم طهران جمعی فراش او باش به سرم ریختند و از رختخوابیم کشیدند و به منزل ایشان بردند بدون سؤال و جواب و ملاقات ، درشکه حاضر با جمعی سواره کشیک‌خانه به کهریزک (۱) آوردند . در آن جا جناب آقا میرزا آقا هم ملحق شد حاج میرزا حسن هم از صبح حاضر بود ، عصری از آن جا به خاتون آباد آوردند شب را ماندیم و صبح به طرف خراسان حرکت کردیم . حالا صدماتی که در بین راه وارد شده است لایق مذاکره نیست روز هشتم که شبۀ غرۀ جمادی - الاولی باشد وارد خراسان شدیم سه روز در مشهد بودیم . ترتیب پذیرائی جناب حاج آصف‌الدوله بماند برای هنگام شرفیابی . بعد از آن ما را به کلات آورده اند شرح آنچه در عرض راه دیده‌ایم مناسبت با این مختصر عریضه ندارد . اجمالا چهل منزل راه را در سیزده روز طی کردیم ، والله سیزده ساعت خواب نکردیم . اما حالت حالیه طوری است که به طور حتم می‌دانیم که اگر تا يك ماه دیگر این جا باشیم خواهیم مرد . زیرا که هوای کلات به قدری گرم است که روزها مثل ماهی که از آب دور افتاده باشد ، از این طرف به آن طرف هلهله کنان می‌رویم و دیوانه وار می‌دویم . شب‌ها هم به واسطه زراعت شالی آن قدر پشه دارد که امکان ندارد بشود خوابید . اهالی این جا تماماً بالای بامهای بلند در وسط پشه‌بند می‌خوابند ولی ما که جائی غیر از محبس نداریم پشه‌بند هم نداریم . بعلاوه قلعه کلات مارهای غریب دارد ، کمتر از روزی است یکی دو تا کشته نشود . اغلب روزها تب و لرز هم بدیدن ما خواهد آمد . اما دوا و غذا چه عرض کنم . بلی چیزی که هست حاکم این جا شخص مسلمانی است . والله اگر او فی‌الجمله ملاحظه نمی‌کرد ، حالا دیگر هزار مرتبه مرده بودیم ، لباس ما همان لباسی است که از طهران داشتیم هر قدر که قابل نبوده و یغما نشده باقی است در کلات هم يك درع کرباس پیدا نمی‌شود . ما هم که يك دینار پول نداریم . به هر کس هم در طهران تلگراف کردیم و جزئی وجهی خواستیم جواب نداد ، با تمام این مطالب جگرم برای غربت اهل خانه کباب است . زیرا که بنده در طهران کسی را ندارم که پرستار عیالم باشد . يك زن علویۀ غریبه حامله در شهری مثل طهران با پنج نفر صغیر معلوم است چه خواهد گذرانید . از تمام اطلاعات در این جا محروم مانده‌ام . پست در این جا نیست . تلگراف هست ، ولی ما پول نداریم که تلگراف نماییم . مجملاً

(۱) کهریزک - مزرعه‌ای است در دو فرسخی طهران و در آنجا کارخانه قند

خداوند قهار منتقم می‌داند که بر من بی‌گناه چه صدمات وارد آورده‌اند. به‌ذات پاك خداوند از هیئت آدمیت خارج شده‌ایم. يك ماه است حمام ندیده‌ایم و... اگر حالات را شرح بدهم اسباب کسر قلب مبارکت می‌شود و چون می‌دانم حضرت حجة الاسلام فراموش نفرموده‌اید و اگر پیشرفت داشته باشد در استخلاص بی‌گناه بیچاره آواره اقدام بلکه اهتمام خواهند فرمود، لهذا استدعائی ندارم مگر آن‌که گاه‌گاهی بفرستید در بنده منزل از مخدره علویسه و اطفالم دلجوئی نمائید و او را امیدوار کنید و سلامتی آنها را هم تلگرافاً به بنده اطلاع فرمائید که خیالم آسوده باشد. وصیت نامه‌ای هم شروع کرده‌ام امید است اجل مهلت بدهد، تمام نموده به حضور مبارك بفرستم. شاید به آسودگی بمیرم. با دست بسته و قدم شکسته و تن تبار و هوای آتشبار و مراقبت مستحفظین بهتر از این نمی‌توانم جسارت کنم. خداوند سایه‌ات را بر اهالی مستدام فرماید و مقاصد قلبیه حضرتت را در اصلاح مملکت و ترفیه حال مسلمانان برآورد. ( فدائیت مجدد الاسلام ).

مکتوب میرزا آقا صالحی به آقای طباطبائی

حضور مبارك امام المجاهدین، حجة الاسلام والمسلمین، ملجاء الفقراء والمساکین، آقای آقا میرزا سید محمد دامت برکاته - افوض امری الی الله - عرفاً باید هنگام حرکت خدا حافظی کرده باشم، ولی چون حرکت بلا اراده بود موفق نشدم. لذا این عریضه را در مقام شکر و عذر می‌نویسم. اما عذر از عدم شرفیابی هنگام حرکت، در کف شیرنر یا روباه ماده هر کدام را که تصور فرمائید.

ترتیب حرکت: صبح شنبه بیست و چهارم شهر ربیع الثانی ۱۳۲۴ اتابک (عین الدوله) احضار فرمود. بعد از احضار امر به ملاقات نیرالدوله و آمدن وزیر دربار (امیربهادر) با درشکه به کهریزک و از آنجا به طرف خراسان، روز هشتم وارد خراسان و بعد از سه روز توقف، عازم کلات و امروز نهم است که وارد کلات شده‌ایم. در منزل حکمران کلات که محمدابراهیم خان از خوانین پازکی برادر جلیل‌الملک بیگلربیگی خراسان مهمان هستم. هوای کلات با مزاج ما سازگاری ندارد. من که نمی‌دانم چرا آمده‌ام؟ از مجددالاسلام هم هرچه سؤال می‌کنم می‌گوید نمی‌دانم.

به ملازمان سلطان که رساند این دعا را

که به جرم عشق بازی زچه می‌کشند ما را؟

اما شکر این است که بعضی از دوستان همچو تصور کرده بودند که این

مرد از من دل خوشی دارد و من با او هم عقیده هستم . ولی هر چه تصور می‌کنم جز آن که دستورالعملی از من خواست در ۲۴ شهر صفر فرستادم که اساس يك سلطنت مشروع قانونی بود. از آن تاریخ به بعد از من دلسرد شده بود . به همه حال گذشته‌است. به همین قدر، گذشته از این که به قدر سی هزار تومان ضرر این حرکت را دارم. از روز حرکت الی حال از وضع خانه و زندگی خودم هم اطلاع ندارم ، اگر بخواهم از حضور مبارك خواهش کنم که به فکر مجبوسین هم باشید لزوم مایلزم است. همین قدر خیلی از خودتان محافظت فرمائید. کم کم خبث فطرت و سریرت این مرد (عین الدوله) ظاهر می‌شود. خداوند امورات را بر خیر و صلاح امت جریان دهد. از شرح مفصل معذورم، به همین قدر خیلی در خصوص خانه مجدالاسلام باید سفارشی به حضور مبارك کنم که مقرر فرمائید ناظم الاسلام از این جهت آسوده‌اش کند. توفیق پیشرفت مقاصد شما را از خداوند خواهانم . (اقل اصفهانی)

مکتوب مجدالاسلام به تکرار نده تاریخ بیداری

در کلامم خم ابروی تو در یاد آمد  
حالتی رفت که افلاک به فریاد آمد  
از من اکنون طمع صبر و دل وهوش مدار  
کان تحمل که تو دیدی همه بر باد آمد  
شرح حال ما بسیار رقت‌انگیز و قصه پر غصه ما خیلی ملالت خیز است .  
نماند صدمه‌ای که نخوردیم و باقی نیست از ما مگر يك جسم بسیار نحیف و قوایی  
خیلی ضعیف، اجمالا مسافرت از طهران تا خراسان را در هفت روز پیمودیم اما  
به چه حالت، یا به چه جلالت، سر و پای برهنه، مسلوب العمامة والرداء . در این  
هوای گرم روزها از شدت گرما مثل ماهی که از آب بیرون افتاده باشد در اضطراب  
و شبها از شدت سرما مثل مرغ سرکنده در التهاب بودیم. غذای ما نان خشک و  
دوای ما ... غلامان کشیک‌خانه در هیچ جا چای‌خانه ما را اجازت خواب بلکه  
توقف و آرام ندادند و هر جا که رسیدیم فوراً اسب عوض کردند و ما را در قعر  
درشکه انداختند و به سرعت برق و باد تاخندند. تا به منزل دیگر آن قدر رنج دیدیم  
و بی‌خوابی کشیدیم که مکرر از غلبه خواب از درشکه به زمین خوردیم و خیلی  
غریب است که در زیر چرخ درشکه خرد نشدیم. از طهران رئیس سوارها که  
سالار نصرت باشد به سرهنگ نوشته بود ما را زنجیر کند و کند به پای ما بگذارد.  
اما خوش فطرتی سرهنگ اجازت نداد و می‌دانست ما خود افتادگان میکنیم و پای  
فرار نداریم. سوارهای مستحفظ ما در گاری باسودگی می‌خوابیدند، اما برای ماها

ممکن نمی‌شد که نیم ساعت در زمین غیر متحرک بخواهیم .

در چند محل مردم دهمات می‌خواستند ما را مستخلص نمایند، خودمان مانع شدیم. خود را به قضا و قدر سپردیم و گمان داشتیم در ورود به ارض اقدس فرج ما قریب باشد و امیدوار بودیم که آصف‌الدوله با آن همه دیانت از ما کاملاً پذیرائی می‌نماید. ولی بدبختانه چون به خلق امیدوار و از رحمت خداوند فراموش کردیم در خراسان از همه جا بر ما سخت‌تر و ناگوار گذشت و به قدری از مهمان داری آصف‌الدوله سختی کشیدیم که به صدمات بین راه راضی شدیم .

عمارتی را که برای پذیرائی ما معین کردند همان انبار دولتی یا مجلس حکومتی بود که زیاده از هشتاد نفر مردمان بدبخت اجل بر گشته در آنجا محبوس و از تمام لوازم زندگانی مأیوس بودند .

سیمای آنها مثل خودمان از گرما و سرمای زندان ابداً شباهت به سیمای انسان نداشت. از گرسنگی رنگ از روی آنها پریده بود و با این ضعف و ناتوانی در زیر زنجیر بسیار سنگین و کندهای خیلی گران خسته و نالان بودند. مستحفظین محبس هم گاهی توجهی به آنها می‌کردند و با آهن تفتیده ابدان ناتوان آن بیچارگان را رنجه و گاهی هم با اسبابهای دیگر آنها را شکنجه می‌کردند .

سبحان الله! چگونه می‌توان تصور کرد فردی از افراد بنی‌آدم این طور سنگین دل و بی‌رحم باشد که با برادران وطنی خودش این طور سلوک کند؟ هنوز ناله های جان‌گداز محبوسین در گوش من صدا می‌کند و هر وقت متذکر می‌شوم مثل دیوانگان فریاد می‌زنم و به طرف مرگ می‌روم .

خدا گواه است ، من از روزی که این محبس را دیده‌ام از زندگانی خود سیر شدم. کلات بهشت من شده است و مرگ آرزوی من است و حالا می‌فهمم چه لذتی داشته‌اند کسانی که در فرانسه برای تحصیل آزادی ملت و تبدیل اساس ظلم و استبداد به مشروطیت شدن دولت جان داده‌اند و به سر دار رفته‌اند یا قطعه قطعه شده‌اند و معلوم می‌شود آنها هم نظیر همین اوضاع بسیار ناگوار را دیده‌اند و مرارت حبس و شکنجه را چشیده‌اند و دانسته‌اند با استقلال (۱) دولت ممکن نیست افراد بنی‌آدم روی آسایش ببینند و ساعتی فارغ بنشینند .

آخر برادر عزیزم فکر کن برای چه نصف شب به خانه من ریختند؟ و به چه دلیل اطفال صغیر و نوکرهای فقیر مرا آن قدر اذیت کردند؟ و به کدام سند چندین خانه مرا شبانه غارت کردند؟ و خواب و آسایش را بر جماعتی

(۱) گویا مراد از استقلال ، استبداد بوده است و یا این لفظ سهواً از قلم

مجددالاسلام به روی کاغذ آمده است .

حرام نمودند؟

فرضاً من مقصر و گناهکار بودم . چرا جمعی را به آتش من سوزانیدند؟ و در کدام محکمه عدلیه مرا محاکمه نمودند و از کدام قاضی بر لزوم تبعید من حکم صادر شد؟ خوب بفرض که به زعم آنها من گناهکار بوده‌ام . آیا خانواده من چه گناهی داشته‌اند؟ اجزاء و نوکر مرا چرا اذیت کردند؟ اموال مرا چرا بردند؟ عبا و عمامه و ساعت و وجه نقد و اسناد مرا چرا بردند؟ به دوستان من چرا صدمه زدند؟ از همه گذشته چرا مدت حبس ما را معین نکردند و به چه دلیل سوارهای مستحفظ ما را در بین راه این همه اذیت کردند و هزار هزار چرا چرا که ما حاصل همه این است که تا امنیت تامه نباشد انسان نمی‌تواند اساس آسایش خود را فراهم کند و در دولت مستبدۀ ظالمه ممکن نیست برای احدی امنیت تامه حاصل شود و همیشه مثل عین الدوله و نیرالدوله و آصف‌الدوله پیدا خواهد شد که برای يك ساعت راحت خیالی خودشان، عمر چندین خانواده را گرفتار زحمت کنند .

پس باید فکری کرد که اساس را صحیح نمود . من الان از صمیم قلب شکر می‌کنم که در راه تحصیل نعمت حریت گرفتار این همه زحمت و مبتلای خسارت شدم و دشمنی با کسی ندارم و تعدی به حقوق احدی ننموده‌ام و در این محبس تنگ کلات با کمال ناامیدی بسر می‌برم و هر روز انتظار حکم قتل خود را دارم . از اهل و عیال و اداره خودم به هیچوجه خبر ندارم و این اول کاغذی است که از محبس کلات به شما می‌نویسم . ولی ابدأ راضی نیستم جناب‌عالی و سایر اعضاء انجمن، فقط در فکر استخلاص من باشید و ابدأ نباید قوای خودتان را در این امور جزئیۀ صرف نمائید ، بلکه صریحاً عرض می‌کنم کاری بکنید اساس را درست کنید .

اگر اساس درست شد هزار محبوس بدبخت مثل من از محبسهای تنگ و تاریک آزاد می‌شوند و این گونه محبسها موقوف می‌شود . و الا از این که مرا مرخص و رفقایم را مستخلص نمایند چه نتیجه عاید ملت و مملکت می‌شود؟ بعلاوه من و رفقایم امروز به واسطه حسن فطرت و عالم اسلامیت آقای محمد ابراهیم خان حاکم کلات در نهایت خوبی می‌گذرانیم و چندان زحمتی نداریم و دو سال هم به همین وضع می‌توانیم عمر بگذرانیم . برای کسان هم آن قدرها نقلی ندارد، هر قسم باشد می‌گذرد ولی حالا که دست زده‌ایم باید انجام بدهیم و ناکام نمایم .

اگر در خاطر داشته باشید در مجلس آخر که در منزل ذوالسریاستین

مهمان بودیم یعنی روز جمعه بیست و دوم شهر ربیع الثانی ۱۳۲۴ که همان شب بنده گرفتار شدم و در حضور تمام رفقای حاضر صریحاً گفتم برای شخص من خطری است نزدیک و از شماها ابداً توقع حمایت ندارم. اما استدعا دارم رشته مطلب را که سه چهار سال است دنبال کرده‌ایم از دست ندهید، امروز هم همین کلمه را عرض می‌کنم و می‌گذرم. شخص آقای آقا میرزا سید محمد را همه وقت در مد نظر داشته باشید، بلکه چند نفر از اجزاء انجمن را برای محافظت وجود او بگمارید چرا که تمام امیدواری آزادی‌طلبان به وجود او است. اگر خدای نخواست بر او صدمه‌ای وارد شود، تمام رشته‌های ما چله خواهد شد.

در باب اهل خانه ما چندان فکر نکنید. عیال من یکی از زن‌های مجرب روزگار است. تا کنون چهارده سال است که در خانه من است و سه سال با هم نبوده‌ایم و سه مرتبه تبعید مرا دیده‌است و از این حرفها وحشت نخواهد کرد، همین قدرکاری بکنید که از حیث مخارج بر آنها بد نگذرد و راه معاش آنها این است که آنچه کتاب و اسباب دارم تدریجاً بفروشند و مخارج کنند. ولی تا جناب عالی شخصاً توجه نفرمائید فروش کتاب و اسباب انجام نخواهد گرفت و کتابهای بسیار خوب اعلا دارم اما تا اهل خبره فروشنده نباشد به قیمت مناسب فروخته نخواهد شد. از کرمان هم پول برای آنها خواهد رسید و انشاء الله گرسنه نخواهند ماند. خود علویه هم مقداری اسباب و آلات زنانه دارد اگر محتاج باشند بفروشند. اگر بنده زنده داندم نقلی ندارد ممکن است باز هم برایش بخرم و اگر مردم...

نور چشمی میرزا محمد را در مدرسه ببرید، نگذارید فاسد شود. هر چند خیلی زحمت دادم و خسته شدم. اما در آخر عریضه باز جسارت می‌کنم که از مسلک معهود خارج نشوید و مبادا بترسید که اگر ترسیدید تمام زحمات ما باطل خواهد شد. رفقا سلام می‌رسانند.

راستی این هم از خوشبختی من است که در این محبس تنها نیستم و دو نفر رفیق دارم، مخصوصاً آقا میرزا آقا همزبان دانشمندی است و نصف زحمت حبس ما را موانست و مجالست رفقا تخفیف می‌دهد. از اوضاع طهران ابداً خبر ندارم استدعا می‌کنم همه هفته به آدرس ذیل بنویسید:

( خاکستر ) توسط میرزا هدایت الله خان رئیس پست و گمرک در کلات نادری کبود گنبد به فلانی برسد. از طرف من تمام اعضاء انجمن مقدس را سلام برسانید و به همه بگوئید:

سرکه نه اندر ره ملت بود      بارگرانی است کشیدن به دوش

کاری بکنید که این يك مشت ملت فلك زده را از چنگال ظلم عین الدوله نوعی مستخلص کنید و الا نفی عین الدوله شخصی چندان فایده ندارد، دیگری بجایش می نشیند بدتر و ظالم تر. ( زیاده قربانت احمد کرمانی )  
این که مکاتیب محبوسین را در این تاریخ درج می کنم، برای این است که خواننده بداند، با این همه ظلم و ستم و خواری و ذلت که دیده اند چگونه می شود دشمن مشروطه و حریت باشند و حال آن که اگر دولت ایران مشروطه نشده بود، حضرات در کلات مرده بودند .

باری ، پس از آمدن مجدد الاسلام به طهران که نگارنده تاریخ بیداری را به طریق اختصار در روزنامه کوکب دری درج و نشر می داد، مکتوبی به نگارنده نوشت و خواهش نمود که ضمیمه تاریخ نمایم، چون در کوکب دری درج شد؛ لذا در این تاریخ ملحق شد و صورت آن از این قرار است :

خدمت ذی شرافت جناب ..... آقای ناظم الاسلام دامت افاضاته ، عرض می نماید: در شماره یازدهم از سال چهارم جریده شریفه ( کوکب دری ) در ضمن تاریخ بیداری ، به مناسبت مقام شرح گرفتاری و مسافرت و حبس و تبعید این بنده به کلات مرقوم شده بود و مشتمل بر بعضی مطالب مهمه بود، برای آن که تاریخ جناب عالی ناقص نماند بعضی توضیحات را که جناب عالی از قلم انداخته اید یا مسبوق نبوده اید بعرض می رسانم و استدعا دارم در ضمن همان تاریخ مرقوم بفرمائید .  
اولاً- در خصوص دوستی بنده با عین الدوله اشاره فرموده اید که مبنی بر مصلحت بوده ولی تعیین آن مصلحت را نفرموده اید و حال آن که خودتان خوب مستحضر هستید با عین الدوله ارتباط و آشنائی و مراوده نداشته ام و هرگز با او مکالمه و محاوره نکرده ام ولی با جناب دبیر حضور دوستی داشتم و گاهی خدمتشان می رسیدم و ایشان هم از حسن فطرت و کرم اخلاق در بعض مقاصد مساعدت داشتند .

چنان که در موقوف طرد و تبعید جناب آقاسید جمال و اختفاء ایشان در منزل جناب عالی، به حکم و تصویب انجمن قرار شد بنده با ایشان ملاقات نموده و او را نزد عین الدوله شفیع نموده ، که چشم از اذیت جناب آقاسید جمال الدین پوشند و در ملاقات اولی ، صریحاً گفتند این کار غیر ممکن است و شاه حکم فرموده اند که: هر جا سید جمال الدین را ببینند با گلوله بزنند و حالت وحشت آقا سید جمال و کسان ایشان را خودتان خوب مسبقید، حق هم داشتند. بنده بزحمت بسیار و التماس و اصرار بی شمار جناب دبیر حضور را راضی کردم که در مقام شفاعت برآید و او هم زحمت ها کشید تا بالاخره نوشته امان برای حفظ جان آقا

سیدجمال صادر کرد، به بنده داد ولی مشروط براین که دیگر در منابر از آن چیزی عنوان نکند، بلکه تا چند روزی از اصل منبر نرود و از خانه بیرون نیاید و آن نوشته را شبانه بعد از ملاحظه انجمن در منزل جنابعالی به جناب آقا سید جمال ارائه کردم و قدری مایه تسلای ایشان شد .

اما مسأله اعانه فرستادن انجمن برای بنده به کلات، البته وظیفه دوستان و معاهدین من همین بوده که جاناً و مالاً در مقام آسایش بنده اهتمام فرمایند. بلی يك نفر جوانمرد هم در تمام این مملکت پیدا شده که هنوز اظهاری از فتوت او نکرده ام اما امروز می گویم که در تاریخ ثبت شود. روزی که بنده را به کلات بردند هزار و چهارصد تومان وجه نقد در طهران در چند محل داشتم و قریب دو هزار تومان مطالبات و حساب در طهران و سایر ولایات داشتم اما وجه نقد ابداً نداشتم. قدری اسکناس که کمتر از هشتاد تومان بود در بغل بنده بود و چند عدد اشرفی کهنه آنتیک در کیف بنده که آنها را به ضمیمه باقی بردند و چون اهل بیت من غریب و بی اطلاع از معاملات بنده با هر کس بوده اند، خیلی وحشت داشتم که مبادا از بی پولی بر آنها بد و سخت بگذرد. اما از مرقومات آنها معلوم شد که بخوبی و خوشی گذرانیده اند .

بعد از مراجعت از کلات حضوراً تحقیق کردم و هر چه پول از کرمان و انجمن برای آنها فرستاده بودند مطابق ثبت شمردند .

از جمله گفتند که روز دوم حرکت شما شخصی آمد در خانه سؤال کرد که مخارج شما در ماه چقدر است ؟ ما گفتیم اگر قناعت کنیم ماهی سی تومان کفایت است. آن شخص گفت: از امروز تا هر وقت که مجدداً اسلام برگردد ماه به ماه این وجه به شما می رسد ، خیالتان آسوده باشد، و فوراً سی تومان داد و هکذا و ابداً از خودش معرفی نکرد. چهار ماه بعد از این واقعه سعیدخان گماشته بنده به زحمات زیاد در مقام شناسائی او برآمده و خیلی زحمت کشیده و فحص کرد تا بالاخره معلوم شد که آورنده پول گماشته حضرت مستطاب اجل آقای سردار اعظم می باشد که به امر ایشان این وجه را ماه به ماه به خانه ما می رساند و عجب تر آن که بعد از این که بنده به طهران آمدم و چندین مرتبه خدمت ایشان رسیدم ابداً اظهاری نفرمودند، بلکه دو مرتبه هم بنده به کنایه اظهار داشتم غیر از تجاهل جوابی نشنیدم .

این عمل را جز بر فتوت و کمال انسانیت حمل کنیم ابداً محمل دیگر به نظر بنده نمی رسد و تا قیام قیامت از وجود این مرد محترم متشکرم و برای استحضار جنابعالی می نویسم ، که سردار اعظم صارم الدوله، فرزند ارشد اکبر



حضرت علیه بانوی عظمی، صاحب مقامات جلیاء علمیه و اخلاقیه است و بنده در طایفه قاجاریه تاکنون کسی را به این فضل و اخلاق و مروت و فتوت ندیده‌ام و اگر اسم او را در تاریخ بیداری ننوشته باشید به تاریخ خوانان ظلم کرده بودید. تا اهل ایران بدانند عمل خیر هر گز گم نمی‌شود و هر وقت باشد نتیجه خواهد داد. ایام افاقت مستدام باد (داعی مجدالاسلام)

### مردان با فتوت

نظیر این فتوت سردار اعظم، از چند نفر دیگر تاکنون دیده شده است: اول از صحافباشی دیده شد که در زمان اختفاء سید جمال در خانه نگارنده، این شخص ملت دوست رفت درب خانه آقاسیدجمال و گفت تا مادامی که آقاسیدجمال ظاهر نشود و به خانه نیاید ماهی دوازده تومان را هر ماهه می‌رسانم به شما، و مبلغ دوازده تومان به خانه سید داد و ساعی بود که دیگران را محرك شود که اعانت نمایند. دوم رشید بیک قفقازی، که از اجزاء بانك استقراضی است. این مرد در زمان پنهان شدن نگارنده که در یوم بمباردمان مجلس بود به توسط جناب آقامیرزا ابوالقاسم مجتهد طباطبائی بیست تومان به نگارنده رسانید، درحالی که هیچ قسم دوستی و آشنائیت مابین نبود، و شاید اگر زمان اختفاء طول کشیده بود در ماه دوم هم این مبلغ را می‌رسانید.

سوم آقا میرزا عبدالمطلب خلف مرحوم آقا شیخ صادق مجتهد یزدی بود که در زمان اختفاء مرحوم شاطرباشی، ملك خود را فروخت و مخارج آن مرحوم را داد. شاطرباشی از مشروطه خواهان واقعی بود که از ترس محمدعلی میرزا مخفی شده بود و در موقع خواهد آمد.

در این ایام مهدی گاوکش، که مدعو به یوزباشی است، به حکم عین‌الدوله گرفتار گردید. با این که برادرش نایب میدان و نوکر دیوان بود، به واسطه بستگی او به آقای بهبهانی طرف

### دستگیری مهدی گاوکش

سوء ظن عین‌الدوله واقع شد.

يك روز در یکی از قهوه خانه‌ها بد گفته بود به عین‌الدوله، و راپورت کارهایش به عین‌الدوله داده شد. عین‌الدوله دید که این شخص در محله سرپولک اقتداری دارد و جمعی اطراف او را دارند. اگر وقتی بخواهد صدمه به یکی از بستگان آقا وارد آورد، این شخص قدرت جمع آوری هزار نفر از مشدیها و جوانان دارد.

لذا پی بهانه بود که شنید مهدی گاوکش علناً در حضور جمعی از مردم اعمال سیئه او را ذکر نموده، به این جهت جمعی را مأمور نمود که او را دستگیر نمودند. به این طور که در ساعت پنج از شب گذشته، در حالتی که بیچاره در بستر راحت خوابیده بود، از بالای بام ریختند به خانه او، عیالش که حامله بود مانع گردید که بگذارد او را به این

حال گرفتار و ببرند. او را با چوب و قداره بحدی زدند که طفل جنین او سقط شد. و يك طفل چهار پنج ساله او را در حوض انداختند که همان شب زندگانی را وداع گفت و چند نفر دیگر از اطفال و بستگان آن بیچاره را زخمی و تلف نمودند. اموال و اسباب خانه او را به غارت بردند.

اگرچه در زمان استبداد بالاتر و بزرگتر از این ظلم به مردم می‌رسید. خانه‌ها غارت کردند، نفوس را کشتند، اطفال را به آب و آتش انداختند، ولی برای جبران اعمال خودشان اسمی رویش می‌گذارند. مثلاً می‌گفتند فلان شخص بایی بوده خانه‌اش را باید غارت کرد، مالش را حلال دانست، زنش را مباح، اطفالش را کشت. و یا فلان کس مقصر و یاغی دولت است، هستی او را به باد فنا باید داد. نام او و فامیلش را از صفحه عالم برانداخت.

لیکن این وحشیگری عین‌الدوله خیلی مؤثر افتاد؛ چه مهدی گاوکش را نمی‌شد بایی گفت و نه یاغی دولت و نه دزد و نه غیر آن. برفرض مهدی گاوکش دشمن گاو و مقصر حضرت والا، لکن زن و طفل جنین و اطفال خردسال بی‌گناه را تقصیری نبود.

باری صبح آن شب مهدی گاوکش را بردند حضور عین‌الدوله؛ چوب و شلاق مفصلی به او زده و در انبار دولتی و محبس بزرگ او را انداختند، که چندین وقت پاها و بدن او مجروح بود. (۱)

### موعظه آقای طباطبائی

چون امر بر اعلیٰ طهران سخت شد و شبها احدی جرئت نمی‌کرد از خانه خود خارج شود و ایام وفات حضرت صدیقه علیها السلام رسید، مردم بنای ذکر مصیبت را گذاردند. مجالس ذکر مصیبت برپا گردید. طرف صبح در خانه آقای بهبهانی و طرف عصر در خانه آقای طباطبائی مجلس روضه منعقد گردید. عصر روز چهاردهم شهر جمادی‌الاولی سال ۱۳۲۴ آقای طباطبائی بر حسب اصرار مردم تشریف بردند بالای منبر. ازدحام و جمعیت مردم بحدی بود که مافوق آن متصور نبود و جمعی از حاضرین موعظه ایشان را نوشتند. از آن جمله لواء‌الدوله که از اعضاء انجمن مخفی است، نوشت که نگارنده تحریر خود را مطابق با تحریر ایشان نموده، پس از آن که به نظر آقای طباطبائی رسانیده درج تاریخ بیداری نمودم و هی‌هذه:

(۱) این قدر در زندان و انبار دولتی بر این بیچاره سخت گذشت که زمانی که محمد - علی میرزا مخالفت با ملت را ظاهر کرد و آثار غلبه در او ظاهر شد. مهدی گاوکش که آن زمان به واسطه مشروطه شدن دولت ایران آزاد بود، از ترس گرفتاری و افتادن به زندان مجدداً با نهایت آزادی خود را مسموم نمود، و يك مثقال ترياك خورد که دیگر علاج و برئی برایش نباشد و از زحمات و صدمات پادشاه ایران خلاصی یافت

موعظه آقای طباطبائی در چهاردهم جمادی الاولی ۱۳۲۴ هجری

پس از حمد خدا و ثنای بر پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود : اعوذ بالله من الشیطان الرجیم یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق و لاتتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله ، یعنی : ای داود ، به درستی که گردانیدم تو را جانشین در روی زمین . یعنی تدبیر امور عباد را در کف با کفایت تو نهادیم . پس حکم کن میان مردمان بر راستی و درستی ، یعنی بر وفق امر ما ، اشیاء را در موضع خود وضع نما و پیروی مکن هوای نفس و آرزوهای آنان را ، که اگر تابع نفس شوی و به خلاف حق حکم کنی ، پس گمراه سازد تو را هوای نفس و بگرداند تو را از راه خدا و طریق حق ، که آن جاده شریعت و قانون خدائی است .

خداوند حکم می فرماید بر آن که مردم به طریق عدل رفتار نمایند . انبیاء و اولیاء مردم را واداشتند به عدل . با این که عدل و مساوات تکلیف اولیة انسانیت است و بقاء نوع منوط به عدل است و در قرآن و اخبار معصوم تأکید شده است به عدل . ان الله یا امرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل ان الله نعماً یعظکم به ان الله کان سمیعاً بصیراً .

یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین لله شهداء بالقسط و لا یجر منکم شأن قوم علی الاتعدلو اعدلو هو اقرب للتقوی و اتقوا الله ان الله خبیر بما تعملون . امروز کفار و ملل اجانب طریق عدل را مسلوك داشته اند ، ما مسلمانان از طریق عدل منحرف شده ایم . یا ظالم و ستمکاریم و یا معاون ظلمه می باشیم . هشت ماه بلکه زیاده تر می باشد که به جز این یک کلمه عدل دیگر چیزی نگفته ایم . در خلوت و جلوت ، در بالای منبر ، در مسجد و خانه واضح و آشکار ، صراحة و علناً این کلمه را گفتیم و از دولت تا کنون جز عدل چیزی نخواسته ایم . حالا بعضی می گویند ما مشروطه طلب و یا جمهوری طلب می باشیم . به خدای عالمیان و به اجداد طاهریتم قسم است که این حرفها را مردم به ما می بندند . اگر گفتیم معدلت می خواهیم ، غرض این بود که مجلسی تشکیل شود و مجلس و انجمنی داشته باشیم که در آن مجلس به داد مردم برسند ، و بدانند که این رعیت بیچاره چه قدر از دست ظلم حکام ستم می کشند و به چه اندازه نفوس و عرض رعیت از ظلم دیوانیان در سال تلف می شوند .

ما نگفتیم پادشاه نمی خواهیم . ما نگفتیم دشمن پادشاه می باشیم . مکرر چه در حضرت عبدالعظیم و چه در شهر و چه در منبر ، تمام را از این پادشاه اظهار رضایت کردیم . الحق والانصاف پادشاه رؤف و مهربان و رحم دل می باشد و اگر

عدالتخانه بر پا شود در عهد این پادشاه رؤف و رحم دل می باشد ، اگر اصلاحی شود در زمان این پادشاه مسلمان خواهد شد ، حالا مرض و ناخوشی و علت و بی حالی مانع باشد ربطی به او ندارد .

ولی ، آنچه داد کردیم و آنچه نوشتیم ، تمام را بعکس حالیش کردند ، و گفتند مردم تو را نمی خواهند و غرضشان عزل شاه می باشد ، و حال آن که به تمام انبیاء و اولیاء قسم است که ما بجز مجلسی که جمعی در آن باشند که به درد مردم و رعیت برسند کاری دیگر و غرضی نداریم ، قدری که سخت می گیریم می گویند مشروطه و جمهوری را می خواهند . زمانی که سکوت می کنیم می گویند آقایان زیر زانوئی گرفته اند که دیگر صدایشان بریده شده است ، يك دفعه می گویند بیست هزار تومان گرفته اند ، يك دفعه می گویند مقصودشان مدرسه خان مروی است . آخر ای مردم فکر کنید مدرسه خان برفرض که به متولی شرعی برگردد ، چه به درد ما می خورد ؟ (۱)

اگر زیر زانوئی می خواستیم ، تا به حال صد مرتبه کار گذشته بود . به خدا قسم است که این مطالب و شایعات دروغ است ، مدرسه را می خواهیم چه کنیم ، قصد ما عدل و رفع ظلم است که رعیت از دست نرود . مردم به خارجه پناه نبرند ، مملکت خراب نشود . از بس که حکام ظلم و ستم به مردم می کنند می ترسم رفته رفته رعیتی باقی نماند .

يك سال است اهل فارس متظلم اند ، چندین تلگراف کرده اند ، جواب ندادند ، حال يك ماه است دکاکین را بسته اند . در این خصوص کراراً عریضه به شاه نوشتیم ، جوابش را اتابك نوشته و شاه هم دستخط کرده بود ، که املاك مال دولت است و به شعاع السلطنه مرحمت کردیم ، رعیت حق گفتگو ندارد و به علاء الدوله که حاکم فارس شده است حکم کردیم که رسیدگی نماید . اعظام الممالک که جواب را آورد ، به او گفتم شاه خالصه فارس را داده است به شعاع السلطنه ، نه املاك مردم را ، شعاع السلطنه هر ملك خوبی را در فارس تصرف کرده است . صاحب ملك عارض شده که این ملك است نه خالصه ، مطالبه سند کرده اند از متصرف ، اگر صاحب ملك قباله نداشته است ، که ملك او را به بهانه خالصه تصرف کرده اند . و اگر اظهار قباله و حکم شرعی کرده است ، اسناد او را گرفته و پاره کرده اند . هر کس هم از طرف دولت برود به فارس ملاحظه پسرشاه را می کند . گفتم صحیح و

(۱) مدرسه خان مروی از مدارس معتبره طهران است . تولیت آن با جناب حاج شیخ مرتضی مجتهد آشتیانی بود ، بعد از واقعه مسجد شاه عین الدوله مدرسه را واگذار به میرزا ابوالقاسم امام جمعه طهران نمود .

مناسب این است که خود درباریان رسیدگی نمایند و در دفتر و کتابچه خالصه‌جات رجوع نمایند و صحیح نیست که این گونه به اهالی فارس رفتار شود و اگر رعایای فارس مأیوس شوند خوش آیند نخواهد بود. جواب دادند شاه دستخط فرموده که املاک را دادیم به شعاع السلطنه و باید برطبق دستخط عمل شود. گفتیم همین دستخط را در جواب اهالی فارس به‌خاطره می‌کنم. گفت مخاطره کنید. باز سه مرتبه پیغام دادم که اگر این دستخط به اهل فارس برسد نتیجه‌خوشی نخواهد داشت. جواب دادند که جواب همین است که گفتیم، ما هم تلگراف کردیم.

همین که اهالی فارس دیدند که این گونه جواب آنها را دادند به قونسولخانه انگلیس پناهنده شدند. آنچه نباید بشود شد.

حالا فارس هم از دست ما رفت. نه تنها فارس خواهد رفت، بلکه تمام بنادر و سرحدات ایران رفته است. اگر این مطالب را به طوری که ما می‌گوئیم به شاه بگویند و برسانند، گمان ندارم که کارها این شکل بشود. از قراری که یکی از اهل درب خانه نقل کرد و می‌گفت: آنچه شماها می‌گوئید به شاه نمی‌رسانند، و اگر هم بعضی اوقات به‌عرض شاه برسانند، می‌گویند که اینها شاه را نمی‌خواهند، اینها جمهوری طلب می‌باشند. والله به خدا و به اجداد طاهرینم و به صد و بیست و چهار هزار پیغمبر قسم است که مقصود ما يك كلمه عدل است؛ مگر در مملکتی که پادشاه هست نباید مجلس عدلی بوده باشد؟ این يك مشت مردم بیچاره ایران به که عرض و داد کنند. شماها نمی‌دانید که در ولایتها این حکام چه ظلمها می‌کنند. رعیت بیچاره ایران خودش و اهل و عیالش باید نان ذرت و جو بخورند که مالیات دیوان را پردازند، نه رعیتی باقی مانده و نه در خزانه پادشاه چیزی موجود است.

پادشاه به واسطه خزانه، پادشاه خواهد بود، و خزانه معمور نمی‌شود، مگر به واسطه آبادی مملکت، و مملکت آباد نمی‌شود مگر به واسطه عدل.

حکایت قوچان را مگر نشنیده‌اید، که پارسال زراعت به عمل نیامد و می‌بایست هر يك نفر مسلمان قوچانی سه ری گندم مالیات بدهد. (۱)

چون نداشتند و کسی هم به‌داد آنها نرسید، حاکم آنجا سیصد نفر دختر مسلمان را در عوض گندم مالیات گرفته، هر دختری به ازاء دوازده من گندم محسوب و به ترکمان فروخت. گویند بعضی از دخترها را در حالت خواب از

(۱) سه ری گندم دوازده من گندم است به وزن تبریز که هر يك من تبریز ششصد و چهل مثقال است و هر مثقالی به وزن بیست و چهار نخود است.

مادرهایشان جدا می کردند، زیرا که بیچاره‌ها راضی به تفرقه نبودند .  
 حالا انصاف دهید! ظلم از این بیشتر تصور می شود. همه جا خراب است. از  
 طهران بگذرید، هر چه باشد پایتخت است، به ملاحظه ما هم باشد چندان متعرض  
 نمی شوند. در سایر ولایات نه رعیتی مانده و نه مالی مانده، چیزی نگردد که  
 تماماً خودشان را از دست این ظلمها به روس و انگلیس خواهند بست خداوند  
 خودش رحم کند، هر چه ما داد می کنیم به خرج نمی رود و مردم نمی فهمند که  
 غرض ما غرض شخصی نیست. والله به خدا و انبیاء و اولیاء قسم است اگر مجلسی  
 باشد، هم به جهت دولت خوب است و هم برای ملت ورعیت، اما کوی کسی که بفهمد.  
 اگر هم هزار مرتبه در بالای منبر بگوئیم و فریاد کنیم که نخواهند فهمید .

ای مردم بدانید و بفهمید همه شماها مکلفید به رفع ظلم. در زمان حضرت  
 امیرالمؤمنین علیه السلام اهل مصر خدمت حضرت امیرالمؤمنین (ع) شکایت از  
 عمال عثمان کردند، حضرت فرمود: عده مظلومین زیادتر است یا عده ظالمین؟  
 عرض کردند: عده مظلومین زیادتر است. فرمودند: پس سبب ظلم خودتان  
 می باشید. عارضین مقصود را درک کرده جمع شدند و عثمان را از بین برداشته  
 عمال عثمان را از کار انداختند و ریشه ظلم را کشیدند .

اینک به شما اعلام می دهم امروز هم باعث ظلم يك نفر شده است که اتابک  
 باشد، او را علاج کنید. شاه رؤف و مهربان و مریض است، راضی به ظلم و تعدی  
 نیست، خبر از مملکت ندارد. آه چه کنیم که همین مقصود و حرفهای مرا نمی فهمید  
 و عمل نمی کنید، گوش به موعظه و نصیحت نمی دهید، کوی کسی که بفهمد؟

حکایت ما و شما حکایت آن واعظ است که در بالای منبر موعظه می کرد  
 و در پای منبرش یکی از همه بیشتر گریه می کرد و به سرو سینه می زد . واعظ  
 به مردم گفت : خوب است همه شما مثل این مرد چیز بفهمید و متعظ و متأثر  
 شوید . ببینید این مرد چگونه گریه می کند و چطور موعظه و پند در او اثر  
 کرد، پس معلوم می شود که این مرد پیر چیز فهم و عاقل و باشعور است ، آن  
 مرد گفت: والله من هیچ نمی فهمم که آقای واعظ چه می فرمایند . مردم گفتند:  
 پس برای چه گریه می کنی و به سرو سینه می زنی؟ گفت : از فراق، از فراق ،  
 از جدائی ، از جدائی . مردم گفتند : خوب است واضح تر بگوئی و سبب فراق  
 و گریه و زاری خود را به ما نقل کنی . گفت سبب گریه من این است : وقتی که  
 آقای واعظ حرف می زدند ریشش تکان می خورد و من به یاد بزی که داشتم می افتم  
 که آن هم ریشی داشت مانند ریش آقای واعظ و تکان می خورد و می لرزید مانند  
 ریش آقا .

حالا شما هم در پای این منبر که موعظه مرا ظاهراً استماع می‌نمائید هر-  
 کدامی به خیال کارهای شخصی خودتان می‌اقتید. بلی، بعضی در این مجلس  
 می‌باشند که می‌فهمند من چه می‌گویم، ولی آنها هم که چیزی از آنها ساخته نیست  
 و کاری از دست آنها بر نمی‌آید و نمی‌توانند کاری صورت بدهند، آنها هم که کاری  
 و باری دارند، متصل در خیال جمع مال و اندوخته می‌باشند؛ و هیچ نمی‌دانند  
 و فکر نمی‌کنند که اگر عدل و معدلت باشد برای آنها بهتر است. سابقاً مردم  
 می‌گفتند: ما می‌خواهیم کاری صورت بدهیم، آقایان علماء مانع می‌شوند و  
 نمی‌گذارند.

ای مردم، حال چه شده است که هرچه ما داد می‌زنیم کسی نمی‌شود.  
 نه غیرت در شما مانده و نه تعصب. همین ظلمهاست که روز به روز زیادتر می‌شود.  
 حاکم وقتی که دید مردم کنیز و غلام اویند، معلوم است آن وقت هر جا زن خوشگل  
 ببیند می‌برد و هر جا مال و ملک خوبی دید تصرف می‌کند. من که چیزی ندارم  
 که به جهت خودم دفع ظلم را طالب باشم، و اگر هم داشته باشم می‌توانم مال  
 خودم را حفظ کنم. تمام این داد و فریادها به جهت شماست. شما نمی‌دانید که  
 معنی سلطنت چیست، شما نمی‌دانید معنی عدل چیست، از تاریخ ربطی ندارید،  
 از علوم جدید اطلاعی ندارید.

يك وقتی مردم علوم قدیم را تحصیل می‌کردند و در صدد علوم جدید  
 نبودند. حال می‌گویم که علوم جدید هم دانستنش لازم است. هر وقت اقتضائی  
 دارد. شما باید علم حقوق بین‌المللی را هم بدانید، بلکه علوم ریاضی، بلکه  
 زبان خارجه را تا يك اندازه باید بدانید. چه سبب دارد که از تمام ملل داعی و  
 نماینده به طرف ژاپون رفت و از ایران نرفت؟ چرا باید در يك ایران يك نفر  
 از علماء زبان خارجه را نداند؟

شما اگر از علوم جدیده ربطی داشتید، اگر از تاریخ و علم حقوق  
 اطلاعی داشتید، اگر عالم بودید، آن وقت معنی سلطنت را می‌دانستید. در بین  
 حیوانات، انسان مدنی بالطبع است، انسان محتاج به تمدن است، زیرا که  
 خداوند عالم هر حیوانی را که خلق کرده است اسباب معاش آن را هم با خود آن  
 خلق کرده است. مثلاً شیر محتاج است به چنگال که بدرد و به دندان که بخورد  
 و به پوست محکمی که از سرما و گرما محفوظ باشد، هر سه را هم با خود دارد و  
 کذا سایر حیوانات. لکن انسان در امور معاش چنین نیست، محتاج به امور متعدده  
 و اسباب و آلات زیاد است. آب و آتش و نان و لباس و دوا و غذا و مسکن و عمارت  
 و خیلی چیزها را لازم دارد. يك نفر نمی‌تواند همه را مهیا و آماده نماید. مثلاً

در امر غذا ؛ نان می‌خواهد ، نان از گندم بعمل می‌آید ، گندم از زراعت حاصل می‌شود ، زراعت آب و آهن و آتش و خیلی چیزهای دیگر . خیاط لازم است که لباس بدوزد ، آهنگر لازم است که اسباب زراعت را درست نماید ، بافنده لازم است که نخ لباس را بیافد ، زارع لازم است که پنبه را زراعت کند ، نجار لازم است ، خباز لازم است و ...

يك نفر نمی‌تواند همهٔ اسباب و ادوات و لوازم را مهیا نماید. پس باید جماعتی تشکیل شود برای انتظام امر يك نفر، و این جماعت به واسطهٔ دو قوهٔ شهویه و غضبیه که دارند با هم مزاحمت خواهند کرد . زیرا که شهوت جذب ملایم است و غضب دفع منافر . هر شخصی به واسطهٔ قوهٔ شهویه طالب است ملایم را و هر کس مخالف او شود در مقام دفع او خواهد برآمد و کذالك رفیقش . پس معلوم شد که انسان محتاج است به تمدن و اجتماع با نوع خود و این است معنی الانسان مدنی بالطبع .

عقلا و دانشمندان يك نفر را مشخص و معین و انتخاب نمودند برای حفظ نوع خود و گفتند : ما مال و جان می‌دهیم که تو ما را حفظ کنی از این که به یکدیگر ظلم و استم و اجحاف و تعدی نمائیم. ما مال، یعنی مالیات و جان، یعنی سرباز می‌دهیم و تو به قوهٔ جان و مال ما حافظ و نگاهبان ما باش . این شخص را پادشاه گویند . پس پادشاه یعنی کسی که از جانب ملت منصوب شود و مالیات و سرباز بگیرد برای حفظ رعیت از ظلم کردن به یکدیگر . این پادشاه مادامی که حفظ کند رعیت را و ناظر به حال رعیت باشد، رعیت باید مال و جان بدهد . اما اگر پادشاه بی‌حال و شهوت‌پرست و خود غرض باشد ، رعیت باید مال و جان به او ندهد و مال و جان را به کسی دیگر بدهد که حافظ رعیت باشد. زیرا که مالیات باید به مخارج قشون برسد ، تا آن که قشون در حراست و حفظ آنها مستغنی باشد ، پس سلطان یعنی کسی که داد مظلوم را از ظالم بگیرد . نه این که هر کار دلش بخواهد بکند و مردم را عبید و اماء خود داند. پس علوم جدیدی لازم است که همه کس آن را تحصیل کند تا معنی سلطنت را بدانند .

باباجان ، پادشاه هم مثل ما يك نفر است نه این که به قول بعضی مالک - الرقاب و آنچه بخواهد بکند . مگر در اروپا پادشاه نیست؟ کی این کارها که در این مملکت اتفاق می‌افتد آن جا باشد . روز به روز کارشان بهتر و مملکتشان آبادتر . هر چه خرابی و ظلم هست در سر این يك مشت ایرانی بیچاره است و این هم به واسطهٔ این است که نمی‌دانیم معنی سلطنت را. تمام انبیاء برای عدل و داد آمدند ، این همه شورش در خارجه برای عدل است و ما هر چه داد و فریاد



می‌کنیم به‌خرج مردم نمی‌رود و تمام را مشتبه‌کاری می‌کنند که آقایان ریاست می‌خواهند. ماکه ریاست نمی‌خواهیم، جمهوری طلب نیستیم، به این زودی مشروطه نمی‌خواهیم، یعنی مردم ایران هنوز به آن درجه تربیت نشده‌اند و قابل مشروطیت و جمهوریت نمی‌باشند. زیرا که مشروطیت در وقتی است که افراد ملت عالم باشند. ما می‌گوئیم این همه ظلم و ستم به‌رعیت چرا می‌کنید؟ آخر اگر این رعیت نباشد تو هیچ نداری. مثل این که رعیت فراری شده، خزانه تهی گردیده، چیزی ندارد، حتی لجنش هم تمام شده. این همه قرض، باز هم سعی در قرض، طولی نمی‌کشد که این کارها رعیت و مملکت را به‌خارج خواهد داد، یعنی داده و می‌دهد.

مطالب و مقاصد ماها این است و الا به من تنها چه می‌شود؟ چه کارم خواهند کرد؟ برفرض گفتند از این جا بروید یا این که آمدند مرا کشتند، باز اولادها می‌مانند و این حرفها را خواهند گفت. به قول آقاسیدقاسم مرحوم که گفت: ای مردم می‌گویند آقاسیدحسن مرحوم شده این آقاسیدحسن آن آقاسیدحسن! و اولادهای آقاسیدحسن را نشان می‌داد. فرض می‌کنیم مرا کشتند. اولادم به جای خواهد ماند. سایرین را کشتند، اولادهایشان باقی خواهند ماند. آنها مقاصد ما را اجراء خواهند داشت. به‌اجدادم قسم است تا زنده‌ام دست‌بردار نیستم. وقتی که من نباشم سایرین هستند. من که باید بمیرم، حال‌کشته شوم بهتر است. جدم را کشتند، اسم مبارکش شرق و غرب عالم را گرفت. یک روز و یک شب تشنه ماند، دین اسلام را آبیاری و زنده داشت. من هم اگر کشته شوم اسم تا دامنۀ قیامت باقی خواهد ماند. خون من عدالت را استوار خواهد نمود و ظلم ظالمین را دافع و مانع خواهد گردید. گفتم بعضی نمی‌فهمند که من چه می‌گویم و بعضی که می‌دانند قوهٔ حرکت را ندارند و بعضی هم که در این مجلس هستند نمی‌دانم چه اسم دارند راپورت ده یا خفیه‌نویس. مرد که! اگر می‌نویسی درست بنویس، صدق و راست راپورت بده، آن‌چه من می‌گویم بنویس، نه این که هرچه دلت می‌خواهد بنویسی. این مسألهٔ راپورت‌نویسی تازگی ندارد، سابق هم بوده ولی نه این شکل. این قرار را سلاطین و وزراء عادل با کفایت گذاشته‌اند، چون دست مردم به شاه نمی‌رسید، یا راهش دور بوده و یا آن‌که قوه نداشته بیاید در پایتخت و عرض خود را بکند و یا آن‌که مدعیان آنها نمی‌گذازدند و مانع بودند. این قرار را گذاشتند که در هر شهری یک یا دو نفر خفیه‌نویس داشته باشند. تا از وضع مردم با اطلاع باشند و به واسطهٔ راپورت‌ده و خفیه‌نویس به شاه برسانند که در آن مملکت چه رخ داده و چه شده و چه کرده‌اند. ظالم کی و مظلوم کدام است.

حالا کارها بعکس شده است ، صد هزار دروغ و راست از خودشان جعل کرده اسمش را راپورت نویسی می گذارند، آخرای احمق، آنچه می شنوی بنویس. به قول یکی: کسی راپورت صحیحی داده بود، برده بود پیش یکی از وزراء. آن وزیر بعد از خواندن گفته بود: این جا که چیزی نبود. یعنی خبر دروغی باید نوشته باشی و الا اگر مقاصد و مذاکرات ما را به شاه برسانند، این همه طول و تفصیل نخواهد کشید. غرض این است که اگر بخواهند مملکت داشته باشند، باید رعیت داری کنند نه این که این قدر ظلم و ستم کنند که مملکت از دستشان برود.

آقاسیداحمد پسرعمو ، وقتی که در عتبات بود نقل کرد از امیر نظام اتابک مرحوم ، که خدایش رحمت کند ، حیف آن اسم و لقب که به دیگران داده اند ، اینها کفش پای او حساب نمی شوند . باری سید عموزاده در سامره منزلش در بنده منزل بود. تعریف می کرد که: یکی از آقازاده های تبریز در خیال مسافرت به وطن خویش بود، پول برای مخارج سفر نداشت . آمد نزد من پول معتدبه از من قرض کرد و رفت. بعد از مدتی که دیدم پول را نفرستاد ، رفتم تبریز ، آنچه کردم پول وصول نشد ، به مسامحه و ملاحظه می گذرانید . آخرش به انکار کشید، خداوندا، چه بکنم، به کی درد دل خود را اظهار نمایم، با امام-جمعه که نمی شود طرف شد، عدلیه و محکمه و حاکمی که به او اظهار و تظلم کنم نیست ؛ دوستی داشتم ، رفتم نزد او ، مطلب را به او گفته از او استمداد خواستم گفت : می روی در فلان مکان و سه مرتبه به آواز بلند می گوئی : ای امیر کبیر، ای اتابک اعظم، به فریاد من برس . من گفتم : این امری است محال، امیر کبیر در طهران، من در تبریز، دست من کوتاه و خرما برنخیل. و آنگهی طرف شدن من غریب ، با کسی که امروز رئیس این شهر است ، خارج از عقل است . دوست من گفت: من آنچه شرط بلاغ است با تومی گویم، جز این راه، راهی برای وصول طلب خود نداری . لاعلاج و ناچار روزی به آن محل رفته ، دیدم تلی در آن جا واقع است و شخص آجیل فروشی طبق آجیل خود را آن جا گذارده و خود محض رفع خستگی آن جا خوابیده است، چون او را در خواب پنداشته سه مرتبه به آواز بلند گفتم : ای امیر کبیر، ای اتابک اعظم ، به فریاد من برس و طلب مرا از این آقا... وصول کن . اسم آقای مدیون را هم بردم ، بعد دیدم اشخاصی که برای گردش و بیکاری گردش می کنند، دوسه نفری آن جا جمع شدند. محض این که کسی بر حال من مطلع نشود و نگوید این سید دیوانه است برخاسته به منزل خویش مراجعت نمودم .

بعد از مدتی یعنی سه قدری که چاپار تبریز برود به طهران و مراجعت

کند ، يك روز آقا فرستاد عقب من ، رفتم نزد او . به التماس و اصرار گفتم : نصف پول تو را نقد می‌دهم و نصف دیگر را شش‌ماه دیگر می‌دهم . گفتم : من حرفی ندارم ولی نمی‌توانم شش‌ماه در تبریز بمانم ؛ باید بروم طهران . گفت : حواله تاجر می‌دهم به فرجه شش‌ماهه که در طهران بپردازند . قبول کرده ، نصف پول را نقد و نصف دیگر را حواله طهران گرفته به طرف طهران حرکت کردم .

روزی در کوچه‌ای از کوچه‌های طهران گردش می‌کردم کوکبه امیر نمودار شد ، محض تماشای امیر گوشه‌ای ایستاده امیر اتابک رسید ، سلامی کردم جواب شنیدم فرمود : آقا سید احمد شما می‌باشید ، عرض کردم بلی ، فرمود : چرا راضی شدی که نصف پول را شش‌ماه دیگر بگیری ؟ می‌بایست تمام را نقد بگیری ، گفتم : من از این پول مأیوس بودم . فرمود : بعد از آن که مرا به فریادرسی طلب کردی و صدا زدی البته به فریادت می‌رسیدم ، دیگر یأس و حرمان چه بوده . خیلی تعجب کردم و اظهار تشکر و دعا گوئی نمودم . فرمود : تعجب و تشکری ندارد ، تکلیف من دادرسی و رسیدگی به عرایض و اعانت مظلومین است ، من به تکلیف خود عمل نمودم ، بر کسی منتی ندارم

باری ، حال و تفصیل خود را به یکی از دوستان خویش که اسمش میرهاشم - آقا بود گفتم ، جواب داد که در آن وقتی که فریاد کردی ای امیر به فریاد من برس و مقصود خود را گفتی ، کسی آن‌جا بود یا نه ؟ گفتم يك نفر طبق دار آجیل فروش بود ، در آن‌جا خوابیده بود . گفت همان شخص آجیل فروش خفیه نویس و راپورت نویس امیر بوده و حال بیچارگی تو را اطلاع داده است به امیر . این است معنی راپورت نویسی . آخر ای مردم احمق ! اگر کاری می‌کنید اقلا این گونه راپورت نویسی کنید . نه این که صد هزار دورغ بهم بسته مردم را بهم اندازید . بکنید تا ببینیم آخر چه خواهد شد . ما که تاجان داریم دست بردار نیستیم . ای مسلمانان این همه کار است . آن از کارهای حکومتها و این هم کارهای بی‌معنی که شبها پیش گرفته‌اند . تا چه اندازه ظلم ، مگر ما یاغی هستیم ؟ مگر ما قشون و لشکری داریم که شما این قسم رفتار می‌کنید ؟

من نمی‌گویم فلان لوطی را تنبیه نکنید ، من نمی‌گویم نظم ندهید ، آخر سیاست و نظم حدی دارد ، مثلا مهدی گاوکش را گرفته‌اید که هرزگی کرده است ، بد به اتابک گفته‌است . دیگر بچه شیر خواره اش چه کرده‌است که او را از بغل مادرش بگیرند و در آب حوض اندازند و او را غرق کنند ؟ زش چه تقصیر کرده بود که با زخم شمشیر او را مجروح کرده‌اند ؟ جوان شانزده ساله او را چرا به ضرب ته تفنگ کشتند ؟

عجب است که مردی می‌رود پی‌طیب که بچه‌اش خناق گرفته بلکه او را معالجه کند، در راه بیچاره را گرفته تا صبح نگاه می‌دارند، صبح که برمی‌گردد که پسرش مرده است. زن حامله است، می‌روند پی (ماما) و قابله، او را می‌گیرند، صبح که برمی‌گردد زن و طفل هر دو مرده‌اند. کدام يك از کارها را بگویم؟ اگر بدانید در این شبها چه ظلمها که می‌شود! مردم که یاغی دولت نمی‌باشند، يك کلمه عدل که این همه داد و فریاد و صدمه ندارد.

باری، ای مردم بیدار شوید، درد خود را بدانید، دواي درد را پیدا کنید و زود در مقام معالجه برآئید. هر دردی يك دوائی دارد، انسان وقتی که سرش درد بگیرد همان سرش درد دارد دواي آن را استعمال می‌کند، دست و پایش درد کند دواي آن را که استعمال کرد، دست و پایش خوب و مرض او رفع می‌شود. دلش درد کند، سایر اعضایش دیگر درد ندارد. اما ظلم دردی است که تمام اعضا را به درد می‌آورد. عالجوا دائکم بالدواء معالجه داء را به دوا کنید داء به معنی درد است دوا چیزی است که رفع درد را کند. بعضی می‌گویند داء ظلم است و دواي عدل است، چون عدل ریشه کن ظلم است. فلذا دواي عدالت است. بعضی گویند، داء شرك است (ان الشرك لظلم عظیم) و دواي توحيد است بعضی می‌گویند داء استبداد است و دواي شور و مشاورت است. معنی استبداد این است که چیزی را که شهوت و نفس اماره می‌خواهد او را بکند.

انسان که خالی از شهوت نیست، همین استبداد است که وقتی زن خوش-صورت می‌بیند دلش می‌خواهد، حاکم هم که هست مانعی ندارد، یا ملك خوبی می‌بیند می‌خواهد، استبداد ضد عدل و انصاف است، همین استبداد بود که جدهام زهرا را سیلی زدند، برای مطالبه حقوقش بود، که استبداد بازویش را به تازیانه سیاه کرد، استبداد طفلش را سقط نمود. آه! همین استبداد بود که حضرت سید-الشهداء را شهید کرد، چه آن حضرت فرمود: ای مردم بنشینید مجلس کنید با هم شور و مشاورت نمائید ببینید صلاح است که مرا به قتل آورید... الی آخر.

پس از ذکر مصیبت فرمود: امروز پادشاه حقیقی و بزرگ ما امام زمان عجل الله تعالی فرجه می‌باشد و ما نوکر آن حضرت می‌باشیم و از احدی ترس و واهمه نداریم و در راه عدالت کشته شویم و از آن حضرت کمک می‌خواهیم و مدد می‌طلبیم و در سر این مقصود باقی هستیم. اگر چه يك سال یا دهسال طول بکشد. ما عدل و عدالتخانه می‌خواهیم، ما اجرای قانون اسلام را می‌خواهیم، ما مجلسی می‌خواهیم که در آن مجلس شاه و گدا در حدود قانونی مساوی باشند. ما نمی‌گوئیم مشروطه و جمهوری، ما می‌گوئیم مجلس مشروعه عدالتخانه.

تمام شد موعظه آقای طباطبائی. پس از موعظه آقای طباطبائی شور غریبی در مردم احداث شد. درباریها به خیال افتادند که تفرقه اندازند بین آقایان علماء.

**شورای سری** فلذا مجلسی عین الدوله (صدراعظم) در پارک خود تشکیل داد که  
**عین الدوله** ذیلا نگاشته می شود :

عین الدوله، اتابک معظم، صدراعظم، چون شنید آقای طباطبائی در بالای منبر مقصود خود را به لفظ مشروطیت ادا کرد، جمهوریت را لباس مشروطیت و مشروعیت پوشانید و اگر تسامح کند آقایان مسند را از وجودش خالی می نمایند. فلذا مجلس شورائی در خانه خودش منعقد نمود.

پس از تشکیل مجلس و جمع وزراء و دوستانش شروع به مذاکرات نمودند، نتیجه آن مجلس و خلاصه آراء آن شد که نفاق و تفرقه اندازند بین آقای بهبهانی و آقای طباطبائی، یعنی کاری کنند که آقای طباطبائی را از این مقصود مقدس منصرف نمایند و پس از انصراف ایشان آقای بهبهانی را باسانی می توان علاج نمود. حالا چگونه می توان آقای طباطبائی را از این مقصود منصرف نمود؟ زیرا که پولکی و رشوه ای نیست، که پول سد طریق ایشان شود و جاهل نیست که بگویند عدالت خلاف اسلامیت است. طالب ریاست هم نیست که بگویند مشروطه خلاف نفوذ و مانع ریاست و مضر به مسند است. پس چه کنند و چه گویند؟ باید يك نفر از اشخاص بی غرض که در نزد جنابش محل وثوق و اطمینان است به طریق برهان و دلیل، مبرهن و محقق دارد که امروزه صلاح ایرانی و ایران در مشروطیت و جمهوریت نیست. مشروطیت امری است مرغوب و مستحسن و منظور نظر تمام عقلاء و دانشمندان. اما امروز صلاح در استبداد است، چه استبداد استقلال را حافظ است و مشروطیت زوال را موجب. ولکن این خیال را به صورت برهان آوردن در نزد شخص حجة الاسلام امری است مشکل و محال. فعلی هذا ناصر الملك که در بین وزراء به سادگی و صلاح علم و وطنخواهی موصوف است و محل وثوق آقای طباطبائی است، لایحه ای در این خصوص به آقای طباطبائی مرقوم دارد و بعضی از واعظین و ناطقین را هم به تحویف و تهدید و تطمیع اشغال دارند و نظامنامه عدالتخانه را هم طبع و منتشر دارند، آن وقت هم خلاف و نفاق بین آقای بهبهانی و آقای طباطبائی می افتد و هم واعظین خاموش می شوند و هم مردم به نظامنامه عدلیه امیدوار می شوند. فلذا شروع به مقصود کردند، اول لایحه را نوشتند، دوم آن که حکم گرفتاری بعضی از واعظین را دادند، سوم آن که نظامنامه را به اداره روزنامه ایران و اطلاع فرستادند که نگارنده صورت لایحه را در این جلد دوم و نظامنامه را در جلد سوم تاریخ بیداری مندرج می دارد.

صورت لایحه ناصر الملك که به آقای طباطبائی نوشته است

به شرف عرض حضور مقدس عالی می رساند. این بنده یکی از ستایش -

کنندگان وجود مبارك حضرت تعالی هستم . به جهت این که از روی انصاف می بینم درد وطن دارید و به ترقی ملت شایقید و ملتفت بدبختی های نوع خود شده اید و آرزو دارید که علاجی برای این دردها پیدا کنید، و باب سعادت و نیک بختی را به روی این ملت قدیم که در شرف زوال است بگشائید و همچو فهمیده ام که این همه داد و فریاد و قال و مقال شما از روی نفس پرستی نیست ، مقصودتان چاره امراض ملی است .

ولی خیلی افسوس و غصه می خورم وقتی که می بینم از شدت شوق و عجله که در علاج این مریض دارید نمی دانید به کدام معالجه دست بزنید و از کدام دوا شروع بفرمائید که به حال مریض مفید باشد. چون نتیجه رفع مرض و عود صحت را در رفتار چست و چالاک مریض می دانید، این بیچاره مریض که قادر به حرکت نیست مدتهاست غذائی به معده اش داخل نشده و بدل مایتحللی به بدنش نرسیده، رمق حرکت و قدرت تکلم ندارد. تازیانه برداشته کتکش می زنید که بدود و از خندق جست و خیز نماید و این بدبختی که به واسطه طول مرض و نخوردن غذا همه روده های خشکیده و امعاء و احشایش از کار افتاده، يك ران شتر نیم پخته به دهانش فرو می کنید، که ببلعد. واضح است نتیجه آن دوا و این غذا چه خواهد شد .

طبيب حاذق که تشخیص مرض را داد . اول به استعمال داروهای مفیده دمبدم می پردازد. اگر از راه گلو نتوانست ، تزریق می کند. آب گوشت غلیظ روانی بدو آهسته آهسته به حلقش می چکاند، باز اگر نشد، به وسائل دیگر به معده او می رساند . تا کم قوت بگیرد بعد زیر بازوهایش را می گیرند روزی چند قدم توی اطاق راهش می برند پس از آن به حیاط و باغ آورده ملایم می گردانند تا وقتی که تدریجاً قوت دویدن و استعداد جست و خیز را پیدا کند. امروز تقاضای مجلس مبعوثان و اصرار در ایجاد قانون مساوات و دم زدن از حریت و عدالت کامله (آن طوری که در تمام ملل متمدنه سعادت مند وجود دارد) در ایران؛ همان حکایت تازیانه زدن و ران شتر طپانیدن است. خدای قادر عالم گواه است که در این عرایض خود تملق از احدی منظورم نیست، فقط قصدم حق گوئی و توضیح ریشه مسئله است لاغیر. همه جای مملکت وسیع ایران مثل خیا بانهای طهران نیست. کوه دارد، کتل جنگل دارد، ماهور دارد، سباع دارد وحوش دارد، الوار دارد، اکراد دارد، شاهسون دارد، قشقائی دارد ...

مسلماً پادشاهان ممالک در همه جا برای رعایای خود حالت پدر را دارند. بصیرتشان به حال رعیت و ملت از افراد آن قوم بیشتر و مهر محبتشان در حق

آنها از خودشان زیاد تر است. قسم به رب کعبه و منا: که اعلیحضرت نیکلای دوم امپراطور روسیه برای حفظ استبداد بوالهوسانه نیست که به ملت روسیه آزادی نمی‌دهد، بلکه از روی بصیرت شاهانه و محبت پدرانه هنوز آن ملت را قابل نمی‌داند که بتوانند با آزادی حرکت نمایند. هنوز در آنها آن قدر علم و تربیت سراغ ندارد که از عهده اداره امور خود برآیند. پس این حرفها که در همه جای دنیا عصاره سعادت و شرافت و افتخار است به عقیده بنده در ایران امروز مایه هرج و مرج و خرابی و ذلت و عدم امنیت و هزاران مفسد دیگر خواهد بود. زیرا که برای استقرار و اجرای ترتیبات جدید هنوز علم و استعداد نداریم و نشر این حرفها رعب و صلابت قدرت حالیه را هم از انظار می‌برد، نتیجه پیدا است که چه می‌شود! کبک نشدیم کلاغی هم از یادمان رفت!

فرض بفرمائید امروز بندگان اعلیحضرت شاهنشاهی به میل خاطر و کمال رضایت به این مملکت دستخط آزادی کامل مرحمت فرماید و به شخص محترم مقدس حضرت مستطاب حجة الاسلام عالی امر بشود که مجلس مبعوثان تشکیل بدهید، چه خواهید کرد؟ اقلاً هزار نفر آدم کامل بصیر به مقتضای عصر، آگاه از حقوق ملل و دول لازم دارید، تا این يك مجلس تشکیل یابد. حالا سایر شعب و ادارات که همه مربوط بهم است و اجزای عالم لازم دارد بماند. استدعا می‌کنم: از روی بی طرفی و بی غرضی چنانچه شیوه طبیعی حضرتعالی است. نه از روی طرفداری و خاطرخواهی. دو یست نفر آن طور آدم برای بنده بشمارید. اما این را هم فراموش نفرمائید اگر کسی تمام اشعار عرب و عجم را حفظ داشته باشد و برای فهمیدن کلماتش شخص محتاج به قاموس و فرهنگ باشد و تمام لغاتش از مقامات حریری باشد، برای عضویت آن مجلس کافی و قابل نیست. بلکه اشخاصی باید باشند که وقتی از ایشان پرسند چه جهت دارد که روز به روز پول ما در تنزل است و حال آن که نقره اش از نقره فرنک و مارك و شیلنک وین و روپیه بیشتر بار ندارد؟ جهت صحیحش را بگوید و چاره اش را هم بداند. یا از سایر شعبات سیاسی و مالیاتی و تجارتي و فلاحتی و نظامی، آنچه امروز به کار زندگی و ترقی يك ملتی می‌خورد همه را بتواند به مطرح مذاکره و حل و عقد بیاورد.

گمان بلکه یقینم این است، برصحتش قسم می‌خورم که اگر از روی انصاف بخواهید انتخاب بفرمائید، در تمام ایران يك صد نفر نمی‌توانید پیدا کنید. پس برای چه فریاد می‌کنید؟ برای که سنک به سینه می‌زنید؟... خوب نتیجه این دراز نفسیهای بنده چه شد و مقصود بنده چه چیز است؟ مقصودم این است که حضرتعالی را از این اقدامات غیورانه که خیر و سعادت و عزت و افتخار ملت

منحصر به نتیجه آن است باز دارم؟ نه والله مقصودم این است که طرفداری تملق- آمیزی از دولتیان بکنم، نه بالله. بلکه می‌خواهم این اقدامات از راه صحیح باشد که منتج نتیجه صحیح بشود. در این صورت اگر اجازه بدهید راهش را هم عرض می‌کنم، به شرط این که از روی دقت و انصاف در آن غور بفرمائید. آیا این مسئله یقین و مسلم شد که برای تغییر اوضاع حالیه و اختیار طرز و ترتیبات جدید آدم عالم لازم داریم؟ (یعنی عالم به علوم عصر جدید) والله آدم عالم لازم داریم. بالله عالم لازم داریم. به قرآن عالم لازم داریم. به پیغمبر عالم لازم داریم. به مرتضی‌علی عالم لازم داریم. به اسلام به کعبه به دین به مذهب عالم لازم داریم، عالم لازم داریم عالم لازم داریم ...

پس معلوم شد و تصدیق می‌فرمائید که منتها وسیله ترقیات و مساوات و عدالت و سعادت و سیادت و سرافرازی به وجود علم و عالمین به مقتضیات عصر است. در این صورت ملت ایرانی در روز حساب، در پیشگاه عدالت کامله مطلقه با حضور جد بزرگوارت دامن حضرتت را خواهند گرفت و عرض خواهند کرد: الهی خیر و سعادت ما در دست پادشاه نبود، در دست اتابکها و صدور نبود، در دست وزراء نبود، فقط در دست این آقایان که می‌توانستند و نکردند و ما را در ذلت و بدبختی و اسارت در دست ملل اجنبیه باقی گذاردند. حضرت تعالی هم البته جواب عرض خواهید کرد: بارالها! همه را می‌دانید که من و رفقای من همه قسم اقدامات کردیم، حضرت عبدالعظیم رقتیم، کاغذهای سخت نوشتیم، جوابهای سخت شنیدیم، چه شبها که با تزلزل به روز آوردیم، چه روزها که در تحمل نامالیقات شب کردیم ولی پیشرفت نکرد تقصیر ما چیست؟ ملت جواب خواهند گفت: تمام این اقدامات شما ناصواب بود و شالوده و بنایتان بر آب. به جهت این که از راهش بر نیامدید. راهش این بود که اول ما را عالم به مقتضیات عصر و زمان بکنید و از جهل و عمی خلاصی بخشید که بالطبع با نور علم لوازم شرف و نیکبختی خود را فراهم کنیم. و بعد با شرحی که ذیلاً به عرض خواهد رسید استدلال می‌کنند و به ثبوت می‌رسانند که وسیله تعمیم علوم فقط در دست آقایان علماء بود لا غیر. آن وقت یقین دارم حضرت مستطاب عالی جوابی نخواهید داشت. این يك فقره را تمثیلاً عرض کنم بعد به اصل مطلب پردازم.

امروز حالت آقایان علماء یعنی آنهایی که با حضرت تعالی هم عقیده هستند و درد دین و وطن و ملت دارند و دلشان می‌خواهد این ملت را به اوج سعادت برسانند. یقین مثل حالت کسی است که در انبارهای متعدد همه قسم حبوبات و ارزاق و گوشت و روغن ذخیره انباشته داشته باشد و خود با يك جمعیت کثیری



از عیال و اطفال از گرسنگی نزدیک به هلاکت و این در و آن در برای يك گروه نان تکدی نمایند. یا مثل کسی که تمام لوازم طعامی را در دیگ ریخته و حاضر کرده زیر دیک را هم هیزم چیده، در يك دست دسته گونی و در دست دیگر چراغی گرفته به در خانه‌های همسایه برای يك گل آتش می‌دود که زیر دیگ را روشن نماید و ملتفت نیست که آتشی هم در دست خود دارد گون را روی شعله چراغ بگیرد مشتعل می‌شود.

اعطای حکم به مثال بس است. این مطلب را عرض کنم و عریضه را به دعای وجود مبارك ختم نمایم. هیچ يك از دول متمدنه به منتها درجه عزت و سعادت نرسیدند، مگر وقتی که دولت و ملت با هم متحد شده دلشان را به روی هم گذارده به اتفاق رفع نواقص خود را نموده، اسباب ترقیات ملی را فراهم کردند و این اتفاق و اتحاد برای هیچ دولت و ملتی دست نداده مگر، وقتی که افراد و اجزای آن ملت به نور علم و تربیت منور شده پرورش یافتند. هیچ پادشاه و امپراطوری به طیب خاطر اقتدار خود را محدود و ملت را شريك سلطنت و طرف مشورت قرار نداد، مگر اعلیحضرت میکادو (موتسوی تو) امپراطور ژاپون و چون طلوع کوكب اقبال ژاپون از عجایب واقعات روزگار است و امروز برای سرمشق ملل غافل خواب آلوده، هیچ نمونه‌ای بهتر از ژاپون نیست. اگر اجازه بدهید مختصری از شرح احوال آن ملت نجیب و آن امپراطور بزرگوار به عرض برسانم.

اگر به تواریخ رجوع شود هیچ ملتی وحشی‌تر از ژاپون دیده نمی‌شود. ترتیب حکومت این مملکت تا سنه ۱۸۶۸ میلادی که سی و هشت سال قبل از این باشد این بود که يك نفر امپراطور داشته ملقب به میکادو که دوهزار و چهارصد سال است همین خانواده در ژاپون سلطنت دارند. ولی فقط اسم سلطنت با میکادو بود ولی رسم آن با (تایکونها) بوده است. تایکون کسی بود که بر حسب ظاهر از طرف میکادو منصوب و نامیده می‌شد، ولی عادت بر این جاری شده بود که اقتدار میکادو فقط همین قدر بود که فرمان تایکون را امضاء کند و يك ذره در امورات سلطنت به او مداخله نمی‌دادند و چون رئیس روحانی و مذهبی هم خود میکادو بود او را همیشه در پرده غیب‌الغیوب مخفی می‌داشتند. تمام اختیارات با تایکونها بود و تایکونها در يك شهر دیگر اقامت داشته و معمولاً آن‌ها را پادشاه ظاهر و میکادو را پادشاه باطن می‌نامیدند. کلیه مملکت ژاپون به هجده ایالت تقسیم شده و سلطنت هر ایالتی با یکی از شاهزاده‌های بزرگ بود، که آن‌ها هم همیشه میان خود جنک و نزاع داشته و ابداً گوش به اوامر میکادو نمی‌کردند. اگر حساسی

می بردند باز از تایکون بود .

تا سنه ۱۸۶۸ که میکادو پدر میکادوی حالیه وفات کرد و این میکادو در سن هفده سالگی به جای پدر میکادو شد . مقارن همان حال تایکون عصر هم ترك حیات گشت . دو نفر از بزرگترین شاهزاده های حکام ایالات به شهر پایتخت تاخت آورده داخل عمارت سلطنتی شده ، میکادوی جوان را در تحت حراست خود محبوس نگاهداشته ، خود آنها به اسم او به سلطنت شروع کردند و از قبل میکادو احکام صادر می کردند و از عمارت سلطنتی بیرون می فرستادند و چون مقام تایکونیت رفته رفته موروثی شده بود بعد از فوت تایکون سابق پسر جوان بلکه طفل او را تایکون کرده بودند . آن دو نفر شاهزاده که به اسم میکادو سلطنت می کردند اول کاری که از پیش بردند مقام تایکونی را برانداخته سلطنت ظاهره و باطنه خود را منحصر به شخص میکادو قرار دادند . قریب دو سال به همین منوال گذشت تا این که میکادوی جوان با قوت عقلائی آمد و شاهزاده ها را برداشته مستقلاً زمام سلطنت را به دست گرفته مشغول حکمرانی گردید .

درسال سوم سلطنت خود مسافرتی به قطعۀ اروپا کرد شیفته وضع و ترتیبات و تربیت آنها شد . به دقت و غوررسی این نکته را درك کرد که تمام آن ترقیات به واسطه اتحاد ملت و دولت و عدم استبداد است . مصمم شد که در مملکت خود همان رسم را مجری دارد ولی بخوبی ملتفت شد که به يك ملت وحشی بی علم و تربیتی نمی توان آزادی داد و از يك مشت مردمان جاهل به هیچ وجه امیدواری نمی توان حاصل کرد . پس در کمال عجله تربیت را پیشنهاد همت ساخته هزاران معلم ماهر از هر علم و صنعت از ممالک مختلفه فرنگ به ژاپون خواست و کرورها شاگرد از ژاپون به مدارس فرنگ فرستاد . به سرعت برق مشغول تربیت ملت گردید . تا بعد از هجده یا بیست سال که سه چهار طبقه شاگردهای عالم فارغ التحصیل شدند و افکار و خیالات وحشیانه بکلی در مملکت ژاپون تنمیر کرد .

در سنه ۱۸۸۹ که هفده سال قبل باشد ، دید ملت قدری عالم شده است که می تواند از عهده امورات خود بر آید . فوراً اعلان و حکم مشروطیت و آزادی داد . مجالس پارلمان منعقد شد و ملت شروع به کار کرد . این است که در ظرف شانزده هفده سال خود را به جائی رسانیده اند که دولت روس را بدان روز نشانید که ملاحظه فرمودید .

اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی پدر تاجدار ما مظفرالدین شاه خلدالله ملکه در احساسات قلبیه و افکار تمدن به مراتب بالاتر از میکادو است . ولی با این که از اول جلوس به تخت سلطنت کمال جد و جهد در تاسیس مدارس و نشر معارف و

تعمیم علوم به عمل آورده کاری از پیش نبرده اند.

چند مدرسه ناقص در این یازده سال ایجاد شده که جز اسم بی رسم چیزی نیست و جهت این که نتوانسته اند مثل میکادو کار را از پیش ببرند به عقیده بنده این است که چون میکادو ریاست روحانی و مذهبی هم دارد و ملت ژاپون او را اولوالامر می دانند، نفاذ فرمایش بیشتر و موانعش در اجرای افکار مقدسه خیلی کمتر بود. پس تأسیس مدارس ملی در ایران تکلیف آقایان و علمای روحانی و رؤسای مذهب است و از حسن اتفاق و باطن شریعت مطهره اسلامیة اساس مدارس ملی و اسباب نشر علوم آن طوری که در ایران فراهم است در هیچ جای دنیا نبوده است. سایر ملل وقتی که از خواب غفلت بیدار شده به خیال تربیت و تعلیم ملت افتادند، چه زحمتهای کشیدند و چه جانها کردند، تا يك مدرسه ایجاد کردند. ولی در ایران امروز هزاران مدارس ملی حاضر و موجود که همه صاحب موقوفات معین و ترتیبات صحیحه است. فقط در طهران قریب يك صد و سی و پنج مدرسه ملی بزرگ و کوچک داریم و در سایر بلاد ایران حتی قصابات مدارس ملیه موجود است که روی هم باید سه هزار مدارس در تمام ایران داشته باشیم. منتها از سوء اداره آنها تمام این وسایل نازنین ضایع و عاطل مانده، به قدر دیناری برای ملت فایده ندارد.

فلان گاوچران طالقانی یا زارع مازندرانی در سن بیست سالگی داخل مدرسه می شود حجره را معطل می کند، حاصل موقوفه را مصرف می رساند. در هفتاد سالگی نعشش را از مدرسه بیرون می برند در صورتی که هنوز در ترکیب میم الکلمه (۱)

(۱) صاحب انموزج شبی دیر وقت به مدرسه وارد شد در حجره ای روشنائی مشاهده کرد. رفت داخل شد طلبه قوی الهیکل طویل اللحیه ای دید که به روی کتابی افتاده غرق مطالعه است. به عجز و فروتنی گفت: غریبم جائی ندارم اجازه بدهید امشب در این حجره بیتوته نمایم. صاحب حجره برآشفته که ای مرد احمق مرا از مطالعه بازداشتی و حواسم را مختل ساختی بیا در آن گوشه بتمرگ و مرا آسوده بگذار. صاحب انموزج در گوشه ای نشست مدتی ملتفت آن طلبه بود که چشم را از نقطه معینی از کتاب بر نمی دارد. با خود خیال کرد که آیا این چه کتاب است و در چه مطلب غامض این شخص تفکر می نماید. با کمال احتیاط گردن کشید دید کتاب انموزج است و همان صفحه اول است که این قدر باعث دقت طلبه شده است. گفت: جناب آخوند این چه کتاب است و در چه مسئله از برای شما اشکال پیش آمده است. من هم از اهل علمم بفرمائید شاید چیزی بدانم و به عرض برسانم. آخوند با کمال تغیر گفت: کتاب انموزج است. مصنف می گوید: الکلمة مفرد. در ترکیب آن معطلم الف، الف استفهام. لام حرف جر، کاف، کاف تشبیه، لام، باز حرف جر، این میم و ت چه است؟ صاحب انموزج گفت. مرده شور ترکیبت ببرد آن میم، میم مرگ و تاء تاء تابوت است پاشو کپه مرگ کن. الکلمه خودش يك لفظ است و ترکیب هم ندارد.

مبهوت و مات است و با روز اول فرقی نکرده است و در حقیقت این مدارس ملی ما را به صورت تنبلخانه درآورده اند، در این مدت کدام مجتهد مجاز از مدارس ایران خارج شده است؟ بنده عرض نمی‌کنم ترتیب مدارس را بکلی برهم بزنید که مخالف شریعت و منافی با نیت واقف باشد. بنده با جرئت می‌توانم قسم بخورم که ترتیبات حالیه مدارس ملیه ما هیچ‌کدام با نیت اصلی واقف موافق نیست. پس به اندک اهتمام و همت آقایان علماء ممکن است تمام این مدارس مصداق صحیح پیدا کنند و مدرسه ملی بشوند نه کاروانسرا و مهمانخانه و آن کاری که در ید قدرت آقایان است این است که همه باهم متفق شده، پرگرام یا فهرست مرتبی برای تحصیل و درسهای مدارس بنویسند و مدت و دوره تحصیل را هم معین کنند. همین دو فقره را منظم کرده لسوازش را فراهم نمائید. . . و در آن فهرست برای هر مدرسه یک دوره از علوم عصر جدید را مجبوری قرار بدهند. دوازده سال نمی‌گذرد که دو طبقه شاگردهای فارغ‌التحصیل از این مدارس بیرون خواهد آمد. آن وقت مملکت ایران به قدر کفایت آدم عالم خواهد داشت که بتواند این حرفهائی که امروز می‌زنند و ابداً ثمر و فایده ندارد از روی علم و بصیرت به موقع اجراء بگذارند.

به خدای متعال، خون از دلم جاری می‌شود وقتی که فکر می‌کنم این همه استعداد حاضر و وسایل موجود این طور عاطل مانده و ضایع می‌شود. اگر چه این ترتیب برای مدارس ملیه بسیار کار سهل آسانی است (یعنی در صورت میل و اتفاق علماء) ولی به قدری مهم و بزرگ است که مؤسسين آن و اسم بزرگوارشان را با هزار سلام و صلوات ذکر کنند.

گوهر یگانه این خیال مقدس را من بنده به حضور مبارك تقدیم کردم و به عقیده خودم در عالم انسانیت و اسلامیت دارای اجر جمیل خواهم بود. حالا البته شرح و بسط و موشکافیها و ترتیب مفصل این کار بزرگ بسته به مذاکرات و مجالس عدیده است. چون این بنده اسباب ثلاثین و محرر و میرزا ندارم و ضعف باصره‌ام نیز مانع از تحریر زیاد است استدعا می‌کنم سواد این عریضه بنده را از لحاظ اقدس انور سایر آقایان بزرگوار هم که با حضرت تعالی در این افکار عالیه متفق هستند برسانید، زیاده سلامتی و عزت و اقبال وجود مبارك حضرت تعالی و همه آقایان عظام را طالبم.

صاحب این خیال مقدس را که الحق به کنز مخفی می‌توان تعبیر کرد، اگر دوست داشتید که به شناسید (یعنی اگر این خیال مطبوع طبع مبارك شد) بعد از آن که آقایان همه در اجراء آن متفق شدند، سراغش را در مدرسه عبدالله خان

از جناب مستطاب علام فهام آقای شریعتمدار سلمه الله تعالی بگیرید . او حاضر است که يك كتابچه برای ترتیبات این کار به حضور مبارك تقدیم نماید که اجرای آن در کمال سهولت از قوه به عمل آید (بنده دولتخواه وطن پرست ملت دوست . گمنام است) .

**هدف عین الدوله**  
عین الدوله را از این خیال چند چیز در خاطر بود : اول آن که آقای طباطبائی را واقعاً از این خیال منصرف دارد ، ثانی آن که از انصراف آقای طباطبائی سایر آقایان را عموماً و آقای بهبهانی را خصوصاً همراه و یا معدوم نماید، ثالث آن که از اشتغال ذهن و توجه آقایان به مدارس و اوقاف آنان را مصروف این شغل دارد .

باری عجب است از ناصرالملک که با این که در لایحه خود می نویسد مدارس ملی چنین و چنان است. در مدت ریاست و نایب السلطنگی خود نمی تواند يك مدرسه سپهسالار را که به عهده شخص او است و تکلیف شرعی و عرفی و سلطنتی او تنظیم آن است ، منظم و مرتب دارد و لااقل در مدرسه به این بزرگی که نزدیک مجلس و پارلمان است و هر روز در منظر و مرای داخله و خارجه است ده نفر طلبه صحیح و طالب علم و محصل واقعی برقرار دارد، با این عدم استطاعت چگونه می توان چشم اصلاح از سایرین داشت . لعل الله یحدث بعد ذلك امراً .

در این ایام اعلیحضرت اقدس شاهنشاه مظفرالدین شاه در بیلاق گرفتار مرض و ناخوشی است، از این هیاهو و هیجان مردم اطلاعی ندارد ، عین الدوله هم به خیال انصراف آقایان علماء از این مقصود مقدس و تقاضای اجرای دستخط و هم در خیال اظهار قدرت و مخدول نمودن اعوان و انصار آقایان و هواخواهان میرزا علی اصغر خان امین السلطان اتابک سابق است، چه عین الدوله را گفتند آقای بهبهانی را مقصودی جز آوردن امین السلطان نیست و خرج این اجتماعات از پول امین السلطان است به این جهت در مقام اذیت و آزار بعضی برآمده و هم برای جلب قلوب شاهزادگان و ابناء سلطنت . به بعضی از دوستان خود گفت امین السلطان در تعیین ولیعهد خیانت کرد. من باید پادشاه را وادارم که محمد علی میرزا را عزل و شعاع السلطنه یا سالارالدوله و یا ناصرالدین میرزا را به ولایت عهد برقرار نماید .

این مسئله هم موجب جلب قلوب شاهزادگان شد و هم باعث خیال آقایان چه بعضی مایل به شعاع السلطنه و بعضی طالب سالارالدوله بودند. ولی القاء این خیال باعث طمع شاهزادگان گردید و هر يك به طرف عین الدوله مایل شدند و از همراهی آقایان منصرف . اما احداث نفاق بین آقایان را موجب نگردید . چه عقلاء بخوبی آقایان را ناظر بودند . ترقی آقای بهبهانی و آقای طباطبائی و آقای صدرالعلماء به اندازه ای مشهور و به حدی

رسید که انصراف شاهزادگان مضر به آنها نبود .

هرچه عین الدوله سخت گیری می کرد ، بر اعتبار آقایان افزوده می گردیده بعلاوه آقای بهبهانی بنای خراجی را گذارد . ائمه مساجد و تیمچه ملاها را در اطراف خود نگاهداری می فرمود ، از طلاب بخوبی ترویج می نمود ، کابینه و اداره تحریر در خانه خود بر قرار نمود و نوشتجات و مکاتیب وارده را نمره می ذارند که باعث تعطیل جواب و اغتشاش نوشتجات نگردد .

آقای صدرالعلماء هم جلب قلوب طلاب را به مهربانی و مساوات و مواسات دانسته این طریق عقلائی را مسلوك داشته به حدی رسید که می توانست مجمع طلاب و ملاذ فضلاء را خانه صدر دانست .

به خصوص حسن سلوك جناب آقامیرزا محسن برادر ایشان و بودن آقاشیخ محمد ربیع - شریف العلماء همدانی در اداره ایشان که این شریف العلماء از اشخاص عالم و عاقل و بصیر به نکات است . صدرالعلماء را قسمی به راه ترقی انداخته است که اگر طبیعت مانع تراشی نکند و اراده خداوندی باشد يك زمان خیلی نزدیکی خواهد آمد که صدرالعلماء شخص اول ایران و اسلام خواهد گردید .

اما آقای طباطبائی برخلاف هر دو رفتار خود را قرار داده ، نه جلب خواص را طالب و نه میل عوام را مایل ، فقط سعی و کوشش خود را در تأسیس مجلس عدالتخانه می پندارد .

آقایان بهبهانی و صدر رسیدن به مقصود را به ریاست و نفوذ کلمه خود می دانند و در رسیدن به آن مقام کوشش می نمایند . آقای طباطبائی رسیدن به مقصود را در هیجان عموم و نفوذ شخصی را

**تذکار انجمن مخفی  
به آقای طباطبائی**

مضر و مانع می داند . فلذا مردم را از خود تنفر می دهد ، به اشتغال به گلدان و گل و باغ و باغچه ، آنچه را که موجب ترقی و ریاست است از خود دور می کند . کار به جائی رسید که اجزاء انجمن مخفی دوم در مقام برآمدند که به آقای طباطبائی برسانند که این طور سلوك و رفتار منافی با رسیدن به مقصود است . فلذا با تمهید مقدمات يك روز ظهر به عنوان دعوت به نهار ، آقای طباطبائی را در خانه بهاء دفتر حاضر کردند ، يك دفعه آقا ملتفت شد که تنها در میان جمعی گرفتار است و ما شرح این واقعه را در کتاب سوم تاریخ بیداری درج کرده ایم که عمأ قریب خواهد آمد ، ولی در این مقام اشاره اجمالی به تأسیس و مؤسس انجمن مخفی دوم می نمائیم و تتمه آن را در کتاب سوم می نویسیم .

مؤسس انجمن مخفی دوم جناب آقامیرزا محمد صادق طباطبائی

**انجمن مخفی دوم**

است که شرح حالش را در مقدمه تاریخ ذکر نمودیم . به واسطه

بودن بعض از اعضاء انجمن اولیه در این انجمن می توان گفت این انجمن شعبه ای از آن انجمن است ، ولی چون مؤسس قصدش استقلال بود و در مسلك هم اخیراً مخالف شدند ، فلذا

نگارنده می نویسد انجمن مخفی دوم .

مجملاً این انجمن بعد از مراجعت آقایان از حضرت عبدالعظیم (ع) به طریق خفا منعقد گردید و در هفته يك یا دو جلسه شبها به طور سیار تشکیل می یافت و اعضاء آن از این قرار است :

آقامیرزا محمد صادق طباطبائی پسر آقای طباطبائی، آقامیرزا مهدی پسر حاج شیخ فضل الله، آقامیرزا محمود اصفهانی، اسدالله خان ابوالفتح زاده، سیف الله خان ابوالفتح زاده، قزاق برادر اسدالله خان، حاج جلال الممالک، لواء الدوله، معین حضور، بهاء دفتر، آقا سید قریش، آقا شیخ محمد مازندرانی، میرزا ابراهیم خان منشی زاده، ناظم الاسلام نگارنده تاریخ بیداری، شوکت الوزاره، میرزا کاظم خان مستعان السلطان، آقامیرزا علی محمد زرگر .

کارهای این انجمن با بعض دیگر از اعضاء را که بعد از این وارد به انجمن شدند و علت تعطیل آن را در کتاب سوم نوشته ام که ان شاء الله خواهد آمد .

در این ایام اشخاصی که امور معاشیه آنها از ظلم و استبداد می گذرد مایل به عدل و مشروطه شده و با آقایان همراه شدند، از جمله بعض از اشخاصی که در انجمن مذکور وارد شده اند جداً کار می کنند . در حالتی که سابقاً ظالم و مستبد بوده و شاید این ورود و این الحاق موجب پیشرفت مقصود آقایان هم شود . ولیکن عقاء می دانند که عدل و سلطنت ملی باید بر حسب تقاضا و هیجان فقراء و مظلومین و عامه باشد. مشروطیت یا جمهوریت و یا بنای عدالتخانه اگر از راه و طریق خاصه شد، بنایش محکم و پایدار نخواهد بود. چه همین ظالم و همین رئیس و همین مستبد و دزد، که امروز معدلت خواه شده است، فردا که دید مخالف میل شخصی او رفتار می شود برضد سلوک می کند و حالت ارتجاع را حاصل می نماید، دیگر آن که همین اشخاص فردا بر مردم مسلط می شوند .

امروز يك عين الدوله داریم فردا هزار عين الدوله پیدا می شود، شاید همین آقا که امروز رأیت عدالت را دست گرفته است فردا رأیت استبداد را به دست بگیرد . پس نبایست خرسند شد از این که بعضی با آقایان همراه شده اند. بلی همراهی این اشخاص متنفس به آقایان قوتی می دهد ولی مقصود بر وجه اتم و اکمل حاصل نمی شود، جز به بیداری عامه و عالم شدن عموم، این است که فیلسوف در انجمن مخفی اول گفت: دعوت رئیس و ایلخانی ایل قشقائی مثلاً مضر به مقصود است. چه این شخص امورش از استبداد و ظلم گذشته و خواهد گذشت ولی فایده ای که دارد، به توسط او می توان فقراء ایل را بیدار کرد که بدانند ظلم و ستم بد است، خواه در دست شاه جاری شود خواه در دست ایلخانی . رئیس ظالم را نباید برداشت، خواه عين الدوله باشد، یا اقوام الملك . مسندی که برخلاف اسلام گسترده شده است باید به هم پیچید خواه مسند صدارت باشد و خواه مسند وزیر تجارت، خواه مسند فلان ملا باشد، خواه مسند فلان درویش، حاصل آن که باید ظلم را برداشت و عدل را بجایش گذارد.

جهل را باید دور انداخت و علم را باید ترویج کرد و الا این ره که تو میروی به ترکستان است .

این ایام اعضاء انجمن مخفی چنین صلاح دیدند که از طرف رئیس ملت آقای طباطبائی تلگرافی به پادشاه مملکت ژاپون مخا بره شود . فلذا صورت تلگرافی از طرف آقای طباطبائی صادر شد که سواد آن از این قرار است :

سواد تلگرافی آقای طباطبائی به اعلیحضرت پادشاه ژاپون

حضور میمنت ظهور، اعلیحضرت امپراطور معظم دولت بهیة ژاپون . اگر چه با اخلاق مرضیه آن اعلیحضرت و تمدن فوق العاده دولت بهیة ژاپون به این اظهار احتیاج نبود ولی مقام اخوت با برادران مسلمین ساکنین آن مملکت مقتضی این توصیه شده ، استدعا می نمایم که توجه ملوکانه نسبت به آن برادران دینی طوری باشد که آسوده و محترم بتوانند از عهده تکالیف دینی و دنیوی بر آیند .  
(رئیس ملت اسلام در ایران محمدالحسینی الطباطبائی)

اگر چه فواید این تلگراف و نتایج مترتبه بر آن بر احدی مخفی و مستور نیست ، ولیکن مقصود و منظور اعضاء انجمن از صدور این تلگراف تشویق و تهییج آقای بهبهانی بود که عین خط آقای طباطبائی و امضاء ایشان را بردند نزد آقای بهبهانی و مذکور داشتند : یکی از فواید همراهی با ملت این است که امروز آقای طباطبائی طرف با سلاطین و امپراطوران سترک شده است . شما هم اگر بر این عزم و خیال باقی هستید که بکلی مراودات مخفیانه اجزاء خودتان را با عین الدوله مانع شوید و جداً در مقام تأسیس عدالت خانه بر آئید و اگر ملت به مقاصد خود نایل آید که اختیار تاج و تخت ایران با حضرت آقا خواهد بود . بالاخره آقای بهبهانی در مقام تجدید و استحکام پایه عهد ، قول صریح و عهد مؤکد داده ، اعضاء انجمن هم قول دادند که بعد از این ، این گونه تلگرافات را به امضاء ایشان هم برسانند ...

عین الدوله دید که به هیچ وجه نمی تواند آقایان را بهم اندازد و تغییر روش عین الدوله اگر بخواهد از راه پول و طرز و طور امین السلطان جلوگیری

نماید آن قوه و قدرت و آن بلند همتی را ندارد . فلذا همان شیوه استبدادی خویش را پیش گرفته جمعی را صورت داد که مأخوذ و نفی نمایند که از آن جمله بود عده ای از واعظین و ناطقین بزرگ مانند : سید جمال الدین اصفهانی و حاج شیخ محمد واعظ و حاج شیخ مهدی واعظ و غیرهم را که در کتاب سوم تاریخ بیداری خواهد آمد و دیگر عده ای از بستگان امین السلطان که با آقایان مراد دارند که از آن جمله است : معین حضور که در خانه آقای طباطبائی علی الظاهر متحصن است و چون کارهای عمده و مهم از معین حضور صادر شد ، فلذا اشاره اجمالی به تحصن معین حضور در این مقام می نمایم که بعد از این خواننده تاریخ



معین حضور را بشناسد و هم وضع زمان استبداد بخوبی ظاهر شود .

میرزا حسینخان معین حضور، پسر میرزا ابوالقاسم خان است که از

خویشان و بستگان و اجزاء امین السلطان بود و درب خانه امین -

### معرفی معین -

### حضور

السلطان صدراعظم سابق مقامی عالی داشت و طرف وثوق و اعتماد

و جملة الملك امین السلطان بود . پس از عزل امین السلطان و رفتن او به فرنگ معین حضور

بعض از دهات خالصه خار و ورامین را اجاره نمود و يك مزرعه ملكی هم که متجاوز از صد

هزار تومان قیمت او بود در نزدیکی ایوان کیف و در راه طهران و خراسان داشت . شمس -

الملك پسر عین الدوله طالب و مایل آن ملك گردید، وسایل و وسایط برانگیخت که آن ملك

را در شصت هزار تومان بخرید ، معین حضور راضی نشده ابا و امتناع نمود . شمس الملك

اگرچه پسر عین الدوله و در نزد مظفرالدین شاه بی نهایت مقبول و مقرب بود ولی به ملاحظه

حفظ مقامات مسند پدر ، هنوز دست اندازی به اموال و نفوس و ناموس رعیت نکرده است .

و علی الظاهر نمی خواهد او را ظالم و متعدی بدانند و چون ریاست خالصه ورامین و ایلات

آن سامان ضمیمه شغلهايش بود ، در خفاء محرك يك ایلی گردید که زراعت آن خالصه را

که به اجاره معین حضور بود غارت کرده و آتش زدند و در ملك معین حضور هم خیلای

خرابی وارد آوردند و مدعی هم برایش پیدا کردند . از این طرف هم مطالبه مال الاجاره و

جنس خالصه را نمود .

معین حضور چون حال را بدین منوال دید ، در اواسط ماه مبارک ۱۳۲۳ به خانه

آقای طباطبائی آمد و به آن حضرت پناهنده گردیده تقریباً هشت ماه در آنجا متحصن بود .

در زمانی که آقایان به زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم (ع) مهاجرت نمودند معین حضور در

خانهها مخفی بود . در این اثناء نگارنده او را به انجمن مخفی دعوت نمود . در روزی که

آقایان از زاویه مقدسه به طهران مراجعت نمودند معین حضور در استقبال و ورود آقایان و

در جشن و چراغانی بسیار خدمت کرد . به این جهت امیرخان سردار (امیر اعظم) متقبل

شد که در نزد عین الدوله شفاعت کرده و معین حضور را آسوده کند . ولی این ایام امیرخان

سردار برای خلاف عهد عمویش و این که به آقایان قول داده بود که دستخط اعلیحضرت

را اجراء و مقاصد آقایان را برآورده نماید، از عم خویش رنجش حاصل نمود و از طهران

به بهانه شکار خارج شد . بلکه عین الدوله خدمات امیرخان سردار را فراموش و او را

با آقایان و ملت همدست و هم مسلک دانسته عازم گردید که گوشمالی هم به پسر برادر

خویش بدهد .

باری ، معین حضور از هر جهت بیچاره گردید . این ایام پیغام داد به شمس الملك که

برای فروش ملك راضی شده و ملك را تقدیم حضرت والا می دارم . شمس الملك جواب داد

که ملك بیش از سی هزار تومان ارزش ندارد مرا هم به آن ملك بی میل کرده اند فلذا . بیچاره

معین حضور ملک را علی‌الظاهر به حاج سیف‌الدوله ، عموی شمس‌الملک که این ایام ریاست تجار و وزارت تجارت با او است فروخت در شصت هزار تومان ؛ که نصف پول را به او بدهند و نصف دیگر را بابت باقی او محسوب دارند . اگر چه این ملک از دست معین حضور خارج شد ولی بعضی از مقاصد آقایان از این پول پیشرفت کرد ( اتمی ) .

نگارنده را عزم جزم بود که در آخر هر کتابی از کتب بیداری ، حالات رجالی را که اسامی آنها در تاریخ برده شده است درج نمایم ؛ لیکن به ملاحظه انقلابات اخیر و تغییر حالات رجال و این که بسیاری از خادمین ، خائن و عده‌ای از خائنین ، خادم شده‌اند ، از این عزم منصرف شده عجالة حالات رجالیه را می‌گذارم به وقتی دیگر و جلدی غیر از این جلد و چون چند صفحه از جزو چهل و هشت خالی می‌ماند فلذا ؛ حالات چند نفر از بزرگان و مؤسسين مشروطیت را که مسلم‌اندالکل و خالی از شایبه ریب و ریاء است و هم حالات آنها محتوی بر وقایع تاریخی است در این مقام درج می‌دارد و امیدوار است که خدایم توفیق دهد که در ضمن مجلدات دیگر حالات رجالیه را درج و منتشر دارم .

### حالات آقای سیدمهدی طباطبائی

که یکی از مؤسسين بزرگ مشروطیت است

عالم عادل ، فاضل کامل ، سیدکافی ، آقا سید محمد مهدی طباطبائی ، ابن مرحوم حجة الاسلام آقامیرزا جعفر طاب‌ثراه ، پسر اکبر ارشد اعلم مرحوم حجة الاسلام آقا سید صادق طباطبائی ، اعلی‌الله مقامه ، در سنه ۱۲۷۵ در طهران متولد شد ، پس از سه سال در خدمت والدش به نجف اشرف مشرف شد ، پس از تشرف ناصرالدین شاه به عتبات بر حسب خواهش پادشاه ایران و امر مرحوم آقا سید صادق و تصدیق اساتید بر فراغت از تحصیل مرحوم آقامیرزا جعفر به تهران مراجعت کردند و مرجع انام شدند . در سال ۱۲۸۹ آقا - میرزا جعفر مرحوم شد و آقا سیدمهدی در حجر جد بزرگوارش تربیت یافته در ماه محرم ۱۳۰۴ برای تکمیل مراتب علمیه و عملیه به سامره مشرف شده ، در آن محل قدس در حوزه درس آیه‌الله میرزای شیرازی و خدمت عم خود آقای طباطبائی اقتباس علوم می‌فرمود ، تا این که مرحوم حاج میرزا محمد حسن شیرازی در ۲۴ شهر شعبان ۱۳۱۲ به دار باقی رحلت فرمود . بعد از آن مرحوم دو سال در خدمت جناب آقا میرزا محمد تقی شیرازی مستفید می‌گردید . در غرة شهر رجب ۱۳۱۴ به طهران مراجعت نموده ، از کثرت احتیاط و زهد مشغول امری نگردید ، جز آن که بر حسب اصرار مردم گاه‌گاه مسجد چاله حصار را امامت می‌فرمود . در مهاجرت اولیه آقایان به زاویه مقدسه و در مهاجرت ثانویه به قم با آقای طباطبائی همراه و در تمام وقایع داخل و قبول همه گونه زحمات و صدمات را نمود ، زمان واقعه بامباردمان مجلس در باغ شاه در عداد آقایان گرفتار بود تا این که آقای طباطبائی از طهران به ارض اقدس و مشهد مقدس مشرف شده ، جناب آقا سید محمد مهدی هم

با آن جناب روانه مشهد گردید ، مدت زمانی در آن مکان مقدس به سربرده تا این که در ماه شوال ۱۳۲۶ به طهران مراجعت فرمود و در ماه ذی القعدة همان سال به سفارتخانه عثمانی به جهت مطالبه حق مشروع ملت متحصن گردید .

مدت پنج ماه در شدت سرمای زمستان با سایر علماء اعلام در سفارتخانه عثمانی هر ساعتی منتظر قتل خود بودند و به انواع صدمات روحانی گرفتار بودند ، تا آثار فرج ظاهر و دستخط مشروطه صادر و حقوق منصوبه ملت را مسترد فرمودند . تا آن که در غره شهر ذی القعدة ۱۳۲۷ مجلس شورای ملی مفتوح گردید و در جشن مبارك مجلس حاضر بودند . جنابش در همه مجالس حاضر و ناظر بود ، تا این که امر منقلب ، خواص خانه نشین ، جوانان غیر مجرب روی کار آمدند و آنچه که مقصود از مشروطه بود حاصل نشد ، بلکه برعکس نتیجه داد . و کلاء در عوض خدمت به موکلین خود ، مشغول نزاع مسلکی و جنگ انقلاب و اعتدال و هم خود را مصروف گرفتن ماهیانه و دخل خود کردند . وزراء در خیال جمع مال و اندوخته ، علماء طهران به همان برقراری مستمری قانع گردیدند .

گویا نتیجه قتل نفوس و خسارت ملت همین بود که کردند . عمسوم رعیت در صدمه و اذیت ، مالیات بر همه چیز حتی سفیدی نمک و سیاهی ذغال بسته ، بلکه افزوده ، رؤساء روحانی را خانه نشین ، احکامشان را پشت گوش انداخته صریح گفتند و نوشتند تفکیک قرای روحانی از قوای جسمانی . مرحوم آقای بهبهانی را در ازاء آن همه صدمه و اذیت که در طریق مشروطیت متحمل شد مقتول نمودند . آقای طباطبائی را در خانه خود نشانند و پیغام دادند که اگر مداخله در امور کنید مثل آقای بهبهانی خواهید شد . اما عدالتخانه چه عدلیه و چه اشخاص و چه اعضاء ، امید است در موقع خود ذکر شود .

در این مقام به يك سطر جمله معترضه می پردازم و آن این است : یکی از موثقین نقل کرد که : روزی رئیس اداره جهانبان ، ارباب بهرام که از تجار بزرگ طایفه زردشتی و شخص عاقل بزرگی است در عدلیه بود . رو کرد به یکی از سادات و گفت : مشروطه مانند اسلام شد ، چه جد شما زحماتی در اسلام کشید ولی نفعش را بنی امیه بردند و اولادش را کشتند ، حالا زحمات مشروطه را آقایان علماء و طلاب و سادات کشیدند ، نتیجه را این جوانان بی اطلاع و غیر مجرب می برند و مؤسسین را هم می کشند . باری ، جناب آقا سید محمد مهدی طباطبائی که این گونه پیش آمد امور را دید با عدم استطاعت عازم بر مهاجرت از طهران گردید . در ماه رمضان سال ۱۳۲۹ کتابخانه و اسباب خانه خود را حراج کرد و با فرزند خود آقامیرزا جعفر که جوانی است در حدود سی و از حیث علم و تربیت آراسته و در همه جا با پدر بزرگوارش بود ، به طرف ارض اقدس و مشهد مقدس حرکت فرمود .

الی اکنون که زمان طبع جلد دوم تاریخ بیداری است ، این سید جلیل در جوار حضرت ثامن الائمه (ع) مشغول خدمت به شرع مطهر است . اگر چه این سید بزرگوار مثل سایر

مؤسسین مشروطه در طهران دشنام و بدگویی از عامه مردم نشنید و از اعمال بعضی خجالت نکشید ولی صدمات دیگر را خواهددید ، مگر آن که عقلاء و دانشمندان خراسان قدر زحماتش را بدانند ، چه اشخاص عالم بصیر به خوبی می دانند و می بینند زمانی را که اهالی آن زمان قدر این گوهر گرانبهای مشروطه را خواهند دانست و نیز امیدواریم که به زودی قوانین مشروطیت مجری شود و عموم ایرانیان از زیر بار استبداد و رقیت خلاص شوند ، تا عامه مردم لذت حریت و معنی عدالت و سلطنت ملی را بدانند .

نگارنده در این موقع آقایان علماء اعلام که در زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم و در بلده قم و در سفارتخانه عثمانی متحصن بوده متذکر می سازیم و نیز خاطر محترم بعضی از تجار محترم را که در سفارتخانه عثمانی متحصن بودند جلب می نمائیم، که از جمله مؤسسین بزرگ مشروطه که خالصاً مخلصاً بدون ریبه و ریا بدون توقع اجری ، زحمت در این راه مقدس کشید و در واقع در مقام فداکاری از مال و اولاد مضایقه نکرد چنانچه تاریخ ایام شاهد حال است جناب آقا سید محمد مهدی طباطبائی است که صورت ایشان را تیمناً و تبرکاً صحایف تاریخ مترسم خواهد نمود .

#### حالات آقا شیخ یحیی مدیر روزنامه مجلس

بیدارکننده ایرانیان ، منادی مسلمانان ، هواخواه حریت ، مؤسس مشروطیت ، دبیر و مدیر جریده مجلس ، آقا شیخ یحیی کاشانی ، تولدش در دهم ذی الحجه الحرام ۱۲۹۳ در بلده کاشان بوده ، بعد از تحصیلات فارسی و مقدمات عربی در نزد خود مرحوم ملا محمد حسین نطنزی تلمذ نمود ، مختصری از هیئت و حساب قدیم را نیز در نزد والد خود آموخته ، در سال ۱۳۱۲ برای تکمیل تحصیلات خود به اصفهان مسافرت نموده يك سال و نیم در خدمت مرحوم آقامیرزا محمد هاشم چهارسوئی و آقا سید محمد باقر دریچه ای فقه و اصول خارج را استفاده نموده ، بالاخره مهاجرت به نجف اشرف نمود و در حوزه درس آقای خراسانی و سایر علماء اعلام وارد شد. از آن بحار فیاض استفاضه فرموده به عزم وطن معاودت به کاشان و از آن جا در سال ۱۳۱۶ هجری به عزم سیاحت و تکمیل علوم عقلیه وارد تهران شده ، در سال ۱۳۱۷ در مدرسه افتتاحیه به تعلیم علوم عربی و فارسی به طرز جدید مشغول بود .

در آن جا از اختلال و خرابی انجمن معارف اطلاعی حاصل نموده مدرسه را ترك و مقاله ای به عنوان مقاله مخصوص به اداره حبل المتین کلکته نوشته و در آن مقاله به علاوه تغلبهای انجمن معارف را آشکار کردن ، از امین السلطان هم بد نوشته بود ، از جهت استقراض و غیره ، وقتی که روزنامه حبل المتین در طهران انتشار یافت اشخاصی که مطلع شدند بر این که نویسنده آن مقاله به طور بی غرضی و اطلاع معلومات خود را روی کاغذ آورده است ، او را دعوت کردند به انجمن سری ؛ و اجزاء آن انجمن آقامیرزا سید حسن برادر مؤید -

الاسلام و مرحوم آقامیرزا محمد علی خان پسر مؤتمن لشکر و اعتضاد السلطان رئیس فوج خلیج و مثمر الملك و جمعی دیگر بودند . مسلك انجمن ، قلع و قمع امین السلطان و کشف خیالات انجمن معارف بود با اصلاحات معارف . به این جهت او را به مدرسه رشديه و انجمن سری جلب نمودند .

در انجمن سری مشغول نوشتن مقالات و فرستادن به اداره حبل المتین بود ، مقاله ای چند در اعمال امین السلطان و رساله مفصلی در تاریخ پلتیکی امین السلطان نیز نوشته و این مقالات در حبل المتین کلکته درج و نشر شده و تدریجاً به مدیر روزنامه پرورش سرایت نمود . این مقالات باعث شد که امین السلطان عموم جراید فارسی را که در خارج طهران طبع می شد غدغن و منع از ورود به ایران کرد و هر چه این انجمن سعی در آزادی جراید کرد مفید نیفتاد . تا آن که قرار دادند ، که امتیاز روزنامه گرفته در طهران شروع به کار کنند . دستخط مظفرالدین شاه به توسط میرزا نصرالله خان مشیرالدوله صادر و امین السلطان آن را ضبط و منع کرد . ناچار مطالب خود را در کتابی که برای اطفال رشديه باید نوشت نوشتند ، و در زیر هزار پرده بعضی بیانات می کردند . در بین طبع ، اعتماد السلطنه وزیر مطبوعات ، کتاب را گرفته مانع از طبع آن شد و این مطلب را به امین السلطان راپورت داد ، که يك مجمعی بر ضد او در مدرسه رشديه تشکیل شده ؛ امین السلطان چند نفر را در خفیه بر آنها گماشت ، که راپورت اعمال آنها را به او بدهند . خفیه نویسها اطراف آنان را احاطه کرده ، به محض آن که يك کلمه در اثناء درس به شاگردان حالی می کردند ، فوراً راپورت آن را می دادند . امین السلطان به این مجمع که هنوز اجزایش را نمی شناخت دشمن شده با مدرسه رشديه هم به واسطه مؤسس آن که امین الدوله بود و برای آن که در بیداری اهالی ساعی بود ، بد شد و سخت در صدد این مجمع و انجمن برآمد .

این هیئت هم موقع را مناسب دیدند که مسئله استقراض را عنوان کرده در بیداری ملت کوشش کنند و به واسطه منع جراید و نطق ، ناچار از نوشتن لوايح و اوراق ثلاثینی شدند و اوراق زیاد که همه بدون فحش مشتمل بر حقایق تاریخی و پلتیکی بود نشر دادند . مظفرالدین شاه که ساده لوح و خیلی زود حرف به او اثر می کرد ، نیز پادشاه وقت بود . امین السلطان هم دشمن درباری زیاد داشت ، این اوراق ثلاثینی را به شاه عرضه می کردند . در یکی از آن اوراق يك مقاله پلتیکی و يك غزل مندرج بود . مقاله مبتنی بود بر بیان علت ترجیح دادن امین السلطان ، روس را بر انگلیس و قرض کردن از روس و غزل از اثر طبع فخرالواعظین کاشانی بود و چند بیتش این است :

ارمنی زاده میآزار مسلمانان را  
عاقبت خانه ظلم تو کند شاه خراب  
به کف کفر مده سلطنت ایمان را  
پس چه حاجت که به افلاک کشی ایروان را  
پاك از لوٹ وجود تو کند بستان را  
داس غیرت چو شود در کف ملت ظاهر

عورت مرد و زن از ظلم نمودی مکشوف  
باش تا برکنم از پای تو این تنبان را  
کاسه لیزی تو از روس نیارد ثمری  
کاین سیه کاسه در آخر بکشد مهمان را  
امین السلطان مضطرب شد، که مبادا این گونه لوایح به شاه رسیده مؤثر گردد و شاه  
او را عزل کند؛ کسی که تمام جراید را غدغن کرده و معارف را محو نموده پیداست که چه  
حد پریشان خواهد شد.

اکیداً به آقا بالاخان (سردار افخم) سپرد که این اشخاص را باید پیدا کنید و به او  
حالی کرد که در مدرسه رشديه يك خبری هست، به هر شکلی بود خان با باخان نامی به عنوان  
ناظمی رخنه در مدرسه کرده و میرزا حسین برادر میرزا حسن رشديه را با خود متفق کرده و  
او را به قیطره برده، سصد تومان میرزا حسین گرفت و نوشت که من می دانم برادرم با  
شیخ یحیی و آقا سید حسن حبل المتین و میرزا محمد علی خان و مثمر الملك همه بایی و این  
فتنه ها را برپا می کنند و این اوراق خط آنهاست. اعتضاد السلطان اتفاقاً يك ماه قبل از این  
واقعه به ساوه رفته بود و الا او هم گرفتار می شد.

شب ۱۹ جمادی الآخر ۱۳۱۹ آقا شیخ یحیی را در خانه اش که در  
محلّه هفت تن بود، گرفتار نموده با صاحب خانه و چند نفر دیگر  
که بعد از چند ساعت آنها را آزاد کردند و در همان شب اشخاص

### بازداشت آقا

### سید یحیی

ذیل نیز گرفتار شدند:

آقا سید حسن حبل المتین - میرزا مهدی خان وزیرهایون - قوام الدوله - ناصر خاقان -  
موقر السلطنه - مثمر الملك - میرزا محمد علی خان - میرزا سید محمد مؤتمن لشکر نوری .  
میرزا محمد علی خان در موقع گرفتاری از شدت اضطراب راه بام را گرفته مأمورین او را  
تعاقب نموده یا خودش افتاد یا او را افکندند. هرچه بود از بام افتاد و بعد از چند ساعت  
در نظمی به درود حیات گفت . باری، آقا شیخ یحیی را در آن شب در خانه عین الدوله که  
در آن زمان حاکم طهران بود، نگاه داشتند و کاغذهای او را آورده جستجو کردند و  
چیزی نیافتند، فردای آن شب آقا شیخ یحیی و آقا میرزا سید حسن را بردند به قریه مبارک آباد  
که ملک عین الدوله و در نزدیکی طهران است، آقا میرزا سید حسن را در آن جا محبوس نموده  
متجاوز از دو سال او را به واسطه ملاحظه از برادرش مؤید الاسلام که مدیر روزنامه حبل المتین  
بود، در محوطه باغ مبارک آباد محبوس داشتند.

خلاصه عکس آقا شیخ یحیی را برداشته و به امین السلطان دادند. او هم به نظر شاه  
رسانیده که این شخص می خواست شاه را بکشد و به قدری مسئله را اهمیت داد که پس از دو  
سال و نیم که عین الدوله صدراعظم شده بود و امین السلطان مطرود و مغضوب بود، باز مظفر -  
الدین شاه راضی نمی شد که شیخ یحیی آزاد باشد.

در بیستم جمادی الاولی ۱۳۱۹ چهار نفر سوار کشیکخانه حاضر شد، دستهای آقا شیخ

یحیی را بسته و او را سوار کرده به طرف اردبیل حرکت کردند، پس از هشت روز او را به اردبیل رسانیده و قبض رسید گرفته مراجعت کردند. حاکم اردبیل شاهزاده امامقلی میرزا و نایب‌الحکومه او شاهزاده محمدحسین میرزا ظهیرالسلطان بودند و فوق‌العاده در آسایش این محبوس همراهی کردند، چه آن زمان اهل علم را مراعات می‌کردند و اعمال آقا شیخ یحیی هم شاهد بر مظلومیت او بود.

در این اثناء، آقا شیخ یحیی مریض شد، این دو نفر اصیل مسلمان، کمال مراعات و مواظبت را از او داشتند. از هر حیث راحت و آسوده بود و برای استخلاص او هم زحمت کشیدند ولی با لجاجت امین‌السلطان مفید واقع نشد. از قراری که فخرالاطباء برادر لقمان‌الممالک، برای آقا شیخ یحیی نقل کرده بود و بعضی شواهد صدق هم داشت امین‌السلطان تلگراف کرد که این شیخ را در چاه افکنند. چاه هم تهیه شد ولی امامقلی میرزا حکم را اجراء نکرد و بهانه نمود که اردبیل جزء آذربایجان است، باید حکم از طرف ولیعهد صادر شود نه از طهران.

علماء طهران و کاشان هر چه به امین‌السلطان در باب استخلاص شیخ گفتند و نوشتند مفید نیفتاد؛ تا امین‌السلطان از صدارت ایران معزول و عین‌الدوله به جایش منصوب گردید. در این بین طلاب را که در مقدمه تاریخ ذکر شد مغلولاً به اردبیل فرستادند و در آن جا مغلول و پاهایشان در خلیلی بود، آقا شیخ یحیی به واسطه آزادی مختصری که داشت به آنها سرکشی می‌کرد و همه روزه از مال خود یا از رفقای موقتی که در آن مدت تحصیل کرده بود و اکثر آنها از علماء بودند به آنها مخارج می‌رسانید.

بالاخره در پانزدهم رمضان تلگراف آزادی از طرف عین‌الدوله مخا بره شد. در این هنگام از قلعه خارج شده منزل نایب عبادالله مسکن گرفته، در این مدت رساله‌ای در حجیت قطع نوشته به جناب

## آزادی آقا شیخ یحیی

میرزا علی‌اکبر مجتهد ارائه داده، و شرح حالش را گفته، آقای مجتهد زیاده متالم شد تا موقع حرکت نهایت همراهی را از او نموده اعانه نقدی به عنوان خرج حرکت برایش فرستاد.

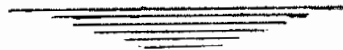
نهم شوال ۱۳۲۱ از راه آستارا به رشت آمده، مرحوم امین‌الدوله مسبوق شد مبلغی وجه برایش فرستاد و عمادالسلطان را فرمود که به اتفاق خود، شیخ را به طهران رساند و او را راحت سازد.

باری پس از مراجعت از اردبیل حرارتش زیاده گردید و کار خود را منحصر به نوشتن مقالات سیاسی داشته دو سال برای حبل‌المتین کلکته مقالات و اخبار نوشته و فرستاد که از نمره (۳۱) سال یازده شروع شده، تا اواسط سال سیزده ممتد می‌شود. از آن جمله مقاله اصلاحات جدید و ملاحظه حال شرق و غرب و ملاحظات تجارتنی راجع به راه آهن و

غیره و غیره ، يك سال هم مدرسه رشديه را اداره كرد ، بالاخره ميل به وطن اصلی نموده به طرف كاشان حرکت نمود و يك سال تقريباً در كاشان اقامت نمود و يك باب مدرسه به نام مدرسه علميه در آن جا دائر نمود .

در بدو مشروطيت به طهران آمده و دبیری جریده حبل المتین یومیه را بر عهده گرفته از شماره اول تا نمره (۲۲۰) یا بیشتر نوشته آنگاه تحریر جریده مجلس را متقبل شده از نمره هجده از سال دوم تا نمره (۱۵۴) که تعطیل شد تحریر می نمود . در موقع استبداد صغیر به قدر مقدور ، در سفارت عثمانی و مجلس سری ، بعض خدمات نموده بعد از اعاده مشروطیت ، روزنامه مجلس را در غیاب مدیر ، اداره نمود . پس از نایل شدن آقامیرزا محمد صادق به وکالت مجلس ، آقاشیخ یحیی مدیری روزنامه را به عهده خود گرفته ، تا کنون که زمان طبع این تاریخ است با نهایت راستی و درستی و وطن دوستی و ملاحظه نزاکت رفتار نموده ، ولیکن این ایام از دماغ سوختگی و خجالت از اعمال جوانان جاهل ، بی اندازه کدر و تیره است و اعجب من ذلك بی احترامی به این شخص محترم و مؤسس مشروطیت است ، که در این اوقات واقع شد که نگارنده را شرمساری مانع است که در این موقع درج سازد و امیدوارم که در موقع ذکر شود ، ولی همین قدر می نویسم آقاشیخ یحیی مانند سایر مؤسسين مشروطیت صدمه دید و اگر همراهی نایب السلطنه و بعض وزرا نبود شاید به کلی اجر خدماتش را برعکس می دید .

پایان جلد دوم





تایخ

# بیداری ایرانیان

بقلم

ناظم الاسلام کرمانی

جلد سوم

بسم الله الرحمن الرحيم

### نقشه‌های عین الدوله

در کتاب دوم مرقوم شد که عین الدوله صدراعظم و شخص اول ایران که به لقب اتابک اعظم خوانده می‌شد، از طرف اعلیحضرت مظفرالدین شاه در مقام نفی و تبعید و تفریق آقایان و ارباب حل و عقد برآمد.

نخست شروع نمود به گرفتاری اشخاصی که چندان محل اعتناء نبودند ولی در کار آقایان و بیداری مردم هم دخالتی داشتند، که هم به مقصود خود رسیده باشد و هم ضمناً امتحانی از اهالی کرده باشد. چه در تبعید میرزا آقا اصفهانی و میرزا حسن رشیدی و مجدالاسلام کرمانی اذهان عامه را مشوب کردند به این که آن‌ها بایی و لامذهب بودند، و در گرفتاری مهدی گاوکش که مقارن همین ایام بود چنین شهرت دادند که او از الواد و اشرار بود. پس باید نفاق اندازد میان علماء و دور کند اشخاص کافی را از اطراف آنان. مقام اول را تا یک اندازه پیش برد و طوری سلوک کرد که آقایان علماء طهران به یک دیگر اطمینان نداشته، که اگر تحریکات باطنی در کار نبود خود آقایان به هم افتاده بودند. چه، میرزا ابوالقاسم امام جمعه، گرم عروس تازه دختر مظفرالدین شاه، که از موقر السلطنه طلاق او را اکراهاً گرفته بودند، شد.

حاج شیخ فضل الله، به دخالت در امور دولتی و توسط برای گرفتن حکومت برای هر کس مشغول گردید. حاج میرزا ابوطالب زنجانی، به این که اعلیحضرت معتقد به استخاره او می‌باشد قناعت کرده است. آقا سید علی آقازدی، از آقایانی است که در تبریز اعلیحضرت را پیشوا و مقتدا بود و این ایام اعلیحضرت به او عقیده تامی دارند. این آقا باید بی طرف باشد که شاید یک روزی توسطی کند از آقایان، او هم به همین اندازه اکتفاء نموده است. حاج آقا محسن عراقی، که در عراق خیالی ظلم کرده است و مغضوب دولت بوده حالا تازه شاه از تصمیمات او گذشته، ساکت بلکه در خیال است خدمتی به صدر اعظم کند که از او راضی شود. آقا سید ریحان الله، که اهل حرم و اندرون شاه به او عقیده دارند و از او

رساله گرفته‌اند و در خیالند که از او تقلید نمایند ، اگر داخل در حوزه آقایان شود خیلی متضرر خواهد شد و دیگر سهم امام به او نخواهند داد . حاج شیخ عبدالنبی هم که مطیع حضرت والاست ، هر طوری که عین‌الدوله بخواهد او حرکت می‌کند . آقاسید محمد پسر آقا سید علی اکبر تفرشی هم که تازه کار و بی پول و مایل به عین‌الدوله . آقاسید احمد بهبهانی به یک جواب سلام قانع است . آخوند ملا محمد آملی را به یک دادن مسجد و مدرسه را به تیول او به حال تطمیع نگاه داشته . آقاسید احمد طباطبائی را که از نجباء و اهل دعاست ، دعا گو کرده است .

پس می‌ماند چند نفری معدود که عبارت از آقای طباطبائی و آقای بهبهانی و حاج شیخ مرتضی و صدرالعلماء و آقاشیخ محمد رضا قمی و معدودی دیگر که این‌ها هم به یک فشار از هم در رفته و شیرازه آن‌ها گسیخته خواهد شد . این آقایان هم به حدی ترس و بیم و رجا و امید دارند که در یک شب ، حاج شیخ مهدی سلطان‌الذاکرین ، از طرف جمعی که در خانه آقامیرزا مصطفی انجمن کرده ، رفت منزل آقاسید علی آقایزدی و خواهش نمود که آقا در میان افتد و بین صدراعظم و آقای بهبهانی را صلح دهد ؛ دیگر آقا به چه ملاحظه‌ای مسامحه فرمود و اقدام به این صلح نکرد بماند در موقعی دیگر ذکر خواهد شد .

اما مقام دوم که تبعید و نفی و تفریق آقایان باشد ، چون محتمل است موجب بلوا و شورش گردد مقدمه شروع نمود به تبعید اشخاصی که اطراف آقایان را دارند و صورتی داد به اعظام الممالک که متجاوز از صد نفر را نوشته بودند که از آن جمله بود : حاج شیخ محمد واعظ که از واعظین بزرگ و مقدسین از اهل منبر بود که مدتی در مهاجرت صغری در زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم در بیداری مردم سخن می‌راند و نطق می‌کرد . در این ایام هم که وفات صدیقه کبری فاطمه زهراء ، دختر پیغمبر خداست ، در مجالس روضه و مصیبت در بالای منابر صریح و آشکار بر ضد عین‌الدوله نطق می‌کند .

اگرچه بعضی از عقلاء که اطراف عین‌الدوله بودند و به شیخ واعظ ارادت داشتند قصد عین‌الدوله را به آقایان اطلاع داده ، و در شبها حاج شیخ محمد واعظ در خانه خود نمی‌ماند و از صدماتی که به اهل و عیال مهدی گاوکش وارد آمده بود ، حاج شیخ واعظ بی میل نبود که او را در روز و در خارج خانه خود بگیرند . اگر چه عین‌الدوله در این مقام خبط و خطای بزرگی کرده مانند مهدی گاوکش ، شخصی را در شب می‌گیرند که اگر در روز هم او را می‌گرفتند ، احدی در مقام معاونت او و ممانعت مأمورین دولت بر نمی‌آمد . ولی مثل حاج شیخ محمد واعظ کسی را که هم از علماء و مقدسین و هم طرف وثوق و اعتماد عامه است حکم می‌دهد که هر زمان دست به او یافتند او را مأخوذ دارند ، اگر چه در روز باشد . به این جهت به مقصود خود نایل نگردید و شد آنچه شد .

مجملاً روز چهارشنبه هیجدهم جمادی الاولی سنه ۱۳۲۴ هجری مطابق سال ۱۹۰۶ میلادی دو ساعت از آفتاب گذشته ، حاج شیخ محمد واعظ اصفهانی سواره رسید نزدیک خانه قنبرعلیخان ، که در محله سرپولک واقع است ، و برخورد به مأمورین دولت که عبارت بود از یک نفر صاحب منصب، مسمی به میرزا احمدخان و دوست نفر سرباز از فوج قزوین. در این مقام هم عین الدوله خطا کرد؛ چه ممکن بود یک نفر فراش، شیخ واعظ را به احترام ببرد نزد عین الدوله، دیگر جمعیت و سربازی لازم نبود .

باری، میرزا احمدخان، شیخ را نگاه داشت و گفت: بسم الله، برویم . حاج شیخ محمد گفت : کجا برویم و من کیستم ؟ میرزا احمدخان گفت : تو حاج شیخ محمد واعظ ، سلطان المحققین می باشی . اما کجا برویم ، عجله خانه اتابک ، بعد محبس دولتی . « ان جهنم لموعدهم اجمعین » .

شیخ واعظ گفت: من مطیع امر و حاضر ، لیکن خوب است شما از عقب من بیایید و هر جا که می خواهید مرا بپرید بگوئید خودم می روم، خواه خانه اتابک و خواه جای دیگر. اگر تخلف کردم از عقب مرا با گلوله بزنید . به جهت آن که اگر اهالی طهران مرا اسیر شما ملاحظه نمایند ، خوف فتنه و فساد است . بهتر آن است که یک نفر همراه من باشد . سرباز و فراش از عقب بیایند. احمدخان قبول نکرده ، اطراف الاغ شیخ را احاطه کردند. چون نزدیک مسجد و مدرسه حاج ابوالحسن معمار باشی رسیدند ، طلاب مدرسه با اهل گذر اجماع کرده ، مانع عبور و بردن حاج شیخ شده، احمدخان، واعظ را پیاده و داخل در سربازخانه نمود که نزدیک مدرسه واقع بود . واعظ حالت مظلومیت خود را به خضوع و خشوع و اذکار و ادعیه به مردم می نمود که در آن زمان اسلحه خوبی بود برای دفاع از ظالم .

دقیقه به دقیقه بر اجتماع مردم افزوده گردید . طلاب از اطراف خبر شده و در آن جا جمع گردیدند . خبر به آقای بهبهانی رسید . آفاسید احمد ، پسر خود را با عده ای از طلاب و سادات برای استخلاص واعظ فرستاد . طلاب که خود را غالب تصور نموده ریختند به طرف سربازخانه ، در این اثناء شیخ حسین ادیب الذاکرین کرمانی که بعد به لقب ادیب المجاهدین و شغل ناطقی از طرف ملت معرفی گردید و از فضلاء اهل منبر بود و صدمات بسیار در بیداری مردم متحمل شد ، رو کرد به مردم و گفت :

ای مسلمانان! پیغمبر ما، ما را امر کرده است به اعانت از مظلوم، اینک من خودم را فدائی این واعظ مظلوم و خادم سیدالشهداء می نمایم . شما خود دانید و تکلیف خود ؛ و رو آورد به طرف سربازخانه و درب سربازخانه را مفتوح نموده، با معاونت طلاب ، شیخ واعظ را بیرون آورده به طرف مدرسه حرکت کردند .

احمدخان سلطان ، چون دید اسیر و محبوس او را در بردند به سرباز حکم داد که

واعظ را با گلوله بزئید . سر باز اطاعت نکرد ، دفعهٔ ثانی حکم شلیک داد ، این دفعه چند تیر تفنگ خالی شد . یک تیر آمد به ران ادیب‌المجاهدین خورد و او را به زمین انداخت .

### مقتول شدن سید عبدالحمید

از قضایای اتفاقیه : کامل مجید ، فاضل رشید ، سید سعید ، مرحوم سید عبدالحمید ، که از طلاب و اهل علم بود ؛ با زبان روزه از درس آقامیرزا محمد تقی مجتهد گرگانی مراجعت کرده و کتابهای درس خود را در زیر بغل داشت ، به آن محل رسید و آن هنگامه و شلیک سر باز را دید . خطاب به احمدخان کرد و گفت : مگر تو مسلمان نیستی؟ چرا امر به شلیک کردی؟ مگر اینها مسلمان نیستند؟ مگر این ادیب ، نوکر سیدالشهداء نیست که در خون خود می‌غلطد؟ اگر دولت از تو مؤاخذه می‌کرد؛ می‌گفتی که ملت هجوم آورد و حبسی را برد . احمدخان از غیظ و تغییر تفنگی از یکی از سربازها گرفت و به طرف سید غریب بی‌کس خالی نمود . بعضی گویند در شلیک اول ، تیر احمدخان به سید گرفت و تیر پسر احمدخان به ادیب‌المجاهدین رسید .

بالجمله ؛ سید عبدالحمید به همان رسیدن تیر افتاد ، ولی ادیب‌المجاهدین خود را به مدرسه رسانید و در آنجا افتاد .

مردم سید عبدالحمید را آوردند به مدرسهٔ معمارباشی و در آنجا خوابانیدند . حاج شیخ محمد خود را انداخت روی نعش سید و گفت : آقای من چه می‌خواهی؟ سید جواب داد قدری آب ، که عطش مرا اذیت می‌کند . تا آب حاضر شد سید از این دار فانی به دار باقی رحلت فرمود . حاج شیخ محمد که مظلومیت سید را مشاهده نمود ، خون سید را به صورت و محاسن خود مالید . صدای گریه و ضجه از مردم بلند شد . سادات و طلاب صداهای خود را بلند کرده ، زنها بنای شیون و گریه را گذارده ، در این بین قزاقها با سیف‌الدین میرزا ، مدیر توپخانه رسیدند . حال را که بدین منوال دیدند ، نعش سید را برداشته و در بردند ؛ چه رسم دیوانیان این بود که در این گونه موارد کشته را درمی‌بردند که مستمسکی به دست علماء و اهالی نباشد . فلذا نعش سید را برداشته و بردند . بعضی از مردم که حال را چنین دیدند ، ادیب‌المجاهدین را بر پشت گرفته او را برده و به خانه‌اش رسانیدند .

در بین این واقعات ، جناب آقامیرزا سید جعفر صدر العلماء با عدهٔ زیادی از سادات و طلاب رسیدند . علی‌کوهی که یکی از جوانان غیور آن محله بود ، چون چشمش به صدر العلماء افتاد و دانست که مسئله بزرگ است ، از قزاق و سر باز تعاقب نمود و نعش سید عبدالحمید را پس گرفته و معاودت داشت به مدرسه ، و به امر صدر العلماء و معاونت طلاب و سادات ، نعش سید را بردند در مسجد جامع . آقای بهبهانی و صدر العلماء و سایر بستگان

ایشان ، در مسجد جامع اجتماع نموده ، دکاکین و بازارها و سراها عموماً بسته شد .  
 ادیب‌المجاهدین کرمانی در خانه خود افتاده ، خون از ران او جاری ، زن و اطفال  
 او اطرافش را گرفته در عوض معالجه برایش گریه می‌کنند . بیچاره با این صدمه و با این  
 بیچارگی ترس دارد که او را ببرند نزد عین‌الدوله . اگرچه بعد از این اعلیحضرت مظفر-  
 الدین شاه دستخط فرمود که او را ببرند به مریضخانه دولتی و طبیب و جراح برایش  
 فرستادند و پس از چهارماه که هستی و اندوخته او تلف شد ، حالش خوب و از بستر برخاست  
 و در واقعه بمباردمان مجلس هم تیر خورد ، در استرآباد و مازندران هم خیلی صدمه دید  
 ولیکن الیوم در خانه خود در بین خون غلط می‌زند و تکلیف خود را نمی‌داند .  
 نگارنده در این مقام استشهاد می‌آورم به یک بند از بیست و پنج بند اشعار فصیح-  
 الزمان سید رضوان که گفته است :

بی حربه ، چون که جیش خداوند ذوالمنن سلطان فوج ، یاور عبدالمجید (۱) داد شلیک با تفنگ نمودند حریبان در آن میانه ، سید و سالار سروران غافل ز ره رسید و زهنگامه بی خبر چشمش به سوی معرکه افتاد محو و مات ناگاه بی ملاحظه ، سلطان فوج دون مابین سینه و گلویش تیر جا گرفت هم بسی گناه بود و هم از خلیق منزوی تیرش به سینه خورد ، به مظلومی حسین تا جان برفت از تن جان جهان برون	بر حریبان شدند ، دلیرانه صف شکن فرمان قتل جملگی ، از خبث خویشتن مجروح ساختند به یک حمله ، چند تن عبدالحمید ، فخر زمان ، مفخر زمن انگشت حیرتش بشد آن گاه در دهن از کارهای چرخ ، ز غوغای مرد و زن تیری زد آتشین ، به تن شمع انجمن وز پشت او بدر شد و جانش شد از بدن هم بد غریب و بی کس و هم دور از وطن قلبش بگشت پاره ، به مجروحی حسن زد صیحه جبرئیل ، که ای حی ذوالمنن
---	---

از نو حسین کشته ز جور یزید شد

عبدالحمید کشته عبدالمجید شد

مجملاً ، نعش سید عبدالحمید و حاج شیخ محمد واعظ را آوردند در مسجد جامع ، آقای  
 بهبهانی هم قبل از دیگران خود را رسانید به مسجد جامع . آقایان علماء هم که شنیدند آقای  
 بهبهانی رفته به مسجد جامع ، هر یک خود را به او رسانیدند .

جناب آقا شیخ محمد رضا مجتهد قمی که از مشایخ علماء و مرجع امور شرعیه و در  
 نزد خواص و عوام اهمیتی به سزا و ملجاء و پناه عموم‌اند ، بسا عده‌ای از طلاب وارد به  
 مسجد جامع شدند . با این که در مهاجرت اولیه نیز در زاویه مقدسه بودند ، قوتی به آقایان

(۱) عبدالمجید اسم عین‌الدوله است و این اشعار بیست و پنج بند است که اگر نگارنده

را مانعی نباشد بیست و چهار بند دیگر را هم در موقع ، درج تاریخ می‌دارد .

داد، چه مقدسین و طلاب را نظر تامی به ایشان بود. صدماتی که به این وجود محترم وارد آمد در موقع خواهد آمد ان شاء الله .

### اجتماع علماء در مسجد جامع

باری، جمعیت آقایان ساعت به ساعت در مسجد جامع زیاد می شد و ضمناً هر يك از آقایان که از محله خود حرکت می کردند مدارس آن محل تعطیل ، مردم و کسبه با آقایان حرکت می کردند و اکثر از آقایان در مسجد جامع جمع شده ، جز آقای طباطبائی که جنابش در مسجد شیخ عبدالحسین که از مساجد و مدارس معتبره طهران است، وارد شد و آن جا را اختیار فرمود. در این اثناء از طرف آقای بهبهانی جمعی آمدند نزد آقای طباطبائی، که مردم نعش سید را آورده اند در مسجد جامع و ما هم همگی در این جا جمع شده ایم، به ملاحظاتی مسجد جامع بهتر است از مسجد شیخ عبدالحسین ، خواهشمندم شما هم تشریف بیاورید به مسجد جامع و اگر شما هم ملاحظه اهمی را نموده اید، بفرمائید تا ما آمده و آن جا جمع شویم. پس از مذاکرات معلوم شد، مسجد جامع اولی و انب است از مساجد دیگر. فلذا آقای طباطبائی در اول ظهر روز چهارشنبه هیجدهم جمادی الاولی ، از مسجد شیخ عبدالحسین حرکت فرمود . متجاوز از پانصد نفر سادات و طلاب و کسبه از عقب بودند، بنده نگارنده در آن روز شوری در مردم دیده، جمعی از جوانان و اطفال این شعر را بلند می خواندند: « برس فریاد امت یامحمد » .

حاج شیخ فضل الله که تا به امروز وارد حوزه اسلامی نشده بود، نیز با کوبه و جلال و عده ای از مردم محله سنگلج وارد مسجد جامع گردید. در وقت ورود بر آقایان سید احمد پامناری دست به قداره نمود که مردم را عقب کند و راه برای ورود شیخ باز نماید که آدمهای شیخ گمان کردند کشیدن قداره برای نزاع است. آنها هم مستعد و مهیا شدند و در مقام مدافعه حاضر شدند که عقلا زود ملتفت شده و رفع اشتباه نمودند .

آقای طباطبائی فرمود: ای مردم امروز روز اتحاد و یگانگی است، بغض و کینه دیرینه و اغراض شخصیه را کنار گذارده ، در زیر لوای اتحاد و توحید در این دوره سلطنت که وزراء خائن و پادشاه رؤف و مهربان و مایل به عدلت و مساوات است، همگی متفقاً نواقص سلطنت را تکمیل نمائید و سلطنت اساسی را از پادشاه بخواهید . قانون عدلت را دائر کنید .

آقایان گفتند : عین الدوله را باید از کار انداخت که امروز مانع پیشرفت کارها و مقاصد ماست . آقای طباطبائی فرمود : اگر عدالتخانه را برپا نمودیم ، دیگر عین الدوله داخل آدمی نیست . آراء همگی بر این قرار گرفت که در مسجد بمانند و سایر آقایان را هم حاضر نمایند تا مقاصد انجام بگیرد. مردم رفتند برای حاضر کردن سایر آقایان. جمعی هم رفتند برای آوردن آقا سید ریحان الله مجتهد بروجردی . چون آقا ضعیف البینه و علیل المزاج

بود، خود را به حالت ضعف انداخت و اظهار مرض نمود. ولی مردم اصرار نموده آقا را سواره به مسجد جامع رسانیدند. لدی‌الورود آقا به حالت غشوه افتاد. آقایان گفتند: حالا که شما مریض و علیل می‌باشید، اگر مایل به ماندن نمی‌باشید، مراجعت فرمائید به خانه. آقا فرمود: بلی می‌روم ولیکن در مقاصد شما حاضر م و مخالفت نمی‌کنم. پس از يك ساعت توقف به خانه خویش معاودت نمود. جز معدودی از علماء، سایرین همه حاضر شده مردم هم نعش سید عبدالحمید را در وسط مسجد گذارده و سینه می‌زدند. بزازها هم فوراً چادری آورده در صحن مسجد سراپردۀ عزا را برپا نمودند.

روز پنجشنبه (۱۹) جمادی‌الاولی سال ۱۳۲۴ هجری. امروز دکاکین و سراها را بسته، تجار و کسبه در مسجد و اطراف مسجد جامع جمع شدند. از طرف دولت سربازها در کوچه و بازار چاتمه زدند. عین‌الدوله و نصرالسلطنه و امیربهادر وزیر دربار از نیاوران که عمارت ییلاقی سلطنتی در آن واقع است، به شهر مراجعت نمودند، اگرچه نیاوران در يك فرسخی و نزدیک به شهر است و آمدن صدراعظم به شهر لزومی نداشت، ولیکن قتل سید عبدالحمید در نزد شاه امری فوق‌العاده به نظر می‌آید. پادشاهی که از صدای رعد و برق بترسد و سید بحرینی او را به حرز خود نگاهداری کند؛ يك دفعه بشنود که يك نفر سید عالم غریب بدون تقصیر، به جیش او کشته شد. البته احتمال خرابی طهران و تزلزل تخت سلطنت را خواهد داد، خصوصاً که مریض هم هست.

به این جهت صدر اعظم، مجلس مشاورت درباری را در شهر قرار داد که بلکه يك ساعت زودتر به مقصود خود برسد و نگذارد آتش فتنه مشتعل تر گردد و از طرف دولت که عبارت از رأی و خیال عین‌الدوله است، پیغام آمد برای آقایان که شما بروید درخانه‌های خود تا ما امور شما را اصلاح نمائیم. آقایان جواب دادند: مقصود ما تأسیس مجلس عدل است که بعد از این کسی ظلم و تعدی و اجحاف ننماید. و چون عین‌الدوله مانع عدالتخانه است و دستخط شاه را اجراء نمی‌نماید و قبول شاه را به فعلیت نمی‌رساند، پس خائن دولت و ملت است، باید از مسند وزارت برخیزد.

عصر امروز حضرات بزازها که بعد از طلاب، دومین انصار حجج اسلامیه بودند، پیراهن خون‌آلودۀ سید عبدالحمید را به چوبی نصب نموده و دسته بسته، به حالت سینه‌زدن که خبر از مصیبت بزرگی می‌دهد در بازارها و اطراف مسجد جامع و مسجد شاه حرکت کرده پس از آن به مسجد جامع مراجعت نمودند، کسی متعرض و مانع آنها نشد.

شب جمعه را آقایان در مسجد ماندند. با این که اطراف مسجد را سرباز گرفته بود باز مردم می‌آمدند. آقایان هم مشغول عبادت و بندگی خدا بودند. عده‌ای از آقا زاده‌ها هم در يك گوشه مشغول مذاکره و تهیه مقدمات فردا می‌باشند. چون هوا گرم است و سطح بام مسجد جامع هم برای هواخوری و تبرید مناسب، فلذا حاج شیخ محمد واعظ وقت را غنیمت



دانسته ، رفت بالای منبر و قدری مردم را موعظه و ذکر مصیبتی هم نمود . در وقت سحر آقامیرزامهدی پسر حاج شیخ فضل الله ، طلاب را بیدار نموده مشغول عبادت شدند . کم کم مردم بیکار و عوام هم که در مسجد خوابیده بودند بیدار شده ، صدای یا الله در تمام شهر پیچیده بود و اگر شاه در شهر بود ، البته این صدا در او اثر تامی می بخشید . ولی افسوس که شاه در نیاوران بود و اگر در بین این صداها يك نفر برای رفاهیت نوع یا الله می گفت ، هر آینه خداوند تبارك و تعالی می شنید و دعوتش را اجابت می فرمود و روزگار آتیه ایرانیان به این حال حالیه نمی رسید . ولیکن نیات مختلف و مقاصد متشتت ؛ با این حال ، نگارنده را به قسمی حالت متقلب بود که نزدیک بود واقعاً باور کنم صدق و صفای حالت را و بروم به طرف خدا که ناگاه چشم به گوشه ای افتاد . جمعی از آقازاده ها را دیدم که به حالت خنده و ذوق کنانه رو کرده اند به این مردم بیچاره و می گویند: ای آلت اجرای خیالات، جنگ ما دولتی نیست و الا تهیه سلاح می دیدیم، بلکه نزاع پلتیکی شخصی است. صدا را به «یا الله» بلندتر کنید تا ترکها که در شهر می باشند به هیجان آیند و خبر به شاه برسانند و عین الدوله را معزول نمایند .

در این اثناء که حال یأس مرا گرفته بود يك دفعه آقاسیدجمال الدین را در حرکت دیدم و التفات خود را به او اظهار کردم. گفت : مقصود ما باید در ضمن همین کارها و همین اشخاص و همین اغراض انجام داده شود ، هر مقصود مقدسی در ضمن مقاصد و اغراض باطله حاصل آمد، قدری حالم به جا آمده شروع کردم به گفتن یا الله. به حدی صدایم بلند شد که سینه ام گرفت و در ضمن دعا می کردم : «خدایا مردم را از شر این آقازاده ها آسوده بفرما». گویا دعایم مستجاب نشد، چه بعض از آنها را امروز می بینم بر عرض و ناموس مردم مسلط شده اند و در این شش سال مقدمات ریاست خود را به عمل می آورده اند.

### کوشش اعضای انجمن مخفی

باری، دانشمندان و وطن دوستان امشب را در شهر پراکنده و در مجامع مخفی مشغول کار می باشند میرزا عباسقلی خان قزوینی که مدیر انجمن مخفی آدمیت بود، شنید سر بازها را عوض نموده اند و آنها را امر نموده اند به قتل و غارت؛ لذا در ساعت سه از شب گذشته خود را رسانید در قراولخانه پای قاپوق که صاحب منصبها در آن جا جمع بودند و بر آنها وارد شده تا ساعت پنج از شب گذشته مشغول نصیحت و اندرز آنها بود و گفت :

فوج شقاقی اگر نسب خود و تاریخ زمان گذشته را نمی داند من می دانم . صدماتی که از طایفه قاجاریه به رؤسای این طایفه رسید به احدی نرسیده است. وانگهی به کدام موجب و کدام جیره خود را طرف با ملت خود می کنید؟ آیا می دانید طرف شما کیست ؟ آیا می دانید طرف علماء و سادات و ذریه فاطمه و اولاد امام حسین می باشید ؟ اگر يك نفر سید به تیر شما کشته شود ، تا ابد فوج شقاقی مورد لعن و سالها روضه خوانها در بالای منبر

شما را همدوش بنی‌امیه به زبان می‌آورند. فوج قزوین که شلیک کردند و سید عبدالحمید را کشتند، امروز مورد لعن و نفرین و تنفر عمومی واقع شده‌اند. بالاخره مدیر آدمیت در امشب تا پنج ساعت از شب گذشته در قراولخانه میدان پای قاپوق ماند و از صاحب‌منصبان فوج شقاقی قول و عهد گرفت که شلیک به مردم نکنند و اگر حکم دولت بر شلیک شد مخالفت کنند. هر یک از صاحب‌منصبان و رؤساء فوج که آن‌جا حاضر بودند قول داده و بر طبق عهد خود قسم یاد کرده، از آن‌جا بیرون شد.

دیگران مانند مدیر آدمیت در بین سرباز و توپچی افتاده از آنها قول و عهد گرفتند. به این جهت مردم در این دو روز دسته بسته در بازار و خیابان و سبزه‌میدان تا نزدیک ارک دولتی رفته احادی متعرض آنان نگردید.

**روز جمعه بیستم جمادی‌الاولی ۱۳۲۴ هجری** - در این روز تمام بازارها بسته‌است و بر عده سربازها افزوده گردید. مردم نقش سید عبدالحمید را در مسجد امانت گذارده مجلس ترحیم و ختم را منعقد نموده و لباس مظلومیت و عزا را پوشیده، عین‌الدوله هم امروز سربازها را که محافظت شهر با آن‌ها بود عوض و تبدیل نمود. فوج دیروزی را در کوچه‌های دور از مسجد و اطراف مسجد را فوجی دیگر گذارد. طلاب و سادات پیراهن و عمامه خون-آلود سید عبدالحمید را بالای چوبی علم نموده مردم هم اطراف آنها را گرفته به سرو سینه می‌زنند.

آقاسید ذبیح‌الله روضه‌خوان که از سادات با فضل می‌باشد، در جلو سادات این مصرع را به حالت حزن و عزا می‌خواند: «یا حضرت صاحب زمان الامان» طلاب و سادات هم همین مصرع را جواب می‌گفتند. سایر کسبه هم در زیر علمی دیگر که از عمامه سید مقتول حاضر کرده بودند به این مصرع متکلم بودند: «یا محمد امت از دست رفت»، اطفال کوچک از سید و غیر سید ازدحام نموده همگی به سرو سینه می‌زدند و در جلو دسته عزاداران حرکت می‌کردند.

چون در مسجد جمعیت زیاد بود و هوا گرم، برای آن‌که هوا متعفن و غلیظ نشود و به آقایان اذیتی وارد نشود، عازم شدند که مانند روز گذشته بروند در بازار و به حال گردش در بازار سینه بزنند، آقای بهبهانی ملتفت شد و در مقام منع برآمد که از مسجد خارج نشوند، حسام‌الذاکرین و اعتمادالذاکرین که هر دو از معتبرین اهل منبر بودند اظهار داشتند که: دیروز هم مردم به حالت سینه زدن تا نزدیک ارک و سبزه میدان رفتند، طوری نشد. چه مقصود این جمع عزاداری برای اولاد پیغمبر است، با نهایت معقولیت می‌روند و جوش و حرارت خود را به سینه‌زدن خاموش کرده و فرومی‌نشانند، آن وقت مراجعت می‌نمایند.

آقایان گفتند: سربازهای امروز غیر از سربازهای دیروز می‌باشند، مخصوصاً به این

فوج حکم داده اند که شلیک کنند. طلاب جواب دادند: که اولاً ماها حربه و سلاحی نداریم و با کسی جنگ و نزاع و طرفیت نداریم، ثانیاً آن که این جماعت اکثر آنها سادات می باشند و احدی متعرض آنان نخواهد شد. بالاخره به اصرار زیاد علم را از مسجد بیرون برده مردم سینه زنان دنبال علم را گرفته، طلاب و سادات محترم معمر؛ قرآن‌ها را روی دست گرفته، عمامه‌های سبز و سیاه به گردن پیچیده بودند. دیگر غافل از حکم نظامی بوده، چند قدمی که از مسجد دور شدند و برابر مدرسه میرزاموسی که بین چهارسوق و مسجد جامع است رسیدند سرباز جلو آنها را گرفته و مانع از عبور شدند. سادات گفتند: از عقب ما جمعیت بسیاری است که مراجعت دشوار است. راه دهید از طرف چهارسوق می رویم و از بازار اروسی دوزها برمی گردیم به مسجد شاه و این جمع سینه زن را در مسجد شاه سرگرم می داریم تا آقایان در مسجد جامع بتوانند زیست نمایند و ختم سید را به آخر رسانند. سرباز قبول نکرد، از عقب هم مردم هجوم آوردند، سرباز لابد شده قدری عقب نشست.

### شورش مردم

علی‌المذکور میرزا احمدخان آشتیانی که از خویشان حاج آقا محسن عراقی بود و منصب سلطانی فوج را داشت، حکم شلیک به سرباز را داد. سربازها تفنگها را به سقف بازار خالی نمودند. مردم بیچاره که صدای تفنگ را شنیدند قدری عقب نشستند، از بالای بام اطفال بنای سنگ انداختن را گذاردند، از عقب هم هجوم آوردند، باز حکم شلیک از طرف مشارالیه یا از رئیس بزرگ صادر گردید. این دفعه باز سرباز به سقف بازار و دیوارها و زمین شلیک نمود ولیکن چند تیر به طرف مردم خالی شد و جمعی هدف گلوله گردیدند. از آن جمله يك نفر سید که سنش متجاوز از پنجاه سال بود و اسمش حاج سید حسین و از صلحاء و زاهدین و نیکان و چند سفر هم به مکه معظمه مشرف شده و در همان روز صائم بود، تیر تفنگ آمد به سینه آن جناب و جان به جان آفرین تسلیم نمود. مردم نعش سید را برداشته به طرف مسجد جامع فرار نمودند، نعش را آوردند توی مسجد، سایرین که این حال را دیدند بنای گریه و زاری را گذارده، فریاد یا محمد! یا علی! یا حسن! یا حسین! از همگی بلند شد، زنها هجوم آورده اطراف آقایان را گرفتند، پدر در پی پسر می گشت، پسر در عقب پدر می دوید. کفش و کلاه بسیاری دم درب مسجد ریخته که صاحبانش معلوم نبودند. مردم خدمت آقایان عرض کردند: اذن جهاد بدهید اقلاً این سربازها را دفع و علاج کنیم، آقایان جلوی مردم را گرفته و اذن دفاع ندادند.

کـوچـه و بازار مملو بود از سرباز و توپچی و فراش. سرباز مشغول به غارت و نهب اموال نگردید، زیرا که از بالای سقف بام و سقف بازار اطفال سنگ و آجر به طرف آنها پرتاب می نمودند. از قرار مذکور نصر السلطنه در چارسوق بود و چون رئیس مسلمانی

بود مانع شلیک سرباز گردید . چه هم می دانست فتنه بالاتر خواهد شد و هم از طرف دولت اذن نداشت ، منتصرالدوله که آن وقت معروف به علیخان بود نیز در آن روز اظهار کفایت نمود و در واقع ترقی منتصرالدوله از آن روز شروع شد .

در تعداد مقتولین امروز اختلاف است . بعضی می گویند صد و پانزده نفر بود ، بعضی ذکر می کنند پنجاه و هشت نفر ، بعضی نقل کردند بسیاری از مجروحین را در چاهی که نزدیک چهارسوق می باشد انداختند .

يك نفر سرباز نقل کرد که : اشخاصی را که به گلوله زخمی شدند در زندان چارسوق روی هم ریخته ، يك نفر سید فریاد می کرد : ای سربازها فرض کنید من از اولاد پیغمبر نمی باشم ، آیا مسلمان هستم و اگر مسلمانانی گناه است ، فرض کنید من مسلمان نیستم اما نوع و جنس شما می باشم ؛ تیر تفنگ به پای من رسیده من زخم مهلکی ندارم . مرا ببرید به خانه خود که اطفال صغیر دارم و اگر باید این جا به این حالت جان بدهم ، پس قدری آب به من برسانید که جگرم از تشنگی کیاب شد و نیز گفتم : يك نفر بچه سید را دیدم که التماس می کرد مرا از این مکان بیرون برید ، اگر چه مرا در خارج بکشید . طلبه ای می گفت : ای بی انصافها ! در این هوای گرم سرطان ، مرا از این جای متعفن خارج کنید که زخم مهلکی ندارم . سرباز حافظ گفت : رفتم نزد صاحب منصب و گفتم : اذن بدهید دو سه نفر سید و بچه را که زخمهای آنها مهلك است ببرم به منازلشان . در جواب گفتم : رئیس کل غدغن کرده است ، احدی نفهمد و نداند که این جماعت در این جا می باشند . گفتم : پس اذن بدهید قدری آب به آنها بدهم . در این اثناء ما را مأمور نمودند به رفتن پشت بامها و سنگر بستن ، دیگر ندانستم سادات زخمی را چه کردند .

بالجمله عدۀ مقتولین و مجروحین را به طور صحت و واقعیت کسی ندانست . چه اکثر مجروحین و مقتولین در طهران کسی را نداشتند و غریب بودند ، یا عارض و متظلم بودند ، که از ولایات بعیده به این پایتخت آمده بودند .

آنچه که نگارنده به رأی العین دید فقط يك نعش حاج سیدحسین را دید و دو سه نفر زخمی را که حاج سیدحسین تیر به سینه و گلویش خورده بود و نعش آن را در مسجد جامع خوابانیده بودند و یکی هم تیر کمانه کرده و صورت او را معیوب کرده بود . دو نفر زخمی هم فرار می کردند که دستگیر نشوند ، چه دیوانیان مجد و ساعی بودند که مجروحین را مخفی نمایند که هیجان عامه را ساکت کنند .

از طرف دولتیان هم چند نفری از سرباز زخمی شد و در این دو روز يك نفر قزاق به تیر ششلول آقا سیدمحمدرضای شیرازی زخمی و بعد مقتول گردید . از قرار مذکور در وقت احتضار وصیت کرده بود که متعرض قاتل نشوند چه قاتل را مقصودی جز دفاع نبوده است .

خلاصه نصرالسلطنه و شاهزاده سیف‌الدین میرزا مدیصر توپخانه آمدند در چارسوق نشستند. سرباز و توپچی و غلامهای کشیکخانه اطراف را گرفتند. زمانخان میرپنج با پنجاه نفر توپچی مأمور شد که بالای بامهای بازار سنگربندی نمایند. جمعی از تفنگچی و اهالی کشیکخانه مأمور شدند بالای شمس‌العماره را که بزرگترین عمارات شهر بود نگاه دارند، چه از این جا گلوله به مسجد جامع به خوبی می‌رسید.

از طرف رئیس کل امر شد آب جاری را که در مسجد جامع جاری بود ببندند که دیگر آب در مسجد نیاید و آقایان از این سختی متفرق شوند و از امروز آب را بر روی سادات بستند. (۱)

### تیراندازی در مسجد جامع

چند ساعت پس از قتل حاج سیدحسین، یک دفعه بغتاً دو تیر در مسجد جامع خالی شد و مرتکب را کسی ندانست. از این صدای تفنگ که پی در پی خالی شد، مردم بنای فرار را گذاردند، آقایان از صحن مسجد به طرف ایوان و شبستان فرار کردند، آقای طباطبائی رنگ از رویش رفته پسرهایش را جستجو و از حال آنها فحوص می‌نمود. هر کس به خیال خود گرفتار، وانفصاه گویان در خیال فرار.

نگارنده با آقا شیخ محمد فیلسوف از ترس و واهمه به طرف اطاق خادم مسجد پناه بردیم و هر چند التماس کردیم، خادم بی‌انصاف ما را راه نداد. حاج سید عبدالحسین واعظ را دیدم فرار می‌کرد در حالتی که پسر هفت ساله خود را فراموش نمود و همان جا گذارد که آن طفل گریه کنان خود را خارج مسجد به پدر رسانید.

در این بین که مردم فرار می‌کردند و صحن مسجد نزدیک بود خالی شود، آقای بهبهانی را دیدم که روی بلندی ایستاده و سینه خود را باز نمود و گفت: ای مردم تترسید، واهمه نکنید، این‌ها کاری داشته باشند با من دارند، این سینه من. کجاست آن که بزند؟ شهادت و کشته شدن ارث ماست. اجدادم را کشتند در راه دین خدا، مرا هم بکشند. این قدر ایستاد و نطق فرمود تا قدری باعث تسکین و آرامی قلوب گردید. بستگان آقای بهبهانی هم افتادند در بین مردم و گفتند: این دو تیر تفنگ از دولتیان نبود، یک نفر از خود ما این صدا را بلند کرد که سربازها بدانند در مسجد اسلحه هم هست و جلوتر نیایند.

نگارنده دید که اطراف آقایان خالی خواهد شد، فلذا با فیلسوف از مسجد خارج شدیم و در کوچه و بازار افتاده فریاد می‌کردیم: ای مردم اولاد رسول را یاری کنید، علمای خود را تنها نگذارید. با این حال خود را به خانه ادیب بهبهانی رسانیده ناهار را در

(۱) الیوم که زمان طبع تاریخ است، نگارنده را آن آزادی نیست که بتواند اسم مانع آب را روی کاغذ آورد و مورخین زمان آتیه نگارنده را در این مسئله جزئی معذور خواهند دانست.

آن جا صرف کرده عصر مراجعت کردیم و دیدیم آقایان سلامت می باشند .

میرزا محمد نایب، آدم آقای طباطبائی يك دستمال فشنگ به بهانه آذوقه برای آقایان داد به حسین نامی که در زیر عبا وارد مسجد نماید. دم در سربازها فشنگها را گرفته، حسین را فوراً بردند به میدان توپخانه و او را بستند به تازیانه، پس از زدن دو بست شلاق او را حبس و بعد از مدتی او را نفی بلد کردند؛ تا کنون که تقریباً شش سال می گذرد از آن جوان کسی خبر ندارد...

عصر امروز حاج آقا محسن عراقی آمد برای اصلاح، کاری نکرد، رفت. مجدداً شب را از طرف عین الدوله آمد که آقایان را ببرد نزد عین الدوله. آقای طباطبائی دید که بعضی مایل خواهند شد، فلذا با تغیر و سختی رو کرد به حاج آقا محسن و فرمود: سید تو را چه کار که در کار ما دخالت کنی؟ همان ظلمها و کارهایی که در عراق کردی تو را کافی نیست که آمده ای خدمت برای عین الدوله کنی؟ صدراعظم در نزد تو اهمیت دارد و به نظر تو داخل آدم هست، علمای مرکز از این گونه صدور بسیار دیده اند، حد خود را نگاه دار.

باری، حاج آقا محسن مجتهد عراق با حال یأس مراجعت نمود. آقا میرزا مصطفی آشتیانی با امیر بهادر بنای مراوده را گذارد، بلکه برای اصلاح کاری کند، ولی کاری نکرد بلکه پیغام آورد که من از طرف شاه مأمورم تا فردا کار را یکسره نمایم؛ یا قتل و نفی و تبعید و یا رفتن آقایان به منازل خود؛ و ضمناً به آقا میرزا ابوالقاسم طباطبائی پیغام آورد که پول زیادی به شما می دهند که آقایان را متفرق کنید. جنابش جواب داد که: نه صلاح من و نه صلاح شماست تفرقه بین آقایان، باید کار یکسره و انجام گیرد؛ یا تأسیس عدالتخانه و عزل عین الدوله و یا ماندن در این جا که تکلیف معلوم شود.

دو ساعت به غروب مانده امروز، مشکوٰۃ الدوله از طرف نایب السلطنه کامران میرزا آمد خدمت آقایان و پیغام آورد که شاه متغیر است، فردا کار را یکسره می نمایند. صلاح در این است که مردم را متفرق کنید. آقایان جواب دادند که ما مردم را امر می نمایم دکانین را باز کنند و متفرق شوند. لکن خودمان در همین مسجد می مانیم تا مقصود ما انجام گیرد و ما هم مقصودی نداریم جز اجراء دستخط شاه و تأسیس عدالتخانه و چون عین الدوله مانع و مخل و دشمن سادات است عزل او را نیز استدعا داریم.

نزدیک غروب امروز دستخطی که اعلیحضرت شاهنشاه در جواب پسرش عضد السلطان دستخط کرده بود، آوردند خدمت آقایان که سواد آن از این قرار است:

عریضة عضد السلطان حضور پدر تاجدارش مظفر الدین شاه

قربان خاکبای اقدس همایونت گردهم - غلام خانه زاد پس از مرخصی از حضور مهر ظهور مبارک اقدس همایون ارواحنا فداه، مبتلا به مرض تب شده چون پاکتی از جناب مستطاب آقا میرزا سید محمد مجتهد برای این خانه زاد آوردند

که عیناً تقدیم آستان مبارک داشته آنچه ، رأی انور همایونت اقتضا فرماید جواب داده شود .

الأمر الاقدس الاعلی مطاع

صورت دستخط شاهنشاه مظفرالدین شاه

عضدالسلطان . عریضه شما و کاغذ جناب آقا سید محمد مجتهد را ملاحظه کردیم، عجب است که می گویند علماء را در حضور ما معارض دولت و مفسد قلم داده اند و هیچ تصور نمی کنند که اولاً احدی را قدرت خلاف گوئی در حضور ما نیست، ثانیاً کی می تواند معارض دولت شود و از او امر دولت تمبرد کند؟ جناب آقا سید محمد و سایر علماء وقتی که به تکلیف دعا گوئی خودشان رفتار کنند مفسد به قلم نمی روند و ما هم آنها را مفسد نمی دانیم، بلکه وظیفه شرعی آنها این است که خیر خواه و صلاح جوی دولت و ملت باشند .

اما این مسئله را هم تصدیق نمی کنم که مثل آقا میرزا سید محمد عالم متدین خیر خواهی خودش را داخل فساد کند و این رفتار را برای دین و دولت رکیک نشمارد و سبب فتنه نشود . اجماع، شیوه مردمان پست و خسایس مردم است . از مثل ایشان آدمی هیچ منتظر این اقدامات نیست، مخصوصاً این دستخط را بفرستید ببینند . مطلب و عرض حسابی هیچ محتاج به این عنوانات نیست، در شهر غائله نمایند ، بیایند مطلب خودشان را بگویند و جواب بشنوند ، تا ما هم مطالب حسابی آنها را به طوری که صلاح دولت است بپذیریم و رفع غائله بشود ، و الا به این شکل و این عنوان جز این که بیشتر ایقاز فساد شود و مردم بیچاره دچار قهر و غضب و به زحمت بیفتند هیچ نتیجه ای ندارد؛ و البته تکلیف شرعی غیر این است که رفتار می کنند .

۲۰ جمادی الاولی ۱۳۲۴

پس از رسیدن این دستخط و پیغامات دیگر از طرف شاه و صدراعظم و سخت گرفتن به آقایان از جهت آمد و شد مردم و سختی آذوقه ، آقای بهبهانی و آقای طباطبائی خطابه خواندند و فرمودند: ای مردم ما قول و عهد شما را به شما مسترد می داریم، خواهش داریم که ما را بگذارید به حال خود بروید. اگر می کشند ما را بکشند و اگر می گیرند ما را بگیرند. از شما کاری هم ساخته نیست، جز آن که تفرقه حواس ما را باعث می شوید؛ البته بروید و دکانهای خود را باز نمائید. طلاب اظهار داشتند که ما از شما آقایان جدا نمی شویم، مردم را هم نخواهیم گذارد که دکاکین را باز نمایند .

### متفرق شدن مردم به سفارش بهبهانی

آقای سید عبدالله بهبهانی قرآن را بر سر دست گرفته مردم را قسم داد که متفرق شوند و در مسجد توقف نکنند و ضمناً پیغاماتی که کتباً از طرف شاه فرستاده شده بود در حضور

جمع قرائت نمود. پس از آن فرمود: ای مردم آنچه را که در باب عدالت تقاضا و خواهش نمودید عاقبت جز گلوله جوابی نشنیدید. کار به ناملایمات و سختی خواهد رسید، پس هر چه زودتر است بروید، البته بروید. مردم که این فرمایشات را شنیدند متفرق شده و رفتند به خانه‌های خود. از طرفی، دولتیان بعضی را محرک شده و جار کشیدند که آقایان می‌فرمایند: آمدن شما به یاری ما و بستن دکانین حرام است، البته دکانین را باز کنید. عوام بیچاره باور نموده رفتند به خانه‌های خود و معدودی از خواص باقی ماندند.

نعش حاج سید حسین را بعضی گفتند در جای دیگر دفن کنند تا بالاخره نعش را بردند در امامزاده زید دفن نمودند. شب را آقایان در پشت بام مسجد ماندند.

آقامیرزا مصطفی آشتیانی به بهانه مرض مادرش از مسجد بیرون آمده و رفت به خانه امیر بهادر و با امیر بهادر تا صبح از صلح مذاکره می‌نمود، علی‌الذکور امیر بهادر گفته بود: از نیاوران آمده‌ام به شهر و تا کار را یکسره ننمایم نزد شاه نمی‌روم و اگر تو با من همراهی کنی یک نفر از این ملاها را در شهر نمی‌گذارم، یا آنها را می‌کشم و یا به طرفی تبعید می‌کنم.

آقامیرزا مصطفی در جواب گفت که: آقا سید عبدالله و آقا سید محمد را به طرفی بفرستید، دیگران خاموش می‌شوند.

امیر بهادر گفت: چند نفری را سیاه کردیم و نوشتیم که باید اخراج و نفی بلد شوند و عده آنها به پانصد نفر می‌رسد و نیز مذکور شد که نوشته امان از برای خود و بستگانش گرفته و نیز امیر بهادر قول داد که قروض آقامیرزا مصطفی را اداء نماید و ده هزار تومان با لقب شیخ الاسلامی برایش بگیرد در صورتی که آقایان را متفرق سازد.

مجملاً روز شنبه بیست و یکم را صبح از منزل امیر بهادر بیرون آمده و به طرف مسجد روانه گردید. در وقت ورود به مسجد، آقامیرزا ابوالقاسم طباطبائی ملتفت شد که مشارالیه با نوکر امیر بهادر وارد به مسجد گردید و فوراً روگرد به مشارالیه و گفت: این شخص که با شما بود نوکر امیر است. آقامیرزا مصطفی گفت: چون شنیدم مردم را مانع می‌شوند از دخول به مسجد، فلذا فرستادم این شخص را که با من آشنائیت دارد آوردند، و همراه خود آوردم که کسی ممانعت ننماید از دخول به مسجد و الامرا مانع می‌شدند از ورود به مسجد.

**روز شنبه بیست و یکم جمادی الاولی سنه ۱۳۲۴** - امروز بازارها باز شد. مردم مشغول کسب و کار خود شده، قریب به چهار فوج سرباز اطراف و روی بام مسجد را گرفته، احدی را نمی‌گذاشتند که داخل مسجد شود. آب جاری را به سختی غدغن نموده و مانع بودند که وارد مسجد بشود، خوردنی از قبیل نان و میوه و رودش نیز امروز ممنوع شد و مانع می‌شدند از این که کسی به آقایان ملحق شود. آقا میرزا سید علی پسر آقای بهبهانی خواست وارد مسجد و نزد پدر خویش ملحق شود، صاحب منصب چنان سیلی به



صورت آقا زاده زد که دواری عارض سید گردید و فوراً به زمین نشست. صاحب منصب از این حرکت نادم گردید، چند قدمی پس رفته و روی خود را به طرفی گردانید، آقا زاده وارد مسجد گردید و با چشم گریان پدر را ملاقات نمود.

نزدیک ظهر امروز نصر السلطنه خدمت آقایان رسیده، عرض کرد: من از طرف دولت مأمورم که شما را به منزلهای خودتان ببرم، ولی نظر به ارادت باطنی، خود شما را به احترام به خانههای خودتان برمی گردانم.

آقایان گفتند: تا سر باز نیاید و ما را مجبور نکنند، ما از این مجلس و مسجد بیرون نخواهیم رفت. یا باید عدالتخانه برپا شود و یا ما را بکشند. نصر السلطنه دید که فساد بزرگ و فتنه عظیمی برپا خواهد شد و مسبوق به حال شاه هم بود؛ فلذا اصرار نکرد و از نزد آقایان مراجعت نمود.

امر نان و خوراک بر آقایان قدری سخت تر از روز سابق گردید. حاج غفار خان قوام دیوان یک دانه نان و قدری پنیر گرفته و دو هزار داد به سر باز قراول درب مسجد و اصرار کرد تا وارد شده و نان را به آقای طباطبائی رسانید و کذا، بستگان هر یک از آقایان این گونه نان و غذا را می رسانیدند.

### سخنرانی آقای بهبهانی

امروز آقای بهبهانی خطاب به ای خواند و خواص خود را مختار کرد در رفتن و ماندن و فرمود: صدراعظم با من غرض دارد نه با شما. اگر صدمه ای وارد آید بر شما، برای خاطر من است، پس بهتر این است که هر کس هر جا می خواهد برود، اگر کسی بیرون برود مانع نمی باشند. ما از اولاد خود توقع یاری و معاونت نداریم، ما کشتن و اسیری و تبعید و نفی بلد بلکه حبس در بلاد دیگر را بر خود می بینیم. خواص اصحاب گفتند: ماها که این جا می باشیم هر جا برویم ما را می گیرند و می کشند؛ پس مردن با شما آقایان برای ما بهتر و خوش تر است، و انگهی سعادت ابدی را با افتخار و شرف داریم.

در تاریخ آبی می نویسد: از سیزدهم تا پانزدهم ژولیه (مطابق ۲۱ تا ۲۲ جمادی - الاولی) علماء و مجتهدین از مسجد نتوانستند خارج شوند و چنان محاصره شده بودند که آذوقه و نان با کمال اشکال و به طور مخفی به آنها می رسید. اما نگارنده می نویسد از ورود به مسجد همه کس را مانع می شدند، حتی آذوقه و آب را مانع بودند. اما از خارج شدن، کسی را مانع نبودند، این که آقایان خارج نمی شدند برای این بود که مظلومیت خود را ظاهر سازند و شناعت امر را بر عامه ثابت نمایند و البته اگر مسامحه شبانه قراولها نبود و آذوقه به آقایان بکلی نمی رسید، هر آینه هیجان عامه را سبب می گشت. بعلاوه در نظر مردم عوام محقق بود که قاجاریه از اولاد بنی امیه می باشند و این عقیده به حدی در مردم رسوخ دارد که می گویند خنجری که به آن سر حضرت سیدالشهداء (ع) را بریده اند به

ارث رسیده است به خانواده علاءالدوله؛ و الیوم در خانه علاءالدوله است. این شایعه سر باز و قراولها را مانع بود که جداً مانع آب و آذوقه شوند، به این جهت در شبها به تکلیف خود عمل نمی کردند و در منع آذوقه مسامحه می نمودند؛ وانگهی سر بازی که در ماه هفت قران و دهشاهی مواجب داشت به طمع دو سه قران که به او می دادند و در خدمت به آقایان حاضر بودند.

**روز يك شنبه بیست و دوم جمادی الاولی ۱۲۲۴ هجری** - طرف صبح احدی وارد و خارج نمی شد. جناب آقا سید علی آقا مجتهد یزدی با عده کثیری از طلاب و سادات از خانه حرکت کرد و به طرف مسجد جامع روانه شد. دم درب مسجد سر باز آمد جلو و گفت: آقا تنها در دخول مختار است ولی سایرین از ورود به مسجد ممنوعند. آقا سید علی آقا فرمود: کسی را نمی رسد که همراهان مرا از ورود به مسجد مانع شود. سر بازها چون جلالت قدر آقا و اعتبار مخصوص او را در نزد شاه می دانستند، در مقام معذرت برآمده مذکور ساختند برای احترام حضرت آقا، سادات و طلاب را ممانعت نمی کنیم ولی کلاهی و بازاری را ممانعت می کنیم. به این جهت، عده بسیاری از سادات و طلاب با حضرت آقا وارد مسجد شدند.

### تلاش مجدد عین الدوله

از طرف اتابك اعظم عین الدوله، در این روز پیغامات محرمانه برای بعضی از آقایان علماء می آمد که به هر شکل باشد چه به طور تهدید و چه به طور وعده و نوید، چه به طریق دوستی و خواهش و چه به طریق دیگری، که از همراهی با آقای بهبهانی منصرف و از مسجد جامع خارج شوند. از آن جمله چند دفعه پیغام از برای جناب آقا شیخ محمد رضا مجتهد قمی آوردند و این آقا چون مرجع مراجعات و محاکمات شرعی طهران بود و اعتباری در نزد خواص و عوام داشت و همراهی جدی از آقای بهبهانی داشت و از اول شورش الی امروز طوری سلوک فرمود که زبان بدگویان نسبت به مقامات ایشان کوتاه و الکن بود، فلذا عین الدوله نهایت سعی را مبذول داشت بلکه ایشان را از حوزه آقایان خارج نماید ولیکن جنابش قبول نفرمود و مسئله را مستور داشت که سرایت به دیگران نکند و ترس آنان را نگیرد، فقط کسی که ملتفت شد آقای بهبهانی بود و مخصوص از جواب دادن ایشان به سفراء عین الدوله مطلع شد و اظهار تشکر نمود.

نگارنده را لازم آمد که چند سطری از حالات تاریخیه این شخص جلیل و عالم نبیل، در این مقام به طریق اختصار ذکر نماید تا خواننده این صحایف بدانند که چگونه علماء اعلام در این مقصود مقدس، جد و جهدی داشتند و به چه قسم از بذل مال و جان دریغ فرمودند.

حالات جناب آقای آقا شیخ محمد رضا مجتهد قمی

جناب آقا شیخ محمد رضا مجتهد قمی ، از طراز اول علماء این عصر و از معظم فقهاء پایتخت و حجج اسلام و مرجع ناس و ملاذ انام است . مسقط الرأس ایشان در قم ، در بیست و یکم شهر شعبان المعظم سنه ۱۲۶۹ متولد گشته پس از فراغ از تحصیل علوم نقلیه مسافرت به تهران نموده و در خدمت مرحوم آقا محمد رضا حکیم قمی اصفهانی تحصیل علوم عقلیه فرمود .

در سنه يك هزار و سیصد مسافرت به عتبات نموده و در سامراء كه محط فحول علماء و مجمع فقهاء بود به حوزه درس مرحوم آیه الله حاج میرزا محمد حسن شیرازی وارد شده و در آن حوزه قدس ، تکمیل مدارج علمیه و عملیه را فرمود . تصنیف کتاب دلائل الاصول ، شرح بر فرائد الاصول مرحوم خلد مقام شیخ مرتضی و کشف المطالب ، شرح بر مکاسب آن مرحوم و همچنین کتاب ذرایع الاحکام در شرح شرایع الاسلام را در آنجا نمود و در نزد مرحوم آیه الله به حدی محل وثوق و اعتماد گردید که آن مرحوم بعض از اجوبه مسائل ناس را رجوع به ایشان می داشتند و اکتفاء به نظر و اجتهاد ایشان می فرمود . در سنه يك هزار و سیصد و یازده به امر مرحوم آیه الله به عزم اقامت به تهران از عتبات مراجعت فرمود . در ماه جمادی الاولی از سنه مذکور وارد طهران و تاکنون که سال ۱۳۳۰ ، زمان طبع این تاریخ است ، جنابش با نهایت دقت و نظر مشغول اصلاح امور ناس است . در مهاجرت اولیه و ثانویه با آقایان بود . در زمان بمباردمان مجلس در مقام نصیحت و اندرز به پادشاه ایران محمد علی شاه برآمد . چون مفید نیفتاد ، در خانه نشست و از امور سیاسی دم در بست . در اوایل زمان احمد شاه ، يك نفر در مقام معادات و دشمنی با آن جناب برآمده و يك تیر ششلول غفله به آن جناب خالی نمود که قدری از پشت گوش را زخم نمود . ضارب را گرفته پس از استنطاق ، حکم مجازاتش صادر گردید که جناب معظم او را عفو نمود بلکه در مقام شفاعت او برآمده ، از حبس هم نجاتش دادند .

### سخت گیری دولت

امروز خبر رسید که دولت در مقام سخت گیری برآمده است ، چه به شاه عرض کردند آقای سید عبدالله و آقا سید محمد ، جمعی از الواد شهر را دور خود جمع نموده و خیال دارند سلطنت را از بین بردارند و دولت جمهوری تشکیل دهند . فلذا شاه هم به عین الدوله اذن داده است که این عده جماعت را پراکنده و متفرق سازد . عین الدوله هم اکیداً دستور العمل به نصر السلطنه داده است . رسیدن این خبر به شهر ، هم قدری آقایان را ترسانید و هم دانشمندان را به خیال انداخت . از این جهت آقای بهبهانی در همین ملاقات اولیه ، آقا سید علی آقا مجتهد را که از واردین امروز بود به گوشه ای کشانید و از او خواهش نمود که برود در سلطنت آباد و شاه را ملاقات نماید ؛ بلکه مقصود آقایان را

به شاه برساند .

عده‌ای از اجزاء انجمن مخفی چنین صلاح دیدند که علاء‌الملک وزیر علوم را ملاقات نمایند و او را وادارند که بلکه شاه را منصرف نماید از خیال سوء نسبت به علماء و سادات . چه علاء‌الملک ، هم وزیر علوم است و در زمان استبداد امور علماء و طلاب راجع به وزیر علوم است ، و هم به ملاحظه سیادت و سن علاء‌الملک و خدمات او در دولت ، شاه را به او اطمینانی تمام است . علاوه بر این که جنبه سیادت و اسلامیت علاء‌الملک يك امیدواری به اجزاء انجمن می‌دهد که ملاقات سری او مفید واقع خواهد افتاد . در این مقام چند سطری از حالات این وزیر علوم ذکر می‌نمائیم ، آن وقت برمی‌گردیم به مأموریت آقا سید علی آقا یزدی :

#### حالات علاء‌الملک وزیر علوم

میرزا محمودخان علاء‌الملک ، از رجال دولت و از سادات صحیح‌النسب و فامیل نظام‌العلماء تبریزی و معروف به سادات طباطبائی ، سلسله جلیل و خانواده نبیلش معروف و مشهور است . زمان پنج پادشاه ایران را درك نمود و اکثر اوقات متصدی امور معظمه دولتی بود .

تولدش در چهارشنبه غره شهر شعبان اودئیل ۱۲۵۸ هجری بوده ، بعد از این که ده سال تحصیل مقدمات و علوم متداوله ایرانی را نمود ، برای تحصیل عازم تفلیس شد . پس از چند سال توقف در آن جا به تبریز مراجعت نمود و در عداد اجزاء دیوانخانه تبریز که در آن زمان تشکیل یافته بود معرفی شد . بعد از دو سال اشتغال به خدمت ، به عزم زیارت عتبات و همراه بودن با جنازه پدر از تبریز به عتبات رفته در مراجعت از عتبات ، به طهران آمده در وزارت امور خارجه وارد و پس از زمانی مأمور تفلیس گردید و از آن جا به تبریز رفت و به شغل وکیل دفتری و عمل تسویه محاسبات نایل گردید تا آن که با مرحوم عزیزخان سردار به طهران آمده باز در وزارت خارجه داخل و به مأموریت مخصوص به لندن مأمور شد . پس از شش ماه توقف در لندن به طهران مراجعت نمود و به سمت قونسولی معرفی شد ، تا آن که ناصرالدین شاه عازم فرنگستان گردید .

علاء‌الملک برای تهیه لوازم ورود شاه به حاج ترخان رفت و از آن جا تا مسکو در رکاب شاه بود . چون اندرون ناصرالدین شاه تا سرحد ایران با شاه بود ، لذا علاء‌الملک مأمور به مراجعت دادن اندرون شاهی شد . پس از مدتی او را جنرال قونسول نموده مأمور تفلیس گردید . شش سال در آن جا توقف نمود و بعد با مرحوم میرزا حسینخان صدر اعظم که به سمت سفیری مأمور «پترزبورغ» بود همراه شد و بعد از مدتی به سمت مستشاری به «پترزبورغ» مأمور شد . بعد از يك سال به سمت «شارژدافری» در روسیه بود . پس از آن

به سمت سفارت کبری مأمور اسلامبول گردید و شش سال در اسلامبول توقف کرد و بعد به ایران آمده به حکومت و فرمانفرمائی کرمان منصوب شد .  
در کرمان آثار نیک گذارد ، با این که زمان استبداد بود و حاکم فعال مایشاء ، قسمی سلوک نمود که الی کنون اهالی کرمان آرزوی حکومت او را دارند . زیرا که در کرمان مرسوم بود ، حاکم هر گاه سوار می شد برای دیدن و بازدید علماء و غیر آن متجاوز از صد فراش چوب به دست در جلو اسب حاکم می افتادند و مردم را اذیت می رسانیدند . علاءالملک این کار زشت را موقوف نمود و خود سوار الاغ می شد . یک نفر از نوکرهایش هم سوار اسب یا الاغ می شد و با او حرکت می کرد . چنان که معروف به حاکم دو خره شده است (در مقابل دو اسبه) . در رسیدگی به عرایض رعایا بنفسه رسیدگی می نمود .

در سیستان با انگلیسها مشغول مذاکره و تسویه امور سرحدیه گردید ، با علماء کرمان مباحثه و مذاکره علمی می نمود . سطح شرح لیمعه و شرایع را مستند احکامش قرار می داد . در هنگام حرکت از کرمان ، اهالی کرمان برای فقدان چنین حاکمی در حسرت و افسوس بودند .

پس از مراجعت از کرمان ، به وزارت علوم و معارف نایل گردیده در زمان وزارت علوم در ترویج از مدارس ساعی بود و مدارس در آن زمان رو به ترقی گذارد . چه رسیدگی و دقت را بنفسه می نمود و غفلة بدون خبر و اطلاع وارد هر يك از مدارس می شد . مدتی هم به وزارت عدلیه ایران مشغول بود . مدتی هم در اصفهان حکومت داشت . در زمان استبداد و مشروطه طوری سلوک نمود که وطن دوستان و حریت خواهان را امیدواری بخشید .

بعد از خرابی مجلس و روز بمباردمان پارلمان به امر محمدعلی شاه با وکیل الملک مأمور خارجه گردید . در ظاهر برای تعزیت و تسلیت امپراطور روسیه در فوت عمویش حرکت کردند ، لیکن در واقع مقصود آن بود که خیال دول را درباره مشروطیت ایران بدانند و استعلام از حال آنها نسبت به ایران نمایند .

خلاصه علاءالملک شخص عالم عاقل متمدن متدینی است که اعلیحضرت مظفرالدین شاه را به او وثوق و اعتمادی است بیش از دیگران . و الی کنون که سال ۱۳۳۰ و زمان طبع و نشر این تاریخ است ، علاءالملک قسمی سلوک نموده است که مورد تحسین و تمجید عامه است و هم در این ایام وزارت علوم و معارف را به او عرضه داشتند ، ولی به پاره ای ملاحظات هنوز قبول نکرده است . نگارنده آنچه که در زمان مشروطیت ایران از این شخص بزرگ صادر شده است ، در موقع ذکر نموده و متدرجاً خواهد آمد . مجملآقا سید برهان الدین خلیجالی متقبل گردید ملاقات وزیر علوم را .

### مأموریت آقا سیدعلی آقا یزدی

اما مأموریت جناب آقا سیدعلی آقا یزدی از این قرار است که پس از ورود به مسجد جامع با آقای بهبهانی و حاج شیخ فضل الله در گوشه‌ای خلوت کردند. آقا سیدعلی آقا گفت: عین الدوله کار را بر شما سخت گرفته است و خاطر شاه را از شما رنجانیده و شما را یاغی دولت قلمداد کرده است. همین امروز و فردا کار را یکسره خواهد کرد، اگر به من قول می‌دهید تا من مراجعت نکنم از این مسجد خارج نشوید و به جایی نروید، من بروم شاه را ملاقات کنم و واسطه‌ای در صلح و اصلاح شوم. حاج شیخ فضل الله گفت: البته مصلح و واسطه از خود ما باشد بهتر است تا این که خارجی باشد؛ و زود اقدام کنید که کار امروز به نهایت خواهد رسید. آقای بهبهانی فرمود: آنچه که صلاح می‌دانید بکنید. ما از مسجد خارج نمی‌شویم تا خبر شما به ما برسد.

پس از عهد و قرار داد، آقا سیدعلی آقا از مسجد خارج شده تا تهیه کالسکه دید، نزدیک به ظهر رسید، نهار را در خانه صرف کرده و سوار شد. دو سه ساعت بعد در سلطنت آباد در منزل صدیق الحرم پیاده شده لدی‌الورود پیغام داد به شاه که باید پنج دقیقه خدمت اعلیحضرت برسم و عرایضی دارم که باید در خلوت به شاه عرض کنم. جواب آمد که شاه فرموده است تشریف بیاورید. در این اثناء، از طرف خانمهای اندرون پیغامات متوالیه برای آقا آمد که در باب آقایان علماء مذاکره و عرضی نکنید که خاطر شاه رنجیده و بی نهایت متغیر است. آقا سیدعلی آقا جواب داد که عرض لازمی دارم که صلاح شاه در آن است.

باری، آقا وارد بر پادشاه ایران و شاه در بستر مرض افتاده، امیربهدار و اهل خلوت دورش را گرفته، لدی‌الورود قبل از تعارفات رسمی، آقا عرض کرد: بعض عرایض دارم که باید بدون ثالث حضور مبارک عرض کنم. شاه نگاهی به امیربهدار کرد. او و اجزای خلوت چند قدمی عقب رفتند، به طوری که مذاکرات شنیده نشود.

شاه رو کرد به سید و گفت: بعضی از آخوندهای مفسد، اطراف سید بهبهانی را گرفته او را به بعض حرکات و ادار کرده‌اند و ما بر حسب تکلیف سلطنتی خود گفتیم آنها را طرد و منع و نفی کنند. آقا سیدعلی آقا گفت: علماء همه وقت دعا گوی دولت بوده و می‌باشند. شاه فرصت نداد که سید کلامش را به آخر برساند. فرمود: میرزا علی اصغر خان امین السلطان آخوندها را بد عادت کرد، هر چه خواستند داد، آنچه گفتند شنید، تا این که نوبت صدارت به عین الدوله رسید. در سال گذشته پسر آقا سید عبدالله از عتبات مراجعت کرد. سید فرستاد نزد عین الدوله که کالسکه خود را بفرستید به استقبال آقا زاده. عین الدوله جواب داد که: آن که کالسکه برای آقا زاده می‌فرستاد و پول به شما می‌داد، امین السلطان بود و رفت به فرنگ.

فرستاده سید چند کلمه هم رویش گذارد و به سید گفت. فلذا سید با عین الدوله بنای بدرفتاری را گذارده مغرضین هم اطرافش را گرفتند، واقعه مسیونوز را پیش آوردند تا به مهاجرت زاویه حضرت عبدالعظیم منجر شد. من هم به ملاحظه حفظ اسلام و این که طرف شدند جمعی از علماء با شخص کافری، فرستادم آنان را از زاویه مقدسه آوردند و به آنها محبت کرده، مقاصدشان را گفتم بر آورده کنند، حالا جمع شدند که ما عدالتخانه می خواهیم. شما می دانید که آقاسید عبدالله و حاج شیخ فضل الله طالب عدالتخانه نمی باشند. عدالتخانه مضر به حال اینها می باشد. بر فرض، امروز عدالتخانه در مملکت منعقد شود، اول صدای همین اشخاص بلند خواهد شد که ما عدالت نمی خواهیم.

پس معلوم است قصد ملاها جز این است و عملاً قریب، شورشی در مملکت احداث خواهد شد. بلی، يك نفر آقامیرزا سید محمد است که مایل به جمهوریت است، او هم امری را خواهان است که در ایران امکان پذیر نیست و بر ذمه شاهانه ماست که مملکت را منظم داشته و از چند نفر آخوند مفسد چشم پوشیده و ضمناً عده قلیلی از خوبان هم به آتش آنها خواهند سوخت.

آقاسید علی آقا یزدی در جواب عرض کرد: گویا بر اعلیحضرت پوشیده نباشد که دعا گو از اشخاص بی غرض و دعا گوی خاص اعلیحضرت می باشد و هیچ وقت خود را داخل در این جماعت و اجتماعها نکرده و لیکن دو شب است که صدای زاری و گریه مردم از مسجد بلند است، و در بین این جماعت اشخاصی می باشند که قصدشان خیر و صلاح است. علی ای حال، امروز همگی بیچاره شده اند و به مسجد پناه برده اند و خدا را می خوانند. چنانچه اعلیحضرت اجازه دهند ملاها را به مراسم اعلیحضرت امیدوار نموده آنها را حضور آورده اظهار مرحمتی درباره آنان بفرمائید و نیز حکم مبارک صادر شود، عدلیه را قدری منظم نگاه دارند که هم رعیت آسوده شود و هم ملاها به مقصود خود رسیده باشند. اعلیحضرت فرمود: بسیار خوب، آنها را همین امشب تا فردا بیاورند حضور، که علی قدر مراتبهم درباره آنها اظهار مرحمت بشود.

در این اثناء اجزاء خلوت وارد شده دور شاه را گرفته و هر کدام بنای بدگفتن از ملاها را گذارده، شاه رو کرد به امیر بهادر و فرمود: کالسکه حاضر کنند تا آقاسید علی آقا برود شهر و آقایان را بیاورد حضور ما، بلکه این غائله خاموش شود. امیر بهادر عرض کرد: من خودم باید بروم شهر، آقا در کالسکه خودم سوار می شود و اگر آقایان راضی به آمدن شدند در همان شهر کالسکه فراهم است و جداً مانع گردید از این که کالسکه شاه برای ملاها فرستاده شود.

آقاسید علی آقا بیش از آنچه کرد دیگر نتوانست مقاومت کند، از نزد شاه بیرون آمد، در منزل امیر بهادر وارد شد.

امیر بهادر به دفع الموقت و مماطله گذرانید . طوری آقا را با خود حرکت داد که چهار ساعت از شب گذشته وارد شهر شدند . لابد سید خدا حافظ نموده در خانه خود وارد شد . صبح خبر رسید که آقایان را نفی بلد نموده یعنی به طرف عتبات روانه نمودند. فوراً آقا سیده علی آقا درشکه خواسته به طرف ابن بابویه که در يك فرسخی طهران واقع است حرکت نمود، آن جا که رسید، آقای بهبهانی و آقای طباطبائی را ملاقات نمود ، مذاکرات با شاه را نقل نمود و فرمود: با این که شما بهمن قول دادید که از مسجد خارج نشوید تا من مراجعت کنم چرا خلاف قول کردید . آقای بهبهانی فرمود: ما را مجبور کردند به اخراج؛ و اگر خارج نشده بودیم منجر به اتلاف نفوس می گردید . آقا سیده علی آقا مذکور داشت من شاه را تا يك درجه ساکت کردم، صلاح در این است که در همین مکان توقف فرمائید تا کالسکه سلطنتی آورده شما را ببرم حضور . آقای بهبهانی فرمود دیگر کار گذشته است ، جز رفتن به عتبات، دیگر علاجی نیست. اگر چه می دانم در بین راه خطراتی هست و شاید ما را متفرق یا معدوم نمایند، ولی چاره نیست، به علاوه عهد و پیمان کردیم، لا اقل تا قم برویم و اگر ممانعت نکردند که برویم به عتبات، و الا آن جا را که مقدرمان باشد. این است مختصری از زحمات جناب آقا سیده علی آقا مجتهد یزدی .

**روز یکشنبه ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۴ هجری** - طرف صبح احدی وارد و خارج از

مسجد نمی شد ، طرف عصر نصر السلطنه و مدیر توپخانه سیف الدین میرزا آمدند و مذکور داشتند که حکم بتی قطعی از شاه صادر شده است که شما آقایان را به عرض کلی که باشد از مسجد جامع خارج کنیم. آقای بهبهانی فرمود: اگر چنین است پس بگوئید فرارش و سر باز بیایند و ما را به قهر و جبر از خانه خدا بیرون برند . نصر السلطنه قبول نموده و عازم گردید که حکم دهد آقایان را به جبر متفرق نمایند.

آقا میرزا ابوالقاسم طباطبائی گفت : اگر ما را به این حالت که ذکر شد بیرون ببرند مردم ساکت نخواهند نشست . دست درمی آورند، آن وقت جنگ و نزاع می شود، دشمن هم در بین می افتد و کار خود را می کند. دولت و ملت متهم و خون ما به هدر خواهد رفت. آقایان ملتفت شدند که این رأی با صوابی است . آقای طباطبائی فرمود: اگر ما به خانه های خود برگردیم، باز در خانه های ما همین اجماع و ازدحام می باشد ، چاره جز این نیست که یا عدالتخانه برپا شود و یا دستخط امنیت برای ما گرفته شود ، تا ما برویم به عتبات و از مسئولیت و تکلیف خارج شویم. نصر السلطنه گفت : واقعاً می روید به عتبات و یا مزاح می فرمائید؟ آقایان گفتند: البته می رویم و نهایت میل را به رفتن داریم.

باری، نتیجه این مذاکرات این شد که يك ساعت به غروب مانده صدور دستخط امنیت تلفون شد و به توسط مدیر توپخانه آورده شد . تا نیم ساعت از شب دوشنبه بیست و سوم جمادی الاولی آقایان در مسجد جامع بودند . بعد از نماز مغرب از مسجد بیرون آمده به



خانه‌های خود رفتند. آقای طباطبائی به خانه خود نرفت و رفت به خانه آقای بهبهانی. جمعی دیگر از سادات و آقایان نیز با ایشان بودند، لیکن سایرین هر يك به خانه‌های خودشان رفتند.

صبح علی‌الطلوع به طرف حضرت عبدالعظیم رهسپار شدند و در ابن بابویه که نزدیک زاویه مقدسه است وارد شدند.

از اتفاقات آن که در شب دوشنبه ۲۳ جمادی‌الاولی که مطابق است با ۲۰ سرطان از اول شب تا صبح در طهران باران سختی باریده، رعد و برق می‌جهید، به حدی که در زمستان و بهار چنین بارانی در طهران دیده نشده بود و حضرات تركها چنین گمان می‌کردند که این رعد و برق به واسطه بی‌احترامی به علماء است.

### اختفای ملك المتكلمين

امروز حاج میرزا نصرالله بهشتی ملقب به ملك المتكلمين که از واعظین بزرگ و ناطقین سترک است به آقایان ملحق شد و سعی او در بیداری مردم برای صدماتی است که از ملاءهای اصفهان دیده است؛ ولیکن در رسانیدن سالارالدوله به تخت سلطنت از طریق تنبیر ولایت-عهد و یا طریق برانداختن عین‌الدوله بی‌اندازه سعی است و اگر این قصد در او نبود، هرآینه از اولین اشخاصی بود که در بیداری مردم سعی نمود.

باری، ملك المتكلمين با آقامیرزا سیدعلی شیرازی در شمیران، در قریه سعدآباد باغ میرزا عبدالوهاب خان آصف‌الدوله شیرازی، مهمان وثوق‌الدوله بودند که خبر به آنها رسید به حکم عین‌الدوله دو پسر ملك المتكلمين را گرفتار کرده و بردند به نظمی که از آنها استنطاق نمایند مکان ملك را. ملك از شنیدن این خبر خائف شده وثوق‌الدوله هم به ملاحظه برادرش دبیر حضور که منشی عین‌الدوله بود و هم به ملاحظه پدرش معتمدالسلطنه ترسید، به حدی که آقامیرزا سیدعلی متقبل شد که ملك را ببرد جائی پنهان کند و چون چشم ملك آب آورده بود و نوری نداشت، فلذا او را در درشکه نشانده و رفتند در دربند که در دو فرسخی طهران است، اطای از مشهدی ابوطالب دربندی کرایه کرده در آن جا مخفی شدند.

صبح روز دیگر آقامیرزا سیدعلی رفت منزل وثوق‌الدوله برای استعلام خبر، که شنید واقعه مسجد جامع و اجتماع آقایان را در آن جا، فلذا نصره السلطان را که از دوستان ملك و از اشخاص با حرارت و از کسانی است که در بیداری مردم بی‌نهایت سعی است، ملاقات نمود. قرار بر این شد، که اول شب درشکه بیاورد در دربند و ملك را با خود ببرد به شهر و برساند به آقایان.

علیهذا، نصره السلطان در اول شب خود را رسانید به دربند و ملك المتكلمين را با خود در درشکه نشانید و آورد در مسجد جامع و دست او را گذارد در دست آقای طباطبائی.

ملك المتكلمين از امروز شروع به ترقی نمود ، چه تا به امروز به واسطه لوث اتهام، گاهی او را بایی و گاهی او را لامذهب می خواندند و پیوسته در فشار آقای نجفی (۱) بود حتی آن که از خانه و زندگی خود دست برداشت و خود را بست به سالارالدوله پسر مظفرالدین شاه ، باز راحت و آسوده نبود . در واقعه مهاجرت صغری و زمان بعد با آقایان فی الجمله مراده داشت و مورد سوء ظن عین الدوله واقع گردید ولی از آمدنش به مسجد جامع و شروع به مقاصد وطنیه علناً رو به مدارج عالیّه آورد و در زمرة ناطقین بزرگ محسوب گردید . یعنی از امروز با آقا سید جمال الدین همدوش و هم مسلک گردیدند . وثوق الدوله از این که مهمانان عزیز خود را به جرم وطن دوستی از منزلش عذر خواست ، قدری در نزد عقلاء مذموم شد ولیکن زحمات سابقه و لاحقّه وثوق الدوله این گناه را شست و به مفاد «الحسنات ینذهبن السيئات» ، نگارنده هم به اعمال نیکش نگران است نه به کارهای زشت .

و اما نصره السلطان را تاکنون که زمان طبع این جلد سوم است به نیکی ستایش می کنم؛ چه این مرد با حرارت را از زمان ناصرالدین شاه الی کنون به یک حال و یک مقصد شناخته حتی آن که در معاونت حکومت کرمان در بیداری مردم و ترقی وطن ساعی و جاهد بود ، خدایش اجر عنایت فرماید .

### مهاجرت کبری

روز دوشنبه ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۴ - آقایان بهبهانی و طباطبائی و جمعی دیگر نقل مکان کردند به ابن بابویه که در نزدیکی زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم (ع) واقع است .

بازارها بعضی بسته و بعضی مفتوح است . مردم سرگردان و حیران بدون تکلیف ، طلاب و تجار در حال خوف و ترس ، احدی جرأت نمی کند در کوچه و بازار راه برود . نگارنده خواست برود به ابن بابویه ، جرأت نکرد که از خانه خود خارج شود . کوچه و بازار مملو بود از سرباز و توپچی که گویا مأمور بودند به کشتن اهل علم و سادات . اگر در کوچه و بازار یک نفر آخوند و سید دیده می شد طوری به او نگاه می کنند کانه قاتل پدر و برادر خود را می بینند . (۲)

امروز عین الدوله در حضور جمعی از رجال دولت گفت : شب گذشته باران آمد و کثافتهای شهر را برد و شهر را پاک نمود . باری ، آقایانی که در امروز مهاجرت کردند از این قرار است :

آقای بهبهانی، آقای طباطبائی، صدرالعلماء، آقا سید جمال افجه‌ای، حاج شیخ مرتضی،

(۱) آقای نجفی از علمای بزرگ اصفهان است .

(۲) عصر امروز شروع به واقعه تحصن به سفارت انگلیس شد که بعد از این خواهد آمد.

آقا سید مصطفی قنات آبادی، آقامیرزا ابوالقاسم طباطبائی، آقا میرزا محمد صادق طباطبائی، آقا سید مهدی، طباطبائی، آقا شیخ عبدالرحیم نوه صاحب فصول، آقا سید احمد طباطبائی، آقامیرزا محسن، آقا شیخ محمد رضا استرآبادی، آقا سید علاءالدین اعتمادالاسلام، آقا شیخ محمد رضا کاشی، پسرهای آقای طباطبائی، پسرهای آقای بهبهانی، طلاب و سادات متجاوز از دویست نفر.

### آقایانی که بعد ملحق شدند

حاج شیخ فضل الله، حاج علی اکبر، آقا سید اسدالله طباطبائی، آقامیرزا سید حسن طباطبائی، طلاب و سادات تقریباً پانصد نفر. آقا میرزا سید حسین قمی و آقا شیخ محمد رضای قمی هم مهاجرت نمودند.

آقایان بهبهانی و طباطبائی و صدرالعلماء و آقا سید جمال در يك كالسکه سوار شدند. سایرین سوار درشکه و کجاوه و قاطر و اسب و الاغ بودند، جمعی کثیر از طلاب و غیرهم با پای پیاده از دروازه طهران خارج شدند.

قریب به ظهر امروز آقا سید علی آقا یزدی از برای معاودت آقایان وارد ابن بابویه شد، آقایان راضی نشده گفتند: در مملکتی که عدالتخانه نباشد نمی مانیم. در يك ساعت به غروب از ابن بابویه حرکت کردند. در جنب بقعه صادقیه قدری توقف و مکث نمودند؛ حضرات خدام و اهالی حضرت عبدالعظیم خدمت آقایان رسیده تکلیف ورود به زاویه مقدسه را نمودند و گفتند: ما تا جان داریم در یاری آقایان کوشش می کنیم؛ لیکن آقایان قبول نکردند و به ملاحظاتی از يك ساعت زیارت کردن هم رأیشان منصرف و منحرف گردید.

جناب آقا شیخ محمد رضای استرآبادی که چند سال در عتبات عالیات مشغول تحصیل و عبادت بود و از زهاد و عباد، و در منبر نطقی گویا داشت، این ایام از عتبات مراجعت نموده در زاویه مقدسه وارد، جمعی از مؤمنین از ایشان استقبال نموده امروز باید وارد این پایتخت شود، این اتفاق افتاد، فلذا جنابش از ورود به طهران منصرف شد و با آقایان حرکت نمود.

نگارنده را دل به حالت این آقا سوخت، چه بانهایت سختی از عتبات تا دروازه طهران آمده است، حالا با عدم استطاعت باز معاودت به عتبات می نماید.

### مکتوب آقای بهبهانی به سفارت انگلیس

امروز صبح مکتوب آقای بهبهانی که محرمانه به سفارتخانه دولت انگلیس مرقوم داشته به «مستر کرف» رسید و این مکتوب دوم بود که آقای بهبهانی از راه التجاء به آن سفارتخانه نوشته بود. مضمون مکتوب اول را نگارنده ندانست ولی مضمون مکتوب دوم از این قرار است که:

ما علماء و مجتهدین چون راضی نیستیم خونریزی بشود، لهذا حرکت به

اما کن مقدسه را عازم گشتیم و از آن جناب تمنا داریم که در دفع ظلم و تعدی همراهی خود را از ما دریغ ندارد .

چون آقایان حرکت کرده بودند و موقع گذشته بود، «مستر کرفند، شارژدافر، همین قدر جواب داد که نسبت به بازماندگان و آنان که التجاء آورند همراهی خواهد شد . این بود که آقای بهبهانی در این بابویه به بعضی از تجار فرمود که اجزاء سفارتخانه به من وعده همراهی داده اند. هر گاه پس از من متعرض شما شدند به آنها متوسل شده و به آن مکان متحصن و ملتجی شوید . اگر چه وزیر مختار در طهران نیست ولیکن شارژ-دافر و سایر اجزاء سفارتخانه از شما همراهی خواهند نمود .

روز سه شنبه ۲۴ جمادی الاولی - که مطابق بود با هفدهم ژولیه ۱۹۰۶ میلادی آقایان مهاجرین که در بقعه صادقیه متصل به زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم (ع) جمع شده حرکت کردند به سمت کهریزک. در يك ساعت از شب گذشته وارد کهریزک شدند. آنهایی که بعد از این روز به آقایان ملحق شدند، در آن روز و روز بعد حرکت کردند. بستگان و نوکرهای آقایان که تهیه و تدارک سفر را دیده، با اسباب و لوازم سفر در کهریزک ملحق شدند . از طرف دولت متوالیاً برای آقایان پیغام می رسید . نصر السلطنه و مدیر توپخانه و سالار فیروز کوهی آمدند و گفتند و شنیدند و رفتند .

بازار و دکانین و سراها امروز باز است . احدی از کسبه در خیال همراهی از مهاجرین نیست؛ اگر هم کسی مهاجرت کند نه برای همراهی و معاونت از آقایان، بلکه از ترس مال و جان خودشان می باشد و اگر فشار دیوانیان و حرکات شنیعه و اعمال قبیحه آنان نباشد احدی از کسبه و تجار با آقایان مهاجرت نمی کرد .

عجالة يك حالت خوف و ترس مردم را فرا گرفته است. نه مأمنی که به آن جا پناه برند و نه ملجائی که به آن متوسل شوند . سابقاً اگر ظلمی به مردم می شد پناه به خانه های آقایان می بردند ولی دیگر جائی را ندارند که به آن جا پناه ببرند . اکثر علماء مهاجرت نموده اند. حاج شیخ فضل الله هم در خیال حرکت است . مردم در منزل حاج شیخ فضل الله زیاد مراوده و آمد و شد می کنند. بعضی ایشان را مانع می شوند از همراهی با عین الدوله، گروهی او را تحریض و ترغیب می کنند بر دوستی عین الدوله .

شب چهارشنبه بیست و پنجم، هفت ساعت از شب گذشته، مدیر توپخانه سیف الدین میرزا در کهریزک خدمت آقایان رسیده گفتگویی محرمانه کرد و رفت ولی مسموع شد که به آقایان گفته است مستدعیات شما را شاه قبول می کند، جز عزل عین الدوله و افتتاح عدالتخانه، که اجابت این دو از محالات است و نیز گفته است که اگر از قم حرکت کنید در مخاطره می باشید .

آقایان در کهریزک ملتفت شدند که برای مخارج این سفر پول بسیاری لازم است، لذا

در مقام توجه و نظر به اندوخته خود برآمده، آقای طباطبائی چهارقران پول درجیب داشت، آقای بهبهانی صد و پنجاه تومان پول نقد همراه داشت و این پول کفایت تا قم را نداشت، لذا آقازاده‌ها را فرستادند به شهر برای تحصیل پول و هر کدامی تهیه‌ی وجوه نموده، آقامیرزا محمدصادق پسر آقای طباطبائی که برای تحصیل پول آمده بود به شهر، ابتداء از بانك روس خواست پول قرض کند، اجزاء بانك مطالبه‌ی گرو کردند، با این که سابق بر این ملاها اگر پولی از بانك می‌گرفتند، بدون گرو می‌دادند. ارباب جمشید هم ترس عین‌الدوله را بهانه کرد، حتی آن که گفت اگر پولی هم بدهید که حواله و برات بدهم قبول نخواهم کرد.

آقازاده متحیر ماند که چه کند؟ تا آن که معین حضور ملتفت شد که اگر پول نرسد شاید آقای طباطبائی از مهاجرت منصرف شود. فلذا آقازاده را ملاقات نمود و گفت: من تازه ملك خود را فروختم، سی هزار تومان حاضر است، هر قدر می‌خواهید بدهم. از هر جا هم که پول لازم شد حواله کنید من می‌پردازم و اگر به یکی از تجار هم بخواهید می‌دهم و برات می‌گیرم. آقازاده دو هزار تومان اسکناس گرفت و مانند حرز دعا بر بازوی خویش بست و دوستان را وداع گفته دستور العمل داد و گرفت و حرکت کرد. در حسن آباد که شش فرسخی طهران است ملحق به آقایان شد.

چون معین حضور از اجزاء انجمن مخفی بود، نگارنده از او پرسید قدر پول را. جواب داد: چهارهزار تومان دادم، دو هزار تومان را پس دادند و اگر هم حواله ایشان از بین راه رسیده بود تا سی هزار تومان می‌دادم.

باری، از جاهای دیگر هم پول به آقایان رسید و از جهت پول به هیچ وجه نگرانی نبود. مراجعت آقاشیخ محمدرضا مجتهد استرآبادی از حضرت عبدالعظیم به عتبات و حرکت کردن با آقایان خیلی باعث قوت مهاجرین شد. آقامیرزا سیدحسین قمی و آقا شیخ محمد رضای قمی هم که حرکت کردند مهاجرین را قوتی فوق‌العاده داد. آقا سید ریحان‌الله هم نقل به فیروزآباد که از آن جا برود به مشهد مقدس. حاجی شیخ فضل‌الله هم در صدد و تهیه حرکت و مهاجرت است.

این مهاجرت را مهاجرت کبری گویند و مهاجرت اولیه را که به زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم پناهنده شده بودند مهاجرت صغری گفته‌اند. چه در این مهاجرت هم مقصود اعظم است از اول و هم عده مهاجرین بیشتر و هم زحمات و صدمات وارده بر آنان زیادتر بود.

روز چهارشنبه ۲۵ جمادی‌الاولی ۱۳۲۴ - حاجی شیخ فضل‌الله در تهیه حرکت است، نصرالسلطنه بر او وارد و چند ساعتی با هم خلوت نمودند. بعضی گفته‌اند مشارالیه بر حسب میل عین‌الدوله تا قم خواهد رفت؛ چه اگر توانست آقایان را منصرف می‌نماید از

رفتن به عتبات و آنها را معاودت خواهد داد و این خدمتی است که به صدر اعظم کرده است و اگر نتوانست آنان را عودت دهد، همان مراجعت خودش اهمیتی خواهد داشت و شاه را از خیالات بزرگ خواهد انداخت.

بعضی را عقیده آن است که واقعاً در خیال مهاجرت است، چه در مهاجرت اولیه که تخلف ورزید خیلی متضرر گردید. علاوه بر این حاجی شیخ فضل الله اگر چند ماهی در عتبات توقف کند، شخص اول علماء اسلام خواهد گردید. چه هم حسن سلوک دارد و هم مراتب علمیه و هم نکات ریاست را بهتر از دیگران داراست.

حاجی شیخ عبدالنبی هم رفته است به «اوین» که در دو فرسخی طهران واقع است. آقامیرزا مصطفی آشتیانی هم مادرش مریض است و خیالاتش را کسی نمی داند. از طایفه طباطبائی جز یک پسرش آقا عبدالمهدی که ماند برای سرپرستی خانواده و این که بعدها بستگان را حرکت دهد، دیگر همگی مهاجرت نمودند.

دیگر از مهاجرین که از مهاجرت او آقایان را قوت و عین الدوله را ضعیف نمود، جناب آقاسید اسدالله طباطبائی برادر آقای طباطبائی است که امروز حرکت فرمود با فرزندان خویش. آقامیرزا سیدحسن و میرزا سیدحسین و این سید بزرگوار محل وثوق عامه و خاصه است؛ چه از اهل ذکر و دعاست و نسخه صحیح جنةالاسماء که از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وارد است ابا عن جد به طریق اجازه در نزد این بزرگوار موجود و آثارش مشهود است. از آن جمله چندی قبل شخص دیوانه ای را از همدان آوردند به طهران برای معالجه. پس از یأس از معالجه به توسط شریف العلماء که از خصیصین جناب صدرالعلماء است، او را آوردند خدمت این سید بزرگوار و با اجتماع شرایط لوح جنه را به او دادند. پس از چندی، دیوانه عاقل و مرض او به کلی برطرف شد.

از این گونه کارها از این سید جلیل و عالم نبیل بسیار دیده شد و در اغلب ادعیه از جهت شفای امراض از اشخاص بزرگ مجاز شده و در تمام شداید و مصائب با برادر بزرگوار خود همراه بود و به هیچ اسم و رسم هم فایده از دولت و ملت نبرد، و متوقع اجری نگردید، و از خدمات بزرگش تقبل ریاست و مدیری مدرسه اسلام است، چه اگر اهتمامات این مدیر محترم نبود لطمه بزرگی به مدارس طهران می رسید. زیرا که ورود این گونه اشخاص صحیح و بزرگ به معارف جبران می کند توهیناتی را که برای مدارس و معارف حاصل شد از دخالت اشخاص نامناسب و فاسدالعقیده. زیرا که اهالی ایران عموماً دیانت و اسلامیت ابناء وطن را مقدم می دارند بر سایر چیزهای دیگر. این بود که اقدام آقای طباطبائی به افتتاح و تأسیس مدرسه اسلام باعث شد که ملاها ساکت شدند و ضدیتی که در اوائل اظهار داشتند مبدل به معاونت و مساعدت شد.

باری، جناب آقاسید اسدالله طباطبائی مدیر حالیه مدرسه اسلام ۱۲ سال از آقای

طباطبائی کوچکتر است و محل وثوق و اعتماد خواص و عوام . نسبت شریفش ابا و اما در حالات آقای طباطبائی سابقاً ذکر شد، از مهاجرت این سیدجلیل تزلزلی در هواخواهان عین‌الدوله حاصل گردید .

نگارنده، تیمناً و تبرکاً چند سطر از این صحایف را برای ترسیم تصویر ایشان می‌گذارم که خواننده تاریخ بداند، چگونه اشخاص بزرگ مؤسس مشروطه ایران بودند و چطور از جان و مال در مقابل مطالبه معدلت و اجراء احکام اسلام خود داری فرمودند . امیدواریم که يك روزی نتیجه اقدامات این اشخاص بی‌غرض را به چشم خود ببینیم و اگر هم مقدر نشده باشد که به مقصود خود برسیم لااقل اولاد و اخلاف ما ثمرات این شجره را دست آورند و لعن و نفرین کنند به مانعین و خائنین به این آب و خاک و بدانند که بزرگان دین، پیشوایان مذهب مقدسه اسلام در هیچ امری کوتاهی نکردند و مفاد این شعر را مثال کرده :

اولئك آباي فجئني بمثلهم  
اذا جمعنا يا جرير المجامع  
برگردیم به رشته تاریخ خود :

### انتقام عین‌الدوله

پس از بیرون رفتن آقایان از دروازه طهران عین‌الدوله هم بنای بد رفتاری و سلوک را گذارده از يك طرف در مقام انتقام برآمد ، مسئله را به حدی تعمیم داد که از انتقام آن طرف افتاد . یعنی اقدام به کارهایی نمود که از صدر اعظم و شخص اول يك مملکتی بعید بود .

از آن جمله واقعه زن حاج محمدحسن برادر حاجی محمدتقی بنکدار بود که در واقعه سفارت اشاره به آن خواهد شد . از يك طرف در مقام گرفتاری بعض تجار برآمد که نیز در واقعه سفارت خواهد آمد .

از يك طرف شخص سلطانی که تیر به سید عبدالحمید زده بود او را ترقی منصبی و درجه بالاتر داد و اضافه مواجب، که خدمت کرده است . سربازهایی که تیر انداخته و در واقعه مسجد جامع شلیک کرده بودند هر کدام را در خور لیاقت انعام داد .

میرزا احمد خان آشتیانی قاتل حاجی سید حسین را که از طایفه قائم مقامی است به ازدیاد مواجب و درجه سرتیپی مفتخر داشت ، برای آن که مرحوم آقا سید حسین را در مسجد جامع به قتل رسانیده بود . دیگر آن که پس از رفتن آقایان، عین‌الدوله در مجلس گفت: دیشب باران بارید و کثافات شهر را زایل نمود . این عبارت، موجب تزلزل مردم گردید ؛ چه مردم هرگز راضی نخواهند شد به صدراعظمی که معتقد به علماء نباشد . مجملات هر روز بلکه هر ساعتی آثاری ظاهر می‌شود از دیوانیان ، که موجب قوت آقایان می‌گردد . اگر چه احدی در مقام همراهی آقایان نمی‌باشد ، هر کس هم از تجار و کسبه

که با آقایان هجرت نمود از ترس جان و مال خودش بود که بعد از آقایان، عین‌الدوله در مقام گرفتاری آنان خواهد برآمد .

روز پنجشنبه ۲۶ جمادی‌الاولی ۱۳۲۴ - اول آفتاب حاجی شیخ فضل‌الله مجتهد با جمعیت بسیاری مهاجرت نمود که در حسن آباد ملحق به آقایان گردد . در این سه روز هم که در شهر ماند متصل و متوالیاً با آقایان مکاتبه و مراسله داشت . حاجی‌علی‌اکبر بروجردی را رسول نمود نزد آقایان و سوگند یاد نمود که به شما خواهم رسید ، هر جا که بروید من هم می‌آیم و نیز چندین مرتبه نصرالسلطنه او را ملاقات نمود و آنچه کرد که او از قصد خود برگردد قبول ننمود ، تا آن که امروز صبح علی‌الطلوع از دروازه طهران خارج شد . (۱)

عین‌الدوله از حرکت حاج شیخ فضل‌الله بی‌اندازه ضعیف شد و پس از این که شنید حاج شیخ فضل‌الله مهاجرت نمود گفت : هزار نفر از ملاها رفتند ، اما بیست کرور اهالی ایران از دست آنها خلاص و راحت شدند . و هم امروز تلگراف نمود به بلدان و ایالات ایران و حکام را دستورالعمل داد که هر کس خواست برود به عتبات ، مانع نشوند و بگذارند برود و نیز امروز پانصد نفر سوار به ریاست سردار فیروز کوهی مأمور شدند که با آقایان حرکت کنند، علی‌الظاهر می‌گفتند چون امنیت داده‌ایم به آقایان، پس باید محافظت نمود آنها را تا از خاک ایران خارج شوند و این سوارها برای امنیت طرق و شوارع و حفظ آقایان حرکت کرده‌اند، و لیکن چندگاری کند و زنجیر و اسبابهای شکنجه و غیره با آنها بود و علی‌الذکور سردار فیروز کوهی مأمور بود که از قم آقایان را متفرق نماید ، بعضی را به - طرف کلات و بعضی را به طرف اردبیل و بعضی را به طرف کرمان نفی کند و نیز امیربهادر جنگ گفته بود که اگر شاه اذن بدهد من ملاها را قبل از ورود به قم علاج می‌کنم .

آقامیرزا مصطفی‌آشتیانی با عنوان مرض مادرش حرکت کرد ولی از دم دروازه حضرت عبدالعظیم سوارهای دولتی او را برگردانیدند، بردند نیاوران حضورشاه و امروز آمد به شهر . که ان شاءالله تفصیل این واقعه را بعد از این اشاره خواهیم کرد .

شب پنجشنبه ۲۶ جمادی‌الاولی سه ساعت از شب گذشته آقایان از کهریزك حرکت نموده و در ساعت هفت از شب گذشته وارد حسن آباد شده و تا صبح آنجا خوابیده رفع خستگی نمودند ، روز را هم به ملاحظه پیاده‌ها آنجا ماندند . در يك ساعت به غروب، از حسن آباد حرکت ، دو ساعت و نیم از شب گذشته وارد قلعه محمدعلیخان شدند و در آنجا آب به قدر کفایت آنها نبود . به صدمات و زحمات بسیار تهیه‌آبی دیده شام مختصری صرف

(۱) نکارنده را با واقع امر کاری نیست و قصد شیخ را نمی‌داند ولیکن علی‌الظاهر حرکت حاج شیخ فضل‌الله خیلی امر آقایان را قوت داد . چه مراتب علمیه او از دیگران بهتر و سلوکش نسبت با طلاب و اهل علم از دیگران خوشتر بود .



نموده نزدیک به طلوع فجر از آن جا حرکت نموده در اول طلوع آفتاب وارد علی آباد شدند .

عین الدوله علاوه بر آن پانصد سوار، دویست نفر سوار و قزاق فرستاده ، که اگر در بین راه کسی در مقام حمایت آقایان برآید او را هدف گلوله سازند . در شهر هم احدی جرأت نمی کند اسم آقایان را ببرد به خوبی .

شخص بنائی در کوچه طهران گفته بود: با ادعای مسلمانی، این گونه سلوک با سادات و ذریه فاطمه، محل حیرت و تعجب است ! سادات و علماء برای آسودگی ما در میان بیابان، تشنه و گرسنه و پاهای پیاده در رنج و تعب می باشند، ما باید ساکت باشیم؟ مجملاً این شخص بنا در شب پنجشنبه در حالتی که در پهلوی زنش خوابیده بود با گلوله تفنگ مقتول گردید . یعنی گلوله به رانش خورده بعد از دو روز مرحوم شد . حالا عمداً او را کشتند و یا اتفاقاً گلوله تفنگ به پایش خورد، خدا دانا است؛ نه قاتل معلوم شد و نه قصد . این قدر معلوم است که جز شب گرد و نظامی احدی در شب با حربه و سلاح نمی گردد . پس معلوم است که قاتل از دیوانیان بوده و آن بناء از دوستان و حامیان مهاجرین بوده است .

و نیز در این روز يك نفر سید در خیابان شمس العماره به امر امیربها در دستگیر و به طرف مجلس دولتی او را بردند ، دیگر تقصیر او چه بوده و با او چه کردند، معلوم نشد .

امروز واقعه سفارتخانه انگلیس مسموع گردید و مشهور شد که عده ای از تجاران جا متحصن شدند، و جمعی از طلاب مدرسه صدر و دارالشفاء را از طرف تجار بردند به سفارتخانه و هر کدامی را يك تومان پول دادند که شب را آن جا بمانند که در واقعه فردا خواهد آمد . روز جمعه ۲۷ جمادی الاولی ۱۳۲۴ - امروز بعضی از اوراق قرآن دیده شد که گلوله تفنگ آنها را سوراخ و خراب کرده بود، می گفتند از شصت پاره هائی است که در واقعه مسجد جامع هدف گلوله واقع شده بودند . این اوراق و مجلدات محترمه هیجان غریبی در مردم احداث کرده، امروز طرف صبح نگارنده رفت به سفارتخانه انگلیس، متجاوز از پانصد نفر جمعیت در آن جا دیده با این که طرف عصر محل اجتماع و مذاکره است علت تحصن و پناه بردن اهالی از این قرار است :

### واقعه تحصن ملت به سفارتخانه انگلیس

در ایران معمول و مرسوم است که هنگامی که يك یا جماعتی در فشار حاکم یا پادشاه واقع شوند ، پناه به خانه یکی از بزرگان می برند، و به آن مکان مقدس پناهیده می شوند . خواه آن متحصن ظالم باشد خواه مظلوم . مثلاً شاه یا مأمورین دولت، کسی را بخواهند مأخوذ دارند اگر قبلاً به او اطلاع بدهند، به جائی متحصن می شود تا امر او اصلاح

بشود و اگر کسی هم مال دیوان را بخورد و یا ورشکسته و مفلس شود پس از تهیه خود به جائی متحصن می شود .

اما محل تحصن را جائی قرار می دهند که محل ملاحظه شاه و حاکم باشد، مثلاً امامزاده معتبری اگر باشد به آن جا پناه می برند ، و می گویند فلان در بست رفته است و اگر امامزاده نباشد به خانه یکی از علماء بزرگ آن شهر پناه می برد و او را واسطه در اصلاح قرار می دهد. مثلاً در مشهد مقدس از چوب بست محل امن و تحصن است. در شیراز اطراف امامزاده شاه چراغ محل بست است . در کرمان خانه علماء و اطراف خانه هر عالمی محترم محل بست است. در طهران مقصرین و یا غارمین از حکومت به زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم پناهنده می شوند و در آن جا می مانند تا رفع ظلم از آنها کنند . بعضی از اوقات در زیر توپ مروارید می نشینند و این توپ بزرگی است که موسوم به توپ مروارید است و در نزدیکی درب ارك که زیر نقاره خانه است ، آن را گذارده اند . پناهندگان به این مکان، زودتر امر آنها اصلاح می شود. چه هر که به این مکان پناه آورد شاه و صدر اعظم زودتر بر حال عارض مطلع می شوند .

در این اواخر سلطنت ناصرالدین شاه و زمان مظفرالدین شاه امر بست نشستن تعمیم پیدا کرده است؛ به این معنی، سرطویله شاهی و طویله های شاهزادگان هم محل امنی شده است. چه هر کس به سرطویله پناه ببرد مهترها و جلودارها و امیر آخورها از او همراهی می کنند و اتفاقاً کار عارض هم اصلاح می شود .

در واقع ناصرالدین شاه ملتفت شده بود که گفته بود باید وسایط را تعمیم داد که مظلومین از خدا منصرف شوند چه در امکانه مقدسه شاید يك نفر متوجه به خدا گردد ، آن وقت خانواده ظالم تباہ و هلاک می شوند . به این جهت امکانه غیر مقدسه را نیز ضمیمه امکانه مقدسه نمودند تا بکلی مردم را نظر به واسطه باشد و ظالم راحت و آسوده بخوابد .

این شد که هر کس عارض یا ورشکسته و یا مظلوم واقع می شد و یا مستحق سیاستی می گردید پناه می برد به توپ مروارید و یا سرطویله شاهی و یا منزل یکی از خانهای درباری و یا خواجه های ساطانی و خرده خرده و کم کم امکانه بست بسیار و فراوان می شد و گاه گاهی هم به ملاحظه شأن عارض و یا بزرگی مطلب، پناهنده به یکی از سفارتخانه ها می شدند .

مثلاً در (۱۸۴۸) میلادی، تقریباً هفتاد سال قبل، اعیان و بزرگان مملکت ایران از ظلم حاجی میرزا آقاسی وزیر محمدشاه و صدر اعظم ایران به جان آمده به سفارت روس و انگلیس ملتجی شدند و در آن جا بست نشسته عزل او را از شاه خواستگار بودند و در هیچده و بیست سال قبل ناظم العلماء ملایری که از علماء و بزرگان و شرفاء ملایر بود، با چند نفر از اهالی ملایر به سفارتخانه روس ملتجی شدند ، از ظلم و ستم سیف الدوله برادر

عین‌الدوله ، که در آن وقت حاکم ملایر بود ؛ حتی آن‌که آقامیرزاسید محمد طباطبائی که تازه از عتبات فرموده بود فرستاد ناظم‌العلماء را آوردند ، و فرمود : با بودن علماء در طهران مناسب نیست شما پناه به سفارتخانه روس بپسارید ، من خودم کارت را اصلاح می‌نمایم. ناظم‌العلماء باز جرأت نکرد خارج شود تا اطمینان تام به او داده شد، و همچنین در ماه گذشته حاج شیخ‌الرئیس که از علماء و شاهزادگان است به اتهام حریت‌طلبی طرف سوء ظن دولت واقع شد . به محض آن‌که دانست که عین‌الدوله در خیال گرفتاری او است پناه به سفارتخانه عثمانی برد و از آن‌جا خارج نشد تا آن‌که به توسط سفارت، تأمین‌نامه از دولت برای او گرفته و در دفتر سفارت ضبط نمودند .

خلاصه از مکاتبات آقای بهبهانی به سفارت انگلیس و این‌که صریح به بعض تجار فرموده بود : اگر عین‌الدوله به شما سخت‌گرفت ملتجی به سفارت انگلیس شوید. تجار به این خیال بودند تا آن‌که در شب دوشنبه ۲۳ جمادی‌الاولی که روزش آقایان از شهر خارج شدند ، چند نفر فراش و غلام کشیک‌خانه می‌روند درب‌خانه حاجی‌حسن برادر حاجی - محمدتقی که در مهاجرت صغری و کیل خرج آقایان بودند و خدمات بزرگ به آقایان کرده بودند .

خلاصه می‌گویند : پیغامی از حاجی داریم که باید به‌خانه بگوئیم . زن حاجی حسن آمد پشت درب خانه، فوراً او را گرفته با درشکه خانم را می‌برند به طرف منزل عین‌الدوله و به او می‌گویند ما موریم شوهرت را بگیریم ولی با تو محترمانه سلوک خواهد شد، چه شاهزاده عین‌الدوله تعریف و توصیف حسن تورا شنیده و تعلق خاطری به تو به هم رسانیده، زن بیچاره خواهی نخواهی ساکت شد .

نگارنده ندانست مقصود عین‌الدوله از بردن این زن چه بود و چه انتقامی را در نظر داشت . بلی، شوهر این زن حاجی‌حسن در واقعه تحصن به زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم و کیل خرج آقایان بوده با برادرش حاج محمدتقی دامن همت و مردانگی را به کمر زده مخارج مهاجرین را می‌داد. مجملات زن را در عوض شوهر گرفتند، و بردند و چند روز بعد از این واقعه حاج‌حسن آن زن را طلاق داده و صداقتش را به تمامه داده ، بعضی را عقیده این بود که این زن دائمی حاجی حسن نبود بلکه صیغه او بوده ، بعضی را عقیده این بود که نه زن دائمی بود و نه انقطاعی، بلکه مترس حاجی. ولی اقرار حاج‌حسن حضور آقای طباطبائی به این‌که او را طلاق داده‌ام و دیگر پهلوی او نفرتم، دلیل است بر این که زن دائمی او بوده و اگر این اقرار نبود ، نگارنده این واقعه را تکذیب می‌نمود ؛ چه از شاهزاده عین‌الدوله این طور شنایع و فضایح دیده نشده ، و احدی ندید این شاهزاده به ناموس کسی دست‌اندازی نماید. خلاصه این شایعه مردم را بی‌اندازه خائف نمود .

### رفتن تجار به سفارتخانه انگلیس

روز دوشنبه ۲۳ در خانه آقا محمد دلال بانک روسی، مجلس جشنی منعقد گردید که آقا محمد، ربیبه معزالسلطان را عقد کرده و جمعی از تجار و صرافها را مهمان کرده بود که در این اثناء حاج محمد تقی و حاج حسن برادرش وارد شدند و مذکور داشتند خیالات عین الدوله را درباره خودشان و دیگران. حضرات تجار فوراً این دو برادر را بردند به اطای دیگر که کسی آنها را نبیند و کسی را فرستادند به ابن بابویه نزد آقایان که تکلیف ما چیست؟ پس از چند ساعتی فرستاده مراجعت نمود، و از طرف آقای بهبهانی پیغام آورد که من استخاره کرده‌ام که پناه ببرید به سفارتخانه انگلیس، خوب آمده است، البته بروید در سفارتخانه انگلیس و در آنجا متحصن باشید تا امنیت برایتان بگیرند. تجار با هم مشورت نمودند که ما با سفارتخانه انگلیس راه و آشنائی نداریم.

آقا میرزا محمود اصفهانی که از تجار معتبر و از اجزاء انجمن مخفی بود، گفت: آقا سید علاءالدین سید نصرالدینی، با من همسایه و دوست است، با اجزاء سفارت مراد دارد، من او را ملاقات می‌نمایم و از او تکلیف می‌خواهم. بالاخره قرار بر این گذاردند که شب را در خانه آقا میرزا محمود حاضر شوند. فلذا شبانه را حاضر شدند در محل مذکور و از آنجا می‌روند به خانه سید علاءالدین. پس از عرض حال، سید علاءالدین گفت: کار بست، بسی صعب و دشوار است، ولی من يك اندازه کار را به جایی می‌رسانم. تجار می‌گویند: ما سیصد تومان به شما می‌دهیم که ما را ببرید در سفارتخانه انگلیس و همراهی کنید که از ما پذیرائی کنند. پس از مذاکرات بسیار، شصت تومان نقد و بقیه را قبض دادند. آقا سید علاءالدین کاغذی نوشت به یکی از اجزاء سفارتخانه، پسرش را حامل آن قرار داد.

میرزا حاجی آقا تاجر با آقا زاده رفتند به قلعه که محل بیلاق سفارتخانه است، و در دو فرسخی طهران واقع، و از حیث آب و هوا بهترین امکنه شمیرانات است. اجزاء سفارتخانه در اول امتناع و بالاخره جواب دادند که پذیرائی از تجار می‌شود، لیکن به شرایطی که از آن جمله است: عدم جنحه و جنایت و مفلس بودن و ورشکستگی که بخواهد مال مردم را بخورد. میرزا حاجی آقا گفت: هیچ تقصیری ندارند جز آن که از آقایان همراهی کرده‌اند و بر حسب اشاره آقای بهبهانی از ترس جان پناه می‌آورند به سفارتخانه. اجزاء می‌گویند: بیایند به قلعه که مکان بیلاقی است. میرزا حاجی آقا گفت: جرأت ندارند از شهر خارج شوند و در سفارتخانه شهر متحصن می‌شوند. خلاصه، قول از آنها گرفته و می‌آیند شهر و مؤده قبول را به تجار دادند. فلذا شب سه شنبه ۲۴ جمادی الاخری ۱۳۲۴ نه نفر از تجار معتبر از قرار ذیل به سفارتخانه انگلیس پناهنده می‌شوند و اسامی آنها از این قرار است:

آقا میرزا محمود تاجر اصفهانی - حاجی محمد تقی - حاج محمد حسن - حاج محمد

ابراهیم - ملاحسن وارث - حاج علی ماهوت فروش - میرزا حاج آقا حریر فروش - آقا محمد تقی صراف - حاج سید آقا صراف .

پس از آمدن این نفر به سفارتخانه، دو نفر سوار هندی و چند نفر قزاق از طرف شارژدافر آمدند شهر برای محافظت متحصنین سفارتخانه .

از طرف شارژدافر پیغام رفت برای میرزا نصرالله خان مشیرالدوله وزیر امور خارجه، که جمعی از تجار عازم شده اند پناه آورند به سفارتخانه، جلوگیری کنید. وزیر امور خارجه یا به مسامحه و مامله گذرانید و یا عمداً در مقام خرابی کار عین الدوله برآمده، چه مشیرالدوله وزیر امور خارجه بی میل نبود که عین الدوله از کار بیفتد بلکه انقلاب سلطنت و تزلزل دولت قاجاریه را مایل بود، چنانچه بعد از این ذکر خواهد شد. و هم می دانست که اگر عین الدوله از کار بیفتد دیگر احدی قابل صدارت نیست، و این مسند و منصب به او خواهد رسید. به هر جهت مشیرالدوله وزیر امور خارجه در مقام اصلاح و جلوگیری از هجوم متحصنین بر نیامد، بلکه به دولت هم اطلاعی نداد تا بکلی امر سفارتیه محکم شد، و امر ظاهری و علنی گردید .

دو نفر از اجزاء سفارتخانه یکی حسینقلی خان نواب و دیگری میرزا یحیی خان منشی سفارتخانه امروز وارد شدند به سفارتخانه و به تجار گفتند: حالا که شما آمده اید و متحصن شده اید بهتر این است که مقصود را اهمیت دهید و صرف امنیت خواستن برای خودتان را تنها عنوان نکنید، بلکه معاودت آقایان را عنوان کنید که لازمه آن امنیت خودتان است، و هم چند نفری از سادات و اهل علم را نیز با خود همراه کنید، هر چه عده زیادتر و هر قدر از سادات و طلاب با شما باشند بهتر است .

این شد که تجار در این دو سه روز جمعی از طلاب مدرسه صدر و دارالشفاء را با خود نموده، بعضی را پول داده، بعضی را بدون پول بردند به سفارتخانه. به این طور که آقا سید محمد تقی سمنانی را که از اجزاء آقای بهبهانی بود و برای همین گونه مطالب در شهر مانده بود، با آقامیرزا محمود قمی را دیده، پنجاه تومان به آقا سید محمد تقی دادند و به آقامیرزا محمود هم دستور العمل دادند، این دو نفر هم آنچه ممکن بود از زحمت و صدمه متحمل شدند، عده زیادی از سادات و اهل علم را وارد نمودند .

امروز طایفه بزازها و صرافها دکان خود را بسته و رفتند به سفارتخانه، حتی صراف و بزاز خیابانها و بازارچهها که ایام جمعه را نمی بستند امروز را بستند. این شایعه در تمام شهر منتشر گردید. مردم دسته دسته داخل می شوند، طلاب مدرسه ناصریه به حالت اجتماع داخل شدند. با این که این مدرسه دولتی بود و از طرف ظهیرالاسلام که داماد مظفرالدین شاه و متولی امور مدرسه بود ممانعت و جلوگیری شد، باز طلاب اعتنا نکرده و رفتند به سفارتخانه .

رنود هم در بین افتاده، مردم را تحریص و ترغیب می نمودند. چون هوا گرم بود در صحن سفارتخانه چادرهای متعدد برپا شد، عده سرپرده امروز به ده رسیده. آشنی خانه عمومی منعقد گردید. مخارج جمیع را از هر جهت حاجی محمد تقی و برادرش حاج حسن برعهده گرفته، ذوالریاستین کرمانی که از اعضاء انجمن مخفی بود امامت جماعت نمود. بعد از نماز جماعت، صندلی گذارده، رفت بالای صندلی مردم را موعظه و بیدار نمود. فخرالاسلام نیز ملحق شده و رفت منبر و شروع به نطق نمود.

اجزاء انجمن مخفی تازه پیدا شدند و یکدیگر را ملاقات نمودند. ولیکن احدی جرأت نمی کند جز معاودت آقایان دیگر عنوانی نماید. حتی فیلسوف بهبهانی در یک چادر عنوان کرد که باید ما قانونی از شاه مطالبه کنیم. فوراً دورش را گرفتند و خواستند او را خارج نمایند.

در عصر امروز اعلانی با ژلاتین طبع شد از چادر مخصوص که جز معبودی در آن نبود، بیرون آمد. یکی از آنها در پاکت گذارده شد برای شاه فرستاده شد که صورت آن از این قرار است:

عریضة ملت حضور اعلیحضرت بندگان شاهنشاه مظفرالدین شاه خلدالله ملکه

به شرف عرض مقدس بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاه جمجاه اسلام پناه خلدالله مملکت و سلطانه می رساند: نظر به کلمه طیبیه رضویه ثامن الائمة صلوات الله علیه که فرمودند: «السلطان ظل الله یاوی الیه کل مظلوم» دعا گویان اصالة از طرف خود و وکالة از طرف برادران ایمانی عرضه می داریم که دو سال تمام است علمای اعلام، قبه الاسلام دارالخلافة از دست ظلم و تعدی حکام جور به حضور مبارک ذات پاک اعلیحضرت اقدس شاهنشاه متظلم شده، استدعا نمودند که بساط عدل گسترده شود، و این صفت عدل که بزرگترین صفات حضرت اقدس احدیت عز شأنه است و علی الدوام مکنون خاطر مقدس آن پادشاه رؤف عطوف بوده، چنانچه دستخط آفتاب نقطه برطبق آن شرف صدور یافته و پرتو عکسش چون آفتاب جهانتاب به هر برزن و روزن تابیده اشاعه شود، خائنین دولت ابدمدت این عنوان عرض صحیح شایسته را به لباس ناشایسته به حضور مقدس وانمود داده اند و خاطر مبارک اعلیحضرت اقدس را رنجه کردند. علماء اعلام و سایر رعایا را که تمام ناموس و عرض پادشاه اند، یاغی و طاغی قلم داده و اکابر علماء ملت را در ساحت پاک به فساد و سرکشی نسبت داده و رفته رفته کار را به جایی رساندند که جمعی از آل رسول و دوستان علی بن ابی طالب را به گلوله کشتند، و در مسجد که خانه یزدان و محل امن و امان عبادالله است، علماء اعلام و ذراری رسول را محاصره نموده، و آب و نان بر روی آنها بستند و قرآن مجید را که شفیع عرض

خود نموده بودند، نشانه تیر کردند و علماء اعلام و ائمه جماعت را به تهمت از شهر بیرون، و از وطن آواره نمودند. محض رفع شبهه کاری‌هایی که خائنین دولت در ساحت طاهره اعلی حضرت اقدس شاه‌نشاہ نموده‌اند عرضه می‌داریم که استدعای رعایا که نوامیس و عیال پادشاه‌اند، آن است که مجلس معدلتی که حاوی بر اجراء احکام قانون محمدی (ص) و مشتمل است بر حفظ نفوس و اموال و اعراض و ناموس و دماء مسلمین و امنیت دوستان محمد و آل محمد (ص)، اقامه شود که اجزاء آن اجراء احکام محمدی و فرمایشات پادشاه که تمام ما خود از قانون احمدی است، دانایان به طریقه شرع احمدی و امنای پادشاه که در درستی و راستی علی بن- یقطین وقت و عقلای و الامقام که تمام دولتخواه محمدی مذهب و علوی مشرب خدا- جو هستند، باشند. تا احکام نازل از ساحت قدس و مقام احدیت حضرت پروردگار و قوانین وارده در قرآن را که تمام پاره تن و فلذبه کبد رسول الله هست که خون مظلوم ابی عبدالله الحسین به جهت ابقاء آن احکام ریخته شده است، اجراء یدارند. تا به اراده نافذ و مشیت ماضیه ذات مقدس پادشاه این قانون احمدی و زا کون محمدی (ص) که سر بود تمام قوانین است الیوم مندرس و از میان رفته است، جوانی از سر گیرد و چشم اسلام و اهالی محمدپرستان روشن و این گلخن ایران گلشن در گلشن شود، و مایه رشک سایر دول گردد و قلب همایون که مظهر اتم تام ذوالجلال حضرت قائم آل محمد از ملال و کلال است بیرون آید.

باقی ایام دولت و قدرت و سلطنت مستدام باد.

فی بیست و هفتم ج ۱ سنه ۱۳۲۴

سربازها که در کوچه و بازار چاتمه زده بودند و مردم را اذیت می‌کردند، به اردوی خارج شهر رفتند. يك نفر سرباز در شهر دیده نمی‌شد جز عده‌ای سرباز که در خیابان علاءالدوله گذاردند برای محافظت مردم که مبدا یکی از دیوانیان به یکی از متحصنین بی‌احترامی کند. مردم با این حال که دیده شد به طرف سفارتخانه می‌رفتند یا برای الحاق به متحصنین یا برای تماشا و سیاحت.

امروز در اول صبح، آقایان وارد علی‌آباد شدند، روز را به واسطه گرما و ملحق شدن پیاده‌ها در علی‌آباد توقف نمودند.

روز شنبه ۲۸ جمادی الاولی ۱۳۲۴- امروز مهاجرین تا عصر در علی‌آباد که دو منزلی قم است توقف نمودند، طرف عصر حرکت و چند ساعت از شب گذشته وارد کوشک نصرت شدند.

امروز بازارها بسته شد. تجار و طلاب و بزازها و صرافها عموماً وارد به سفارتخانه شدند و بانهایت نظم و معقولیت رفتار می‌کنند. اجزاء سفارتخانه نهایت حسن سلوك و پذیرائی

را ظاهر می‌سازند .

می‌توان گفت سفارتخانه در حکم يك مدرسه شده‌است ، چه در زیر هر چادر و هر گوشه جمعی دور هم نشسته‌اند ، و يك نفر عالم سیاسی از شاگردان مدارس و غیره آن‌ها را تعلیم می‌دهد. یعنی چیزهای تازه به گوش مردم می‌خورد که تاکنون احدی جرأت نداشت بر زبان آورد. فیلسوف بهبهانی و بعض از اجزاء انجمن مخفی روزنامهٔ حبل‌المتین را در دست گرفته بر مردم قرائت می‌نماید . آقاسیدرضا کاشی که از منادیان حریت است و آقاسید حسین بروجردی ملقب به مدیرالاسلام و بعض دیگر در چادرها وارد می‌شوند، قند و چای و غیره توزیع می‌نمایند .

گاریهای خوردنی متوالیاً داخل می‌شود. قند و چای و نان و برنج و غیره می‌آورند. جمیع مخارج و لوازم را حاج محمدتقی و برادرش حاج حسن می‌دهند. اگر هم از جائی هم محرمانه پولی برسد جمع بر این دو برادر می‌شود. وزیر مختار انگلیس هنوز وارد نشده‌است. شارژدافر سفارت هم باملت همراه است. مشهور شد که شارژدافر رفته‌است نیاوران در قصر صاحبقرانیه که حضور اعلیحضرت ه‌شرف شود و تظلم تجار و مردم را به عرض برساند. عین‌الدوله مانع شد و خودش هم از او پذیرائی نکرد و عذر آورد که شاه مریض است، چنانچه عرضی دارید به توسط وزیر امور خارجه کتباً عرض کنید. این شایعات اگر چه دروغ و یا مخالف مرسوم باشد، باز عوام باور کرده موجب قوت قلب آن‌ها می‌گردد، بر عدهٔ آنها افزوده می‌شود .

روزنامهٔ ایران که روزنامهٔ رسمی دولتی است. مورخهٔ نوزدهم جمادی‌الاولی، امروز از تحت طبع خارج شد و قانون عدلیه را که درج کردند، چند نسخه از آن را به دست بعضی داده، آوردند در سفارتخانه، و در بین مردم منتشر ساختند، ولی هر کس دستش آمد پاره کرد. چه عین‌الدوله پس از آن که شنید تجار در سفارتخانه متحصن شده‌اند، از عاقبت امر اندیشه نمود، فوراً حکم داد نظامنامه برای عدلیه نوشته و فرستاد به ادارهٔ روزنامهٔ ایران و اطلاع و در بین مردم شایع ساختند که عدالتخانه عمأً قریب تأسیس خواهد شد .

نویسندهٔ نظامنامه گویا ممتازالدوله (۱) پسر مکرّم السلطنه است که تازه به ادارهٔ عین‌الدوله وارد شده‌است، و اعلم از او در دستگاه عین‌الدوله کسی نیست زیرا که مشارالیه از اشخاص تحصیل کرده ، زبان فرانسه و ترکی عثمانی را به خوبی تعلیم گرفته و مدتی هم در اسلامبول بوده، قوانین عدلیهٔ عثمانی را از زبان ترکی ترجمه نموده و هم به حالات عین‌الدوله مسبوق و هم مقتضیات زمان را می‌داند.

نگارنده این نظامنامه را در تاریخ درج می‌نماید که وضع تألیفات و اندازهٔ ترقی

(۱) ممتازالدوله در زمان مشروطیت اول مدتی رئیس مجلس بوده و امروز هم که زمان طبع و تنقید تاریخ بیداری است، وزیر عدلیه‌است. شرح حالاتش عمأً قریب خواهد آمد.



این زمان و مرتبه دانش اهالی، به دست خواننده تاریخ آید. در شماره نهم از سال پنجاه و نهم روزنامه ایران که روزنامه دولتی است که مورخه پنجشنبه ۱۹ جمادی الاولی سنه ۱۳۲۴ هجری موافق ۲۱ ژوئیه ماه فرانسه، این نظامنامه مندرج است و صورت آن از این قرار است:

### قانون عدلیه

به تاریخ ربیع الثانی یونت ئیل ۱۳۲۴ به مدد تأییدات حضرت قادر متعال ترتیب و اساس دیوان عدالت عظمی که مظهر عدل و نصف ملوکانه است، مطابق فصول و فقرات ذیل تشکیل و مرتب می شود:

فصل اول - تکالیف و حدود وزارت عدلیه

فقره اول - مطلق دعاوی و تظلماتی که در ممالک محروسه ایران طرح می شود، اعم از این که متداعیین رعیت خارجه یا داخله یا از طبقه نظام یا از صنف تجار باشند رسیدگی و حکم قضیه بالانحصار راجع به وزارت عدلیه عظمی است. فقره دوم - در موقع محاکمات نظامی و خارجه و تجارتی حضور امضاء وزارتخانه های جلیله جنگ و خارجه، و تجارت در وزارت عدلیه شرط است.

فقره سیم - دایره وزارت عدلیه در حکم محضر مبارک شخص شخیص همایونی شاهنشاهی است اعم از شاهزادگان عظام و وزراء فخام و ارباب مناصب لشکری و کشوری و سایر طبقات مردم. مطلقاً هر کس را وزارت عدلیه احضار کند باید خود او یا وکیل ثابت الوکاله او در وزارت عدلیه بدون تأمل و تجافی در موقع مقرر حاضر شود.

فقره چهارم - وزارت عدلیه در احضار اشخاص مدت معینی را مهلت قرار خواهد داد که بتوانند در زمان مهلت، خود را برای حضور در وزارت عدلیه حاضر کنند، و اگر با رعایت این مهلت حاضر نشوند، مطابق فصول جداگانه به تفاوت موضوع مطالب و دعاوی مورد مجازات خواهند بود.

فقره پنجم - احکام و مقررات وزارت عدلیه، تالی حکم پادشاه و تخلف از آن بدون عفو و اغماض مستوجب مجازات است.

فقره ششم - مهر دولتی وزارت عدلیه در حکم امضاء شخص همایون و احکام این وزارتخانه مستغنی از امضاء شخص اول دولت است.

فقره هفتم - وزارت عدلیه برای هر یک از ولایات و ممالک محروسه، امضاء عدلیه مأمور خواهد کرد، و حدود و تکالیف آنها مطابق مندرجات فصول ترتیب اداره وزارت عدلیه معلوم خواهد شد.

فقره هشتم - رؤساء عدلیه ولایات و اجزاء وزارت عدلیه به تصویب شخص

وزیر عدلیه معین و در پیشگاه دولت معرفی می‌شوند ، و وزیر عدلیه حق عزل و انفصال آنها را نخواهد داشت مگر بعد از ثبوت تقصیر و یا اجازه و امضای همایونی .  
فقره نهم - وزارت عدلیه ماهی يك بار راپورت کارهای تمام شده را به توسط جناب اشرف اتابك اعظم تقدیم حضور همایونی خواهد کرد .

فقره دهم - در مطلق دعاوی قدیمه که مدت آن زاید بر بیست و پنج سال است وزارت عدلیه برای مدعی جز تکلیف قسم برمدعی علیه حقی نخواهد شناخت ، و این نوع دعاوی در صورتی محکوم به این حکم است که در مدت مزبور مدعی به هیچ وجه طرح و عنوان دعوای خود را نکرده باشد .

فقره یازدهم - وزارت عدلیه باید با کمال بی‌غرضی و بی طرفی به قانون شرع مطاع ، به عرایض متظلمین رسیدگی کند و یقین بداند که چنانچه طرف شکایت احدی واقع شود در مجلس شورای دولتی در تحت استنطاق داخل و چنانچه اندک تجافی در حدود مقرر او ثابت شود ، مورد مؤاخذه و مسئولیت سخت خواهد بود ، و همچنین اگر خلاف عرض عارض ، و بی‌گناهی وزیر عدلیه معلوم و محقق خواهد شود ، سیاست مفتری مطابق فصول مجازات جداً به اجراء خواهد رسید .

فقره دوازدهم - وزارت عدلیه هر يك از کسبه و اصناف شهری را در موقع لزوم با اطلاع حکومت دارالخلافة به دائره عدلیه احضار خواهد کرد .

فقره سیزدهم - در هر نوع مطلب و دعوی که در وزارت عدلیه طرح می‌شود ، بعد از ثبوت حقیقت احدالطرفین و حکم به حقانیت او ، باید مستندات طرف دیگر را که فساد آن معلوم شده از صورت سندیت خارج و در کابینه وزارت عدلیه ضبط نمایند که مجدداً وسیله عنوان مطلب و تجدید دعوای او در دست مدعی نباشد .

فقره چهاردهم - مطالبی که در دائره حکومت دارالخلافة سابقاً طرح و ختم شده است چنانچه مجدداً به وزارت عدلیه رجوع شود ، یا رجوع به تحقیقات و قرارداد حکومت دارالخلافة ، در مجلس استیناف وزارت عدلیه تجدید رسیدگی خواهد شد .

## فصل دوم - ترتیب اداره وزارت عدلیه

شعبه اول - ترتیب اداره عدلیه مرکزیه :

فقره اول - دائره وزارت عدلیه در یکی از بیوتات دولتی تشکیل خواهد

شد .

فقره دوم - دائره وزارت عدلیه به شرح ذیل دارای مجالس و دوایر مخصوصه

خواهد بود :

۱ - مجلس وزیر عدلیه ۲ - کابینه وزارت عدلیه ۳ - مجلس محاکمات داخله ۴ - مجلس تفتیش و استنطاق ۵ - مجلس استیناف ۶ - دایره اخذ حقوق ۷ - فراشخانه وزارت عدلیه ۸ - دایره مأمور اجراء ۹ - مجلس محاکمات خارجه .  
مجلس وزیر عدلیه

فقرة (۱) - اجزاء مجلس: اول وزیر عدلیه . دوم - معاون وزیر عدلیه . سوم - منشی باشی وزارت عدلیه . چهارم - يك نفر معاون منشی باشی .  
فقرة (۲) - کلیه دعاوی و تظلمات بدو در طی يك ورقه مهمور در حضور شخص وزیر عدلیه طرح می شود و وزیر عدلیه به مناسبت مطلب به توسط اداره کابینه وزارت عدلیه به مجالس مقتضیه رجوع خواهد کرد . یعنی فقط در ظهر ورقه ، اسم آن مجلس را یادداشت و به اداره کابینه خواهد فرستاد .  
فقرة (۳) - عرایض و اوراقی که از این مجلس به کابینه وزارت عدلیه فرستاده می شود منشی باشی وزارت عدلیه اسم عارض و موضع دعوی را در کتابچه مخصوص یادداشت خواهد کرد که در آخر هر روز معلوم شود چند فقره مطلب به وزارت عدلیه اظهار شده ، و موضع تظلمات چه بوده ، و به توسط اداره کابینه به کدام يك از ادارات وزارت عدلیه رجوع شده است .  
کابینه وزارت عدلیه :

فقرة ۱ - اجزاء مجلس: (۱) رئیس کابینه . (۲) يك نفر معاون رئیس . (۳) يك نفر ضابط ثبت اسناد . (۴) يك نفر محاسب . (۵) يك نفر محرر .  
فقرة ۲ - اداره کابینه به شرح ذیل دارای دفاتر مخصوصه خواهد بود :  
(۱) - دفتر منگنه و یادداشت (۲) - دفتر ثبت و ضبط اسناد (۳) - دفتر تعیین حقوق .

دفتر منگنه و یادداشت

فقرة اول - اوراقی که از مجلس وزیر عدلیه به کابینه فرستاده می شود اول به این دفتر خواهد رسید .  
فقرة دوم - این دفتر به اسم هر يك از ادارات کتابچه های مخصوصه که نمره و اسم روز و سال در آن طبع شده است مرتب خواهد کرد .  
فقرة سوم - از روی ورقه اسم صاحب مطلب و موضع تظلم در این کتابچه یادداشت و پشت ورقه منگنه می شود ، بعد ورقه و کتابچه را اداره کابینه برای رئیس آن اداره که مطلب به آن جا راجع است می فرستند ، ورقه را به رئیس آن اداره تسلیم و در ذیل یادداشت مطلب به مهر مخصوص آن مجلس رسید می گیرند ، و همچنین کتابچه های که برای رسید نوشتجات طبع و مرتب می شود با پاکتهای

صادره از وزارت عدلیه به اداره فراشخانه وزارت عدلیه می‌رود. پاکتها را فراش‌باشی تحویل و بعد از تبلیغ نوشتجات، رسید پاکتها را در همان کتابچه به مهر صاحبان پاکتها گرفته، کتابچه‌ها را آخر هر روز به اداره کابینه رد می‌کند.

فقره چهارم - این دفتر، هفته‌ای دو مرتبه از روی یادداشتهای اوراقی که به ادارات وزارت عدلیه فرستاده است، نتیجه اقدامات آن اداره را از رئیس اداره استعلام می‌کند و پس از یک مرتبه اظهار، اگر بلا اقدام مانده باشد، به شخص وزیر عدلیه رجوع خواهد کرد.

دفتر ثبت و ضبط اسناد

فقره اول - این دفتر مطابق شرح ذیل به دفاتر مخصوصه منقسم می‌شود:

۱- دفتر دعاوی نقدیه. ۲- دفتر دعاوی ملکیه. ۳- دفتر جنایات. ۴- دفتر

مواریث.

هر یک از این دفاتر دارای دو شعبه خواهد بود: شعبه خارجه، شعبه داخله.

شعبه داخله بر دو قسم است: داخله عامه، داخله خاصه.

و داخله خاصه نیز بر دو قسم است: داخله خاصه نظامی، داخله خاصه تجارتي. و از این قرار مجموع شعب و اقسام هر یک از این دفاتر بر چهار دفتر توزیع می‌شود. پس در دفتر ثبت و ضبط اسناد به شرح فوق شانزده دفتر مخصوص ترتیب خواهد شد و فهرست مجموع دفاتر از این قرار است:

۱- دفتر دعاوی نقدیه خارجه. ۲- دفتر دعاوی ملکیه خارجه. ۳- دفتر جنایات خارجه. ۴- دفتر مواریث خارجه. ۵- دفتر جنایات داخله عامه. ۶- دفتر دعاوی ملکیه داخله عامه. ۷- دفتر دعاوی نقدیه داخله عامه. ۸- دفتر مواریث داخله عامه. ۹- دفتر دعاوی نقدیه خاصه نظامی. ۱۰- دفتر دعاوی ملکیه خاصه نظامی. ۱۱- دفتر جنایات خاصه نظامی. ۱۲- دفتر مواریث خاصه نظامی. ۱۳- دفتر دعاوی نقدیه خاصه تجارتي. ۱۴- دفتر دعاوی ملکیه تجارتي. ۱۵- دفتر جنایات خاصه تجارتي. ۱۶- دفتر مواریث خاصه تجارتي.

فقره ۲ - از آغاز شروع به رسیدگی هر مطلب، تا انجام نوشتجات و اوراقی که در آن قضیه به وزارت عدلیه می‌رسد و تحقیقاتی که می‌شود و ثبت نوشتجاتی که در آن موضوع صادر شده با ثبت حکم قطعی که در انجام امر می‌دهند تمام به ترتیب نمره در یک محفظه مخصوصی ضبط خواهد شد.

فقره ۳- اسناد باطله که بعد از کشف فساد، امر به ضبط می‌شود در این دفتر

محفوظ خواهد بود.

دفتر تعیین حقوق :

فقرة اول - احکام صادره از وزارت عدلیه در این دفتر ملاحظه و حقوق ده يك معمول آن را محاسب این دفتر معلوم کرده ، حکم را با ورقه مخصوص که در آن جا مبلغ و میزان حقوق ذکر شده است به اداره اخذ حقوق می فرستد و بعد از آن که اداره اخذ حقوق حکم را به صاحبش رساند پس از اجراء مدلول حکم حقوق، ده يك را دریافت و آن ورقه را مهوراً به اداره کابینه رد می کند و در دفتر تعیین حقوق ضبط می نمایند .

فقرة دوم - این دفتر هر هفته صورت عایدات وزارت عدلیه را از اداره اخذ حقوق مطالبه کرده در کتابچه مخصوص ثبت خواهد کرد .  
مجلس محاکمات داخله :

فقرة اول - اجزاء مجلس : ۱ - رئیس محاکمات . ۲ - دو نفر معاون رئیس . ۳ - يك نفر محرر . ۴ - دو نفر معاون تحریر . ۵ - دو نفر ثبات .  
فقرة دوم - مطلق دعاوی و تظلمات داخله اعم از این که متداعین از طبقه نظام یا از صنف تجار و غیره باشند از وزارت عدلیه به توسط اداره کابینه به این مجلس رجوع می شود .

فقرة سوم - این مجلس با حضور متداعین یا وکلای آنها با کمال دقت به اسناد طرفین رسیدگی کرده رأی و استنباط خود را می نویسد و اگر محتاج به مرافعه شرعیه باشد از این مجلس به مراقبت يك نفر مأمور وزارت عدلیه به تراضی طرفین رجوع به محضر شرع مطاع خواهد شد .  
فقرة چهارم - عموم مردم از هر طبقه شرعاً و عرفاً در محضر محاکمات حق مساوات دارند .

فقرة پنجم - رئیس مجلس باید محیط به مسائل شرعیه و عرفیه و از شوائب غرض مبرا و دارای کمال دیانت و امانت باشد، و همچنین دقت نظر و قوه فهم اسناد شرعیه برای سایر اعضاء این مجلس شرط است .

فقرة ششم - اوراق و نوشتجاتی که در این مجلس محل حاجت فوری نیست، به اداره کابینه می فرستند و باز در موقع حاجت استعاده می کنند .

فقرة هفتم - نوشتجاتی که از این مجلس برای تحقیق مطالب لازمه یا برای احضار اشخاص صادر می شود بالتمام به اداره کابینه فرستاده می شود و از آن جا بعد از ثبت و یاد داشت به اداره فراشخانه وزارت عدلیه خواهد فرستاد .

فقرة هشتم - احضار نامه های این مجلس ، تمام از طرف وزیر عدلیه و به مهر وزارت عدلیه فرستاده خواهد شد .

فقرة نهم - احکامی که بعد از رسیدگی و تحقیق از این مجلس صادر و به مهر وزارت عدلیه می‌رسد ، ثبات محاکمات اصل و سواد حکم را به اداره کابینه می‌برد و بعد از مقابله و تطبیق، سواد را در دفتر کابینه ضبط و اصل حکم را اداره کابینه به توسط اداره اخذ حقوق به صاحب مطلب می‌رساند .

مجلس تفتیش و استنطاق :

فقرة اول - اجزاء مجلس : ۱- يك نفر رئیس . ۲ - دو نفر معاون . ۳- يك نفر محرر . ۴ - يك نفر معاون تحریر .

فقرة دوم - مطلق مطالب التباسی و اسناد مخدوشه و اشخاصی که متهم به جرم و جنایتی هستند به این مجلس رجوع خواهد شد .

فقرة سوم - رئیس و مرؤس در این مجلس علاوه بر شرایط صدق و تقوی ، باید تا يك درجه صاحب علم و عمل و از اشخاص زرنگ و زکی الحس انتخاب شوند .

فقرة چهارم - در رجوعاتی که به این مجلس می‌شود بعد از رسیدگی و استنطاق راپورت قضیه را مطابق قرائن و امارات معلومه به مجلس وزیر عدلیه می‌فرستند و آنچه راجع به اسناد مخدوشه است ، به موجب حکم وزیر عدلیه سند مزبور از صورت سندیت خارج و با راپورت قضیه به اداره کابینه ارجاع و در آنجا ضبط می‌شود و آنچه راجع به سایر مطالب التباسی و جنایات است ، حکم تنبیه مرتکب را وزیر عدلیه مطابق فصول مجازات تعیین و امضاء نموده به توسط اداره کابینه به اداره مأمور اجراء احکام خواهد فرستاد و راپورتهای که در این قضیه داده شده است اداره کابینه ضبط خواهد کرد .

مجلس استیناف :

فقرة اول - اجزاء مجلس : ۱- رئیس . ۲ - دو نفر معاون . ۳ - يك نفر محرر .

فقرة دوم - در هر قضیه بعد از رسیدگی و محاکمه ، چنانچه احدی از عارضین حکم مجلس محاکمات را منسوب به غرض و اشتباه کند و با براهین قطعیه ثبوت حق خود و بطلان تحقیقات را بتواند مدلل نماید ، حق دارد رسیدگی به دعوی خود را استیناف از وزیر عدلیه بخواهد و این رسیدگی مجدداً از مجلس وزیر عدلیه به این مجلس رجوع خواهد شد .

فقرة سیم - مطابق فقرة سیم مجلس تفتیش و استنطاق ، اجزاء این مجلس نیز باید دارای همان شرایط و معلومات باشند .

فقرة چهارم - این مجلس بدو معلومات و تحقیقات سایر دوایر را در

موضع دعوی از رؤساء آن دوایر استفاده نموده، و با کمال غور و دقت در مطالب راجعه رسیدگی و معلومات خود را کتباً به مجلس وزیر عدلیه راپورت می‌دهد و چنانچه بعد از این رسیدگی مجدد، سهو و اشتباهی که در حکم سابق محتمل بوده است معلوم و مسجل شود، حکم سابق را وزیر عدلیه به توسط مأمور اجراء احکام استرداد و باطله کرده ناسخ آن را در مجلس محاکمات مجدداً تحریر و به امضاء وزارت عدلیه رسانیده، اصل و سواد این حکم و باطله حکم سابق را به اداره کابینه می‌فرستند. سواد این حکم و باطله را در دفتر کابینه ضبط و سواد حکم سابق از دفتر کابینه استخراج می‌شود و این حکم مجدد را به ترتیب معمول اداره کابینه به توسط اداره اخذ حقوق به عارض تسلیم می‌نماید.

فقره پنجم - بعد از رجوع به مجلس استیناف چنانچه باز مجال سخنی برای مدعی باشد و به تحقیقات این مجلس متقاعد نشود می‌تواند عریضه به مجلس دارالشورای دولتی عرض و دلائل شکایت خود را در آنجا ذکر کند، در این صورت مجلس دارالشوری با کمال دقت، رسیدگی و صحت و بطلان حکم وزارت عدلیه را معلوم خواهد کرد.

فقره ششم - بعد از رسیدگی مجلس استیناف با رسیدگی مجلس دارالشوری سهو و غفلت اجزاء محاکمات یا خلاف عرض مدعی، هر کدام ثابت شود برای هر يك مطابق فصول مجازات مؤاخذة و جزای معلومی مقرر خواهد بود.

دایرة اخذ حقوق :

فقره اول - اجزاء مجلس : ۱ - رئیس اداره . ۲ - يك نفر محاسب . ۳ - يك نفر تحویلدار .

فقره دوم - کلیه احکام قطعیه وزارت عدلیه راجع به دعاوی و مطالبی که فیصل یافته است به توسط اداره کابینه به این اداره خواهد رسید .

فقره سوم - این اداره مطابق فقره اول از تکالیف دفتر تعیین حقوق حکم وزارت عدلیه را بعد از اخذ حقوق ده يك به عارضین ابلاغ و کلیه عایدات در نزد تحویلدار جمع خواهد شد .

فقره چهارم - این اداره هر ماه کتابچه وجوه عایدۀ وزارت عدلیه را تحریر و به مجلس وزیر عدلیه خواهد فرستاد .

فقره پنجم - وزیر عدلیه کتابچه عایدات را به توسط جناب اشرف اتابك اعظم ، به عرض حضور همایونی می‌رساند و حقوق رئیس و رؤس بر حسب امر همایونی به صندوق وزارت عدلیه حواله خواهد شد .

فقره ششم - هر سال کتابچه جمع و خرج وزارت عدلیه در این اداره

تحریر و بعد از عرض حضور همایون به وزارت مالیه تسلیم می‌شود.

دایرة فراشخانه وزارت عدلیه :

فقرة اول - يك نفر نایب فراشخانه و بیست نفر فراش از فراشخانه مبارکه همایونی مأمور خدمات وزارت عدلیه خواهند بود .

فقرة دوم - فراشباشی وزارت عدلیه مسئول است که در موقع احضار اشخاص نسبت به احدی سوء ادب و ترک احترام نشود.

فقرة سوم - نوشتجاتی که از اداره کابینه وزارت عدلیه به این اداره رجوع می‌شود، فراشباشی همه را در لف کتابچه‌های مخصوص تحویل و به فراشها قسمت می‌کند و بعد از تبلیغ نوشتجات، کتابچه را که صاحبان پاکت رسید داده‌اند به اداره کابینه مسترد خواهد داشت .

فقرة چهارم - هر يك از فراشها که از اشخاص مدعی‌علیهم قبول عذر و رشوت کند و در حاضر کردن آنها تأخیر و تقاعد نماید به محبس انبار فراشخانه مبارکه همایونی خواهد رفت .

دایرة مأمور احکام اجرا

فقرة اول - (۱) رئیس اجراء احکام. (۲) يك نفر معاون. (۳) يك نفر محرر. فقرة دوم - رئیس این اداره يك نفر از رجال کافی بی‌غرض و نافذالقول دولت خواهد بود .

فقرة سوم - پس از صدور احکام قطعی، در صورتی که موضوع آن محاکمه راجع به حکومت دارالخلافة یا وزارتخانه‌های جلیله جنگ و خارجه و تجارت و غیره باشد، اجراء احکام را جداً از رئیس ادارات مزبوره مطالبه نموده تا آخرین نقطه، مراقبت تامه در اتمام عمل خواهد داشت و در هر موضوع اقدامات خود را به مجلس وزیر عدلیه راپورت می‌کند و این راپورت در کابینه وزارت عدلیه ضبط خواهد شد .

شعبه دوم - ترتیب عدالتخانه‌های ولایات .

فقرة اول - برای دواير عدلیه ولایات، مأمورین امین، با دیانت که محیط به مسائل شرعیه و عرفیه و مصون از شوائب اغراض و متحلی به صفات حسنه باشند به تصویب وزیر عدلیه فرستاده می‌شود که اهالی هر محلی بدون احتیاج رجوع به مرکز به دیوان مظالم آن محل رجوع کند .

فقرة دوم - احکام و تصدیقات این مأمورین نازل منزله حکم وزارت عدلیه است .

فقرة سیم - در هر ولایت فقط يك نفر مأمور عدلیه از مرکز فرستاده



می‌شود و سایر اجزاء به قدر احتیاج از محترمین و اعیان محل به شرف عضویت نائل می‌شوند.

فقرة چهارم - در هر مملکت از ممالک محروسه يك نفر رئیس عدلیه و يك نفر معاون رئیس فرستاده خواهد شد .

فقرة پنجم - معاون رئیس را ، رئیس عدلیه با تصویب وزارت عدلیه معین خواهد کرد .

فقرة ششم - رئیس عدلیه می‌تواند معاون مخصوص خود را از اهالی آن مملکت تعیین کند .

فقرة هفتم - در هر مملکت از وجوه اعیان و محترمین آن‌جا معدودی در دایرة عدلیه ، سمت معاونت و عضویت خواهند داشت و اسامی آنها در دفتر عدلیه محلیه ثبت می‌شود .

فقرة هشتم - این اشخاص به تصویب وزیر عدلیه و تصدیق حاکم محل و بر حسب اجازه و امضای همایونی به شرف عضویت نایل می‌شوند .

فقرة نهم - این مأمورین هر هفته راپورت مسائل راجعه به محل مأموریت خود را به وزارت عدلیه می‌فرستند .

فقرة دهم - به هر يك از مأمورین عدالتخانه‌ها يك نسخه از نظامنامه وزارت عدلیه داده می‌شود .

فقرة یازدهم - احکام صادره از دیوانخانه‌های ولایات به دست حکام اجراء می‌شود و حکومت هر محل در اجراء احکام و تقویت دیوانخانه مسئولیت تامه خواهد داشت .

فقرة دوازدهم - چنانچه اجراء امر مهمی در هر يك از ولایات متعسر افتاد ، مأمور عدلیه آن محل متداعیین را بر حسب حکم و احضار وزیر عدلیه به عدالتخانه مرکزیه می‌فرستد و در این‌جا با مراجعه به تحقیقات محلیه رسیدگی و احقاق حق خواهد شد .

فقرة سیزدهم - به عرایض اهالی هر محل آنچه راجع به عدلیه است وقتی جواب گفته می‌شود که شکایت از شخص رئیس عدلیه داشته باشند . در این صورت اگر به مکاتبه و تحقیقات محلی مطلب کشف نشود عارض هر کس باشد با مأمور عدلیه به عدالتخانه مرکزیه احضار و در این‌جا به گفتگوی طرفین رسیدگی می‌شود و تقصیر بر هر يك وارد شود مطابق فصول مجازات مورد تنبیه و سیاست خواهد بود .

فقرة چهاردهم - در هر مملکت و ولایت نظامنامه عدلیه مرکزیه را از

ترتیب محاکمات و استنطاق و استیناف و حفظ اسناد کاملاً رعایت خواهند کرد .

سواد دستخط همایونی

جناب اشرف اتابك اعظم ! آنچه در این کتابچه نوشته شده همه صحیح و مطابق مقررات علیۀ ماست . باید از این تاریخ به بعد، وزارت عدلیه به همین ترتیب دایر شود و از حدود و احکامی که مقرر شده است هیچ کس حتی اولاد مستثنی نخواهد بود و تمام فصول و فقرات فوق بلا تخلف باید به موقع اجراء برسد . جمادی الاولی یونت ئیل ۱۳۲۴ .

امروز خبر رسید که بعض بلدان ایران تعطیل عمومی کرده اند این شایعه نیز متحصنین را قوتی بی اندازه داد .

### مشیرالدوله

میرزا نصرالله خان مشیرالدوله نائینی پدرش مسمی به آقامحمد و مسقط الرأس او قصبۀ نائین است . (۱)

آباء و اجدادش از سلسلۀ فقراء و عرفاء بوده جد پدری او حاجی عبدالکریم و جد مادری او حاج محمدحسن معروف نائینی هستند و هر دو از مشاهیر عرفا بوده اند . لیکن حاج محمدحسن جد مادری او که مدفنش در نائین و دارای تکیه و بقعه و محل اجتماع فقراء و حوزه عرفاء و از جمله اخیار بلکه از اوتاد به شمار می آید، مقامش بالاتر از حاج عبدالکریم جد پدری او است .

مشیرالدوله اگرچه نسبتاً از خانواده بزرگ و داخل در خوانین نبوده ، بلکه از مردمان فقیر بی بضاعت بوده ولی سلسلۀ آنها همه از معاریف و درویش مسلك بوده و بعضی ها عقیده کامل در حق حاج محمدحسن نائینی جد مادری او دارند و او را از بزرگان عرفاء و دارای مقام عالی می دانند . چنان که از جناب آقامیرزا اسدالله خان موفق السلطان که سالها به سمت منشی باشی گری در نزد مشیرالدوله بوده ، شنیدم که از قول مشیرالدوله نقل می کرد که : يك شب مرحوم حاج محمدحسن جد خود را در خواب دیدم که يك کیسه به من داد و گفت نصرالله در این کیسه هر چه هست متعلق به تو می باشد . کیسه را باز کردم دیدم سه عدد مهر در آن کیسه می باشد که یکی مهر وزارت لشکر می باشد و دیگری مهر وزارت خارجه و دیگری مهر صدارت .

مشیرالدوله در بدایت عمر که از نائین جلاء وطن کرده به طهران آمده بود . می گویند يك مدتی به کتابت تحصیل معاش می کرده ، بعد در اداره میرزا عبدالوهاب خان نصیرالدوله (آصف الدوله) نوکری پیدا کرد که تقریباً ماهی به دوسه تومان موجب خدمت می کرد ، تا زمانی که میرزا سعیدخان مؤتمن الملك وزیر امور خارجه می شود . میرزا

(۱) نائین بلوکی است از مملکت یزد .

نصرالله خان هم آن اوقات داخل به وزارت امور خارجه می شود و پس از مدتی که در آن اداره خدمت می کند ، مرحوم میرزا ابراهیم خان نایب الوزاره به کارگزاری مهام خارجه آذربایجان مأمور و میرزا نصرالله هم به سمت منشی گری با میرزا ابراهیم خان به تبریز می رود و در آن جا متأهل می شود. دختر حاجی میرزا تقی آجودان کارگزاری را که مادر میرزا حسن خان (مشیرالدوله حالیه) و سایر اولاد مشیرالدوله است اختیار می کند. بعد از فوت میرزا ابراهیم خان نایب الوزاره او هم به طهران مراجعت می نماید و باز در وزارت خارجه مشغول خدمت می شود و چون بسیار آدم کارکن و زحمت کش و در نوکری پشت کار فوق العاده داشته در سنه ۱۲۹۹ به نیابت دوم وزارت امور خارجه و مدیری تحریرات اداره روس منصوب و پس از مدتی به منصب خانی و لقب مصباح الملکی ملقب و به رتبه نیابت اول وزارت خارجه نائل و در سنه ۱۳۰۸ به لقب مشیرالملکی ملقب می شود و آن اوقات وزارت امور خارجه با مرحوم میرزا عباس خان قوام الدوله بوده و چون میرزا علی اصغر خان امین السلطان در آن وقت در پیشگاه و دربار سلطنت ناصرالدین شاه تقرب فوق العاده داشته ، می خواست رشته پلنیکری امور مملکت را هم در دست داشته باشد .

لیکن از آن جا که مرحوم میرزا عباس خان قوام الدوله وزیر امور خارجه بسیار آدم غیور و متین و صاحب نخوت و غرور فوق العاده بوده ، نمی خواست امین السلطان در کارهای وزارت خارجه مربوط باشد . به عباره آخری زیر بار تمکین امین السلطان نمی رفته ، اما امین السلطان چون قرب فوق العاده در نزد شاه داشت ، به این واسطه به وزارت امور خارجه نیز دخالت داشت و برای این که مقاصد خود را در امور پلنیکری به دست آورده باشد ، مشیرالملک را پیش می کشید و به واسطه او به تمام کارهای وزارت خارجه دخل و تصرف می کرد که در واقع مشیرالملک را نوکر خودش می دانست و کارهای راجع به خارجه را به میل و اراده خودش اداره می کرده ، تا کم کم مشیرالملک اعتماد و وثوق فوق العاده در نزد امین السلطان پیدا کرد که علاوه بر کارهای وزارت خارجه در امور داخله مملکت هم از قبیل تعیین حکام و سایر امور بزرگ دولتی دخالت تامه داشته ، که در همان اوقات به اتکال و اعتماد به امین السلطان و همراهی او از حیث ثروت و مکننت پیش افتاد . تا این که در سال ۱۳۱۰ به معاونت و مدیری کل وزارت امور خارجه و اعطاء يك ثوب خلعت جبهه ترمه شمشه ای مرصع نائل می شود .

و در سنه ۱۳۱۴ که امین السلطان صدر اعظم از صدارت معزول و به قم تبعید شد و صدارت ایران به مرحوم میرزا علی خان امین الدوله رسید و وزارت جنگ به شاهزاده فرما نفرما عبدالحسین میرزا مفوض گردید ، از آن جا که مشیرالملک آدم سلیم النفس و با حسن سلوکی بود ، با وجود مخالفت مرحوم امین الدوله با امین السلطان و با وجود مخالفت امین السلطان با شاهزاده فرما نفرما ، وزیر جنگ و با آن اعتماد و وثوق و محرمیتی که مشیرالملک

با امین‌السلطان داشت، با همه این کفایت که ظاهر داشته، باز شاهزاده فرما فرما مشیرالملک را به وزارت لشکر انتخاب نموده و شرط قبول وزارت جنگی خود را موکول به تفویض وزارت لشکر به مشیرالملک نمود و به این واسطه از مدیری و معاونت وزارت خارجه منفصل و به وزارت لشکر منصوب گردید و با این که تا آن اوقات نوکری مشیرالملک تماماً در وزارت امور خارجه بوده و به کارهای وزارت لشکر هیچ مربوط نبوده، چون در اداره کردن کار، یک سبک مخصوصی داشته، مدت سه سال هم کارهای وزارت لشکر را در نهایت خوبی از پیش برد و آن اوقات وزارت امور خارجه با مرحوم شیخ محسن خان مشیرالدوله بود و برای استعلاج مسافرت به فرنگ کرده بود و در پاریس داعی حق را لبیک گفت .

نظر به سابقه اطلاعات مشیرالملک در وزارت امور خارجه و امور پلتیکی و روابط دول خارجه با داخله، این شغل خطیر که وزارت خارجه باشد با لقب مشیرالدوله به او داده شد و چندین سال در نهایت خوبی و اقتدار وزارت خارجه را اداره کرد و از یک طرف هم میرزا حسن خان ( مشیرالدوله حالیه )، پسر بزرگ او که سالها در اروپا تحصیل کرده و تربیت شده بود، در کارهای وزارت خارجه خیلی کمک و همراهی با پدرش می کرد که تأسیس کابینه و دفتر جدید وزارت خارجه از حسن اقدامات مشارالیه است و نیز مدرسه سیاسی که امروز منبع ترقی دانشمندان و شاگردان این دوره و عهد است، از توجه و مراقبت و نتایج افکار میرزا حسن خان مشیرالملک ( مشیرالدوله حالیه ) است .

اگرچه مشیرالدوله چندان آدم فطن و زیرکی نبود، لیکن بسیار آدم عاقلی بوده و صفات ممدوحه او، از قبیل بردباری و متانت و معقولیت و ادب و پاکدامنی او در کمتری از اشخاص بزرگ دیده شده .

نگارنده از میرزا اسدالله خان موفق السلطان که منشی باشی او بوده حکایاتی شنیده که در ضمن صفات حمیده و اوصاف پسندیده او بیان می کرد که در کمتر کسی از بزرگان ایران دیده شده است . مخصوصاً در صفت عفو و اغماض و پرده پوشی معایب مردم دوسه حکایت از مشیرالدوله نقل کرده که اگر ذکر شود خواننده حمل بر اغراق خواهد کرد .

بالجمله بعد از چند سال که وزیر امور خارجه بود مقدمات مشروطه در ایران پیش آمد و آن اوقات صدارت ایران با شاهزاده عین الدوله بود و چون عین الدوله با اساس مشروطیت همراهی نداشت به واسطه اقدامات مردم و انقلاب و شورش ایران برای پیشرفت مشروطیت، عین الدوله از صدارت معزول و مشیرالدوله صدر اعظم ایران شد .

مشیرالدوله اگرچه در تقریر و بیان خوب نبود، بلکه در زبانش کنندی و لکننت ظاهر می شد، لکن کارهای او از روی عقل و کیاست بود، مخصوصاً در تربیت اولاد خود اهتمام فوق العاده به عمل آورد. یکی از پسرهای او که کوچکتر از همه و مسمی به میرزا علیخان بود و بسیار خوب تحصیل کرده بود به مرض سل در اول جوانی بدرود جهان را گفت و این

دو پسر که میرزا حسنخان مشیرالملک (مشیرالدوله حالیه) و میرزا حسین خان مؤتمنالملک باشند، با یک دختر از او باقی مانده است، که در واقع این دو پسر در حسن تربیت و تمدن ممتاز و مشاربالبنان و محسود امثال و اقران هستند. ولسی وضع اینها با پدرشان تباین کلی دارد.

در واقع از مشیرالدوله دو چیز بزرگ و دو اثر سترک باقی مانده، یکی تمول فوق العاده است که بیشتر به واسطه همراهی های امین السلطان و در زمان ریاست او تحصیل کرد و دیگر این دو نفر اولاد است که الحق والانصاف اسباب نیک نامی پدرشان هستند و دانشمندان که زحمت برای تحصیل مشروطیت و سلطنت ملی می کشیدند هرگز منتظر و متوقع نبودند که به این زودی به این نتیجه و این ثمر برسند، بلکه مقدمات را برای ده سال [بعد] ترتیب می دادند.

مردم هم که در سفارتخانه بودند در آخر امر دولت قانونی را تقاضا می نمودند، در این اثنا بر حسب علم و اطلاعی که پسرهای مشیرالدوله داشتند لفظ «کنسی توسیون» را در فرمان و دستخط مظفرالدین شاه مندرج ساختند و پس از رسمیت و اطلاع به سفراء، کار از دست درباریها خارج شد؛ چنانچه بعد از این ذکر خواهد شد.

مجملا علت همراهی مشیرالدوله و پسرهایش بر حسب عقیده نگارنده تأسیس مدرسه مبارکه سیاسی بود. چه؛ پس از افتتاح مدرسه سیاسی و اقدام مشیرالدوله به ترقی آن مدرسه امور مدرسه با میرزا حسین خان مشیرالملک و میرزا حسینخان مؤتمنالملک بود و این دو شخص عالم متمدن علاوه بر معلومات و تحصیلات ایشان، فضلاء و دانشمندان مملکت اطراف آن را گرفته از خارج هم ممد و اعانت از آنها شد، تا کار به جایی رسید که هواخواهان حریت از اطراف عالم چشم به این دو نفر عالم انداخته و نجات اهل ایران را منحصر به اقدام این دو نفر دانسته و این دو نفر هم الحق کوتاهی نکردند، و الیوم هم که زمان تنقید این تاریخ است، امیدواری نجات و برطرف شدن این هرج و مرج منوط به زحمات این دو برادر است.

باری، جمع شدن فضلاء و علماء در مدرسه سیاسی، باعث شد که مشیرالدوله متنفر شد از استبداد و همراه شد باملت، تا به مقصود خود نائل آمد. اما یکی از دوستان این طور نقل کرده: در سال گذشته ۱۳۲۳ میرزارضاخان ارفعالدوله سفیر ایران مقیم در اسلامبول که سالها به عنوان وزیر مختاری در روسیه و عثمانی مأمور بود، بر حسب امر عینالدوله احضار به طهران شد و منزل را پس از ورود، در خانه عینالدوله قرار داد.

پس از دید و بازدید و پذیرائی کاملی که عینالدوله از ارفعالدوله نمود و از هر حیث او را ترجیح داد بر سایرین و احترامات فوق العاده که از ارفعالدوله بجا آورد، پیغام داد برای مشیرالدوله وزیر امور خارجه، که ارفعالدوله بر من وارد شده است و صد هزار

تومان برای شغل وزارت امور خارجه می‌دهد که هشتاد هزار تومان تقدیم اعلیحضرت و بیست هزار تومان تقدیمی خود من است و چون من با تو دوست می‌باشم می‌توانم از بیست هزار تومان حق خود چشم‌پوشم ولی اعلیحضرت از این مبلغ نمی‌گذرد. حالا یا این وجه را متقبل شوید و یا در مقام استعفاء برآئید. مشیرالدوله پس از استماع این پیغام فوراً قلم روی کاغذ آورد، هشتاد هزار تومان به اسم اعلیحضرت و بیست هزار تومان به اسم شاهزاده عین‌الدوله حواله نوشت به تجارتخانه طومان‌نیاس و یا به اداره دیگر.

به هر جهت، پول را داد و ختم عمل نمود. عین‌الدوله قریب به همین اندازه از ارفع‌الدوله گرفت و او را به محل مأموریت خود روانه نمود.

پس از چند روز که واقعه را به پسرهای خود مذکور داشت، مؤتمن‌الملک پدر را ملامت نمود و گفت: خبط بسیار بزرگی کردید، چه ما تاکنون تمول و ثروت خود را مخفی نموده و املاک خود را متفرق قرار دادیم که دولت یا کسی دیگر مطلع بر قدر ثروت ما نباشد حالا که صدراعظم دانست که در فاصله یک ساعت و به یک پیغام ممکن است صد هزار تومان از شما بگیرد، دیگر دست از شما برنخواهد داشت و هر ساله همین بازی است که دیدید و نسبت به دیگران هم می‌بینید. مشیرالدوله ملتفت شد که مؤتمن‌الملک صحیح می‌گوید. پس از تفکر زیادی علاج را استفسار و استعلام نمود. مؤتمن‌الملک گفت: علاجی نیست جز برداشتن عین‌الدوله را از این مسند و یا تزلزلی و انقلابی در وضع سلطنت به هم رسد.

این بود که مشیرالدوله در مقام تحصن ملت به سفارتخانه مسامحه نمود و از ملت کمال همراهی را نمود و الا کسی که از رتبه فقر به این مرتبه رسیده باشد چگونه سعی و جهد می‌کند در زوال استقلال ریاست خود و چطور راضی می‌شود در محو شغل خود. این اصرار و ابرام عین‌الدوله در اضمحلال مالاها اگر قوت می‌گرفت به معاونت و همراهی مشیرالدوله، هر آینه عین‌الدوله به مقصود خود نائل می‌گردید؛ ولیکن مشیرالدوله علاوه بر مسامحه و ماطله و علاج نکردن امر سفارتیه را، به خوبی کاشف است از این که با ملت همراهی داشت و در مقاصد عین‌الدوله همراه نبود، ولی علت تامه همراهی مشیرالدوله از ملت، تحصیلات پسرهای او و تأسیس مدرسه سیاسی بود.

به هر جهت مشیرالدوله از اولین اشخاص مؤسسه است که سراپرده مشروطیت را بلند نمود. چون در این اوان که زمان طبع و تنقید این تاریخ است، فلذا این چند سطر را بر حالات مشیرالدوله می‌افزایم:

مشیرالدوله در زمان صدارتش به خوبی سلوک نمود، چنانچه در موقع ذکر خواهد شد. ظلمی نکرد؛ کسی را معدوم و خانه‌ای را آتش نزد، وطن فروشی ننمود، با خارجه نساخت، آثار بدی در عالم نگذارد. وقتی که تاج کیانی را به دست گرفت و رفت روی پله تخت که به سر محمدعلی‌شاه گذارد، تاج را وارونه به سر شاه ایران گذارد، به این طور که

جلوی تاج را که می‌بایست به طرف پیش‌گذارند به طرف عقب گردانید. وقتی که شاه گفت: مشیرالدوله، این تاج خیلی سنگین است. در جواب گفت: بلی اعلیحضرتا! به سر شما خیلی سنگین است.

آن کردار و این گفتار دلالت می‌کنند بر این که مشیرالدوله راضی به سلطنت محمد علی نبود و اشاره‌رسانید که سلطنت شما در زوال است.

پس از استقرار محمد علی به تخت سلطنت، از صدارت استعفا داد ولی محمد علی شاه در مقام انتقام برآمد و او را مسموم نمود، چه مشیرالدوله غفلةً و بدون مرض در گذشت. از طرف مجلس هم این سوء ظن حاصل شد و جمعی از اطباء را مأمور و معین نمودند که بدن مشیرالدوله را ملاحظه نمایند و چون در موقع مفصلا و مشروحاً این وقایع مذکور است، فلذا در این مقام حواس خواننده را متفرق نمی‌کنم و بر می‌گردم به رشته اصل تاریخ که مشیرالدوله وزیر امور خارجه در امر سفارتهای مسامحه نمود و در مجالسی که منعقد می‌شد برای شوری یا ساکت و یا همراهی از ملت می‌نمود و در جواب اجزاء سفارتخانه به مسامحه و دفع الوقت می‌گذرانید.

### اقدام نورالدوله

دیگر از وقایع امروز آن که نورالدوله مادر عضدالسلطان وقایع را به حالتی بس حزن‌گین و اندوه به اعلیحضرت شاه عرض کرد که مناسب نیست در زمان اعلیحضرت، رعیت پناه به خارجه ببرد، این دیگر مسئله مالاها نیست! بلکه از ظلم و ستم عین‌الدوله رعایا به تنگ آمده، در سفارتخانه انگلیس متجاوز از پنجاه هزار نفر متحصن شده‌اند. شاه از شنیدن عرایض نورالدوله متأثر شده و فرمود: فردا وزراء مجلس کنند و تکلیف معلوم خواهد شد.

اطباء حضور به تحریک عین‌الدوله به اجزاء اندرون و حرم شاه اکیداً غدغن کرده بودند که اگر شاه مطلع بر این وقایع شود، مرض شاه سنگین و شاه تلف خواهد شد. زنها و خواجه‌ها و مقربین سده سنیه سلطنت باور کرده به شاه عرض نمی‌کردند. معدودی هم از هواخواهان حریت از قبیل مستعان‌الملک و غیره که در بین اجزاء خلوت بودند از ترس عین‌الدوله چیزی عرض نمی‌کردند. بیچاره شاه از امر سفارتهای بی‌اطلاع بود. فقط نورالدوله در این مقام مردانه سلوک نمود و این خدمت را به عالم انسانیت کرد که شاه را از هنگامه سفارتخانه مطلع نمود.

متحصنین سفارتخانه سه مطلب را امروز عنوان کرده‌اند:

اول آن که عدالتخانه می‌خواهیم.

دوم آن که علماء و روساء روحانی باید مراجعت کنند؛ چه نوشتجات و قبالة املاک و

اسناد ما مسجل به سجلات آقایان علماء می‌باشد.

سیم آن که همه ما امنیت نداریم و امنیت تامه می‌خواهیم.

صنف صراف ضمناً این تقاضا را هم می‌نمایند که ما متجاوز از صد هزار تومان از دولت طلب داریم، دولت بدهد. بعضی هم از عزل عین‌الدوله سخن می‌رانند.

روز دوشنبه غره ماه جمادی‌الآخره ۱۳۲۴ هجری - امروز دکاکین عموماً بسته‌است عده چادرهای متحصنین به پنجاه رسیده‌است. عکاس آمده‌است عکس مردم را برمی‌دارند. امروز آقایان وارد قم شده‌اند، مردم دیدن می‌آیند. از کثرت جمعیت و ازدحام آقایان در صدمه می‌باشند. عین‌الدوله با وزرا امروز مجلسی کردند ولی منتج نتیجه نگردید و مانند سایر مجالس بود.

امروز شبنامه‌ای با ژلاتین طبع شده‌است، در سفارتخانه و کوچه‌های طهران انداخته‌اند که ما سواد آن را درج می‌نمائیم:

### شبنامه

سؤال و جواب میرزا حسین خان با میرزا احمدخان

سؤال - باز این چه نیرنگی بود که عین‌الدوله زد و سادات را کشت و علماء را اخراج کرد؟

جواب - نیرنگی نبود، خدا مرگش بدهد، خودش را رسوا کرد، کفر باطنی خود را ظاهر کرد. برای علماء خوب شد؛ بعضی گمان می‌کردند که این مرد عقیده به مذهب اسلام و سادات دارد. الحمدالله کفرش ظاهر شد و بر همه آشکارا شد که معتقد به این مذهب نیست. از آن رو که من همان روزی که شنیدم که جمعی از سادات و اهل علم را حکم کرد در میان حرم امام رضا (ع) به ضرب گلوله شهید کردند و گنبد حضرت رضا را گلوله باران کردند، به‌شما عرض کردم که این مرد عقیده به این مذهب ندارد.

س - چرا شاه راضی بشود که این قدر جور و ظلمها بشود؟

ج - ای برادر کی این مطالبها را می‌گذارد که به شاه برسد. شاهی چه و کاری چه، شاه را برده‌است در شمیران میان يك باغ با چند نفر جوان بی ریش انداخته‌است، شب و روز مشغول کار خود هستند. کجا از مملکت خبر دارد.

س - حال که این مطالب به شاه نمی‌رسد، پس کار دولت به کجا خواهد

رسید؟

ج - آسوده باشید. من به شما صریح می‌گویم که اگر کار به همین قسم باشد، سلطنت از این طایفه منقرض خواهد شد و مردم برای خودشان فکری خواهند کرد. آخر تا به کی مردم تحمل این ظلمها را بکنند؟ تا کی ببینند که دخترهای مسلمانان را حکام به ارامنه بفروشد و سادات را بکشند؟ تا کی



مردم نان خود را در سفره دیگران ببینند ؟

س - چرا سایر رجال دولت از قبیل نایب السلطنه و نیرالدوله و مشیر - الدوله مطالب را به شاه عرض نمی کنند ؟

ج - اولاً اینها با عین الدوله عداوت دارند ، می خواهند درست معایب کارهای عین الدوله واضح شود . ثانیاً می ترسند که اگر مطالب را به شاه عرض کنند ، آنها هم مثل فخرالملک و سعدالدوله و مشیر السلطنه و ظهیرالدوله و سعید - السلطنه و وزیرافخم اخراج بشوند .

س - علماء خوب کاری کردند که رفتند یا نه ؟

ج - غیر از رفتن چاره ای نداشتند ، بیچاره ها يك سال بود که فریاد می - زدند که در ایران قوانین قرآن اجرا شود ، کسی نشنید . آخر به آن اقتضاح علماء را از شهر بیرون کردند و سادات را کشتند .

س - می گویند که می خواهند عدالتخانه باز کنند و نظام الملک را رئیس کنند ؟

ج - عدالتخانه که بود ، و نظام الملک هم که رئیس بود ، فریاد مردم از دست ظلم همین نظام الملک و حکام و عدالتخانه بود .

س - می خواهند به طرح نو عدالتخانه باز کنند ، در روزنامه ایران قانون آن را نوشته بودند .

ج - بلی ، روزنامه را دیدم ، معلوم می شود عین الدوله دیوانه شده است . علماء و سادات و مسلمین فریاد می زدند که قانون اسلام و قرآن در ایران دائر شود ، عین الدوله قانون مذهب خود را نوشته است . می خواهد مردم را به مذهب خودش دعوت کند ، قانون مذهب خودش را در روزنامه نوشته است ، تمام آن مخالف قرآن است . من از اول تا به آخر خواندم ، يك کلمه آن موافق مذهب اسلام نیست ، می خواهد مذهب خودش را ترویج کند ، خدا لعنتش کند .

س - این مردم و تجار و طلاب که رفتند زیر بیدق ( بیرق ) انگلیس نشسته اند ، حرفشان چیست ؟

ج - مطلب آنها دو فقره است : اول ، آن که عین الدوله علماء را بدون تقصیر این قدر ظلم کرده است و سادات را کشته ، از عهده برآید . دویم ، اگر پادشاه مسلمان است ؛ يك مجلس ملی در ایران دایر کنند که قوانین اسلام در ایران به واسطه این مجلس ملی اجراء شود ، دیگر کسی نتواند به کسی ظلم بکند ، مردم مجلس ملی می خواهند که از ظلم خلاص شوند .

در این شبنامه اشاره کرده است به روزنامه ایران که قانون عدلیه را نوشته است و

ما صورت آن را در ورقه علیحده ضمیمه تاریخ می نمائیم به علامت نمره ( ۱ ) .

روز سه‌شنبه دویم جمادی الاخری ۱۳۲۴ هجری - در این روز همه بازارها و کاروانسراها بسته شد ؛ مردم همگی رفتند در سفارتخانه انگلیس ، از طرف اجزاء سفارتخانه به خوبی پذیرائی و رفتار می‌شود.

روز گذشته شارژدافر سفارت پیغام داد به وزیر خارجه مشیرالدوله که به قدر ربع ساعت باید خدمت اعلیحضرت شاهنشاه برسم و تلگرافی از لندن مخابره شده است که باید به شاه ارائه دهم . جواب دادند که فردا دو ساعت به ظهر به قدر ربع ساعت از برای حضور شاه حاضر شوید. لذا امروز را شارژدافر رفت به نیاوران، اتابک را ملاقات نمود. اتابک گفت: شاه مریض است از برای ملاقات شاه موقع نیست. شارژدافر گفت: من از شما وقت خواستم ، شما وقت معین کردید ، حالا می‌گوئید موقع نیست و شاه مریض است ، با این که روز گذشته وزیر مختار ایتالیا يك ساعت حضور شاه مشرف شده . اتابک گفت : جواب همان است که گفتم . شارژدافر گفت : من بر حسب تکلیف ربع ساعت توقف می‌کنم آن وقت می‌روم . باری ، پس از توقف ربع ساعت مراجعت نموده و مهربانیش نسبت به متحصنین زیادتر گردید .

امروز خبر رسید که اخبار شهر را به شاه عرض کرده‌اند و شاه درباره امیربهادر کم‌لطف شده است و فرموده است : میل ندارم شکل وزراء خود را ببینم و رفته است در اندرون ، زنها دور شاه را گرفته و مراتب را به شاه عرض کرده‌اند .

### عزل نظام‌الملک

امروز خبر رسید نظام‌الملک را از وزارت عدلیه معزول نموده‌اند و ریاست عدلیه را دادند به شعاع‌السلطنه و لقب جهان‌مداری را هم به او خواهند داد .

امروز آقایان در قم مجلس روضه در صحن برپا نموده‌اند و صبح و عصر مجلس روضه منعقد است . يك روز آقا سیدجمال منبر می‌رود و يك روز آقا شیخ محمد منبر می‌رود .

روز چهارشنبه سویم جمادی الاخری ۱۳۲۴ - امروز جمیع دکاکین و سراها بسته است ، بر عده اشخاص سفارت افزوده گردید . محترم‌السلطنه از طرف دولت رفت در سفارتخانه . مردم گفتند : دو سال است که عارض هستیم ، رؤساء و علماء را جواب با کلوله دادید . حال ما جز با شخص شاه که شفاهاً عرایض خود را به شاه عرض کنیم دیگر عرضی نداریم .

بقیه سادات که در طهران مانده بودند ، در این روز به طرف قم حرکت نمودند . مسموع گردید که شاه نسبت به اتابک متغیر شده است .

جناب فخرالاسلام در سفارت در چادر توتون‌فروشها منبر می‌رود . جناب حاج سید عبدالحسین واعظ اصفهانی در چادر روضه‌خوانها منبر می‌رود ، جناب آقا شیخ علی‌زندی

در چادر طلاب ناطق است .

حاج ملك المتكلمين، که در واقعه هجرت آقایان در شمرانات بود، به خانه او ریختند و او فرار کرد. پسرش را گرفته بودند. از خودش خبری نداریم، ولی پسرش را رها کردند. امروز یکی گفت: پسرش را در شمرانات دیدم. بعضی از طلاب مدرسه سپهسالار که شمرانات رفته بودند امروز آمدند به سفارتخانه. از طرف ظهیر الاسلام پیغام آوردند برای طلاب مدرسه سپهسالار، که از سفارت بیرون آئید و الا از مدرسه خارج شوید. طلاب بالاجماع جواب دادند: ما که در سفارتخانه آمده ایم از جان خود گذشتیم چه جای مدرسه؟ آنچه می توانی بکن.

### رفتن امین الضرب نزد متحصنین

روز پنجشنبه چهارم جمادی الاخری ۱۳۲۴ هجری - امروز عین الدوله جمعی از تجار معتبر را از قبیل حاج حسین آقای امین الضرب و غیره را فرستاد برای فریب دادن تجار و کسبه. لذا حضرات تجار وارد شدند به سفارتخانه. ابتداء مردم اعتنائی به آنها نکردند؛ لکن پس از اصرار و ابرام قرآن آوردند و قسم خوردند که ما با شما همراه می باشیم و در مقصود شما با شما متفق و متحدیم. پس از قسم خوردن، متحصنین گفتند: حال که با ما می باشید، اگر میل دارید توقف کنید و الا مختارید. تجار گفتند: مقصود شما بر شاه مشتبه شده است.

آقایان متحصنین گفتند: ما عرایض خود را به توسط شارژدافر سفارت، حضور شاه فرستادیم. امروز مقصود و عرض ما منحصر است به سه مطلب: اول مراجعت آقایان و رؤساء روحانی که اسناد و قبایجات و صداقنامه های زنهای ما به خط و مهر و اعتبار آنها بوده. دوم افتتاح عدالتخانه که شاه و گدا در آن مساوی باشند. سوم آن که قبوض و براتهای مواجبه را که از مردم خریدیم به اعتبار دولت پول ما را بدهند.

شب را جناب ذوالریاستین کرمانی امامت جماعت را نمود، پس از نماز، حدیث کسا را در روی صندلی برای مردم قرائت نمود.

عده اشخاصی که شب در سفارتخانه مانده اند به پنج هزار نفر رسیده است.

امروز خبر رسید، که اهالی زرند و ساوه و سایر دهات در قم حاضر شده و با آقایان همراه اند.

روز جمعه پنجم جمادی الاخری ۱۳۲۴ - امروز متجاوز از صد چادر در سفارتخانه زده اند و در زیر هر چادری اصناف و طلاب و تجار و کسبه می باشند. جمیع دکاکین و سراها بسته است. دیگهای بزرگ و کوچک برای صبح در کار است. قند مثل یخ روی گاری می آورند در چادرها قسمت می کنند، خوراکی و قند و چای و تنباکو سبیل است. خرج همه با حاج محمد تقی و برادرش حاج محمد حسن می باشد.

جمعی از اعضاء انجمن مخفی در بین مردم افتاده به آنها می گویند عزل عین الدوله را استدعا نکنید، چه امروز اگر او را عزل کنند شش ماه دیگر باز او را منصوب می کنند. مجلس بخواهید که با بودن مجلس، دیگر نه عین الدوله می ماند و نه غیر عین الدوله. اصل را محکم کنید، فروع درست می شود. فقط عین الدوله ظالم نیست، عین الدوله نوعی را علاج کنید به افتتاح مجلس و عدالتخانه. امروز تلگرافی در بین مردم افتاد و از روی آن استنساخ می کنند. ما خذ آن را ندانستم ولی سواد آن را در کاغذ غیر رسمی دیده که در این جا نقل می کنم، دیگر صحت و سقم او را نمی دانم:

صورت تلگراف

از طرف اعلیحضرت پادشاه مملکت انگلستان و امپراطور ممالک وسیعۀ هندوستان، به عموم طلاب مدارس روحانی و تجار و کسبۀ شهر طهران تلگراف تظلم آن برادران عزیز، که چهارشنبه ۲۵ ژویه به توسط سفیر کبیر با کفایت خودمان نموده بودید رسید. قلباً از تعدیات مستبدانۀ وارده و مظلومیت علماء واجب التکریم روحانی و قاطبۀ رعیت متأسف و متألّم شدم. جواب عریضۀ شما را به مجلس شورای ملی رجوع نمودم و امیدوارم برادر ارجمند تاجدار، اعلیحضرت مظفرالدین شاه خواهش بی غرضانۀ مجلس شورای ملی انگلستان را با تمنای شخصی خودم در دفع ظلم به سمع قبول اصفا فرمایند و رفع و دفع تعدیات را شخصاً از رعیت با وفای خودشان خواهند فرمود.

عصر چهارشنبه ۲۵ ژویه از قصر بیلاقی کریستان

( دوست ملت ایران ادوارد هفتم )

اگر چه ما خذ این تلگراف معلوم نیست، بلکه از مضامین آن آثار کذب هویدا است. ولی برای عوام باعث اطمینان گردید و از روی آن به قدر هزار نسخه استنساخ شد و مردم را هیجانی حاصل گردید و به گوش آنها لفظ مجلس شورای ملی رسید و دانستند که نجات دهنده همه از ظلم و تعدی مجلس شورای ملی است.

روز شنبه ششم جمادی الاخری ۱۳۲۴ - در این روز جمیع داکین و سراها بسته

شد؛ بلکه عطارها و داکین گذرها را نیز بستند. تمام مردم رفتند به طرف سفارتخانه. عصرهم در سفارتخانه عکس مردم را برداشتند. پسر واعظ قزوینی و سید شرفه را که دوست و راپرت نویس امیر بهادر بودند و آمده بودند در سفارتخانه، لدی الورد از سفارتخانه بیرون کردند. همه مردم متفق و متحد مثل برادر با یک دیگر سلوک می نمایند و در نهایت معقولیت سلوک می نمایند. امروز تلگرافاتی از تبریز مخابره شده است به طهران و قم که ما صورت بعضی از آن تلگرافات را بعد از این درج خواهیم کرد. ولی یک تلگراف را که اهمیت دارد در امروز درج می نمائیم که خواننده تاریخ چندان در انتظار نباشد:

عریضه تلگرافی حضرات علماء اعلام و حجج الاسلام تبریز حضور شاه خلدان الله ملکه

عرض حضور مبارك پادشاه اسلام پناه خلدان الله سلطانہ - دستخط مبارك از جانب سنی الجوانب همایونی در جواب عریضه تلگرافی این دعاگویان زیارت شد . این خادمان شریعت مطهره هیچ وقت از تقویت دولت اسلام فروگذار نبوده ، وجود مبارك پادشاه ظل الله را سر مشق عدالت و دین داری و شرع - پرستی دانسته و می دانیم و واضح می بینیم که مغرضین درباری نمی گذارند عرایض ما و سایر خادمان شریعت مطهره چه در طهران و چه در سایر نقاط ممالک محروسه درست به عرض حضور حضرت سلطانی برسد و مقاصد حقّه مشروحّه ما را در البسه ای که منافی اغراض خودشان نباشد جلوه می دهند .

ما خادمان شریعت مطهره و سایر اهل آذربایجان که چهل سال است به فرمایشات ملوکانه آشنا هستیم ، می بینیم که عرایض ما را هیچ کدام از لحاظ مبارك نگذرانیده اند و هیچ يك از عبارات دستخط جوایبه از الفاظ درر بار و زایش طبع عدالت پرور ملوکانه نیست و اوضح من الشمس است که نص عبارات خائن بوده .

این است مختصری از اوضاع مملکت را از اول مذاکره ای که علمای دارالخلافت باهره ، با اولیای دولت روز افزون داشته اند ، الی یومنا هذا به عرض می رسانیم و باقی را به تکلیف دین داری خود بندگان حضرت همایونی می گذاریم . سابقاً علمای دارالخلافت طهران ، به ارضای کافه علمای ممالک محروسه ، از اولیای دولت خواستار شدند که قراری در اصلاح وضع محاکمات و دفتر مالیه دولت علیه داده آید ، که در ظل پادشاه اسلام عموم رعایا از بی اعتدالیهای عدیده آسوده ، در مهد امن و امان باشند . چون هر دو این مقصود منافی با طریقه استبداد و ظلم وزرای درباری بود ، علمای دارالخلافت را به وعده های بی اساس امیدوار کرده ، آنها را از مهاجرت اولیه به آستان مطهر حضرت عبدالعظیم رجعت دادند و به مواعید کاذبه چندی سرگردان نگاه داشته ، از آن طرف خاطر خطیر سلطانی را ، از انجام حوائج آنها مطمئن ساختند . علمای دارالخلافت هر چه منتظر شدند که مواعید اولیای دولت صورت خارجی به هم رساند نتیجه ای ندیدند و کم کم از جانب اولیای دولت و وزرای درباری اقدام در نفی و طرد جمعی از وضع و شریف که جز خیرخواهی ملت و دولت اسلام گناهی نداشتند شده ، علمای دارالخلافت که این نقض عهد و حرکات مستبدانه را از وزرای درباری دیدند ، مجدداً مستدعیات خود را مجدانه خواستند و این مرتبه یقین داریم همان وزرای خائن ، بدون اطلاع خاطر مهر مظاهر همایونی دست به رشته تشدد و سختی گذاشته جواب علمای دارالخلافت را به تهدیدات دادند .

آخر الامر که آن‌ها را مصمم در کندن اساس این ظلم و رکز علم عدل دیدند، فلهدا دانستند اگر این طرح نو روی کار آمد، دست استبداد و ظلم آن‌ها کوتاه و خیانت‌های آن‌ها مشهود خواهد شد. محض حفظ خود و منافع خود، طلاب علم و ذریهٔ رسول را هدف گلولهٔ سرباز کردند، مسجد و معبد اسلام و خانهٔ خدا را مثل قلاع اشرار و متمردین محاصره نمودند. به‌بام مساجد، سرباز و قراول گذاشتند. نان و آب به روی علمای اسلام بستند، گوئی یاغی و قاتل بودند. از صدر اسلام الی یومنا هذا از هیچ ملت کفری، نسبت به علمای اسلام این توهین وارد نشده بود. این بی‌احترامی نه تنها به شخص علماء اسلام شده، بلکه در واقع به‌شرع محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌گردیده و ناموس شریعت هتک شده است. اکنون جمیع هیأت علمای مذهب و بلکه تمام مسلمین اثناعشریه، جبر این توهین را به‌وجه کامل از حضور اقدس همایونی خواستگارند که امر و مقرر شود. مقصد حضرات علماء مهاجرین را انجام کرده و دلجوئی از ایشان نموده و به احترام تمام به وطن مألوف معاودت دهند و خصوص دعاگویان تبریز در دولت-خواهی خاص که از سابق مشهود خاطر دریا مقاطر است جسارت می‌کنیم، که قبول این استدعا و ارجاع مهاجرین مقضی‌المرام عاجلاً لازم است. و به‌وعد و قول اصلاح و اسکات عامه ممکن نیست. مترقب است بلوای محیطی باشد که رشته از دست دعاگویان رفته و به حکم ضرورت و الجاء، اقداماتی شود که باعث روسیاهی دعاگویان گردد.

جواب این تلکراف را بعد از این درج می‌نمائیم.

روز يكشنبه، هفتم جمادی الاخری ۱۳۲۴ هجری- در این روز بر عدهٔ متحصنین سفارت‌خانه افزوده گردیده و بازارها و سراها عموماً بسته گردیده، حتی سرگذرها نیز دکایش بسته گردید. مردم مبهوت و حیران و سرگردان می‌باشند، احدی به‌عرض آن‌ها نمی‌رسد. کسبهٔ حضرت عبدالعظیم نیز آمدند به سفارتخانه. اهالی شمرانات و دهات اطراف هم به‌صدا درآمده، ادارهٔ قزاقخانه نیز در خیال آمدن به سفارتخانه می‌باشند. همه در بین آن‌ها افتاده است. طایفهٔ زنها هم گفتگوئی بین آن‌ها هست که بیایند در خیابان علاءالدوله که متصل به سفارتخانه است چادر بزنند.

از طرف علماء اعلام که در قم می‌باشند امروز قاصدشان آمد همگی سلامت بوده‌اند. میرزا ابراهیم عطار که خانه و دکانش نزدیک خانهٔ آقای طباطبائی است حامل کاغذ و پاکت آقایان بود که با پای پیاده از بیراهه آمده است و به سلامت رسید مذکور داشت سوار کشیک-خانه و پانصد قزاق اطراف بلدهٔ قم را محاصره کردند که دهات اطراف اغتشاش نکنند. خداوند برفقرا و ضعفا رحم کند که کار خیلی خراب است. زیرا که شاه خبر از وقایع ندارد

اطراف و اجزاء دولت هم از عین الدوله ملاحظه می نمایند و نمی گذارند خبر صحیح به شاه برسد .

### شورش اهالی قم

در این روزها آقاسیدجمال در قم موعظه می کند . مردم جمع شده اند که حاکم ما معتمدخاقان ، گندم را جلو گرفته است و به قیمت گران به خباز می دهد . آقا هم در بالای منبر گفته است : تقصیر از خود شماست ، قبول ظلم نکنید . لذا مردم اجتماع نموده و بر حاکم خود شوریدند ، حاکم هم متوسل به آقایان شده آقایان اصلاح نموده و بنا شد گندم را به قیمت مناسب به مردم بدهند و شروع در دادن گندم به خبازها نمود و نیز متولی باشی در شب گذشته چراغهای حرم و صحن را در یک ساعت از شب گذشته خاموش نمود و مانع شد از این که مردم در صحن بمانند و این توهینی بزرگ بود که بر آقایان وارد آمد .

امروز تلگرافی از طرف اعلیحضرت مظفرالدین شاه در جواب تلگرافات علماء آذربایجان مخابره گردید که ما صورت آن را درج می نمائیم .

دستخط تلگرافی اعلیحضرت شاهنشاه مظفرالدین شاه

در جواب علمای تبریز خطاب به حضرت ولیعهد

ولیعهد - به جنابان مستطابان حاجی میرزا حسن آقای مجتهد و آقای امام جمعه و آقای حاج میرزا محسن آقا و آقای میرزا صادق آقای مجتهد و آقای ثقة الاسلام التفات ما را برسانید و از طرف ما بگوئید که مراحم ملوکانه همیشه شامل عموم طبقات مردم خاصه به علمای اعلام و مخصوصاً به علمای آذربایجان بوده و خواهد بود . همگی دعا گوئی دولت و ملت و طرف توجه ملوکانه ما هستند و نسبت به همه التفات داریم و همین است که به شفاعت و توسط شما استدعای علمای آذربایجان را در معاودت علمای طهران قبول فرموده ، مشیرالدوله وزیر امور خارجه را برای معاودت دادن آنها روانه کردیم .

به زودی علمای طهران شرفیاب می شوند و عرایض حقه آنها را هم که مبنی بر صلاح دولت و ملت باشد قبول خواهیم فرمود .

مظفرالدین شاه قاجار

هفتم شهر جمادی الثانیة ۱۳۲۴

امروز خبر در طهران منتشر گردید که بعض از بلدان ایران از قبیل آذربایجان و غیره شروع در تعطیل نمودند .

امروز نیز تلگرافی از طرف ولیعهد مخابره شده است که صورتش این است :

تلگراف ولیعهد از تبریز :

حضور مهر ظهور اعلیحضرت مظفرالدین شاه خلدالله ملکه

به توسط حضرت والا ، شاهزاده اتابك اعظم . به خاکپای اقدس اعلی ارواحنا فداء. تصدق خاکپای اقدس همایونت شوم - در خاک پای مملکت آرای همایونی تا حال محقق و مشهود شده است که این غلام خانه زاد از اول عمر از وظیفه جان نثاری و استرضای خاطر آفتاب مظاهر تقاعد و غفلت نداشته و اگر تصور آن را می کرد که عرایض علمای اعلام خدای نخواستہ متضمن خلاف مصلحت و مضر به حال دولت است ، ایداً اسمی از آن‌ها در خاکپای معدلت پیرا نمی کرد در این حادثه به قدر امکان نگذاشته است که علمای آذربایجان ، از طرف قرین- الشرف همایونی مآیوسی حاصل بکنند . امروز هم که به تلگرافخانه حاضر شده ، محض آن است که شخصاً از علمای مهاجر دارالخلافه شفاعت نماید . در کمال عجز و ضراعت ، به عرض جسارت می نمایم . که قاطبه رعایای ایران ودایع الهی و به منزله اولاد اعلیحضرت اقدس ظل الهی هستند ، حفظ شئون اهل اسلام و علمای اسلام هم از فرایض ذمه سلطنت است . معهدا هر گاه در این موقع از طرف قرین الشرف همایونی از ماضی صرف نظر شود و در مقام تسلیه و ترضیه و اعاده محترمانه آن‌ها برآیند ، مزید شکوه دولت و قوت اسلام و افتخار این غلام خانه زاد در بین الدول خواهد شد . رعیت که به منزله اولاد سلطان است به واسطه خبط و خطائی مستحق قهر و سیاست شدن با رحمت و نصفت کامله سزاوار نیست . امیدوارم این شفاعت صادقانه چاکر جان نثار به عز انجام مقرون افتد .

(غلام خانه زاد محمد علی)

هفتم شهر جمادی الثانیه ۱۳۲۴

جواب تلگراف ولیعهد از طرف اعلیحضرت شاهنشاه مظفرالدین شاه قاجار

از صاحبقرانیه به تبریز - دستخط مبارک

ولیعهد - عریضه تلگرافی شما به توسط جناب اشرف اتابك اعظم به عرض رسید ، مقام مرحمت خودمان را نسبت به عموم علماء اعلام و توجهات کامله که بیشتر در ترویج شرع محمدی صلی الله علیه و آله و آسایش و دعا گوئی علماء داشته و داریم محتاج به فرمایش نمی دانیم . معلوم است علمای عظام همه دعا- گوی دولت و وجودشان برای دولت و ملت مطلوب و در واقع لشکر دعا هستند ، همه وقت لازم التکریم و توقیر آن‌ها و حفظ حدود آن‌ها را بر خودمان لازم دانسته ایم ، چند روز پیش که علمای عظام آذربایجان در ضمن عریضه تلگرافی شرحی راجع به علماء عرض کرده بودند ، نیت مقدسه خودمان را به آن‌ها خاطر-



نشان کرده‌ایم و آن‌ها هم باید خوب دانسته باشند که حسن ظن ما و التفات ما نسبت به علماء تا چه درجه است. حالا هم در مقابل شفاعت شما و استدعای علماء تبریز مقرر فرمودیم مشیرالدوله وزیر امور خارجه به قم برود و علمای عظام را محترماً معاودت بدهد. البته شما هم این مرحمت شاهانه را به آن‌ها ابلاغ و آن‌ها را به مراجع کامله ملوکانه امیدوار خواهید داشت. باید همگی با کمال امیدواری مراجعت و مراجع شاهانه را نسبت به خود و علمای آذربایجان بدانند که نیت مقدسه ما همیشه به ترویج شرع مطاع و آسایش علمای عظام مصروف و معطوف بوده و هیچ وقت مراجع خودمان را درباره آن‌ها دریغ نخواهیم فرمود.

مظفرالدین شاه

هفتم جمادی الثانیه سنه ۱۳۲۴

امروز جمعی از تجار با نواب و میرزایحیی خان منشی باشی سفارتخانه، نشسته بعض مذاکرات محرمانه می نمایند.

روز دوشنبه هشتم جمادی الاخری ۱۳۲۴ - امروز تمام بازارها بسته است، شهرت گرفته است زنها خیال اجماع و بلوائی دارند. برای این که شوهران آنها مدتی است در سفارتخانه مانده اند و نیز شهرت گرفته است طایفه قاجاریه خیال دارند به سفارتخانه آیند. تجار امروز پولی قسمت کردند که اساتید هر صنفی قسمت کنند. روی شاگردهایی که عیال دارند؛ که زنها و اطفال آنها بی مخارج نمانند و از گرسنگی تلف نشوند و این مساوات و مواسات باعث اطمینان و امیدواری مردم گردید.

### کمک يك زن ناشناس و

#### شایعه عزل عین الدوله

يك نفر زن ناشناس آمد درب سفارتخانه و حاجی محمدتقی را طلب نمود و يك دسته اسکناس داد به او و گفت: این پول را خرج متحصنین کن. حاج محمدتقی پول را گرفت و آنچه کرد آن زن را بشناسد و بداند کی است و از کجاست، آن زن خود را معرفی نمود و قبضی هم نگرفت. طرف عصر شهرت گرفت که عین الدوله از صدارت معزول گردید.

از قم هم خبر رسید که جمعیت آقایان زیاد شده اند. از کرمانشاه پسر امام جمعه کرمانشاه، از طرف اهالی کرمانشاه آمد به قم برای یاری آقایان (۱). از اصفهان هم جناب

۱ - پسر امام جمعه کرمانشاه و شیخ العراقین با آقایان تا طهران آمدند و متجاوز از يك ماه در طهران بودند، از طرف دولت و ملت نهایت احترام از آن‌ها شد. پس از مدتی سالمناً غانماً به وطن خود هر يك مراجعت نمودند.

آقا شیخ حسن شیخ‌العراقین که از متمولین اصفهان است از طرف علماء و اهالی اصفهان وارد قم شد و اظهار نمود: همه اهل اصفهان عازمند بر حرکت و مرا فرستاده‌اند که کسب تکلیف نمایم و آنچه که بفرمائید اطاعت خواهد شد.

از تبریز تلگراف مخابره شد که مردم تبریز اجماع کرده‌اند، بعضی به سفارت انگلیس پناه برده و در قونسلخانه انگلیس متحصن شده‌اند و بعضی مجلس ختم و فاتحه برای سادات و اشخاصی که در طهران کشته شده‌اند.

از خمسه و زنجان و رشت هم خبر رسید که مردم بلوا کرده‌اند برای این که علمای طهران را نفی از بلد کرده‌اند.

امروز صبح مدیر توپخانه سیف‌الدین میرزا که رفته بود قم و مأمور بود اگر آقایان از قم حرکت نمایند، آنها را گرفته و متفرق و هریک را به طرفی فرستند. با رئیس تلگرافخانه قم که اسمش و لقبش لسان‌الممالک است، خدمت آقایان رسیده و تلگراف عزل اتابک را خدمت آقایان ارائه داد.

از امروز تلگرافات از اطراف به آقایان می‌رسد زیرا که تا به امروز اتابک حکم کرده بود تلگرافاتی که مخابره می‌شود نرسانند.

### عزل عین‌الدوله و نصب مشیرالدوله

روز سه‌شنبه نهم جمادی‌الآخری ۱۳۲۴- در این روز اخبار موحشه از بلدان و شهرها رسید (۱) بنده نگارنده يك شب نزد نایب‌السلطنه بودم و اظهار خدمت خود را می‌نمود. فرمود در عزل عین‌الدوله اگر من سعی نکرده بودم، اعلیحضرت او را عزل نمی‌فرمود. از اصرار من عین‌الدوله استعفاء نمود.

باری نایب‌السلطنه بر حسب مرسوم استعفاء نامه عین‌الدوله را برد خدمت اعلیحضرت

۱- نایب‌السلطنه مجبور گردید مطالب را به شاه عرض کرد. سایر ابناء سلطنت نیز اخبار را عرض کردند، لذا شاه متغیر گردید اتابک را معزول کردند.

نایب‌السلطنه شاهزاده کامران میرزا برادر اعلیحضرت مظفرالدین شاه، از طرف اعلیحضرت همایونی به شاهزاده اتابک گفت: جناب اتابک خوب است از صدارت استعفا دهید استعفا نامه خود را بنویسید و از اعلیحضرت استعفا کنید استعفا شما را قبول فرمایند.

عین‌الدوله جواب داد: من تقصیری بر خود نمی‌بینم و از منصب خود و شغل خویش استعفا نمی‌کنم. شاهزاده نایب‌السلطنه گفت بس است مگر خیال دارید تخم قاجاریه را از زمین براندازید؛ مگر از شهر خبر ندارید؛ يك ساعت دیگر تامل جایز نیست. عین‌الدوله خواهی نخواهی استعفا خود را نوشت.

خود مؤلف در حاشیه چنین نوشته است:

«شاه مرحوم هیچ متغیر نمی‌شد. عین‌الدوله خودش استعفا داد و خودش دست مشیرالدوله

را گرفته تقدیم شاه کرده بود.»

شاه و شاه استعفاء عین الدوله را قبول فرموده، عین الدوله پای شاه را بوسیده و به طرف ده خود مبارک آباد حرکت نمود.

نایب السلطنه بر حسب حکم اعلیحضرت مظفرالدین شاه وزراء را احضار کرد. مشیر - الدوله که وزیر امور خارجه بود رئیس الوزراء گردید. عضدالملک با حاج نظام الدوله مأمور شدند که روانه قم شوند، برای معاودت دادن آقاییان. لکن بازارها هنوز بسته است، مردم همگی در سفارتخانه جمع می باشند می گویند: تا عدالتخانه مفتوح و منعقد نگردد ما از این جا حرکت نمی کنیم.

روز چهارشنبه دهم جمادی الاخری سال ۱۳۲۴ هجری - در این روز بازارها بسته و تعطیل عمومی است. شاگردان مدارس نیز در سفارتخانه چادر زدند. از هر صنفی بلا استثناء حتی پستخانه و تلگرافخانه نماینده در سفارتخانه چادر زدند.

امروز شخصی سوار قاطر بود وارد سفارتخانه شد و گفت: مردم مژده دهید که عین - الدوله معزول گردید. نزدیک بود مردم از خوشحالی متفرق شوند که عقلا و اجزاء سفارتخانه او را دور کردند و از سفارتخانه بیرون کردند و گفتند: مقصود ما عزل عین الدوله نبود خواه عین الدوله معزول باشد خواه منصوب، چه ربطی به ما دارد که عزل شده است.

باری منصب صدارت را دادند به مشیرالدوله و این مشیرالدوله از اهالی ناین است. که بین یزد و قم واقع است و در سی سال قبل منشی نظام السلطنه بود و مواجب او در ماه سه تومان بود و این صدراعظم اگر چه شخص با علمی نیست، لکن او را دو پسر است که عالم و تربیت شده می باشند. یکی مشیرالملک است که وزیر مختار ایران در روسیه بود، از حیث علم و تربیت بد نیست. اگر بتواند تصرفی در کار پدرش بکند کاری از پیش خواهد رفت و الا کار خراب تر خواهد شد.

یکی دیگر از پسرهایش مؤتمن الملک است که این جوان هم با علم و با تربیت است. از این دو جوان که یکی به سن بیست و دوسه سال است و دیگری به سن بیست و نوزده امیدی هست، چه هر دو در مدارس جدید تحصیل کرده اند.

امروز متحصنین تلگرافی به علماء و مهاجرین مخابره کردند و به آنها رسانیدند که بدون اجراء مقاصد و اشاره ما مراجعت نکنید و فریب نخورید جوایی که رسید از این قرار است.

#### تلگراف مهاجرین به متحصنین سفارت

به توسط جناب شاردادفر انگلیس. به عموم علماء و تجار و کسبه، متحصنین سفارت. در جواب تلگراف شما اطلاع می دهم که آسوده خاطر باشید. ما فریب نمی خوریم آنچه شنیده اید و می شنوید دروغ و ساختگی است. تا مقصود به عمل نیاید و تأمین از طرف سفارت انگلیس و اطمینان به من ندهند حرکت نخواهم

کرد. به جای خود آسوده بمانید. بیش از این نمی گویم خواهش دارم این مطلب را فوراً به تجار و کسبه برسانید .

امضاء سید عبدالله

از قم خبر رسید که دولت با علماء اعلام در گفتگوی تلگرافی می باشد که ما بعض از آن تلگرافات را در این جا درج می نمائیم .

عضدالمملک هم آقایان را مانع از رفتن به عتبات گردید و آنچه لازم بود تلگراف کرد. معین حضور که از اجزاء انجمن مخفی بود و در سفارت خانه بود، امروز رفت در مبارک آباد که بدانند عزل عین الدوله به واقعی است و یا دروغ و غیر واقع است. پس از ورود به مبارک آباد دید که جز حاج مشیر لشکر و امیر خان سردار، برادر زاده عین الدوله و اعظام الممالک احدی اطرافش نیست. پس از ملاقات، عین الدوله رو کرد به معین حضور و گفت: معین حضور برای چه آمدی این جا مگر نمی دانی من از کار افتاده ام .

معین حضور گفت: در زمان صدارت مرا تمام کردی و هستی مرا گرفتی، آمده ام که دو کلمه نوشته به من بدهی که من سندی در دست داشته باشم. عین الدوله گفت: من چیزی نمی نویسم دیگر از شر من خلاص شدید، بروید نزد رئیس الوزراء و آنچه می خواهید از او بخواهید و بگیرید . معین حضور گفت: امیدوارم چنان که مرا تمام کردی خداوند تو را تمام کند و من دیگر آرزویی ندارم و خداوند دعای مرا مستجاب کرد و مرا و امثال مرا از شر تو خلاص نمود .

اعظام الممالک گفت: جناب معین حضور امروز آمدی که حضرت والا را شماعت کنی؟ معین حضور گفت: من آمده ام که اتمام حجت کنم که حضرت والا شاید متنبه و متذکر شود . باری معین حضور یقین کرد که عین الدوله از صدارت خلع شده است و آنچه هم که لازم بود گفت و مراجعت نمود و خبر به اشخاص متحصنین رسانید و مردم بطور یقین و جزم دانستند که از شر عین الدوله خلاص شدند .

روز پنجشنبه یازدهم جمادی الاخری سنه ۱۳۲۴ هجری - در این روز بازارها و سراها بسته است. مردم در سفارتخانه ازدحام کرده اند. مفتاح الدوله؛ پسر مفتاح المملک، از طرف دولت حامل دستخطی گردید که برود به قم .. مشهور است که سردار افخم مأمور است که از اتابک نگهداری کند تا حساب او را بخواهند .

مشیرالدوله هنوز در صدارتش کاری نکرده است .  
تلگرافی از محبس کلات از طرف آقا میرزا آقای اصفهانی به عنوان جناب حاج میرزا- یحیی دولت آبادی رسید به این مضمون :  
دیدم که خون ناحق پروانه شمع را چندان امان نداد که شب را سحر کند

حضور حضرت اشرف رئیس الوزراء آقای مشیرالدوله سلام می‌رسانم . مشارالیه تلگراف را به مشیرالدوله ارائه داده مشیرالدوله گفت : از اعلیحضرت شاهنشاه استدعا می‌کنم که محبوسین را مرخص نمایند .

شهرت گرفته است که تلگراف کرده اند اشخاصی که تبعید شده بودند مراجعت نمایند و سعدالدوله و سعیدالسلطنه هم که تبعید و نفی از طهران شده اند معاودت کنند و هم نظام-السلطان و معتمد خاقان که از تبعید شدگان بودند به وطن خود برگردند . اگرچه معتمد خاقان در قم و نظام السلطان در مازندران حکومت و ریاست داشتند و به اعلیحضرت مظفر-الدین شاه خادم بودند ولی نسبت به عین الدوله نهایت عداوت را اظهار می‌کردند ، خصوص نظام السلطان که در مجالس سری ، سر و سری داشت . چنانچه در شرح حالات ایشان خواهد آمد .

جناب حاج نظام الدوله و جناب مستشارالملک مأمور شدند که معجلاً روانه قم شوند و از آقایان نگهداری و پذیرائی کنند، تا جناب عضدالملک که از طرف اعلیحضرت مأمور معاودت دادن آقایان می‌باشد حرکت کنند و وارد قم شوند. اول خبری که از عزل عین الدوله به آقایان رسید به توسط لسان الممالک رئیس تلگرافخانه قم بود. ولی اول تلگرافی که از طهران به آقایان رسید تلگراف آقا شیخ محمود ملای زرگنده بود که در شب جمعه دوازدهم مخابره کرد و ما بعضی از تلگرافات را که دست آوردیم متدرجاً درج می‌نمائیم .

تلگراف آقا شیخ محمود از طهران به قم به آقایان مهاجرین

حضور مبارک حضرت آقای حاج میرزا سید محمد مجتهد و سایر حجج اسلامیة دامت برکاتهم- از سفارت روس اخبار رسید به ملاحظه احترام آقایان و رعایت ملت ، شاهزاده اتابک خلع شد . (شیخ محمود زنجانی ملای زرگنده)

تلگراف نظام الدوله به آقایان مهاجرین

حضور مبارک حضرت مستطاب ملاذالانام ، اسلامیان پناه ، آقا سید محمد مجتهد دامت برکاتهم- پیغام دیروز بنده به عرض رسیده ، محض خدمت به شریعت مطهره آنچه لازمه دولتخواهی بود . به عرض خاکپای جواهر آسای اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاهی ارواحنا فداه رسانیده، از جایی که خاطر مهر مظاهر ملوکانه همیشه مصروف ترویج شرع مقدس و آسودگی مردم است، نسبت به اهالی مملکت و آقایان کمال مرحمت را مبذول فرمودند. خود بنده عازم قم هستم بدون این که تا حال به زیارت حضرت عالی مشرف شده باشم. فدویت و ارادت غایبانه خالصانه داشته‌ام باید حضرت عالی توجه کاملی فرموده بنده را بدون شناسائی در فدویت خودتان مستدام دارید . (نظام الدوله)

روز جمعه ۱۲ جمادی الاخری ۱۳۲۴ - در این روز دکانین عموماً بسته است دم سفارتخانه تهیه چراغان شب مولود شاه را می بینند. وضع سفارتخانه امروز از هر روز منظم تر و جمعیت بیشتر می باشد. امیرخان سردار، متقبل شده است که با عین الدوله برود به مشهد مقدس، یعنی در یکی از دهات خودش که در نزدیکی مشهد واقع است و موسوم به فریدان و تهیه حرکت را دیده، که خیلی محترم حرکت کند.

به قم هم تلگراف مخابره شده است و تلگرافات سابقه را که قدغن بود نرسانند امروز رسانیده اند که ما صورت بعضی را دست آورده و درج می نمائیم. لکن يك تلگرافی از شاع - السلطنه پسر شاه مخابره شده است به عنوان آقا سید علاءالدین داماد آقای بهبهانی که صورتش از این قرار است :

#### تلگراف شاع السلطنه به قم

جناب مستطاب آقا سید علاءالدین . تلگراف شما رسید از مندرجات آن عوض آن که خوشوقت شوم ملول شدم. نمی دانم ملتفت هستید و می دانید که خاتم انبیاء روگردان. با کمال افسوس نگاه به حالت حالیه خود نموده کلمه، ما اودنی نبی مثل ما اودیت را وقتی حکایت از دشمنان خود فرموده، حالا به ذراری خود خطاب فرموده و تکرار می فرماید: این چه حالت است؟ برای خرابی این دین و آئین شرع و این مشیت مسلمان به چه اندازه حاضر هستید و چه خواهید گفت؟ به جد مطهر مقدس خودتان خواهید فرمود یا رسول الله به جهت حفظ و رعایت ظاهریه و حقوق دنیویه خارج شدیم و يك مشیت جاهل را ول کردیم که هر نوع استبدال و خفت که ممکن بود به این شرع و به این آئین وارد آوردند. دیدیم و شنیدیم که محمدی متوسل به مسیحی شد. به جهت رعایت حقوق خودمان راضی شدیم بلکه تحسین کردیم و تشجیع نمودیم، خوب است، عرض بکنید ای حجج - اسلامیه اگر اسلام باشد شما حجت آن خواهید بود و الا خارج. حجت و دلیل لازم ندارند هنوز آن وقت نرسیده است که بر حسب تکلیف شرعی خود را مکلف دینی بدانید که فوراً برخاسته بیائید این مفاصد را بخوابانید. بیش از این راضی به خجالت رسول الله نشوید. تشریف ببرید کربلا به بینیم علماء اعلام آن زاویه مقدسه راضی خواهند بود که شما شهری را به این حالت بگذارید، بیرون بروید.

تا این جا عرض به آقایان بود. حال به خود شما که سید علاءالدین هستید، می گویم. من تو را آدم وطن پرست می دانستم این چه بی غیرتی است که تحمل می کنی؟ این تنگ را به کجا می بری؟ که فرنگی از ترس طلبه بیرون نمی آمد. حالا سید و طلبه به خانه فرنگی برود. در صورتی که قطعی و یقین است که اگر يك سال هم بمانند گشایشی از این جهت برای آنها نخواهد بود. نزدیک است بکلی

رشته اعتقاد و الفت من از شخص شما بریده شود و البته یقین دارم آقایان ملتفت نیستند و شما هم نمی گوئید اگر مسلمانی يك عرق و حمیت دارد هر قدر آن بی حس و لجوج باشد، باز در این موقع نمی تواند خود داری کند. منتظر جواب حجج آن جا هستم .

الساعة که صبح جمعه می باشد ، جناب سید مطهرالدین را دیدم ، عصری با آقای شرفه حرکت کرده خواهند آمد . شخص دیگری هم که از محترمین و طرف وثوق است باید رسیده باشد . باید حضرت حجة الاسلام آقای آقا سید عبدالله و شما از دوستی من صرف نظر نکنید و با این که يك جو عرق مسلمانی شما و دینداری به جوش آمده اقدامات سریع نکنید، منتظر جواب هستم ولی! نه جواب سر بالائی.  
کهریزك (ملك منصور)

تلگراف مشیرالدوله رئیس الوزراء به آقایان

خدمت ذیشرافت جناب مستطاب شریعتمدار حجة الاسلام آقای آقا سید محمد مجتهد سلمه الله تعالی - چون استعفاي حضرت مستطاب اشرف ارفع افخم والا شاهزاده اتابك اعظم دام اجلاله ، در خاکپای جواهر آسای همایونی روحنا فداه موقع قبول یافت و حسب الامر اقدس اعلى خدمات مقررہ دولتی به ارادتمند محول گردیده است ، برای جلب تأییدات مأموله خود استعمال سلامت حالات خدمت جناب مستطاب عالی را وسیله سعادت ابدی داده ، ضمناً زحمت می دهد که برای ابلاغ مقررات علیه همایون و تجلیل مقررہ که برای مزید امیدواری و معاودت داده و به مراحم فوق العاده ملوکانه امیدوار سازند و امیدوارم مخلص هم این موقع را برای ظهور ارادت قلبی مفتنم شمرده به درك ملاقات موفق و از مؤدہ سلامت حالات مسرورم فرمائید .

(مشیرالدوله)

دستخط تلگرافی اعلی حضرت اقدس - مظفرالدین شاه قاجار به عنوان مهاجرین

جنابان مستطابان شریعتمداران، علماء اعلام دارالخلافة سلمه الله تعالی. چون به اقتضای حسن ظن که همیشه نسبت به عموم علماء اعلام داشته ایم. همه وقت آن ها را دعا گوی دوام دولت اسلام و خیر خواه شخص خودمان می دانیم. و در این مدت که پاره ای حوادث ، جنابان شما را ، از مرکز سلطنت مهجور ساخته بود. این مسافرت و مهاجرت شما را خیلی بر خودمان ناگوار می دیدیم و به علاوه در این اشتداد گرما و عدم اقتضای فصل و موسم ، بیش از این دوری از مرکز سلطنت مقتضی نبود. این دستخط را مزید بر ابلاغات شفاهیه فرمودیم که همه شماها مراحم قلبیه ملوکانه را بیش از پیش نسبت به خودتان شامل دانید و عرایض خیر خواهانه

خودتان را همه وقت در حضور ملوکانه مسموع و مقبول شمارید، مخصوصاً محض تکمیل مراسم شاهانه نسبت به جنابان شما. مثل جناب مستطاب اجل عضدالملک، نوکر محترمی را که از اولین رجال محترم دولت و طرف اعلی درجه و ثوق و اعتماد خودمان است، مأمور می‌فرمائیم که جنابان شما را به مراسم شاهانه مستظهر و امیدوار داشته فرمایشات ما را حضوراً ابلاغ و شما را با تجلیل کامل معاودت بدهد: جناب معزی‌الیه هرچه بگوید عین فرمایشات ما است و هرچه ابلاغ کند در حکم این است که خودمان شفاهاً اظهار فرمودیم. در این صورت با ترتیباتی که شروع شده است، باید همگی به عواطف شاهانه امیدوار و مطمئن باشید و بدانید که همه وقت رعایت تکریم و تجلیل علماء اعلام به اعلی درجه در حضور ملوکانه ما منظور و آنها را خیرخواه حقیقی خودمان دانسته توقیر و احترامات آنها را همیشه بر خودمان واجب می‌شماریم و یقین داریم جنابان شما هم به اقتضای تکالیف شرعی، خودتان بیش از این طول زمان مسافرت را جایز ندانسته هرچه زودتر در معیت جناب معزی‌الیه معاودت خواهید کرد. تا ما هم مراسم قلبیه خودمان را کاملاً در موقع شرفیابی مشهود و معلوم داریم.

۸ جمادی‌الثانیه ۱۳۲۴

عریضه تلگرافی آقایان مهاجرین از قم حضور علیحضرت مظفرالدین شاه

از آن جائی که خادمان شریعت مطهره و داعیان بقای دولت قاهره، بالقطع و الیقین می‌دانستیم که به جهت اختلال و اغتشاشات جاریه در امور مملکت از تجاوزات و تعدیات اولیاء امور و عدم اعتناء در اجراء احکام الهیه و اوامر شرعی و اشاعه فواحش و منهیات و ارتکاب محذورات دینی، در خاطر خطیر همایونی مکنون و مرکوز است که تأسیس مجمع و مجلس عدالت فرمائید که مظهر عدالت و مظهر رأفت پادشاهی نسبت به مملکت و رعیت و مورت رفع اختلال و قلع ماده فساد در کلیه امور دولت و ملت باشد. این است که از طرف دعاگویان نیز دو سال است استدعا و ابراز و اجراء این نیت مقدس از ساحت عبثه سلطانیه شده و خاطر مقدس ملوکانه هم به صرافت طبع و اقتضای میل مبارک صلاح حال مملکت را منظور و امر به تشکیل آن فرمودید لکن تسلیات و ترتیبات خارجی، این استدعا را طوری جلوه داده و عرایض را طوری القاء و اظهار نموده که ترتیب این امر مقدس تاکنون معوق و معطل مانده. در این موقع که رأفت شامله ملوکانه و مراسم کامله خسروانه نسبت به عامه رعایا در مقام بروز و شمول است، لازم دانستیم که این مقصد مهم اسلامی را که به موجب اعلام کلمه حق و مزید قوت سلطنت اسلامی و حفظ مملکت و رفع ایادی و نفوذ و منع تصرفات خارجی



است . در عالم دولت خواهی و ملت دوستی و اسلام پرستی در این ورقه به عرض سدهٔ سنیهٔ ملوکانه رسانیده . حسب التکلیف والوظیفه قبول و اجراء مستدعیات بی غرضانهٔ خود را از حضور اقدس همایونی استدعا نمائیم . استدعای دولت خواهانهٔ جماعت دعاگویان و قاطبهٔ علماء اعلام و رعایای پادشاه اسلام این است ، که امر و اجازهٔ سنیهٔ ملوکانه صادرشود به تشکیل و تأسیس مجلس که اعضای آن مرکب باشد از جمعی از وزراء و امناء بزرگ دولت که در امور مملکت با ربط و از اغراض نفسانی بری باشند و جمعی از تجار محترم که در صناعت و تجارت با اطلاع و از مصالح امور دولت و ملت مستحضر و برای مشاورت صالح باشند و چند نفر از منتخبین از علماء عاملین که بی غرض و با بصیرت باشند و جمعی از عقلاء و فضلاء و اشراف و اهل بصیرت و اطلاع و این مجلس عدالت مظفریه که مرکب از امناء پادشاه است ، در تحت نظارت و ریاست و فرمان فرمائی شخص شخیص پادشاه اسلام که پدر رؤوف و خیرخواه است ، حاکم و ناظر بر تمام ادارات دولتی و مراتب انتظام و اصلاح امور مملکتی، از تعیین حدود و وظایف و تشخیص دستور و تکالیف تمام دوائر مملکت و اصلاح نواقص امور داخله و خارجه و مالیه و بلدیة و تعیین حدود و احکام اولیاء امور و ترتیب سایر شعب امور ملکیه و مهام خلیقه و منع ارتکاب منهیات و منکرات الهیه و امر بمعروف و واجبات شرعیه و ترتیب مقاولات و مقابلات و معاملات داخله یا خارجه به میزان احکام شرعیه و تحریر فصول و ابواب و ترتیب کتابچه و اوراق آنها و به وسیلهٔ نظارت و اهتمام و مراقبت این مجلس مظفریه به تمام حدود و حقوق و تکالیف عموم طبقات رعیت معین و محفوظ احقاق حقوق ملهوفین و مجازات ظالمین و اصلاح امور مسلمین بر طبق قانون مقدس و احکام متقن شرع مطاع که قانون رسمی و سلطنتی مملکت است ، معلوم و مجری شود . تمام افراد رعیت دانسته و می دانند که مکنونات و ارادات صمیمه و مقاصد و نیات مقدسه و توجهات خاطر معدلت مظاهر ملوکانه ، سالهای دراز است معظوف بر ترتیب این امر مشروع اسلامی بوده چنانچه فرمایشات و اوامر ملوکانه و نطقهای خسروانه در مواقع رسمیه و غیر رسمیه شاهد این مدعاست . حالا هم دعاگویان به متابعت و موافقت نیت مقدسهٔ ملوکانه ، تشکیل این مجلس را عاجلاً در روز معین استدعا می کنیم که انشاءالله تعالی به حسن نیت پادشاه اسلام پناه ، این مجلس که مظهر و مظهر عدالت شاهانه است ، به نظارت بر امور مملکت و اعمال مساوات بین طبقات رعیت در اجراء احکام مقدس اسلام اصلاح نواقص حالیه رفع اختلافات جاریه را نموده باعث مزید قوت و شوکت دولت و ملت و آبادی و اصلاح و حفظ حدود و ثغور مملکت و استحکام و دوام

سلطنت اسلامیہ گردد و امیدواریم کہ محض مزید امیدواری عامۃ رعایا تشکرات خالصانہ دولتخواہی خود را پس از زیارت فرمان مبارک بہ حکم رسمی دولتی و تشکیل مجلس و مجمع مظفری و تعیین اعضاء و تحریر کتابچہ و نظامنامہ داخلہ آن شروع و بہ ترتیب این مشروع مقدس ، در تحت قبۃ مطہرہ حضرت فاطمہ معصومہ سلام اللہ علیہا بہ عرض حضور شاہنشاهی رسانیدہ و بہ عموم رعایای پادشاہ اطلاع نمائیم و برحسب استظهارات رأفت آمیز پادشاہی ، معاودت بہ دارالخلافہ نمودہ تمام ہمہ و اوقات و جد و جهد خود را صرف تدارک و جبران تعطیلات و توفیقات واردہ کہ در این مدت ، از روی اضطرار و ناچاری از رعایای مطیع پادشاہ ناشی و صادر شدہ نمودہ ، باکمال امیدواری و اطمینان بہ معاضدت و معاونت عموم ملت و رعیت از این توجہات خاصہ پادشاہی بہ تقویت دولت و ملت و دعا گوئی ذات اقدس پادشاہ اسلام اشتغال ورزیم .

### رد دست خط شاہ

روز شنبہ ۱۳ جمادی الاخری ۱۳۲۴ ہجری - دو ساعت از شب شنبہ دیشب گذشتہ ، میرزا حسین خان پسر کھتر مشیرالدولہ ، (صدراعظم) دستخطی آورد در سفارتخانہ انگلیس کہ مجلس را افتتاح می کنیم ، اما در طهران فقط ، نہ در سایر بلدان ایران و در قضا یا بعد از مشاورت اعضاء و حکم مجلس و تصدیق وزراء دربار اگر اعلیحضرت پادشاہ ایران امضاء فرمود آن حکم اجراء خواهد شد و سمت رسمیت را حاصل خواهد نمود و الا فلا بعبارة اخری مجلس تابع ارادہ سلطانی باشد نہ آن کہ شاہ ملزم باشد بہ اجراء حکم مجلس . تجار و کسبہ گفتند ما چنین مجلسی لازم نداریم . مجلس باید جاکم مطلق باشد و شعوبات آن در تمام بلدان و دہات و قری دایر باشد و چنانچہ در قضیہ ای مجلس حکم داد ، باید اعلیحضرت آن حکم را حتماً امضاء و اجرا فرمایند .

امروز خبر رسید کہ دستخط را عوض کردند و تغییر دادند و دستخط صادر شدہ است کہ مجلس بہ تصویب و میل علماء اعلام تشکیل شود و صورت دستخط را بردند بہ مطبعہ شاہنشاهی کہ طبع کنند و در تمام بلدان ایران منتشر سازند ، و نیز از قم خبر رسید کہ آقایان مراجعت نمی کنند . اصفہان و کاشان و دہات اطراف قم بہ ہیجان آمدہ اند . تلگرافات بسیاری از شہرہا بہ آقایان مخابره شد کہ ما در عنوان ہر روزی بعض از آنها را درج می نمائیم .

تلگراف اعلیحضرت شاہنشاہ بہ قم بہ عنوان مستشار الملک

مستشار الملک ، تلگراف شما را وزیر دربار بہ نظر ما رسانید . از خدمات شما کمال خوشوقتی و رضایت داریم . شما فعلاً همان جا بمانید تا عضد الملک ہم

بیاوند آقایان و علماء را بیاورید . از جانب ما احوال تمام آقایان و علماء را پرسیده و اظهار مرحمت ما را به یکایک ایشان برسانید .  
(مظفرالدین شاه)

تلگراف از اصفهان به قم

حضور مبارك حجج اسلامیه دامت برکاته - اخبار به اختلاف مسموع ، اسباب حیرت در تکلیف ، حالات شریفه را اطلاع ، تکلیف معلوم ، از سلامتی شاگرد .  
(شیخ جمال الدین اصفهانی)

از تبریز به قم

خدمت حضرت حجة الاسلام و المسلمین آقای آقا سید عبدالله مجتهد سلمه الله تعالی و برکاته ، از وقوع قضیه هایله ، داعی و سایر علماء آذربایجان زیاده از حد متألم گشته و شریک مصیبت شما هستیم . ثلثه فی الاسلام لایسیدها شیء الی یوم القيمة . به قدر مقدور مشغول اقدامات لازمه هستیم . همه اوقات تمامی حالات شریفه خود و سایر آقایان را مرقوم فرمائید .  
(مجتهد)

ایضاً از تبریز

از تبریز به طهران به توسط حاج عبدالرزاق اسکویی :  
خدمت ذی شرافت جناب مستطاب شریعتمدار ملاذالانام مروج الاحکام ، آقای حاج سید محمد مجتهد دامت برکاته ، مدتی است از سلامت حالات میمنت اطلاع نداده اید . نگرانی خاطر حاصل است . محض رفع نگرانی سلامت مزاج بهاج و احوالات اتفاقیه اعلام فرمائید .

(خادم شریعت عبدالکریم)

این تلگرافات را از طهران فرستادند به قم خدمت آقایان . از عتبات عالیات هم تلگرافات متعدده مخابره شده که ما بعضی را درج نمودیم .

تلگراف مهاجرین به تبریز

خدمت جناب مستطاب حجة الاسلام ، آقای مجتهد دامت برکاته ، تلگراف تفقد آمیز زیارت ، از ملاطفت آقایان عظام تبریز متشکر و البته در این موقع بذل مجاهدات بر عموم علماء اعلام و اهل اسلام لازم ، داعی و سایرین حجج اسلامیه مهاجرین دربلده طیبه نایب الزیارة و به تهیه مسافرت مشغولیم .  
(سید عبدالله)

تلگراف از عتبات عالیات

حجج اسلام دامت برکاتهم . تلگراف اخبار موحش از طهران رسید موجب

پیشانی فوق العاده گردید . مطالب چیست؟ عاجلاً اطلاع بدهید، تا اقدامات لازمه بنمائیم. (الاحقر عبدالله مازندرانی) (الاحقر محمد کاظم خراسانی) (حاج میرزا حسین نجل مرحوم حاج میرزا خلیل)

تلگراف از اصفهان

حضور محترم علماء و حجج اسلام دامت برکاتهم ، قلوب منکسرہ عموم مخلصین از تأسف خاطر محترم افسرده و غمگین است . برای اجراء مقاصد مقدسه به حضور مبارك حضرت بقیة الله ارواحنا فداء متوسلیم . تلگرافی هم به طهران شد. امید است جواب مساعد مرحمت شود. اکنون هم محض اظهار خلوص، و داد و يك جهتی و اتحاد به عرض این مختصر مبادرت نموده هر گونه خدمتی و فرمایشی باشد اعلام فرمائید، برای همراهی و متابعت بانهایت امتنان و ارادت حاضر هستیم . (مسیح الموسوی) (ابراهیم الموسوی) (جمال السیدین محمد هاشم) (محمد باقر طباطبائی) (ابوالحسن الطباطبائی) (علی الموسوی) .

ایضاً تلگراف از اصفهان

حضور مبارك حجج اسلام دام ظلهم - هشتم وارد شدم . حضرت آیه الله آقای نجفی دام ظلّه و آقای ثقة الاسلام چند روز است با سایر علماء اعلام تدارك حرکت دیده اند و عازم قم بودند و هستند. مدت مكث حجج اسلام و تكلیف اعلام فرمائید. (ملا علی اکبر)

این تلگراف را جناب آخوند ملا علی اکبر مجتهد قم که سفیر و داعی بود از طرف آقایان و رفته بود به اصفهان مخابره کرده است و این شخص از جمله علماء عاملین و مقدسین می باشد. بنده نگارنده در ده سال قبل خدمتشان رسید صاحب ذوق و حرارت و قدسی به کمال است .

روز یکشنبه ۱۴ جمادی الاخری ۱۳۲۴ هجری - در این روز دکانین عموماً بسته و جمعیت سفارتخانه زیادتر از هر روز است از قم هم جمعی آمدند. از طرف آقایان مکتوبی به عنوان متحصنین رسید که مراجعت ما موقوف و منوط به افتتاح عدالتخانه و حرکت شما از سفارتخانه است، شهرت مراجعت ما بی مأخذ و بی اصل است .

پس از ورود عضدالمک به قم يك روز در خانه نشست که آقایان از او دیدن کنند . آقایان هم ملتفت شده اعتنائی به او نکردند و چند دفعه بین عضدالمک و آقایان سفراء يك دیگر آمد و شد کردند تا بالاخره با هم دوست و درست آمدند . از طهران هم متوالیاً تلگراف به عضدالمک می شود و اصرار در حرکت آقایان می کند .

دستخط تلگرافی اعلیحضرت مظفرالدین شاه قاجار به عنوان عضدالمک

جناب عضدالمک. عریضه تلگرافی شما رسید، از سلامتی شما خوشوقت شدم

و بحمدالله حال خودمان هم خوب است . البته مراحم ما را هم به طوری که فرموده‌ایم به علماء اعلام ابلاغ داشته‌اید . باز هم از جانب ما به جنابان مستطابان آقاسید عبدالله و آقای آقاسید محمد وحاج شیخ فضل‌الله احوالپرسی کنید و بگوئید با این گرمی هوا بیشتر از این طول اقامت شما در قم ابدأً مقتضی نیست ، کمال مرحمت نسبت به آنها داشته و داریم ، چرا باید در حرکت خودشان تأخیر بکنند؟ هر عرضی دارند بیایند حضوراً به ما عرض کنند، عرایض آنها را قبول می‌فرمائیم و کمال مرحمت را نسبت به آنها خواهیم فرمود . البته آنها را به مراحم ما خیلی امیدوار بکنید . يك فقره فرمایش هم به جناب اشرف صدراعظم ( مشیرالدوله ) فرموده‌ایم ابلاغ می‌کنند شما هم از سلامت خودتان و حالات علماء عظام تلگرافاً به عرض برسائید . البته آقایان را برای فردا حرکت بدهید، می‌خواهید خودتان حضوراً به عرایض آنها برسید در این صورت بیش از این ماندن آنها مقتضی نیست ما که مکرر قول داده‌ایم که کمال همراهی و مرحمت را نسبت به آنها می‌کنیم .  
( در شب ۱۳ جمادی‌الثانیه ۱۳۲۴ )

شب گذشته که شب مولود شاه بود چون بازارها بسته بود مردم دم سفارت و خیابان علاءالدوله را چراغان کردند .

امروز باز از طرف سفارتخانه جمعی رفتند نزد مشیرالدوله و پاره‌ای مذاکرات نمودند . دستخطی از اعلیحضرت صادر گردید که خطاب به مشیرالدوله است و عین دستخط را مخابره نمودند به قم و صورتی هم برای رؤساء متحصنین فرستادند .

دستخط اعلیحضرت شاهنشاه مظفرالدین شاه به صدراعظم مشیرالدوله

که در ذیل تلگراف به قم مخابره شده است . به تاریخ ۱۴ جمادی‌الخرای

خدمت ذیشوکت حضرت مستطاب اجل اکرم افخم عالی آقای عضدالملک دام اجلاله‌العالی - چون خاطر خطیر اقدس ملوکانه ارواحنا فداء جداً مصروف آیش رعایا و امنیت و ترقی بلاد و مملکت محروسه خود است ، به میمنت نید مولود شاهنشاهی ، چنین اراده ملیه شرف صدور یافت که به تشکیل مجلس ملی آسایش و امنیت را مبنای مستحکمی مقرر فرمایند و بدین لحاظ دستخط مبارک از ناحیه مقدسه خسروانه صادر شد که عیناً آن را اینک در همین تلگراف مندرج می‌دارد :

دستخط

جناب اشرف صدراعظم ، از آنجائی که حضرت باری تعالی جل شأنه سر رشته ترقی و سعادت مملکت محروسه ایران را به کف کفایت ما سپرده و شخص همایون ما را حافظ حقوق قاطبه اهالی و رعایای صدیق خودمان قرار داده، در این

موقع که رأی همایون ملوکانه ما بدان تعلق گرفته که برای رفاهیت و آسودگی قاطبه اهالی ایران و تأیید مبانی دولت اصلاحات مقضیه به مرور در دوایر دولتی و مملکت به موقع اجراء گذارده شود. چنان مصمم شدیم که مجلسی از منتخبین شاهزادگان و علماء و قاجاریه و اعیان و اشراف و ملاکین و تجار و اصناف و منتخبات طبقات مرقومه، در دارالخلافة طهران تشکیل و تنظیم شود، که در موارد لازمه در مهام امور دولتی و مملکتی و مصالح عامه مشاوره و مذاقه لازمه را بعمل آورده و به هیئت وزرای ما در اصلاحاتی که برای سعادت و خوشبختی ایران خواهد شد اعانت و کمک لازم را بنمایند. درکمال امنیت و اطمینان، عقاید خودشان را در خیر دولت و ملت و مصالح عامه و احتیاجات مهمه قاطبه اهالی مملکت به توسط شخص اول دولت به عرض برسانند، که به صحه مبارکه موشح و به موقع اجراء گذارده شود. بدیهی است که به مسوجب این دستخط مبارک نظامنامه و ترتیبات این مجلس و اسباب و لوازم تشکیل آن را مرتب و مهیا خواهیم نمود، که بعون الله تعالی این مجلس افتتاح و به اصلاحات لازمه شروع شود و نیز مقرر می فرمائیم که سواد دستخط مبارک را اعلان و اعلام نمائید که تا قاطبه اهالی از نیات حسنه ما که تماماً راجع به ترقی دولت و ملت ایران است کما ینبغی مطلع و مرفه الحال مشغول دعا گوئی باشند.

(در قصر صاحبقرانیه به تاریخ چهاردهم جمادی الاخری ۱۳۲۴ در سال یازدهم سلطنت ما)  
(مظفرالدین شاه).

بعد از استحضار بر مراتب این دستخط مبارک و اطلاع به بذل این عنایت کامله شاهنشاهی که از مآثر این عهد مظفری است، خدمت جنابان مستطابان آقایان عظام حجج الاسلام دامت برکاتهم تفصیل را اشعار و مدلول دستخط مبارک را ابلاغ فرموده، خاطر محترمشان را متذکر خواهید فرمود که بیش از این غیبت حجج اسلامیه شایسته نیست. هر چه زودتر تشریف فرمای دارالخلافة شوند که به مدد نیات عالییه و همت انفاس قدسیه ایشان مذاکرات مجلس بر نظام باشد و تشکیل آن شده به حول و قوه الهی هر چه زودتر به اجراء این اراده علییه موفق گردیم و مسلم است که دیگر بعد از این مساعدت مبذوله از جانب سنی الجوانب ملوکانه يك ساعت تأخیر در ساعت حرکت آقایان عظام جایز نبوده و هر قدر زودتر عزیمت فرمایند برای آسایش و راحت بندگان خدا و رفع نگرانیهای مردم انطباق و الزم است. که خیرالخییر ماکان عاجله. امیدوارم که در جواب این تلگراف بشارت زیارت حضرت عالی و حضرات عظام هر چه زودتر موجب مسرت و امتنان مخلص گردد، انشاء الله تعالی. (مشیرالدوله).

تلگراف مشیرالدوله صدراعظم دام اقباله به آقایان مهاجرین دامت برکاتهم خدمت ذیسعادت جناب مستطابان شریعتمداران ، آقایان عظام حضرات حجج اسلامیه دامت برکاتهم . امیدوارم وجود مقدس شریعتمداران عالی در حفظ الهی قرین به عافیت و استقامت بوده و مکروهی به خاطر گرامی ازهیچ بابت ملالی نباشد . تلگرافی حسب الامر اقدس اعلی ، ارواحنا فداء ، خدمت ذیشوکت حضرت مستطاب اجل اکرم افخم آقای عضدالملک ، دام اجلاله العالی زحمت داده ام که از ملاحظه آقایان عظام مع الله المسلمین بطول بقائهم خواهند گذرانید . و تصدیق خواهند فرمود که تا چه درجه ذات مقدس ملوکانه ارواحنا فداء ، ساعی در ترقی ملک و ملت و توجه آسایش و رفاه است و تا چه اندازه مایل است براین که مستدعیات حقّه رعایای خود را در نظر عنایت بود ، محض رعایت مقرر فرمودند . پس در این صورت بدیهی است که آقایان و حجج اسلام دامت افاضاتهم نیز به اقتضای خیرخواهی تدارک خدمت گزاری این عنایت خاص خسروانه روحنا فداء را به عمل آورده ، چون موکب ملوکانه برای این که به تجویز اطباء باید در هوای ملایم چند روزی مداوت فرمایند ، روز بیستم به اوشان تپه ده روزه تشریف فرما خواهند بود ، و اقدام و شروع به این امر خطیر هم که امروز برعهده اولیای دولت و ملت مسلم گردیده است ، از محذور تأخیر باید مصون باشد . میل ملوکانه آن است که آقایان عظام ، دامت برکاتهم ، بزودی که ممکن است به دارالخلافة معاودت فرمایند که به مقدمات این خدمت بزرگ مبادرت شده و به فضل خدا و توجهات سایه خداوند و انفاس قدسیه اولیای شرع شریعت و همت کافه اولیای دولت علیه به حسن تشکیل و تنظیم مرتب آید . امیدوارم که انشاء الله تعالی تأخیر در حرکت را پس از این تکالیف شرعیه خود خارج و برای کمک اولیای دولت علیه در خدمت دولت و ملت تعجیل فرمایند .

(مشیرالدوله)

روز دوشنبه ۱۵ جمادی الاخری ۱۳۲۴ هجری - در این روز نیز بازارها و سراها بسته و مردم در سفارتخانه می باشند . طرف صبح اعلانی به در و دیوار سفارت و خیابانها و کوچهها چسبیده شد . لکن مردم قبول نکرده و اعلان مطبوعه را پاره کردند و آنچه که ممکن بود از در و دیوار کنندند . ما صورت آن را نوشته و درج تاریخ خود نموده .

سواد دستخط اعلیحضرت شاهنشاه خلدالله ملکه

مظفرالدین شاه که به در و دیوار چسبانیده شده بود و مردم آنها را کنندند

جناب اشرف صدراعظم ، از آن جائی که حضرت باری تعالی جل شانه ، سررشته ترقی و سعادت ممالک محروسه ایران را به کف با کفایت ما سپرده و

شخص همایون ما را حافظ حقوق قاطبه اهالی ایران و رعایای صدیق خودمان قرار داده ، لهذا در این موقع که رأی همایون ملوکانه مابدان تعلق گرفته که برای رفاهیت و آسودگی قاطبه اهالی ایران و تشیید و تأیید مبانی دولت، اصلاحات مقتضیه به مرور در دوایر دولتی و مملکتی به موقع اجراء گذارده شود ، چنان مصمم شدیم که مجلسی ازمنتخبین شاهزادگان و علماء وقاجاریه و اعیان و اشراف و ملاکین و تجار واصناف بهانتخاب طبقات مرقومه ، در دارالخلافة طهران تشکیل و تنظیم شود که درموارد لازمه در مهام امور دولتی و مملکتی و مصالح عامه مشاوره ومدافقه لازمه را به عمل آورده وبه هیئت وزرای ما در اصلاحاتی که برای سعادت وخوشبختی ایران خواهدشد اعانت وکمک لازم را بنمایند . و درکمال امنیت و اطمینان عقاید خودشان را درخیر دولت و ملت و مصالح عامه و احتیاجات مهمه قاطبه اهالی مملکت به توسط شخص اول دولت به عرض برسانند ، که به صحت مبارکه موشح و به موقع اجرا گذارده شود (۱) بدیهی است که به موجب این دستخط مبارک نظامنامه وترتیبات این مجلس و اسباب ولوازم تشکیل آن را مرتب و مهیا خواهید نمود که بعون الله تعالی این مجلس افتتاح و به اصلاحات لازمه شروع شود و نیز مقرر می فرمائیم که سواد دستخط مبارک را اعلان و اعلام نمائید که تاقاطبه اهالی ازنیات حسنه ما که تماماً راجع به ترقی دولت و ملت ایران است ، کما ینبغی مطلع و مرفه الحال مشغول دعا گوئی باشند . در قصر صاحب - قرآنیه به تاریخ ۱۴ شهر جمادی الاخره ۱۳۲۴ درسال یازدهم سلطنت ما (این سواد مطابق با اصل دستخط مبارک بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی روحنافداه است ) .

(مشیرالدوله)

( درمطبعه مبارکه شاهنشاهی روحنافداه به طبع رسید ) (۲)

۱- به موقع اجری لفظی است مرکب از مضاف که لفظ به موقع باشد و از مضاف الیه که لفظ اجری است، یعنی به مقام اجراء . ولی مردم عوام معنی آن را نفهمیده و گفتند: یعنی در موقعی و محلی که ما صلاح دانیم ؛ و شاید دولتیان صلاح ندانند و به این جهت و جهات دیگر اکثریت آراء با عوام شد و این دستخط را قبول نکردند . به چند جهت ؛ یکی لفظ موقع یعنی هر وقت که موقع باشد، خواص هم به واسطه آن که شاید يك زمانی همین جزئی، کلی شود و بهانه دست مستبدین افتد ، متابعت عوام را نمودند. دویم آن که باز توسط شخص اول در کار است. ثالثاً آن که شاید بعد از این، این دستخط هم مانند دستخطهای سابق گردد و ایفاء به مضمون آن نکنند ، بلکه باید وزیر مختار انگلیس ضمانت اجراء آن را بنماید . چه دستخط اولی که در حضرت عبدالعظیم داده شد از این معتبرتر بود و کسی آن را اجراء نداشت .

۲- همین دستخط را جناب صدراعظم مشیرالدوله در طی و تلو تلگراف خویش به آقایان مهاجرین مخابره نمود که ما در عنوان روزیک شنبه ۱۴ در این تاریخ خود درج نمودیم.



از طرف تجار پولی تهیه شد که برای آقایان بفرستند .

تلگراف از طهران به قم

حضور سرکار حجة الاسلام آقای آقاسید محمد مجتهد طباطبائی سلمه الله تعالی - از برکات انفاس قدسیه اسباب آسایش حاضر و امیدوارم منتهی به نتایج خیریه شود . سلامت وجود مبارک را بشارت فرمائید که مسرور شوم .

(ظهیر الاسلام)

این ظهیر الاسلام داماد شاه و برادر امام جمعه و مباشر رئیس مدرسه سپهسالار است . در اوایل تا به امروز با آقایان مخالف و متابعت برادر بزرگتر خود را می نمود . لکن امروز با آقایان همراه شده و در ورود آقایان نیز استقبال نمود .

ایضاً از طهران به قم

خدمت ذی سعادت جناب مستطاب بندگان آقای آقامیرزا محمد صادق رئیس

مدظله . از مرده سلامتی حضرت آقا و جناب عالی نهایت تشکر به عمل آمد . آقایان عظام را سلام عرض بکنید . منتظر اوامر مطاعه هستیم . (نصرالله)

این تلگراف را حاج میرزا نصرالله ملك المتکلمین به عنوان جناب آقامیرزا محمد صادق رئیس مدرسه اسلام ، پسر دویم آقای طباطبائی مخابره نموده است . (آقامیرزا محمد صادق مدیر روزنامه مجلس است ) .

از اصفهان به قم

حجج اسلام مهاجرین الی دارالسلام ، بر کافه مسلمین همراهی این فرقه واجب است . امید است کوتاهی نشود . (محمد باقر الموسوی )  
آقای سید باقر صاحب این تلگراف ، از علماء معتبر اصفهان است .

ایضاً از اصفهان

حضور مبارک حجج اسلام دامت برکاتهم ، چشم اسلام و اسلامیان روشن یریدون لیطفؤوا نور الله والله متم نوره . جناب شریعتمدار آقا شیخ علی اکبر سلمه الله تعالی سالم اشتغال به شرح حالات ذوات مقدس دارند . همه قسم حاضر بوده از قصد مبارک ایشان و احقر را مسرور فرمائید .

(حاج شیخ جمال الدین)

صاحب تلگراف فوق آقا جمال پسر آقای نجفی است و مراد از شیخ علی اکبر آخوند ملا علی اکبر مجتهد قم است ، که از طرف آقایان داعی بود و از اصفهان مشغول دعوت بوده است .

از کلات به قم

حضور مبارک بندگان حضرت آیه الله آقای آقاسید محمد رئیس حوزه مقدسه

اسلامیه ، مدّ ظلّه العالی ، در این موقع تبریکات خالصانه خود را با احترامات فائمه تقدیم می نماید .  
 صاحب این تلگراف آقامیرزا آقای مجاهد اصفهانی است که به حکم عین الدوله در کلات محبوس گردید و از جمله منفیین و مبعدین از طهران است . این که می نویسد رئیس حوزه مقدسه اسلامیه ، مقصود از حوزه اسلامیه انجمن اسلامیه است و این انجمن اول انجمن علنی است که در طهران تأسیس یافت و زمان تأسیس این انجمن از سال ۱۳۲۳ بود .

ایضاً از کلات به قم

حضور حضرت آیه الله آقای آقاسید محمد مجتهد ، روحانفداه ، الحمدلله الذی اذهب عنا الحزن ، کفی علمک عن المقال و کفی کرّمک عن السؤل .  
 (اصحاب السجن مجدالاسلام ومیرزا آقا)

از بروجرد

حاج ملک المتکلمین : تلگراف تسلیت آمیز شما ، دوازدهم ملاحظه شد . سلام خالصانه را خدمت جنابان مستطابان قدوتی الانام و حجج اسلام ، آقای آقاسید عبدالله و آقای آقاسید محمد مجتهد ادام الله برکاتهم برسانید . حالا که به الهامات خاطر خطیر خسروانه مقصودی که در خیر خواهی عامه داشتند حاصل شد و این حرکت و مسافرت ادراک سعادت زیارتی هم فرمودند ، خوب است که آزر دگی خاطر انور اقدس همایونی را نخواهند ، به دارالخلافت مراجعت فرمایند . کمال تأسف را دارم که در آنجا حضور ندارم که در سعادت موافقت آن وجودهای محترم را تاطهران همراه می بردم .  
 حاج ملک المتکلمین در این ایام به عزم سفر لرستان و رفتن نزد سالارالدوله حرکت نمود و در قم تلگرافی به سالارالدوله مخابره نمود . لذا سالارالدوله این تلگراف را به توسط او مخابره نمود .

از شیراز به قم

خدمت حجج اسلام و آقایان عظام و علماء مهاجرین از دارالخلافت طهران دامت برکاتهم ، روز گذشته به توسط آقایان آذربایجان ، از اهانت وارده و ظلم واصله به آقایان دارالخلافت مطلع ، چشم اسلامیان کورو گوش کر باد که این واقعات را نشنویم . با این که هنوز خود گرفتار بلیه عظیمه وارده از ایالت هستیم به کار و اقدامات که تدارک این ظلم جدیده که بر حسب تکلیف اسلامیت حاضر و مشغول هستیم ، خاطر محترم مطمئن باشد و به اعانت شریعت مستظهر باشید به شرطی که امروز متفرقه ثانیاً رخنه در اجراء مقاصد حقّه نکنند . در اطلاع به وقایع کاملاً استظهار از ناحیه شریفه داریم . (ابراهیم الشریف) (یحیی امام جمعه) (سید غفار)

(حاج سید محمد علی) (میرزا محمد) (شیخ غفار) (سید محمد) (آقا محمد)  
(سید علی) (شیخ محمد رضا) (سایر علماء شیراز) .

صاحبان این تلگراف علماء اعلام شیراز می باشند و ما سه نفر را می شناسیم . اول جناب حاج میرزا ابراهیم است که از معتبرین و فحول علماء اعلام است . دویم جناب حاج میرزا یحیی امام جمعه شیراز است که متجاوز از نود سال سن ایشان است و مردی است عیاش و خوش گذران و صاحب مال و اعتبار و بسذل و مهمان دوست . سویم آقا سید محمد پسر مرحوم حاج سید علی اکبر فارسیلی است .

روز سه شنبه ۱۶ جمادى الاخرى ۱۳۲۴ هجرى - در این روز بازارها و عموم کسبه نیز به قرار ایام سابقه بسته و در سفارتخانه متحصن و مقیمند دستخط مطبوعه را از در و دیوار کنده و در این روز جمعیت سفارتخانه بیش از هر روز است پولی هم تقسیم کردند روی کسبه و اساتید هر صنفی که بدهند به شاگردهایشان که عیال دارند . مساوات و موااسات و برادری بین متحصنین بر وجه اتم و اکمل برقرار است .

در این روز جناب آقا میرزا سید محمد صادق پسر آقای طباطبائی و جناب آقا سید مطهر... و جناب آقا سید علاءالدین داماد آقای بهبهانی از طرف آقایان و علماء مهاجرین از قم تشریف آورده ، لدی‌الورود آمدند به سفارتخانه ، دیدنی از متحصنین فرموده ، برای حضور و ملاقات اعلیحضرت شاهنشاه و ملاقات صدراعظم و وزرای درباری بروند به قصر صاحبقرانیه البته این سید جوان با کفایت که حضور شاه مشرف شود عمل به خوبی اصلاح خواهد شد چه این سید بزرگوار جوان بخت به متابعت نیت مقدسه پدر بزرگوارش قصدی جز رفاهیت و آسایش عموم ندارد . آنچه بگویند خیر مردم را ملاحظه خواهد نمود ، نه غرض شخصی دارد و نه طمعى و نه هوى و هوس . جوان در سن بیست و پنج به سن ایشان و این گونه خیرخواه عموم کمتر دیدم .

اگرچه مردم از بودن آقا سید مطهر و آقا سید علاءالدین اعتمادالاسلام با ایشان در خوف و خطرند ، چه سوءظن درباره دو رفیقش حاصل است و در واقع اگر مداخله در این امر خطیر نمی کردند و کار مردم را به خودشان واگذار می نمودند و می گذاردند که مردم خودشان کار را به جایی می رسانیدند بهتر بود و مردم از اعتمادالاسلام و آقا میرزا محسن خیلی بد می گویند و خائف می باشند ، چه به يك تعارف و يك وعده دستمالی قیصریه را آتش خواهند زد .

باری از مصداق این مثل هم بگذریم و دست از کار خود برنداریم . طرف عصری جناب آقا میرزا سید محمد صادق ، از قصر صاحبقرانیه مراجعت نمود ، ولی در این دفعه رفقایش جرئت نکردند وارد به سفارتخانه شوند . چه مردم علانیه از اعتمادالاسلام و سید مطهر بد می گویند ، از این جهت آقا میرزا محمد صادق تنها آمد به سفارتخانه و مؤرده

انجام مقاصد آقایان را به متحصنین داد و مقاصد آقایان عبارت بود از شش مقصد :

مقصد اول - تأسیس مجلس به طریق صحیح .

مقصد دوم - امنیت عمومی به متحصنین سفارتخانه و سایر اهل تهران .

مقصد سوم - نیامدن عین الدوله به طهران مطلقاً .

مقصد چهارم - عودت دادن منفیین به طهران، جز مجدالاسلام که در غیر طهران هر جا بخواهد برود یا بماند .

مقصد پنجم - راضی نمودن ورثه مقتولین را به دادن دیده و صلح و الاقصا بر حسب قانون مقدس اسلام .

مقصد ششم - گرفتن قبوض مواجب را از صرافان و تجار و پول دادن به آنها .

يك دستخط مختصری هم بر طبق مقاصد آقایان داده شد بدین صورت :

دستخط اعلیحضرت شاهنشاه مظفرالدین شاه قاجار

جناب اشرف صدراعظم . در تکمیل دستخط سابق خودمان ، به تاریخ چهاردهم جمادی الاخری ۱۳۲۴ - امروز اجازه صریحه در تأسیس مجلس منتخبین فرموده بودیم . مجدداً برای این که عموم اهالی و افراد ملت از توجهات کامله همایونی ما واقف باشند ، امر و مقرر می‌داریم که مجلس مزبور را به شرح دستخط سابق صحیحاً دایر نموده ، بعد از انتخاب اعضاء مجلس ، فصول و شرایط نظامنامه مجلس شورای اسلامی را موافق تصویب و امضاء منتخبین ، به طوری که موجب اصلاح عموم مملکت و اجرای قوانین شرع مقدس مرتب نمایند که به شرف عرض و امضای همایونی ما موشح و مطابق نظامنامه مزبور ، این مقصود مقدس صورت و انجام پذیرد .

۱۶ جمادی الثانیه ۱۳۲۴

طرفداری صدراعظم (مشیرالدوله) از ملت ، اگر چه بر حسب تکلیف صدارتی و حسن نیت و پاکی طینت و فطانت و ذکاوت و دولت خواهی او است ، چه امروز بقای دولت ایران منوط و بسته به انجام مقاصد آقایان و علماء و متحصنین در سفارتخانه می‌باشد ، ولی بعض پاکتهای مجهول و شبنامه‌ها به اسم صدراعظم و به پسرها و بستگانش می‌نویسند . اگر چه این نوشتجات از اشخاص بی اصل و مجهول است ، لکن ما یکی از آن کاغذها را درج می‌نمائیم ، دیگر خوانندگان وضع و حالات را می‌دانند .

سواد مکتوب

آقای مؤتمن‌الملک (۱) : به پدر بزرگوارتان عرض کنید : چون تا بحال از شما بد نفسی دیده نشده شر شما را نمی‌خواهیم . به جهت این که شما هم برادر

۱ - این مؤتمن‌الملک که در اول مکتوب عنوان شده است پسر کوچک صدراعظم مشیرالدوله است که صدراعظم خیلی اعتماد به عقل و کفایت این پسر دارد .

ما و مملکتی ما هستید پس شما را برادرانه اطلاع می‌دهیم ، اگر نمی‌توانید مقصود ما را انجام کنید و از امیربهادر و حاجب‌الدوله می‌ترسید ، حقیقت حال مملکت و ملت را به شاه عرض و از خواب غفلت بیدارشان کنید و درک کنید که بعد از این بقای سلطنت و صدارت و اصلاح خزانة و همه چیز بسته به وجود مجلس ملی است . فوراً استعفا کنید و الا بزودی . . . و اسباب عبرت دیگران خواهید شد . تا دیگری قبول این مقام نکند . ما تا امروز کشته شدیم و نکشتیم ولی حالا ناچار می‌شویم ، آنها که دلشان برای ما نمی‌سوزد و می‌خواهند ما را گول بزنند جزائی بدهیم که دیگران عبرت بگیرند ، حالا آنچه صلاح خودتان است بکنید ، ما هم آنچه صلاح خود و نوعمان و ملت و مملکت‌مان است می‌کنیم . شاید هر دقیقه که اراده کنیم از شخص شما و شاه و وزراء در چنگ ما باشید .

کاغذی از يك نفر از تجار تبریز رسیده ، چون کاشف از حالات تاریخیة اهل تبریز است ما بعینه قدری از آن کاغذ را درج می‌نمائیم که خوانندگان ملتفت وقایع تبریز هم باشند .

نقل از مکتوب یکی از تجار تبریز

درباب اغتشاش طهران در تبریز که اراجیف بسیار بسیار است که جمعی از علماء و سایرین به قتل رسانیده شده و طایفه رعیت اجماع کرده ، خانه وزیر دربار را داغون کرده اند . حرف زیاد ، ولی تا حال خبر صحیح مکتوبی نرسید ، ولی احوالات تبریز همین است که عرض می‌نمایم : چند روز قبل علماء طهران که در قم جمع شده‌اند از آنجا تلگرافی خیلی طولانی به علماء تبریز کرده و زیاد اظهار تظلم نموده و از علماء استمداد خواسته بودند . علماء شهر هم تماماً متفق شده هر روز در خانه یکی مجلس فراهم کرده و درهای مسجد هارا قفل کرده ، امورات شرع را تماماً موقوف نمودند . از نماز جماعت و مجلس و عقد مراسم و غیره همگی متفق شده ، حتی جناب مستطاب حاج میرزا حسن آقا مجتهد ، که با جناب مستطاب حاجی میرزا کریم آقا عداوت سخت دارند ، در این مسئله تأسی کرده ، عموماً متفق شده و متعدد تلگرافات به طهران و اصفهان و قم و شیراز نموده و در ضمن آن تلگراف طولانی به خاکپای مبارک قبله عالم نمودند از راه کمپانی . از قراری که مذاکره کردند دو بیست تومان پول تلگراف داده‌اند . يك فقره جواب از طهران رسیده ، حسب الامر بود . اینها باور نکرده ساکت نشدند . مجدداً تلگرافی به توسط وزیر مختار به قبله عالم نمودند . جواب آن را دیروز عصر که در خانه یکی از مجتهدین که همه در آنجا جمع بودند ، یعنی در خانه حاجی میرزا محسن آقا بودند ، تلگراف از جانب قبله عالم رسیده و خواهش و عرایض علماء را

قبول فرموده اند. و علماء طهران را هم بزودی به طهران با کمال احترام مراجعت داده و عرایض آنها را که صلاح دولت و ملت است قبول فرمایند. بعد از رسیدن تلگراف باز اینها گفتند که در این خصوص باید خود حضرت اقدس ضمانت نمایند. مجدداً سؤال و جواب کرده و حضرت اقدس دستخط مرحمت فرموده و متعهد شده سواد دستخط حضرت اقدس در جوف عریضه است. ولی سواد تلگراف طهران هنوز به دست من نیامده در نزد مجتهدین است، گویا امروز چاپ خواهند کرد. هفته آتی سواد آن را خواهم فرستاد. حالا مطلب واضح شده و مردم مقصود را دانسته اند. انتهی.

صورت بعض تلگرافات را ما سابقاً درج نمودیم، ولی سواد دستخط حضرت اقدس ولیعهد را اینک درج می نمایم و هذا صورته.

#### دستخط ولیعهد

جناب مستطاب شریعتمدار آقای مجتهد، سلمه الله تعالی، کمال تشکر از فضل خداوند متعال دارم که بحمدالله تعالی شفاعت و عرایض من و علماء اعلام دارالسلطنه تبریز مبنی بر اعاده علماء اعلام دارالخلافة طهران و رسیدگی به مطالب حقه ایشان که صرفه و صلاح دولت و ملت است قبول کرده اند و من متعهدم که به مدلول دستخط جهان مطاع مبارک ملوکانه بعد از مراجعت علماء اعلام به اوطان خودشان به معیت جناب اجل اکرم مشیرالدوله وزیر امور خارجه، ذات مقدس ملوکانه که همیشه حامی شرع اقدس است، قرار اجابت مطالب حقه آنها را که صلاح ملک و ملت، به طوری که خودشان امروز دستخط فرموده اند، انشاءالله انجام بدهند. هفتم شهر جمادی الاخره ۱۳۲۴. (۱)

رؤساء تجار امروز، در چادری مخصوص مشغول مذاکره می باشند. اهل طهران در این ایام تحصن در سفارتخانه، به حدی بیدار شده و پا به دایره تمدن و حقوق گذارده، که در مدت ده سال این قسم ممکن نبود. اشخاصی که در خارجه تربیت شده اند و سالها آرزوی این ایام را می بردند شب و روز در کاربیداری مردم می باشند.

اجزاء انجمن مخفی تمام همشان مصروف این است که آقازاده ها و عالم زاده های بی سواد، دخالت در این امر مقدس خطیر نمایند که خدای نا کرده فردا خارجه به اهل ایران نخندند و نگویند جاهل بودند و از عهده بر نیامدند. چه پیشرفت این امر مقدس باز منوط به همراهی دولت و دخالت وزراء بصیر و عالم است.

چنانچه ملاحای طهران و یا آقازاده های ایشان داخل در این امر خطیر شدند،

۱- این دستخط چون چند روز بعد از تاریخ صدورش به ما رسید. لذا در وقایع روز هفتم

دیگر کار مشکل است. زیرا که هر قدر دولت ضعیف گردد، عقلا و دانشمندان از پیشرفت این امر مقدس مأیوس و ناامید خواهند بود.

**روز چهارشنبه ۱۷ جمادی الاخری ۱۳۲۴** - امروز جناب آقامیرزا سید محمد صادق طباطبائی باجمعی از محترمین و معتبرین تجار رفتند در تلگرافخانه و تا ظهر مشغول مخابره با آقایان مهاجرین بودند. از طرف دولت هم صدراعظم نوشت به رئیس تلگرافخانه که آنچه تلگراف مخابره کنند مجانی باشد و قیمت مطالبه نکنند، لذا جناب آقا میرزا سید محمد - صادق، صورت دستخط ثانی را مخابره کرد و تا اول شب آنچه مطالبه جواب نمودند، جوابی نرسید.

در میان متحصنین سفارتخانه قاله قاله در گرفت. می گویند: تا سفارت انگلیس ضمانت اجراء دستخط را و عمل به مضمون آن نکنند و قول تأسیس و تشکیل مجلس راندهد ما از این سفارتخانه حرکت نمی کنیم و خارج نمی شویم و بازارها را باز نمی کنیم. چند نفر از معتبرین تجار و اهل سفارتخانه یعنی متحصنین رفتند به نیاوران، که در صاحبقرانیه خودشان با دولت گفتگو کنند و یا در رستم آباد که مزرعه مشیرالدوله صدراعظم است با خود صدراعظم مذاکره نمایند. اسامی آنها از این قرار است:

جناب حاج سید عبدالحسین واعظ - حاج محمد تقی - حاج محمد ابراهیم وارث - جناب آقا میرزا محمود قمی - حاج سید صراف - آقا سید محمد تقی سمنانی - جناب آقا سید حسین بروجردی - شارژدافردولت انگلیس - مشیرالدوله و پسرش مشیرالملک - محتشم - السلطنه هم آنجا بودند.

در باب مجلس شورا مذاکره بود، صدراعظم می گفت که شورای اسلامی باید باشد. آقا سید حسین بروجردی گفت شورای ملی باید باشد. صدراعظم گفت من شورای ملی نمی دهم. آقا سید حسین گفت ما به قوه ملت شورای ملی را می گیریم.

پس از مذاکرات بسیار بنام آقایان بامشیرالملک و محتشم السلطنه در مجلسی دیگر نشسته گفتگو کردند. پس از مذاکرات نتیجه مجلس این شد: که مجلس شورای ملی باشد.

امروز یکی از دوستان، ماده تاریخ کشته شدن سید عبدالحمید را خواند چون اشعارش مفصل بود ما از درج آن اغماض نمودیم لکن مصرع از آنرا که دلالت بر تاریخ و زمان داشت درج می نمائیم ( بتیر سلطان شهید سید عبدالحمید ) که مجموع حرف مقطعه این مصرع، عدد ۱۳۲۴ می باشد. در صورتی که اول مصرع باء و بعد از آن تاء باشد که بتیر است نه این که به تیر نویسند با هاء بعد از باء.

در این روز نیز به قرار هر روز، بازارها و سراها بسته است. مردم همگی در زیر چادرها نشسته اند. یا واعظ مشغول موعظه است و یا مردم باهم نشسته سیاسی می گویند.

مشهور شده است تلگرافی از لندن برای شارژدافرد مخابره شده است، قریب به این

مضمون: انجام مقاصد مشروعۀ متحصنین را ازدولت ایران بخواهید و این تلگراف در جواب تلگراف تجار که دو روز قبل از این مخاברה کرده بودند، مخاברה شد و تلگراف تجار قریب به این مضمون بود که: بیست روز است در سفارتخانه متحصن می باشیم. لذا تجار چند نفر از رؤساء را فرستادند قلہک که مزرعه و ده ییلاقی سفارتخانه است، و از آنجا با شارژدافر رفتند منزل صدراعظم و مذاکره کردند و قرار شد دو دستخط سابق را تغییر دهند و مضامین هر دو را در یک دستخط بنویسند و نیز در دستخط که مجلس شورای اسلامی نوشته اند باید به این عبارت مجلس شورای ملی تبدیل شود. چه شاید بعضی به اغراض شخصی یکی از مبعوثین را تکفیر کنند و آن وقت بگویند کافر در مجلس اسلامی چه می کند و شاید یک زمانی مانند شیخ فضل الله، ملائی پیدا شود که به غرض شخصی خود همه اهل مجلس را تکفیر و لا اقل تفسیق کند، آن وقت محرك مردم شود که کافر و فاسق را به مجلس اسلامی چه کار است. دیگر آن که طایفۀ یهود و ارامنه و مجوس نیز باید منتخب خود را به این مجلس بفرستند و لفظ اسلامی با ورود آنها نمی سازد، مناسب لفظ ملی است.

باری پس از مذاکرات بسیار صدراعظم متقبل گردید که همه مقاصد آقایان و تجار و کسبه را بر آورده نماید.

در سفارتخانه هم جمعی از مردمان عالم و تربیت شده افتاده اند در بین مردم و آنچه که می دانند به مردم یاد می دهند. در این اجماع اگر ضروری به مردم رسید، لکن بر علم و تربیت آنها افزوده گردید.

#### تلگراف از مراغه به مهاجرین

محضر حضرت حجة الاسلام والمسلمین آقای آقا سید محمد مجتهد ادام الله تأییده. از وقوع قضیۀ هایله، داعی و علماء مراغه زیاده از حد متألم شد. یک مصیبت بوده. ثلثت فی الاسلام ثلثة لایسد هاشمی<sup>ع</sup> الی یوم النشور. جز تحمل چاره نبوده حتی یحکم الله، همه اوقات شریف مترصد سلام ارادت حضور سایر آقایان عظام دارد. (خادم الشریعة سید هدایت الله)

آقایان در قم مشغول مخاברה به اطراف می باشند و در تهیه حرکت جناب عضد الملک هم با آقایان به طور ملایمت و خوبی معاشرت می کند. کالسکه و درشکه و مال تهیه می بینند از برای حرکت دادن آقایان. قروض آقایان مهاجرین که از کسبه و اصناف قم نسیه کرده بودند نیز پرداخته شد. از طهران هم تجار پولی برای آقایان فرستادند که قسمت نموده به هر کدامی حصه ای دادند.

روز پنجشنبه ۱۸ جمادی الاخری ۱۳۲۴ هجری - در این روز نیز بازارها عموماً بسته است. شاگردهای مدرسه دارالفنون و مدرسه نظامی و مدرسه فلاحت نیز داخل شده و چادر مخصوصی برای آنها نیز بر سر پا کردند. تلگرافی که به قم مخاברה کرده بودند



امروز جوابی رسید .

جناب آقامیرزا سید محمد صادق که از طرف علماء اعلام از قم آمده بود شهر ، امروز نیز با اعتماد الاسلام ، آقا سید علاءالدین رفتند نزد صدراعظم ، تاکنون آنچه به این صدراعظم عرض شده است بدون زیاده و نقصان به اعلیحضرت شاهنشاه رسانیده است و شخص خودش هم در نهایت دقت و رأفت به امر رعیت و عرایض مردم و امورات دولتی و کار خود رسیدگی می نماید .

تا کنون در ایران بلوا به این معقولی و نجابت نکرده بودند ، بلکه تاریخ در هیچ مملکتی نشان نمی دهد ، این قسم بلوا را . به این جهت امید است که به زودی به مقصد برسند . اگر چه عقلاء و اشخاص بصیرمی گویند مجلسی که بناشد به توسط خارجه گرفته شود ، بنائی است بر روی آب . چه مردم قدر نمی دانند و شاید به همین زودی باز از دست بدهند و انگهی آن شرف و افتخاری را که دیگران در بردند از گرفتن مجلس ، ماها نداریم زیرا که خیلی فرق است بین دادن و گرفتن . به ما دادند ، نه ما گرفتیم و نیز خیلی فرق است بین این که خود بگیرند و یا آن که واسطه درکار باشد .

امروز عصر مقارن غروب آفتاب ، جناب مشیرالملک پسر بزرگتر صدراعظم که امروز وزیر امور خارجه است ، با جناب آقامیرزا محمدصادق و جمعی دیگر از صاحبقرانیه آمدند به شهر و وارد به سفارتخانه شدند ، رفتند در چادر بزرگ تجار .

مشیرالملک که این ایام ، به او می گویند مشیرالدوله ، در مجلس جلوس نموده ، جناب آقا سید عبدالحسین واعظ ، رفت بالای منبر و اظهار مراحم و الطاف اعلیحضرت را به مردم نمود و از طرف مردم هم اظهار تشکر نموده دعایش را کرد . بعد مشیرالدوله حالیه ، پسر صدراعظم ، رفت روی صندلی ، فرمان اعلیحضرت شاهنشاه را که ذیلاً نگاشته می شود قرائت نمود ، و کاشف از اذن و اجازه تأسیس و تشکیل مجلس شورای ملی بود ، بعد از آن قرائت نمود دستخطی را که کاشف از عفو و اغماض از متحصنین بود و امنیت دادن به اشخاصی که در سفارتخانه بودند ، بعد از آن قرائت نمود ،

تلگراف قم را که از طرف علماء اعلام بود که مخا بره کرده بودند به متحصنین ، که مقاصد شما و ما انجام گرفت ، از سفارتخانه برخیزید و بیش از این نمایند که مفاصدی برماندن زیاد می باشد ، در تلگراف نمی توانیم اظهار کنیم ، اگر مقاصد شما بقیه دارد ما در زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم می مانیم ، تا آن بقیه هم انجام بگیرد . لذا مردم در نهایت رضا و امتنان و تشکر قبول نمودند . لکن چون تهیه شام و غذا را دیده بودند ، اکثر ماندند و بعضی از مردم رفتند به خانه های خودشان ، فردا هم که روز جمعه است و نبایست بازارها باز شود ، قرار گذاردند دکا کین را باز کنند ، اگر چه روز جمعه هم باشد ، فردا شب راهم خیال دارند شهر را چراغان نمایند . صورت دستخط شاه اگر چه با دستخط سابق چندان فرقی ندارد ،

لکن برحسب وظیفه تاریخ نویسی آن را نیز درج می‌نمائیم :

دستخط اعلیحضرت شاهنشاه مظفرالدین شاه که در سفارتخانه قرائت شد

جناب اشرف صدراعظم ، از آن جائی که حضرت باری جل شأنه سررشته ترقی و سعادت ممالک محروسه ایران را به کف کفایت ما سپرده و شخص همایون مارا حافظ حقوق قاطبه اهالی ایران و رعایای صدیق خودمان قرارداد، لهذا در این موقع که رأی و اراده همایون ما بدان تعلق گرفته که برای رفاهیت و امنیت قاطبه اهالی ایران و تشدید مبانی دولت و اصلاحات مقتضیه ، به مرور در دوایر دولتی و مملکتی به موقع اجراء گذارده شود چنان مصمم شدیم که مجلس شورای ملی از منتخبین شاهزادگان و علماء و قاجاریه و اعیان و اشراف و ملاکین و تجار و اصناف ، به انتخاب طبقات مرقومه در دارالخلافة طهران تشکیل و تنظیم شود، در مهام امور دولتی و مملکتی و مصالح عامه مشاوره و مذاقه لازم را به عمل آورده و به هیئت وزراء دولتخواه ما در اصلاحاتی که برای سعادت و خوشبختی ایران خواهد شد ، اعانت و کمک لازم را بنمایند و در کمال امنیت و اطمینان عقاید خودشان را در خیر دولت و ملت به عرض برسانند که به صحنه ملوکانه موشح و بعون الله تعالی به موقع اجراء گذارده شود . بدیهی است که به این دستخط مبارک نظامنامه ترتیبات این مجلس و اسباب و لوازم تشکیل آن را موافق تصویب و امضای منتخبین از این تاریخ مرتب و مهیا خواهید نمود . این مجلس شورای مرقوم که نگهبان عدل ما است افتتاح و به اصلاحات لازمه امور مملکت و اجرای قوانین شرع مقدس شروع نمائید و نیز مقرر می‌فرمائیم که سواد این دستخط مبارک را اعلام و منتشر نمائید ، تا قاطبه اهالی از نیات حسنه ما که تماماً راجع به ترقی دولت و ملت ایران است کما ینبغی مطلع و مرفه الحال مشغول دعا گوئی دولت و این نعمت بی زوال باشند . (در قصر صاحبقرانیه)

به تاریخ ۱۴ جمادی الثانیه در سال یازدهم سلطنت ، تاریخ این دستخط در هیجدهم بوده ولی محض این که مطابق باشد با روز تولد شاهنشاه ، تاریخ آن را در چهاردهم نوشتند . کمالایخفی .

بعضی از مردم نادان در لفظ به موقع اجرا مذاکره نمودند ، ولی اشخاص دانا و چیز فهم آنان را ساکت نموده و به آنها فهمانیدند معنی این کلام را .

در واقع اعلیحضرت شاهنشاه مظفرالدین شاه قاجار پادشاه رؤف و مهربان و پادشاه مسلمانی است این شاه مثل آفتابی است که در زیر ابر مستور و متواری است . اگر صدر اعظم ظالم و مستبد و سفاک و بی علم و دانش باشد؛ آن وقت ابری است مظلم و تاریک که نمی‌گذارد این آفتاب شعاع خویش را به زمین افکند . چنانچه در زمان صدارت عین‌الدوله دیدیم

که در آن صدارت شاه را چگونه قلم داد کرده بودند . اما در این زمان و این صدارت یعنی زمان صدارت مشیرالدوله ابری نازک و باریک و روشن جلو آفتاب را گرفته است ، که اگر کسی به دقت نظر کند شعاع آفتاب از زیر ابر نمایان خواهد بود . این است که در زمان این صدراعظم علت و سببی که مانع ترقی باشد دیده نمی شود . چه شاه رؤف و مهربان ، صدراعظم عالم و تربیت شده علماء مایل و مقدم ، طلاب و محصلین راغب ، مردم تا يك اندازه بیدار ، شاگردان مدارس جدید بزرگ شده و با تربیت می باشند به این جهات امید است که آقایان به زودی مراجعت کنند .

### مراجعت شیخ فضل الله به کهریزک

از قراری که شهرت گرفته است بین جناب آقا سید عبدالله و حاج شیخ فضل الله ؛ کدورتی واقع شده است و حاج شیخ فضل الله چند روز زودتر حرکت کرده است و جلوتر از مهاجرین آمده است در کهریزک مانده است . تا مهاجرین برسند ولی بنده نگارنده نور رستگاری در جبین شیخ فضل الله نمی بینم ، چه این آقای دنیا دوست و دنیا پرست قصدی جز عیش و عشرت و ساختن پارک و رنگین کردن سفره خویش ندارد . با این که املاک بسیار دارد ، موقوفه زیادی را جلو گرفته است باز حریص در کار دنیا و به اندک رشوه برمی گردد . هر کس را مانع پیشرفت خیالات خویش داند حکم به کفرش می کند بلکه اگر بتواند حکم قتل يك اهل شهری را برای رسیدن به صد تومان می دهد . در این مقام که می بیند آقا سید عبدالله و آقا میرزا سید محمد جلو افتادند ، از غصه و اندوه نزدیک است تمام شود . دیرش می شود که خود را برساند و شاه را نادم کند ، بلکه بتواند این کار را برهم زند و یا به اسم خویش کند . مردم هم این شخص را شناخته اند که خود خواه و شهوت پرست است . لکن چون جمعی از مفت خورها و اهل دنیا دورش را دارند و به اطرافیهای خود که دلان مظلومه و شر خرنده می رسانند لذا همه وقت از او می ترسند . چه هر کس مخالفت او را کند یا زنش به خانه اش حرام و یا قباله و سندی از برای ملك خانه او ظاهر می کنند و بیچاره را گدا و خانه نشین می کنند . اگر هیچ نداشته باشد حکم کفر او را می دهد ، اطرافیهای او منتشر می کنند مگر آن که خداوند متعال شر او را کفایت کند . با این که هفتاد و سه سال از سنش می گذرد ، مانند اشخاص چهل ساله گردن کلفت و چاق و فربه است . بنده نگارنده تقریباً بیست سال است که او را به يك حالت می بینم ، بلکه روز بروز جوان تر می شود . نمی دانم خداوند عالم چه صلاح در بقای او می بیند ؟

باری مانعی که بنده نگارنده از برای این ملت ضعیف می بینم ، حاج شیخ فضل الله و امثال او است که در هر شهری از شهرهای ایران ، یکی دو تا از این قبیل شخص می باشد . عجب است که به مفاد یخرج الحی من المیت ، پسر این حاج شیخ فضل الله جناب آقا میرزا مهدی از اشخاص عالم متدین متمدن مقدس خیر خواه ، ملاحظه نوع و ایرانیت و اسلامیت

بر غرض شخص مقدم می‌دارد، درست نقطه برابر و مخالف طریقه پدرش می‌باشد. از پدرش مخارج نمی‌گیرد و به خانه پدرش زیاد آمد و شد نمی‌کند، در کوچه و بازار تنها می‌رود. با این که مراتب علمیه‌اش از دیگران کمتر نیست و اگر در محکمه شرع جلوس کند اطرافش را می‌گیرند. اصلاً قایل به تدلیس و نفاق نیست. در قم معاون علما است، به اندازه صد نفر از طلاب را ریاست دارد، تا همه طلاب غذا نخورند این آقا غذا نمی‌خورد و در ذیل مجلس طلاب می‌نشیند. روزها طلاب را می‌آورد در صحن مقدس حضرت معصومه، و آنها را مشق نظام می‌دهد و آنها را ترویج و تشویق می‌نماید بر حفظ اسلام و همه وقت می‌گوید: مردم! مظلوم واقع نشوید، مردم! قبول ظلم نکنید. صاحب يك حرارتی فوق العاده است. برخلاف پدر و برادرهایش با فقرا و ضعفا به حسن سلوک معاشرت می‌کند و شاید به طور قطع عرض کنم ضررهایی که از حاج شیخ فضل‌الله به این مذهب اسلام و اهل ایران رسیده است جبران همه را تا به امروز این پسر می‌کند. یعنی وجود آقا میرزا مهدی به منزله حسنه‌ای است که سیئات را می‌برد. پس به مفاد ان الحسنات یتذهبن السيئات. ما جبران سیئات حاج شیخ فضل‌الله را به وجود آقا میرزا مهدی می‌کنیم و می‌نویسیم، ان شاء الله تعالی دیگر حاج شیخ فضل‌الله خوب خواهد شد و به مقتضای عفی الله عما سلف. از کارهای گذشته و اعمال حاج شیخ فضل‌الله در این سفر قم چشم پوشیدیم امیدواریم خداوند او را توفیق خدمت به اسلام و مسلمین عطا فرماید. باری محض خاطر این پسر مراتب پدر را محفوظ می‌داریم و می‌نویسیم حاج شیخ فضل‌الله محض بدی هوای قم و گرمی هوا و بودن تب نوبه در آن جا، زودتر از آقایان حرکت کرد و الان در کهریزك دو فرسخی طهران متوقف است تا مهاجرین برسند.

### مذاکره نمایندگان با صدر اعظم

#### و امضاء فرمان مشروطیت توسط شاه

امروز جناب آقا میرزا محمد صادق و جناب آقا میرزا محسن و آقا سید علاءالدین رفتند صاحب قرآنیه و در آن جا وزراء مجلس کردند. امیربهادر وزیر دربار گفت: آقایان هرگز مجلس نمی‌خواهند و راضی به مجلس نخواهند شد، زیرا که مجلس شورا خلاف شرع است و اگر مجلس تشکیل گردید دیگر کسی ظلم نمی‌کند و اگر کسی ظلم نکرد دیگر احدی مظلوم نخواهد شد و اگر کسی مظلوم واقع نشود دیگر درب خانه‌های آقایان کسی نمی‌رود و دیگر کسی کاری با آقایان ندارد.

جناب آقا میرزا محمد صادق در جواب گفت: مجلس شورای موافق دین ما می‌باشد زیرا که خداوند در قرآن به رسول خود می‌فرماید و شاورهم فی الامر، و در جائی دیگر

فرموده‌است: و امرهم شوری بینهم . (۱)

وزیر دربار گفت شورای اسلامی خوب است چرا به شورای ملی بدل گردید؟ جناب آقا میرزا محمد صادق جواب داد: برای این که رعیت این لفظ را خواست که فردا اگر کسی را از اهل مجلس بخواهید نفی و تبعید کنید خواهید گفت این بی دین و خارج از اسلام است. به این بهانه اشخاصی که مخالف میل شما رفتار نموده‌اند باید خارج شوند. اما لفظ ملی این عیب را مانع خواهد بود .

دیگر آن که اگر اسلامی مبدل به ملی نشود، مردم از سفارتخانه بیرون نخواهند آمد، باری دیگر از مذاکرات آن روز آن که وکلاء آقایان گفتند: دستخط شاه باید به صورت ملفوفه نوشته شود که به علاوه صحه شاه، مهر شاه را نیز داشته باشد و صدر اعظم هم فرمان را مهر کند و ثبت دفتر هم بشود که آن وقت رسمیت داشته باشد. دیگر آن که بعض عبارات تغییر و تبدیل نشود. صدر اعظم گفت: باید بر طبق میل علماء و ملت رفتار کنیم. نایب السلطنه گفت: ضرری ندارد که عرایض ملت را حضور اعلیحضرت عرض کنیم. لذا صدر اعظم با نایب السلطنه حرکت کردند که بروند حضور اعلیحضرت شاهنشاه به جناب آقا میرزا سید محمد صادق و سایرین هم تکلیف کردند که شما هم بیائید حضور و با هم عرایض ملت را عرض کنیم وکلاء آقایان به ملاحظه این که شاید در حضور اعلیحضرت مجبور شوند به قبول آنچه که میل دربارها در آن است لذا عذر آوردند و گفتند که ما از طرف علماء و آقایان مهاجرین آمده‌ایم که با وزراء مذاکره نمائیم نه با شاه. نایب السلطنه چون می‌دانست اگر امیر بهادر حضور اعلیحضرت مشرف شود، سنگ جلو می‌اندازد و مانع اصلاح خواهد گردید لذا به صدر اعظم رسانید و گفت شاید شما بخواهید که با شاه بعض مطالب محرمانه را گفتگو نمائید و شاید شاه بخواهد بعض فرمایشات محرمانه سری بفرماید. من با وزیر دربار نمی‌آئیم. صدر اعظم قبول نمود و تنها رفت حضور شاه و آنچه می‌دانست عرض کرد اعلیحضرت شاهنشاه مستدعیات را قبول فرمود فرمان را امضاء و مهر نمودند، کار تمام شد. فرمان را آورد و داد به وکلای آقایان .

امروز بعضی از دانشمندان صورت دستخطی نوشتند و در سفارتخانه خواندند و گفتند باید این طور دستخط نوشته شود و به امضاء شاه برسانند، لکن رؤساء تجار گفتند دیگر کار گذشته‌است و هر ساعت نمی‌توان شاه را مجبور نمود که دستخط را عوض کنند، ولی ما صورت آن را ذیلاً درج می‌کنیم که خوانندگان تاریخ بدانند، اگر وکلاء آقایان نیامده بودند، مردم بهتر کار را می‌گذرانیدند و این صورت بهتر از آن صورتی است که صدر اعظم صادر کرد و هذا صورته .

(۱) افسوس که جناب آقای میرزا محمد صادق معنی آیه را ترجمه نکرد و شاید وزیر دربار چنین فهمید که این دو آیه برخلاف شوری است .

صورت سواد دستخطی که به امضاء فرسانیدند

محض دوام دولت و بقای سلطنت و قوام هیئت اجتماعی ملت تأسیس مجلس شورای ملی که عبارت از مجلس تنظیمات و مرکب از وکلاء منتخبین ملت و رجال با سیاست امین، دولت به حیثیتی که حاکم باشد بر جمیع دوائر دولتی و امورات مملکتی و تمام ادارات لشکری و کشوری، از قبیل اداره معارف و وزارت تجارت و فلاح و صناعت و معادن و شوارع و طرق و اداره نظمیه و هیئت نظام عسکری و اداره مالیه و وزارت عدلیه، با شمول منتخبین قصبات و ولایات بعیده در هیئت انجمن شورای ملی مقرر فرمودیم و باید شعب وزارت عدلیه به قانون جدید در جمیع ولایات حاکم نشین دائر و تأسیس و برقرار شود و در تمام بلاد و قری، کلیه مطالب غامضه سیاسیه رجوع به انجمن شورای ملی مرکزی شود و در امورات جزئی داخلی به همان شعبات وزارت عدلیه که در ولایات حاکم نشین قائم است، فیصل دهند و باید احکام مباحوث در مجلس شورای ملی، بنا بر قاعده اکثریت آراء مردود و مقبول افتد و به توسط یکی از اعضای منتخب مجلس شورا به حضور مبارک مرور و البته مجری شود و باید این دستخط صادره را سفرای دول متمدنه تصدیق نمایند.

این صورت را اگر رسانیده بودند به صدراعظم به امضاء می‌رسانید، ولی حیف که به همان صورت فرمان قناعت کردند.

روز جمعه ۱۹ جمادی الاخری ۱۳۲۴ هجری - امروز اکثر اهل سفارتخانه و متحصنین از سفارتخانه خارج شده و بازارها را با این که جمعه بود باز کردند. تهیه چراغانی را دیده ولی رؤساء و تجار و اساتید هر فنی هنوز در سفارتخانه می‌باشند، چادرها هنوز سر پا می‌باشد تا آقایان مراجعت کنند.

جناب آقامیرزا محمدصادق تلگراف مفصلی به قم مخابره نموده و صریح در تلگراف نوشتند که اگر حرکت نکنید و به طرف طهران نیائید، کار خراب می‌شود، مسلمین از دست می‌روند، زیرا که دولت قبول کرده است مجلس شورا را بدهد، بلکه متقبل شده است آنچه را که بخواهید، دیگر مسامحه و ملاحظه روا نیست. لکن با این اصرار امروز و دیروز که مخابره کرد جوابی نرسید، مردم حیران و بدون تکلیف می‌باشند.

در قم هم آقایان مشغول تهیه حرکت می‌باشند. جناب آقامیرزامهدی ولد حاج شیخ فضل‌الله که همراه پدرش حرکت نکرد، این ایام نزد آقایان و مشغول مشق پیاده نظام است به طایفه طلاب و محصلین.

ابتدای ورود به سفارتخانه از روز چهارشنبه بیست و چهارم جمادی الاولی ۱۳۲۴ بود الی امروز که جمعه ۱۹ جمادی الاخری می‌باشد، بیست و پنج روز است، لکن تا چادرها کنده

و بساط برچیده شد يك ماه طول کشید، چه روز دوشنبه ۲۲ شروع به این کار شد که مطابق با حرکت آقایان و هجرت آنان باشد و انتهایش نیز آمدن آقایان بود که جناب آقا سید عبدالله و جناب آقامیرزا سید محمد آمدند دم سفارتخانه و بقیة السیف را حرکت دادند . پس مدت تحصن در سفارتخانه و هجرت آقایان از طهران به قم و معاودت آنان درست يك ماه بود . « العجب کل العجب بین الجمادی والرجب » در واقع اشاره ای است به این واقعه بزرگ تاریخی . باری اکثر از مردم امروز از سفارتخانه خارج شدند .

### باز شدن بازار و جشن چراغانی

روز شنبه بیستم جمادی الاخری ۱۳۲۴ هجری - امروز بازارها باز شد، اکثر مردم آمدند در بازار برای تهیه چراغان و بعضی هم ماندند در سفارتخانه تا تأسیس مجلس و آمدن آقایان .

شب گذشته به ملاحظه عدم تهیه ، چراغان صحیحی نشد . از طرف صدراعظم به تمام بلدان ایران تلگراف شد که آقایان مهاجرین مراجعت می کنند و باید در شهرهای ایران چراغانی کنند و جشن انعقاد مجلس شورای ملی را بگیرند .

حاج محمد تقی و برادرش حاج حسن که وکیل خرج بودند، در سفارتخانه با حاج سید صراف که او هم زحمت کشیده و از مال و جان دریغ نکرد ، امروز آمدند منزل آقای طباطبائی که با جناب آقا میرزا محمد صادق قراری برای استقبال از آقایان گذارند . بنا شد حاج سید صراف تا حسن آباد برود، ولی حاج محمد تقی در سفارتخانه باشد، تا دستور العمل برای او از حسن آباد تلفن شود. امروز جناب آقامیرزا محمد صادق نیز فرستاد در تلگرافخانه و مطالبه جواب نمود ، معلوم شد هنوز آقایان جواب تلگراف را نداده اند و حرکتشان معلوم نیست. اهل بازار امشب را نیز در تهیه چراغانی می باشند .

روز یکشنبه ۲۱ جمادی الاخری سنه ۱۳۲۴ هجری - دیشب چراغان باشکوهی بود ، جمیع بازار و سراها چراغان بود ، مردم خوشحال و خرم بودند ، جناب صدر اعظم با جمعی از رجال دولت آمدند بازار، در سرای امیر در حجره حاج حسین آقا، به قدر يك ساعت نشسته موزیک حاضر شد ، به قدر نیم ساعت موزیک زدند . بعد از صرف چای و قلیان و شربت و شیرینی در سرای حاج حسن هم نیم ساعت نشستند . در بازار مردم را تبریک گفته بسیار به خوبی سلوک می نمود ، مردم این سلوک صدراعظم را که می دیدند عداوت عین الدوله را در سینه بیشتر قرار می دادند .

يك شبنامه هم در این روزها در مجامع و مدارس و کوجهها افتاده شد که صورت آن از این قرار است :

صورت شبنامه مجلس ملیة اسلامی

در آن نمره اشاره کردیم که مجلس ملی عبارت است از آن که هر طبقه از

طبقات ملت مثل علماء و ملاکین و تجار و ارباب صنایع و کسبه ، از قبیل عطار و بقال و علاف و کفاش و غیره و غیره ، هرصنفی از اصناف رعیت يك نفر دانشمند امین ، هر طبقه از طبقات خودشان حاضر شوند ، در باب مصالح و مفساد مملکت و ملت سخن رانند و مشورت نمایند که هر چیز باعث آسایش ملت و موجب آبادی مملکت است ، در صدد او بر آیند و کدام کس علت خرابی مملکت و صدمه ملت است ، قلع و قمع نمایند . از چه راه مملکت صاحب ثروت و امنیت خواهد شد و به چه چیز مفساد و معایب بر اثر آن رفع شود و هم باید از سایر بلدان ایران از هر ولایت از طرف رعیت يك نفر دانشمند با صداقت در مجلس مرکز حاضر باشد چنانچه شرح آن در نمره سابق عرض شد . چنانچه مسلم است مهم ملتی و مملکتی جزئاً و کلاً از عزل و نصب حکام مطلقاً و غیره تمام در مجلس مذاکره شود ، اهل مجلس هر چه رأی دادند ، باید از آن قرار رفتار کرد و نیز پوشیده نماند امناء مزبوره مادامی که از طرف ملت و کالت دارند که خلاف امانت و دیانت از آنها ظاهر نشود ، که اگر به قدر خردلی خیانت از هر يك ظاهر شود ، آحاد و افراد ملت حق دارند که در مجلس حاضر شوند و خیانت او را برسانند و معزول نمایند او را و دیگری را به جای او منصوب نمایند و این مطلب هم مسلم است که شرافت در مجلس معدلت ملی به دانش و امانت است . چه آن که دیده خواهد شد ، بسا کسانی که دارای منصب و ثروت و دولت و پسر فلان و بهمان ، بلکه دارای تخت و تاج کیان در این مجلس راه نیابد و اشخاصی که زاویه نشین ، عزلت گزین در این مجلس ، سمت عضویت بهم رسانند و دارای درجات عالیه گردند . این نمره را هم در کمال دقت ملاحظه فرمائید .

### بازگشت مهاجرین از قم

آقایان مهاجرین از قم حرکت کردند ، با این حال که يك منزل آقایان بیایند ، آن وقت گاری و درشکه و مالها را برگردانند ، طلاب و سادات را حرکت دهند . بعضی از طلاب که پیاده با آقایان آمده بودند در بین راه اسبهای غلامهای کشیکخانه و سوارهایی که مأمور بودند ، با آقایان باشند ، گرفته و سوار شدند . بیچاره سوارها التماس می کردند حالا که اسبهای ما را سوار شدید ، تفنگهای ما را نیز گرفته با خود داشته باشید ؛ چه ما را قوه حمل این تفنگها در این هوای گرم نیست .

اگرچه طلاب اکثرشان مریض و علیل بودند و هوای گرم قم به آنها صدمه زده بود ، لکن باز با سوارها همراهی می کردند . گاهی دو نفر یکی از طلاب و یکی از سوارها دو-پشته سوار می شدند ، بعضی از اوقات سواره و پیاده بودند یعنی يك فرسخ طلبه سوار می شد و يك فرسخ سوار صاحب اسب . باری اگرچه طلاب علی الظاهر اجحاف به سوارها می کردند



لکن در عوض سرمنزل آنها را به غذا و چای و قلیان و سیگار سیر و تلافی می‌کردند. سوارها هم در مراجعت راضی بودند که صدمه از آنها به اهل علم و اولاد پیغمبر نرسید، بلکه خود را خادم آنها قرار دادند. با این حال آقایان منزل به منزل راه را می‌گذرانیدند. روز دوشنبه ۲۲ جمادی الاخری ۱۳۲۴ - در این روز دوشنبه مردم در تهیه استقبال از آقایان مهاجرین می‌باشند، از حضرت عبدالعظیم الی حسن آباد در اکثر نقاط چادرها زده‌اند و تهیه ورود واردین را دیده، به قدر پنجاه شصت نفر از تجار ارامنه در کهریزک چادر زده‌اند.

اشخاصی که در سفارتخانه متحصن بودند در هر چادری ده نفر ماندند، مابقی رفتند استقبال. شب گذشته در شهر نیز چراغانی بود. از قرار مسموع اعلیحضرت شاهنشاه از جهت انعقاد مجلس خیلی خوشحال و خرسند می‌باشند. روز گذشته تغیر و تشددی به نیرالدوله حاکم طهران و سپهدار فرمودند که شما را کی حکم داد که با سادات و علماء طرف شوید و سادات را تفنگ زنی و بکشید که تا دامنه قیامت طایفه قاجاریه مورد لعن و طرد مردم واقع شوند و اسم آنان را در تواریخ به بدی ببرند.

از طرف دولت هم از برای استقبال از آقایان تهیه خوبی دیده شده است که فردا یدک و کالسکه و درشکه‌های دولتی را هم جلو آقایان ببرند.

جمعی از طلاب در مدرسه خان مروی انجمنی کرده‌اند و می‌گویند نظامنامه مجلس شورای ملی را باید به اطلاع ما بنویسند و خودشان شروع کرده‌اند در نوشتن نظامنامه. حاج سید عبدالحسین واعظ و آقاسید محمد تقی سمنانی هم رفته‌اند در مسجد جامع و در آنجا مجلس دارند. تعجب می‌کنم آن روزی را که در مسجد جامع تیر تفنگ خالی شد و همین حاج سید عبدالحسین را دیدم که پسر خود را که ده سال داشت، گذارده و فرار کرد ولی امروز این آقا با نهایت قوت قلب در همان مجلس، همان مسجد نشسته و فریاد مشروطیت را به آسمان می‌رساند؛ به فاصله یک ماه آن ترس و خوف کجا رفت و این قوت قلب از کجا آمد؟ کسی که پسر کوچک و طفل صغیر خود را گذارده و فرار می‌کرد، امروز برای ابناء وطن کار می‌کند.

### استقبال از مهاجرین

روز سه‌شنبه ۲۳ جمادی الاخری ۱۳۲۴ - شب گذشته در شهر نیز چراغانی مفصلی بود، ولی بعضی از مردم چراغان نکرده و چراغانی را گذاشتند برای ورود آقایان.

امروز حضرات آقایان و علماء مهاجرین، ظهر را وارد کهریزک شدند، عصر دم زنجیر عصرانه میل نمودند. نزدیک غروب آفتاب وارد حضرت عبدالعظیم شدند. از قم تا ورود به حضرت عبدالعظیم هنگامه‌ای بود که صفحه تاریخ یاد نداده است. طایفه ارامنه به قدر صد نفر در کهریزک چادر زده بودند، طایفه یهود بین حضرت عبدالعظیم و کهریزک به قدر پانصد

نفر در زیر چادری بودند. گوسفند بسیاری برای قربانی و کشتن آورده بودند .  
مجمعل و مختصر آن که از کهریزك تا حضرت عبدالعظیم زیر چادر بود. طنابهای چادرها  
به هم وصل بود، اصناف و کسبه بعضی در سفارتخانه و اکثر در حضرت عبدالعظیم می باشند.  
شاگردها داکین را باز کرده اند، ولی امروز جار کشیدند که فردا داکین را ببندند .  
روز چهارشنبه ۲۴ جمادی الاخری ۱۳۲۴ - امروز جمیع بازارها و سراها بسته شد؛  
همه مردم و کسبه از مسلمانان و ارامنه و یهود و گبرها برای استقبال ورود آقایان رفتند به  
شاهزاده عبدالعظیم. اشخاصی که جلوتر رفته بودند آنها هم در زاویه حضرت عبدالعظیم حاضر  
بودند. از طرف دولت وزیر علوم حکم کرد مدارس را تعطیل نمودند ، خود وزیر علوم هم  
آمد به حضرت عبدالعظیم .

دیشب مستشارالملك از طرف دولت پذیرائی نمود و مردم را شام و غذا داد . حاج  
مدیرالدوله و شهاب الممالک و جمعی دیگر از بزرگان از طرف دولت آمدند به حضرت  
عبدالعظیم .

در سه ساعت از دسته گذشته حضرات مهاجرین سوار شدند ، کالسکهها و درشکههای  
دولتی حاضر شده، طلاب و سادات را سوار کردند. درشش ساعت از دسته گذشته وارد دروازه  
شدند، به قدر پنج شش هزار نفر مردم پیاده اطراف کالسکه آقای طباطبائی و آقای بهبهانی را  
گرفته، در این هوای گرم همراه کالسکه پیاده می دویند . در آب انبار قاسم خان که قبرستان  
است، پیاده شده و در قهوه خانه ای که آن جا بود قدری مکث و توقف کردند . نایب السلطنه  
برادر شاه که سپهسالار است با پانصد نفر قزاق و سواره تا آب انبار استقبال نمودند .

کالسکه مخصوص شاه را آوردند که آقایان سوار شوند ، آقایان قبول نکردند .  
نایب السلطنه رفت در قهوه خانه و التماس نمود که به قدر صد قدمی هم باشد سوار کالسکه  
شاهی بشوید که شاه مکدر نشود؛ لذا حضرت آقای طباطبائی و آقای بهبهانی در کالسکه شاهی  
سوار شده به قدر صد قدم به دروازه مانده پیاده شدند و سوار قاطر شدند. دیگر جمعیت سواره  
و پیاده را خدا می داند. یدک متجاوز از صد و پنجاه عدد بود که سی عددش از طرف دولت  
بود. کالسکه و درشکه به قدر پانصد عدد مجانی بود . چه دولتی و چه غیر دولتی ، از آب-  
انبار قاسم خان تا دم دروازه سی و شش گوسفند کشته شد. دیگر از دم دروازه تا منازل آقایان  
از شماره خارج ولایعد ولایحصی بود. در جلو آقایان جناب معتمد خاقان که حاکم قم بود و از  
قم تا شهر با آقایان بود با جناب معین حضور سواره حرکت می کردند و مردم را امر و نهی  
می کردند و نظم و انتظام مستقبلین را می دادند. دیگر هر کس از هواخواهان ملت در خدمت  
خود حاضر بود ، حاج شیخ فضل الله تحت الشعاع بود. کسی را نظری به او نبود؛ به حدی کله  
بود که بنده نگارنده دل به حالتش سوخت، چه با آن حب ریاست، احدی دست او را نبوسید  
و کسی اعتنا به او نمی کرد .

در حضرت عبدالعظیم سه مسئله طرح شد و همه آقایان متفق و متحد شدند بر این سه مسئله و خطابه هم خوانده شد و این سه مسئله را به عموم مردم گفتند :

اول آن که دید و بازدید آقایان موقوف گردد تا انعقاد مجلس ، یعنی تا مجلس منعقد نگردد آقایان از احدی بازدید نکنند و منزل احدی نروند .

دویم آن که مراعات و رسیدگی علماء به امورات شرعیه تا انعقاد مجلس موقوف باشد .

سوم آن که آقایان از شاه دیدن نکنند تا این که مجلس منعقد شود آن وقت برای اظهار تشکر حضور شاه بروند به حالت اجماع و هیئت اتفاق .

باری در ساعت پنج به غروب حضرت حجة الاسلام آقای طباطبائی و آقای بهبهانی احیاءکننده دین اسلام و موجد و باعث تمدن در ایران، وارد خانه خویش گردیدند و مردم شربت و چای صرف نموده به خانه های خودشان مراجعت نمودند .

در سفارتخانه هم امروز جمعیت از دیروز زیادتر می باشد، تا مجلس برپا نشود خارج نخواهند شد .

امروز عصر آقایان برای دیدن بیرون نیامدند ، هر کس آمد قلیانی کشیده مراجعت می کند .

روز پنجشنبه ۲۵ - شب گذشته بازارها و سراها چراغان مفصل باشکوهی بود ؛ در سرای حاج حسن و سرای گبرها موزیک می زدند ، باز مردم در سفارتخانه زیاد شدند و می گویند: تا مجلس منعقد نشود، ما از این محل خارج نخواهیم شد. لکن طرف عصر آقای آقا سید عبدالله و آقای طباطبائی رفتند دم سفارتخانه در قراولخانه که نزدیک سفارتخانه بود جلوس فرمودند، متحصنین آمدند نزد آقایان، پس از مذاکرات بسیار آقایان مردم را راضی نموده و بیرون آوردند. لکن اسبابها و چادرها را بنا شد فردا ببرند .

امروز حکمی از صدراعظم صادر گردید به این مضمون :

حکم صدراعظم

جناب جلالتمآب اجل اکرم محقق السلطنه دام اقباله، برای افتتاح و انعقاد مجلس محترم شورای ملی، مقرر گردیده است از فردا که روز جمعه بیست و ششم است ، عمارت بزرگ وسط باغ بهارستان به جهت اجزاء محترم مجلس معین شود. البته حسب الامر از فردا صبح قدغن نمائید عمارت مزبوره را تنظیف کرده، اجزاء و سرایداران حاضر باشند که اجزاء مجلس به میمنت در ظل مراحم بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی ارواحنا فدا در آن جا حاضر و شروع به کار نمایند، زیاده زحمت است .

روز جمعه ۲۶ جمادی الاخری ۱۳۲۴ - امروز بنا بود در باغ بهارستان که نزدیک

مدرسه سپهسالار می باشد مجلس منعقد گردد. لکن آقایان قبول نکردند که این مکان در وسط شهر واقع نیست و مجلس باید در وسط شهر باشد که دسترس عموم مردم باشد. وانگهی عمل این مکان باید به اذن و اجازه ورثه مرحوم سپهسالار بگذرد و آن زمانی را می خواهد ، لذا قرار شد در مدرسه نظامی از فردا که روز شنبه است مدعوین و علمای اعلام در آن جا حاضر باشند و اگر مانعی نرسد ، طرف عصر را بروند حضور شاه در صاحبقرانیه برای اظهار تشکر .

امروز حاج حسین آقا و حاج محمد اسمعیل مغازه ای و معین بوشهری و جمعی دیگر از تجار معتبر آمدند خدمت حضرت حجة الاسلام آقای آقامیرزا سید محمد طباطبائی برای کسب تکلیف و طرف عصری هم جناب آقای بهبهانی و جناب حاج شیخ فضل الله و جناب صدرالعلماء آمدند نزد آقای طباطبائی برای تکلیف فردا. اشخاصی که در سفارتخانه باقی مانده بودند، امروز رفتند. چند نفر از تجار دم در، چادرها را تفحص می کردند، هر چه قند و چای و برنج و اشیاء دیگر در بین آنها در این چند روزه بعضی ذخیره کرده بودند ، پس می گرفتند . خبر تلگرافی رسیده دیشب در اصفهان چراغان بوده علماء اعلام جشن مجلس را گرفته اند .

### تشکیل اولین مجلس در مدرسه نظامیه

روز شنبه ۲۷ جمادی الاخری سنه ۱۳۲۴ هجری - امروز مجلس در مدرسه نظامیه برپا شد، قریب سه چهارهزار نفر جمعیت در مجلس و خارج مجلس جمع شدند، به قدر پانصد نفر از علماء و وزراء و ابناء سلطنت و نایب السلطنه در مجلس نشسته بودند، صدراعظم بعد از پذیرائی برخاست و لایحه خواند. اهل مجلس محض احترام و تشکر از این مجلس برخاستند. بعد از قرائت لایحه صدراعظم، جناب حاج شیخ مهدی سلطان المتکلمین که از اعظام واعظین و ملت خواهان است ، برخاست از طرف ملت لایحه خواند که مشتمل بود بر اظهار تشکر از طرف ملت . بعد از اتمام لایحه ، جناب اجل عضدالملک که رئیس مجلس بود يك طاقه شال ترمه کشمیری خلعت داد به جناب حاج شیخ مهدی . حضرات واردین که بر حسب دعوتنامه دولتی حاضر بودند صرف شربت و شیرینی نموده، جناب عضدالملک از طرف اعلیحضرت اظهار محبت به مردم نموده پس از اتمام لایحه ملت، عموم حضار صداها را به «زنده باد ملت، شاه، ایرانیان و پاینده باد ملت ایران» بلند کردند و صرف شربت و شیرینی نموده با خاطرهای شاد متفرق گشتند .

صورت لایحه مشیرالدوله صدراعظم

البته هر کدام از ماها که در این مجلس شرف حضور داریم ، مختصراً می دانیم که مقصود از تشکیل این مجلس محترم و اجتماع آقایان علماء و وزراء و امناء واعیان و اشراف و تجار و اصناف در این مجلس چیست؛ ولی محض این

که نیت پاک و مقدس بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی خلدالله ملکه، به طور شایسته مکشوف و معلوم باشد، لزوماً به استحضار خاطر محترم آقایان عظام می‌رسانیم. که چنان‌که البته خاطر شریف همگی مسبوق است، بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی مصمم شدند که ابواب نیکبختی و سعادت به‌روی قاطبه اهالی ممالک محروسه ایران باز شود و اصلاحات مفیده لازمه که باعث مزید استحکام مبانی دولت و خوش‌بختی ملت است، به مرور ایام به موقع اجراء گذارده‌شود و چون این خیال مقدس شاهانه بدون همدستی و معاونت قاطبه اهالی ایران به آن طوری که منظور نظر معدلت اثر همایونی است انجام پذیر نمی‌شد، رأی مبارک همایون شاهنشاهی بر آن تعلق گرفت که مجلس شورائی از منتخبین طبقات معینه، به طوری که تفصیل آن در دستخط از تاریخ ۱۴ شهر جمادی‌الثانی یونت‌ئیل ۱۳۲۴ مشروح است در دارالخلافة طهران تشکیل و تنظیم شود. چون لایحه قواعد انتخابات و لایحه نظامنامه این مجلس شورای ملی باید با کمال دقت موافق دستخط مبارک همایونی ترتیب داده‌شود و البته می‌دانید که انجام این کار مستلزم وقت و فرصت معینی است. لهذا برای این که بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی خلدالله ملکه، دلیلی واضح و حجتی کافی در تصمیم رأی مبارک خودشان برای تشکیل و ترتیب مجلس شورای ملی، به قاطبه اهالی ایران داده‌باشند، مقرر فرمودند که عجاله محل موقتی این مجلس محترم، معین و در آنجا با حضور آقایان علماء و وزراء و اعیان و اشراف و تجار و اصناف، صرف شیرینی و شربت بشود.

بدیهی است که اولیاء دولت اهتمام بلیغ خواهند نمود که قواعد انتخابات و نظامنامه مجلس شورای ملی به زودی، موافق دستخط مبارک همایونی از ۱۴ جمادی‌الثانی، مرتب و اعضای مجلس ملی در طهران جمع و به افتتاح این مجلس محترم نایل شویم. از خداوند خواهانیم که سایه بلند پایه اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی را بر قاطبه اهالی ایران مستدام و به فرزندان صدیق وطن مقدس توفیق کرامت فرماید، که متفقاً با اولیای دولت در افتتاح ابواب نیک‌بختی به‌روی ایرانیان بکوشند و این دولت و ملت قدیمه پنج هزار ساله ایران را به اوج سعادت برسانند.

سورت لایحه ملت که سلطان المتکلمین آقا شیخ مهدی از طرف ملت قرائت نمود

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطاهرين و بعد، فقد قال الله تبارك و تعالی في كتابه المجيد. اعوذ بالله من الشيطان الرجيم، الحمد لله الذي اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شكور. خدای را شکر که از توجه ظاهر و باطن امام عصر عجل الله فرجه الشریف، و از شمول توجهات

کامله پادشاه رعیت پرور عدالت گستر، امروز، شب تاریکی و بی‌نوائی ملت ایرانیان سرآمد و آفتاب سعادت و اقبال ایشان طلوع نمود. حسن استعداد و قبول قابلیت ملت سبب شده که پادشاه دل آگاه، نیت مقدس که در نجات مملکت و حیات ملت در خاطر الهام مظاهر نهفته بود، در این زمان سعادت فرجام به منصفه شهود رسانید و فرزندان عزیز خود را که در حجر رأفت پرورده بود، اینک در مصالح خود مطلق و آزاد داشت تا آنچه را که برای مصلحت وقت خود لازم دانند بگویند و بکنند و خرابیهای گذشته وطن عزیز خود را مرمت نمایند.

شبهه‌ای نیست، که استقلال سلطنت، موقوف به ثروت رعیت و تربیت ملت است و تربیت ملت موقوف به استقلال سلطنت، ملت اگر رأی شخصی و شورای ملی خواست، برای حفظ بیضه اسلام و قدرت سلطنت بود و دولت هم که قبول این استدعا را فرمود، برای تقویت ملت و اختیار تامه آنها در ترقی مملکت بوده و اینک که به عنایات کامله خداوندی و به موجب دستخط آفتاب نقطه همایونی، این طور اتحادی محکم فیما بین نمایندگان دولت و ملت حاصل گشت و حسن استعداد ملت سبب شد که دولت حقوق شخصی و ملی آنان را تصدیق فرمود. جای آن است که این هیئت مجلس در بیداری ملت و آگاهی آنها به حقوق مشروعه خود، نهایت مساعدت را به جای آورند، تا ملت هم بتواند با نهایت قدرت، حقوق سلطنت خود را محفوظ دارد و حالا که از خواب غفلت برخاسته، در مقام مرمت خرابیها برآمده، به راهنمایی علماء دین پرور و وزرای دولت خواه وطن پرست، معایب کلیه نواقص حالیه که مدار مملکت را از کار باز داشته، دور دارند و اصلاحات لازمه در تمام دوائر دولتی و ادارات مملکتی مرتب کنند و مطمئن باشند که آنچه از رؤساء روحانی و وزرای بزرگ برآید و لازم باشد در مساعدت با آنها بدون تأمل به عمل خواهد آمد و به موقع اجراء خواهند گذاشت. در این وقت با کمال مسرت و خوشبختی از طرف خود اصالة و از جانب هیئت ملت و کالة، تشکیل این مجلس شورای ملی را که فقط برای رسم افتتاح است، شکر موفور به عمل آورده، تشکرات قلبیه و ادعیه خالصانه تقدیم حضور مبارک اعلیحضرت پادشاه معظم و متبوع مفخم ایرانیان می‌نمائیم و عجاله با این معدود از و کلاء که منتخبین از پایتخت می‌باشند شروع به مقصود نموده انتظار می‌بریم که به فرصت، و کلائی که باید از تمام بلاد منتخب شوند به ترتیب مخصوص انتخاب شده در دارالخلافة حاضر شوند و هر چه زودتر این مجلس که مجلس شورای ملی باشد، موافق نظامنامه، تکمیل نواقص خود را نموده، در استحکام مبانی سلطنت و استقرار حقوق ملت، نتایج متحسنة را به عون الهی ظاهر سازد والسلام علی من اتبع الهدی.

روز يكشنبه ۲۸ جمادی الاخری ۱۳۲۴ هجری - در این روز میرزا نصرالله خان مشیرالدوله، صدراعظم دیدن کرد از آقایان علماء. اول آمد منزل حضرت حجة الاسلام آقای آقا میرزا سید محمد طباطبائی، مشیرالملک پسر بزرگترش نیز با او بود. مذاکره در مجلس از ترویج معارف و تشکیل مجلس شورای ملی بود. جناب حجة الاسلام آقای طباطبائی، توسطی از محبوسین کلات فرمود و خصوصاً از مجد الاسلام. صدراعظم گفت: تلگراف مرخصی آنها را مخا بره کردیم ولی شاه فرموده است مجد الاسلام طهران نیاید، در غیر طهران هر جا بخواهد برود. دوست تومان هم بنامش به مجد الاسلام بدهند که صد تومان تلگراف نمایند در خراسان به او بدهند بیست تومان هم به خانۀ او بدهند مابقی را هم بعدها به او برسانند. بعد از صرف چای و شربت و قلیان با جناب حجة الاسلام آمدند بیرونی، برای ملاقات شاگردان مدرسه دارالفنون و مدرسه فلاحه که بعضی از آنها در سفارتخانه بودند و به قدر صد نفری از آنها عارض شده و در تالار خانۀ حجة الاسلام نشسته بودند. همگی را خواسته، آمدند توی حیاط، جناب صدراعظم فرمود: که چه مطلب دارید و چرا متحصن شده اید؟ شاگردان دو مدرسه عرض کردند: که مسیوداشر رئیس مدرسه فلاحه، یکی از شاگردان را حبس کرده است به جرم آن که رفته است در سفارتخانه و جزو متحصنین بوده است. صدر اعظم گفت: اعلیحضرت شاهنشاه عفو عمومی داده است البته از رئیس مؤاخذه خواهد شد، چرا بی جهت شاگرد محترم مدرسه را حبس نموده است. بعد از آن رو کرد به شاگردان مدرسه دارالفنون که شما چه می گوئید؟ آنها عرض کردند: ما درس خواندیم، زحمت کشیدیم، چرا دولت به ما کار نمی دهد؟ صدراعظم گفت: دیپلم یعنی تصدیق نامه دارید؟ جواب دادند: هفت نفر تصدیق نامه داریم، فرمود تصدیق نامه خود را بیاورید در مجلس شورا، البته زحمات شما به هدر نمی رود، به شما کار خواهیم داد. هر کدام هم که تصدیق نامه ندارید هر وقت تحصیلات شما به آخر رسید، تصدیق نامه مدرسه را بیاورید در مجلس شورا، اجزاء مجلس به شما کار می دهند. یکی از شاگردان گفت: شاگرد طب چه کند صدراعظم گفت: ما طیب و مهندس و محاسب و جغرافی دان لازم داریم، فرق نمی کند هر که و هر چه باشد کار خواهیم داد. نهایت تشویق را فرمود و رفت منزل جناب حاج شیخ فضل الله، ظهر برای نهار آنجا مانده چه منزل آقای بهبهانی اول رفته بود. جناب حجة الاسلام آقای آقا میرزا سید محمد و جناب عضدالملک هم تشریف بردند آنجا با حاج شیخ فضل الله و صدراعظم خلوت کرده مطالب سری را عنوان کردند. از مطالب و مذاکرات علنی آن که: باید قانون مالیات را برطبق قانون اسلام کتابچه و مدون کنند و قانون اسلام را اجراء دارند.

شرفیابی به حضور شاه

طرف عصر، تمام آقایان و علماء اعلام دارالخلافة برای عرض تشکر و تقدیم دعا به حضور همایون، با دعوت مخصوص از طرف قرین الشرف خسروانی شهریاری به کالسکه های

سلطنتی سوار شده از شهر به صاحبقرانیه رفتند . ابتداء رفتند منزل وزیر دربار ، هر چه منتظر نشستند جناب آقا سید عبدالله نیامد . لذا آقایان حضور شاه مشرف شده ، شاه کبیر اظهار مرحمت و رؤفت خویش را فرمود . آقایان هم اظهار تشکر نموده پس از مراجعت آنان جناب آقا سید عبدالله وارد شد و تنها رفت حضور شاه .

در امروز این حرکت جناب آقا سید عبدالله اسباب خیال آقایان شد و از امروز حاج شیخ فضل الله در خیال افتاد و دید که آقای بهبهانی جلو افتاده است . باری عصای آقای آقا میرزا سید محمد که وقت رفتن حضور شاه در اطاق وزیر دربار ماند ، در مراجعت آنچه فحص کردند عصا را نیافتند اگر چه عصای آقا قیمتی نداشت لکن چون بی عصا عادی بر رفتن نبودند ، ایستادند و فرمودند عصای دیگری بیاورید امیر بهادر وزیر دربار انسانیت نموده عصای سرطلای خود را که قیمتی معتدبه داشت ، تقدیم حضرت آقای طباطبائی نمود . حسب الامر شاه ، وزارت عدلیه را دادند به جناب میرزا احمد خان مشیر السلطنه ، حکومت طهران و مضافات را دادند به جناب غلام حسین خان غفاری وزیر مخصوص که سابقاً وزیر عدلیه بود . ارباب حل و عقد هم مشغول نوشتن نظامنامه انتخابات می باشند . پس از معاودت آقایان از قصر سلطنتی صاحبقرانیه صرف چای و شیرینی را در کامرانیه به میزبانی حضرت والا نایب السلطنه امیر کبیر نمودند . وزیر جنگ اعنی نایب السلطنه اظهار دوستی و یگانگی و اتحاد و اتفاق را با آقایان نموده ، مجدداً معاهده و داد و یک جهتی نمودند .

روز دوشنبه ۱۹ جمادی الاخری ۱۳۲۴ - امروز تجار و اعیان بنای دیدن را از آقایان گذارده و دیدن می کنند . تلگرافاتی هم از اطراف مخابره می شود که ما به تدریج صورت بعضی را درج می نمایم .

تغراف از باجگیران قفقازیه

حضور سرکار سید الاحرار حاج سید محمد آقا طباطبائی ، از نایب شدن حضرت عالی به مرام آزادی ملت ، از صمیم دل تشکر ارادتمندان تقدیم محضر انور عالی می نمایم و توفیق حضرت عالی در خوشبختی ایران از خدا خواها نیم .  
(مسلمین قفقاز)

جواب

باجگیران - خدمت عموم برادران قفقازی ، از حسن نیت و خلوص عقیدت آن برادران معظم که حاکی از غیرت ملیت و حمیت اسلامیت است ، خوشوقت و از اطمینان شادمانی و همراهی که از اصلاح حال ملت و آزادی اسلامی مملکت و افتتاح مجلس شورایی ملی ایران فرموده بودید متشکر ، از خداوند استحکام و قوام این بنای مقدس و مزید افتخار و شوکت و شرافت آن برادران دینی را مسئلت



نموده و بر حسب وظیفه حتمی و تکلیف شرعی، از مساعدت با نیت حسنه ملت و معاضدت مظلومین مملکت کوتاهی نخواهم داشت .

(محمد بن صادق الطباطبائی)

تلگراف از عشق آباد

به حضور مبارک سیدالابرار آقای حاج سید محمد آقا طباطبائی، اقدامات مروتانه حضرت تعالی را در آزادی ایرانیان و بنیان قانون اساسی که باعث استحکام دائمی دولت و ملت است، با کمال خلوص صمیمی عرض و تشکر می کنم و بدین شکرانه مشغول جشن می باشم. امیدواریم که دنباله اقدامات را رها نفرمایند تا اشخاص مغرض زحمات حضرت تعالی را به هدر ندهند .

(از طرف عموم طایفه ایران حاج اسدالله امین التجار)

جواب تلگراف عشق آباد

عشق آباد - به توسط جناب مستطاب حاج اسدالله امین التجار، خدمت عموم برادران ایرانی. از حسن نیت آن برادران محترم که حاکی از حمیت اسلامیت و غیرت ملت است خوشوقت و از اظهار شادمانی که از اصلاح حال ملت و آزادی اسلامی مملکت و افتتاح دارالشورای ملی ایران کرده مسرور، از خداوند استحکام این بنا و مزید خوشبختی برادران دینی را سائل و بر حسب وظیفه حتمی و تکلیف شرعی، تا آخرین نقطه، از مساعدت با نیت حسنه ملت کوتاهی نخواهد داشت .

(محمد بن صادق الطباطبائی)

روز سه شنبه سلخ جمادی الاخری ۱۳۲۴ - در این روز جناب حجة الاسلام آقای طباطبائی و جناب حجة الاسلام آقای بهبهانی تشریف بردند منزل جناب شیخ العراقرین که از اصفهان آمده بود قم و از قم همراه آقایان آمده بود به تهران دیگر امری مهم اتفاق نیفتاد. روز چهارشنبه غره شهر رجب ۱۳۲۴ - امروز طرف عصر، مجلسی در مدرسه نظامی منعقد گردید از رواء روحانین آقای طباطبائی و آقای بهبهانی و حاج شیخ فضل الله و آقا سید جمال افجه ای و آقای صدر العلماء و سایر علماء اعلام و آقا زاده ها از اعیان و درباریها، مشیر الملک پسر صدراعظم، وزیر امور خارجه و محتشم السلطنه و مؤتمن الملک و بعضی دیگر حاضر بودند، از تجار هم جمع کثیری بودند. نظامنامه ای که مشتمل بر چهل فصل بود قرائت شد. بنا شد آقایان علماء بعض فصول دیگر به آن ملحق کنند و بعض تغییرات در آن بدهند، آن وقت به طبع برسانند .

وزارت تجارت داده شد به شعاع السلطنه پسر شاه، لکن آقایان قبول نفرمودند زیرا که بدون اطلاع به مجلس و تصویب رواء بوده است. دیوانیان می گویند چون هنوز مجلس رسمی نشده است و نظامنامه آن به صحنه اعلیحضرت نرسیده است، پس اعطاء این منصب و

شغل باید امضاء شود. در این مذاکره حضرات تجار بالا جماع قبول نکردند و گفتند: ما در مجلس این وزیر حاضر نمی‌شویم و کلیه و رأساً رد نمودند وزارت او را .

چند روز قبل که آقایان حضور شاه رفتند ، نوشتیم وزیر دربار امیر بهادر عصای سر طلای خویش را تقدیم حضرت آقای طباطبائی نمود در عوض عصای خودشان که مفقود شده بود. پس از مراجعت آقایان ، شهرت گرفت که امیر بهادر حضور شاه عرض کرده بود عصای سرطلای خود را دادم به آقا سید محمد و پانصد تومان هم دادم به آقا سید جمال مجتهد افجه‌ای و هر دو را راضی کردم . این خبر که به حضرت حجة الاسلام رسید ، عصا را پس فرستادند ، یعنی عصا را دادند به حاجی غفارخان که فردا ببرد و بدهد به امیر بهادر .

روز پنجشنبه دویم رجب ۱۳۲۴ - امروز حاج غفارخان از طرف حضرت حجة الاسلام آقای طباطبائی رفت به صاحبقرانیه و عصای امیر بهادر را برد و به او رد نموده و گفت : حضرت آقا فرمودند : مرا گمان این بود که سر این عصا برنج است ، از این جهت قبول کردم ، اینک معلوم می‌شود که طلاست و من طلا را در دست نمی‌گیرم . امیر بهادر چون با حضور صدر اعظم و نایب السلطنه خجالت کشید از این رد عصا ، لذا خود را کنار کشیده و گفت : حضرت آقا نهایت بی‌مرحمتی را درباره من فرمودند ، لکن من دست از اخلاص خویش بر نمی‌دارم و حضور حضرت حجة الاسلام عرض کنید : به اجداد طاهرین شما که من عصای سرکار را پس نمی‌دهم و نباید هم پس بدهم . این رد عصا خیلی به شرف امیر بهادر برخورد و مردم از این رد عصا خیلی خوشحال شدند .

طرف عصر امروز ، وزیر مختار روس خدمت حضرت حجة الاسلام رسید به قدر نیم ساعت نشسته و گفتگوی سیاسی و پولتیکی کردند .

اول شب نیرالدوله ، حاکم تهران که معزول شده ، خدمت حضرت آقای طباطبائی

رسید .

روز جمعه سویم رجب ۱۳۲۴ - امروز جمعی از بزرگان و طلاب ، حضور مبارک

حضرت حجة الاسلام آقای طباطبائی رسیدند ، در باب نظامنامه مذاکره نمودند .

### انجمن مخفی ثانوی

بعد از رفتن آقایان به قم انجمن مخفی اولی که فقط همشان مصروف ترویج معارف و علوم و تشویق از مدارس و مکاتب بود موقوف گردید و اجزاء آن پراکنده و متفرق شدند . پس از مراجعت آقایان جناب آقامیرزا محمدصادق پسر دویمی آقای طباطبائی را ملاقات نموده گفتم : آقای من ، ما امروز بیشتر از سابق محتاجیم به انجمن ، چه ما سابق مقصود را فقط مذاکره از مدارس و معارف می‌دانستیم و در بیداری مردم و تشویق آنان به معارف و علوم ساعی و جاهد بودیم . لکن خداوند عالم بر ما تفضل نمود و به قلب پادشاه انداخت که مجلس شورای ملی به ما ملت مرحمت فرمود و امروز می‌بینیم اشخاصی در بین

افتاده‌اند که نه دلشان به مملکت سوخته و نه ملت را چیزی می‌دانند. عمأقرب حق را ممزوج به باطل می‌کنند، مملکت را دچار خرابی و ملت را با دولت مضمحل می‌کنند. کلمه (حق یزاد بها الباطل) حق را مستمسک و ترویج باطل می‌کنند. عمأقرب دست علماء و عقلاء را کوتاه کرده، جمعی با غرض در کار خواهند دخالت کرد و رشته کار از دست دولت و ملت خارج، دیگر نه اسمی از دولت و ملت و دین، بلکه از ایران و مملکت باقی نخواهد ماند. پس بیائید انجمنی تشکیل کنیم مخفی: که شبها منعقد گردد و کار اجزاء انجمن، فقط نظارت در امر مجلس و جلوگیری از مفساد باشد. بالاخره جناب آقامیرزا محمدصادق قبول نمود و انجمنی تشکیل یافت که اجزاء و اعضای آن از این قرار است:

آقامیرزا کاظم خان مستعان السلطان - شوکت‌الوزاره - آقاسید نصرالله اخوی - جناب آقامیرزا محمدصادق - بنده نگارنده ناظم الاسلام - جناب آقا شیخ محمدمازندرانی ولد آخوند ملا عبدالله - حاج جلال الممالک - لواءالدوله - جناب آقامیرزا محمود اصنهانی - میرزا حسن خان پدر زن شعاع السلطنه - آقاسید قریش - آقا میرزاهدی پسر بزرگ حاج شیخ فضل‌الله - اسدالله خان سرتیپ قزاقخانه - سیف‌الله خان سرهنگ قزاقخانه برادر اسدالله خان - ابراهیم خان سرتیپ قزاقخانه - بهاء دفتر.

این اجزاء هفته‌ای دو شب حاضر می‌شدند و انجمن هم سیار بود، هر شبی در خانه یکی از اجزاء منعقد می‌گردید.

نظامنامه هم نوشتند لکن کار معتدبھی که از این انجمن به ظهور رسید چند امر بود که ذیلا نگاشته اند.

**اولا** - آن که حاج آخوند شریعتمدار حاج شیخ فضل‌الله از سپهدار پولی گرفت که حاج شیخ فضل‌الله را با آقایان مخالف کند و در یکی از مجالس هم به آقامیرزاهدی پسر شیخ که از اعضاء انجمن بود جسارتی کرده بود. پس از مذاکره در انجمن قرار شد که در یکی از لیالی عقب او را گرفته و ریش بلند او را مقراض کنند که عبرت دیگران شود. قرار بر این شد، شب بعد اجزاء در خانه آقای طباطبائی حاضر شدند. مقراض و اسباب کار را فراهم نموده جناب آقامیرزا محمدصادق صلاح ندانست و گفت همین کار را معیوب می‌کند و باعث رنجش حاج شیخ فضل‌الله می‌شود و در اول امر باعث اختلاف خواهد شد. جناب آقامیرزاهدی اصرار می‌کرد اگر شما اقدام نکنید من تنها اقدام می‌کنم و خودم جواب پدرم را می‌دهم بالاخره آراء بر این قرار گرفت که از اذیت او منصرف شویم، ولی به او برسانند که این قصد را کردند و او را بترسانند دیگر رشوه نگیرد و شیطنت نکند باری خبر به حاج آخوند رسید، لکن ترك شغل خویش را ننمود.

**امر دوم** - آن که يك شب در انجمن مذاکره شد که جناب حجة الاسلام آقای

طباطبائی قدری با مردم به تغیر و تشدد سلوک می‌کند، باید در مقام اصلاح حال ایشان برآمد و نیز اجزای جناب آقا سید عبدالله از مردم تعارف و رشوه می‌گیرند و ما هر قدر بخواهیم به اشاره و کنایه یا به پیغام برسانیم اثر نخواهد کرد، باید آقای بهبهانی را هم در انجمن حاضر کنیم. بالاخره نتیجه مذاکرات این شب این شد که چند روز بعد جناب آقای طباطبائی را به عنوان مهمانی در ظهر به خانه جناب بهاء دفتر آوردیم، به طوری که آقای طباطبائی ملتفت شد يك دفعه خود را تنها دید، آدمها و اجزای ایشان را گفتیم فتند که برای سه ساعت به غروب بیایند و حضرت آقا را ببرند، پس از خالی شدن مجلس از اغیار و منحصر شدن به همان اجزاء انجمن، عنوان سخن را این طور کردیم که امروز بر حسب مشیت خداوند، به توجه امام زمان، ریاست مطلقه ملت تفویض شده است به حضرت عالی آقای بهبهانی اما حضرت عالی با مردم بد سلوک می‌فرمائید. آیه مبارکه «ولو كنت فظاً غليظ القلب لانفضوا من حولك» حکم می‌کند که شخص رئیس باید به حسن سلوک و خوش رفتاری و مهربانی و رتوفت با مردم سلوک نماید. اگر مردم از شما مأیوس شوند به کی پناه ببرند و به چه کسی ملتجی شوند؟ و اما آقای بهبهانی این سلوک اجزاء و اطرافیان ایشان مردم را مستأصل و تباه می‌کند. آن وقت خدای نا کرده سستی در اعتقاد مردم پدید خواهد شد.

آقای طباطبائی در اول امر قدری به خیال افتادند، لکن چون پسر عزیز خود را در آن حوزه و انجمن دیده، قوت قلبی به خود داده فرمودند: اما من چون طمعی به مال مردم ندارم و از دنیا توقعی ندارم لذا تملق و چاپلوسی را خوش ندارم لکن تا يك اندازه هم حق با شماست و تصدیق دارم و البته تغیر اسلوب و سلیقه می‌دهم. از هر يك از شما ها خواهش دارم چنانچه دیدید به خطا رفتم، مرا آگاه و متنبه نمائید. از حرف حق و نصیحت دوستان بدم نمی‌آید. و اما آقای بهبهانی چند شب قبل از این، جناب حاج میرزا مرتضی آشتیانی داماد من دعوت نمود از من و آقای آقا سید عبدالله و در مجلس نظیر همین مذاکرات را نمود و گفت شما دو عیب دارید، یکی آن که زود متغیر می‌شوید و مردم را از خود می‌رنجانید بدون جهت. دوم آن که پسرهای شما از جهت لباس از زی خود تجاوز نمودند و از وضع لباس خود خارج شده، پسر ملا را چه کار به لباس ستره و شلوار و پوتین. من هر دو ایراد ایشان را قبول کردم و تصدیق داشتم و قول دادم هر دو را اصلاح کنم. بعد از آن رو کرد به آقای آقا سید عبدالله و گفت اجزای درب خانه شما از مردم رشوه و پول می‌گیرند و شما را بد نام و ضایع می‌کنند. جناب آقا سید عبدالله در جواب فرمود: اگر مرا عاقل می‌دانید، پس عاقل می‌داند چه کند و تکلیف خود را می‌داند. دیگر آن که اجزای من چهل سال است که عادت به این کار دارند چطور می‌شود عادت چهل ساله آنها را مانع شوم، انشاء الله به مرور ایام این کار هم اصلاح خواهد شد. اجزاء

انجمن عرض کردند صلاح می‌دانید ایشان را حاضر کرده یا به اصرار و التماس و یا ترس و تخویف ایشان را اصلاح کنیم . فرمودند: سعی کنید عدالتخانه تأسیس شود . پس از تشکیل عدالتخانه همه این کارها اصلاح می‌شود . باری در آن انجمن قرار گذاردیم مفاسد امور را بنویسیم و به توسط جناب آقا میرزا محمد صادق به نظر حضرت آقا برسائیم .

امر سویم - آن که پس از شروع به انتخابات چنان که بعد از این خواهد آمد ، مسموع افتاد که طایفه یهود و ارامنه و زردشتیها اصرار دارند که وکیلی از خود انتخاب کنند و این مطلب باعث ایراد علماء نجف و اصفهان خواهد شد، و یک دفعه اختلافی بزرگ پدید خواهد آمد ، که شاید مخل و مانع مقصود گردد . لذا اجزای انجمن رأی دادند که حضرات را دیده ، آنها را منصرف کنیم از انتخاب وکیل از نوع خودشان . پس از زحمات بسیار ، طایفه ارامنه با نهایت نجابت و معقولیت حق خود را در انتخاب اول منتقل نمودند به جناب آقای طباطبائی که یا حضرت آقا حق آنان را در این انتخاب ساقط نماید و یا خودشان از طرف آنان وکیل باشند و اما طایفه آنها هم حق خودشان را واگذار به جناب آقای بهبهانی نمودند لکن طایفه زردشتی چون ارباب جمشید را وکیل خود قرار دادند لذا قرار شد اسدالله خان سرتیپ قزاقخانه برود ارباب جمشید را به خانه خود دعوت نماید . از این جهت اسدالله خان مأموریت خود را انجام داده ، ارباب جمشید را عصر امروز به خانه خود دعوت نمود . اجزاء انجمن قبل از آمدن ارباب جمشید حاضر شدند . ارباب جمشید هم آمد پس از تعارفات مرسومه ، بنده نگارنده روی کردم به ارباب جمشید و گفتم : علاوه بر این که شما صاحب این آب و خاک و از ابناء این مملکت می‌باشید ، یک اندازه متمول و صاحب مایه و اعتبار و با اکثر از مردم و اعیان و تجار طرف معامله می‌باشید . اگر این مملکت به هرج و مرج افتد و اختلافی بین اهالی پدید آید ، ضررش به شما بیشتر عاید خواهد گردید ، بلکه نوع شما و ملت شما دچار زحمت و صدمه خواهند گردید . پس شما باید بیش از ما طالب نظم و امنیت و عدالت باشید و امروز ما به زحمات زیاد صاحب این مجلس شدیم و چون اهالی ما هنوز معنی مجلس و کار مجلس را نمی‌دانند لذا آن طوری که باید قدر این نعمت را نمی‌دانند و شاید به ادنی اختلافی ، این نعمت خدا داده را از دست بدهند و علماء اعلام اصفهان و عتبات عالیات اگر بدانند که خارج از مذهب اسلام هم در این مجلس وارد خواهد شد البته امضاء نمی‌کنند ، بلکه جداً مخالفت خواهند کرد و مانع از پیشرفت مقصود خواهند بود . پس مناسب این است که شما هم مانند طایفه ارامنه و یهود ، یا حق خود را ساقط و یا به کسی دیگر از مسلمانان منتقل نمائید و یا آن که وکیل خود را از مسلمانان انتخاب نمائید تا مجلس قوتی بگیرد ، بعد از نضج و قوت مجلس ، آن وقت مختارید هر که را معین و انتخاب نمائید پذیرفته خواهد شد . اجزاء هم هر کدامی همین موضوع را ذکر کردند ، ارباب جمشید مذاکرات را تصدیق

نمود و گفت: من باید در انجمن طایفه و ملت زردشتی این مسئله را عنوان بکنم، اگر آنها قبول کردند من هم حرفی ندارم، ولی تا بتوانم آنها را راضی می‌کنم.

باری ارباب جمشید رفت و تا يك اندازه هم سعی خویش را نمود لکن يك روز جناب آقای بهبهانی در مجلس علناً حمایت فرمود از طایفه زردشتی و فرمود: این طایفه را بر مملکت ایران حق آب و خاک است. بزرگان این طایفه در خارجه تحصیل نموده و تربیت شده می‌باشند، در پارلمان انگلیس و کیل دارند و تاکنون هم به معقولیت و نجات رفتار نمودند. البته ارباب جمشید و کیل طایفه زردشتی باید در مجلس شورای ملی وارد شود و از حمایت آقای بهبهانی از ارباب جمشید، هم دیگران ساکت شدند و هم ارباب جمشید بر وکالت خود مصر گردید (گویند تعارفی به آقا داد و کار تمام شد).

**امر چهارم** - از امور معتدبه انجمن مخفی ثانوی اتفاق و اتحاد و بیداری اجزاء بریکاد قزاقخانه است که اسدالله خان و برادرش سیف‌الله خان، پسران ابوالفتح خان میربنجه قزاقخانه و میرزا ابراهیم خان سرتیپ قزاقخانه، دامن قنوت را به کمر زده و در انجمن مخفی و سایر جاها خدمات نمایان نمودند.

مجمل از مفصل و مختصر از مطول آن که، اسدالله خان سرتیپ قزاق که از جوانان با تربیت و هوا خواهان وطن می‌باشد و در این عالم جدید که اتفاقاتی افتاد، خدمات خوب به ملت نموده و خود و برادرش سیف‌الله خان در حوزه اسلامیت و ایرانیت ارادت صادقانه و نجات و فطرت اصلیه را مشهود و جلوه داد و در انجمن وطن زحماتش مذکور گردید. چه اسدالله خان سرتیپ اول کسی هست که در نظام فریاد نظم و معدلت را کشید و تقاضای عدل و مساوات و قانون را نمود. چه در چند روز قبل در قزاقخانه هویدا و آشکارا برای جلب قلوب فرقه بریکاد، این عنوان را نمود که امروز، اتحاد عموم در يك میزان و كافة طبقات در يك رأی و عقیدت شدند و عموماً لذت عدالت و آسایش را پی برده‌اند و همگی در تشخیص مرض و تعیین علاج، متفق‌الرأی و القول شده‌اند جز طایفه قزاق مغرض ناسپاس و خائن خدا شناس، که نه از خدا شرم دارند و نه از پادشاه.

کافر نعمت ولی نعمت بی منت اند و مضر به استقلال دولت و ملت و طرفدار استبداد و جهالت اند. چه با این که بالعیان و الشهود، می‌بینند و به چشم خود ملاحظه می‌کنند که این وزراء خائن و این رؤساء جاهل مال دولت و ملت را می‌خورند و هزاران خیانت به پادشاه خویش می‌کنند، باز اطاعت آنان را می‌کنند، با این که پادشاه اسلام امروز نهایت میل به اجراء قانون اسلام و تشکیل مجلس دارند، عین‌الدوله ما را به اذیت ملت واداشت و چه قدر در آن لیالی و ایام ما را به اذیت و آزار مردم واداشت. امروز علماء اعلام و عموم ملت، از پادشاه معدلت خانه خواستند و فرمان تأسیس مجلس صادر گردید، چرا ما باید در زیر بار عبودیت باشیم؟ چرا نظام و قزاقخانه عدالت نخواهند؟ چرا ساکت باشیم و

بینیم که رئیس ما حقوق ما را بخورد و تازیانه استبداد را به سر ما بزند؟ پس بیایید اتفاق کنید، اتحاد کنید، شما هم مجلس داشته باشید که رئیس شما نتواند به شما تحکمی کند و شما را بدون جهت با ملت طرف کند و حقوق شما را پایمال نماید. نقص و ملالت و بی شرفی متوجه به ما خواهد گردید، که تمام طبقات مردم در تحت قانون و معدلت باشند و ما که اهل نظام می‌باشیم، خارج از حکم باشیم. دیگر آن که علماء و سادات و صلحاء و خوبانند که حمایت می‌کنند از مظلومین، چرا ما باید معاون ظالمین باشیم؟ سابقاً ما مردم روحانیان و رؤساء ملت را در میان دولت و ملت يك حد فاصلی می‌دانستیم و فرقه جلیله علماء را ضد پاره‌ای عوالم و مانع ترقیات دولت و ملت می‌پنداشتیم، اینک می‌بینیم خلاف آنچه را که توهم می‌کردیم. حالا وقت آن است که ما هم مجلس معدلت بخواهیم و خودمان را شريك ملت و هواخواه وطن دانیم، پادشاه خود را مقتدر کنیم و خود را دشمن استبداد نمائیم. چه ضرر دارد ما هم مجلس معدلت داشته باشیم تا رئیس ما نتواند به ما ظلمی کند. این حرفها در قزاقخانه مؤثر افتاد و خرده خرده عموم قزاق بیدار شدند.

خبر به رئیس رسید، اسدالله خان را احضار نموده و حکم حبس داد، اسدالله خان گفت: تقصیر من در نظام چه باشد و چرا من در محبس بروم؟ تمرّد نموده و سخت ایستادگی نمود. رئیس نیز سخت گرفت. اسدالله خان هم در ممانعت و عدم انقیاد مقاومت نمود، رئیس شمشیر کشیده اجزاء قزاقخانه و صاحب منصبان که این بی‌قاعدگی و خلاف ترتیت را از رئیس دیدند به اسدالله خان گفتند: چون رئیس خلاف نظام نمود و به شما شمشیر کشید، پس بهتر این است که شما ملازم شوید تا تقصیر او مسلم و محقق گردد. اسدالله خان چون این خیرخواهی را دید لذا خودش به طرف محبس روانه گردید. يك روز در محبس ماند، خبر به حضرت حجة الاسلام رسید حضرت آقای طباطبائی بعض پیغامات به اسدالله خان داده و برای نایب السلطنه که وزیر جنگ بود نیز پاکتی نوشتند. رئیس قزاق به خیال افتاده، ترسید و فوراً اسدالله خان را از محبس بیرون آورد و معذرت خواست.

رؤساء قزاقخانه جمع شدند و کتابچه مهر کردند که البته باید قزاقخانه هم مجلسی داشته باشد، لذا آراء همگی بر این قرار گرفت که مجلس مشاورت نظامی را تأسیس کنند. ولی بعد از اتمام کتابچه اختلافی بین صاحب منصبان و رؤساء بریکاد در نگهداری و ضبط کتابچه واقع گردید، این مشاجره و اختلاف سبب شد که کتابچه را پاره کردند. لکن بعض عقلاء در بین افتاده میان آنها را التیام داده، باز مجدداً عقد اتحاد و اتفاق بین آنها بسته گردید و آراء همگی بر مجلس نظامی خاص در بین بریکاد قرار و تعلق یافت و این اول مجلسی است که در نظام تشکیل یافت و سبب آن در واقع اجزاء انجمن بودند که محرك اسدالله خان و برادرش سیف‌الله خان شدند.

امروز جناب آقا میرزا محمدصادق تشریف بردند صاحبقرانیه برای گفتگوی نظامنامه و اتمام امر انتخاب .

روز شنبه ۴ شهر رجب ۱۳۲۴ - امروز جناب حجة الاسلام آقای طباطبائی کاغذی نوشتند برای نایب السلطنه ، در باب اسدالله خان سرتیپ قزاقخانه که او را بدون جهت حبس کرده اند و نوشتند که این شخص رئیس ، معلم است که باید این جماعت را تعلیم و مشق نظام بدهد ، دیگر حق کشیدن شمشیر بر روی شخص محترمی مثل اسدالله خان را ندارد ، الی آخره .

این کاغذ و این پیغام موجب خوف و ترس رئیس گردیده فوراً اسدالله خان را از محبس بیرون آورده و معذرت خواست و قبول مجلس را هم نمود و اجزاء متفقاً همعهد و متحد شدند بر تشکیل مجلس . جناب آقا سید قریش که از اجزاء حضرت حجة الاسلام و از سادات غیور بود ، در تأسیس نهایت سعی را متحمل گردیده و از طرف حضرت آقای طباطبائی و انجمن مخفی حامل پیغامات و رسول بود و صورت عهد نامه برای طایفه قزاق نوشته که همگی آن را مهر کردند. ما صورت کامل آن را ذیلا درج می نمائیم :

#### صورت عهدنامه بریکاد

از آنجائی که ترقی نوع انسان در هر عهدی و زمانی بسته به اتحاد و اتفاق بوده و هر قومی که نفاق داشته اند، تمام شده اند و هر جماعتی که اتفاق داشته اند، از حیث علم و شرف ترقیها کرده، نام نیک در صفحه روزگار گذاشته اند، و این اتفاق و اتحاد امری است معنوی و قوه ای است روحانی که یک قومی را مانند اهل یک خانه، یگانه می سازد و فرد فرد اجزاء را شریک نفع و ضرر می نماید. و در هر قومی که این کوکب سعادت طلوع نماید، خوشبختانه از هر حادثه و فتنه مرفه الحال خواهند بود. علی هذا این اوقات به فضل خداوندی شامل حال عموم صاحب منصبان بریکاد گردید و جزئی نفاق که در میان داشتیم ، مبدل به اتفاق گردید و از تاریخ سویم شهر رجب المرجب (۱۳۲۴) اتفاق و اتحاد نمودیم ، کما فی السابق برآستی و درستی به دولت و ملت خدمت و جان فشانی نمائیم چنانچه از ابتدای انعقاد بریکاد هم تا کنون خدمات جان فشانه این چاکران بر اولیاء دولت و ملت مکشوف و مبرهن است. برای استحکام قلوب خودمان چنان صلاح دیدیم، اتفاق نموده برادرانه در تکمیل جان فشانی ، کما فی السابق پرداخته و در پیشرفت ترقی خودمان و شرف دولت و ملت کمال جد [و] جهد را داشته باشیم. لهذا این ورقه را به رسم یادگار نگاشته و عموماً مهر نموده و در نزد یکی از ارکان بریکاد به رسم امانت می نهیم که عند الحاجة حجت باشد و این اتحادنامه یک سرمشقی است که بر سبیل وصیت نامه برای اولاد و اعقاب خود می گذاریم. به همین



قسم که پدرشان اتحاد داشته‌اند، آنها هم این رشته اتحاد را محکم و استوار نمایند. امیدواریم که این رشته اتحاد روز به روز محکم‌تر و استوارتر شود و این نعمت عظمی را از این قوم سلب نفرماید. توضیح آن که موافق این اتحادنامه اشخاصی که این ورقه را امضاء نموده و به قید قسم ملتزم شده‌اند، هرگاه از آنها خیانتی ظاهراً و باطناً نسبت به دولت و ملت بروز و ظهور نماید و به درجه یقین و علم برسد او را به دست اولیاء دولت و ملت خواهیم داد که معدوم صرف نمایند که عبرة للناظرین شود و به هیچ وجه هم به بازماندگان او رعایتی از طرف صاحب منصبان بریکاد نخواهد شد. فی سویم شهر رجب ۱۳۲۴.

روز يكشنبه پنجم شهر رجب ۱۳۲۴ - امروز حضرت آقای طباطبائی، نقاht و نوبه عارض ایشان گردید، کمتر بیرون تشریف آوردند لکن اعیان و بزرگان دیدن می‌آیند. آقای بهبهانی هم مشغول پذیرائی واردین می‌باشند. دیگران هم در مدرسه نظامی نشسته مشغول مذاکره از امر انتخاب می‌باشند.

### تکفیر سپهدار

امروز حکم تکفیر سپهدار، از اصفهان از طرف آقای نجفی رسید که مشعر بر کفر او بود که مسلمانان را امر به اجتناب از او فرموده‌اند. تلگرافاتی هم از ولایات مخابره شده است که ما صورت بعضی از آنها را درج می‌نمائیم.

تلگراف از مشهد

حجج الاسلام و حماة حوزه شرع سیدالانام را به عرض سلام مصدعیم و در آستان قدس به دعا گوئی مشغولیم. البته این مساعی جمیله منظور نظر حضرت حجة عصر عجل الله فرجه و علیه و علی آباءه افضل الصلوة والسلام می‌باشد و چون صلاح ملت و دولت است، تمام طبقات از عواطف شاهنشاه اسلامیان پناه خلدالله ملکه قرین تشکر و امتنان‌اند. سیداسدالله قزوینی - شیخ ذبیح الله - سیدعبدالمجید - شیخ محمدتقی تربتی الاصل - زین العابدین - رئیس الطلاب - شیخ حسن - امضائات این تلگراف از علماء اعلام مشهد مقدس می‌باشد.

از کرمان

حضور مبارک حضرت مستطاب اجل شیخ الطائفة، رئیس فرقه، سرکار حجة الاسلام آقای طباطبائی دام‌ظله، در این موقع که نتایج اقدامات عالییه به موجب نفاذ دولت و ترقی ملت مشهور شده، با کمال خلوص عرض تبریک می‌نماید.

(خادم ملت محمود)

امضاء فوق از آقا میرزا محمود مجتهد است.

ایضاً از کرمان

آستان مقدس حضرت آیه الله رئیس المسلمین، آقای آقا میرزا سید محمد  
روحی فداه - ورود موکب مسعود و فوز به مقصود، موجب سعادت دولت و ملت،  
مبارک و میمون باد .

(فدوی منتصر الممالک)

امضاء فوق از منتصر الممالک بیگلربیگی کرمان است که در زمره بزرگان و اعیان  
کرمان است .

از همدان

حضور مبارک بندگان حضرت مستطاب حجة الاسلام والمسلمین آقای آقا  
میرزا سید محمد مدظله العالی - شکر خدای را که تیر دعای پیرما به هدف واقع  
و کوکب اقبال آن حضرت از مطلع سعادت طالع، بخت اهل ایران سر بلندی کرد  
و بار دیگر آفتاب عواطف حضرت مستطاب عالی مدظله العالی و سایر علماء اعلام  
مدظله العالی، بر عموم اهالی بلاد مسلمین پرتو افکند. فعلا به ورود مسعود  
تبریک معروض می دارد و مزید اقبال و اجلال حضرت مستطاب عالی و سایر علماء  
اعلام را همواره از ایزد منان مسئلت می نماید .

(الاحقر حاجی آقا حسین قاضی)

از کلات

حضور مبارک حضرت مستطاب آیه الله، رئیس حوزه مقدسه اسلامیة آقای آقا  
میرزا سید محمد مدظله العالی . تعظیمات آتیة ملیه را در خدمت امنای حوزه مقدسه  
اسلامیه قبول تجدید تبریکات خود در موقع حصول این سعادت ابدی و عید بزرگ  
اسلامی قرار می دهیم و یومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله ینصر من یشاء و هو عزیز رحیم.  
(میرزا آقا)

امضاء تلگراف فوق از آقا میرزا آقا مجاهد اصفهانی است که در کلات محبوس است.

از همدان

حضور مبارک آقایان حجج الاسلام ادام الله اظلالهم بعد از عرض خلوص به  
عرض تبریک مصدع و از انجام مقاصد ملیة اسلامیة که موجب رفاهیت عموم اهالی  
است، متشکر و مؤذنه شرح مقاصد اسلامیة را حسب وعده منتظریم .  
(محمد باقر رضوی - امام جمعه)

از کلات

خدمت جناب ناظم الاسلام - تبریکات داعی در حوزه مقدسه تقدیم .  
(مجد الاسلام)

## از شیراز

خدمت سرکار حجة الاسلام، آقای آقا میرزا سید محمد طباطبائی دامت برکاته، انشاءالله تعالی ورود جناب مستطاب عالی وسایر آقایان عظام، میمون و مبارک خواهد بود. اهم مستدعیات اهالی فارس از ناحیه شریفه، خلاص قوام الملك واصلاح امور ایشان است و امروز اگر جداً به اتفاق در این مقام برآئید قطعاً نتیجه مقصوده حاصل و عموم اهالی متشکر خواهند بود. خدا می داند این تدابیر برای تجدید ایالت فارس با حال وحشت که در خلق مشهود است آهن سرد کوبیدن است. خدمت آقای شیخ و آقای بهبهانی هم عرض شد. منتظر جواب می باشم.

(ابراهیم الشریف)

تلگراف فوق را جناب حاج میرزا ابراهیم، مجتهد شیراز از خط کمپانی انگلیس مخابره نموده است. چون از وقتی که شعاع السلطنه از حکومت فارس معزول گردید و وزیر مخصوص به حکومت رفت و علاءالدوله هم که بود قوام الملك را در طهران نگاهداشته بودند. لذا استدعای جناب آقا این است: قوام الملك را مرخص کنند و آقایان توسط کنند از او که برود به فارس، تا امر ملت قوت بگیرد و یا مقصودش همراهی از قوام الملك بوده که به خواهش پسرهایش این تلگراف را مخابره نموده است، دیگر العلم عندالله و چون هنوز حاج شیخ فضل الله مخالفتی ظاهراً نکرده است، لذا اشاره ای هم به او کرده است.

روز دو شنبه ششم شهر رجب ۱۳۲۴ - امروز جناب عضدالملك آمد نزد حضرت آقای طباطبائی که استدعا کند حضرت حجة الاسلام، طرف عصر تشریف ببرند در مجلس شورای ملی. لکن نقاهت حضرت حجة الاسلام رفع نشده است. مشکل بتوانند حضور بهم رسانند. صدراعظم میرزا نصرالله خان مشیرالدوله امروز نهار مهمان است منزل حاج آقا علی اکبر بروجردی، جناب حاج شیخ فضل الله هم آنجا بود، با جمعی دیگر. بعد از صرف نهار همان جا خوابیدند که عصر را بروند به مجلس شورای ملی برای امضاء و تصحیح نظامنامه. چون جناب حجة الاسلام آقای آقا میرزا سید محمد تشریف نبردند در مجلس، صدراعظم هم نرفت. لکن سایرین با مشیرالملك پسر صدراعظم رفتند و در مجلس حاضر شدند، لکن صحبت امروز از امر نان و گوشت بود و کتابچه امتیاز آن را نوشتند که به نظر صدراعظم و آقایان برسانند.

جناب آقای سید برهان الدین خلخالی که از بستگان امیر بهادر وزیر دربار بود، امروز آمد نزد بنده و گفت: امیر بهادر شخص مسلمانی است و امروز در ذهن او جا گرفته است که مجلس مشاورت، خلاف شرع است و اگر حضرت آقای طباطبائی در يك مجلس با ایشان بنشینند و صریح بفرمایند که این مجلس موافق شرع است و به دلیل و برهان و حکم بتی لزوم آن را بفرمایند، هرآینه این مرد باور می کند و دیگر همراه می شود

موافقت او بهتر است از مخالفت چه این شخص همیشه اوقات نزد شاه می‌باشد ، لذا باید او را همراه نمود . بنده گفتم : حضرت آقای طباطبائی به خانه او نمی‌رود و راضی هم نمی‌شود که او به خانه آقا آید ، چه آن وقت مردم می‌گویند آقا تعارف ورشوه گرفته است به این جهت ملاقات این دو نفر مشکل است . آقا سید برهان گفت : اولاً در مجلس علنی ملاقات کنند نه در خلوت و دیگر آن که در خانه خود شما باشد که از هر دو دعوت کنید و باعث ملاقات شوید . لذا بنده نگارنده خدمت حضرت آقای طباطبائی عرض کردم . حضرت آقا قبول فرمودند یا در خانه خودشان در مجلس علنی باشد و یا در منزل بنده نگارنده . قرار بر این شد ، که جناب آقا میرزا محمد صادق ملتفت شده و دناغ شد و گفت : موجب اتهام و بد نامی ماها می‌باشد، آن وقت مردم بد می‌گویند . از این جهت زحمات بنده نگارنده و جناب آقا سید برهان‌الدین به هدر رفت .

روز سه شنبه هفتم رجب ۱۳۲۶ - امروز جناب آقا سید عبدالله را احضار کرده بودند برای رفتن حضور شاه و حضرت آقای بهبهانی مستعد و مهیا از برای رفتن به صاحبقرانیه شده که طلاب خدمت جناب آقا رسیده و جداً مانع شدند و عرض کردند : این رفتن شما تنها نزد شاه موجب اتهام است . جناب آقا سید عبدالله طلاب را خاموش و به دلیل و برهان مدلل نمودند که رفتن نزد اعلیحضرت لازم است و اگر نروند کار معیوب خواهد گردید . طلاب عرض کردند : پس تنها نروید . جناب آقا گفت : شاه مرا تنها خواسته است، شاید بخواهد حرفی محرمانه بفرماید و بودن ثالث مانع باشد. به هر جهت جناب آقا تشریف بردند به صاحبقرانیه و مراجعت را آمدند منزل حضرت آقای آقا میرزا سید محمد لکن هنوز معلوم ما نگردید که مطلب چه بوده است ؟

حاج سیف‌الدوله وزیر تجارت هم امروز به قدر صد نفر از تجار را احضار نمود که ما هم باید مجلسی داشته باشیم . خوب است تجار پانزده نفر را وکیل کنند که این پانزده نفر در مجلس محاکمه وزارت حاضر شده و در امور تجار ناظر باشند. نوشته هم نوشتند بعضی مهر کرده بعضی عذر آورده که باید فکری کنیم و در این امر تأملی نمائیم ، آن وقت جواب می‌دهیم .

حاج محمد تقی و حاج حسن مطالبه خرج این مدت تحصن را نموده مدعی بودند که سی و دو هزار تومان از خود خرج کردیم . تجار صورت خواسته تا هیجده هزار تومان صورت دادند . لذا تجار گفتند بیست هزار تومان شما منتها خرج کردید . از خارج هم خبر داریم که به شما معاوتی شده است حاج محمد تقی و برادرش مدعی بودند که ما سی و دو هزار تومان پول داشته و اینک دیگر چیزی در دست نداریم . باری آقایان از تجار خواهش نمودند که آنچه می‌گویند به آنها بدهید . حضرات تجار صورتی نوشته و پولی روی هم تقسیم کردند ، از قرار صورت ذیل گرفته شده و به آنها دادند :

صورت اشخاصی که پول دادند به حاج محمدتقی برای آنچه که در سفارتخانه خرج شده بود:

حاج حسین آقا امین‌الضرب. حاج معین بوشهری. حاج محمداسماعیل آقامنازه. آقامیرزا محمود اصفهانی. ارباب جمشید.

باری پول حاج محمدتقی و حاج محمد حسن را که در سفارتخانه خرج کرده بودند بر حسب خواهش آقایان جمع آوری نموده و دادند.

ادیب‌المجاهدین کرمانی که در واقعه گرفتاری جناب حاج شیخ محمد واعظ، گلوله تفنگ به رانش خورده تاکنون مشغول معالجه او می‌باشند. این ایام حالش بهتر شده است یعنی از خطر گذشته است. دستخطی هم از اعلیحضرت خطاب به اعلم‌الملک که از اطباء مخصوص شاه می‌باشد، صادر شده است که از ادیب‌المجاهدین توجه و پرستاری کنند. اعلم‌الدوله هم نوشته به جناب آقاسیدا بوتراپ که از اطباء مریضخانه دولتی است در دست ادیب است که ما صورت آن را درج تاریخ خود می‌نمایم و هداصورته:

عنوان پاکت

خدمت دی‌شرافت جناب فخامت نصاب، آقای آقامیرزا سیدا بوتراپ خان حکیم‌باشی مقیم مریضخانه مبارکه دولتی زیداقباله.

قربانت شوم، پس از تقدیم مراتب اخلاص و ارادت، حسب الامر قدر قدر [ت] همایون شاهنشاهی ارواحنا له الفداء، ابلاغ می‌نماید: از جناب ادیب نگاهداری نموده اگر حمل و نقل او ممکن است که به مریضخانه مبارکه بیاید در آنجا، و الا در منزل خود او همه روزه عیادت فرموده تا وقتی که شفای کامل یافته، راپورت سلامتی او را بعد به این ارادتمند مرحمت بفرمائید تا به عرض خاکپای اقدس مقدس اعلیحضرت ظل‌اللهی ارواحنا فداء رسانیده خدمات جنابعالی معروض شود.

(ارادتمند صمیمی خلیل است)

چهاردهم جمادی الثانیة ۱۳۲۴

این مکتوب را دکتر خلیل خان ملقب به اعلم‌الدوله رئیس اطباء دولتی برای آقای سیدا بوتراپ خان که از اطباء مریضخانه دولتی است، نوشته است و از اقدامات و توجهات و پرستاری آقاسیدا بوتراپ خان این ایام حال ادیب‌المجاهدین رو به بهتری است.

روز چهارشنبه هشتم رجب ۱۳۲۴ هجری - امروز صبح، نظام‌الملک وزیر عدلیه و جناب آقای صدرالعلماء، خدمت حضرت آقای طباطبائی رسیدند، برای احوال‌پرسی. رفتن جناب آقاسید عبدالله حضور شاه باعث گفتگوی مردم گردیده قلوب عموم عامه متزلزل گردیده که بعد از این همه هیاهو و این همه ضرر و خسارت و اتلاف نفوس عمأقرب این

آقا ملت ضعیف جاهل را خواهد فروخت به ثمن بخس .

خداوندا خودت رحم کن ، مقصود ما این بود که اول ملت عالم شود . پس از علم و تصحیح و تنقیح ادارات دولتی و منظم شدن وزارتخانه‌ها و امنیت ، آن وقت قهراً دولت مشروطه و حریت حاصل خواهد گردید. ولی حالا این ملت جاهل که از علم و صنعت عاریند چگونه قدر این نعمت خدا داده و این گوهر گران بها را بدانند و آیا بتوانند بخوبی به آخر رسانند ؟

طرف عصر امروز ، آقایان تجار آمدند منزل آقای طباطبائی و عنوان کردند که از رفتن جناب آقا سید عبدالله حضور شاه ، مردم در وحشت و خیالات افتادند ، می ترسیم آخر ما ملت را بفروشدند ، جناب حجة الاسلام آقای طباطبائی اطمینان به ایشان داده و فرمودند : جناب آقا سید عبدالله که تا به امروز صد هزار قسم زحمت و مرارت کشیده است و متجاوز از بیست کرور تومان به مردم ضرر وارد آورده است چگونه می تواند گول بخورد و جانب ملت را فرو گذارد ؟ مجملاً اطمینان به تجار داده بعد فرمود : نظامنامه ای که چند روز قبل در مجلس قرائت شد ، آن را دولت تغییر داده است ، ماده سوم را به کلی از بین برداشته است ، یعنی وکلای شهرها را زده اند و بعضی تغییرات دیگر در نظامنامه داده اند ، ولی ما قبول نکرده ایم . امشب باید فصول نظامنامه را بنویسیم که پس فردا روز جمعه در مجلس قرائت شود و صورت نظامنامه را در مجلس قرائت نمود . تجار بالا جماع و الاتفاق گفتند : ما این نظامنامه را قبول نداریم .

روز پنجشنبه نهم رجب ۱۳۲۴ هجری - در این روز باز ، بین تجار و کسبه گفتگوی رفتن جناب آقا سید عبدالله حضور شاه می باشد کسبه و اصناف طرف عصر به قدر ضد نفری آمدند منزل آقای طباطبائی و نیز شکایت از جناب آقا سید عبدالله نموده . جناب حجة الاسلام به آنها اطمینان داده و فرمود : ما منتظر تصحیح نظامنامه می باشیم و الا مسامحه و مامله را سببی دیگر نیست .

امروز شبنامه ای با ژلاتین طبع شده است ، در کوچه و بازار و مجامع و مدارس انداخته شد که ما صورت آن را دست آورده و ردج تاریخ خود نمودیم و هذا صورته :

شبنامه

بدبخت اگر مسجد آدینه بسازد یا طاق فرود آید ، یا قبله کج آید ای افسوس که زحمات و خسارات ما ملت بی نتیجه ماند ، بلکه نزدیک شد که نتایج آن عاید بعضی از اجزاء محترمین گردد. ای خاک بر سر ما ایرانیان جاهل که با آن که هزار مرتبه تجربه در امری نمائیم باز خیر و شر خود را نمی دانیم. پس از آن که ظالمین خدا شناس جمع کثیری از مظلومین متظلمین را بی جرم و گناه در خون خود غلطانیدند و ابواب آسایش و امنیت را بر ما مسدود

نمودند، ناچار پناه به دولت معدلت گستر انگلیس بردیم. آن حامی عدل و داد ما را پناه داد و دست ظالمین را از ما کوتاه نمود. مقاصد خویش را در شرف انجام دیدیم.

علماء اعلام که عطف عنان از مسافرت نمودند، شخص شخص به سوی سفارتخانه تاختند و ما را به مواعید انجام مقصود و انعقاد مجلس شورای ملی واثق کردند. بدین اطمینان از دربار معدلت مدار انگلیس کناره کردیم و همه روزه انتظار فرج کشیدیم پس از مدتی نه از مقصود اثری و نه از مطلوب نشانی هویداست. چه شده دولت را که به وعید خود وفا نمی نماید و چه شد علماء ما را که به عهود خویش عمل نمی نمایند؟ چنانچه روزی چند بدین منوال، به ما بگذرد که به مقاصد خود نرسیم، در مقام داد خواهی از دولت و علماء ملت برخورداریم آمد و روزگار را بر چشم ظالمین غدار و منافقین کج رفتار تیره و تار خواهیم کرد و در طلب حقوق ملی خویش از احدی تبعیت نخواهیم نمود و جانهای خود را در سر این کار خواهیم گذاشت - بقیه دارد.

این شبنامه منتشر گردید دیگر بقیه آن را ندیدیم. مسامحه و مپاطله که مردم گمان می کردند، همانا مرتب نشدن نظامنامه بود که هنوز طبع نشده است. مردم هم گاهی در مدرسه نظامی یعنی مدرسه ای که سابقاً مدرسه بود و این ایام برای مجلس و امر انتخابات معین شده است، جمع می شوند، بعضی هم در خانه های آقایان آمد و شد می کنند اعلیحضرت شاهنشاه هم در قصر صاحبقرانیه با حالت مرض و کسالت بسر می برند.

شاهزاده عین الدوله هم در شمیرانات تهیه مسافرت می بیند. ولی هنوز عازم بر مسافرت نیست و به مسامحه و مپاطله و دفع الوقت می گذراند. صدراعظم حالیه، مشیرالدوله هم تا عین الدوله در اطراف تهران باشد ملاحظه می کند. مردم هم از حرکت نکردن عین الدوله به خیال افتاده اند.

روز جمعه دهم رجب ۱۳۲۴ هجری - امروز عده کثیری از تجار و کسبه که عده آنان به پانصد نفر می رسد آمدند منزل آقای طباطبائی که جناب آقا سید عبدالله از همراهی ملت منصرف و مایل به دولتیان شده است. بعضی از مردم هم رفته بودند منزل حاج شیخ فضل الله و شکایت از آقای بهبهانی کرده و می کنند.

بعضی از مردم هم قسم خورده اند که جناب آقای بهبهانی را بقتل رسانند. حضرت حجة الاسلام آقای طباطبائی فرمودند: ای مردم در این امری که ما زحمات بسیار کشیده و جمعی به قتل رسیده و متجاوز از بیست کرور به ایرانیان ضرر رسید، چطور تصور می شود که شخص عاقلی مانند آقای آقا سید عبدالله را بی جهت متهم نمود و باور نکنید که ایشان از این مقصود بزرگ منصرف شوند. این سوء ظن را نسبت به جناب آقا

سید عبدالله نکنید ، من تا جان دارم از همراهی درباره ملت دریغ نخواهم نمود . بالاخره مردم را از بعض خیالات منصرف فرمودند .

طرف عصر سه ساعت به غروب مانده مجلس منعقد گردید . علماء اعلام و بعض از وزراء حاضر شدند ، نظامنامه نوشته قرائت نمودند ، لکن بعضی قبول نکردند ، نظامنامه دولت را هم رد نمودند . پس از مذاکرات بسیار آراء بر این قرار گرفت که تا روز دوشنبه تجار و علماء باهم بنشینند و نظامنامه بنویسند و روز دوشنبه بیاورند و علناً فصول و مواد آن را بخوانند . جناب حجة الاسلام آقای آقا سید عبدالله در مجلس برخاسته و قسم خوردند که : من از دولت چیزی نگرفته‌ام و از خیال خود منصرف نشده‌ام ؛ چرا شما مردم صبر و حوصله ندارید ؟ کار به این بزرگی را چگونه می‌توان در دوسه روز انجام داد ؟ مجملاً به صد هزار قسم و گفتگو مردم را اطمینان دادند . جناب حجة الاسلام آقای آقامیرزا سید محمد نیز برخاسته و خطاب به خوانندگان مردم را اطمینان داده ، از فرمایشات ایشان مردم مطمئن شده آرام گرفتند .

روز شنبه یازدهم شهر رجب ۱۳۲۴ هجری - امروز تجار و آقایان مشغول نوشتن

نظامنامه می‌باشند .

امروز عصر جناب شیخ‌الملك کرمانی که تازه از فرنگستان مراجعت نموده ، آمد بنده منزل و گفت : ما اهالی ایران تاکنون در خط مجلس و قانون و حقوق نبودیم این مدارس هم که تأسیس شده است چون تازه سن و شاگردانش مبتدی بودند ، از این علم حقوق و علم اداره بی‌ربط می‌باشند . تجربیات ما هم در این خطوط نبوده است . هر يك از ماها هم که به خارجه سفر کردیم ، اولاً آن‌که در این خیالات نبودیم ثانیاً آن‌که جوانان ما ، که جز اشتغال به عیش و عشرت و تماشای مجالس تیارت و لهویات ، دیگر کاری نداشتند ، پیران ما هم مشغول به کسب و تجارت و کار و شغل خویش بودند . امروز که خداوند عالم علمای ما را موفق و مؤید فرمود بر بیداری مردم و همراهی از اهالی ایران و پادشاه ما زیادتر از توقع ما به ما داد ، افسوس و هزار افسوس که نه ما را علم و تجربیات خارجه است ، تا به آن ترتیب پیش ببریم و نه خودمان به حال خود فکری می‌کنیم . اشخاص مغرض هم در بین افتاده‌اند و عمأ قریب کار را خراب می‌کنند .

دولت انگلیس سالهای دراز هر يك از نکات را دانسته و ضرر و نفع هر چیزی را دیده و از روی تجربه و علم به این حال حاله رسیده است . پس خوب است شما خدمت حضرت آقای طباطبائی رسیده ، محرمانه عرض کنید ، يك نفر معلم از دولت انگلیس بخواهند تا وضع مجلس و ترتیب مجلس و تدوین قوانین مجلس را ، به دستیاری او بکنند . چه این مجلس باید در امور مملکتی و وضع قوانین دولتی مذاکره نماید و تشکیل و ترتیب و وضع آن ربطی به دین و مذهب ندارد .



بالاخره بنده نگارنده و جناب شیخ‌الملک در اول غروب امروز خدمت آقای طباطبائی رسیده چون اجنبی در مجلس نبود عنوان مقصود را نمودم . حضرت آقا تا يك اندازه قبول فرمودند و نزدیک بود به همین منوال امر بگذرد ، که دکتر رضاخان که حاضر در مجلس بود گفت : ما معلم از خارجه لازم نداریم . چند نفر عاقل دور هم نشستند و مشاورت نمودند معلم نمی‌خواهد و کاری بزرگ و مشکل نیست چنانچه دیگران باهم نشستند و مشورت نمودند ما هم با هم می‌نشینیم و مذاکره از کارهای خود می‌کنیم ، نواقص خود را عنوان می‌کنیم و در تکمیل آن سعی می‌کنیم . مجملات این دکتر این قدر گفت تا اهل مجلس با او هم رأی شدند و حضرت آقا را از این خیال منصرف نمودند . ما هم که چنین دیدیم دیگر ساکت شدیم .

### تدوین نظامنامه انتخابات

روز يك شنبه دوازدهم رجب ۱۳۲۴ هجری - امروز نظامنامه انتخابات را نوشتند و آوردند خدمت حضرت آقای طباطبائی ارائه دادند . حضرت آقا فرمودند اگر عموم مردم پسندیدند ضرر ندارد ، لذا نسخه‌های متعدد نوشته‌شد که به نظر عموم برسانند و برای عامه قرائت کنند .

امروز باز جناب آقا سیدبرهان‌خلخال بنده نگارنده را دید که درباره امیربهادر وزیر دربار کاری کنم ، که يك دفعه حضرت آقا با ایشان ملاقاتی بفرمایند و مشروع بودن مجلس مشاوره را به او به زبان خود بفرمایند . لکن بنده نگارنده آنچه سعی می‌کنم جناب آقای میرزا محمد صادق پاره می‌کند و مایل به این امر نمی‌باشد .  
حضرات طلاب و تجار هم در منازل آقایان ، امروز باز بعض مذاکرات می‌نمایند که راجع به امیربهادر و اقبال‌الدوله و سپهدار است .

از طرف سپهدار واسطه آمد و جناب آقا میرزا ابوالقاسم طباطبائی ، پسر بزرگ آقای طباطبائی را دیده که سپهدار ، ده هزار تومان به شما می‌دهد که اسباب دوستی و ملاقات او را با حضرت آقای والد فراهم آورید و رفع اتهام از او بفرمائید . جناب آقا میرزا ابوالقاسم گفت : من برای ده هزار تومان پدرم را متهم نمی‌توانم دید . در این موقع که علماء اصفهان تاخت آورده‌اند به سپهدار ، مناسب نیست من اسباب ملاقات سپهدار را با پدرم فراهم آورم ، واسطه آنچه اصرار نمود جناب آقا میرزا ابوالقاسم انکار نمود .

روز دوشنبه ۱۳ رجب ۱۳۲۴ هجری - که عید سعید مولود حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است طرف عصر ، درارگ در مدرسه نظامیه ، مجلس منعقد گردید نظامنامه را قرائت نمودند ، همگی پسندیده بنا شد به امضاء دولت برسانند .  
چون امر نان و گوشت را از طرف دولت واگذار نمودند به امیربهادر و اقبال‌الدوله

و نصرالسلطنه سپهدار که نان را از قرار يك من تبریز دريك قران بفروشد. لذا در مجلس مذاکره شد آقایان قبول نکردند و گفتند: باید امر نان و گوشت را واگذار نمود به تجار معتبر که از قرار يك من چهار عباسی بفروشد و ضمانت هم بدهند. چه این سه نفر امروز که اول خرمن است يك من يك قران می فروشد لکن آخر سال باز گران می کنند؛ ما تا حرف بزیم خواهند گفت ما با دولت این قسم قرار گذاردیم. بعضی هم در مجلس از اقبال الدوله و امیربهدار و سپهدار بدگفتند اختلافات درباره این سه نفر زیاد شد.

**روز سه شنبه چهاردهم رجب ۱۳۲۴ هجری - امروز نظامنامه ای را که ملت نوشت، فرستادند حضور شاه که امضاء نمایند و شهرتی گرفته است که دولت زمین «درشت» را با پول زیادی داده است به جناب آقا سید عبدالله، به این جهت مردم دل شکسته شده اند و از جانب آقا سید عبدالله و اجزایش مأیوس شده اند.**

مجمل از مفصل، زمین «درشت» که اعلیحضرت، دستخط فرموده اند و داده اند به آقای بهبهانی این است که «درشت»، ده و مزرعه ای است در سمت شمال تهران واقع است و زمین «درشت» در چند سال قبل متصل بود به باغ شاه که الان متصل به خندق و دروازه شهر تهران است و چون فرمانفرمای مرحوم نصره الدوله، پدر فرمانفرمای حالیه که مسمی به عبدالحسین میرزاست، آبی را جاری نمود که موسوم به آب فرمانفرماست و در بیرون شهر آسیاب و باغ احداث نمود و اطراف آب را تحجیر نمود، لذا رعایای «درشت» در مقام مزاحمت و تصدیع و ممانعت فرمانفرما برآمدند. فرمانفرما هم چون احتیاج خود را به آن زمینها می دانست رعایا را به هرطور بود ساکت نمود، یا به صلح و خریدن و یا به قهر و زور هر چه بود مدعی از بین رفت و فرمانفرما، فرمانی از مرحوم ناصرالدین شاه صادر کرد و احتیاطاً هم از مرحوم میرزای آشتیانی خرید، آن زمین را به عنوان زمین ممانعت و مجهول المالک نوشتجات شرعی و عرفی را تمام و در صندوق خود گذارد پس از کشته شدن ناصرالدین شاه به تیر میرزارضای کرمانی و عزل فرمانفرما، عبدالحسین میرزا پسر مرحوم فرمانفرما نصره الدوله از ریاست وزارت جنگ و سپهسالاری رعایای «درشت» مدعی به راه مصالحه کردند به آقا سید علاءالدین اعتماد الاسلام و یکی از پسرهای آقا سید عبدالله، در این ایام که فرمانفرما عبدالحسین میرزا در کرمان حکومت می کند آقایان هم پیش افتاده اند. اعتماد الاسلام به توسط آقا سید عبدالله دستخطی صادر نمود و فرستادند زمین را متصرف شوند. مجیردیوان، پیشکار فرمانفرما مراتب را تلگرافاً به فرمانفرما اطلاع داد، فرمانفرما هم آنچه توانست به هر کس ملتجی و تلگراف نمود. لکن به خرج نرفت ولی مسئله دستخط دادن زمین «درشت» امروز به مردم رسید و در بین مردم افتاد، در مجالس و محافل مردم این اعطاء را عنوان می کنند تا در موقع چه پیش آید و فرمانفرما چقدر متضرر شود.

**روز چهارشنبه پانزدهم رجب ۱۳۲۴ هجری - جمعی از تجار و اصناف آمدند در**

خانه آقای طباطبائی و گفتند: ما جناب آقا سید عبدالله را خواهیم کشت. چه این ملت را فروخته و رشوه گرفت و زمین های «درشت» را از دولت برای خود و پسر و داماد خویش گرفته است. جناب آقای طباطبائی مردم را به نصیحت ساکت نمود و فرمود: مسئله زمین مدتی است در بین است و متنازع فیه می باشد، ربطی به رشوه ندارد. البته این عنوان را نکنید که در اول امر زحمات ما به هدر خواهد رفت.

امروز حاج معین التجار بوشهری هزار تومان داد به جناب آقا میرزا محمد صادق، که بدهد به اجزاء انجمن مخفی که مواظبت داشته باشند، بدگویان او را ساکت نمایند، بلکه بتوان در وکالت از طرف ملت داخل شده و او را در جزو مبعوثان ملت برقرار نماید. جناب آقا میرزا محمد صادق، ده بیست تومانی به آقا شیخ محمد مازندرانی و قدری هم به حاج جلال الممالک و یک و دو نفر دیگر داد و مابقی را میل فرمود.

روز پنجشنبه ۱۶ رجب ۱۳۲۴ هجری - امروز آقایان رفتند به مجلس، گویا نظامنامه را امضاء نکردند. مردم هم از مجلس آمدند در خانه جناب آقای طباطبائی و اجتماع و ازدحامی شد. آقای بهبهانی و حاج شیخ فضل الله و جناب صدرالعلماء و سایرین هم آمدند. بیا هو و قیل و قال زیاد شد قرار گذاردند که روز شنبه دکانه را باز نکنند. بعضی اذن گرفتند که عین الدوله را بکشند زیرا که آمده است شهر و زفته است در پارك و خانه خود. آقایان مردم را ساکت نموده تا روز شنبه مهلت خواسته و گفتند: مستشار الملك رفته است حضور اعلی حضرت شاهنشاه که نظامنامه را به صحنه برساند. شما تا روز شنبه صبر کنید اگر نظامنامه به صحنه و امضاء نرسید، آن وقت آنچه باید خواهد شد و ما هم با شما هر جا بروید خواهیم بود و اما آمدن عین الدوله به شهر شاید آمده است که تدارک خود را ببیند و خانه و اسباب خانه خود را رسیدگی و به کسی بسپارد. طلاب به این حرفها و مواعید متقاعد نشدند تا این که جناب آقای طباطبائی فرمودند تا پس فردا مهلت خواسته اند و من از طرف شما مهلت داده ام و قول داده ام شما صبر کنید «الاکرام بالاتمام» اگر تا پس فردا مجلس رسمی منعقد نکردید و نظامنامه به امضاء نرسید من حاضریم که بر حسب میل شما رفتار نمایم مردم متفرق شدند.

### تحصن مجدد تجار در سفارتخانه انگلیس

در اول شب خبر رسید که تجار رفتند به سفارتخانه انگلیس، متحصن شدند. برای تأخیر نظامنامه.

امروز مکتوبی از مسلمانان قفقاز رسید که نوشته بودند پنجاه هزار نفر فدائیهای قفقاز برای یاری کردن ایرانیان از جان و مال گذشته اند؛ هر وقت اشاره شود می آیند به ایران. اگرچه اثری مترتب بر این حرفها نخواهد شد و کسی پیدا نمی شود که از جان و مال بگذرد، لکن تا يك اندازه باعث قوت قلب عوام خواهد گردید و ما هم بر حسب وظیفه

تاریخ نویسی آنچه به دست آریم می نگاریم صورت یکی از مکاتیب قفقازیه این است که ذیلا نگاشته آمد .

#### مکتوب فدائیان قفقاز

حضور مبارك حضرت مستطاب حجة الاسلام آقای آقا سید محمد طباطبائی مدظله العالی - امروز ترجمه رقعہ حضرت مستطاب عالی را که در خصوص آزادی ملت، از دست ظلم حکومت مستبد و تأسیس مجلس دارالشورای ملت و ایجاد قانون اساسیه و عدلیه برای اداره کردن دولت و استحکام پایه سلطنت شش هزار ساله که به حضرت مستطاب اشرف اتابك اعظم مدظله العالی مرقوم فرموده بودید ، در روزنامه محترم ارشاد زیارت گردید و يك دنیا مفتخر و يك عالم شاد و سربلند و نهایت امیدوار شدیم . که هنوز بکلی خون در عروق ما ملت ایرانیان خشک نشده و از میان بیست ملیان نفوس ، باز يك نفر مثل حضرت مستطاب عالی و حضرت مستطاب حجة الاسلام، آقای آقا سید عبدالله دامت برکاته، بیرون آمدند و پیروی به جد مکرم معظم خود، حضرت رسالت پناهی ارواحنا فدا فرموده صدای واملتا بلند و به داد رعایای مظلوم بیچاره رسیده، درصدد درخواست قانون عدالت برآمدند که بیست ملیون نفوس بیچاره را از دست پانصد نفر ظالم جابر، خلاص بفرمایند .

به طوری که خاطر مبارك مسبوق است، يك صد و پنجاه سال قبل دولت ما از تمام آسیا باج می گرفت، ولی بدبختانه امروز همسایگان ما راضی به باج گرفتن از ما نشده درصدد قسمت کردن وطن عزیز ما هستند. آیا رواست که يك دولت شش هزار سال با کمال استقلال سلطنت نماید و امروز استبداد و خودپسندی و اغراض شخصی وزراء کار به جائی بکشد که احدی حرف حسابی را هم گوش نداده، بگویند: شماها چون قانون ندارید وحشی هستید ، ما باید ترتیب خانه شما را بدهیم. در داخله مملکت خود که جرئت حرف زدن نداشتیم و نداریم. در خانه هم هر چه فریاد کردیم کسی به داد ما نرسید. و رئیس هم نداشتیم که دست اتحاد به یکدیگر داده ، جان و مال و ناموس خود را از دست بعضی ظالمان خوش خط و خال خلاص نموده، به جواب همسایگان پردازیم. ولی حالا صد هزار مرتبه خدا را شکر می کنیم که پرده از روی کار برداشته شده عموم اهالی وطن و برادران عزیز ما، صدای همسایگان ما را شنیده، بدانند چه باید بکنند و رأفت و مهربانی پدر مهربان و شاهنشاه تاجدار ما را هم فهمیده ، می دانند که شخص پادشاه هرگز راضی به جبر و ظلم نیست سهل است، نهایت درجه مایل است که قانون عدالت برپا و اساس سلطنت و خانواده خود محکم شود. پس در این صورت

حالا تکلیف ما عموم ایرانیان است که پیروی به اوامر مقدسه حضرت مستطاب عالی و شخص پادشاه کرده، ریشه ظلم را از بن براندازیم و هر کدام از وزراء که مانع پیشرفت خیالات حضرت مستطاب عالی بوده، با او چنان رفتار نمائیم که ملت روس با وزرای خود کردند و می کنند و جان و دل را از دست ظلم آنها خلاص نمائیم.

تاحال ما گمان می کردیم که تقصیر از علماء ملت است که ماها این طور بدبخت مانده ایم ولی حالا که حضرت مستطاب حاضر شده اید تا این که جان خود را در این راه صرف فرمائید، ما پنجاه هزار نفر رعایای ایران، که از دست ظلم و تعدی اولیای دولت علیه ایران ترك جان و مال خود کرده، در باد کوبه مشغول کسب و فعلگی هستیم، با کمال شوق و افتخار و از صمیم قلب حاضریم که از جان و مال و اهل و عیال خود گذشته، به حضرت مستطاب عالی همراهی نمائیم و جان خود را در این راه نثار نمائیم. که بازماندگان ما آسوده باشند و سلطنت ما از میان نرود. نه این که ماها یقین داریم بلکه يك مليون نفوس ایران که در روسیه اقامت دارند، همه همراهی خواهند کرد در خود ایران هم مسلم است هیچ کس از بذل مال و جان، در این راه مضایقه نخواهند کرد.

(فدائیان ملت - ایرانیان مقیم باد کوبه)

روز جمعه هفدهم رجب ۱۳۲۴ هجری - امروز جمع کثیری از تجار رفتند به سفارتخانه. از صاحبقرانیه تلفن شد که نایب السلطنه و صدراعظم می آیند شهر و در مجلس حاضر می شوند. به این جهت سایرین تأمل و صبر کرده اند که عصر در مجلس حاضر شوند، اگر بر وفق میل مردم عمل نشد، آن وقت عموم مردم بروند به سفارتخانه و در آن جا بمانند و تعطیل عمومی بکنند تا به مقصود و مرام خود برسند.

عصر آقایان علماء حاضر در مجلس نشدند. صدراعظم و نایب السلطنه هم که بنا بود بیایند شهر نیامدند طلاب هم عده زیادی رفتند به طرف سفارتخانه انگلیس اول شب جناب مشیر دیوان از طرف صدراعظم آمد به خانه حضرت آقای طباطبائی در حالتی که حامل دستخط شاه بود. دستخط را داد به حضرت آقای طباطبائی و اصرار و الحاح نمود که فردا آقایان در مجلس حاضر شوند که صدراعظم و نایب السلطنه و سایر وزراء هم حاضر خواهند شد در باب عین الدوله هم حکم شده است که معجلا برود به خراسان.

دستخط اعلیحضرت شاهنشاه مظفرالدین شاه که در جواب لایحه علماء اعلام صادر فرمودند

جناب اشرف صدراعظم - کاغذ جنابان آقا میرزا سید محمد و آقا سید عبدالله را ملاحظه فرمودیم. عین الدوله در اول قصدش رفتن به زیارت بود و مرخص هم شده بود. فقط به واسطه کسالت مزاج چند روزی برای معالجه این جا

آمد حالا که حالش خوب شده است امشب نقل مکان خواهد کرد به خراسان برود و خواهد رفت دیگر چه ضرورت بود این قدر مطالب را به عرض برسانند. همین دستخط را به علماء ابلاغ نمائید.

۱۷ رجب ۱۳۲۴

مشیر دیوان خدمت حضرت آقای طباطبائی عرض کرد. نظامنامه هم به امضاء و صحه اعلی حضرت موشح شده است. در باب محبوسین کلات هم بنا شده است که مرخص شوند. بقیه پول مجدالاسلام را بنا شد فردا به عیالش برسانند.

روز شنبه هیجدهم رجب ۱۳۲۴ - امروز بعض دکانها و سراها را بستند، تجار در سفارتخانه بودند، مردم هم عازم برملاحظ شدن به آنها گردیدند. جناب آقای طباطبائی و آقای بهبهانی فرستادند در بازار که البته دکاکین را باز کنید و عصر در مجلس حاضر شوید، چنانچه بروفق میل شما رفتار نشد آن وقت بازارها را ببندید. مردم اطاعت نموده بازارها را باز کردند.

طرف عصر صدراعظم و نایب السلطنه و سایر وزراء درباری، با حضور علماء اعلام و روساء تجار، حاضر در مجلس شدند. نظامنامه را قرائت نمودند. صدای زنده باد پادشاه ایرانیان زنده باد آقایان علماء، پاینده باد ملت ایران و مستدام باد اسلام، از مردم بلند گردید. بعد از قرائت نظامنامه و تشکر مردم، بعضی فریاد کردند که ما چهار نفر را نمی خواهیم، باید از اطراف پادشاه رؤوف ما نفی و تبعید شوند: یکی امیر بهادر و دیگری نصر السلطنه، سومی حاجب الدوله چهارمی نیرالدوله و خیلی بد گفتند از این چهار نفر. نیرالدوله هم حاضر بود و شنید، زودتر از همه رفت. قرار شد نظامنامه را مجدداً به نظر شاه برسانند، از فردا شروع در انتخابات کنند.

امروز وزراء مجلس، کردند، امیر بهادر در مجلس گفته بود دولت باید ملاها را علاج کند و دماغ آنها را بسوزاند. مجدالدوله برخلاف او حمایت از آقایان کرده بود. شب را مجدالدوله آمد منزل آقای طباطبائی و اظهار خدمت نمود که امیر چه گفت و من چطور جواب دادم.

روز يكشنبه ۱۹ رجب ۱۳۲۴ - امروز دکاکین مفتوح گردید، تجار و روساء اصناف و صرافها در سفارتخانه می باشند. می گویند: تا مجلس صحیحاً تشکیل نیابد و مطمئن نشویم خارج نخواهیم شد.

دیروز به واسطه نزاعی که بین مجدالدوله و امیر بهادر شده بود در مجلس صدراعظم و به شرف صدارت برخوردار بود لذا صدراعظم، در مقام استعفاء برآمد و مراتب را حضور شاه عرض کرد. اعلی حضرت متغیر شده و فرمود: آنچه صلاح دانید معمول و اجراء دارید وزیر دربار را چه به این مذاکرات.

روز دوشنبه بیستم رجب ۱۳۲۴ - امروز طرف عصر مجلس منعقد گردید. نظامنامه را آوردند که به صحنه شاه موشح و به مهر دولتی مزین شده بود. مردم دعا و ثنای شاه را، ورد زبانهها ساخته آنچه لازمه تشکر بود به جا آوردند. قرار بر این شد که روز دوشنبه ۲۷ که روز مبعث است شروع در انتخاب مبعوثین شود.

روز سه شنبه ۲۱ رجب ۱۳۲۴ - امروز آقایان علماء از صدراعظم خواهش نمودند که تلگرافی به ولایات از طرف دولت مخابره کنند. صدراعظم قبول و مراتب را حضوراً علیحضرت عرض کرد. طایفه صرافها هم که در سفارت می باشند مطالبه طلب و براتهای دولتی را که از مردم خریده اند می نمایند. متجاوز از صد هزار تومان برات و قبوض موجب در دست صرافها می باشد.

روز چهارشنبه ۲۲ رجب ۱۳۲۴ هجری - امروز دستخطی از اعلیحضرت شاهنشاه صادر گردیده که صورت آن از این قرار است:

صورت دستخط شاه

صاحبقرانیه، مورخه ۲۲ رجب ۱۳۲۴

جناب اشرف صدراعظم، فهرست مطالب راجعه به مجلس را که به حضور فرستاده بودید ملاحظه شد. این که خواسته اند تلگرافی در صدور نظامنامه به تمام ولایات مخابره شود، چون لازم است از تمام مندرجات نظامنامه عموماً مطلع شوند، صدور تلگراف کافی نیست قدغن نمایند. عین نظامنامه مجلس را زودتر طبع نموده برای هر ولایت یک نسخه بفرستند که از آن قرار ترتیب انتخابات و شرایط آن عمل شود. به شاهزادگان و قاجاریه هم همین طور که خواسته اند اطلاع بدهید که پس از انعقاد مجلس، منتخبین خودشان را معرفی نمایند. مطالب راجعه به مجلس هم که باید در روزنامه طبع شود قدغن نمایند آنچه مقتضی است بعد از آن که نوشته شد در روزنامه دولتی چاپ کنند. عین الدوله هم که چند روزی تأخیر کرده است، مشغول تسویه کارهای شخصی خودش است و البته حرکت خواهد کرد.

۲۲ شهر رجب ۱۳۲۴

شب گذشته در شهر تهران چراغانی با شکوهی کردند برای تصحیح و اتمام نظامنامه و ما هم تیمناً و تبرکاً صورت نظامنامه را در تاریخ بیداری درج می کنیم، که اگر زمانی اهالی ایران به خوبی از خواب بیدار شدند و چرت کسالت خواب از چشم آنان بیرون رفت، حسن و قبح و یا عیب و نقص آن را بفهمند.

## نظامنامه انتخابات مجلس شورای ملی

دستخط همایونی در تصدیق و امضاء نظامنامه

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب اشرف صدراعظم این نظامنامه صحیح است .

۲۰ شهر رجب المرجب ۱۳۲۴

بسم الله الرحمن الرحيم

نظامنامه انتخابات «مجلس شورای ملی» مطابق دستخط مبارك بندگان

«اعلیحضرت همایونی خلدالله ملکه» که در تاریخ ۱۴ جمادی الثانیه سال ۱۳۲۴

شرف صدور یافته از قرار شرح ذیل است :

فصل اول قواعد انتخابات

ماده اول - انتخاب کنندگان ملت در ممالک محروسه ایران از ایالت

و ولایت باید از طبقات ذیل باشند :

شاهزادگان و قاجاریه - علماء و طلاب - اعیان و اشراف - تجار - ملاکین

فلاحین و اصناف .

(تنبیه ۱) ایلات هر ایالتی جزو سکنه آن ایالت بوده و با شرایط مقرر

حق انتخاب دارند ،

\* (تنبیه ۲) ملاک عبارت از اصحاب ملک و فلاح عبارت از زارع است .

ماده دوم - انتخاب کنندگان باید دارای مقامات ذیل باشند :

اولا - سن آنها کمتر از بیست و پنج سال نباشد .

ثانیا - رعیت ایران باشند .

ثالثا - معروفیت محلی داشته باشند .

رابعا - ملاکین و فلاحین آنها باید صاحب ملکی باشند که هزار تومان

قیمت داشته باشد . \*

خامسا - تجار آنها حجره و تجارت معینی داشته باشند .

سادسا - اصناف، باید از اهل صنف و کار معین صنفی داشته باشند و دارای

دکانی باشند که کرایه آن دکان مطابق کرایه های حد وسط محلی باشد .

ماده سوم - اشخاصی که از انتخاب نمودن کلیه محروم هستند از قرار

تفصیل اند :

اولا - طایفه نسوان .

ثانیا - اشخاص خارج از رشد و آنهایی که محتاج به قیم شرعی می باشند .

ثالثا - تبعه خارجه .



رابعاً - اشخاصی که سن آنها کمتر از بیست و پنج سال باشد .  
 خامساً - اشخاصی که معروف به فساد عقیده هستند .  
 سادساً - ورشکسته‌ای که بی‌تقصیری خود را ثابت نکرده باشد .  
 سابعاً - مرتکبین قتل و سرقت و مقصرین و آن‌هایی که مجازات اسلامی  
 قانونی دیده‌اند و متهمین به قتل و سرقت و غیره که شرعاً رفع تهمت از خود  
 نکرده باشند .

ثامناً - اهل نظام بری و بحری که مشغول خدمت‌اند .  
 اشخاصی که از انتخاب نمودن به شروط ممنوعند :  
 اولاً - حکام و معاونین حکام در محل حکومت .  
 ثانیاً - مستخدمین ادارهٔ نظمیه و ضبطیه در محل مأموریت خودشان .  
 مادهٔ چهارم - انتخاب شدگان باید دارای مقامات ذیل باشند :

۱ - زبان فارسی بدانند .

۲ - سواد فارسی داشته باشند .

۳ - رعیت داخله باشند .

۴ - معروفیت محلی داشته باشند .

۵ - داخل در خدمت دولتی نباشند .

۶ - سن آنها کمتر از سی سال و اضافه از هفتاد سال نباشد .

۷ - در امور مملکتی بصیرتی داشته باشند .

مادهٔ پنجم - اشخاصی که از انتخاب محروم هستند :

۱ - طایفهٔ نسوان .

۲ - تبعهٔ خارجه .

۳ - اهل نظام بری و بحری که مشغول خدمت‌اند .

۴ - ورشکستهٔ به تقصیر .

۵ - مرتکبین به قتل و سرقت و غیره که شرعاً رفع تهمت از خود نکرده

باشند .

۶ - آن‌هایی که سنشان از سی سال کمتر باشد .

۷ - اشخاصی که معروف به فساد عقیده هستند و متظاهر به فسق .

مادهٔ ششم - عدهٔ انتخاب شدگان ملت در بلاد ایران ، متناسب با جمعیت

سکنهٔ آن بلد است و از هر ایالتی ، شش یا دوازده نفر ، موافق صورت ذیل باید

انتخاب شود مگر «تهران» که عدهٔ انتخاب شدگان آن به موجب تفصیل ذیل

است :

شاهزادگان و قاجاریه	چهار نفر	۴ نفر
علماء و طلاب	چهار نفر	۴ »
تجار	ده نفر	۱۰ »
ملاکین و فلاحین	ده نفر	۱۰ »
اصناف از هر صنفی	یک نفر	۳۲ »

که جمعاً سی و دو نفر می‌شود ( مجموع وکلای تهران ) شصت نفر ( ۶۰ نفر ) است در سایر ایالات و ولایات از قرار تفصیل است :

آذربایجان	۱۲ نفر
خراسان و سیستان و تربت و ترشیز و قوچان و بجنورد و شاهرود و بسطام	۱۲ نفر
گیلان و طالش	۶ »
مازندران و تنکابن و استرآباد و فیروزکوه	۶ »
خمسه و قزوین و سمنان و دامغان	۶ »
کرمان و بلوچستان	۶ »
فارس و بنادر	۱۲ »
عربستان و لرستان و بروجرد	۶ »
کرمانشاهان و گروس	۶ »
کردستان و همدان	۶ »
اصفهان و یزد و کاشان و قم و ساوه	۱۲ »
عراق و ملایر و تویسرکان و نهاوند و کمره و گلپایگان و خونسار	۶ »

ماده هفتم - هر يك از انتخاب کنندگان ، صاحب يك رأی می‌باشند و فقط در يك طبقه می‌توانند انتخاب کنند .

ماده هشتم - عده انتخاب شدگان برای ( مجلس شورای ملی ) در تمام ممالک محروسه ایران بیش از دویست نفر نمی‌تواند باشد . در شهرهای جزوهر ایالتی هر طبقه ، علیحده جمع شده ، يك نفر را انتخاب نموده به کرسی ایالت می‌فرستند . این انتخاب شدگان باید در همان شهری که انتخاب می‌شوند و یا در محال آن شهر ، سکنی داشته باشند .

انتخاب شدگان در شهرهای جزو ایالات ، در کرسی ایالت جمع شده ، به‌عده‌ای که در صورت فوق برای هر ایالت معین شده از برای مجلس شورای ملی اعضاء انتخاب می‌کنند تا در مجلس شورای ملی حضور به هم رسانیده در مدت مأموریت ، به وظیفه و تکلیف خود که حفظ حقوق دولت و ملت است ، عمل

نمایند. انتخاب کنندگان مجبور نیستند که حتماً از صنف و طبقه خودشان انتخاب کنند.

ماده نهم - در هر محلی که انتخابات به عمل می‌آید، انجمنی برای نظارت انتخابات از معاریف طبقات ششگانه انتخاب کنندگان آن محل (مرکب از شش نفر) و در تحت نظارت موقتی (حاکم) یا (نایب‌الحکومه) همان محل تشکیل خواهد شد. از این قرار دو انجمن تشکیل می‌شود (انجمن محلی) و (ایالتی) انجمن محلی، در شهرهای جزو ایالات و انجمن ایالتی در کرسی ایالت.

ماده دهم - شکایات راجعه به انتخابات مانع از اجرای انتخابات نخواهد بود. یعنی انجمن‌های مذکور در ماده نهم رسیدگی خواهند کرد، بدون این که انتخابات توقیف شود.

ماده یازدهم - اگر از انجمن محلی، کسی متشکی باشد، به انجمن ایالتی رجوع خواهد کرد. و اگر نتیجه‌ای حاصل نشد به مجلس شورای ملی باید رجوع نماید.

ماده دوازدهم - هر گاه یکی از اعضای مجلس شورای ملی استعفا یا فوت نماید و بیش از شش ماه به انتخابات جدید باقی باشد اعضاء مجلس، به جای او یک نفر از اهل ایالت خودش انتخاب خواهند کرد.

ماده سیزدهم - اسامی انتخاب کنندگان و انتخاب شدگان هر ولایت را انجمن‌های محلی و ایالتی به دفترخانه (مجلس شورای ملی) بفرستند، که در دفترخانه مجلس اسامی آنها را به ترتیب حروف هجائیه، ثبت و برای اطلاع عموم طبع و نشر نمایند، کذلک بعد از اتمام عمل انتخابات، انجمن محلی نتیجه عمل را در ظرف یک هفته به انجمن ایالتی خواهد داد.

ماده چهاردهم - انتخاب شدگان در شهرهای جزو ایالت، باید از انجمن محلی، اعتبار نامه در دست داشته باشند و کذلک انتخاب شدگان در کرسی ایالت، باید اعتبار نامه از انجمن ایالتی در دست داشته باشند، در مجلس شورای ملی ارائه دهند.

ماده پانزدهم - انتخاب اشخاص مقرر به قرعه و به اکثریت آراء خواهد بود.

ماده شانزدهم - بعد از انتخاب اعضای (مجلس شورای ملی) اسامی انتخاب شدگان در دفتر مجلس ثبت شده و در روزنامه‌ها اعلان خواهد شد.

ماده هجدهم - مجلس انتخاب کننده ملی در شهرهای حاکم نشین که به

در درجه منقسم می شود برقرار خواهد بود، و بنا بر اقتضا و مکان حاکم محل می تواند محل مجلس انتخاب را معین نماید .

ماده هیجدهم - موعده و میعاد انتخاب ، باید یک ماه قبل از وقت به توسط حکومت محل ، به عموم اهالی به اعانت اوراق چاپی و سایر اعلانات مقتضیه اعلام شود .

ماده نوزدهم - انتخاب شدگان دارالخلافه و سایر ایالات هرچه زودتر باید در تهران حاضر شوند ، چون انتخاب شدگان ولایات ، به موجب نظامنامه باید منتخب شوند و حضور آنها فعلاً مدتی طول خواهد کشید ، لهذا منتخبین تهران حالا انتخاب می شوند و مجلس تشکیل خواهد شد و به وظایف خود رفتار خواهند نمود ، تا منتخبین ولایات حضور به هم رسانند و تأخیر حضور آنها سبب تعطیل مجلس نخواهد شد .

ماده بیستم - خرج سفره و مقرری سالیانه اعضای مجلس شورای ملی ، موقوف به تشخیص و تصویب خود مجلس است .

ماده بیست و یکم - مدت مأموریت نمایندگان ملت ، دو سال خواهد بود و بعد از دو سال در تمام ممالک ایران ، تجدید انتخابات خواهد شد .

ماده بیست و دوم - شکایات راجعه به مجلس و اعضای آن در عمل انتخابات و غیره ، آنچه راجع به مجلس است ، باید کتباً به رئیس مجلس اظهار شود ، که در مجلس شورای ملی به ماده شکایت ، رسیدگی شده و حکم آن صادر شود .

ماده بیست و سوم - بدون اجازه مجلس احدی از اجزای مجلس را نمی توان به هیچ عنوان گرفتار و دستگیر نمود ، مگر مرتکب به جنحه یا جنایتی باشد به طرز علنی ، و کلیه تحریر و تقریر اعضای مجلس در مصالح دولت و ملت آزاد و هیچ کس حق مزاحمت آنها را ندارد ، مگر در صورتی که تحریرات و تقریرات عضوی ، بر خلاف مصالح عامه و موافق قوانین شرع انور ، مستوجب مجازات باشد . در این صورت به اجازه مجلس این نوع اشخاص به محکمه عدلیه ، جلب خواهند شد .

ماده بیست و چهارم - اشخاصی که از رجال دولت و اعضاء دوائردولتی به سمت نمایندگی به عضویت ( مجلس شورای ملی ) منتخب می شوند از خدمت سابقه ، منفصل و در مدت این مأموریت ، حق مداخله و اشتغال به خدمت سابقه یا خدمت دیگری ندارند و الا نمایندگی و عضویت ایشان ، باطل می شود .

## فصل دوم - ترتیب انتخابات و کشیدن قرعه و شرایط آن

ماده بیست و پنجم - انتخاب اعضای مجلس شورای ملی، در پایتخت و شهرهای بزرگ و متوسط و کوچک به عمل خواهد آمد، با حضور حاکم یا نایب‌الحکومه و در تحت نظارت انجمن مذکور در ماده نهم.

ماده بیست و ششم - انتخاب به قرعه و اکثریت آراء تامه کتبی باید باشد و در صورت تساوی آراء باید به قرعه تشخیص انتخاب شده داده شود.

ماده بیست و هفتم - روز انتخاب اعضاء مجلس و کشیدن قرعه، در هر سال که شد روز جمعه خواهد بود، با رعایت ترتیبات ذیل:

۱ - کشیدن قرعه باید در حضور حاکم و انجمن محلی و حضور انتخاب کنندگان باشد.

۲ - نظام مجلس قرعه کشی به عهده انجمن‌های مذکور در ماده نهم خواهد بود.

۳ - ورقه قرعه کشی باید کاغذ سفید بی نشان باشد.

۴ - هر يك از انتخاب کنندگان باید در خارج مجلس رأی خود را در آن ورقه نوشته سر بسته به دست يك نفر از اعضای انجمن مذکوره که معین خواهد شد بدهد، که مشارالیه در حضور جمع، در صندوق بیندازد. يك نفر از اعضای انجمن مذکور در ماده نهم اسامی انتخاب کنندگان را با صورتی که دارد مطابق کند.

ماده بیست و هشتم - قبل از کشیدن قرعه، يك نفر از اعضای انجمن، درب صندوق را قفل نموده و دو نفر دیگر آن را مهر می کنند و کلید صندوق را یکی از اعضای انجمن ضبط می کند.

ماده بیست و نهم - پس از انجام کشیدن قرعه، درب صندوق را باز نموده در حضور جماعت اوراق را شمرده و کمی آن را از روی صورت اسامی، تشخیص می دهند و چند نفر در حضور جماعت، با نظارت انجمن مشغول استخراج آراء می شوند.

ماده سی ام - از اوراق آنچه غیر مکتوب یا لایقراً باشد یا این که معرفی انتخاب شده را واضح نکرده باشند یا صاحب رأی خودش را در آن معرفی کرده باشد، از درجه اعتبار ساقط است و منضم به یادداشتها می شود بعد نتیجه قرعه را بلند، فریاد می کنند و از طرف رئیس مجلس اعلان می شود.

ماده سی و یکم - هر گاه عده انتخاب شدگان ملت زیاده از عده مقرر باشد، اشخاصی از آن میان انتخاب خواهند شد که از حیث سن، برتری و

رجحان داشته باشند و الا با وجود فرصت ، تجدید قرعه می شود اگر پس از شمردن اوراق معلوم شد که عدۀ اوراق زاید از عدۀ انتخاب کنندگان است ، قرعه را باطل کرده تجدید قرعه می نمایند .

ماده سی و دوم - انتخاب شدگان يك نفر رئیس و دو نفر نایب رئیس و منشی ها با تصویب اعضای مجلس ، سالی يك مرتبه تبدیل می شوند و در تجدید انتخاب اشخاص ، رعایت اکثریت آراء مجلس همیشه ملحوظ است .

به تاریخ ۱۹ شهر رجب المرجب ۱۳۲۴

صحۀ مبارك اعلي حضرت را مقدمۀ نوشتیم این نظامنامه را در نهایت استعجال نوشتند اگرچه محتاج است به تنقید و تصحیح و زیاده و کم نمودن . ولی با این تعجیل و عدم تهیه و نبودن اسباب کار باز تا يك درجه خوب است .

روز پنجشنبه ۲۳ شهر رجب ۱۳۲۴ هجری - امروز آقایان ، در مدرسۀ نظامی مشغول انتخابات و مذاکرات می باشند . صنیع الدوله و مخبر السلطنه و مخبر الملک ، پسرهای مرحوم مخبر الدوله که مردمان عالم و با تربیت و دانش می باشند داخل در کار شده اند و امیدواریم که مداخلۀ اشخاص عالم ، اثر خود را بنماید و الا بر زحمات جهال اثری کامل ، مترتب نخواهد شد و نتیجۀ خوبی نخواهد داد .

امروز ورقۀ چاپی از قفقاز رسید . اگرچه این اوراق متعدد است ولی ما یکی از آن ها را درج می نمائیم و مضمون سایرین هم به همین مضمون قریب است و هذا صورته :

انتباه نامهٔ اجتماع یون عامیون ایران

ای فقرای ایران ، جمع شوید ! ای اهالی کاسبۀ ایران ، ای زراعت کاران ایران ، ای اهل دهاتیان ایران ، همت کرده ، اتحاد نموده اجتماع بکنید ! خودتان را از ظلم این ظالمان خوش خط و خال استبداد مذهب خلاص نموده ، رهائی یابید . چرا گوش شماها کر شده ، شنوا نیست ؟ چرا دل شما مرده ، حس ندارد خبر بگیرد ، دنیا چطور پر آشوب است ؟ اهالی همسایۀ شمالی از خبر و ظلم سلطنت مستقلی جد و جهد و سربازی می کنند ، روحانیان و کشیشان ایشان هم خود را جانشین حضرت عیسی علیه السلام دانسته ، در راه دفع ظلم ، مانند عیسی دست از جان شسته ، خود را چطور در طریق رضای عیسی فدا می کنند . خوب شما تا به حال می گوئید که علماء اعلام مانع از پیشرفت خیالات جماعت فقرا بوده اند ، یعنی شريك دزد و رفیق قافله هستند . لله الحمد این افترا هم به دروغ پیوسته الان به چشم خودتان می بینید و به گوش خودتان می شنوید که آقای طباطبائی و آقا سید عبد الله مجتهد چطور اقدام خالصانه نموده و خود را برای نجات امت جدش وقف کرده . مگر نشنیدید این ابن زیاد ثانی ، امیر بهادر جنگ ، چطور در

تهران اذیت و آزار می‌کند. کجاست آنها که همیشه آه کشیده با چشم نمناک می‌گویند: ای کاش ما هم در میدان کربلا حاضر بودیم تا جان خود را فدای حسین مظلوم علیه‌السلام می‌کردیم. کجا مانده است آن دروغگویان بی‌همت، مگر الحال میدان تهران کم از میدان کربلاست؟ مگر آقای سیدمحمد طباطبائی، فرزند زاده‌های حسین مظلوم که در میدان تهران، یکه و تنها مانده، دورش را اشرار تهران گرفته که عبارت باشد از: وزرای بی‌دین خودخواه. اگر در میدان کربلا هفتاد و دو نفر، اعوان و انصار حسین مظلوم را شهید کردند، اما در میدان تهران دویست نفر متابعان طباطبائی، قربان راه حریت شده‌اند. مگر مظفردالدین‌شاه سلطان مظلوم شما ایرانیان نیست؟ در میدان تهران تنها و مظلوم مانده، چهار اطرافش را این وزیران بی‌دین لامذهب تنگ گرفته، مردم باکمال یأس و ناامیدی به طرف راست می‌نگرد، سربازخانه و توپخانه و قورخانه را خراب و یغما شده می‌بینند. طرف چپ را ملاحظه فرماید، خزینه را خالی می‌بینند. پیش روی خود نگاه می‌کند، رعیت عریان و گرسنه مظلوم و به‌گدائی، بی‌عاری، غافل مشغول، سرگرم موهومات می‌بینند. اگر به پشت سر توجه فرماید، دشمن را حاضر، عسکر را مشغول حمالی دیده، هول نموده، حیران و سرگردان مانده، می‌گوید: خداوند! تو خائن ملت و دولت را سرنگون فرمای، من که سلطان این ملت هستم این طور به خرابی رعیت خود راضی نیستم و برگشته، با صدای نحیف، مظلوم اهالی ایران را مخاطب نموده می‌فرماید: ای ملت ایران و ای اولاد عزیزانم، ای برادران دینی و وطنم، آیا شما را چه شده؟ چرا خون ملت و دولت پرستی در رگ شما خشکیده؟ چرا این طور بی‌عار شده‌اید؟ حمیت نموده، ولینعمت خود را از دست این خائنان ملک و دولت نجات بدهید. ای جماعت ایران قسم به خون مطهر حسین مظلوم، الآن مظلومیت ملت ایران از شهدای کربلا معلی زیادتر است و امیر بهادر، یزید پلید است و متابانش بدتر از ابن‌زیاد و شمر ملعون و خولی بی‌حیاست. ای ملت ایران به خدا قسم؛ هر کس از افراد ملت در طریق حاصل نمودن حریت ملک و ملت شهید بشود کمتر از درجه شهدای کربلا معلی نیست.

ای اهالی ایران! ای فقرای کاسب ایران! جمع شوید، اتفاق نمائید، از بذل مال و تلقی جان مضایقه نکنید، خودتان را از دست این حاکمان خود مختار، ظالم، جبار، لامذهب، بی‌دین، خارج از دین محمدی علیه‌السلام خلاص نمائید، مگر خبر ندارید در تبریز هر روز پنج نفر از گرسنگی هلاک می‌شوند، به‌خدا قسم هر هفته در کاغذهای تبریز مندرج است، فلان کس در فلان

محلّه اهل عیال خود را به واسطه نیافتن کرده نان ، نا امید شده لاعلاج مانده زهر داده کشته است ، تا رفته گدائی نکند . مگر در روزنامه ها قرائت نمی نمودید حاکم بی غیرت قوچان برای اخذ رشوت به سر اهالی بیچاره چقدر اذیت و آزار نموده ناموسشان را برباد داده جماعت به جان آمده ترك خانمان کرده ، دختران خود به ترکمانها فروخته ، بهای اولادشان را آورده داده تا خود را از تعدی این حاکم ظالم خلاص نمایند . مگر نمی بینید هر هفته از عراق بارهای شراب بار نموده بهرشت می برند . مگر نشنیدید خانه فرایشان رشت و خانه امام جمعه رشت فاحشه خانه شده است . این مسکرات مشوم را آن جا صرف می کنند . آه ، فریاد ، شریعت همه از دست رفت . پس چه وقت اهالی ایران وظیفه اسلامیت باید ادا بکند ؟ و الله مجبور شدیم يك واقعه حیرت آمیز را شرح بدهیم تا بدانید ظلم اولیاء دولت زیاد شده شریعت زیر پا افتاده . از آستارا يك نفر دوست ملت و دولت احوالات را برای ما نوشته است تا در میان ملت خارجه سربلند بشویم . می گوید : در پیش دکانی نشسته بودم ، يك دفعه دیدم دو نفر از طایفه اناث آمده و ایستادند . خیال کردم یقین اهل سؤال هستند ، خواستم يك چیزی بدهم دیدم يك آه سرد کشیده گفتند برادر تو را به خدا قسم می دهیم ، ما را بلد شده از گمرکخانه بگذرانید . گفتم : شما کجائی هستید و کجا می روید ؟ جواب دادند : که ما ایرانی هستیم و لکن عزم روسیه داریم . پرسیدم ، پس چرا بی صاحب می روید ؟ گفتند برادر ، صاحب ما هشت سال است که از ظلم اولیای دولت ، به روسیه گریخته از ما سراغ ندارد . ما لاعلاج ماندیم ، به سراغ شوهر خودمان می رویم . گفتم : چه می دهید من شما را از گمرکخانه بگذرانم . جواب دادند : ما چیزی نداریم تا در این جسا گدائی نموده ، آمده ایم اگر هر آینه شما چشم داشتی از ما دارید باید عمل بد به ما نمائید ، والا والله ما چیزی نداریم که به شما بدهیم . ای کاش زبانم لال بود این مذاکرات را نکرده بودم . بعد از آن دلم کباب شده ، همیشه جگرم می سوزد . خداوند عالم خودش به داد اهالی ایران برسد . اگر باور ندارید سواد کاغذ حاضر است . می توانم به واسطه روزنامه ارشاد ، به چشم اولیائی برسائیم .

ای سربازهای ایران ! ای توپچیهای ایران ! ای قزاقها و فراشهای بی ناموس ایرانیان ! اینها مگر ناموس شما نیست ؟ مگر خواهر شما نیست ؟ اینها مگر عیال برادر دینی شما نیست ؟ شما مگر محافظ ناموس ایرانیان نیستید ؟ این طور از ظلم اولیای دولت پراکنده شده بی صاحب رو به راه روسیه نموده در سرحد سالداتهای روسیه ، این بیچاره ها را گرفته بی عصمت نموده رها می کنند



شما اگر غیرت دارید این ناموس خود را محافظت کنید تا آواره نشده به روسیه نیاید. تا سالدات در سرحد و اراجیف در داخله، به واسطه نان بی عصمت نکنند. آقای طباطبائی ناموس شما را کشیده، می‌خواهد شما را از چنگ این حاکمان مستقل نجات بخشد. تا ناموس شما پامال نشود. ای بی‌غیرتان! مگر شما را چه شده؟ حکم امیربها در بدتر از یزید ملعون را اطاعت کرده، تیشه بر ریشه خود زده، رفته آقای طباطبائی را محاصره می‌کنید و هر کس از ظلم اولیای دولت به جان آمده، می‌خواهد قدم به راه حریت بگذارد، ریخته مثل خارجی می‌کشید. وظیفه شما بی‌عاری است شما خودتان باید در راه حریت جان بدهید، نه این که هر کس از فقرا اقدام کرد، ریخته می‌کشید. اگر در ایران حریت بود، عدالت بود، رعیت آواره نمی‌شد. قونسل خارجه به صاحب منصبان شما بلکه به سلطان شما تحکم نمی‌کرد. پادشاه ما مثل امیر بخارا نمی‌بود و شما در کوچه‌های داخله جگرک فروش، هیزم کش و حمال و در خارجه جاروب کش نبودید و زن‌های شما این طور بی‌عصمت نمی‌شد و هیچ کس یارائی این نداشته بودی مواجب شما را خورده و شما را آواره بکنند. ای اهالی ایران این ظلم‌ها به شما می‌شود، این بی‌ناموسها به سر شما می‌آید به واسطه استبداد این حاکمان خودمختار جابر، ظالم است. ای ملت ایران! امام حسین شهید برای نجات دادن شما امت بی‌عار، با هفتاد و دو نفر جان مبارک خود را در راه رضای خداوند خود نثار فرمود. چرا به خواب غفلت مست اندر شدید؟ چرا همت ننموده، جان و مال خود را در راه سعادت ابدی ملک و ملت بذل نموده، بر ریشه این بدتر از مرتدان کربلای معلی تیشه بزنید. تا حریت گرفته سلطنت مشروطه تأسیس نموده، این لکه بی‌عاری از روی ملت و دولت بشوئید. ماها که از ظلم اولیاء دولت فرار نموده به صولجات قفقازیه پناهنده شدیم، آه! ناله ملت ایران ما را در روسیه هم نگذاشت به درد خود مبتلا شویم. از این زندگی پنج روزه، دست شسته، هر قسم شده دست اتحاد به یکدیگر داده حاضر شدیم که جان در راه ملک و ملت فدا کنیم «یا جان رسد به جانان یا جان زتن بر آید».

ای اهالی ایران، حمیت بکنید در بازیافت کردن حقوق شرعی خودتان، با آقای طباطبائی کمک بکنید و در راه حریت از کشته شدن نترسید، از روسها عبرت نموده، حیا کنید. شما بارها به روسها، بی‌ناموس می‌گوئید. بی‌ناموسی شما از حد گذشته، آنها در مسکو یک دفعه بیست هزار نفر در راه حریت جان فدا نمودند. ما اهالی ایران که در قفقازیه ساکن هستیم از هر

جهت حاضر شدیم تا در موقع خود را به راه دولت و ملت فدا بکنیم .  
 ای وزیران بی‌دین بی‌غیرت ایران ، حال ، خیال کنید این طور ملت  
 ایران را یغما کرده می‌خورید ، عسرت می‌کنید ، برای شما می‌گذرد . نه والله ،  
 بعد از این نمی‌گذارند . رعیت بیدار شده حقوق خود را دانسته ، بعد از این  
 مثل خروس و گوسفند خود را قربان شما بی‌عاران نمی‌داند . صد مثل شما را  
 نوکر خود می‌داند . شما حاکمان ، نوکر رعیت هستید . شما باید از حکومت  
 های روسیه عبرت نموده حیا بکنید . مگر ندیدید آنها به کیفر اعمال نحسشان ،  
 چطور به آتش غضب ملت گرفتار شده جزا یافتند؟ ما ملت ایران هم انشاءالله  
 به زودی به حول و قوهٔ پروردگار ، معاینهٔ شما بدکرداران لامذهبان بدنیتان  
 می‌نمائیم . چنان خیال نکنید ، نارنجك ، بمب ، ما می‌گوئیم دروغ است . نه به  
 سر نا مبارک شما انشاءالله به زودی می‌بینید چطور بدن کثیف شما را می‌سوزانیم .  
 همت ای ملت ایران ، غیرت ای اهالی ایران ، غیرت ، زنده باد طرفداران  
 حریت و ملیت ، نیست بود طرفداران استبداد . از طرف اجتماعيون عاميون  
 فرقهٔ ایران قومیه مرکزی قفقازم . ا . ع . ف (همت) ك مطبعه‌سی

این ورقهٔ چاپی را دادم به یکی از دوستان برایم استنساخ نمود ، بعد بعض عبارات  
 و الفاظ آن مقروء نبود ، لذا بعض غلطها در آن دیده می‌شود لکن مضمون دست می‌آید .  
 روز جمعه ۲۴ رجب ۱۳۲۴ - امروز در مدرسهٔ نظامیه مشغول امر انتخابات  
 می‌باشند . بعض شبنامه‌ها نوشته و در کوچه و مجامع انداخته شده‌است که صورت یکی  
 از آنها را درج می‌نمائیم .

### شبنامه

به نام خداوند حکیم‌علیم

ای حامیان اتحاد و برادران و داد ، این استدعای عمومی را به  
 حجة الاسلام حاجی شیخ فضل‌الله عرض کنید دو سال است به واسطهٔ مخالفت شما  
 با علماء ، این همه توهین به اسلام و خسارت به عموم مسلمین وارد آمد . باز  
 دست از ارادت برداشته‌ایم . تا این که رفع غبار شبهات شده ، دانستید مقاصدمان  
 شاه پرستی ، وطن خواهی ، قانون اسلام ، ترویج احکام است . که بعدها در  
 سایهٔ شورای ملی و مساوات و مواسات زندگی نمائیم و برای اخلاف خود راه  
 صلاح و منزل فلاحی بسازیم . اگر خبط و خطا و یا تمرد از احکام خدا و یا  
 برای اخذ رشا ، از ظلمه و مظلومین ، پس از این بازپرسی بینیم اصحاب سر و  
 اجزاء مجرم شما با مردودین ملت ، آمد و شد دارند . با اشخاصی که حجج  
 اسلام تکفیر و منع از معاشرت با آنها نموده‌اند ، معاشر و محشور و لرمخالطه

با ایشان مبهتج و مسرور می‌شوند ، و در منازل و محافل ایشان می‌روند، رشوه و تعارف می‌گیرند که به‌شما و سایر علماء شبهه‌کاری نمایند و مردودین ملت را که خدا و اولیای خدا از آنها بیزارند به محضر علماء بیارند و به مهر مبارك شما بر ضد احکام و سایر علماء وحجج اسلام ، برای ایشان اثبات اسلام نمایند. نه جهنم از وجود آن نامسلمانها پر می‌شود نه شکم اصحاب سر شما سیر . چرا این بی‌دین‌ها را از خودتان دور نمی‌فرمائید ؟ چرا مهر خودتان را به دست آنها می‌دهید که تلگراف و کاغذ به عنوان حجة الاسلام آقای نجفی و دیگران مهر نمایند و حضرتت را بدنام! تا کی ؟ تا چند ؟ صبر نمائیم و حفظ احترامات و شئونات شما را بکنیم ؟ که شیخ ابوالقاسم وحاجی شریعتمدار در شمیران و چالهرز و سایر منازل مردودین دین مبین و دشمنان شرع سیدالمرسلین چرا می‌روند و چه مراده است که دارند ؟ مگر آن‌که در ارتداد با آنها شریک دزد و رهنان مسلمین سهیم باشند . امان از دست آقازاده‌ها ، امان از دست لامذهب ها ، که اصحاب سر شماها می‌شوند و شما را مسخر می‌نمایند ، آخر الامر لا بد می‌شویم دفع و رفع آنها را بنمائیم و آسوده از حدوث نفاق بین علماء اعلام شویم خدا بیامرزد کسی را که این مطلب و این نامه را به ایشان برساند. ۲۳ رجب

المرجب ۱۳۲۴

دیشب گذشته علماء اعلام در خانه آقای طباطبائی مهمان بودند برای انتخاب چهار نفر وکیل از طرف علماء اعلام .

روز شنبه ۲۵ رجب ۱۳۲۴ - در حالی که حضرت والا نایب السلطنه ، امیر کبیر ، وزیر جنگ و جناب اشرف صدراعظم و جمعی دیگر از وجوه وزراء در فرح آباد شرفیاب حضور مهر ظهور شاهنشاه بودند ، بندگان اعلیحضرت مظفرالدین شاه ، چون پدری مهربان که فرزندان گرامی خود را به رفق و رأفت اندرز فرماید ، شرحی در محاسن اتفاق و لزوم اتحاد بین دولت و ملت بیان فرمودند، که ما عین نطق ایشان را دست آورده در این تاریخ خود در عنوان همین روز که از زبان الهام ترجمان مبارك ، شرف تقریر داده و صادر فرموده درج می‌نمائیم.

نطق اعلیحضرت شاهنشاه مظفرالدینشاه

در روز شنبه ۲۵ رجب ۱۳۲۴

تاریخ دنیا و تجربه ایام گذشته ، نشان می‌دهد که هیچ کاری صورت انجام نمی‌یابد ، مگر به اتحاد و اتفاق نوع بشر با همدیگر و این اتحاد و اتفاق نه فقط برای کارهای مهم و امور معظم ، لازم و واجب است ، بلکه اگر درست تدقیق و تحقیق شود هویدا است که کارهای عادی روزانه هم محتاج به اتحاد

و اتفاق است. تا آن که به طور دلخواه، صورت خارجی یابد. مثلاً همین عمارتی که مشاهده می‌نمائید اقلاً به دستیاری صد نفر معمار و بناء و کارگر و غیره، به این شکل و هیأت در آمده است. بدیهی است نظم و ترتیبی در میان این صد نفر بوده که هر کدام به موافقت همدیگر، تکلیف خود را اجرا نموده‌اند و در ازای آن تکلیف حقی داشته، تا آن که کار آنها پیشرفت نموده است. این عمارت که اول طرح و نقشه بوده است و بس، حالا به این طور صورت خارجی یافته و رفع احتیاجات معینی را می‌نماید. در صورتی که بنای عمارتی اقلاً اتحاد و اتفاق صد نفر را لازم داشته باشد، آن هم با ترتیبات مخصوص معین، بدیهی است که تشکیل يك دولت و ترتیب و تنظیم امور يك ملت و مملکت به طریق اولی محتاج به اتحاد و اتفاق است. منتها در این جا به اتفاق صد و هزار نفر، کار ساخته و پرداخته نمی‌شود، بلکه به اتفاق تمام افراد و اعضای دولت و ملت لازم است تا امور دولتی و مملکتی به طور شایسته اداره شود و هر کدام از اعضاء که به منزلهٔ سر و دست و پا و تن‌اند، به وظایف خود عمل نمایند، تا هیکلی به طور صحیح تشکیل شود. طبقات مختلفه و ایالات متنوعه در حوزهٔ دولت، حکم اعضاء و جوارح بدن را دارند. چنان که به واسطهٔ دردمندی عضوی تمام اعضاء بدن بی‌قرار می‌شوند هیئت دولت هم از پریشانی و عدم رفاهیت تبعهٔ خود آزرده و متألم می‌گردد. غم رعیت غم دولت است، شادی آنها شادی دولت، پس باید در آسودگی و رفاهیت مردم کوشید و مثل فرزندان خویش آنها را جمع کرد و لوازم زندگانی و اسباب تن‌آسائی ایشان را فراهم آورد. تا همه دولت را مربی خود دانند و پادشاه را پدر مهربان خویش خوانند.

خردمند دانا آن کس است که همواره به اقتضای زمان رفتار کند. فی‌المثل در عهد کیخسرو آئین جهان داری و وضع ادارهٔ امور دولت و حفظ ثغور مملکت به طرزى بوده که آن عهد و زمان اقتضا می‌نموده. ولی آن اصول و قواعد ملك داری به کار امروزه ما نمی‌خورد. چه هر عصری اقتضائی دارد و در هر دوری طرز و طوری متداول است و چنان که نمی‌توان مثلاً امروز لباسهای قدیم و کلاههای يك ذرعى را دیگر باره میان طبقات نوکر از وزراء و اهل قلم و لشکر متداول نمود. كذلك اصول فن اداره و قواعد سیاست و مملکت داری هم باید امروز، و رای ایام گذشته باشد.

این است که من مصمم شدم مجلس شورای ملی را تشکیل و تنظیم نمایم. تا بدین وسیله بنیان اتحاد و اتفاق دولت و ملت به طوری که دلخواه من است مستحکم شود، و امیدوارم انشاءالله تعالی به این آرزو، نایل شوم و طوری اساس

اتحاد مابین دولت و ملت استوار شود که در سختی و نرمی کار، و سردی و گرمی روزگار واقعاً هر دو شریک و سهمیم باشند و سعادت و خوشبختی دیگری را نیک بختی خود دانند. ولی هر تکلیفی متضمن حقی است و بالعکس هر حقی متضمن تکلیفی. باید اساس موافقت میان دولت و ملت بر شالوده صحیحی گذارده شود تا خیالات و نیات صحیحه نتیجه به عکس نبخشد و حدود محفوظ باشد تا در ایفای حقوق هم افراط و تفریط نشود، تکلیف ما لطف و مهربانی است و تألیف قلوب، تکلیف نوکر اطاعت فرمان است و اجرای وظایف خدمت سلطان، ولی هر کدام در جای خود.

(شاه اگر لطف بی عدد راند بنده باید که حد خود داند).

نوکر نظامی باید بگوید من امثال امر و اجرای فرمان پادشاه را می کنم، به هر چه فرماید. ولی پادشاه دانا که به خیر و مصلحت رعیت و تبعه خود واقف و بصیر است می داند چه فرماید. پادشاهی که رعایای خود را مانند فرزندان خویش دارد و تفاوتی مابین آنها نمی گذارد، یقین است جز مهربانی در باره رعیت خود چیزی روا نمی دارد. مگر وقتی که رعیت از حد خود تجاوز نماید و به نصیحت و موعظت گوش ندهد. در این صورت البته باید آنها را متنبه نمود و این تنبیه هم از روی محبت است، مانند تنبیهی که پدر فرزند را می نماید که جز از راه مهربانی نیست.

باری باید اساس اتحاد و اتفاق دولت و ملت را استوار کرد و حدود را هم معین نمود که تمام مردم در کمال امنیت و رفاهیت و آسودگی زندگانی نموده فرداً فرد، خود را عضو هیئت معظمی که ما آن را دولت ایران یا وطن عزیز می نامیم، بشمارند و در خوب و بدونیک بختی و بدبختی خود را سهمیم و شریک یکدیگر بدانند.

مضمون نطق اعلیحضرت همایونی این بود که ما به این عبارات دست آورده و صورت آن را برای بعضی جراید خارجه درج نمودیم.

روز یکشنبه ۲۶ رجب ۱۳۲۴ - مردم در مدرسه نظامیه جمع و ازدحام نموده طرف صبح اصناف و طرف عصر علماء و طلاب حاضر مجلس شده در حضور معرفین، اوراق انتخاب را گرفته. ما هر زمان که ورقه انتخاب خود را گرفتیم صورت آن را نیز درج می نمائیم.

روز دوشنبه ۲۷ رجب المرجب ۱۳۲۴ - امروز مردم مشغول انتخابات می باشند تلگرافی هم به ولایات مخابره شد که مردم وکلای خود را انتخاب کنند.

روز سه شنبه ۲۸ رجب ۱۳۲۴ - امروز مردم در مدرسه نظامیه حاضرند، برای

انتخابات تلگرافاتی هم از هر جا رسیده است که ما بعض از آنها را دست آورد [یم]

تلگراف از بوشهر (از خط کهپانی - ترجمه)

حضرت ملاذالانام ، حجة الاسلام ، آقای حاجی میرزا سید محمد طباطبائی و سایر علمای اعلام دام ظلهم العالی - به توسط صدارت عظمی ، تلگراف دستخط مبارك اعلی حضرت دام ملکه رسید . در خصوص فرمان تشکیل مجلس شورای ملی در طهران و قانون ، موافق خواهش حضرت تعالی و سایر آقایان استعمال فرموده اظهار تشکر شد .

(سلیمان صدراالاسلام)

روز چهارشنبه ۲۹ رجب ۱۳۲۴ هجری - امروز در مدرسه نظامیه مشغول انتخابات

می باشند طرف عصر آقایان علماء حاضر می شوند .

از تبریز تلگرافاً خبر رسید که اهالی تبریز تعطیل و به قونسرخانه انگلیس رفته اند ولی معلوم ما نگردیده که برای چه مسئله بوده است ، هر وقت خبر کتبی رسید وقایع تبریز را می نویسیم .

روز پنجشنبه غرة شعبان المعظم سنة ۱۳۲۴ هجری - امروز به قرار هر روز ،

آقایان مشغول امر انتخاب می شوند ، طرف صبح اصناف و تجار طرف عصر آقایان علماء و طلاب حاضر می شوند . امروز بعض تلگرافات از رشت و تبریز مخابره شده است که ذیلا نگاشته آمد :

(تلگراف از رشت)

در مجلس محترم شورای ملی حضور مبارك حجج الاسلام و پیشوایان دین عرض و استدعا می نمائیم ، چون پس از تظلمات و دادخواهی اهالی طهران به تفصیلی که مشهود خاطر مهر مظاهر ملوکانه افتاد و مکرر دستخط مرحمت آیت ، در آزادی و خلاص قاطبه اهالی ایران شرف صدور یافته و ما رعایای فقیر گیلانی که تاکنون دچار وضع سابق بودیم و نتوانستیم به جز وساطت و شفاعت یکی از دول متحابه ، دایره اظهاری در آزادی و خلاصی خودمان حاصل نمائیم ، ناچار به قونسولخانه دولت انگلیس پناه برده و این عرض حال را به دارالشورای ملی تقدیم می داریم و عاجزانه استدعا می نمائیم ، که اگر حکم آزادی در حق قاطبه رعایای شرف صدور یافته است ، پس بقای استبداد حکومت و ملاحظه قوی از ضعیف و اغراض نفسانی و صدور احکام بی محابا نسبت به ما رعایای فقیر گیلان چیست؟ و اگر حکم مطاع دولت ابدآیت ، عمومی است پس مقرر فرمائید که با این فدویان هم همان معامله طهرانی ها را نموده ، چنانچه آنها مشمول به عوطف ملوکانه گردیده اند به وجود عدالتخانه نایل شدند ما فدویان فقیر هم نایل به این

نعمت بزرگ شده ، بر مراتب دعا گوئی و شاه پرستی خودمان بیافزائیم .  
 علیجده هم به توسط حضرت مستطاب اشرف آقای صدراعظم دامت شوکته  
 به خاکپای جواهر آسای مبارک بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی ارواح  
 العالمین فداء عریضه تظلما نه تقدیم داشته ایم و به وجود مبارکشان نهایت امیدواری  
 داریم . که عماقرب این فدویان را از ظلم ظالمین خود مختار به وسیله مجلس  
 دارالشورای ملی خلاص و به آزادی ، تظلمات خودمان را اظهار نمائیم .

امضاء : محمد تقی - اکبر محمود - ادیب السلطان - محمد تقی - ملک الحکماء  
 سید ربیع آقا - جعفر - نجدالدوله - محمد - محمد علی - اسدالله - محمد جواد  
 محمد صادق - موسی - علی - حسین الموسوی - علی حسین - قوام مجد .

۲۹ رجب

(ایضاً تلگراف از رشت)

عرض عمومی گیلانی ، حضور مبارک حجج الاسلام و پیشوایان دین مبین آن  
 است ، از قراری که مسموع شد و به تحقیق پیوست يك نفر از علماء رشت که خود  
 را رئیس مسلم و مسن می داند برای ریاست دو روزه ، رضای بعضی عباد ظالم را  
 به رضای معبود ، ترجیح می دهد . تلگرافی نوشت برای حکومت آن وقت فرستاده  
 که بعضی جهال و نادان به قونسولخانه دولت انگلیس رفته و قابل اعتنا نیستند .  
 البته صورت این تلگراف به موقف حضور صدارت کبری تقدیم شده است . ما  
 فدویان دولت ابد مدت عرض می کنیم که جناب آقای معهود از این جهت ما را  
 منسوب به جهل و نادانی کرده که از هر جهت خود را مالک جان و مال ما  
 پنداشتند ، و اغراض شخصیه خود را در هر مورد به زور مجری داشته ، جهل و  
 نادانی فدویان که امروز فی الجمله به علم و دانائی مبدل شده است ، هیچ برای  
 امثال این گونه مردم مقرون به صرفه نیست . که ما را تصدیق کنند و بگویند  
 نباید با ما بیچارگان فقرا ظلم کرد . بهر حال عرض می کنیم عده آقایان علماء  
 بحمدالله در رشت زیاد و همگی به علم و زهد موصوفند و تصدیق دارند که ظلم از  
 هبوط حضرت آدم الی زماننا هذا مذموم و مقدوح بوده ، تا قیامت هم خواهد بود .  
 البته آن وجودات مقدس هم به حکم وجدان عمومی و به اقتضای عدل و انصاف  
 و انسانیت تصدیق خواهند فرمود که ظلم و بقای ظلم قبیح است پس بنابراین  
 قلوب محترم و عقول وزین و انصاف جلی آن حجج الاسلام ، تکذیب آقای  
 معهود را فرموده اند . لازم به بیان فدویان نیست . فریاد اوایلای فدویان جز  
 این نیست که شفیع و باعث شوند تا قانون عدالت و سویت را در حق ما مجری  
 داشته تا به فواید آن که یکی رفع همین اغراض و سخنان فاسده است نایل شویم

و علاوه بر دعا گوئی ذات اقدس ملوکانه که فریضه صبح و شام فدویان است دعا گوی وجود مقدس حجج الاسلام باشیم .

(امضاء : صد و خورده ای اسم نوشته شده است) .

### منع گمرک یا تجدید گمرک

در سابق در تمام بلدان و دهات ایران مرسوم بود که دم دروازه و یا در محل ورود به شهر و قصبه گمرک می گرفتند و این گرفتن گمرک ، نه از روی عشر بود ، بلکه به هر اندازه که رئیس گمرک میل داشت مثلا از يك من روغن که شش صد و چهل مثقال بود در بعضی جاها دهشاهی و در بعضی شهرها يك قران و در بعضی جاها زیاده و کمتر می گرفتند .

بنده نگارنده در بیست سال قبل که از کرمان به طهران آمدم در رفسنجان از من احترام کردند چه مرا می شناختند و بار مرا فحص نکردند ولی در ورود به یزد يك ساعت مرا دم کوچه اول شهر معطل نموده و بار الاغ مرا تفحص کردند چون یزد حصار و خندقی نداشت لذا دم اول کوچه ، اجزاء گمرک حاضر بودند . وقتی که از یزد خارج شدم به قدر نیم ساعت مرا معطل نمودند که مال التجاره ای شاید بیرون برده باشم . چون فحص کردند چیزی نیافتند . عقب رفتند . در کاشان و ناین و قم و دم دروازه طهران کذاک هم از واردین گمرک می گرفتند و هم از خارجین . به اندازه ای انسان را معطل می کردند و فحص اسباب و خورجین انسان را می نمودند که انسان به مرگ خویش راضی بود . بعضی اوقات زیر پالان الاغ و زیر چادر و لباس زنها را می گشتند . در ده سال قبل که سال اول سلطنت اعلیحضرت مظفرالدین شاه بود این بدعت و خلاف شرع و تمدن را موقوف کردند به اصطلاح ما که در روزنامه نوروز نوشتیم شاه گمرک داخله را بخشید و این بخشیدن گمرک داخله در سال ۱۳۱۴ بود و گمرک را واگذار به مسیونوز کردند که منحصر نمود به خارجه و سرحد در سابق که در همه شهرها گمرک می گرفتند . در سال شش صد هزار تومان عایدی گمرک بود ، لیکن مسیونوز گمرک شهرها را موقوف و ممنوع نمود ولی از خارجه که داخل می شدند و یا خارج می شدند ، از مال التجاره مأخوذ می داشت و عایدی این گمرک محدود رسید به شش کرور .

باری حکومت های شهرها دم دروازه ، از ذغال و پنیر و بقول و میوه جات به اسم حق العرض نه به اسم گمرک ، از واردین چیزی می گرفتند ، باز گمرک به اسمی دیگر و لباس دیگر مرسوم و معمول گردید . در این روز اول ماه شعبان دستخط اعلیحضرت شاهنشاه مظفرالدین شاه بر منع این گمرک غیر مرسوم صادر گردید از قرار مضمون ذیل :



(دستخط همایون شاهنشاهی)

جناب اشرف صدراعظم - از آن جا که رأی جهان آرای بیضا ضیای ملوکانه پیوسته به رفاه عامه رعیت و به ارزانی و فراوانی قوت و غذای ناس معطوف و مصروف است محض سلامت ذات سنی الصفات همایون خسروانه از تاریخ صدور این دستخط انجم نقط مبارک ، کلیه بارهائی را که از خارج شهر داخل و وارد دارالخلافه می شود، اعم از تره بار و حبوبات و بقولات و ماکولات و ذغال و هیزم و برنج و روغن و سایر اقسام ماکولات و آذوقه مردم بالتمام و بالکلیه به استثنای (خانات محمدیه و سوق الدواب) که مالیات و معمولی خود را کمافی السابق باید به دیوان اعلی ادا و ایفا نمایند ، بالمره از باری سی شاهی و هر قبیل عوارض و تحمیلات سنوات قبل ، مرفوع القلم فرمودیم که هیچ یک از اهالی به هیچ رسم دیناری به این اسم و رسم از بارهای وارده به شهر مطالبه و دریافت نکرده و احدی در خارج شهر استقبال از بارهای وارده ننموده و صاحبان بار به میل و رضای خود بارها و امتعه خود را در کمال ازادی و اختیار به هر جا میل دارند ، وارد نموده به مظنه روز به فروش برسانند .

آن جناب اشرف اکیداً به حکومت مرکزیه دارالخلافه دستور العمل داده و غدغن نمایند که حسب المقرر اراده علیه همایونی را در نهایت مراقبت به موقع اجرا گذاشته طوری مواظبت بکنند که دیناری از بابت معمولات و تحمیلات مذکوره از بارهای وارده به شهر اخذ و مطالبه نشده و چنان که مکنون خاطر خطیر دریامقاطر ماست ، این معافی و آزادی بارها اسباب خصب و ارزانی و فراوانی قوت و غذای عامه مردم شده ، وسایل دعا گوئی ذات ملکوتی صفات مبارک کاملاً فراهم آید و نیز محض امیدواری و اطلاع قاطبه رعیت ، مقرر می داریم که مضمون این دستخط مبارک و مدلول این رأفت مخصوصه ملوکانه ما را در جزو اعلانات روزنامه ها به عموم اهالی و افراد ناس اعلام و ابلاغ کنید که از مراحم ملوکانه ذات همایون به حال عموم رعایا مطلع و متشکر باشند .

فی غره شعبان المعظم سنه ۱۳۲۴

اگر چه شخص اعلیحضرت مظفرالدین شاه مسلمان و متدین و رؤف و مهربان است ، لکن صدراعظم میرزا نصرالله خان هم با نهایت میل و شغف با ملت همراهی دارد .

روز جمعه دویم شهر شعبان المعظم سنه ۱۳۲۴ - امروز به قرار هر روز در مدرسه نظامیه مشغول انتخابات می باشند . بنده نگارنده هم در امروز ورقه انتخاب گرفته و خود را در امروز صاحب افتخار و شرف و حق می داند و صورت ورقه انتخاب را در این تاریخ نیز درج می نمایم . اولاً شرح مجلس را عرض کنم: جمعی از موثقین و مقدسین و اشخاص

بی‌غرض در مجلس نشسته‌اند ، منشی و ثبات و دفتردار و کاتب هم نشسته‌اند . هر کس وارد می‌شود بعد از معرفی کامل و اجتماع شرایط ، ورقه را نوشته به او می‌دهند و اصل ورقه چاپی است آنچه که در اوراق عموم نوشته می‌شود با مرکب چاپی نوشته شده‌است و آنچه خاص است با مرکب معمولی می‌نویسند و هذا صورته :

ورقهٔ انتخاب که صاحب این ورقه حق رای در باب انتخاب دارد

نمره ۳۷۱

به تاریخ ۲ شهر شعبان سنهٔ ۱۳۲۴ محل شیرخورشید

ورقهٔ انتخاب

ایالت	تهران	صنف	سلسلهٔ علمیه
اسم	جناب مستطاب شریعتمدار	اسم پدر	مرحوم آقا شیخ علی
مولد	کرمان	طاب ثراه	کرمانی
محل حجره یا مکان	ندارد	محل اقامت	تهران کوچه وزیر دفتر
		سن	۴۳

هیئت مصدقین و معرفین طبقهٔ علماء و طلاب به انجمن نظار مجلس شورای ملی شهادت می‌دهیم که دارندهٔ این ورقه به موجب نظامنامهٔ مورخ بیستم شهر رجب المرجب سنهٔ ۱۳۲۴ موشح به دستخط اعلیحضرت اقدس مظفرالدین شاه خلدالله ملکه ، دارای شرایط انتخاب است و می‌تواند رأی خود را در موقع انتخاب صنف و طبقهٔ خود اظهار نماید . این ورقه فقط به جهت انتخاباتی که در تاریخ . . . . واقع خواهد شد ، ممضی و معتبر است . امضاء پشت صفحه در ظهر ورقه چند نفر از معرفین و نظار ، مهر کرده‌اند . این است ورقهٔ چاپی انتخاب که نوشته شد .

روز شنبهٔ سوم شعبان سال ۱۳۲۴ - امروز مردم به قرار هر روز مشغول امر انتخاب شدند ، چون امر مهمی جز اخبار ورود شاهنشاه از قصر بیلاقی سلطنتی به شهر نداریم ، مناسب این است که واقعهٔ آذربایجان را به رشتهٔ تحریر در آوریم و هذا صورته :

واقعهٔ تبریز

روز چهارشنبهٔ ۲۹ رجب ۱۳۲۴ - طرف صبح چند نفر از آقایان و ائمهٔ جماعت و سادات به قونسلخانهٔ انگلیس رفته و در آنجا اقامت کرده ، تلگرافی به توسط وزیر مختار به مجلس شورای ملی مخابره نموده که مضمون و ماحصل آن این است که اصول مشروطیتی که در دارالخلافهٔ طهران اجرا گردیده و مجلس شورای ملی تأسیس یافته و این خبر در تمامی ولایات داخله و خارجه منتشر و رسماً اعلان شده ، جشنها چیده و چراغانی‌ها نموده‌اند ، چطور شده‌است در تبریز که مرکز آذربایجان و چشم چراغ ممالک محروسهٔ ایران است ، هیچ خبری از این اخبار و رایحه‌ای از این عوالم نیست ؟ امر مبارک

همایونی در این باب به شرف صدور مقرون گردیده و تاریخ نیک بختی ایرانیان را احیا فرموده ، آیا مباحث افکاری در میان عراقیان و آذربایجان افتاده و یا جماعت تبریز که گوی سبقت اتفاق و همت در هر حال قسمت ما بوده ، صحایف این تاریخ مقدس ایران را لکه دار خواهیم نمود ؟

جمعی از سادات در راسته بازار ریخته چند تیر ششلول و طپانچه خالی کردند. عموم بازاریان دکاکین و سراها را بسته به طرف قونسلخانه روانه شدند شب پنج شنبه غره ماه شعبان به قدر یک صد نفر در قونسلخانه خوابیدند .

روز پنج شنبه و جمعه اکثر تجار و معتبرین و محترمین آمده و سه اطاقی برای علماء و تجار و اصناف معین کردند.

روز شنبه سوم هم یک اطاق تحویلخانه بنا کرده ، صندوق بزرگی آورده ، تحویلدار و دفتردار مخصوص معین کردند و تمامی تجار و اصناف علی قدرمرا تبهم پول نقد برای مصارف این کار داده و اشخاصی که به واسطه پاره‌ای ملاحظه و محظور حضور نداشتند ، آنها را رقعۀ مخصوصی می نوشتند ، ایشان نیز می آمدند و اسامی خودشان را نویسانیده و وجه اعانه به صندوق داده و می رفتند .

انجمن عدالت طلبان اسلام اعتبار و اقتداری پیدا نمودند و بسیاری از بزرگان مملکت اسامی خود را در دفتر انجمن نوشته و باطناً داخل انجمن شدند . پاره‌ای از علماء در مسجد حاجی صمصام خان ازدحام نموده و در مقصد با متحصنین قونسلخانه متحد شدند . جناب حاجی سید محمد قراباغی که از سلسله علماء شیخیه است به پای بر خاسته بدین وتیره سرود : ایها الناس مخالفت شیخیه با متشرعه و حاجی کریم خانی و سید محمد باقری همه اینها برای جلب نفع و ریاست است ، در مذهب ابداً اختلافی نیست و همه سالک یک طریق هستیم و هیچ مغایرتی در بین نیست ، خصوصاً ، در این مسئله که حاوی سعادت و سیادت ملی و دولتی ماست . پس باید برای خیر ملک و ملت و مشروطیت سلطنت و افتتاح مجلس شورای ملی و اجرای قانون اساسی مجدانه به اتفاق حرکت نمائیم .

در این اثنا واقعه حیرت انگیزی رخ نموده که موجب دهشت عموم گردید و آن این است که از آغاز کار و جنبش طهرانیان و آذربایجانیان ، مفسدین چنین گوشزد تبریزیان نموده بودند که چون این عمل سبب نارضائی حکومت است و اگر از اهل تبریز اقداماتی در این کار شود ، لشکر گاهی که در تبریز به سرداری جناب وزیر نظام چند ماهی است بر قرار شده و برای دفع طوارق از عثمانی از هر جهت عداً و عداً آماده جنگ است فی الفور و مفاقه به شهر تبریز ریخته و همه را از تیغ خواهند در گذرانید . و از این رو بود که عموم اصلاح خواهان از هر طبقه مسلح بودند ، در این روز که مجمع عام بود و سید معظم له خطبه و خطابه خوانده بود ، فرقه‌ای از لشکر گاه مزبور از خارج

شهر به جامع صمصام آمده و از طرف خود و ضباط و عموم سپاه به حضرات علماء و اهل شهر چنین تبلیغ کردند .

اهالی اردو و عموم عسکر به آنچه امر فرمایند در اجرای آن حاضرند .  
حضرات مصلحین از اتحاد لشکری با لشکری محکم ، پی کار شد ، جداً پی تنظیم و ترتیب کار خود شدند . از طرف حکومت فوراً نان و گوشت را ارزان کردند بلکه عوام الناس فریفته شوند . بالعکس مردم متأذی شدند که ما گرسنه نان و گوشت نیستیم بلکه ما تشنه و گرسنه قانون اساسی و اصول مشروطیت هستیم . کجا رواست که برادران ما در طهران در راه سعادت ملی ، آغشته به خون خویش شوند و ما به فکر نان و خورش و خواب باشیم ؟ طایفه ارمن تبریز حب‌السیاسة ، ظاهراً آرام بوده ولی باطناً با مسلمانان شهر ، يك دل و يك زبان بودند و شريك و سهيم آنان بودند . اگر چه مفسدین خیلی کوشیدند که ایشان را از اتحاد با مسلمین باز دارند ولی آن ملت بیدار ، سخنان واهی مفسدین را نشنیده و داد هم‌خاکی را در این قضیه به نیکوئی دادند و باطناً از معاونت و همراهی دریغ نکردند .

### قرآن مهر کردن اهالی تبریز

حضرات علماء و واعظین نطق‌های بلیغ و مؤثری ایراد کرده معنی مشروطیت و فواید مشاورت و منافع دارالشورای ملی را گوشزد عموم اهالی نمودند و چنان حالیشان می‌فرمودند که می‌توان گفت امروز حس عموم اهالی تبریز از عالم و جاهل در يك میزان است . همه روزه عموم اهالی در حیاط‌های قونسلخانه جمع شده و گوش هوش بر آواز متکلمین افراشته و با جان و دل اصفا می‌کردند و به آواز بلند می‌گفتند و نعره می‌کشیدند : زنده باد شاهنشاه ایران ، زنده باد عدالت‌طلبان ، زنده باد آزادی ، نیست و نابود باد استبداد . و در روز دوم که روز پنج‌شنبه غره شعبان بود ، آقایان روحانیان عموماً بدون استثناء احدی در مسجد حاجی صفرعلی مرحوم جمع شدند . فردایش به مسجد جنب قونسلخانه جمع شدند . روزها با حضرات متحصنین قونسلخانه در يك جا بودند و شبها به خانه‌هاشان می‌رفتند و بعضی‌ها در خانه خدا بیتوته می‌فرمودند و چون در اول کار سوء ظنی به میان آمده بود . لهذا يك جلد قرآن بزرگی آورده چند تن از فدائیان راه ترقی وطن ، عقد اخوت و اتحاد بسته و کلام‌الله مجید را مهر و امضاء نمودند و دار و ندار خود را در سر این کار تقدیم و کتاب مقدس آسمانی را حکم قرار داده و عهدی بستند که حمایت یکدیگر را با مال و جان بکنند . هر یکی نطق مخصوصی کرده و طوع و رغبت خود را با وضع‌های بسیار مؤثر تقریر نموده و عموماً مهر و امضاء نمودند . بعد از امضاء عموم يك حالت رقتی فرا گرفته ، ساعتی بر مظلومیت ملیت خود اشک خونین فرو ریخته و مطاعن ظلام بی وجدان را بر شمرده ، سپس دست اخوت و مودت به هم

دیگر داده و یکدیگر را در آغوش گرفته ، مانند برادران صلیبی و بطنی که بعد از ده سال مفارقت به هم دیگر می‌رسند از هم دیگر جدا شدن نمی‌خواستند .

بعد از آن که این جوانان خون پاک و صاحبان حمیت و انهماك ، این عهد بزرگ را بسته و جان شیرین خود را در راه سعادت وطن عزیز ، بر طبق اخلاص نهادند . حضرات تاجار ذوی الاحترام نیز عموماً همان ، قرآن مجید را مهر و امضاء نمودند . سپس آقایان علماء اعلام بدون استثناء ، در مسجد جوار قونسلخانه يك به يك پا شده علی رؤس الاشهاد در همان مضمون کلام خدا را سجلی نوشته و مهر فرمودند .

يك باره هیاهوی غریبی از اهالی و عوام الناس که در باغچه قونسلخانه جمع شده بودند بلند گردید و با حالت بسی مؤثر و رقت آمیزی می‌گفتند : مگر خون و دارائی ما از مال شماها عزیزتر است ، که ماها جان و مال خود را در این راه مضایقه نمائیم ؟ قرآن را بیاورند که مهر و امضاء نمایند . لذا قرآن را آوردند چون صحایف قرآن مهور و گنجایش مهر تمامی را نداشت لهذا يك کتابچه بزرگی بهم دوخته و آیتی از آیات قرآن مبین را در آن نگاشته ، عموم حاضرین ، ذیل همان آیه شریف را مهور داشتند . در این گیرودار شاگردان مدرسه لقمانیه با حالت محزون وارد جامع شده و کودک ده ساله‌ای از آنها به منبر شده ، خطبه آغازیده و بعد در این جمله منتهی نمود : ما کودکان نابالغ هم در راه حریت ملت حاضریم جانهای کوچک خود را فدای وطن نمائیم .

در این اثنا قضیه رنگ دیگر گرفت و هیجان و حرارت و شور ملی مردم را گرفته ، لهذا مقام منیع ولایت عهد که تاکنون از سعایت و وشایت مفسدین و مغرضین در انظار ملت متهم بر بقاء استبداد شده بود ، از شورش عام مطلع شده یکی از امنای خود را به سوی ملت گسیل و روانه داشت . باعث اجتماع عام و شورش عمومی را پرسیدند و در جواب او مردم چنین گفتند .

پدر تاجدار و مهربان شما و ما ، در طهران مشروطیت سلطنت و تأسیس مجلس شورای ملی را به خواهش پادشاهانه پذیرفته و اعلان فرمودند از شما که ولیعهد دولت و تالی سلطان هستید ، خواهش داریم که مشروطیت سلطنت و تأسیس مجلس شورای ملی را قبول فرموده و ممضی داشته و به جمیع وکلای دول خارجه رسماً اطلاع بدهید .

والاحضرت ولیعهد در پاسخ چنین فرمود : که با کمال شوق مراتب را استقبال می‌نمایم ولی استعلام از طهران لازم است ، فوراً با تلگراف استدعا و متمنیات رعایا را معروض حضور ملوکانه نموده ، که ما صورت تلگرافات را بعد از این درج خواهیم نمود . باری اتفاق و اتحاد و هم عهدی اهالی از ادانی و اعالی به جایی رسید که از فقرا صدا بلند شد و داد می‌کشیدند و می‌گفتند : که ما فقرا و کسبه و مساکین و عجزه حاضریم

بر این که دست از کار باز داشته و دار و ندار خود را خورده و تمام نمائیم و بعد جان خود را فدای وطن و راه وطن سازیم مبادا همچو خیال بکنید که ماها از بستن بازار و نبودن کسب و کار به ستوه آمده و نقض عهدی خواهیم نمود قربان همتان بکوشید و خسته مشوید ، عرایض و دردهای ما را به پادشاه ما برسائید . امان است ما را از ظلم و استبداد برهانید . یکی از آقایان متکلمین در ضمن نطق خود خطاب به رؤسای روحانی و سایرین گفت: ای آقایان عظام ! امان است امان ، دیگر بس است ، دست از این بیچارگان بردارید . اینها را گذشت فرمائید ، بس است غلط کرده اند ، که خورده اند ، دیگر آنها را ول کنید ، امان است ، رحمی بر حال آنها فرمائید از این که اصل مطلب را دریافته و حقیقت را فهمیده اند مؤاخذه نفرمائید و دست از گردن و گریبان اینها بردارید ، بعد از این ، اینها گول نمی خورند . خلاصه کلام اتفاق و اتحاد و یک جتهی آقایان اهل تبریز و کمال متانت و نجات ایشان ملل متمدنه را به حیرت آورده ، تلگرافاتی هم به طهران مخابره نمودند که ما یکی از آنها را درج نمودیم و در بقیه واقعه تبریز خواهد آمد .

روز يك شنبه چهارم شعبان ۱۳۲۴ - امروز تلگرافی از تبریز مخابره شده که صورت آن از این قرار است :

#### تلگراف از تبریز

به توسط سفارت سنیه دولت فخریه انگلیس - حضور مبارک حضرت مستطاب حجة الاسلام آقای آقاسید محمد مجتهد و سایر حجج اسلام ادام الله ظلهم العالی . ای محیی اسلامیان و افتخار تاریخ ایرانیان ، زبان از ستایش مساعی مشکور و نیایش مجاهده موفور و اقدامات ملت پرورانه حضرت عالی و سایرین قاصر است . الان بازار و دکانین مسدود ، تمامی علماء و امنای تجار و معتبرین و اهالی در قونسلخانه دولت انگلیس و جمعی از علماء اعلام در مسجد پناهنده . جناب قونسلگری در هر گونه اقدامات مجدانه حاضر و مستعد هستند ، که بیشتر اقدامات خودتان به کتابچه قانون اساسی که موافق شرایط است ، معین فرمائید به ماها برسائید که بر طبق آن معمول و رفتار شود .

(امضاء : از طرف اهالی تبریز و عموم آذربایجان)

در مدرسه نظامیه اصحاب حل و عقد مشغول انتخابات می باشند . از ولایات هم متوالیاً تلگرافات مخابره می شود .

امروز اعلیحضرت اقدس شاهنشاه مظفرالدین شاه از قصر بیلاقی صاحبقرانیه وارد شهر شدند . شاگردان مدارس و طلاب و محصلین و سادات و تجار و کسبه و اصناف استقبال نمودند . با همه شاگردان و طلاب اظهار لطف و مهربانی فرموده گوسفند زیادی از هر گذر

و هر قدمی جلو شاه قربانی کردند . خطابه‌ها خوانده شد ، صدای زنده باد شاه ایران ، از هر طرف بلند بود . تا کنون برای ورود هیچ شاهی از بیلاق این گونه استقبال نکرده بودند . دو شب مردم چراغان ورود شاه را نمودند .

روز دوشنبه پنجم شعبان - دیشب در شهر چراغانی مفصلی کردند صدای زنده باد شاهنشاه از مردم بلند بود ، در مدرسه نظامیه هم مردم مشغول انتخاب می‌باشند . در این روز هم تلگرافات بسیار از ولایات مخابره شد .

تلگراف از کرمان

حضور مبارك حضرت مستطاب حجة الاسلام آقای آقامیرزاسیدمحمد دامت برکاته ، از مراحم مبذوله ، ممنون و متشکر تأسیس مجلس ملی را که موجب حفظ شریعت است تبریک عرض می‌نماید ، ملتسم دعا هستم .

(خادم شریعت مطهره محمدرضا)

ایضاً تلگراف از کرمان

حضور مبارك حضرت مستطاب حجة الاسلام آقای آقامیرزاسیدمحمد محیی‌اسلام و آزادکننده ایرانیان، تبریک تأسیس مجلس شورای ملی که مستلزم رفع ظلم و جور است ، به اقدامات مجدانه حضرت عالی در ظل عنایت و توجه امام زمان عجل‌الله فرجه تبریک عرض می‌نماید . عموم ملت کرمان در اطاعت اوامر و نواهی آن حضرت حاضر و مطیعند .

(شمس‌الحکماء)

تلگراف اول کرمان از جناب حاجی میرزا محمد رضای مجتهد است که سابقاً شرح حالات ایشان نگاشته آمد . تلگراف دویم کرمان از طرف برادر نگارنده جناب شمس‌الحکماء ، دکتر کرمانی است که شرح حالات ایشان در ضمن وکالت ایشان خواهد آمد . روز سه شنبه ششم شعبان ۱۳۲۳ - امروز رجال دولت و وزراء عظام و علماء اعلام حضور اعلی حضرت مشرف می‌شوند ، در مدرسه نظامیه هم مردم مشغول امر انتخاب می‌باشند . اکثر از وکلا معین شدند . در تعیین وکیل علماء طهران اختلافی پدید آمده است که بعد از این ذکر خواهد شد . امروز دستخطی از طرف شاه مشتمل بر تشکر، از اقدامات ملت صادر گردید که اینک درج گردید .

جناب اشرف صدراعظم از زحمات عموم ملت که در موقع ورود موکب همایون ما از صمیم قلب اظهار سرور و انبساط نموده‌اند خاطر ملوکانه ما فوق‌العاده خوشوقت و مسرور گردید ، البته شرح مراحم و توجهات علیه ملوکانه ما را نسبت به عموم ابلاغ نموده ، اظهار التفات مخصوص ما را به همه برسانید ۶ شعبان ۱۳۲۴ - صحه همایونی با مهر شاه در بالای ورقه موشح است .

طایفه قاجاریه و شاهزادگان از انتخاب وکیل خودشان سر پیچیده و اقدام به انتخاب نمی‌کنند.

روز چهارشنبه هفتم شعبان ۱۳۲۴ - در این روز ، مردم در مدرسه نظامیه مشغول امر انتخاب می‌باشند . لکن بعضی می‌گویند : این مجلس انتخاب بر وفق نظامنامه نمی‌باشد و دست‌تقلب و تدلیس در کار داخل شده .

بعض از متمولین و تجار پول دار ، بنای رشوه و تعارف را در کار گذارده‌اند . ارباب جمشید پولی به بعض آقایان داده است . حاجی معین بوشهری هم به بعضی اشخاص پول داد . از آن جمله به انجمن مخفی ما هم چیزی داد . که جناب آقا میرزا محمد صادق گرفته و میل فرمودند .

و عمده خرابی کار اهل ایران ، همین رشوه و پول است که آنان را از همه چیز انداخته و خواهد انداخت و این دادن پول ، به اجزاء انجمن مخفی يك امر خرابی انجمن و تفرقه‌اعضاء او است . از آن جمله بنده نگارنده در خیال مستمسک و بهانه می‌باشم که دیگر داخل به این انجمن نشوم . اگر ملاحظه دوستی جناب آقا میرزا محمد صادق نبود ، از همین امروز استعفا می‌خواستم . بعض از اجزاء هم مانند بنده در خیال مستمسک و بهانه می‌باشند .

در این روز از طرف ولیعهد تلگرافات متوالیه از تبریز مخابره شده است . در طهران هم مشهور شده است که ولیعهد مایل به این اقدام و اعطاء ، یعنی مجلس مشاورت نمی‌باشد . روز پنجشنبه هشتم شعبان ۱۳۲۴ هجری - در این روز ، دستخط اعلیحضرت همایونی تلگرافاً به تبریز مخابره گردیده که در ذیل عنوان بقیه واقعه تبریز خواهد آمد و هذا صورته .

### بقیه واقعه تبریز

تربیت و تمدن اهالی تبریز ما را به حیرت آورده که در ظرف این مدت که بازارها تماماً بسته و مردم در کوچه‌های محله ارمنستان و قونسلخانه و مسجد هم جوار جمع بودند و با این که خیلی از مفسدین و خائنین موقعی به دست آورده و در خیال افساد عظیمی بودند ، ابداً صدائی در نیامد و ناملامی ظاهر نشد . این اهالی مظلومه که عموماً فقیر و در دست فاقه و احتیاج اسیرند و اکثر ایشان بکلی مضطر و ناچارند . با این حال نجابت و تربیت خود را به آخر رسانده ، حیثیت خود را نشکسته و در تمامی محلات و بازار و اطراف و اکناف شهر ، از توجه مخصوص عقلا و دانشمندان و اشخاص با تربیت ، ابداً حادثه‌ای به وقوع نپیوست و امنیت در سرحد کمال بود .

باری روز پنجشنبه هشتم ماه ، دستخط همایونی تلگرافاً و دستخط ولیعهد صادر گردید و در باغچه قونسلگری و سپس در مسجد قرائت گردید . چاوشها و دراویش ، پیش روی



اهالی افتاده به طرف بازارشان بردند و بازار را باز و بازار را چراغانی مفصلی نمودند و این چراغانی در چندین شب متوالی بود .

سواد دستخط مبارك اعلیحضرت شاهنشاه مظفرالدین شاه قاجار معطی مشروطیت

به توسط ولیعهد به اهالی مملکت آذربایجان . تشکیل مجلس شورای ملی و نظامنامه آن را به شما اجازه و مرحمت فرمودیم ، و کلای شهر تبریز و سایر ولایات به طهران بیایند و به ترتیبات کار مشغول بشوند و نسبت به عموم متحصنین قونسلگری انگلیس عفو عمومی شامل خواهد شد .

سواد حکم ولیعهد محمد علی میرزا

اولا از طرف قرین الشرف بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی ارواحنا فداء ، از طرف خودم به این اشخاص که در قونسلخانه و مسجد متحصن هستند اطمینان می‌دهم که درباره آن‌ها عفو عمومی خواهد شد و مطلقاً در ازای این اقدامات آنها مزاحمتی از طرف حکومت و غیره نخواهد شد .

دوم - مجلس شورای ملی را به طوری که بندگان اعلیحضرت اقدس همایونی به ملت اعطاء و مرحمت کرده ، من هم تصدیق دارم و اجراء خواهم نمود و به ولایات جزو هم اعلام خواهد شد .

سیم - برای اعطاء مجلس شورای ملی که اساس آبادانی و ثروت و ترقی دولت و ملت است عموم رعیت ، چه در شهر تبریز ، چه در ولایت مملکت آذربایجان چراغان بکنند .

چهارم - در تعیین انتخاب و کلاء هم به زودی قراری بدهند که وکلای تبریز و سایر ولایات معین شده روانه طهران شوند (دستخط ولیعهد و امضاء او حکم را) این چهار فصل که نوشته شده ، صحیح است

پنج شنبه هشتم شعبان ۱۳۲۴

از سفارت انگلیس به قونسلگری تبریز

صدراعظم به این جانب اطلاع داده ، نسخه‌های چاپی دستخط اعلیحضرت همایونی در اعطاء مشروطیت و ترتیبات مجلس به امنای آذربایجان و حکام ولایات فرستاده شد و انتخاب و کلاء در موقع اجراء است . شما هم باید پناهندگان و بستی‌ها را اطلاع بدهید و توضیح نمائید . اجرای وعده‌های اعلیحضرت شهریاری فقط مربوط به دولت ایران است ضمانت سایر دول در آن باب جایز نیست ، بگوئید مسلم و آشکار است . ترتیب مجلس ملی ممکن نیست مگر به مرور .

(امضاء - قراندوف)

## دستخط ولیعهد به ژنرال قونسل انگلیس

مسیو راتسلاو. چهار فقره‌ای را که اهالی استدعا کرده بودند، برطبق مقررات علیه همایونی مهر و امضاء نموده دادم دستخط تلگرافی را هم فرستادم که به اهالی داده همگی مطلع و شکرگزار باشند. به طوری که آن‌ها تعهد کرده‌اند، مطمئناً بروند و بازار را باز کرده مشغول کسب کار خودشان باشند. (امضاء - ولیعهد دولت علیه ایران)

تبریزیان بعد از این اطمینان و حصول مرام، دل خوش و آسوده برگشته یک هفته روزان و شبان بازارها را آذین بسته، به سور و کامرانی مشغول شدند. سابقاً نوشتیم طایفه قاجاریه و شاهزادگان عظام از گرفتن ورقه انتخاب و تعیین منتخب در مجلس شورای ملی، سر باز می‌پیچیدند و امتناع ایشان مورث احداث مفاسد می‌گردید. قلوب حجج الاسلام و دیگر طبقات ملت را از ایشان منزجر و متنفر می‌نمود و بلکه آثار و علائم قیل و قال در مجالس خاصه نیز پدیدار می‌شد تا این که اخبار خطارت قضیه و اهمیت واقعه به جناب صدراعظم رسید، ایشان هم وقایع را به عرض اعلیحضرت شهرباری رسانیده و بنا بر این اعلیحضرت همایون، همه شاهزادگان و امراء قاجاریه را در امروز احضار فرموده و همگی را با مهر پدران پذیرفته و بعد خطاباً بلیغ، متضمن بر مکتوبات ضمیر شاهانه در این خصوص سرودند و نص نطق ایشان این است:

نطق اعلیحضرت شاهنشاه مظفرالدین شاه قاجار بر شاهزادگان و امراء سلسله قاجاریه

ما نیکو می‌دانیم علت عدم دخالت شما تاکنون در امور راجعه به شورای ملی از القاء شبهه کسانی است که از نیت مقدسه ما بی‌خبرند و شما هم نظر به شاه‌پرستی القاء شبهات آنان را قبول نموده، خود را شریک و سهم شرف ملی نکرده‌اید پس لازم است حضوراً به شما عقاید مقدسه خودمان را حالی نمایم.

زمانی که ولیعهد این دولت بودم، از ظلم و جور حکام و مأمورین دیوان نسبت به رعایا و هرج و مرج امور داخله و خارجه مملکت، همواره در فکر و اندیشه بودم، تا راهی برای رفع این خرابی‌ها به دست آورده، در موقع اجرا گذارم، چون به طریق کلی ممنوع از دخالت در امور بوده چاره به دست نیاوردم، تا به حکم تقدیر زمام امور مملکت به دست ما افتاد. بعد از ورود به طهران کراراً مقاصد خودمان را به امین‌السلطان فرمودیم، بعد از تصدیق موانع و معاذیر چند، بیان نمود، که معلوم شد باطناً با مقاصد ما همراهی ندارد از آنجائی که می‌دانستیم میرزا علی خان امین‌الدوله همواره با خیالات مکتونه ما همراهی داشته و دارد، صدارت را به او تفویض نمودیم و از نیت مقدسه خودمان او را کاملاً مسبوق و مستحضر نمودیم. حق این است که بر علو خیالاتمان بسی

افزوده و با جدی کافی در اجرای مقاصد عالیّه ما حاضر گردید ، ولی موانعی چند بیان نمود که سد پیشرفت مقاصد بود . برای برداشتن موانع ، دستوری به او دادیم چون مقدرات خداوندی با میل ما مطابقت نکرده مجدداً صدارت را به امین‌السلطان واگذار فرمودیم و به فرنگستان سفر کردیم . در فرنگستان همواره با امین‌السلطان برای اجرای نیات خودمان در مذاکره و مشاوره بودیم . جداً قول در این باب به ما داد که حین ورود به ایران در مقدمات کار اقدام نماید بعد از ورود به طهران ، باز محرك او شدیم تا مجلس مشاوره را وسعت داد ولی ملاحظه کردیم که احدی فعلاً با خیالات ما همراهی ندارد و در جلو مقاصد عالیّه ما سدهای آهنین بسته شده . پس دانستیم که هنوز مشیت الهی به اجرای مقاصد ما تعلق نگرفته است .

باز در سفر دویم فرنگستان ، مکان و مقام را خالی از اغیار و اضداد دیدیم ، به تکرار مافی‌الضمیر خود ، به امین‌السلطان پرداخته ، در این دفعه چنان مرا اطمینان داد که به مجرد ورود به طهران به مقدمات کار خواهد پرداخت بعد از ورود ، باز موانع را در جلو آورد . خواستم شخصاً به اجراآت مقاصد خویش اقدام نمایم به جهاتی چند ، صلاح ندیدم و تکراراً اصرار به امین‌السلطان کردیم باز اقامه موانع نمود . چون اصرار ما را ملاحظه کرد ، راضی گردید دیوانخانه منظمی مثل دیوانخانه‌های ممالک متمدنه آزاد ، برقرار دارد ولی آن هم صورت خارجی پیدا نکرد .

عاقبت زمام امور مملکت را به عین‌الدوله مرحمت فرمودیم و از نیات مقدسه خودمان او را مستحضر کردیم خوب خیالات مقدسه ما را استقبال کرد ولی او هم به ذکر موانع مشغول گردید و اول شرط این عمل را اصلاح مالیه دانسته و فکر خود را در آن مصرف نمود و در مقدمات عمل بر موانع پیچ در پیچ که تولیدش به واسطه اهمال در خود عمل بود مصادف گردید .

تا در این اوان که امور مملکتی را به شخص تربیت شده خودمان میرزا نصرالله خان مشیرالدوله سپردیم و اصلاح و اجرای مقاصد خیریه همایون خودمان را سریعاً خواستیم . مشیرالدوله هم به ملاحظه شرف سلطنت و صرفه ملت باکمال متانت و عجله به اجرای مقاصد عالیّه ما پرداخت ، همگی موانع را به حسن تدبیر اصلاح کرد خاطر ما را از هر جهت آسوده گردانید .

در این موقع ما از مشیرالدوله و حجج اسلامیه ، عموماً ، خصوص از آقا میرزاسیدمحمد مجتهد سنگلجی ، خوشنودیم ، که نیات مقدسه ما را در امور مملکت به خوبی استقبال نموده و عموم ملت را يك دل و يك زبان بدون نفاق و صدا ، پیرو

خیالات دیرینه ما نمودند و راحت از خودشان بکلی برای پیشرفت مجلس شورای ملی و اصلاحات ملکی دور کردند.

پس همه بدانید که ما به صرافت طبع، این آزادی مشروع و مجلس شورای ملی را به ملت شاه پرست خود عنایت فرمودیم و ریاست این مجلس را با نهایت شوق، خودمان قبول کرده ایم و این مجلس محترم مجلس خود ماست هر کس ضدیت با این مجلس نماید به شخص ما ضدیت کرده است. اگر رضایت ما را منظور دارید، خیلی زود منتخبین خود را معین نمائید که به خواست خداوندی مقدمات انتخاب تا روز دهم به خوبی انجام داده شود و از روز یازدهم شروع به تعیین و کلاء و کار نموده و محض میمنت و مبارکی روز پانزدهم همین ماه که یوم مولود مسعود حضرت حجة الله فی الارضین است، برای افتتاح، خودمان به مجلس حاضر و آن روز میمون را تاریخ افتتاح مجلس شورای ملی قرار خواهیم داد. بعد جناب صدراعظم را مخاطب نمود، و فرمود:

از طرف مجلس اعلانی منتشر نمائید که اگر هر طبقه تا روز دهم همین ماه شعبان منتخبین خود را معین نمایند، از شرف و فایده این مجلس محروم و بعد از این هم حق انتخاب و تعیین و کلا برای خودشان نخواهند داشت.

همان آن حسب الامر مبارك اعلى حضرت شاهنشاه جناب مشیرالدوله صدراعظم به جناب وزیر مخصوص حاکم تهران امر داد که اعلان تعیین و کلا را انتشار نمایند و شاهزادگان و امراء سلسله جلیله قاجاریه نیز به تعیین و کلائی خود با بشاشت خاطر اقدام نمودند.

روز جمعه نهم ماه شعبان - در این روز اعلان مطبوعه منتشر گردید برای این که مجلس نظار به طور رسمیت کار کند، از امروز در تحت نظارت حکومت تهران برآمد، اکثر از و کلا را منتخب نمودند از برای انتخاب معطلی ندارند، جز این که در يك مجلس که حکومت باشد صورت انتخابات را ملاحظه نماید. جناب آقا سید عبدالله و جناب آقامیرزا سید محمد و سایر علماء اعلام هر روز در مجلس جلوس می فرمایند.

#### صورت اعلان حکومت تهران

چون موافق نظامنامه انتخابات، امراء و اعیان و اشراف و ملاکین باید نمایندگان خود را برای مجلس شورای ملی معین نمایند، لهذا با کمال احترام و توقیر خواهش می شود از اعیان و خوانین و اهل قلم و اطباء و ملاکین و صاحبان مستغلات شهری به حدودی که در نظامنامه مقرر است و طبقات نوکر سوای اهل نظام هر گاه در جزو شاهزادگان عظام و علماء اعلام و امراء و قاجاریه و طلاب و خوانین و اصناف انتخاب نکرده اند، روز شنبه دهم شعبان از يك ساعت بعد از ظهر الی يك ساعت به غروب مانده به عنوان ملاک در مجلس انتخابات ملی

حاضر شده شش نفر نمایندگان ملاکین را در شش قرعه انتخاب نمایند. محض سهولت امر توضیح می‌شود که آقایان معزی‌الیهم ، شش نفر نمایندگان خود هر کس را می‌خواهند نماینده خودشان را باید از پیش در نظر بگیرند که در وقت انتخاب معطل و متردد نباشند، صاحبان مستغلات در صورتی که مستغلات ایشان از هزار تومان کمتر نباشد در حکم ملاکین هستند. هر يك از آقایان معزی‌الیهم که حاضر نشدند ، به موجب اعلان ، حق انتخاب ایشان در این نوبت ساقط خواهد شد .

(امضاء - غلامحسین غفاری)

پس از انتشار این اعلان، روزها در مدرسه نظامیه با حضور حکومت و یا نایب‌الحکومه مجلس سمت رسمیت را حاصل نمود .

روز شنبه دهم شعبان ۱۳۲۴ - نظار با حضور علماء اعلام و حجج اسلامیه شروع در امر انتخابات نمودند . اشخاصی که برای نظارت در امر انتخاب معین شدند که هر روز با حضور حاکم و حجج اسلامیه مشغول امر انتخاب می‌باشند ، از این قرار است :

#### نظار و اعضاء مجلس نظارت

جناب مخبرالسلطنه رئیس مجلس نظار	حسب الامر همایونی
جناب مشیر دیوان منشی باشی	حسب الامر صدراعظم
جناب اعظم السلطنه رئیس نظمیه	از طرف حکومت تهران
جناب خازن الملك	ایضاً از طرف حکومت تهران
شاهزاده اسدالله میرزا	از طرف شاهزادگان
شاهزاده یحیی میرزا	از طرف شاهزادگان
امجد السلطان پسر کوچک مجدالدوله	از طرف قاجاریه
جناب آقاسید حاجی آقا	از طرف علماء و طلاب
جناب آقاسید محمد تقی هراتی	از طرف علماء
جناب حاجی شیخ سیف الدین	از طرف علماء
جناب حاجی سید محمد تاجر	از طرف تجار
جناب حاجی محمد ابراهیم	از طرف تجار
جناب آقا شیخ حسین سقط فروش	از طرف اصناف

همین که هیئت مجلس نظار به قرار این اعلان تشکیل یافت ، عموم طبقات و کلاه خود را معین و منتخب کرده و می‌کنند و به اکثریت آراء و به اعانت قرعه مطابق نظامنامه ، منتخب گردیدند لکن باز دست تقلب و رشوه در کار است . چه امجد السلطان سنش بیست و یک سال است و بر حسب نظامنامه که باید سن منتخب بیست و پنج سال و سی سال ، در

مورد امجد تخلف ورزید ، هياهو و ایراد وارد می‌آوردند ولی کسی اعتنا نمی‌کند چرا که مجدالدوله ایلخانی و رئیس طایفه قاجاریه است.

روز يك شنبه یازدهم شعبان ۱۳۲۴ - امروز در مدرسه نظامیه مشغول امر انتخاب می‌باشند . در باره نصره السلطان و دبیر السلطان گفتگو و حرف و ایراد زیاد وارد آوردند دبیر السلطان پسر وکیل الدوله جوان با حرارت و درست و صحیح است. ایرادی که بر او وارد آورده‌اند ، می‌گویند مستوفی اصفهان و نوکر دیوان است . این جوان با حرارت فوراً از شغل خویش استعفا خواست و نوکری دیوان را ترك و دست از کار و شغل خویش برداشت .

فرمانفرما هم از کرمان تلگرافات متوالیه می‌نماید در باب زمین‌های «درشت» که بستگان آقای آقاسید عبدالله ، مدعی ملکیت آن زمین می‌باشند و دستخط اعلیحضرت را نیز صادر کرده‌اند .

جناب حاجی شیخ فضل‌الله هم در خیال بهانه است ، از این که آقاسید عبدالله و آقامیرزا سیدمحمد جلو افتاده و ترقی کرده است .

جناب امام جمعه هم امروز آمد منزل آقای آقامیرزا سیدمحمد ، در پیرونی آقا به قدر يك ساعت نشست ولی جناب آقای طباطبائی از اندرون بیرون نیامد و به بهانه این که وقت مضیق است و باید نماز بخوانم و شما بایست خبرکنید تا من پذیرائی کنم ، از کتابخانه خویش بیرون نیامد و تاکنون جناب آقای طباطبائی این طور وارد بر خانه خود را بی اعتنائی نکرده بود باری امام جمعه به قدر يك ساعت نشست و قلیان و چای صرف نمود رفت . اگر چه عقلا را این حرکت آقای طباطبائی خوش نیامد و ایراد وارد آوردند لکن جنابش جواب داد اگر از اندرونی بیرون آمده بودم و پذیرائی می‌کردم هر آینه مردم بد می‌گفتند و در مقام تهمت و سوء ظن واقع می‌شدم .

روز دوشنبه دوازدهم ماه شعبان ۱۳۲۴ - امروز به قرار هر روز مشغول امر انتخابات می‌باشند . اکثر از وکلاء منتخب و معین شدند ، اگر چه فی‌الجمله تغییری در امر وکلاء به هم رسید ، لکن ما در این مقام اسامی وکلای تهران را درج می‌نمائیم و در موقع هم می‌نویسیم تغییر برای چه بوده و تقلب و تدلیس در این امر مشروع را کی باعث و سبب شد و چگونه در این امر مقدس و مشروع دست دزدی و خلاف واقع افتاد .

### مبعوثین ملت

اسامی انتخاب شدگان تهران

منتخبین شاهزادگان

۱- شاهزاده اسدالله میرزا نجل شاهزاده شمس‌الشعراء منتخب شاهزادگان

۲- شاهزاده یحیی میرزا ثقة السلطنه منتخب شاهزادگان

## منتخبین سلسله قاجاریه

وکیل به زور قاجاریه

۳- امجدالسلطان پسر مجدالدوله

۴- معظم‌السلطان

## منتخبین علماء تهران

وکیل علماء

۵- جناب آقامیرزا محمد تقی گرکانی

وکیل علماء و حکماء

۶- جناب حاج شیخ علی نوری حکمی

## منتخبین طلاب

۷- جناب آقامیرزا طاهر

۸- جناب آقاسید نصرالله از سادات اخوی

## منتخبین تجار

۹- جناب حاجی محمد حسین آقا امین‌الضرب

۱۰- جناب حاج محمد اسماعیل آقامغازه‌ای

۱۱- جناب حاجی سیدمر ترضی مرتضوی

۱۲- جناب حاجی محمد معین‌التجار بوشهری

۱۳- جناب آقامیرزا محمود تاجر اصفهانی

۱۴- جناب حاجی محمد علی تاجر شال فروش

۱۵- جناب حاجی محمد تقی تاجر شاه‌رودی

۱۶- جناب وثوق‌الدوله مستوفی

۱۷- جناب محقق‌الدوله ناظم مدرسه سیاسی

۱۸- جناب مخبر‌الملک

## منتخبین اعیان و ملاکین

۱۹- جناب صنیع‌الدوله

۲۰- جناب نصره‌السلطان (که بعد معزول شد)

۲۱- جناب صدیق‌حضرت

۲۲- جناب حاجی میرزا محمود خان احتشام‌السلطنه (۱)

(۱) احتشام‌السلطنه وسعدالدوله هر دو در تهران نمی‌باشند چه احتشام‌السلطنه از روزی که به مأموریت سرحد عثمانی و ایران رفت به طرف ارومیه هنوز نیامده‌است و در موصل و عتبات و سایر اماکن روز به شبی می‌رساند و اما سعدالدوله هم از روزی که نفی بلد شده در یزدگاهی در قونسلخانه و تلگرافخانه انگلیس پناهنده است، گاهی در جلو قزاقها می‌دود. چون هر دو کار آمد و بعد از این خواهد آمد، لذا هر دو را وکیل و منتخب نمودند.

- ۲۳- جناب میرزا جواد خان سعدالدوله
- ۲۴- جناب حسینعلیخان خلف مرحوم مخبرالدوله  
منتخبین اشراف و ملاکین توابع تبران
- ۲۵- جناب میرزا حسین خان مشارالملک
- ۲۶- جناب میرزا اسماعیل خان عونالدوله
- ۲۷- جناب میرزا علی اکبر خان دبیرالسلطان ، که از استیفاء اصفهان استعفاء داد و شغل خدمت به ملت و دولت و وکالت را بر کار و استیفاء مقدم داشت.
- ۲۸- جناب حاجی سید باقر معروف به سادات اخوی
- ۲۹- جناب حاجی سید یحیی سیدالحکماء  
منتخب اصناف چهارگانه تهران  
مذهب و صحاف و کاغذ فروش و کتاب فروش
- ۳۰- جناب آقا میرزا محمود تاجر کتاب فروش  
منتخب اصناف ششگانه تهران  
خیاط و رفوگر و عبادوز و رخت دوز و پرده دوز و قلاب دوز
- ۳۱- جناب حاجی میرزا ابراهیم  
منتخب اصناف چهارگانه  
بزاز و حریر فروش و زبره فروش و دوره گرد
- ۳۲- جناب حاجی سید ابراهیم تاجر حریر فروش  
منتخب اصناف چهارگانه  
عطار و دوا فروش و چای فروش و سقط فروش
- ۳۳- جناب آقا شیخ حسین سقطفروش  
منتخب اصناف چهارگانه  
سمسار و حلاج و نجاف دوز و کینه فروش
- ۳۴- جناب آقا سید مصطفی سمسار  
منتخب اصناف چهارگانه  
زرگر و دواتگر و آهنگر و حلبی ساز
- ۳۵- جناب حاجی میرزا احمد پسر جناب زرگر باشی  
منتخب اصناف سهگانه  
توتون فروش و سیگار فروش و تنباکو فروش
- ۳۶- جناب آقا میرزا حسین قلی سیگار فروش  
منتخب اصناف سهگانه خباز و علاف و نار فروش
- ۳۷- جناب حاجی عباس قلی آقا  
منتخب اصناف پنجگانه  
چوب فروش و نجار و صندلی ساز و خراط و حصیر باف
- ۳۸- جناب حاجی سید آقا باقر چوب فروش  
منتخب اصناف پنجگانه  
علاقه بند و زر دوز و براق دوز و براق باف و زرکش
- ۳۹- جناب آقا شیخ حسن علاقہ بند



- منتخب اصناف ششگانه  
 یخدان ساز و سراج و لباف و ترکشدوز و بالان دوز و چادر دوز  
 ۴۰- جناب استاد غلامرضای یخدان ساز
- منتخب اصناف ششگانه  
 بقال و بنکدار و آجیل فروش و میوه فروش و علاف جزء و رزاز  
 ۴۱- جناب آقامشهدی باقر بقال
- منتخب اصناف اربعه  
 کلاه دوز و کلاه مال و پوست دوز و خراز  
 ۴۲- جناب حاجی عبدالوهاب
- منتخب اصناف دوگانه کفش دوز و پاره دوز  
 ۴۳- جناب آقاشیخ حسینقلی دلال
- ۴۴- جناب آقاملاحسن دلال
- منتخب اصناف چهارگانه قصاب و دباغ و مرغ فروش و بره فروش  
 ۴۵- جناب امین التاجار کردستانی
- منتخب صنف قهوهچی  
 ۴۶- جناب آقاسید مهدی معروف به سقط فروش
- منتخب اصناف چهارگانه  
 قناد و میوه فروش و جوراب فروش و جوراب دوز  
 ۴۷- جناب حاجی محمد تقی تاجر معروف به دهننده
- منتخب طایفه جلیله صرافین و صیرفیه  
 ۴۸- جناب حاجی سید محمد صراف
- منتخب اصناف نهگانه  
 مقنی و معمار و فخار و بناء و کاشی پز و کوزه فروش و کوزه پز و نقاش و سنگتراش  
 ۴۹- استاد حسین پنجه علی بناء
- منتخب اصناف پنجگانه  
 عصار و شمع و صابون پز و صابون فروش و نفت فروش  
 ۵۰- جناب حاجی محمد باقر
- منتخب اصناف هفتگانه  
 مسگر و تفنگ ساز و کالسکه ساز و خنجر ساز و ریخته گر و سفیدگر و خورده فروش  
 ۵۱- جناب آقاسید محمد تقی هراتی
- منتخب اصناف هفتگانه  
 آهنگر و چلانگر و نعل بند و میخ بر و نعل بر و نعل ساز و طارمی ساز  
 ۵۲- جناب آقاسید حسین بروجردی ملقب به مدیر الاسلام
- منتخب اصناف پنجگانه سلمانی و حمامی و بیخ جالی و میراب  
 ۵۳- جناب آقاسید ولی الله خان دکتر
- منتخب اصناف سهگانه خرازی فروش و ساعت ساز و جوراب باف  
 ۵۴- جناب حاجی سید محمد آقا تاجر ساعت فروش

منتخب اصناف هفت گانه پلوی و چلوی و آشپز و کبابی و کله پز و یخنی پز و جگر پز

۵۵- جناب حاج علی اکبر پلوپز

منتخب اصناف دو گانه بلور فروش و شیشه بر

۵۶- جناب حاج شیخ اسماعیل تاجر بلور فروش

منتخب ملت زردشته

۵۷- ارباب جمشید تاجر فارسی

منتخب طایفه آرامنه

وکالت خود را واگذار و تفویض به آقای طباطبائی نمودند و حق خود را در انتخاب اول ساقط نمودند .

منتخب طایفه هنود

حق خود را در این انتخاب واگذار به آقای بهبهانی نمودند .

فلاحین و برزگران، منتخب خود را هنوز معین نکرده اند، با این که در تهران مردمان کافی و عالم و جوانان با تربیت و با هوش و تحصیل کرده، موجود و متعدد و بی شمارند. سبب این که آن ها وکیل و منتخب نشدند و این گونه مردمان جاهل و بی تربیت داخل در این امر خطیر شدند چند چیز بود: اول این که هنوز اهل تهران معنی مجلس و وکالت و منتخب و امین را ندانسته و نفهمیده اند. به گمانشان این که وکیل ملت باید مثل وکیل های دارالشرع و در خانه های ملاها و قضات باشد. از بس که از وکیل مرافعات می ترسند و از بس که از آن ها صدمه و اذیت و ضرر دیده اند، لذا به این گونه اشخاص راضی شده اند، دویم آن که دست تقلب و رشوه در کار آمد. به این جهت جناب آقامیرزا محمد تقی گرکانی که وکیل علماء بود استعفا داد. و در جایش آقامیرزا محسن برادر صدرالعلماء و داماد آقای بهبهانی وارد شد، بدون انتخاب و بدون شرایط. همین قدر که آقامیرزا محمد تقی استعفا داد، جناب آقا سید عبدالله، داماد خویش را به جای او منصوب کرد. هر قدر عقلا داد و فریاد کردند به جایی نرسید و همچنین نصره السلطان و دبیر السلطان که هر دو جوانان با کفایت و دانا بودند از وکالت به اصرار مردم استعفا دادند. بیچاره دبیر السلطان هم از نوکری افتاد و هم از وکالت .

سویم آن که اهالی تهران خود را تسلی می دادند به این که اگر وکلای طهران صحیح و درست و کافی و عالم نمی باشند، وکلای بلاد البته خوب و صحیح و عالم خواهند بود. در مجلسی که دوست نفر اجزای آن مجلس باشد، پنجاه نفر جاهل چه می توانند بکنند؟ ولی افسوس که وکلای سایر بلاد هم همین درد و همین خیال را داشتند. در آنجاها هم بعینه مانند تهران شد .

چهارم آن که بر حسب فرمایش جناب آقا سید عبدالله چنان که در موقع و مقام خواهد

آمد ، اکتفاء کردند که فرمود : من به زحمت عمارتی را روی دویست یا کمتر ستون چوبی قرار دادم هر وقت يك ستون آدمی دیدم یکی از ستونهای چوبی را بر می‌دارم و آن ستون آدمی را به جایش می‌گذارم و هکذا تا تمام ستون‌ها از آدم و انسان گردد لکن این آقا غافل است که يك دفعه آتش در می‌افتد به عمارت و ستونهای چوبی در آن واحد به يك طرفه‌العین آتش خواهد گرفت . این عمارت ستون آدمی لازم دارد که عمارت را بر سر گذارد و آب و اسباب اطفاء نار ، در دست بگیرد . که هر وقت خواست آتش به عمارت افتد فوراً آتش را خاموش و منطفی سازد.

باری وکیل جاهل و کور که بصیرت به حال مملکت و سلطنت نداشته باشد ، عدمش به از وجود است.

روز سه‌شنبه سیزدهم ماه شعبان ۱۳۲۴ هجری - در این روز ، کدورتی علی‌الواقع بین آقای بهبهانی و آقا شیخ فضل‌الله واقع افتاد ، که مختصر از مفصل این است که ذیلاً نگاشته‌آمد و این کدورت منجر به واقعات جزئی و کلی خواهد شد .

یکی از موقوفات بزرگ موقوفه قائم مقامی است که از حاصل این موقوفه در سال ، دو هزار تومان باید به عتبات عالیات برود و چند هزار تومان هم باید به مصارف دیگر برسد . این موقوفه با جعبه‌ای که مهر مبارك حضرت سیدسجاد در آن است و آن جعبه مرصع به جواهرات است در دست اولاد قائم مقام است ، که خود قائم مقام واقف این موقوفه بوده و چند سال این موقوفه در دست میرزا محمودخان که نوه قائم مقام است بوده ، و چون میرزا محمودخان شخص بی‌حالی بود ورثه قائم مقام ، مدعی او شده ، موقوفه را از او انتزاع نمودند . میرزا محمودخان هم به همان جعبه مهر قناعت و اکتفاء نمود . موقوفه را واگذار به میرزا علی‌اکبرخان نمود . میرزا علی‌اکبرخان چون دخترش را به زنی به امیر بهادر داده بود به قوت و استظهار امیر بهادر ، تمام موقوفه را حیف و میل می‌نمود . این ایام ادیب‌الممالک مدیر روزنامه ادب که از ورثه قائم مقام و از اشخاص با کفایت و درایت است خدمت آقای طباطبائی عارض گردید ، وقف‌نامه را اظهار داشت . جناب آقای طباطبائی این امر را واگذار به بنده نگارنده فرمود . بنده نگارنده بر حسب فرمایش آقای طباطبائی و دوستی با ادیب‌الممالک ، میرزا علی‌اکبرخان را احضار کرده تقریرات و دعاوی ادیب‌الممالک را ذکر نمودم و از آن جمله گفتم: ادیب‌الممالک مدعی است که شما در امر موقوفه خیانت کردید و منافع و نماء موقوفه را به مصارف وقف نرسانیدید و قدری از زمین فلان مزرعه را که نزدیک راه آستارا می‌باشد ، در هیجده هزار تومان به کمپانی راه فروخته‌اید؟ فروختن عین موقوفه را دلیلی است واضح بر خیانت شما . میرزا علی‌اکبرخان گفت: هفتۀ دیگر خودم خدمت آقای طباطبائی رسیده ، جواب شما را و جواب ادیب را حضور مبارك حضرت حجة الاسلام عرض می‌کنم .

پس از این قرارداد میرزا علی اکبر خان متوسل به حاجی شیخ فضل الله نوری می شود . از جناب آقا دعوتی می کند . جناب آقا يك روز را برای نهار می رود منزل میرزا علی اکبر خان . پس از صرف نهار ، هزار تومان اسکناس تقدیم حاجی شیخ فضل الله می نماید و حتی این مشکل را از جناب آقا می خواهد . جناب آقا دو سه روز قبل از این ، بنده نگارنده را احضار نموده ، بنده نگارنده از ملاقات استنکاف و عذر آورده ، تا این که از راه استدعا و خواهش ملاقات بنده را درخواست نمود ، چون از طریق انسانیت و استدعا اصرار در ملاقات نمود . روز گذشته را قبل از ظهر آنجا رفتم جناب آقا در کتابخانه مخصوص خود بود پسرش حاجی آقاهادی که سنش از بیست متجاوز نبود با جناب حاجی شیخ سیف الدین هم آنجا بودند . پس از قلیان و قهوه با حاجی شیخ سیف الدین صحبت می نمودند در مسئله قتلی که در عراق واقع شده بود . گویا برادر حاجی شیخ سیف الدین را به قتل رسانیده بودند و طرف حاج شیخ سیف الدین ، گویا حاج سهم الملك عراقی بود .

بنده نگارنده شنیده بودم بعضی از مالاها رشوه می گیرند و رشوه می خورند لکن ندیده بودم که ملا خودش علناً و آشکار مطالبه رشوه و تعارف را بنماید ، بلکه به توسط یکی از اجزاء و محارم و یا به کنایه و اشاره مطالبه می نمود . مثلاً قرض دارم ، مقروضم ، در خیال روزه و سفر می باشم و یا فلان مزرعه و ده و خانه را باید بخرم و یا بنده زاده را باید داماد کنم و یا عروسی دارم و یا بانك از من طلب دارد ، نمی دانم چه کنم ؟ آن وقت طرف مقابل می گفت : آقا غصه نخورید خداوند کریم است من این قدر و فلان مبلغ را تقدیم می کنم ، باقی را دعا کنید خداوند برساند . با این طور و یا تقریباً چیزی می گرفت . لکن جناب حاجی شیخ فضل الله را دیدم که بالصراحه از حاجی شیخ سیف الدین مطالبه پول کرد ، در مقابل حکمی که می خواست .

باری بعد از قطع و فصل امر مقاطعه ، شیخ سیف الدین رفت ، بنده ماندم و حاجی شیخ فضل الله که شروع در مطلب و سخن نمود . در آغاز قدری از تند روی آقای آقاسید عبد الله شکایت نمود . قدری هم از آقای طباطبائی تعریف و توصیف نمود . سپس گفت : چون تو را (یعنی من) آدم با کفایت و عاقلی می دانم ، لذا از تو خواهش می کنم آقای طباطبائی را منصرف کنی از این موقوفه قائم مقامی . بنده گفتم : شما آقای طباطبائی را می شناسید که در این گونه موارد دخالت نمی کند ولی جوابی به مدعی باید داد ، چه ادیب الممالک متوسل به آقا شده است و اصراری هم دارد . حاج شیخ گفت : آنچه که باید به عتبات فرستاد هر ساله با اطلاع من می فرستند نزد جناب آخوند ملا کاظم ، رسید هم در دست میرزا علی اکبر خان هست . آنچه باید در همین تهران به مصرف رسانند به اطلاع من به مصرف رسانیده و قبض به او دادم . اما در مسئله فروختن زمین هنوز ، نفروخته است . چه من گفتم : اگر کمپانی زمین را در هیجده هزار تومان می خرند ، به ملاحظه صرفه و غبطه

وقف بفروشد و در جایی بهتر ملکی بخرند و ضمیمه وقف نمایند . لکن کمپانی بیش از نه هزار تومان پول نمی‌دهد به این جهت هنوز فروخته نشده است .

باری چون بنده را رسول قرار داد ، لذا دیگر من اصرار نکردم و مراتب را خدمت حضرت آقای طباطبائی عرض کردم . حضرت آقا ابتدا قدری متغیر شدند . ولی جناب آقامیرزا ابوالقاسم پسر آقا گفت: در اول امر مشروطیت رنجانیدن آقا شیخ فضل‌الله صلاح نیست ، شما منصرف شوید و دخالت در امر موقوفه نکنید . به هر طور بود آقای طباطبائی را منصرف نمودیم ، لکن جناب آقا سیدعبدالله از واقعه مطلع شده و از مسئله مسبوق گردید و در مقام تصرف موقوفه برآمد به این جهت حاجی شیخ فضل‌الله مکدر شد . دیگر از اموری که سبب رنجش حاجی شیخ فضل‌الله گردید ، واقعه آقامیرزامهدی پسر حاج شیخ فضل‌الله بود که ما این واقعه را در عنوان فردا می‌نگاریم .

**روز چهارشنبه چهاردهم شعبان‌المعظم ۱۳۲۴ هجری** - امروز مردم در خیال تهیه جشن فردا که عید مولود امام زمان عجل‌الله فرجه می‌باشد می‌باشند ، از ظهر امروز در خانه آقای طباطبائی و خانه سادات اخوی و خانه سیدقندی چراغان و جشنی است . اهل بازار هم چراغانی را مهیا و مستعد می‌باشند . دولت هم آتشبازی و سور را مهیا و مشغولند . یکی از وکلای علماء جناب آقامیرزامحمدتقی گرکانی است و این مرد چون تکلیف را شاق دانست و دید از عهده بر نمی‌آید ، لذا از این شغل خطیر استعفاء داد و عقب نشست . جناب آقای طباطبائی فوراً داماد خود آقامیرزا محسن را به جای او منصوب کرد . مردم در مقام ایراد برآمده جنابش اعتنائی نکرد و در جواب فرمود : من به زحمات بسیار و ریختن خون صلحا و سادات ، عمارتی را بر پا نمودم لکن ستون‌های این عمارت که باید بر سر انسان گذارم از چوب قرار دادم ، هر وقت انسانی دیدم که طاقت حمل این عمارات را داشته باشد ، یکی از ستون‌ها را برداشته ، آن آدم را به جای آن ستون قرار می‌دهم و کذا ، سایر ستون‌ها را ، تا این که تمام این ستون‌ها و عماید انسان با علم گردد . این مسئله اگر چه عوام را ساکت نمود لکن خواص را ساکت و متقاعد ننمود .

در انجمن مخفی ثانوی قرار بر این شد که وکالت آقامیرزامحسن را به هم زنند جناب آقامیرزامهدی پسر حاجی شیخ فضل‌الله که واقعاً لله و فی‌الله حرکت می‌کرد و خیلی زحمت می‌کشید ، همه وقت با عده‌ای از طلاب اطراف آقای طباطبائی را داشت و آنچه در قوه داشت از بذل مال و جان دریغ نمی‌فرمود و دامن و ساحتش به لوٹ رشوه و تعارف ملوٹ نگردیده ، متقبل شد که در مجلس طرف شود ، ولی به شرط آن که دیگران از او عقبه کنند . يك نفر از آنهایی که وطن فروش بودند این خبر را به آقای بهبهانی رسانید ، ایشان هم مستعد و مهیا از برای مدافعه گردیدند .

باری آقامیرزامهدی در وسط مجلس جلوس نمود، تا شروع به مطلب و مقصود نمود يك دفعه جناب آقاسیدعبدالله بنای پرخاش را گذارد با این که در مجلس حاجی شیخ فضل الله نشسته بود به حدی تغیر و تشدد نمود، که تا آن وقت احدی جناب آقای بهبهانی را این طور متغیر ندیده و در ضمن تغیر هم می گفت: آقای من، شما عالم و عالم زاده اید، نبایست این طور در وسط مجلس بنشینید. آقا را بلند کنید، ها بچه ها! بیائید آقا را از این جا بلند کنید و در جای خود بنشانید. آقا میرزا مهدی که خود را تنها و غریب و بی یار و یاور دید، ملتفت شد که نزدیک است رشته اتحاد و اتفاق گسیخته آید فوراً از جایش برخاست و آمد در حوزه و پشت به دیوار نشست. آقایانی که با آقا میرزا مهدی معاهد بودند، احدی سخنی نگفت، از آن طرف هواخواهان آقای بهبهانی و بادنجان دور قاب چینها و حاشیه نشینها بنای سعایت و فساد را گذارده. بلی آقا، بابی ها می خواهند این بنا را خراب کنند. بابی ها این اسباب را فراهم می آورند، که مسلمین را ذلیل و نابود کنند.

در ایران رسم شده است هر گاه بخواهند کسی را مغلوب و از میدان بیرون کنند نسبت او را به بابیه می دهند. مثلاً امروز الی وقتی که مجلس قوتی داشته باشد، اگر بخواهد حرفی بزند که مخالف میل طرف باشد فوراً می گویند: بابی ها دشمن مجلس می باشند و نمی خواهند در ایران مجلس باشد و اگر يك وقتی خدای نا کرده، سلطان و یا علماء با مجلس بد شوند و آثار مغلوبیت در مجلس خواهان باشند، آن وقت می گویند این مجلس را بابی ها برپا کردند، چنانچه در امر مدارس و مکاتب دیدیم، در اول تأسیس مدارس مردم می گفتند: این مدارس را بابی ها تأسیس و تشکیل می دهند. بعد از آن که جناب حجة الاسلام آقای آقامیرزا سید محمد طباطبائی مدرسه اسلام را تأسیس نمود و عمومیت پیدا کرد، آن وقت هر کس از مدرسه بد می گفت، او را بابی می دانستند این است حال ما اهالی ایران که به این طور مدعی را از میدان بیرون می کنیم.

باری گفتند، گفتند، تا آقامیرزامهدی ساکت شد و گفت: از هر چه بدترش، آقامیرزا محسن که من برای او این خفت را بکشم. به هر جهت حاجی شیخ فضل الله اگر چه میل به این پسر ندارد و فایل بود قدری دماغش سوخته شود، لیکن نه این اندازه که در حضور خودش این طور بی احترامی به پسرش کنند.

به هر جهت شب، انجمن مخفی بر پا شد. آقا میرزامهدی گله کرد که شما بعضی حاضر بودید و ساکت نشستید. حالا گذشته گذشت. لکن بدانید من حتماً آقاسیدعبدالله را به این ششلول جواب می دهم و دست در بغل نموده ششلول را بیرون آورد. بنده نگارنده چون می دانستم آقا شوخی می کند هنوز در ایران خصوص در این سلسله جلیله از جان گذشته کسی نیست، وانگهی در مقابل سید عالم آن هم مثل آقای بهبهانی کسی نیست، که

بتواند این خیال را بکند ، وانگهی عقاید مذهبی جناب آقامیرزامهدی مانع است از اقدام به قتل نفس ، لکن محض اداء تکلیف و این که باعث خجالت آقامیرزامهدی خواهد گردید گفتم: آقای من، در اول انعقاد مجلس و مقام اتحاد و اتفاق کاری نکنید که باعث خرابی امر و تفرقه متحدین و سبب شق عصای مسلمین گردید. خواهش دارم این خفت را محض رضای خالق متحمل شوید، و اظهاری نفرمائید بلکه بر روی خود نیاورید. جناب آقامیرزا مهدی اگر چه گذشت و مدتی هم در خانه نشست ، ولی آقایان و طلاب رفتند عذر خواهی کردند و معذرت خواستند و رفع کدورت و نقار ایشان شد. لکن این سوء اتفاق دو نتیجه داد: اول رنجش حاجی شیخ فضل الله و بهانه دست او آمدن . ثانی تفرقه انجمن مخفی که دیدیم انجمن فقط راه دخلی شده است که دو هزار تومان از حاجی معین بوشهری بگیرند و بعضی نوش جان کنند ، دیگر در مقام کار و خدمت نباشند لاقلاً از یکدیگر همراهی کنند از آن جمله بنده نگارنده از اتفاق و نیامدن جناب آقامیرزامهدی به انجمن ، دیگر وارد به انجمن نشدم دیگر این انجمن منعقد نگردید الا به طور غیر رسمی که گاه گاه در خانه های یکدیگر سه چهار نفری به هم می رسیدیم .

روز پنجشنبه ۱۵ شعبان ۱۳۲۴ - امروز بازارها بسته، مردم دسته به دسته، فوج فوج، در خانه آقای طباطبائی می آیند و تبریک عید مولود را می گویند. شاگردان مدارس به حالت نظام وارد می شوند ، خطبه و خطابه می خوانند.

دیشب هم چراغانی با شکوه در شهر بود . در سلام دولتی هم امر اعلیحضرت صادر شد که تمام سفرا و رجال دولت و بزرگان و علماء و وکلای ملت را دعوت کنند ، برای روز هیجدهم که در آن روز مجلس شورای ملی رسماً منعقد گردد و مبعوثین ملت حضور اعلیحضرت شاهنشاهی معرفی کردند .

روز جمعه شانزدهم ماه شعبان ۱۳۲۴ - امروز از طرف جناب صدر اعظم مشیرالدوله دعوت نامه ای حسب الامر اعلیحضرت که دیروزامبارك صادر گردیده بود طبع شده به عموم حضرات علماء اعلام و شاهزادگان عظام و امراء و وزراء و اعیان کرام و سفراء دول خارجه بدین مضمون فرستاده شد .

بعد الا لقب روز يك شنبه هیجدهم شعبان سه ساعت به غروب مانده در عمارت گلستان افتتاح مجلس شورای ملی خواهد شد . مستدعی است ذر ساعت مذکور برای درك سعادت حضور همایونی شرف حضور به هم رسانیده . لهذا در روز مذکور سه ساعت به غروب مانده سلام عام در تالار جنب بریلیان شرف انعقاد یافت و شاهنشاهزادگان و مدعویین به شرف حضور نایل آمدند .

روز شنبه ۱۷ شعبان ۱۳۲۴ - امروز تهیه مجلس را می بینند که فردا در عمارت باغ گلستان در حضور اعلیحضرت منعقد گردد . صدراعظم میرزا نصرالله خان مشیرالدوله و

دو پسرش نهایت سعی را دارند در تشکیل مجلس ، و سبب همراهی و سعی و کوشش و جهد بلیغ صدر اعظم را مردم تربیت شدن پسرهایش را می گویند . لکن ما علاوه بر میل اعلیحضرت به مشروطیت و تربیت شدن پسرهای مشیرالدوله به يك نکته دیگر بر خوردیم و در آن مقام ذکر می نمائیم .

جناب میرزا نصرالله خان مشیرالدوله صدراعظم ایران روزی که ، پا به دایره نوکری گذارد ، در ماه اول موجب او پانزده قران بود ، که هر قرانی يك مثقال نقره است و از این رتبه سال به سال رو به ترقی نهاد تا به مقام وزارت خارجه رسید والبته چنین شخصی که از این رتبه نازل به این مقام رسد ، اگر پولی تحصیل کند قدر پول را به خوبی می داند و خرج بیهوده نمی کند . املاک مشیرالدوله هم چون متفرق بود و مهمانی شایانی نمی کرد و بذلی نمی کرد ، لذا کسی مطلع بر تمول و مکنت مشیرالدوله نگردید . عین الدوله هم که بر مصدر صدارت نشست به ملاحظه این که مشیرالدوله در کارهای میرزا علی اصغر خان اتابك دخالت داشته و از امورات دولتی با اطلاع است ، لذا مشیرالدوله را که وزیر امور خارجه بود با خود در مشاورت داخل نمود و در امور پولتیکی از او استعلام و استفسار می نمود و در امور وزارت خارجه هم به همین جهت احتیاج ، به مشیرالدوله تصرفی نمی کرد ، نه چیزی می داد و نه می گرفت مشیرالدوله هم به همین قدر قناعت داشت و از عین الدوله کوچکی می نمود تا این که در چند ماه قبل ، ارفع الدوله سفیر کبیر ایران را از اسلامبول خواسته ارفع الدوله در پارك عین الدوله منزل کرد . چون لابد بود پولی تقدیم شاه و اتابك نماید ، لذا مدعی وزارت خارجه گردید و گفت : صد هزار تومان می دهم که وزیر امور خارجه بشوم عین الدوله محض دوستی بامشیرالدوله برای مشیرالدوله پیغام داد که ارفع الدوله صد هزار تومان تقدیم می کند برای گرفتن وزارت خارجه ، شما چه می گوئید . مشیرالدوله که شخصی عاقل با تدبیر و زرنگی بود . گفت : در صورتی که ارفع الدوله صد هزار تومان بدهد او مقدم است . به او واگذار نمائید ، مشیرالملک و مؤتمن الملک پسرهای مشیرالدوله به پدر گفتند : اگر ارفع الدوله وزیر امور خارجه گردد کار ما خراب خواهد شد و اگر در این مقام پولی مایه گذاریم نصف آن را از خود ارفع الدوله در می آوریم و نصف دیگر را از محل های دیگر . باری اصرار و ابرام و الحاح پسرها باعث شد که مشیرالدوله راضی شد که هشتاد هزار تومان بدهد و وزیر امور خارجه ، خودش باشد . عین الدوله دید ، که هشتاد هزار تومان مشیرالدوله بهتر است از صد هزار تومان ارفع الدوله چه هم مشیرالدوله را دارد و هم بیست هزار تومان دیگر از ارفع الدوله در می آید .

لذا شب مشیرالملک و مؤتمن الملک پسرهای مشیرالدوله را خواست و گفت : من برای پول مثل مشیرالدوله ، شخصی را مکدر نمی کنم و هشتاد هزار تومان را بدهید که تقدیم اعلیحضرت نمایم و ارفع الدوله را هم چون بر من وارد شده است و شاه را با او میل است



خوب است به همان مأموریت سابق برقرار داریم . بالاخره در همان مجلس مشیرالملک حواله هشتاد هزار تومان به طومان‌نیاس تاجر نمود . حواله را نوشت و داد به عین‌الدوله و از آنجا بیرون آمده مراتب را به پدر بزرگوار خودشان گفته مشیرالدوله گفت: عین‌الدوله گمان این قدر پول برای ما نداشت ، حالا که دید به این آسانی و سهلی هشتاد هزار تومان گرفت فردا بهانه دیگر خواهد گرفت ، بر فرض از من احترام و ملاحظه کند بعد از مردن من دیگر شما صاحب یک شاهی نخواهید بود . این مالیه را که با صد هزار خون جگر در این مدت متمادی برای شما ذخیره گذاردم ، به اندک زمانی از شما خواهند گرفت . چنانچه در مورد دیگران دیدیم و دانستید . به این جهت همان روزی که عین‌الدوله معزول و مشیرالدوله به صدارت منصوب گردید ، این دو پسر در مشروطه شدن ایران نهایت سعی را مبذول نمودند . بلکه فوق‌العاده سعی و جهد کردند ، صدراعظم در مقاصد آنها فوق‌العاده همراهی کرد چه می‌داند اگر دولت ایران، دولت عادلانه و سلطنت ایران، سلطنت مشروطه و اساسی گردد، دیگر مالیه صدراعظم را نمی‌برند و آنچه جمع کرده است برای اولادش باقی می‌ماند. این بود که نهایت آمال این صدراعظم، مشروطه شدن سلطنت ایران بود و برای حفظ مالیه و اندوخته خویش قلعه‌ای محکم و حصار سدید بنا کرد و آن مشروطه شدن سلطنت می‌باشد و الحق صدراعظم نهایت سعی و جهد را در این امر نمود .

### بارعام دادن مظفرالدین شاه

روز یکشنبه هیجدهم شعبان‌المعظم ۱۳۲۴ هجری - سال یونت‌ئیل - وقت عصر سلام عام منعقد گردید. حجج اسلام و علماء اعلام دارالخلافة عموماً در تالار جلوس نمودند. مبعوثین ملت همه حاضر بودند، اعلیحضرت همایونی در تالار گلستان به تخت سلطنت عادلانه جلوس فرموده نخست کلمه‌ای که به پیشوایان اعلم و رؤسای معظم ملت فرمود این بود: که الحمدلله به آرزوی ده ساله خودم رسیدم . سپس وکلای منتخب را به آستان ملایک نشان طلبیدند و با تفقد شاهانه و با تلفت پدرا نه جمله را به تأییدات خسروانی مستظهر داشتند و به درستی و راستی و رعایت جانب رعیت، خاصه ضعفا و مردم بی دست و پا ترغیب و تشویق کردند .

جناب نظام‌الملک حسب‌المقرر و المرسوم شرف مخاطبت داشتند. نخست خطیب‌الممالک علی‌الرسم، خطبه‌ی غرائی عرض و قرائت نمود. تمام علماء اعلام و سایر حضار از وجوه اعیان و اشراف وجود مسعود همایونی را از صمیم قلب به عرض رسانیدند . تمام سفرای کبار و وزرای مختار دول متحابه خارجه ، مقیمین دربار دولت ، نیز حسب‌الدعوه در تالار موزه مبارکه حاضر شده بودند . احتساب‌الملک از طرف قرین‌الشرف به آنها تبلیغ تفقد و احوالپرسی نمود و مقتدرالملک نایب رئیس اداره تشریفات وزارت خارجه مشغول پذیرائی آنها بود .

از اول شروع در سلام و جلوس اعلیحضرت علی‌الرسم، شلیک توپ متوالی بود. خطابه‌ای را که برای ادای مقاصد مقدسه و اظهار مکنونات ضمیر الهام پذیر اقدس و شمول کمال معدلت و سربلندی و افتخار مملکت و قوت و قدرت دولت و ترقی و ثروت و شایع تمدن و اشاعه تربیت و اتحاد فریقین و موافقت فئیمین ترتیب داده بودند، جناب نظام‌الملک قرائت نموده، عموم بار یافتگان به اصغای آن، روح و روانی تازه یافته از دل و جان حالاً و قالاً به عرض تشکر و دعا و ثنا و مدح و منقبت ذات فرخنده صفات معلی پرداختند.

چون تمام شرایط سلام عام به عمل آمد، سربلندان اجازه انصراف حاصل نموده به منازل خود بازگشتند و شهر، خود یک باره هیکل شرف یافت و صورت مسرت گرفت، که ممالک محروسه ایران صانهاالله عن‌الحدثان، دارای تاریخ تازه شد و از این خطابه مقدسه ملوکانه که جناب نظام‌الملک قرائت نمود مراتب شاهنشاه ما مظفرالدین شاه، به خوبی مشهود و مکشوف خواهد گردید.

درواقع روز هیجدهم شعبان که در هذه‌السنه مقارن چهاردهم میزان است بزرگترین عید نیکبختی ایران است و البته ملتفت مزیت و شرافت این روز فیروز شده‌اند، که قول دولت امروز به فعلیت رسید و از روز صدور دستخط مشروطیت و حریت تا به امروز در تهیه مقدمات انتخابات بودند، لکن امروز تأسیس و تشکیل مجلس شورای ملی رسمیت را حاصل نمود و با حضور سفراء کبار دول، مبعوثین و وکلاء ملت معرفی شدند. باری صورت خطابه ملوکانه از این قرار است:

خطابه اعلیحضرت شاهنشاه مظفرالدین شاه قاجار

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم - منت خدای را که آنچه سال‌ها در نظر داشتیم امروز بعون‌الله تعالی، از قوه به فعل آمد و به انجام آن مقصود مهم به‌عناایات الهیه موفق شدیم. زهی روز مبارک و میمون که روز افتتاح مجلس شورای ملی است مجلسی که رشته‌های امور دولتی و مملکتی را به هم مربوط و متصل می‌دارد و علایق ما بین دولت و ملت را متین و محکم می‌سازد. مجلسی که مظهر افکار عامه و احتیاجات اهالی مملکت است. مجلسی که نگهبان عدل و داد شخص همایون ماست، در حفظ ودایعی که ذات واجب‌الوجود به کف کفایت ما سپرده؛ امروز روزی است که بروداد و اتحاد ما بین دولت و ملت افزوده می‌شود و اساس دولت و ملت برشالوده محکم گذارده می‌شود و امروز روزی است که یقین داریم رؤسای محترم ملت و وزرای دولتخواه دولت و امان و اعیان و تجار و عموم رعایای صدیق مملکت در اجرای قوانین شرع انور و ترتیب و تنظیم دوایر دولتی و اجرای اصلاحات لازمه و تهیه اسباب و لوازم امنیت و رفاهیت قاطبه

اهالی وطن ما بکوشند و هیچ منظوری نداشته باشند جز مصالح دولت و ملت و منافع اهالی و مملکت و البته می‌دانید که این است اساس مقدسی که به ملاحظات شخصی مشوب و مختل نشود و به اغراض نفسانی فاسد نگردد. حالا بر انتخاب شدگان است که تکالیف خود را چنان که منظور نظر دولت و ملت است انجام بدهند.

بدیهی است، که هیچ کدام از شماها منتخبین انتخاب نشدید. مگر به واسطه تفوق و رجحانی که از حیث اخلاق و معلومات بر اغلب از مردم داشته‌اید و خود این نکته باعث اطمینان خاطر و قوت قلب ماست و رجاء واثق داریم که با کمال دانش و بینش و بی‌غرضی در این جاده مقدس قدم خواهید زد و تکالیف خود را با کمال صداقت و درستی انجام خواهید داد ولی با وجود این، چون قاطبه اهالی را مثل فرزندان خود دوست داریم و نیک و بد آنها را نیک و بد خودمان می‌دانیم و در خشنودی و مسرت و غم و الم آنها سهیم و شریکیم، باز لازم است خاطر شما را به این نکته معطوف داریم که تا امروز نتیجه اعمال هر کدام از شماها فقط عاید به خودتان بود و بس ولی از امروز شامل حال هزاران نفوس است که شماها را انتخاب کرده‌اند و منتظرند که شماها با خلوص نیت و پاکی عقیدت به دولت و ملت خود خدمت نمائید و از اموری که باعث فساد است، احتراز نمائید. پس باید کاری بکنید که در پیش خدا مسئول و در نزد ما شرمنده و خجل نباشید. این بند و نصیحت ما را هیچ وقت فراموش نکنید و آنی از مسئولیت بزرگی که برعهده گرفته‌اید غافل نباشید و بدانید که خداوند متعال ناظر حقیقی اعمال ماهاست و حافظ حق و حقانیت.

دست خدا همراه شما بروید مسئولیتی را که برعهده گرفته‌اید با صداقت و درستی انجام بدهید و به فضل قادر متعال و توجه ما مستظهر و امیدوار باشید.

هیجدهم شعبان المعظم ۱۳۲۴

پس از اختتام خطابه موزیک نظام به‌ترنم عیش و سوز و تبریک مترنم آمد تا کنون در ایران چنین سلامی دیده نشده بود که با حضور هفده نفر مجتهد مسلم لازم‌الاتباع زهاد عباد صدای موزیک بلند شود.

چون تعظیم شعائرالله را باعث بود. لذا آقایان در مقام منع برنیامده بلکه موزیک شرعی را مستمع آمدند.

باری پس از اختتام سلام و تشریفات شایان که امروز را نخستین روز استقلال دولت و بقاء و دوام ملت نامیدنش سزااست.

حضرات منتخبین مجلس شورای ملی برگشته، مختصراً مشغول مذاکرات، تألیف

نظامنامه داخلی مجلس شدند و به سبب تنگی وقت مقرر نمودند که در عصر روز دو شنبه نوزدهم ماه شعبان منتخبین ملت در مجلس شورای ملی حاضر شده و به یاد سلامت ذات خجسته صفات اعلیحضرت شاهنشاهی صرف شربت و شیرینی نموده و هم يك نفر را از خودشان رئیس مجلس شوری با بقیه اعضای هیئت مجلس انتخاب نموده و هم نظامنامه داخلی شوری را مرتب نمایند .

روز دوشنبه نوزدهم شعبان المعظم ۱۳۲۴ هجری - یونت ئیل - امروز منتخبین ملت در مدرسه نظامیه مجلس کردند پس از صرف شربت و شیرینی و چای و قلیان به اکثریت آراء جناب صنیع الدوله پسر مرحوم مخبرالدوله به سمت ریاست مجلس برقرار گردید این شخص از اشخاص با تربیت و تحصیل کرده با ملاحظه و با علم ، سنین عمرش بین چهل و پنجاه ، مدتی هم در خارجه تحصیل کرده است .

جناب وثوق الدوله پسر معتمد السلطنه شیرازی که از جوانان با علم و دانش است نایب اولی رئیس گردید .

جناب حاج محمد حسین آقا امین الضرب ، به دومین نیابت ریاست مجلس برقرار آمد . جناب آقاسید محمد تقی هراتی و جناب آقا میرزا علی اکبر خان دبیر السلطان و جناب میرزا اسماعیل خان عون الدوله را نیز به اکثریت آراء ، اعضای دفتر کابینه مجلس شورای ملی انتخاب نمودند .

پس از اتمام کار به صحن عمارت آمده شاهزاده عبدالله میرزا ، عکاس مخصوص همایونی ، سه دستگاہ عکس فتوگرافی (کروپ) از منتخبین با گروه دیگر از محترمین که مدعواً حاضر بودند برداشت .

از طرف ریاست مجلس شوری مقرر شد که مجلس تا روز يك شنبه ۲۴ ماه شعبان تعطیل باشد ولی جماعتی مرکب از منتخبین حاضر شوند ، که نظامنامه داخلی مجلس را مرتب نموده و در روز يك شنبه مزبور به منتخبین مجلس شورای ملی تسلیم نمایند ، تا بعد از تنقیح و تحریر به اکثریت آراء مصحح گشته ، مجری گردد .

مقصود جناب صنیع الدوله از این تعطیل دو چیز است ، و الا حمعی در مجلس نشسته نظامنامه را بنویسند منافات با دایر بودن مجلس ندارد ، چه ضرر داشت که روزی دو ساعت مجلس دایر باشد و در اطاق دیگری جمعی مشغول نوشتن نظامنامه باشند .

امر اول آن که اهل مجلس از اول امر ، عادت نکنند که بدون نظامنامه مجلس کنند . امر دوم دولتیان و اعمه نکنند و رأی اعلیحضرت را منصرف نمایند و بدانند مجلس ضرری به آنها ندارد . يك امر دیگر هم تصور می شود و آن این است که مسامحه بکنند تا کتابچه های قوانین که از خارجه خواسته است ، برسد . در هر صورت اگر صنیع الدوله مانعی در جلو خود نبیند به قاعده حرکت خواهد کرد ، چه هم خودش عالم است و هم

برادرهایش که با او منفق و متحدند.

روز سه شنبه بیستم ماه شعبان ۱۳۲۳ - در چند روز قبل آقای طباطبائی به جناب صدراعظم گفت که اخباری که از تبریز می رسد کاشف از این است ، که ولیعهد مایل به مجلس نیست و اخلال می کند . جناب صدراعظم به حضرت حجة الاسلام اطمینان داد و قول داد که مخالفتی از ولیعهد ظاهر نگردد و تلگراف رمز به ولیعهد مخابره کرد از این جهت تلگرافی از ولایت عهد برای صدراعظم و تلگرافی به جناب عضدالملک مخابره گردید و چون امروز به دست ما آمد لذا در عنوان امروز درج گردید و هذا صورته .

از تبریز به طهران ( تلگراف ولیعهد )

جناب مستطاب اجل اشرف اکرم افخم ارفع صدراعظم زیدمجده الآن که دو ساعت از شب گذشته ، تلگراف جناب عالی رسید و کشف شد از این اظهار جناب حجة الاسلام آقا سید محمد آقای مجتهد سلمه الله تعالی تعجب کردم . در صورتی که شاهی مثل جناب عالی دارم که صدور دستخط تلگرافی را بر حسب خواهش جماعت ، من خودم استدعا کردم و صادر شد . چه طور؟ به چه قسم؟ من او را مکتوم نگاه داشته در وصول دستخط تلگرافی همان دستخط را به توسط قونسل انگلیس به مردم داده و آنها را فوراً از قونسلخانه بیرون آورده با شادی تمام بازار را باز کردند و الان چهار شب است مشغول چراغانند و روز هم مشغول تعیین و کلاء هستند. تفصیل این است که زحمت دادم . خواهش دارم که عین این تلگراف را برای جناب حجة الاسلام آقا سید محمد آقای مجتهد طباطبائی سلمه الله فرستاده و ایشان را مطلع و مستحضر نمائید منتظر جوابم .

شب ۱۴ شعبان - پنج ساعت از شب گذشته

( ولیعهد )

تلگراف از تهران به تبریز

حضور مبارك حضرت مستطاب اشرف اقدس اعظم والا ، ولیعهد دامت شوکته العالی - اظهار مرحمت و تفقد و احوال پرسی که به توسط حضرت اشرف آقای عضدالملک فرموده بودید باعث مزید تشکر و دعا گوئی گردید . امیدوارم به توجهات و اهتمامات و عنایات مخصوصه حضرت اقدس ؛ زحمت دعا گوینان در خدمات دولت و ملت موجب مزید شوکت سلطنت و قوت دولت و ترقی ملت و آبادی مملکت و رفاه و اصلاح حال رعیت گردیده و ادعیه صمیمانه دعا گوینان و عامه ملت ، اسباب مزید سعادت و سلامت وجود مقدس پادشاه اسلام و حضرت اقدس والا باشد .

( امضاء - محمد بن صادق طباطبائی )

این تلگراف از طرف حضرت حجة الاسلام آقای طباطبائی به عنوان حضرت والا ، ولیعهد

مخابره گردید . لکن تلگراف ولیعهد که به جناب عضدالمک مخابره کرده بود به دست ما رسید، از این جهت درج نکردید.

روز چهارشنبه ۲۱ شعبان ۱۳۲۴ - در این روز در مدرسه نظامی گفتگو است که چرا صنیع الدوله يك هفته مجلس را تعطیل نموده است.

جناب دبیر خاقان که متخلص به نیر می باشد و از گویندگان با فر و فروغ عصر است قصیده ای در مدح و ثنای اعلیحضرت گفته است . چون در این تاریخ از هر گونه مطلبی به رشته نثر و کتابت در می آورم مناسب این است که قصیده را هم درج کنم .

### « شعر »

مشید گشت قصر عدل و کاخ ظلم شد ویران .  
 کزان آباد ویران گشت وزین ویران شد آبادان .  
 به حکم عقل باید کرد، دیو نفس را زندان .  
 بماند سالها ملکش مصون از آفت حدثان .  
 مسلم دان، نمی ماند بدو این ملک جاویدان .  
 چنان کز همت آنان فزاید رونق ایمان .  
 فزون گردد نفوس و علم و کسب و ثروت آنان .  
 بر افرازد لوای برتری از سایر اقربان .  
 که در بذل است چون قان و در عدل است نوشروان .  
 ز ایداء زبر دستان و نا هنجاری شیطان .  
 که بر بوده است گوی نیکی از شاهان در این میدان .  
 قرین با عدل و داد و حال نیک و خاطر شادان .  
 نه بیند کس پریشانی ، مگر در طره جانان .  
 یکی شکر خدا، دیگر دعای دولت سلطان .  
 ز نادانی گراید زی نفاق و بشکند پیمان .  
 چنان کز اتفاق است این که مشکل ها شود آسان .  
 نخستین عقل و دویم علم و سوم رأفت و احسان .  
 مکرم دارش و می دان و را از زمره انسان .  
 نشاید خواندش انسان، بلکه باشد کمتر از حیوان .

ز حسن اتفاق خلق و لطف خسرو ایران  
 بلی از ظلم و از عدل است این آثار در عالم  
 به نسبت عدل و عقل و ظلم چون نفس ستم پرور  
 شه ار در دین بود کاهل چو دارد عدل و داد و فر  
 و گر دین دارد و آئین او ظلم است در گیتی  
 به زیر سایه عدل شهان گردد جهان ایمن  
 رعیت چون رعایت دید از راعی دانشور  
 بیفزاید از این بابت بسی بر شوکت دولت  
 کنون شاهنشاه ایران مظفر شاه دین پرور  
 بساط معدلت گسترد و راحت کرد ملت را  
 مگر آموخت شاه از سر و قدان رسم آزادی؟  
 بماند پایدار این عدل در ظل چنین شاهی  
 خدایا ! این خداوند زمین را عمر وافی ده  
 نخیزد فتنه دیگر جز ز چشم مست مهرویان  
 به جای این عطوفت خلق را واجب دو چیز آمد  
 بسی آید شکفتم ، گر نداند ملت این نعمت  
 نمی داند نفاق است این که آسانها کند مشکل  
 سه چیز آمد دلیل اشرفیت، نوع انسان را  
 هر آن ذی نفس کامل پیروی کرد این سه خصلت را  
 هر آن کس کو ندارد هیچ یک زین خصلت نیکو

### چرا سلام و تشکیل مجلس در هیجدهم شعبان برپا شد ؟

میل مبارک اعلیحضرت این بود که در روز عید مولود امام زمان یعنی در پانزدهم شعبان مجلس منعقد گردد . لیکن صدراعظم و ارباب حل و عقد مملکت به عرض رسانیدند

که شأن و شرافت روز افتتاح مجلس کمتر از اعیاد نیست . البته در هر سال روز افتتاح مجلس راجشن خواهند گرفت . هر گاه افتتاح در پانزدهم شعبان باشد این دو جشن بزرگ مشترک بوده و جشن افتتاح داخل در جشن عید مولود و شاید مضمحل گردد . از این جهت شاه قبول فرمود و در هیجدهم ماه شعبان افتتاح رسمی مجلس و مجلس شورای ملی تشکیل یافت . الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً .

رازی که نهان بود پس پرده حریفان کردند عیان با دف و نی در سر بازار مسیو نوزوپرم و چند نفر دیگر از مسیحیان کلاه بخارائی ایرانی به سر گذارده و جبه ترمه پوشیده ، در صف وزراء ایستاده بودند .

روز پنجشنبه ۲۹ شعبان ۱۳۲۴ هجری - سابقاً نوشتیم که آقا میرزا محمد تقی گرکانی از وکالت علماء استعفا داد . آقای آقاسیدعبدالله داماد خویش را به جایش منصوب کرد و نیز نصره السلطان و دبیرالسلطان که هر دو از جوانان عالم و کافی بودند به اسباب چینی و دسایس مغرضین از وکالت استعفاء دادند .

جناب حاجی میرزایحیی دولت آبادی که از سادات دولت آباد اصفهان و پسر حاجی میرزاهادی دولت آبادی است و چندی است که به اتهام بایگیری در تهران متوقف شدند و مردم می گویند ولیعهد و نایب مناب میرزایحیی «ازل» می باشد و حاج میرزاهادی سنش تقریباً نود سال می باشد و در منبر ، ید طولائی دارد ، صاحب پنج پسر می باشد . پسر بزرگش آقامیرزا احمد است که در اصفهان بر مسند شرع نشسته است . پسر دومی او حاجی میرزا یحیی است که در علم و ادب و خط و منبر و هنرهای دیگر به کمال و آراسته است . پسر سویمی او حاجی میرزامحمدعلی است ، این مرد هم با کمال و صاحب اخلاق حسنه است . پسر چهارمی او آقامیرزامهدی است که بسیار جوان با ادبی است . پسر پنجمی او میرزا علی محمد است .

در بین پسرهای حاجی میرزا هادی مردم در باره حاجی میرزایحیی حرف می زنند و می گویند حاجی میرزا هادی که بعد از «ازل» باید نایب باشد . نیابت خویش را به حاجی میرزایحیی واگذار کرده است . ولیعهد «ازل» حاج میرزایحیی را قرار داده است . ولی بدبختانه هنوز «ازل» زنده است نه حاج میرزا هادی بهره برد و نه حاج میرزایحیی خواهد برد . بنده نگارنده ده سال با این خانواده قدم زدیم و بر اسرار آنها پی بردم چیزی نفهمیدم ، بلکه تقصیر حاج میرزایحیی و سبب این اتهام کمالات صوری و معنوی ، حاج میرزا یحیی است که محسود خلایق شده است . و الا باید گفت حاج میرزایحیی از اصل دین دارد و زیر مذهب نخواهد رفت و الا شأن او اجل و اشرف و اعظم از این است که نسبت داده شود به این طایفه ضالّه بی علم و دانش .

باری حاج میرزا یحیی به خیال افتاد که امتیاز روزنامه ای به اسم روزنامه مجلس از

دولت بگیرد و برای مشیرالدوله صدراعظم هم کاغذی نوشت. صدراعظم وعده به او داد. و آقامیرزامحسن داماد آقای بهبهانی این مسئله را شنید و خیال حاج میرزایحیی را دانست با آقامیرزامحمدصادق پسر آقای طباطبائی عنوان مقصود حاج میرزایحیی را نمود. آقا میرزامحمدصادق که سالها در این خیال بود و محرك بنده نگارنده بود که روزنامه نوروز را که مدتی تعطیل است دایر کنم و من بنده جواب می‌دادم تا آزادی قلم را نداشته باشم نمی‌توانم روزنامه را دایر کنم، به جناب آقامیرزامحسن گفت: امتیاز روزنامه مجلس را برای خود بگیر و با من شراکت کن. چرا باید حاج میرزایحیی این کار بزرگ و دخل هنگفت را در ببرد؟ خلاصه آقامیرزامحسن عازم گردیده مراتب را به مشیرالملک پسر صدراعظم در میان آورد. مشیرالملک گفت: چون صدراعظم قول به حاج میرزایحیی داده است بلکه نوشته هم به مشارالیه داده است، لذا راه این است، که شما عریضه‌ای به شاه عرض کنید من دستخط شاه را می‌گیرم. آن وقت بهانه برای صدراعظم هست، بالاخره جناب آقامیرزامحسن دستخط امتیاز روزنامه مجلس را صادر نموده با جناب آقامیرزامحمدصادق و پسر جناب آقاسید عبدالله شریک شده، بنایشان بر این قرار گرفت که آقامیرزامحسن صاحب امتیاز و آقامیرزامحمدصادق مدیر روزنامه مجلس گردد حاج میرزا یحیی بیچاره هرچه دست و پا کرد، به جایی نرسید و از این خیال منصرف گردید.

### فهرست وقایع سلطنت مظفرالدین شاه

روز جمعه غرة رمضان المبارک ۱۳۲۴ - در این روز جلد سوم تاریخ خود را ختم می‌نمایم به آنچه که در دوره سلطنت مظفرالدین شاه در ایران دایر گردید:  
 جشن عید مولود حضرت سیدالشهدا (ع) در سال اول سلطنت در سنه ۱۳۱۳.  
 رواج کلاه نمذ برای اهل نظام به توسط عبدالحسین میرزا فرمانفرما در سال دویم سلطنت.

تأسیس مدارس ملی به طرز جدید در سال سوم سلطنت در سنه ۱۳۱۵  
 انعقاد انجمن معارف و روزنامه معارف و شرکت طبع کتب در تهران در سال پنجم سلطنت ۱۳۱۶

تکثیر و تعدد جراید و روزنامه‌ها در این عهد میمنت معهود به تعداد ذیل:  
 روزنامه ایران، از سابق بود.  
 روزنامه اطلاع، از سابق بود. این دو روزنامه دولتی از سابق دایر بوده است.  
 روزنامه اوب، مدیر و نویسنده آن جناب ادیب‌الممالک، در اواخر نویسنده آن مجددالاسلام.

روزنامه نامه مصور، موسوم به شرافت، نویسنده آن مجیرالدوله و مدیرش اعتمادالسلطنه.  
 روزنامه تربیت، مدیر و دبیرش ذکاءالملک.



روزنامه‌ثریا ، مدتی در مصر دایر بود . اواخر عمرش در تهران به مدیریت آقا سید فرج‌الله کاشانی دایر گردید .

روزنامه‌ مظفری ، در بوشهر . به مدیریت میرزا علی آقا شیرازی منتشر گردید .

روزنامه‌ الحدید ، در تبریز و در اواسط حدید و در اواخر عدالت نشر و طبع می‌گردد ، مدیرش آقا سید محمد و در اواخر سید حسین خان بود .

روزنامه‌ نوروز ، از قلم بنده نگارنده به عالم ظهور می‌رسید و در اواخر موسوم به کوکب دری گردید .

روزنامه‌ انجمن اخوت ، که در انجمن ظهیرالدوله طبع و نشر می‌گردید .  
روزنامه‌ احتیاج .

روزنامه‌ معارف ، مدیرش در اول مفتاح‌الملک و در اواخر میرزا محمد علی بهجت دزفولی بود .

روزنامه‌ دعوت‌الحق ، مدیرش نیز بهجت بود .

روزنامه‌ صور اسرافیل ، مدیرش میرزا جهانگیر خان و دبیرش میرزا علی اکبر خان دخو بود .

روزنامه‌ آدمیت ، مدیر و دبیرش میرزا عبدالمطلب .

روزنامه‌ مساوات ، مدیرش آقا سید محمد رضا شیرازی و دبیرش سید جلال خلخالی بود .

روزنامه‌ تنبیه ، مدیر و دبیرش میرزا ابراهیم خان طبیب .

روزنامه‌ ندای وطن ، مدیرش مجدالاسلام (یومیه)

روزنامه‌ هفتگی کشکول ، مدیرش مجدالاسلام

روزنامه‌ محاکمات ، که در اواخر ، مظفرالدین شاه امتیازش را گرفت و در زمان محمد علی شاه نشر یافت .

روزنامه‌ الجمال ، مدیرش میرزا محمد حسین اصفهانی .

روزنامه‌ نیر اعظم ، مدیرش آقا سید عبدالوهاب معین‌العلماء بود که امتیاز آن در زمان مظفرالدین شاه گرفته شد .

روزنامه‌ تمدن ، مدیرش مدبر الممالک هرندی .

روزنامه‌ عراق عجم ، مدیرش ادیب‌الممالک .

روزنامه‌ وطن ، مدیرش ، ملک‌المورخین .

روزنامه‌ شاهنشاهی ، مدیرش نیز ملک‌المورخین .

روزنامه روح‌القدس .

روزنامه‌ روح الامین ، مدیرش آقا سید محمد علی عراقی .

روزنامه‌ تدین ، مدیرش فخرالاسلام .

روزنامه عیب‌نما، با عین مهمله، در اواخر، غیب‌نما با عین معجمه، مدیرش آقامیرزا عبدالرحیم کاشانی.

روزنامه اقیانوس، که امتیاز آن در زمان مظفرالدین شاه گرفته شد.

روزنامه مجلس، مدیرش آقامحمدصادق و دبیرش در اوایل ادیب‌الممالک و در اواخر آقا شیخ یحیی کاشانی بود.

روزنامه رهنما، مدیرش آقامیرزا عبدالرحیم کاشانی

روزنامه مکتب رشديه، در اواخر موسوم به تهران گردید.

روزنامه تهران، مدیرش آقامیرزا حسن مدیر مدرسه رشديه

روزنامه بامداد، صاحب امتیاز آن حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی، مدیرش آقا

روزنامه مجله استبداد، مدیرش شیخ‌الممالک قمی.

روزنامه حقوق، مدیرش شاهزاده سلیمان میرزا.

روزنامه جبل‌المتین یومه، مدیرش میرزا سیدحسن، برادر مؤیدالاسلام.

روزنامه صبح صادق، مدیرش مؤیدالممالک کرمانی.

روزنامه حلم آموز مدیرش میرزا جعفرخان کرمانی.

روزنامه شرف و شرافت مدیرش برادر تقی‌زاده.

روزنامه معرفت در انجمن ظهیرالدوله نوشته می‌شد.

روزنامه فلاح که در مدرسه فلاحت به ریاست مسیو داشر طبع و نشر می‌گردید.

روزنامه جفنگ هفنگ، که در اداره صوراسرافیل نشر می‌گردید.

روزنامه دانش روزنامه بلديه، مدیرش معتمدالاسلام رشتی

روزنامه شورای بلدی مدیرش نیز معتمدالاسلام رشتی.

روزنامه اتحاد مدیرش نیز معتمدالاسلام رشتی.

روزنامه بیداری.

روزنامه زشت و زیبا.

روزنامه خلاصه الحوادث در تهران، به طریق یومیه در سال ۱۳۱۶ سال چهارم سلطنت.

روزنامه‌های فارسی که از خارج به ایران وارد گردید و برای بنده نگارنده آمد.

روزنامه جبل‌المتین، هفتگی، مدیرش مؤیدالاسلام و در کلکته طبع و نشر می‌شد.

روزنامه انجمن ملی، تبریز.

روزنامه اتحاد، تبریز.

روزنامه ملانصرالدین،

روزنامه آذربایجان، مصور.

روزنامه عدالت، در تبریز.

روزنامه حکمت، از قاهره مصر.

روزنامه‌اندای اسلام ، از شیراز .  
 روزنامه‌مظفری ، که سابق نوشته شده .  
 روزنامه‌اصفهان  
 روزنامه‌جهاداکبر ، اصفهان .  
 روزنامه‌انجمن ، اصفهان .  
 روزنامه‌انصار ، اصفهان که مجله‌ای بود بسیار قشنگ و زیبا .  
 روزنامه‌خورشید ، از مشهد .  
 روزنامه‌بشارت ، از مشهدرضوی  
 روزنامه‌ای از رشت مدیرش افصح‌المتکلمین .  
 روزنامه‌ای از همدان .  
 چند روزنامه‌دیگر هم برای بنده نگارنده می‌آمد که حالا اسمشان در نظر من نیست .  
 ایجاد کارخانه قند در سال دوم سلطنت در کاریزک تهران .  
 موقوف کردن مالیات خبازخانه و قصابخانه در سال اول سلطنت .  
 اقامه و دایر کردن تعزیه حضرت فاطمه‌زهر علیها السلام در سال پنجم سلطنت .  
 انکشاف صنعت کاشی طلائی (زفلیما تیک) در تهران به دست‌یاری خواجه عبدالکریم تاجر کلدانی در سال چهارم سلطنت .  
 ایجاد مدارس جدید در تهران و آنچه را که بنده نگارنده دیده و در آن وارد شده از قرار ذیل است :

- ۱ - مدرسه اسلام ، مؤسس آن جناب حجة الاسلام آقامیرزا سید محمد طباطبائی .
- ۲ - مدرسه علمیه ، مؤسس آن مفتاح‌الملک و احتشام السلطنه و انجمن معارف .
- ۳ - مدرسه رشديه ، مؤسس آن آقامیرزا حسن تبریزی .
- ۴ - مدرسه علمیه اول ، مؤسس آن شیخ‌الملک سیرجانی کرمانی .
- ۵ - مدرسه افتتاحیه ، مؤسس آن مفتاح‌الملک .
- ۶ - مدرسه هدایت ، مؤسس آقا سید مهدی .
- ۷ - مدرسه شرف ، مؤسس آن ناظم‌الاطباء کرمانی .
- ۸ - مدرسه ثروت .
- ۹ - مدرسه سلطانی .
- ۱۰ - مدرسه تربیت .
- ۱۱ - مدرسه ادب ، مؤسس آن حاجی میرزا یحیی .
- ۱۲ - مدرسه سادات ، مؤسس آن حاجی میرزا یحیی .
- ۱۳ - مدرسه خرد ، مؤسس آن میرزا عبدالرضا خان .

- ۱۴ - مدرسه معرفت ، مؤسس آن ظهیرالدوله .
- ۱۵ - مدرسه سعادت ، مؤسس آن مترجم الدوله .
- ۱۶ - مدرسه امانت .
- ۱۷ - مدرسه اقبال .
- ۱۸ - مکتب رشیدیہ ثانویہ .
- ۱۹ - مدرسه فلاحت .
- ۲۰ - مدرسه سیاسی ، مؤسس آن مشیرالدوله .
- ۲۱ - مدرسه دبستان دانش ، مؤسس آن حاجی میرزایحییٰ بہ پول ارفع الدوله .
- ۲۲ - مدرسه خیریه ، مؤسس آن میرزا کریم خان سردار .
- ۲۳ - مدرسه مدیریہ .
- ۲۴ - مدرسه قوامیہ .
- ۲۵ - مدرسه تمدن .
- ۲۶ - مدرسه شرافت .
- ۲۷ - مدرسه فرہنگ .
- ۲۸ - مدرسه مدیریہ .
- ۲۹ - مدرسه ایمانیہ .
- ۳۰ - مدرسه نظامیہ .
- ۳۱ - مدرسه قزاقخانہ .
- ۳۲ - مدرسه قدسیہ ، مؤسس نظام الحکماء .
- ۳۳ - مدرسه اقدسیہ .
- ۳۴ - مدرسه ہمایون .
- ۳۵ - مدرسه افتخاریہ .
- ۳۶ - مدرسه اعتضادیہ .
- ۳۷ - مدرسه الیانس .
- ۳۸ - مدرسه ارامنہ .
- ۳۹ - مدرسه پروتستانیہا .
- ۴۰ - مدرسه تادیب .
- ۴۱ - مدرسه دارالرشاد .
- ۴۲ - مدرسه رفعت .
- ۴۳ - مدرسه شریعت ، مؤسس آقا شیخ باقر .
- ۴۴ - مدرسه فضیلت .

- ۴۵ - مدرسه کمالیه .
- ۴۶ - مدرسه مظفریه .
- ۴۷ - مدرسه یهود .
- ۴۸ - مدرسه اتفاق جاوید .
- ۴۹ - مدرسه شاه آباد .

بعض مدارس دیگر هم افتتاح شد که اسامی آنها در نظرم نیست . این مدارس به علاوه مدرسه دارالفنون بود که در زمانهای سابق وعهد ناصرالدین شاه مفتوح شده بود . در سایر شهرهای ایران از قبیل آذربایجان و اصفهان و یزد و کرمان و مشهد و همدان و کرمانشاهان و شیراز و بوشهر و رشت ، مدارس و مکاتب متعدده مفتوح گردید . شیوع ماشین زراعت در خالصجات دولتی در سال چهارم سلطنت که ناصرالسلطنه از فرنگستان به طهران خواست .

ازدیاد قزاق که سابقاً پانصد نفر بودند ، در سال چهارم سلطنت به هزار و دوپست نفر رسید و پس از آن قریب به دوهزار نفر گردیدند . تأسیس راه شوسه از رشت به طهران در سال سوم سلطنت ، شروع به سنک فرش و تسطیح معابر طهران در سال سوم سلطنت . کاوش شهر شوش که امتیازش به فرانسه ها داده شده که هر چه پیدا شود به دولت ایران هم بهره بدهد ،

آزادی روزنامه به یک اندازه در ایران در سال پنجم سلطنت . شیوع تلمبه های بخاری در سال ششم سلطنت که از چاه آب جاری آب بالا آورند . رواج پول نیکل در ایران در سال ششم سلطنت . بنای قصر فرح آباد و ضرابخانه جدید در سال ۱۳۲۰ در تهران . شیوع عکس باطن (زتکن) در تهران در سال هشتم سلطنت . بنای عمارت جدید در عمارت گلستان و سقف بلور و چراغهای برق در زیر آن در سال هفتم سلطنت .

ازدیاد چراغ برق در عمارت سلطنتی در سال هفتم سلطنت . بروز تخم چای در گیلان و تخم جنکل در جاجرود در سال ششم سلطنت . ترقی گمرک و تذکره و پست ایران که چندین برابر شده و گمرک را مخصوص سرحدات قرار دادند و گمرک داخله را موقوف کردند در سال هفتم سلطنت . در روزنامه نوروز نوشته ام بخشیدن گمرک داخله در سنه ۱۳۱۹ هجری است . ایجاد و اختراع وزارت کابینه برای ثبت و ضبط احکام در سال دهم به امر شاهزاده عین الدوله اتابک اعظم .

ایجاد صندوق مالیات در سال دهم سلطنت .  
 آوردن چرخ خودنویس در تهران در سال هفتم سلطنت .  
 شیوع تلفن و فتوگراف در سال سوم سلطنت .  
 شیوع چراغ برق در کوچه‌های تهران به اقدام و همت حاج حسین آقامین‌الضرب در  
 سال یازدهم سلطنت .

شیوع چراغ برق در رشت ، در سال نهم سلطنت .  
 تأسیس آسیای بخار در تهران به دستگیری صنایع‌الدوله در سال ششم سلطنت .  
 شیوع (اوتوبیل) کالسکه بخار در تهران در سال هشتم سلطنت .  
 شیوع چراغ برق در خانه‌ها و مساجد و مدارس در سال یازدهم سلطنت .  
 تأسیس راه شوسته آستارا در سال هشتم سلطنت .  
 احداث رخت شوی خانه در سال دهم سلطنت .  
 ایجاد ماشین آجرپزی در تهران در سال یازدهم سلطنت ، به همت و فتوت حاج حسین  
 آقامین‌الضرب .

در سال یازدهم سلطنت سقف تکیه دولت تهران که مدتی خراب بود به‌مخارج گزاف  
 از نو ساخته شد .

ایجاد تمبر بروات دولتی در سال ۱۳۲۳ مطابق سال دهم سلطنت .  
 تأسیس چاه نفت در کرمانشاه . در قصر شیرین در سال هفتم سلطنت .  
 افتتاح کارخانه ریسمان بافی در حوالی دروازه شمیران تهران به‌همت صنایع‌الدوله  
 و شرکت حاجی محمدتقی‌شاه‌رودی در ربیع‌الثانی، در سال ۱۳۱۵ ریسمانش بیرون آمد .  
 شیوع آستر کلاه چاپ و منگنه دار به لفظ زنده باد شاهنشاه ایران به‌برش و دوخت  
 اسلامبول . اختراع میرزا حسنقلی‌خان نقاش که مصور روزنامه کوکب دری است . گراور  
 چاپ عکس در سال یازدهم سلطنت در تهران رواج یافت .  
 (لنترماژیک) چراغ سحری در سال ششم سلطنت در تهران بروز یافت .  
 ماشین عکس بی‌عکاس در سال ششم سلطنت دایر شد .

ظاهر شدن بی‌پولی دولت ایران و خالی بودن خزانه دولتی نیز در این عهد گردید .  
 ظاهر و آشکار گرفتن ملاها در تهران رشوه و تعارف در عهد همین شاهنشاه شد (۱)  
 اختراع توپ و مسلسل که در دقیقه شصت تیر می‌اندازد و در عهد همین شاهنشاه بود .  
 مخترع این توپ استاد جعفر خیاط تبریزی است که نمره آن را ساخته و در اطاق موزه  
 گذارده است . ولی این مخترع را دیدم که از گرسنگی و فقیری می‌نالید و در خیال  
 فرار به تبریز بود و به‌قدر کرایه خود نداشت .

(۱) اول کسی که این بدعت را گذارد حاجی میرزا حسن آشتیانی و شیخ فضل‌الله بود .

ظاهر شدن کتابهای رومان و ترجمه‌های کتب خارجه ؛ از قبیل سه تفنگدار و کنت‌منت کریستو و غیرها و از توقیف در آمدن آنها نیز در زمان همین شاهنشاه بود .  
مشروطه شدن دولت و سلطنت ایران نیز در همین سلطنت بود .  
ادارهٔ بلدیة و کشیدن تلفون به‌خانه‌ها در همین عهد بود .  
بیداری ایرانیان و آگاه شدن مردم به‌حقوق خویش نیز در همین سلطنت بود .

پایان جلد سوم

هنرست های متن تاریخ بیداری



## اشخاص

۳۴۳،۳۳۹،۳۳۵،۳۲۷، ۲۶۸، ۲۳۰	«آ»
۳۶۰،۳۵۹،۳۵۸،۳۴۸،۳۴۶، ۳۴۵	آثور (آشور) - ۲۳۳
۴۷۷،۴۴۵،۳۷۷، ۳۷۶،۳۷۲، ۳۶۷	آدم - ۱۸
۵۸۲، ۵۰۰	آدم ابوالبشر - ۱۸
آشتیانی [حاج میرزا حسن ...] - ۱۸،	آدم [حضرت ...] - ۶۱۷
۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۲۸، ۲۹،	آدینه محمدخان - ۱۹۹
۳۲، ۳۳، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۰، ۴۴،	آذربایجانی - ۱۸۲
۴۹، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۱۶۱، ۲۲۹، ۳۳۷، ۵۹۶،	آذرهوشنگ (دین) - ۲۲۶
۶۵۶	آرام (پادشاه ارمنستان) - ۴۱۸
آقا یحیی کرمانی - ۱۷، ۱۸	آرسن - ۵۵، ۵۶، ۵۷
آشتیانی [میرزا احمدخان ...] - ۴۸۵	آرشاک اول (پادشاه ارمنستان) - ۴۱۹
آشتیانی [میرزا حسین خان ... صدیق الممالک] -	آرشاک ثانی (پادشاه ارمنستان) - ۴۱۹
۴۰۷	آرشاک ثالث (پادشاه ارمنستان) - ۴۱۹
آصف الدوله - ۲۶۱، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۹۴،	آسیائی - ۲۴۶
۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۳۴، ۴۳۷،	آشتیانی [آقا میرزا مصطفی ...] - ۱۷۳،
۵۲۴، ۴۳۸	۲۶۵، ۳۰۳، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۴۳، ۳۵۱
آصف الدوله (شهاب الدوله) - ۱۳۰، ۲۶۱،	۳۵۴، ۳۵۷، ۳۶۰، ۳۶۳، ۳۶۶، ۳۶۸،
۳۱۹، ۳۲۰، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰،	۳۷۷، ۳۸۰، ۳۸۱، ۴۷۷، ۴۸۸، ۴۹۰،
۴۳۷، ۴۳۸	۵۰۴، ۵۰۶
آصف الدوله [شهاب الملک ...] حاکم کرمان	آشتیانی [حاج شیخ مرتضی ...] - ۱۷۳،
← شهاب الملک	

- آغامحمدخان - ۲۹۶  
 آقا باقر (مجتهد) - ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۷  
 آقا بالاخان - ۹۷، ۲۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴  
 ۱۰۵، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۲۰  
 آقا بالاخان (سردار افخم، معین نظام) - ۴۷۱  
 ۵۴۲  
 آقا بالا خان (وکیل الدوله) - ۱۰۲، ۱۰۴  
 آقا بزرگ نظام الواعظین [حاج شیخ...] -  
 ۲۲۸  
 آقا جمال بروجردی بابی - ۱۴۷  
 آقاخان [میرزا...، صدراعظم] - ۱۲۵  
 آقاخان کرمانی [میرزا...] - ۱۱، ۱۲  
 ۱۳، ۱۵، ۱۰۰، ۱۸۰، ۱۸۹، ۱۹۰  
 ۲۸۱  
 آقاسی [حاج میرزا...] - ۵۰۸  
 آقا سید ابراهیم - ۳۶۲  
 آقا سید ابراهیم قزوینی - ۱۸۶  
 آقا میرزا مهدی (پسر آقا شیخ فضل الله) ۳۴۶،  
 ۳۴۷، ۴۶۴، ۴۸۳، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۸  
 ۵۸۱، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱  
 «الف»  
 ابراهیم [آقاسید...] - ۳۶۲  
 ابراهیم [آقامیرزا...] ← شریعتمدار  
 ابراهیم [آقامیرزا... مجتهد شیراز] - ۱۶۴  
 ابراهیم [حاج سید...] [۳۹۸، ۴۰۰]  
 ابراهیم [حضرت...] - ۴۱۷  
 ابراهیم آبدار - ۱۲۷  
 ابراهیم الشریف [حاج میرزا...] [مجتهد  
 شیراز] - ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۸۹، ۶۳۴  
 ابراهیم الموسوی - ۵۵۰  
 ابراهیم بیک - ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۶۰  
 ابراهیم حریر فروش [حاج سید...] - ۶۳۴  
 ابراهیم خان (سرتیپ) - ۵۸۱، ۵۸۴  
 ابراهیم خان طیب [میرزا...] - ۶۵۱  
 ابراهیم خان ظهیر الدوله ← ظهیر الدوله  
 ابراهیم خان نایب الوزاره [میرزا...] ← نایب  
 الوزاره [میرزا ابراهیم خان...]  
 ابراهیم شیرازی [حاج میرزا...] - ۳۹۵  
 ابراهیم عطار [میرزا...] - ۵۳۶  
 ابراهیم قزوینی [آقاسید...] - ۲۲۸  
 ابروچف [ژنرال...] - ۸۴  
 ابن خلدون - ۴۱۷  
 ابن زیاد - ۶۰۸  
 ابن سعد - ۳۴۹  
 ابوالحسن جلوه [میرزا...] - ۱۸، ۶۲، ۸۰  
 ابوالفتح خان میر پنجه - ۵۸۴  
 ابوالفتح زاده [اسدالله خان...] - ۴۲۷،  
 ۴۶۴  
 ابوالفتح زاده قزاق [سیف الله خان...] -  
 ۴۶۴  
 ابوالقاسم [آقا میرزا...] (پسر بزرگ  
 طباطبائی) - ۶۵، ۱۶۲، ۲۶۶، ۳۵۰  
 ۳۵۴، ۳۶۶، ۳۷۸، ۳۸۱، ۶۳۹  
 ابوالقاسم [حاج میرزا...] (امام جمعه  
 تهران) ← امام جمعه تهران [حاج میرزا  
 ابوالقاسم...]  
 ابوالقاسم [شیخ...] - ۱۴، ۱۰۰، ۱۰۱  
 ۶۱۳  
 ابوالقاسم [میرزا...] (نوکر اعظام الممالک) -  
 ۳۵۶  
 ابوالقاسم خان [میرزا...] - ۲۲۴، ۲۲۵

- ابوالقاسم خان [میرزا...][بدرمعین حضور] - ۴۶۶
- ابوالقاسم مذہب [آقاسید...]- ۳۶۲
- ابوالہدی - ۱۱۶
- ابوتراب [عارف افندی] - ۷۵، ۸۰
- ابوتراب حکیم باشی [سید...]- ۵۹۱
- ابوتراب خان [میرزا...]- ← نظم الدولہ
- ابوجعفر [حاج...]- ۳۲۱، ۳۹۴
- ابوجعفر [حاج آقا، ملا...]- ۹۷، ۱۱۸
- ابوجعفر [شیخ... فقیہ کرمانی]- ۱۶، ۱۸
- ابوسفیان - ۲۸۲
- ابوطالب دربندی [مشہدی...]- ← دربندی
- [مشہدی ابوطالب...]
- ابوطالب زنجانی [میرزا...]- ۲۷۲، ۲۹۶
- ۳۲۸، ۴۷۶
- ابوطالب قمی [آقاشیخ...]- ۱۶۷
- ابوعلی سینا - ۱۴۶
- ابی نواس - ۱۷۶
- اتابک اعظم [میرزا علی اصغر خان...]-
- ۲۶۶، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۶۰، ۳۶۱
- ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۷۲، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴
- ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۲، ۴۰۱
- ۴۰۸، ۴۳۳، ۴۴۵، ۴۴۷، ۴۵۱
- ۴۵۲، ۴۵۱۶، ۴۵۲۱، ۴۵۲۴، ۴۵۳۲
- ۴۵۳۸، ۴۵۴۰، ۴۵۴۲، ۴۵۴۳، ۴۵۴۵، ۴۵۹۸
- ۶۰۲
- احتساب الملك - ۶۴۳
- احتشام الدولہ - ۱۶۵
- احتشام السلطنہ [میرزا محمود خان]- ۳۸۵
- ۳۸۶، ۳۹۲، ۶۳۳، ۶۵۳
- احسانئی [شیخ احمد...]- ۱۰، ۲۹۶
- احمد [آقامیر سید...]- ۲۳۲، ۲۳۳
- احمد [حاج آقا...]- ۳۲۱
- احمد [میرزا...]- (پسر زرگر باشی) - ۶۳۴
- احمد اردبیلی [شیخ...]- ← اردبیلی [شیخ احمد...]
- احمد اصفہانی [آقامیرزا...]- ۲۲۰
- احمد بن موسی (ع) - ۳۴
- احمد پامناری [سید...]- ۴۸۱
- احمدخان سلطان [میرزا...]- ۳۴۴، ۴۷۷
- ۴۷۹، ۵۳۰، ۵۶۱
- احمدخان کیا [حاج...]- ۸۰
- احمدخان یاور - ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳
- ۲۳۴
- احمد خراسانی [شیخ...]- ۱۶۷، ۱۷۲
- احمد روحی کرمانی [میرزا، حاج شیخ...]
- ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۹۸، ۱۰۰
- ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۸۹، ۱۹۱
- احمد دولت آبادی [آقا میرزا...]- ۶۴۹
- احمدشاه افغانی - ۷۱
- احمدشاه قاجار - ۶۴، ۲۸۰، ۴۹۳
- احمد طباطبائی [آقاسید...]- ← طباطبائی (آقا سید احمد)
- احمد کرمانی - ۴۴۰
- احمد کرمانی [حاج آقا...]- ۳۹۴
- احمد مجتہد کرمانی [حاج آقا...]- ۱۰
- ۱۶، ۱۸
- احیاء الملك [دکتر شیخ محمد خان...]-
- ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰
- اخوی [حاج سید نصر اللہ...]- ۴۳۰، ۵۸۱
- ۶۳۳

- ادوارد براون ← براون  
 ادوارد هفتم - ۵۳۴  
 ادیب الذاکرین ← ادیب المجاهدین  
 ادیب السلطان (از اهالی رشت) - ۶۱۷  
 ادیب المجاهدین کرمانی (ادیب الذاکرین)  
 - ۲۳۳، ۲۳۴  
 ادیب المجاهدین کرمانی - ۴۳۲، ۴۷۸  
 ۴۷۹، ۴۸۵، ۵۹۱  
 ادیب الممالک - ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۵۰، ۶۵۱  
 ۶۵۲  
 ادیب بهبانی [حسینعلی...] - ۲۵۳، ۲۶۴  
 ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۱  
 ۲۹۲، ۲۹۸، ۴۱۶، ۴۸۷  
 ادیب کرمانی [شیخ احمد...] - ۱۲  
 اراقان (از سلاطین ارمنستان) - ۴۱۹  
 ارباب بهرام - ۲۶۸  
 ارباب جمشید - ۴۲۷، ۴۳۳، ۵۰۳، ۵۸۳  
 ۵۸۴، ۵۹۱، ۶۲۶، ۶۳۶  
 ارباک (از سلاطین ارمنستان) - ۴۱۸  
 اربون (از سلاطین ارمنستان) ۴۱۹  
 اردیلی [شیخ احمد...] - ۳۹۶  
 اردشیر بابک - ۳۹۵  
 ارسطا طالیس - ۱۵۰  
 ارشاک برتی ← ارشاک کونین  
 ارشاک کونین (منسوب به ارشاک برتی از  
 سلاطین ارمنستان) - ۴۱۷، ۴۱۹  
 ارشام (از سلاطین ارمنستان) - ۴۲۰  
 ارضاشاس (از سلاطین ارمنستان) - ۴۱۹  
 ارضاشیش (از سلاطین ارمنستان) - ۴۱۹  
 ارضافارط (از سلاطین ارمنستان) - ۴۱۹  
 ارضافاس (از سلاطین ارمنستان) - ۴۱۹
- ارضافاسط (از شاهان ارمنستان) - ۴۱۹  
 ارضافاسط اول (از شاهان ارمنستان) -  
 ۴۲۰  
 ارفع الدوله [میرزا رضاخان...] - ۱۳۰،  
 ۵۲۷، ۵۲۸، ۶۴۲، ۶۵۴  
 ارکاس (از شاهان ارمنستان) - ۴۱۸  
 ارمایوس (از شاهان ارمنستان) - ۴۱۸  
 ارموک (از شاهان ارمنستان) - ۴۱۹  
 ارمیناک (از شاهان ارمنستان) - ۴۱۷، ۴۱۸  
 ارناک (از شاهان ارمنستان) - ۴۱۹  
 ارنستین - ۳۲  
 استرآبادی [آقاشیخ محمدرضا مجتهد...] -  
 ۵۰۱، ۵۰۳  
 اسدالله (از مردم رشت) - ۶۱۷  
 اسدالله [حاج سید...] - ۱۶  
 اسداللهخان (سرتیپ قزاقخانه) - ۴۸۴،  
 ۵۸۱، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶  
 اسداللهخان موفق السلطان [میرزا...] ←  
 موفق السلطان [میرزا اسدالله...]  
 اسدالله خرقانی [سید...] - ۷۹  
 اسدالله قزوینی [سید...] - ۵۸۷  
 اسدالله میرزا [شاهزاده...] - ۲۰۲، ۶۳۱،  
 ۶۳۲  
 اسعدپاشا - ۶۸  
 اسفندیارخان - ۳۱۶، ۳۱۷  
 اسکارورطی (از شاهان ارمنستان) - ۴۱۹  
 اسکندر - ۴۱۹، ۴۲۰  
 اسکندرخان ← فتح السلطان  
 اسماعیل [حاج سید...] ← صدر اصفهانی  
 اسماعیل [حاج شیخ...] [تاجر بلورفروش] -  
 ۶۳۶

- اسماعیل رشتی [شیخ...]- ۱۶۷  
 اشتها روی [آقا شیخ بابا...]- ۱۶۷  
 اشرف الواعظین [سید اکبر شاه...]- ۳۶۴، ۳۶۶  
 اصفهانی [آقا محمد جواد...]- ۴۲۸  
 اصفهانی [آقا میرزا آقا...]- ۴۱۷، ۴۱۵، ۴۳۹، ۴۳۵، ۴۳۲، ۴۳۰، ۴۲۹، ۴۲۸، ۵۴۲، ۴۷۶  
 اصفهانی [آقا میرزا علی خان...]- ۴۲۸  
 اصفهانی [میرزا محمود...]- ۴۶۴، ۲۹۳، ۵۱۰، ۵۸۱، ۵۹۱، ۶۳۳، ۶۳۴  
 اعتبار الدوله - ۱۷۲  
 اعتصام السلطنه - ۳۳۹، ۱۷۳، ۳۶۹، ۳۴۵، ۳۷۷، ۳۷۶  
 اعتضاد الدوله - ۳۷۴  
 اعتضاد السلطان - ۴۷۱، ۴۷۰  
 اعتضاد السلطنه [علیقلی میرزا...]- ۲۱۵  
 اعتماد الاسلام [آقا سید علاء الدین...]- ۱۶۵، ۳۷۷، ۳۶۶، ۳۶۰، ۳۵۷، ۳۵۴، ۳۵۰، ۵۶۳، ۵۵۷، ۵۴۴، ۵۱۰، ۵۰۱، ۴۲۵، ۵۹۶، ۵۶۶  
 اعتماد التولیه - ۳۶۳، ۳۵۶  
 اعتماد الذاکرین - ۴۸۴  
 اعتماد السلطنه - ۶۵۰، ۳۷۱، ۱۲۲، ۸۲، ۳۷۱، ۳۱۶، ۳۱۵  
 اعظام الممالک - ۳۵۳، ۳۵۲، ۳۵۱، ۱۷۲، ۴۲۹، ۴۲۸، ۳۸۱، ۳۵۶، ۳۵۵، ۳۵۴، ۵۴۲، ۴۷۷، ۴۴۵  
 اعظم السلطنه - ۶۳۱، ۴۱۳، ۴۱۲  
 اعلم الدوله [دکتر خلیل خان...]- ۵۹۱  
 اعلم الملك ۵۹۱  
 اعناتیف [ژنرال...]- ۸۴  
 افتخار [برادرزن حسام الملك]- ۸۱  
 افصح المتکلمین - ۶۵۳  
 افلاطون - ۱۵۰  
 اقبال الدوله - ۱۶۳، ۲۲۳، ۲۸۰، ۳۶۳، ۵۹۶، ۴۹۵  
 اقبال السلطنه - ۲۷۷  
 اقوام الملك - ۴۶۴  
 اکبر شاه اشرف الواعظین [سید...]- ←  
 اشرف الواعظین [سید اکبر شاه...]  
 اکبر [محمود...]- [از اهالی رشت] - ۶۱۷  
 اکرم نظام [کریم خان...]- ۳۵۲  
 اکمل [ملا محمد...]- ۶۱  
 الکساندر سوم - ۱۳۵  
 اماسیوس [از شاهان ارمنستان] ۴۱۸  
 ام الخاقان - ۲۷۴  
 امام جمعه تهران [حاج میرزا ابوالقاسم...]- ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۲، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۷۶، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶، ۹۹۷، ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۰۰

امیر اعظم [امیرخان سردار...]- ۳۰۴	۳۰۸، ۳۴۶، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۳، ۳۶۴
← امیر کبیر	۳۶۸، ۳۷۲، ۴۶۶، ۵۴۲، ۵۴۴
امیر نظام گروسی ← حسن علی خان	امیر اعظم ← نصرالله خان
امین [حاج...]- ۱۰۵	امیر الامراء (از خوانین کرمان) - ۳۰۹
امین التجار کردستانی [حاج اسدالله...]-	۳۱۱، ۳۱۲
۳۳۳، ۵۷۹، ۶۳۵	امیر المؤمنین علی (ع) - ۲۶۴، ۲۸۵، ۳۸۳
امین الدوله [میرزا علیخان]- ۱۴، ۴۹، ۸۱، ۸۲	۳۸۷، ۳۹۰، ۴۰۴، ۴۴۷، ۴۵۷، ۵۰۴
۱۰۸، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۵۴، ۱۵۵	۵۱۲، ۵۹۵
۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۲۱۷	امیر بهادر - ۱۱۷، ۱۶۷، ۱۹۲، ۳۰۸
۲۵۵، ۲۸۱، ۳۰۱، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵	۳۴۴، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۲، ۳۵۴
۴۳۱، ۴۷۰، ۴۷۲، ۵۲۵، ۶۲۸	۳۵۷، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴
امین الدوله ← فرخ خان	۳۶۷، ۳۶۷، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۲
امین السلطان [میرزا علی اصغر خان...]-	۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۸، ۴۱۰، ۴۳۰، ۴۳۵، ۴۸۸
۱۴، ۱۵، ۲۲، ۲۳، ۳۰، ۳۲، ۳۳، ۳۶	۴۹۰، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۵۰۷، ۵۳۲
۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۹	۵۳۴، ۵۵۹، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۷۸، ۵۸۰
۵۰، ۵۱، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۷۷، ۸۱، ۸۲، ۸۴	۵۸۹، ۵۹۵، ۵۹۶، ۶۰۰، ۶۰۸، ۶۰۹
۹۹، ۱۲۳، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۴۷، ۱۵۷	۶۱۱، ۶۳۷
۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴	امیر تومان ← حسین علیخان
۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۸۹، ۲۱۷	امیر تومان ← علیخان
۲۴۳، ۲۴۴، ۲۵۵، ۲۶۱، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸	امیرخان ارومیه ای - ۱۰۱
۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۷، ۳۳۶، ۳۳۹، ۳۴۵	امیرخان سردار - ۱۶۵ ← نصرالله خان
۳۶۹، ۳۷۸، ۳۸۱، ۴۱۰، ۴۲۳، ۴۲۴	امیرخان سردار [امیر اعظم...]- ← امیر اعظم
۴۲۶، ۴۶۲، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۹، ۴۷۰	امیر دیوان قزوینی [میرزا نبی خان...]-
۴۷۱، ۴۷۲، ۴۹۶، ۵۲۵، ۶۲۸، ۶۲۹	۱۳۴
امین السلطنه - ۲۹۵، ۵۲۶، ۵۲۷	امیر کبیر [میرزا تقی خان، امیر نظام...]- ۶۶
امین السلطنه [حاج...]- ۴۹	۶۷، ۶۸، ۶۹، ۱۲۶، ۱۳۶، ۱۴۳، ۱۵۵
امین الضرب [حاج محمد حسن...]- ۸۰	۱۵۹، ۲۷۴، ۳۰۱، ۴۵۱، ۴۵۲، ۶۱۲
۸۱، ۸۲، ۸۵، ۸۶	امیر مقخم - ۴۲۶
امین الضرب [حاج محمد حسین آقا...]-	امیر نظام ← امیر کبیر
۵۳۳، ۵۹۱، ۶۳۳، ۶۴۶، ۶۵۶	امیر نظام اتابک (میرزا محمد تقی خان
امین الملك - ۴۷	

- امین خاقان - ۱۰۲  
 امین همایون - ۱۱۸، ۲۹۵  
 انتظام الدوله - ۱۰۱  
 انصاری [شیخ مرتضی...] - ۲۴۴  
 انصاک (از شاهان ارمنستان) - ۴۱۹  
 انور افندی - ۶۸  
 انوشیروان - ۶۴۸  
 انوری - ۱۷۶  
 انیس الدوله - ۴۲۳، ۴۲۴
- «ب»**
- باباخان قراجه‌داغی - ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۵  
 بابک [اردشیر...] ← اردشیر بابک  
 باجویج (از شاهان ارمنه) - ۴۱۹  
 بارد (باردبد) (از شاهان ارمنستان) - ۴۱۸  
 باردبد (بارد) ← بارد  
 بارنافاس اول (از شاهان ارمنستان) - ۴۱۹  
 بارنافاس ثانی (از شاهان ارمنستان) - ۴۱۹  
 بارناک اول (از شاهان ارمنستان) - ۴۱۸  
 بارناک ثانی (از سلاطین ارمنستان) - ۴۱۹  
 بارویر (از شاهان ارمنستان) - ۴۱۹  
 باسمه‌چی [آقاسید مرتضی...] - ۲۵۴  
 باظوک (از شاهان ارمنستان) - ۴۱۹  
 باقوس (از شاهان ارمنستان) - ۴۱۹  
 باقر [آقا...] (از علماء کرمان) - ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۷  
 باقر [آقاشیخ...] [مؤسس مدرسه شریعت] - ۶۵۴  
 باقر [حضرت امام محمد... ع] - ۲۸۶  
 باقر بقال [مشهدی...] - ۶۳۵
- باقرچوب فروش [حاج سید آقا...] - ۶۳۴  
 باقرخان سالارملی - ۲۷۶  
 باقرخان سادات اخوی، ۶۳۴  
 باقرواعظ [حاج میرزا...] - ۳۷  
 باقری [سید محمد...] - ۶۲۱  
 بایکام (از شاهان ارمنستان) - ۴۱۹  
 بحر العلوم [آقا سید مهدی...] - ۳۰۱  
 بحر العلوم - ۳۱۹، ۳۹۳  
 بحری پاشا - ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳  
 بحرینی [سید...] - ۴۸۴  
 براون [پروفیسور ادوارد...] - ۳۴۸، ۳۶۳  
 برج اول (از شاهان ارمنستان) - ۴۱۹  
 برج ثانی (از شاهان ارمنستان) - ۴۱۹  
 بروجرودی [آقا شیخ علی] - ۳۷۳  
 بروجرودی [آقا شیخ محمد...] - ۳۷۳  
 بروجرودی [حاج علی اکبر...] [۳۷۵، ۵۰۱، ۵۰۶، ۵۸۹]  
 برهان [آقا سید...] - ۴۱۵، ۴۱۶  
 برهان‌الدین خلخالی [آقاسید...] - ۲۵۳، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۸۶، ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۸، ۳۷۷، ۳۷۸، ۴۹۵، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۵  
 برینی [شیخ...] - ۳۱۰، ۳۱۱  
 بسمارک ← بیسمارک  
 برفانط اول (از شاهان ارمنستان) - ۴۱۹  
 بلورفروش [حاج شیخ اسمعیل تاجر...] ←  
 اسمعیل بلورفروش تاجر [حاج شیخ...]  
 بوذرجمهر - ۱۵۶  
 بهاء دفتر - ۴۶۳، ۴۶۴، ۵۸۱، ۵۸۲  
 بهارلو - ۳۰۷  
 بهبهانی [آقا سید احمد...] - ۴۷۷، ۴۷۸

## «پ»

پالمستون [لرد...]- ۶۷  
پامناری [احمد...]- احمد پامناری  
پرویز - ۲۸۹

## «ت»

تالوت [ماژور...]- ۵۳، ۵۱  
تایکون (از شاهان ارمنستان) - ۴۵۸،  
۴۵۹  
تفرشی [سیدعلی اکبر...]- ۲۷۷  
تقی [حاجی میرزا...]- ۵۲۵  
تقی [میرزا... پسر میرزا رضا]- ۱۲۳  
تقی خان امیر نظام [میرزا...]- امیر کبیر  
تقی زاده - ۶۵۲  
توفیق پاشا - ۷۵  
تولزان - ۴۲۴

## «ث»

ثقة الاسلام - ۵۳۷، ۵۵۰  
ثقة الاسلام [حاجی میرزا موسی...]- ۱۹۱  
ثقة الاسلام اصفهانی [آقا شیخ محمد علی...]  
- ۳۳۶  
ثقة السلطنه [شاهزاده یحیی میرزا...]- ۶۳۲

## «ج»

جرجی زیدان - ۷۰، ۷۸، ۸۳  
جعفر آقا - ۲۷۵  
جعفر تنکا بنی [آقا شیخ...]- ۱۶۷  
جعفر [حاج سید...]- ۱۱۰  
جعفر حجة الاسلام [میرزا...]- حجة الاسلام  
(میرزا جعفر)

بهبهانی [آقا سید عبدالله...]- ۲۲،  
۴۹، ۱۳۱، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۰،  
۱۷۳، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۵، ۲۶۵، ۲۶۷،  
۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳،  
۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۱،  
۲۹۳، ۲۹۵، ۳۰۳، ۳۱۸، ۳۱۹،  
۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶،  
۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۳، ۳۴۵،  
۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۴، ۳۶۰، ۳۶۷،  
۳۶۹، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۸،  
۳۸۰، ۳۸۱، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱،  
۴۱۲، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۴۲،  
۴۴۳، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۴، ۴۵۷، ۴۵۸،  
۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۷، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱،  
۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹،  
۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۳، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱،  
۵۴۲، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۹، ۵۵۱، ۵۵۶،  
۵۵۷، ۵۶۵، ۵۶۹، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۷،  
۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۷،  
۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴،  
۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۸،  
۶۳۰، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰،  
۶۴۹، ۶۵۰

بهبهانی [آقا محمد باقر...]- ۶۱

بهبهانی [آقا میرزا سید محمد...]- ۳۳۷

بهبهانی (فیلسوف) - ۵۱۲، ۵۱۴

بیسمارک [پرنس...]- ۶۸، ۱۲۶

بیگلریگی [جلیل الملك...]-

جلیل الملك بیگلریگی





- حسنة جبل المتین ← مؤید الاسلام  
 حسن دلال [ملا...] - ۳۷۴، ۳۳۵  
 حسن صاحب الزمانی [سید...] ← صاحب  
 الزمانی [سید حسن...]  
 حسن طباطبائی [میرزا...] ← طباطبائی  
 حسن طیب کرمانی [آقا میرزا...] - ۲۱۵  
 حسن علاقه بند [شیخ...] ← علاقه بند [شیخ  
 حسن...]  
 حسن علی خان امیر نظام - ۲۰۵، ۲۰۶  
 حسنقلی خان نقاش [میرزا...] - ۶۵۶  
 حسن کرمانی [آقا میرزا...] - ۱۲۴  
 حسین (کسی که به طور مخفی فشنگ برای  
 مجاهدین به مسجد آورد) - ۴۸۸  
 حسین [حاج سید...] - ۳۴۳، ۳۴۴، ۵۵۰  
 حسین [حاج سید...] - ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷  
 ۴۹۰، ۵۰۵  
 حسین [شیخ...] - ۳۷۷  
 حسین [میرزا سید...] (پسر اسدالله طباطبائی) -  
 ۵۰۶  
 حسین آقا تاجر [حاج...] - ۵۶۹، ۵۷۴  
 حسین الموسوی (از مردم رشت) - ۶۱۷  
 حسین بن علی (ع) [سید الشهداء] - ۷۰، ۷۹  
 ۲۳۵، ۲۶۸، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۵  
 ۲۸۶، ۳۷۷، ۳۹۱، ۴۵۳، ۴۷۸، ۴۷۹  
 ۴۸۰، ۴۸۳، ۴۸۵، ۴۹۱، ۵۱۳، ۶۰۹  
 ۶۱۱، ۶۵۰  
 حسین پنجه علی بنا [استاد...] - ۶۳۵  
 حسین خان [حاج میرزا...] - ۱۳۷  
 حسین خان [سید...] (مدیر دوم روزنامه  
 الحديد) - ۶۵۱  
 حسین خان [میرزا...] - ۵۳۰
- حجة الاسلام - ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۹  
 ۲۶۵، ۳۷۳، ۴۳۵، ۴۵۴، ۴۵۶، ۵۷۷  
 حجة الاسلام [میرزا جعفر...] - ۴۶۷  
 حجت کرمانی [سید محمد...] - ۲۶۱  
 حریر فروش [حاج سید ابراهیم...] ← ابراهیم  
 حریر فروش، حریر فروش [میرزا حاج آقا  
 ...] - ۵۱۱  
 حسام الذاکرین (واعظ) - ۴۸۴  
 حسام السلطنه - ۱۲۵  
 حسام الملك - ۸۱، ۱۶۵  
 حسام پاشا - ۴۲۲  
 حسن [آقا سید...] - ۴۵۰  
 حسن [آقا میرزا...] - ۸۲  
 حسن [حاجی...] - ۳۴۴، ۵۰۹، ۵۱۰  
 ۵۲۲، ۵۲۴، ۵۶۹، ۵۹۰  
 حسن [شیخ...] (از علماء مشهد) - ۵۸۷  
 حسن آقا مجتهد [حاجی میرزا...] (از علماء  
 تبریز) - ۲۷۵، ۵۳۷، ۵۵۹  
 حسن بن علی (ع) - ۲۶۴، ۲۷۱، ۲۸۴  
 ۳۷۷، ۴۸۵  
 حسن تبریزی [آقا میرزا...] رشدیه ← رشدیه  
 [میرزا حسن...]  
 حسن خان [حاج میرزا...] - ۱۰۰، ۱۱۹  
 ۱۸۹، ۱۹۰  
 حسن خان [میرزا...] ← خبیر الملك  
 حسن خان [میرزا...] (پدرزن شعاع السلطنه)  
 - ۵۸۱  
 حسن خان [میرزا...] (پسر عدل السلطنه) -  
 ۳۱۰  
 حسن خان مشیر الملك [میرزا...] ← مشیر الملك  
 [میرزا حسن خان...]

- حسین خان صندوقدار - ۱۲۵  
 حسین خان مؤتمن الملك [میرزا...]- مؤتمن الملك [میرزا حسین خان...]  
 حسین خان کرمانی [میرزا...]- ۲۶۲  
 حسین رشديه [میرزا...]- (برادر میرزا حسن رشديه) - ۴۷۱  
 حسین سقط فروش [شیخ...]- ۶۳۴، ۶۳۱  
 حسین سنگلجی [شیخ...]- ۲۲۳  
 حسین عقدائی [ملا...]- ۱۱۸، ۱۰۵، ۹۷  
 حسینعلی [حاج میرزا...]- ۸۲  
 حسینعلی خان (پسر مخیر الدوله)- ۶۳۴  
 حسینعلی خان امیر تومان - ۱۱۸، ۱۱۷  
 حسین قاضی [حاج آقا...]- ۵۸۸  
 حسین قلیخان - ۱۹۲  
 حسینقلی خان - ۵۱۱  
 حسینقلی دلال [شیخ...]- ۶۳۵  
 حسینقلی سیگار فروش [میرزا...]- ۶۳۴  
 حسین قمی [آقا سید...]- ۱۶۷  
 حسین میرزا [شاهزاده...]- ۳۱۵  
 حشمت الدوله - ۲۲۳  
 حشمت الملك - ۱۶۵  
 حکیم الملك - ۲۷۷، ۱۹۳، ۱۶۳، ۱۳۵  
 حکیم پاشی [سید ابوتراب...]- ابوتراب حکیم پاشی  
 حمزه میرزا [شاهزاده...]- ۱۲۶  
 حیدر [حاجی...]- ۴۲۸  
 حیدر کرار (علی بن ابی طالب ع) - امیر- المؤمنین [علی بن ابن طالب ع...]  
 «خ»  
 خاقانی - ۱۷۶
- خان باباخان (ناظم مدرسه رشديه) - ۴۷۱  
 خبیر الملك [میرزا حسن خان...]- ۱۳، ۱۲، ۱۴، ۱۵، ۲۸۱  
 خبیر الممالک - ۴۲۷  
 خبیر دربار [نایب هادی خان...]- ۴۲۷  
 خراسانی [ملا محمد کاظم...]- ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱  
 خسروخان اردبیلی - ۲۷۵  
 خطیب الممالک ۶۴۳  
 خلاق المعانی [حاج شیخ محمد واعظ...]- ۳۶۴  
 خلخالی [آقا سید برهان الدین...]- برهان الدین خلخالی [آقا سید...]  
 خلخالی [سید جلال...]- جلال خلخالی [سید...]  
 خلیل بیک گرد - ۴۲۳  
 خلیل پاشا - ۴۲۴  
 خلیل [حاج میرزا...]- ۳۴۳، ۳۵۰  
 خلیل خان اعلم الدوله [دکتر...]- اعلم الدوله [دکتر خلیل خان...]  
 خواجه عبدالله انصاری - ۱۴۳  
 خولی - ۶۰۹  
 «د»  
 دادیان [پرنس...]- ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳  
 ۴۲۴، ۴۲۵  
 داشر [موسیو...]- (رئیس رور نامه فلاحه)- ۵۷۷، ۶۵۲  
 داودخان [میرزا...]- ۸۲  
 داود (ع)- ۴۴۴  
 دبیر السلطان [میرزا علی اکبر خان...]-

۲۶۹، ۲۶۶، ۲۶۱، ۲۵۶، ۲۵۳، ۲۴۸  
 ۲۸۳، ۲۸۱، ۲۸۰، ۲۷۳، ۲۷۲، ۲۷۰  
 ۲۹۵، ۲۹۲، ۲۹۰، ۲۸۸، ۲۸۶، ۲۸۴  
 ۴۱۶، ۴۱۵، ۴۱۴، ۳۰۳، ۲۹۸، ۲۹۷  
 ۵۳۳، ۵۱۲، ۴۳۸، ۴۲۷، ۴۲۶، ۴۱۷

## «ر»

راتسلاو [مسیو...]- ۶۲۸  
 ربیع آقا [سید...]- ۶۱۷  
 رجب برسی [شیخ...]- ۲۹۶  
 رجب علیخان - ۱۱۹  
 رحیم خان - ۲۷۷  
 رستم خان - ۳۱۰  
 رستم خان قراجه‌داغی - ۱۴، ۱۸۹  
 رشیدیہ [آقامیرزا احسن تبریزی]- ۴۲۸، ۴۱۷  
 ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۷۱، ۴۷۶، ۴۵۲، ۶۵۳  
 رشید - ۱۷۶  
 رشیدالدوله - ۱۷۲  
 رشیدالملک - ۲۸۷  
 رشیدبیک قفقازی - ۴۲۶، ۴۴۲  
 رضا [امام... (ع)] - ۳۱۴، ۳۹۸، ۴۶۸  
 ۵۳۰  
 رضا [سید... (فرزند آقا سید جمال)] -  
 ۳۷۴  
 رضاخان [دکتر...]- ۵۹۵  
 رضاخان [میرزا...]- ارفع الدوله  
 رضاخان ارفع الدوله [میرزا...]- ارفع الدوله  
 رضا کاشی [آقا سید...]- کاشی [آقا  
 سیدرضا...]  
 رضا کرمانی [حاج آقا...]- ۲۳۲  
 رضا کرمانی [میرزا...]- ۸۲، ۸۱، ۱۴، ۱۲

۶۳۲، ۶۳۴، ۶۳۶، ۶۴۶، ۶۴۹

دیرالملک - ۳۸۱

دیر حضور - ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۴۱، ۳۴۲

۳۴۵، ۴۱۴، ۴۲۷، ۴۲۹، ۴۴۰، ۴۹۹

دیرخاقان (متخلص به نیر) - ۶۴۸

دخو [میرزا علی اکبرخان...]- دیر روزنامه

صویراسرافیل «دخونام مستعار مرحوم

علامه علی اکبردهخدا بوده» - ۶۵۱

دربندی [مشهدی ابوطالب...]- ۴۹۹

دوست محمدخان - ۷۰، ۷۱

دولت آبادی [آقامیرزا احمد...]- احمد

دولت آبادی [آقا میرزا...]

دولت آبادی [حاج میرزا یحیی...]- ۲۵۵

۳۴۲، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۵۴۲، ۶۴۹

۶۵۰، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴

دولت آبادی [میرزا علیمحمد...]- ۳۱۰

۳۱۱، ۳۱۷، ۳۵۷، ۳۵۹، ۶۴۹

دولت آبادی [میرزا مهدی...]- ۶۴۹

دولت آبادی [میرزاهاادی...]- ۶۴۹

دیختر [ژنرال...]- ۸۴

دیکرانوس اول (از شاهان ارمنستان) -

۴۱۹

دیکرانوس ثانی (از شاهان ارمنستان) -

۴۲۰

دینان - ۷۶

## «ذ»

ذبیح الله [سید...]- ۴۸۴

ذبیح الله [شیخ] (از علماء مشهد) - ۵۸۷

ذکاء الملک - ۶۵۰

ذوالریاستین [آقا میرزا احمد کرمانی...]-

- زینوویب - ۸۴  
 ۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۱، ۱۰۵، ۹۹، ۹۸، ۹۷  
 ۲۱۶، ۱۲۸، ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۲۱، ۱۲۰  
 ۲۲۱
- «ژ»  
 ژان ژاک (روسو) - ۱۵۲  
 رضوی [محمد باقر...]- ۵۸۸  
 رفعة السلطنه - ۳۰۹
- «س»  
 ساعد الملك - ۲۷۵  
 سالار اسعد - ۳۴۸، ۳۴۷  
 سالار اعظم - ۱۶۷  
 سالار الدوله - ۲۷۷، ۲۶۱، ۱۶۶، ۱۳۲  
 ۵۵۶، ۴۹۹، ۴۶۲، ۳۸۱، ۳۴۴  
 سالار لشکر - ۲۲  
 سالار مقتدر [میر سعاد الله خان...]- ۲۰۰  
 سالار ملی [باقر خان] ← باقر خان  
 سالار ملی  
 سالار نصرت - ۴۳۶  
 سالسبوری [لرد...]- ۷۶  
 سبزه علیخان میدان قلعه‌ای - ۱۰۴  
 سپهسالار - ۵۷۴  
 سپهسالار [میرزا حسین خان...]- ۱۳۴  
 ۱۴۲، ۱۵۶، ۲۱۶ ← مشیر الدوله [میرزا  
 حسین خان...]  
 ستارخان سردار ملی - ۲۷۶  
 سدید السلطنه - ۸۰  
 سردار ارفع - ۴۲۷  
 سردار اسعد - ۲۲۴  
 سردار اسعد [حاج علی قلی خان...]- ۴۲۶،  
 ۴۲۷  
 سردار اعظم - ۴۴۲، ۴۴۱  
 سردار افخم [آقا بالاخان] ← آقا بالاخان  
 (سردار افخم، معین نظام)
- ۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۱، ۱۰۵، ۹۹، ۹۸، ۹۷  
 ۲۱۶، ۱۲۸، ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۲۱، ۱۲۰  
 ۲۲۱  
 رضوی [محمد باقر...]- ۵۸۸  
 رفعة السلطنه - ۳۰۹  
 رکن الدوله - ۳۱۴، ۳۱۳، ۳۱۱، ۳۰۹، ۱۶۶  
 ۳۴۵، ۳۱۵  
 روحی کرمانی ← احمد روحی  
 روحی [شیخ احمد...]- ۲۸۱  
 رودکی - ۱۷۶  
 روبین اول (از شاهان ارمنستان) ← روبین کبیر  
 روبین کبیر، اول (از شاهان ارمنستان) - ۴۱۷  
 ۴۲۰  
 رئیس الطلاب - ۵۸۷  
 رئیس کریمی - ۳۱۶  
 ریاض پاشا - ۷۴  
 ریشیلو - ۶۷
- «ز»  
 زردشت - ۳۰۹  
 زرگر باشی (پدر حاج میرزا احمد) - ۶۳۴  
 زمانخان - ۴۸۷  
 زهرا (ع) - ۳۰۹  
 زین الدین [شیخ...]- ۱۶۶  
 زین العابدین (از علماء مشهد) - ۵۸۷  
 زین العابدین [حاج میرزا...]- ۳۳۶  
 زین العابدین [آقا میرزا... امام جمعه تهران]  
 ۴۲-  
 زین العابدین (ع) - ۲۳۲  
 زین العابدین، ملک الواعظین [حاج شیخ...]  
 ← ملک الواعظین [حاج شیخ زین  
 العابدین...]

- سردار محیی معز السلطان - ۲۲۵  
 سردار مکرم - ۳۹۵  
 سردار ملی [ستارخان...] - ستارخان  
 سردار منصور - ۱۹۸، ۲۷۸  
 سردار نصرت - ۲۶۲، ۳۰۹، ۳۱۶، ۳۱۸  
 سرکار آقا - ۳۱۶  
 سعدالدوله [میرزا جواد خان...] - ۲۲۱،  
 ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۷۸، ۳۸۰  
 ۳۸۶، ۵۳۱، ۵۴۳، ۶۳۳، ۶۳۴  
 سعد السلطنه - ۱۱۹، ۱۷۰، ۱۷۱  
 سعد الله خان - سالار مقتدر  
 سعدی [شیخ...] - ۱۴۳، ۱۷۶، ۴۳۱  
 سعید السلطنه - ۳۰۴، ۳۴۵، ۵۳۱، ۵۴۳  
 سعیدخان (میرزا...) - ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 سعیدخان (نوکر مجدد الاسلام کرمانی) - ۴۴۱  
 سلطان الذاکرین [آقا میرزا ابو الفتح...] -  
 ۲۹۷، ۴۷۷  
 سلطان العلماء - ۱۷۱  
 سلطان المتکلمین [آقا شیخ مهدی واعظ] -  
 ۲۷۳، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۴، ۳۶۲، ۳۶۴  
 ۳۶۶، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۴۶۵  
 ۴۷۴، ۴۷۵  
 سلطان المحققین [حاج شیخ محمد واعظ...]  
 ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۷  
 ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۷۳، ۲۷۸، ۳۲۸  
 سلمان بن ربیع باهلی - ۴۲۰  
 سلیمان خان [میرزا...] - ۲۷۹  
 سلیمان میرزا [شاهزاده...] - ۶۵۲  
 سمسار [حاج آخوند...] - ۳۵۵  
 سمسار [کربلائی جواد...] - ۳۵۵
- سنائی - ۱۷۶  
 سنگلجی [میرزا سید محمد مجتهد...] - ۶۲۹  
 سور (از شاهان ارمنستان) - ۴۱۸  
 سوریا پاشا - ۴۲۴  
 سوزنی - ۱۷۶  
 سهم الملك عراقی [حاجی...] - ۶۳۸  
 سیاح [حاج...] - ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۹۸  
 ۱۰۸، ۱۱۹، ۲۸۱  
 سیاوش - ۳۰۸  
 سید آقا صراف [حاج...] - صراف [حاج  
 سید آقا...]  
 سید الحکماء [یحیی...] - ۶۳۴  
 سید حسن [صاحب الزمانی...] صاحب  
 الزمانی [سید حسن...]  
 سید قندی - ۶۳۹  
 سید نصر الدین - ۳۶۹  
 سید الشهدا [حسین بن علی...] - حسین بن علی  
 سیف الدوله [حاج...] - ۴۶۷، ۵۰۸، ۵۹۰  
 سیف الدین [حاجی شیخ...] - ۶۳۱، ۶۳۸  
 سیف الدین میرزا [شاهزاده...] - ۴۷۹  
 ۴۸۷، ۴۹۸، ۵۰۲، ۵۴۰  
 سیف الله خان (سرهنگک قزاقخانه) - ۵۸۱  
 ۵۸۴، ۵۸۵  
 سیف الملوك میرزا - ۱۲۵
- «ش»  
 شارلمان - ۶۷  
 شاطر باشی - ۴۴۲  
 شافاش اول (از شاهان ارمنستان) - ۴۱۹  
 شافاش ثانی (از شاهان ارمنستان) - ۴۱۹  
 شاهپور [پادشاه...] - ۳۹۸

- شاه عباس کبیر - ۳۹۶، ۴۲۱  
 شجاع السلطنه - ۱۲۳  
 شجاع لشکر - ۲۹۱  
 شرفه - ۵۴۵  
 شرفه [سید...] - ۵۳۴  
 شریعتمداری [آقا شیخ علی] - ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷  
 شریعتمداری [آقا شیخ محمد رضا...] - ۱۴۶  
 شریعتمداری [آقا میرزا ابراهیم...] - ۴۶  
 شریعتمداری [شیخ محمد حسن...] - ۸۵، ۸۹، ۱۴۷  
 شریعتمداری مازندرانی [حاج ملاحسین...] - ۳۱۶، ۴۱۱، ۴۶۲، ۶۱۳  
 شریف [میرزا...] - ۷۹  
 شریف الدوله - ۴۳۳  
 شریف العلماء همدانی [آقا شیخ محمد ربیع...] - ۴۴۳، ۵۰۴  
 شریف الواعظین قمی - ۳۳۶، ۳۷۵، ۳۸۰  
 شعاع السلطنه - ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۶۶  
 شعاع السلطنه [ملک منصور میرزا، جهان مدار...] - ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۷۴، ۲۷۷، ۳۰۳  
 ۳۰۵، ۳۲۸، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۷، ۴۰۷  
 ۴۱۱، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۶۲، ۵۳۲، ۵۴۴  
 ۵۴۵، ۵۷۹، ۵۸۱، ۵۸۹  
 شعشانی [حاج سید محمد...] - ۱۶، ۱۷  
 شکوه السلطنه - ۲۷۴  
 شمر - ۶۰۹  
 شمس الحکماء - ۱۸  
 شمش الحکماء [دکتر...] (برادر ناظم الاسلام کرمانی) - ۶۲۵  
 شمس الشعراء - ۶۳۲
- شمس العلماء - ۱۲۲  
 شمس الملك - ۳۳۶، ۳۶۳، ۳۶۴، ۴۱۵  
 ۴۶۶، ۴۶۷  
 شمشیری [شیخ...] - ۳۱۱  
 شمیرانه سمیرامیس [ملکه سریان...] - ۴۱۸  
 شوکت الملك - ۱۶۴، ۱۶۵، ۴۱۱  
 شوکت الوزاره - ۴۶۴، ۵۸۱  
 شهاب (شاعر) - ۱۷۶  
 شهاب الدین شیرازی [آقا سید...] - ۱۸  
 شهاب الملك [آصف الدوله...] (حاکم کرمان) - ۲۶۱  
 شهاب الممالک [امان الله خان...]  
 (نایب الحکومه کرمان) - ۳۱۱، ۳۱۲، ۵۷۲  
 شیخ الرئيس ← طالقانی  
 شیخ العراقین [آقا شیخ حسن...] - ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۷۹  
 شیخ الملك سیرجانی کرمانی - ۵۹۴، ۵۹۵، ۶۵۳  
 شیخ الملك قمی - ۶۵۲  
 شیخ الممالک قمی - ۱۴۲، ۲۲۳  
 شیخ علی [حاج...] - ۳۲۰  
 شیخ علیخان - ۴۰۲  
 شیر علیخان [امیر...] - ۷، ۷۲، ۷۳  
 شیخ مفید - ۴۹
- «ص»  
 صاحب اختیار [سلیمان خان...] - ۷۹  
 صاحب الزمانی [سید حسن...] - ۱۱۱، ۳۳۴، ۳۷۰  
 صاحب بن عباد - ۶۷

- صاحب فصول (جد آقا شیخ عبدالرحیم) -  
 ۳۴۳، ۳۴۵، ۵۰۱  
 صادق (ع) [حضرت...] - ۴۸  
 صادق طباطبائی [آقا سید...] - طباطبائی  
 صادق کوسه [ملا...] - ۱۱۳، ۱۱۴  
 صادق مجتهد [میرزا...] - ۵۳۷  
 صادق مجتهد یزدی [آقا شیخ...] - ۴۴۲  
 صارم الدوله - ۴۴۱  
 صالح خان کرد [میرزا...] - ۱۸۸، ۱۸۹  
 صالح عرب [آقا سید...] - ۶۸، ۶۹،  
 ۱۳۵  
 صالح کرمانشاهی [آقا سید...] - ۳۴۵،  
 ۳۴۶  
 صبا (شاعر) - ۱۷۶  
 صحاف باشی - ۲۹۱، ۳۶۰، ۳۶۱، ۴۳۳،  
 ۴۴۲  
 صدراصفهانی [سید اسماعیل...] - ۶۰  
 صدراالاسلام [سلیمان...] - ۶۱۶  
 صدراالعلماء - ۱۷۳، ۲۲۴، ۲۳۴  
 صدراالعلماء [آقا سید محمد باقر...] (پدر)  
 صدراالعلماء (حالیه) - ۳۳۷  
 صدراالعلماء تهرانی - ۲۶۸، ۲۹۲، ۳۲۱،  
 ۳۲۴، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۴۳، ۳۶۰، ۳۶۹،  
 ۳۷۴، ۳۸۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۷۷، ۴۷۹،  
 ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۴، ۵۷۴، ۵۷۹، ۵۹۱،  
 ۵۹۷، ۶۳۶  
 صدراالعلماء شیرازی - ۴۱۵  
 صدراالفقها - ۳۳۷  
 صدراالمالک - ۳۵۱، ۳۵۲  
 صدق الدوله - ۱۹۲  
 صدق السلطان - ۳۵۴، ۳۵۵
- صديق الحرم - ۴۹۶  
 صديق الممالك [میرزا حسین خان آشتیانی] -  
 آشتیانی [میرزا حسین خان...]  
 صديق حضرت (از وکلای مجلس شورا) -  
 ۶۳۳  
 صديقه طاهره (ع) [حضرت...] - ۳۹۱،  
 ۴۰۴، ۴۴۳  
 صراف [حاج سید آقا...] - ۵۱۱، ۵۶۱،  
 ۵۶۹  
 صغير [آقا میرزا سید علی...] - ۶۱  
 صفدر [سید...] - ۷۹  
 صلاح الدين ايوب كوردی - ۳۹۶  
 صنيع الدوله - ۲۵۵، ۶۰۸، ۶۳۳، ۶۴۶،  
 ۶۴۸، ۶۵۶
- «ط»
- طاریح (از شاهان ارمنستان) - ۴۱۹  
 طالقانی [آخوند ملا آقاي...] معروف به  
 شيخ الرئيس - ۷۹  
 طاهر [آقا میرزا...] - ۶۳۳  
 طباطبائی [آقا سید احمد...] - ۳۴۳،  
 ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۷،  
 ۴۵۱، ۴۵۲  
 طباطبائی [آقا سید اسدالله...] - ۳۴۸،  
 ۳۵۹، ۵۰۱، ۵۰۴  
 طباطبائی [آقا سید صادق...] - ۶۱، ۱۵۱،  
 ۱۵۲  
 طباطبائی [آقا سید مهدی...] - ۲۲۴  
 طباطبائی [آقا میرزا ابوالقاسم...] - ۶۵،  
 ۱۶۲  
 طباطبائی [آقا میرزا ابوالقاسم مجتهد...] -



۴۸۹، ۴۸۸، ۴۸۱، ۴۸۰، ۴۷۷، ۴۶۸  
 ۴۹۹، ۴۹۸، ۴۹۷، ۴۹۴، ۴۹۳، ۴۹۱  
 ۵۰۹، ۵۰۵، ۵۰۴، ۵۰۳، ۵۰۱، ۵۰۰  
 ۵۷۳، ۵۷۲، ۵۶۹، ۵۶۵، ۵۵۶، ۵۵۵  
 ۵۸۲، ۵۸۰، ۵۷۹، ۵۷۸، ۵۷۷، ۵۷۴  
 ۵۸۹، ۵۸۸، ۵۸۷، ۵۸۶، ۵۸۵، ۵۸۳  
 ۵۹۷، ۵۹۴، ۵۹۳، ۵۹۲، ۵۹۱، ۵۹۰  
 ۶۱۱، ۶۰۹، ۶۰۸، ۶۰۵، ۵۹۹، ۵۹۸  
 ۶۳۲، ۶۳۰، ۶۲۵، ۶۲۴، ۶۱۶، ۶۱۳  
 ۶۴۱، ۶۴۰، ۶۳۹، ۶۳۸، ۶۳۷، ۶۳۶  
 ۶۵۳، ۶۴۷  
 طباطبائی [ابوالحسن...] - ۵۵۰  
 طباطبائی [سید احمد...] - ۲۹۳، ۲۶۸  
 ۵۰۱، ۴۷۷، ۳۵۱، ۳۴۹، ۳۴۳، ۳۳۵  
 طباطبائی [سید صادق...] - ۴۶۷  
 طباطبائی [سید محمد رضا...] - ۳۶، ۲۵  
 ۴۹، ۴۱  
 طباطبائی [سید محمد مہدی...] - ۴۶۷  
 ۵۰۱، ۴۶۹، ۴۶۸  
 طباطبائی [عبدالمہدی...] - ۵۰۴  
 طباطبائی [محمد باقر...] - ۵۵۰  
 طباطبائی [میرزا حسن...] (پسر آقا اسد اللہ)  
 ۵۰۴  
 طباطبائی [میرزا جعفر...] - ۴۶۸، ۴۶۸  
 طباطبائی [میرزا محمد صادق...] - ۱۵۲، ۶۵  
 ۲۱۲  
 طبرسی [شیخ...] - ۲۸۴  
 طغرل بیک - ۲۲۰  
 طوماناس تاجر - ۵۲۸، ۶۴۳

۴۸۸، ۴۴۲، ۴۰۸، ۳۸۵، ۳۷۱، ۳۶۸  
 ۵۹۵، ۵۰۱، ۵۰۰، ۴۹۸، ۴۹۰  
 طباطبائی [آقا میرزا سید حسن...] - ۵۰۱  
 طباطبائی [آقا میرزا سید محمد...] - ۶۰  
 ۸۲، ۸۰، ۷۹، ۷۸، ۶۴، ۶۳، ۶۲، ۶۱  
 ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۵۹، ۱۵۲، ۱۳۱  
 ۲۳۰، ۲۱۲، ۱۷۳، ۱۶۵  
 طباطبائی [آقا میرزا سید محمد صادق...]  
 (پسر بزرگ آقا طباطبائی) - ۲۴۴  
 ۴۶۳، ۳۸۱، ۳۷۸، ۳۷۵، ۳۵۹، ۳۴۱  
 ۵۶۳، ۵۶۱، ۵۵۷، ۵۵۵، ۵۰۱، ۴۶۴  
 ۵۸۱، ۵۸۰، ۵۶۹، ۵۶۸، ۵۶۷، ۵۶۶  
 ۶۵۰، ۶۲۶، ۵۹۷، ۵۹۰، ۵۸۶، ۵۸۳  
 ۶۵۲  
 طباطبائی [آقا میرزا سید محمد مجتہد،  
 محمد الحسین الطباطبائی، محمد بن  
 الصادق السحینی...] - ۲۴۷، ۲۴۳  
 ۲۶۹، ۲۶۶، ۲۶۵، ۲۵۵، ۲۵۴، ۲۵۲  
 ۳۰۴، ۲۹۴، ۲۸۵، ۲۷۹، ۲۷۳، ۲۷۲  
 ۳۲۱، ۳۲۰، ۳۱۹، ۳۱۸، ۳۱۳، ۳۱۲  
 ۳۲۷، ۳۲۶، ۳۲۵، ۳۲۴، ۳۲۳، ۳۲۲  
 ۳۴۱، ۳۴۰، ۳۳۹، ۳۳۶، ۳۳۵، ۳۲۸  
 ۳۵۹، ۳۵۵، ۳۴۸، ۳۴۷، ۳۴۵، ۳۴۳  
 ۳۷۲، ۳۷۱، ۳۶۹، ۳۶۸، ۳۶۷، ۳۶۰  
 ۳۸۱، ۳۸۰، ۳۷۸، ۳۷۷، ۳۷۶، ۳۷۵  
 ۳۹۲، ۳۹۱، ۳۹۰، ۳۸۷، ۳۸۶، ۳۸۳  
 ۴۰۵، ۴۰۳، ۴۰۰، ۳۹۷، ۳۹۴، ۳۹۳  
 ۴۱۲، ۴۱۱، ۴۰۹، ۴۰۸، ۴۰۷، ۴۰۶  
 ۴۳۱، ۴۲۸، ۴۲۶، ۴۲۵، ۴۱۶، ۴۱۵  
 ۴۴۴، ۴۴۳، ۴۳۹، ۴۳۵، ۴۳۴، ۴۳۲  
 ۴۶۶، ۴۶۵، ۴۶۴، ۴۶۳، ۴۶۲، ۴۵۴

## «ظ»

- عباسعلی واعظ [ملا...]- ۲۹۲  
 عباسقلی آقا [حاجی...]- ۶۳۴  
 عباسقلیخان قزوینی [میرزا...]- ۴۸۳  
 عباس لنکرانی [سید...]- ۴۰۰، ۳۹۸  
 عبدالحسین خان (مظفر نظام) ← مظفر نظام  
 [عبدالحسین خان...]  
 عبدالحسین کنی [حاج شیخ...]- ۲۲۴  
 عبدالحسین میرزا (پدر فرما نفرمای حالیه)-  
 عبدالحسین میرزا فرما نفرما ← فرما نفرما  
 عبدالحسین واعظ اصفهانی [حاج سید...]  
 ۵۶۳، ۵۶۱، ۵۳۲، ۴۸۷، ۴۲۸، ۳۴۲  
 ۵۷۱  
 عبدالحسین همدانی [آقا شیخ...]- ۱۶۷  
 عبدالحمید [سلطان...]- ۴۲۲، ۴۲۱، ۴۱۵  
 ۴۲۵، ۴۲۳  
 عبدالحمید [سید...]- ۲۳۵، ۲۳۴  
 عبدالحمید [سید...] (شخصی که به دست  
 احمدخان سلطان کشته شد) - ۴۷۸، ۳۴۴  
 ۵۶۱، ۵۰۵، ۴۸۴، ۴۸۲، ۴۸۰  
 عبدالحمیدخان [سلطان...]- ۸۲، ۷۸، ۱۲  
 ۸۳  
 عبدالحمید میرزا ← ناصرالدوله  
 عبدالرحمن خان - ۷۱، ۷۰  
 عبدالرحیم [آقا شیخ...] (نوه صاحب فصول)-  
 ۵۰۱، ۳۴۵، ۳۴۳  
 عبدالرحیم اصفهانی [آقا سید...]- ۱۲۰  
 عبدالرحیم بردسبری [آقا میرزا...]- ۱۱  
 عبدالرحیم کاشانی - ۶۵۲  
 عبدالرحیم معینالتجار اصفهانی [آقا سید...]  
 ← معینالتجار اصفهانی  
 عبدالرزاق اسکوئی - ۵۴۹
- ظارما بر (از شاهان ارمنستان) - ۴۱۹  
 ظافان (از شاهان ارمنستان) - ۴۱۸  
 ظفر السلطنه - ۳۰۴، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴  
 ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۲  
 ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۵۳، ۳۷۱، ۴۲۹  
 ظل السلطان (مسعود میرزا) - ۱۱، ۱۳، ۶۷  
 ۷۶، ۱۰۸، ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۴۲  
 ۱۵۰، ۱۶۴، ۲۱۶، ۲۲۰  
 ظهیر (شاعر) - ۱۷۶  
 ظهیرالاسلام - ۵۱۱، ۵۳۳، ۵۵۵  
 ظهیرالدوله - ۱۲۰، ۲۲۳  
 ظهیرالدوله [ابراهیم خان...]- ۳۰۹، ۵۳۱  
 ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۴  
 ظهیرالسلطان [شاهزاده محمدحسین میرزا...]-  
 ۴۷۲

## «ع»

- عابدین بیک - ۱۳۴  
 عارف افندی - ۸۰ ← ابوتراب  
 عالی پاشا - ۷۳  
 عبادالله [نایب...]- ۱۷۰  
 عباس [آقا سید...] (از علماء کرمان) -  
 ۳۱۱  
 عباس [جد بنی عباس...]- ۳۲۰  
 عباس آقا تبریزی - ۲۷۷  
 عباس خان قوامالدوله [میرزا...]-  
 قوامالدوله [میرزا عباس خان...]  
 عباسعلیخان شوکت - ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۲۵  
 عباسعلی گمرگچی [مشهدی...]- ۳۷۶

مجتهد یزدی) - ۴۴۲  
 عبدالمطلب [میرزا...] (مدیر و دبیر روزنامه  
 آدمیت) - ۶۵۱  
 عبدالمظفر خان - ۳۱۵  
 عبدالمهدی [آقا...] - ۶۵  
 عبدالهادی [آقا...] - ۳۳۵، ۶۵  
 عبدالهادی [حاج... تاجر اسدآبادی] - ۴۲  
 عبدالنبی [شیخ...] - ۴۷۷، ۲۷۲، ۲۶۲  
 ۵۰۴  
 عبدالوهاب [حاجی...] - ۶۳۵  
 عبدالوهاب خان آصف الدوله شیرازی  
 [میرزا...] - ۴۹۹  
 عیدالله [شیخ...] - ۱۳۵، ۱۲۹  
 عثمان بن عفان - ۴۴۷، ۴۲۰  
 عدل السلطنه - ۳۱۸، ۳۱۴، ۳۱۰، ۳۰۹  
 عربی پاشا - ۸۳، ۷۶  
 عراقی [شیخ...] - ۱۷۶  
 عزیز السلطان - ۱۰۶، ۱۰۲  
 عزیزالله [آقا سید...] - ۱۶۷  
 عزیزخان سردار - ۴۹۴  
 عسکر گاریچی - ۳۶۵، ۳۵۸، ۳۵۳  
 عضد السلطان - ۴۸۸، ۳۵۱، ۲۶۱، ۱۲۲  
 ۴۸۹، ۵۲۹  
 عضدالملک - ۵۴۳، ۵۴۲، ۵۴۱، ۲۲۵، ۲۱  
 ۵۶۲، ۵۵۳، ۵۵۱، ۵۵۰، ۵۴۸، ۵۴۶  
 ۵۷۷، ۵۷۴، ۵۸۹، ۶۴۸، ۶۴۷  
 عطاءالدوله [آفاشیخ...] - ۱۴۲  
 علاءالدوله - ۲۳۰، ۱۹۸، ۱۷۳، ۱۰۱  
 ۳۳۴، ۳۳۳، ۳۳۲، ۳۳۱، ۳۲۸، ۲۷۸  
 ۳۷۲، ۳۷۰، ۳۶۲، ۳۵۸، ۳۵۳، ۳۳۹  
 ۳۹۷، ۳۹۷، ۴۰۷، ۴۴۵، ۴۹۲، ۵۱۲، ۵۸۹

عبدالرضاخان [میرزا...] - ۶۵۳  
 عبدالصمد اصفهانی [حاج...] - ۸۲  
 عبدالعظیم [حضرت...] - ۲۹۳، ۲۸۱، ۲۷۷  
 ۲۹۴، ۳۴۴، ۳۴۳، ۳۴۰، ۳۳۱، ۲۹۵  
 ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱  
 ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۶۲  
 ۳۷۴، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۹، ۳۸۸، ۴۰۵  
 ۴۴۴، ۴۵۷، ۴۶۴، ۴۶۶، ۴۶۹، ۴۷۷  
 ۴۹۷، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳  
 ۵۰۶، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۵۴  
 ۵۶۳، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳  
 عبدالعظیم هراتی [حاج...] - ۸۲  
 عبدالغفار کرمانی [حاجی...] - ۳۲۰  
 عبدالکریم (از علماء تبریز) - ۵۴۹  
 عبدالکریم [حاج...] (جد پدری مشیرالدوله)  
 ۵۲۴  
 عبدالکریم تاجر کلدانی [خواجه...] - ۶۵۳  
 عبدالکریم معتمد الحکماء [میرزا...] - معتمد  
 الحکماء  
 عبدالله [نایب...] - ۱۹۲  
 عبدالله بن جعفر - ۲۸۴  
 عبدالله بن عباس - ۲۸۴  
 عبدالله خان والی - ۱۱۹، ۱۱۸، ۲۰، ۱۹  
 عبدالله طیب [میرزا...] - ۱۱۹  
 عبدالله مازندرانی [آخوند ملا...] - ۵۸۱  
 عبدالله مازندرانی [آقا شیخ...] - ۲۳۷  
 ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۱  
 عبدالمحمود بانکی [حاج...] - ۲۲۳  
 عبدالمحمود یهودی - ۳۷۵  
 عبدالمجید [سید...] (از علماء مشهد) - ۵۸۷  
 عبدالمطلب [آقا میرزا...] (فرزند شیخ صادق

علی اکبرخان [میرزا...] [فرزند قائم مقام و  
پدرزن امیر بهادر] - ۶۳۷، ۶۳۸

علی اکبرخان ناظم الاطباء ← ناظم الاطباء  
کرمانی

علی اکبرزمان [آخوند ملا...] - ۱۰

علی اکبر شمرزادی (شهمیرزادی) [حاج  
ملا...] - ۱۰۵

علی اکبر فاراسیلی [حاج سید...] - ۵۵۷

علی اکبر فال اسیری [آقاسید...] - ۳۴، ۱۰۵

علی اکبر مجتهد نفرشی [آقاسید...] - ۲۰

۲۱، ۳۶، ۴۰، ۴۹، ۵۱، ۱۶۲، ۱۶۵

۱۶۶

علی اکبر مجتهد قمی [آخوند ملا...] - ۴۷۲

۵۵۵، ۵۵۰

علی الموسوی (از علماء اصفهان) - ۵۵۰

علی بن ابیطالب [امیر المؤمنین ... (ع)] ←

امیر المؤمنین علیه السلام

علی بن موسی الرضا (ع) - ۲۲۸، ۲۲۹

علی بن یقظین - ۵۱۳

علی ترمذی [سید...] - ۷۰

علی حسین (از مردم رشت) - ۶۱۷

علی خان [سلطان...] ← وزیر افخم

علی خان [میرزا...] [فرزند کوچکتر مشیر -

الدوله] - ۵۲۶

علی خان [میرزا...] [گماشته ظفر السلطنه]

۳۱۵

علی خان اصفهانی [آقامیرزا...] ← اصفهانی

علی خان امیر تومان - ۷۹

علی خان امین الدوله [حاج میرزا...] ←

امین الدوله

علی خمامی رشتی [آقا شیخ...] - ۱۶۷

علاء الدین [آقا سید...] ← اعتماد الاسلام

علاء الملك - ۱۲، ۱۴، ۱۵، ۱۰۰، ۱۶۸

۱۸۶، ۱۹۲

علاء الملك [میرزا محمودخان...] - ۲۹۳

۲۹۴، ۴۹۴، ۴۹۵

علاقه بند [شیخ حسن...] - ۵۸۹

علی [آقاسید...] [از علماء کرمان] - ۳۱۱

علی [آقا شیخ...] ← شریعتمدار

علی [آقامیرزا...] مجاهد همدانی] - ۷۹

علی [سید...] [از علماء شیراز] - ۵۵۷

علی (از مردم رشت) - ۶۱۷

علی [حاج شیخ...] - ۳۱۷، ۳۲۰، ۳۲۴

علی (ع) - ۱۱۵، ۱۷۱، ۱۸۳، ۲۳۵

علی [میرزا...] [از تجار کرمان] - ۲۶۲

علی [میرزا سید...] - ۴۹۰، ۴۹۹

علی آقا شیرازی [میرزا...] [مدیر روزنامه

مظفری] - ۲۸۱، ۶۵۱

علی آقازدی [سید...] - ۳۲۴، ۴۷۶، ۴۷۷

۴۹۲، ۴۹۴، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۵۰۱

علی اصغر خان امین السلطان [میرزا...] ←

امین السلطان

علی اصغر خان صاحب جمع - ۱۲۷

علی اصغر خان [میرزا...] ← مؤدب الدوله

علی اصغر سیستانی [آقا شیخ...] - ۱۶۶

علی اکبر [آقا میرزا...] - ۸۲

علی اکبر [مشهدی...] - ۸۰

علی اکبر [حاج سید...] - ۳۴، ۴۲، ۴۳

۴۴، ۱۱۳، ۱۲۱

علی اکبر اشتهاردی [آقا شیخ...] - ۱۶۷

علی اکبر بروجرودی [حاج...] - ۲۰

علی اکبر پلوپز [حاج...] - ۶۳۶



## «غ»

فرمانفرما [عبدالحسین میرزا...] - ۱۱۸

۱۶۰، ۱۶۲، ۱۷۴، ۱۸۰، ۳۱۸، ۳۱۹

۳۷۱، ۳۹۳، ۳۹۴، ۵۲۶، ۵۹۶، ۶۳۲

۶۵۰

فروغی - [ذکاء الملك ..] - ۶۶، ۸۰، ۱۳۶

۱۵۸

فریدون [پسر میرزا ملکم خان] - ۱۵۳

فریق پاشا - ۶۸

فستام (از شاهان ارمنستان) - ۴۱۹

فصیح الزمان [سید رضوان] - ۴۸۰

فصیح الزمان شیرازی - ۲۳۵

فضل الله نوری [حاج شیخ...] - ۳۶، ۴۱

۴۶، ۴۹، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶

۲۲۳، ۲۵۲، ۲۷۲، ۲۸۰، ۳۰۴، ۳۲۰

۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۸

۳۳۳، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۵، ۳۴۶، ۴۱۰

۴۱۱، ۴۱۵، ۴۶۴، ۴۷۶، ۴۸۱، ۴۸۳

۴۹۶، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۶

۵۵۱، ۵۶۲، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۸، ۵۷۲

۵۷۴، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۱، ۵۸۹

۵۹۲، ۵۹۷، ۶۱۲، ۶۳۲، ۶۳۷، ۶۳۸

۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۵۶

فیروز کوهی [سالار، سردار...] - ۵۰۲

۵۰۶

فیض الله [ملا...] - ۲۹۷

فیلسوف شیرازی [شیخ محمد...] - ۲۵۲

۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۹، ۲۸۲، ۲۸۸، ۲۸۹

۲۹۰، ۲۹۵، ۲۹۷، ۲۹۸، ۴۱۶، ۴۶۴

۴۸۷

غفار [سید...] (از علماء شیراز) - ۵۵۶

غفار [شیخ...] (از علماء شیراز) - ۵۵۷

غفار خان قوام دیوان [حاج...] - قوام دیوان

غفاری [غلامحسین خان...] - ۵۷۸، ۶۳۱

غلامرضا یخدان ساز [استاد...] - ۶۳۵

## «ف»

فاشداد (از شاهان ارمنستان) - ۴۱۸

فاطمه (ع) (فاطمه زهرا، صدیقه کبری) -

۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۴۷۷، ۴۸۳، ۵۰۷

۴۵۳، ۵۴۸

فاغارشاک (از شاهان ارمنستان) - ۴۱۹

فامباك اول (از شاهان ارمنستان) - ۴۱۹

فاهاك (از شاهان ارمنستان) - ۴۱۹

فتح السلطان [اسکندر خان...] - ۱۸۹، ۱۹۰

فتحعلیشاه - ۶۱، ۱۶۹، ۳۹۶

فتاحه (از شاهان ارمنستان) - ۴۱۹

فثان (از شاهان ارمنستان) - ۴۱۹

فخر الاسلام - ۲۱۴، ۲۱۳، ۵۱۲، ۵۳۲

۶۵۱

فخر الاطباء (برادر لقمان الممالک) - ۴۷۲

فخر الملك - ۵۳۱

فخر الواعظین کاشانی - ۴۷۰

فرج الله خان [میرزا ..] - ۱۱۹

فرخ خان امین الدوله - ۱۴۹، ۱۵۱

فرخی - ۱۷۶

فردوسی طوسی - ۱۷۶

فرصت شیرازی - ۴۲۷

## «ق»

- قوام الملك - ۵۸۹  
 قوام دفتر - ۳۵۱  
 قوام دیوان [حاج غفارخان...] - ۴۰۶،  
 ۴۰۷، ۴۹۱، ۵۸۰  
 قوام مجد (از مردم رشت) - ۶۱۷  
 قهرمان خان [میرزا...] ← نیرالسلطان  
 قهرمان میرزا - ۹
- «ك»
- كار (از شاهان ارمنستان) - ۴۱۹  
 كارچه كف [پرنس...] - ۶۷  
 كارطوس، قارطوس (از شاهان ارمنستان)  
 ← قارطوس  
 كاسب كرومانی (شاعر) - ۳۱۳، ۳۱۶  
 كاشانی (آقا شیخ محمدرضا كاشی) - ۴۰۹  
 ۵۰۱  
 كاشانی [آقا میرزا سید حسن...] - ۲۸۱  
 ۲۹۲، ۲۹۱  
 كاشانی [سید فرج الله...] - ۶۵۱  
 كاشی [آقا سید رضا...] - ۵۱۴  
 كاظم [آقا میرزا...] - ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۳،  
 ۳۵۴، ۳۵۵  
 كاظم [میرزا...] - ۱۱  
 كاظم خراسانی [آخوند ملا...] - ۳۱۱  
 ۳۲۱، ۶۳۸  
 كاظم رشتی [حاج سید...] - ۱۰  
 كاظم متولی باشی [میرزا...] - ۳۹۸  
 كاظم یزدی [سید...] - ۳۱۱  
 كامران میرزا آقاياب السلطنه  
 كامران میرزا [شاهزاده...] - ۲۸۰، ۵۴۰  
 كایبک (از شاهان ارمنستان) - ۴۱۹
- قاآنی - ۱۷۶  
 قائم مقام - ۶۳۷  
 قائم مقام [میرزا ابوالقاسم...] - ۶۶، ۶۷  
 قارا آوارا (از شاعران ارمنستان) - ۴۱۸  
 قارطوس، کارتوس (از شاهان ارمنستان)  
 پسر قارا آوارا - ۴۱۸  
 قاسم [آقا سید...] - ۴۵۰  
 قاشود اول (از شاهان ارمنستان) - ۴۲۰  
 قاشود باکرادوانی (از شاهان ارمنستان) -  
 ۴۱۷  
 قانوشافان (از شاهان ارمنستان) - ۴۱۸  
 قراباغی [حاجی سید محمد...] - ۶۲۱  
 قراندوف، کوندوف [مستر...]، عضو سفارت  
 انگلیس ← کوندوف  
 قریش [آقا سید...] - ۴۶۴، ۵۸۱، ۵۸۶  
 قریم - ۲۲۱  
 قموئیل (پسرناحور، برادر حضرت ابراهیم)  
 - ۴۱۷  
 قمی [آقا میرزا سید حسین...] - ۵۰۱  
 ۵۰۳  
 قمی [آقا میرزا علی...] - ۳۷۳، ۳۸۱  
 قمی [آقا میرزا محمود...] - ۵۱۱، ۵۶۱  
 قمی [شیخ محمد رضا...] - ۲۶۸، ۳۴۳  
 ۴۷۷، ۴۸۰، ۴۹۳، ۵۰۱، ۵۰۳  
 قنبرعلیخان - ۲۳۱، ۴۷۸  
 قندی [سید...] ← سید قندی  
 قوام الدوله - ۱۹، ۲۱، ۴۹، ۵۱، ۴۷۱  
 قوام الدوله [میرزا عباسخان...] - ۵۲۵  
 قوام السلطنه - ۳۴۱، ۴۲۳

رئیس تلگرافخانه قم) - ۳۷۴، ۵۴۰،

۵۴۳

لقمان الملك - ۴۷۲

لطف الله [میرزا...]- ۷۹

لواء الدوله - ۴۴۳، ۴۶۴، ۵۸۱

لوئی سیزدهم - ۶۷

### «م»

مترجم الدوله - ۶۵۴

منتهی سودانی - ۲۹۶

متر الملك - ۴۷۰، ۴۷۱

مجاهد اصفهانی [میرزا آقا...]- ۵۵۶

۵۸۸

مجتهد بروجردی [سید ریحان الله...]- ۳۲۸

۴۷۶، ۴۸۱، ۵۰۳

مجتهد شیرازی [حاج میرزا ابراهیم...]-

ابراهیم شریف

مجدد الاسلام کرمانی - ۱۴۲، ۲۷۱، ۲۷۳،

۲۹۱، ۲۹۲، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲،

۳۲۳، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۵، ۴۱۴،

۴۱۷، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۲،

۴۳۳، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۴۰، ۴۴۱،

۴۴۲، ۴۷۶، ۵۵۶، ۵۵۸، ۵۷۷، ۵۸۸،

۶۰۰، ۶۵۰، ۶۵۱

مجدد الدوله - ۲۰، ۶۰۰، ۶۳۱، ۶۳۲،

۶۳۳

مجدد الملك [میرزا محمد خان...]- ۱۵۴،

۱۵۷

مجلسی - ۶۱

مجیر الدوله - ۶۵۰

مجیر دیوان - ۵۹۶

کرمانی [میرزا جعفر خان...]- جعفر خان

کرمانی

کرندوف، قراندوف [مستر...]- ۵۰۱،

۵۰۲، ۶۲۷

کریم آقا [حاج میرزا...]- (امام جمعه) -

۵۵۹، ۲۷۵

کریم خان [اکرم نظام...]- اکرم نظام

کریم خان سردار [میرزا...]- ۶۵۴

کریم خان علی آبادی [آقامیرزا...]- ۲۲۳

کلادستون - ۷۵، ۱۲۶

کمال (شاعر) - ۱۷۶

کنت سی جینی - ۴۲۳، ۴۲۴

کوراک (از شاهان ارمنستان) - ۴۱۹

کورناک (از شاهان ارمنستان) - ۴۱۹

کیخسرو - ۶۱۴

کیرس [مسیو...]- ۸۴، ۸۵

کیغام (از شاهان ارمنستان) - ۴۱۸

کیومرث میرزا - ۹

### «ک»

گرگانی [آقا میرزا محمد تقی مجتهد...]

۴۷۹، ۶۳۳، ۶۳۶، ۶۴۹

### «ل»

لاپلاس - ۲۱۸

لاهییر - ۲۱۸

لسان الذاکرین [شیخ رضا...]- ۳۵۲،

۳۵۵، ۳۵۶

لسان العلماء [شیخ ابراهیم...]- (معروف به

عینکی) ۳۲۳

لسان الممالک [آقا میرزا محمدخان...]



- محتشم السلطنه - ۵۳۲، ۵۶۱  
 محتشم الملك - ۵۷۹  
 محسن آقا [میرزا...] - ۳۳۷، ۳۵۴، ۳۵۷،  
 ۳۶۰، ۳۶۶، ۳۷۳، ۳۷۴، ۴۲۵، ۴۶۳،  
 ۵۰۱، ۵۳۷، ۵۵۷، ۵۶۶، ۶۳۶، ۶۳۹،  
 ۶۴۰، ۶۵۰  
 محسن خان [حاج شیخ...] ← مشیرالدوله  
 محسن عراقی [حاج آقا...] (مجتهد عراق)  
 ۴۷۶، ۴۸۵، ۴۸۸  
 محقق الدوله - ۶۳۳  
 محمد [آقا...] (از علماء شیراز) - ۵۵۷  
 محمد [آقا...] (پدر مشیرالدوله) - ۵۲۴  
 محمد [آقا سید...] (پسر سید علی اکبر  
 نفرشی) - ۴۷۷  
 محمد [آقا سید...] (مدیر روزنامه الحدید  
 تبریز) - ۶۵۱  
 محمد [آقا سید...] (از علماء شیراز) - ۵۵۷  
 محمد (از مردم رشت) - ۶۱۷  
 محمد [حاج شیخ...] - ۳۶۲، ۵۳۲  
 محمد [میرزا...] (از علماء شیراز) - ۵۵۷  
 محمد [میرزا...] (پسر مجد الاسلام کرمانی)  
 ۴۳۹  
 محمد آقا تاجر [حاجی سید...] (تاجر ساعت)  
 ۶۳۵  
 محمد آملی [آخوند ملا...] - ۲۲۳، ۳۴۶،  
 ۴۷۷  
 محمد ابراهیم [حاج...] - ۵۱۱، ۵۶۱  
 ۶۳۱  
 محمد ابراهیم خان [آقا...] (حاکم کلات)  
 ۴۳۵، ۴۳۸  
 محمد اخوی [آقا سید...] - ۴۱  
 محمد ارباب [آقا میرزا...] - ۲۲۴  
 محمد اسلم خان - ۷۱  
 محمد اسمعیل بن عبدالمعظم بن محمد باقر  
 ۲۲۷  
 محمد اسمعیل خان ← وکیل الملك  
 محمد اسمعیل مغازه‌ای [حاج آقا...] -  
 ۲۲۱، ۲۲۳  
 محمد اعظم خان - ۷۱، ۷۲، ۷۳  
 محمد افضل خان - ۷۱، ۷۲  
 محمد افضل خان - ۷۱، ۷۲  
 محمد اکمل [ملا...] ← اکمل  
 محمد امین خان - ۷۱  
 محمد اندرزمانی [شیخ...] - ۱۱۰  
 محمد باقر الواعظ [حاج ملا...] - ۲۲۸،  
 ۲۲۹  
 محمد باقر [حاج شیخ...] - ۱۶  
 محمد باقر [حاجی...] - ۶۳۵  
 محمد باقر الموسوی [آقا سید...] (از علماء  
 اصفهان) ۵۵۵  
 محمد باقر بهبهانی [آقا...] ← بهبهانی  
 محمد باقر دروچه‌ای [آقا سید...] - ۴۶۹  
 محمد بن عبد الله (ص) (خاتم الانبیاء سید  
 المرسلین) - ۲۵۱، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۷،  
 ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۳۲۲، ۳۳۵، ۳۴۷،  
 ۳۴۹، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۹۱، ۴۰۳، ۴۰۴،  
 ۴۰۹، ۴۴۴، ۴۵۷، ۴۸۴، ۵۱۳، ۵۳۶،  
 ۵۳۸، ۵۴۴، ۵۷۱، ۵۷۵، ۶۰۵  
 محمد تاجر [حاجی سید...] (از تجار معتبر)  
 - ۶۳۱  
 محمد تقی [آقا سید...] (از نزدیکان آقا سید  
 عبدالله اصفهانی) - ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱

- محمد تقی [آقاشیخ... ] (از علماء کرمان) ۳۱۸  
 شیرازی  
 محمد حسن امین الضرب [حاج... ] ← امین الضرب  
 محمد تقی (از مردم رشت) - ۶۱۷  
 محمد تقی [حاج شیخ... ] - ۴۵  
 محمد تقی بنکدار [حاجی... ] - ۲۲۲، ۲۲۱  
 ۵۱۴، ۵۱۲، ۵۱۰، ۵۰۹، ۵۰۵، ۳۴۴  
 ۵۹۱، ۵۹۰، ۵۶۹، ۵۶۱، ۵۳۹، ۵۳۳  
 ۶۵۶، ۶۳۳  
 محمد تقی تربتی الاصل [شیخ... ] - ۵۸۷  
 محمد تقی خان - ۱۷۳  
 محمد تقی دهننده [حاجی... ] - ۶۳۵  
 محمد تقی سلمانی [حاج... ] - ۲۶۲  
 محمد تقی سمنانی [آقا سید... ] - ۵۱۱،  
 ۵۷۱، ۵۶۱  
 محمد تقی شیرازی - ۴۶۷  
 محمد تقی صراف [آقا... ] - ۵۱۱  
 محمد تقی کاشی [ملا... ] - ۴۹  
 محمد تقی گرگانی [آقا میرزا... ] - ۲۳۴  
 محمد تقی مجتهد گرگانی [میرزا... ] ←  
 گرگانی  
 محمد جعفر [حاج ملا... ] - ۱۴۵  
 محمد جعفر [شیخ... ] - ۲۲۸  
 محمد جعفر کرمانی [آخرند ملا... ] - ۱۳  
 محمد جواد اصفهانی [آقا... ] ← اصفهانی  
 [آقا محمد جواد... ]  
 محمد جواد (از مردم رشت) - ۶۱۷  
 محمد حسن [حاج... ] (برادر حاج محمد تقی  
 بنکدار) - ۵۹۱، ۵۳۳، ۵۰۵  
 محمد حسن [حاج شیخ... ] - ۱۰  
 محمد حسن الحسینی ← میرزای شیرازی  
 محمد حسن [حاج میرزا... ] ← میرزای  
 شیرازی  
 محمد حسین [شیخ... ] (صاحب فصول) - ۱۰  
 محمد حسین آقا امین الضرب [حاج... ] ←  
 امین الضرب [حاج محمد حسین آقا... ]  
 محمد حسین اصفهانی [میرزا... ] (مدیر روزنامه  
 الجمال) - ۶۵۱  
 محمد حسین بیک - ۱۶۱  
 محمد حسین ذکاء الملک [میرزا... ] ←  
 فروغی  
 محمد حسین شهرستانی [آقا میرزا... ] - ۶۰  
 محمد حسین میرزا [شاهزاده... ] ← ظهیر  
 السلطان  
 محمد حسین نطنزی [ملا... ] ← نطنزی  
 محمد حسین وزیر [ملا... ] - ۲۲۳  
 محمد خان [حاج... ] (مقتدای فرقه شیخیه  
 کرمان) ۳۱۸، ۳۱۲، ۳۱۰  
 محمد خان زنگنه - ۶۷  
 محمد خان سرتیپ - ۳۱۶  
 محمد خان مجد الملک [میرزا... ] ←  
 مجد الملک  
 محمد دلال [آقا... ] - ۵۱۰  
 محمد رضا [آقا سید... ] - ۵۱  
 محمد رضا [آقا شیخ... ] ← شریعتمدار  
 محمد رضا [حاجی میرزا... ] (از علماء  
 کرمان) - ۳۱۴، ۳۱۳، ۳۱۲، ۳۱۱

- ۵۵۷  
محمدعلی [میرزا...] (پسر سید جمال واعظ)  
۳۷۴، ۳۴۲  
محمدعلی [مشهدی...] - ۱۲۲  
محمدعلی اصفهانی [حاج...] - ۴۱  
محمدعلی بهجت دزفولی [میرزا...] - ۶۵۱  
محمدعلی تاجر شال فروش [حاجی...] -  
۶۳۳  
محمدعلی خان [میرزا...] (پسر مؤتمن لشکر)  
۴۷۱، ۴۷۰، ۲۴۱  
محمدعلی دزفولی [شیخ...] - ۱۲۴  
محمدعلی شال فروش [حاج...] - ۲۲۱  
محمدعلی شاه قاجار - ۱۵، ۱۲، ۱۳۰، ۶۴،  
۱۹۲، ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۸۹، ۱۶۹، ۱۳۲  
۱۹۸، ۱۹۳، ۲۱۴، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳،  
۲۲۴، ۲۲۵، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۸،  
۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۸، ۲۹۵، ۲۹۸، ۳۰۴،  
۳۱۱، ۳۷۰، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۶۲، ۴۹۲  
۴۹۵، ۵۲۸، ۵۲۹، ۶۲۷، ۶۵۱  
محمد علی عراقی [سید...] - ۶۵۱  
محمد فاتح [سلطان...] - ۴۲۱  
محمد کاظم الخراسانی ← خراسانی  
محمد کاظم خراسانی - ۵۵۰  
محمد کرمانی [حاج شیخ...] - ۳۹۴  
محمد کرمانی [سید...] - ۹۷  
محمد کریم خان کرمانی [حاجی...] - ۱۰،  
۲۱  
محمد گلپایگانی [آقا میرزا...] - ۲۹۲  
۴۱۴  
محمد گنجه‌ای [آقا سید...] - ۳۵۲  
محمد مازندرانی [آقا شیخ...] - ۴۶۴
- ، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱،  
۳۲۲، ۳۲۳، ۳۵۳، ۳۵۸، ۳۶۵  
، ۳۶۷، ۳۷۱، ۳۹۳، ۳۹۴، ۴۱۵، ۴۲۹  
۶۲۵، ۴۹۲  
محمد رضا طباطبائی [سید...] ← طباطبائی  
محمد رضا مجتهد [آقا شیخ...] - ۹۹  
محمد رضا مجتهد استرآبادی [آقا شیخ...] ←  
استرآبادی [آقا شیخ محمد رضا...]  
محمد رضا حکیم قمی اصفهانی - ۴۹۳  
محمد رضا شیرازی [آقا سید...] (مدیر روزنامه  
مساوات) - ۳۷۳، ۴۱۵، ۴۸۶، ۶۵۱  
محمد رضا کاشی [آقا شیخ...] ← کاشی  
(شیخ محمد رضا...)  
محمد رفیق خان - ۷۱  
محمد شاه - ۶۴، ۱۳۱، ۱۴۵، ۱۶۹،  
۵۰۸  
محمد شمعانی [حاج سید...] ← شمعانی  
محمد صادق (از مردم رشت) - ۶۱۷  
محمد صادق [آقا شیخ...] - ۳۱۶، ۳۱۲  
۳۱۸، ۳۱۷  
محمد صادق [آقا میرزا...] ← طباطبائی  
محمد صادق کاشانی [آقا شیخ...] - ۳۴۳  
محمد صراف [سید...] - ۲۲۴، ۶۳۵  
محمد طباطبائی [آقا میرزا سید...] ←  
طباطبائی  
محمد عبده [شیخ...] - ۷۶  
محمدعلی [آقا شیخ...] - ۲۲۷  
محمدعلی [آقا میرزا...] - ۴۵  
محمد علی (از مردم رشت) - ۶۱۷  
محمدعلی (بیان المحققین) - ۲۲۹، ۲۳۷  
محمدعلی [حاج سید...] (از علماء شیراز)

- ۵۹۷، ۵۸۱  
 محمد مجاهد [سید...]. - ۶۱  
 محمد محرر [میرزا...]. - ۳۵۱، ۳۵۰  
 ۳۵۴، ۳۵۲، ۳۵۶  
 محمد نائینی [حاج...]. - ۵۲۴  
 محمد نایب [میرزا...]. (نوکر آقای طباطبائی)  
 ۴۸۸  
 محمد واعظ [حاج شیخ...]. ← خلاق المعانی  
 محمد واعظ اصفهانی [حاج شیخ...]. - ۳۲۶  
 ۳۲۷، ۳۴۴، ۳۶۴، ۳۶۵، ۴۷۷، ۴۷۸  
 ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۲، ۵۹۱  
 محمد ولیخان سپهدار [نصر السلطنه...]. ← نصر السلطنه [محمد ولیخان...]  
 محمد هاشم چهارسوئی [آقا میرزا...]. ← چهارسوئی [آقا میرزا محمد هاشم...]  
 محمود [نایب...]. - ۱۲۵  
 محمود اصفهانی [آقا میرزا...]. - ۲۲۵  
 ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶  
 محمود اصفهانی [میرزا...]. ← اصفهانی [میرزا محمود...]  
 محمودخان [میرزا...]. - ۱۹۵  
 محمود خان [میرزا...]. (نوه قائم مقام) - ۶۳۷  
 محمودخان ناصرالملک [میرزا...]. ← ناصر الملک  
 محمودزنجانی [شیخ...]. (ملای زرگنده) - ۵۴۳  
 محمود مجتهد [میرزا...]. (از علماء کرمان) - ۵۸۷  
 مخبرالدوله - ۴۹، ۱۱۸، ۱۶۰، ۶۰۸
- ۶۴۶، ۶۳۴  
 مخبر السلطنه - ۶۰۸، ۶۳۱  
 مخبر الملک - ۶۰۸  
 مختار الملک - ۳۰۹  
 مدبر الملک هرندی (مدیر روزنامه تمدن) - ۶۵۱، ۳۷۵  
 مدحت یاشا - ۱۲۶  
 مدرس [میرسید علی...]. - ۴۶  
 مدیر الاسلام بروجردی [آقا سید حسین...]. - ۳۷۳، ۵۱۴، ۶۳۵، ۵۶۱  
 مدیر الدوله - ۵۷۲  
 مدیر الذاکرین [آقا شیخ مرتضی...]. (روضه خوان) ۳۴۳، ۳۴۹، ۳۵۱، ۳۵۶، ۳۵۷  
 مدیر الشریعه [مدیر المماتک] - ۳۷۵  
 مرتضوی [حاجی سید مرتضی...]. - ۶۳۳  
 مرتضی آشتیانی [حاج شیخ...]. ← آشتیانی مرتضی [آقا سید...]. - ۸۲  
 مستشارالتجار - ۳۲۵  
 مستشارالدوله - ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۱۱  
 ۴۶۷، ۴۸۱  
 مستشار الملک - ۵۴۳، ۵۴۸، ۵۷۲، ۵۹۷  
 مستعان السلطان [میرزا کاظم خان...]. - ۵۸۱  
 مستعان الملک - ۲۲۵، ۳۰۹، ۵۲۹  
 مسلم بن عوسجه - ۳۷۷  
 مسیح الموسوی (از علماء اصفهان) - ۵۵۰  
 مشار الملک [میرزا حسین...]. - ۶۳۴  
 مشکوة الدوله - ۵۲۸  
 مشیرالدوله [حاج میرزا حسین خان...]. - ۴۹، ۵۰، ۸۲، ۱۱۸، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۴  
 ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۵۰  
 مشیرالدوله [شیخ محسن خان...]. - ۱۵۸

،۲۱۳،۲۰۵۶،۲۰۵،۱۹۷،۱۹۳،۱۹۲  
 ،۲۵۲،۲۴۷،۲۴۳،۲۲۹،۲۲۱،۲۱۶  
 ،۲۷۲،۲۶۷،۲۶۶،۲۵۵،۲۵۴،۲۵۳  
 ،۲۹۸،۲۹۴،۲۷۶،۲۷۵،۲۷۴،۲۷۳  
 ،۳۲۷،۳۲۶،۳۰۸،۳۰۵،۳۰۴،۳۰۳  
 ،۳۶۱،۳۵۹،۳۴۸،۳۴۶،۳۳۱،۳۲۸  
 ،۳۹۴،۳۹۰،۳۷۳،۳۷۲،۳۷۱،۳۶۶  
 ،۴۱۶،۴۱۵،۴۰۳،۴۰۰،۳۹۷  
 ،۴۶۶،۴۶۲،۴۵۹،۴۳۰،۴۲۵  
 ،۴۹۵،۴۸۹،۴۸۸،۴۸۰،۴۷۶،۴۷۰  
 ،۵۳۴،۵۲۶،۵۲۵،۵۱۱،۵۰۸،۵۰۰  
 ،۵۴۳،۵۴۱،۵۴۰،۵۳۹،۵۳۸،۵۳۷  
 ،۵۵۲،۵۵۱،۵۵۰،۵۴۸،۵۴۶،۵۴۵  
 ،۶۱۳،۶۰۹،۵۹۹،۵۶۴،۵۵۸،۵۵۳  
 ،۶۲۸،۶۲۷،۶۲۴،۶۲۰،۶۱۹،۶۱۸  
 ،۶۴۳،۶۴۲،۶۴۱،۶۳۰،۶۲۹،۶۱۸  
 ،۶۵۴،۶۵۰  
 مشیر السلطنه - ۱۱۱  
 مشیر السلطنه [میرزا احمد خان...] - ۳۲۰  
 ۵۷۸،۵۳۱،۳۹۴،۳۶۸،۳۵۶،۳۲۸  
 مشیر الملک (پسر مشیر الدوله) - ۵۲۵،۳۴۶  
 ،۵۸۹،۵۷۹،۵۷۷،۵۶۳،۵۶۱،۵۴۱  
 ۶۵۰،۶۴۳،۶۴۲  
 مشیر دیوان - ۶۰۰،۵۹۹  
 مشیر لشکر [حاج...] - ۵۴۲  
 مصطفی آشتیانی [آقا میرزا...] ← آشتیانی  
 مصطفی سمسار [سید...] - ۶۳۴  
 مصطفی قنات آبادی [آقا سید...] - ۵۰۱  
 مطهر الدین مطهر [سید...] - ۵۵۷،۵۴۵  
 مظفر الدین شاه - ۱۲،۶۴،۹۹،۱۱۱  
 ۱۳۳،۱۳۲،۱۲۹،۱۲۵،۱۲۱،۱۱۶  
 ،۱۶۱،۱۶۰،۱۵۹،۱۵۸،۱۵۷،۱۳۶  
 ،۱۸۹،۱۷۳،۱۶۹،۱۶۴،۱۶۳،۱۶۲

۶۵۲، ۶۵۱

مظفر الممالک - ۳۸۱، ۳۸۰

مظفر نظام [عبدالحسین خان...] - ۴۰۰

معاون التجار [حاج...] - ۳۹۹

معاویه - ۲۸۵

معتضد دیوان - ۳۱۵، ۳۱۴

معتد الاسلام رشتی - ۱۶۶، ۲۷۲، ۶۵۲

معتد الحرم - ۴۰۷، ۴۰۶، ۴۰۱

معتد الحکماء [میرزا عبدالکریم...] - ۱۹۰

معتد السلطنه شیرازی (پدر وثوق الدوله) -

۶۴۶، ۴۹۹

معتد خاقان - ۵۷۲، ۵۴۳، ۵۳۷

معتد الشریعه - ۱۱۳

معز السلطان ← سردار محیی

- معز السلطان - ۵۱۰  
 معز السلطنه [ سردار ارفع... ] - ۴۲۶  
 معصومه (ع) [ حضرت... ] - ۵۶۶  
 معظم السلطان - ۶۳۳  
 معلی بن خنیس - ۲۹۶  
 معمار باشی [ حاج ابوالحسن... ] - ۴۷۸  
 ۴۷۹  
 معیر الممالک - ۱۷۳  
 معیر الممالک [ دوستعلیخان... ] - ۳۳۹  
 ۳۶۹  
 معین التجار اصفهانی [ آقا سید عبدالرحیم  
 ... ] - ۹۷  
 معین التجار بوشهری [ حاجی محمد... ] - ۵۷۴  
 ۵۹۱، ۵۹۷، ۶۲۶، ۶۳۳، ۶۴۱  
 معین العلماء [ عبدالوهاب... ] - ۳۴۱، ۳۴۰  
 ۳۴۲، ۳۶۲، ۶۵۱  
 معین الملک - ۱۵۷  
 معین حضور - ۱۷۳  
 معین حضور - [ میرزا حسین خان... ] - ۲۹۱  
 ۳۳۶، ۳۴۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۵۰۳  
 ۵۴۲  
 مغربی - ۱۷۶  
 مفاخر الملک - ۲۲۳  
 مفتاح الدوله - ۵۴۲  
 مفتاح الملک - ۵۴۲، ۲۵۵، ۶۵۱، ۶۵۳  
 مقتدر السلطنه - ۱۹۳  
 مقتدر الملک - ۶۴۳  
 مکرم السلطنه - ۵۱۴  
 ملاصدرا شیرازی - ۲۹۶  
 ملک [ حاج... ] - ۳۵۶، ۴۲۶  
 ملک التجار [ حاج... ] - ۳۲، ۳۳، ۴۰، ۱۲۳
- ۲۵۵، ۲۵۶، ۳۵۹  
 ملک الحکماء (از مردم رشت) - ۶۱۷  
 ملک الکتاب [ میرزا باقر... ] - ۱۳۴  
 ملک المتکلمین [ حاج میرزا نصرالله... ] -  
 ۲۷۹، ۳۴۴، ۳۵۷، ۳۷۰، ۴۳۰، ۴۹۹  
 ۵۰۰، ۵۳۳، ۵۵۵، ۵۵۶  
 ملک المورخین - ۶۵۱  
 ملک الواعظین [ حاج شیخزین العابدین... ] -  
 ۳۳۷، ۳۳۸  
 ملک شاه سلجوقی - ۴۲۰  
 ملکم خان [ پرنس، میرزا... ] - ۶۳، ۱۱۴  
 ۱۲۸، ۱۳۶، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲  
 ۱۵۳، ۱۵۹، ۲۰۴، ۲۶۷، ۲۸۱  
 ملک منصور میرزا [ شعاع السلطنه، جهان مدار  
 ... ] - شعاع السلطنه [ ملک منصور میرزا  
 جهان مدار... ]  
 ممتاز الدوله - ۵۱۴، ۴۳۰  
 منتخب الممالک مازندرانی - ۴۱۰  
 منتصر الملک بیگلربیگی - ۵۸۸  
 منشی زاده [ میرزا ابراهیم خان... ] - ۴۶۴  
 مؤتمن الملک - ۱۴۳  
 مؤتمن الملک [ میرزا حسین خان... ] - ۵۲۷  
 ۵۴۸  
 مؤتمن الملک [ میرزا سعید خان... ] - ۵۲۴  
 مؤتمن الملک [ پسر مشیر الدوله... ] - ۳۴۶  
 ۵۲۸، ۵۴۱، ۵۵۸، ۵۷۹، ۶۴۲  
 مؤتمن لشکر نوری [ میرزا سید محمد... ] -  
 ۲۸۱، ۴۷۱  
 مو تسوای تو - ۴۵۸  
 موثق الدوله [ شاهزاده... ] - ۱۶۱، ۱۶۲  
 مؤدب الدوله [ میرزا علی اصغر خان... ] - ۲۱۹

میرزا رضا کرمانی ← رضا کرمانی  
 میرزا رضا کرمانی - ۱۲، ۱۴، ۸۱، ۹۷،  
 ۹۸، ۹۹، ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۱۸،  
 ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۸، ۲۱۶، ۲۲۱،  
 ۲۵۳، ۲۸۱، ۵۹۶  
 میرزا حاجی تاجر ← حاجی تاجر [میرزا]  
 میرزا یحیی خان منشی باشی ← یحیی خان  
 منشی باشی [میرزا...]  
 میرزای شیرازی [حجة الاسلام...]- ۱۹،  
 ۲۱، ۲۲، ۲۵، ۲۹، ۳۰، ۳۳، ۳۴، ۳۵،  
 ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۴،  
 ۴۵، ۴۸، ۴۹، ۵۸، ۶۰، ۶۲، ۶۳، ۸۳،  
 ۹۸، ۱۱۵، ۱۲۲، ۴۶۷  
 میرمحمد هاشم چارسوئی [آقا...]- ۱۶،  
 ۱۷  
 میکادو - ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰

## «ن»

ناپلئون - ۶۷، ۱۲۶  
 ناحور - ۴۱۷  
 نادرشاه افشار - ۳۵۵، ۳۹۶، ۴۲۱  
 ناصرالدوله [عبدالحمید میرزا...]- ۱۱،  
 ۹۸، ۱۸۵، ۱۸۶  
 ناصرالدین شاه - ۹، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۹،  
 ۲۱، ۲۲، ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۳، ۳۴،  
 ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۲، ۴۹، ۶۳، ۶۴، ۶۹، ۷۶،  
 ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۸۳، ۹۸، ۹۹، ۱۰۱،  
 ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۸،  
 ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۴۳،  
 ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۱،  
 ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۲

موسی (از مردم رشت) - ۶۱۷  
 موسی (ع) [حضرت...]- ۲۸۳  
 موسی بیک گرد [سلطان...]- ۲۲۲، ۴۲۱  
 موفق السلطان [میرزا اسدالله خان...]- ۵۲۶  
 موقر السلطنه - ۳۰۴، ۳۴۵، ۳۴۷، ۴۷۱  
 مؤیدالدوله - ۱۳  
 مؤیدالاسلام - ۱۶۴، ۱۲۵  
 مؤیدالاسلام (مدیر روزنامه حبل المتین) -  
 ۲۸۱، ۲۹۱، ۴۷۰، ۴۷۱، ۶۵۲  
 مؤیدالممالک کرمانی - ۶۵۲  
 مهدی [آقا سید...]- ۶۲  
 مهدی [آقا سید...]- [مؤسس مدرسه هدایت]  
 ۶۵۳  
 مهدی خان [دکتر...]- ۸۲  
 مهدی خان [میرزا...]- ۱۷۶  
 مهدی [شیخ... پسر آخوند ملا محمد جعفر]  
 ۱۰۰-  
 مهدی سقط فروش [سید...]- ۶۳۵  
 مهدی طباطبائی [آقا سید...]- ← طباطبائی  
 مهدی گاو کش - ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۵۲، ۴۷۶،  
 ۴۷۷  
 مهدی موعود [حضرت حجة]- ← امام زمان  
 میخرا [از شاهان ارمنستان]- ۴۱۹  
 میرداماد - ۲۹۶  
 میرزا آقا ارباب [حاج...]- ۸۲  
 میرزا آقا اصفهانی ← اصفهانی [میرزا آقا...]  
 میرزا آقاخان کرمانی ← آقاخان کرمانی  
 میرزا آقاخان کرمانی ← کرمانی [میرزا  
 آقاخان...]  
 میرزا آقا مجتهد - ۱۹۰  
 میرزا آقا همدانی - [حاج...]- ۴۰۷

نایب حسن - ۳۷۶، ۳۷۷	۱۶۹، ۱۷۴، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۹۱، ۲۰۳
نایب عبادالله ← عبادالله	۲۰۵، ۲۱۶، ۲۲۱، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۶۳
نایب عبادالله - ۴۷۲	۲۷۴، ۲۹۷، ۳۷۹، ۳۹۴، ۴۱۳، ۴۲۳
نایب عبدالله ← عبدالله	۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۷، ۴۹۴، ۵۰۰، ۵۰۸
نایب هادی خان ← خبیر دربار	۵۲۵، ۵۹۶، ۶۵۵
بنی خان امیردیوان قزوینی [میرزا...]	۶۶۲ ناصرالدین میرزا -
امیردیوان قزوینی	۶۴۵ ناصر السلطنه -
نجدالدوله (از مردم رشت) - ۶۱۷	ناصر الشریعه کرمانی [سیداحمد...]-۲۷۰،
نجف آبادی [حاج حیدر...]- ۴۲۸	۲۷۱، ۲۷۲، ۲۸۸
نجفی [آیه الله...]- ۲۷۱، ۳۳۶، ۵۵۰،	ناصرالملك - ۱۵۷، ۲۰۴، ۳۴۶، ۳۸۲،
۵۵۵، ۵۸۷، ۶۱۳	۳۸۳، ۳۸۵، ۳۸۶، ۴۳۰، ۴۵۴، ۴۶۲،
نجفی اصفهانی [آقا...]- ۲۳، ۲۶، ۱۶۴،	ناصرخاقان - ۴۷۱
۱۷۰	ناظم الاسلام ک-رمانی - ۹، ۱۸۹، ۲۲۳،
نجم الدوله [حاج...]- ۲۱۲	۲۲۷، ۲۴۳، ۲۸۰، ۳۲۲، ۳۲۳، ۴۳۲،
نجم الذاکرین - ۳۸۰	۴۳۶، ۴۴۰، ۴۶۴، ۵۸۱، ۵۸۸، ۶۲۰،
نجیب پاشا - ۶۷، ۶۹	ناظم الاطباء کرمانی - ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷،
نذیم باشی [حاج...]- ۲۲۴، ۲۴۵، ۳۱۳،	۲۱۹، ۲۵۵، ۶۵۳
نریمان خان - ۴۲۳	ناظم التجار - ۳۱۵
نسترن (همسرظفرالسلطان) - ۳۱۵	ناظم الدوله - ۱۸۶
نصرالسلطنه (محمد ولیخان سپهدار)-۱۲۱،	ناظم السلطنه - ۱۸۶
۳۶۳، ۳۶۴، ۴۲۵، ۴۸۲، ۴۸۵، ۴۸۷،	ناظم الشریعه - ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۹۱،
۴۹۱، ۴۹۳، ۴۹۸، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۶،	۲۹۹
۵۷۱، ۵۸۱، ۵۸۷، ۵۹۰، ۵۹۵، ۶۰۰،	ناظم العلماء ملایری - ۵۰۸، ۵۰۹
نصرالله اخوی [حاجی سید...]- اخوی	نایب السلطنه - ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۳، ۵۳۰،
[حاجی سید نصرالله...]	۵۴۰، ۵۴۱، ۵۶۷، ۵۷۲، ۵۷۴، ۵۷۸،
نصرالله خان امیراعظم - ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹،	۵۸۰، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۱۳،
۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲	نایب السلطنه، کامران میرزا - ۲۰، ۲۱، ۲۳،
نصرالله خان مشیرالدوله [میرزا...]	۳۰، ۳۴، ۳۵، ۴۹، ۹۷، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳،
مشیرالدوله	۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۳،
نصرت الدوله - ۵۹۶	۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۳۲،
نصره الدوله ← فرمانفرما	نایب الوزاره [میرزا ابراهیم خان...]- ۵۲۵،



نیرالسلطان [میرزا قهرمان خان...]- ۱۹۰  
 نیر دبیر خاقان ← دبیر خاقان [نیر...]  
 نیر سیح [از شاهان ارمنستان]- ۴۱۹  
 نیکلای دوم- ۴۵۶  
 نینوس (از شاهان ارمنستان)- ۴۱۸  
 نیوبولومیوس (از والیهای ارمنه)- ۴۱۹

## «و»

واردت [ملاحسن...]- ۵۱۱  
 واعظ قزوینی- ۵۳۴  
 وثوق الدوله (مستوفی)- ۲۹۲، ۴۱۵،  
 ۴۹۹، ۵۰۰، ۶۳۳، ۶۴۶  
 وجهه الله میرزا سپهسالار اعظم- ۱۹۷  
 وزیر افخم- ۵۳۱  
 وزیر افخم [سلطان علیخان...]- ۱۶۳  
 وزیر مخصوص [صاحب اختیار...]- ۳۹۵  
 وزیر نظام- ۶۲۱  
 وزیر همایون- ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲  
 وزیر همایون [میرزا مهدی خان...]- ۴۷۱  
 وکیل الدوله ← آقا بالاخان  
 وکیل الدوله- ۶۳۲  
 وکیل الدوله کرمانشاهی [حاج حسن...]-  
 ۴۰، ۸۱، ۸۲  
 وکیل الدوله [حاج عبدالرحیم...]- ۴۰، ۴۱  
 وکیل الرعایا همدانی [حاج...]- ۲۲۴  
 وکیل الملك- ۳۰۹، ۴۹۵  
 وکیل الملك نوری [محمد اسمعیل خان...]-  
 ۹، ۱۰۴، ۱۱۸، ۲۱۵  
 وکیل الممالک کرمانی- ۹۸  
 ولتر- ۱۵۲  
 ولی الله خان [دکتر سید...]- ۶۳۵

نصرت السلطان- ۴۳۰، ۴۹۹، ۵۰۰،  
 ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۶، ۶۴۹  
 نصیر الاسلام- ۳۱۶  
 نظری [ملا محمد حسین...]- ۴۶۹  
 نظام الحکما- ۶۵۴  
 نظام السلطان- ۳۰۸، ۵۴۳  
 نظام السلطنه- ۲۲۳، ۲۷۳، ۵۴۱  
 نظام العلماء- ۱۹۲  
 نظام العلماء تبریزی (معروف به سادات  
 تبریزی)- ۴۹۴  
 نظام الملك [خواجه...]- ۶۷، ۱۵۶، ۲۵۴،  
 ۲۵۵، ۳۰۳، ۳۰۸، ۳۶۸، ۵۳۱، ۵۳۲،  
 ۵۹۱، ۶۴۳، ۶۴۴  
 نظام الواعظین ← آقا بزرگ  
 نظم الدوله [میرزا ابوتراب خان...]- ۴۲۴،  
 ۵۴۳  
 نقیب السادات- ۳۴۵  
 نمرود (پادشاه بابل)- ۴۱۷  
 نوادیر (از شاهان ارمنستان)- ۴۱۹  
 نودیکف [مادام...]- ۸۴  
 نور الدوله- ۵۲۹  
 نورالله [حاج آقا...]- ۱۶۴  
 نوروز علی خان قلعه محمودی- ۱۰۴، ۱۰۵  
 نوری [شیخ فضل الله...]- ← فضل الله نوری  
 نوز بلژیکی [مسیو...]- ۱۷۳، ۲۱۳،  
 ۲۲۱، ۲۳۰، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰،  
 ۲۷۱، ۲۹۰، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۸،  
 ۳۲۸، ۳۳۱، ۳۵۸، ۴۹۷، ۶۱۸، ۶۴۹  
 نیرالدوله- ۳۰۴، ۳۱۳، ۳۷۰، ۳۷۱،  
 ۳۷۲، ۳۷۴، ۴۲۸، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۸،  
 ۵۳۱، ۵۷۱، ۵۸۰، ۶۰۰

- ولی‌خان (عموی عدل‌السلطنه) - ۳۱۰  
ولید بن عقبه - ۴۲۰  
ویکتور امانوئل - ۱۵۵  
ویکتور هوگو - ۱۵۲  
ویلنکالی - ۸۴  
هرساك (از شاهان ارمنستان) - ۴۱۹  
هام - ۱۷۶  
هورو (از شاهان ارمنستان) - ۴۱۹  
هومبرت [اعلیحضرت...] - ۱۵۵  
هیكا ظانس (منسوب به هایك اول) - ۴۱۷  
هیو [لارد...] - ۱۲۶

ه

## «ی»

- هادی [حاج آقا...] - ۶۳۸  
هادی [سید...] - ۷۹  
هادی نجم‌آبادی [حاج شیخ...] - ۲۲، ۱۸  
۶۲، ۸۲، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۲۵  
۱۲۴، ۱۳۵، ۱۵۹، ۱۶۱  
هاشم [آقا میرزا...] - ۲۵۲، ۲۸۱  
هاشم خان قراچه‌داغی - ۲۷۵  
هاشم قندی [سید...] - ۳۳۱، ۲۲۱، ۱۷۴  
۳۳۳، ۳۳۲  
هایك اول (از شاهان ارمنستان) - ۴۱۸، ۴۱۷  
هایك اول (از شاهان ارمنستان) - ۴۱۸  
هایك ثانی (از شاهان ارمنستان) - ۴۱۹  
هافاناک (از شاهان ارمنستان) - ۴۱۸  
هدایت‌الله [سید...] (از علماء مراغه) -  
۵۶۲  
هدایت‌الله خان [میرزا...] - ۴۳۹  
هراتی [سید محمدتقی...] - ۶۳۵، ۶۳۱  
۶۴۶  
هراچیا (از شاهان ارمنستان) - ۴۱۹  
هراند اول (از شاهان ارمنستان) - ۴۱۹  
هراند کایظاک (از شاهان ارمنستان) - ۴۱۹  
هرد (از شاهان ارمنستان) - ۴۱۹  
یافت [... بن نوح] - ۴۱۷  
یحیی [حاج میرزا...] - (امام جمعه شیراز)  
← امام جمعه شیراز  
یحیی [آقا...] (وکیل کرمان) - ۳۱۵، ۳۰۶  
۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۹۳  
یحیی‌خان ← مشیرالدوله  
یحیی‌خان منشی‌باشی [میرزا...] - ۵۳۹  
یحیی دولت‌آبادی [حاج میرزا...] - ۲۲۲  
یحیی دولت‌آبادی [حاج میرزا...] ←  
دولت‌آبادی [حاج میرزا یحیی...]  
یحیی کاشانی [شیخ...] - ۲۸۱، ۱۷۱، ۱۷۰  
۲۹۱، ۴۶۹، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۶۵۲  
یحیی میرزا [شاهزاده...] - ۶۳۱  
یدالله قمی [آقا...] - ۱۶۷  
یزید - ۶۰۹، ۶۱۱  
یعقوب‌خان - ۷۲  
یعقوب‌خان [میرزا...] - ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۲  
یوزباشی - ۴۴۲  
یوسف‌خان [میرزا...] ← مستشارالدوله  
یوسف سیرجانی [آقا سید...] - ۲۷۰

## «اماكن»

- ۸۴ - ترك  
 اتفاق جاويد [مدرسة...]- ۶۵۵  
 ادارة مظفرى بوشهر - ۲۹۹  
 ادب [مدرسة...]- ۶۵۳  
 ارامنه [مدرسة...]- ۶۵۴  
 اردبيل - ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱،  
 ۲۸۱، ۳۰۰، ۴۷۲، ۵۰۶  
 ارزنة الروم - ۶۸، ۶۷  
 ارس - ۲۵۷  
 ارض اقدس - ۳۱۸، ۳۱۹، ۴۶۸  
 ارك دولتى - ۲۷۸، ۳۴۰، ۳۶۱، ۳۶۸  
 ۳۹۲، ۳۹۹، ۴۸۲، ۵۰۸، ۵۹۵  
 ارگك - ۲۰، ۲۱، ۴۷  
 ارمنستان - ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱  
 ارمنستان [محلّة...]- ← محلّه ارمنستان  
 اروپ (اروپا) - ۵۳، ۵۶، ۷۶، ۷۷، ۱۲۷،  
 ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۳۶، ۳۸۹، ۴۴۹، ۴۵۹  
 ۵۲۶  
 اروميه - ۳۷۱، ۶۳۳  
 اسرآباد - ۱۲۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۴۸۰،  
 ۶۰۴  
 اسدآباد - ۷۰، ۷۹  
 آب انبار قاسم خان - ۵۷۲  
 آب فرمانفرما - ۵۹۶  
 آذربايجان - ۱۲۶، ۱۲۹، ۴۵، ۶۹، ۱۴،  
 ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۴۳، ۱۵۷، ۱۸۹، ۲۰۳،  
 ۲۰۵، ۲۶۶، ۲۷۳، ۲۷۵، ۳۷۱، ۲۷۷،  
 ۴۱۰، ۴۷۲، ۵۲۵، ۵۳۵، ۵۳۷، ۵۳۸،  
 ۵۳۹، ۵۴۹، ۵۵۶، ۶۰۴، ۶۲۰، ۶۲۱،  
 ۶۲۴، ۶۲۷، ۶۵۵  
 آستارا [بندر...]- ۳۰۸، ۴۷۲، ۵۱۰  
 ۶۳۷، ۶۵۶  
 آسيا - ۵۹۸  
 آسيا صغرى - ۶۲  
 آقا سيدهاشم [كوجه...]- ۲۹۵  
 آلمان - ۵۳، ۸۱، ۱۲۶، ۱۳۲، ۳۰۲، ۳۸۵،  
 ۳۸۶  
 آمريك - ۳۹۷  
 آمريكا ← آمريك  
 الف  
 ابن بابويه - ۲۷۲، ۴۹۸، ۵۰۰، ۵۰۱،  
 ۵۰۲، ۵۱۰  
 اتازونى - ۵۳

- اسکندار (از شهرهای ارمنی نشین) - ۴۲۱  
 اسعدآباد [...] کابل] - ۷۰  
 اسلامبول، استبول - ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵،  
 ۵۳، ۶۲، ۶۹، ۷۳، ۷۴، ۷۸، ۸۲، ۸۳،  
 ۸۴، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۷،  
 ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۰،  
 ۱۳۴، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۶۲، ۱۸۹، ۱۹۱،  
 ۲۰۴، ۲۲۰، ۲۵۶، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۲۲،  
 ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۳۰، ۴۹۵، ۵۱۴،  
 ۶۴۲، ۶۵۶
- اصفهان - ۱۱، ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۲۲، ۴۵،  
 ۵۴، ۷۶، ۷۹، ۱۴۹، ۱۶۴، ۱۷۲، ۲۱۶،  
 ۲۲۰، ۲۲۹، ۳۱۱، ۳۲۷، ۳۳۸،  
 ۳۴۳، ۳۵۸، ۴۲۱، ۴۳۰، ۴۶۹،  
 ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۸، ۵۴۹،  
 ۵۵۵، ۵۵۹، ۵۷۴، ۵۷۹، ۵۸۳،  
 ۵۷۷، ۵۹۵، ۶۰۴، ۶۳۲، ۶۳۴، ۶۴۹،  
 ۶۵۳، ۶۵۵
- اطریش - ۵۳، ۱۲۷، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴  
 اعتضادیه [مدرسه...] - ۶۵۴  
 افتتاحیه [مدرسه...] - ۶۵۳  
 افتخاریه [مدرسه...] - ۶۵۴  
 افریقا - ۲۰۹، ۲۶۴، ۳۰۲  
 افغان - افغانستان - ۲۳، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۷،  
 ۷۹، ۸۰، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۲، ۲۱۰،  
 ۲۴۶، ۳۸۶
- اقبال [مدرسه...] - ۶۵۴  
 اقدسیه [مدرسه...] - ۶۵۴  
 الیانس [مدرسه...] - ۶۵۴  
 امامزاده حمزه - ۱۰۹، ۱۲۱، ۳۶۳  
 امامزاده زید - ۴۹۰
- امامزاده سیدولی - ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶  
 امامزاده شاه چ-راغ ← شاه چ-راغ  
 [امامزاده...]  
 امامزاده قاسم - ۲۲۱  
 امانت [مدرسه...] - ۶۵۴  
 امریکا - ۱۴۹، ۲۰۸  
 امیر [سرای...] ← سرای امیر  
 امیر [کاروانسرا...] ← کاروانسرای امیر  
 امیریه - ۱۰۱، ۱۱۹  
 انگلستان ← انگلیس  
 انگلیس - ۲۳، ۳۰، ۳۱، ۳۷، ۴۷، ۵۴، ۵۶،  
 ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۲، ۷۵،  
 ۷۶، ۷۷، ۸۴، ۸۵، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۱،  
 ۱۳۲، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳، ۲۰۹، ۲۵۷،  
 ۲۶۲، ۲۷۷، ۲۸۲، ۲۹۶، ۳۰۰، ۳۰۲،  
 ۳۶۱، ۳۸۶، ۳۹۰، ۳۹۱، ۴۰۵، ۴۲۶،  
 ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۷۰، ۴۷۰، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۷،  
 ۵۰۸، ۵۱۰، ۵۱۴، ۵۲۹، ۵۳۱، ۵۳۲،  
 ۵۳۴، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۸، ۵۵۴، ۵۶۱،  
 ۵۸۴، ۵۸۹، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۷، ۵۹۹،  
 ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۲۰، ۶۲۴، ۶۲۷، ۶۲۸،  
 ۶۳۳، ۴۷۶  
 اوین - ۵۰۴  
 اهواز - ۲۵۶  
 ایران - ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵،  
 ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۳۱،  
 ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۷،  
 ۴۸، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۵۹،  
 ۶۱، ۶۳، ۶۴، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۲،  
 ۷۳، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳،  
 ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳،

،۵۶۴،۵۶۳،۵۶۲،۵۶۰،۵۵۸،۵۵۴	،۱۱۶،۱۱۵،۱۱۴،۱۰۹،۱۰۸،۱۰۵
،۵۷۵،۵۷۳،۵۷۰،۵۶۹،۵۶۶،۵۶۵	،۱۲۸،۱۲۷،۱۲۶،۱۲۵،۱۲۴،۱۲۱
،۵۹۴،۵۸۸،۵۸۴،۵۸۱،۵۷۹،۵۷۸	،۱۳۴،۱۳۳،۱۳۲،۱۳۱،۱۳۰،۱۲۹
،۶۰۴،۶۰۳،۶۰۲،۶۰۱،۵۹۹،۵۹۷	،۱۴۶،۱۴۳،۱۳۹،۱۳۸،۱۳۶،۱۳۵
،۶۱۲،۶۱۱،۶۱۰،۶۰۹،۶۰۸،۶۰۶	،۱۵۳،۱۵۲،۱۵۱،۱۵۰،۱۴۹،۱۴۸
،۶۲۶،۶۲۵،۶۲۱،۶۱۸،۶۱۶،۶۱۵	،۱۶۲،۱۶۰،۱۵۸،۱۵۶،۱۵۵،۱۵۴
،۶۴۲،۶۴۰،۶۳۳،۶۲۹،۶۲۸،۶۲۷	،۱۷۵،۱۷۴،۱۶۹،۱۶۵،۱۶۴،۱۶۳
،۶۵۵،۶۵۲،۶۴۸،۶۴۵،۶۴۴،۶۴۳	،۲۰۱،۱۹۹،۱۹۱،۱۹۰،۱۸۹،۱۷۶
۶۵۷،۶۵۶	،۲۰۹،۲۰۸،۲۰۷،۲۰۶،۲۰۵،۲۰۴

ایطالیا - ۱۵۳،۱۵۲، ۱۵۵،۴۲۳،۴۳۲

ایمانیہ [مدرسہ...]- ۶۵۴

ایوانکیف - ۴۶۶

### «ب»

بایل - ۴۱۷،۴۱۹

بابعالی - ۴۲۲

باجگیران - ۵۷۸

بادکوبہ - ۱۰۸،۱۰۱، ۵۹۹

بارفروش - ۱۰۸،۱۰۱، ۱۲۰

بازار شاہ کرمان - ۳۱۲

بازار شاہ کرمان [مسجد...]- ۳۱۲

باطوم - ۱۴، ۱۰۱

باغ ایلخانی - ۴۷

باغ پستہ بیک - ۲۳۲

باغ شاہ - ۶۴، ۱۰۱، ۱۱۷، ۲۷۶، ۲۷۸

۲۷۹، ۳۸۱، ۳۸۴، ۳۹۲، ۴۶۷، ۵۹۶

باغ عین الدولہ - ۳۵۴

باغ قصر - ۲۵۶

باغ گلستان - ۱۱۸

باغ ناصریہ - ۳۱۳

بافاریا (باویر) - ۷۷، ۸۱

،۱۱۶،۱۱۵،۱۱۴،۱۰۹،۱۰۸،۱۰۵	،۲۲۴،۲۲۱،۲۲۰،۲۱۴،۲۱۳،۲۱۰
،۱۲۸،۱۲۷،۱۲۶،۱۲۵،۱۲۴،۱۲۱	،۲۴۷،۲۴۶،۲۴۵،۲۴۴،۲۴۰،۲۲۵
،۱۳۴،۱۳۳،۱۳۲،۱۳۱،۱۳۰،۱۲۹	،۲۵۶،۲۵۴،۲۵۱،۲۵۰،۲۴۹،۲۴۸
،۱۴۶،۱۴۳،۱۳۹،۱۳۸،۱۳۶،۱۳۵	،۲۶۴،۲۶۳،۲۶۲،۲۶۰،۲۵۸،۲۵۷
،۱۵۳،۱۵۲،۱۵۱،۱۵۰،۱۴۹،۱۴۸	،۲۷۴،۲۷۳،۲۷۱،۲۷۰،۲۶۹،۲۶۶
،۱۶۲،۱۶۰،۱۵۸،۱۵۶،۱۵۵،۱۵۴	،۲۸۳،۲۸۰،۲۷۷،۲۷۶،۲۷۵
،۱۷۵،۱۷۴،۱۶۹،۱۶۵،۱۶۴،۱۶۳	،۲۹۵،۲۹۳،۲۹۱،۲۸۹،۲۸۷،۲۸۶
،۲۰۱،۱۹۹،۱۹۱،۱۹۰،۱۸۹،۱۷۶	،۳۰۱،۳۰۰،۲۹۹،۲۹۸،۲۹۷،۲۹۶
،۲۰۹،۲۰۸،۲۰۷،۲۰۶،۲۰۵،۲۰۴	،۳۰۸،۳۰۷،۳۰۵،۳۰۴،۳۰۳،۳۰۲
،۲۲۴،۲۲۱،۲۲۰،۲۱۴،۲۱۳،۲۱۰	،۳۲۲،۳۳۱،۳۲۳،۳۲۲،۳۲۱،۳۱۷
،۲۴۷،۲۴۶،۲۴۵،۲۴۴،۲۴۰،۲۲۵	،۳۶۸،۳۶۶،۳۶۴،۳۶۱،۳۵۸،۳۵۷
،۲۵۶،۲۵۴،۲۵۱،۲۵۰،۲۴۹،۲۴۸	،۳۹۰،۳۸۶،۳۸۵،۳۸۴،۳۷۵،۳۷۳
،۲۶۴،۲۶۳،۲۶۲،۲۶۰،۲۵۸،۲۵۷	،۴۰۸،۴۰۵،۴۰۴،۴۰۲،۳۹۶،۳۹۳
،۲۷۴،۲۷۳،۲۷۱،۲۷۰،۲۶۹،۲۶۶	،۴۲۱،۴۲۰،۴۱۶،۴۱۱،۴۱۰،۴۰۹
،۲۸۳،۲۸۰،۲۷۷،۲۷۶،۲۷۵	،۴۳۰،۴۲۷،۴۲۶،۴۲۵،۴۲۴،۴۲۳
،۲۹۵،۲۹۳،۲۹۱،۲۸۹،۲۸۷،۲۸۶	،۴۴۸،۴۴۶،۴۴۳،۴۴۲،۴۳۳،۴۳۱
،۳۰۱،۳۰۰،۲۹۹،۲۹۸،۲۹۷،۲۹۶	،۴۶۱،۴۶۰،۴۵۶،۴۵۵،۴۵۴،۴۵۰
،۳۰۸،۳۰۷،۳۰۵،۳۰۴،۳۰۳،۳۰۲	،۴۷۶،۴۷۲،۴۷۰،۴۶۷،۴۶۵،۴۶۳
،۳۲۲،۳۳۱،۳۲۳،۳۲۲،۳۲۱،۳۱۷	،۵۰۵،۵۰۴،۴۹۶،۴۹۵،۴۹۴،۴۹۳
،۳۶۸،۳۶۶،۳۶۴،۳۶۱،۳۵۸،۳۵۷	،۵۲۵،۵۲۴،۵۱۴،۵۱۳،۵۰۸،۵۰۶
،۳۹۰،۳۸۶،۳۸۵،۳۸۴،۳۷۵،۳۷۳	،۵۳۷،۵۳۴،۵۳۱،۵۲۸،۵۲۷،۵۲۶
،۴۰۸،۴۰۵،۴۰۴،۴۰۲،۳۹۶،۳۹۳	،۵۵۳،۵۵۲،۵۵۱،۵۴۸،۵۴۱،۵۳۸
،۴۲۱،۴۲۰،۴۱۶،۴۱۱،۴۱۰،۴۰۹	
،۴۳۰،۴۲۷،۴۲۶،۴۲۵،۴۲۴،۴۲۳	
،۴۴۸،۴۴۶،۴۴۳،۴۴۲،۴۳۳،۴۳۱	
،۴۶۱،۴۶۰،۴۵۶،۴۵۵،۴۵۴،۴۵۰	
،۴۷۶،۴۷۲،۴۷۰،۴۶۷،۴۶۵،۴۶۳	
،۵۰۵،۵۰۴،۴۹۶،۴۹۵،۴۹۴،۴۹۳	
،۵۲۵،۵۲۴،۵۱۴،۵۱۳،۵۰۸،۵۰۶	
،۵۳۷،۵۳۴،۵۳۱،۵۲۸،۵۲۷،۵۲۶	
،۵۵۳،۵۵۲،۵۵۱،۵۴۸،۵۴۱،۵۳۸	

- بانك استقراضی - ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶،  
 ۴۴۲، ۳۲۷  
 بجنورد - ۶۰۴  
 بحرین - ۱۳۲  
 بخارا - ۶۱۱  
 برازجان - ۴۰۷  
 بردسیر - ۱۱  
 برلن - ۱۵۰  
 بروجرد - ۶۰۴، ۵۵۶، ۳۷۵  
 بروكسل - ۱۹۸  
 بست (چهاربست در مشهد مقدس) - ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 بسطام - ۲۰۱، ۱۹۸  
 بصره - ۶۴، ۸۲، ۷۸، ۳۵۵  
 بغداد - ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۸۲، ۱۳۴، ۳۵۵  
 ۴۲۱  
 بقعة صادقیه - ۳۶۴  
 بلژیک - ۱۵۷  
 بلغار ← بلغارستان  
 بلغارستان - ۲۵۷  
 بلوچستان - ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۶۸، ۳۱۷، ۳۲۳  
 ۴۰۵، ۶۰۴  
 بم - ۳۱۷  
 بمبئی - ۱۳۴  
 بندر آستارا ← آستارا [بندر...]  
 بندر جده ← جده [بندر...]  
 بوشهر - ۵۸، ۸۰، ۲۸۱، ۲۹۲، ۲۹۹  
 ۶۵۵، ۶۵۱  
 بوغاز قسطنطنیه ← قسطنطنیه [بوغاز...]  
 بهارستان - ۵۷۳  
 بهرام آباد رفسنجان - ۳۱۹
- بولینا (از شهرهای روسیه) - ۴۲۱  
 بیرجند - ۴۱۱
- «پ»
- پاچنار - ۳۴۹  
 پارك عين الدوله - ۶۴۲  
 پاریس - ۷۶، ۷۷، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۴۹  
 ۱۵۱، ۱۹۰، ۲۰۴، ۴۲۳، ۵۲۶  
 پروتستانی‌ها [مدرسه...]- ۶۵۴  
 بطرز بورغ، بطرسبورغ - ۸۵، ۷۷، ۸۴  
 ۸۶، ۱۳۵، ۲۰۳، ۴۹۴  
 پنجاب - ۳۰۰
- «ت»
- تأدیپ [مدرسه...]- ۶۵۴  
 تالار برلیان - ۶۴۱  
 تالار گلستان - ۳۶۷، ۳۶۸، ۶۴۱، ۶۴۳  
 تبریز - ۱۲، ۱۴، ۲۳، ۴۴، ۱۲۵، ۱۲۹  
 ۱۴۳، ۱۶۴، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۲۰  
 ۲۲۱، ۲۵۷، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶  
 ۲۷۷، ۲۸۰، ۲۸۱، ۳۲۴، ۳۳۸، ۳۷۱  
 ۳۹۵، ۴۳۱، ۴۴۶، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۹۴  
 ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۴۰، ۵۵۹  
 ۵۶۰، ۵۹۶، ۶۰۹، ۶۱۶، ۶۲۰، ۶۲۱  
 ۶۲۲، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۴۷، ۶۵۱  
 ۶۵۲، ۶۵۶
- تجارتخانه جمشیدیان - ۴۲۶، ۴۲۷  
 تجارتخانه جهانیان - ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۶۸  
 تربت - ۶۰۴  
 تربیت [مدرسه...]- ۶۵۳  
 ترشیز - ۶۰۴

جہانیان [تجارتخانہ... ] ← تجارتخانہ  
جہانیان

## «چ»

چال [مدرسہ... ] - ۳۲۴  
چالہ حصار [مسجد... ] - ۴۶۷  
چالہرز - ۶۱۳  
چین [دیوار... ] ← دیوارچین

## «ح»

حاجب الدولہ [تیمچہ... ] ← تیمچہ حاجب  
الدولہ  
حاج ترخان (شہری در روسیہ) - ۲۹۷  
حاج حسن [سرای... ] ← سرای حاج حسن  
حاجی صفرعلی [مسجد... ] - ۶۲۲، ۶۲۱  
حاجی ترخان - ۲۰۳  
حاجی صمصامخان [مسجد... ] - ۶۲۱،  
۶۲۲

حجاز - ۷۳، ۷۱  
حسن آباد - ۳۷۹، ۵۰۳، ۵۰۶، ۵۶۹،  
۵۷۱  
حضرت عبدالعظیم ← عبدالعظیم  
حلب - ۲۳، ۳۹۶  
حمزہ [امامزادہ... ] ← امامزادہ حمزہ  
حیدرآباد دکن - ۷۶

## «خ»

خاتون آباد - ۴۳۴  
خار (نزدیک ورامین) - ۴۶۶  
خازن الملک [مدرسہ... ] - ۳۲۴ : ۳۲۵،  
۳۲۹

ترکستان - ۴۶۵  
ترکیہ، ترکیا - ۸۷، ۷۴  
نفلیس - ۱۰۱، ۱۳۴، ۲۰۳، ۴۹۴  
تکیہ درخونگاہ - ۳۷۵  
تکیہ منوچہرخان - ۳۵۲  
تمدن [مدرسہ... ] - ۶۵۴  
تنکابن - ۶۰۴  
توپخانہ [میدان... ] - ۲۷۶  
توچال - ۱۴۷  
تویسرکان - ۶۰۴  
تہ باغ اللہ - ۱۰۰  
تہران ← طہران  
تیمچہ حاجب الدولہ - ۳۶۲

## «ث»

ثروت [مدرسہ... ] - ۶۵۳

## «ج»

جاجرود - ۲۳  
جامع [مسجد... ] - ۳۴۴، ۴۷۹، ۴۸۰،  
۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۹۸،  
۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۵، ۵۰۷، ۵۷۱  
جباخانہ [خیابان... ] ← خیابان جباخانہ  
جدہ [بندر... ] - ۲۵۸، ۲۵۹  
جزایر - ۲۵۹  
جلال آباد - ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۵۸،  
۳۹۳  
جلفا - ۴۲۱  
جمشیدیان [تجارتخانہ... ] ← تجارتخانہ  
جمشیدیان  
جنگل ← جنگل مازندان  
جنگل مازندران - ۳۷۹

- خازن الملك [مسجد...]- ۳۴۶  
 خان مروی [مدرسه...]- ۳۳۵، ۳۳۶  
 ۳۵۸، ۳۴۵  
 خرازین - ۱۵۹  
 خراسان - ۴۷، ۱۲۵، ۱۹۱، ۱۴۲، ۱۲۶، ۲۱۶، ۲۱۴، ۲۱۲، ۲۰۵، ۲۰۴، ۱۷۲  
 ۳۱۹، ۳۱۰، ۳۹۸، ۳۹۷، ۳۹۴، ۳۹۳  
 ۴۳۵، ۴۳۴، ۴۳۷، ۴۳۶، ۴۶۹، ۴۶۶  
 ۵۷۷، ۵۹۹، ۶۰۴، ۶۰۰  
 خرد [مدرسه...]- ۶۵۳  
 خزر [دریا...]- ۵۲  
 خلیج فارس - ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۲  
 خمسه - ۵۴۰، ۶۰۴  
 خوانسار ← خونسار  
 خونسار - ۶۰۴  
 خوی - ۲۷۷  
 خیابان جباخانه - ۳۶۲  
 خیابان جلیل آباد - ۱۶۷  
 خیابان علاءالدوله - ۳۸۲، ۵۵۱  
 خیابان ناصری - ۱۶۷  
 خیریه [مدرسه...]- ۶۵۴
- «د»
- دارالرشاد [مدرسه...]- ۶۵۴  
 دارلشفا [مدرسه...]- ۳۴۴، ۵۰۷، ۵۱۱  
 دارالفنون [مدرسه...]- ۵۶۲، ۵۷۷، ۶۵۴  
 داغ یولی - ۱۹۲  
 دامغان - ۱۹۸، ۲۰۱، ۶۰۴  
 دبستان دانش [مدرسه...]- ۶۵۴  
 دربند - ۱۵۲ - ۴۹۹  
 درخونگاه [تکیه...]- ← تکیه درخونگاه
- درشت - ۵۹۶، ۵۹۷، ۶۳۲  
 دروازه بهجت آباد - ۱۶۸  
 دروازه دولاب - ۳۵۰  
 دروازه شیرین - ۶۵۶  
 دروازه غار - ۳۷۶  
 دروازه قزوین - ۱۶۸، ۲۵۵، ۲۷۹  
 دریای روم - ۳۹۶  
 دریای مازندران - ۳۷۹  
 دزاشیب - ۱۴۵  
 دشتستان - ۴۰۷  
 دوشان تپه [قصر...]- ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴  
 ۳۵۵، ۳۵۷، ۵۵۳  
 دولاب [دروازه...]- ← دروازه دولاب  
 دولت آباد اصفهان - ۶۴۹  
 دولتی [مریضخانه...]- ← مریضخانه دولتی  
 دیلم - ۴۱۹  
 دیوارچین - ۳۹۶
- «ر»
- راور - ۳۱۰  
 راین - ۳۱۶  
 رستم آباد - ۵۶۱  
 رشت - ۱۳، ۱۳۵، ۱۶۳، ۱۹۸  
 ۳۳۲، ۳۷۹، ۴۷۲، ۵۴۰، ۶۱۰، ۵۱۶  
 ۵۱۷، ۶۵۳، ۶۵۵، ۶۵۶  
 رشديه [مدرسه...]- ۴۱۷، ۴۲۸، ۴۳۱  
 ۴۳۲، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۳، ۶۵۳  
 رفسنجان - ۳۰۹، ۳۰۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹  
 ۳۲۰، ۳۵۸، ۳۹۳، ۶۱۸  
 رفعت [مدرسه...]- ۶۵۴  
 رم - ۱۵۳



- روس (روسیه) - ۵۱، ۵۵، ۵۷، ۶۱، ۶۲، ۶۷، ۶۸، ۷۶، ۷۷، ۸۱، ۸۴، ۸۶، ۱۰۶، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۴۵، ۲۰۹، ۲۲۱، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۲۰
- روم [دریای ...] ← دریای روم  
ری - ۳۷۱
- «ز»
- زرگنده - ۱۲۰  
زرنده - ۳۰۹، ۵۳۳  
زرنده ساوه - ۸۰  
زنجان - ۱۲۵، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۵۴۰  
زید [امامزاده ...] ← امامزاده زید
- «ژ»
- ژاپن ← ژاپون  
ژاپون - ۱۳۰، ۲۴۶، ۲۹۰، ۳۰۲، ۳۳۲، ۴۴۸، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۵
- «س»
- سادات [مدرسه ...] - ۶۵۳  
سامراء - ۱۷، ۱۹، ۴۴، ۵۰، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۱۱۵، ۱۲۲، ۱۲۸، ۲۱۲  
سامره - ۴۵۱، ۴۶۷  
ساوه - ۴۷۱، ۴۳۳، ۵۳۴، ۶۰۴  
سبزوار - ۴۶، ۱۷۳، ۳۲۸  
سبزه میدان - ۳۶۲، ۴۸۴  
سپهسالار [مدرسه و مسجد ...] - ۲۶۰، ۳۲۴، ۳۳۷، ۳۳۷، ۴۱۵، ۴۶۲، ۵۳۳، ۵۵۵  
۵۷۴
- سرای امیر - ۲۵۶، ۵۶۹  
سرای حاج حسن - ۵۶۹، ۵۷۳  
سرای گبرها - ۴۱۸، ۴۱۹  
سرپولک (محلّه) - ۲۳۱، ۴۴۲، ۴۷۸  
سرپولک (مسجد) - ۴۱۱  
سرتخت (محلّه) - ۲۳۱  
سرچشمه (محلّه) - ۲۳۱  
سرخس - ۱۲۶  
سرخه حصار - ۱۲۰  
سرقبر آقا، قبر آقا - ۲۰۶، ۲۲۸، ۲۳۶  
سعادت [مدرسه ...] - ۶۵۴  
سعدآباد - ۴۹۹  
سلطان [مسجد ...] - ۴۲۵  
سلطانی [مدرسه ...] - ۶۵۳  
سلطنت آباد - ۲۷۹، ۴۹۳، ۴۹۶  
سمنان - ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۴، ۶۰۴  
سنگلج - ۲۵۲، ۳۴۶، ۴۸۱  
سوریه - ۷۳  
سولقان - ۳۹۷  
سویس - ۷۳، ۸۵  
سیاسی [مدرسه ...] - ۶۳۳، ۶۵۴  
سید عزیز الله [مسجد ...] - ۳۲۴، ۳۳۶، ۳۳۷  
سیدولی [امامزاده ...] ← امامزاده سیدولی  
سیستان - ۱۲۶، ۱۳۲، ۲۵۶، ۳۸۹، ۴۰۵، ۴۹۵، ۶۰۴
- «ش»
- شاه [مسجد ...] (طهران) - ۲۵۴، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۴۶، ۳۵۸، ۳۵۹، ۴۴۵، ۴۸۵

صادقیه [بقعه ...] ← بقعه صادقیه  
صدر [مدرسه ...] - ۵۱۱،۵۰۷،۳۴۴ -  
صفائیه - ۱۲۱

## «ط»

طالش - ۶۰۴  
طرابزون - ۱۷۴،۱۰۰،۱۴،۱۲  
طرشت ← درشت  
طرق مشهد - ۳۹۴،۳۱۹  
طهران - ۱۸،۱۵،۱۴،۱۳،۱۲،۱۱،۱۰  
۲۱،۲۰،۲۳،۲۲،۳۱،۳۵،۳۷،۴۴  
۵۳،۴۶،۵۹،۶۰،۶۱،۶۲،۶۳،۶۵  
۷۶،۶۹،۷۸،۷۷،۷۹،۸۰،۸۲،۸۳  
۸۵،۸۶،۹۷،۹۸،۹۹،۱۰۱،۱۰۴  
۱۰۷،۱۱۱،۱۱۸،۱۱۹،۱۲۲،۱۲۳  
۱۲۵،۱۲۸،۱۲۹،۱۳۰،۱۳۴،۱۳۵  
۱۳۶،۱۴۳،۱۴۵،۱۴۷،۱۴۸،۱۵۰  
۱۵۱،۱۵۲،۱۵۴،۱۵۵،۱۵۷،۱۵۸  
۱۶۲،۱۶۳،۱۶۴،۱۶۵،۱۶۶،۱۶۷  
۱۶۸،۱۷۱،۱۷۲،۱۷۳،۱۷۴،۱۸۹  
۱۹۱،۱۹۲،۱۹۳،۱۹۷،۱۹۸،۱۹۹  
۲۰۰،۲۰۳،۲۰۴،۲۰۵،۲۰۶،۲۱۲  
۲۱۳،۲۱۴،۲۱۵،۲۱۶،۲۲۱،۲۲۴  
۲۲۷،۲۲۸،۲۲۹،۲۳۰،۲۳۲،۲۳۶  
۲۳۸،۲۴۳،۲۴۴،۲۴۷،۲۵۴،۲۶۱  
۲۷۲،۲۷۳،۲۷۴،۲۷۶،۲۷۷،۲۷۸  
۲۸۸،۲۹۱،۲۹۵،۲۹۸،۳۰۴،۳۰۵  
۳۰۶،۳۰۷،۳۰۸،۳۱۱،۳۱۲،۳۱۳  
۳۱۸،۳۱۹،۳۲۰،۳۲۱،۳۲۲،۳۲۴  
۳۲۵،۳۲۶،۳۲۷،۳۲۸،۳۳۱،۳۳۲  
۳۳۳،۳۳۴،۳۳۶،۳۴۰،۳۴۵،۳۴۶

شاه آباد [محلّه ...] - ۲۹۵  
شاه آباد [مدرسه ...] - ۶۵۵  
شاه چراغ (امامزاده‌ای در شیراز) - ۲۵۵  
۴۰۸

شاهرود - ۶۰۴،۲۰۱،۱۹۸  
شاهزاده عبدالعظیم ← عبدالعظیم  
شاه کرمان [بازار ...] ← بازار شاه کرمان  
شرافت [مدرسه ...] - ۶۵۴  
شرف [مدرسه ...] - ۶۵۳  
شرکت طبع کتب - ۶۵۰  
شریعت [مدرسه ...] - ۶۵۴  
ششکلان تبریز - ۱۹۰  
شمس‌العماره - ۵۰۷،۴۸۷،۴۹  
شمیران ← شمیرانات

شمیرانات - ۲۵۶،۲۳۲،۲۲۱،۱۵۲،۶۴  
۵۹۳،۵۳۶،۵۳۳،۵۳۰،۵۱۰،۴۹۹  
۶۱۳

شمیران اما کرد (شهری که بعدها فشان اووان  
گردید) - ۴۱۸

شوش - ۱۳۲، ۶۵۵  
شیخیه [مسجد ...] - ۴۱۸

شیراز - ۱۷۴، ۱۳۲، ۶۹، ۴۵، ۴۳، ۳۴،  
۳۹۵، ۳۹۴، ۳۳۸، ۳۰۵، ۲۸۳، ۲۲۹  
۳۹۶، ۳۹۷، ۴۰۷، ۵۰۸، ۵۵۶، ۵۵۹  
۶۵۵، ۶۵۳، ۵۸۹

## «ص»

صاحبقرانیه [قصر ...] - ۵۳۸، ۵۱۴، ۱۹۳  
۵۵۲، ۵۵۴، ۵۵۷، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۶  
۵۷۴، ۵۷۸، ۵۸۰، ۵۸۶، ۵۹۰، ۵۹۳  
۶۲۴، ۶۰۱، ۵۹۹

۶۳۸،۶۳۳،۵۸۳،۵۴۹،۹۷۷  
 عثمانی - ۶۸،۶۷،۵۴،۱۴، ۶۹،۷۶،۷۷،  
 ۱۳۴، ۱۳۲، ۱۱۵، ۱۱۴، ۸۲، ۷۸  
 ۱۸۹، ۱۵۸، ۱۳۶  
 عراق - ۶۵، ۳۳۲، ۱۸۴، ۶۵، ۴۷۶،  
 ۶۳۸، ۶۲۱، ۶۱۵، ۶۰۴  
 عراق عرب - ۱۳۶، ۱۰۵، ۲۷  
 عربستان - ۶۰۴  
 عشق آباد - ۱۰۱، ۱۰۶، ۴۰۴، ۵۷۹  
 علاء الدوله [خیابان ...] ← خیابان علاء -  
 الدوله

علمیه [مدرسه ...] - ۶۵۳، ۴۷۳  
 علمیه اول [مدرسه ...] - ۶۵۳  
 علی آباد - ۵۰۷  
 عمارت گلستان ← تالار گلستان  
 عمانات - ۱۲۶  
 عین الدوله [باغ ...] ← باغ عین الدوله  
 عین الدوله [پارک ...] ← پارک عین الدوله

## «غ»

غار [دروازه ...] ← دروازه غار

## «ف»

فارس - ۳۴، ۴۷، ۱۳۲، ۱۶۴، ۲۲۰، ۳۰۳،  
 ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۲۸، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶،  
 ۳۹۷، ۴۰۲، ۴۰۷، ۴۲۰، ۴۴۵، ۴۴۶،  
 ۴۸۹، ۶۰۴  
 فغان اووان ← شمیراما کرد  
 فرانسه، فرانس - ۱۱، ۶۸، ۱۳۲، ۱۳۴،  
 ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۴، ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۴۳،  
 ۲۵۳، ۲۵۷، ۲۶۴، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۳۱،

۳۴۹، ۳۵۳، ۳۵۸، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۳،  
 ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳،  
 ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۸۴، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۹۳،  
 ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۷، ۴۰۰، ۴۰۷، ۴۱۰،  
 ۴۱۱، ۴۱۳، ۴۲۳، ۴۲۵، ۴۲۸، ۴۳۰،  
 ۴۳۱، ۴۳۴، ۴۳۶، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱،  
 ۴۴۳، ۴۴۵، ۴۴۷، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹،  
 ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۶، ۴۷۸،  
 ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴،  
 ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴،  
 ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹،  
 ۵۱۰، ۵۲۴، ۵۲۷، ۵۳۲، ۵۳۴،  
 ۵۳۵، ۵۳۷، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۳، ۵۴۸،  
 ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۲، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶،  
 ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۲، ۵۶۴، ۵۶۶،  
 ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۱، ۵۷۵، ۵۷۷، ۵۷۸،  
 ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۹۳، ۵۹۶، ۶۰۱، ۶۰۳،  
 ۶۰۴، ۶۰۶، ۶۰۹، ۶۱۶، ۶۱۸، ۶۲۰،  
 ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷،  
 ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳،  
 ۶۳۴، ۶۳۶، ۶۳۸، ۶۴۷، ۶۴۹، ۶۵۰،  
 ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۵، ۶۵۶

## «ع»

عبدالعظیم [حضرت - شاهزاده ...] - ۶۴،  
 ۷۷، ۸۱، ۸۳، ۸۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۵،  
 ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳،  
 ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۳۱،  
 ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۷۴، ۱۹۷، ۲۰۲، ۲۱۳،  
 ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۳۰  
 عبدالله خان [مدرسه ...] - ۴۶۱  
 عتبات عالیات - ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۴۱، ۳۷۵،

- ۵۱۵،۴۳۷،۴۲۱،۳۹۷،۳۶۹،۳۴۰  
 فرح آباد [قصر...] - ۶۵۵،۶۱۳  
 فرمانفرما [آب...] ← آب فرمانفرما  
 فرنگک ← فرنگستان  
 فرنگستان، فرنگک - ۲۶۲، ۲۵۷، ۲۵۱  
 ۳۰۰، ۲۹۹، ۲۹۸، ۲۹۵، ۲۷۳، ۲۶۹  
 ۴۳۰، ۴۲۳، ۳۹۵، ۳۷۸، ۳۳۱، ۳۱۳  
 ۵۹۴، ۴۹۶، ۴۹۴، ۴۶۶، ۴۵۹، ۴۵۶  
 ۶۵۵، ۶۲۹  
 فرهنگ [مدرسه...] - ۶۵۴  
 فریدان [دهی در نزدیکی مشهد متعلق به  
 عین الدوله] - ۵۴۴  
 فضیلت [مدرسه...] - ۶۵۴  
 فلاحت [مدرسه...] - ۶۵۲، ۵۷۷، ۵۶۲  
 ۶۵۴  
 فیروزآباد - ۵۰۳  
 فیروزکوه - ۵۰۴
- «ق»  
 قائنات - ۴۱۱، ۱۶۵، ۱۲۶  
 قاسم خان [آب انبار...] ← آب انبار  
 قاسم خان  
 قاهره - ۶۵۲  
 قدسیه [مدرسه...] - ۶۵۴  
 قزاقخانه [مدرسه...] - ۶۵۴  
 قزوین - ۹۸، ۹۱، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۹،  
 ۱۲۰، ۱۳۵، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۶۸، ۲۰۵،  
 ۲۲۱، ۲۷۶، ۳۲۸، ۳۷۹، ۴۷۸، ۴۸۴  
 ۶۰۴  
 قسطنطنیه [بوغاز...] - ۴۲۱، ۳۰۰  
 قصر شیرین - ۶۵۶، ۳۴۱
- قصر دولتی - ۳۶۷  
 قصر قجر - ۳۰۷  
 قصر یکدوز - ۱۱۵  
 قفقاز - ۱۰۶، ۱۰۵، ۲۵۷، ۲۵۹، ۴۱۶، ۴۲۹،  
 ۵۷۸، ۵۹۷، ۵۹۸، ۶۰۸، ۶۱۱، ۶۱۲  
 قفقازیه ← قفقاز  
 قلعه محمد علیخان ← محمد علیخان [قلعه...]  
 قلعهک - ۴۲۵، ۵۱۰، ۵۶۲  
 قم - ۸۶، ۱۳۱، ۱۶۰، ۱۶۱، ۲۱۳، ۲۲۲،  
 ۲۳۶، ۳۱۸، ۳۵۳، ۳۷۲، ۳۷۳،  
 ۳۷۴، ۳۷۸، ۳۹۳، ۳۹۴، ۴۶۷، ۴۹۳،  
 ۵۰۳، ۵۰۶، ۵۲۵، ۵۳۰، ۵۳۲، ۵۳۳،  
 ۵۳۴، ۵۳۷، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲،  
 ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۶، ۵۴۸، ۵۵۰، ۵۵۶،  
 ۵۵۷، ۵۵۹، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۶، ۵۶۸،  
 ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۹، ۵۸۰  
 ۶۱۸، ۶۰۴  
 قندهار - ۷۲  
 قنسلگری [باغچه...] - ۶۲۶  
 قوامیه [مدرسه...] - ۶۵۴  
 قوچان - ۳۸۹، ۴۴۶، ۶۰۴، ۶۱۰  
 قونسلخانه [محلّه...] - ۶۲۶  
 قهوهچی باشی [کوچه...] - ۳۴۹، ۳۵۲  
 قهوه خانه حاج محمد رضا - ۱۰۱  
 قیطریه (باغی در شمیران) - ۴۷۱
- «ک»  
 کابل - ۷۰، ۷۱  
 کاروانسرای امیر - ۳۵۰  
 کاروانسرای حاج سید حسین - ۱۰۰، ۱۰۱،  
 ۱۲۰

- کاروانسرای وزیر نظام - ۱۲۰  
 کاشان - ۶۹، ۴۶۹، ۴۷۲، ۴۷۳، ۵۴۸، ۶۱۸، ۶۰۴  
 کاظمین - ۱۰۰  
 کامرانیه - ۵۷۸  
 کبودگنبد - ۴۳۹  
 کتابخانه ملی - ۴۳۲، ۴۳۰  
 کربلا - ۱۱۵، ۶۹، ۶۷، ۶۲، ۶۰، ۵۹، ۴۱، ۳۷۷، ۶۰۹، ۶۰۴، ۵۴۴، ۴۲۵، ۴۰۳  
 ۶۱۱  
 کربلای معلی ← کربلا  
 کربلای عباسعلی [بازارچه ...] - ۳۴۱  
 کردستان - ۶۰۴، ۴۲۵، ۱۲۶  
 کرمان - ۱۸، ۱۶، ۱۴، ۱۳، ۱۱، ۱۰، ۹، ۱۰۴، ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۹، ۹۸، ۹۷، ۲۱، ۱۵۵، ۱۳۲، ۱۲۸، ۱۲۲، ۱۱۸، ۱۱۷، ۲۱۵، ۲۱۳، ۱۹۹، ۱۷۳، ۱۶۹، ۱۶۸، ۳۰۳، ۲۸۲، ۲۶۲، ۲۶۱، ۲۳۲، ۲۱۹، ۳۱۲، ۳۱۱، ۳۱۰، ۳۰۷، ۳۰۶، ۳۰۵، ۳۱۸، ۳۱۷، ۳۱۶، ۳۱۵، ۳۱۴، ۳۱۳، ۳۲۸، ۳۲۴، ۳۲۳، ۳۲۱، ۳۲۰، ۳۱۹، ۳۹۴، ۳۹۳، ۳۷۱، ۳۵۸، ۳۵۳، ۳۴۳، ۵۰۰، ۴۹۵، ۴۴۱، ۴۳۹، ۴۲۹، ۴۱۰، ۶۲۰، ۶۱۸، ۶۰۴، ۵۸۸، ۵۸۷، ۵۰۸، ۶۵۵، ۶۳۲، ۶۲۵  
 کرمانشاه، کرمانشاهان - ۴۶، ۴۱، ۴۰، ۸۱، ۵۳۹، ۳۹۳، ۳۱۸، ۲۶۸، ۲۴۵، ۶۵۶، ۶۵۵، ۶۰۴  
 کرمانشاهان ← کرمانشاه  
 کریستان [قصر بیلاقی ...] - ۵۳۴  
 کز - ۷۰
- کعبه - ۴۵۷  
 کلات نادری - ۴۳۵، ۴۳۴، ۴۳۳، ۴۳۱، ۵۰۶، ۴۴۱، ۴۴۰، ۴۳۹، ۴۳۸، ۴۳۷، ۶۰۰، ۵۸۸، ۵۵۶، ۵۵۵  
 کلاک - ۴۱۹  
 کلکته - ۷۶ - ۲۹۲، ۲۹۸، ۲۹۹، ۴۶۹، ۶۵۲، ۴۷۲، ۴۷۰  
 کمره - ۶۰۴  
 کنکاور - ۷۹  
 کوچۀ آقا سید هاشم ← آقا سید هاشم  
 [کوچۀ ...]  
 کوچۀ قهوه‌چی باشی ← قهوه‌چی باشی  
 [کوچۀ ...]  
 کوچۀ وزیر دفتر ← وزیر دفتر [کوچۀ ...].  
 کوفه - ۸۳  
 کهریزک - ۱۱۱، ۱۵۹، ۲۵۵، ۴۲۸، ۴۳۴، ۵۶۶، ۵۶۵، ۵۴۵، ۵۰۶، ۵۰۲، ۴۳۵، ۶۵۳، ۵۷۲، ۵۷۱
- «گ»
- گبرها [سرای ...] ← گرای گبرها  
 گرجستان - ۴۲۱  
 گروس - ۶۰۴  
 گلپایگان - ۶۰۴  
 گلستان [تالار، کاخ، عمارت ...] ← تالار  
 گلستان  
 گواشیر - ۲۱۹  
 گوهرشاد [مسجد ...] - ۳۹۸، ۳۹۹  
 گیلان، گیلانات - ۱۹۸، ۱۳۲، ۱۲۶، ۵۸، ۶۱۷، ۶۱۶، ۶۰۴

## «ل»

- مدرسه امیریه - ۱۹۹، ۱۹۸  
 مدرسه چاله حصارطهران - ۸۰، ۷۹  
 مدرسه دارالشفاء - ۱۶۶  
 مدرسه دارالفنون - ۶۹، ۶۶، ۷۴، ۱۲۸،  
 ۱۳۴، ۱۴۸، ۲۱۵  
 مدرسه رشديه - ۱۵۷، ۱۲۴  
 مدرسه صدر - ۲۲۸، ۱۶۶، ۱۶۵  
 مدرسه محمدیه - ۱۶۶، ۱۶۵  
 مدرسه مرحوم حاج ابوالحسن معمار -  
 ۲۳۳، ۲۳۱  
 مدرسه ناصریه - ۱۳۴  
 مدرسه نظام تهران - ۱۹۷  
 مدیریه [مدرسه...] - ۶۵۴  
 مدینه - ۶۲، ۴۴  
 مراغه - ۵۶۲  
 مراکش - ۳۰۰  
 مرند - ۱۸۹  
 مرو - ۱۲۶  
 مروی [مدرسه...] - ۳۸۱، ۳۴۵  
 مریضخانه دولتی - ۵۹۱  
 مسجد [محلّه...] - ۶۲۶  
 مسجد جامع تهران - ۲۳۴، ۲۲۲، ۱۳۱،  
 ۲۳۶، ۲۳۵  
 مسجد جنب قنسلخانه - ۶۲۳، ۶۲۲  
 مسجد شاه تهران - ۱۷۴، ۱۱۹  
 مسجد میدان قلعه - ۱۳  
 مسقط - ۱۲۶  
 مسکو - ۶۱۱، ۷۷  
 مشهد - ۲۲۸، ۲۰۴، ۱۷۴، ۱۲۸، ۶۴، ۱۰،  
 ۳۷۲، ۳۳۱، ۳۲۰، ۳۱۹، ۳۱۸، ۳۱۴  
 ۴۳۴، ۴۰۰، ۳۹۸، ۳۹۷، ۳۹۴، ۳۹۳
- لرستان - ۶۰۴، ۵۵۶، ۲۷۷، ۱۳۲  
 لشت نشا - ۱۵۸  
 لقمانيه [مدرسه...] - ۶۲۳  
 لندن - ۱۱۶، ۱۱۵، ۱۱۴، ۸۲، ۷۸، ۷۶،  
 ۵۳۲، ۴۹۴، ۴۲۳، ۲۰۴، ۱۵۰، ۱۳۶  
 ۵۶۱  
 لنگر (مزرعه‌ای درهفت فرسخی کرمان) -  
 ۳۱۸
- «م»
- مازاکا (شهر میساریه کبا دوکیه) - ۴۱۸  
 مازندران - ۴۸۰، ۱۹۸، ۱۴۷، ۱۲۶، ۱۲۵،  
 ۶۰۴، ۵۴۳  
 مازندران [دریای، جنگل...] ← دریای  
 مازندران ← جنگل مازندران  
 ماکو - ۲۷۷  
 ماهان [شهر...] - ۳۱۲، ۱۶۸  
 مبارک‌آباد [دهی که متعلق به عین‌الدوله بود]  
 ۵۴۴، ۵۴۱، ۴۷۱، ۲۳۲، ۱۶۴  
 مجارستان - ۴۲۳  
 محلّه ارمنستان (ناحیه ارمنی نشین تبریز) -  
 ۶۲۶  
 محلّه سرپولک ← سرپولک [محلّه...]  
 محلّه شاه‌آباد ← شاه‌آباد [محلّه...]  
 محلّه قونسلخانه ← قونسلخانه [محلّه...]  
 محلّه مسجد ← مسجد [محلّه...]  
 محمد علیخان [قلعه...] - ۵۰۶  
 مدرسه آصفیه - ۱۶۶  
 مدرسه اسلام - ۲۱۲، ۶۰

- نجد - ۷۶، ۸۰  
 نجف - ۷۹، ۱۰۰، ۱۱۵، ۲۲۹، ۲۴۰،  
 ۲۴۱، ۲۸۸، ۳۴۳، ۳۷۵، ۳۸۳، ۴۶۷،  
 ۴۶۹، ۵۸۳  
 نشابور - ۳۷۱  
 نشان طاش - ۷۸  
 نصیبین (پایتخت ارمنستان) - ۴۲۰  
 نظامی، نظامیه [مدرسه...]- ۵۶۲، ۵۷۴،  
 ۵۷۹، ۵۸۷، ۵۹۳، ۵۹۵، ۶۰۸، ۶۱۲،  
 ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۳۱،  
 ۶۳۲، ۶۴۶، ۶۴۸، ۶۵۴  
 نمسا (در حدود هندوستان) - ۴۲۱  
 نهاوند - ۶۰۴  
 نیاوران - ۱۶۱، ۴۸۳، ۴۹۰، ۵۰۶، ۵۱۴،  
 ۵۳۲، ۵۶۱  
 نیشابور - ۷۲
- «و»  
 وین (پایتخت اتریش) - ۴۵۶  
 ورامین - ۴۶۶  
 وزیردفتر [کوچه...]- ۶۲۰
- «ه»  
 هایکا عمار(شهری که هایک آنرا بنا کرد)-  
 ۴۱۷  
 هدایت [مدرسه...]- ۶۵۳  
 هرات - ۷۱، ۸۲، ۱۲۵  
 هلند ← هولند  
 همایون [مدرسه...]- ۶۵۴  
 همدان - ۶۱، ۶۲، ۷۹، ۱۱۱، ۳۳۲، ۵۸۸،  
 ۶۰۴، ۶۵۳، ۶۵۵
- ۴۶۸، ۴۶۷، ۵۰۳، ۵۰۸، ۵۴۴، ۵۸۷،  
 ۶۵۵، ۶۵۳  
 مصر - ۴۷، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۸۲، ۸۳،  
 ۱۱۶، ۱۵۰، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۹۲، ۲۹۶،  
 ۲۹۸، ۳۸۶، ۴۴۷، ۶۵۱، ۶۵۲  
 مطبوعه شاهنشاهی - ۵۵۴  
 مظفری بوشهر [اداره راه ...] ← اداره  
 مظفری بوشهر  
 مظفریه [مدرسه...]- ۶۵۵  
 معرفت [مدرسه...]- ۶۵۴  
 مکه - ۱۳، ۱۶، ۶۲، ۷۳، ۸۳، ۱۶۳،  
 ۲۵۸، ۲۵۹، ۳۳۱، ۴۰۹، ۴۲۲  
 ملایر - ۵۰۸، ۵۰۹، ۶۰۴  
 ملك [مسجد...]- ۳۱۰  
 منوچهرخان [تکیه...]- ← تکیه منوچهرخان  
 منی - ۲۸۵  
 موصل - ۶۳۳  
 مونیخ - ۷۷، ۸۱  
 مونیك - ۸۴، ۸۵  
 مهرآباد - ۱۶۸  
 میدان باغ - ۲۶۱  
 میدان توپخانه ← توپخانه [میدان...]  
 میرزا موسی [مدرسه...]- ۴۸۵  
 میساریه کبادو کبه (یکی از شهرهای ارمنستان)  
 ۴۱۸
- «ن»  
 نائین، ناین - ۵۴۱، ۶۱۸  
 ناصر، ناصریه [مدرسه...]- ۲۶۰، ۲۶۶،  
 ۵۱۱  
 ناصریه [باغ...]- ← باغ ناصریه

«۵»	هند، هندوستان - ۴۷، ۷۳، ۷۵، ۷۶
	۸۲، ۱۲۶، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۹
یزد - ۱۰، ۴۶، ۹۷، ۱۱۸، ۳۲۴، ۳۷۸	۲۹۹، ۳۰۵، ۳۵۵، ۴۲۱، ۵۳۴
۶۳۳، ۶۱۸، ۶۰۴، ۵۴۱، ۵۲۴، ۳۸۶	هندوستان ← هند
۶۵۵	هولند - ۲۵۹
یونان - ۳۰۰، ۴۲۰	
یهود [مدرسه...]- ۶۵۵	



